UNIVERSAL
LIBRARY
OU-234089
UNIVERSAL
LIBRARY

ومن یتوکل علی اللہ فھو حسبہ

چنین توفیق خلاق قدیر کتاب بے نظیر و نسخہ دلپذیر کہ ہر فقیہ و امیر را ازان ناگزیر است مسمی

وصایا نادر شاہی

من تصنیف امیر الامرا میرزا مہدی مستوفی کشیر نواب وزیر الدولہ امیر الملک محمد وزیر خان بہادر نصرت جنگ رحمہ اللہ

در مطبع محمد محمد باد عرف ننک طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الوصية بالمعروف حقا على المتقين ۰ والصلوة على رسوله الذي
عد الموصي من اهل التقوى والمغفورين ۰ واله الطاهرين ۰ واصحابه الكاملين ۰
اما بعد اين كتابيست انموذج احكام شريعت وطريقت لباب اصول معرفت وحقيقت مناط امور رياست
مدار كار اهل فراست خلاصهٔ قوانين مملكت صحيفهٔ دانش اصحاب مسكه يعني مجموعهٔ صحائف وصايای حضرت شمس فلك
وزارت قمر سپهر امارت گوهر دريای كياست دريكتای صدف فراست مجمع سخاوت وشجاعت مؤدب آداب
شريعت غواص بحار طريقت سالك مسالك معرفت وحقيقت محلی بملكات علميه مهذب از كمالات عمليه نواب
وزير الدوله امير الملك محمد وزير خان بهادر نصرت جنگ متى الله ثراه وجعل الجنة
مثواه كه حضرت موصوف را اتفاق ترتيب آنها نيفتاد تا آنكه قاضي قضا وقدر حكم ارتحال شريفش ازين عالم
بعالم جاودانی بدون تكميل آن فرستاد ۰ تدبير كند بنده وتقدير نداند ۰ تقدير خداوند به تدبير نماند ۰
دنيا دار فانی ست فريفته جمال وی شدن صرف نادانی ۰ بود مال دنيا چو آن سبزه زار ۰ كه
بس تازه بينی به فصل بهار ۰ چو برد وی وزد تند باد خزان ۰ يكی برگ سبزی نيابی ازان ۰ صرف همت بامور آخرت
بوعظ ونصيحت بهجو سيرت رئيس ممدوح كار دانشوران مومنان ست وهادم لذات رانصب العين داشته بوصيت
ديگران پرداختن چنانكه اين امير خوش تدبير ساخته سجيه رضيه مسلمانان ۰ نشان آن ولی كز فيض اسلام
ست نورانی ۰ توجه باشد اول سوی دار الملك روحانی ۰ ز دنيا روی گردانيدن وفكر اجل كردن ۰ كه چون مرگ
اندر آيد خوشش توان مردن بآسانی ۰ هرگاه بصحائف مذكوره ووصايای مزبوره موجب هدايت خلق الله منتشر
از حال اهل الله كبريت احمر برای اصلاح سيرت سلاطين وامرا اكسير اعظم برای درستی عادات وخصال فقرا

بودند ملازمان خلاصهٔ خاندان [redacted] دودمان شرافت شهیر در علو همت بی نظیر در امرای امت دریای جود و سخا سرتاپا شجاعت و عطا خان [redacted] کامل فنون اصلیه و فرعیه مجبول بر اتباع سنت سنیه مسلول برای قطع اعناق شرک و بدعت جناب **یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ** ادامه الله تعالی فی العالمین علی ریاسة المسلمین که صدر نشین مسند خلافت و رونق افروز بزم امارت بوده اند و از ابتدای اجلاس نظر بر افادت ناس و افاضت انفاس میدارند ❖ هستند بیش و کم زوال تو بهره مند ❖ دارند نیک و بد به عطای تو اعتراف ❖ حکم ترتیب و تکمیل صحائف مسطوره و وصایای منثوره به داعی دولت دادند و تاج بهره اندوزی این سعادت عظمی بر سر فقیر داعی نهادند چون دیباچه نگارد رمکاتیب حضرت موصی علیه الرحمه چهل وصیت دید ترتیب این کتاب بر چهل باب که هر باب ازان مترجم به عنوان وصیت ست گردانید و از انجا که اسم مطابق مسمی باید بود این کتاب را به **وصایا الوزیر علی طریقة البشیر والنذیر** ملقب نمود **وصیت اول** در تحقیق ایمان و اسلام **وصیت دوم** در ترغیب سنت شعاری فرجام **وصیت سوم** در بیان بدعات و زیانهای **وصیت چهارم** در بیان امر بالمعروف و نهی از منکر و نتایج **وصیت پنجم** در تحقیق رضا به قضا **وصیت ششم** در گفتار شرم و حیا **وصیت هفتم** در گفتگوی پارسائی **وصیت هشتم** در آداب و بالمن آرائی **وصیت نهم** در خواهشهای بلند یعنی فراخ حوصلگی در امور **وصیت دهم** در گفتار درستی کردار سودمند یعنی بجنگی بکار و بار ضرور **وصیت یازدهم** در جستجو و کوشش فراوان در کارهای مفیدهٔ هر دو جهان **وصیت دوازدهم** در باز داشتن مردم از گناه و نابود نمودن گناهان تباه **وصیت سیزدهم** در تعظیم علم و علما **وصیت چهاردهم** در فوائد عبادات سعادت انتما **وصیت پانزدهم** در نماز تهجد و خوبی آن **وصیت شانزدهم** در دعا از حضرت یزدان **وصیت هفدهم** در توبه و استغفار **وصیت هیزدهم** در نکاح ثانی مبارک آثار **وصیت نوزدهم** در تخلیص عبادت و طاعت از قبح و نقص ریا به تحسین حسن اخلاص **وصیت بستم** در القای ماهیت فنای دنیا بر ضمائر و خواطر ابنای آن بیوفائی اختصاص **وصیت بست و یکم** در توکل **وصیت بست و دوم** در بیان خوف سوء خاتمه زمان ترحل **وصیت بست و سوم** در اظهار حقیقت ولایت و درویشی **وصیت بست و چهارم** در ترغیب بیعت سلسلهٔ احمدیه و بهدایت اندیشی **وصیت بست و پنجم** در پائداری و استواری در همه امور **وصیت بست و ششم** در داد دهی و فرمان برداد و نهی بر هر قریب و دور **وصیت بست و هفتم** در اجتهاد جهاد **وصیت بست و هشتم** در بهادری و دلیری سعادت معاد **وصیت بست و نهم** در لشکر آرائی و سپه پیرائی **وصیت سیم** در رای زدن و مشاورت فرمائی **وصیت سی و یکم** در انست که شاهان به وزیران و امیران پند و اندرز کنند تا ایشان بران

دلبند شده کار بند شوند **وصیت سی و دوم** در آئین فرمان وجهان با سینی **وصیت**
سی و سوم در سخا و عطا دولت مبانی **وصیت سی و چهارم** در تانی و تودة در اداء امور **وصیت**
سی و پنجم در بهتری خاموشی ز راست معمور **وصیت سی و ششم** در کتمان اسرار **وصیت سی**
و هفتم در تدفین و تکفین موصی حمت خواستگار **وصیت سی و هشتم** در تعیین سلطان دین بر سلمین **وصیت**
سی و نهم در ذکر حدیثی ست از جوامع الکلم که مخبرست از تمامی اخلاق کریمه و عادات فخیمه و خصال جمیله و خلال جلیله مومنین
وصیت چهلم در اظهار خاکساری و عادت انکساری که بطور خاتمه کتاب بشادت مآب ست **وصیت اولی** در تحقیق ایمان و اسلام
خجسته آغاز همایون انجام خدای دوجهان با بزرگی بی پایان ایمان سراپا فرخی نشان و اسلام سر بسر با فرخندگی
بیکران راجان سود دو گیهان و روان بهبود خاکی خاندان و آن سرای تابان آفرینش فرموده اگر فرمان فرمای
هفت کشورست بجز ایمان هزار بار بدتر از خاک برسرست و اگر کامروای همه گیهان ست بی اسلام صد هزار بار زشت
تر از هزاران خار و خشت ست آسایش دو گیتی در ایمان با فرخی ست و آرامش هر دو سرا در اسلام سراپا فرخندگی
گنجهای زرین بی ایمان برین رنجهای دنیا و دین اند بدرهای سیمین بجز اسلام نوزین بدرهای دوزخ نشین
همه ناز و آرام شاهان فرمان دست گاهان اگر ایمان نباشد بی آرامیهای رنج رسانند و همه سور شادی کام سروران
بلند پایگان اگر اسلام نشود اندوه های شادمانی زدانجام ایزد والاکه در هیچ بودنی خوشتری به نبودن ایمان نیست
و در هیچ شدنی بهتری به نشدن اسلام نی و یزدان یکتا بسخنم گواه که در کدامی برتری بالاتری بجز ایمان نا شدنی است
و هیچ نیکوتری دو جهانی بی اسلام بودنی نی در نامداری دوسرای اگر کامگاری ایمانی نیست همه خام کاریست و در
درست کاری هر دو روزگاری اگر با اسلام سر و کاری نیست همه شکست یاری و گسست تاریست بهشت نوزین خواهشمند
مومنان ست و مینوی مشک آگین آرزومند مسلمانان دوزخ زشت و شنخ از مومنان گریزان ست و آتش از مسلمانان
افسرده چون آتش از باران خواهش دادار بخشش از آفرینش ایمان ست و آرزوی پروردگار با آمرزش از نوازش
بندگان اسلام با همایونی بی پایان همه خوبیهای دو جهانی و همه خوشتریهای بیکرانی باندازه همسنگیهای ایمانی و اسلامی
هزاران بار بکمی اند و بیشمار شمار بکمی همدمی جان فرخندگی ایمان ست و روان فرخی اسلام شادمانی نشان شاهی
دو جهانی با ایمانی ست و شهنشاهی دوسرای در اسلامی جهانبانی کشور بهشت ایماندار یست و گامگاری گیتی مینوی
مشک و عنبر سرشت اسلام پایداریست آرام بنده در ایمان ست و خوشکامی این سرافگنده در اسلام مهر درخشان
آسمان خوبیهای بلندی دنیا ایمان ست و ماه تابان سپهر نکوئیها و ارجمندیهای این سرای زنگار نگیهای
اسلام گل خوشتر و خوشرنگ گلذار بزرگیهای دنیا ایمان ست که بر و فر آن سرا داشته اند و دستبوی نیکو
بوی گلبن بسر گیهای گیتی بی نما اسلام ست که بر آن پاداش کارهای نیک در انجا گذاشته خوشنودی ایزدی

بجز ایمان شدنی نیست و پسندیدگی خدای بی اسلام بودنی نی بنده با ایمان پسندیده جهان هرا پاینده ست
و جان و تن خاک آفریده باسلام ستوده جهان پناه آفریننده هر که از ایمان بی پرواست آتش دوزخش نزاست
و آنکه از اسلام ناکام رواست زهر مار و کژدم دوزخ در جان و تنش رسا آیات بینات هدایت سمات بوجوب ایمان
ناطق اند و عبارات قدسیات به امر ایمان سایق فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ پس ایمان آرید بخدا و رسولان وی وَاِنْ
تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ و اگر ایمان آرید و اتقا اختیار کنید پس شمارا باشد فروی بزرگ و مَنْ
يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا و کسیکه طلبد غیر اسلام دینی را فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ پس هرگز پذیرفته نشود آن دین از وی
وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ و او در آخرت از زیان زدگان باشد اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَمَاتُوْا وَهُمْ كُفَّارٌ
بدرستیکه آنانکه کافر شدند و بمردند در حالیکه ایشان کافر بودند اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ آن گروه آنانند که بر ایشان است
لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ لعنت خدای عزوجل و فرشتگان و ساکنان مردم خَالِدِيْنَ فِيْهَا جاودانند در آتش
دوزخ یا در لعنت لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ سبک کرده نشود از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ و نباشند
ایشان که مهلت داده شوند یا منظور رحمت الٰهی گردند و از احادیث شریفه مظاهر مضامین لطیفه ظاهر ست
که صاحب ایمان فایز بفیض مشکاتست و محروم ازین نعمت مرد شریر و فاجر و در تجارت سودای آخرت خاسر
و از اسباب خوز بسعادت غیر ماهر عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
روایت ست از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ لَا تَدْخُلُوا
الْجَنَّةَ حَتّٰى تُؤْمِنُوْا سوگند بذاتیکه بقای نفس من بدست قدرت وی ست داخل نشوید در جنت تا آنکه ایمان آرید
رواه ابن ماجه روایت کرده ست این حدیث را ابن ماجه در سنن خود وعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایت ست از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدای عزوجل صلی الله تعالی
علیه وسلم يَجِيْءُ الْاَعْمَالُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ خواهند آمد اعمال بروز قیامت فَيَجِيْءُ الصَّلٰوةُ پس خواهد آمد نماز فَتَقُوْلُ يَا رَبِّ
اَنَا الصَّلٰوةُ پس عرض خواهد نمود که ای پروردگار من من نمازم هستم فَيَقُوْلُ اِنَّكِ عَلٰى خَيْرٍ پس خواهد فرمود خدای
عزوجل که بدرستیکه تو بر خیر هستی فَيَجِيْءُ الصَّدَقَةُ پس خواهد آمد صدقه فَتَقُوْلُ يَا رَبِّ اَنَا الصَّدَقَةُ پس عرض خواهد نمود که ای پروردگار من من صدقه هستم
فَيَقُوْلُ اِنَّكِ عَلٰى خَيْرٍ پس خواهد فرمود خدای عزوجل که بدرستیکه تو بر خیر هستی ثُمَّ يَجِيْءُ الصِّيَامُ پس خواهد آمد روزه فَيَقُوْلُ اَنَا الصِّيَامُ پس عرض
خواهد نمود که من روزه هستم فَيَقُوْلُ اِنَّكَ عَلٰى خَيْرٍ پس خواهد فرمود خدای عزوجل که بدرستیکه تو بر خیر هستی ثُمَّ يَجِيْءُ الْاَعْمَالُ پس ترخواهند آمد دیگر اعمال كُلُّ ذٰلِكَ
يَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اِنَّكِ عَلٰى خَيْرٍ یک یک را ازان اعمال خواهد فرمود خدای عزوجل که بدرستیکه تو بر خیر هستی ثُمَّ يَجِيْءُ الْاِسْلَامُ پس خواهد آمد اسلام فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ اَنْتَ السَّلَامُ وَاَنَا الْاِسْلَامُ
پس عرض خواهد نمود که ای پروردگار من تو سلام و سالم از عیوب هستی و من اسلام هستم فَيَقُوْلُ اللّٰهُ اِنَّكَ عَلٰى خَيْرٍ بِكَ الْيَوْمَ
اٰخُذُ وَبِكَ اُعْطِيْ پس خواهد فرمود خدای عزوجل که بدرستیکه تو بر خیر هستی بسبب تو درین روز گرفت خواهم فرمود

ولبسبب تو عطا خواهم نمود رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالطَّبْرَانِيُّ فِي الْاَوْسَطِ روایت کرده ست اینحدیث راعالم امجد امام احمد
درمسند خود و درایت مبانی امام طبرانی درمعجم اوسط وعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست ازابوہریره رضي الله عنه که گفت فرمود رسول خدای عزوجل صلی الله
تعالی علیه وسلم وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهٖ لَا يَسْمَعُ بِيْ اَحَدٌ سوگند بذاتیکه بقای نفس محمد در دست قدرت اوست
نشنود مرا هیچ یکی ازین امت يَهُوْدِيٌّ وَّلَا نَصْرَانِيٌّ یهودي باشد آنکس یانصراني ثُمَّ يَمُوْتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِيْ
اُرْسِلْتُ بِهٖ بمیرد آنکس درحالیکه ایمان نیاورد بدینی وشریعتی که فرستاده شده ام به آن اِلَّا كَانَ مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ
مگر آنکه باشد از دوزخیان رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت کرده ست این حدیث را مسلم در صحیح خود مردمان را باید که باین همین
شرع برین ودین واسلام خوشترین کار کهین ومهین دنیا ودین درست واستوار سازند وهمیشه بران کارگزار باشند
وجهانداران بازیب وفر شهریاران باکلاه وکمر را از ناگزیرها وناچاریهاست که برهمه دهقانان وبازاریان وشهریان
ولشکریان وسروران ودستوران وفرزندان وبرادران روزان وشبان برای درستي ایمان واستواری اسلام
بافرخندگي نمایان فرمانهای سخت ودرشت روان دارند وهموارہ درستي وشکستگي ایمان واسلام هرکس جویان باشند
واز چستي وسستي ایمان واسلام همه کس آگاه مانند وخود هم شب وروز بهمه جان وتن بآرایش ایمان واسلام
کاربند شوند وبه پیرایش اسلام وایمان پابند گردند چنانکه خروان وفرمان دهان روزان وشبان بنابر بند وبست
گیرودار این جهان ناپائدار اندیشه های بسیار ورنجهای بیشمار بکار برده کشور ولشکر آبادان میسازند واین همه بافراوان
ورنج بی پایان را بامید سود دنیا بصد خوشي گوارا میدارند همچنین باید که بامید سود آنجهان وبدست آوردن بهبود آنسرا
کوششهای بیرون ازاندازه وخونریزیهای افزون ازاندیشه بردرستي واستواري ایمان واسلام جان خویش
وهمه کشور ولشکر از دستور وسرور تا درویش بی زر بهزار خرمي وشادماني درکار دارند وباین دشکاري نیکبختي دوسرا
بدست آرند دانایان دوربین وخردمندان پیش بین ازشاهان وسروران برین وتونگران بهین وبنوایان کهین
که درهمه زندگي بزیرکي ازکارهای زیان همه تن برکران وبکارهای سود سخت آویزان میباشند وباین کوشش بهبود
انجهان بدست می آرند همچنین می باید که هرآینه همه زندگاني شبها وروزها بدانائي دل افروز وبنیش جان افروز
خردها ودوراندیشیها بکار داشته اززیان آنجهان که کفر وشرک وبي ایماني وبي اسلامي ست بازمانده وبدست
آوردن سود آن سرا که ایمان واسلام ست بهبود پائدار آنجهان گردآرند خداي جهان آفرین برتر وبرین که دوجهان
آفریده مغز آن دوان ایمان واسلام پیدا فرمود ویزدان دین ودنیا آفرین ازهمه بهتران بهترین که دوسرا
دستکار نموده ازهمه نگارهای آن نگارین خانها ایمان واسلام نغز نگاري فرموده وچون چگونگي خواهش
ایزد بیچون چنین ست ما چرا بدست آوردن اینچنین کار خجسته کردار بکوشش نگرائیم وبسرفرازي ایمان وسربلندي

اسلام ارجمندي وهمايوني دوبهاي نيند وزيم نسانا داني باشند كه مزديده دوربين ازسود ايمان پوشيده زيان
بي ايماني پسندد وبيكران كم خردي شود كه آدمي نگاه بهبود گزين از بيهبود اسلام دوخته بي مايگي وناكارگي بي اسلامي
اندوزد واز پيغامبر آدم بردي درود بيشماري همدم تا اينم كه گروه هاي پيروان پيغامبران بهبود وبهتري
يافته اند بخوشتري ايمان بافرخي دريافته اند واز آن هنگام تا اين شام وبام كه انبوه هاي كافران بدبخت وزيان
فرجام شده اند به تيره روزي وشوريده سري بي ايماني خوار وزبون وبخت واژون گرديده اند پدران ومادران
بر پسران ودختران وبرادران وخواهران بر برادران وخواهران وخويشان چه بر خويشان وچه بر بيگانگان بشبان
وروزان چنانكه بنابر بند وبست كارهاي دنيايي زشت وناپاك گفتارهاي درشت ودرهست بكار ميدارند وباين كوشش
راستگي كارهاي خانه پنج ميسازند هيچچين ميبايد كه همه نام گرفتگان روزان وشبان براي ساختگي وپيراستگي
كارهاي عقبي خوب وپاك وفرخنده وشادي ناك بسخنهاي نرم وگرم پندوانندهاي آبروافزاينده دآرندم بند وبست
كارهاي آنسراي دورسازنده رنج آرنده سور وگنج نمايند دانشمندان دين ودنيارا بايد وخردانديشان دوسرارا
شايد كه بجان خويش وپسران وبرادران ودگير خويشان خويش همه را فرمانبردار ي كيش از تونگرتا درويش بخواندن
نامه هاي دانش دين ودنيا انديش دلبند شده باين خوشترين آن نامهاي ايمان واسلام فرخ پابند شوند واين همايوني
آبروي اينجهاني وسرخروئي آنجهاني اندوزند وبرفرزانگان روشن وهويدا باد وبرزيركان آشكاراش بر تن كه ايمان را بهايه
واسلام را مايه ها درهر دوجهان بلند پايگي آن ارجمندگي ميبخشد ودراين وآن پستي آن فرومايگي ميسپهد آنكه پذيرفتن ايمان
واسلام بالا منش ست درسينه هاي دلكش وخوش خوشيها وشاديهاي همه دينارا روكش ست وكسيكه ازپذيرفتن
آن هردو ان سرپيچش ست در دوزخهاي آتش كه تاكش در كش مكش ست آنكس سراپا بهين وخوشترين كه با ايمان
واسلام همايون فرخندگيهاي بسافزون ست درزمين وزمان سزاوار آفرينهاي ازشمار بيرون ودر بهشت هاي
بوقلمون سرباز يبائيشهاي ودرآسائيشهاي گوناگون آن ناكس وكمين وبدتر وكهين كه از ايمان واسلام بيرون
ست در دوجهان با نفرينهاي از اندازه افزون ودرآتش دوزخ سرنگون از صحابه بزرگي پايه كه خداي بزرگ
ازآنها خوشنود باد وتابعين وتبع تابعين كه بخشش گيتي آفرين برآنها شواد ودگير همه عالمان دانشمندان
شريعت خوشترين بهتر از ايمان واسلام برين چيز پرآنگفته اند وكاري را نشمرده وبدتر وزشتتر از بي ايماني
وبي اسلامي گناهي نگفته حكايت پرورنده برترين وكارنده زمان وزمين به پيرما ورهبر ما بر وباد آفرينهاي
آفرين آفرين بنوازش خداي يكتا وبي مانند وبي همتا بآن اندازه بزرگي ايمان وبستگي اسلام داشت كه در
نزد يكيش انسان به نشست وخاست يك آن از ايمان تابان واسلام درخشان از سرتا پا سرافراز وشادمان
وسربلند وشادان ميگشت بسا گاه مشركان تيره وتباه به بينش برترش رسيده مومن بخته كار شدند وبشير بسان ماه

کافران دل وروسیاه باندرز فرخش هوشش ودانش افزوده مسلم خجسته کاروبار گردیدند آنچنانکه بزرگی ایمان بزرگست گفتار کارش ونگارش نامدارش هم بسیارست وهمچنانکه سترگی اسلام سترگست گفتگوی خجستگیش وکلانی فرجش بشمار بنابرین ازگلچینی این گلستان خوشترین وگلزار دلنشین دامن درازی سخن شادمانی آگین در نوردیدم وسخن نغزدانایان پرمغز آنکه اگردرخانه کس ست یکحرف بس ست باین چند سخن وبرخی گفتار درسزگی وبهرگی ایمان واسلام فرخنده وروشن در مسلم صاحب ایمان مقتضای اسلام آنست که مسلمانان رادشنام ندهد ودست آزار نرساند ونمنمای ایمان آنست که مردم ازآیندای وی ایمن باشند وبردار واسوال خودها ویرا ایمن سازند عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایتست ازابی هریرة که گفت فرمودرسول خداوندی النعم صلی الله تعالی علیه وسلم اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ مسلمان کسی ست که سلامت مانند مسلمانان ازز بان وی ودست وی وَالْمُؤْمِنُ مَنْ اَمِنَهُ النَّاسُ عَلَى دِمَائِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ مومن کسی ست که ایمن گیرند اورا مردم برخونهای خودها ومالهای خودها رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ روایت کرده ست این حدیث ترمذی درجامع خود ونسائی درسنن خود وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَلَّمَا خَطَبَنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایتست ازانس که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند رسول خدای صلی الله تعالی علیه وسلم برای ما اِلَّا قَالَ مگرانکه میگفت لَا اِيْمَانَ لِمَنْ لَا اَمَانَةَ لَهُ نیست ایمان مرکسی راکه نیست امانت مراورا رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْاِيْمَانِ روایت کرده ست این حدیث رابیهقی درکتاب خود که مسمی بشعب الایمان ست دوستی ودشمنی محض برای خداودادن ونه ادن بجهت رضای مولی استکمال ایمان ست وخوشنودی بربوبیت خدای محترم وبدین اسلام وبرسالت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم مذاق ایمان وَعَنْ اَبِي اُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایتست ازابی امامه که گفت فرمودرسول خدای معظم صلی الله تعالی علیه وسلم مَنْ اَحَبَّ لِلّٰهِ وَاَبْغَضَ لِلّٰهِ وَاَعْطَى لِلّٰهِ وَمَنَعَ لِلّٰهِ کسیکه دوست دارد کسی رابرای خداودشمن دارد برای خاداودهد برای خداونه هد برای خدا فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْاِيْمَانَ پس تحقیق کامل گردانید ایمان خودرا رواه ابوداؤد روایت کرده ست اینحدیث رابوداؤد درسنن خود وَعَنْ عَبَّاسِ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایتست ازعباس بن عبدالمطلب که گفت فرمودرسول خدای معظم صلی الله تعالی علیه وسلم ذَاقَ طَعْمَ الْاِيْمَانِ چشید مزه ایمان رامَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ دِيْنًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُوْلًا کسیکه راضی شد بخدادر ربوبیت وبه اسلام دردین وبمحمد صلی الله علیه وسلم دررسالت رواه مسلم روایت کرده ست اینحدیث رامسلم درصحیح خود

وصیت دوم درترغیب اتباع سنت زاد الله تعالی شرفها

وتحریص اقتدای شریعت ادام الله الاعلی کرامتها بدان ای انسان ضعیف البنیان که مدت عمر بادکنار خانه

بیان آنکه نخست دست وزبان

بیان امانت وحیاست

بیان حب لله وبغض لله

کن گمان بدون اتباع سنت سنیه فوز و فلاح دارین تو محال ست و از قبول امور دور از خیال و اذعان
ای بنی آدم ناتوان که فتح مهاد زمین و زمان بغیر از اقتدای شریعت شریفه سود و صلاح کونین تواز کارهای تعذر
اتصال ست و از مهمات فقدان مجال **بیت** خلاف پیمبر کسی ره گزید ✤ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ✤ محال ست
سعدی که راه صفا ✤ توان رفت جز در پی مصطفی ✤ حضرت هادی حقیقی عمت هدایته در باب بدایت پیروی جناب
رسول وحبیب مقبول خود صلی الله تعالی علیه وسلم را مشروط فرموده وجناب مرشد تحقیقی عم ارشاده در امر رشد
پس روی حضرت نبی مرسل ومحبت مرا با عقول خویش علیه الصلوة والسلام از شروط قرار داده **وَاِذَا فَاتَ الشَّرْطُ**
فَاتَ الْمَشْرُوطُ بیت درین راه جز مرد راعی نرفت ✤ گم آن شد که دنبال راعی نرفت ✤ کسانیکه زین راه برگشته اند
برفتند وبسیار سر گشته اند ✤ و متمسکین بالسنت راهادی حضرت قدس جل جلاله ست و بوعده معهد مسش منازل
آن اتقیا در علیین و مکتبدعین را مضل ابلیس لعنت انیس ست و بفرموده صدق حضرت خالق صداقت عم نواله مراحل آن
اشقیا در سجین **مصرعه** به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ✤ و متبعین شریعت را پیش رو حضرت رسول
کریم ست صلی الله تعالی علیه وسلم و معادشان درجات فردوس نعیم و مخالفین شریعت را راهبر شیطان رجیم ست
ومرجع آنها درکات جهنم وجحیم **مصرعه** کجا پاک وکجا ناپاک باشند ✤ ای عزیز اعتصام بالکتاب والسنت کیمیای
سعادت ست باوی در آویز وای بی تمیز ابتغاء بدعت سم قاتل ست از وی بپرهیز ای عاقل اتباع شریعت موجب
اعزاز این مقام واحترام یوم فرجام محقق ست بهزاران شوق بقبول آن کوشش فرما وای جاهل مخالفت شریعت
باعث مذلت این دار پر کلفت وذلت آن سرای بالفت مثبت ست بصد هزاران تشغف باجتناب ازان سعی نما و بدانکه
در تاکید این مراد آیات قدسی مواد در کلام قدم نهاد بسیار وارد شده و در قدغن این مرام احادیث فرخنده انجام
در ارشاد حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بسیار صادر گردیده چنانچه ازان جمله پاره از آیات قدسیات وبرخی
از احادیث سامیات در بندر قم وقید قلم می آرد و نوا فزای بدیده انوار نور دیده سعادت ودستی بخشی در چشم
کوریها مینماید که **آیات ارشاد مطویات** **قُلْ اِنْ كُنْتُمْ** بگوای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف
نحن ابناء الله واحباءه در عالم افگنده اید و دعوی میکنید که **تُحِبُّونَ اللّٰهَ** دوست میدارید خدای را **فَاتَّبِعُونِي**
پس پیروی کنید مرا **يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ** تا دوست دارد شما را خدای تعالی **وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ** و بیامرزد گناهان
شما را **وَاللّٰهُ غَفُورٌ** و خدا آمرزنده ست گناهان کسانی را که بر متابعت من رسخ باشند **رَحِيمٌ** مهربانست بر ایشان
برحمت خاصه یا خطاب با قریش ست که میگفتند ما بتان را برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک
خدای آسمان امید واریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو مگذارید **قُلْ**
اَطِيعُوا اللّٰهَ بگو فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی **وَالرَّسُولَ** و پیغمبر او را در احکام شرع **فَاِنْ تَوَلَّوْا**

پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ پس بدرستیکه خدای دوست نمیدارد
کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفر ست و ایضا حضرت واسع الرحمت
کثرت رحمانه میفرماید وَمَا اٰتٰکُمُ الرَّسُوْلُ و آنچه میدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت فَخُذُوْهُ پس فرا گیرید آن را که حق شما ست
وَمَا نَهٰکُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول یعنی خیانت در غنیمت فَانْتَهُوْا پس باز ایستید از آن و محققان
بر آنند که حکم این کلمات عام ست و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغامبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند
از آن باز ایستید که امر و نهی پیغمبر حق ست هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاک افتد
بیت آنکس که شد متابع رای تو قد نجا ✤ وانکه خلاف امر تو ورزید قد هلک ✤ وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدا
در مخالفت رسول او اِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ بدرستیکه خدا سخت عقوبت ست بر مخالفت در زندگان فرمان پیغامبر را
و ایضا خالق خلقت جناب عم خلقه میفرماید وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ
و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید و ایضا خطاب
نور بخش آفتاب و ماهتاب نورت صفاته میفرماید وَمَنْ یُّطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُوْلَ
و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه فرمان بردار ان باشند روز قیامت
مَعَ الَّذِیْنَ با آن کسانیکه اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ انعام کرده ست خدا بر ایشان مِنَ النَّبِیّٖنَ از پیغامبران و رسل
و اولوالعزم نیز داخل اند وَالصِّدِّیْقِیْنَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَآءِ
و کشتگان راه خدا مراد شهدار احد اند و نزد جمهور عام ست و شامل جمیع شهیدان راه وَالصّٰلِحِیْنَ و ستودگان
در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وَحَسُنَ و چه نیکو اند اُولٰٓئِکَ اینجماعت رَفِیْقًا همنشینان لفظ رفیق بر واحد
و جمع اطلاق میکنند با آنکه هر یک از اینها رفیقی اند در محالم آورده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ماست و صدیق اشاره بابوبکر صدیق ست و شهدا عمر و عثمان
و علی اند و صالحین سایر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب **مثنوی** همچو بلبل دوستی با گل
گزین ✤ تا شوی با خرمن گل همنشین ✤ زاغ چون مردار راشد هم نفس ✤ یار او مردار خواهد بود و بس ✤ ذٰلِکَ
این بودن با جماعه مذکوره اَلْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ افزونی کرامتی ست از خدا وَکَفٰی بِاللّٰهِ عَلِیْمًا و بسنده ست خدای تعالی
دانا بمقاصد و نیات و ایضا شهنشاه سلطنت عطا عم نواله میفرماید مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ هر که فرمان برد رسول را
فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد با خدای را برای آنکه رسول خدا طاعت خدا میخواند با امر خدا پس
فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم
بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسیکه قایم بالله بوده باشد هر آئینه خلیفة الله بوده باشد پس خلافت
مر آنحضرت را ثابت بود در هر معامله که با خلق مینمود کما قال الله تعالی وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وبیشک خلیفه بوده

در هر معامله که خلق با وی میکرده اند کما قال الله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ و طاعت چنین خلیفه
بی شائبهٔ شبهت طاعت مستخلف است مثنوی چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست ✤ بشنکی فرمان این فرمان او ست ✤
مار میت فاش گوید بر ملا ✤ گه نیفگندی تو افگندیم ما ✤ تو در افگندن نئی جز آلتی ✤ فعل فاعل را بود کی علتی ✤ عقل آنجا
ره ندارد وهم نیز ✤ چشم بگشا لب فرو بند ای عزیز ✤ وَمَنْ تَوَلّٰی و هر که اعراض کرد از فرمان تو فَمَا اَرْسَلْنٰکَ پس
نفرستادیم ترا عَلَیْهِمْ حَفِیْظًا بر ایشان نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعض از علما این آیت را
بآیت السیف منسوخ دانند احادیث مغفرت غلیث عن عرباض بن ساریة انذ عریاض بن ساریه روا تیست
قَالَ که گفت صَلّٰی بِنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ نماز گزارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم ذَاتَ یَوْمٍ یکروز ثُمَّ
اَقْبَلَ عَلَیْنَا بوجه توجه کرد بر ما بروی مبارک خود فَوَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِیْغَةً پس پند کرد ما را پند کردنی سخت رسان
و موثر و قول بلیغ آنکه مدلول وی بمقصود رسد و بالغ نیکو و سره و بلیغ و فصیح که بعبارت خود کنه ضمیر را برساند ذَرَفَتْ
مِنْهَا الْعُیُوْنُ اشک ریخت از آن موعظه چشمها ذرفت بذال معجمه رفتن اشک از چشم وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوْبُ
و ترسید از وی دلها فَقَالَ رَجُلٌ پس گفت مردی یا رسول الله کَاَنَّ هٰذِهٖ مَوْعِظَةُ مُوَدِّعٍ گویا این پند کسیست که وداع
کننده ست چه شخص در وقت وداع کردن از پند و نصیحت هر چه کردنیست فرو نگذارد و هر چه گفتنی ست بگوید و دل ما از
تصور وداع در حلت تو گرفته میشود و محزون میگردد فَاَوْصِنَا پس وصیت کن ما را یعنی اندرزی کن ما را نرم و آسان
تا دل بیاساید و از جا نرود فَقَالَ اُوْصِیْکُمْ بِتَقْوَی اللّٰهِ پس گفت وصیت میکنم شما را بپرهیزگاری و ترس از خدا
وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ و بقبول کردن حکم امرا و فرمان برداری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود و به تقوی جمع شود
وَاِنْ کَانَ عَبْدًا حَبَشِیًّا و اگر چه فرمانروا حاکم غلام حبشی بود این مبالغه ست در اطاعت امرا و الا بنده امیر نبود
که یکی از شرائط امارت آزادیست و این چنانست که در حدیث آمده ست که هر که مسجدی بنا کند او را در بهشتی خانه بنا میکنند
اگر چه آن مسجد همچو آشیانهٔ کنجشک بود و مسجد هرگز همچو آشیانهٔ کنجشک نباشد ولیکن مقصود مبالغه ست در خوردی
و تنگی و تواند که بنده حبشی نائب سلطان کبیر بود بر این تقدیر اطاعت وی بفرموده سلطان واجب گردد پس از آن علت
سمع و طاعت امرا بیان فرمود بقول خود فَاِنَّهٗ مَنْ یَعِشْ مِنْکُمْ بَعْدِیْ زیرا که بدرستی که کسیکی میزید از شما
بعد از من فَسَیَرٰی اِخْتِلَافًا کَثِیْرًا پس خواهد دید اختلاف بسیار را در مردم و در سمع و طاعت امرا
امن ست از فتنه که پیدا گردد از اختلاف و اشاره کرد بحفظ تقوی بقول خود فَعَلَیْکُمْ بِسُنَّتِیْ وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ
الرَّاشِدِیْنَ الْمَهْدِیِّیْنَ پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت خلفای مرا که اهل رشد اند و راه راست یافتگان
و رشاد بسامان و بره بیرون خلاف غی و مراد بخلفای راشدین خلفاء اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان رود
و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بحقیقت سنت خلفاء راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر ست

صلی اللہ تعالی علیہ وسلم کہ در زمان آنحضرت شہرت نیافتہ بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافتہ و مشہور گشتہ
و مضاف بایشان شدہ و چون مظنہ آن بود کہ یکی از ایشان بجہت اضافت بایشان بدعت بیندارد و رد کند
و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس ہر چہ خلفاء راشدین بدان حکم کردہ باشند اگرچہ باجتہاد و قیاس
ایشان بود موافق سنت نبوی ست و اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانچہ فرقہ زائغہ کنند پس از ان مبالغہ
کرد در وصیت باتباع سنت و فرمود تَمَسَّکُوْا بِہَا چنگ در زنید بسنت من و بسنت خلفای راشدین
وَعَضُّوْا عَلَیْہَا بِالنَّوَاجِذِ و سخت بزنید بران سنت دندانہا را و محکم گیرید از او عض گزیدن و نواجذ چہار
دندان در اقصای دندانہای کہ آنہا را اضراس حلم و اضراس عقل گویند یعنی انیاب و مطلق اضراس نیز آید
وَاِیَّاکُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْاُمُوْرِ و دور دارید خود را از کارہای نو پدید شدہ کہ در زمان آنحضرت و زمان خلفای
راشدین نبودہ اند فَاِنَّ کُلَّ مُحْدَثَۃٍ بِدْعَۃٌ زیرا کہ ہر خصلت احداث کردہ شدہ بدعت ست وَکُلَّ بِدْعَۃٍ
ضَلَالَۃٌ و ہر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت ست رواہ احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجہ
این حدیث را چہار کس روایت کردہ اند اِلَّا اَنَّہُمَا لَمْ یَذْکُرِ الصَّلٰوۃَ مگر این ست کہ ترمذی و ابن ماجہ
ذکر نکردہ اند قصہ نماز گذارون را گفتہ اند صلی بنا رسول اللہ بلکہ افتتاح حدیث از وعظنا موعظۃ کردہ اند وعن
جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ گفت جابر گفت پیغمبر خدا صلی اللہ تعالی علیہ وسلم یعنی از خطبہ بعد از حمد و صلوۃ اَمَّا
بَعْدُ فَاِنَّ خَیْرَ الْحَدِیْثِ کِتَابُ اللّٰہِ بہترین سخنان کتاب خداست کہ قرآن مجید ست وَخَیْرَ الْہَدْیِ
ہَدْیُ مُحَمَّدٍ و بہترین طریقہا و سیرتہای نیک طریقہ و سیرت محمد ست وَشَرَّ الْاُمُوْرِ مُحْدَثَاتُہَا وَکُلُّ مُحْدَثَۃٍ
بِدْعَۃٌ و بدترین چیزہا چیزیست کہ نو پیدا کردہ شدہ ست در دین کہ بدعت عبارت ازان ست وَکُلُّ بِدْعَۃٍ
ضَلَالَۃٌ و ہر بدعت گمراہی ست یا سبب گمراہی رواہ مسلم بدانکہ ہر چہ پیدا شدہ بعد از پیغمبر صلی اللہ تعالے
علیہ وسلم بدعت ست پس انچہ موافق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس کردہ شدہ ست بران از بدعت
حسنہ گویند و انچہ مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند وَکُلُّ بِدْعَۃٍ ضَلَالَۃٌ محمول برین ست و بعضی بدعتہا
کہ واجب ست چنانچہ تعلم و تعلیم صرف و نحو کہ بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرایب کتاب و سنت
و دیگر چیزہای کہ حفظ دین و ملت بران موقوف بود و بعض مستحسن و مستحب مثل بنای رباطہا و مدرسہا
و بعضی مکروہ مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعض مباح مثل فراخی در طعامہای
لذیذ و لباسہای فاخرہ بشرطیکہ حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشوند و مباحات
دیگر در زمان آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم نبودند چنانکہ سیری و غربال و مانند آن و بعضی حرام چنانکہ
مذاہب اہل بدع و اہوا بر خلاف سنت و جماعت و انچہ خلفای راشدین کردہ باشند اگرچہ بان معنی کہ در زمانہ

حضرت نبوده بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهند بود بلکه در حقیقت سنت ست زیرا که آنحضرت فرموده ست
که بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین رازی الله عنهم اجمعین **وعن** عبد الله بن عمرو
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به
ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و پیرو هر چیز پیرا که آورده ام من آنرا از دین و شریعت
اگر مراد متابعت ست در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی صلی الله تعالی
علیه وسلم در وقت معارضه داعیه و باعثه هوا پس مراد نفی ایمان کامل ست و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد
حقیت اوست مراد نفی اصل ایمان ست و فرمود هوا تابع شود و نه گفت منتفی و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام
آن مطلق ممکن نیست و کمال نیز نیست و نه موجب اجر و ثواب چه کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد
امر باشد رواه فی الشرح السنة روایت کرد این حدیث را محی السنه در شرح السنه **عن** ابی هریرة
رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم من تمسک بسنتی
عند فساد امتی کسیکه چنگ در زند و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان از سنت
و تقصیر کردن دران فله اجر مائة شهید پس مراد راست مزد و ثواب صد شهید کنایت ست از یافتن
غایت جهد و مشقت بدان و حصول کمال فضیلت و ثواب بران رواه البیهقی فی کتاب الزهد له من حدیث
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما **عن** ابی ذر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا کسی که جدائی کرد جماعت را مقدار یکبدست
فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه پس بتحقیق برکشید ربقه اسلام را از گردن خود یعنی محل آن باشد
که شاید از قید اسلام و بند احکام آن برآید و ربقه بکسر را و فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند
و هر حلقه در گردن هر گوسفند اندازند و هر حلقه را ربقه گویند رواه احمد و ابو داود **وعن** ابن مسعود
رضی الله تعالی عنه قال من کان مستنا کسیکه میخواهد که برود راه راست را فلیستن بمن قد مات
پس باید که برود راه را واقتدا کند بکسانی که بتحقیق از عالم درگذشته اند فان الحی لا تومن علیه
الفتنة پس بدرستیکه زندگان ایمنی کرده نمیشود بر ایشان از فتنه و ابتلاء در دین این سخن را ابن مسعود در زمان
خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد برده ما صحابه را داشت و بزندگان اهل زمان خود را خبر صحابه چنانکه گفت
اولئک اصحاب محمد صلی الله تعالی علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة آن مردمان یاران محمد اند که بودند فاضل تر از هر که جز ایشان ست درین امت و ابرها قلوبا و نیک ترین امت از روی دلها
و اعمقها علما و دوراندیشه تر امت از روی علم و اقلها تکلفا و کمتر از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات رسوم

وعادات که متعارف ست میان مردم وبه تکلف آنرا بر خود نهند و تکلف در لغت بخود در گرفتن کاری بغیر مودن و رنج
برخود نهادن و متکلف پیش آینده بکاری که افزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت اختارهم الله لصحبة
نبیه صلی الله تعالی علیه وسلم ولاقامة دینه برگزید ایشان را خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود و برای
برداشتن دین وی این دلیل ست بر افضلیت و اکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلق ایشانرا
برگزید و یاران پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق و خیار امت بوده اند و جواهر نفوس ایشان برای
انعکاس انوار هدایت و ایمان قابل تر و لیق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها
واهلها و بودند سزاوار تر و لیق تر بکلمه تقوی و مستحق تر مر آنرا در آثار آمده ست که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلهای
بندگان و یافت دل محمد را صلی الله تعالی علیه وسلم روشن تر و پاک تر پس فرستاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای
صحابه را صاف تر و لیق تر پس برگزید برای صحبت وی ایشان را و این خود ظاهر ست چنانکه هیچ عاقل نه پسندد که آنها
که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و رضی الله تعالی عنهم و عمرها در سایه تربیت او بوده
خدمت کرده باشند هنوز پاک و صاف نشده و بدرجه کمال نرسیده باشند مریدان مشایخ را بینید که در خدمت ایشان
بچه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عاید گردد مگر منافقان باشند و منافقان خود بعد
از نزول سورة توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد
فاعرفوا لهم فضلهم پس بشناسید برای ایشان فضل ایشان را واتبعوا علی اثرهم و پیروی کنید
ایشان را و بروید بر نشان پای ایشان وتمسکوا بما استمسکتم من اخلاقهم وسیرهم
و چنگ در زنید بآنچه توانید از خوبی و روشهای ایشان فانهم کانوا علی الهدی المستقیم
پس بدرستی که ایشان بودند بر راه راست در غایت راستی رواه رزین وعن مالک بن انس مرسلا روایت
ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ترکت فیکم
امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما گذاشته ام در میان شما دو چیز که البته گمراه نشوید مادام که چنگ در زنید
بآن دو چیز آن دو چیز کدام ست کتاب الله وسنة رسوله کتاب خدا و سنت رسول خدا رواه فی الموطا
روایت کرده ست این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک ست و موطا مقصوره و ممدوده هر دو آمده
بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم و بمعنی منقطع نیز آید پس گفته
نشود که مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل گردد و اولی آنست که بجای ورسلا تعلیقا گویند که بمعنی حذف اول
اسناد ست وعن عمرو بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت ست از عمرو بن
عوف که گفت فرمود رسول خدای ذی النعم صلی الله علیه وسلم ان الدین بدأ غریبا بدرستی که دین پیدا

شده ست غریب و تنها و سیعود کما بدأ و سرانجام ست که باز گردد چنانکه پیدا شده بود فطوبی للغرباء
پس خوشی و خنکی باد مر غریبان را و هم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی
و آن غربا کسانی اند که درست خواهند نمود چیزی را که خراب و بد ساخته باشند مردم بعد از من از سنت من رواه
الترمذی روایت کرده ست این حدیث را ترمذی در جامع خود و رکن اعظم و عماد افخم اتباع سنت درستی و صفای
عقاید ست از نقص و کدر بدعت لهذا باید که از عقاید فاسده بدعیه و مذاهب کاسده فسقیه رفض و خروج و اعتزال و قدر
و جبر و حلول و امثالها و قال و مقال توحید وحدت وجودی که متصوفه زمانه و متزندقه آن را علوم معارف الهیه
تعاظم شانه و فنون عرفان سرمدیه حضرت تبارک جلاله قرار داده در حقیقت از تلبیس حلولیه شده اند و لب بحث
و گفتگو در ان میکشایند و خلایق را از صراط مستقیم شریعت و سبیل عظیم سنت گمراه و پریشان میسازند و بجز تقلید
بمعنی از مذاق فیض و فاق ایمان عارفین صادقین و ذوق ممنوع اتفاق عرفان صوفیین کاملین رحمهم الله تعالی
اجمعین اصلا آگاهی و قطعا علم کماهی نمیدارند چنانچه بیان حال این گروه شقاوت پژوه حضرت عارف بلند سیر
شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمه الله تعالی علیه فرموده اند ✍ بدنام کند مرد جوان مردان را ✍ تقلید مقلدی دوسه بمعنی را
مجتنب و برکران شود و گرد دگرد آن نگردد ✍ ای بسا ابلیس آدم روی هست ✍ پس بهر دستی نشاید داد دست

نظم درون تیره از میل خلاف	زبان بگشای در شرح معارف	معارف گر چو مو باریک باشد
چه حاصل زان چو دل تاریک باشد	مکن با صوفیان خام یاری	که باشد کار خامان خام کاری
طریق پخته کاری را ندانند	بجای میوه از باغت فشانند	ز اصل خویش آن میوه بریده
بماند تا قیامت نارسیده	منه دست تهی از سیم و از زر	بجز درد دست بر سر بر ور
چو دستش تهی دست ارادت	بدست آید ترا دست سعادت	وز اعتقاد صواب اتحاد اهل سنت

و جماعت و عقیده پسندیده سنت و شریعت اکثر الوزیده سر موتجاوز نکنند و از حضرت موفق حقیق عزت هدایت
استقامت توفیق بر آن مشرب سرایا عذب و صفا دعا و استدعا داشته مذهب سنیه و کیش سنیه خویش درست و مضبوط
دارد که موافق فرمود مسعود حضرت خیر الوجود صلی الله تعالی علیه وسلم متمسک سنت و وقت شیوع بدعت را که از
افعال رجال لبیب ست ثواب صد شهید نصیب اللهم ارزقنا آمین برحمتک یا ارحم الراحمین
چنانچه در ماسبق ازین ورق بعنایت حضرت معطی درجات ثواب طبقا عن طبق عز سلطانه صورت پذیر تحریر و نقش
گیر تسطیر گردید و باید که حقایق اصولی و فروعی و دقایق کلی و جزوی فقاهت پیرفراست و روایات فقهای
بادیه بر کتاب و سنت سرایا سعادت عرضه نموده باشد و هر چه ازان تحقیقات و تدقیقات موافق و مطابق
کتاب و سنت قدس رتبت یابد بران عمل نماید و انچه خلاف آن و مخالف ازان معلوم و مدرک شود ازان پرهیز

واجناب سازد و بدانکه حقیقت دین وکنه شریعت صواب آئین آنست که ما بندگان از جانب حضرت خالق مطلق جل
حکمه و جناب مالک برحق بارک امره ماموریم باتباع نفس نفیس مرشد کامل حضرت نبی کریم ومحکوم ایم باقتدای ذات
قدسی صفات شیخ اکمل رسول سراپا هدایت تفهیم مراد تحیات وتسلیمات پرتکریم از ملک عظیم جلت عظمته وسوای جناب
آنسرور وبجز حضرت آن مطهر ومعطر بازید وعمر وسروکاری نداریم وازخلاف خالد وبکر اندیشه بدل نمی شماریم نظم
سروکارم بچون تو بادشهیست ❊ بافقیرم دگر نباشد کار ❊ ای خضر درحریم توسقا ❊ وی سکندر بپیشت آئینه دار ❊
هرکه از تو نیابد آگاهی ❊ ازخدا بیخبر بود ناچار ❊ آری اینقدر امر لابدی وبلی اینمقدار کار ضروریست که اجتهاد مجتهدین
این امت شریفه وتحقیق علمای این کتیبه منیفه رابرحق ومثبت برقاعده صدق میدانیم وتکریم وتعظیم مجتهدین فاضلین
وعلمای راسخین واکرام واحترام صوفیین کاملین امت آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم را نگانقش فی الحجر
درقلوب وخواطر مرکوز ومنقوش میداریم واعتقاد بزرگی وعقیده سترگی بامحبت فراوان ومودت بی پایان
بحضرات آنها داشتن سراسر نور ایمان وسربسر رونق ایقان خود میشماریم ومنکر ازین جماعه عالیه ومعترض
برین زمره متعالیه رابلاشک وشبه خاطی ودال ومبتدع پرنکال میدانیم مثنوی چون خداخواهد که پرده کس
درد ❊ میلش اندر طعنهٔ پاکان برد ❊ ازخدا خواهیم توفیق ادب ❊ بی ادب محروم گشت از فضل رب ❊ از ادب
پرنور گشت ست این فلک ❊ واز ادب معصوم وپاک آمد ملک وچون تمامی بنی نوع انسان را از اسباب
فخر ومباهات بهتر وخوشتر از انتساب هرگونه وارتباط هرنوع باجناب سید عالم وحضرت فخر ولد آدم صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم درعوالم موجودات ومکونات محقق وثابت نیست لهذا هرقدر که تواند در ماکل ومشارب
وملبس ونشست وخاست ورکوب ونزول وغیر ذلک کله عادات انسانی وتمامه اخلاق بشر ضعف بنیانی
بارسوم وعادات واخلاق عرب زمان سابق که وجود فیض آمود حضرت رسالت مورود ونبوت مشهود درآن
آوان موجود وکرامت نمود مطابق وموافق سازد چنانچه ازسیرت میمنت سریرت اعدل اصحاب وبرفلک تقوی
وورع روشن تراز آفتاب وبسیمای دیانت وامانت پرنور تراز ماهتاب وماحی رسوم بدعات سراپا خراب
حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه مروی گردیده وبفضله تعالی وتقدس حکایتش
برای اهتدا بمومنین انشاء الله تعالی بخبث رساند بالصدق والثبوت چنین رسیده اخرج البغوی عن
ابی عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر ابن الخطاب رضی الله عنه ونحن بآذربیجان مع عتبة
بن فرقد فاتزروا وارتدوا وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراویلات وعلیکم بلباس ابیکم
اسماعیل وایاکم والتنعم وزیّ العجم علیکم بالشمس فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخلقوا والقوا واعطوا الرکب واترموا الاعراض وفی روایته وانزوا علی الخیل نزوا

یعنی چون اعراب برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی الله تعالی عنه را رسانیدند که رسم عجم را اختیار کردند
و رسم عرب را ترک نمودند پس بدیشان نامه نوشتند که ازار بندید و چادر پوشید و بگذارید موزها را ولازم گیرید
لباس پدر خود اسمعیل را و خود را دور دارید از تنعم و هیئة عجم ولازم گیرید نشستن در آفتاب هر آئینه آفتاب حمام
عرب است و برسم عرب معد باشید و درشت لباس باشید و سخت ابدان باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید
شتران را یعنی بگیرید و رام سازید و جست کرده سوار شوید بر اسپان و تیر آرید بر نشانها المقصود والمطلوب
در جمیع عبادات و مجموع عادات اتباع سنت موجب مبات و اقتدای شریعت سبب شرافات را از افتخارات
باید انگاشت واز محدثات امور بدعات شقاوت ظهور اجتناب را از سمینت وهمایونی شاید پنداشت و بدانکه در دینیات
وعقائد وعبادات پر فوائد خواه منویات قلبی باشند و یا ظهریات جوارحی اتباع حضرت مصطفوی واقتدای جناب
مجتبوی علیه الصلوة والسلام سیما ولاجرم ضروریست که بجز این فک ونجات سرای عقبی متعذرست ومحال وبغیر ازین فوز
وفلاح در اخروی مفقودست ومعدوم مثال چنانچه حضرت ناصح نامی واندرزگوی خوش مرامی مولانا عبدالرحمن جامی
در کتاب ستطاب سراپا موعظت ذهب بسلسله الذهب بمناسب این بیان چه جسته وفرخ تبیان فرموده **نظم**

گر ترا ذوق آن شود جامی — که رهی هم چو میوه از خامی — شیوهٔ نارسیدگان بگذار — رسم وراه رسیدگان بردار
تا ز خامی خویش وهیچ کسے — بمقام رسیدگی برسی — سوی پاکان توجهی میکن — بتکلف تشبهی میکن
هر که در زی پاک کیشان ست — بحدیث نبی از ایشان ست — قال النبی صلی الله علیه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم
نظم با تو گویم که زی ایشان چیست — گر توانی بزی ایشان زیست — اتباع شریعت نبوی — اقتدای طریق مصطفوی
تن بآداب آن در آوردن — دل باخلاق او بیاراستن — کردن سر بحضرت مطلق — در شهود خدای مستغرق
اگر اینها بجد خود دانی — جهد کن آنقدر که بتوانی — کل ما لیس کله یدرک — کله لا یجوز ان یترک

حکایت

زوال فرعون بود ناسره — هر زه کو مسخ رو و مسخره — بود بر صورت کلیم الله
گاه وبیگاه با عصا و کلاه — پیش فرعونیان زناسرگی — مثل موسی شدی ز مسخرگی — سر به تقلید وی برآوردی
هر چه دیدی ز وی همان کردی — ماتم غرق را چو زد جبریل — جامهٔ عمر قبطیان در نیل — نشد آن مسخره هلاک ز غرق
ریخت موسی ز در دخاک بفرق — گای نکو کار ازین تبه کردار — از همه بیش دیده ام آزار — وی بدین مکرمت چه آرنده است
که همه مرده اند و وی زنده است — گفت حق گای گزیده وی بگیر — با تو می ساخت خویش را مانند — هر چه بر صورت گزیدهٔ ماست
بعذاب مخالفان لنسزاست — این تشبه که از عداوت خاست — بین که چون مرگ گاه و عمر فزاست — آنکه از محض دوستی خیزد
کس چه داند که تا چه انگیزد

حکایت حضرت هدایت بخش ودین آفرین عز شانه بعبد عبادت گزین خود
یعنی شیخ تقوی آئین ودرع بمرتبهٔ دلنشین حضرت امیر المومنین وجناب امام المسلمین در مقاصد اتباع شریعت

خواهی برتبهٔ اقصد حضرت سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان بحیثیه رضیه اتباع سنت واجتناب بدعت بدرجهٔ اعلی ومعراج ارفع ارزانی وعطا فرموده بود که گویا سراپای قدس توامان مجسم از نفاست اتباع سنت بود وسرتاپا منور از نور اقتدای شریعت عالی که باغوای شیطان سرگردان تیهٔ ضلالت بود بهدایت جلشانهٔ یمن نفس نفیسش راه یاب سبیل هدایت گردید وخلقی که باغوای ابلیس موجب تلبیس گمراه وپریشان در ظلام بدعت طریق حیرانی می پیمود بعنایت تبارک برهانه بیرکت ارشاد رشید ش در انوار سنت بره نوردی جادهٔ دین پیرشرافت رسید بهدایت وعنایت هادی ومنعم حقیقی عم انعامه صدهزاران خلایق در چار دانگ هندوستان وخراسان شرقاً وغرباً از ممالک شروع بنگاله تا بسیاری از سرزمین ملک خراسان وشمالاً وجنوباً از سرحد کوهستان سوالک تا انتهای ملک دکن عقائد اسلامیه از غش وناسره بدعت وکثافت پاک نموده بنقد وتجید رسانیدند واز امور دین وشعائر اسلام سعادت آئین آگاه گشتند وبشماران مردم از رنج وبخاست بی نمازی وکلفت وخباثت بی صومی محنت وتعب پردازی وعدم مبالات بادای حج وزکوة دلنوازی وارستند وحلیه حال وبال خودها را بآرایش وپیرایش تقدیم طاعات بیار استند وبنی آدم نامعدود از افعال قباحت حدود وکارهای وقاحت اندود فسق وفجور تعذیب محدود بازآمده بسجایای سراپای استرضای حضرت خالق ارض وسماجل جلاله باقدام عبادات سراسر سعادات معمول ومشغول گردیدند وبکرم ورحمت جناب موجد عدد وحروف عمت رحمته لنوشر انسان بتعداد الوف تقوی ودرع مانوس گشته بدرجهٔ والای ولایت ورتبهٔ علیا ملی صفوت رسیدند الحمد لله تعالی علی ذلک

نظم

دوشش وقت سحر از عضه نجاتم دادند — وندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
بی خود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند — باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود وچه فرخنده شبی — که درانجا خبر از جلوهٔ ذاتم دادند
گاه شب قدر که این تازه براتم دادند — من اگر کام روا گشتم وخوشدل چه عجب
هاتف آن روز مرا مژدهٔ این دولت داد — که بران جور وجفا صبر وثباتم دادند
خبر از واقعه لات ومناتم دادند — کیمیای ست عجب بندگی پیر مغان
بحیات ابد آنروز رسانید مرا — خط آزادی از حسن مماتم دادند
شکر شکر بشکرانه برافشان ایدل — این همه شهد وشکر کز سخنم میریزد
که ز بند غم ایام نجاتم دادند — یار نیکو گزین که نیک سرشت
هست حافظ از انفاس سحر خیزان بود — هرچه یابد ز همنشین یابد

حکایت بسا اوقات بر سبیل تذکره دمقال واکثر ساعات در جواب وسوال سائلین تعلم احوال آن ولی حضرت ذوالجلال جل جلاله قاعدهٔ قرب ولایت وضابطهٔ حصول صفا وصفوت را بچنین تقریر

وتبیین لطافت نظیر فرموده بودند وسامعان را از حقایق این دقایق بچنین طرز وطور هدایت خوز آگاهی داده
که حضرت لطف الهی جل جلاله وجناب نوتا متناهی عم نواله سبیل تقرب خود را بدو نوع قرار داده وبر سنتین
هدایت هموع استقرار بخشیده اکثر ولایت دستگاهان باشند وبیشتر صفوت پناهان که سراپا در جمیع امور دین ودنیا
ومجموع عبادات وعادات ادنی واعلی منور ومستغرق بنور سعادت ظهور سنت وشریعت باشند وبفضله وعنایته
تبارک وتعالی از نفوس قدسی مانوس این مجمع عرفان محروس خوارق وکرامات ظاهر شوند وخلایق از تیه ضلالت برآمده
بروسعت هدایت مستقیم شوند ورسوم مندرسه دین تجدید یابند وسنن ممات رسیده شرع شرافت آئین بحیات گرایند
چنین گروه سعادت پژوه سعدا سر بسر رضاجو واستر رضا خو بجناب علو حضرت حق تبارک وتعالی باشند وآن کملا را
بجز حصول خشنودی خالق سود وبهبودی تعالی شانه در دارین مقصودی ودر کونین مطلوبی نباشد. ؎
رضای تو ما را مراد دل ست ✤ وگرنه بازندگی مشکل ست ✤ وحضرت حق سبحانه وتعالی بفضل وعنایت خود
حضرت شیخنا ومرشدنا را همین مقام استرضای ومنزلت رضا بذل وعطا فرموده بود الحمد لله تعالی علی ذلک حمدا کثیرا
وطریقه انیقه حضرات رسل عظام علیهم الصلوة والسلام وسنت سنیه صحابه کرام علیهم الرحمه والرضوان من الملک
العلام عز علمه ومشیوه ستوده وروش پسندیده تابعین مستحق احترام وتبع تابعین ذوی احلام علیهم الرحمة من الملک المنعام
عز شانه همین مقام رضا وقیام بر تبت استرضا مقام وتمام بوده ست وبس مالبقا هوس وصوفیه صافیه قدما
نیز ناهج همین مناهج بوده اند وسالک همین مسالک شده وبسیار باطن آگاهان باشند وبیشمار کشف وشهود آنها ن
که برحمت حضرت موجد مرحمت علمه الرحمه سراسر هدایت دین نمایند وسر بسر ارادات طریق شریعت خوش آئین کنند واز ذوات
آن شرف آیات ظهور خوارق بارز شود وبروز کرامات ظاهر گردد وباوجود این همه فضائل نامعدود از اشخاص مسعود
آن والاشکوهان گاهی بباعث حالات سکریه وواقعات محویه وگاهی بسببی که افهام مامردمان مستهام درک آن نرسد
وکنه اش نفهمد افعال واقوال صادر شوند که باعتبار ظاهر ونظر مجاز مواخذه شرعی ودار وگیر فتوای شرع شریف اصولی
وکرم فرعی بنسبت آن حرکات متوجه گردد وبفکر بارزی وتدبر مجازی حسب جواز شرع بر اعجاز صاحب آن صادرات
وواردات ملام کلام خواص شریعت هدایت کام شود بنابران مناسب وملایم آنکه طائفه لطیفه اولی را سراپا متبع
ومقتدی حضرت امام هدایت وجناب رهنمای شریعت وطریقت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم دانسته
وفلاح وصلاح خود در پیروی آن گرامی فهمیده در امور معاش ومعاد پس رو واثار گیر آن عقلا باید شد که عین
رضای حضرت والا وجناب مولی حق سبحانه وتعالی مطوی درین ست ودرجت استرضای علیای حضرت
کبریا عزت صفاته منطوی باین ؎ فراق وصل چه باشد رضای دوست طلب ✤ که حیف باشد از و غیر ازین
تمنای ✤ وفیه فاضله اخری را در امور یکه موافق شریعت شریف واقع باشند مقتدا وپیشوای خود فهمیده

اتباع و اقتدای آن باید کرد و هر اقوال و احوال که خلاف قاعده شریعت راشده باشند زنهار هرگز اتباع و اقتدای آن نباید کرد لیکن آن فضلا را درین امر معذور فهمیده زبان و بیان باعتراض و انکار نباید کشود و در محادثات چنین حادثات شیوه دلاویزه سکوت و صمت را بر خصلت فراست و صلت تقریر و گفتگو اولی و انسب باید نمود ❁ در دیست درین سینه که گفتن نتوانم ❁ و ین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم ❁ **فائده** و بدانکه مخالف شریعت دو نوع ست و خلاف سنت بدو رغبت و طوع یکی آنکه در مسائل اعتقاد سوء عقیدت بآن فساد مواد یابد که معتقد آن بدرجهٔ کفر رسد و یا افعال سیئهٔ بانحذار حیطهٔ شرع بحدی صادر شوند که مرتکب آن بر تبهٔ کفر لاحق و واصل شود درین صورت البته صاحب چنین فضایح و قبایح کافرست و افعال خوارق او از قبیل استدراج والا در همه اوامر دین و کل مهمات سنت شریف آئین صاحب زلات و ذو لغزش ها را معذور باید انگاشت و مآل کارش بر عفو و مغفرت حضرت ستار و جناب غفار باید گذاشت **مصرع** کسی کجاست که او دامن نیالوده ست ❁ **فائدة** و در تبیان این مقال و کشف ابهام این اجمال حکایتی صغار تبتی از کتاب معارف آب و قدس انتساب نفحات الانس بعبارته و لفظه منقول و مسطور میگردد تفکر و تدبر **حکایت** در رسالهٔ اقبالیه مذکور ست که شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته که آنروز قافله در منا بود یکی از مریدان شیخ سهروردی آنجا بوده بزیارت وی رفتم الحق بس مردی عزیز بود ساعتی بنشستم و از هر نوع سخنان میرفت از وی پرسیدم که نا شنیده ایم که شیخ شهاب الدین شیخ اوحد کرمانی را مبتدع خوانده و پیش خود نگذاشته ست راست ست آن پیر گفت بلی و من دران مجمع در خدمت شیخ حاضر بودم که کسی ذکر شیخ اوحد الدین میکرد فرمود که پیش من نام وی مبرید او مبتدع ست اما روز دیگر هم در خدمت شیخ حاضر بودم که با شیخ گفتند که این سخن را شیخ اوحد الدین کرمانی شنیده و گفته که هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من بر زبان شیخ رفت و در بیضی بتبی عربی گفته ست و آن بیت اینست **بیت** مَا سَاءَنِي فِي ذِكْرِكَ بِي مُسَاءَةٌ ❁ بَلْ سَرَّنِي أَنِّي خَطَرْتُ بِبَالِكَا و این مسئله هدایت محوله را از کتاب ایمان حسلب و معارف آب و تاب و انوار تضمیم صراط مستقیم تصنیف حضرت شیخنا و مرشدنا مجاهد و غازی علیه الرحمه و الرضوان و از مکتوبات عرفان آیات و سرایا قدسیات حضرت ربانی و قطب آوانی و غوث جهانی جناب شیخ احمد مجدد الف ثانی علیه الرحمه و تصانیف ارشاد و تصاریف حضرت شریعت پناه و طریقت دستگاه و حکیم امت رحمت خواه شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله تعالی علیه مفصل و مشرح باید مدیافت و علم خوش اعتقادی بر عرصهٔ دین و اسلام خویش باید افراشت **حکایت** و حضرت ذو آفرینش و خالق بینش جلت حکمته حضرت امیر المومنین و امام المسلمین ثانی یعنی مولانای لطافت تبیانی و اولانای تفاست توامانی و مقتدای نظافت عنوانی مولانا سید ابو عبد الله محمد نصیر الدین

مجاهد غازی علیه الرحمه راکه بعد از مرور وانقضای عرصه هدایت وارشاد شیخ سراپا رشاد وولی باخصائل امجاد
وعارف باسعارف قدسی بنیاد حضرت امیر المومنین وامام المسلمین ولی باشرائف سرمد سید احمد مجاهد غازی
علیه الرحمه والرضوان برسر ظهور هدایت وارشاد اهل الزمان ودهور جلوه بروز وخلایش وجود عنایت ومشمول فرمود
بود جناب ممدوح وموصوف بجمعیت وعطیت حضرت راحم وعطوف سالت عطیاته حسن عمل بالسنت وقوت قیام
علی الشریعت بآن سموت درکار وبآن علوت خجسته کردار داشتند که تبیان دربیانش واجز ست ورقم در
ارقامش عاجز تبائید هادی قدیر کملت قدرته جمی غفیر وجمعی کثیر از ممالک وسیع هند ومملکت فسیح سند بارشاد آن مرشد
طهارت موجد از ضلالت بدعت بازآمده براه هدایت سنت صادق دم وواثق قدم گشتند وآن شیخ ارشاد کاری
بانعام حضرت باری عز سبحانه طرفه تاثیر میمنت اثیر داشتند که هرکس از مردم مقدس ویا آدم بوالهوس در حلقه صحبت
آن عارف اقدس پیش وپس می نشست تا وقتیکه سعادت یاب آن صحبت قدسی مآب جلست می بود در پیرامن
خاطرش وسوسه شیطانی ودرکانون ضمیرش خطره نفسانی نمیگذشت واگر روی نمود کمتر مخطور می بود سبحان الله
حضرت مرحمت فرماعزت رحمته عزفاراجه عالی مرتبت صدق وصفا اکرام عطا میفرماید وتبارک الله جناب مکرمت
اعطاعمت عطیه اولیارا بچه متعالی درجت صفوت انتما وشمول آرامی نماید که تاثیر صفائی باطن آنها برعرصات
احوال قساوت قلبان بکدام افزونی جریان وکدام بی پایانی سریان دارد جل جلاله وعم نواله

صائب جماعتی که بمعنی رسیده اند ✤ تسخیر دل بیک نگه آشنا کنند

وصیت سوم در بیان بدعات سراپا ضلالات ومحدثات

سراسر تسقاوات قال الله تبارک وتعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ بگو اگر هستید شما ای یهود ونصاری که لاف نحن ابنا الله
واحبارهٔ دو عالم افگنده اید ودعوی میکنید که يُحِبُّونَ اللَّهَ دوست میدارید خدای را فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید
مرا يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا دوست دارد شمارا خدای تعالی وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وبیامرزد گناهان شمارا وَاللَّهُ غَفُورٌ
وخدا آمرزنده ست کسانی راکه برمتابعت من راسخ باشند رَحِيمٌ مهربانست برایشان برحمت خاصه یا خطاب
باقریش ست که میگفتند که ما بتانرا برای خدا دوست میداریم وبشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امیدواریم
ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او فروگذارید قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ بگو فرمان برید خدای را در
اوامر ونواهی وَالرَّسُولَ وپیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند واعراض کنند از طاعت خدا ورسول
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس بدرستیکه خدا دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت
برآن میکند که تولی از طاعت خدا ورسول کفرست وحضرت قامع اساس بدعات وقالع بنیان محدثات
جناب برگزیده کائنات ولیسندیده از مجموع ارض وسماوات رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

فرماید عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم
من احدث في امرنا هذا اكسيكه نو پديد گرداند در دين ما كه اين دين روشن وهويداست ما لين منه
چيزى را كه نيست ازين دين فهو رد پس آن چيز يا آنكس باطل ومردود ست متفق عليه روايت
كرده ست اين حديث را امام بخاري وامام مسلم عليهما الرحمة وايضا مقتداى سالكين دنيا ودين وپيشوايى
ناهجين ايمان ويقين صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فرمايد عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قال
قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم كل امتي يدخلون الجنة همه امت من
مى در آيند بهشت را الا من ابى مگر كسى كه سركشي كرد قيل ومن ابى گفته شد ويرسيده شد از آنحضرت
كه سركشي كرد يعنى مراد بآنكه سركشي كرد كيست پس آنحضرت در جواب آنكه سركشي كرد وانكه نكرد هر دو قسم را ذكر كرد
از براى زيادت ايضاح وبيان قال گفت آنحضرت صلى الله تعالى عليه وسلم من اطاعني دخل الجنة
كسيكه فرمان برداري كند مرا وچنگ در زند بكتاب وسنت من در آيد بهشت را ومن عصاني فقد ابى
وكسيكه نافرماني كند وبدعت ورزد وتابع هواى نفس گردد پس بتحقيق سركشي كرد ودر نيايد بهشت را رواه
البخاري روايت كرده ست اين حديث را امام بخاري عليه الرحمه هر مومن موقن وعبد مسلم را بايد كه معنى آيت
اشرفه ومضمون حديث شريفه بخاطر دقت ناظر وعقل نفوذ مناظر دريافته در جميع امور معاش قنا مولود ومعاد
بقا بنياد اتباع مقتداى عالم واقتداى پيشواى بني جان وآدم حضرت رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم
را مبلغ همت ومطمح نظر خوش نهمت داشته ايشان اوامر حضرت الهى جل علوه واجتناب از نواهى جناب نامتناهى
قدس سموه را سرمايه فخر وبهبود دارين ومتاع افتخار وسنود نشاتين داند واز بدعات مايه فسادات احتراز
كلي واجب ولازم شناسد كه در مرتبه بعد از رحمات خالق كائنات بدعات بعيد تر از كبائر پر فضيحات واقع ست
وثابت چرا كه بهدايت تعالى مرتكب كبيره عصيان را مبغوض حضرت رحمان جل شان دانسته گاهى بوسيله انابت
وتوبه دورى از بزهكاري جسته مستحق رحمت راحم حقيقي بارك كرمه ميگردد وصاحب بدعت باغواى شيطان
سزاوار لعنت بدعت را سنت شناخته ووسيله مقبوليت كردار تعالى شانه پنداشته دران قباحت وايما مصروف
ومشغوف مى باشد ومستوجب طرد ورد حضرت صمد تعالى صفاته در دنيا ومستلزم عقاب وعذاب حضرت
رب الارباب عز سبحانه در عقبى مى شود لمصنفه زهى غفلت زهى غفلت زهى عطلت زهى عطلت ✤ تشريح
وتوضيح بدعات سراسر فضيحات اينست مصرعه اينست كه شمشير ستم آخته اينست ✤ اول بدعتى
كه در اسلام صورت حدوث گرفت ودر ميان اهل ايمان جلوه ظهور پذيرفت تاخير در ذهاب روز جمعه الى

مساجد عظیمه آب ومساکن خیر بقاع وبلاد وبنابر طاعت رب ارباب بوده ست که بعضی از سلف صالح وبندی از کرده قدما بر مصالح علیه الرحمه درین عبادت عظمی وبرستش علیا انقدر اهتمام می ورزیدند وآن مقدار سعی بکار می بردند که برای نماز جمعه قبل از فجر بچراغ میرفتند وقطع طریق ازان سبیل بذیل در ظلمت لیل بنور سراج می نمودند علی الصباح چو مردم بکار وبار روند ✤ بلاکشان محبت بکوی یار روند ✤ **بدعت دیگر** مذهب رفض وخروج واعتزال وجبر وقدر وغیره ست که اینهمه مذاهب بدعات سراپا قباحات ومشارب محدثات سرتاپا نجاسات اند لمصنفه مذاهب گوبل مزابل بخس ✤ که هستند نواهل دین در قفس ✤ همه کذب وباطل دعاوی شان همه سست وعاطل فحاوی شان ✤ همه زشت ونجس اند در گفتگو ✤ همه خبث ونجس اند در جستجو ✤ خدایا نمره ونوق شان خراب ✤ بحق نبی وبحق صحاب ✤ وتفصیل حقایق وتنقیح دقایق آن در علوم عقائد وکلام علمای اهل اسلام از مذهب اهل سنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم مفصل ومنقح نوشته اند ودر خیر ترقیم آورده ودر سلک تفصیل تحقیق کشیده هر که را ارادہ وهمت دریافت آن مسائل ومباحث باشد ازان کتب ادراک نماید ومعلوم سازد

وبدعت دیگر گفتگو وتقریر حقیقت جود وحدت وجوه حضرت واجب الوجود قدس شانه ست که بحث بذا بلاشبه از موجبات هلاکت ایمان ست العیاذ بالله تعالی منه در حدیث شریف آمده ست تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی الله فتهلکوا رواه ابو الشیخ عن ابی ذر معنی اینست که فکر کنید ایمردمان در حقایق خلایق خدای تعالی وفکر کنید در حقیقت ذات خدای تعالی که اگر شما در ذات معلی ومقدس خدای تعالی فکر خواهید کرد هلاک خواهید شد روایت کرده ست این حدیث را ابو الشیخ از حضرت ابو ذر رضی الله تعالی عنه وایضا وعنه قال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم تفکروا فی الخلق ولا تفکروا فی الخالق فانکم لا تقدرون قدره رواه ابو الشیخ عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه معنی اینست که فکر کنید در خلق یعنی عالم آفریده شده وفکر نکنید در ذات بوزی وقدسی خالق وآفریننده عز ذکره چراکه بتحقیق شما قدرت وقوت نمیدارید بقدر شناسی عظمت وقدر حضرت الهی تعالی شانه **بیت** نه اندیشه درکنه ذاتش رسد ✤ نه فکرت بغور صفاتش رسد ✤ روایت کرده ست اینحدیث را ابو الشیخ از حضرت عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما برای رد این عقیده فاسده وبنابر دفع همین اعتقاد کاسده فقط حکایت بر کرامت حضرت سلطان العارفین ومقتدای سالکین واستاد صوفیین بذاق عرفان سرا سر خوش کامی جناب بایزید بسطامی علیه الرحمه کافی ست وشافی که حضرت شیخ قدوه اولیا وزبده اصفیا با مراتب ایمان واسلام یکسر برتبه شمایخ جناب سلطان المشایخ علیه الرحمه فرموده اند وبیان آن در کتاب فوائد الفواد وارد ست لهذا **حکایت** در احوال مشایخ افتاد بنده

عرض کرد که من سخنی شنیده بودم و همچنین میگویند که این کلمات خواجهٔ بایزید بسطامی گفته ست و بنده این کلمات را هیچ تاویلی نمیداند ازین جهت دل قرار نمیگیرد فرمود که آن چه کلمات ست بنده گفت که همچنین میگویند که او گفته است که محمد و من دونه تحت لوائی یوم القیامة خواجه ذکر الله بالخیر فرمود که جزاو نگفته ست این سخن از آن او نیست بعد ازان فرمود که او وقتی بود که سبحانی ما اعظم شانی گفته بعد ازان تا آخر عمر ازان مستغفر شد و گفت که این سخن من نیکو نگفتم من جهودی بودم این ساعت زنار میگسلم و از سر نو مسلمان می شوم و میگویم که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله **حکایت** جهودی جوار خواجهٔ ما بایزید بسطامی قدس الله سره خانه داشت چون بایزید نقل کرد آن جهود را گفتند که تو چرا مسلمان نمیشوی جهود گفت که چه مسلمان شوم اگر اسلام آنست که خواجه بایزید داشت آن اسلام از من نیاید و اگر انیست که شما دارید مرا ازین اسلام عاری آید این مشتی بی سر و پا و سفهای اعنیا فرقی و تفاوتی درمیان قال و حال اولیای سراپا صفا و اسرار صدقا ندانسته مذاق مقال و کیفیت احوال را یکی میدانند و اندکی از ذوق باطن که از برکت اثر ذکر الله تعالی و پاره از کیفیات روحی که بسبب ریاضت عبادت بهم رسانیده اند بباعث نادانی باغوای شیطانی در لعر باطن بضاعت مزجات خود را قدری و قیمتی نهاده برابر کیفیات عالیات کاملین صوفیه صافیه علیهم الرحمه تصور میدارند و قال و مقال توحید وجودی که صوفیهٔ کرماگاهی لب به تذکار آن نکشوده اند بلکه از بیان و گفتار آن ممانعت کلی فرموده علانیه در محافل نقل مجالس ساخته در بیان آن باطناب تمام دامان کلام را دراز می دهند **قطعه** چه شود سر و کار غلط سبقان ✤ در علم و عمل لفاز زدن ✤ ز غرور دلائل بخبردی ✤ همه تیر خطا بنشانه زدن ✤ بر یقین باید پنداشت و حق الیقین باید انگاشت که حال را در قال مدخلی و قال را با حال دخلی نیست در باین حال و قال تفارقی و تباعدی هست که بر مهره مذاق شرایع دین و معارف حضرت قدس رب العالمین جل عرفانه پوشیده نیست **بیت** این مدعیان در علمش بی خبرانند ✤ آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد ✤ هر که را طلب دریافت حقیقت مسئلهٔ وحدت وجود و قصد ادراک آن عقده مشکل حل مقصود باشد از تحقیقات مکتوبات سراپا صادقات قطب ربانی و غوث صمدانی و خلیفة الله تعالی در اقاصی و ادانی حضرت شیخ الشیوخ شیخ احمد مجدد الف ثانی علیه الرحمه والرضوان و از تحقیق کتاب سراسر حقیق و یکسر فیض تضمین صراط مستقیم تصنیف امام المومنین و امیر المسلمین و خلیفة الله تعالی فی العالمین و سالک مسالک یقین و قاید غزاة دین حضرت سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه استدراک و استعلام نماید و موافق آن عقیده خود را درست سازد که مسئلهٔ بدا را بهتر ازین دو بزرگ و خوشتر ازین شیخین سترگ کم نوشته اند و تحقیق نموده **بیت** بسکه جامی صفت حسن تو نیکو داند عشقبازان سخنش ورد زبان ساخته اند بدعت ست **دیگر** تعظیم مفرط پیر و شیخ نمودن ست

وشغل برنج صورت شیخ کردن کہ این امر منجر بکفر میگردد والعیاذ باللہ تعالی مستحق وسزاوار آنکہ بیادش ذکر وفکر مشغول ومعمول داشتہ شود وزیبا ومناسب آنکہ ہر لمحہ ولحظہ بہ تصورش گزرانیدہ وخود را در غیبت وحضور بحضورش بنداشتہ صرف ذات پر کرامات وسراسر قدسیات حضرت الٰہی ست جل ضفاتہ وقدس شئونہ ربا غمی جانا لبم از ذکر تو خاموش مباد ❊ یاد تو ز خاطرم فراموش مباد ❊ ہر جاز شمائلت حدیثی گذرد ❊ ذرات وجود من متحیر گوش مباد

بدعت دیگر تابوت کاغذی ساختن وگنبذ قرطاسی افراختن وآنرا بہ تعزیہ وتابوت امام نام نہادن ودیگر رسوم شنیعہ ومراسم اتم مثل سیاہ پوشی وسینہ کوبی واشک ریزی وبتذکار واقعہ کربلا معلی لب بکلب تذکیر کشادن وامثال ذلک کہ ضلال رفض وبعضی از جہال سنت جماعت میکنند ہمہ مطرود از بیتگاہ قبولیت ومردود از بارگاہ مقبولیت حضرت حق ست مجدشانہ وعلوہ **بدعت دیگر** ایجاد انعقاد مجلس دوازدہم در شہر ربیع الاول باعتقاد مراد ثواب در عرصہ معاد بہ تذکار فیض بار مولود حضرت رسول مسعود وذکر کرامت فکر وفات جناب نبی محمود وسرور مرسلین وخاتم النبیین وشفیع المذنبین صلی اللہ تعالی علیہ وسلم نمودن ست وپخت طعام خصوصا در ہمین ایام کردن وثواب آن بروح مقدس وسراپا مفروح وسراسر پر فتوح نبینا وشفیعنا صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم رسانیدن وانضباط محفل یازدہم در شہر ربیع الثانی بہ بیان کرامات شیخ پر شرافات حضرت غوث ثقلین وقطب مشرقین ومغربین سراپا ہدایت ودین ویقین حضرت سید محی الدین عبد القادر جیلانی علیہ الرحمہ والرضوان ست وخاصہ درین ایام طبخ طعام کردن وثواب آن بروح پر فتوح آن بزرگ ممدوح واقع بدعات مقبوح بخشیدن ست کہ این افعال را در شرع مطہر وسنت منور جوازی نیست فضائل ومکارم پناہ علوم وفہوم دستگاہ در تقوی ودرع سراپا انتباہ حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی حکیم امت نبی کریم علیہ من الصلوۃ افضلہا ومن التسلیمات اکرمہا در کتاب قول الجمیل فی بیان سواء السبیل فرماید وَاَمَّا الْاٰفَاتُ الَّتِیْ تَعْتَرِیْ الْوَاعِظَ فِیْ زَمَانِنَا فَمِنْهَا عَدَمُ تَمْیِیْزِهِمْ بَیْنَ الْمَوْضُوْعَاتِ وَغَیْرِهَا بَلْ غَالِبُ کَلَامِهِمُ الْمَوْضُوْعَاتُ وَالْمُحَرَّمَاتُ وَذِکْرُهُمُ الصَّلٰوۃُ وَالدَّعَوَاتُ الَّتِیْ عَدَّهَا الْمُحَدِّثُوْنَ مِنَ الْمَوْضُوْعَاتِ وَمِنْهَا مُبَالَغَتُهُمْ فِی الشَّیْءِ مِنَ التَّرْغِیْبِ وَالتَّرْهِیْبِ وَمِنْهَا قَصَصُهُمْ قِصَّةُ کَرْبَلَاءَ وَالْوَفَاۃِ وَغَیْرُ ذٰلِکَ مِنَ الْمَعَاصِیْ حَظُّهُمْ فِیْهَا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ انتہی **وبدعت دیگر** طعام میت ست ودرین بدعت باقسام ست وآنہمہ برحسب امر ملک علام تبارک وتعالی ذکرہ بر تیرگی وظلام ست مانند سیوم ودہم وبستم وچہلم وششماہی وسالیہ ومن بعد بر سر ہر سال روزی بنام موت میت قرار دادہ جہت روح او طعام پختن کہ این ہمہ از رسوم شوم ہنود باطالع میشوم بودہ ست چونکہ اہل اسلام بامر خالق انام وفرجام جل امرہ بر دیار ہند مستولی شدند واز بعد مرور اندکی از دہور در مابین مسلم ومشرک وکافر

ومومن باغوای شیطان داعزای ابلیس سراپا هوان خطا طی وایتلافی سیه آید بمقتضای آنکه مصیبت عمه
آلوچو باکونگر درنگ برآرد ❁ بعضی مسلمین شعار هنود را اختیار نمودند بعد آن بحکم آنکه اقویای ایمان در اکثر ازمان قلیل
العدة می باشند مجموع مومنین بتاثیر ازدحام عام درراه ورسم عوام کالانعام تردامن وآلوده گشتند ❁
کسانیکه بودند الانعام کیش ❁ شده پیشوایت چو میتی به پیش ❁ بدعت دیگر عرس بزرگان که نام نهند وخواهی
ناخواهی برسر هر سال بقیودی که مشابه بشرائط حجاج سراپا دولج می باشد برسر مزارات متبرکات اولیاء الله تعالی میروند
وآنرا درزبان هندی میله ومیدنی نامگویند ازهمین قبیل ست که بالا رقم نمودیان آمد گردید بدعت دیگر قبور سنگین
ومجصص نمودن وقبر پوش انداختن واز بالای قبر مگس راندن وصندل بالیدن وغسل دادن وبالای آن
گنبد مجصص ویاگلی ویاچوبی افراشتن وبرمزارات باشرافات اولیاء الله تعالی سدنه وچوبدار وفراش وساعت ونوبت
نواز وغیره که ملازمین بارگاه امرای بدعت گرامی باشند مقرر داشتن همه اسراف فی الانفاق وافراط فی الامور ممنوع
شرعی وخلاف اصلی وفرعی ست وقوالان بدآواز ومطربان مزامیر نواز که برسر مزارات بامنبات اولیاء الله
تعالی معین می نمایند بلکه زنان فاحشه قبیحه ومخنثان افحشان فضیحه که آنجامی سرایند ومیرقصند ومومنین ممانعت
آنها نمی کنند این رسم بلاشک حرام ست ومردود وجرم عظیم ست ومطرود بدعت دیگر برای روح میت
طعام یک نوع مقرر نمودن ست که برای ثواب بروح رسانی فلان ولی حضرت سبحانی تبارک وتعالی فلان قسم
طعام باید پخت وبنام فلان بزرگ فلان طعام طیار ومهیا باید کرد بدعت دیگر طریقه پنج آیت ست که از کلیه طعام
عرس میت وغیره قدری طعام جدا نموده به توقیری وتعظیمی که مصحف مجید را هم بآن صفت نمیدارند برسفره میگذارند
ودو وچهار کس قرا جمع شده چند آیت از کتاب کریم وقرآن عظیم قرات مینمایند وبعد آن باوصفیکه تا آنحالت طعام را
بکسی نخورانیده اند وثواب اطعام حاصل نکرده ثواب آن بروح شخصی می بخشند وآن اندک طعام مذکوره را
بطور اشیای متبرکه تیمنا وتبرکا دست بدست می رسانند ومیخورند این همه نامشروع ست وممنوع طریقه اصوب
این ست که چون درشرع مطهر ثواب عبادت مالی برفق سنت واتفاق امت بهودی واصل میگردد وقتیکه
خاطر بخواهد بلاقید قسم طعامی از اقسام اطعمه وبلا وقت معین از اوقات از مال حلال براه خدای تعالی
بخورانند وثواب آن بهر که خواهد بخشد ویاعبادت بدنی که باتفاق امت جائز ست بهر وقت که دل بخواهد
بهر قسم عبادت بدنی که دست دهد موافق شرع مطهر آن عبادت را آورده ثواب آن بهر کس از موتی که
بخواهد به بخشند طریقه افاده بارواح موتی موافق سنت ومرافق شریعت اول آنست که ثواب اعمال صالحه ابنا
بآبا ومتعلمین بمعلمین ومسترشدین بمرشدین میرسد که درحدیث شریف آمده ست ودرخبر منیف وارد شده
قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فِي الْاِسْلَامِ فَلَهُ اَجْرُهَا وَاَجْرُ

مَنْ عَمِلَ بِهَا لَا يَنْقُصُ مِنْ اُجُورِهِمْ شَيْئًا معنی اینست که هر که طریقه نیک در اسلام جاری کرد برای او ثابت ست اجر آن کار خیر و ثواب آنکس که عمل کند بآنکار خیر بعد از اجرای آن کار که کم نمی شود از اجر آن عمل کننده هیچ چیز یعنی در بارگاه دین و عقبی پناه حضرت تبارک و تعالی آنقدر رحمت وافر و عنایت او فر بر رواج دهنده طریقه نیک ست که از خزائن متکاثره ایزد بیچون مجدد رحمته اگر صد هزاران کس یکی در پی دیگری بر آن طریقه رود مروج آن طریقه نیک برابر ثواب و مزد رفتن همه روندگان بران طریقه بدون نقصان ثواب و مزد آن روندگان می یابد و دیگر طریقه افاده بارواح موتی چنین آمده حدیث عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ قَالَ روایت ست از سعد بن عباده انصاری که از مشاهیر صحابه و مقبولان درگاه نبوت بود گفت یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ اُمَّ سَعْدٍ قَدْ مَاتَتْ بدرستیکه مادر سعد یعنی مادر من مرده ست فَاَیُّ الصَّدَقَةِ اَفْضَلُ پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضل و بهتر ست قَالَ الْمَاءُ گفت آنحضرت آب شیرین صدقهاست که برای وی بکنی و تشنگان بدهی فَحَفَرَ بِئْرًا پس کند سعد بن عباده چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد وَقَالَ وگفت هٰذِهٖ لِاُمِّ سَعْدٍ این چاه برای مادر سعد ست و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رَوَاهُ اَبُوْ دَاوٗدَ وَالنَّسَائِیُّ روایت کرده ست این حدیث را ابو داود و نسائی و حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها از طرف برادر خود یعنی عبد الرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش بردها آزاد کردند و در هر نماز پنجگانه در قعده اخیره برای جمیع مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات احیا و اموات دعا خوانده میشود که درین باب طریقه اصوب و سبیل ابلغ ست **والنسب و بدعت دیگر** رفتن بقبور بر انوار اولیاء الله تعالی بنابر استمدادات در انجاح حاجات و حصول مرادات ست که این را در طریقه انیقه شریعت حقه جوازی نیست و مجازی فی علامه علیم و فخامه فهیم و فاضل عظیم حکیم امت محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات فرماید کُلُّ مَنْ ذَهَبَ اِلٰی بَلْدَةِ اَجْمِیْرَ اَوْ اِلٰی قَبْرِ سَالَارِ مَسْعُوْدٍ اَوْ مَا شَاءَهَا لِاَجْلِ حَاجَةٍ یَطْلُبُهَا فَاِنَّهٗ اٰثِمٌ اِثْمًا کَبِیْرًا مِنَ الْقَتْلِ وَالزِّنَا لَیْسَ مِثْلُ الْاٰمِثْلُ مَنْ کَانَ یَعْبُدُ الْمَصْنُوْعَاتِ اَوْ مِثْلُ مَنْ کَانَ یَدْعُوا اللَّاتَ وَالْعُزّٰی اِلَّا اَنَّا لَا نُصَرِّحُ بِالتَّکْفِیْرِ لِعَدَمِ النَّصِّ مِنَ الشَّارِعِ فِیْ هٰذَا الْاَمْرِ الْمَخْصُوْصِ لیکن اینقدر ثابت شده ست و محقق گشته که بلاشک ارواح کاملین احیا را البته از ارواح واصلین موتی و قتیکه مشیت جناب مولی جل و علا اقتضا میفرماید اندک تعلقی بانوار باطن میرسد و اگر چنین نبودی دلیل فکری که سراسر دال خیر ست گواهی میداد و امعان نظری که یکسر مرائی طریق صداقت سیر است اشهاد میکند که بالکل طرق استرشاد و ارشاد اندروی روزگار بر طرف شدی و همگی آب در رنگ استفاده و افاده از حضور مشایخ عظام و صوفیه کرام مفقود گشتی چرا که اگر از قبور برکات معمور اولیاء الله تعالی نسبت باطن و انوار قلب قدسی فن زایرین را بحقه و تامه حاصل نمیشد

کسی پروای قصد ارادات بخدمت تستینی نکردی و احدی دست بیعت بدست کاملی ندادی هر مریدی و مسترشدی
بر مزار فیض بار ی حاضر شده مقصود ارادت و مطلوب استرشاد در یافتی بلکه هر زایر قبر مقدس و مطهر و مرقد اقدس و اطهر
حضرت رسول للهی و جناب نبوت پناهی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم صحابی گشتی آری در زیارت پر کرامت قبر مزکی و منور
و مضجع ازکی و انور سرور انبیاء اعظم و اکبر و افخر اولیاء مرشد اعلی و اصغر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ثواب بلا انتهی
ثابت و فیض غیر متناهی مثبت ست و مقرر کما قال صلی الله تعالی علیه وسلم مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي
رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ وَابْنُ أَبِي الدُّنْيَا وَابْنُ خُزَيْمَةَ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ معنی این
هر که زیارت قبر من خواهد کرد بفضله تعالی شفاعت من برای او حکم وجوب خواهد داشت که انشاء الله تعالی زائر قبر
من بلاشک مستحق شفاعت من ست روایت کرده ست این حدیث را دارقطنی و ابن ابی الدنیا و ابن خزیمه و بیهقی از
حضرت عبد الله بن عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما **وایضا** قَالَ رَسُولُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
مَنْ جَاءَنِي زَائِرًا لَمْ يَنْزِعْهُ حَاجَةٌ إِلَّا زِيَارَتِي كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أَكُونَ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
معنی این ست که آنکس که برای زیارت من بیاید باین شرط که باعث سفر او صرف و فقط قصد زیارت من باشد
درین صورت بر من ثابت خواهد شد که برای او شفیع روز محشر شوم یعنی هر کسی که بخلوص نیت و اخلاص منویت زیارت
من کند انشاء الله تعالی بالتحقیق روز قیامت برای او بفضله تعالی شفاعت خواهم کرد **وایضا** قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ زَارَنِي بَعْدَ وَفَاتِي عِنْدَ قَبْرِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي
معنی این ست که هر کس که زیارت من کند بعد وفات من نزد یک قبر من یعنی قبر مرا پس گویا آن زایر زیارت
کرده ست مرا در زندگانی من و در لفظ دارقطنی آمده كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي وَصَحِبَنِي معنی این ست
که آن زائر قبر شریف من بمانند کسی ست که زیارت کرده ست مرا در زندگانی من و صحبت داشته ست در خدمت
پر برکت و بار حمت من لیکن بمرتبه آن اصحاب و الاقتباب که در حین حیات دنیا فیوض صحبت و برکات خدمت
از ذات قدسی آیات امام مقدسین و مقتدای مطهرین و پیشوای مرسلین جناب رسول الله تعالی صلی الله
علیه و آله وسلم یافته نمیرسد لیکن زایر ثواب مأثر قبر معلی و مضجع مزکی حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
از دیگر مومنین و مسلمین ذی فضل و کمال و مقبول داور بی همال میگردد و در لفظ حدیث صحبنی اشاره به بزرگی درجه
زائر ست نه امر ثبوت درجه صحابیت بحق زائر چنانچه بلغا مثال میزنند که زید کالاسد از مفاد این مثال زید بعینه
اسد نمیگردد مگر چونکه در شجاعت فایق تر از نوع جنس خود ست لهذا گفته شد که زید آنقدر شجاع ست که در ابنای
بنی آدم مماثل او نیست اگر نظیر در شجاعت او هست شیر ست همچنین زائر مرقد انور مرقد و فیوض مورد حضرت
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم در اعمال ثواب اتصال مند و بات از سائر ناس آنقدر درجه فضل مباهه

کہ مماثل او احدی نمیشود الا انکہ آن مرد فیضیاب را در بندگی ہمین یک صفت بصحابہ کرام تشبیہ داده شود ذکرہ
البیہقی وابن الجوزی وغیرہما ذکر کرده ست این حدیث را بیہقی و ابن جوزی وغیرہ اینہا از علماء رحمہم اللہ
تعالی و بر واقفان اسرار فن بلاغت پوشیده نیست کہ از تشبیہ مشبہ و مشبہ بہ ہرد و بہیئہ یکی نمیگردد و اولیاء کملا و عرفاء
عظما از قبر معنبر و مرقد مطیب و معطر حضرت باعث خلقت خالق اکبر جل شانہ و شفیع روز محشر روبروی حق دادگر عزبرہانہ
جناب رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بفضلہ و عنایتہ تعالی فیوض بلانہایت و برکات لاغایت حاصل و متواصل
کرده اند و میکنند و خواہند کرد ❁ روضہ باغ جنان قبر شریفت باشد ❁ مورد لطف خدا لحد لطیفت باشد ❁ و باین
دستیاری خجستہ کاری و صفائی باطن و انوار قدس نشیمن بارواح صفوت فن حصول و موصول نموده اند و می
نمایند و خواہند نمود **حکایت** وقت فیض پرداز و ساعت دل نواز کہ حضرت ولی کرامت طراز و صوفی
شرافت و مساز و زاہد نفس گداز و عارف بلند پرواز و مجاہد کفر انداز امیر المومنین و امام المسلمین شیخ ازہر سید
احمد مجاہد غازی علیہ الرحمہ والرضوان بعد از استعاذ و سعادات و استشراف شرافات عبادت حج عظمت حج از مکہ
معظمہ و مکہ مکرمہ قاصد سفر قدس اثر مدینہ طیبہ و سرایا مطیبہ در فلان مقام شدند بفضل مفضل بنده نواز نزہ صفاتہ در
بیداری بآن سرفراز جنان مشاہد و مکاشف گشت کہ گویا حضرت خلاصہ سعالمین و قائد دین و محبوب رب العالمین
جناب سید المرسلین و خاتم النبیین صلی اللہ تعالی علیہ وسلم استادہ اند و حضرت بضعہ رسول اللہ تعالی سیدۃ النساء
جناب فاطمۃ الزہرا در پس ظہر اطہر آن سرور علیہ الصلوۃ والسلام بپا اند و ہر دو ذو فضل و کمال دست قدسی
سر نوشت بجناب مولای ذو کبریای برای دعا اجابت انتماء در حق فرزند بلند و دلبند ارجمند خود یعنی سید احمد مجاہد غازی
موصوف و ممدوح دراز کرده اند و میخواہند کہ وقتیکہ حضرت سید احمد غازی مبعوث در مدینہ طیبہ مشرف شوند انگاہ در
حق آنفرزند فضل پیوند دعا فرمایند ❁ نغمہ بلبل خوش خوان بسحر دانی چیست ❁ شہ خوشا سوی چمن روکہ تر امیخواہند
جناب فیضمآب حضرت سید احمد مجاہد موصوف کہ بعد از طی مراحل و قطع منازل شرفیاب و قدس آیاب دخول
بلدۂ طیبہ مدینہ طیبہ شدند و دران بلده مطیبہ قریب حرم مقدس و روضہ اقدس در قصری از قصور آن بلدۂ پرنور
رخت اقامت انداختند در شب بعد ہمان روز کہ دران روز بزکت اقامت آن مقام حاصل کرده بودند وقت
نصف شب کہ حضرت سید احمد مجاہد غازی ممدوح را بہ سبب شدت فرحی کہ لاحق حال بود از خواب بیداری
دست داد حضرت سید موصوف از بستر خواب برخاسته در دریچہ کہ از ابنیہ قصر مسکن در برابر حرم مطہر و روضہ
منور روبرو بود نشستند در اثنا لحظہ باعطای معطے رحمت عم فضلہ آن شیخ بزرگ بزیارت پر کرامت دستگیر
حضرت نبوی و جناب مصطفوی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم مستعد و مکرم گشتند ❁ از دیدۂ خورشید خبر دار کہ گردد
آن دیده کہ حیران تماشای تو باشد ❁ و بخدمت فیضمنت حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم عرض نمودند کہ یا رسول اللہ

شخصی از امتیان آنجناب معلی وعالی مسمی بشیخ غلام علی تحفه یک جلد کتاب حمید و مصحف مجید جهت آنکه بر روضه مقدسه
برای تلاوت و قرارت مقرر و معین داشته شود اتحاف نموده ست لیکن چونکه در اینجا دیدم بسیار مجلدات قرآن شریف نهاده اند
وکسی نمیخواند و به باعث تعددات مجلدات خدمت توقیر و تعظیم این کتاب عظیم نمیکنند اگر حکم قدسی شرف نفاذ یابد جلد اتحاف
مذکوره را بمسی الناس که از احد ناس واز جمله سدنه بیت معظم و محترم و کعبه اعظم و اکرم ست بدهم در جواب آن سائل
باصواب از حضور پر نور رسالت مآب ارشاد جواز عطا بنام معروضه در خطاب آمد ؎ پیغام صبا زنده جاوید نسازد
این مرحمت از نطق مسیحای تو باشد ❊ در بزم وصالی که دل ساده من باز ❊ آئینه صفت محو سراپای تو باشد ❊
وصباح آن که در آخر آن روز حضرت سید احمد مرشدنا و مقتدانا بنا بر زیارت مرقد کرامت مورد حضرت رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم با مجمع مریدین رفتند همین که اندرون فیض مشحون حرم محترم داخل شدند پرتوه فضیلے
از افضال و شعشعه از شعاع خورشید اکرام حضرت ذو الجلال متعال مرئی و مشاهد گشت که حضرت سید احمد مرشدنا و استادنا
به بصارت ظاهر و بصیرت باطن دیدند که حضرت محبوب رب العالمین و سید المرسلین با هزاران انوار و بیشماران برکات
رونق افزا و جلوه آرا اند و مجمع کامیاب اصحاب در عقب فیض موهب جناب خاتم النبیین مجلس پیرا اند و خوانی بس
لطیف و نهایت نظیف مشحون و پر از دو قسم جواهر زواهر ابیض یکی قسم مربع بمقدار پنج شش انگشت و قسم دوم
مدور بقدر بیضه دجاجه که تمامی عرصه حرم مکرم از شعاع و لمعان آن جواهر منور و روشن ست روبروی شرافت
موبمو و کرامت مملو جناب شفیع المذنبین و تاج عزت انبیاء مکرمین نهاده ست ؎ این بزم جنت ست در و صید
هزار حور ❊ هر یک بحسن مایه ده عمر جاودان ❊ شمشاد قامتان پری چهره در چمن ❊ در سایه های سرو صنوبر شده جوان ❊
بهر نثار بزم تو آورده دست دهر ❊ هر گوهری که خازن کان داشت بیگمان ❊ از ابتدای خلق جهان تا بنفخ صور ❊ سوری
بدین صفت ندهد هیچکس نشان ❊ چون حضرت سید احمد شیخنا و مؤدبنا قریب بحضور فیض گنجور حضرت رسول قدس
مشمول علیه الصلوة والسلام شدند حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فرمودند که سید احمد هیچ میدانی
که این خوان سراپا لطافت و مملو سراسر نظافت چیست حضرت سید احمد استادنا و پیشوای ما عرض نمودند که یا رسول
الله تعالی من نمیدانم حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ارشاد هدایت رشاد فرمودند که ای سید احمد
این دستبوی لطیف و گلدسته نظیف از جواهر زواهر که روبروی من نهاده می بینی شیرینی شرافت من ست
بگیر حضرت سید احمد مرشدنا و پیر ما میفرمودند که من آن وقت بشوق مفرط و شغف افرط آن خوان سراپا انوار
و مملو جواهر آبدار را بدو دست گرفته بر سر خود نهادم و حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم در وقت
برداشتن آن از یکدست مبارک و مطهر خود آنرا گرفته بر سرم نهادند و سرم را در عزت و مباهات از فرق فرقدان
به بس رفعت افزودند الحمد لله تعالی علی ذلک مصرعه لطف بالا دست شاهش خوش نوازشها ❊

زهی سعادت سعیدی که بفضل حضرت عظیم منزه عظمته جناب سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم بمجالش چنین عنایت ورحمت فرمایند **مصرعه** زهی سعادت آنکس که بلطفش آرد یاد وهی کرامت کریمی که بکرم حضرت کریم قدس کرمه جناب رحمت عالمین صلی الله تعالی علیه وسلم بنسبتش اینچنین عطا وکرمت نمایند **قطعه** اقبال ودولت امشب زوصلش ❊ مارا غلام ست الحمدلله ❊ از لطف ساقی کان باد باقی بمعیشم مدام ست الحمدلله **فائده** صوفیه عرفا وعلماء کرام میفرمایند که اصناف معارف اتصاف اولیاء الله تعالی از پیشگاه حضرت الهی عز حکمته بانواع متنوع ست وباقسام منقسم ازان جمله اکمل مرد وافضل فرد آنست که انچه بردیگران در نوم وخواب رویت وعاینه میرود بوی در بیداری ویقظه مکاشف ومشاهد میگردد وانچه بردیگران در حالت سکر طاری شده باشد بروی صحو ظاهر میشود **فائده** ازین حکایت فیض امارت معلوم ومفهوم گردید که باطن شریعت مزکی ومعنی سنت مترجمه چه قدر مصفا ومجلی ست آری بلاشک شریعت سراسر نفیس ست وشریف وبلی بلاشبه سنت سراسر کریم ست ولطیف خوشا حال روشن دلان که بهدایته تعالی در انوار شریعت راه روند وحوزما حقیقت صفا قلبان که از مشرب عذب این بحر سعادت بهر کام وزبان جان ودل شیرین وطراوت آگین دارند بیهات بیهات از احوال آنانکه از شریعت انکار دارند که بلاریب شیطانی اند وظلمانی ودر روز جزا دوزخی اند بپریشانی افسوس افسوس بر حقایق کسانیکه عار از سنت نمایند که بیگمان تلمیذ ابلیس اند ونجاست توامانی وبیوم اخری سزاوار نیرانی وبالبشیمانی **حکایت** حضرت مقتدای ناوامامنا ومرشدنا وشیخنا جناب ارشد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان میفرمود که هرچه مرا بفضله تعالی از فضائل ظاهری ومکارم باطنی وروشن دلی وصفا قلبی حاصل شده همه ببرکت اتباع شریعت وبیمن اقتدای سنت واصل وشامل گردیده ❊ مولوی از خود نشد مولای روم ❊ تا غلام شمس تبریزی نشد ❊ **حکایت** عالم سرایا زکا وسید باتقی وشیخ پرعلی وولی اهدی حضرت مولانا سید قطب الهدی که یکی از اقربای علیای حضرت نجم ثاقب فلک ولایت وکوکب باهر سپهر هدایت امیر المومنین وامام المسلمین ولی افرد جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان بودند وبافضال ملک لازوال وکثیر نوال جل ملکه وعز نواله یکی از اولیای باصفا وشخصی از اشخاص عرفاء عهد خود بودند در ابتدای شوق سلوک راه ولایت وآغاز ذوق حصول سبیل معرفت خواستند که خود را تسلیم شیخی نمایند که باوصف کشف وکرامات باطنی لباس تقوی ظاهری موافق فتوای اولای شریعت معلی بر بر ودوش حال وقال آراسته باشد وخویش را تفویض عارفی سازند که باوجود عرفان خفی علیه ورع جلی مطابق هیچ سنت حضرت ولی رسالت عالی وصاحب نبوت متعالی جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بر جسم وجان پیراسته باشد ببرین شوق وشغف مدتی دراز وعدتی طوالت پرواز در اطراف جهان واکناف زمین وزمان سفر گزین وسیر آئین بودند

در هر شهری که آوازه عرفان عارفی می شنیدند در انجا رسیده دهری در خدمتش بسر میبردند و تفتیش حالت نجب
مدعای خود میکردند و در قریه که شهره شیخی سماعت می نمودند در آن بلده خود را رسانیده و در خدمتش تا دیری ایام حیات
منقضی مینمودند و تحقیق حقیقتش بر وفق مراد خویش می جستند القصه اگرچه آن عارف صافی و عالم کرامات وافی زمانی
درین جستجو بسر برد و ایامی درین تگاپو منقضی ساخت لیکن از حصول مقصود گوی ناکامی در باخت و از وصول بمطلوب
مایه یاس انجامی حاصل ساخت زیرا که عارفی که در فیوض باطن و در امور ظاهر بالکل موافق شریعت باشد و شیخی که در انوار
قلبی فاضل و در عادات و عبادات جوارحی همگین مطابق سنت باشد نیافت و وجدان چنین انسان سراسر فیضان
و سر بسر مقرب حضرت منان عم امتنانه از محالات شناخت اگر جای ذات فیض سمات عارفی در کشف و کرامات
باطن کامل میدید و از گلزار صحبتش بلاشک و شبه گلهای انوار ایمانی و اسلامی چید لیکن در بعض امور خدمتش را بتقاضای
ورع نمی پسندید و اگر در سر زمینی در صحبت نفس پر قدس شیخی میرسید و از فیضان صحبتش بهره آئینه و البته فتوح نفاست
روح و نور قلب حاصل می نمود و بر مراتب ولایت آنولی باطن منجلی اعتراف برتری می نمود لیکن چون بندی
از حالاتش غیر مطابقت سنت میدید از صحبتش دامن مصاحبت می چید تا آنکه وقتی و تا آن زمان که هنگامی عالم
اعلم علماء زمان و فاضل افضل فضلاء دوران شمع روشن شبستان علم و گل بارنگ و بوی چمنستان فضل و حلم
اشرف مفسرین و اکرم محدثین مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی علیه الرحمه با حضرت مولانا سید قطب الهدی
علیه الرحمه فرمودند که انچه آنجناب شیخ سعید مانند دُر فرید درین بحر دنیا پر محن شدید و با فتن مزید بدستیار مخواهی تجو
بشر ایطی که می جوئید نخواهید یافت که وجدانش محال ست و سراپا خیال و انچه آنصاحبی ولی حمید مثل شاه باز سفید
ازین بیابان دنیا نار شید بسعی و کوشش تلاش درنگاب نمیخواهد بقیود یکه مرکوز خاطر دارید بدست نخواهد آمد
که دست یابی اش فقدان اتصال ست و حرمان وصال لهذا و بیاس هذا النسب داولی آنکه ازین تلاش و تجسس دست
جد و کد باز داشته و پای تردد و سعی بدامن صبر و شکیب کشیده بصدق طلب اراده صداقت مائل بفرط خشوع و خضوع
و تمام التجا در رجوع بحضرت قدس هادی مطلق عم هدایته و جناب مفضل برحق جل فضله نموده کتاب و سنت سراپا
کرامت را مقتدای ظاهر و باطن و پیشوای اسرار سر و علن خویش ساخته در پی آن هادی روشن و مرشد رشد فن
مقتدی و گام زن باید شد از آن باز آن شهباز میدان شریعت و کوکب ثاقب سماء طریقت از شیوه گام نهی جهان
نوردی و روش قدم گذاری آفاق گردی باز آمده خانه نشینی و گوشه گزینی شعار حالات و شغل اوقات خود
ساخت و سجیه رضیه عمل بر وفق کتاب و سنت صفا منزلت و وتیره پر خیر شغل اعمال بحسب فتوای شریعت
قدس طویت پیش گرفت موسوم عبادات و سراسر عادات خود را بر شریعت و سنت ساخت و علم تقوی و ورع
باقصی الغایت در میدان روزگار برافراشت بفضل و کرم حضرت مفضل و مکرم جل فضله و عم کرمه زبده سیرت

قدس سریرت آن بزرگ پر فضیلت مشهور جهان و اطراف وصیت خصائل حمیده و آوازهٔ مکارم پسندیدهاش
معروف زمان و اکناف گردید هر که در صحبتش میرسید در اندک مدت از پرتوهٔ نور باطن صفانشورش جسم و جان
خود را معمور نور و حضور میدید و آنکس که برخی زمان در مجلسش درنگ می نمود در پارهٔ وقت از فیضان مصاحبت آن
شیخ بارحمت حال قال و بال خود مملو از نور تقوی میگردانید حضرت ابدی مولانا سید قطب الهدی علیه الرحمه عادت
داشت که نماز بیجگانه در سفر و حضر اول وقت ادا میکرد و اوقات لیل و نهار و ساعات حیات مستعار را مصروف و معمول
یاد حضرت پروردگار جل ذکره می نمود و انفاس عزیز عمر نایایدار را انعام پر نعم حضرت معطی و منعم عز اسمه دانسته در لغویات
نفسانی و مزخرفات شهوانی اصلا معمول نمیکرد و همگی و به تمامه انفاس نفیس زندگانی لذت انیس را مبذول در طاعات
قلبی و عبادات بدنی موافق قاعدهٔ شریعت و مطابق ضابطهٔ سنت میفرمود و بجز اشتغال علوم و فنون دین و شریعت
فیض مشحون کاری و بغیر از شغل صوم و صلوة و ذکر و فکر یاد حضرت کردگار نزه ذکره شعاری نداشت حضار مجلس ملائک
مانس آنولی صفی میگفتند که بعنایت حضرت ذوالانعام والاکرام عم نعمه و بر چهر پر مهر و سعادت بهر آن یگانهٔ دهر واقفی
از خلایق من تحت سپهر آن مرتبه انوار ایمانی و نور اسلامی ظاهر و باهر بود و بچشم بینندگان معاینه می نمود که در تصویر تحریر
راست نیاید و در تقدیر تقریر درست نیفتد ؎ ازان بود و آراسته آب و گل که مهری خدا داشت در دل و جان

این سید حمید و عالم مجید را خواهری بود بس متقیه و نهایت عابده و بغایت صالحه که انوار ایمانی و نفائس ایقانی در
ناصیهٔ ظاهری و کیفیت باطنی اش بدرجهٔ اعلی و رتبهٔ اولی هویدا و بارز بود و فضائل صفای حال و صفوت بال را باتباع
شرف شریعت شرافت احوال جمع و قران داشت مراد مقام و مدعای کلام آنکه برادر معرفت سیر و خواهر پر خیر هر دو
فرقدین سمار معارف و ماه و مهر سپهر عرفان بودند و در پرن تیره خاکدان کدر افزا دخیره مکان کدورت پیرا روشنی
چراغ ایمان و نور شمع شبستان اسلام و ایقان بمرتبهٔ کمال روشن و منور داشتند بقدرت حضرت ذوالقدرت
العجائب تبارک تقدیره برادر عالی قدر و خواهر کرامت مصدر باهم اقرار پر قرار و عهد استوار نموده بودند که هر که از ما بقضای
تقدیر حضرت رافع سماوسموت نخستش نزیا جل و علی بیشتر از دیگر و قبل از همسر از دنیا پرنشور و شر انتقال نماید و وفات
سازد باید که بفضله و عنایته تبارک و تعالی صاحب خود را در حالت رویا از کیفیت موت و کمیت فوت اطلاع دهد
و اعلام نماید **حکایت** ناظران اخبار و ناقلان آثار آورده اند که در زمان قبل از بعثت پر مکرمت
حضرت رسولنا و شفیعنا و مقتدانا و مادینا جناب سرور عالمین و خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و آله وسلم در ملک
یمن از ملوک تبائع ملکی بود اقتدار آثار و بادشاهی بود دولت یار و اقبال کار مسمی بمرثد ابن کلال در ایام حکومت
شبی خوابی هایل دید مهشت مائل دید و فراموشش کرد چون بیدار شد حقیقت حال آن خیال را از کاهنان سوال کرد
گفتند خوابی و خیالی که بنسیان پیوستن است افهام ما از ادراک تعبیر آن بعجز باشتمال است روزی بعد از انقضای

پاره از دهی بعزم شکاری رفت واز لشکر جدا ماند وبدامن کوهی بلند رسید خانه دید که عجوزی از خانه بیرون آمد واو را فرود آورد مرتد از رنج راه بیاسود ودنخواب رفت چون بیدار شد دختر خوبروی عنبر بو در حسن وملاحت مو بمو عفری نام بر بالین خود نشسته یافت که بهزار کمند زیبائی وصد هزار دام رعنائی دل مشتاق عشاق را بسوی خود می تافت

رباعی ازین مه پاره عابد فریبی ❖ ملائک صورت طاوس زیبی ❖ که بعد از دیدنش صورت نه بندد ❖ وجود پارسایانرا شکیبی ❖ وآن دختر صباحت اثر او را دلداری کرده طعام حاضر ساخت مرتد در حسن وجمال دختر نگریست وبهزار جان ودل دست تعشق بدامان محبتش آویخت واز دختر زیبا منظر مسئلت داشت که ملک ملک شما کیست دختر گفت مرتد بن کلال که کاهنان را جمع آورده تا خواب فراموش شده را تعبیر کنند نتوانستند مرتد گفت مگر ترا در تعبیر خواب وتاویل رویا صداقت آب وقوفی هست گفت آری گفت از ان رویای بسهو گرا باری بگو وگرد تفکر وتردد از لوحهٔ خاطر رای رؤیا بشوی گفت بخواب دیدی که گرد باد ها متعاقب ومتوالی یکدیگر پیدا شده بعنان سما وافق رفعت نمار سید وطرز میان آن عنبر آتشها ظاهر گشت ودود ازان بیرون میگشت بعد از مشاهدات اینحالات جوئی صفا روی از آب صفا تاب ظاهر شد ودیگر آنچنان مکاشف ومشهود گشت که مروی بفضل فردی باشامیدن آن آب صافی وما پیرا وصافی خلائق را ترغیب ودعوت میکرد مرتد گفت حقیقت خواب همچنین بود که در معرض بیان وموقع تبیان آوردی تعبیر آن چیست گفت گرد باد ها عبارت از ملوک ست ودود وآتش موافقت ومخالفت ایشان وجوی پر آب ورود مشحون ما هیچو کلاب شریعت غرا وسنت بیضا ست ومنادی پیغمبر خجسته سیرت صلی الله تعالی علیه وسلم که مبعوث شود از اولاد امجاد نضر وهر که شیوهٔ پیروی ومتابعت آن نبی زکی وتقی وبافضائل وفی پیش گیرد از عقوبات اخروی رهائی یابد وهر که ازین سجیه رضیه اجتناب ورزد روز جزا در نکال آن بعذاب سلاسل واغلال گرفتار آید نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی پس گفت ایملک میخواهی که مراد مرا وجهت خود منسلک سازی وگوی مراد بر عرصهٔ وصال من در بازی واین امر غیر ممکن ست ومقصود لایمکن ست هر که سر برخط فرمان دلیلی ننهد ❖ کی میسر شود ش روی بره آوردن ❖ چه اگر چنان کنی که دلت میگراید وخاطرت میخواهد لیکه طاقت مقاومت باو نداشته باشی بدشمنی تو برخیزد وبعداوت تو کمر بندد همانا که یکی از جنیان بقدرت کاملهٔ حضرت خالق آدم وجان جل جلاله با آن دختر سراپا جمال وآن راز مودت در سر محبت در کار میداشت ونزد تعشق باو دمی باخت مرتد ترسید وازان عزیمت درگذشت ست کجا مجال که جویم وصال همچو توئی ❖ بس ست همچو من را خیال همچو توئی ❖ ازین حکایت ندرت ارارت حساست دنیا ورجاست نفس ادنی ولطافت دین علیا ونفاست شریعت عظمی متفطن ومتیقن میگردد که چونکه نمود بی بود شاهی دنیا دکام روائی این دار ادنی سراسر غبار کدورت افزا کیسر خس وخاشاک تکدر پیرا ست بصورت گرد باد ها نمودار گردید ست

سراسر غبار ست این بهین دشت ✤ ازین چشم پوشیده باید نشست ✤ واز انجا که موافقت و مخالفت و مصاحبت
و مقاتلت ملوک نفس مملوک دنیای دنی سرتاسر نفسانی ست و شیطانی ولهذا سراپا اضرار و مصائب رسانی
بنا بر آن هیت وفاق و صلح و اتفاق او بصورت دود کلفت افروزان و نفاق و پیکار او بشکل شعله های آتش
سوزان باحساس رسید اگرچه انسان باصلاح کار دنیا مشغول ست خالی از کثافت و کدورت نیست و اگر آدمی
برزم و کارزار دنیای فنا شعار مشغوف ست بغیر از نقصان و مضرت نی ✤ جهان و کار جهان جمله هیچ در
هیچ ست ✤ هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق ✤ واز انجا که دین معلی و شریعت مجلی رحمانی ست و یزدانی و بیاس
هذا سراپا نورانی ست و مستعد و معد فیضرسانی بنار علیه بتصویر جوی آب روان و نهر جریان عنوان باصوت
مبارک و مجمل داعی کرم داعی بطرف خود بقرین فهم و قران علم انجامید ✤ تدبیر خود امروز کن ایخواجه که فردا
هرچند که فریاد کنی سود ندارد **فائده** ابرار امت حضرت نبی مختار و اخیار از گروه متابعین رسول حبیب
حضرت کردگار قدس شانه بوده اند که گرفتار آن پنجهٔ تعذیب جنات را لعونه تعالی از قید و بند نجات داده اند
و آن مرده شیاطین را از ایذا رسانی انسانی رد و دفع نموده ✤ دیو بگریزد از ان قوم که قرآن خوانند ✤

بدعت دیگر اذان بر قبر دادن بعد تدفین ست که در بعض بلاد سنت ملتزمه مبتدعین ست و این اذان
از سنت معهود نیست پس بدعت و مکروه بود زیرا که فقها تصریح فرموده اند که مکروه ست نزد قبر انچه معهود
از سنت نباشد **فی العالمگیریة** یُکْرَهُ عِنْدَ الْقَبْرِ مَا لَمْ یُعْهَدْ مِنَ السُّنَّةِ وَالْمَعْهُودُ مِنْهَا
لَیْسَ اِلَّا زِیَارَتُهُ وَالدُّعَاءُ عِنْدَهُ قَائِمًا در فتاوی عالمگیریست که مکروه ست نزد قبر انچه معهود از سنت
نیست و معهود از سنت نیست مگر زیارت قبر و دعا نزد قبر ایستاده و در در البحار مرقوم ست مِنَ الْبِدَعِ الَّتِی شَاعَتْ فِی
بِلَادِ الْهِنْدِ اَلْاَذَانُ عَلَی الْقَبْرِ بَعْدَ الدَّفْنِ انتهی یعنی از بدعتها ئیکه شائع شده اند در بلاد هند وستان اذان
بر قبر میت ست بعد دفن آن و بعض شافعیه که مجوز این اذان و قائل سنیه آن شده بود ند ابن حجر مکی که نیز
شافعی ست در شرح عباب بر رد قول ایشان پرداخته چنانچه خیر رملی از حنفیه در حاشیهٔ بحر الرائق این را ذکر
ساخته **بدعت دیگر** الصلوة الصلوة سنة الجمعه در میان آذان اول و ازان خطبه بروز جمعه گفتن
و بوقت نماز تراویح بانگ الصلوة الصلوة سنة التراویح دادن و به الصلوة الصلوة اعلام نماز عید کردن ست
این صلوتها اصلا در شرع شریف اصلی ندارند پس همه آنها بدعات قبیحه باشند تورپشتی از علمای حنیفه در
شرح مصابیح نوشته اَمَّا النِّدَاءُ بِالصَّلٰوةِ الصَّلٰوةُ الَّذِی یَعْتَادُهُ النَّاسُ بَعْدَ الْاَذَانِ
عَلٰی اَبْوَابِ الْمَسْجِدِ فَاِنَّهُ بِدْعَةٌ یَدْخُلُ فِی الْقِسْمِ الْمَنْهِیِّ عَنْهُ انتهی یعنی اما ندا به الصلوة الصلوة
که عادت آن کرده اند مردم بعد از ان بر درهای مسجد پس بدرستیکه ندا مذکور بدعت ست داخل در قسمیکه نهی کرده

بدعت ۱۰ اذان بر قبر

بدعت ۱۱ بانگ الصلوة سنت الصلوة الصلوة و اذان در عید

شده ست ازان **وعن** ابن جریج قال اخبرنی عطاء بن عباس وجابر بن عبد الله قالا
ورواست ست ازابن جریج که گفت خبر داد مرا عطا ازابن عباس وجابر بن عبد الله که فرمود این هر دو صحابی
لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی نبود یعنی درزمان آنحضرت که آذان گفته شود روز عید فطر
ونه روز عید اضحی ثم سألته یعنی ابن جریج میگوید پس سوال کردم عطارا بعد حین من ذلك بعد
زمانی ازان مسئله مذکوره فاخبرنی پس خبر داد مرا عطا قال اخبرنی جابر بن عبد الله ان لا اذان
للصلوة یوم الفطر گفت عطا که خبر داد مرا جابر بن عبد الله که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر
این بار عطا تخصیص کرد روایت را از جابر وهمین نماز عید فطر را بیان کرد وچیزهای دیگر را نیز ذکر کرد وگفت
حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج نیست آذان روز عید فطر هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز
ونه بعد از بیرون آمدن برای خطبه ولا اقامة ولا نداء ولا شیء ونبود اقامت ونه آواز دادن چنانکه
گویند الصلوة الصلوة ومانند آن ونبود چیزی تاکید ست برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لا نداء یومئذ
ولا اقامة نبود آواز دادن دران روز ونه اقامت رواه مسلم روایت کرده ست این اثر را مسلم در صحیح
خود **بدعت دیگر** الصلوة والسلام علی رسول الله یا علیك یا رسول الله بعد از ان گفتن ست که حدوث
آن در ربیع الآخر سنه هفتصد وهشتاد ویک شده وبعض به بدعت حسنه بودنش قائل گردیده وقول این
بعض از کلیات شرع مردود می شود زیرا که این بدعت در شرع اصلی ندارد وبدعتیکه چنین ست بدعت حسنه
نبود بلکه بدعت سیئه باشد وبدعت سیئه بودن این عمل در **شرع الهیه ورساله بدعت**
اقتدی وفتاوی ذخیره السالکین مصرح ست ونامشروع بودنش نزد اهل تحقیق
وتنقیح محقق ومنقح **بدعت دیگر** بر چشم نهادن انگشتان وبوسیدن آنهاست وقت شنیدن
نام آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در اشهدان محمدا رسول الله به وقت اذان بعض عاملین این عمل را
سنت آدم علیه السلام گویند که هرگاه نور آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم در ناخن ابهام حضرت آدم
علیه السلام ظاهر شد حضرت آدم علیه السلام ناخن خود را بوسیدند وبعض دیگر در نفع این عمل احادیث
نقل مے سازند ومیگویند که بموجب خبر مخبر صادق کسیکه مداومت برین عمل میکند چشمان او از رمد محفوظ
می ماند جواب فریق اول آنست که اول روایت قصه آدم در کتب معتبره حدیث یافته نشده ست پس
چگونه حجت باشد وبه فرض صحت روایت وقوع این عمل از آدم علیه السلام بوقت ظهور نور شده بود
اگر بوقت ظهور نور در ناخن شما از شما نیز این عمل واقع شود مضائقه ندارد پس بدون ظهور نور
بوسیدن انگشتان وقت شنیدن نام سید مرسلان در اذان چگونه سنت آدم باشد **وجواب**

بدعت دیگر الصلوة والسلام علیك یا رسول الله بعد از ان

بدعت دیگر بوسیدن انگشتان در آذان

فریق ثانی آنکه احادیثیکه حجت ایشانند به اتفاق محدثین نقادین حدیث بی اصل و بی سند بوده اند
پس قابل اعتماد و اعتبار نباشند کلام سخاوی در مقاصد حسنه و ابن ربیع در تمییز الطیب عن الخبیث و زرقانی
و ابن طاهر فتنی و ملا علی قاری و غیرهم در رسائل موضوعات نص ست بر عدم ثبوت این احادیث و شیخ
جلال الدین سیوطی در تیسیر المقال گفته که احادیثیکه درین باب مروی اند همه موضوع اند و یعقوب بنانی
از حنفیه در خیر جاری شرح صحیح البخاری بعد نقل عبارت عینی از عمدة القاری نوشته که ازین عبارت عینی
امتناع این عمل یعنی نهادن انگشتان و بوسیدن آنها در آذان معلوم می شود **بدعت دیگر** دعا
و رفع الیدین در خطبه بین الخطبتین بروز جمعه ست در بعض این بلاد مردم عادت این دعا دارند و بر تارک
آن ملامت کنند حال آنکه این فعل مخالف عادت آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و مضاد طریق نبی
اکرم ست **عن** ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یخطب خطبتین
کان یجلس اذا صعد المنبر روایت کرده ست از ابن عمر که گفت بود رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
که خطبه میخواند دو خطبه بود که می نشست چون مے برآمد منبر را حتی یفرغ تا آنکه فارغ می شد اراه المؤذن
راوی از ابن عمر میگوید که گمان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن چون یاد نداشت اراه گفت ثم یقوم
فیخطب بستر بر میخواست آنحضرت پس خطبه میخواند ثم یجلس و لا یتکلم بستر می نشست و تکلم نمیکرد نه بدعا
و نه بغیر آن ثم یقوم فیخطب بستر می ایستاد پس خطبه میخواند خطبه دوم شیخ عبد الحق در لمعات نوشته لم اصح
من دعاء عن النبی صلی الله تعالی علیه وسلم بصحت نرسیده ست درین جلوس بین الخطبتین دعائی
از نبی صلی الله تعالی علیه وسلم وسنناقی در حاشیه هدایه نوشته رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین غیر
مشروع یعنی برداشتن دو دست بدعا درمیان دو خطبه غیر مشروع ست و در جامع الخطب مسطور ست
رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین حرام اتفاقی و در فتاوی جامع الروایات و ذخیرة السالکین و رساله بدعات
بزار این عمل منع وارد ست پس اصرار بر فعل آن وسوسه شیطان مارد ست **بدعت دیگر** معانقه بعد نماز
عید ست چون مردم از نماز عید فارغ می شوند بی محابا در بر یکدیگر می چسپند این چه حرکت بیجاست و شرکت
طریق ناسزا در نفس معانقه از غرق دم کلام ست پس جواز انرا به تخصیص بعد نماز عید چه مقام **عن** انس قال
رجل یا رسول الله الرجل منا یلقی اخاه او صدیقه روایت ست از انس رضی الله عنه که گفت پرسید
مردی از آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یا رسول خدا مردی از ما یعنی مسلمانان پیش می آید و ملاقات میکند
برادر یا دوست خود را اینحنی له آید و تا کند سر و پشت را برای آن برادر یا دوست خود قال لا فرمود نکند
قال فیلتزمه و یقبله آیا پس معانقه کند و ببوسد رضی

برادر خود و دوست خود را قال لا فرمودند کند قالَ أفيأخذُ بيدِهِ ويُصافِحُهُ گفت آنمرد پس بگیرد دست او را و مصافحه کند او را قالَ نعَمْ فرمود آری دست بگیرد و مصافحه کند رَوَاهُ التِّرمذيُّ روایت کرده ست اینحدیث را ترمذی در جامع خود اینحدیث در منع معانقه دلیل افخم ست و حجت امام محمد و امام اعظم نزد حنفیه مصافحه بعد نماز عصر و فجر با وجودیکه عند الملاقات مسنون و مشروع ست از جهت این تخصیص مکروه و نا مشروع پس حال معانقه از جهت تخصیص بعد نماز عید چه باشد و آنچه صاحب درمختار مصافحه بعد نماز فجر و عصر را به تقلید نووی لا بأسَ بِهِ و بدعت حسنه نوشته قولش محل نظر گردید لهذا شامی در حاشیهٔ درمختار متعقب آن شده و ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة می نویسد وَأمّا عِندَ الحَنَفِيَّةِ فمَكْرُوهَةٌ انتهى یعنی و اما مصافحه بعد نماز عصر و فجر نزد حنفیه پس مکروه ست **بدعت دیگر** اسراف در مواقع سرور مسرت موفور و مواضع سور و بهجت محصور ست مثل نکاح و ختان و ولادت که دختران و پسران را به باعث کمی بضاعت مناکحت نمیکنند تا آنکه بالغ و جوان بلکه در بعضی احیان بس کهول و انخطاط شان و شیخوخیت ناتوانی بمیان میرسند و درین اهمال و درنگ بسا حالت بارتکاب محرمات بی نام و ننگ میکشد و ختنه و لدان متروک میدارند تا آنکه جوان می شوند و انگاه مختون میسازند و نوبت بکشف عورت که مستورتش از مفروضیت ست میرسد همان بهتر که بهر چه از حلال دست دهد معاقدت نکاح و ختان اولاد بزودی کرده دهند و فقهای کبرا و علمای عظما علیهم الرحمه میقات ختان را سن نه سالگی قرار داده اند و مقرر کرده و ختنه نسوان که از شرف استحباب خالی نیست بالکل متروک ست و نا معلوم اگر آنرا هم رواج دهند بهتر باشد و خوشتر و سبلیش آنکه در سن طفولیت مقرره و معلومه ختنه مردان مردان نمایند و ختنه زنان زنان قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الخِتَانُ سُنَّةٌ لِلرِّجَالِ وَمَكْرُمَةٌ لِلنِّسَاءِ رَوَاهُ أحمدُ عَنْ وَالدِ أبِي المَلِيحِ والطَّبَرَانِيُّ فِي الكَبِيرِ عَنْ شَدَّادِ بنِ أوْسٍ وَعَنِ ابنِ عَبَّاسٍ یعنی این ست که ختنه سنت موکده ست برای مردان که اگر نکنند گنهگار شوند و امر مستحب ست برای زنان اگر بکنند ثواب باشد و اگر نکنند بزهکار نباشند روایت کرده ست این حدیث را امام احمد رحمه الله تعالی از والد ابو المليح و طبرانی روایت کرده در کتابی که مسمی بکبیر ست از شداد بن اوس و ابن عباس رضی الله تعالی عنا و عنهم **بدعت دیگر** رسوم ماتم و حداد ست که اهل خانه و اقربای موتی در گریه و زاری و آه و نالهٔ حالات و تصنعات بیجا خلاف شرع مزکی میکنند و الفاظ بی ادبی گرا در جناب قدسی سراسر عدل النسبی حضرت اله دارین پناه عرشیون میگویند و از اصدار چنین الفاظ گاهی مجرم و بزهکار و گاهی کافر تبه کار میشوند العیاذ بالله تعالی من صدور هذه الافعال و الاقوال الضال **رباعی** شرط ست که در ام قضا دم نزنی ❖ زینگونه که گفتی نه تو مردی نه زنی ❖ کل را چه مجال ست که پرسد ز کلال ❖ کز بهر چه سازی و چرا می شکنی ❖ لازمهٔ عبودیت و شعار

بدعت اسراف در نکاح و غیره

بدعت رسوم ماتم و حداد

عبدیت جز این نیست که دایم فرح و نشاط قدر شاکر باشد و کلفت و کلال صدر صابر مصرعه اوست سلطان هر چه خواهد آن کند
مصرعه هر چه آن خسرو کند شیرین بود ❊ ولباس سیاه پوشیدن و لباس در بر افگندن و طعام نخوردن و خواهی نخواهی صورت خود را
به ماتم زدگان مشابهت دادن و دیگر احوال مزخرف و حرکات مناسب تلف نمایند و این همه نار او ضلالات رسا
طریقه پسندیدهٔ سنت و شیمهٔ کریمهٔ شریعت همین ست که دیگران تا عرصهٔ سه روز برای وارثان میت طعام بفرستند
و تعزیت اهل موتی نمایند فقط و زن بیوه را همین قدر حکم ست که تا ایام عدت که چهار ماه و ده روز می باشد
بخانهٔ شوهر نشسته ترک زینت نماید فقط و بعد انقضای مدت عدت مختار و مجاز ست موافق شرع شریف هر چه
خواهد بکند و معنی تعزیت در شریعت شرافت طریقت همین وارد شده که ورثهٔ موتی را ترغیب صبر و شکیب باید کرد
و تحریص رضا بقضا باید در روایتی قال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر
حلال نیست مر زنی را که ایمان دارد بخدا و روز آخرت ان تحد علی میت فوق ثلث لیال الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا مگر بر زوج خود چهار ماه و ده روز رواه البخاری ومسلم
از اندر سه شب الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا مگر بر زوج خود چهار ماه و ده روز رواه البخاری ومسلم
عن ام حبیبة وزینب بنت جحش روایت کرده ست این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین از ام حبیبه و زینب
بنت جحش وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ورواست از
عبد الله بن مسعود که گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب
ودعی بدعوی الجاهلیة نیست از ما کسی که بزند رخسار ها را و پاره کند گریبان ها را و بخواند خواندن جاهلیت مثل نوحه
وغیره **بدعت دیگر** عار نکاح ثانی ست که از مخالطت و مشابهت کفره هنود مردود و مخرجهٔ کفار هند مطرود
این عار دلالت کار در مومنین سعادت یار و مسلمین با انوار شیوع یافته در ترک نکاح ثانی و منع مناکحت ارامله زوج
ثانی ظهور مفاسد و فتن و بروز قبایح تقوی شکن و قضایح ورع بر افگن ست که بر عارف خبیر و عاقل بصیر
مخفی و پوشیده نیست نطفه بنی آدم که فضله هضم رابع ست و چون ادعیه اش ممتلی و پر از و میشود لا محاله مانند
فضول دیگر و سیما مثل فضلات ضرر اثر شهوت خروج از بدن انسان میکند و ضبطش محال و مجانبش
دور از خیال برین تصویر و بدین تقریر بحکم ضرورت برای خود مخرجی خواه شرعی باشد یا غیر آن پیدا خواهد کرد
و بدست خواهد آورد **نظم** اگر بشنوی پند و اندر زمن ❊ تو دانی که نشکیبد از شوی زن ❊ جوان کی
شکیبد ز جفت جوان ❊ بویژه که باشند ز تخم گوان ❊ که مردان برای زنانند و زن ❊ فزون تر ز مردش بود خواهش
و نفوس تقوی مانوس که امساک نفس از شهوات شیطانی و مشتهیات نفسانی نمایند قلیل المحسوس و قلت المحروس
بل در اکثر اوقات و بیشتر ساعات مراسم وجدان چنین اشخاص قران دروس و سر بسر مطموس ملمد گرسنه
در خانهٔ خالی بر خوان ❊ عقل با در نکند کز رمضان اندیشد ❊ و دیگر قباحت و ثانی نقصان پیرو قاحت آنکه درین عار

عار نکاح ثانی ست

وشمار بطلان حکمت بالغه حضرت الهیه میشود العیاذ بالله تعالی منه که حکیم علی الاطلاق وخالق اسرار خلایق انفس وآفاق عز صنعته وجل حکمته ترویج ذکر وانثی راسبب تولید نوع بنی آدم که نوع پسندیده از انواع عباد بدرگاه موجد مبدا ومعاد ست جل قدرته فرموده ست ودر عدم مزاوجت کارخانه نسل وکر وفر ولادت بنی آدم معطل میماند ودر حدیث عزت تحدیث شرف ورود یافته قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم ولا تکونوا کرهبانیة النصاری رواه البیهقی عن ابی امامة معنی امنیست که فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مناکحت کنید پس تحقیق که من در روز قیامت فخر کننده ام بسبب کثرت شما که امت منید بر دیگر انبیا واممِ آنها ومعمول مکنید مثل عمل رهبانیت نصاری که زهاد قبحار نصاری به نیت عبادت حق جل وعلی ترک مناکحت میکنند ونسل انسان راضایع میسازند وفخر نبی بکثرت امت آنست که چونکه بسبب اعمال صالحه امت از بارگاه ملک وهاب عم عنایته بسیاری ثواب واجر بلاحساب به نبی آن امت میرسد لهذا هر قدر که امت زیاده همان قدر اجر وثواب در حق نبی آن امت زیاده است حضرت رسول مقتدای ما رواحنا وقلوبنا فداه علیه الصلوة والسلام را بسبب کثرت امت از دیگر انبیا علیهم الصلوة والسلام ثواب زیاده تر حاصل خواهد شد روایت کرده ست این حدیث را بیهقی از حضرت ابی امامه رضی الله تعالی عنه وایضا قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة رواه عبد الرزاق فی الجامع عن سعد بن ابی هلال مرسلا معنی این ست که نکاح کنید وقسم بنی نوع خود را بسبب مناکحت زیاده کنید پس تحقیق که من در روز قیامت فخر کننده ام بباعث کثرت شما که امت منید بر انبیا واستان دیگر انبیا روایت کرده ست این حدیث را عبد الرزاق در کتاب خود که مسمی بجامع ست از سعد بن ابی هلال بطور مرسل وتحقیق معنی فخر درین حدیث موافق تحقیق حدیث سابق ست پس مبین شد که در عدم مزاوجت وفقدان مناکحت قلت امت لازم ست ودر قلت امت عدم خوشنودی حضرت پیر برکت ووالاهمت وجناب شفیع الامت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مستلزم ودر ناراضی رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم عدم رضای حضرت مولی وشهنشاه معلی تبارک وتعالی ثابت ست ولازم ودر ناخوشنودی جناب ایزدی عم رضائه عذاب سرمدی وزیان ابدی در حق انسان باکیدی واجب ست ومتحتم ونقصان اکره این عار آنست که از سنت اسلام عار نمودن قرینه کفر ونفاق ست وصاحب آن مستلزم وسزاوار تعذیب نار فضیحت کار العیاذ بالله تعالی فتامل وتعقل وانچه در حدیث ارشاد تورث عز صدور وشرف ورود یافته قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ایما امرأة قعدت علی بیت اولادها فهی معی فی الجنة رواه ابن بشر عن انس رضی الله تعالی عنه معنی امنیست زنی که شوهرش بمیرد واولاد یتیم بگذارد وآن زن عفت فن به نیت

رضای حضرت خالق زمین و زمن جل خلقه بپاس تربیت اولاد یتامای خود تحمل مشاق تجرد بر نفس خود اختیار کرده
در خانه یتیمان خود برای تربیت آنها بنشیند پس آن زن نفس بنکفن بین محمن روز قیامت همراه من در جنت
حضرت ذوالمنن عم امتنانه خواهد بود روایت کرده ست این حدیث را ابن بشر از حضرت انس رضی الله تعالی عنه
سیما معقول عقلاست و مکشوف از کیاکه از مفاد این حدیث منع و نهی نکاح ثانی مستفاد نمیگردد چرا که آنحضرت
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم عمل بالعزیمت را ارشاد فرمودند که هر زن شهیه که شاید تجرد کند و فی الله بر نفس خود
اختیار کرده پرورش یتیمان کند روز قیامت بعنایته تعالی درجات جنات علی یابد و حضرت فخر ولد آدم و سرور
عالم و جناب واقف علوم حدوث و قدم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم این نه فرموده اند که هر زن بیوه که ترک
نکاح ثانی کند صرف ببدل این عمل بشره بالجنته گردد فتدبر و تفکر **بدعت دیگر** افزونی مهر نکاح است
که باغوای شیطان بتعداد هزاران و اعداد صد هزاران بل بیشتر و اکثر ازان میرسد و این امر سخت قبیح و زشت فضیع
ست زیرا که در شرع مکرم و دین منظم مقرر مهر جهت استحلال فروج ست کما قال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
اِسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَ النِّسَاءِ بِأَطْيَبِ أَمْوَالِكُمْ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ فِي مَرَاسِيلِهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ مُرْسَلًا معنی این ست
که طلب حلال کنید در حق فروج نساء بپاکترین مالهای خود مراد باین ارشاد امر مهر ست روایت کرده ست
این حدیث را ابی داود در مراسیل خود از یحیی بن یعمر رضی الله تعالی عنه بطور مرسل و دران انکه که قدر مهر افزون
از طاقت شوهر بیرون از استطاعت زوج استحلال تگابو قرار داده میشود زوج را اصلا نیت آدای مهر
نمی باشد چونکه رواج مهر فوق از احاطه طاقت و افزون از حیطه استطاعت شیوع یافته مردم میدانند
که امر تقدیر مهر حلال آئین و کار تقریر کابین رواجی ست در مومنان و مسلمانان که وقت مناکحت
گفتگوی آن مینمایند و حین معاقدت جست و جوی آن میکنند و آدای آن ضرور نیست و این خیال
خام سراسر مفسق انجام و سر بسر فجور فرجام ست چرا که اگر در عقیده زوج امر مهر و در اعتقاد شوهر کابین حلال
قید کار بی اصل و لا یعنی باشد و نیت آن آدای آن نکند در حق او منکوحه اش حلال و جائز نمیگردد
در صورت استیلا و بحلال زادگی شدن و کارخانه نسل مسلمین بطریق استحلال جاری ماندن دشوار
و این حادثه الیست لبس صعوبت کار و دل افکار اهل روزگار ملایم و مناسب آنکه همه کس از اغنیا و فقرا
و شاه و گدا در امر قرار داد مهر بمقداریکه از عهده آدای آن بدل خوشی سکبد و شتی تواند مقرر و معین
نموده باشند و تجاوز از حد و افراط از عدد و انظار ندهند و بوقت معاقدت نکاح زوج را نیت آدای آن
منوی باشد و مهر را قرض ضروری الادا و کابین را دین واجب الموده دانسته دام دام آداد مودی
سازد **بدعت دیگر** فتنه رقص و سرود کنی و مزامیر زنی لولیان و نقالان و قوالان دین هیچ برگنی

و شریعت انگبنی ست که محفل صفا منزل عبادت مناکحت و مجلس صفوت محمل طاعت مزاوجت را از روی معنی
و از سوی حقیقت با رجاس و انجاس فسق و معصیت آلوده و ناپاک میسازند بدل دقیقه یاب و خاطر دقت
آب و تاب باید دریافت که سنت نکاح از اعلی عبادات دین و طریقت تزویج از اولی طاعات شریعت سراپا
برین ست که تولید اولاد حلال بنی نوع آدم را موقوف علیه ست و ابقای نسل حلت و صلحیت انسان خاکی
خاندان را مقصود الیه و باز تکاپوی حواس مذکوره و فضایح مسطوره نزاهت و صفاش در حقیقت و معنی بچه مرتبه
مکدر و تیره میگردد و بکدام رتبه منغص و خیره میشود که تیرگی و خیرگی آش بر مومن بسیب و مسلم ادیب مخفی و محتجب
نمیست مثالش چنین باشد و نظیرش همین که اگر اطعمه لذیذه و خوردنی های پرمزه و پاکیزه که سراسر مملو و مشحون
از لطافت گوارای طبع و فواید بدنی و روحی باشند چون آنرا بسمیات و نجاسات آلوده کنند لامحاله و بلاشبه
سراسر ناگوارای خاطر و مضرات رسان اجسام و طبایع انسان لطافت مناظر باشند همچنین این عبادت عظمی
بباعث تخلیط چنین جرایم کبری نازیبا و بدنما شده قابل مقبولیت حضرت مالک ارض و سما جل ملکه نمی ماند
و باعث ترتب ثواب در روز حساب نمی باشد و صاحب این نوایب بدل ثواب رتبه عقاب و عذاب می یابد
صار ما لک علیک و بقی وزرا لمک لدیک نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی **بدعت دیگر** فتنه پردازی
مشغل عشق مجازی و مفسده طرازی عمل امردبازی ست که با غلمان سیم تنان و با سبزه اغازان زیبا منظران در موقع
ناز و نیازی عمل گشته و با شبان گل اندام و با جوان لاله فام در محل سوز و گدازی شغل گردیده و بشهره پاکبازیی
بلند آوازی یافته و با وازه محبت مجازی موجب حصول عشق حقیقی حضرت اله بی انبازی و جناب سراپا بی نیازی
جل ذکره و اسمه اشتهار پذیرفته که این امر در راه دین سراسر دغابازی و این کار بر عرصه ایمان و اسلام سربسر
ترک تازی ظلم پردازیست ❧ ای دیده نادیده زمن گوش کن این پند ❊ دیدن سوی فرزند کسی خوب نباشد
واقف نظر بزلف و خط دلبران مکن ❊ پوشیده بهتر ست رود دود و غبار چشم ❊ و این طریق ذلیل را سبیل
تبیل حصول ذوق محبت حقیقی رب جلیل جل قدسه میدانند و باین سبب دانندگان از عنایت حضرت منعم
منان تره امتنانه از رحمت حضرت یزدان عم رحمته دور و برکران میشوند باید دانست که این عمل پرذلل در اصل
از مان یعنی در قرون فیض مشحون خیر اقران اصلا موجود و مشغول نبوده ست و قطعا مشهود و معمول نشده بلکه
در حضور پرنور و مجالس و محافل عرفان ظهور متاخرین کبرا اولیا الله تعالی مثل قطب خافقین و غوث ثقلین
محبوب حضرت خالق دارین و مقبول جناب مالک کونین مقتدای معارف و دین و قائد عارفان یقین حضرت
غوث اعظم سید محی الدین عبد القادر جیلانی رحمه الله تعالی علیه و رضوان الله تعالی الیه و سالک مسالک
شریعت و طریقت و ناهج مناهج حقیقت و معرفت پیشوای عرفا و کملای دین حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

سهروردي عليه الرحمه وعارف شرائع دين وماهر طرق متابع يقين قطب واصلين وغوث كاملين محب خالق زمان
وزمين ومحبوب رب العالمين حضرت خواجه سيد معين الدين چشتي سنجري عليه الرحمه وشيخ شريعت ومرشد طريقت
واستاد حقيقت وهادي معرفت ورهنماى حقايق دين ويقين حضرت خواجه بهاؤ الدين نقشبند عليه الرحمه ودگر بيشمار
مشايخ كبار وبسيار اولياى عظمت مدار كه لسان ناطقه ام از عهدهٔ بيان اسماى سامي انطايفه عظامي بعاجزي
دوچار وزبان قلم رقم از ترقيم اسامي نامي آنگروه گراي بعجز باسر وكاست گاهي مشغولي ومعمولي باشغال عشق مجازي
واعمال امرد بازي نشده ست ونه از تصنيفات وتاليفات اين بزرگان دين محقق وثابت شده ونه از افتاى
فقهاى عالميين ومجتهدين متعالميين عليهم الرحمه الى يوم الدين محقق ومثبت گرديده وچونكه قايدين دين وهداة
مسلمين مجتهدين فاضلين ومشايخ عارفين اند وبس لهذا مبين ومتيقن شد كه شاغلين بشغل عشق مجازي
وعاملين عمل امرد بازي را مقتداى شيطان رجيم ومپيشوا ابليس لعين ست وبس ☙ چو خواهي كه قدرت بماند بلند
دل اينخواجه بر ساده رويان مبند ❊ وگر خود نباشد غرض درميان ❊ حذر كن كه دارد بهيبت زيان ❊ بايد
دانست كه در اينجا كه مذمت عشق مجازي واقع شده ست مراد ازان همان عشق مجازي ست كه در مردم فاسق
وجاهل وغافل وعاطل معروف ست ومشتهر وبيان آن درين مقام بتفصيل گذشت واما عشق مجازي كه
كه مصطلح صوفيه عليه پس حاشا وكلا كه در اينجا مذمت آن واقع شده باشد چه آن سر بسر نيكوست وخوب آري
از عشق حقيقي در مرتبهٔ دون وفروتر ست وبيانش اينكه در شرح مثنوي معنوي كاشف الاسرار سفير مايداى
سالك واثق واى طالب صادق بدانكه عشق دو گونه ست يكي عشق مخلوق ويكي عشق خالق پس در راه از
عشق لابد ست زيرا كه بي عشق راه بريدن محال ست پس هر كه قدم بعشق ننهاده از راه خدا دور افتاده پس
جهد كن كه از عشق در تو اثري پديد آيد وترا از عشق بوي رسد اگر چه آن حقيقي نباشد زيرا كه مجازي نيز مر استعداد
وقابليت حقيقي را وسيله ميشود المجاز قنطرة الحقيقة همين معني دارد اما نيك بايد دانست كه مقصود مراد از عشق مجازي
محبت احزوي ست مثل مَحَبَّةِ الْجَنَّةِ وَحُورِهَا وَأَطْعِمَتِهَا وَفَوَاكِهِهَا وَغَيْرِهَا مِنَ اللَّذَائِذِ الْمَوْجُودَةِ
فِيهَا فَهَذِهِ كُلُّهَا نَفْسَانِيَّةٌ عِنْدَ الْأَوْلِيَاءِ وَإِلَى هَذَا الْمَعْنَى أُشِيرَ بِالْكِتَابِ الْإِلَهِيِّ بِقَوْلِهِ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ
رَحِيمٍ وجاى ديگر فرموده اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ
مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ فَظَنَّ
بَعْضُ أَهْلِ الْأَهْوَاءِ أَنَّ الْمَحَبَّةَ الدُّنْيَوِيَّةَ مِثْلَ مَحَبَّةِ الْأَمْرَدِ وَعِشْقِ النِّسَاءِ وَالْمَالِ وَغَيْرِهَا
عِشْقٌ مَجَازِيٌّ وَهَذَا ظَنٌّ فَاسِدٌ وَرَأْيٌ بَاطِلٌ زيرا كه اين معنوي ست كما اشير اليه بقوله تعالى أَفَرَأَيْتَ

مِنَ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوَاهُ ومصطفی علیه السلام فرمود اَلنَّفْسُ الصَّنَمُ الْاَکْبَرُ وبزرگی درین معنی دشمنی

قطعه سوی بتان کم نگر تا نشوی کور دل ❊ کور شود از نظر چشم سگی مسلمی ❊ زلف بتان سلسله ست، جانب دوزخ کشد ❊ ظاهر او جنتی باطن او دوزخی ❊ لیک عنایات حق گشت طبق بر طبق ❊ او بر ماند تر اگر تو اسیر فنی ❊

بدعت دیگر از اذکار و اشغال ست که بعضی بجای یا الله یا الله یا علی یا علی و یا امام یا امام و یا حسین یا حسین و یا خواجه یا خواجه و یا پیر یا پیر و یا قطب یا قطب و یا غوث یا غوث و بعض کس بعض صلوات و سجدات بحرکات و سکنات غیر مشروع آدامی سازند و بعض شخص اشغال بصور بعض شیوخ حین حل مشکل مینمایند و بعض مردم مناقب حضرت سید الاولیا و مقتدای اصفیا مظهر عجایب و غرایب و امام برآیای مشارق و مغارب اسد الله الغالب امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و مناقب جناب غوث مغربین و قطب مشرقین غوث الثقلین استاد صوفیین حضرت سید محی الدین عبد القادر جیلانی علیه الرحمه و الرضوان و مناقب دیگر اولیا الله تعالی بالفاظ نا مشروع که از کلام دُرر نظام این بزرگان مذکور و مسطور منع و نهی چنین عبارات محدثات ثابت ست و معلوم برای حصول حاجات و مشکل کشائی و رفع کلفت و غم زدائی میخوانند و بعضی ورد یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله میکنند و بعض کس از عقل بیکس بعضی اولیا الله تعالی را مثل حضرت حق تبارک و تعالی عز علمه حاضر و ناظر می شناسند و همچنین اورا در بدعت نهاد میخوانند و بخیال حصول قرب خالق بزرگ جل ذکره درین سعی بیفائده تضییع اوقات کرده از ساحات قرب ملک کائنات عز قدرته دور از دور و بسا بسا مهجور میشوند و اذکار مسنونه و اشغال مشروعه آنست که در قرآن واجب الاحترام و حدیث مستوجب الاکرام آمده ست و صحابه کرام و تابعین عظام و تبع تابعین فخام علیهم الرحمه و الرضوان من الله المنعام عم انعامه بآن مشغولی و مواظبت و معمولی و مداومت داشته اند که افضل آن اذکار و اشغال قول لا اله الا الله سعادت مالا مال و قرارت قرآن فضل اتصال ست و من بعد ذکر الله لم یزل و لا یزال و خواندن درود بر رسول ذو افضال علیه الصلوة و السلام و پس ازان فکر در صنایع و بدایع ایزد متعال عز علوه و در باب اذکار مرقومه و افکار محرره در حدیث هدایت تخلیت وارد شده قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فِکْرَةُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّیْنَ سَنَةً رَوَاهُ اَبُو الشَّیْخِ فِی الْعَظَمَةِ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ معنی این انیست که فکر کردن در مقدمات ایمان و اسلام و صفات و شیون حضرت حق تبارک شانه و در صنایع و بدایع حضرت افریدگار تعالی بر ما نه بقدر یک ساعت بهتر ست در مقبولیت ملک وهاب جل قدسه و حصول اجر و ثواب از عبادت شصت سال ☜ هر آنکس که در فکر صنع خدا شب و روز باشد بود مرحبا روایت کرده ست این حدیث را ابو الشیخ در کتاب خود که مسمی بعظمت ست از ابی هریره رضی الله تعالی عنه و دیگر اوراد و اشغال که در احادیث صحاح وارد شده اند سر اسر مجد اشتمال اند

وستر تاسر رشد مالا مل و یا آنکه ایمه طریقت و هداة معرفت مثل عالم اعلم و صوفی افخم و ولی اکرم حضرت غوث اعظم سید
محی الدین عبد القادر جیلانی علیه الرحمه و ولی امجد و صوفی ارشد و برگزیده اسعد و قطب اوحد حضرت خواجه سید معین الدین
چشتی سنجری علیه الرحمه و امام اکبر و صوفی ابصر و ولی اطهر و شیخ اخیر و مرشد اسود و احمر حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
علیه الرحمه که در مواقع تعلیم مریدین و محافل تادیب مستفیدین ازین بزرگان در کتب و رسائل مصنفه علمای ثقه
و معتبر این امت مرحومه محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام منقول ست چنانچه رساله عالم جلیل و فاضل بی نظیر
و عدیل و حکیم امت حضرت رسول مهبط جبریل و منزل تنزیل صلی الله تعالی علیه و آله وسلم شاه ولی الله محدث
دهلوی که موسوم بقول الجمیل فی اسوا السبیل و کتاب تصنیف قطب عظیم و غوث فخیم و ولی کریم و صوفی علیم
امام اوحد حضرت سید احمد علیه الرحمه و الرضوان که مسمی بصراط مستقیم ست برای دریافت این کار و ادراک اشغال
و اذکار بغایت پر وردگار عم هدایته کافی ست و وافی کما لا یخفی علی من نظر الیهما بنظر الفکرة الصائبة
و تامل فیهما بتدبر الکمال الانصافی **بدعت دیگر** اسماء کریهه و اخطاب و القاب مستکریه ست مثل
عبد الرسول و عبد النبی و عبد الولی و عبد السلطان و عبد خواجه و رسول بخش و نبی بخش و حسن بخش و حسین بخش
و امام بخش و خواجه بخش و مدار بخش و سالار بخش و پیر بخش و محمد بخش و احمد بخش و غوث بخش و قطب بخش
و امیر بخش و فقیر بخش و مراد بخش و ابو علی بخش و پیر داد و شیخ داد و امیر داد و امثال هذا و نظائر انیها
که صفای دامن این نامها بچرک شرک آلوده ست و از صفای لطافت سنت مبراست و خطاب امثال
سلیمان جاه و آصف جاه و کیوان جاه و ثریا جاه و غیر هذا که القاب اند سراسر بی ادبی مآب و سراسر
کذب آیاب که اختیار و برگزیدن این اسماء پر خطا مکروه ست و ممنوع و ایثار و پسندیدن اخطاب و القاب
هذا مستکره ست و نامشروع طریق لایق و روش فایق آنست که اسماء ابنا موافق ارشاد سرایا رشاد
حضرت افضل عباد و خیر معاش و معاد جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم الی یوم التناد موسوم
نموده شود قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم احب الاسماء الی الله عند الله
و عبد الرحمن رواه مسلم و ابو داود و الترمذی و ابن ماجة عن ابن عمر رضی الله تعالی
عنهما معنی اینست که دوست تر و برگزیده تر نامی از نامهای بندگان به بارگاه جهان پناه حضرت یزدان
تعالی و تقدس عبد الله ست و عبد الرحمن روایت کرده ست این حدیث را امام مسلم و ابو داود و ترمذی
و ابن ماجه از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما و ایضا قال صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
احب الاسماء الی الله ما تعبد له و اصدق الاسماء همام و حارث رواه الشیرازی فی الالقاب
و الطبرانی فی الکبیر عن عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه معنی این ست دوست تر

وپسندیده ترنامی از نامهای بدرگاه رفعت پناه حضرت الٰه جل سموه نامیست که لفظ عبودیت در واقع
شنده باشد مثل عبد الله وعبد الرحمن وعبد الرحیم وعبد الکریم وعبد الغفور وعبد الغفار وعبد الستار وعبد الوهاب
وامثال هذا وصادق ترین نامی از نامهای انسان همام وحارث ست همام صیغهٔ مبالغه ست از هم یهم بمعنی بسیار
قصد کننده وحارث اسم فاعل ست از حرث یحرث بمعنی زراعت کننده واین هردو صفت جلی انسان ست وشیوهٔ
خلقی بنی آدم خاک نشان روایت کرده ست اینحدیث را شیرازی در کتاب خود که مسمی بالقاب ست وطبرانی در کتاب
خود که مسمی بکبیر ست از حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه وایضاً قال صلی الله تعالی علیه و
آله وسلم خیر اسمائکم عبد الله وعبد الرحمن والحارث رواه الطبرانی فی الکبیر عن ابی
سبرة بمعنی انیست که فرمود صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که بهتر نامی از نامهای شما ای بنی آدم عبد الله
وعبد الرحمن وحارث ست روایت کرده ست اینحدیث را طبرانی در کتاب خود که مسمی بکبیر ست از ابی سبره
رضی الله تعالی عنه وایضاً قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اذا سمیتم فعبدوا
رواه الحسن بن سفیان والحاکم فی الکنی والطبرانی فی الکبیر عن ابی زهیر الثقفی
بمعنی انیست وقتیکه نام نهید شما پس نام بشمول لفظ عبد نهید مثل عبد الله وعبد الرحمن وعبد الرزاق
وعبد الخالق وعبد المالک وعبد الغفور وعبد القادر وعبد الشکور وامثال هذا روایت کرده ست اینحدیث را
حسن بن سفیان در روایت کرده ست حاکم در کتاب خود که مسمی بکنی ست وروایت کرده ست طبرانی در کتاب
خود که مسمی بکبیر ست از ابی زهیر الثقفی رضی الله تعالی عنه وایضاً قال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
اذا سمیتم محمداً فلا تضربوه ولا تحرموه رواه البزار عن ابی رافع بمعنی انیست وقتیکه نام نهید شما
کسی را محمد پس نزنید اورا ومحروم مکنید اورا روایت کرده ست اینحدیث را بزار از حضرت ابو رافع رضی الله
تعالی عنه وایضاً قال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اذا سمیتم الولد محمداً فاکرموه واوسعوا له
فی المجلس ولا تقبحوا له وجهاً رواه الخطیب عن علی بمعنی انیست وقتیکه نام نهید شما پسری را
محمد پس شرائط تکریم وتعظیم او بجا آورده باشید ودر مجلس برای او وسعت داده باشید وتقبیح وجه
او مکنید یعنی گاهی با وچنین مگویید که قبح الله وجهک مراد آنست که شخصی را محمد نام نهید در جمیع امور تکریم اورا
از سائر خلائق افزون ومابه الامتیاز دارید روایت کرده ست این حدیث را خطیب از حضرت علی رضی الله
تعالی عنه ایضاً تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی رواه احمد والبخاری والمسلم والترمذی
وابن ماجه عن انس واحمد والبخاری والمسلم وابن ماجه عن جابر بمعنی انیست نام گذارید
بنام من وکنیت مکنید بکنیت من روایت کرده ست اینحدیث را امام احمد وبخاری ومسلم وترمذی وابن ماجه

از حضرت انس رضی الله تعالی عنه وایضا امام احمد و بخاری و مسلم و ابن ماجه از حضرت جابر رضی الله تعالی عنه
ایضا تسمون اولادکم محمدا ثم تلعنونهم رواه البزار والعقیلی والحاکم عن انس رضی الله تعالی
عنه معنی این ست که نام میکنید شما اولاد خود را بمحمد پس لعنت میکنید ان اولاد خود را که موسوم باین اسم شریف اند
یعنی لعنت موسومین مذکورین هرگز مناسب نیست روایت کرده ست اینحدیث را بزار و عقیلی و حاکم از حضرت
انس رضی الله تعالی عنه وایضا قال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم سموا باسماء الانبیاء واحب
الاسماء الی الله تعالی عبد الله وعبد الرحمن واصدقها حارث وهمام واقبحها حرب
ومرة رواه البخاری فی الادب وابو داود والنسائی عن ابی وهب الجشمی معنی این ست که نام
کنید بنام های پیغمبران خود دوست ترنامها بحضرت حق سبحانه وتعالی عبد الله وعبد الرحمن ست وراست ترنامها
بنی آدم که موافق اخلاق او درست باشد حارث وهمام ست حارث بمعنی زراعت کننده وهمام بمعنی بسیار
قصد کننده که انسان باین هر دو صفت بشوق وشغف توامان می باشد وبدترنامهای انسان حرب
ومره ست حرب بمعنی جنگ ست ومره بمعنی تلخ یعنی چونکه این هر دو امر در حقیقت بر طبایع بنی آدم شدید
وکریه اند مناسب نیست که باین کراهت ها نام نهاده شود روایت کرده ست اینحدیث را امام بخاری
در کتاب خود که مسمی بادب مفرد ست وابو داود ونسائی از ابی وهب جشمی واخطاب والقاب امرا نیز
موافق طریق سنت وسبیل شریعت در مجاری محاوره ومساری افواه والسنه مستعمل وزبان زد داشته
شوند وتلقب را بالقابیکه عادت امرا وسلاطین متکبرین ست نهایت قبیح انگاشته باشند وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم روایت ست از ابی هریرة که گفت فرمود رسول
خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اخنی الاسماء یوم القیمة عند الله اقبح اسمار وافحش آنها روز قیامت
نزد خدای عزوجل رجل یسمی ملک الاملاک نام مردیست که نام کرده میشود بادشاه بادشاهان یعنی
شاهنشاه رواه البخاری روایت کرده ست اینحدیث را بخاری در صحیح خود وباید دانست که اگر در نامهای
مذکوره واسماء مسطوره مرکوز ومنوی امهات وابا در حق ابناء همین عقیده باشد که مرایشان یا شیخ یا بزرگ
یا رسول یا فرشته اولاد داده ست وحق تعالی داده ست ویا این نیت ومراد داشته باشد که حصول
اولاد بعض صرف از فضل وعنایت الله تعالی بمن رسیده وبعضی محض بکرم وبعنایت انبیا واولیا
مرا حاصل شده درین هر دو صورت شرک وکفر لازم می آید وصاحب این نیت واعتقاد بالتحقیق مشرک
وکافر میگردد ونعوذ بالله تعالی منها که در کارخانه انعام واعطای حضرت آله جلشانه شرک را اصلا دخلی
ودوئی را قطعا مدخلی نیست مصرعه غیر تش غیر در جهان نگذاشت ✤ مذهب صداقت کافی

ومشرب صافي همين ست و دانی که درحق شئون حضرت پروردگار نور صفاته و در باب تقلیب لیل و نهار
وگردش اقران و ادوار اعتقاد واثق راسخ وعقیدهٔ صادق ارتیاب ناسخ دارد که بانیره در انقلاب دوران
و دورانیان و بکله در تصریف زمان وزمانیان مؤثر حقیقی و کارساز تحقیقی صرف ذات واحد حضرت معبود
احد جل وحدته ست و فقط یک نفس قدسی سراپا اقدسی جناب مسجود خلایق افاقی وانفسی عم رحمته و درین
کارخانه وافر و درین کروفر جهان متکاثر مجال دخل دیگری وامکان شمول غیری نیست اگر درین اعتقاد
سراپا اصاف و مذهب سرتاسر پیراوصاف اندکی فرقی و بقدر ذره تفاوتی خواهد فهمید واندیشید الحق
والیقین مشرک وکافر خواهد گردید مثلاً اعتقاد کند که این همه زمین و آسمان وتمامی دنیا وزمان حق تعالی
بوحدت کاملهٔ خود آفریده ست لیکن درین همه کارخانه یک ذره را فلان آفریده ست که در آن آفرینش
حق جل تبارک وتعالی را مدخلی وشمولی نیست باین اعتقاد پرفساد بالصدق والتحقیق مشرک ناری
وکافر دوزخ قراری خواهد شد نعوذ بالله تعالی من هذا الاعتقاد الضال اللهم احفظنا
یا کبیر المتعال برحمتك یا ذا الاکرام والجلال واگر منوی ومرکوز امهات وآبا در حق وضع اسماء
ابنا صرف محاورهٔ الفاظ زبانی ست وبعقیدهٔ جنانی میدانند که از روی معنی و در حقیقت منعم نعمات
وابنا و معطی رحمات واولاد فقط ذات والاصفات حضرت حق ست جل عطاؤه و دیگری را در آن شرکتی
وسهمی نیست وباوجود این عقیدهٔ صافیه اسماء شرکیه مذکوره می نهند درینصورت شرک برتبه کفر لازم
نمی آید لیکن آثم و بزهکار میشوند بنابران همین النسب واولی که چنین محاورت بدعیه را و موسومات
حادثیه ترک دهند وگرد اگر داینچنین تغلیط شیطانی و تخلیط ابلیس بعید از رحمت رحمانی نگردند و در
اخطاب والقاب مسطوره سوء ادبی صریح وکذب وضیح ست که خود را برابر حضرت سلیمان نبی علیه الصلوة
والسلام وحضرت آصف زکی علیه الرحمه وزیر آن نبی تقی صلی الله تعالی علیه وسلم پنداشتن وفرط
نادانی ست لایح وکمال بی ادبی ست واضح وبرابر کواکب رفعیه وهمسر ستارگان مرفوعیه رتبهٔ خفیفه
وخفیفه خود را تصور یدن ویقین کردن دروغی ست بلاریبی وکذب بی فروغی ست بایقین وباشکیبی
ودر قبح دروغ درحدیث بلاتحتیث تفحیص وتصریح آمده ست قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم اذا کذب العبد کذبة تباعد عنه الملك میلا من نتن ما جاء به رواه
الترمذی وابو نعیم فی الحلیة عن ابن عمر رضی الله تعالی عنا وعنهما معنی انیست
وقتیکه سخن کذب میگوید بنده دور میشود از وی فرشته بقدر مسافت یک میل بسبب بدبوی مقولهٔ کذب
که ازان کاذب القول ناپاک کذب سرزد میشود باید فهمید که الله تعالی وتقدس بصنعت کامله خود حقیقت هر چیز

از اشیای خیر و شر جداگانه نهاده است در عبادات لطافات موضوع فرموده که حقیقت صوم و صلوة و حج و زکوة
و جهاد و غیره طاعات همه لطیف ست و لطیف و باطن هریک ازین مشاغل مبارک مملو از نفحات عطر بیز و مشک
ریز ست و در معاصی کثافات و دیعت نهاده که بواطن آنها سراپا مشحون از کندگی و بدبوئی ست و احساس
و ادراک رایحهٔ طیبه و کریهه ندارد روز قیامت شدتی ست و بدریافت هر کس آمدنی که تفصیل این اجمال را
این کتاب اختصار مآب گنجایش ندارد و در دنیا بر هر کس از بندها خاص خود که حق سبحانه و تعالی میخواهد این امر
باطن و ظاهر میسازد و معلوم باد که وقتیکه نفرت ملک که حقیقتش بجز فردی از افراد بندگان خاص حضرت وحدت
اختصاص نزهٔ ذاته بیش نیست از انجاست کذب اینقدر محقق شد که مفهوم گردید پس نفور و نارضامندی حضرت
عفو و غفور عم مغفرته ازین کار پر کثافت چه قدر خواهد بود و ترتب عقاب و عذاب بران بچه مرتبه مترتب خواهد شد
نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی روایت کرده ست اینحدیث را شیخ ترمذی علیه الرحمه و ابو نعیم در
حلیه از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنا و عنهما و اسمار مبارک حضرت انبیا علی نبینا و علیهم الصلوة
و السلام و صحابهٔ کبار علیهم الرحمه و الرضوان جمله متبرک اند و مبجل **بدعت دیگر** شعرا در مدح و منشیین
مداح که ممدوحین مسلمین که در عدل و سخا با نوشیروان و حاتم مثل می زنند امریست نامشروع و کاریست
در شرع غیر ممدوح سزاوار مقلوع ملک الملوک کونین و شهنشاه ثقلین جل ملکه و عز سلطنته در کتاب
قدیم و قرآن عظیم کفار را بسیار جا ظالم فرموده ست **کما قال تبارک و تعالی** کَیْفَ یَهْدِی
اللّٰهُ قَوْمًا کَفَرُوْا چگونه راه نماید خدای عز و جل گروهی را که کافر شدند بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ بعد
از ایمان که آورده بودند وَشَهِدُوْا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ و گواهی دادند آنکه فرستاده خدا حق ست
وَجَآءَهُمُ الْبَیِّنٰتُ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ
الظّٰلِمِیْنَ و خدا راه نماید گروه ظالمان را **وایضا** قَالَ جَلَّ جَلَالُهٗ وَعَمَّ نَوَالُهٗ لَیْسَ لَکَ
مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ نیست مر ترا ازین کار که نفرین کفار ست چیزی اَوْ یَتُوْبَ عَلَیْهِمْ مگر آنکه خدای تعالی
توبه دهد ایشان را اَوْ یُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را فَاِنَّهُمْ ظٰلِمُوْنَ پس بدرستیکه ایشان
ظالم اند و حاتم نیز کافری بود آثم پر ماثم لهذا لایق و اولی آنکه مداحین امرا و ملوک مسلمین را در شیوهٔ عدل
و داد و در سجیهٔ سخا با سخیهای اسلام ضرب المثل و تشبیه محل نموده باشند **فائده** تشریح بدعات
پر مجاسات و توضیح مبتدعات با فسادات را انجامی و فرجامی نیست حکیم علی الاطلاق و خلاق الفلق و آفاق
جل حکمته شیطان رجیم را در فریبندگی و عقل ربایندگی این مشت خاک بفنا پایندگی بس ماهر و قوی
و نهایت سحر کار و با جادوی خلقت فرموده و مقرر نموده ست و ابلیس پر تلبیس را در جمیع مجاری حالات

عادات وعبادات وکل مساري اخلاق معاش وخصائل طاعات انسان ضعیف البنیان بنا بر امتحان
برای اضلال مجاز و ماذون فرموده ست حیث قال تبارک وتعالی جل علوه آیة واذ قلنا
ویاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا امر فرشتگان راکه سجده کنید لآدم مر آدم را بجهت تعظیم او
فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد وچون خدا گفت چرا سجده نکردي
قال أأسجد گفت ایا سجده کنم یعني نکنم لمن خلقت مر آنکسی راکه آفریدي طینا از گل پس خدا بر و لعنت
کرد واز گاه قربش براند قال أرأیتک گفت ابلیس دیگر باره خبر ده مراکه هذا الذي کرمت علي
این راکه گرامي کردي وفضل دادي او را بر من چرا فضل دادي واو از خاک ست ومن از آتش لئن أخرتن
اگر واپس داري مرا و مرگ مرا تا خیر کني الی یوم القیمة تا روز قیامت لأحتنکن هر آئینه از بیخ برکنم ذریته
فرزندان او را باغواء وچنان سازم که بعذاب تو ستاصل شوند الا قلیلا مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن
بسبب عصمت وحمایت تو قال اذهب گفت خدا مر او را که برو امر اهانت ست وابعاد یعني او را براند از
درگاه قرب وگفت در پي مهم خود بر ومن تبعک پس هر که ترا متابعت کند وفرمان تو برد منهم
از ذریت آدم فان جهنم پس بدرستیکه دوزخ جزاؤکم پاداش شماست یعني از آن تو وایشان
تغلیب کرده ست مخاطب را بغایب یعني ترا و همه متابعان ترا جزاء موفورا جزا تمام یعني
عذابي بر دوام واستفزز واز جاي بجنبان وبلغزان من استطعت هر که را توانائي لغزانید منهم
از ایشان بصوتک باواز خود یعني خواندن بفساد وگویند صوت شیطان غنا و مزامیر ست امام زاهد رحمه
الله تعالی علیه از ابن عباس رضي الله تعالی عنهما نقل میکند که هر آوازي که نه در رضاي خدا ست از دهان
بیرون آید آواز شیطان ست وأجلب علیهم وبر انگیزان بر ایشان بخیلک وبرجلک سواران
وپیادگان خود را یعني دیوانی که معاون تواند در وسوسه واغواء همه را جمع کن در تسلط بر ایشان پر ضلالت
وشارکهم وشریک کن با ایشان في الأموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت
صرف نمایند والأولاد ودر فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی وعبد الشمس
واشتال آن تسمیه نهند وعدهم وعده ده ایشان را بأباطیل چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه
وانکار بعث وحشر وبهشت ودوزخ وما یعدهم الشیطان وعده نمیدهد شیطان ایشان را الا
غرورا مگر فریب یعني خطا را در صورت صواب می آراید ان عبادي بدرستیکه بندگان خالص من که
بحکم هو لاء في الجنة برای بهشت آفریده شده اند لیس لک علیهم نیست ترا باغواي ایشان سلطان
تسلط وقدرت یعني همه کسي را توانائي فریفت مگر بندگان مرا امام قشیري قدس سره فرمود که بنده خاص آنست

که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید ؎ چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی ؎
که تو در بند هر چیزی که هستی بندهٔ آنی ؎ وَكَفَى بِرَبِّكَ وپسندیده ست پروردگار تو وکیل نگاه دارندگان خود
از اضلال ابلیس پر تلبیس وحضرت رسول دینی مقبول دبالوف صلوات موصول وباهزاران سلام مشمول فرماید
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم **وعن** انس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم ان الشیطان یجری من الانسان بدرستیکه شیطان میرود در آدمی مجری الدم بمانند
رفتن خون در بدن وی مقصود جریان وساوس وی در آدمی وبیان تصرف وتمکن اوست براغوا از راه
برون اوراغایت تصرف وتمکن واگر حمل بظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی میرود نیز دور نباشد
چه شیطان از اجرام لطیفه ست که سریان او در اجسام کثیفه ممکن ست چنانچه آتش وهوا وظاهر از تشبیه
بجریان دم همین معنی ست والله اعلم متفق علیه روایت کرده ست این حدیث را امام بخاری وامام مسلم
رضی الله تعالی عنهما لهذا اسجیه رضیه انسان کامل العقل وشیوه مرضیه آدمی پر فضل همین باید که در هر حال
دنیا ودین وهر کار عادت وعبادت از تلبیس ابلیس وتخلیط فساد شیطان تسفادت انیس ترسیده
دامن خود وامانقد جزئیه وکلیه خصائل دنیا واخلاق عقبا خویش را بر محک کتاب وسنت عرض ومطابقت
نموده باشد هر چه خلاف ازان ومخالف از ان محسوس گردد از ان اجتناب ورزد وآنچه مطابق وموافق
آن یابد بران عمل نماید سبیل سداد این ست وراه نجات همین **من صولت فاروقی** ؎ همین ست
مذکور در سر کتاب ؎ همین ست مسطور هر فصل وباب **حکایت** مقتدای شریعت وامام طریقت ومرشد
حقیقت واستاد معرفت حضرت امیر المومنین وامام المسلمین ولی اسعد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه
والرضوان راحضرت خالق شریعت وموجد طریقت منزه صفاته وتقدس ذکره انقدر متبع انوار سنت و
مجتنب از ظلام بدعت خلقت وایجاد فرموده بود که بتبیان آن بمددگاری بیان راست نیاید وتسوید
آن بدستکاری رقم قلم درست نیفتد بفضله وهدایته تعالی از همین نفاست انفاس نفیس آن شیخ
ارشاد انیس گروه گروه مبتدعین ضلالت کار وانبوه انبوه منحرفین از طریق سنت فیض آثار بفضل
کردگار عظم قدرته براه راست سنت وسبیل نبیل شریعت ثابت قدم وراست دم گشتند ومملکت جهاردانگ
هندوستان شرقا وغربا از شروع ملک بلاد بنگاله تا بمنتهای دیار گجرات وجنوبا وشمالا از اقصای
دکن تا دریای سند وممالک سند وخراسان استیعابا واستقصاءً وتمام جهان وجهانیان وکل
آوان وآدانیان تیمنا وتبرکا به پرتوه نور ظهور وجود فیض آمود آن معدن کشف وشهود از ظلام ضلال
بدعات وتیرگی ضلالت محدثات بازست واز کدورات وظلمات مذکوره مصفا وپاک گشت الحمد لله تعالی

علی ذلک وانشاء اللہ تعالی بعنایتہ وفضلہ ہمیشہ گرم رونقی این روز بازار ہدایت وہموارہ آب و تاب
این آفتاب عالمتاب ارشاد وارائت طریق سنت روز افزون ست وترقیات وتعلیات انوار این نیر
فیض بار از حد بیرون روزی نادانی سوال پریشانی بخدمت فیضدرجت آن شیخ زمان ومقتدای اوان
معروض داشت کہ آنجناب از بدعت گور پرستی بزرگان دین بسیار منع فرموده اند ومیفرمایند لیکن تامل
انیست وتفکر ہمین کہ چونکہ بقدرتہ تعالی مریدان آنجناب بسیار اند وبشمار وملک ملک از معتقدان آنجناب
مملوست ومشحون بعد از وفات آنجناب مریدین ومعتقدین بر قبر شریف آنجناب ہجوم آورده بدعت قبر پرستی را
رواج خواہند داد حضرت شیخنا ومرشدنا در جواب سائل سفاہت مائل فرمودند کہ من از درگاہ حضرت
کارساز حقیقی جل شانہ وبارگاہ صانع تحقیقی عز برہانہ بدعای کارکشا ومناجات مشکل زدا مسئلت خواہم داشت
وبعرض مدعا خواہم پرداخت کہ حضرت مقلب لیل ونہار وجناب مصرف روزگار قبر مرا معدوم ومندفن نامعلوم
خواہد ساخت سبحان اللہ طرفہ حقیقت قبول بندگان مقبول بہ بارگاہ قدس حضرت خالق ارباب محبت
واصحاب انس ست شاہد مقال ہذا حال مرشدنا وشیخنا ست کہ بقدرت حضرت قادر قدیر عز اسمہ وقدرتہ واقعہ
مقبرہ مطہرہ آن مظہر فیوض ہمچنان شد کہ آنجناب فرموده بود کہ بعد از حدوث حادثہ شہادت ووقوع واقعہ
انقطاع رشتہ حیات آن سید بالطافت ازین خاکدان پرکثافت با وصف فرط تفحص مریدین وافراط تجسس
معتقدین کہ در کار تلاش مرقد مطہر ومنور ونعش اطہر وانور مساعی بیکران وکوشش فراوان بتقدیم رسانیدند
وباقدام بردند با وجود بذل مجہود نامی ونشانی از مطلوب ومقصود نیافتند نظم لذت بحر دہد
چاشنی شربت وصل ✤ درمندان فراقت بہمان ساختہ اند ✤ تا براہ طلبت بیخبران پے نبرند ✤ کعبہ
وصل تو بی نام ونشان ساختہ اند ✤ رحمہ اللہ تعالی وغفر اللہ الاعلی طاب اللہ ثراہ وجعل الجنۃ مثواہ

فائدہ حضرت خالق عجائب وجناب صانع غرائب جل اسمہ وذکرہ ذات قدسی آیات
ونفس انوار امارت حضرت امیر المومنین وامام المسلمین قطب افراد سید احمد مجاہد غازی علیہ الرحمہ
والرضوان را خلقی اکمل وخلقی افضل رحمت وعطا فرموده بود ✤ در صد ہزار قرن سپہر پیاده رو
نارد چو او سوار بمیدان روزگار ✤ کہ سراپا فیض انتما آیتی بود در اوصاف ظاہری ومعنوی از آیات
قدرت حق سبحانہ وتعالی وعز وعلا ایمانی عالی وایقانی پر معالی وعرفانی بس متعالی وقامتی باعتدال
وضخامتی قوی تمثال وجسامتی فخامت مثال باقوتی وافر وطاقتی شکاثر وحواس صحیح ولسان فصیح
وذہنی رسا وطبعی باذکاء وہمتی وعفتی نامی وعقلی کامل وفراستی کمال شامل حاصل بود وواصل واسلامی
اعلی واتباع شریعت بس معلی وشجاعتی مفرط وسخاوتی افرط بامروت بسیار وفتوت بشمار وحلم

بیکران و صبر و تواضع فراوان شامل بود و متواصل نظم حقه لعل تو از جوهر جان ساخته اند ❖
کام هر خسته دلان حقه نهان ساخته اند ❖ شوخی و ناز کرشمه همه آورده بهم ❖ فتنهٔ عالم و آشوب جهان ساخته اند ❖
این نه بالاست نهالیست که از روضهٔ قدس ❖ بتماشاگه عشاق روان ساخته اند ❖ هر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب
همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند ❖ هر چه بر صفحهٔ اندیشه کشد کلک خیال ❖ شکل مطبوع تو زیباتر ازان ساخته اند
ملخص سخن و مرام و ملتقط مراد و کلام آنکه هر فضلی و کمالی از فضائل ظاهری و مکارم باطنی که تفحص نموده شود
و تجسس کرده آید در ذات فیض سمات بدرجهٔ نهایت موجود بود و برتبهٔ غایت مرئی و مشهود ❖ با ادب
دل پسند با سخن دل فروز ❖ با خرد بیکران با هنر بشمار ❖ با همه عالم چو او از همه گیتی فزون ❖ در همه میدان
تمام بر همه دانش سوار ❖ **فائم** و حضرت آرایندهٔ چهر ماه و مهر و جناب فرازندهٔ گنبد سپهر
تعالعت صفاته بحضرت فرخندگی و فرخی بهر و پیشوای اهل دهر جناب شیخنا و مرشدنا کی از ایام بهایونی
مایه دلبستگی سرمایه برتری نژاد و بهتری نسب فرخی نهاد و بخشش و دانائی فرموده بود که یکسر بزرگان
تبار آن پیر روزگار سادات سراپا سعادات و اولیای سر بسر کرامات بوده اند و دیرا دیر ستر گان
نژاد آن صفوی صفا استاد شرفا سر تا سر شرافات و عرفا سر تا پا حسنات گذشته **نظم**
چنین بود صاحب قران را حسب ❖ در اندیشه در شاه را نسب ❖ پدر با پدر تا بآدم رود ❖
همه پای بر تخت شاهی نهند ❖ کمالات آن شاه دریا نوال ❖ فزون بود از هر چه بندی خیال
ببالای قدرش قبای ثنا ❖ چو تنگ ست و کوته بوقت ادا ❖ **حکایت** حضرت
رب العالمین جلت تربیته و جناب مالک یوم دین عمت رحمته بعد ازان که وجود فیض آمود ذات
هدایت اندود حضرت امیر المومنین و امام المسلمین جناب سعید ارشد سید احمد مجاهد غازی علیه
الرحمه و الرضوان را بمقتضای حکمت بالغه و اقتضای اسرار قدرت کامله جود از میان روزگار و ازین
جهان با اکدار برداشت و سعادت شهادت نصیب آنولی لبیب ساخت و بفضل و عنایت
خود جنات برین و مقام علیین منزل گاهش برآراست و عرصهٔ دنیا دنی و وسعت گیتی فتن سفنی را
تا چندی از نفس هدایت انفاس و شخص بر قدس شیخی کامل و مرشد فاضل خالی گذاشت بعد ازان بانگ
دیری و برخی از طی زمانی مرور بهری وسعت آفاق و مسحت افلاق را بنور ظهور هدایت نشور
شیخی دگر و مرشدی کمالات اثر و ولی فضائل سیر روشن و منور ساخت یعنی چون چندے
از ایام شهادت والامقام و سعادت التیام امام تمام شرافت ابتدا و کرامت فرجام بگذشت
و برین حادثه بعضی از دهور بسر در پیوست خلایق یا بند حلایق از فقدان امام زمان در تیرگی

ظلمت نفس و اغرای شیطان فرو ماند و جهانیان را از بلیهٔ ظلمات نفسانی و اغوای شیطانی پای
کوشش رفتار از ره نوردی جادهٔ مشارع دین دامن بر افشاند حضرت کارساز و شهنشاه بنده نواز
برحمت کامله و عنایت بالغهٔ خویش حضرت امیر المومنین و امام المسلمین شیخ با فضل مهین و وصی
با شرف بهین و عالم با دانش برین و سید طهارت آگین و متقی نفاست آئین و صوفی با تمکین و مرشد
اهل زمان و زمین مولانا سید ابو عبد الله محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان را بر منصب جلیلهٔ ارشاد
سر فراز ساخت و قرار گاه افضل پناه بر سندره نمای طریق دین بر آراست و آن شیخ والا همت و وصی
عالی نهمت بحول و قوت پروردگار ترغیب جهانیان و تحریص زمانیان بر استقامت شریعت رشد
طویت و اقامت بر مراسم سنت حضرت رسالت مرتبت و نبوت منزلت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
عادت خود ساخت و بتفضل و هدایت هادی مطلق عم عنایته علم هدایته خلایق گرفتار غوایق بسوی سبیل
نبیل دین پر تجمیل و تحریص بندگان رازق فایق عم رزقه بطرف اختیار سجایای خوشنمای شریعت
و سنت سراپا جمیل و جلیل بر افراشت آب و رنگ رونق بازار کرو فر جهاد سر بسر فلاح و سداد
که بعد از واقعهٔ شهادت کبرای امام تمام اعظم عظمای و اعرف عرفای حضرت امیر المومنین و امام
المسلمین جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان بی آب و تاب شده بود بفضل و عنایت
حضرت منعم علی الاطلاق عز سلطانه ببرکت عناصر حضرت فیض مظاهر و هدایت مصادر جناب مولانا
سید محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان از سر نو رونقی بی اندازه و جلای بی آوازه یافت گروهی نهایت
باشکوهی و انبوهی بغایت حق پژوهی از غرات دین و مجاهدین یقین آئین در ظل رایت فتح آیت
آن شیخ ازلی سعادت فراهم و مجموع گشتند و تکیهٔ کفر و کین و شرک و بدعت ضلالت آئین بسنگ
سیاست شمشیر خدمت ترقیات ایمان خجسته فرجام و تعلیات اسلام فرخنده انجام بشکستند مومنین
حق کو و رضای پروردگار جو و مسلمین تقوی نگاریو و شریعت و سنت جستجو که بعد از حدوث حادثهٔ شهادت
عالیه امام جالس مجالس متعالیه ولایت قدسیه بیاغشت فقدان پیشوا و بسبب عدم رهنمای حیران و پریشان
بودند از ظهور وجود پر نور آن شیخ فیض معمور مطمئن خاطر و جمعیت مآثر شدند و مومنان شریعت
خواه و مسلمان طریق سنت انتباه که از واسطهٔ عدم شیخ کامل و مرشد عاقل برهم خاطر و حیره ضمیر بودند
از بروز آنولی بی نظیر و سراپا پیراسته بشیر و نذیر اطمینان حصول و تسکین شمول گردیدند آنولی
عالی و عالم متعالی درین دار فنا اتصال بفرمان ملک لم یزل و لا یزال تا چند سال آب ده انهار حدایق
ایمان علیا و خیابان بند بساتین اسلام معلی بوده آخر کار و انجام امر موافق منشور تقدیر حضرت خالق

یوم نشور جل شانه در قصبه ستهانه از مضافات ولایت خراسان و مسکن قوم افغان داعی حق را لبیک اجابت گفته سمعاً و طاعةً لامر مرضیات حضرت مولی و جناب آله معلی عز ولایته از این جهان گذران و هر لمحه و آن خلش نصیب دگران کلمه گویان و بذکر الهی تعالی شانه رطب اللسان بگذشتند غفر الله تعالی له و رحم الله تعالی آله **حکایت** وقتیکه حضرت مولانا و اولانا جناب امیر المومنین و امام المسلمین مولانا سید ابو عبد الله محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان محتضر شدند در انحالت نازک و سنگین عجب قدرت حضرت آله العالمین و جناب خالق زمان و زمین جل عنایته و مغفرته بنسبت حال آنولی کرم الشمائل مشاهد و مرئی گشت که در حالت سکرات موت که حالتی ست هوش ربا و ساعتی ست بیهوشی آر احضرت مولانا و اولانا ممدوح و موصوف یکایک از بستر و حالت اضطجاع برخاسته قایم نشستند و با وجود کمال ضعف و بیطاقتی که لاحق جسم هدایت مجسم بود چشم فیض چشم کشاده و انگشت سعادت سرنوشت نسبابه برداشته بآواز بلند و آواز ارجمند به بیان فصیح و الفاظ صحیح کلمات ایمانی ایقانی و ملفوظات اسلامی سرسبز خوشکامی در زبان عربی و محاوری هندی آدا فرمودند و من بعد در غشی و بیهوشی سکرات فنا درآمده در غفلت و بیحواسی ظاهری و سراسر آگاهی و سرسبز انتباهی باطن واصل درگاه حضرت کبریا و حاضر حضور درگاه جناب عظمت پناه عز سبحانه و جل برهانه شدند لمصنفه ؎ که رحمت بران روح پاکیزه باد ❊ خدایش بفردوس منزل دهاد ❊ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ❊ نعش مقدس آنولی اقدس را در همان سرزمین مدفون ساختند و چون برخی از روزگار برین سانحه ماتم مسانحه را بسر بقدرت قادر عجائب و صنعت صانع غرائب تبارک قدرته و صنعته دفعةً دریای شورش آگین رود آب سند معروف باباسین آنچنان روبطغیانی و عالم پریشانی آورد و آب آن نهر اعظم از اکثر انهار دهر بران سان صورت غلیانی و هیجانی درگرفت که تا منازل منازل و ملک ملک سرزمین هر دو لب آب آن رود طوفان سرود دریا برد و آب لوذ گردیده علایق بیشمار درین طوفان آبی از بستر خاک برخاسته بگرداب آب فروشده هلاک گردید و بسیاری از قری و دیهات خرابات و تباه شد در همان شدت آب و آفت آبادی خراب تراب فیضماب قدر آن مرشد شیخ و شاب دریابرد گردید و نامی و نشانی از مقبره آن ولی عرفان والی پیدا و معلوم نگردید تبارک الله زهی کارخانه اولیا الله تعالی و خهی حال اصفیا الله اعلی ست که هرچه حضرت حق جل برهانه بفرط لطف خود بزبان غیب ترجمان این سعدا و آنچه بر لسان الهام بیان این کملا جاری و ساری فرماید بلطف و عطوفت خویش همچنان در عرصه روزگار بروی کاری آرد و بسا بسا کدرفق و بدعت ست که از ذوات عالیات این طایفه از روی دنیا کثیفه رفع نموده و چها چها کثافت فجور و خلاف سنت ست

۲۳۵۸ ص

که از نفوس تقوی مانوس این عصابه هدایت مایه از جهره دنیای خسیسه دفع فرموده نظیر تحقیق هذا حقیقت شیخین
سنورین مسطورین ست و شبیه این تدقیق حال مرشدین کاملین مذکورین که الطاف خالق افلاق و اکناف
رازق اهل افلاق و اطراف شیخ کامل و ولی اکمل حضرت امیر المومنین و امام المسلمین جناب از هسید
احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان آنچه مضمون جواب قامع بدعت در مقابل سوال سائل کم فراست در باب
معدودی قبر فیض صدر خود بپاس لحاظ رفع و دفع بدعت گور پرستی پیران زمان استدا شرتی بزرگان
جهان درازی سر نوشتی فرموده بود بقدرت باری سبحانه تعالی همچنان ظهور گرفت و جلوه بر وزیدن گرفت
که فرموده بود و من بعد و پس ازان کیفیت قبر قدس قدر انعالم اعلم اهل عالم دولی والا از من زمره بنی آدم
اعنی حضرت امیر المومنین و امام المسلمین جناب ابو عبد الله مولانا سید محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان
هم بر آن سان و بران وتیره وقوع یافت که مرکوز مضمون آن جواب باصواب بود که هر دو مرقد مفقود
الاثر و هر دو مرقد معدوم الخبر گشتند و الله اعلم بحالهما غ علمه و غفر الله تعالی لهما و رحم الله تعالی لهما
عم مغفرته و جل رحمته **حکایت** حضرت جهان آفرین و جناب آفریننده زمان و زمین بفضل
عالی و لطف متعالی خود حضرت ولی سرا پا هدایت و عالم سر بسر تقوی امارت جناب امیر المومنین و امام المسلمین
سید ابو عبد الله مولانا محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان را بسا کامل الذات و الاصفات مخلوق فرموده
بود بفضل حضرت ذو الامتنان جل شان حضرت ایشان قامت قصیر بافضائل کثیر و علوم پر تکثیر با تقوی مینظیر
و حلم و حیا کثرت میسر و عفت و همت اکثار تصویر و شجاعت و سخاوت افراط پذیر و مروت و فتوت
فرط تخمیر و فراست و کیاست پر تدبیر و توکل صبر پر تبه کبیر و بیانی طلیق فصاحت گزیر و لسانی ذلیق
بلاغت تاثیر و خوف و خشیت فراوان تقدیر از خالق صغیر و کبیر داشتند ۵ ای صبح سعادت
زجبین تو هویدا ۵ آن حسن چه حسن ست تبارک و تعالی ۵ و حضرت عزت بخش و جناب شرف ده با وجود
عطا این همه فضائل حضرت شیخ و ولی ممدوح و موصوف را شرف تبار و فضایل خاندان نیز بس کرم
نشان بذل دار زانی فرموده بود که حضرت ایشان جناب فخر علما منقول و باعث افتخار فضلا معقول
اکمل کملا دهر و افضل فضلا روزگار و سعت بهر قدوه مفسرین و مقتدای محدثین حضرت مولانا
شاه عبد العزیز محدث دهلوی علیه الرحمه ابن حضرت معارف انتباه و عرفان پناه و علوم و فنون دستگاه
معرفت و حکمت جاه و سر بسر باسرار دین و شریعت آگاه و مفسر رفیع پایگاه و محدث سامی
جایگاه جناب مولانا و اولانا شاه ولی الله محدث دهلوی علیه الرحمه بودند و خاندان این هر دو
نیرین منیرین فلک فضائل و قمرین سنورین سپهر شرافت آنچنان معلوم خواطر اهل روزگار و مفهوم

فضائل سکان هر دوارست که حاجت بیان و تحریر و احتیاج تبیان و تسطیر داشته باشد مصرعه آنرا که عیان ست چه حاجت بیان

وصیت چهارم در بیان امر معروف و نهی عن المنکر

بدان بدک الله تعالی طرق الصواب و اوصلک الله تبارک الی درجات الثواب فی یوم الحساب و آوان مرجع و الناب که امر بمعروف و نهی منکر قطبی ست از اقطاب ایمان و ایقان و غوثی ست از اغوات اسلام باحسان آمر معروف فص خاتم موقوف علیه ترقیات ایمان پر اکرام ست و نهی منکر نقش نگین محصور الیه تعلیات اسلام با انعام بی تکلفانه میگویم که امر معروف و نهی منکر شاهد زیبا منظری ست روح و جان ایمان نواز و بلا تصنعانه مے نگارم که امر معروف و نهی منکر نگار ملاحت کاری و صباحت نگاری ست رموان و توان اسلام پر فیضان نشاط و انبساط پردازی جلوه آرائی دل ربائیش جان ترقیات مدارج ایمان بسنا توان و بتغییر رونمای جان افزائیش روان ترفعات معارج اسلام کرم توامان سراپا پیرهوان همه طمطراق ناز و آرایش محبوب قلوب ذوی الالباب کیاست موهوب و تمام کرو فر غمزه آرائش مرغوب خواطر ارباب فراست اسلوب ؎ ندانم کدامی آدای تو خوب ❊ چه گویم همه شیوه های تو خوب ❊ تو سرو کدامی گلستانی ای شوخ ❊ که از روی گل پیشت پای تو خوب ست ❊ فتاد ست در فکر پرداز رنگم ❊ اگر برزند در هوای تو خوب ست ❊ قال الله ذو الفضل العظیم و المجد الفخیم فی کتابه الحکیم و تنزیله الکریم کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ شما بهترین گروهی که از خلوت خانه غیب اُخرِجَت بیرون آورده شده ست لِلنَّاسِ از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعه نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام منتظم اند ؎ لما دعی الله داعینا لطاعته بأکرم الرسل کنا أکرم الأمم ؎ چون خدا پیغامبر ما را رحمت خوانده ست ❊ افضل پیغمبران او گشت خیر الامم ❊ گفته اند خیریت این امت درین سه صفت ست که یاد میکنند تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ بفرمائید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن شمارد وَتَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح دارد وَتُؤمِنُونَ و میگروید از روی تحقیق بِاللهِ بخدا و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهر چیه ایمان بدان لازم ست چه ایمان بخدای وقتی متحقق شود که هر چیه فرمود که ایمان آورید ایمان آورده باشد وَلَو اٰمَنَ و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند اَهلُ الکِتٰبِ علمای بنی اسرائیل آنرا که پیغامبر آخر الزمان فرود آورده یعنی قرآن لَکَانَ هر آئینه باشد آن ایمان و تصدیق خَیرًا لَّهُم بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار مِنهُمُ المُؤمِنُونَ بعضے از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام و اصحاب او وَاَکثَرُهُمُ الفٰسِقُونَ

وبیشتر ازیشان بیرون رفتگانند از دائرهٔ دین فضلای طباع شرع مبین وعلمای ازکیا رتقا ودین امت
مرحومه محمدیه علی صاحبها الف الف صلوة والسلام الی یوم قیام فضیلت حضرت سرور کائنات ومفخر موجودات
وفضل جناب فضل ارض وسموات وافخر ملائکه وقدسیات محمد رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
برسار انبیا ومرسلین علیهم صلوة وسلام الی یوم الدین وفضیلت است آن خیر البشر درباعث فخر ابو البشر
بر مجموع امم انبیای عالی شیم والاهم علیهم الصلوة والسلام استنباط نموده اند ومثبت کرده بدل دقیقه یاب
وخاطر وقت ماب باید دریافت که چون درین آیت کریمه حق جل سلطانه وعز شانه محمدت امر معروف ونهی منکر
واستایش خصلت آمرین بالعرف وناهین عن النکرة یاد فرموده واز باعث همین ثنا ومحمدت فضیلت حضرت
رسول فاضل افراد خلقت وکامل اشخاص مخلوق جهان باوسعت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وامت حضرت
نبی زکی تقی وباکرایم وفی علیه الصلوة والسلام محقق ومستنبط گردیده پس متیقن که افضل سجیه رضیه السجایای
مزکای شرائع اسلام واکمل خلق از اخلاق شرایف وفاق مراسم دین وایمان فرخندگی انجام از شیمهٔ کریمه
امر معروف ونهی منکر خصلتی وعادتی نیست بنا بر آن بر هر مومن ایقان توامان وهر مسلم اسلام نشان واجب
ولازم ست بل اوجب والزم که عادت پرسعادت امر معروف ونهی منکر را شیوهٔ ستوده اوقات حیات مستعار
وپیشهٔ حمیدهٔ ساعات لیل ونهار انفاس عمر ناپایدار مقرر داشته از هیچ ظالمی وستمکاری خوفی وترسی واز هیچ
فاسقی وبزهکاری پاس ولحاظ نوعی ملحوظ ومرکوز نداشته درکام ودهان زبان خوش بیان به تحریک
آدای مراسم امر معروف ونهی عن منکر متحرک وجنبان دارد وبدین وسیله بنیله ووسیلهٔ جزیله سعادات
دارین وکرامات کونین حاصل ومتواصل سازد وحضرت حق داد گر عز سلطانه درکتاب اکبر جای دیگر در
صفات جناب افضل خلایق اول واخر واشرف بشر حضرت رسول شفیعنا یوم محشر علیه من الصلوة
اطهر ومن التسلیمات اظهر فرموده حیث قال من عز سلطانه وجل شانه اَلَّذِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ انانند
که از روی صدق پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الامی پیغمبری نانویسنده وناخواننده
وصف آنحضرت بدین صفت کرده ست برآنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او می تواند بود ه
نگارسن که بمکتب نرفت وخط ننوشت ❊ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد ❊ در بحر الحقایق فرموده که عرب
اصل ومنشار امم گویند چنانکه مکه معظمه را ام القری گویند که مدار ومنشار همه شهرها ودیهاست ولوح را
ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب ست پس حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم باصل منسوب
ساخته تا دانند که اصل همه موجودات واول همه مکونات اوست ونکته لولاک لما خلقت الافلاک مویّد
اینمعنی ست ه تو اصل وجود آمدی از نخست ❊ دگر هر چه موجود شد فرع تست ❊ الذی آن پیغمبری که

يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا يابند اسم وصفت او مکتوبا نوشته عندهم نزدیک ایشان فی التوراة در توراة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر ویلبس الشملة تا آخر والانجیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب الی ربی وربکم والفارقلیطا جا تا آخر یامرهم میفرماید این پیغمبر امی ایشانرا که پیروی او بند بالمعروف بنیکوئی که توحید ست وینهاهم وباز میدارد ایشانرا عن المنکر از منکر که شرک ست وگفته معروف مکارم اخلاق ست یا صلهٔ رحم یا انصاف ومنکر مساوی اخلاق ست یا قطع رحم یا عدم انصاف ویحل لهم وحلال میگرداند بر ایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره وسائبه وحرآن یا مستلذات محرمه بر یهودیان چون شحوم ویحرم وحرام میسازد علیهم الخبائث بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار وخون ولحم خنزیر ومالهای ناوجه چون رشوت وربا ویضع و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بارگران ایشانرا یعنی سبک میگرداند برامت خود اوضاع شرع را وگویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از وصادر شود وقطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد وحرآن والاغلال ودیگر سبک میکند وبر میدارد از ایشان غلها وبندها الّتی آنکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود بر ایشان وآن قتل نفس بوده ست در توبه وقصاص بی عفو ودیت واحراق غنیمت وغیر آن فالّذین آمنوا پس آنانکه بگروید ند به بدین نبی امی از بنی اسرائیل وعزّروه وتعظیم کردند او را ونصروه یاری دادند او را بر دشمنان واتّبعوا او پیروی کردند النّور الّذی آن نوریرا که انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت او ومراد قرآن ست وگفته اند لفظ معه دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده ست وبا او باقی خواهد ماند بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد واکثر انرا بر آسمان بردند ونکته در آنکه قرآن را تو گفت بغایت روشن ست چه امور دین ودنیا از و مفصل ست وهویدا اولئک آنگروه که ایمان آوردند وتعظیم ونصرت ومتابعت پیغمبر کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب وفائز برحمت وثواب ازین آیت عظیمه وحکم حکیمه محقق ومدقق شد که چون نزدیک حضرت حق تنزه عرفانه خصلتی پسندیده از خصائل حمیده جناب نبی برگزیده النفس وآفاق وبامکارم عظمت ورفاق علیه الصلوة والسلام الی یوم التلاق عادت باشرافت امر معروف ونهی منکر ست پس هر بنده از بندگان حضرت خالق بیچند عزشانه که خصلت امر معرف ونهی منکر را عادت خواهد داشت وبا این خوی شرف جود سراپا آبرو خود را عادی وخویش را معتادی خواهد ساخت انشاء الله تعالی بالیقین وبلاریب این خصلت محموده اش مقبول بارگاه کونین پناه حضرت اله عزسبحانه خواهد شد وبر حق که در حق آدم پابند بندگی وانسان پرنیان

باسر افکندگی مرتبهٔ مقبولیت بدرگاه سموت اشتباه حضرت جل نوالهٔ بلاشک و بالحق باعث نجات عذاب
وسبب شمول فوز و فلاح در روز حساب اوست فافهم حالا مناسب مقام و ملایم کلام نمود که درین باب
چندی از آیات قدسیات و بعضی از احادیث هدایت امارات ایراد و ارقام نموده شود تا مومنین و مسلمین
را باعث تحریص بر شیمهٔ مرضیه امر معروف و سبب تحریض بر سجیهٔ رضیهٔ نهی عن المنکر گردد و قال **مَنْ تَعَظَّمَ**
صِفَاتُهُ وَتَكَاثَرَ رَحْمَاتُهُ آیت **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ** و هر آئینه باید که باشد از شما امتی گروهی که ایشان **يَدْعُونَ إِلَى**
الْخَيْرِ بخوانند مردمان را به نیکوئی یعنی به دین اسلام یا باتیلاف مومنان با یکدیگر و جمعی برانند که این داعیان
مؤذنانند که خلق را بعبادت خدا میخوانند **وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ** و میفرمایند به نیکوئی **وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**
و باز میدارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد
محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس **وَأُولَئِكَ** و آنگروه که داعی خیر و آمر معروف و ناهی
منکرانند **هُمُ الْمُفْلِحُونَ** ایشان رستگارانند **وایضا** قال تبارک و اعلی **لَيْسُوا** نیستند مومنان اهل کتاب
سَوَاءً برابر با کافران ایشان **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ** از اهل کتاب گروهی اند **قَائِمَةٌ** ایستاده بر دین
اسلام یا قایم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه ابن سلام
و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام
ایمان داشتند و بمحمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند
يَتْلُونَ میخوانند **آيَاتِ اللَّهِ** قرآن را **آنَاءَ اللَّيْلِ** در ساعات شب و گفته میان مغرب و عشا **وَهُمْ يَسْجُدُونَ**
و ایشا سجدهٔ تلاوت میکنند یا نماز میگذارند در ساعات شب و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت
شده و حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند
بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طائفه در یوقت خدای را یاد نکنند غیر از شما **يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** صفت
امت قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و بروز قیامت **وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ**
و میفرمایند خلق را به تصدیق محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم باموارات شرع **وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** و نهی میکنند
از تکذیب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم یا از تمام منهیات **وَيُسَارِعُونَ** و می شتابند **فِي الْخَيْرَاتِ** در ارتکاب
خیرات و اشتغال بمبرات **وَأُولَئِكَ** و آن گروه یعنی امت قایمه موصوفه بدین صفات مذکور شدند **مِنَ الصَّالِحِينَ**
از جمله شایستگانند و پسندیدگانند **وایضا** قال الله تعالی و تقدس **وَالْمُؤْمِنُونَ** و مردان
مومن **وَالْمُؤْمِنَاتُ** و زنان مومنه **بَعْضُهُمْ** برخی ایشان **أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** دوستان برخی دیگرند در معاون
و ناصر **يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ** میفرمایند به نیکوئی که ایمان و فرمان برداریست **وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**

وباز سیدارند از بدی که کفر وگنه کاریست وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وبپای میدارند نماز را بشرط آن و
يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ ومیدهند زکوة را بآداب متعلقه بدان وَيُطِيعُونَ اللّٰهَ وفرمان می برند خدای را
وَرَسُولَهُ وپیغمبر او را در همه امور اُولٰٓئِكَ آن گروه سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که رحمت کند خدای
بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست هر چه خواهد کند حَكِيمٌ دانا ست بوضع هر شی در موضع او وَعَدَ
اللّٰهُ وعده داد خدا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰتِ مردان مومن وزنان مومنه را جَنّٰتٍ بهشتهای
بوستانها مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جوی ها خٰلِدِينَ فِيهَا
جاویدان مانند دران وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً ودیگر وعده داد ایشان را مسکنها پاکیزه وخوش فی
جَنّٰتِ عَدْنٍ در بهشت های پاینده جنات عدن نام نهریست در بهشت که حشیمه تسنیم درین میباشد
یا اعلی درجات بهشت ست امام ثعلبی گوید که نهریست در جنت که بوستانها او بر هر دو کناره اوست وَ
رِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ وخشنودی از نزدیک خدا مومنان را اَكْبَرُ بزرگ ترست از بهشت ونعیم او زیرا که مبدا
جمیع سعادات ومنشا تمام کرامات رضا حضرت عزت ست وموده بنیل وصال وحصول لقای ذی
الجلال اوست وتحققان راه وعارفان آگاه را درگاه وبیگاه جز رضا حضرت الله مطلوبی نیست

نظم یکی میخواهد از تو جنت وحور ❖ یکی خواهد که از دوزخ شود دور ❖ ولیکن ما نخواهیم
این وآن جست ❖ مراد ما همین خوشنودی تست ❖ چو تو خوشنود گشتی در دو عالم ❖ همین مقصود
بس والله اعلم ❖ در احادیث صحیحه وارد ست که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا
وسعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خوشنودشدید گویند چیست ما را که خوشنود نشویم وحال آنکه
عطا کرده با انچه هیچ یک را از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را افضل تر ازین عطاها
بهشتیان گویند که آن چه چیز تواند بود که ازین ها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آریم بر شما خوشنودی
خود را وهرگز بر شما خشم نگیریم از مضمون این حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست
ذٰلِكَ آن خوشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او محقر
بلکه نعیم بهشت بازار او مختصرست وَاَيْضًا قال تعالی حکایة عن مواعظة لقمان الحکیم علیه
من الرحمات الکاملات بن الله تعالی العظیم یٰبُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ ای پسرک من به پا دار نماز را تا نفس
تو کامل یابد وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وبفرمای به نیکوی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وباز دار از منکر تا دیگران
از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع وسنت باشد ومنکر آنکه مخالف عقل ونقل بود وَاصْبِرْ
عَلٰى مَا اَصَابَكَ وشکیبائی کن بر انچیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در امر ونهی اِنَّ ذٰلِكَ

من عزم الامور بدرستی انچه فرموده شد از واجبات امور ست یعنی از انچه خدای قطع کرده است
قطعی ایجابی ست و ایضاً قال تقدس و تعالی وَالَّذِينَ ایشان انانند که برحمت شامله ان مکنهم
اگر جا دهیم ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند اَقَامُوا الصَّلٰوةَ بپای دارند نماز را
بجهت تعظیم من وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند مال زکوة را بجهت مساعدت بندگان من وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ
و بفرمایند بنیکوئی یعنی انچه شرعاً و عرفاً انرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از زشتی
یعنی اهل علم و عقل انرا قبیح شمرند وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ و خدای راست نهایت کارها یعنی سرانجام
همه امور آن باشد که او خواهد ✿ این دولت و مال های دهو میخواهد ✿ و آن گلشن و باغ و حوض و جو
میخواهد ✿ از حق همه کس حال نکو میخواهد ✿ آنست سرانجام که او میخواهد ✿ و ایضاً قال الله عز و جل اَلتَّآئِبُوْنَ
این مومنان بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه تمامی الْعَابِدُوْنَ پرستندگان
حق باخلاص یا قایم بشرایط خدمت اَلْحَامِدُوْنَ ستایندگان حق را بر انچه بر ایشان رسد از سراء و ضراء
یا شناسندگان بعلم الهی در هر لحظه و طرفه اَلسَّآئِحُوْنَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان
از بادیه نفس و روندگان بسر منزل انس اَلرَّاكِعُوْنَ رکوع کنندگان در نماز با خشوع از بندگان بر درگاه بی نیاز
اَلسَّاجِدُوْنَ سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات اَلْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ فرمایندگان
بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم وَالنَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارندگان
از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت چون هفت عقد کامل ست دخول واو مشعر ست بر انکه او ثمانیه ست یا برای تضاد
میان امر و نهی چون ثبات و انکار یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شی واحد اند و هر یک بادیگری
گر منضم باشند وَالْحَافِظُوْنَ نگاه دارندگان لِحُدُوْدِ اللّٰهِ مر احکام خدای را و سلمی گوید نگاهدارندگان اوامر او
بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ و بشارت ده مومنان را که بدین صفات موصوف اند
و وضع مظهر بر موضع مضمر دلیلست بر انکه ایمان داعی ایشانست بدین فضائل و حذف مبشر به اشارتست
بتعظیم و تکثیر اَنْ وَقَالَ النَّبِيُّ الْقُدْسِيُّ وَرَسُوْلُ الْوَرٰى صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ عَنْ
اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ روایت ست از حذیفه که گفت
آنحضرت سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ وَلَتَنْهَوُنَّ
عَنِ الْمُنْكَرِ هر آینه امر میکنید شما بمعروف و نهی میکنید از منکر وَلَيُوْشِكَنَّ اللّٰهُ اَنْ يَّبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا
مِّنْ عِنْدِهٖ یا نزدیک ست که خدای تعالی میفرستد بر شما عذابی را از نزدیک خود یعنی یکی از ان دو چیز
واقع ست یا امر معروف و نهی منکر از شما یا عذاب فرستادن بر شما از خدا یعنی اگر امر معروف و نهی منکر

عذاب میفرستد خدای تعالی بر شما ثم تدعونه ولا یستجاب لکم پس هرآینه دعا میکنید و میخوانید
الله تعالی را و قبول کرده نمیشود دعای شما یعنی عذابها و بلاهای دیگر بدعا احتمال دفع دارند اما عذابی
که بر ترک امر معروف و نهی منکر نازل میگردد احتمال دفع ندارد و دعا در ان مستجاب نشود رواه الترمذی
و ایضا قال علیه الصلوة والسلام من الله الملک العلام **عن** ابی سعید الخدری عن رسول
الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم من رای منکم منکرا فلیغیره بیده هر که ببیند از شما امر شرعی
را پس باید که تغییر دهد او را و باز دارد مردم را از کردن آن بدست خود یعنی بزدن و کشیدن و شکستن
و ریختن و برهم زدن اگر تواند تغییر دادن بدست فان لم یستطع فبلسانه پس اگر نه تواند تغییر دادن
بدست پس باید که تغییر دهد بزبان خود بمنع و درشتی و دشنام فان لم یستطع فبقلبه پس اگر نتواند
تغییر دادن بزبان پس باید که تغییر دهد بدل بکراهت و سوزش دل و عزم بر تغییر آن بدست و زبان بر تقدیر
قدرت و عداوت و مجانبت فاعل آن نه بمجرد انکار و برضا وذلک اضعف الایمان و آن تغییر
بدل سست ترین ثمرات ایمان و مقتضیات افعال اوست رواه مسلم **وایضا** قال
علیه الصلوة والسلام من الله الخالق الانام **وعن** نعمان بن بشیر قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم مثل المدهن فی حدود الله حال و مثال او هان کننده یعنی سستی
و نرمی کننده در حدود و شریعت که خدا نهاده و وضع نموده ست والواقع فیها و مثال آنکه افتاده است
در حدود الهی از انکا میکند معاصی را و مداهنت آن بود که منکری بیند و تغییر ندهد و نهی نکند با وجود قدرت
بران بجهت شرم یا بی حمیتی دین یا جانب داری کسی و رشوت گرفتن در لغت مداهنت و مداراة یکی معنی
آمده ست اما در شرع رخصتی در مدارات آمده و مذموم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن ست و فرق میان
مدارات و مداهنت چنان کنند که مدارات انچه بجهت حفظ دین و نگاه داشت از تشویش و تحت و دفع
ظلم ظالمان بکنند و مداهنت انچه برای حفظ نفس و طلب دنیا و جلب منافع از مردم و بیباکی در دین بکنند
پس میفرماید که مثال و حال مدهن در حدود خدا و واقع دران حدود **مثل** قوم استهموا سفینة
مثال و حال قومی ست که نشستند در کشتی و قرعه انداختند تا به هر جا که قرعه بنام کس برآمد بنشست چنانکه
عادت شرکاست فصار بعضهم فی اسفلها وصار بعضهم فی اعلاها پس گشتند بعضی
ایشان در پایان کشتی و گشتند بعضی در جای بلند ازوی فکان الذی فی اسفلها پس بود آن کسی
که در پایان کشتی ست یمرون بالماء علی الذین فی اعلاها میگذشت آب بر آن کسان که در بالای
کشتی نشسته اند فتاذوا به پس آزار میکشیدند بالانشینان بدان یعنی که آن از بالا می آمد

واب میرود و در وقت بردن برایشان میگذشت و بعضی گفته اند که مراد باب بول و غائط ست که در پایان
میکرد و بالای آورد تا در دریا بیندازد و در آوردن برایشان میگذشت و ایذا کشیدن درین صورت
ظاهر تر ست فاخذ ناسًا فجلبنقرا سفل السفينة پس گرفت آنکس که در پایان کشتی ست و میگذشت
بر بالانشینندگان باب و ایذا میکشیدند ایشان تبری را و گاویدن گرفت پایان کشتی را تا آب گیرد
یا بول و غایط بیندازد ازان راه فاتوه فقالوا مالك پس آمدند آنجماعت پس گفتند آنجماعت چه شده
ست ترا و چه کار میکنی که میکاوی کشتی را قال تاذيتم و لابد لي من الماء گفت ایذا کشیدید شما به سبب
بالا برآمدن من و رگذشتن بر شما باب و چاره نیست مرا ازان گرفتن یا ازبول انداختن این مقدار ازین
قصه بنا بر عرف و عادت و بیان واقع و تقریب کافتن کشتی ست و مقصود در بیان حال و مثال مداهنت
اینست که فرمود فان اخذوا على يديه پس اگر بگیرند این قوم بالانشین دست آن مرد پایان را
که کشتی میشگافت و باز دارند او را ازین کار انجوه و نجوا انفسهم رستگاری میدهند او را و رستگاری
میدهند ذاتهای خود را از غرق و هلاک و انجوا از باب افعال و نجوه از باب تفعیل و ان ترکوه اهلکوه
و اهلکوا انفسهم و اگر بگذارند او را تا بکاود کشتی هلاک میگردانند او را و خود را و همچنین اگر منع بکنند
فاسق را از فسق و باز دارند او را ازان خلاص میگردانند او را و خود را از عذاب خدا و اگر بگذارند هلاک
میگردانند او را و خود را و فرود می آید بر همه ایشان عذاب رواه البخاري **وايضًا** قال عليه
الصلوة والسلام من اشد الناس عذابا يوم القيامة العرس ابن عميرة عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم
قال اذا عملت الخطيئة في الارض كان من شهدها فكرهها كان
كمن غاب عنها و من غاب عنها فرضيها كان كمن شهدها و هر که غایب بود ازان پس خوش دارد آنرا باشد همچو کسی که حاضر ست آنرا یعنی
حقیقت حضور و غیبت بدل ست نه تن چون حاضر تغییر را مکروه و ناخوش دارد و بدل بحقیقت غایب ازان
ست اگرچه بظاهر حاضر ست و چون بدل ازان راضی و بدان خوش بود بمعنی حاضر ست اگر بصورت
غایب ست رواه ابو داود **وايضًا** قال عليه الصلوة والسلام من الله ذي المجد والاكرام **عن**
جرير بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول
ما من رجل يكون في قوم يعمل فيهم بالمعاصي هیچ مردی که می باشد در قومی
که میکنند آنمرد در ایشان گناهان يقدرون على ان يغيروا عليه قدرت دارند آنقوم

برتغیر دادن وغلبه آوردن برآنمردو لا یغیرون وتغیر نمیدهند الا اصابهم الله منه بعقاب مگر آنکه
برساند الله تعالی آنقوم را ازجهت تغیر ندادن ایشان یا ازجانب آنمردبجهت عدم تغیر یا از پیش خود عذابی
قبل ان یموتوا پیش از آنکه بمیرند یعنی ازینجا معلوم میشود که بترک دادن امر معروف ونهی منکر عذاب
در دنیا هم برسد وعذاب آخرت باقی ست بخلاف گناهان دیگر که عقاب برانها در دنیا لازم ست رواه
ابوداود وابن ماجة **وایضا** قال علیه الصلوة والسلام من الله ذی الجلال والانعام **عن**
عدی بن عدی الکندی قال حدثنا مولی لنا گفت عدی حدیث کرد ما را مولی که بوده مرا انکه
سمع جدی یقول که وی شنید پدر کلان مرا که میگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی
الله تعالی علیه وسلم یقول میگفت ان الله تعالی لا یعذب العامة بعمل الخاصة خدای تعالی
عذاب نمیکند کثر قوم را بعمل بعضی از ایشان یعنی اگر بعضی از قوم گناهی کنند بحکم و لا تزر وازرة وزر اخری
دیگران را عذاب نمیکند حتی یروا المنکر بین ظهرانیهم تا آنکه ببینند عامه نامشروعی را میان خود
که بعضی کرده وهم قادرون علی ان ینکروه وحال آنکه ایشان می توانند که انکار کنند وتغیر دهند
آنرا فلا ینکروه پس انکار نکنند وتغیر ندهند آنرا فاذا فعلوا ذلک عذب الله تعالی العامة والخاصة
پس چون بکنند عامه آنرا یعنی سکوت ومداهنت را عذاب کند خدای تعالی خاصه را بجهت ارتکاب معصیت
وعامه را بجهت عدم انکار ومنع رواه فی شرح السنة **وایضا** قال علیه الصلوة والسلام
من الله غافر الاثام الی یوم القیام **عن** عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم انه یصیب امتی فی آخر الزمان من سلطانهم شدائد بدستی که شان
اینست که میرسد امت مرا در آخر الزمان از ارباب سلطنت وبادشاهان محنتهای وبلاهای سخت در دین
از مشاهده منکرات واستماع باطل لا ینجو منه الا رجل عرف دین الله نجات نمی یابد از ان بلا
یا از سلطان که این بلا از وی میرسد مگر مردی که شناخت دین خدا را بکمال وتمام واستقامت
گزید بران فجاهد علیه بلسانه وبیده وقلبه پس کارزار کرد بر دین یا بران بلا بزبان وبدست
وبدل خود فذلک الذی سبقت له السوابق پس آنمردی که پیش رسیده ست او را سابقهای از سعادت
در دنیا وآخرت وبشارت بخیر ومثوبت وتوفیق طاعت وعبادت وقول سبحانه تعالی ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی اشاره باینست وسابقه هم خصلت فاضل را گویند فلان را سابقه الیست درین
امر یعنی سبقت کرده وپیشی گرفته بر مردم درین کار ورجل عرف دین الله فصدق به ومردی
دیگر که وی نیز شناخت دین خود را اما یک درجه کمتر از اول پس تصدیق کرد بدین وراست دانست

یعنی جهاد کرد بزبان و دل نه بدست بقرینهٔ مقابله یعنی تصدیق کار دل ست و زبان ترجمان او ست
تعبیر ازین دو به تصدیق کرد و در جمله عرف دین الله فسکت علیه و مردی دیگر که شناخت دین
خدای را فی الجمله پس خاموشی گزید بران و جهاد نکرد بدل پس از بیان حال و صف این مرد کرد و فرمود
فذان رای من یعمل الخیر احبه و علیه پس اگر می بیند مردم کسی را که کارهای نیک میکند دوست
میدارد او را بنا بران و ان رای من یعمل بباطل ابغضه و علیه پس اگر می بیند کسی را که عمل بغیر حق میکند
دشمن میدارد او را بنا بران فذلک ینجو علی ایمانه کله پس آن مرد نجات می یابد بنا بر یوشیده داشتن
وی محبت خیر و بغض باطل را همه پس این هر سه قسم از مردان عارف و شناسا بدین اند در مرتبه متفاوت اول
سابق و ثانی مقتصد و ثالث ظالم چنانکه در کریمه فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات آمد
ثالث را بجهت زیادة تقصیر ظالم خواند و ثانی را میانه رو و اول سابق و هر سه از برگزیده های درگاه اند چنانکه
در اول آیت فرمودتم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیة **و ایضا**
قال علیه الصلوة و السلام من الرحم الانام فی البدایة و الاختتام **عن** ابی موسی الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و الذی نفس محمد بیده ان المعروف
و المنکر خلیقتان بهستی که عمل مشروع و نامشروع پیدا کرده می شود بر صورت آدمیان تنصبان
للناس من یوم القیمة استاده کرده می شوند برای آدمیان که کرده اند آنها روز قیامت فاما
المعروف فیبشر اصحابه اما معروف پس بشارت میدهد و خبر خوش میرساند اصحاب خود را یعنی
عمل کنندگان بوی و یوعدهم الخیر و وعده میکند ایشانرا بنیکی و اما المنکر فیقول الیکم الیکم و اما
منکر پس میگوید ایشانرا دور شوید از من و ما یستطیعون له الا لزوما و قدرت نمیدارند ایشان
مگر پیوستن را بوی و مفارقت ازان نمی توانند کرد رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان
از فحوای این آیات باکرامات و دعاوی این احادیث پیر مباهات صاف مبرهن ست و روشن
که نجات عبد بغیر از اختیار شیوهٔ امر معروف و نهی عن المنکر بس محال ست و سراسر خسران و خیل بغور
و فلاح عقبی در حق این مشتی خاک بی سروپا بدون از قبول پیشه امر بالعرف و نهی عن المنکر سراپا
صعوبت اشتمال ست بل فقدان اتصال انفاس قدسی اساس انبیاء مکرم علیهم الصلوة و السلام
من الله العزیز المعظم و ذوات سراسر کرامات صحابه مفخم خیر امم که لا تعد و لا تحصی گذشته اند
که گلذار دین حضرت الهی جلت صفاته و گلبن شرایع جناب نامتناهی عزت رحمته رونق پذیر از
آب شاری دست سعی و کدام معروف و نهی منکر اوشان ست مجموع آمرین معروفات بوده اند

وهمه ناهیین عن المنکرات شده روزان وشبان همین کار داشته اند ودر ساعات واوقات ازمان واحیان لب بهمین گفتگو می کشادند وغرفای امت حضرت رسول افضل خلقت واکرم بریت صلی الله تعالے علیه وآله وسلم وعلمای شریعت مقتدای انبیا پر فضیلت وباعظمت علیه وعلیهم الصلوة والسلام که نامعدود بجلوات وجود آمده اند ونامحصور بهیاکل شهود مشهود گشته برسبیل مدام وعلی طریق دوام همین عادت پسندیده داشتند وعلم همم برعرصه همین سجایا وشیم برگزیده وباکرم می افراشتند ومقرون طبایع نقاد باد وموصول خواطر وقاد شواد که بنای کار کروفر ایمان وسنت واصل مدار اسلام وشریعت برکوشش مراسم امر معروف ونهی منکر وسعی مراتب جهاد وغزا باتیغ وتبرست وبس هرقدر که درین دوامر خوش سیر وپر خیر مساعی تقدیم میرسند رونق آب ورنگ برچهره فضائل هم سنگ ایمان واسلام به بس آب وتاب افزایش می پذیرد والقدر که درین هردو کار پر خیر مداهنت وسستی در کار میرود بهمان مقدار رونق بازار ایمان واسلام روبه بی رونقی وکاستی می نهد درویاری که شرایع ایمان واسلام برسر ترقی وتعلی ست بیرکت شیوع امر بالمعروف ونهی عن المنکر ورواج غزا وجهاد ست وبس ودر بلادی که اعلام ایقان واسلام روآورده بتنزل وتسفل ست بشامت مداهنت فی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر وترک غزا وجهاد ست ودرین باب تصور دیگر بی اصل کالهوس ودرخبر صداقت سیرست که حق تبارک وتعالی وحی فرستاد به نبی کرامت مشحون وفضیلت مخزون ویافضائل کبرا ومکارم علیا موزون حضرت یوشع بن نون علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که صد هزار کس از قوم تو از رفعت حیات بحضیض ممات خواهم رسانید واز فرخندگی زندگی به تیره روزی مهر گمراندوزی نزدیک خواهم گردانید ازان صد هزار چهل هزار از اخیار وشصت هزار از اشرار خواهند بود یوشع بن نون علیه السلام بخاب کبریا تعالی عرض نمود که یاربّ خدایا ویا واهب العطایا نیک مردان را چرا هلاک میکنی گفت بادیگران دشمنی نکردند واز خوردن وخاستن ومعامله کردن با ایشان حذر نکردند ☜ رفیقی اهل غفلت عاقبت از کار میماند ☜ چو یک پا خفت پای دیگر از رفتار می ماند ☜ ☜ صحبت صالح ترا صالح کند ☜ صحبت طالح ترا طالح کند

حکایت حضرت نبی اقدم وجناب ثانی حضرت آدم ورسول قامع بنیان شرک مقبوح ودافع اساس کفر پر فضوح وابواب نوائب وکربات ازروی حالش فتوح ونبی مهبط رحمات وفتوح وسراپا ممدوح ومنور ومقدس روح حضرت پیغمبر نوح صلی الله تعالی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام باذن حضرت رب الارباب ومالک رقاب قدس سلطانه تامدت وافر عدت نهصد ونجاه سال برازایای انواع کلفت گزای کفار شرار وفجار دوزخ قرار طریقه صبر ودیرهٔ اصطبار مسلوک ومرعی داشته سنن امر معروف ونهی از منکر را به پا ودر کار داشتند آن ضلال سزاوار نکال ذات همایون آن فیض آیات

ومفاخرسمات راوقت آدای امر معروف ونهی منکر بغیر بات سنگ بآن مرتبه ایذا میکردند که جناب میمون وحضرت افتخار مشحونش از فرط جراحت وافراط رنج وکلفت بیهوش وتوش برزمین می افتاد واولاد امجاد جناب رسالت مآب رابرداشته می آوردند پس ازانقضای ایامی مدید آن رسول حمید ورشید ونبی با هدایت مزید علیه الصلوة والسلام صحیح وتوانا شده ویرد ای آذای قوم سراسر لوم نکرده باز بر سر کار خجسته اطوار وعظ وتذکیرامت خود میرفت وباز ازان موذیان بی ایمان همان کاسات روایق کلال وملال آیات می چشیدند ومن بعد بر سر کار خود بود ۵ بیاکه باسر زلفت قرار خواهم کرد ❊ که گر سرم برود برنگیرم از قدمت ❊ تا آنکه طبقه اولی ازامت آن سعادت نهمت علیه الصلوة والسلام بگذشتند وآنحضرت رسالت مرتبت به نیت اینکه شاید بفضل مکرم حقیقی نزه سلطانه اولاد آن طبقه شقاوت نهاد سعادت ایمان دریابند درحق آنطائفه مدعی دعوی ناحق داعی دعای بدبجناب خالق برحق نشد وچون طبقه اولی بگذشتند وطبقه ثانیه ازاولاد آنها پدید آمدند ازانجاکه آبا شقاوت انتمای بابنای ضلالت رسای وصایای وخامت دهای نافرمانی آن رسول مقبول حضرت سبحانی جل ذکره نموده بودند اولاد بنهاد حسب گفته آبا شرارت مواد سراز قبول فرمان آن نبی خجسته بنیاد علیه الصلوة والسلام بازمیزدند وحضرت رسالت پناهی ونبوت دستگاهی علیه الصلوة والسلام بمقتضای خصائل پیر مراحم وسرایا عظمای حضرات انبیای به تصور اینمعنی که شاید بکرم متفضل تحقیقی عزبر یانه نسل این کفار بی اصل مستشرف بشرافت ایمان ومستعد لسعادت ایقان شوند با وجود اضرار واذای مذکور دست تعرض دعای سوء ازحال آنقوم نخواست تگا پو باز میداشت ۵ جگر باید که تاب آرد دم بزم محبت را ❊ که ساقی ریزه الماس در پیمانه می ریزد ❊ وچون طبقه ثانیه نیز ازان امت برهمان نهج ضلالت منهج منقضی ومنقرض شدند واز نسل آنها طبقه ثالثه هم برطبق طرق آبا ماسبق حسب وصایای ابای سراسر اضرار براضرار آن نبی مختار صلوات والتسلیمات سزاوار علیه الصلوة والسلام وامتناع ازقبول حکم محکم حضرت پروردگار وخالق روزگار جل خلقه مساعی نجبه وکوشش نخبه درکار آوردند آنگاه حضرت رسالت دستگاه ونبوت انتباه علیه الصلوة والسلام بلحاظ ودیده اینمعنی که درنسل شقاوت وصل آنقوم پیلوم نجاست شرک وکفر آنچنان رسوخ کرده ست که اگر بالفرض التقدیر مرور دهور وانقلاب ازمان وتعاقب [illegible] گروه ضلالت پژوه منقضی ومنقرض شود وطبقات بلانهایات ازاولاد انها پیدا شوند ممکن نیست که تاثیر شقاوت تخمیر کفر وشرک ازنسل آنها منقطع ومتروک شود

نظم

اگر بیضه زاغ ظلمت بهشت		نهی زیر طاوس باغ بهشت	بهنگام آن بیضه پرورد خویش
زانجیر خلد اردهی ارزنش		دران بیضه گردم دمد جبرئیل	دهد آبش از چشمه سلسبیل

شود عاقبت بیخ زاغ زاغ	بر درخ نبیوده طاؤس باغ	ز نا پاک زاده مدارید امید
که زنگی به شستن نگردد سپید	**نظم**	اگر فغفی را بیدی زدشت
بجنت سرایش دهی سیر و گشت	بر غوله هر سو تو راهش دهی	میان گل آرام گاهش دهی
اگر قوتش از رشته جان کنی	بکامش همه آب حیوان کنی	نگردد ازان تربیت یار تو
بکند عاقبت زهر در کار تو	**نظم**	در خنبکه تلخ است ویرا سرشت
گرش در نشانی بباغ بهشت	در از جوی خلدش بهنگام آب	به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد	همان میوه تلخ بار آورد	بعد آزانکه قریب بهزار سال

شرائط امر معروف و نهی عن منکر بتقدیم رسانیده و بر انواع اضرار و اصناف اذی قوم تحمل و شکیبائی نمود دعای بد در حق آن قوم سراسر باکفر اشد و تبیر بدعوی تبرک بطرز اکمل فرمود و بفضل حضرت کاشف الکربت و مفرج النعمت عم عنایته از ان رهانید و محن و تکالیف وافر فرن واپسین گرت چو نوح نبی صبر پیشه در غم طوفان بلا بگردد و کام هزار ساله برآید قال عز من قال و جل متعال وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بدرستی که فرستادیم ما نُوحًا اِلٰی قَوْمِهٖ نوح علیه السلام را بسوی قوم او فَلَبِثَ فِیْهِمْ پس درنگ کرد در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام چهل سال مبعوث شدند و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدا دعوت میکردند بعد از طوفان هشت سال بزیست و در حقایق از وهب رح نقل میکنند که عمر نوح علیه السلام هزار و چهل سال بود و صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد ساله مبعوث شده و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال بزیست و ملک الموت بوقت قبض روح از وی پرسید که ای عمر دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا چون یافتی فرمود یافتم مانند خانه که دو در داشت از یکی درآیند و بدیگر بیرون روند گر عمر تو عمر نوح دلتمان باشد آخر بروی چنانکه فرمان باشد در بودن دنیا و بیرون رفتن از و یک روز هزار سال یکسان باشد ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلی سید انام است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میکرد و کس نمی گروید فَاَخَذَهُمُ الطُّوْفَانُ پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ و ایشان ستمگاران بودند بکفر فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم نوح علیه السلام را وَاَصْحٰبَ السَّفِیْنَةِ و یاران کشتی را

یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران وجعلناها و گردانیدیم کشتی را یا واقعهٔ قوم نوح را آیة للعالمین دلالتی یا عبرتی برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند و همچنین دیگر انبیاء و مرسلین علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام الی یوم الدین که تشریح سانحات آن ذوات و توضیح حالات فیض آیات آن مجمع فضائل سمات طولی و تطویلی دارد که این مختصر من احقر مجال احمال و استعداد احتمال آن قصص اطناب حصص نمیدارد و همه آن کرام و مجموع آن عظام صابرین براذای کفار و فجار و آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر شده اند و عاقبت امر بامداد خالق نصرت و معطی ظفر غم عنایته منظفر و کامیاب و منصور و نصریاب شده اند علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام علی سبیل دوام و طریق مدام ﴿ مشو از وعدهٔ آن سرو قامت ناامید ای دل ﴿ که می آید قیامت عاقبت گر دیر می آید ﴿ لیکن از انجا که بدون از تحریر حکایات و بغیر از تسطیر حال نکات هدایت آیات امر معروف و نهی منکر آنجمع شرایف اجمع در موقع ترغیب و تحریص خلایق بطرف سبل رضای خالق علایق گزیری نیست لهذا بعد ارقام کیفیت حضرت نبی سر تا پا مفروح و سر تا قدم مظهر فتوح و مخزن ایمان و اسلام با فروح و قوایم شرک و بدعت از ذاتش مطروح جناب حضرت نوح علیه الصلوة والسلام فقط بنگارش یک حکایت سراسر صداقت رسول رسالت جلیس و نبی نبوت انیس و مکارم محاسن حسیس حضرت نبی جرجیس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و یک سرگذشت ایمان و ایقان مشحون عابد بمقبولیت مکنون و مجاهد باغزا و جهاد مقرون حضرت ولی مسمی بتمسون الکفارفت از کتاب روضة الصفا فی سیر الانبیاء والملوک بعینه بلا تغییر لفظ و عبارت ترقیم یافت

ذکر جرجیس نبی معمر و عجائب آثار او علیه الصلوة من الله الاکبر

طائفه از ایمه اخبار گویند که جرجیس از شاگردان حواریان بود و بعضی از تلامذه ایشان گفته اند که در شهر فلسطین از بلاد شام اقامت مینمود و چندان مال داشت که وهم از ضبط و احصاء آن بقصور اعتراف میکرد و جماعتی از نصاری که متابعت او از لوازم شمرده اند ایمان بنابر استیلا کفار آن نواحی پنهان میداشتند و در آن زمان پادشاهی بود جبار عاصی دیوصل که اهل شام نیز شرائط متابعت او بجا می آوردند و او صنمی داشت افلون نام که مردم را بعبادت آنصنم دعوت مینمود و هر که بسجده افلون سر فرو نمی آورد بنابر فرمان ملک بعذابهای متنوع معذب میشد و در آن اوان بخاطر جرجیس امین رسید که از کرایم اموال تحفه نزد ملک موصل برد تا بقیة العمر در مهاد امن و امان زندگانی کرده دست تطاول اغیار از دامن عرض و مال او کوتاه باشد لاجرم هدایای نفیسه مرتب ساخته عازم موصل گشت و بحسب اتفاق روزی به مجلس ملک رسید که با عظمای ولایت نشسته بود

ذکر جرجیس نبی معمر

وآتشی بلند افروخته خلایق را تکلیف می نمود که اقلون را سجده کنید و هر کس که سر از فرمان باز میکشید نجات
می یافت و هر که مخالفت می ورزید میفرمود که او را در آتش اندازند و جرجیس ملاحظه مجلس میکرد و با خود گفت
که سکوت در امثال این حال و تقرب باصناف این رجال بد فعال در مذهب شریعت و دیانت جائز نیست
و هماندم از ان مجلس بیرون آمده بآواز بلند ندا کرد که ایها الملک کلمه حق مرا استماع کن و نورت و قوت غضبی را
تسکین ده تا مقصود مفهوم تو گردد و من ترا ناصح امینم و بعد از استماع موعظت و نصایح انچه مصلحت وقت
باشد بدان اقدام فرمائی و بعد از ان گفت ای ملک تو عبد مملوکی و ترا پروردگاریست که ارض و سما و ما بینهما
آفریننده اوست و او ترا و جمیع مخلوقات را از کتم عدم بصحرای وجود آورده و روزی داده تو از طریق مستقیم
منحرف گشته نگی ترا شیده که بر هیچ قادر نیست بخدای که اعتقاد کرده مردم را میفرمائی که ترا بالوهیت پرستند
اکنون نصیحت مرا قبول کن و دست از کیش باطل خود باز دار و روی توجه بقبله حقیقی آر ملک گفت توجه کسی
و از کجائی جواب داد که من بنده از بندگان خدا و تدم که مرا از خاک ایجاد کرده و باز بخاک خواهد فرستاد و مولد
من روم است و مسکن من فلسطین و حضرت واهب العطایا مرا مالی وافر کرامت فرموده است و من از خوف
ظلمت و تاریکی آفتاب حوادث التجا بسایه عاطفت ملک آورده متوجه ایجانب گشتم و چون دیدم که ملک عبادت
مصنوعی میکند و مردم را تخویف و تعذیب نموده بکیش باطل ترغیب مینماید عنان تمالک از دست دادم و نطق را
بر سکوت راجح یافتم ملک گفت تو بواسطه این مخاطبت و مخالفت که با من کردی مستوجب عقوبت گشتی
لیکن من ترا مهلت میدهم و نصیحت میکنم چنانچه تو نخست از در نصیحت درآمدی وظیفه آنکه متابعت من
بجا آری و ملاحظه در و قصور ملازمان من ننمائی و کرامت و نعمت و عز و سرور ایشان را ملاحظه کنی و تو مغرور
بعبادت الهی گشته که هیچ فائده از وی بتو نمیرسد و اگر خدای تو موصوف بصفات مذکوره بودی با کسی
که این ذل و حقارت را از تو زائل گردانیده ترا بر خلایق رفعت و سروری داده جرجیس جواب داد
که نزد پروردگار خویش ذلیل و حقیر نیستم و کار من تواضع و توکل است و انچه قوم تو دارند از نعمت
و مکنت بی نیازم و بعنایت آفریدگار خود وثوقی دارم جرجیس دو کس را نزد آن طاغی در غایتی
تقرب دیده گفت ای ملک تو و صنم تو هر دو حقیر و ذلیل اند که هیچ چیز نتوانید آفریدن و رزق
هیچکس نتوانید دادن و نفع و ضرری بکسی نه توانید رسانیدن و پیر وردگار من حکیمی ست بر همه امور
قادر و دلیل بر صدق دعوی من آنکه این دو شخص که نزدیک تو محترم و مکرم اند نمی توانند که یکی را
بمرتبه الیاس و دیگر یرا بمرتبه عیسی رساند ملک پرسید که الیاس کیست و عیسی چه کس ست جرجیس
جواب داد که الیاس بنده بود و محتاج بمأکل و مشرب و حالا بعنایت خداوندی در رتبه ملایک یافته و صفات

فرشتگان پیدا کرده و احتیاج باکل و شرب ندارد و حالا بایشان در طیرانست و آثار عجیبه ازوی ظاهر میگردد
و عیسی بنده بود که خدای تعالی اورا بی پدر خلق کرده خلعت نبوت در برش افگند تا احیا را اموات نمود
و معالجهٔ اکمه و ابرص ازوی صدور یافته حضرت مجیب الدعوات بعد از اظهار این معجزات اورا با آسمان
برد و نزدیک عرش مجیدش مقام داد ملک گفت سخن دراز کشیدی و بیاراد حکایاتی که صدق آن بر مارد و شن
نیست جرات نمودی اکنون اگر افلون را سجده نکنی ترا در آتش افگنم جرجیس گفت اگر رفع سموات و بسط ارض
و تسخیر شمس و قمر و اختلاف لیل و نهار و تفجیر انهار و انبات اشجار منسوب بافلون ست من اورا سجده نکنم
والا افلاک ملک گفت بعد ازین در تعذیب تو عذری نماند و حکم فرمود تا بشاشهای آهنین لحوم و شحوم اورا از هم
متلاشی و متفرق گردانیدند از ین تعذیب جرجیس دم نمیزد بلکه هیچ آلمی بوی نمیرسید ملک ایخال
بدیع را شاهد نموده حکم کرد تا او را در حدید در آتش نهاده بر جرجیس کوفتند چنانچه بدماغش رسید
و این عذاب هم موجب هلاک او نشد و بعد ازان فرمان داد که تا حوضی را از مس پر ساختند و پس انگداختن
آن جرجیس را در حوض افگنده سرپوش بر آن بنهادند تا نحاس مذاب فشرده و سرد گشت و چون سرپوش
برداشته دیدند که جرجیس زنده ست ملک ازوی پرسید که ازین عقوبت هیچ المی بتو نرسید جواب داد
که نی ملک گفت که موجب مخلص تو چه چیز بود جرجیس گفت که من ترا اعلام نمودم که خدای دارم که قادر ست
بر همه اشیا و مرا ازین مهالک رهائی بخشید تا بوقت الزام تو حجت باشد و ملک از زوال مملکت و سلطنت
اندیشیده حکم کرد تا جرجیس را بزندان بردند و بروی افگنده دست و پای اورا بمیخهای آهنین
بر زمین دوختند و پشت وی را اسطوانه از رخام نصب کردند و چون شب در آمد حق جل و علی
فرشته را بسوی جرجیس ارسال نموده به تاج نبوتش سرافراز ساخت و قیود او را رفع کرده گفت
از جانب خداوند صبور شکور تو مامور بصبر و شکر حضرت ایزد متعال میگوید که مدت هفت سال ترا بجنگ
اهل تمرد و عصیان گرفتار خواهم گردانید و تقدیر بر چنان ست که چهار نوبت بکشتن تو مبادرت نمایند و بعد
از هر بار من بقدرت کامله خویش ترا زنده گردانم و در نوبت پنجم فردوس رضوان روضهٔ جنان
مقام و منزل گردد دل قوی دار که در جمیع حالات عنایت من شامل حال تو خواهد بود و چون صباح شد
جرجیس ناگاه از دربار گاه رسید ملک پرسید که ای جرجیس ترا از زندان که بیرون آورد قال من ملکه و سلطانه
فوق کل ملک و سلطان و آن کافر در غضب رفته فرمود تا جرجیس را بگرفتند و آره بر فرق مبارکش
نهاده دو نیم کردند هر قطعه را بچندین قسم ساختند در جائیکه شیران بسته بودند انداختند و شیران
بالهام ربانی قطعهای بدن جرجیس را بر پشت خود گرفته نگذاشتند که بر زمین افتد انگاه حضرت حی قیوم

جرجیس سر زنده گردانیده ملکی بوی فرستاد و آن ملک گفت که باری سبحانه و تعالی میگوید که حیاتی تازه بتو ارزانی
داشتم تا بدشمنان من جهاد کنی و من ترا بکرامت اختصاص خواهم داد که هیچ چشم و گوش آنرا ندیده و نه شنوده
باشد و روزی دیگر ملک اسباب عیش و طرب ترتیب داده بود و با خواص و ندمانشسته بود تعریف کرد که هیچ
الهی قوی از افلون نیست و کجاست جرجیس که ما را از معبود خویش تخویف می نمود که ناگاه جرجیس از میان مجلس
سر بر زمین زد ملک و ارکان دولت متحیر گشته که این شخص بغایت شبیه است بجرجیس و آنحضرت
فرمود که من جرجیسم که خداوند ذو الاکرم بعد از قتل و مثله نعمت حیات بمن ارزانی داشت و اگر شما اندکی
عقل و ادراک باشد بخدای که چنین امر قادر است ایمان آرید مشرکان بایکدیگر گفتند که جرجیس ساحر لیست
که بی آنکه ویرا بکشند بجانان نمود که کشته است و حالا تدبیر آنست که سحره جمع آریم تا او را مغلوب و معاقب
گردانند ملک را این سخن پسندیده افتاد حکم فرمود تا در اقلیم و هر جا ساحریست بپایه سریر اعلی حاضر گردد
و بعد اجتماع سحره مهره ملک بارئیس ایشان گفت که شخصی است درین شهر که من از سحر او بتنگ آمده ام اکنون
وظیفه آنکه شمه از آثار اعمال خویش بمن نمایید تا مرا بر کردار شما وقوفی حاصل شود رئیس دو مار را از
خریطه بیرون آورد و اینچنین در نظر خلق دوکا و نموده زمین را شدکار و شیار کردن گرفتند و رئیس قوم مقداری
تخم در زمین پاشیده بمان لحظه بدرو رسید و آنرا بعد از حصاد کوفتن و آرد کردن خمیر ساخته تمن بخبت بروی
آفرین کردند گفتند که ما را به یقینی معلوم شد که تو جرجیس غالب خواهی گشت و آن سگ ساحر را بمواعید
مستظهر گردانیده از وی التماس نمود که صورت جرجیس را بشکل کلاب مبدل سازد و ساحران اینمعنی
قبول کرده قدحی آب طلسمیده و افسونی بران خوانده با ملک گفتند که جرجیس را بخوردن آب تکلیف
فرمایند و جرجیس با مر ملک قدحی آب آشامیده ساحران گفتند که ای جرجیس خود را چگونه می یابی
جرجیس فرمود که در غایت خوشحالی زیرا که بغایت تشنه بودم این قدح را خورده سیر گشتم و منت خدای
راست که مرا از شر ظالمان نگاه داشت و ساحران از عدم تاثیر افسون مبهوت و متحیر شده گفتند ای ملک
اگر مخلوقی با تو در مقام معارضه می بود بالقدر وسع و امکان معاونت تو بجا می آوردیم اما تو میخواهی
که بخدای آسمان و زمین مقاومت کنی و ما درین باب بعجز و قصور اعتراف داریم یکی از حاضران گفت
که جرجیس را شما از زمره ساحران می شمارید و هیچ ساحر قادر بر دفع موت نیست و رئیس سحره تصدیق
این قول نموده آن شخص تقریر کرد که مادر ولایت شام بودیم که گاو عجوزه ببرد و آن عجوزه بدین دیار آمده
از جرجیس التماس نمود تا دعا فرماید که بقرا و زنده گردد جرجیس عصای خود بدان پیر زن داد که برد
و بگاو مرده بزن تا زنده گردد پیر زن گفت که از اینجا تا طلایت من مسافتی بعید است و ممکن که تا بمنزل

من بوطن اعضاء گاو از هم ریخته شده باشد جرجیس در جواب فرمود که اگر یک استخوان از گاو بر جای باشد
مطلوب حاصل باشد عجوزه بولایت خویش معاودت نمود و بموجب فرموده عمل کرد و گاو زنده
گشت انگاه قایل این سخن از پیشوایان ساحران پرسید که سحره براحیاء موتی قادر هستند مهتر سحره
گفت لا و الله اشهدان لا آله الا الله ملک درخشم شده پرسید که چه چیز ترا بدین زودی فریفته گردانیده
در عزامت افگند آن صادق الاخلاص جواب داد که معاذ الله من در ضلالت افتاده باشم بلکه بخدای
عالمیان ایمان آوردم ملک از خوف آنکه مبادا که جمعی بقول آن موحد متابعت جرجیس نمایند فرمود
تا زبان آن مومن بریده هلاک ساختند و چون این خبر در شهر انتشار یافت چهار هزار کس بجز جیس
بگرویدند و آن طاغی باغی بر اسلام قوم اطلاع یافته فرمان داد تا همه را بقتل آوردند و بعد از ان
باجرجیس گفت که چرا از خدای خود مسالت نمودی تا مرا از کشتن باز دارد آنحضرت جواب داد که خداوند بخشنده
مهربان خواست که بندگان مخلص خود را به بهشت برد تا از جفا و محنت دنیا نجات یابند و بجوار رحمت رب
العالمین واصل گردند منقول ست که از وقوع این واقعه یکی از مقربان ملک گفت ای جرجیس تو گمان
داری که خدای هرچه میخواهد میکند و هرآنچه بارادهٔ او تعلق میگیرد موجود میشود اگر دعا کنی که معبود تو این
کرسی ها که بران نشسته ایم بحال اول برده اشجار مثمر گرداند ما بتو ایمان آوریم جرجیس جواب داد که حضرت
باری سبحانه و تعالی اگر این مسئول را مبذول دارد مختار ست والا هیچکس را بروی حکم نیست و مقارن این حال
ملکی از آسمان فرود آمده باجرجیس گفت حضرت عزت با تو بمثابهٔ در مقام عنایت و مرحمت ست که هر
دعای که از تو صدور یابد باجابت مقرون گردانند جرجیس ازین خبر ملطف کردگار مستظهر گشته روی
توجه بقبلهٔ دعا آورد و آن کرسی ها در اهتزاز آمده اوراق و اثمار بر آنها ظاهر شد ملک و نواب او این معجزه
را بعین الیقین و رای العین مشاهده نمودند مقربی که باجرجیس وعده کرده بود که بعد از ظهور این
اعجاز بتو ایمان آریم گفت که من در مدت عمر خویش ساحری ماهرتر ازین شخص ندیده ام ملک در صدد
عذاب و عقوبت جرجیس آمده فرمود تا از مس صورت گاوی مجوف راست ساختند و نفط کبریت
در جوف آن تعبیه کردند و جرجیس را در درون گاو جای داده در زیر تغره چندان آتش افروختند
که هرچه در جوف او بود گداخته شد و اعتقاد ملک آن شد که جرجیس بعالم دیگر نقل فرمود و متعاقب
این واقعه حضرت عزت علاباد و باران و برف و رعد و ظلمت بران تیره دلان گماشت که چند شبانه
روز شب از روز فرق نکردند درین اثنا خداوند تعالی ملکی را مامور گردانید که صورت گاو را چنان
بر زمین زد که از هیبت آواز آن مجموع مردم شهر بروی افتادند و صورت شکسته جرجیس سلیم الاعضا

وصحیح الارکان از آنمیان بیرون آمد ومرتفع گشت جرجیس بازبه مجلس ملک تشریف حضور ارزانی
داشته موعظت ونصیحت آغاز نهاد ملک وارکان دولت راحیرت افزوده مقرری دیگر که اورا طوطیطا
میخواندند باجرجیس گفت درین نواحی غاریست ودرآن غار حیاض محفوره ایست درسنگی که درهریک ازانها
یکی از ملوک گذشته رانهاده اند اگرتو در دعوی خویش صادقی دعا فرمای تاایشان زنده شده با ما
سخن گویند جرجیس مستقبل غار شده مومن ومشرک بغار رفتند جرجیس بردرغار دورکعت نماز گذارده امر کرد
تا عظام رمیم رفات ملوک ونساواولاد ایشانرا ازحوضهای سنگین بیرون آورده جدا جدا نهادند انگاه
از ملک کارساز مسالت نمود که آنجماعت رادر زمرهٔ احیا منتظم گرداند دعای او مستجاب گشته مردگان دیرینه
که نه مرد وپنج زن وسه کودک بودند زنده شدند جرجیس وران میان پیری رادیده پرسید
که نام تو چیست گفت نوقیل وآنحضرت ازحال او سوال کرد واز مذهب وی تفتیش نمود جواب داد
که مدت العمر بت پرست بودم وباآنکه ازمرگ من چارصد سال گذشته ست هنوز تلخی جان کندن از حلق
من بیرون نرفته ست وبعد از فوت مرا نزد حاکمی عادل بردند وی ازکیش من استفسار نمود، مر
واصحاب مرا شرک یافت پس کرم براجساد وحزن بر ارواح ما گماشتند وهرچند التماس نمودیم
که یکبار دیگر مارا بدنیا فرستید تا به تلافی عمر گذشته مشغول شویم مقبول نیفتاد تا این زمانکه ارواح
باجساد ما متعلق گشت عذاب میکشیدیم نوقیل سخن بدینجا رسانیده ازجرجیس پرسید که ایتها
الرجل الصالح توچه کسی که خدای تعالی مارا بیمن انفاس شریفه تو زنده گردانید جواب داد که جرجیس پیغمبرم
نوقیل نام آنحضرت راشنیده دست در دامن وی زد که اکنون مارا شفاعت کن تا خداوند جلت عظمته برما
رحمت فرموده توبه این منتی بیچاره را قبول فرماید ودست رو برسینه مطلوب ما نهد وطوطیطا باتوقیل
گفت که تو از مشاهیر ملوک بوده ومدتی دین آبا واجداد خویش را ترویج نموده اکنون شرم نداری که سر
بمتابعت این ضال مضل فرود می آری توقیل روی ازوی گردانیده گفت انا اعلم بمارایت بعد الموت
انگاه جرجیس ازجای خود برخاسته پای خود را بر زمین زد واز زیر پای او چشمهٔ آبی ظاهر شده فرمود که
آنجماعت بشرائط وضو وغسل قیام نموده کلمهٔ توحید برزبان راندند وباز جرجیس پای خود را بر زمین
زد وخدای عز وجل ایشانرا میرانیده در بهشت جاوید برد منقول ست که با وجود چنین معجزه ملک وهیکس
از متعلقان بوی ایمان نیاوردند بلکه بعد از مشاهدهٔ این امر غریب گفتند که ای جرجیس ما در جمیع
ایام حیات جادوی از تو کامل تر ندیده ایم چه قومی مرده زنده نمودی که هیچ یک ازانها در خارج
وجود وحیات نداشتند واهل شرک وعدوان در دفع جرجیس مشورت بجای آورده رای ایشان

بآن قرار یافت که جرجیس را بگرسنگی تعذیب باید کرد تا بحسب ضرورت از قول خود رجوع نماید و بتابرین
او را در خانه عجوزه فقیره که پیری کور و کنگ و مقعد داشت مقید و محبوس گردانیدند که مجال جنبیدنش
نماند و جرجیس از عجوزه طعام طلبیده پیرزن سوگند یاد کرد که درین ده شبانروز با ندک طعامی که از گدائی
حاصل کرده ام سد جوع نموده ام و اکنون عزم آن دارم که بیرون روم و از سوال انچه بدست افتد جهت
تو بیارم و چون پیرزن از مقام خود غائب گشت جرجیس ستونی دران خانه دیده دعا فرمود تا بحضرت
و نضارت پیدا کرده انواع اثمار بیار آورد و آن ستون از ارتفاع یافته سر بثریا کشید و پیرزن چون
بخانه باز آمد درختی دید گفت اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَطْعَمَكَ فِي بَيْتِ الْجُوْعِ و پیرزن را
هوس شفای پسر دامن گیر شده مانند عطف در قدم جرجیس افتاده التماس نمود که التفات خاطر دران
دریغ ندارد جرجیس آب دهن مبارک در چشم و گوش آن مبتلا افگنده بینا و شنوا گشت و عجوزه
گفت که چشم عنایت از زبان و پای او باز مگیر تا گویا و روان گردد فَقَالَ كَذٰلِكَ اَمَّا يَوْمًا اٰخَرَ
یعنی سخن گفتن و راه رفتن پسر تو حواله بروزی دیگر است آورده اند که دران ایام روزی ملک ازدر
سرای پیرزن بگذشت و چشم او بدان درخت افتاده دید که میوه ها متنوع بار دارد و ازان شجره درشگفت ماند
از کیفیت آن استعلام نموده گفتند که این سحر مهتر سحره یعنی جرجیس انبات کرده است و پسر عجوزه را نیز
شفا داده ملک گفت که درین مدت هیچکس مرا ازین حادثه اخبار نکرد جواب دادند که تا غباری بر حاشیه
ضمیر تو ننشیند و ملک در غضب رفته فرمود تا خانه پیرزال را ویران کرده آن درخت را از بیخ و بن برکندند
و جرجیس دعا فرمود تا آن دو حه بحالت اصلی معاودت نمود و بعد ازان ملک حکم کرد تا جرجیس را پاره
پاره کردند و بسوختند و خاکسترش را بجمعی داد تا ثلثی ازان به بحر انداختند و ثلث دیگر در بر بر افگندند و
ثلث ثالث در جبل افگندند و هنوز آنجماعت باز نگشته بودند که آوازی شنیدند که ای بحر وای بر وای
جبل محافظت کنید انچه بجانب شما القا کردند از اجزاء بنده پاکیزه روزگار من جمع کنید خاکستر او را تا بحال
اول باز گردد و مقارن این ندا از جانب سه گانه بادی در حرکت آمده و گردی قوی برخاسته از میان
غبار جرجیس پیدا گشت و از سر مبارک خویش خاک افشاندن گرفت قوم با جرجیس نزد ملک آمدند
و صورت واقعه مذکوره را بتفصیل معروض گردانیدند و آن کافر خدا بیخبر مبهوت و متحیر گشته
با جرجیس گفت اگر در یک امر متابعت من کنی از دست تعرض من آمان یابی و ناموس سلطنت برجای
ماند و در اعزاز و اکرام تو سعی بلیغ نموده در جمیع امور مطاوع تو باشم جرجیس پرسید که آن کدام است
ملک گفت مطلوب آنست که یکمنوبت افلون را سجده کنی و بعد ازین صورت از خدمت من از توهیچ توقع نکنم

وجرجیس بهلاک صنم امیدوار شده ملک را بانجاز مقصود وعده فرمود و ملک مسرور و بتهیج گشته گفت باید
که امروز نزد من باشی و شب بفراغش استراحت بابی تا قدر منزلت تو بر خاص و عام روشن گردد و جرجیس
آن روز با ملک بسر برده چون شب نماز برخاست و ببودا آواز حزین برخواندن گرفت و از حسن صوت جرجیس
وجودت کلام الهی زوجه ملک دران شب تاریک از ظلمت کفر و شرک نجات یافت و چون خورشید
جهان تاب از افق شرقی طلوع نمود جرجیس به بیت الصنم رفت و خلقی کثیر بنظاره در بتخانه جمع گشتند
و پیرزن مذکوره که سابقا جرجیس در خانه او محبوس بود ازین صورت خبر یافته فرزند برد و ش گرفته
به بیت الصنم در آمد و با جرجیس عتاب آغاز نهاد که ای جرجیس خدای تعالی و تقدس ترا بخلعت
نبوت مشرف ساخته بر اعدا نصرت بخشید و بعد از هر نوبت که ترا کشتند زنده گردانید و با وجود این همه
الطاف تو جمله را نسیا منسیا انگاشته به پرستش غیر او می پردازی جرجیس گفت که فرزند خود از دوش بنه
که درین امر حکمتی است و عجوزه پسر را بر زمین نهاده جرجیس با آن کودک گفت که برو و بتان را بگو که جرجیس
شما را می طلبد و پای پسر روان و زبانش گویا شد پیغام آنحضرت باصنام رسانید و بتان متوجه بجانب
شده جرجیس پای خود را بر زمین زد و مجموع اصنام بزمین فرو رفتند و ابلیس دران زمان احساس
حسف ایشان نموده از جوف افلون که بزرگترین اصنام بود بیرون آمد و جرجیس او را باز داشته پرسید
که غرض تو از اضلال مردم چیست که ایشان را بجهنم می فرستی ابلیس جواب داد که اغوای فردی از افراد
انسان از ملک سموات و ارض بنا بر دشمنی که میان من و آدم و فرزندان اوست دوست تر تر از دام
و چون ملک دید که افلون و سایر اصنام بزمین فرو رفتند گفت ای جرجیس مرا بفریفتی و معبودی مرا هلاک
ساختی جرجیس گفت که چگونه جمادی را آله میگوئی که بر دفع امثال این اشیا از خود قادر نیست درین اثنا
ملک از اسلام عیال خود خبر یافته فرمود تا او را با قبح وجهی هلاک ساختند و جرجیس بعد از قتل آن موجده
یعنی دو رکعت نماز گذارده مناجات فرمود که یارب مرا درین هفت سال دشمنان بستدائد و محن مبتلا ساختی و اکنون
مدت موعود بسر آمده و منقضی شده مسئول آنکه مرا بجوار رحمت خویشتم واصل گردانی و مامول دیگر آنکه
قبل از حلول اجل عذاب اهل عصیان مشاهد من گردد و چون از دعا فراغت یافت از موقف قهر
قطعه ابرنام زد هلاک کفار گشته بر سر ایشان آتش افشاندن گرفت و چون مشرکان بلا را بچشم سر دیدند
آتش خشم ایشان اشتعال یافته شمشیر ها کشیدند و جرجیس را پاره پاره ساختند و آتش آن شهر را
با مجموع عبدهٔ اصنام بسوخت و مومنان از آن بلیه سالم ماندند گویند که طائفه که بر جرجیس ایمان داشتند
سی و سه هزار نفر بودند و الله اعلم **ذکر شمسون عابد** آورده اند که بعد از عیسی و پیش از بعثت

حضرت رسالت پناه صلوة الله علیها عابدی بود در بعضی از بلاد عرب در رعایت نوامیس و قوت که بهیزه
اورا می بستند آزاری گسست و اکثر اوقات بجهاد کفار قیام مینمود و اورا شمسون میگفتند و مشرکان در دفع
و با یکدیگر مشاورت نموده گفتند که غلبهٔ ما مقصورست بر معاونت و موافقت زوجهٔ شمسون با ما و بنا برین
حاکم شهر نزد زوجهٔ عابد پیام فرستاده گفت اگر در قتل شوهر با ما همداستان گردی من ترا در قید نکاح آورده
مالی بسیار بتو ارزانی دارم و آن زن بیوفا عهد و پیمان شمسون را که با وی در میان داشت بر طاق
نسیان نهاده در هلاک او ساعی گشت ۵ ای عهد تو عهد دوستان سر پل ❁ از مهر تو کین خیزد و
از عز تو ذل ❁ پر مشغله و میان تهی همچو دهل ❁ ای یکشبه همچو شمع و یکروزه چو گل ❁ منقول ست که آن
خبیثه نزد ملک قاصدی فرستاده پیغام داد که اشاره چیست و در بارهٔ شمسون چه باید کرد تا شرائط
خدمت بجا آرم ملک گفت او را بر سبیلی باید بست و ما را خبر باز گردانید و چون شمسون در خواب رفت آن
ناقص عقل شوهر را بر سبیلی ببست و شمسون بیدار گشته قوت کرد تا رسنی گسسته شد و از منکوحه پرسید
که چرا چنین کردی عورت جواب داد که زور تو می آزمودم و شمسون خاموش گشته ضعیفه صورت واقعه را
معروض ملک گردانیده و ملک باتفاق کفار زنجیری فرستاد گفتند که شمسون را در خواب بدین زنجیر
مقید باید گردانید و زن بدستور سابق شوهر را مقید ساخت و شمسون بیدار شده زنجیر را نیز بگسست
و از سبب استفتاش نموده زوجه جواب داد که بدان سبب از ین حرکت کردم تا صدق قول آنکس
روشن گردد که نیکو بیند بهر چه شمسون مقید میگردد و آنرا بگسلاند شمسون گفت این سخن راست ست
اما اگر مرا بموی من ببندد نتوانم که خود را خلاص سازم و شمسون چون در خواب رفت آن زن غدار
موی چند از محاسن مبارکش که بغایت طویل بود بریده هر دو ابهام او بر هم بست و کفار را آگاه کرد
ایشان بتعجیل آمدند و شمسون را نزد ملک بردند و ملک دران زمان بر منظری که بالای چهار اسطوانه
ترتیب داده بودند نشسته بود چون شمسون نزدیک رسید ملک فرمود تا ندا کردند که خلایق بیائی منظر
مجتمع گردند و حکم کرد تا جهت قتل او در برابر منظر داری زدند و دران حین شمسون مناجات کرد
که یا رب اگر من بقای خود را برای جهاد اعدا خواهم مرا ازین ورطه نجاتی کرامت فرمای و دعای او
بشرف اجابت مقرون گشته فرشته آمد و او را از بند خلاص داده فرمود تا ستونها از تخت منظر
بکشند و شمسون بفرموده عمل نموده منظر بر زمین افتاد و ملک با خواص براه دوزخ شتافت
و مردم باخراج ملک از زیر خاک مشغول گشته شمسون بسلامت از انجا بصومعه خود معاودت نمود
و منکوحه را طلاق داد آورده اند که شمسون هزار ماه در صومعه خویش بصیام نهار و قیام لیل قیام می نمود

و بعضی از اهل تفسیر گفته اند که مراد از الف شهر در سوره کریمه لیلة القدر خیر من الف شهر هزار شهر است
که شمسون دران شهر بعبادت ملک غفور مشغول بود و از قصص کرامت نصص اولیاء این امت که مقتدای
صلحا امت و پیشوای مثل مامردم عوام خلقت گذشته اند بچهار حکایت اکتفا میرود **حکایت**
درد فاتر اخبار اشخاص ابرار آورده اند که عمدهٔ اولیا و زبدهٔ اصفیا شیخ ابوالحسن نوری رحمهم الله
تعالی عادت داشت که هرگاه منکری دیدی ازان منع کردی و اگرچه دران خوف قتل بودی رفتی
بکنار دجله جهت طهارت نماز میرفت زورقی دید که سبوی خمر سر بهر دروی نهاده و بر هریکی نشسته که لطیف
شیخ ازان عجب داشت و غرابت انگاشت چه در مبایعات و تجارات چیزی که لطیف نام داشته باشد
ندیده و نشنیده از ملاح سوال کرد که درین خمها چیست ملاح گفت تو مردی درویشی با اینها چه کار داری
برو و در پی مهم خود باش شوق و شغف شیخ بدانستن آن زیاده شد ملاح را گفت البته میخواهم که بدانم
که درین خمها چیست و چه جنس است و هر آئینه خواهش میدارم که دریابم که این خمها مملو از چیست و چه
متاعست ملاح گفت ای درویش فضول درین خمها خمرست که از برای معتضد خلیفه آورده اند انگاه
شیخ نگاه کرد چوبی کرانی دید که دران زورق افتاده ملاح را گفت آن چوب را در دست من بده
ملاح درخشم شده شاگرد خود را گفت آن چوب بدست او ده تا به بینم که چه کار خواهد کرد و تا تماشا
کنم که کدام نوع کلی بر روی کار خواهد شگفانید شاگرد چوب بدست شیخ بداد شیخ آن چوب بدست
مبارک خود گرفته یکیک خم را ی شکست و ملاح از ترس می لرزید و فریاد میکرد تا انگامی که یونس
افلح که شحنهٔ بغداد بود با کسان خود رسید و شیخ را گرفته پیش خلیفه برد و صورت حال تقریر کرد و معتضد
بغایت جبار و غیور و نقسکار و ستمگار بود بشیتر سیاست بشمشیر کردی اهل بغداد دیدند که شیخ را
پیش معتضد می برند بغایت اندوهناک شدند و شک نکردند دران که فی الحال شیخ را شهید خواهد
کرد اما چون شیخ را در آوردند معتضد بر بالای کرسی آهنی نشسته بود و گرزی هم از آهن در دست
گرفته و جامهٔ سرخ در پوشیده و این علامت قهر پر زهر و سیاست ستم آیت او بود بانگ بر شیخ
بزد که تو کیستی که چنین گستاخی میکنی گفت محتسب ام گفت بادر که احتساب میکنی فرمود بامر خدا و رسول
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم گفت ترا که محتسب ساخت گفت آنکه ترا بادشاهی داد مرا هم
او محتسبی داد معتضد ساعتی سر در پیش افگند پس سر برآورد و گفت ترا چه بران داشت که آن خمها را
شکستی جواب داد که شفقت در حق تو و در حق رعیت تو گفت در حق من چگونه شفقت کردی
گفت چنانکه منکری را که تو در ازاله آن تقصیر روا داشتی او را از تو منع کردم و ترا از گرفتاری قیامت

خلاص دادم گفت در حق رعیت من چگونه گفت چنانکه بارتکاب تو محرمات را مردم بر معاصی دلیر میگردند
تواز حرام بازایشی دیگران دلیری نتوانند کرد چه عامه خلایق در صلاح و فساد تابع بادشاه اند و در خیر
و شر پیرو شاه حکومت پناه اگر او را بر نهج صلاح بنشیند همه طریق صلاح پیش گیرند و ثواب آن همه
بدیوان عمل وی راجع گردد و اگر از بادشاه فسق و فساد مشاهده نمایند ایشان نیز در فسق و فجور افتند
و وزر و وبال آن همه بد و باز گردد **بیت** به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد ❊ زند لشکر یانش هزار
مرغ بسیخ پس هم در حق تو مهربانی کردم و هم در حق رعیت تو و غرضی نداشتم درین عمل مگر خوشنودی
حق جل و علی معتقد بگریه درآمد و گفت این کار ترا زیبنده و پسندست و خلایق را سودمند بعد ازین
هر منکری را که ببینی تغییر آن بکنی و هیچ نامشروعی را که مشاهده نمائی به محو و معدومی آن کوشش
فرمائی و حکم کردیم که هیچکس ترا ازین کار خیر باز ندارد و منع نکند **بیت** سخن که آن ز غرض پاک
واز طمع خالی ست ❊ اگر بسنگ بگوئی در و اثر باشد ❊ واز فحوای این حدیث و سخن معلوم میشود
که چون محتسب حقانی بود هیچکس آفتی و آسیبی بوی نتواند رسانید و هیچکدام تیغ بجسم زخمی طوری
و نهجی بر جسم و جانش نمی تواند راند **نظم** آن یکی با پیر خود گفتا که من ❊ نهی منکر میکنم اندر
زمن ❊ لیک میترسم که از اهل حسد ❊ آفتی در روزگار من رسد ❊ گفت اگر این کار بهر حق کنی ❊ از
بلاهای دو عالم ایمنی **حکایت** در تواریخ مذکورست و در کتب مسطور که هارون رشید
قدوه اولیا و نخبه اصفیا شقیق بلخی قدس سره را گفت مرا پندی ده حضرت شقیق گفت ای امیر
خدای را سرای ست که آنرا دوزخ خوانند ترا دربان آن سرای گردانیده ست و سه چیز ترا ارزانی
داشته تا بدان سه خصلت خلق را از دوزخ باز داری مال و شمشیر و تازیانه پس باید که بمال محتاجانرا
از فاقه خلاص کنی تا بواسطه ضروریات و لابدیات متوجه شبهات و محرمات نشوند و ظالمان را
بشمشیر قطع کنی تا مسلمانان از شر ایشان ایمن شوند و ستمگارانرا به تیغ تیز مقطوع سازی تا مومنان
از شر ایشان مصئون و مامون باشند و بتازیانه فاسقانرا ادب کنی تا از فجور و فسوق باز آیند
اگر چنین کردی خود نجات یافتی و هم خلق را نجات دادی و اگر بر خلاف این باشی تو پیش از همه
بدوزخ روی و دیگران [illegible] درآیند هارون رشید بگریست و دست حضرت شقیق را ببوسید
و بدین سبب سر خود را باوج سعادت و ذروه شرافت رسانید **قطعه** نصیحت کان ز روی صدق
گویند ❊ بگوش هر که آید در پذیرد ❊ چو جان دارد حدیث صاحب دل ❊ روان اندر دل او جای گیرد

حکایت قطب الاقطاب و غوث عالم آب مهر سپهر حب الله ماه فلک محبت الله

قدوهٔ عارفین وعمدهٔ واصلین خواجهٔ خواجگان دین ویقین حضرت سید خواجه شیخ معین الدین بن غیاث الدین
حسن سنجری چشتی رحمة الله علیه وقتیکه خدمت آنحضرت وارد شهر سبزوار گردید درانجا مالکی بود محمد یادگار
نام داشت مزاج فاسق وطبع باقساوت واتق موافق داشت ودر مذهب بطالت وفضاحت رفض
بمرتبه غلو داشت که در حیطهٔ تحریر در نگنجد وبدرجهٔ تعصب می ورزید که بمیزان بیان در نسنجد وهرکه را ابوبکر
وعثمان نام بودی ایذای بلیغ رسانیدی ودر صدد تلف وایذای او شدی ولب بفضل ستایا تب
سب صحابه برحسب جناب رب تعالی مجده وتبارک ثنائه میکشادی وآن یادگار محمد را باغی بود نزاهت
آئین وحدیقهٔ بود دلچسپ وخاطرنشین درحوالی شهر درو سط آن حوضی بود مصفا درنهایت لطافت
وصفا خواجهٔ بزرگ از گرد راه دران باغ مسرت گاه بکنار حوض فرود آمده غسل کرد ودوگانه برای
خالق یگانه بجاآورده بتلاوت کلام ربانی وقرات کتاب قدم ثانی مشغول شد قضارا هم دران
روز آوازه افتاد که یادگار محمد بباغ می آید درویشی که رفیق حضرت شیخ بود عرض نمود که یادگار محمد باغ
می آید چون قوی فاسق وبس ناملایم است مصلحت دید آنکه آنجناب ازین باغ بیرون روند شیخ ملتفت
نشده او را فرمود که درسایهٔ درخت سرو آزاد که درکنار حوض ست بنشینی درانوقت فراشان رسیدند
وقالیچهٔ خاص یادگار محمد را بکنار حوض در پهلوی فیض خوی شیخ گستراندند واز عظمت ودهشت حضرت
شیخ فراشان نتوانستند گفت که ازاینجا برخیزند ناگاه یادگار محمد رسید شیخ از جای خود نجنبید وبقدرت
کامله حضرت حق جل وعلی لرزه براندام یادگار محمد افتاده رنگ رویش دگرگون گشت وقالیچه را دور
انداخته بادب تمام درپیش آنحضرت بپای ادب بایستاد وچون حضرت شیخ بنظر تیز واز سر تیز دروی
نگریست یادگار محمد بیطاقت شده بیفتاد ومتعلقان وخدمت گاران او این حال مشاهده کرده جمله
درپیش شیخ برسر عجز وزاری والحاح وخاکساری درآمدند شیخ بدرویش خود گفت قدری آب ازین
حوض برگیر وبر رویش بزن درویش همچنان کرد ویادگار محمد بهوش آمده سر تواضع باکمال خوف
وخجلت روبروی حضرت شیخ بسوی زمین فروگذاشت شیخ ببانگ بلند گفت از امور نامشروع توبه
کردی گفت توبه کردم باز پرسید که از عقیدهٔ زشتی که داشتی بگذشتی گفت والله بالله بگذشتم
معلوم نیست که در معائنه چه دید که چنین بلرزید وبیهوش شده برزمین غلطیده واز مذهب پلید
ضلالت فریدر رفض یکسر برید ومشرب باصدق وصفای سنت وجماعت بشوق ورغبت جان
ودل برگزید ناگاه شیخ در مقام التفات شده با یادگار محمد هم زبان شد وگفت که دعوی محبت خاندان
رسالت واهل بیت نبوت نمودن واقتدا وپیروی ایشان نکردن بسیار بسیار دور از شیوهٔ راستی

وزنزدیک بروق بازار دین وایمان کاستی ست پس مفاخر ومناقب ائمهٔ اهل بیت رسالت وکرامت
خاندان نبوت بروجهی وبنهجی بیان نمود که یادگار محمد از تاثیر تقریر حقانیت تخمیر حضرت شیخ زار زار گریسته
تجدید توبه نمود ودوگانهٔ شکرانه بدرگاه مالک یگانه گذارد ودست ارادت وبیعت باشیخ داد وحلبساسوار
وقرنار قساوت خوی او نیز تائب صادق شدند خواجه حافظ فرموده **ابیات** روضهٔ خلد برین
خلوت درویشان ست ❊ مایهٔ محتشمی صحبت درویشان ست ❊ انچه زرمیشود از پرتو آن قلب سیاه
کیمیای ست که در صحبت درویشان ست ❊ ویادگار محمد چون بتشریف ارادت وبیعت باسعادت
مشرف ومستسعد گشت امتعه واموال خودرا از نقد وجنس گذاشت تذکره ساخت ویش خواجه
بوجه پیشکش آراست خواجه از قبول آن ابا کرده وامتناع آورده گفت هرچه از مردم بظلم وجبر وستم فرا
گرفته بایشان بازرسان تا فرادی قیامت پیش خدا ورسول خداشرمنده وخجالت کشنده نشوی
یادگار محمد بفرموده شیخ عمل نمود وانچه از مال ومنال پیش او باقی ماند بفقرا ومساکین بخشید وکنیزان وغلامان
نیز از گرفتاری سلسلهٔ رقاق بازادی رشتهٔ عتاق کشید واز منکوحهٔ دلنواز نیز باطلاق طلاق خودرا بی نیاز
گردانید وخاک مذلت برسر عزت دنیا ریخته وسلاسل واغلال علایق معاش یکسر از خود گسیخته اقبال وا
همراه حضرت خواجه شده تا حصار شادمان رفت وچون از جملهٔ کاملان وواصلان گشته بود خواجه
حفظ آن حدود را بحمایت باطن او رجوع کرده بحصار شادمان نگاهداشت وخود ببلخ تشریف شریف
ارزانی داشت **حکایت** در تواریخ خوانین ترک وسوانح حالات خواقین آن قوم تعداد
سترگ آورده اند که چون گورگان بادشاه قراختای از عالم فنا توام نقل کرد ووفات یافت بادشاهی
وفرمان پناهی آن ولایت ودیار بکوشلک خان لعین بی دین مقرر شد وآن بی استقلال وبد اقبال
برای روزی چند مستقل گشت کوشلک خان جهنم مکان مشرک بت پرست وکافر دوزخ سرنوشت بود
وزنش قابل سرزنش نصرانیه لعینه وترسای ملعونیه **نظم** چو پور کوشلک ابن تابانگ خان

سر وسرور فرقه خوابندگان	زنش بود ترسا وخود بت پرست
کسانرا که می یافت ارباب دین	کز دین اسلام رابد شکست
همی کرد سعی آنچنان آن لعین	که از دین احمد مبرا شوید
همه بت پرستید وترسا شوید	هر آن بد که او را بد اندر نهاد
	بهنگام قدرت بظاهر فتاد

وپیوسته مسلمانان رابدین لعین بت پرستی سرا پا بمستی دعوت شقاوت آغشتی میکرد هرکس که بر
اسلام قایم ماندی وقبول دین پرکین او نمودی البته اورا بقتل آوردی بدین سبب مومنان بسیار
ومسلمانان بیشمار بدرجهٔ سعادت شهادت رسانید وواصل جنات برین ومدارج علیین گردانید

دلو تشلک سراپا شک وارد آمد تحت فلک شش چهار سال متوالی و متواتر لشکر بکاشغر فرستاد و غلات آنجا را میخوردند و می سوختند و بمرتبهٔ در کاشغر قحط و تنگی پیدا نشد که مردم آنجا از حلال تا حرام فرق کنند و بمرتبهٔ غلا و غلات نگردید که ساکنین خط از دواب امتیاز نمایند نظم چو لشکر زنین بسان مطر ❊ رسیدند در خطهٔ کاشغر ❊ ز بسیاری خیل حیوان شوم ❊ نباتی نروید و زان مرز و بوم دران ملک تنگی چنان شد پدید ❊ کز و مرغ و ماهی بسختی رسید آخر الامر کوشلک خان معین با لشکر انبوه بیدین و عسکر بسیار گروه سراپا شر و کین متوجه مملکت کاشغر گردید اهالی و موالی آنجا همه عاجز گردیده شهر را بدو سپردند و لشکریان بی ایمان نائمان بشهر درآمده در خانها نزول کردند نظم همه خانهای رعایای شهر ❊ گرفتند لشکر بزور و بقهر ❊ شدان قبه پر جور فسق و فساد ❊ نبود هیچ چاره بجز انقیاد ❊ چو کوشلک انجس از مابین السماء و السمک کاشغر را مطیع و منقاد خود گردانید و باشندگان آنجا را بمیات جور و ستم چشانید و ساکنین آن سرزمین را زیر فرمان خود دید پس ازان آن کفر فن با هزاران شورش فتن متوجه ولایت ختن گردید و آنرا نیز مسخر ساخت و گوی ظلم و بیداد برعرصهٔ مالکان آن بلاد درباخت و مردم آنجا را نیز ببت پرستی بجاست آهنگی دعوت پر خباثت میکرد و آن نابود بفرمود تا تمامی ائمه هدی و سائر علمای علا بیرون آیند و در باب رجحان ادیان و ترجیح ملل ایمان و طغیان مباحثه و مناظره نمایند زیاده از سه هزار امام و علمای اعلام و فضلا و اعلام اسلام بیرون آمدند و کوشلک خان بی ایمان و نامسلمان روی جور ملوبد الجماعه پر فیضان آورد و خطاب مستوجب عذاب کرد که از شما که باشد که ترسد و سخن حق باز نگیرد و مولانای نورانی و با انوار ایمانی و رونق دهندهٔ روش مسلمانی و حق آئینی و شهادت گزینی شیخ موفق علاء الدین محمد حسینی نور الله مرقده پیش آمد و نزدیک آن کافر نجاست شریک بنشست و کمر راست گوی و صداقت خوی بر میان بست و در ترجیح دین فیض آگین محمدی و تفضیل ملت قدس نشین احمدی علی صاحبها الصلوة و السلام دلائل عظام و براهین حقیقت فرجام اقامت نمودند چون کوشلک اضراز گوش خرک ملزم و از اثبات احقاق دین باطل ندامت بستلزم گشت و سخنش منقطع و بیانش در سکوت ذی مقطع گشت آغاز سفاهت و شروع حماقت کرد نظم چو عاجز شد ان بی ادب از جواب ❊ نبی را به بد کرد جا شا خطاب ❊ امام دیندار و عالم نیکو کار از غایت حمیت دین و فرط غیرت ایمان و اسلام عزت نشین تحمل نه توانست نمود و صبر ندانست کرد بآن کافر فاجر گفت که خاکست بدهن باد و زبانت بریده شواد ای بد دین سراپا کفر و لعین و چون این سخن صدقت فن بگوشش باطل نیوشش آن گبر پر گبر ملعون تشقاوت مشحون رسید بگفتن امام عالیمقام اشاره نمود

التزام پیر ملام کرد تا از اسلام فرخنده انجام ارتداد نماید بیهمات بیهمات لما توعدون مصرعه مهبط نور الهی نشود
خانهٔ دیو کفار اسلام خرق و کفر دوز چند شبانه روز بدر مدرسه کبیر که آنعالم بی نظیر و عارف قدس تاثیر بنا نموده
بود چهار میخ کرده تعذیب می نمودند و آن ایمان کام و اسلام مقام کلمهٔ طیبه شهادت میگفت و خلایق را نصیحت
مینمود و پند میداد که دین احمدی را بواسطهٔ عقوبات دنیوی که سبب زیادتی درجات اخرویست از کام جان
برباد نه توان داد و ملت محمدی را به پاس تعذیبات دردی که باعث افزونی مراتب جهان خلد اثری است
از کف همت یکسو نه توان نهاد ازان پس او را ارائین تقتل آورد و شهید ساخت ✿ ارائین ورا کشت بی شرم
و ترس ✿ دران مدرسه کو همیگفت درس ✿ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ✿ ازین تذکار فیض بار و اثمار
سعادت آثار مستفاد شد و مفاد گردید که شغل امر معروف و نهی منکر بلاشک مثمر ثمرات به روزی درین دار ادبار
سوزی و منتج نتایج دل افروزی دران سرای شریف اندوزی ست که انبیاء کرام مفاخر انام علیهم الصلوة
والسلام و اولیاء عظام علیهم الرحمه والرضوان که خلاصهٔ موجودات و سلالهٔ مکنونات اند با وجود مزاحمت کفره
نجسه و با وصف ممانعت فسقهٔ نحسه باین عرق ریزی و تلاش و سعی محنت آویزی درین کار خوش اطوار
ترددات و محن تقدیم رسانیده اند ✿ ترک آن شوخ ستم گر بجفا نتوان کرد ✿ به جفای که کند ترک
وفا نتوان کرد ✿ کفی بالله شهیدا که محبین صادق تا که شرار که پرفتن در راه طلب محبوب حقیقی عم حبه از ایذای
نحسای فسقه بر جسم و جان اختیار نمی نمایند از لذت سراپا عیش و راحت ایمانی بهره نمی بردارند و کفی بالله علیما
که عاشقین صدق واثق تا که مکاره با محن در سبیل قصد معشوق تحقیقی غرو ده از اضرار رقبای کفره بر بدن
و روان ایثار نمیکنند از کیفیت سراسر نشاط و فرحت ایقانی حظی نمی اندوزند کار عشاق صداقت وفاق
حضرت محبوب النفس و آفاق نفس ذکره درین دار فنا اطلاق سر تا سر جفاکشی و نفس کشی ست و این امر
بالتحقیق موجب ثواب به یوم مآب و بلی شعار عشق بازان صفا اتفاق جناب مقتدر ارزاق نزه اسمه
درین سرای بی بقا احقاق یکسر بارنج و کلال و دشادوشی و کلفت و ملال هم آغوشی ست و شغل هذا
بالتحقیق مستوجب دفع عذاب در روز حساب ✿ نیازمندم و از من نیاز می بارد ✿ زمن نیاز و از آن
شوخ ناز می بارد ✿ ازان بخون دل آغشته ام که تیر بلا ✿ ز ناز و غمزهٔ آن دلنواز می بارد ✿ بصید
نیاز مرا اشک آرزومندی ✿ ز ابر دیده بصحرای راز سیلی بارد ✿ ز گریه منع اسیری مکن که شمع صفت
سرشک گرم بسوز و گداز می بارد ✿ و بدان اسعدک الله تعالی وارشدک الله الاعلی که امر معروف
و نهی منکر دو نوع ست اول تهذیب نفس خود ست بایتان اوامر الهی و اجتناب از نواهی جناب
نامتناهی غرعلمه که تا انسان مکلف بایتان شرایع حضرت منان جل جلاله بنفس خویش صادق قائل

وراسخ حال بر شرایع دین ایزد بیهمال نباشد از ادای مراسم امر معروف ونهی منکر کاهو حقه متصور نمی توان
داشت ومتیقین نتوان انگاشت ونسبا باشد که درصورت مسطوره وتقدیر مذکوره نفاق پرشقاق را دخلی تمام
ومدخلی تالا کلام باشد زیرا که صفت نفاق همین ست وبس که قائل اقوال شرایع اسلام بزبان وقال گویای
مقال حق باشد وبجنان وحال خلاف مقال خود ومخالف قیل وقال خویش باشد ✍ واعظان گرجلوه
برمحراب ومنبر میکنند ✿ چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند ✿ که درچنین کس مجدان صداقت ایمان
بس محال واز آنچنین ناکس خیال اخلاص دراعمال عبادت کبیر متعال بی مجال ✍ تودل راز مهر کسے
برگسل ✿ کجا نیستش باز بان راست دل ✿ وچون واعظ ومذکر بعنایت حضرت غافرعم غفرانه حال
خویش مطابق قال درست وموافق داشته باشد لامحاله بعنایت حق سبحانه وتعالی دست سعی امر معروف
وقدم کوشش نهی منکر او در قلوب وخواطر خلایق تاثیری عظیم واثری فخیم باشد ✍ نصیحت کان
زروی صدق گویند ✿ بگوش هرکه آید جای گیرد ✿ درآبای زمان بااوعاظ طلاق زبان وزلاق
لسان مرائی تبه کار ودنیا طلب تیره روزگار باشند که به بیان شیرین ونکات رنگین خلایق را بخود گروند
میسازند ودردم روزگار از باعث تقریر ونشین وگفتا فصاحت گزین مذکران مذکورین درمجالس وعظ
ومحافل تذکیر بگریه های زار وشورش وشغب های وهوی بسیار گریان ونالان میشوند مگر
ازانجا که احوال بواطن مذکرین مسطورین باقوال ظواهرشان موافقت ومطابقت نمیدارد وبنار علیه
برکوشش وعظ وسعی تذکیر آنها ترتب نفعی که مفید درترقیات دین که مقصود از تمطراق پند وموعظت
همین ست وبس صورت پذیر نمیگردد ✍ عنان بمی کده خواهیم تافت زین مجلس ✿ که وعظ بی عملان
واجب ست نشنیدن ✿ مبوس جز لب معشوق وجام می حافظ ✿ که دست زهد فروشان خطاست
بوسیدن ✿ ومشایخ ذی باطن می باشند که چون حال آنها با قال موافقت ومطابقت میدارد هرکس
که بفیض صحبت شان شرفیاب میگردد اگرچه فاسق کهن روزگار وفاجر فرسوده لکدکوب نفس اضلال
کاری باشد بفضله تعالی بدو کلمه هدایت فن وباندک توجهی باطن آن کبرا رحال آنفسق مواد وفجور بنیاد
بجلیه تقوی ولباس ورع آراسته وپیراسته میگردد بلکه نسبا اوقات آن فسق وفجور را باندک صحبت
اولیاء الله عظما جل شان الله تعالی فی ذاته صاحب تاثیر هدایت وذی اثر ارشاد میگردد واین همه تاثیر
هدایت تخمیر اولیاء الله تعالی بسبب نفاست دیگرنگی ظاهر وباطن ولطافت ویک صفتی درون وبرون
وروح وجسم قدسی نشیمن آنهاست فقط ✍ جمال شاهد مقصود جلوه گر بینی ✿ اگر ز آئینه خاطرت
زداید زنگ ✿ که حق تبارک وتعالی بهدایت کریمه خود این مرتبه علیا بآن کرما مبذول وعطا میدارد

ﷺ تا نظر کرده بخانه ما ❊ سرمه شد خاک آستانه ما ❊ ﷺ ز آب دیده من برنخواست این همه موج ❊
نسیمت آمد و پیدا شد اضطراب درو ❊ **حکایت** حضرت امیر المومنین و امام المسلمین فخل
غزات دین و گل سرسبد مجاهدین ماحی کفر و کین و قامع رسوم بدعت مبتدعین مرشد نا و مقتدانا جناب
از بد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان عادت کریمه و شیمه عظیمه داشتند که هر فرد از افراد مریدین
صادقین خود را که بفضله تعالی بر منصب خلافت و نیابت خود علم غزتش می افراشتند باقدعن بلیغ و تاکید
اکید میفرمودند که یاد دار و آگاه باش که اول تو نفس خود را براوامر شرایع و مناهی دین شریف منابع
مهذب و مستقیم کنی و بعد آن به پند و موعظت دیگران پردازی و باحدی از مریدین که خلافت نامه عنایت
میفرمودند همین مضمون در و نوک ریز خامه هدایت شمامه می نمودند ﷺ خود نا گرفته پند مده جای دیگران ؟
پیکان به تیر جا کند آگاه بر نشان ❊ حق تبارک و تعالی عم نواله تاثیری بس باعظمت و هدایت نهایت
باکرامت بحضرت شیخنا و مرشدنا مرحمت و عطا فرموده بود که لب بوده که بجاهلی بی علمی بد بیانی بی نام
و نشانی که از فیضانی صحبت آنجناب فقط فیض ایتان باعمال ابنیه اسلامی و اجتناب از کبایر آثامی حاصل می نمود
اجازت اخذ بیعت طریقت خجسته خقیقت و بیعت جهاد خوش معاد و گفتگوی تذکیر و موعظت هدایت سواد
میدادند و آن بعلم بمقتضای الامر فوق الادب کرد و فر اخذ بیعت طریقت و بیعت جهاد و امر معروف و نهی
منکر را در عرصه روزگار جلوه میداد بقدرت کامله هادی مطلق جل جلاله هر کس از کس و ناکس که با دو چار
میشد قول او را سمعا و طاعتا می شنید و حلقه اطاعتش را در کلوی خود میکشید ﷺ از شهد لب تو
میزنم حرف ○ شیرین سخنم ز شعر خوانی ست ○ بلکه اکثر میشد که بنا دانی که محض عمل ایتان فرایض
و اجتناب نواهی را درست میداشت و از مقامات باطن صوفیه صافیه قدس الله تعالی ارواحهم
دانشی و بینشی نمی داشت حکم قدس شحکم بنا بر توجه دادن مردم صدور می یافت و آن غافل از امور باطن به
پاس ادب که دران شغل و کار بغیر از ادای حکم آنولی خوش ابرار عالی و مجالی نمیداشت چشم بند کرده
مردم را برای توجه دادن کشود باطن روبروی خود می نشاند و بعضی تقریر اشغال که از ان شیخ متعال
ذخیره حافظه خود میداشت روبروی آن کسان بیان میکرد اگرچه او را بغیر از ادای حکم شیخ بزرگ دران
کار هیچ مدرک و محسوس نمی شد لیکن از ان انبوه خلایق بسیاری را مقامات باطن حاصل و متواصل میگشت
راست ست و درست که باکرام حضرت هادی ذو الانعام عم نعماه مقام عرفان التیام اولیاء اکمل و اصفیاء
افضل هم برین مرام و هم بدین نظام می باشد که جناب وهاب ذو صنایع صواب و معطی ثواب تعالی اعطاره
بذات پیر او استاد ما ارزانی و عنایت داشته بود ﷺ این زمان دلبری بسان تو نیست ❊ وه تو

توانی که کس بان تو نیست * آری در داد حق دخل دیگری نیست و بی در عنایت آن هادی مطلق شمول
غیری نی کارساز برحق تعالی و تقدس ذوات مرشدین و نفوس مشایخ کاملین را در عالم اسباب محض
برای نمایش و صرف بنا بر مصلحت پیرایش مقرر داشته ست والا در حقیقت هادی علی الاطلاق و مرشد
بالاتفاق ذات قدسی سمات خالق وجود مشایخ و هادی نفوس اولیاء الله تعالی ست و بس و ما بقی هوس

ب داد حق را قابلیت شرط نیست * بلکه شرط قابلیت داد اوست * و حضرت رب الارباب جل
ذکره در باب معائب پرستاعب وعاظ کذاب و مذکرین ناصواب سزاوار عذاب فرماید کما قال جل من قال
یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ چرا گوئید آنچیز را که نمیکنید
کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ بزرگست از روی خشم نزدیک خدا اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ آنکه گوئید آنچه نخواهید
کرد . و نزد بعضی علما آیت عام ست و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل ست و بآن علما نیز که
خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج دید که لبها چنین کسان بمقراض آتشین می بریده اند ربا عی ازمن بگوی
عالم تقریر گوی را * گر در عمل نکوشی نادان مفسری * بار درخت علم ندانم بجز عمل * با علم اگر عمل نکنی شاخ
بی بری * وایضاً قال الملک ذوالعز والجلال اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ ایا میفرمائید مردمان را بِالْبِرِّ به نیکوی
وَتَنْسَوْنَ وفراموش میکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خودرا وَاَنْتُمْ وحال آنکه شما تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ می خوانید توریت را
اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ایا چرا عقل خودرا کار نمیفرمائید این آیت در شان بعضی از یهود مدینه ست که یاران خودرا که در
رتبه اسلام آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود را از سلوک بسبیل مسلمانی
تخاشی می نمودند و حضرت امام مذکرین و سرور واعظین سید المرسلین و خاتم النبیین جناب رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرماید وَعَنْ اُسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يُجَاءُ بِرَجُلٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ آورده میشود مردی را روز قیامت فَيُلْقٰى فِي النَّارِ پس انداخته
میشود در آتش دوزخ فَتَنْدَلِقُ اَقْتَابُهُ فِي النَّارِ پس بیرون می آید بسرعت می افتد روده ها او در
در آتش الاندلاق بیرون آمدن بسرعت چنانکه شمشیر از نیام ناکشیده بیرون افتد و اَقتاب جمع
قتب بکسر بمعنی روده فَيَطْحَنُ فِيْهَا كَطَحْنِ الْحِمَارِ بِرَحَاهُ پس آس میکند روده های خود را یعنی میگردد
گردوی و پائمال میکند روده ها را همچو آس کردن خر خراس آرد را بآسیای خود فَيَجْتَمِعُ اَهْلُ النَّارِ
عَلَيْهِ پس گرد می آیند دوزخیان که همراه وی در آتش افتاد اند بروی فَيَقُوْلُوْنَ آی فُلَانُ
مَا شَاْنُكَ پس میگویند ای فلان چه کار میکنی تو اَلَيْسَ كُنْتَ تَاْمُرُنَا بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ

آیا نبودهٔ تو کہ امر میکردی مارا بمعروف و نہی میکردی از منکر قال کنت آمرکم بالمعروف ولا آتیه
گفت بودم من کہ امر میکردم شمارا بمعروف و خود نمیکردم آنرا و آنهاکم عن المنکر وآتیه و نہی میکردم شمارا
از منکر و خود میکردم آنرا متفق علیه از اینجا معلوم میشود کہ دیگران را امر و نہی کردن و خود بدان عمل
نمودن موجب عذاب ست و سابقا معلوم شد کہ این بجہت عمل نمودن ست نہ بجہت امر و نہی کردن کہ اگر
این را ہم نمکند مستحق تر میگردد و آنرا بترک و واجب و ثانی تحریص و ترغیب عباد اللہ مقدس و خلایق اللہ تقدس ست
برآوای طاعات و عبادات خالق کائنات و مالک موجودات جل قدسہ و بر دوری و ہجران از ممنوعات
و محرمات جناب صانع ارض و سموات و رازق مخلوقات قدس اسمہ و این خوش مرتبہ امر معروف و نہی منکر
را مدارج ہا و معارج ہاست تبین کلام و تفصیل مقام آنکہ یکی امر معروف و نہی منکر لسانی و بیانی ست کہ از طرف
خالق رزاق و مالک خلاق بر ہر کہ و مہ از ذکور و اناث از زمرهٔ عباد اللہ تعالی گاہی فرض و گاہی واجب است
کہ ہر ممنوع شرعی و ہر مکروہ دینی از تہ دل غیر مرغوب و مبغوض داشتہ ہر لحہ و ہر آن و ہر ساعت و ہر زمان
زبان و بیان بمنع و زجر خلایق از ارتکاب محرمات و منہیات رب الارباب تبارک سلطانہ موافق موقع
و مناسب محل در کار و کشادہ دارد کہ حق تعالی کرامت بیان بانسان عقل توامان بنا بر ہمین خدمت ہمایون
مرتبت دین فیض آگین عنایت و عطا داشتہ ست ہر انسانی کہ بسعادت امر معروف و نہی منکر مستعد نشدہ
از میان خلایق فضلہ الیست کثیف قابل احراق نار حریق و ہر زبانی کہ بشرف وعظ گوئی و تذکیر جویئے
مستشرف نگشتہ لحم سقمی بالمی ست لایق علاج تحریق بآتش عذاب بہ تعذیب حقیق عم غفرانہ ✽ بشکند
دستی کہ خم در گردن یاری نشد ✽ کور بہ چشمی کہ لذت گیر دیداری نشد ✽ جای کہ درستی دین بمناسبت
درشتی بیند در کلام درشتی و سختی در کار دارد چنانچہ حضرت حکیم علی الاطلاق و خالق الکل و افاق و رازق
عباد بالاتفاق جل خلقہ و عم رزقہ بر سول لبیب و نبی حبیب و مؤدب عقلا و ادیب و معلم حکمار در مواقع تادیب
حکمت نصیب ارشاد میفرماید یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دہندہ یا بلند قدر جاهد الکفار جہاد کن
با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ علیهم و درشتی بکار میبر برایشان یعنی بر
ہر دو گروہ و ماوٰهم جهنم و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیاورند و مخلص نشوند
دوزخ ست و بئس المصیر و بد جای بازگشتہ ست دوزخ و بمقامیکہ لیاقت موقع بہ نرمی و مدارا
مستحسن شناسد آنچنان سخن گفتن و ہمچنان در نصایح و پند برشتہ بیان سفتن بر روی کار آرد کہ حضرت
مقلب القلوب و خالق جناب مرغوب و موجد نیران مرہوب و مصور خلایق علی وجہ خوش اسلوب
جل جلالہ بر سول محبوب و نبی دافع کروب بعرض شفاعت بحضرت قدس کاشف ہر مکروب صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم

تعلیم همین مراد و معنی فرماید ادع بخوان ای محمد صلی الله تعالی علیه وسلم خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار
خود بالحکمة بسخنی محکم یعنی دلیل که حق را ثابت کند و شبه را زائل گرداند والموعظة الحسنة و پندی نیکو
که خطابات متعینه و حکایات نافعه ست وجادلهم وجدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن
براهی که او نیکوتر ست یعنی برفق و خوش خوی و ترتیب مقدمات ظاهره و گفته اند حکمت برای دعوت
خواص ست و مواعظ حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه کشف آورده که طرق
ثلثه دعوت اشارت ست بمناهج ثلثه وصول الی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت
آنرا گویند که بنده را بواسطه از حق آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت
ادب ست در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت
جبریل بی واسطه جبرئیل فائض شده و حقیقت عبارت ست از کرامت که خلق را در آن مجال شرکت نباشد
پس تخصیص باب حکمت بمور و حقیقت مناسب ست دوم باب موعظت حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت
که مبتنی ست بر مراعات ادب و نکوئی و محافظت جانب رفق و خوشخوی ست اولی می نماید سیوم باب
مجادله بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعت ست که بنا آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال
و حرام ست و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و حجج و دلائل مقتدر و ازین کلام حقایق نظام
کمال دعوت سید انام صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و شمول آن مر طوائف خواص و عوام را معلوم
و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار رح ست ✤ نور او چون اصل موجودات بود ✤ ذات او چون معطی
هر ذات بود ✤ واجب آمد دعوت هر دو جهانش ✤ دعوت هر ذات پیدا و نهانش ✤ ان ربک
بدرستیکه پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بمن ضل بآن کسی که گمراه ست عن سبیله از راه حق که
اسلام ست وهو اعلم و او داناتر بالمهتدین ۵ براه یافتگان و بر تو که محمدی صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم غیر از دعوت بلاغ احکام نیست دوم امر معروف و نهی منکر یدی ست و ممانعت بدکاریے
بکوشش دستی که هر مومن مدعی دعوی عبودیت حضرت معبود جل سلطانه و هر مسلم مقر باقرار ایمان و اسلام را
باید که درین امر خجسته قدر لحاظ خویشی و بیگانگی و پاس کهتری و مهتری از جانب احدی و بنسبت فردی
ملحوظ و مرکوز نداشته دست کوشش و سعی بممانعت شرک و کفر سرایا آنجاس دار جاس خواصی و محرمات
و معاصی مستعمل و دراز دارد بمثل آنکه شعایر و اعلام کفر و شرک مانند کنائس و بتخانها نجاست مجالس
و خباثت مناجس که در عمل اسلام حادث و بنا شده باشند کندیدن و منهدم ساختن و ادانی و ظروف
مسکرات سر اسر فضاحات و نجاسات شکستن و خمور بر قصور و نجاست در جاست محصور ریختن و مزامیر کیسر

تقصیر و سزاسر خباثت تحمیر شکستن و البسه ابریشم و حریر حرمت تحمیر و خبث گزیر از ابدان رجال دور
کردن و در بدن امثال هذا دست درازی اصلاح پردازی در امور سراپا سعادت نشور دین متین کردن
این هر دو درجهٔ امر معروف و نهی منکر زبانی و دستی و لسانی دیدی بر هر شاه و گدا و سلطان و فقیر بینوا
و عالم و جاهل نازیبا و شریف و رذیل کم نماد در هر حال گاهی فرض و گاهی واجب ست و درین فرضیت
و واجبیت همه طبقات خلایق داخل اند و مجموع درجات انسان با خلایق شامل سیوم امر معروف و نهی منکر
بقید و بند و ضرب و شلاق کلفت آگند ست و این نوع شدت طوع و قوت هوع مخصوص و محصور بر دست
همت خلفاء صواحب حکومت اسلام و موقوف و مقصور بر والا همت سلاطین دولت مقام ست و بس
و رغبت و خواهش دیگر کس درین کار محض هوس و نادانی حس بنابران که اگر در احیان مواخذه ضرب
و شلاق و ازمان مقابله اخذ و جر کلال و غلظت اطلاق و اوقات مجادله قید و بند شدت و قوت الحاق
جمعی فتاک و فاسد و جمی شریر و فتان بر و صلاح کاسد بزاحمت و مقاتلت ارباب آمرین بالمعروف و اصحاب
ناهیین عن المنکر پیش آیند آن گاه لامحاله احتیاج اجتماع مردم جهت محاربت و پیکار آن اشرار پدید آید
و چون درین کار حاکمی ضابط و آمری معدلت رابطه نباشد اقسام فتن و اطوار محن رو نماشونه و در میدان
روزگار جلوه ده کردند که رفع و دفع آن کلفتها و مفسده ها نهایت دشوار و بغایت صعوبت الطوار گردد
و کنه این کار و تهٔ این گفتار بر عاقل خبیر و عارف بصیر پوشیده و مستور نیست ؎ هر سبزی نهال
سعادت به باغ ملک ❊ بی چشمه سار شرع مطهره طمع مدار ❊ لیکن ز بعل چشمهٔ دین کی شود روان ❊
بی سایهٔ سیاست شاهان کامگار ❊ لهذا همان الیق و اولی که این امر صعوبت صدر ابوالیان ولایت
و حاکمان مملکت تفویض و توکیل نموده شود ؎ رموز مملکت و ملک خسروان دانند ❊ گدای گوشه
نشینی تو جا فقط مخروش ❊ و خلفاء ذو فرمان و سلاطین با قهرمان و امراء حکمران را باید که در اجرای شق
ثالث محرره و امضای نوع سوم مرقومه که مختص بر ذمت آنها و مخصوص بهمت والا شان است پاس خاطر و لحاظ مروت
ناظر به بسنبت هیچ یکی از شریف در ذیل و بجال هیچ کسی از عزیز و ذلیل و بحقیقت هیچ شخصی از خویش
با تجمیل و بیگانه بر تذلیل منظور و متصور نداشته اوامر شرایع حضرت الهی جل جلاله و نواهی دین متین
مطایع جناب نامتناهی عز کماله را لجقه و بگله نموده باشند شعر من صولت فاروقی
بی امر معروف شرع رسول ❊ دل از نهی منکر نداری ملول ❊ بگیتی ز بیم ملامت گران ❊ دلت را
نداری رخی بدگمان ❊ و نگذارند که فاسدهای افساد طوری در شرع مبین و عقل کاسدی کساد طرزی
در انوار دین متین پیدا آرد و ظاهر سازد ؎ سیاست آتشی باشد که آنرا ❊ ز بهر بدسگالان برفروزند

چو ایشان می فروزند آتش ظلم همان بهتر که ایشانرا بسوزند و خلفا و سلاطین به یقین بدانند و امرا
وملوک بحق الیقین انگارند که حق سبحانه وتعالی بقدرت کامله وفیض بالغه خویش ذوالقوت واقتدار آیات ایشانرا
صرف برای ترویج وخدمت دین متین ومحض بنابر افشاء وانظهار شریعت قدس آگین درین دار فنا
آگین مقرر ومعین داشته ست اگر این صواحب دولت وذوی القدرت قوت وشوکت خودرا در مواقع امثال
وترویج دین حقه ومحادث اشتهار وتنسیق ملت صادقه مصروف ومعمول نسازند بلاشک وشبه بپیشگاه
رفعت التیام جبار بالانتقام جل جلاله ودر مقام استفسار ملک علام قدس علمه از قبایح آثام آنام بدرجه موخذه
شدید ورتبه معاتبه مزید از درجات مواخذات ورتبات معاتبات دیگر خلایق وعباد گرفتار ومبتلا خواهند
شد نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی صواحب اقبال مناصب ودولت مناقب مرقومه ومحرره را باید
که در ترویج مراتب کارخوش شمایل امر معروف وتقدیم مراسم امر خجسته خصائل نهی منکر اقتدای سنت سنیه
نفوس قدس انبیاء کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام واتباع ذوات انوار انس صحابه عظام علیهم الرحمه
والرضوان من الله تعالی المنعام عادت نمایند وپیش گیرند که عظمای ممدوح وکبرای منعوت رعایت پاس
ولحاظ احدی ومراعات وخاطر داشت فردی اعلی وادنی از شاه وگدا وشرفا ورذلا وکبرا وصغرا نمی
نمودند ودر اجرای احکام دین واسضای اوامر شریعت شرافت قرین برقوی وضعیف وضیع وشریف
ابقا وامهال نمیگردند قوام دولت دنیا، خود موقوف ومنحصر بر برکات امر معروف ونهی منکر میدانستند
وحصول ثمرات مرادات سلطنت وثروت مقصور ومختصر بر ترویج وتشهیر احکام دین واوامر شرع
اعزاز تزئین می انگاشتند مصاعب ومتاعب که جماعه کملا وفیه اکمله انبیا وصحابه شرفا را درین سعی
همایون آثار پیش آمد وپدید گشت جهت حصول رضاء حضرت خدای عزوجل آن شدید ومحن را بشوق
پر ذوق لذیذ وگوارا امتزاز ذوایق لذت روایق وعسال التفات محبوب بانواز ودلنواز پندا شتند وعموم
وهموم که از باعث اجرای ماجرای مذکور ومسطور لاحق حال فیض اشتمال آن گروه فضائل مالا مال گردید
آنرا بهتر وخوشتر از ذواق مسرت وفرحت ومذاق بوس وکنار معشوق حسن وملاحت آثار انگاشتند
وفا کنیم وملامت کشیم وخوش باشیم ❊ که در طریقت ما فاسقی ست رنجیدن وعاقبت امر وآخر کار
آن طوایف اقبال کار وآن جماعت همایون فال وفرخندگی آثار بحول وقوت پروردگار وتائید
مقلب لیل ونهار بر آن فئات طاغیات وجماعات ضالات بافتح فیروزی موفور مظفر ومنصور گشتند
وکام ومراد یابی که در باب تعمیل وانتشار احکام شریعت نوآئین ومقصود ومایراد دیرین که
در امر ترویج واشتهار دین قدس تزئین از عنایت حضرت کردگار کارساز عم نواله مسئول ومدعا

بفراوان سرور شامل حاصل و متواصل نمودند ﴿ ازلی هر گریه آخر خنده ایست ✤ مرد آخر بین
مبارک بنده ایست ✤ کما قال الکبیر المتعال وَعَادًا وَثَمُودَ و یاد کن قوم عاد و ثمود را و هلاک
ایشان را وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ و بدرستی که روشن شده ست هلاک ایشان مر شما را مِنْ مَسَاكِنِهِمْ از جای
گاه ایشان بحجاز و یمن که بر آن میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
و بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب
فَصَدَّهُمْ پس بازداشت ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیا را ایشان را بدان میخوانند
وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت ا
بدان اشتغال نکردند یا زیرکی تمام و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وَقَارُونَ
و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و فرعون و وزیر او هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ و بدرستی که آمد
بدیشان موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزه های ﴿ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ پس سرکشی
کردند در زمین مصر و تعظیم ورزیدند وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ و نبودند پیشین گیرندگان بر حکم خدا بلکه حکم خدا
در ایشان رسید فَكُلًّا أَخَذْنَا پس هریک ایشان را که یاد کرده شد فرا گرفتیم و عقوبت کردیم بدانچه
بگناه ایشان فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم عَلَيْهِ حَاصِبًا بروی
بادی سخت که در و سنگریزه بود یعنی قوم لوط علیه السلام وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ و بعضی
از ایشان کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا و بعضی
از ایشان کسی بود که فرو بردیم ما به الْأَرْضَ او را بزمین چون قارون وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا
و از ایشان کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ
و نه بود خدا که ستم میکند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
و لیکن بودند ایشان که بجهل یا عناد بر نفسهای خود ستم کردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب
می ساختند ﴿ ای که حکم شرع را رد میکنی ✤ راه باطل میروی بد میکنی ✤ چون تو بد کردی بدی
یابی جزا ✤ پس بدی یا جمله با خود میکنی ✤ و ایضا قال ذو الکبریاء ذو الجلال وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ و چند
از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبران که در راه حق قاتل کارزار کردند مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ ۚ با او بودند
سپاه فراوان ربی نام سپاه ست که کم از هزار نباشد و در عین المعانی گوید ربی ده هزار یا بیشتر
بمعنی ربانی ست یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند
این پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ بدانچه بدیشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد با کفار

وما ضعفوا وضعف نگشتند از بسیاری حرب وما استکانوا فروتنی نکردند با دشمنان بقدر
منهزمان ست وانها که التجا بابن ابی نموده از ابوسفیان خط امان می طلبیدند والله یحب الصابرین
وخدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد وایضا قال من له العظمة والنوال وکاین من قریة
وبسا از اهل دیهی که از روی جهل وعناد عتت سر باز زدند واعراض کردند عن امر ربها از فرمان
پروردگار خویش ورسله واز سخنان پیغمبران او فحاسبناها پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت
حسابا شدیدا حسابی سخت که در و استقصا و مناقشه نباشد وعذبناها وعذاب کردیم ایشانرا
در دنیا عذابا نکرا عذابی زشت وباهول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشان را در روز رستخیز بعد
از حساب فذاقت پس چشیدند اهل آن دیه وبال امرها عقوبت کار خود را وکان عاقبة امرها
وبود عاقبت امر ایشان خسرا زیان کاری وکدام زیان ازان بدتر که از جنت جاویدی ولقای
الهی محروم شوند وبزندان جحیم الیم درمانند اعد الله آماده کرده ست خدا لهم برای ایشان
عذابا شدیدا عذابی سخت در هر دو سرای فاتقوا الله یا اولی الالباب پس بترسید از عذاب
خدای تعالی ای خداوندان عقل قیاس برین آئین ونظر بدین قانون خجستگی آگین وشایستگی قرین اگر
سلاطین دولت نشئن وامرا با مراتب برین همگی طمطراق قوت وشوکت وتمامی کروفر اقبال وشروت
را در خدمت اجرای احکام ملک علام جل جلاله وامضای اوامر جناب داور منعام عم نواله مشغول
ومبذول سازند ونوائب ومصائب که بمقتضای حکمت بالغه الهیه ابتدا لاحق حال مروج جان دین
حق وخادمان اظهار امر قدس قدر آن هادی مطلق عم هدایته میشوند هر آن شدید تکالیف طریقه
انیقه صبر واصطبار پیش گیرند انشاء الله الکبیر بامداد ملک غزیز عز فضله لامحاله وسیما به پیروزی
وبهروزی قرآن وبا فتح وظفر تواما ن گردند وبافضال ایزد ذوالجلال جل جلاله هم بوصول مطالب
معاش خوش انتعاش شوند ونیز بحصول مآرب معاد حشاش وبشاش گردند ۵ ربود دل من
وشد رقیب زان بیزار ❊ چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار ❊ دراست باید پیوست
که شجره شد اید گیری راه حضرت کاشف کربات تعالی شناه خالی از ذوق راحات وکرامات
نیست ودرست شاید انگاشت که نورس حدیقه بلیات پذیری سبیل جناب دافع رنج وغمات سائل
عطاه عاری از مزه عظمات وشرافات نی ۵ الا لا تحزن ان اخا البلیة فلعل حسن الطافه خفیة
۵ منشین ترش تو از گردش ایام که صبر ❊ گرچه تلخ ست ولیکن بر شیرین دارد ❊
فائده بدانکه در امور متفق علیه ومجمع الیه دین وشریعت مثل ایمان وشرک وکفر ونماز

وروزه وحج وزکوة وسائر شعائر اسلام و در محارم مانند زنا ولواطت وسرقه وقتل بناحق وغیر امیر
وغیره همه محرمات امر معروف ونهي منکر بعنف وزجر وشدت باید کرد ونوبت از امر معروف ونهي منکر
زباني دیدی بلکه در مواقع ومحال آن بسیف وسناني باید رساند واز مرتکبین چنین کبایر رشته قرابت
واتحاد وداد کلیه منقطع ساخته بعید از بعید ودور از دور باید ماند ﴿ هزار خویش که بیگانه از خدا باشد ﴾
فدای یکتن بیگانه کاشنا باشد ﴿ هوخودرا در مرتکب چنین عزایم جرایم را از عذاب عقبی ونکال اخری باید
رهاند ودر امور مختلف فیه امر معروف ونهي از منکر صرف بلطافت زباني والفت اخلاق انساني
باید کرد ودر چنین امور دین وشریعت انوار آئین غلظت ودرشتي اصلا در کار نباید داشت ومطلقا
دران سود ونیبود نباید پنداشت ﴿ بشیرین زباني دلطف وخوشي ﴿ توانی که پیلی بموی کشي
﴿ خوش ست عالم آزادگي وخوش خوی ﴿ درین مقام در اگر بهشت میجوئی ﴿ ودرین جزو زمان
وابعاض احیان زمره اغنیا وسرزمه سفها باشند که خودرا بلباس وشکل صوفیه صافیه ومشایخ
عرفان وافیه متلبس ومتشکل ساخته وجمعي از حمقا ومجمعي از سخفا را بتائید تلبیس ابلیس وامداد تخدیع
نفس تشقاوت جلیس بخود گرد آورده وآن ضلال مرید بخطاب مرید وخودرا بلقب شیخ رشید وصوفي
باصفای مزید قرار داده گرم بازاری نفس پروري وهنگامه پردازي هوس نوازي را صبد آب
وتاب درین دار چون بقای حباب وخاک آن بفنا خراب می آرایند ﴿ بزیر دلق تمع کمندها دارند
دراز دستي این کوته آستینان بین ﴿ زمکر سبحه شمار خدا نگهدارد ﴿ که صد سرست بیک حلقه کمند
انجا ﴿ وبرخي ازان همه محض بتقلید ناداني تشبه باولیاء حضرت سبحاني جل اسمه وبندی ازان جمعه
باندک مایه نسبت باطن که به باعث اقدام بعضي ریاضت عبادت ویا به سبب حصول پاره از صحبت
فیض مرتبت مشایخ بهم میرسانند وصفائي آن بضاعات مزجات را بهزار هزلیات اختراعي ذهن
پرنارسائي خویش مکدر وتیره ساخته زبان ببیان معارف بدعت مصارف وحقایق بلاد قایق
می گشایند وسراسر خرابي دین یکسر صوابي وتباهي ایمان سراپا موجب حصول درجات ثوابي
میکنند چندی ازان چند به بدعت پابندی معتقد ومذهب دارند که چون کلیه خلایق خلاق عز
حلقه مظهر صفات مالک علی الاطلاق جل ملکه واقع شده هر منکری وهر مخالف شرعي که درین دار
فنا کار روناست مقتضي آن صفتي از صفات سراپا کمالات الهیه جل کماله ست ما را چه ضرور که درباب
دفع ورفع آن اقدام پر اهتمام نمائیم آن منکر داند وخالق اکبر آن وگروهي اعتقاد کنند که قلوب
مخلوق مهبط رحمت الهي جل حضرته ست داد خال سرور بقلوب مومنین کار مقبول حضرت آله سزا باقدس

مشهور پر نور ست پس ما را همین مناسب و ملایم که بگفتار امر معروف و نهی منکر قلوب فساق
مقلوب کار و مغضوب آفریدگار فضل اعطاره را نیاز آریم او داند و خدای او و ما دانیم و خدای ما
کردی خویش آمدنی پیش و طائفه گیش دارند که اقبح آثام و افضح اجرام مبغوض ملک علام تعالی علمه
ایذا رسانی خلایق جهانی ست و بس ما دست احرار از دامان احوال خلق باز میداریم و مخلوق را بخالق
میگذاریم و از کار بزه کار اذا و اضرار درگذشته هر چه میخواهیم میکنیم و امید وار عفو پروردگار عم مغفرته
می باشیم و چنین اشعار میخوانند ۵ مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن ۵ که در طریقت ما غیر
ازین گناهی نیست ۵ لهذا اشتغل امر معروف و نهی منکر که سراسر اذا و اضرار ست ازان کار دست
سعی باز داشته بجان خود بشغل عبادت خود مشغولیم و بنفس خویش بعمل طاعت معمول حکایت
در عهد محمد شاه بادشاه تیموری هندی دهلوی محمد امین خان امیری تقوی شعاری و سروری اتقا کاری
بود بهدایت حضرت هادی و جناب خالق امور معاشی و معادی جل آلاه و عز نعماه سیرت خجسته سیرت
شغل امر معروف و نهی منکر حاصل داشت و علم تحریص و تحریض اطوار خیرات و منع و زجر اشعار
سیاست در میدان زمان می افراخت و از پیشگاه شاه عهد و ملک سلطنت مهد برتبت عزت
مرتبت وزارت ممتازی و سرفرازی داشت و دران آوان میرزای بیدل ناظم و ناثری بدل
کراز مذاق فضائل دفاق تصوف و عرفان نیز بندی و بعضی خوشگامی روح روانی متواصل داشت
لیکن به تلبیس ابلیس و تخدیع نفس خسیس مبتلا به بلای مداهنت در ایتان اعمال شریعت فیض طریقت
بود و این میرزای مذکور را با فرزند وزیر موصوف که موسوم بقمر الدین خان بود سر و کار ملاقات
و شغل و عمل مجالسات و محاکات بود روزی محمد امین خان ممدوح بخانه فرزند دلبند وارد گردید
و قضارا میرزای بیدل مسطور از پیشتر صادر وقت وزیر مسند قمر الدین خان به پهلویش جالس بود
محمد امین خان وزیر داخل ایوان بسر شده بر مسند بسر قاعد گردید و قمر الدین خان جهت توقیر
و تبجیل پدر بطوریکه همیشه روبروی پدر می نشست موافق عادت معهود زیر مسند قرار گرفت میرزای
بیدل مسبوق الذکر بپاس دعوی درویشی که داشت جهت تعظیم محمد امین خان برنخواست ۵
ایکه آرام دل خود بجهان میخواهی ۵ مالعبد درویشی اگر هیچ بنا فنی شاهی چون محمد امین خان بر مسند
مستقر شد و بسوی میرزای بیدل نگاهی کرد لیکن چون او را نمی شناخت از حضار مجلس سوال
استعلام نام و نشانش نموده از اسم و رسم میرزای بیدل آگاهی یافت از انجا که میرزای
بیدل مخلوق لحیه و تراشیده موی ریش واجب مرخیه بود به باعث حمیت ایمان و اسلام

بر دل محمد امین خان تراشش رئیس میرزای درویشی کیش گران و ناگوار آمد بسوی میرزای بیدل اشاره
برمراد استفسار از اختیار آن کار باز نشتی دو چار و فسق شعار نمود میرزای بیدل در جواب آن متقی بی بدل
بطور دعاوی مبتدعان فجور و فسوق مطاوی این شعر برخواند ؎ مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن ❊
که در طریقت ما کافریست رنجیدن ❊ محمد امین خان باغیرت اسلام تو امان را از شنیدن جواب
ناصواب غضب ایمانی و قهر اسلامی بر خاطر صفا مظاهر مستولی و غالب شد و در جواب میرزای بیدل
گفت که تو دعوی میکنی که در طریقت ما در پی آزار شدن کار بزه کارست و با وجود این دعوی دل کامل و انوا
شامل حضرت رسول فاضل باکرامت واصل و بی سرا پا عادل و باذل و اسرار ایمان و اسلام حامل محمد
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم را آزرده که ریش را تراشه میزنی و لاف درویشی میکنی آزانجا که قول
آن قائل صداقت مائل سراسر مو بمو از روی اخلاص فی العمل مملو بود ؎ نصیحت کان ز روی
صدق گویند ❊ بگوش هر که آید جای گیرد ❊ میرزای بیدل نیز اگرچه باضلال شیطان ضال بظاهر
خلاف شرع پرافضال بود لیکن به باطن و حال برخی واندکی اسرار بال و خیال خویش بیاد همایون
سواد ایزد بی همال ذو الکمال نزدیک و مقرون داشت بنابران بقدرت حضرت قادر جلت عطیاته در دل
میرزای بیدل اثری عظیم و تاثیری فخیم نمود که از همانگاه آن تائب صداقت آگاه باب انفعال
غرق عرق گردید و از فرط پشیمانی لازمهٔ افعال عصیانی از سر تا پا باضمحلال پر کمال مضمحل و هوش
و حواس باختگی به باعث ندامت خجالت اشتمال مشتمل گردید شعر از اشعار میرزای بیدل ؎ بر روی
ما چو صبح نرنگی شکسته ست ❊ گردی ز دامن طپش دل نشسته ست ❊ مالاف طاقت از مدد عجز میزنیم
پرواز ما چو رنگ به بال شکسته ست ❊ محمد امین خان زمانه مکث و درنگ کرده برخاست و رفت و
قمر الدین خان بعد از رفتن پدر تقوی و ورع جلباب و پس از دهاب باب اتقا و صلاح آب و تاب
برسند جالس و متکی گردیده چون میرزای بیدل نیک نگاه نمود حالش پریشان و خراب یافت
از روی استعجاب و عادت احباب نوازگفتگوی استفسار حقیقت حال تباهی انفعال آن تائب
صدق وصال آغاز نهاد میرزای بیدل خاطر آشفته و دل از ادست داده از سبب کمال اضمحلال
طبیعت و فقدان طاقت بدست اشاره کرد که مرا بخانه ام برسانید شعر از نظم استاد ؎
از ضعف برسخ تو نگاهم نمیرسد ❊ واز دل بلب زبیم تو آهم نمیرسد ❊ من اشعار میرزای بیدل
؎ به محفلی که دل آئینهٔ صفا طلبی ست ❊ نفس درازی اظهار پای بی ادبی ست ❊ و ایضاً از بیدل
؎ حیرانیم که می فهمد زبانی راز من ❊ گوش بر آئینه دارد ناشنوی آواز من ❊ قمر الدین خان

حسب اشاره آن نائب صداقت کاره او را بر منزل پالکی سوار گردانده بمرحل و منزلش فرستاد بصفت
کامله جناب صانع کرمت مغفرته اضمحلال حال میرزای بیدل از حین انابت بر ساعت افزون بود از ابیات
بیدل ؎ بفرصت نکهی آخر ست تحصیل ❊ برات رنگم و بر گل نوشته اند مرا ❊ تا آنکه در عرصه کم روز بهمان حالت
پر ملالت به توبت با صداقت ازین جهان گذران و هر آن خطش نصیب دگران بعالم جاوید نشان و خلعه
غفران رحلت نمود غفر الله تعالی و رحمه الله تعالی لنا وله آمین یارب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین
من نظم بیدل ؎ بی تکلف مرگ هم آسان نمی آید بدست ❊ از تماشای دو عالم چشم باید دوخت ❊
مرزای بیدل با وصف آلایش و آلودگی بدعت کدر مائل به بیند و اندرز محمد امین خان مومن کامل بفرمان
خالق آب و گل عز آلاره با نابت صادق ذامن حال خویش را از کدورات افعال نامرضیات حضرت
واهب الرحمات عم نعماره پاک و منزه ساخت و انشاء الله تعالی گوی مراد مغفرت بچوگان سعادت
در باخت الحمد لله تعالی علی ذلک و درین جهان و درین دوران مبتدعان صوفی منشان نقص نشان
وخام کاران باشند که هرچند با آنها بدلایل قطعیه و براهین قویه در باب رفع بدعات و دفع تسویلات مناظرات
وگفتارها و مباحثات شدت کردارها در کار روند و نموده آیند لیکن آن خام طوران و کج اندیشان با فراط
اضلال شیطان اصلاً پند پذیر ناصحان و قطعاً اندرز گیر واعظان نمی شوند ؎ گفته گفته من شدم بسیار
گو ❊ از شما یک تن نشد اسرار جو ؎ نصیحت کن مرا چندانکه خواهی ❊ که نتوان شستن از زنگی سیاهی
واز کوته فهمی و نادانی و کم عقلی و دانش پریشانی از کج رفتاری و خام کاری براه راستی و سبیل درستی نمی
آیند ؎ آن تشنه لب گیاه ضعیفم که صد بهار ❊ بر من گذشت و هم به گیاهم نمیرسد ❊ عالم اگر تمام بیاز ماه
و حوز شود ❊ جز تیرگی به بخت سیاهم نمیرسد ❊ افسوس افسوس بر حال تباه آنها و حسرت بر حسرت از کار حماقت
بار آنها مصرع دریغا حسرتا افسوس افسوس ❊ هدانا و هداهم تبارک و تعالی و آین همه طوایف کثایف بمشاهده
کفر کفار و فجور فجار متنبه نشده بفرط بی حمیتی دین و افراط بی حیایی ایمان غیرت آمین رواداران آن کار فضیحت
آثار شده دست و زبان به ممانعت نمی کشایند و آوقات عزیز لیل و نهار و ساعات پر تمیز حیات مستعار
را که در عالم ایجاد و تکوین جوهر یست نفیس و بی بها و گوهر یست قدس حسیس و بی همتا از بین و برکت شغل
امر معروف و نهی منکر بی سعادت و بی شرف گذاشته متاع انفاس لطیف و عمر تظیف خود را بر باد
میدهند و حقا که این همه مذاهب سراپا معایب از طریقه شریعت اشرف و روش سنت الطف سرتاپا
مخالف اند و با ضلال و اغوای شیطان سرتاقدم موافق و آیز دجان آفرین برز بانم گواه که این
عقاید فواسد از منزلت قبولیت یزدان خالق انس و جان جل شانه بسا بعید اند با بعد مزید و از رتبت

قربت بسیار طریدانند باطرد شدید سلف الصلح و خلف صالح درین مسئله یکجان اند و متفق و بزرگان
خیر قرون و سترگان خلایف همایون درین فتوی یکسان اند و متحد که مذاهب مذکوره بدعیه اند و از مذاهب
سنیه مردوده و مشارب مسطوره فسقیه اند و از مشرب شریعت رضیه علی صاحبها التحیه مطرودیه اند با و ر
دارنده آن فاسق ست بزه کار تعذیب سزاوار و اعتقاد کننده آن ضال ست بدعت شعار دوزخ سازگار
از علوم دین کتابی نیست و از فنون یقین صحیفه نی که دران تردید پرشدید مذهب هذا وارد نشده و تطهیر
مزید عقیده هذا نیامده اگر جاهلی قرطاسی بی اصلی و ذاهلی کاغذی بی نمی پدید آرد و پیدا سازد
که دران جواز اعتقاد مرقومه بالا نگاشته باشند نوشته آنرا اعتباری نیست و قابل اعتمادی نی
که جهلای این امت و ذهلای متبعین نبی صاحب مقام شفاعت باضلال شیطان و اغوای ابلیس باهوان
صحائف و دفاتر مبنی مطالب بدعت مناسب و محتوی بر مضامین فسق و فساد مآرب تصنیف و
تالیف نموده برای گمراهی کروه نادان و بنا بر بی راهی انبوه بیدانشان یادگار گذاشته اند نعوذ بالله
تعالی من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و اعمالهم دانشمند ایمان طلب و هوشمند اسلام
مطلب را باید که بر چنین کتب مهبط غضب حضرت رب نور ذکره نگاهی نکند و تحقیق بی حقیق آنصحائف
سراپا کثائف را گاهی مطالعه ننماید و مضمونی ازان و فاتر فتن مآثر یاد نگیرد و بر همه مومنین و مسلمین
ایمان مقصد و خصوص بر ذوات علما و مشایخ ایقان مطلب و نفوس خلفا و سلاطین اسلام مشرب
واجب و لازم ست که چنین کتب بدعت و فسق نصب و از نزدیکی و قرب حضرت قدس الهی کثر الله
سرایا ممانعت حجب از وسعت ولایت مومنین و فسحت مملکت مسلمین مفقود وجود و معدوم علوم
سازند و گویای چنین علوم و جویای اینچنین مفهوم را به تعزیر کثیر و تادیب غلظت نصیب معزز
و مؤدب سازند والا خود را گرفتار پنجهٔ عقاب و عذاب الهی تعالی نعوذ بالله تعالی منه دانند ست

دلا معاملهٔ عشق سخت دشوار ست دگر تو دانی و کارت که من خبر کردم

وصیت پنجم در تحقیق رضا بقضا و خوشنود ماندن بسر نوشت خدای

بلند و بالا پختگی ایمان و دین و شایستگی اسلام بهمین از خوشنودی بسر نوشت خدای ست و بی
اندیشه ماندن بر تکیه گاه پرورش ایزد جهان پناهی در ساختگی کارهای دنیا اندیشهای هاست
هوی و کارسازی سر نوشت از بزرگ یزدان بس ست و در پرداختگی آسایشهای دین و دنیا
و سختی کشیهای مفت اند و در درستی آرامشها سر نوشت فرمانی سترگ خدای جهان بس و آرامها

در کارهای خود و بزرگ هر دو سرانجوشی خدای یکتاست و در جهان دین و دنیا در ناخوشنودی ایزد بی همتا
مشت خاک مردمی را چه بآن همتی ست که بر خوشنودی برتر داوری شادمان نشده بر شادی خویش
شادمانی گزیند و مشتی استخوانی پرورده آب و ناتی را چه بآن همتانی ست که بر خواهش بلند داورے
نیازمیده پرآرزوی آرزومندی پسندد و آن بیداد بدبنیاد که مغز کارندانسته در کارهای سرنوشت
لب بسخن گشاید و در ستم بر خویشتن گشاید سزاوار سزای آتش شود و آن باداد نیکونهاد که تکارندانسته
در نشیب و فراز سرشت زبان گفتگو بند دارد در دوزخ از خود بند ساخته دروازهٔ بهشت بجان خویش
فرانموده بآرامش باشد برای کامرانی دو جهانی به از شادبودن بنوشت روز نخست دستاویزے
نیست و بنا بر شادمانی دنیا و دینی خوش از شادمان ماندن به نگارش آن آفرینش بکار دلاویزی کار
مومنان فرخان دل شادماندن بسرنوشت بلند نیز دانست و سرو کار کافران تیره رویان ناشادبودن
بنوشت روز نخستین از جهندگیهانیان انچه بسرنوشت نیک و زشت بروز و شب هر دم میرود همه کردهٔ
آفریدگارست باداد نخوشی کار بندهٔ نیکوکار و از و سرکشی سرو کار کافر دوزخ سزاوارست و هر چه بسرشت
نخستین کار نیک و زشت از جهانیان میشود همه آفریدهٔ کردگارست درود بدگوئی زشتی مردم بازشتی است
و از بدی جوئیش باز ماندن کار بار مردم بهشتی **ایت** ذالکم الله ربکم اینکه بدین صفتها موصوف است
خداوند مستحق عبادت اوست پروردگار شما **لا الٰه الا هو** هیچ معبودی نیست سزاوار پرستش مگر او
خالق کل شیئ آفریندهٔ همه چیزها **فاعبدوه** پس او را بپرستید ایضاً **ایت ام جعلوا لله** آیا
کافران ساختند برای خدا **شرکاء خلقوا** شریکان که بیافریدند **کخلقه** مانند آفریدن خدا **فتشابه**
الخلق پس متشابه شد آفریده **علیهم** بر ایشان یعنی ندانستند که آفریدهٔ خدای کدام ست و آفریدهٔ
شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدا که مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان
مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او باشد
قل الله خالق کل شیئ بگو خدا آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد
در پرستیدن **وایضاً والله خلقکم وما تعملون** و خدای تعالی آفریده ست شما را و انچه شما
میکنید بدستهای خود **الحادیث عن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب**
عن هذه الآیة روایت ست از مسلم بن یسار که از کبار تابعین ست گفت پرسیده شد
عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت **واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم**
ذریتهم چون گرفت پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را **قال** گفت عمر

سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ سُئِلَ عَنْهَا شنیدم پیغمبر خدا را که پرسیده شد از تفسیر این آیت فَقَالَ اِنَّ اللهَ خَلَقَ
آدم بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ بِيَمِيْنِهِ پس بسترمالید وی تعالی پشت آدم را
بدست راست خود فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً پس بیرون آورد از پشت آدم ذریتی را فَقَالَ خَلَقْتُ هٰؤُلَاءِ
لِلْجَنَّةِ وَبِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ يَعْمَلُوْنَ پس گفت الله تعالی پیدا کردم این جماعت را برای بهشت و بعمل
اهل بهشت عمل خواهند کرد ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً پس باز مالید پشت آدم را پس بیرون
آورد از وذریتی دیگر را فَقَالَ خَلَقْتُ هٰؤُلَاءِ لِلنَّارِ وَبِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ يَعْمَلُوْنَ پس گفت پیدا
کردم این جماعت را برای آتش دوزخ و بعمل اهل آتش دوزخ عمل خواهند کرد فَقَالَ رَجُلٌ فَفِيْمَ
الْعَمَلُ يَا رَسُوْلَ اللهِ پس گفت مردی پس در چه چیز فائده میکند عمل یا رسول الله فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ
اِنَّ اللهَ تَعَالٰى اِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلْجَنَّةِ اِسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بدرستیکه خدای تعالی چون پیدا کند بنده را برای بهشت در کار میدارد او را بکار بهشتیان
حَتّٰى يَمُوْتَ عَلٰى عَمَلٍ مِنْ اَعْمَالِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تا آنکه میرد بر کاری از کارهای بهشتیان فَيُدْخِلُهُ
بِهِ الْجَنَّةَ پس می درآرد آن خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ وَاِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلنَّارِ چون پیدا
کند بنده را برای آتش دوزخ اِسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ در کار میدارد او را بکار دوزخیان حَتّٰى يَمُوْتَ
عَلٰى عَمَلٍ مِنْ اَعْمَالِ اَهْلِ النَّارِ تا آنکه می میرد بر کاری از کارهای دوزخیان فَيُدْخِلُهُ بِهِ النَّارَ پس می
درآرد آن خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ رَوَاهُ مَالِكٌ وَالتِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْدَاوُدَ
روایت کرده ست اینحدیث را مالک در موطا و ترمذی در جامع خود و ابوداود در مسند خود حدیث
وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِنْفَانِ مِنْ اُمَّتِيْ لَيْسَ لَهُمَا
فِي الْاِسْلَامِ نَصِيْبٌ اَلْمُرْجِئَةُ وَالْقَدَرِيَّةُ و روایت ست از ابن عباس که گفت فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم دو مسلم اند از امت من که نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبی و آن دو گروه
کدام اند یکی مرجیه که مراد از ان جبریه اند که گویند بنده را فعلی نیست و او را مدخلی و اختیاری در ان اصلا
و دیگری قدریه که مراد از ان معتزله اند و مذهب ایشان انست که بنده خالق افعال خود ست و
مستقل ست در کار خود و سابقه قضا و قدر نیست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ روایت کرده ست این حدیث را
ترمذی در جامع خود **حکایت** سرد فتر ایمان داران و کل سرسبد مسلمانان یار وفادار
پیغمبر مردمان و پیریان در کارهای خوشنودی جوی بزرگ کاری باختصاص سعد ابن ابی وقاص
کو در گروه والا شکوه یاران پیغمبر بالا شان بس با شکوه و سراسر بزرگی بوده بود و همایون خواهش

پیغمبر باستگی سربسر از بلند داور به پذیرای خواهش سرفراز و دیجتمان ارجمند انداز بود در پایان زندگی
از روشنی چشمی بجز ماند مردم گفتندش زاری تو دربارگاه کردگاری پذیرای دارد و بنابر بینای خویش چرا نمی خواهی
گفت ایزدی فرمان سرنوشت را من خواهش و خوشنودی خود گزیده ام چون کوریم بفرمان برتر نیز دانست
در انچه از وی نور جشمان است **مصرع** هر چه آن حسرو کند شیرین بود ایمومنان نیکوکار وای مسلمانان
دیندار ببینید و ازین گلشن دانش دین و ایمان گلهای استواری ایمان و اسلام بدامن کار بار یختند
که بزرگان پیشین چه شیرینی ایمان دلنشین داشتند و ستر گان ما پاستان چه تخم خوشبها اسلام بر افشان
بزمین کار خویش میکاشتند که بدست آمدن روشنی چشم که مردم کور بآرزوهای دیگر خواهشهای بیشمار میخواهند
اگر کسی از کسی زر و سیم یک بادشاهی بدادن روشنائی بینائی میخواهند مردم کور بهزاران خوشی بهزار چشم
بدهند و آن بزرگ را بآسانی بیک لب جنبانی بدست می آید مگر بپاس بزرگی شناسی سرنوشتی آن خوبی
دیگر نخواست **حکایت** اوستاد پرهیزگاران و دانش آموز پرستگاران دوست بزرگ
یزدان جهانیان بخششهای فراوان ایزدی بروی سزد سید احمد بمهر داور گیهان درین زمان شگفت
سرمایه خوشنود بودن بسرنوشت خدای بالای باکار بخشودن داشت که جهان همایونش هر چند دردهای
گوناگون واز شمار افزون و ناخوشیهای بسیار و فزون دلبند و ناخوش مینمود مگر آن کارآگاه هیچگاه
بجز راه ستایش داور جهان نمی پیمود گاهی از زبان شکرافشانش بجز سخن و سپاس کردگار بلند ارجمند
نمی برآمد و در بسیاری سختیهای هر گونه و بیشماری رنجیدگیهای گوناگون زبانه بجز شادمانی و هزار خوشی
و کامرانی سپاسداری پروردگار بابرتری میفرمود و در چنین آنها مردم را به بسیاری پند ایمان
و اسلام ریخ زدا و اندرز دلکشا خوشنود ماندن بسرنوشت خدای بالا مینمود و زنگ کندی دل و تیرگیها
سختی دنیا و اندوه رنجهای عقبی از آئینه جانهای مومنان پاک میزدود و بارها از روی دلهای مسلمانان
یکسر می ربود و درین کارخجسته سروکار از پاکی گفتارش جهانی بخوی فرخندگی جستجوی خوشنودی
بسرنوشتی فرخی افروختند و از همایون کردارش مردم بسیار و بیشمار بکیش شادمان بسرنوشت

بسرنوشت شادی اندوزنشدند

وصیت بشتم در گفتار شرم درد و جهان سرا یا گرد آور آزرم برآزنده زین

و زمان شرم را از همه خوالی بهتر و خوشتر آفریده و نگارنده گیتی این زیبنده را از همه زیبائیهای
هستی برتری بخشیده در قرآن همایون بیکران فرخندگی شرم وارد شده و در احادیث فرخی بی پایان

نجستگی اش فرموده خدای بزرگ و جهان را شرم از ستایشهای با نام ست و پیغمبران سترگ را بر آنها درود
فراوان این خوارخوهای بلند کام یاران پیغمبر مردمان و دیوان بروی درود بی پایان و بر یارانش
مهر آفریننده ماه و مهر بیکران را شرم از نشانهای بلند بود و عالمان دینداران و صوفیان پاک یزدان
شناسان را این کار از کارهای ارجمند همه نیکان از پیغمبران تا صالحان واز عالمان و خدای بزرگ
شناسان و با دشاهان پرهیزگاران و فرمان روایان دادگستران با شرم بس با نام و نشان گذشته
اند و این همه ها با نیخوی زیبا بسیار با خوبی و زیبایش بوده اند مردم شرمگین با بروی دنیا
و دین ست و مردمان شرم آئین جای نشین بهشت برین شرمگینی مردمی گزینی ست و بیشرمی دیوی
آئینی چشم پر شرم سراسر با بزرگی و آدم ست و دیده بی شرم بیکسر سزای آتش دوزخ گرم خدای
یکتای شرم آفرین شرم را با یمان نزدیکی و یکتای بخشیده و جای ایمان داران بهشت های با خرمی فراوان
نموده بنابران با شرمان به بهشت برین اند کامگاران و پیغمبر ایزدی همتا بروی درود با شرم را
شاخی از شاخهای ایمان فرموده و درخت شرمندگی با درخت ایمان میونشین ست برای این مردمان
شرمگین بمینو جای گزین اند و چون شرمندان بهشتیان فرخی سرشتیانند بیشرمان دوزخ نشینان اند
و آتش گزینان شرم و مرد با شرم پاک ست و در دین و دنیا از رنج خشم یزدان پاک بی باک
و بی تنگ بیشرم سر بسر تیره کار ست و بدتر از خس و خاشاک ناپاک بنابران در هر دو سرا از خشم
داور دادار ترسناک و در قرآن با همایونی بیکران نجستگی شرم آمده و در حدیث با فرخندگی بی
پایان خوشتری این ستوده خوارد شده آیت یا أیها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت
النبی ای مومنان در نیائید در خانهای پیغمبر الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه
مگر آنکه دستوری داده شوید بخوردن طعام در حالیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید رسیدن طعام را
جمعی بودند که وقت را نگامیدانستند چون در مطبخ اندرون ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد
که دیگر چنین میکنید ولکن اذا دعیتم فادخلوا ولیکن چون خوانده شوید پس درآئید فاذا طعمتم
فانتشروا پس چون طعام خوردید پس پراگنده شوید و مکث مکنید ولا مستأنسین لحدیث و منشینید
آرام گرفتگان برای سخن یکدیگر ان ذلکم کان یؤذی النبی بدرستیکه این درنگ شما بعد از فراغ
طعام و استیناس بکلام هست که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی منکم پس شرم میدارد از شما که گوید
بیرون روید والله لا یستحیی من الحق و خدای تعالی شرم نمیدارد از گفتن راست پس این آیة

دال ست برین کہ حیا صاحب آن مسعود ست واز عادات نبی محمود لیکن محل آن امر باطل و نامشروع
ست نہ امر حق و مشروع ایضاً قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ بگوای محمد مومنان را
کہ بپوشند دیدہای خود را از دیدن نامحرم وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ونگاہ دارند فرجہای خود را از حرام
ذٰلِكَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْكَىٰ لَهُمْ پاکیزہ تر و سودمند تر ست مرایشان را در دنیا
و آخرت إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ بدرستیکہ خدای تعالی داناتر ست بانچہ میکنند از نظر بحلال و حرام
و استعمال جوارح در طاعات و اتمام حدیث عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ روایت ست از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کہ گفت فرمودند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم الْإِيمَانُ
بِضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً ایمان ہفتاد و چند شاخ ست فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ پس فاضلترین
شعبہای ایمان گفتن کلمہ لا الہ الا اللہ ست وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَىٰ عَنِ الطَّرِيقِ و فروترین آن شعبہا
دور کردن آذی ست یعنی آنچہ ایذا دہد مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راہ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ
مِنَ الْإِيمَانِ و شرم داشتن از ارتکاب مناہی و نابایستہا شعبہ عظمی ست از ایمان مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
روایت کردہ ست ایں حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین ایشان و عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ روایت کردہ شدہ ست
از عمران بن حصین قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کہ گفت فرمود رسول خدا صلی
اللہ علیہ وسلم الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ حیا نمی آرد مگر نیکی را مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کردہ ست ایں حدیث
را بخاری و مسلم در صحیحین ایشان و عَنْ زَيْدِ بْنِ طَلْحَةَ و روایت ست از زید بن طلحہ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خُلُقًا ہر آئینہ دینی
را خلقی و صفتی ست کہ غالب و عمدہ ست در وی وَخُلُقُ الْإِسْلَامِ الْحَيَاءُ و خلقی کہ غالب ست در دین
اسلام حیا ست رَوَاهُ مَالِكٌ مُرْسَلًا روایت کردہ ست ایں حدیث را مالک از زید بن طلحہ مذکور کہ تابعی
ست بطریق ارسال وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ عَنْ أَنَسٍ وَابْنِ عَبَّاسٍ
و روایت کردہ ست ایں حدیث را ابن ماجہ در سنن خود و بیہقی در شعب الایمان از انس و ابن عباس
بطریق اسناد **حکایت** شاہ کشور شرم و بادشاہ لشکر آزرم پسندیدہ یزدان جہانیان
و برگزیدہ پیغمبر خوشتر از جہان و جہانیان سرور مومنان سرسبز گلستان عثمان پسر عفان
بروی فراوان مہربان گردانیدہ باد بآن اندازہ شرم داشت کہ در نگارش نیاید و در گفتار درست
نیفتد از حسن بصری کہ دانای دین ست بابرتری و بینای ایمان ست باخوشتری و دانشمند را دانشمندی
آشکارا و پنہان ست بآن بہتری آورہ اند کہ شرم آن سرسبز آزرم آنچنان بود کہ آن شست و شوی

تن با پاکیزگی تن بتن در خانه شده در آن بند می نمود و پیراهن از خود جدا نکرده در آن شستن تن بهشت نشین بجا می آورد ۵ حیا بحریست کانرا پا و سر نیست ❊ ولی در وی بجز عثمان دگر نیست ❊

حکایت حبیب عجمی که از ائمه اهل یقین ست و مقتدای دین متین کنیزی داشت که تخم نیاز در زمین خدمت میکاشت و تا مدت سی سال مایه شرف خدمت بابرکت حبیب سرتاپا تادیب بطرز غریب اندوخت و درین مدت طرق ادب بحسن طریق آموخت روزی پیش حبیب لبیب کنیز مذکور گذر کرد چون اتفاق نظر انداختن حبیب بر کنیز مذکور گاهی از غایب شرم نشده بود آن را نشناخت و خطاب بروی ساخت که از کنیز ما بگوید که آب برای نوشیدن ما برساند کنیز مسطور گفت که محل استعجاب ست که این کنیز ناچیز بالانقاب از عالم شباب بالعذو والآصال که مدتش سی سال ست بحضور این آفتاب عالم تاب برای اکتساب فضل خدمت سراپا عظمت حاضر ست و جناب تا آیندم مرا نمی شناسیده و در من که از نیقدر مدت بمرام خدمت کامیاب ام و در من و در غیر من فرق نمی سازید پس چنانکه شما مرا نمی شناسید اگر خدای شما نیز شما را با وجود اینقدر عبادت و خدمت نشناسد چه کنید حبیب قول کنیز را شنید در و بر ویش لب معذرت و اگرداند کنیز عذر حبیب را قبول ساخت و بکار خود پرداخت **حکایت** سرور مومنان و افسر غازیان بپیرایه

گاری کارهای دین بالانشین و پیرستگر ایزد دیرین بآئین بهین فرد آمدن مهر برافروزنده چهر ماه و مهر براوسزد سید احمد غازی علیه الرحمه که بروی مهرهای فراوان داور بزرگ جهانیان رسید بنوازش یزدان سزاوار پرستش خوی فرخندگی مو بموی شرم و سر بسر آبروی بآن اندازه داشت که بنگارش نتوانش نمود و بگوشش گفتگو تابش آب و رنگش نشاید فزود ازین کار بهروز کار بشمارش چون برگ گلی از هزاران گلستانی و گلی از بشماران بوستانی بیک دو سخن خاموشی میبرد و جهانیان را بر رهنمائی این خوبی گنجهائی بهروزی و خوشتری بدست میدهد به بزمی سراسر ایزد بزرگ شناس آزرمی اگر دیرها و پاسهای نشست و دوران نشستن بشیوه بزم نشینان دیرترمی نشست دست و پای پاک و روشن خویش را زماندگی از یکسو بدیگر رو می گردانید در آن برداشتن و گردانیدن دست و پا پوشش را آنچنان بدست نگاه میداشت که تن روشن بآن اندازه که پوشیده می بود از زیر جامه و پیرهن از همه سراپا از هیچ جا بیگاه نمی آمد

حکایت و بی شرمان بی سروپا در جهان سرگردانی که زندگی با بیشرمی و سالها بی آزرمی گزرانده بودند چون بدستگیری رهنمائی بزرگ پروردگاری دمی به بزم آن با ایمان و اسلام بزم و با کفر و شرک رزم همدم میشدند بنوازش افزینده سال و ماه همان گاه بآن اندازه شرم آگاه میشدند که سراپا شرمگین شده پس ازان تا زیست هیچگاه خواه و ناخواه گاه هم از راه به بیراه نمی افگندند تا بدیگری شرمی سر بسر گناه چه رسد

وصیت هفتم در گفتگوی پارسائی سرا پازیبائی و جستجوی مینوی دلربائی

وبهشت شادی افزائی باین کار سر بسر خوشنمائی پارسا به مینو رساست وبه بهشت شادمانی افزا و ناپارسا ناپاک دوسراست و دوزخ سزا پارسائی عمزدائی ست وهمایونی افزائی و ناپارسائی رنج گرای ست و تیره بختی رسائی مرد پارسا پسندیدهٔ بزرگ خداست و برگزیدهٔ داور یکتا و ناپارسا رانده از بارگاه ایزد بی همتا ست و دورشده از درگاه یزدان توانا پارسائی کار یزدانی ست و بی پارسائی سرو کار اهرمنی پارسائی شگفت رسائی دارد که پارسا سرخرو و بآبرو هر دو سراست بی پارسائی شگرف نارسائی دارد که ناپارسیاه رو و شرمندگی خوی دوسراست پارسائی کار پیغمبران پیغامبری رساست و کار بار دوستان بزرگ ایزد بایکتائی و بی پارسائی تیره کار اهرمنان سیه بختی افزای ست و دستکار مهر وزان آن دیوان دوزخ پائداری پیدا کنندهٔ دانا و توانا مغز پیدائش پارسائی نهاده و جان جهان همین گوهر بابهای گران فرمود و برآرنده زمین وزمان فرخی دوجهان در همین شیوه ستوده آفریده و بهمین خوی فرخندگی موبموی بختگی دوجهان بخشیده آبروی دانایان دین پارسائی ست و آب ورنگ نور درونی سترگ ایزد شناسان بهمین رسائی یاران پیغامبر مردمان و پیریان پارسایان بودند و بی روان آنها پارسائی همدمان و پیشهای خدا بخشهای پارسائی پسندیده ایزد برتر پاینده نیست و پرستندگی های سربسر بندگی مردم ناپارسا پیش یزدان بلند بالا گزیده و خوشنموده نی آیت وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ بدانید که خدای تعالی با پرهیزگاران ست بحفظ و اعانت و نصرت ایضاً اَمْ نَجْعَلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ کَالْمُفْسِدِیْنَ فِی الْاَرْضِ ایا میگردانیم کسانی را که ایمان آوردند و کارهای ستوده کردند مانند تباه کاران در زمین اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِیْنَ کَالْفُجَّارِ ایا میگردانیم پرهیزگاران را مانند بدکاران و نابکاران ایضاً وَاِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ لَحُسْنَ مَاٰبٍ و بدرستیکه پرهیزگاران را نیکو بازگشتی ست جَنّٰتُ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ الْاَبْوَابُ بوستانهای اقامت ست درحالیکه گشاده باشد برای شان درهای آن بوستان مُتَّکِئِیْنَ فِیْهَا بِفَاکِهَةٍ کَثِیْرَةٍ وَّشَرَابٍ ایشان تکیه زده گان باشند بران تختها دران باغها چنانچه متنعمان برای راحت یَدْعُوْنَ فِیْهَا بِفَاکِهَةٍ کَثِیْرَةٍ میخواهند دران بوستان هامیوه های بسیار را و شراب و دیگر خواهند آنچه امیدی بسیار وَعِنْدَهُمْ قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ وتردیک ایشان باشند کوتاه چشمان یعنی زنانیکه که از غیر شوهر چشم بازگیرند اَتْرَابٌ هم زادان یعنی هم ایشان در یک سن آیت اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ جَنّٰتٍ وَّنَهَرٍ بدرستیکه پرهیزگاران در بوستانها و جویها یا در روشنی کشادگی فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ

مُعتَقِدِ درمکانی پسندیده نزدیک بادشاهی توانا **حدیث** اَتقی کریم علی اللہ پرہیزگار بزرگ است نزد خدای تعالی وَالفاجِرُ شَقِیٌّ هَیِّنٌ عَلَی اللہِ وبدکردار بدبخت ذلیل ست نزد خدای تعالی رَوَاہُ اَبُو الشَّیخ عَنِ ابنِ عُمَرَ روایت کرده ست ایحدیث را ابو الشیخ بن حبان درعظمه از عبد اللہ بن عمر **حدیث** خَیرُ النَّاسِ اَقرَاُهُم وَاَفقَهُهُم فِی دِینِ اللہِ وَاَتقَاهُم لِلہِ وَاٰمِرُهُم بِالمَعرُوفِ وَاَنهَاهُم عَنِ المُنکَرِ وَاَوصَلُهُم لِلرَّحِمِ بهترین مردم قاری ترو فقیه ترایشان در دین خدا و متقی ترایشان برای خدا و آمر ترباری معروف و ناهی تر برای منکر و احسان کننده تر باهل قرابت ست رَوَاہُ اَحمَدُ وَالطَّبرَانِیُّ فِی الکَبِیرِ وَالبَیهَقِیُّ فِی شُعَبِ الاِیمَانِ عَن دُرَّةَ بِنتِ اَبِی لَهَبٍ روایت کرده ست ایحدیث را امام احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و بیهقی در شعب الایمان از درّه بنت ابی لهب **حدیث** یُحبَسُ النَّاسُ یَومَ القِیٰمَةِ فِی بَقِیعٍ وَاحِدٍ فَیُنَادِی مُنَادٍ اَینَ المُتَّقُونَ محبوس خواهند شد مردم بروز قیامت در موضعی واحد پس ندا خواهد کرد ندا کننده که کجا اند پرهیزگاران فَیَقُومُونَ فِی کَنَفِ الرَّحمٰنِ لَا یَحتَجِبُ اللہُ مِنهُم وَلَا یَستَتِرُ پس ایستاده شوند در پناه خدا که حجاب نخواهد داشت خدای تعالی از ایشان و مستتر نخواهد شد از ایشان رَوَاہُ ابنُ اَبِی حَاتِمٍ عَن مُعَاذِ بنِ جَبَلٍ قَولَهُ روایت کرده ست این حدیث را ابن ابی حاتم در تفسیر خود از معاذ بن جبل قول معاذ **حدیث** خَیرُ دِینِکُم اَلوَرَعُ بهترین امور دین شما پرهیزگاریست رَوَاہُ اَبُو الشَّیخ عَن سَعدٍ روایت کرده ست این حدیث را ابو الشیخ بن حیان در کتاب عظمه از سعد بن ابی وقاص **حکایت** استاد کار پارسایان دانشمند پارسائی نیکوان و باندازه که ستایش پارسائی و پرهیزگاریش کند میسزد سید احمد بروی و پیروان وی مهر برافروزنده مهر مهر باد و در پارسائی باندازه رسائی داشت که در گفتار پاکی جان پاکش دم زدن همدم بی دمی شدن ست که گفتارش از اندازه زبان افزون ست و نگارشش از کوشش نگاپوی خامه دوزبان بیرون مگر بسیاری از دستگرفتگانش را دیدم و بشماری از چگونگی شاگردانش زبانی راست گفتاران و راستی کاران شنیدم که جهان جهان از مردمان ناپارسا و گیتی گیتی از مردمان و زنان گناه کاران بفرخندگی جان پاکش و فرخی دم تریاک ناکش آنچنان پارسا و به پرهیزگاری رسا شدند که از هریکی از انها گروه گروه مرد و انبوه انبوه زن سراپا زیبائی با پارسائی گردیدند و سر بسر باین نکوئی همایونی رسائی شدند

وصیت هشتم در آداب سر بسر دُرّ خوشاب و سراسر چون مشکناب

که دارنده اش در دو جهان کامیاب ست و بس باب و تاب ادب در همه کار هر دور روزگار نگهداشتن
اندازه خود و خبر خود ست و پاس داشتن جای خویش و جای دیگری از شاه تا درویش هر کرا
از درگاه جهان پناه خدای یکتا هنر ادب روزی گردید بنوازش خدای بهروزی سرای رسید پایه شناسی
خویش و بیگانه کار خدای بزرگ شناسست و شیوه ایزد ستر گ اندیشان که هر که پایه هر کار شناخته بکار آورد
و کارهای دو جهانی را یزدانی ساخت و بدین خوش کردار گوی خوبی و خرمی در دو سرا باخت و آنکه اندازه
همه کارها دانسته پا بجاده کار و بار نهاد هر آئینه بخوشیهای دلی هر دو سرای در فش نیکنامی و خوش
کامی برافراخت پاس ادب تخمی ست که نیک بختی و فرخی درخت با شاخ و برگ آنست و نگهداشتن
اندازه خویش و بیگانه در هر کار درختی ست که بزرگی و فرخندگی گل و بار آن جان همایون سپنجی
نگهداشتن آداب ست و روان خجسته سرشتی پاس داشتن اندازه خود و خبر خود از مورچه تا آفتاب پایه گفتار
شناسی مایه دو جهان آسایش ست و اندازه کردار دانی سرمایه دو سرا آرامشی گفتار آداب کار گوهر
بارست و کردار پایه دان هر کار شادی و بهی سر و کار آرایش بهار دربار شاهان جهاندار خوش آدابی
ست و پیرایش آب و رنگ گلذار سروران نامدار در هر کار اندازه نیک و بدشناسی پیغامبران نیکوکار
بر آنها ورود بیشمار باین کار خجسته کار بودند و دوستان خدای یکتا بر آنان مهر آن بی همتا باد باین
فرخنده کار و بار کامگار هر دو روزگار آنرا که هوس روش پیغمبران همان یون روشان و دوستان
بر تر یزدان باشد باید که این شیوه پسندیده را بر گیرد و کسی را که خواهش نامداری دو جهانی و کامگاری
دنیوی و دینی شود می باید که این کردار برگزیدم برگزیند که کامیاب دو جهان گردد افزونی علم
عالمان و افزایش دانشمندی دانشمندان بخوشتر دابی نیکو آدابی ست و روشنی روشن دلان
مردایزدان و تیز بینش درونی پاک اندرونان از بهتری این خوش پایه دانی برتری خواهی
که بهتری دو جهانی خواهد کو که این راه بالاتری بدست آرد آرزومندی که ارجمندی دنیوی و دینی
آرزو دارد بگو که این روش سربلندی و آئین ارجمندی پیشه سازد تا بهروز و بهی اندوز گیتی شود
آیت وَاِذَا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ و چون تحیه داده شوید بسلام فَحَیُّوا پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیت
گوئید بِاَحسَنَ مِنهَا بنیکوتر از ان تحیت اگر او گوید اَلسَّلَامُ عَلَیکُم شما در جواب گوئید وَعَلَیکُمُ السَّلَامُ
وَرَحمَةُ اللهِ و اگر او سلام بارحمت جمع کند در جواب او برکاته زیاده کنید اَو رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز
گردانید یعنی در جواب اَلسَّلَامُ عَلَیکُم گوئید وَعَلَیکُمُ السَّلَامُ اِنَّ اللهَ کَانَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ حَسِیبًا
بدرستیکه خدای تعالی هست بر همه چیز حساب کننده پس شما را بتحیت و جواب آن حساب خواهد کرد

حدیث عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
روایت ست از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي
وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ سلام گوید سوار بر پیاده و رونده بر نشسته و کم بر بسیار
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده ست این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین **حدیث** وَعَنْ
أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایت ست از ابی هریره که گفت
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلُ
عَلَى الْكَثِيرِ سلام کند صغیر بر کبیر و مرور کننده بر نشسته و کم بر بسیار مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده اند
این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین **حدیث** وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ روایت ست از عائشه
که گفت اِسْتَأْذَنَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اذن طلبیدند برای
درون آمدن گروهی از یهود بر نبی صلی الله علیه وسلم فَقَالُوا السَّامُ عَلَيْكُمْ پس گفتند مرگ باد بر شما
فَقُلْتُ پس گفتم بَلْ عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ بلکه بر شما باد مرگ و لعنت فَقَالَ يَا عَائِشَةُ
إِنَّ اللهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ پس فرمود آن صلی الله علیه وسلم ای عایشه خدای تعالی
لطیف ست دوست میدارد نرمی و لطف را در همه کارها قُلْتُ عایشه میگوید که گفتم أَوَلَمْ تَسْمَعْ
مَا قَالُوا ایا نشنیدی آنچه گفتند قَالَ فرمود رسول صلی الله علیه وسلم قَدْ قُلْتُ وَعَلَيْكُمْ بتحقیق گفتم
بر شما باد سام مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده اند این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین **حکایت**
پیغمبر بزرگی همدم و سترگی بهم و در فرخی و همایونی دمسازم و از جان پاکش آفرینش پسران آدم که بروی
درود پاک یزدان باد به آئین شرع بابرتری که سر بسر راستی و خوش آدابی ست با پشیمانی بشمار بیش
آمرزگار بخشش گناه خود باین گفتگو خواست رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی اگر نیامرزی
تو گناهان ما را و نه بخشائی بر ما هر آئینه ما باشیم از زیان کاران بزهکاری کار خود گفت واز آمرزنده برتر
آمرزش خواست واهرمن بدسرشت شیطان زشت در جواب باز پرسش گناه تباه خود بی آئین شریعت
برتری که یکسر ناراستی و بی ادبی ست گفت قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ
گفت ابلیس پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود هر آئینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان
آدم براه تو که آن راه راست ست و دست بزهکاری ناکاری خود را بکردگاری سراسر پاکی نشان داد پناه
میجوئیم از خدای بزرگ خود از این گفتار ناهنجار پیغمبر آدم بردی درود فراوان آفریننده دیو و آدم باد که ادب را

کلمه بند شد بچه پایه بلند ارجمند گردید و آخر من دوزخ نشین که اندازه خود نشناخته سخن بی ادبی گفت بکدام پایه
زشتی و شوربختی و دوزخ آغشتی رسید **فائدم** فرمان شریعت یزدان گیهانیان امنیست
سراپا راستی نیز همین که بنده خدای یکتای را باید که اگرچه همه کار نیک و بد از سرنوشت یزدانی و فرمان
آن شهنشاه جهان بانی داند مگر از پروردگار بلند کار خود را در همه کار بد کاری از خود بداند دانسته همه
نیکوکاری و بهنگام خوشکرداری سپاس داری بزرگ داداری نماید و بگاه گناه بشرمندگی و پشیمانی
دردادری بسیاری آمرزش از ان آمرزگار نیکوکار بخواهد **حکایت** پیروزی باب برابر من
در خیم و گریزاننده لشکر اهرمنان و جانهای کافران از سهمش پر بیم و دلهای مشرکان از ترسش
دونیم پیغمبر سزای تعظیم و تکریم بزرگ ابراهیم هنگامیکه بزرگ یزدان برآرنده فرش زمین و کاخ
آسمان بآن پیغمبر برتر فرمود که من ترا پیشوای نیکوکاران خواهم فرمود و آن خوشتر و بهتر از داور برتر
خواهش نمود که چنانکه مرا به پیشوای سرفرازکنی فرزندان و نبیرگان مرا نیز پیشروی نیکوکاران بدهی
در پاسخش والا ایزدی فرمود که پیشوائی نیکوان و پیغمبری بالانشان بستمگاران یعنی کافران که از نژاد تو
باشند نخواهد رسید و باز چون آن پیغمبر همایون از ایزد پاک بیگمان و چون روزی برای فرزندها
و نبیرهای خود خواست از بسیاری ادب و بیشماری پایه شناسی یزدان خواهش داشت در گروه فرزندان
و نبیرگان خویش از دیگران کناره جسته ایمانیان را نام برد و اسلامیان را برنشمرد که آمی پروردگار من
اینجائی را شهر بی ترس و بیم هرگونه کن و از باشندگان این کسانی را که بخدای یکتا و بالا و فرودین
و آنسرا ایمان آرند بروزی میوه های برومند و خورسند بفرما خوشا کار پیغمبران سراپا خوردی و خورما
و بسا خجستگی آن بزرگان سربسر فرخندگی را که بچه اندازه پایه شناسی خویش و یزدان جهان
بان میدانستند و بچه پایه در هر کار پاس فرمان پذیری آن فرمانفرمای برتری می انگاشتند **حکایت**
در سخن نکوی گفتن و نگفتن نکوئی سخن پیغمبر ما بروی بسیار درود یکتای خدا روایت آمده است
که پیغمبر مردم و دیوان و فرمان ران بر مردمان و پریان وزیر فرمانش همه جانوران و برنشستان
روی زمین فرمانگستران و لشکر بیکرانش از جای برآمد آفتاب تا جای درآمدنش شتابان
و مشرکان کشان و بر کافران جهاد و غزاکنان بیغامبر دو جهان بهان سلیمان بر پیغمبر ما
و بروی درود فراوان بآن اندازه پایه شناس بود و بآن پایه اندازه دان که از ان زمان
که بر تر یزدان آن پیغمبری نشان را مهتری پیغمبری بخشیده به بسیاری سپاس داریی
و بیشماری خاکساری از همان آن تا روزگذار از زمین خاکدان چشم بسوی بالا نکرده و نگاه بآسمان

زیبانموده حکایت پایه دان پایهای برتری ایزد برتر شناسی و آئین آموز آئینهای
بالاتری یزدان بالاتر سپاسی پیش رو داور شناسان و رهنمای داور بنیشان بنده و برگزیده خدای
بهتر جهان آفرین و دوست آفریدگار جهان شیرین بزرگ زمان و سترگ زمین سراپا کردگار دانی
سید محی الدین عبد القادر گیلانی بردی مهرهای بی کرانی بزرگ و سترگ یزدانی باد در روزهای آن یزدان
شناسی افروز و ایزد بینشی آموز خدای بالا شناسی بود و داور بی همتا بینشی و آن مرد یزدان دان و
یکتای جهان راخدای یکتا دوستان و دانشمندان عونت میگفتند و آن پروردگار بزرگ بین ازین خاکدان
دامن چین شیوهٔ شگفتی داشت و کاری شگرفی که بکارسازی دادار بنده نوازی بجای خود در نگاه بینندگان
گاهی پنهان و گاهی آشکارا می بود و بچشم تماشائیان آنی پوشیده و آنی هویدا می نمود هنگامهٔ نامی
خوش کامی داشت خدای برتر دوست و بلند کامی سربسر یزدانی سید محی الدین عبد القادر گیلانی
در ایام جوانی سربسر کامرانی بیش از آنکه در جهان و جهانیان نیام پیشوای پیشوایان نامی بلند آوازه
شدند باد و کس از خردمندان و دانش اندوزان یکی برزبان عام باین سقا مذکور و دیگری بنام عبد الله
مشهور که بنابر دانش آموزی خرد افروزی در بغداد در آمده برای دیدار آنمرد بخته کار رفتند و در میان
راه رویه هر سه کس اندیشیده سخنی گفتند یکی گفت که من ازان بزرگ پرسشی از پرسشهای دانش
خواهم کرد که پاسخش هرگز نخواهد داد و دیگری گویا شد که من پرسیدنی از پرسیدنیهای دانشمندانی خواهم
پرسید می بینم که چه پاسخش دهد ازان سه کس سیومی دوست پاک یزدانی و پسندیدهٔ خدای دوجهانی
خواجه خواجگان زمانی سید محی الدین عبد القادر گیلانی بردی مهرهای فراوانی پیدا کنندهٔ زمین
و آسمان باد فرمود که ازین از خدای بالای پناه میجویم که ازان بزرگ سربسر سترگ گفتگوی کنم و در
گفت و شنید کشاکشی سازم پسندم همین ست که پیش آن بزرگ فرخنده بناگرد آوردن فرخندگی
و نزد آن سترگ فرخ برای بدست آوردن فرخی میروم و بس چون هر سه بجای آن مهتر و همه رسیدند
و سعادت صحبت دریافتند آن مرد ایزدی رابشیوهٔ دیرینه اش پنهان از نگاه دیدند همین که نشستند
بکارسازی بزرگ کردگاری رویرو دیدند آن یکتای جهان همین که آشکارا شد بشگرف کاری سترگ
پروردگاری نخستین بابن سقا غضبناک شده و رخ آورده فرمود که تو در کار من گفته بودیی
که از و پرسیدنی خواهم پرسید که پاسخش نخواهد دانست پرسش تو اینست و پاسخ آن چنین و آنزمان
خشم خدای برتر و بالا که ما ازو باو پناه میجوئیم که من آتش دوزخ در تو افروخته می بینم
و پس ازان روی خوش خود فرخندگی رو برو بسوی دیگری کرده فرمود که ای عبد الله تو گفتی

که من پرسشی خواهم نمود تا خواهم دید که چه پاسخ میدهد پرسیدن توانیست و پاسخ آن این و ترا
در پاداش گستاخیست دنیا تا گوشمالیت خواهد گرفت زان پس نگاه ایزدی آگاه برهنمائی راه یزدانی
و پیشوائی روشن خدیو دو جهانی سید محی الدین عبد القادر گیلانی نمود و نزدیک خود جا داده و گرامی
داشته فرمود که ای عبد القادر بپاس اندازه نگاه داشتن خدای بالا و بهتر و پیغمبر وی نیکو و خوشتر
راز خود خوشنود نمودی و تو از شش برآمده سپهر و برفروزنده چهر ماه و مهر گویا ترا در شهر بغداد
می بینم که در بزمی نیکوتر بر سر منبر هستی و پای خود بمردم نموده میگوئی که این پای من بر سر گردن همه دوستان
خدا هی بزرگ دو جهان ست یعنی این پیشوای سترگ پیش قدم و بالاتر همه همسران ست که در زمان
ایشان بوده اند و بفرمان سترگ گیهان بان همه مردان یزدان سرهای خود ها را بزیر پایت از جهت
بزرگیت نگون نموده اند پس ازان همان زمان از ایشان ناپدید و پنهان گردید که بار کسی او را ندید
نازم بر کارسازی های خدای بزرگ و بانیازم پیش داوریهای یکتای سترگ که پس از گذشتن روزگار
هر یک ازان نیکوکار و بدکردار همچنان شد که فرموده بود و این سرگذشت ابن سقا آنچنان گذشت
که در شهر فرخ نهاد بغداد در دانش و بینش سرآمد دانشمندان و در گفتگوی دانشوران برتر
و بلند سخنوران شد و در همه دانشهای دین و کیش و دنیا و گیتی و لریش از همه با دانشان پایه ها بیش
از پیش شد و آوازه پیر دانش آن بالا بنیشی جهان جهان را فرو گرفت و گیتی گیتی از بلند نامی دانشش
پر گشت تا آنکه از خوش زبانی و شگفته بیانی و بلند شانی و خجسته و روشن پیشانی اش خلیفه بغداد
را خواهش فرستادن دانای دور کار دین و دنیا بینای بکار بیجا مبری پیش قیصر روم پدید آمد
و بجز دور اندیش و رهنمائی دانایان با دانای پیش آن کار خجسته کردار بنام این سقا بانام و با آوازه
و خوش کام ساخت و او را از پیش خود پیام برنمودن بقیصر روم که فرمان روای آن مرز و بوم
و شاه ترسا بچه بود فرستاد و این سقا از خلیفه بغداد با فرخی و دلشادی روانه روم گشته بقیصر
روم رسید و بهر کار گفتار و کردار که او را با قیصر پیش آمد و در همه آن با آبرو بلند پایه گردید و در
بزمش بهنگام گفتگو و سخن دو بدو دانشوری دینی بر دانشوران کیش ترسای برتر و بالا شد و
سخنش بر همه سخنهای شان با فزایش و با نمایش ماند قیصر روم افزون از افسون در
کوشش بلند پایگی اش کوشیده او را بسیار بسیار با آبرو و ارجمند پایه داشت تا آنکه این سقای
بدبختی رسا بر دختر خوبتر و شوم قیصر روم شیفته و فریفته گشته ازان شاه دین تباه بهزار آرزو دختر
خواه گشت و آن بداندیش دادن دخت خویش با بن سقای دلریش بپذیرفتن ترسای کیش

نشان داد این سقای کفرگرا دین بد آئین ترسائی را بصد خواهش خواسته کافر دوزخی و بیدین گردیده
داماد آن بادشاه روسیاه گردید و سخن آن بیشوای یکتا وغوث دین یاد کرد و دریافت کرد که آنچه
بد و رسید از ان گستاخی رسید خدای بالا از فریب اهرمن آتش نشین نیاه دهد و داور یکتا و دانا
از رهزنی اهرمنیکان برکنی در نگهبانی وارد و همچنین با دیا داور پائدار و داستان عبد الله چنان گذشت که او
بسوی دمشق رفت و نور الدین شهید ع با مراد که خلیفه بغداد با دین و داد آن دانشمند دانش آباد را
بزرگ و گرامی داشت و بکار دیوانی بفلان کار سرفرازی بخشیده در همه ران بالا نشان ساخت و او در کار گذاری
آنکار سر و کار پیدا کرده شب و روز آن چنان دست بکار شد که آنی بیکار کردن باندازهٔ سر خاریدن
نمی یافت و همه آن در آن کار کوشش بکیران میساخت و افسانهٔ همایونی نشانهٔ سید پاک گوهر و فرخی
نشانه بزرگ و سترگ عبد القادر گیلانی فرخندگی کاشانه بروی فراوان مهرهای مهر فرمائی دین
و دنیا باد آنچنان شد که دشمنی خجستگی بهر بغداد دین و دنیا آباد سالها با آموختن دانش بیرونی و درونی
و روزگارها بکارهای بدست آوردن خوشنودی بزرگ یزدانی و گرد آوری پاکی اندرونی و بیرونی
و روشنی ایمانی بسر برده بدستگیری دادار دو جهانی و مهر فرمائی داور گیهانی در پایه خداشناسی
بس بلند پایه و در مایهٔ ایزد پرستی بسیار ارجمند مایه گشت و در همه ی خداوستان پیش پا و در
برابری ایزد بالا شناسان بالا شد تا آنکه در نزدیکی پیدا کننده خوبی و پاکی و آراینده نازونازکی
آن پایه رسید که بفرمان جهان بان روزی آن مرد نیزدان بر سر منبر فرمود و بزرگی و بالائی خود
بدین روشن بر دم نمود که پاکی آرای خویش بر داشته گفت که این پای من بر سر و گردن همه
دوستان خدا بالای دو جهان ست و بفرمان آفریننده گیهان همه مردان یزدان که آن روز از خاور تا خاور
بر روی زمین زنده بودند سر خود ها را نگون کردند چنانچه ازان گروه بلند شکوه آنانکه از دنیا گذشته
بخواب مرگ خوابیده بمینو آسوده بودند بکردگاری بزرگ کردگاری در گورها بهشت نما سرها را بسوی
پای آن فرخی و خندگی پیرایست نمودند نه ی بزرگی و خهی ایزد پاک و خهی سترگی بخشی و او سترگ بهر کس
که خواهد بخشد و بهر که بخواهد خوشتری بدهد و شگفت برتری و شگرف بالاتری بارگاه خدا آگاه و شناسای
یزدان بهتری جهان پناه مرد ایزد سید محی الدین عبد القادر گیلانی بر و مهرهای فراوانی بزرگ یزدانی
باد انیست که دادار توانا بآن دنای خود بچه اندازه بلند پایگی بخشیده و بکدام مایه ارجمند مانگی داده پاکی
و خوبی مراورا ست و بلندی و ارجمندی مرورا ع بر دزدهٔ مدارج قدر رفیع تو نی عقل راه یابد
و نی فهم پی برد **حکایت** در داستانهای پاستانها آورده اند که روزی برای بزرگ

بزرگان وایزد شناس ایزد شناسان همایون و فرخنده بهر دو سرا خدا دوست مجم الدین کبری
بروی مهرهای بیشمار بر دردگار باد کنیز کی آوردند و پیشگاه آن بلند پایگان آگاه گذرانیدند و آند وست
خدای دو جهان آن شب بشادمانی و کامرانی گذرانیدند و از سر نو شب بعد نماز خفتن همه شاگردان بهتر ان
خود را فرمودند که من امشب بآرام تن و خوشی و شادی جهان فرخی نشیمن خواهم گذرانید و شما نیز بجایهای
خویش بنا بر آرام جانی و تن آسانی بروید لیکن فرموده پیشوای خود همه ها رفتند مگر فلان باین نگاه که پگاه
پیشوای دین پناه ما نشست و شوی تن ایمان مو بمو مشکبو خواهد فرمود همان نیکو تر و خوب تر که من آب
پاکی آب و تاب آماده بدست دارم که مبادا نبودن آب آن خواهش بآن پیشوای رنجی رسد همه شب
از سر شبان گاه بر در آن خدا آگاه با آب پاک استاده ماند و بامداد که آن سرور خداشناسان از
خواب ناز بنا بر نماز دلنواز و همایون بیدار گذارش نیاز بدرگاه آفریننده بی نیاز و بی امتیاز بر خاست
و فلان را بر در خانه فرخی کاشانه با آب پاکیزه استاده دید از سر گذشت شب از تر فتن بخانه و ماندن
همانجای فرخندگی استانه پرسید آن شاگرد خجستگی گرد به پیر بهتری و خوشتری گیر گفت و گوهر
کامرانی را برشته گفتار چنان بسفت با نیکه شاید که پیشوای مرد را فرداخواهش آب باشد شب با آب
استاده ماندم آن بزرگ سر بسر ستر گ بشنیدن این گفتن بمهر بر فرازنده ماه و مهر به بسا خوشدلی
فرمود که بداد داد آفرین بادشاهان بر کابت بدوند و بکار سازی بارگاه بی نیازی همچنان شد
که آن برتری آمود فرموده بود که پس از روزگاری در دیاری بادشاهی نیازمند بفلان شد
و دست بخوانش داده بدامن بزرگی آن سراپا ستر گی گرفت روزی برای سواری آن مرد بالاتری
اسپی بهتری آورد و آن سواری آن با خوشتری بدست خود رکاب آن بلند از آفتاب گرفت
همین که آن بزرگ مانند خورشید بر سپهر بر آن اسپ ارجمندی چهر سوار شد اسپ تیزی نموده
تبندی چند گام پیش رفت و آن شاه با بخت زیبای تخت همچنان رکاب در دست چند گام دوان
شد فلان میفرماید که مرآن آن فرموده پیر بزرگ خود بیاد آمد چنانکه گذشت خود را چگونگی دوستان
خدا بالا و فرخا ماند و بود مهر دران بزرگ نیز دان که بداد جهان آفرین بچه اندازه بلند پایگی سیدارند
بخدا که دوستی اینها دوستی خداست و بایزد توانا که آشتی اینها آشتی دادار با یکتای
هر کس که دعوی دوستی کبریا کند ۞ لازم که اتباع رسول خدا کند **حکایت** پیشوای
پیشوایان و رهنمای رهنمایان دانش آموز دانشمندان و خرد افروز خردمندان و دانای
دین و بنیای ایمان راستی بهین و برین با فرخی و فرخندگی پیشین روی مسلمانان امام شافعی

بروی مهرهای بیشماران بزرگ یزدان باد بآن اندازه خوی نیکوی پایه شناسی و بانمایه خجستگی بزرگی
دانی داشت که نگارش کارد شوار و گفتارش سرو کار سختی کار آورده اند که اگر گاهی بر سر گفتوگوی
همایونی شور امام ابو حنیفه بروی مهر باینهای فراوانی بلند یزدانی باد میرفت و ناگاهان آنجا نماز
خواندن میشد برداشتن هر دو دست خدای پرست در نماز که درکیش آنفرخندگی اندیش آمده است
از نیکه درکیش فرخی پیش امام ابو حنیفه همایونی پس و پیش نیامده او را از بزرگان خویش می شمرد و بپاس
این در انجا در نماز نمی برداشت بزرگی و پاکی مر خداوند آب و خاک و برآرنده باد آتش را سزاست
که بلندگان برگزیدگان خود بچه دستگاه خرد اندازه شناسی ارزانی فرموده ست و بکدام پایگاه
دانش پایه دانی بخشیده بلندی مرا و راست و ارجمندی مر و را

حکایت در داستانهای
پاستان چنین دستان سرای اندوه زدای کرده اند و از افسانهای گذشتگان اینچنین
فسانه شادمانی نشانه کوشش روجهانیان نموده که در کشور توران زمین دوست بزرگ یزدان
بهین و مرد همایون و فرخ با نزدیکی ایزد با بزرگی و برین خواجه حمید الدین بروی لبسا مهرهای برتر
یزدان باد بود روزی در شهر بخارا بخانه مردنیکی بهمراهی چند نیکان خدای بالای و بهتر دوستان
گرد آمده بود و فرخی افزای آنجا شده خواجه خانه که نیازمند درویشان پاک جان بود و مهمانی
خوردنی و آشامیدنی آن پاکان در استان بخوبی نموده همه شب مهمان داشت و چون آن
بزرگان از شنوندگان سرود بدون ساز ورود بودند و بهمان اندازه که در شرع و دین خجستگی
آوازه جواز آن آمده درکیش اسلام روای آن بدرستی پیوسته گاهی بآن بلپاک جانی و با همایونی
ایمانی می پرداختند بنابر آن شب را در انجا بشنیدن سرودی تار و پود ساز و رود گذرانیدند
و آنخواجه میزبان را بنده ترک نژادی و نیکو نهادی و ازبدی آزادی بود شمس الدین نام که از شام
تا بام بفرمان خواجه خوش بکام همه شب بیش کاری و درستی کاردباری آنگروه پرستش سرو کاری پیدا
شده و همه شب پیش شان بپا ایستاده سر شمع گرفته بگاه آن بزرگان خدای بزرگ آگاه
بکارش نگاه بالاجای گاه نموده باهم فرمودند که آمشب این جوان پیش کاری مارنج فراوان
بکار برده ست و سختی بی پایان کشیده می باید که بهبودش خواستگاری ببارگاه پروردگاری
بلند کاری بکنیم و همه ها در باره اش از درگاه داور جهان پناه بهتری و خوشتری خواستند
شگرف کاری سرنوشت کردگاری که سراسر و سربسر شگفت نگاری ست در باره شمس الدین
شگرفی و شگفتی را کار فرموده پس از گذشتن روزگار و درنوشتن درازی سالها بسیار اورا شهریار

وتاجدار کشور چار دانگ هندوستان نمود که آن نامدار بپشت گری بخت بر تخت همه کشور هندوستان
در شهر دهلی رخت استواری کشیده بنام فلان نامی و بلند کامی شده سالیان بکامرانی و روزگاران
بشادمانی گذرانیده انجام کار با ایمان روشنی ازین تیره خاکدان گذر نموده و داستانهای کشورگشای
و دژها افگنی و بت و بتخانها شکنی و افسانها لشکرکشی و کافرکشی آن بادشاه کفرکاه و دین آگاه و دنیا
دستگاه در نامهای داستانهای شاهان و افسانهای فرمان دلان بخوبی نوشته اند و بخوش روشی
بنگارش آورده هر فلان شاعر در جنگهای کافرکشی و بت شکنی ﴿ شهی مجاهد غازی که دست تیغش را
روان حیدر کرار میکند تحسین ﴾ **حکایت** در نامهای باستانی آورده اند و از افسانهای
شاهان تورانی سامان گوهر گفتار را بدین روش برشته دستان سرای نیکو و خوش سفته که شاه اسماعیل
سامانی شهریاری همایونی بود دین آگاه و جهانداری دنیا دستگاه و چگونگی جهان گیری و داستان
گیتی ستانیش در نامهای شاهان بخوبی نوشته اند و به نیکو روشی نگارش ساخته روزی دانشمند
دینداری و دانش کار پرهیزگاری پیش آن بادشاه خجسته کرداری رفت شاه ایمان خواه و دینداری
کلاه هفت کام به پیش باز پیش آمد و چون آن دانای دانش آهنگ از پیش بادشاه باهوش و شنگ
بازرفتن خواست خسروی کامگار باز هفت کام پیشبایش شتافت زهی خوش بخت آن با تاج و تخت
و زهی خجسته سرنوشت آن حوزم سرشت که این پایه دانی آن شاه با فرمانی به پیشگاه شهنشاه نیز دانی
گزین و پسند آمد و بهر دادار به خواب با بخت بیدار سرور پیغمبران و بهتر مردمان و خوشتر دیوان
و پریان را دید که با فرآوانی مهربانی میفرماید که ای اسماعیل چون تو آئین بزرگ داشت دانشمندی
از دانشمندان دین و کیش فرخندگی اندیش گروه من بجا آوردی باین کار پرآفرین دلور جهان آفرین
تا هفت پشت بادشاهی روی زمین به بخشش بالای خویش بتو داد و بفرمان پیدا کننده سود و بهبود
همچنان رو نمود که پیغمبر خورمی همایونی آمود فرموده بود و از آنجا که اندازه بزرگی بخشایش بخشنده دو جهان
از دانش بیرون ست و ستر گی آن از دانای افزود بنابر آن در نژاد آن شاه بادین و داد
نشان آن نوید شادمانی جاوید زیاده از هفت پشت پایدار ماند که تا هشت پشت هشت کس
خسروی و بادشاهی کردند **حکایت** پیش رو دینداران و پیشوای پرستشگران آن
سالار نیکوکاران و بهتر پرهیزگاران و پیش کام خدای یکتای دوستان و براه راستی و نیکی
آرندهٔ هر کتر و بدسرا پا خرد پیر ما و رهنمای ما سید احمد صاحب بروی بی اندازه مهربانی ایزد
بی همتا می زیبد و می سزد به بخشایش آفریننده جان و روان آنچنان پایه دان بود و دین

به پیش یعنی آن را استقبال کرد

خوش آئینی و خجستگی گزینی آنچنان دست کوشش بکار داشت و بآن اندازه درین هنر نیک آوازه بود
و خوش اندازه که با نگه بخشش و بزرگی همی ایزد بزرگیده بزرگی بیشمار درونی و باستر گی بسیار برونی در کار داوری
شناسی و پروردگار پرستی بجان و ایمان میداشت و با اینکه همیشه و همواره از چار سوی جهان و از عرب
و عجم مردایزددان و مرد خدای برتر دوستان بافراوانی روشنی اندرونی و بابی پایانی همایونی
ایمانی پیش آن سرسبر ایمان و سراسر جان و روان در شناسائی یزدان گیهان بان در آمده و خواهش
ایمان خواهی و آرزومندی خدای شناسی زبان خواهش و لب آرزو میکشادند و بهره بانی خدای
دوجهانی باندازه سرنوشت خود ها از رهنمائی آن ایزدشناس و یزدان بین مایه ایمانی و همایونی
خدای بالاتر بینی بجیب و دامان ایمان خود ها می ربودند آن یکتای روزگار بنگاه خوشنودی پروردگار
به بزرگ داشت بزرگان که پیش پایه بزرگیش خوردان بودند و به سترگی آراسته سترگان که
به هم پله سترگیش بسا کم مایه بودند بسا بسا خاکساری خویش و بسیار بسیار بزرگی داری آنان میفرمود
"دانائی یزدان دان و دوست پیدا کنندهٔ دوجهان در کار زار نفس کشی و دل اهرمن آزمائی
دونیم حاجی عبد الرحیم که از دست دادگان بغفرخندگی شاگردان و از خوشه چینان خرمن همایونی
ایمانی آن بزرگ یزدانی بودند با نگه شب و روز به بسیاری خاکساری چون همه شاگردان به پیش
پیر ما کار و بار میکرد و مگر چونکه از همیشه و بیشتر بسا نورانی ایمانی و بسیار شناسائی یزدانی بدل میداشت
پیشوای ما بدید آن بلندی آن پارسا بر آموزگاری خویش و شاگردیش نگاه نفرموده بی پایان
گران مایگی اش میفرمود چون با ایمانی خداوندی در ایزد بینی بزرگ منشی و خوش کیشی خواهشمند ایمان
خواهی و آرزومند داور شناسی بنیش میرسید با آن همه بزرگی و بلندی که یزدان جهانیان بآن
برتر دادار شناسان داده بود بسیار سترگ داشت میفرمود و بسا بالاتری و مهتری آن بالاتر
و مهتری بنمود و نام دانشمندان دین که همواره خوشه چین خرمن ایمان و دین باندرز دلپسند و پند
ارجمند آن بخت بلند بود بجز بهتری و خوشتری بمزبان نمی برد و بجز مولانای فلان و مولانای فلان
در سخن آن تهمتن کفرشکن نمیگذشت و با نگه آن سراسر بزرگیه پیر رهنمای جوان و پیر و پیش روی
نادان و دانای دانش پذیر بود پیر سالان را بالاتر داشتی و پایهٔ دانشمندان دین برتر افراشتی
و با سر بسترگی پیش شان خود را خورد نمودی و با نگه در خدای بلند و بی همتا شناسی در همه جهان
بس دانا و یکتا بود چون دیگران ایزدارجمند شناسان بنرم خو زم و ایمان دوست و کفر رزم
بنا بر دیدار فرخی گلذار و گفتار فرخنده کار میرسیدند با همه بزرگی بسیار و با یکسترگی بیشمار

برای آنها خاستی و با آنان بکارهای بزرگی داشت و خوشتری آراست به پرداختی با آنکه خدیو آفریننده
پری و دیو آند دست ایمان مغز و پوست خود را در فرخندگی درونی و فرخی ایمانی آنچنان فرموده بود
که هر که از ایزد دوستان و روشن دروان بر دست راستی دستا دست بزرگی و سترگی همایونی
دینی بدست آورده بودی و با آن همه بزرگی به بزم همایون آن سراسر همایونی رسیدی بفرمان
یزدان از خجستگی آن مجسته بسا بزرگی افزون از پیش و بسیار سترگی زیاده از پیش بدست میکردی
و با اینهمه بسا شده و بسیار گردیده که مردی پرهیزگاری و ایمان کاری و خداشناسی دستگاه و ایمان
و اسلام آگاه برای بدست آوردن فرخندگی دست بدست دادن از بزرگی بدست ست و آگاهی خدا
دوستی بخوبی بنگاه باین مایه فرخی ایمانی و دینی اکنون با من خواهش دست بدامن شاگردی دادن
نمی باید با سرمایه خداشناسی خود خویش سروکار داشته باشید و رسم راه ایمان و اسلام خود را مجسته
سرانجام داده **حکایت** یحیی بن معاذ میگوید که یک شب بایزید دیدم از نماز خفتن تا بامداد
برسر دو پای نشسته و با شنه از جای برگرفته و دو چشم از سر نیامده ببهوت به آخر سجده بگرد و بسیار
باستاد و سر برآورد و گفت بار خدایا گروهی ترا طلب کردند ایشان را کرامات دادی تا بر آب رفتند
و در هوا به پریدند و من بتو بنیاهم از ان و قومی را گنجهای زمین دادی و گروهی را آن دادی که یک
شب مسافت بسیار بردند و به آن خوشنود شدند و من بتو بنیاهم از ین همه پس بازنگر بست
و مرا دید گفت یا یحیی تو اینجائی گفتم آری یا سیدی گفت از کی باز گفتم از دیر باز پس گفتم چیزی
از ین احوال با من بگو گفت انچه ترا شاید بگویم مراد ر ملکوت اعلی و ملکوت اسفل بگردانیدند و به عرش
و کرسی و آسمانها و بهشتها همه بگردانیدند و گفت بخواه از ین همه هر چه خواهی تا بتو دهم گفتم از ین همه
هیچ نخواهم گفت تو بنده منی **حکایت** یکی را بخواب دیدند گفتند خدایا تو چه کردی گفت هر چه برای او کرده
بودم در کفه حسنات دیدم تا بگذرانم آنار که در راه انداخته بود برگرفته بودم و تا گربه که در خانه نامرده بود
و یک رشته ابریشم که در کلاه من بود او را در کفه حسنات دیدم و خری مرده بود مرا که قیمت آنچند
دینار بود و آن را در کفه حسنات ندیدم گفتم ای سبحان الله گربه در کفه حسنات بود و خری نبود
گفتند آنجا که تو فرستادی آنجا شد چون نشنیدی که خر مرد گفتی لعنة الله اگر گفتی فی سبیل الله باز یافتی
و صدقه بدادم برای خدا لیکن مردم می نگرستند آن نظر مردم مرا خوش آمد آن نه مرا بود و نه
و نه بر من و مقتضای محبت خدا آنست که هر کار یکه کنی اخلاص را در آن ملحوظ داری و ریا محذور
باشد و صرف رضای خدا منظور

وصیت نهم در خواهشهای بلند و آرزوهای ارجمند خواهش برتر

در باغ جهان میوه خوشتر است و آرزوی بالاتر در گلستان گیتی گل خوشبوتر بفرمان داوری بلندی
درخواهش بلند است و بفرمود داوری ارجمندی در آرزوی ارجمند به بخشش ایزد بزرگ بزرگی در گرو
بزرگی خواهی است و بهر نیروان سترگ سترگی در تهستر گی جستجو خواهش گری برتری یار بهتری است
و خواستاری بالاتری شاخ و برگ خوشتری آرزمندی بلندی است و خواهشمندی ارجمندی
ارجمندی خواستن کارهای بزرگ کار بزرگان است و خواهش داشتن کار و بار سترگ کار و بار سترگان
و بلندی بآرزوی پایه بلندی بخت بلندی است و دلپسندی بخواستگاری مایه ارجمندی ایزد جان
آفرین که آدم را خوشتر آفرینش آفریده اگر امید برتری ندارد پس آدمش نتوان خواند و نیروان ها
جهان بان که آدم را بهتر از پیدائیش زمین و زمان پیدا کرده اگر آرزوی بالاتری نخواهد مردمش نتوان
گفت آسمان را آزان پایه بلندی است که کارش شب و روز بالبندی است و زمین را ازان مایه پستی است
که سروکارش روزان و شبان به پستی نیروان زمین و آسمان بان که آسمان را سرفرازیده در و
بلند کامها نهاده و زمین را که سرنگون نموده اند اندرونش پست کامها انداخته خدای روزی ده
آسمان را بالا آفریده و نامه روزی آفریدگان در آن نهاده و درهای برکه و مه در آسمانها کشاده
از انکه سپهر آفرین سپهر را بغیر از افراشته و خاک را به نشیب جاداده بکاری گری خود هر سال
برای آرایش زمین فسرده باران از آسمان فرستاده و بنا بر زندگی خاک مرده در هر سال آب
زندگانی از سپهر فرو ریخته زمین پست پایه همیشه خوبی و زیبائی خود از آسمان سربلند سرمایه یافته
است و خاک خشک بی آبرو همواره سبز بختی و تازه روئی از بخشش آسمان بالا پایه بدست آورده
بخشش نخشاینده جان و روان پیغمبران سراپا بزرگان خواهشمندان پایهای بزرگی و برتری
ایمان و اسلام و شرع بوده اند و دوستان گیهان بان برتری نشان آرزومندان مایهای سترگی
و خوشتری شده با دشاهان بافرمان بهتری خواهان گذشته اند و خسروان کشور کشایان
مهتری جویان شده سروران نامور ان برتری جو بروی روزگار آمده اند و سپهسالاران
صفدران ببالاتری جستجوی نام برآورده دستوران کشورآرایان بلند پایگی خواسته اند
اسپهدان دلیران ارجمند مایگی خواستار نموده مهی بی بهی خواهی کیهی است و بهی جز مهی
خواستاری سر بسر کهی بکاریگری خدای دستگاهی مهی در گرو خواهش بهی است و بهی بی

درخواست مهی سراسر دست تهی نه بی خواستن مهی که هست و که بچشم داشتن مهی نه بآفرینش
شاهنشاه جهان پناهی مهی همچو برابری نگاه و سخن مهی و بهی در پوشیده و آشکارا برابر و جفت هم دیگر اند
که تا این دو یار یک راز و یک کار باهم یکی نگویند بهی بدست نیاید و تا این دو خویش سر و کار
باخود و بزم یکجهتی نیارایند امید واران مهی همیشه جیب تهی باشند سرفرازی خواستن سرفرازی
یافتن ست و سربلندی گرائیدن بسی بلندی خواهی سربلندی نخواست که نیافت و سرفرازی جوی
سرفرازی نجست که بآن نپیوست تخت بفرمان آفریننده بخت و تخت به بخت تخت خواهان ست
و بهر جهان بان این کار سخت تر به بخت آرزومندان بس آسان و بفرمان فرمان دهی سبر نوشت
فرمان خواهان ست و در فرمان فرمان جویان بکارسازی شاهنشاه دوجهان پناهی شاهی در دست
شاهی خواهشان ست و دست گاهی با دشاهی در پنجهٔ با دشاهی جستجویان مردمی برتری گامی ست
و اگر نه مردمی از زیبی بصد پایه با کمی اگر زن چون مرد با خواهشهای بلند بودی هر آئینه زن را مزن نام
بودی در جهان که زنان نامی نشدند بیست کامی نشدند و مردان که نام برآوردند به بلند کامیے
برآوردند تهمتن بروشیر که با وازهٔ انداز دیگر درندگان با بلند دست برد خویش آویزه اند و خرو
شگال که کم اندازه اند با کوشش های ریزه دل آویزه اند شنقار و شاهین که در ستیزه مرغان برتر
و بهروزه انداز دیگر پرندگان در دلیری و تیز پروازی بالاتر پروازه اند شاهی را با بلند خوابیے
یکجهتی ست و خسروی را با ارجمندی جوی دوستی سروری بدون آرزوی برتری بدست نیاید
و سرداری بجز کوشش جستن بالاتری بکام نرسد در دفتر خوشتر و نامور سراسر همایون کرو فر
یکسر فرخندگی سربسر فرمود خدای گیتی گستر و بنده پرور بهتری و فرخی و برتری خواهی آمده
و در سخن روشن و خوشبوتر از مشک ختن و زیبای شنیدن و گفتن و زیبنده نگارتر از چمن
و گلشن بهتر و سراپا خجسته و خوزم تر پیغمبر بهتر و نیکوی بزرگ و بالا چشم داشت و خوبی بزرگ
و ولا امید وار شده آیت وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز نگشن نظر چشمهای خود را یعنی منگر اِلٰى مَا مَتَّعْنَا
بسوی آنچیزی که برخوردار گردانیدیم بِهٖ بدان چیز اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از کفره چون وثنی
و کتابی داده ایم ایشان را زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و منال ست
لِنَفْتِنَهُمْ فِيْهِ تا بیازمائیم ایشان را دران یا آنرا فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم
روز قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی دادن پروردگار ترا روز بروز
بآنچه روزی داده ترا در نبوت و هدایت خَيْرٌ بهتر ست از مالهای فانی بی اعتبار ایشان

وَابْقَى وپاینده تر **حدیث** وَعَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ جَدِّهٖ عَنْ
رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ روایت است از عمرو بن شعیب که روایت میکند از پدر خود شعیب
و شعیب روایت میکند از جد خود که عبد الله بن عمرو بن العاص بود و عبد الله بن عمرو روایت میکند
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود خَصْلَتَانِ مَنْ كَانَتَا فِيْهِ كَتَبَهُ اللّٰهُ شَاكِرًا صَابِرًا
دو خصلت اند که کسی که باشد این دو خصلت دران بنویسد او را خدای تعالی شکر گوینده صبر کننده
مَنْ نَظَرَ فِيْ دِيْنِهٖ اِلٰى مَنْ هُوَ فَوْقَهٗ فَاقْتَدٰى بِهٖ کسیکه نظر کند در دین خود بسوی کسیکه بالای
اوست یعنی کامل تر و قوی تر از وی در دین پس اقتدا کند بوی و متابعت کند او را و صبر کند بر مشاق
عبادت و مجاهدت در عمل بکتاب و سنت وَنَظَرَ فِيْ دُنْيَاهُ اِلٰى مَنْ هُوَ دُوْنَهٗ فَحَمِدَ اللّٰهَ عَلٰى
مَا فَضَّلَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ و کسی که نظر کند در دنیای خود بسوی کسی که فرود است از وی پس ستایش
کند مر خدای را بنا بر فضیلت دادن خدای تعالی او را بر آنکس و شکر گوید کَتَبَهُ اللّٰهُ شَاكِرًا صَابِرًا
می نویسد او را الله تعالی شاکر بجهت نظر ثانی و صابر بجهت نظر اول وَمَنْ نَظَرَ فِيْ دِيْنِهٖ
اِلٰى مَنْ هُوَ دُوْنَهٗ وَنَظَرَ فِيْ دُنْيَاهُ اِلٰى مَنْ هُوَ فَوْقَهٗ فَاَسِفَ عَلٰى مَا فَاتَهٗ
مِنْهُ لَمْ يَكْتُبْهُ اللّٰهُ شَاكِرًا وَلَا صَابِرًا وکسیکه نظر کند در دین خود بسوی کسیکه آن کس فرود است
از و و نظر کند در دنیای بسوی کسیکه آنکس فوق از وست پس اندوه خورد بر چیزیکه فوت شده او را
از دنیا ننویسد او را خدای تعالی شاکر بجهت اندوه او بر فوت دنیا و نه صابر بجهت نه صبر کردن
او بر طاعت رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ روایت کرده ست این حدیث را ترمذی در جامع خود **حکایت**
دوستان خدای دو جهان باندازه سیر چشم و بلند نگاه می باشند دنیا را هر چند که رنگین و
دلنشین ست و هر آئینه که باهزاران و بیشمار ان تاج و نگین مگر بجز خوشنودی بزرگ خدای
زمان و زمین هیچ نمیخواهند و بسبزی و شیرینی آن یکسر نگاه نمیکنند و روزان شبان جهان خویشی
داور گیهان بان بوده خوش می باشند زهی والا وهی چشم بالا **حکایت**
زید بن ارقم میگوید که با ابو بکر رضی الله عنه بودم که او را آب آوردند به انگبین شیرین کرده
چون به نزدیک دهان برد باز گرفت و بسیار بگریست تا همه بگریستم و خاموش شد پس گریستن
گرفت و چند انکه کس را دلیری آن نبود که به پرسیدی چون چشم پاشکرد گفتند یا خلیفه
رسول الله چه بود گفت یکروز با رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بودم که بدست چیزی
از خود دور میکرد و هیچ چیز ندیدم گفتم یا رسول الله این چیست گفت دنیاست که خود را

بر من عرض میکند او را دور کردم باز آمد و گفت اگر تو حجتی از من کسانیکه بعد از تو باشند بخواهند الخ
ترسیدم که مرا آن دریافت رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی بگو سفند مرده بگذشت گفت
بپیلید که این مردار ذلیل و خوار ست که کس بآن ننگرد بخدا که جان محمد در دست اوست که دنیا نزد
حق تعالی خوارتر از نیست **حکایت** پاک نژاد که مانندش کم زاد و پیروانش بسیار شوناد
اگر بی مانندش گویند سراسری سزد اگر از بسیار بزرگان بزرگش خوانند سر بسری می زیبد پی رویش رویشی
ایمان می افزاید و بیش و کمی اش زیب اسلام می آراید شاگردش از دوزخ میگریزد و بهشت
میدود و دوستش بفرخندگی دوسرا میخندد و دشمنش بشرمندگی در هر دو سرا میگرید اگر پیشوایان
گویندش میر سند و می زیبد پیر ما سید احمد مجاهد و غازی بروی مهرهای بی پایان پیدا کننده مهرها
باد و بهر آفریننده تا زمین و سپهر باندازه نگاه بلند و چشم سیر وار جمند داشت که همیشه و همواره
همیگاه بجز خوشنودی خواهی خدای جهان پناهی نخواهشی نپرداخت و جهان گذران و هر چه
دران ست آنرا هر بار هزار بار و صد هزار بار هیچ و نابود و بیشمار بار می بود و نابهبود انگاشته بر آن نگاهی
نینداخت و از خود دور از دور پنداخت و بر کرو فر آن چشمی نکشاد و آنرا از خود دور از دور نهاد
اگر باین شرع و دین بهین دنیا میخواست بخشش بخشش آفرین بآن شمار پیروان و شاگردان
میداشت که جو جوز اگر نیم نیم جو سیم هر یک از انها در سالها برای آن پر ایمان و جان جهان می آورند
بنابر خرچهای شاهانه و سرورانه پس می بود و گاهی کمی نمی نمود و گرین همه را همه بپاس خوشی جوی پروردگاری
یکسر گذاشته پرستش بر ترجنگ کافران و رزم شرکان پای پیشی پیش نهاده و از کار سازی
کارساز دو جهانی پشت و پناهی جسته خود را با خویشاوندان خویش و برگزیدگان خویش از
خویشان و بیگانگان از نوکران و درویش دران راه فرخی رو براه بهمایونی و فرخندگی
دستگاه خرچی نمود چه بزرگ ست بزرگی آن بزرگ و چه سترگ ستر گی آن سترگ برین کار
بنگاه دین آگاه از هر کس چه شاه بالا کلاه و چه گدای نگاه کوتاه هزار آفرین ست و صد هزار واه واه
حکایت شاه نامور و بادشاه دادگستر اسکندر ذوالقرنین اصغر که بفرمان بزرگ
داور خسرو مهنت کشور و شهریار خاور بود و بهر دادار بر تر و بخشش بخشاینده بالاتر سر دران
گیتی پهناور پیشش با خاک برابر بودند و فرمان دهان جهان یکسر بفرمانش سر بسر بنگامیکه بدست
گیری ستر گ پروردگاری برای جهان گیری سوار میشد غمگین و اندوه آگین بود دستورش ارسطو
که بآفرینش بلند کردگار بسیار دانش بود از شاه پرسید که سپاس آفریدگار روزگار را که همه چیزهای

شاهی و فرمان دستگاهی بدست ست و درست گنجها بسیم و زر آنچ اندر لشکرهای سوار و پیاده
فراهم و آماده و فرمان بر کشور روان و فرمان پذیران در جلو دوان و فر و بخت با فسر و تخت
برای خدمتگذاری دست بر دست دل تنگی از چیست و آزردگی بکیست سکندر فر و فرزانگی بهرو
پاسخ آورد که جان گرفتگیم ازین ست و رنج روانم این که از انجا که بداد ارجمند دادار بنا بر بدست
آوردن روزگار سوار نیشوم چون نیک می بینم فرای گیتی و پهناوری و کشادگی زمین را پیش خواهش
بلند و آزروی ارجمند خود تنگ میدانم بپاس این شرم دامن گیرست و شرمندگیم عنان گیر
که برای این کم اندازه و بنا بر این فرومایه اندازه برابر باید داشت و امید برین باید گذاشت
چه سان سوار شوم و چگونه خوشخرام ابرش تیزگام راجولان دهم ﴿ فرو نم ز شاهان بگنج و گهر
فزون باید م نیز زیشان هنر ﴿ سپه پر دل و گنجه افزون تری ﴿ جهان زیر شمشیر بران سری
ارسطوی دانشمند و دانای دانای پیوند پاسخ آن بخت بلند گفت که بیگمان میدان اینچنان درخور
خواهشمندی شهریاری و برابر آرزومندی تاجداری نیست مگر جهان فراخ اینچنانی و کشادگی
و پهنائی آن سرای سراپا پائدار با فراخی این نیز اندازه برابر باید داشت و امید برین باید گذاشت
که چون بهر و داد جهان آفرین اینچنان را بدست آوری و بداد دهی بیارائی و درین داد دادن
خوشی و خوشنودی شاهنشاهی خدائی بجوئی هر آئینه داور دادار نخشاینده پائدار آنچنان بهتر و خوشتر
ازین نخشند و بسیار شادمانی ها و بشمار کامرانی ها ارزانی دارد اسکندر بهتر و شاهنشاهان نامور چون
ازان دانای دوربین و بینای بیشی گزین سخن خوش و نشین و پند دلپسند و خجستگی آئین
بشنید بر فرزانگی آن فرزانه آفرینهای بیکرانه رسانید و هزار شادی و صد هزار خورسندی بدل
گزید و بکام دلها بیارانید **حکایت** بهر داور بالاتر پدر برتر و خوبتر و خوشتر من
باخاک برابر بآن اندازه خواهشمندی بلندی و خواستن ارجمندی داشت که نگارشش دشوارست
و گفتارش بسیار با آنکه پیدا کنندهٔ زمین و زمان کشور فراوان از هندوستان و لشکر بیکران
و گنجهای بی پایان بآن کشور گیر بیشتر هندوستان ارزانی داشته بود با اینهمه همیشه آرزوی
بافروزیب خود را در پهنائی و کشادگی امیدواری جهان گیری و کشور کشائی بسا آب و تاب میداد
و همیخواست که دادار پاک همه گرده خاک را دیرنگین بهین اسلام برین و شرع فرخندگی گزین
بکوشش و دست بردش در آرد و همه کفار روی زمین را از زدن شمشیر کفر شکنش نگون ساز
و نابود سازد و با آنکه بیاری خدای کارساز تا روزهای در روزگارهای بی اندازه از هنگامه اغاز جوانی

تا انجام پیری در جنگها چیره دستی نموده بود و در رزمها پیروزی یافته بدین کار گرامی بالیست
که از آرزوی بیکار بیکار میشد واز چشمداشت کارزار دست از کار میداشت مگر بی دست برد نبرد روزان
و شبان غمگین واندوه آگین می بود و متفکر مود که باین همه که دادار فرمان ده و کشور بخش مرا با
و بسیار مایها فرمان روای و دادگستری برگیتی داده ست که باین بخشش سپاسداری کردگاری بهیچ سخن
و زبان نمی توان نمود مگر بی کار کارزار کفار جانم خورسند نمیماند و غنچه دهان بجز بادهای بهار پیکاری نمیبوی
نمیکشاید واین همه ناز و نیاز خوبان مهوش و خواب و خورد و لکش یکسوست و رنج و سختی جنگجوی و رزم خوی
پیک گونه آرام آنرا با آسایش این مانندی نیست و خورسندی این را با شادی آن برابری نی ع
مرا شاد هرگاه خواب آمدی ❊ چو رزمم نبودی شتاب آمدی ❊ بلی راست درست که مرد آور و آورد و خورد
افگنده مرد در گرو آور در ابی نبرد و آورد و آرام جان نمی باشد و سپاهی جنگ جو و سر در رزم خو بدون
رزد و خورد هیجاد و غا آسایش روان نمی یابد در کار بار دلیران کارزار دوست کار فرماندهان کامگار بهتر
ازین کاری و خوشتر زین سروکاری نیست و نشنده که این گروه فرخنده شکوه را همی می باید که همه زیست
و همه زندگانی با خوبروئی شمشیر جهان گیر و با سر و خرام و بلند بالا نیزه پیروزی آویزه و زیبا انداز تیر بلند
پرواز بهروزی پرواز و کمان خوش آبرو با آسرو و فرخی روبرو و ناچخ کوته بالا زندگی زداو کارد و خنجر
تابان چهره و خجسته کرد و فر و سپر مشکین پشتی و پناهی آگین و توپ فرخ غره و رزم آشوب و شادی افزا
واندوه کوب و تفنگ خوش آهنگ و آرایش بزم جنگ و زیبایش باغ هیجاد و غا بصد آب و رنگ
شیفتگی نمایند و همواره باین خوب رویان دلبستگی دارند ع امروز مرا در دل چیز یا میگذرد ❊ کاندر حرم
سلطان اغیار نمیگنجد **حکایت** در هنگام فرخ آغاز و فرخنده فرجام شاه دادگر و شهریار
دادگستر و کفر سوز و ایمان ساز در همه خاور و بر کافران سخت تر و بر مومنان پر مهر سر بسر دور ایمان
و اسلام پس از پیغمبران بر تر صدیق اکبر از همه بهتر یار پیغمبر نیکخواه اسلام کرد و فرمخ خوشتر بروی فرزندان
مهر بزرگ داور باد در روزهای که بیاری شاهنشاه کردگاری کشور ایران زمین پس از کوششهای
جنگهای سخت آئین و بسازد و خورد میدان کین بدست مسلمانان خجستگی آگین در آمد و بخشش بخشاینده
دین و دنیا گنجهای زرین و انبارهای گوهرین و تودهای سیمین و کرباسها و گستردنیها و دیگها و کاسه ها
و دیگر بسیار و بسا چیزهای زرین و سیمین کافران آن سرزمین در دست مسلمانان افتاد و بداد داور
دادار آن همه گنجها و زرها و سیمهای بی اندازه بود که کارش در نگارش راست نیاید و گفتارش
در سخن گذارش نیاید چنانکه خدای جهانیان خدای برتر ست همچنان بخشش بکیران بمسلمانان ارزانی فرموده

بود و در آن نبرد اسلام دست برد و او در کفر نورد دلیری رتبه و دلاوری مرتبه و ایمان و اسلام منزله
و سراپا میمنه زهره قدسیه بسر جوهه کافر سراپا افسوس و مشرک سر بسر پشیمانی سندروس جالینوس را
که سروری از سروران کلان تران و پهلوانی از پهلوانان لشکر کافران ایران بود بیاری سپهری کشته رخت
و سلاحش بدست آورده و چون هنگام بخشش کردن زرهای بدست آمدهٔ مومنان و آن دادن سپاهیان
گرو شده در کف مسلمانان شد در ایمان و اسلام سراسر با اخلاص و در بزرگی و سترگی سر بسر با اختصاص
و کافران از و در گرفتاری و بند و مومنان از وی در خلاص سعد پسر ابی وقاص که در لشکر مومنان سرور
و سپهدار مسلمانان بود بر آئین زین و شریعت فرخندگی آگین بخشش آن گنجها بر غازیان و لشکر کشان
مجاهدان کافر کش ن دست کشاد و آن داد خدای یکتا را چنانکه باید و شاید بهمه ها بداد مگر چون از و مزاید
رخت و سلاح جالینوس را بتراز وی دانش و بینش سنجیدن گران بهائی اش باندازه رسید که اندازه اش
از اندازه بگذشت بنا بر ان دانایان از دانش دست کشیدند برای این سپهدار دین آنهمه چگونگی بخسرو
دیندار کامگار و گیتی ستان پرهیزگار نگارنده آورد و چون کشور کشای نامدار و شیر کفر شکار بر آن آگاهی
یافت پاسخ دادن آن رزهای بیشمار و گوهرهای بسیار با سپهدار جهان ستان دیندار به بلندگاهی
و بخشش دست گاهی چنین بنگارش آورد که شمارا بیاری دادار پناه بنده با کارهای بیکارها و بسیار زمها
و کارزارها کردن ست و بشمار کافران و مشرکان کشتن بنا بر آن بدین اندک مایه دنیا بادن چنین
جانبازان مومنان و این چنین سربازان مسلمانان دریغ کردن نمی
شاید و در نگ نمودن نمی زیبد پاکی خدای راست و بالای و یکتائی یزدان را که بدانایان دین خوشترین
خود بچه اندازه دانای و بلندنگاهی بخشیده و بزرگی و بهتری بزرگ دهتر ایزد را که بدوستان خویش
بکدام پایه دانش وارجمند خواهش ارزانی فرموده رست ست که هوشمندی همین ست و درست ست که خردمندی
هم چنین نمارا پیروی آن پیشوایان شاید و پس دوی آن نیکوان باید تا بهرست نشاه دو جهان گره
دشوار بسته کارهای هر دو سرا بگشاید ۵ راه دان و راه بین و راهبر درحقیقت نیست جز خیر البشر

وصیت دهم در گفتار درستی کردار و بختگی کار و بار بدانکه

در کارهای روزگار بهتر و نیکوتر از کار درست و کار و بار بخته و چیست کاری نیست و دست کاری
نه بایزد پایدار که بخته کاری مغز کار دوسراست و به یزدان پاینده و پروردگار که درست کرداری
جان و روان دو جهان خویش سرو کار بخته کاران را در هر دو جهان بخته کاری بدست ست

ودرست دست کاران را در هر دو سرا درست سر و کاری بهشت آنکه کار را بدرستی درست نمود بپایه
برتری پایه افزود و آنکه در کار سپت کرداری و سستی نمود بزود افتادگی از بزرگی بی پاگی آمود
خدای با بزرگی را بخجستگی پسندست و پایه بخته کاران در دین و دنیا بلند و گیهان بان سترگ را
درست کرداری پسندیده ست و مایه درست کرداران درین گیهان دوران جهان ارجمند بنام ایزد
دانا که همه بخجستگی در بخجستگی ست و بکام یزدان بینا که همه درستی در درستی بی بخجستگی نیست و بخجستگی
بی درستی نی درست سراپا درست ست و بخته سر بسر بخته و نادرست سراسر نادرست ست و خام
یکسر خام کار درست درست ست و کار سست کارهای بخته بخته اند و کارهای خام خام بخته کاران زود به
بخته کاری میرسند و خام کاران شتاب بخامکاری میگرایند اینهمه جهان که برجاست از درستی
برپاست و آنهمه جهان که رونما خواهد شد بدرستی روخواهد نمود و اینهمه دنیا که بخوشنمائی رونماست
به بخجستگی آرایش افزاست و آنهمه دین که هویدا و اشکارا خواهد شد به بخجستگی آسایش رسا خواهد گردید
کار پیغمبران و فرستادهای یزدان بخجستگی و درستی بوده و سرو کار دوستان خدای و نزدیکان
ایزدی درست کرداری و بخته کاروباری شده بادشاهان جهان بخته کاران گذشته اند و سرو سران
گیهان درست کاروباران گردیده شاهی را با بخجستگی خوش آشنائی ست و سروری را با درستی
فرخ باری بند و بست دنیا با بند بدرستی بخجستگی یافت و در هر دو جهان فرخندگی و خجستگی دریافت
آنکه با درستی درساخت همه پسران آدم و هر آئینه خسروان فرخ دم را در هر آن و هر دم می باید
که چون خواهشمندی کاربنی و آرزومندی بدست آوردن چیزی بدل آرند پیش از همه نیک
و بد آن را بدانش آورده دست اندازی دران کنند و چون خوبی آن اندیشیده باشند
و بهی آن دانسته پس از ان چون دست در بدست آوردن آن دراز کنند آن چنان کوشش را
بکار برند که تا آن را بدست نیارند از خواهشش نه نشینند و تا با آرزو نرسند از خواستگاریش
بیکار نشوند و چون چنین کنند اگر خواسته خداست و یاری سر نوشت کردگاری هر آئینه بخواهش
دلی خواهند رسید و بخواستاری خواهند آرامید آیت مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ
هر که باشد که از روی خساست همت خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را
عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا بشتابیم برای او در دنیا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ انچه که خواهیم
از نعمتها از برای انکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای
او دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا درآید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا رانده شده

از رحمت خدا و مَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَسَعٰى لَهَا و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت را و شتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا انچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد بایمان خالی از شائبهٔ شرک فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو باثبوت ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوْرًا هست شناختن ایشان مقبول و پسندیده نزدیک خدای تعالی كُلًّا نُّمِدُّ هٰٓؤُلَآءِ و هریکرا ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند امداد کنیم و عطا دهیم آن گروه را وَهٰٓؤُلَآءِ و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُوْرًا و نیست عطای پروردگار تو ممنوع و بازداشته از مومن و کافر مومن را در هر دو سرا و کافر را در همین دنیا

حدیث عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ يُرْزَقُ مَنْ اَرَادَ الدُّنْيَا وَيُرْزَقُ مَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ روایت است از عباس که داده می شود کسیکه اراده کند دنیا را و داده می شود کسیکه اراده کند آخرت را یعنی هریک را مطلوب او میدهند

رَوَاهُ ابْنُ جَرِيْرٍ وَابْنُ الْمُنْذِرِ روایت کرده ست این حدیث را ابن جریر و ابن منذر در تفاسیر خود ها وَعَنْ سَلْمَانَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ و روایت ست از سلمان که او روایت میکند از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود مَا مِنْ عَبْدٍ يُرِيْدُ اَنْ يَّرْتَفِعَ فِي الدُّنْيَا دَرَجَةً فَارْتَفَعَ نیست کدامی بنده که میخواهد بلندی درجه را در دنیا پس بلند میشود درجه را وَاِلَّا وَضَعَهُ اللّٰهُ فِي الْاٰخِرَةِ دَرَجَةً اَكْثَرَ مِنْهَا وَاَهْوَلَ مگر اینکه پست میگرداند خدای تعالی در آخرت درجه او را که بزرگ تر ست ازین درجه و دراز تر ست رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ وَابْنُ مَرْدُوْيَةَ وَاَبُوْ نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ روایت کرده ست این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و ابن مردویه در تفسیر خود و ابو نعیم در حلیه

حکایت از افسانهای دوست یزدان جهانیان واز فسانهای مردایزد شاهنشاه دوجهان پیشوا و رهنمای ما سراپا خرد سید احمد بروی فراوان درود بزرگ ایزدی زید از راستان جهان ست ودوستان زمان که از ان آن کجا خواهش خورسندی جوی سترگ ایزدی پایه استواری براه چاکری ایمان و دین اسلام در رکاب کوشش نهاد تا آنکه اسپ زندگانی زیر زین جان وتن تندرست ماند وجیت بدست یاری داد ای شب و روز بجولانی وعنان ریزی برتری خواهی وافزونی سازی دین اسلام خوش آئین ورسم پیغمبر فرخنده و سراپا آفرین بسیار و بشمار دست کاری در کار فرمود و انجام کار که بمرگ سرد گار رهبه باشندگان روزگار دوچار شدنی ست بهتری مرگ راه خدای و خوشتر شهادت بهشت رسائی کاندوبالاتر

وبلند تر جا کرمی ایمان و دین اسلام نیست بدست کشادگی کفر شکنی و تیغ زنی کافر گردن زنی ازین
خاکدان گذاشتنی و تیره دل گذشتنی مردانه وار و شیر کردار بگذشت و به بخشش آفریدگار به بهشت مجنه
سرشت آرامید مجاهدان شرف ایچنین از اندازند که در غزا کمر جهد بر میان دارند **حکایت**
پیشتر گوارم که بداد و بخشش ایزد با نوازش در جهان سروری بود با نام و نشان و در گیتی سالاری دلیر
و شیری داستان استواری کارگذاری آن پایه داشت و پخته کاری کار و بار بدان مایه که کاری که
دست دران کشاده تا با نجامش نرسانیده دست ازان نکشیده و کار زاریکه پا دران فشرده تا بیاریے
کردگاری پیروزی نیافته ازانجا نجنبیده در پیکارهای سخت بسیار رو داده که گاهی با چندی سواران
لشکر شکن رو بروی بسیار دشمن شمشیر زن دو چار شده و در رزم و کین پای مردی بر زمین استوار
داشته و دست دلاوری دراز کرده فرجام کام پیروز با نام شده گاهی با لشکر فراوان با سپاه
پیکران برخورده و در زد و خورد نبرد لشکریان پریشان گردیده مگر بجان خود با برخی و کمی سپاهیان
خوانخواه آورد گاه چون کوه پیش بے پایان انبوه بر جای مانده بزور آفریننده شور و زور **بیت**
که چون بخت پیروز یاور بود ؛ روا باشد ار یار کمتر بود ؛ پیروز گردیده **حکایت** شاه همایون
و بفرمان شاهنشاه بی چون و چگون فرمان گستر بر کشورها بیرون از رودهای سیحون و جیحون و بگنجهای
بسیار وافرون و با لشکرهای بیشمار و فزون مامون از گوهر نجسته عباسی خلیفه بر عربی و پارسی را
خوی گل خوردن پیدا آمده زبان خوگرفته ازان روز از و نزار میشد و رزد و بی آب و رنگ میگشت
و میکاست بر جان خود می ترسید و پزشکان هر چند به پزشکی دست دراز میکشادند ناچار می ماندند
و شاه تندرستی خواه و نیک سگالانش درین راه بی راه ماندند روزی با خدای و مردا یزدے
پیش آمد و از چگونگیش آگاه شد پرسید که این خوبدی دو بد و را چرا نمی گذاری و ازین رنج چرا نمی
نرهی شاه گفت خوگر شده ام فراوان میخواهم که ازین زشتی نا تندرستی برهم چون جانم بان آویزان
ست بنا بر آن ازان برگران شدن دشوار و گران ست آن یزدانی گفت که خواهشهای پر زور
و استوار که شاهان دارند که هیچ چیز ازان برنگیرند از تو کجا شد و کجا رفت مامون با گوهر همایون
از شنیدن این گفتن بخود فهمیده ازان روز آن خوی زشتی مو بمو را بگذاشت و نام و کام خود بفرخی
و تندرستی برآراست **حکایت** شاه گرامی و نامی و فرو فرخی کامی شاهی بشیر گیتی گرد و در
بادشاه تیمور که به فرمان یزدان جهانبان شاهی بود با فرمان فراوان و جهانگیری با لشکر و کشور
بی پایان در نامه افسانه خود که بنام تزک تیموری نامی ست مینگارد که در آغاز گیتی ستانی صدر تی

کار خود چنان رای زدم که سه صد و سیزده مرد مردانه خردمند و فرزانه و در دلیری و هنرهای سپاهیگانه همه با گوهر برتر و یخته جان و درست سخن با خود یک راز و یکدل ساختم و در یک جائی و یک سخنی و استوار کاری آنچنان که چون برای کاری میگفتند که اینکار میکنم تا آن کرد و در کار نمی آوردند ازان کار و گفتار برنمی گشتند همانا به نیروی ایزد توانا ازین بود که در بزرگی بادشاهی و سترگی فرماندهی یافت انچه یافت و ما تا پیروزی دهی دادار دانا در گیتی ستانی و جهانبانی کارها کرد هر آنچه کرد

نظم چنین بود تا شد بزرگیش راست ❊ بر آن چیز بر بادشه شد که خواست
بمردی ستوده بهر انجمن ❊ که رزم هرگز ندیدی شکن ❊ که هم داد و هم دادخواه ❊ کلاه کئی بر کشیده بماه

حکایت شاه ایران نوشیروان از بادشاه روم پرسید که پایداری شاهی در چیست و در فرماندهی باستواری کامیاب کیست پاسخ داد که من هرگز کار بیهوده نفرمایم و هر آئینه بهر کاریکه فرماندهم بانجام رسانم نوشیروان گفت و گوهر حزور ا باین رشته سفت که راست ست و درست و دانایان یونان همین گفته اند آشکارا سخن نیکو و خوش بنهفت

وصیت یازدهم در حسبت وجود و کوشش در کارهای هر دو سرا

بدانکه حسبت وجوارجمندی دنیا و دین و کوشش برای بلندی ایمان و آن جهان گزین از ارجمندیها و بلندینیتی حسبت وجوی پایهای بالا سرا یا دانشی ست و کوشش مایهای پایه افزا سراسر آرامشی آنکه در گیتی در کوشش بدست آوردن سود این هستی و گرد و کردن بهبود آن سرای بیشگی آغشتی بسر برد هر آئینه گوی نیکبختی بچوگان فرخ نامی و فرخنده کامی برد خدای بلند را کوشش در کارها پسندیده و پیش داور ارجمند رنج بردن در کار و بارها چنگی مند پیغمبران بر اوشان درود فراوان در آئینهای پیغمبری همه کوشش فرموده اند و دوستان یزدان همه جستجو نما در کارهای روانشده بادشاهان برای شاهی و فرماندهی رنجها کشیده و بدین دست کارگیها فراهم آورده و سروران بنابر سروری و سالاری کوششها نموده و باین آویزش ناهها و ناموریها بروی روزگار گذاشته

نظم بسا رنجها کز جهان دیده اند ❊ ز بهر بزرگی پسندیده اند ❊ برنج ست و با رنج نام ست و گنج ❊ همانا که نامت برآید ز رنج ❊ دانشمندان زیرکی گزین که پیش روان کاروان دانایان دنیا و دین بوده اند بجستجوی کامها فرخنده کام داشتند و خردمندان شریعت برین که پیشوایان کهین و مهین بودند به کوشش و رنج فرخی نام شدند هنرمند

بی رنج در هنرمندی بلندی نیافته و نامور بی کوشش در ناموری با فرخندگی نشده گنج در گرو رنج ست
و رنج پیشرو گنج رنج آوری گنج آوری ست و یار خوش رنگ و بوی رنج آوری ✤ تن آسان
غم و رنج یار آورد ✤ چو رنج آورد گنج بار آورد ✤ هر که را کوشش و رنج سرو کار ست کار و بارش
همایون و خوش سرو کار ست و آنرا که آرام و آسایش کردار ست درد و جهانش بی آرامی و زبونی
سرو کار ست نام آور انرا آسایش در کوشش ست و دلیران را آرامش در کاوش خورشید جهانتاب
و ماه بآب و تاب که از روز آفرینش با چندین شتاب و پیچ و تاب شتابان و گردان اند همانا ازین است
که سرفراز سرفرازان جهان اند زمین که بی رنج آرمیده ست باید دید که بچه خاکساری و خواری ست و
آسمان که هر آن و زمان رنج گردش دو و داد و دش کشان ست بخرد دوربین بکارش می باید رسید
که بکدام پایه بلند سری و به بالا همسری ست ✤ بشهر خویش دون بیطیر بود مردم ✤ بحرم خاک
و فلک در نگاه باید کرد ✤ بکان خویش درون بی بها بود گوهر ✤ که این کجاست بآرام آن کجا ز سفر
ز راز کان بچه کوشش فراوان بدست می آید و لعل بدخشان بکدام اندازه رنج و جستجوی بی پایان
بدست آرزو میرسد گوهر درخشان از اندوه آب دریا بی دستیاری رنج بی شماری که بدست آمد و
دلیران پردلی آگاهی و شیری و شنگاهی بجان کاهی پیروزی یافته اند و کشور کشایان بلندی رزم
گاهی پای بر تخت شاهی گذاشته پیغمبران بر رنج شکیب بر کافران پیروزمند شده اند و ایزد
دوستان بلندی شکیبی بر بی دینان بالا آمده ✤ نه آسایش دید بی رنج کس ✤ نهاد زمانه بریں ملتمس
و بس ✤ بدانکس بود رنج و بیم و گزند ✤ که گردون گردان برآرد بلند ✤ آیت وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
وگردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که خلق را راه نمودند به احکام توریت
بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا برشدند قوم یا بر ارتکاب طاعت
یا بر باز ماندن از مناهی وَكَانُوا وبودند بِآيَاتِنَا به آیات ما یعنی علامتیکه بموسی داده بودیم
يُوقِنُونَ یقین میداشتند **حدیث** وَعَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
روایت ست از عمرو بن العاص که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم إِنَّ قَلْبَ ابْنِ
آدَمَ بِكُلِّ وَادٍ شُعْبَةٌ بدرستیکه دل آدمی در هر وادی شاخی و قطعه ایست کنایت است
از تشعب و تفرق هموم و خواطر وی در اسباب رزق و تحصیل آن فَمَنْ اتَّبَعَ قَلْبُهُ الشُّعَبَ كُلَّهَا
پس کسیکه تابع گرداند دل خود را آن شعبها همه را یعنی در پی آن هموم و خواطر برود و در تفرقه
افتد لَمْ يُبَالِ اللهُ بِأَيِّ وَادٍ أَهْلَكَهُ باک ندارد خدای تعالی که در کدام وادی هلاک گرداند

او را در فتن او ازین عالم در کدام مشغله اتفاق افتد و در چه حال موت او برسد و مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وکسیکه توکل کند و اعتماد نماید بر خدا و بسپارد کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی او را همه شعبها و تفرقها و حاجتها و مؤنتهای گوناگون او را رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ روایت کرده ست این حدیث را ابن ماجه در سنن خود **حکایت** پیر پیران راه بزرگ یزدان و پیشرو پیشروان روشن سترگ ایزد جهان بان مهر بی پایان خدای بالا بروی همیشه بر سد سید احمد غازی و مجاهد بروی مهر بانیهای برتر داور جهانبانی گراید از آغاز پیدایش براه نمائی دادار سزاوار نیایش در کوشش پاسداری آئینهای دینی و در حسبت وجوی افزایش کارهای ایمانی و اسلامی بود چه در خوردی و چه در بزرگی همواره گفتار و کردار خود در کارهای سرفرازی دین و بلندی شرع برین بکار آورده دیگر کارهای دینی بد شکارهای دنیاوی گاهی نگاهی نینداخته اگر کارش بکشورستانی بود همه آن کوشش بتن برای خوشنودی جوئی برتر یزدانی و اگر گفت و گویش با عالمان سراپا دانش ایمانی شد همه آن گفت و شنود بپاس خوشی خواهی بالاتر ایزد جهان بانی و اگر کار و بارش در بزرگ داشتن سروران و بزرگ منشان گذشته همه بنا بر بزرگی آراستن سترگی اسلام و دین گشته همانا بزور پیدا کننده نیرو و زور بلند مهین همین نیکوکاری بود که در جهان چها جهان جهانیان بنور ایمان روشن و درخشان و بروشنی اسلام درخشنده و تابان گشتند و ما نا بر هنمائی آفرینند راه نمایش بر خوشتر این برتر جستگی و بهتری بود که بیشمار آفرینندگان براه ایمان و اسلام استوار و پایدار گشتند بشگرف کاری کردگاری بهمین بود که بیشمار این سرداران و خاکساران بلند از بلندش بزیور ایمان آراسته شدند و بشگفت دستکاری پروردگاری باین شد که هزاران و صد هزاران تونگران و درویشان باندرز دلپسندش به آرایش اسلام پیرایش یافتند ❁ بدانش همیشه نگهدار دین ❁ که برجانت ازدین بود آفرین ❁ بمینو بود دستت گردیم و بس ❁ درستکاری جزا و نیست کس **حکایت** بمهر بزرگ دادار پدر بزرگوار و خوشکردار و نیکوکار من گنه گار از آغاز کودکی در حسبت و جوی سرفرازی و در بدست آوردن سروری و سرداری بود همیشه بازی کودکی بکرو فر شاهی و سالاری در کار داشت خود را گاهی سرور و گاهی شاه ساختی و دیگر کودکان را نوکر و چاکر داشتی و بداد و دهش و سزا و پاداش بازیها کردی و چون بداد خدای بلند دادار جوان شد از آغاز جوانی تا آخر زندگانی در کار و کوشش کشورستانی و کارهای شمشیر و سنانی جان ستانی و صف و درشکنی بسر آورد و درین کوشش نامی و رنج کشی دو دنیا همواره کارهای دینی بکار داشت و در بزرگ داشت کارهای آن سرای بلند نامی می افراشت

به نیروی بزرگ ایزدی و سترگ دادار بتهادر کشورها و بتخانها بشکست و بخاک آمیخت و خونهای بت پرستان
در چهار سوی زمین بیشتر سوی هندوستان بریخت و در زمین و زمان اسپ کافرکشی برانگیخت و تیشه تیز
کفرزدائی سرهای بیشمار آن کافران برین در جهان آویخت و برنمائی راه نمای دین و دنیا کاههای
نمازگاه ها ساخت و در و دیوارهای خانهای دانش آموختن برافراخت دانشمندان دین را در سیاجاها
جابجا برای دانش آموزی دین و دنیا در کار داشت و سخن پاک خوانان سخن خوشتر بلند داور در سیاجاها بنا بر
بیاد دادن آن سخن روشن فرخی و فرخندگی نشیمن برگاشت و زمانهای زندگانی و آنهای دم زدنی
را در پرستش داور یکتای با آفرینش بسر برد و در نیایش کردگار بخشش افزایش از کشایش پیدایش
بازگیتی گرایش بانجام آورد و بدین نیکوئی و باین خجسته خوئی بداد داد نیکنامی دو جهانی و فرخ کامی
هر دو سرائی بدست کرده اگر خواهش پروردگار ست به بهشت برین و مینوی فرخندگی آئین جای
همایون و خرمی از اندازه بیرون برگزید و با بسیار و بیشمار شادمانی شادان گردید **حکایت**
شاه گیتی گیر و تاجور با لشکر تیر و شمشیر و باداد و دهش دلپذیر بنوازش نیردان جهانبان گیرنده گیهان
امیر تیمور گورکان از خوردی خوئی خجستگی موبموی بلندی جستجو داشت در کودکی ببازی با کودکان خود را
شاه و آنرا سپاه کرده بازیها کردی و برانها فرمانها روان ساختی انجامکام به پرورش ایزد با فزایش
با سپاه سراسر از دحام جهان و گیهان را از توران و ایران و هندوستان و روم و شام و سوای این
کشورهای دیگر بسا فرمانده‌ی و فرمان دهان را بزیر فرمان و نگین آورده به آرام رام نمود و از آغاز تا فرجام
سر بسر بلند نام دار جمند کام گردیده آری بهر نورده مهر دروشنی بخش ماه فرخ چهر کوشش خواهش
بالائی و جست و جوی والا کامی را در هر دو سرا جز افزوان ست و بی پایان و اگرنه نه چنین بودی
و اگرنه انچنین شدی پیغمبران فرخنده دستگاهان و دوستان یزدان همایون جانگاهان بکوشش
پرستش چرا پرداختندی و بکافرکشی و کفرشکنی برای چه خون ریزیها کردی و دانشمندان دین
و پرستش کیشان خرمی آئین شب و روز چیهان در دیدن و خواندن نامهای دانشمندی دین و دنیا
در روزه و نماز زندگانی بسر بردندی **حکایت** مردی گردی بهادری بی بهادری
جهانگیری سراپا دلاوری کشورستانی سر بسر شمشیر و سنانی شاه یعقوب بن لیث که در جهان
کشائی و دشمن گزائی جهانداری بود با نام و شهریاری سراپا کام از بن و نژاد پیشه اهنگری داشت
و از بنیاد و نهاد شیوه روئین سازی از آغاز زمان دست از ان کار باز داشته بهمه تن بکار و بار
کارزار و کوشش بیکار و جستجوی شاهی و آرزوی بادشاهی پرداخته شب و روز بآن کار دل افروز

زور و شور داشت و ماه و سال به آن دست کار بی همال روز بر روز بدین آرزو همواره دلیرانه میان
شیرین و بی مانند را در جاهای سخت و کارهای درشت در افگندی و همیشه نا آرام گزیدی و تن آسایی
کمو بود و بر رنج کشیها و سختی ها بسر بردی باد گفتند که تو مرد آهنگری و یکی از مردمان بازاری تر اگر بدین
کار داشته و تو چرا سر خود را بدین سرفرازی افراخته پاسخ گفت و گوهر بیش بهای دانش را بدین آئین
برشته گفتار خوش خوش سفت که دریغ دامنگیر کارم ست و آفسوس پابند آرزوم که زندگانی بی مانند
و زیست بی بهارا در پیشه کمین و کم مایه و در کاریکه انباز بسیار دارد در گذرانم آرزو یم بر آنست و سر
کوشش بدان که بیاری بزرگ داداری بآن پایه برسم و بآن سرمایه سر و سامان سازم که دران
انبازی نشود و دیگری بآن برابری نکند پاسخش دادند که بدست آوری این خواهش بسیار دشوار ست
و برآمدن بر این اوج بالا دست نه کار هر کهین کار گفت هر آئینه روزی کالای خوش زندگی را بتاراج اختر
مردم دادن ست و چار ناچار آنی ازین دار نا پائدار رخت دلکش زندگانی بدهان و کام نهنگ سرکش
مرگ کشیدن بنابرین از بیکه در کشاکش کار بست و کین بمیرم چه سود و چه نام و کدام کام بهتر و خوشتر آنکه
در کاوش کشاکشهای بلند و اجمند سر بدهم و جان ببازم تا نام بزرگ کام بدست آرم هر آئینه بیاری بزرگ
داداری از همین بیکه از پایه کمین و کهین آهنگری بمایه مهین و بهین سرفرازی شهریاری رسید و کام و نام
بسرمایه گزین و جای بالا دست آئین جهانداری رساند **حکایت** بادشاهان شاهی
دستگاهان و شاهان بادشاهی دستگاران و شهریاران داد کار فریدون همایون و جهاندار با فر و برز
بسیار کیخسرو خسرو مهر ای پهلوان سر بسر دلیری و توان کیونیو و بیاری بزرگ داداری در کوشش
کارزاری افزون از ندیو بود شاه داد گر و کشور گشای تاجور و با فرخی و فرخندگی بی اندازه و بی مر
اسکندر نامور و تاجدار کامگار اردشیر سرا پایه کردار پلنگ و شیر که بهر سترگ تیردان گیهان
بان همه خسروان گیتی ستان و جهانداران کشور گیران بوده اند و تاج داران با فر و برزان
شده و به بخشش بخشاینده دو جهان و نوازش آفریننده این و آن جهان کشایان با نام و لشکر
کشان فیروزی کام فرمانروایان داد فرجام و آرام ده ستمدیدگان بی آرام بر روی روزگار
آمده اند و بدین نامروی و بالاتری و درگیتی بلند نام برآورده چگونگی لشکر کشی و دشمن کشی و جهان
کشائی و دشمن گزائی هر یکی شاهان ازان و ازان فرمان دهان دادگران از نامهای باستانی
و نگارشهای کشور ستانی شان باید دید و چگونگی سرگذشتها و داستانهای آنها باید رسید
که به یاری بر تر کردگاری چگونه بکوشش و جست و جو بپایه سرفرازی و شهریاری جهان

بمایهٔ تخت و افسری رسیده اند و بداد دهی نامدار دو جهان و کامگار سرای این آران گردیده همه بجستجوی
بسیار و رنج کشی بیشمار این سرمایه بهی از گنج دنیا بدست آورده اند و همه ما بداد دهی فراوان و نگاپوی
بی پایان این دستگاه نیکوی از روز بازار زمان گرد کرده ﴿ که اندر جهان سود بی رنج نیست
کسی را که کاهل بود گنج نیست ﴿ تن آسانی و کاهلی دور کن بکوش و بگنج تنت زور کن

وصیت دوازدهم بهدایته وعونه والاد دستگاه در بازداشتن

مردم از گناه و نابود نمودن گناهان تباه بشگرفکاری حضرت کردگاری همه بزهکاری در جهان مانند
پلیدی ریدن و شاشیدن ست در بدن انسان چنانچه حضرت یزدان همه دان بدن انسان را
پاک و تابناک آفریده و از سر تا پا بسیاری روشنیها و پاکیها بشگاری و زیبانگاری خویش در رو
رونما ساخته و بر روی کار آورده و بدانائی باتوانائی خود در برابری آن خوشتری اندک ناپاکی
و پلیدی آگندگی هم نهاده همچنین حضرت گیهانیان همه جهان سر بسر روشن و تابان و پاک و درخشان
آفرینش فرموده و در آن آشکارا و نهان در پیدایش شگرفکاریهای بس ژرف پیدایش نموده
و در برابر آن همه بهتری یکی ناپاکی و پلیدی شیطان و یاران آن و کفر و شرک و گناه و بزه آفریده
و چون گناه سر بسر زشتی ست گنهکار سراسر در دوزخ آغشتی بزهکاران شکار فرشتگان دوزخ
اند و کباب آتش دوزخ و گنهکاران در هر دو سرا لبسخت گرفتاری و زبون کاری اند و دوزخ
برای ایشان ست مسلخ شیخ بزهکاری روسیاهی ست و پیش حضرت خدای بادشاهی
تباهی گنهکاری یکسر بی سود است و پیش جناب برآزنده بهبودی نمود دستکار گنهکار با
پلیدی سروکار ست و زشت ساز بزه پرداز ناپاکی کار و بار چون گنهکار بگناه می درآویزد
از ناپاکیش سراپا ناپاک بدتر از خس و خاشاک سزاوار سوختن آتش تابناک میگردد و تبهکار
که بابزه می بیچد از پلیدیش سر تا پا پلید زشت تر از شاشه و رید سزای افگندن بر توده پلیدی
میشود و چنستان جهان راز بوی گناهان باد خزان ست و گلستان گیهان راز شتی گنهکاران
خشکی سائبان مومن را بگناه بدراه کاری نیست و مسلم را بابزه بد باد افراه سروکاری نی
و بیداری از بدکرداری در تار و مار نیست و پرستش حضرت پروردگاری گیتی نگاری در تیره توناری
بر تبهکار زشت کار نفرین حضرت جهان آفرین ست غم رضاره بزهکار سیه کار راندهٔ زمان و زمین
نافرمانی یزدانی زبونی دو جهانی ست و سرتابی از فرمان ایزدی زیانی ایمانی و جانی

بندهٔ فرمان سرزنش دو جهان ست افزون از ریگ بیابان و برتر تاب از فرمان برافروزنده
آفتاب و ماهتاب نفرین زمان و زمین ست فزون از بی حساب باران آفرین آفریننده بر بندهٔ
پرستش پایبند ست و نفرین جهان آفرین بهر بازنده از پرستش بزرگ پاینده و بلند مومن را
همین به کز این کار کهین و ناپاک تر از سرگین مو بمو کناره گزیند و مسلم را همین خوش که از این کار
ناخوش پلیدی روکش بهر رو از هر سو بصد نگاه دو دامن چیند سر هیچ از فرمان پذیری برارنده مایستی
و هیچ کینه و هیچ در هیچ ست و سرکش از نمایش داور سترگ زیبا ستایش درشتی و کندگی هیچ در هیچ
باید دانست گر گناه جانکاه را پایه هاست و نافرمانی دوزخگاه را پاگاه ها پلید تر همه شوریده سر بیباک
و ناپاکتر همه بدنجتیها شرک تیره و ناپاک تر از چرک و پس ازان درشتی بدعت سراپا خباثت ست
و پس او در تیره روزی گنهکاری و بزهکاری و بدستگیری کردگاری گیتی نگاری من خاکسار
باری زشتی کفر و شرک سیه کاری راجدا و ناهنجاری بدعت شوره سری را جدا درین نامه هیچ میزبی
نشانه پیند و اندرز نوشتم و بپاس خوری و شادمانی مومنان و مسلمانان یادگاری و بنابر
بخشش خواهی من نادانی رهی یاد دهی گذاشتم و اکنون به نگارش نافرمانیهای پنراوار آتش
نعوذ باللہ تعالی منه در کوشش ام و کدو کاوش آیات وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی
آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از انکه ترا بگردانند
عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی انچه نازل کرده ست خدای تعالی بسوی تو فَإِنْ تَوَلَّوْا
پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان
ازان جهت ست که میخواهد خدای تعالی أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ انکه برساند بدیشان
عقوبتها به برخی از گناهان ایشان در دنیا و به باقی در عقبی ایضاً وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ و بده
خداوندخویشی را انچه حق اوست از نفقه و جنس معیشت بالو الْمِسْكِينَ و درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ
و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن تَبْذِيرًا اسراف کردنی إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ
كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ بدرستیکه اسراف کنندگان هستند برادران شیطانان یعنی امثال
ایشان در شرارت و اتلاف اموال وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا و هست شیطان
مر پروردگار خود را منکر و جاحد نعمت او **احادیث** وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابی هریره رضی الله تعالی عنه که گفت
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ نشان منافق سه خصلت ست

وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ اگرچه روزه میدارد و نماز میگزارد و گمان میبرد که من مسلمانم
إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ چون سخن گوید دروغ گوید وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وچون وعده کند خلاف کند
و وفا نکند آنرا وَإِذَا ائْتُمِنَ خَانَ وچون امانت نهاده شود خیانت کند رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت نموده
ست این حدیث را مسلم در صحیح خود وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ در روایت ست از عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَلْكَبَائِرُ
اَلْإِشْرَاكُ بِاللهِ وَعُقُوْقُ الْوَالِدَيْنِ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَالْيَمِيْنُ الْغَمُوْسُ گناهان کبیره شریک گردانیدن
بخدا ست ونجانیدن پدر و مادر وکشتن کسی بناحق وسوگند دروغ خوردن بر چیزیکه گذشته ست رَوَاهُ
اَلْبُخَارِيُّ روایت کرده ست این حدیث را بخاري در صحیح خود وَعَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وروایت ست از ابي هریرة که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
اِجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوْبِقَاتِ ترک دهید هفت خصلت هلاک کننده ها را قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللهِ
وَمَا هُنَّ عرض کردند صحابه که یارسول خدا وچه چیز وکدام اند آن هفت خصلت قَالَ اَلشِّرْكُ بِاللهِ وَالسِّحْرُ
وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِيْ حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَكْلُ الرِّبَا وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيْمِ وَالتَّوَلِّيْ يَوْمَ الزَّحْفِ
وَقَذْفُ الْمُؤْمِنَاتِ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ فرمود که شرک آوردن بخدا ست وجادو کردن وکشتن
ذاتیکه حرام گردانیده ست خدای تعالی مگر بحق وخوردن ربا وخوردن مال یتیم وپشت دادن روز جنگ
از کافران ودشنام دادن بزنان پارسا مسلمان غافل از بدکاري مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ اتفاق کرده اند
بخاري ومسلم در صحیحین خود بر ثبوت این حدیث **از انجاکه** نگارش همه گناهان سر بسر کاهش بیرون از
اندازهٔ کاوش من بمایه کروش ست که یگمراهي او بهمنی نافرماني های یزداني جهانباني بسیار
افزون وبسا از شمار بیرون اند بنابران این همچندان در اینجا بنگارش چندی گناه دبرخی از
نبره تباه برای باز ماندن مردمان ازین کارهای ناپاک وسراسر زیان می نگارد ایزد دانامی رهنما
مرا وهمه ما را ازین ناشایستگي ها ونابایستگي ها بازداشته راهنمای پرستش وخوشنودي خویش
فرماید آمین ثم آمین از گناهانِ ناپاک وبزههای سزای دوزخ مغاک زنا دوزخ رسا آبشگرست
وکننده اش سراپا سزاوار کیفر در رسا ولواطت سر بسر نجاست وسراسر خباثت وگنهگار آن کیفر
در عذاب ست بر مخالطت وکشتنِ جانِ ناروا دوزخ سزاوار نج آتش افزا ودست درازي
بدزدي وسرمایهٔ مردم که بدبختي ورو سیاهي آوردني ست ورسوائي وپشیماني هر دو سزاافزودني
وخوردن باده خرد برباد داده وسوختن دوزخ آماده ونوشیدن می سزاوار قي که درود انش کجا است

وکی وہمچنین ہر چیز خوردنی دآشامیدنی ہوش ربا ومستی انگیز فرزانگی ریز و دیوانگی آویز و باختن قمار
نابکار سیه کار تیره وتار و گرفتن وخوردن ربا زیان دہا و آبرو ربا بهر دو جا و خوردن گوشت
پلیدی اندوخت خوک ناپاک وسترک و مردمانرا بزنا دشنام و زر و سرمایهٔ کسان بستم و نارواگرفتن
و به بیداد و ناسزا دست بردکرده دادن که کاریست خودرا بزه کام و بدنام نمودن و گواهی دروغ
دادن که گناهیست پرهیزگاری بیفروغ و گنهکاری فروغ و بد آکنستن شکستن روزهٔ ماه رمضان
فرخندگی نشان و بافرخی بیکران وخوردن سوگند دروغ آگند زشتی پابند که خورندهٔ آن سراپاست
در دوزخ گرفتاری و بند و مهر بریدن از برادران وخویشان و ناخوش نمودن تباریان وخویشاوندان
و مادر و پدر مسلمان رارنجانیدن که کاریست روسیاهی گزیدن و به دوزخ رسیدن و گریختن از جنگ
دو چند کافران که نامردیست نمایان و در هر دو جهان سراپازیان ۵ بی بهره کسیکه چشمهٔ آبحیات
بگذارد و رو بهند بسوی ظلمات و بنار واحوزدن زر و مال یتیمان بیکسان و بی سر و سامان و کمی کردن
در سنجیدن که نزدیکی ست به آتش سوختن و گذاردن نماز دلنواز بیش از آن آن که گناه تباه ست
به آتش رسان وخواندن نماز سزاوار فرخندگی سامان و ساز پس از آن که نافرمانی بدوزخ رسانی است
و ندادن زکوة که نافرمانی ست سراسر شیطانی و بدبختی ست سر بسر آهرمنی و سیه روزیست و داغ آتشین
بر دوش و پیشانی نشانی و بنار روا با مسلمانان جنگ کردن که دست بردیست در هر دو سرا برای
شکست یافتن و بر بیغامبر سر بسر راست و خوشتر و سراسر درست و بهتر بروی مهر و درود و داد برتر
یکسر دروغ بیفروغ بستن و گفتن که زشتی ست آتش دوزخ آغشتی و سیه بختی ست زبونی و زیانی
سرشتی خدای والا مارا ازان در پناه خود دارد و بیاران بیغمبر باقر و تاجور که بروی مهر و درود
ایزد بالاتر که خداوند بزرگ ازانها خوشنود باد دشنام بدنشان و نام دادن و به این کام نافرجام
زبان و کام راپلید و ناپاک نموده خویش بسوختن آتش دوزخ خواستن که خدای بالا مارا ازدر پناه
خویش دارد و یابودن و سترس امر معروف و نهی منکر گذاشتن و باین گنهکاری از بهشت در
گذشته بدوزخ رسیدن و پس از خواندن فراموش کردن قرآن با فرخندگی فراوان و فرخی
بی پایان که کم بختی ست در هر دو سرا و تیره کاریست در اینجا و آنجا و سوختن جانداران زنده که کاریست
آرام و جان و جهان گزنده و گناهی ست به آتش دوزخ رساننده و بی بهانه و بی آزار نهادن زن
تن بمرد خواهشمند زن و از مهر خدائی توانائی برافراز نده سپهر نومید بودن و باین سیه بختی
و تیره سرشتی خویش را نزدیک خشم ایزد دانائی بخشنده مهر نمودن که به یزدان همه دان مارا ازین گناه

پناه باد و پوشیدن گواهی بی بهانه و باین کار خود کامه نشانه شدن برای خشم آفریننده زمین
و زمانه و گرفتن از مال پاره برای کارسازی ناروا و ناکاره و بدنامی و زشت کامی پذیرفتن در
هر دو سرای خونشکامه و جنگ انداختن در میان مرد و زن و باین بیداد روسیاه شدن و بد دزخ
گرفتار گردیدن و بردن بدی مردمان نزد شاه با فرمان و زشت رو و بی آبرو شدن در هر دو جهان
و بی ترس بودن از خشم و آزار و ناخوشی و بیزاری خدای روزگار و دانای هر کردار و علم و عالمان را
که بزرگی و برتری دانش و دانشمندان بفرمان یزدان بزرگ و برتر بایگان دریافت شده است
کم دانستن و کارهائیکه در برابر سترگی و خوشتری شان نمی زیبد به آنها پیش آوردن که کار کهتریے
آوری ست و بخشم خدای بزرگ و خوشتر گرفتاری و در بزرگی و ستری قرآن سراپا بهتری و سرتاپا برتریے
کی کردن که زشتی ست بدسرشتی و بسوزش دوزخ برشتی و ظهار کردن بازن که کاریست بی شرمی
تن بتن و نافرمانی شاه با فرمان که بفرمان یزدان گیتی بان گناهی ست بس زیان و زشت و زبون
هر دو جهان و رواداری ستمکاری نمودن دستگری و بیدادگر گردن و مانند اینها دیگر بزهکاریها و نافرمانیها
خدای دانا و بینا که بی اندازه اند و بشمار مومن را باید که بزور پروردگار بالا از همه گناهان دوزخ رسا
باز مانده به پرستش داور یکتا گراید و از انهمه ناپاکیها و روسیائیها کناره گزیده بستایش ایزد بی همتا
از هر بن موی زبان گشاید و در کتاب زواجر فی بیان الکبائر که گرد آورده ابن حجر مکی ست اندازه گناهان
کلان بهفصد شمار آورده و بنا بر پرهیزگاری نامردم یادگار گذاشته و اندازه بشماری گناهان خود را
شماری نیست و پایانی نی همه ناپاک و پلید اند و سزاوار ناپسندی و کناره گزیدنی و همه ناخوشی و ناخورسندی
پروردگار بلند و خوشتر اند سزای دوزخ رسیدنی و با تش پیچیدنی و این اشعار از گنه گار نامه نگارست امیدوار
بخشش پروردگار بخشش فرمای بشمار ✿ همه مجموعهٔ پشیمانی ✿ همه مبنوعهٔ پریشانی ✿ همه دور
از منازل غفران ✿ همه نزدا از مدارک نیران ✿ جمله آرای قهر قهارانه ✿ جمله زیبای شعلهٔ نارانه
جمله از عفت و حیا مهجور ✿ جمله با بیحیائی موفور ✿ در نامهای شرع خجسته و فرخنده فرموده عالمان
دیندار و دانشمندان پرهیزگار اند آئین کیفر کردار هر کار نابکار ازین کارهای ناپاک و ناهنجار نوشته
اند و نگارش نموده خدای بخشش فرما با نها سزای نیکو دهد بآن روش سزای هر یک ازین گناه
بکار آرد و بر در پروردگار زورده و راه نمای بهمان آئین فرخی آگین این همه بدبختیها از چیر کین
از همه کشور سر بسر دور و نابود سازد و نام و نشان اینهمه پلید و گمنامان بی نام و نشان سازد
و باین کارهای نیکو و شادمانی افزای خوزمی و کامرانی در دو جهان راه ورزد و از اینهمه تیرگیها و ناپاکیها

فضیلت الراحت

لواطت پلیدی رساد گندگی آساکه گناهی است سراسر شرم ورو سیاه و بزهی ست یکسر بدوزخ رسا
فرشتگان دوزخ بالوطی درشتی اند واَن زشت کار با مار و کژدم دوزخی در جهتی تابش تیره بختی
اش آتش دوزخ ست وشمع شبستان سیه روزیش شرر دوزخ شبخ درگیتی مایه گمیه اش پلیدی ورسوائی است
ودراَن سراسر مایه گنجینه اش در بلند زبانه آتشین سوختگی پاکی وشادی از لوطی هزار فرسنگ دور ست واَسایش
وپلیدی ازادی از و بصد هزار فرسنگ دور و روبی شرمی وگندگی را بکنده اینکار استوار سروکار ست
وبدنامی این جهانی وزشتکاری آنسرای را با وشنکار وبار همان به که مومن پاک ازینکار ناپاک بصد
دانش دامن کشیده بر بهیزگار ماند چه بهین خوشتر که مسلم خوشکردار ازین زشتی وگندگی بهزار بهنش آلودگی
خویش بازداشته نیکوکار باشد نظم از نامه نگار امید وار مهر آفریننده روزگار نظم

سیما آن لواطت بد و شوم	که شده کار خلق زو مذموم	هست کاری پر از فضیحت و عیب
جمله بیدانشی در و لاریب	زین چه عیب ست برتر از نادان	که خدا کرده خلقت از مردان
همه نعمات مردمی دادت	سروری بر اناث بخشیدت	لذتی میبری ز عیش زنان
که مثل نیستش درین دوران	لذتی میبری ز عیش چنین	نیستش مثل جز به علیین
با چنین عیش و شادی و عشرت	میکنی خویش را بدین ذلت	که بود عار مند ز و حیوان
وای بر حال هیچو تو انسان	میکنی خویش را بهو شیاری	بدتر از خوک و خر به بیداری
عیش تو خبث کاذ خبث ست	رفتنت در جحیم بی مکث ست	در بدن هست موری اخبث
میرود طبع خوش از و بنجس	نیشوی شائبی نجاست او	میچشی خبث از خباثت او

عالمان جای گیران پیغمبران فرموده اند که بیماری ناهنجاری بدکاری با زنان را درمان می
توان کرد و بیماری ناپاکی بدکاری با مردمان را دارو نمیتوان نمود زیرا که تپش خونی تن بیگانه سرای زن
حرام را با آب زلال حجتی باین دینی وشرعی فرو نمیتوان نشاند و سوزش بی تابی مرد با مرد را چار فرو نشاند
همچگونه نیست که در دینی وشریعتی جهتی مرد مرد را بجز نارو ائی و زشتی دوزخ فرو هشتی نامی ونشانی نیست
برفرمان فرمایان جهانیان از ناگزیر ها و بیچارگیها ست که تخمشان ناپاکان و پلیدان را البرزی بسیار
وکیفر بشمار رسانند و در همه کشور و بر همه روی زمین فرمان گسترخت شدن ندهند و بزور و رهنمائی
داداری روزگاری این گروه پلیدی پژوهی را از گناه دوزخ و شگاه پرهیزگار راستی کار و درستی یار نمانند
واگرنه بازاری و خواری وزیان و رسوائی از کشور اسلام بدریا خاک بسر سازند که سرود و جهانیان
برهی در رود و نیز دان جهانبان فرادان محنت پلیدی نشان و بار و سیاهی بی پایان را کیفر

وبنای بیکران فرموده اند از مدینه پاک و شهر روشن و تابناک بدر نموده که همه این فرمان بپیغامبر
آدمیان و جنیان در کتابهای علم حدیث سراپا نورانی و علم فقه سرتاپا روشنی باید دید و از گلستان
ایمانی و چمنستان اسلامی گلهای راه یابی مینو رسی و خوشنودی ایزدی بلندی بدامن امید
باید چید نظم از نامه نویس گنهکار امیدوار آمرزش پروردگار آمرزگار نظم ای مخنث حذات داونری

تو چرا فاتی چو زن بیری	مشو از حمق پیرو شیطان	مشو از احمق رهرو نیران
توبه کن توبه زین بزهکاری	رو به کن رو ازین گنهکاری	گر نسازی تو توبه مقبول ها
باشی اندر عذاب حق مخذول		

حکایت یار ایمان و اسلام کار پیغامبر ایمان و اسلام
آور بزرگی سرو کار در شناسائی خدای با یکتای با برتری و در پرستش ایزد بی همتای با بهتریی
و با بزرگی های نامور و با ستر گی های بلند تری بزرگان و سترگان علی مرتضی شیر یزدان
که خدای بزرگی ده از وی خوشنود باد در وی سترگیها موجودی او را در هر سرای بالا و بزرگ
گردانا د با آنکه شهر دانش و جهان خرد و بینش بود در لوطت پلید تیره تار میفرمود که اگر در قرآن
فرخندگی نشان و فرخی بیکران نام و نشان اینکار زشت نام و بدنشان نمی آمد بدلم راستی و سنگانی
این گناه بازیان و ناپاکی بی پایانی جای گیر نمی شد و این بزه بدبختی آیین و سیه روزی آگین با دوم
نگشت چه پاک کارخانه سرنوشت سازنده خوب و زشت سرنوشت بندگان ست که در آفریدگان
و بندگان خوبچه اندازه بالا و برتر پاک سرشتان و پاکیزه جانان آفریده بزرگی او راست و سترگی
با و بجا **حکایت** دادار پایدار بنیکی دهی و خوبی نهی خود به بندهٔ پسندیده و برگزیده
و جای نزدیکی خویش داده سراپا حزد سید احمد پیرا و رهنمای ما که بروی مهر فراوان بخشش
بی پایان نیردان آفریننده زمین و زمان با د آنچنان رهنمائی بلند و نیکی رسائی ارجمند بخشیده بود
که گنهکاران تیره و تباه و بزه پیشگان روسیاه گناهان پس پشتی و بزهکاری بی اندازه پلیدی
آغشتی که به بزم با هرمین رزم آنی می درآمدند و دمی می آسودند بر هنمائی پروردگاری با برتری
همه ناپاکیهای بدبختی و بدبهای زیان سرشتی را یکسر گذاشته سر بسر پاکی و پرهیزگاری
میشدند و تا زیست بر همان روش بهشت کنش پا استوار و کامزن میماندند و بر پرهیزگاری
دهی ایزد جهان پناهی بسیاری از مخنثان پلیدی منشان و بیشماری ازین سیه بختان بزم
همایون و فرخنده رسیده از گنهکاری پرهیزگاری گزیده از ناپاکی نافرمانی پاک و از خشمناکی
گرفتاری دوزخ خوی ناک و بر راه پرستش خدای خدائی دستگاه چیست و چلاک شدند.

ستایش کردگار ست که در جان و تن دوستان خود چه فرخی ها نهاده و در زبان و سخن نزدیکان
خویش چه همایونی ها نشیمن داده که به یک نگاه آنان صد جانان از پابندی گنهکاری رسته بشادی
آباد پرستش و ازان بمینوی مشکبو میگرایند و بیک سخن آنها هزار تن و روان از زندان نبرهکاری
رهیده بشادمانی پرستندگی و ازو به بهشت میرسند عالمان دیندار پیغمبر بهتر روزگار و خوشتر
جهانیان چهان برنگارا در چگونگی سزای گناه لواطت با شقاوت سخنهاست و گفتارها امام رست
سخن و خوشکام و موبد فرخنده نام همایون آغاز و فرخ فرجام در راست گفتاری با ناموری
سراپا بهتری و خوشتری شافعی و ابو یوسف و محمد بن حسن و حسن بصری و عطا و نخعی و قتاده
و اوزاعی بر ایشان فراوان مهر و بخشش یزدان با بخشش و مهر بی پایان باد میفرمایند که لوطی پلیدی
مخروطی را برابر سزای زنا بسزا رسانند که اگر آن شوم بازشتی بجفتی شریعتی رسیده ست سنگسارش
کنند و اگر نه سزای صد دره کنند و امام نیکو آغاز و خجسته انجام راهنمای هر نیک و بد و پیشوای با هنر
و پیرو پیش همه را رسد سرا یادانش و خرد مالک و احمد برین هر دو نوازش و بخشش بگیران ایزد
با آمرزش باد میفرمایند که کنده و کرده هر دو را جفتی شریعتی دیده باشند یا نی سنگسار کنند
و این هر دو بزرگ گفتار خویش بدستاویز داستان گروه ناپاکی و روسیاهی انبوه از پیغمبر پیاپی
و نیکو سیر و بهتر و نامور بر گیهای منوط لوط بروی بشماران درود پروردگار آفریننده روزگار
باد استوار و درستی کار بلیسازند چنانچه کردگار نیکوفرموده و اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً
مِنْ سِجِّيلٍ معنی آنست و بارانیدیم بر ایشان سنگ از سنگ گل و گفته اند بارید بر قومی از ایشان
که غایب بودند از ان بلا د سنگها از گل محکم شده یا سنگهائیکه بر آنها نوشته شده نام هر کس
که نامزد او بود و دستاویز گفتار خویش آئین های انبیای بشتر بر او شان بسیاران درود
ایزد دادگر باد آنست که ما مردم این امت بهترین همه امتها تا آنگاه بر کارهای امتهای
پیشین فرمان باز داشتن آنفرمان از پیشگاه جهان پناه خدای خدای پناه نیابیم آن فرمان
آئین دین پیشینیان برای ما راست و درست باشد و درین داستان فرمانی باز دارنده آن
درین دین خوش آئین ما پناه و سرور دو جهان برافروزنده چشم و چراغ دین و ایمان نوازش
فرمای مومنان کامشنای کافران پیغامبر خوشتر ما بروی درود از اندازه افزود خدای
یکتا و بی همتا فرماید مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلُ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِهِ
پیغامبر سرور انبیای برتر بر همه پیغامبران درود فراوان بخشش فرمای بی پایان باد فرموده است

آنرا که کنند کار قوم لوط پدید کننده و کرده هر دو را بکشید و بر ین سزا همه یاران پیغمبر سرا پا او را بر وی
درود و رنج و ایکزبان و یکدل فرمان فرماند و کیفر رسا و چهار جای نشین پیغمبر بهین و بر ین بروی
درود بیشمار پاکی آگین یار دشت و غار نیکو کار پیغمبر خوشکردار و نیکو کار و برتر از همه روزگاریان
پس از پیغمبران نخسته کار ابو بکر صدیق و دانشمند دانشمندیها و آشکارا کننده شگرفیها شگفتگیها
دلیر دلیران بالا علی مرتضی و خردمند بینا و پرهیزگار یکتا سرسپر بانیکی و خیر عبد الله بن زبیر خدای
بی مانند از همه خوشنود باد و هشام بن عبد الملک کننده و کرده بیکار هر دو نابکار را آتش
می سوختند و دل دینداران به شادی می افروختند و بسختی از یار بالاتر از جهانیان نزدیک پروردگار
گیهانیان بعد از پیغامبران بر آنها درود بیکران ابو بکر صدیق دادار داده از وی خوشنود باد
دریافت گردیده که لوطی سرا پا زشتی و زیان جفتی را باندا ختن چهار دیوار غانه بر و سزاوند و بادافای
دانش شناس و پرستنده خدای بالا باسپاس و اهریمن از و در هراس عبد الله بن عباس که ایزد
بخشنده از هر دو خوشنود باد میفرماید که ماند و بود لوطی سراسر پلیدی باید دید که اگر آن پلید
بالای بام ست سرنگون بزیر باید انداخت و از پی آن بسنگزنی زنا باید ساخت چرا که گروه تباهی
پژوده امت بی مربوط با بزرگی انبوه حضرت لوط بر وی درود دور سازنده اندوه یا دبخشم شهنشاه
آسمان و زمین بهمین آئین بکیفر رسیده اند که سرزمین آنروزمان بدبختی آگین برداشته شده
بستر بسوی زیر زمین نگونسار ساخته و بالایش باران سنگساری گردیده و چراغ موبدان
دین شمع شبستان دین بهین افسر دانشمندان روشنی بخش دانشمندی دو جهان فرزانه یگانه
ابو حنیفه که بر وی مهرهای بیشمار از بر پاسازنده زمانه باد لوطی آرام زدا در نج کشا را بسزاهائی
مانند اینها فرمان فرموده اگرچه به بنگاه بی اندیشه اینهمه سزاها افزون از اندازه حدهای شرعیه
که فرودی سزا از حد از باز داشتهای ایزد به بزرگ کارهای ایزد داند مگر بفرمان فرهنگیهان شریعت
بالانشان بیگمان با ین شرسانیدن گنهکاران و بیم نمودن بزهکاران که باین گرم تندی
کیفر دهی و سخت سزائی زشتیها و تباهی و بدیها و روسیاهی درست ست و روا که گناه
لواطت در کلانی از کلانی زنا در کلان تری ست و در ین سختی و زفت گرفتاری اگر خواهش
داداری با برتر بیست لوطی سرا پا بدبختی را دستوری بدکاری بیگونه و بیچ راهی نمی ماند و در
گشاد این تیره تباه و گناه نامه کارهای سیاه باستواری و درشت بستگی بند میگردد و بیگمان
باید دانست که باز دارنده این شوریده سری و دیوانگی پسندیده پایندگی بخش پاینده ست

کہ بلندی اوراست وسزاوار پاداش بینوی نیکو وزیبائی فردیابی بہشت کو بکو خوشبوذکرفی انوار
اِنَّ الْغُلَامَ اِذَا کَانَ صَبِیًّا لَا یَجُوْزُ النَّظَرُ اِلَیْہِ لِمَا رُوِیَ اَنَّہٗ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ قَالَ
اِیَّاکُمْ وَمُجَالَسَۃَ اَوْلَادِ الْاَغْنِیَاءِ فَاِنَّ لَھُمْ صُوْرَۃَ الْعُوْرِ وَفِتْنَتُھُمْ اَشَدُّ مِنْ فِتْنَۃِ
النِّسَاءِ درنامہ فرخندہ کامہ دین فرخی ہنگامہ نوازل ست کہ ہرآئینہ بسوی کودک نیکورو مشکبو نگاہ
نارواست وریخ وناخوشی رسانا بنابرآنکہ پیغامبر افسر پیغامبران وسرور پیام آوران ہزاران
درود نیروان بابزرگی فرادان برآنہا باد فرمودہ ست کہ ایمردمان شما ازہم نبرمی وہم سخنی
پسران توانگران بپرہیزید زیراکہ تن وروزیبائی موبموی آنہا بخوش پیرایگی ونیک سرانگی وآرایش
سراپا وپیرایش شادی افزا مانند زنان آرام تن وجان وبدی دہی وریخ نہی ایشان سخت تروزشت
تراز درد رسانی وزیان دہانی بی زیان ست ودرنامہ دین ہنگامہ سراپا خوشتری ملتقط ناصریے
گفتہ ست وگوہرہای رہنمائی را باین رشتہ گفتگوی خوش سفتہ کہ ہرآئینہ چون طفل بدپیکر وزشت رو
باغاز جوانی رسد اورا درمردان باید شمرد واگر نیکرو وخوش پیکر باشد آنرا درشمار زنان باید آورد
کہ ازسرتاپایش سزای پوشیدن ونادیدن ست ونگاہ پرخواہش گناہ تپش بسویش نارواست
وشادی پرہیزگاری زدا وناخوشی نبرہکاری افزا ونگاہ بخواہش دین کاہش بسویش کردن وبوی
سلام نمودن نارواست ازین ست وبنابرین کہ درشرع خجستہ آئین اورا چون زنان برای پیوہ
بررو کشیدن فرمان فرمودہ **وقد جاء فی الاخبار** عَنْ عَبْدِ اللّٰہِ بْنِ عُمَرَ کَانَ
جَالِسًا فِیْ دَارِہٖ مَعَ بَعْضِ اَصْحَابِہٖ فَرَاٰ غُلَامًا صَبِیًّا قَدْ اَقْبَلَ مِنَ السِّکَّۃِ فَقَامَ
فَدَخَلَ دَارَہٗ فَلَمَّا قَالُوْا اَذْھَبَ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ فَقِیْلَ لَہٗ ھٰذَا مِنْ عِنْدِکَ یَا اَبَا
عَبْدِ الرَّحْمٰنِ اَمْ سَمِعْتَ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فَقَالَ سَمِعْتُ
رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ النَّظَرُ اِلَیْھِمْ حَرَامٌ وَالْکَلَامُ
مَعَھُمْ حَرَامٌ وَمُجَالَسَتُھُمْ حَرَامٌ دردواستانہای فرخی وبلندی ہمداستانہای احادیث
بسرگذشتہای ہمایون سرنوشتہای یاران پیغمبر خوشتر از جان وروان بروی درود بیکران
آمدہ ست کہ روزی پرہیزگار پرہیزگاران ونیکوکار نیکوکاران پرستشگر پرستشگران ایزد
آفریننده آفتاب وماہتاب عبد اللہ پسر ابن خطاب کہ خوشنودی آفرین بلندیے
آزان ہردو خوشنود باد بخانہ باچند یاران دریاری بیگانہ نشستہ بود ناگاہ کودکی نیکوروی
مشکموی ودرزیبائی موبموی ازکوچہ نمودار شد وآن آگاہ خدای جہان پناہ اورا دیدہ

ناگاه درون خانه در شد گاهی که یارانش از رفتن آن کودک باز گاهی کردند باز از خانه بیرون شدند از آن
فرخنده و بزرگ پرسیدند که ای پدر عبد الرحمن اینکار به پیش دانش خویش کردی یا از پیغمبر روشن روان
و پاک دین شنیدی یا نسخ داد که از پیام آور روشن دل و بزرگتر از آفریدگان آب و گل شنیده ام که آن
سزاوار بسیار درود میفرمود که بسوی چنین کودکان زیبا جبین و خوبروی آگین و سراپا چون یاسمین
دیدن و با اینها سخن گفتن و نشستن نا رواست و سراپا اندوه رساقاضی سراپا نیکوکاری فرماید که از
امام نیک آغاز و فرجام فرجام شنیده ام که میفرمود که با هر یک زن دو اهریمن می باشند و با یک کودک
سراپا شیرین و نمک خرده دیو فریبنده زشت و تنگ می شوند **حکایت** در نامهای
دانایان دین و داستانهای زیرکان پرهیزگاری آئین آورده اند که رهنمای مسلمانان محمد رحمن شاکرد
پیشوای دیندار آن برآنها مهر مهر آرنده سپهر باد زیبا پیکر و نیکو رو و خوشچهره بود بتابران ابو حنیفه پیشوای
دانایان دینداری پیشه بانکه در پرستش و پرهیزگاری بپایه یکتائی روزگاری بود هنگام آموزگاری
او را پس خود یا پس ستون نمازگاه می نشاند تابران پرهیزگاه نگاه آن پرهیزگاری دستگاه نیفتد
۵ کله گوشه بر آسمان برین ✤ هنوز از تواضع سرش بر زمین ✤ پاکی و پرهیزگاری دانان راست
که در پیدایش خود بچه اندازه نیکوکاران و پرهیزگاران آفریده بزرگی او راست دستگیری ورا
سر بر پرهیزگاری و یکرو دینداری دانشمند ارجمند سفیان توری بروی مهر شاهجهان دار و جان
بخش باد فرماید که درین امت بهتر سه گونه کرده بدتر لوطیان ناپاک و پلید تر اند گروهی خود نما را بنگاه
تباه می سازند و انبوهی خویشها را بدست رسانیدن هنگام درخورد و سیاه می نمایند و بسیاری بکار گنهکاری
دوزخ می جویند و بمانند سگ زرد برادر شغال هر سه گروه سیه بختی تیره بزهکار و تیره کار بالش دوزخ
گرفتار می شوند خدای سترگ از دوزخ و خشمناکی خود پناه دهد و دانشمند بلند نشان و با پرهیزگاری
نمایان در نامه خود که نامی بفتاوی قاضیخان ست میفرماید که کودک بی ریش را بدست مردی در تر کیش
پلید می اندیش نفروشند اگر بدانند که این مرد ناپاکی نورد با این کودک کار زشت و بزهکاری خواهد کرد چرا که
درین کار یاری دادن گنهکار بر گناه پروردگار پاینده ارست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من عمل عمل قوم لوط یعذب فی النار منکوسا پیغمبر خجسته کردار خوش گفتار بروی درود
هزاران هزار فرمود کسیکه کار بند بزشکار قوم سیه کار پیغمبر نیکوکار و بزرگی کار و با پیرو لوط بروی
هزار هزار درود خواهد شد نگون سار در آتش دوزخ گرفتار و شرمسار خواهد گردید و هم پیغمبر سرور
و سراسر مهتر بروی درود دیگر فرماید اذا علی الذکر الذکر اهتز العرش و تقول السموات

مُرْهَا يَا رَبِّ بِإِهْلَاكِهِ وَتَقُولُ الْأَرْضُ يَا رَبِّ مُرْنَا بِقَلْبِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ دَعُوهُ فَإِنَّ طَرِيقَهُ عَلَيَّ
وَوَقُوفَهُ يَكُنْ يَدَيَّ گاهیکه مرد بر فرد بالا می شود تخت آفرینده بخت وبخت که بالاتری او راست می لرزد
وآسمانها بخدای یکتا میگویند که ای پروردگار ما را برای نیست ونابود کردن اینکس بفرما وزمین نیز
میگویند که ای پروردهٔ ما را بفرما که برین کس واژگون شویم وخدای بی همتا در پاسخ آنها میفرماید
که باین هیچ مکنید وبگذارید چراکه هر آئینه راه بازگشتش بر من ست وروز سزای ایستادنش روبروی
من که من آنروز این را از رنج رساندن شما بسیارتر واز گرفتاکردن شما بیشتر گرفته رنج خواهم رسانید
ماهمه را از خشم او باو پناه باد وهم اینحدیث از افرد وجهان ورسانندهٔ نوید ایمان که بروی
درود خدای گیهانیان بی پایان بما رسیده که آن پیشوای آدمیان وپریان میفرماید لَوْ اغْتَسَلَ
اللُّوطِيُّ بِأَنْهَارِ السَّبْعِ لَمْ يَجِئْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا جُنُبًا اگر لوطی از رگ وپی بلیدی ودرگوشت وپوستش
ناپاکی خود را بهفت دریاشست وشوخواهد داد بزود با اینهمه بروز جزا ناپاک وبلید خواهد آمد وپاک نخواهد گردید
مصرع که زنگی بشستن نگردد سپید راه نمایندهٔ دین وایمان ما همه مومنان را ازهمچنین گمانها یا
بلیدی بکیران وچنین بزهکاری های بدنام ونشان درنگاه وپناه خود دارد ودر فتاوی صوفیه از
دوست یزدان سفیان بالا وبلند پایه نزدیک ایزد کارفرمای هر دو سرا آورده اِنَّ اللَّوَاطَةَ لَا
تَكُونُ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى اِسْتَبْعَدَهَا وَاسْتَبْقَى وَقَالَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ
مِنَ الْعَالَمِينَ وَسَمَّاهَا خَبِيثَةً حَيْثُ قَالَ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ
الْخَبَائِثَ وَالْجَنَّةُ مُنَزَّهَةٌ عَنِ الْخَبَائِثِ قِيلَ قَدْ يُعْلَمُ مِنْ هَذَا اِنَّ الْجَنَّةَ لِكَوْنِهَا طَيِّبَةً
لَطِيفَةً فِي غَايَةِ اللَّطَافَةِ إِذَا كَانَتْ لَا تَقْبَلُ اللِّوَاطَةَ لِكَوْنِهَا فِعْلًا خَبِيثًا يَلُومُ اَنْ لَا
يُقْبَلَ مَنْ يَفْعَلُهَا فِي الدُّنْيَا لِكَوْنِهَا خَبِيثًا خَسِيسًا فِي غَايَةِ الْخَبَاثَةِ وَالْخَسَاسَةِ لِاَنَّ
الْمُتَّصِفَ بِالْخُبْثِ خَبِيثٌ اِلَّا اَنْ يَتَدَارَكَهُ اللهُ بِالتَّوْبَةِ النَّصُوحِ الْمَاحِيَةِ لِجَمِيعِ الذُّنُوبِ
که هر آئینه کار زشتی بار ونا بکار لواطت بلید وبد بود در مینوی سراسر خوشبو مشک وعنبر سوسبو نخواهد
شد چراکه داور دیرینه ودانای اینکار ناپاکی انبار را بعید از کارهای کردنی آدمی وبدوزشت افزون
از اندازهٔ دانش وناپاک وبلید بیرون از رسائی بیش فرموده چنانکه آن بلند نام وبالا کام
فرماید مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ که پیغمبر پاک وروشندل پاکیزه تن وجان
لوط بروی درود ایزدان برتری نشان باد بامدزگروه بی فرو برز خود فرماید که پیش از شما
درگروههای گذشته که انبوه های بی پایان گذشتند هیچ یکی از انها چه از نیک وبد وچه از

کافر و مومن باین کار زشت کار دست کار نگشته و داور پیدایش اور و بالاتر بجائی دیگر اینکار را پلید تر فرموده
چنانکه آن نیز در آن گیتی بان فرماید و نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ که نجات دادیم
لوط پیغمبر خوشتر را از آن دیهی که کارها پلیدها میکردند و چونکه خانه آرام و شادی کاشانه بهشت
بهتری و خوشتری گنجینه از ناپاکیهای ناپسندیده و پلیدیهای زشتی آغشته پاکیزه ست بنابران
یکجای پاکی و ناپاکی و نزدیکی پلیدی و پاکیزگی بیگمان همیگونه شدنی نیست و بر روی کارآمدنی نی و
دانشمندان روشن بینش و پیرخردان پاکیزه دانش از اینجا فرمانی شرع بس باریک در کار لواطت
زشت و تاریک برآورده اند که از این آیین راستی گزین دلنشین میگردد که هر آئینه بهشت برین بودن
او زیباتر و پاکتر این کار ناپاکتر و زشت تر را نمی پذیرد و بنابرین کننده شرمنده اینکار گنده را بروز نخواهد
نخواهد پذیرفت و بماندنش در کوشکهای بلند روشن و کاخهای ارجمند و مومنان نشیمن خود خوشنود نخواهد
شد چرا که انکس ناکس از دسترس باینکار بیشماران بازکنده کس چون او ناپاک و پلید گردیده مانند
اینکه هر چیز روشن و پاک که با چیز تیره و ناپاک درآمیزد هر آئینه همچو روسیه و پلید و ناپاک شود نمی بینی
که چون عطر خوشنما شادی پیرا و جان افزا را بروغن بدرنگ و بو بیالایند با آنکه در بسیاری پاکی
و بیشماری خوشبوی باشند همه آن خوشرنگی و خوشبوی از دور شده گنده و بدبو میشود و بجز آنکه
در چراغ افروزیها به آتش سوزیها بکار برند بکاری نمی ارزد ۵ عَدْوَى الْبَلِيدِ إِلَى الْجَلِيدِ سَرِيعَةٌ
كَالْجَمْرِ يُوضَعُ فِي الرَّمَادِ فَيَخْمُدُ لَا تَصْحَبِ الْكَسْلَانَ فِي حَالَاتِهِ كَمْ صَالِحٍ بِفَسَادِ آخَرَ يَفْسُدُ
و ندانی که گل بارنگ و بو را با آنکه در خوشتری بود تازگی رنگ که او راست اگر در سرگین اندازند
چگونه یکسر خوبیش بزشتی میگراید و از مایه دستار آرائی بپایه سرگین دان اندازی میرسد نظم
پهلوی هر سفله مشو جانشین ورنه یکتا شود و یکتا نشین گرچه بخود نیست کج اندام الف بین
گر چو ایشان کج شده بالام الف مگر آنکه بخشش فرمای شاه و گدا بهر و رهنمای خویش آمرزد بزهکاری پوزش را
بازگشتن از گناه و توبه از بزه تباه بخشش ارزانی فرماید آنگاه هر آئینه آن پلیدی دستگاه به آب توبه
پاک شده و بسر شک شرمساری دامن جان و تن تیره و ناپاک خود شسته و تابناک گردیده سزاوار
درآمدن به بهشت فرخی ها و خوری ها سرشت و سزای ماندن بمینوی با آبرو و سراپا نیکو شود
رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ رَبِّ اغْفِرْ لِي
وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ آمین و شهریاران ستاننده باج و جهانداران گیرنده
خراج را از ناگزیر هاست و از ناچارها که در همه قلمرو همیشه نوبنو بگاه و فرمروان دارد که کسی خواجه سرا کردن

نیاید و خواجه سرایان را در زنان در آمدن و ماندن ندهد و این رواج بزه اماج سر بسر از کشور دور و نابود گردد
که بفرمان شرع بزرگی و فرخی نشان ماند بود خواجه سرایان با زنان همچنان ناروا ست که آمیزش مردان
مردمی تو امان با زنان و باید دانست که از دین افزونتر چیزی ستم ناخوشتر باشد که خدای جهانیان برتر
مردان را مایهٔ آبستن زنان آفریده و در پیکر آنها سامان اینکار پیدایش فرموده و مخنث و خواجه سرا شدن
و یا کردن هر آئینه خوبی دستکاری پروردگاری با ستریکی را از یا بر افگندن ست و کنندهٔ این کار نابکار
و لفگار بروز باز گشت سزاوار دوزخ با سختی بیشمار ست خوشا آنکس فرخنده گی آسا و خورما آن دانا که این
راه ناپاک و رسم پلید را بیاری آمرزگار بلند از روی روزگار کشادگی پیوندنا بود نماید و از بیخ و بن بر کند
نظم هر که او بنهاد ناخوش سنتی سوی او نفرین رود هر ساعتی وانکه او گذاشت
نیکو سنتی سوی او تحسین شود هر ساعتی نیکوان رفتند و سنتها بماند واز ایشان ظلم و بدعتها بماند

وصیت سیزدهم در بیان تعظیم علم سرایانی و حلم

و تکریم علما سر بسر عقلا و دافع ظلم و در تبیان اکرام فراری اهل بیت سراسر از بیای حکم و اعزاز
ذوات سادات یکسر دلیلان ضالین وادی ضلالت سرتاسر صم و بکم **بدان** اسعدک الله تعالی
فی الدارین وارشدک الله الاعلی فی الکونین که تعظیم علم و علمای دین و تکریم فضل و فضلای اسلام
برترین و شریعت برین بر ذمت همت جمیع ناس و بر عهده فراست عقده کلهم افراد بنی آدم کیاست
آساس واجب ست و لازم و از ضروریات ست و متحتمات دین باشرف دایم و شریعت با فضل
قایم و آدای شرائط این وجوب و تقدیم لوازم این لزوم خجسته و همایون اسلوب کاریست
کارهای دین را ناظم و امریست امور شریعت را منتظم و حاتم را عی و داعی آن لاجرم و سیما بمفاوز
سود و صلاح هر دو سرا و مجاوز بهبود و فلاح دار دنیا و اخری کامیاب ست و مباهات آباب
و عاری و عاطل از آن لامحاله و البته منقص و زیان این جهان خراب باهیچ و تاب ست و تبصر
و خسران آن عالم خلد نشان صاحب مرجع و مآب شیوه ستوده تعظیم علم و علمای و خصلت
پسندیدهٔ تکریم فضل و فضلا را تاثیریست اعزاز بخشی عامل خود بلاریب و صفت مردوده
تذلیل دانش و دانشمندان و عادت مطرده توهین حکمت و حکما دین را خاصه ایست ذلت
دهی حامل خویش بدامان و جیب حالا بعضی از آیات محکمات حضرت قرآنی و چندی از احکام
مستحکمات فرقانی کلام حضرت سبحانی و فرمان جناب خالق نوع انسانی و صانع صنف جانی جل و علا

ذکره و ثناده والحال معدودی از احادیث بلا تحیث حضرت نبی آخر الزمانی و جناب رسول خاتمیت
نشانی و صاحب شفاعت مشتی بی سر و پای برایای بالبضاعت مزجات عصیانی و والی مقام
محمود بفضل مفضل معبود و رب مسجود تبارک و تعالی اسمه و حمده در روز برروز درکات نیرانی عذاب
توامانی و یوم طهور درجات جنات سراسر بیمر عشرت بی پایانی و سرسبد باراحت فراوانی صلی الله تعالی علیه وسلم
در باب اعزاز و اکرام علماء ربانی و توقیر و تبجیل فضلای حقانی جهت آگاهی شائقان امور ایمانی و بنابر
انتباهی راغبان رموز اسلامی سراپا نورانی به تحریر کلک عجز سلک می آرد و گوش و هوش هوشمندان
و حواس و عقل خردمندان باین اطلاع پر انتفاع می افزاید توفیق خیر و سداد رفیق مومنان و مسلمانان
باد برب العباد آیت اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ جز این نیست که می ترسند از خدای تعالی مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا
از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیة دانش مخشی منه ست و علم صفات و افعال اوپس هر کرا دانش
بیشتر ترس افزون تر پیغمبر صلی الله علیه وسلم از اینجا فرموده که اَنَا اَعْلَمُکُمْ وَاَخْشَاکُمْ بِاللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ
بدرستیکه خدای غالب ست در انتقام کشیدن از کسی که نترسد از و غَفُوْرٌ امرزنده ست مرترس گاران را
فَاسْئَلُوْا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بودند یا ملک اَهْلَ الذِّکْرِ از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا
اند اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ اگر هستید شما که نمی دانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده آید که پیغمبر را
چگونه خورد و خواب بود آیت وَمَا کَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ روانیست و نشاید مومنان را لِیَنْفِرُوْا آنکه بیرون روند نفر
کَآفَّةً همه ایشان چه امر معیشت مختل میماند فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند یکس یا دو تن یا بیشتر
مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ از هر جمعی کثیر مِنْهُمْ از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند طَآئِفَةٌ گروهی اند که بجهاد روند
و باقی توقف نمایند لِیَتَفَقَّهُوْا تا طلب دانش کنند فِی الدِّیْنِ در دین و قفه آموزند و از عبد الرزاق
بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند وَلِیُنْذِرُوْا و تا بیم کنند فقها قَوْمَهُمْ کروه خود را
اِذَا رَجَعُوْٓا اِلَیْهِمْ چون باز گردند از غزوه بسوی ایشان لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُوْنَ تا باشد که ایشان
حذر نمایند از انچه بیم کرده میشوند از ان صح عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِذَا مَاتَ الْاِنْسَانُ اِنْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهٗ چون می میرد آدمی بریده
میشود از و یعنی ثواب او از هر عملی که میکند جنانچه نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن اِلَّا مِنْ ثَلٰثَةٍ
مگر از سه عمل مِنْ صَدَقَةٍ جَارِیَةٍ یکی صدقه روان که بعد از وی دایم و باقی باشد مانند وقف ها و سبیلهای
خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن اَوْ عِلْمٍ یُنْتَفَعُ بِهٖ یا علمی که نفع گرفته شود بآن بتعلیم
و تصنیف بلکه بکتابت و انتساخ نیز و الله اعلم اَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ یَدْعُوْ لَهٗ یا فرزند نیک کردار که دعا کند

او را بعد از رفتن ازین عالم چون فرزند از وی زاییده و بوجود آمده ست آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل ست رواه مسلم **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا کسیکه رهایش و آسایش دهد و دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوه های دنیا چه جای اندوه دین چنانچه کسی را بر کفر و معصیت اکراه کرده باشند نَفَّسَ اللهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ دور گرداند خدای تعالی از انکس اندوه را از اندوه های آخرت وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ وکسیکه آسان گرداند کار بر شخصی که در دشواری افتاده ست چنانکه وامی بر گردن دارد و از آدای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا اگر او راست ازوی بنهد و ببخشد یا مهلتی دهد تا وقت آسانی يَسَّرَ اللهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ آسان گرداند بروی خدای تعالی در دنیا و آخرت وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وکسیکه بپوشد عیب مسلمان را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت برهنه مسلمان را بجامه بپوشاند او را خدای تعالی در دنیا و آخرت وَاللهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ وخدای تعالی در یاری کردن بنده ست مادام که بنده در یاری کردن برادر خود ست بر رفع ضرر یا جلب نفع بهر وجهی که باشد وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا وکسیکه برود راهی را که طلب میکند در وی علمی را از علوم دین اگرچه اندک باشد یا مراد بطریق وجهی از وجوه و سببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف سَهَّلَ اللهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ آسان گرداند خدای تعالی مر انکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی سوی بهشت یعنی در آورد به بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عمل صالح که سبب دخول جنت گردد وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللهِ وفراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته باشند و اختیار کرده باشند برای انکه يَتْلُونَ كِتَابَ اللهِ بخوانند قرآن را بطریق ورد و وظیفه مسجد یا غیر مسجد وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ و بخوانند آنرا با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ و تجویز درس بمعنی قرأت ست و تدارس یکدیگر خواندن و درس بضم و درست بکسر دال در اصل بمعنی ریاضت آید پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرماید که نیست هیچ قومی بتلاوت و دراست قرآن در جای إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ مگر انکه فرود آید بر ایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل بشهوات دنیا و خوف ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله دست دهد و صفا و نورانیت پدید آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی که در وی طمانیت و رحمت ست و با وی ملائکه اند و گاهی بصورت ابری نزول کند

وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَمِي پوشد و در میگیرد ایشانرا رحمت وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وگرد میکنند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان وَذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ و یاد میکند ایشان را خدای تعالی در میان جمعی که نزد اویند یعنی ملاء اعلی از ملائکه که مقربان جناب قدس اویند از جهت مباهات و مفاخرت ببندگان خود والزام حجت بر ملائکه که در بشر بعصیان طعن میکردند ؎ بیزم وصل خودم خواند یار در خلوت ☜ کنون رقیب حسد پیشه کو بسوز از رشک ❊ وَمَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ وکسیکه پس انداخت او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هر چند نسب عالی دارد جبران این نقصان نکند ؎ بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی کز درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ كَثِيرِ بْنِ قَيْسٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي الدَّرْدَاءِ فِي مَسْجِدِ دِمَشْقَ روایت ست از کثیر بن قیس که از تابعین ست گفت بودم من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر ان پای تخت ملک شام ست بنای دمشاق بن کنعان فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ پس آمد ابو درداء را مردی پس گفت يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ إِنِّي جِئْتُكَ مِنْ مَدِينَةِ رَسُولِ اللّٰهِ بدرستیکه من آمده ام ترا از مدینه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم لِحَدِيثٍ بَلَغَنِي أَنَّكَ تُحَدِّثُهُ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ از جهت شنیدن حدیثی که رسیده ست مرا که تو خبر میدهی ازان از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مَا جِئْتُ لِحَاجَةٍ نه آمده ام برای حاجتی دیگر قَالَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ گفت ابو درداء پس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله تعالی علیه وسلم يَقُولُ میگفت مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا کسیکه برود راهی را که طلب کند در وی علمی را از علوم دین سَلَكَ اللّٰهُ بِهِ طَرِيقًا مِنْ طُرُقِ الْجَنَّةِ ببرد او را خدای تعالی براهی از راه های بهشت وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًى لِطَالِبِ الْعِلْمِ وبدرستیکه فرشتگان هر آئینه می نهند بازوهای خود را بجهت رضامندی مر طالب علم را و وضع جناح کنایت ست از اجابت و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن ست که مراد گسترانیدن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود در طلب علم که طریق وصول بقرب حق تعالی ست مبذول میدارد و خصوصا طالب علمی که سائر احوال او موافق طریقه طلب علم و مطابق رضای حق ست طیبی گفته که مراد بوضع اجنحه باز ماندن ست از طیران و فرود آمدن برای استماع علم چنانکه نزول سکینه و طواف ملائکه بر تالیان قرآن مشعر بدان ست و این وضع اجنحه از ملائکه برای طلب علم در دنیا ست یا در آخرت یا در هر دو عالم والله اعلم وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وبدرستیکه عالم هر آئینه آمرزش میخواهند و دعا میکنند برای او هر که در آسمان ست از ملائکه و هر که در زمین ست

از جن و انس و ملائکه ارضی و الحیتان فی جوف الماء و آمرزش میخواهند ماهیان عالم را در میان
آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات ست ولیکن تخصیص بذکر ماهیان اشارت آنست که آب از آسمان
ببرکت علمای آید که معیشت ماهیان در آن ست چنانچه واقع شده ست بهم میطرون و بهم میرزقون و سبب
دعاء اهل عالم مر عالم را آن ست که صلاح عالم بعلم ست و هیچ چیزی از اصناف اهل عالم نیست که صلوح وجود و بقائی
وی معقود و منوط بالعلم نباشد پس بنوشت پروردگار تعالی بر هر صنف مر طالب علم را استغفار بجهت خیری که
واصل میگردد از وی بایشان و ازین حدیث معلوم میگردد که گناهان عالم مغفور ست باستغفار اهل زمین و
اسمان مر او را انشاء الله تعالی و هو الغفور الرحیم و ان فضل العالم علی العابد کفضل القمر
لیلة البدر علی سائر الکواکب بدرستیکه فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم ست بر باقی
همه کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور وی زمین را در گرفته ست و چون فائده علم متعدی ست و بهمه
عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فائده وی لازم ذات اوست یعنی بغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب
و نیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد ست از حضرت رسالت که آفتاب عالم دین ست بغایت مناسب است
اگر گویند عالم بی عبادت نخواهد بود و علم بی عمل را فضل نه و همچنین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان
عالم و عابد چیست جوابش آنکه مراد بعالم کسی ست که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض و سنن
موکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و جز آن مینماید و کار وی نشر علم و ترویج
دین ست و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت ست و اوقات وی معمور بدان و
چون فائده نشر علم اشتغال در دین اکثر و اوفر و نفع آن مر خلایق را عام تر و شامل تر ست لاجرم فضل
وی بر عبادت بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد و ان العلماء ورثة الانبیاء
و بدرستیکه علماء وارثان پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند خود انبیاء را جز علم ارثی نبود چنانکه
فرمود و ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما و بدرستیکه پیغمبران وارث نگردانیده اند
کسی را یعنی پس نگذاشته اند بعد از خود بطریق ارث دینار را و نه درهم را و انما ورثوا العلم و نگذاشته
اند بارث مگر علم را فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسیکه گرفت علم را و تعلیم کرد آنرا گرفت
نصیبی تمام را از دین و سعادت یا مراد از امر ست یا آنکه هر که خواهد تعلیم کند علم را باید که بگیرد از وی
نصیبی تمام را و قانع نگردد باندکی از ان رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه
و الدارمی و سماه الترمذی قیس بن کثیر و نام برده ست ترمذی راوی این حدیث را قیس بن
کثیر و صحیح کثیر بن قیس ست چنانکه صاحب مشکات ذکر کرده و بخاری نیز آنرا در تاریخ خود در باب کثیر آورده

نه در باب قیس بدانکه اینحدیث مذکور که ابو الدرداء روایت کرد همان حدیث ست که آن مرد در طلب او آمده بود یا توطیه و تمهید ست که در ضمن طلب او آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند و الله اعلم **وَعَنْ** اَبِي اُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ قَالَ ذُكِرَ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ گفت ابو امامه باهلی که صحابیست منسوب بباهل بن اعصر که جد کلان اوست ذکر کرده شد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رَجُلَانِ دو مرد اَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَالْاٰخَرُ عَالِمٌ یکی از ان دو مرد عابد ست و دیگر عالم یعنی پرسیده شد از حضرت که از بین هر دو کدام فاضل ترست فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِيْ عَلٰى اَدْنَاكُمْ فضل عالم بر عابد همچو فضل من ست بر ادنای شما خیال باید کرد که این چه مبالغه ست اول فضل آن حضرت را بر انبیاء و مرسلین ست خصوصاً بر صحابه خصوصاً بر آنکه از همه ادنی ست ثُمَّ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ بیشتر گفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ وَاَهْلَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ حَتَّى النَّمْلَةَ فِيْ جُحْرِهَا بدرستیکه خدا و فرشتگان وی و کسان آسمانها و زمین تا مور چه در سوراخ خود وَحَتَّى الْحُوْتَ فِي الْمَاءِ و تا ماهی در آب لَيُصَلُّوْنَ عَلٰى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرَ هر آئینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت را درین اشارت ست بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارت ست بآنکه مفضل عالمی ست که تعلیم میکند تا نفعت او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت که غیر متعدی ست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی وَرَوَاهُ الدَّارِمِيُّ عَنْ مَكْحُوْلٍ مُرْسَلًا و روایت کرد آنرا دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین ست و فقهاء اهل شام ست حتی گفته اند که علماء چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول شامی بشام بطریق ارسال وَلَمْ يَذْكُرْ رَجُلَيْنِ و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شد نزد آنحضرت را دو مرد وَقَالَ و آورد مکحول حدیث را باین عبارت که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِيْ عَلٰى اَدْنَاكُمْ ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْاٰيَةَ پس خواند آنحضرت این آیت را که اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا همی ترسد خدا را از بندگان وی مگر علماء وَسَرَدَ الْحَدِيْثَ اِلَى اٰخِرِهٖ و ذکر کرد دارمی حدیث را تا آخرش **وَعَنِ** ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ابن عباس که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فَقِيْهٌ وَاحِدٌ اَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ اَلْفِ عَابِدٍ یک فقیه سخت ترست بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بفقیه مردیست که داده شده ست او را فهم در دین و تفطن مدارک و موارد آن پس وی مردی ست که عارفست بمکائد شیطان و مداخل وی و علم خواطر و تمیز در ان و اگر مراد عالم باحکام دین شریعت و تفاصیل

آن از ما یکوزد و ما تا یکوزست پس لابد پر حذر خواهد بود از وقوع در محرمات و اقلش آنکه در استخفاف معصیت
و استحلال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف متعبدی که نه در وجه اوست درین دو معنی رواه
الترمذی و ابن ماجة **وعن** انس قال قال رسول الله رمطی انه تعالی علیه وسلم
من خرج في طلب العلم فهو في سبيل الله حتى رجع کسیکه بیرون آمد از خانه برای طلب علم
پس وی در راه خداست و ثواب آن می یابد تا هنگام باز آمدن بخانه چنانچه کسیکه بجهاد کفار برآمد تا باز بر آمدن
در راه خداست و درج نیز همچنین گفته اند اگر گفته شود که ازینجا معلوم میگردد که بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد
جوابش آنکه ثواب در راه خدا بودن تمام شد بعد ازان ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواهد بود رواه الترمذی
والدارمی **وعن** سخبرة بفتح سین مهمله و سکون خا معجمه و بفتح باء موحده الازدي بفتح همزه و سکون
ز اصحابی ست روایت کرده ست ازو می پسروی عبد الله و او را روایت ست در کتاب العلم قال قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم من طلب العلم کان کفارة لما مضی هر که طلب کند علم را
باشد این طلب وی کفارة گناهان را که گذشته ست و آمرزیده شود هر چه پیش ازین کرده از گناهان و اکثر
در امثال این مواضع گناهان صغیره مراد میدارند چنانچه در وضو و نماز و امثال آن الا درج که کبائر نیز آمرزیده
میگردد و شاید که در طلب علم نیز همچنین باشد والله اعلم رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث ضعیف الاسناد و ابو داود الراوي یضعف ترمذی درین حدیث سخن
کرده و گفته که ابو داود که نام وی نفیع ابن الحارث ست از اهل کوفه و قاضی همدان بود و اعمی بود و در
حدیث ضعیف ست و از ثقات نیست و حدیث وی حجة نه و این غیر ابی داود صاحب سنن ست که از ثقات
و کبار محدثین ست **وعن** الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
وسلم من جاءه الموت وهو یطلب العلم کسیکه بیاید او را موت و حال آنست که وی طلب میکند
علم را لیحیی به الاسلام تا زنده گرداند و قوی و تازه گرداند بآن علم و دین مسلمانی را نه برای آنکه
حاصل کند مال و جاه و دنیا و لذات و شهوات نفسانی را فبینه و بین النبیین درجة واحدة
في الجنة پس میان او و میان پیغمبران یک پایه تفاوت ست در بهشت و این مبالغه ست در قرب
او بحضرت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و لهذا تاکید کرد در رجه ابو احدة رواه الدارمی وعنه
مرسلا و هم از حسن بصری ست بطریق ارسال قال سئل رسول الله گفته پرسیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم عن رجلین از حال دو مرد کانا في بني اسرائيل بودند در بنی اسرائیل احدهما
کان عالما یصلي المکتوبة یکی ازان دو مرد عالم بود که میگذارد نماز فرض را

ثُمَّ يَجْلِسُ فَيُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ بهتر می نشست پس می آموخت مردم را علم والاخر يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ و مرد دیگر روزه میداشت روزرا و بیدار می بود و نماز میگذارد در شب و می نیز عالم است کتر از اول یا برابر بلکه تو هیچ از وی باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نه در نشر علم و تعلیم آن اَيُّهُمَا اَفْضَلُ پرسیده شد آن حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم کدام یکی ازین دو مرد فاضلتر و ثواب یابنده ترست قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فَضْلُ هٰذَا الْعَالِمِ الَّذِي يُصَلِّي الْمَكْتُوبَةَ ثُمَّ يَجْلِسُ فَيُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ زیادة ثواب این مرد عالم که صفتش اینست که میگذارد نماز فرض را پس می نشست و تعلیم میکرد مردم را عَلَى الْعَابِدِ الَّذِي يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ بر آن مرد عابد که روزه میداشت روز را و نماز میکرد شب كَفَضْلِي عَلَى اَدْنَاكُمْ همچو فضل من ست بر مردی که ادنی و پست پایه ترست از شما رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ تَدَارُسُ الْعِلْمِ سَاعَةً مِنَ اللَّيْلِ خَيْرٌ مِنْ اِحْيَائِهَا درس گفتن علم و خواندن با یکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یک ساعت از شب بهترست از زنده گردانیدن تمام شب و نماز گذاردن دران احیاء لیل دو معنی دارد یکی زنده گردانیدن شب را گویا که شبی که در وی برنخیزند و نماز دران نگذارند مرده ست و بطاعات و عبادات گردن دران گویا زنده میگردد و دیگر زنده گردانیدن نفس خودرا در شب چه خفته و بیکار در حکم مرده است رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِمَجْلِسَيْنِ فِي مَسْجِدٍ روایت ست از عبد الله بن عمرو بن العاص که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت بدو مجلس که در مسجد شریف وی بودند یعنی صحابه دو جا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت مشغول بدعا بود و جماعت دیگر بمذاکره علم فَقَالَ كِلَاهُمَا عَلَى خَيْرٍ پس فرمود آنحضرت اهل هر دو مجلس که هر دو ایشان ثابت قایم اند بر نیکی و کار نیک میکنند وَاَحَدُهُمَا اَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ ولیکن یکی ازان دو اهل مجلس بهتر و فاضل تر از دیگرست اَمَّا هٰؤُلَاءِ يَدْعُونَ اللّٰهَ وَيَرْغَبُونَ اِلَيْهِ اما اینجماعت که مشغول اند بدعا پس میخوانند خدای را و رغبت میکنند بسوی او و امیدوارند از وی حصول مقصود و مدعای خودرا و حصول مدعای ایشان در مشیت حق ست فَاِنْ شَاءَ اَعْطَاهُمْ وَاِنْ شَاءَ مَنَعَهُمْ پس اگر میخواهد میدهد مدعای ایشان را و اگر میخواهد منع میکند و نمیدهد وَاَمَّا هٰؤُلَاءِ يَتَعَلَّمُونَ الْفِقْهَ اَوِ الْعِلْمَ وَاَمَّا اینطائفه دیگر که مشغول اند بمذاکره علم پس می آموزند فقه یا علم را شک راوی ست وَيُعَلِّمُونَ الْجَاهِلَ وَمی آموزانند جاهل را فَائِدَةُ ایشان نقدست و متعدی بغیر فَهُمْ اَفْضَلُ پس ایشان فاضلتر اند از جماعت اول وَاِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا و فرمود که من برانگیخته نشدم و فرستاده نشدم مگر علم آموزاننده

وتعلیم کننده آنرا ثم جلس فیهم پس نشست آنحضرت درمیان انقوم که مذاکره علم میکردند وبالاتر ازین
چه فضل باشد که سرور انبیا بایشان نشست وخود را ازایشان شمرد ﴿ گدایان را ازینعنی خبر نیست
که سلطان جهان باماست امروز رواه الدارمی وعن انس بن مالک قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم هل تدرون من اجود جودا ایا درمی یابید که کیست نیکتر وتیزتر
ورسنده تر از روی جود وکرم قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا ورسول خدا بدان داناترست قال
گفت آنحضرت الله اجود وجودا خدا کامل تر وبزرگترست از روی جود واز هرکه غیر اوست ثم انا اجود
بني آدم بعد از حق سبحانه منم جوادتر میان آدمیان واجود وجوادترین نوع انسان ودر بعضی نسخ اجودهم
یعني جوادترین بني آدم من بعدي پس از من رجل علم علما فنشره مردیست که حاصل کرد علم را
پس نشر کرد علم را بتعلیم وتصنیف بلکه بکتابت نیز والله اعلم یاتي یوم القیمة امیرا وحده می آید روز
قیامت تنها مانند امیر یکه همراه اتباعان وخادمان باشند او قال یا گفت امة واحدة یک تن
تنها که مانند امتی وجماعتی باشد چنانچه درشان ابراهیم خلیل الله آمده که ان ابراهیم کان امة واحدا
مقصود آنکه معزز ومکرم باشد میان خلایق وباحشمت وشوکت آید در آنروز وعنه ان النبي صلی
الله علیه وسلم قال وهم ازانس آمده که آنحضرت گفت منهومان لا یشبعان دو حریص سیر
نمیشوند منهوم في العلم لا یشبع منه یکی حریص در علم که سیر نمیشود از تحصیل علم هرچند بیشتر حاصل
کند تعطشش تر میگردد ومنهوم في الدنیا لا یشبع منها دوم حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر
نمیگردد از ان رواهما البیهقي في شعب الایمان روایت کرده ست این دو حدیث را بیهقی در کتاب
خود شعب الایمان وعن عون بن عون تابعي زاهد عابد فقیه ثقیه روایت میکند از ابن مسعود وابي موسی
وابي هریره وابن عباس وروایت میکنند ازوی زهري وابي حنیفه قال قال عبد الله بن مسعود
گفت که فرمود عبد الله بن مسعود منهومان لا یشبعان صاحب العلم وصاحب الدنیا دو حریص
سیر نمی شوند اهل علم واهل دنیا ولا یستویان وبرابر نیستند این هر دو حریص در قدر ومرتبه اما
صاحب العلم فیزداد رضی الرحمن اما اهل علم پس زیاده میکند خوشنودي رضای مهربان را ولما
صاحب الدنیا فیتمادی في الطغیان واما اهل دنیا پس بنهایت میرود در سرکشي وعصیان ثم قرء
پس خواند عبد الله بن مسعود مناسب برای تمادی صاحب دنیا را در طغیان بر تقدیر تونگري این آیت را
کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی قال گفت عون وقال وگفت عبد الله الآخر یعني دلیل
جانب دیگر که رضای رحمن ست بزیادت حرص بر علم این آیت ست انما یخشی الله من عباده العلماء

که وارد ست در فضیلت علما و خوف و خشیة ایشان از خدا و رضای او از ایشان رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ اِتَّبِعُوا
الْعُلَمَاءَ فَاِنَّهُمْ سُرُجُ الدُّنْيَا وَمَصَابِيحُ الْاٰخِرَةِ رَوَاهُ السَّعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ فِي سُنَنِهِ عَنْ اَنَسٍ
رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ معنی این ست که فرمود حضرت سراپا برکت و سرتاپا عظمت رسول الله صلی الله تعالی علیه
وسلم که اتباع و اقتدا علما و فضلا بکنید و پیروی ایشان در راه دارین دارید پس بتحقیق که این گروه
پرشکوه در دنیا و آخرت بمنزله چراغان اند چنانکه در روشنی چراغان مردم راه می یابند همچنین در روشنی علم
عالمان راه نجات این دوران و سبیل فلاح آن جهان گروه نادانان بفضل و رحمت حضرت ایزد متعان راه دارین
می یابند روایت کرده ست این حدیث را محدث فضائل محصور و بکرایم موفور حضرت سعید بن منصور علیه الرحمه
در کتاب خود که مسمی بسنن ابی منصور ست از صحابی سراپا افضل و اقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه

حدیث اِذَا اجْتَمَعَ الْعَالِمُ وَالْعَابِدُ عَلَى الصِّرَاطِ قِيلَ لِلْعَابِدِ ادْخُلِ الْجَنَّةَ وَنَعِّمْ
بِعِبَادَتِكَ وَقِيلَ لِلْعَالِمِ قِفْ هٰهُنَا فَاشْفَعْ لِمَنْ اَحْبَبْتَ فَاِنَّكَ لَا تَشْفَعُ لِاَحَدٍ اِلَّا شُفِّعْتَ فَعَلَامَ
الْاَنْبِيَاءِ معنی اینست که فرمود حضرت رسالت مرتبت و نبوة منزلت صلی الله تعالی علیه وسلم در روز قیامت وقتیکه
بر پل صراط بمشیت حضرت خالق فرح و نشاط عز خلقه عالم و عابد رسد و برای مرور ازان راه
غیر شکور جمع آیند آنگاه بفضل و رحمت حضرت جهان پناه عز عونه لعابد فرمان رسد که بجنت سراپا نعمت داخل شود
به برکت عبادت که در دار دنیا مراسم آن بجد و جهد تقدیم رسانیده امروز در سرای عقبی و جنت معلی در ناز
و نعمت عیش و عشرت بکن و فرمان رسد بعالم عامل که ایستاده باش در اینجا بسرا پا عزت و توقیر پس شفاعت
بکن برای کسیکه دوست میداری شفاعت کردن در حق او پس بتحقیق حال این ست که تو در حق هر کسیکه شفیع
خواهی شد بلاشک بقبول شفاعت خواهی شد پس آنعالم بفضل و کرم حضرت معطی و منعم عم انعامه در انجا برای عرض شفاعت
در حق برایا ایستاده خواهد شد و در آنوقت تماشی مثل انبیای کرام و رسل عظام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام خواهد شد
رَوَاهُ اَبُو الشَّيْخِ فِي الثَّوَابِ وَالدَّيْلَمِيُّ فِي الْفِرْدَوْسِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ روایت
کرده ست این حدیث را حضرت محدث بزرگ حضرت ابو الشیخ در روایت کرده ست محدث سراپا گرامی حضرت
دیلمی در کتاب خود که مسمی بفردوس ست از صحابی مکرم و مقدس انفاس حضرت عبد الله ابن عباس رضی الله تعالی
عنه

حدیث اَلْعَالِمُ اَمِينُ اللّٰهِ فِي الْاَرْضِ رَوَاهُ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِي الْعِلْمِ عَنْ مُعَاذٍ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر سراسر با فضائل و کرایم اکبر علیه الصلوة والسلام که عالم با عمل
بر روی زمین امین حق تعالی ست یعنی چنانکه بمرد امین اشیای نفیسه امانت می نهند همچنین از طرف
حق تعالی فنون علم و حکمت که در ذات عالم با عمل ست ودیعتی ست در ذات او نهاده شده و چنانکه شخص امین

در متاع امانت بلا رضای صاحب آن شی تصرف نمی تواند کرد بریں قیاس عالم با عمل نیز حکمی بغیر از
امر رضای حضرت مولای معلا عز علوه نمی تواند گفت روایت کرده ست این حدیث را محدث خجسته
سیر حضرت ابن عبد البر در کتاب خود که مسمی بعلم ست از صحابی در فرخی و فرخندگی ایمان و اسلام سراپا
پیرانه ذ حضرت معاذ رضی الله تعالی عنه و عنا **حدیث** اَلْعَالِمُ وَالْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي
اَلْخَيْرِ وَسَائِرُ النَّاسِ لَا خَيْرَ فِيهِمْ رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ معنی این ست که فرمود حضرت پیغمبر
خجسته و همایون سیر و سراپا شرائف و خیر علیه الصلوة والسلام که صاحب علم و تعلیم و صاحب تلمذ و تعلم هر دو شریک
اند در سود و بهبود و علم که حق تبارک و تعالی در علم موضوع نموده و تمام مردم و جمیع ناس سوای عالم و متعلم بیفائده
اند و در باب صلاح و فلاح یابی بیقاعده روایت کرده ست این حدیث را محدث مکارم نشانی حضرت طبرانی
در کتاب خود که مسمی بکبیر ست عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ از صحابی در مقام عبادت و طاعت حضرت
رب معلی جل سموه سرسبز زیبا حضرت ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه **حدیث** اَلْعَالِمُ سُلْطَانٌ فِي
اَلْأَرْضِ فَمَنْ وَقَعَ فِيهِ فَقَدْ هَلَكَ معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر شفیع روز محشر عاصیان با عصیان
اصغر و اکبر علیه الصلوة والسلام که مرد عالم حجت حق تعالی ست بر روی زمین که در حقیقت سراسر بر یکسر خلایق
اسود و احمر غالب ست پس هر که در افتاد در سلطان الهی که سراپا غالب ست پس تحقیق که هلاک شد یعنی هر که با عالم
دین و دانای یقین مقابلت و مجادلت نمود و یا اهانت و حقارت او نمود با تحقیق بهلاکت رسید رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ
فِي الْفِرْدَوْسِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ روایت کرده ست این حدیث را محدث فضائل کامی
حضرت دیلمی در کتاب خود که مسمی بفردوس ست از صحابی سراپا ازکی و انوار حضرت ابی ذر رضی الله تعالی
عنه **حدیث** سَاعَةٌ مِنْ عَالِمٍ مُتَّكِئٍ عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ
سَبْعِينَ عَامًا معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر سراپا مقدس و معطر علیه الصلوة والسلام که بقدر وقت یک ساعت
از اوقات و ساعات عالم تقوی سمات و ورع آیات در حالتیکه تکیه عیش زده و متکا بر فراش آرام و بستر
راحت خوش فرجام نشسته باشد در حالیکه نگاه تامل و تفکر میکند در حقایق علم و دقایق فهم خود بهتر
و پسندیده ست نزد یک حضرت حق جل و علی از عبادت عابد که آن عابد تا هفتاد سال در مراسم عبادت
ملک علام عز ملکه قیام نماید رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْفِرْدَوْسِ عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ
روایت کرده ست این حدیث را محدث سراپا نامی حضرت دیلمی در کتاب خود که مسمی بفردوس ست از صحابی
فضائل ناظر و باشرائف ماهر حضرت جابر رضی الله تعالی عنه **حدیث** اُغْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا
أَوْ مُسْتَمِعًا أَوْ مُحِبًّا وَلَا تَكُنِ الْخَامِسَةَ فَتَهْلِكَ رَوَاهُ الْبَزَّارُ وَالطَّبَرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ

رضي الله تعالى عنه معنى اينست كه فرمود حضرت پيغمبر قدس اثر وسرور اول واخر عليه الصلوة والسلام كه
اى شخص ترا بايد كه صبح كنى يعنى چون وقت صبح در آيد واز حالت خواب كه مهر ممات ست برخيزى وخودرا داخل زمره
زندگان نمائى بايد كه حال تو ازين احوال فلاح وفوز اتصال اربعه بيرون وجدا نباشد يا عالم باشى كه تعليم دانش
دين وتاديب پيش اسلام برين بخلايق حضرت خالق علايق جلت صفاته نمائى ويا متعلم باشى كه تعلم علوم دين وفنون
يقين از علماى ابرار ودانايان اخيار نمائى ويا سامع علم دين باشى كه از فضلاء دين ويقين استماع فوائد ايمان وقواعد
اسلام فيض نشان سازى ويا محب ودوست دار علم وعلما باشى ومباش در حالت خامسه كه سواى اين حالات فيض سمات
اربعه مذكوره باشد كه اگر چنين باشى كه بغير از احوال متعال اربع مسطوره حالت خامسه دارى پس بيقين دان كه هلاك شوى
كه سواى اينحالت سداد آيات عالمى ديگر مرغوب ومحبوب حضرت دافع كروب ومسجود هر مربوب جل مرتبته نيست روايت كرده
ست اينحديث را محدث فيض اختيار حضرت بزار عليه الرحمه ومحدث كرامات توامانى حضرت طبرانى در كتاب خود كه مسمى باوسط
ست از صحابى سراپا بركت اشاره وتكبير كرامت بشاره حضرت ابى بكر رضي الله تعالى عنه **حديث** اِنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ
لَيَحْتَاجُوْنَ اِلَى الْعُلَمَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَذٰلِكَ اِنَّهُمْ يَزُوْرُوْنَ اللّٰهَ تَعَالٰى فِي كُلِّ جُمُعَةٍ فَيَقُوْلُ لَهُمْ
تَمَنَّوْا عَلَى مَا شِئْتُمْ فَيَلْتَفِتُوْنَ اِلَى الْعُلَمَاءِ فَيَقُوْلُوْنَ مَاذَا نَتَمَنّٰى فَيَقُوْلُوْنَ تَمَنَّوْا عَلَيْهِ كَذَا وَكَذَا
فَهُمْ يَحْتَاجُوْنَ اِلَيْهِمْ فِي الْجَنَّةِ كَمَا يَحْتَاجُوْنَ اِلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا رَوَاهُ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ جَابِرٍ رض
معنى اينست كه فرمود حضرت پيغمبر عالى گهر ومقتداى اهل عالم از خالدات تا خادر عليه الصلوة والسلام بدرستيكه اهل
جنت هر آينه حاجتمند واحتياج مند تعليم علما در جنت خواهند شد وبيان اين حقيقت برين طريقت ست كه بتحقيق
اهل جنت بفضل حضرت معطى جمعت مشرف ومستعد زيارت قدس آيت ورويت ذوانوار وبركت حضرت آلاء سبحانه وجل قدسه در
روز بركات افروز يوم جمعه خواهند شد پس شهنشاه بالاتفاق وملك الملوك على الاطلاق ببندگان خواهد فرمود كه بخواهيد
ازين انچه ميخواهيد آن هنگام بندگان حضرت ملك ذوالجلال والاكرام بسوى علماى عظام توجه والتفات خواهند كرد وبجناب آن
گرامى سمات خواهند داشت كه درين ساعت پر منفعت از حضرت آله ذو مغفرت عم عفرانه چه مسالت داريم وچه سوال نماييم پس
بلطف وعون پروردگار عز امتنانه علماء ابرار سائلين را تعليم خواهند داد كه از حضرت قدس ذو عز ونور وبانوار
در حضور حضرت آله كرم الغمامه چنين وچنين الغام واكرام بخواهيد پس آدميان احتياجمند وحاجت پابند
بسوى علما اخيار در جنت خواهند شد چنانكه محتاج مى باشند بطرف علما سراپا فضلا در دنيا روايت
كرده ست اينحديث را محدث صدق مظاهر وصفا مناظر حضرت ابن عساكر رحمه الله تعالى عليه از صحابى افتخار
مصادر ومفاخر حضرت جابر رضي الله تعالى عنه وعنا **حكايت** حافظان مقص تواريخ
وناقلان حكايات صداقت اثبات وكذب تنسيخ حكايتى فضائل بشارتى وقصه نويد اشارتى آورده اند

که در عهد عزت مهد شاه پر نور ایمانی و سلطان سراپا معمور از انوار اسلامی و ایقانی شاه اسمعیل سامانی که ملک
ممالک ماوراء النهر و سلطان ولایت خراسان وسعت بهر بوده ست روزی عالمی در علم و عمل پر معالی بنا بر
استحصال مقصودی و برای استقصای مطلوبی پیش آن شاه سلطنت پناه و داعی اداب تکریم علما و نزد آن
سلطان عظمت دستگاه و داعی مراتب تعظیم حکما و فضلا آمد شاه اسمعیل بحسن اعتقادیکه داشت و بهمایون عقیده
که علم آن بر عرصه حال خویش می افراشت در احترام و اکرام آن عالم ذو فضائل عظام پیش آمد و بعد دریافت سبب
آمدن آن دانا بزرگ و بینا سترگ حاجت آن علوم آیت را بانجاح رسانید و از مقام آرزو در درجه ابرام در کشید
و هنگام وداع جهت اکرام آن عالم علام هفت کام مشایعت نمود شبانه بیاطن عاقلانه در معامله روحانه حضرت
خلاصه زمانه و سلاله آوانه جناب رسول فرزانه و نبی یگانه و شفیع شفتی خاک مخلوق عاصیانه صلی الله تعالی علیه وسلم را
بخواب بخت بیدار نه دید مصرع زهی مراتب خوابی که به ز بیداری ست ﴿ بیدار در زمانه ندیدی کسی مرا
در خواب اگر خیال تو گشتی مصورم ❊ با فضال الهی تعالی صفاته و تبارک رحاته گلهای شرایف و ازهار کرایم
و منایف از گلذار و چمن زار دیدار آن افضل روزگار بدامان حال و جان برچید ﴿ نظری خوش بچشم
ما فرمود ❊ روی خود را بنور خود نمود ❊ همه عالم جمیل پیدا شد ❊ حضرت او جمال چون نمود ❊ و حضرت
رسول حمید و نبی مجید بآن بخت سعید ارشاد فرمود که ای اسمعیل که بهدایت و فضل رب جلیل جل جلاله یکی از
علمای امت مرا معظم و مکرم داشتی من از حضرت معطی رحمت و جناب مکرم مرحمت عمم نواله درخواستم
تا تراد در هر دو عالم عظیم و کریم دارد و تو هفت قدم در عقب آن عالم فضل همدم و پر کرم رفتی دعا کردم تا
هفت تن در نسل تو بادشاهی کنند و فرمان روای نمایند و بعنایت مجیب الدعوات و کرم پذیرنده عرض
مناجات هر دو دعا در بارهٔ تو مستجاب شد و بذروهٔ معلای قبول شرف یاب گردید ﴿ دعاهای
بلب ها نارسیده ❊ ندای فاستجبنا ها شنیده ❊ بکرم حضرت بنده نواز و بفضل جناب مستحق گذارش
نیاز تعالت صفاته قضیه سلطنت و واقعه حکومت این جهانی شاه اسمعیل سامانی ببرکت آن دعا بمدعا
رسا زیاده ازان شد که حضرت رسول مباهات مشمول و افتخار موصول و جناب نبی حبیب و مقبول
بارگاه خلایق مسجود و رازق معبود عز سلطانه صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده بود که هشت تن از اولاد
آن شاه سعادت نشین بلباس سلطانی ملبس و زیبا و بزینت خاقانی قرین و زینت افزا گردیدند
﴿ بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور ❊ بفیض بختی اهل نظر توانی کرد ❊ قیاس باید کرد
که شجره حدیقه اعزاز و اکرام علم و علما بچه مرتبه مثمر ثمرات مباهات و شرائف میشود و خیال باید نمود که گلبن
گلذار تو قبر و احترام فضلای دین همایون فرجام بکدام رتبه ازهار آور گلهای سعادات و منایف میگردد

وحضرت موفق خیر وسعادات وجناب منعم مبابات وکرامات عم نواله وجل جلاله توفیق قدرشناسی علم وعلماء دین واستعداد فهم وفراست مقدار سنجی فضل وفضلاء ایمان ویقین رفیق همکنان گردانا دبرب العباد

خداوندا بکن روشن زنورِ خود دلِ مارا ❊ بسوی خویشتن گردان دلِ پرغافلِ مارا ❊ اینهمه مفاخر ومناقب وجمیع حقایق فضائل مناصب که زیب ترقیم وبزینت نگارش تضمیم یافت واقعات علماء ربانی وحقانی وحالات حکمای رحمانی وسبحانی بود که ترغیب بتوقیر وتعظیم آنها نموده آمد وتحریص باکرام وتکریم شان گفته شد هر مومن را باید که شرایط اعزاز مسطوره ولوازم اکرام مذکوره بشوق جان ودل وذوق صداقت حاصل تقدیم رساند ومودی سازد که انشاء الله تعالی الخلاق بالاحقاق والاتفاق سعادت دارین وکرامت نشاتین درین عادت پرزیب وزین حاصل ست ومتواصل ومفاخرت ومباهات کونین درین خصلت مملو از شرف ومبرا از نقص ونقین شامل ست وواصل

مثنوی

بتحقیق از بهر احلام دین	بود فضل عالم بر زاهدان	چو فضل نبی بر همه مردمان
بخواهند بخشش برایش مدام	دعا میکنند اهل چرخ وزمین	بدریا همه ماهیان صبح وشام
یقین دان که شد وارث انبیا	بعابد بود فضل اهل علوم	چو ماه شب چارده بر نجوم
خدایش رهی سوی جنت کشود	هر انکس که آموخت علم هدی	بتحصیل علم انکه ره طی نمود
همه ماهیان هم دعا میکنند	خداوند فرشته واهل سما	زاهل زمین مور در خانها
بود در زبیداری شب بدان	بر آنانکه تعلیم دین میدهند	دهی درس علمی چو اندر زمان
	خداوند حق هر که خواهد نکو	بهند دانش فقه دین اندرو

ونه دانی ونه پنداری که چنانکه عزت واعزاز دهی وکرامت واکرام نهی بنسبت عالمان اخیار وباصناف دانایان ابرار ضرورست ومتحتم وواجب ست ومستلزم همچنان بنسبات علماء سوء شرارت خو بطالت جو وباصناف فضلای باریا مملو وباطلب دنیا موبمو وجاه وعزت جستجو نیز مرعی ومسلوک باید داشت ومصروف ومبذول شاید پنداشت نی نی بقولیکه

نور را هم نور شو با نار نار ❊ جای گل گل باش جای خار خار

بااین طائفه طاغیه وفئه باغیه موافق مقتضای احوال وحسب اقتضای حسران وبطلان اشتمال او عمل باید نمود ودر معاملات کاسنات روایق ناخوش ذوایق عادلت مناسب صفات زیان ونقصان سگالش باید نمود لیکن قاعده سیاست وقانون معدلت را موافق ضابطهٔ شریعت ومطابق آئین سنت در کار باید آورد ودر معامله شاید نمود که عالی فطرت را نگاه تند برابر گشتن ست وپلیت همت رالت سودمندی گما قال العلماء الکرام ومنهاج العظام فی مراتب تقریر طبقات الاعلام کیفیته التقریر وکمیته یفوق صنان الی رای الامام فیرا عی عظم الجنایت وصغرها وحال القایل والمقول فیه ایضا

قال مشايخ الشرايع عليهم الرحمة والرضوان التعزير على مراتب تعزير اشرف الاشراف وهم العلماء والعلوية بالاعلان وهو ان يقول له القاضي بلغني انك تفعل كذا فينزجر به وتعزير الاشراف وهم الامراء والدهاقين بالاعلام والجر الى باب القاضي والخصومة في ذلك وتعزير الاوسط وهم السوقية بالاعلام والجر والحبس وتعزير الاخسة بهذا كله وبالضرب كذا في النهاية وفي العناية التعزير وهو التاديب دون الحد واصله من العزر بمعنى الرد والمنع ثم التعزير قد يكون بالحبس وقد يكون بالصفع وتحريك الاذن بالكلام العنيف وقد يكون بالضرب وعن ابي يوسف ان التعزير باخذ المال يجوز للسلطان ولم يذكر كيفية الاخذ قارئ ان ياخذه فيمسكه فان يئس عن توبته يصرفه الى من يرى وفي مشكل الآثار شرح الآثار التعزير بالمال كان في ابتداء الاسلام ثم نسخ وفي الشرح ابي اليسر التعزير بالشتم مشروع ولكن ينبغي ان لا يكون قذفا كذا في الزاهدي ثم التعزير على اربعة مراتب فتعزير الاشراف كالدهاقين والقواد وغيرهم بالاعلام والجر الى باب القاضي والقواد جمع قائد وهي من رؤساء العسكر وتعزير اشراف الاشراف كالفقهاء والعلوية الاعلام فقط بان يقول القاضي بلغني انك فعلت كذا لا تفعل چنانچه گفته اند علماء كرام وفقهاي عظام در مراتب تعذير طبقات انام كه كيفيت تعزير وكميتش حواله كرده ميشود بسوي راي امام پس امام را بايد كه نگاه كند در عظم جنايت وصغر آن ودر حال گوينده وحال آنكس كه گفته شده ست درحقش يعني جنايت كننده ونيز گفته اند مشايخ شريعت عليهم الرحمة والرضوان كه تعزير بر چند مراتب ست يكي تعزير اشراف اشراف وآنان علماء وسادات اند باعلان ست واعلان اينست كه بگويد او را قاضي كه مرا خبر داده اند كه تو اينچنين ميكني پس آن اشرف اشراف نه زجر ميشود بهمين كلام ودیگر تعزير اشراف كه آنان امراء ودهقانان اند باعلام ست وكشيدن ايشان بدروازه قاضي وخصومت كردن بايشان در آن جنايت وسوم تعزير مردم ميانه ست وآنان بازاريان اند باعلام وكشيدن ايشان بباب قاضي وحبس كردن وچهارم تعزير فرومايگان باين همه مذكور وبزدوكوب كردن همچنين ست درنهايه ودر عالمگيريست تعزير وآن ادب دادن ست كم تر از حد واصل تعزير از عزر ست بمعنى زجر ومنع پس تعزير گاهي مي باشد بحبس نمودن وگاهي مي باشد برگردانيدن وكوش جنبانيدن جنايت كننده را بكلام سخت وگاهي مي باشد بزدن ومروي ست از امام ابو يوسف كه تعزير باخذ مال جائز ست مر سلطان را ولكن ذكر نكرد امام ابو يوسف كيفيت اخذ را پس گمان من آنست كه سلطان اخذ مال كند پس نگاه دارد آن مال را بعد ازان اگر نا اميد شد از توبه اش صرف كند آنرا بسوي هر كس كه مناسب داند ودر مشكل آثار شرح الآثار ست كه تعزير بالمال بود در ابتداي اسلام پس منسوخ گشت ودر شرح ابي اليسر ست كه تعزير بدشنام مشروع ست ولكن باين شرط كه آن دشنام قذف نباشد همچنين ست در زاهدي پس تعزير بر چهار مراتب ست يكي تعزير اشراف مانند دهقانان وقواد وغير ايشان باعلام وكشيدن بباب قاضي

وقواد جمع قائد ست وقائد از امیران لشکر می باشد دوم تعزیر اشراف اشراف مانند
فقها وسادات که تعزیر ایشان فقط اعلام ست واعلام این ست که بگوید قاضی بآن جنایت کننده که سزا جزا داده اند
که تو اینچنین کرده باز اینچنین بکن الحال مناسب نمود وتقاضای مقام چنین زیبائی رو نمود که نبذی از آیات قدسیات
کتاب قدیم وبرخی از اوامر فیض مظاهر صحیفه سراپا مستحق تعظیم وتکریم وبعضی از احادیث گوهر صفات سرور انبیا وپاره
از کلمات لآلی سمات افسر فرق اولیا واصفیا صلی الله تعالی علیه وسلم که در حق علما اشرار ودر باب فضلا اشرار
وارد شده اند بسلک ارقام انتظام دهد ودر مسلک رقم قلم بآرایش اتیام بیاراید تا به بصیرت بینندگان جلای دانائی
ازین سلک خامضه بیفزاید وبعقل وهوش مطالعه کنندگان پیش فهم ودانش علم درین حقیقت عامضه افزونی پذیرد
آیت مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمل کرده شدند توریة را یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت
بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشته اند آن بار را وبجز خواندن توریت قناعت نمودند انچه در وی بود
کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچو مثل دراز گوشی ست که بردارد اسفارا کتابها از علم یعنی رنج می برد
در حمل آن واز ان نفعی ندارد همچو یهود که توریت میخوانند وبدان منتفع نمی شوند **مثنوی**

گفت لیزد تحمل اسفارها	بار باشد کان نباشد زینها	علمهای اهل دل حمال شان	
علمهای اهل تن احمال شان	علم چون بر دل زند یاری بود	علم چون بر تن زند ماری بود	
چون بدل خوانی رهی گیری سبق	چون بگل خوانی سیه سازی ورق	بلعمی بد مثلی ست کز ره شد	

مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروه یهود الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجت های خدا را که دلیل بوده بر نبوت
محمد صلی الله تعالی علیه وسلم وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدا راه فلاح نمی نماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمگاران را که
بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند وبا وجود آن میگویند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ولاف میزنند که لَنْ يَدْخُلَ
الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
إِنَّ أَنَاسًا مِنْ أُمَّتِي بدرستیکه بعضی مردم از امت من يَتَفَقَّهُونَ فِي الدِّينِ نزدیک باشد که تفقه
کنند وفقیه شوند در دین وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ وبخوانند قرآن را يَقُولُونَ نَأْتِي الْأُمَرَاءَ فَنُصِيبُ
مِنْ دُنْيَاهُمْ میگویند که می آئیم امرا را پس میرسیم ومیگیریم چیزی از دنیای ایشان وَنَعْتَزِلُهُمْ
بِدِينِنَا وگوشه میگیریم از ایشان بادین خود وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ ونمی شود وراست نمی آید جمع کردن
میان تفقه در دین وتقرب به امرا وسلاطین ونتیجه نمیدهد تقرب ایشان مگر ضرر وخسران كَمَا لَا يُجْتَنَى
مِنَ الْقَتَادِ إِلَّا الشَّوْكُ چنانکه چیده نمی شود از قتاد مگر خار وآن درختی ست خاردار که میوه ندارد وكَذَلِكَ
لَا يُجْتَنَى مِنْ قُرْبِهِمْ إِلَّا همچنین حاصل کرده نمی شود از قرب امرا مگر خسران ووبال وزیان ها

که زبان بیان و تعبیر از ان کوتاه ست و اینمعنی از حذف استثنا مفهوم میگردد و مستثنی حذف کرد بقرینه
مقام قال گفت محمد بن الصباح بتشدید باء که شیخ بخاری و مسلم و ابو داود و احمد ست ثقه مامون عفیف ذو
سنن کانه یعنی الخطایا گویا که میخواهد از ان مستثنی که حذف کرد گناهان را یعنی حاصل نمی شود و نمی کند از قربایشان
مگر ذنوب و خطایا را و در حذف کردن آن اشارت ست بآنکه زبان در صحبت ایشان چنان و چندان
ست که بیان نتوان کرد و رواه ابن ماجه روایت کرده ست این حدیث را ابن ماجه در سنن خود و عن
عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة
برسانید یعنی بامت از جانب من دین و شریعت را اگرچه آیتی باشد ظاهر از آیت آیه قرآن ست ولیکن دلالت
برسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود انکه منتشر و مشتهر ست و حاملان او بشمارند و حق سبحانه
متکفل حفظ او شده و هرگاه که امر کرده شده باشیم ما برسانیدن او و برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور
باشیم و بعضی از آیه کلامی مراد ارند که مقید ست فائده شریعه را و علامت ست بر عظیم معنی که مراد داشته
ست بدان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمامه احادیث آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم
ازین قبیل اند پس معنی آن شود که برسانید از من و اگرچه یک حدیث باشد و وجه تخصیص حدیث به تبلیغ
آن بود که قرآن را احتیاج به تبلیغ نیست بجهتی که مذکور شد وحدثوا عن بنی اسرائیل و حکایت
کنید و خبر دهید بانچه بشنوید از بنی اسرائیل ولا حرج و نیست گناهی در حدیث کردن از ایشان
یا مراد انست که نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجود احتیاط در غایت اتصال سند بنقل از عدل
ثقه ضابطه چون سابق از خواندن توریت و نوشتن آن منع کرده فرموده بود که مگر متحید شما
در کار دین خود و کتاب خود که دست بتوریت نیز ند رخصت کردند پس ازان و فرمودند که اگر قصص
و مواعظ و امثال که از ایشان بشنوید و بدان تحدیث کنید نه شرایع و احکام که منسوخ ست مانعی نیست
و در کتاب ایشان آیات غریبه و وقایع عجیبه ست که می توان نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح
نقل و سند مساهله رود نیز غم نیست چه مقصود عبرت و ایقاظ ست و این باب وسعتی دارد بر قیاس
آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز ست گذا قالوا ومن کذب علی متعمدا
فلیتبوء مقعده من النار و هرکه دروغ بر بندد بر من انچه من نگفته ام بمن اسناد کند
پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه ست در منع از وضع حدیث
و دروغ بر بستن بر آنحضرت اگرچه برای ترغیب و ترهیب باشد حرام ست و از جمله کبائر ست
باتفاق و امام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته و بر قائل حکم بخلود نار کرده و قومی

وضع حدیث بقصد ترغیب وترهیب تجویز کنند واین مذهب خطاست وحق آنست که وضع حدیث وروایت حدیث
موضوع حرام ست مگر به بیان وضع رواه البخاري وعن سمرة ابن جندب والمغيرة بن شعبة
قالا قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم سمره ومغیره که دو صحابي مشهوراند میگفتند که فرمود پیغمبر
صلى الله تعالى عليه وسلم من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين کسیکه
حدیث کند از من بحدیثیکه گمان می برد که آن حدیث دروغ ست پس آنکس یکی از دروغ گویندگان ودر حکم
ایشان ست زیراکه چون اعانت کاذب کرد وشریک شد اورا در اتباعت کذب در وزر آن ویری بضم یا وفتح آن
هر دو روایت ست بضم بمعنی ظن وفتح بمعنی علم وعلم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین
بکذب آن شرط نبود ظن کذب کافیست وبعضی گفته اند که بلکه باحتمال کذب وشک وشبه دران نیز روا نباشد ثواب
آنست که بجرد احتمال جانب کذب ترک نتوان کرد وتفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جایز ست
واگر در جانب کذب بود جائز نی ودر صورت شک جواز وعدم جواز هر دو برابر وظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز
ست والله اعلم وکاذبین بلفظ جمع وتثنیه هر دو روایت ست وبر تقدیر تثنیه مراد راوی ومروی عنه ست
رواه مسلم وعن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه
وسلم ان اول الناس يقضى عليه يوم القيمة بدرستیکه نخستین مردی که حکم کرده شود بروی روز
قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل رجل استشهد مردیست که کشته شد در راه خدای تعالی فاتي به
پس آورده میشود در حضرت پروردگار تعالی وتقدس فعرفه نعمته پس می شناساند الله تعالی آن
مرد را نعمت خود را که بروی عطا کرده ودر بعضی نسخ نعمه بصیغه جمع آمده واول صحیح ترست بحسب روایت فعرفها
پس می شناسد وی نعمت خدا را واعتراف میکند بآن فقال فما عملت فيها پس میگوید وی تعالی
بآنمرد پس بگو که چه عمل کردي تو در شکر این نعمت قال قاتلت فيك حتى استشهدت میگوید آنمرد کارزار
کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو قال كذبت میگوید پروردگار تعالی
دروغ گفتی کارزار نکرده تو خالص از برای رضای من ولكنك قاتلت لان يقال جريء ولکن کارزار
کردي برای ریا خلق ونام آوري خود تا گفته شود که فلان دلیرست فقد قيل پس بتحقیق گفته شد وباقی
تو غرض خود را وجزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه میطلبی ثم امر به فسحب على وجهه
پس فرمان کرده شود فرشتگان را بجهت وی که بکشید اورا بر زمین پس کشیده میشود حتى القي في النار
تا آنکه انداخته میشود در آتش دوزخ ورجل تعلم العلم دیگر مردی که آموخت علم را وعلمه وآموزانید
آنرا وقرأ القرآن وخواند قرآن را فاتي به فعرفه نعمه فعرفها پس آورده میشود او را پس می شناساند

او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس می شناسد وی آن نعمتها را اینجا بفظ جمع آمده و همچنین در مابعد قال
فما عملت فیها میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کرده تو در شکر گذاری آن نعمتها قال تعلمت العلم و
علمته و قرأت فیك القرآن میگوید آموختم علم را و آموزانیدم آنرا و خواندم خالص از بهر رضای تو قرآن
را فقال پس میگوید وی تعالی کذبت و لکنك تعلمت العلم لیقال انك عالم دروغ گفتی ولیکن تو آموختی
علم را تا بگویند مردم که تو عالمی و قرأت القرآن لیقال هو قاری و خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خواننده
قرآنی فقد قیل پس بتحقیق گفتند مردم ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده می شود بحق وی پس کشیده
میشود بر زمین بروی وی حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش و رجل وسع الله علیه
دیگر مردیست که فراخ گردانیده ست خدای تعالی بروی یعنی روزی او اعطاه من اصناف المال
و داده ست او را از گونه گونهای مال کله همه مال را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت
فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها لك میگوید انزدگذاشتم
هیچ راهی را که دوست میداری تو که صرف کرده شود مال دران راه مگر آنکه صرف کردم دران برای رضای تو
قال کذبت و لکنك فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه
ثم القی فی النار از کلمه ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و سوا کردن بشتر و در از ست رواه مسلم
و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان الله لا یقبض
العلم انتزاعا بدرستیکه خدای تعالی نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن ینتزعه
من العباد که بکشد آنرا از دست بندگان و باز ستاند و لکن یقبض العلم بقبض العلماء ولیکن
باز میگیرد علم را بمیرانیدن علماء حتی لم یبق عالما تا آنکه چون باقی نگذارد و بازنده ندارد در هیچ عالمی را و در
روایتی کم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی اتخذ الناس رؤسا جهالا میگیرند مردم سر آن قوم جاهلانرا
رؤسا بالضم همزه و تنوین بروزن فضول جمع رأس بمعنی سرور سر چنانکه در اینجا آمده و در روایت رؤسا بفتح همزه و مد بر
وزن فضحا جمع رئیس بمعنی مهتر و کلان تر فیستفتوا پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند فافتوا
بغیر علم پس فتوی میدهند بی علم و میدانش فضلوا و اضلوا پس هم خود گمراه میشوند و هم دیگرانرا گمراه
میکنند متفق علیه و عن انس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وسلم لطلب العلم فریضة علی کل مسلم طلب علم فرض ست بر هر مسلمان و در مسند امام بیهقی
علی کل مسلم و مسلمة و مراد بعلم در اینجا علمیست که ضروری وقت مسلمان ست مثلا چون مسلمان شد
و در اسلام در آمد واجب شد بروی معرفت صانع و صفات وی و علم به نبوت رسول و جزان از انچه صحیح میشود

ایمان بی آن و چون وقت نماز درآمد واجب شد علم باحکام الصلوة آموختن و چون رمضان آمد واجب شد تعلم احکام صوم و هرگاه که مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة اگر پیش ازان مرد و تعلم نکرد عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن انچه متعلق باحکام زن و شوی ست واجب گردد و علی هذا القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفوس و خواطر و تفاصیل آنست و هر طائفه حمل بر علمی کرده که مخصوص اوست و صواب آنست که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیت شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن ست سخن صوفیه قدس الله اسرارهم اعم و اشمل باشد و وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ اَهْلِهٖ نهنده علم نزد کسی که اهل آن نیست و تعلیم کننده مراورا بِالْقِلَادَةِ الْخَنَازِيْرِ الْجَوَاهِرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ همچو در گردن انداختن خوکان ست گوهر و مروارید و طلا را رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ روایت کرده ست این حدیث را تا آخرش ابن ماجه وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِيْ شُعَبِ الْاِيْمَانِ اِلٰى قَوْلِهٖ مُسْلِمٌ و روایت کرد بیهقی همین قدر که طلب العلم فریضة علی کل مسلم وَقَالَ هٰذَا حَدِيْثٌ مَتْنُهٗ مَشْهُوْرٌ وَاِسْنَادُهٗ ضَعِيْفٌ و گفت بیهقی این حدیثی ست که متن مشهور شده ست در میان مردم و اسناد او ضعیف ست وَقَدْ رُوِيَ مِنْ اَوْجُهٍ كُلُّهَا ضَعِيْفٌ و گفته ست بیهقی که روایت کرده شده ست این حدیث بوجوه و طرق متعدده که همه ضعیف اند اما شک نیست که چون بطرق متعدده روایت کرده شده ست بعضی بعضی قوتی خواهد یافت و حدیث را بدان قوتی پیدا خواهد شد وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ عَلِمَهٗ کسیکه پرسیده شود از علمی که میداند آنرا ثُمَّ كَتَمَهٗ پس بپوشید آن علم را اُلْجِمَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَّارٍ بکام کرده می شود در دهان او از آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروریست و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و مانعی صحیح ازان نباشد و از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُوْ دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ اَنَسٍ وَعَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ که صحابی مشهورست از شعرای اسلام و یکی ازان سه تن که تخلف کردند از غزوه تبوک و قبول افتاد توبه ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید ست قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُجَارِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ هر که طلب کند علم را تا همراهی کند علمارا در بحث و گفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرت نماید بدان اَوْ لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ یا از برای آنکه تا جدال و نزاع کند جاهلان و بیخردان را و در شک اندازد ایشان را اَوْ يَصْرِفَ بِهٖ وُجُوْهَ النَّاسِ اِلَيْهِ یا از برای آنکه بگرداند روی های مردم را بسوی خود و حاصل کند از ایشان مال و جاه و صرف کند آنرا در کار دنیا و شهوات نفس اَدْخَلَهُ اللّٰهُ النَّارَ هر که علم را از برای مجرد این اغراض طلب دارد در درآورد او را خدای تعالی در آتش دوزخ

واگر بحکم جبلت وطبیعت منشوبی از ریا و داعیه نفس باشد معذوریست واحتراز ازان در حکم تا مقدور و این حکم ندارد
چنانچه در حدیث آینده اشارتی بدان واقع شده ست وگفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری شریف
وعزیز که متضمن حکمتها باشد حادث گرداند بی اختیار داعیه از نفس آدمی بوجود آید که تا بی تکلف وتردد آن چیز بوجود
آید چنانچه در وجود فرزند داعیه شهوت در مرد وزن آفریده اند که بی اختیار بیکدیگر میل ورغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیه
تعلمانیتی پیدا کرده تا بقوت باعثه بوجود آید واگر توفیق وعنایت الهی ناصر ومعین حال آن بنده گردد ازان
نیز برآرد تعلمنا العلم لغیر الله فابی العلم ان یکون الا لله که فرموده اند انا معنی دارد نسأل الله العافیة رواه
الترمذی وروی ابن ماجة عن ابن عمر وعن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله یعنی کسیکه
بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی ورضای او تنبیه ست بآن که آنچه
بوی وجه الله توان ارادة نمود سزا نیست که آنرا در طلب متاع دنیا منحصر گردانید ع یار مفروش بدنیا که بسی
سود نکرد: آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود یا مراد آن آنست اگر علمی باشد نه از علوم دین وآنرا وسیلهٔ دنیا
سازند مذموم بود بعد از آنکه تعلم آن مباح باشد واز علوم بدعیه محرمیه مکروهیه بود طالب علمی بود که در تحصیل معما
وعروض وقافیه واقسام شعر جد بسیار می نمود ومیگفت که من دوست میدارم که این علوم را وسیلهٔ دنیا سازم
نه علوم دین را وطیبی مثل این سخن از بعضی زهاد وعلما نیز نقل کرده والله اعلم لا یتعلمه الا لیصیب
به عرضا من الدنیا نیاموزد آنعلم را مگر از برای که برسد بسبب ووسیلهٔ این علم متاعی را از دنیا در اینجا
دلالت ست بر آنکه حرمان از سعادت ثواب الهی بعلت انحضار طلب علم در اجابت عرض دنیا واگر مشوب ومخلوط
بران باشد ونیت عمل وترویج دین نیز دارد بر اندازهٔ آن ثواب نیز یابد نعم از مرتبه کمال تمام محروم باشد
لم یجد عرف الجنة یوم القیمة نیابد آنکس بوی بهشت را در قیامت یعنی در آنجا تفسیر عرف که بفتح
عین مهمله وسکون را بمعنی بوی خوش وظاهر حدیث مبالغه ست در حرمان آن کس از در آمدن بهشت پس
مراد در آمدن باشد با مقربان ومخلصان که اصلا عذاب نه بینند وابتدا به بهشت در آیند چنانکه مثل این تاویل
در احادیث آمده ست وبعضی گفته اند که چون بندگان را در محشر بیارند بوی خوش از بهشت بمشام ایشان
رسانند تا از هموم وحشت آن مقام وموقف راحت یابند ودلهای ایشان قوت گیرد پس این شخص ازین
بوی خوش محروم باشد وبغلبهٔ بخار معصیت ومحبت دنیا حکم مزکوم گیرد رواه احمد وابو داود وابن
ماجة وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم پرهیز کنید حدیث کردن را از من مگر چیزی را

کہ میدانید بہ یقین یا بظن غالب کہ از من ست تا در ورطہ دروغ بستن بر من نیفتید مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّدًا فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَہٗ مِنَ النَّارِ پس کسیکہ دروغ بر بندد بر من دیدہ و دانستہ پس باید کہ بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ رَوَاہُ التِّرْمِذِیُّ وَرَوَاہُ ابْنُ مَاجَۃَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ وَجَابِرٍ وَلَمْ یَذْکُرْ وَذِکْرُ نکرد ابن ماجہ این کلام را کہ التقوا الحدیث عنی الا ما علمتم وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَ فِی الْقُرْاٰنِ بِرَأْیِہٖ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَہٗ مِنَ النَّارِ کسیکہ گوید در تفسیر قرآن برای و عقل و قیاس خود بی آنکہ مستند ی از نقل داشتہ باشد پس باید کہ بگیرد جای نشست خود را از آتش وَفِیْ رِوَایَۃٍ وَدَرْ روایتی اینچنین آمدہ مَنْ قَالَ فِی الْقُرْاٰنِ بِغَیْرِ عِلْمٍ کسیکہ گوید و سخن کند در قرآن بی علم فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَہٗ مِنَ النَّارِ رَوَاہُ التِّرْمِذِیُّ وَعَنْ جُنْدُبٍ بِضَمِّ جِیْمٍ وَضَمِّ دَالٍ وَفَتْحٍ نیز آمدہ نام او ابو ذر غفاری ست ولیکن غالب ذکر وی بکنیت و مناقب وی کثیر ست و در بعضی مواضع نوشتہ شدہ ست وجندب بن عبد اللہ بجلی نیز صحابی ست کہ حسن بصری و محمد بن سیرین از وی روایت دارند و جندب قشیری نیز در کتاب مذکور ست و گفتہ اند کہ مشہور نست کہ وی علقی ست نہ قشیری و در بعضی نسخ مصابیح قشیری ست تا در بحدیث کدام یکی از ین سہ تن مراد ست واللہ اعلم قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَ فِی الْقُرْاٰنِ بِرَأْیِہٖ فَاَصَابَ فَقَدْ اَخْطَأَ ہر کہ گوید در قرآن و سخن کند در ان از پیش خود پس صواب کند و در یابد حق را پس بہ تحقیق خطا کرد یعنی اگرچہ در واقع حق و ثواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد و این برعکس حال مجتہد ست کہ اگرچہ خطا کند بر صواب ست بمعنی نیل اجر و ثواب و کلام درین مقام تفصیلی دارد مجمل آنکہ یک تفسیر ست و یک تاویل تفسیر آنکہ جزم کند کہ مراد حق ہمین ست اینمعنی خبر منقل از ائمہ اہل تفسیر کہ بر سند آن بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم درست نباشد و تاویل آنکہ بطریق احتمال گوید کہ تواند مراد این باشد و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست ست واللہ اعلم رَوَاہُ التِّرْمِذِیُّ وَاَبُوْ دَاوٗدَ وَعَنْ اَبِیْ ھُرَیْرَۃَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَلْمِرَاءُ بکسر میم و راء ممدودہ فِی الْقُرْاٰنِ کُفْرٌ جدال و نزاع در قرآن کفر ست یعنی نزدیک ست کہ بکفر کشد و بعضی گفتہ اند کہ مراد بمرا در اینجا شک و تشکیک ست و برین وجہ مراد حقیقت کفر باشد رَوَاہُ اَحْمَدُ وَاَبُوْ دَاوٗدَ وَعَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ اَبِیْہِ عَنْ جَدِّہٖ ضمیر جدہ یا راجع ست بعمرو ابن شعیب یا باب و این اسناد بیانے دارد و در بعضی جا گفتہ شدہ ست قَالَ سَمِعَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ قَوْمًا یَتَدَارَءُوْنَ فِی الْقُرْاٰنِ گفت عمرو بن شعیب از پدر از جد کہ شنید آنحضرت قومی را کہ تدافع و تناقض میکنند در قرآن و جدال و نزاع می نمودند در ان فَقَالَ پس گفت آنحضرت اِنَّمَا ھَلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ بِھٰذَا ہلاک نشدند کسانیکہ پیش از شما بودند مگر باین صفت ضَرْبُ الْکِتَابِ اللّٰہِ بَعْضُہٗ بِبَعْضٍ زدند کتاب خدا را بعض آنرا بعض بہ پیدا کردن تناقض میان آیات و گفتہ اند کہ این آیہ مخالف آن آیہ ست و آن مخالف این یا مراد خلط بعضی آیات ست بعضی و عدم تمیز میان محکم و متشابہ و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب ست بقول او کہ فرمود اِنَّمَا نَزَلَ کِتَابُ اللّٰہِ یُصَدِّقُ بَعْضُہٗ بَعْضًا

وفرود نیامده ست کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را فَلَا تُكَذِّبُوا بَعْضَهُ بِبَعْضٍ پس
تکذیب نکنید بعض آنرا ببعض فَمَا عَلِمْتُمْ مِنْهُ فَقُولُوا پس آنچه بدانید از کتاب خدا و برسد علم شما بدان
بگویید و بیان کنید وَمَا جَهِلْتُمْ فَكِلُوهُ إِلَى عَالِمِهِ و آنچه ندانید و نرسد بدان علم شما پس بسپارید آنرا بدانندهٔ
او یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله تعالی علیه وسلم و بعضی گفته اند که مراد عالمی ست که علم کتاب و تفسیر آن دارد
رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ گفت معاویه که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
نَهَى عَنِ الْأُغْلُوطَاتِ نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطی بی همزه نیز آمده کلامی
که در غلط انداخته شود کسی را بدان و آنرا مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظهار فضیلت نفس خود و نقص غیر و شرمنده
ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث تهییج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام ست و بعضی گفته اند
که بطریق جزا و مکافات باشد چنانکه دیگری را در مغالطه انداخت آن دیگر نیز او را در ان بیندازد بحکم جزاء سیئة
سیئة مثلها جائز ست چنانکه امام شافعی رح با امام ابو یوسف در مجلس هارون رشید کرد و الله اعلم رَوَاهُ
أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ سُفْيَانَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ لِكَعْبٍ روایت ست
از سفیان ثوری که امیر المومنین عمر بن الخطاب گفت مر کعب احبار را مَنْ أَرْبَابُ الْعِلْمِ کیستند خداوندان
علم یعنی آنها که مالک عالم اند و رسوخ یافته ست علم در ایشان مستحق آن شده اند که ایشان را ارباب علم توان خواند
و رب چیز مالک آنچیز مستحق آنرا گویند قَالَ گفت کعب الَّذِينَ يَعْمَلُونَ بِمَا يَعْلَمُونَ ارباب علم آنکسانی اند
که عمل میکنند بآنچه علم دارند قَالَ گفت عمر بن الخطاب فَمَا أَخْرَجَ الْعِلْمَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ پس چه
چیز بیرون آرد نور و هیبت و برکت علم را از دلهای علما قَالَ الطَّمَعُ گفت کعب احبار بیرون کشد علم را از دلهای
علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشیاء دنیا و گفته اند الطَّمَعُ كَثِيرًا مَا يَقُودُ ذُبَابًا طمع بسیار اوقات
می سازد باطمع کلمه حق گفتن دشوار ست ؎ طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی ✤ طمع بگسل و هر چه دانی بگو
طمع را سبب عرف ست و هر سه تهی ✤ ازان نیست مرطمعان را بهی ✤ منقول از شیخ ابو العباس مرسی قدس سره
که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد اسکندریه افتادم و از مردی که مرا می شناخت سنبوسه در هم چیزی
خریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد هاتف آواز داد که السلامة فی الدین بترک الطمع
فی المخلوقین رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنِ الْأَعْمَشِ أَبُو مُحَمَّدٍ سُلَيْمَانُ الْأَسَدِيُّ کوفی از موالی ست
انس بن مالک را دیده و لیکن در شنیدن وی از وی خلاف ست و از بسیاری از تابعین شنیده و سفیان
ثوری و ابن عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام مشهور بعلم حدیث واقع و قرات بود و یکبار
و سیصد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود جریر که چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت

بن الدیباج الخرواني وبود اعمش که فوت نشد ازوی تکبیر اولی مدت هفتاد سال ولادت او در روز قتل امام حسین
بود وفات سنه ثمان واربعین ومائة ودر وی تشیعی بود ومناقب او بسیار ست وبعضی او را سید المحدثین گفته اند
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم گفت اعمش که از تابعین ست گفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی
علیه وسلم افة العلم النسیان آفت علم فراموشی ست واین در حقیقت تنبیه ست بر اجتناب از مباشرت اسبابی
که موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی ومشاغل نفس ودنیا ومتابعت آن چنانکه امام شافعی رح گفت ؎

شکوت الی وکیع سوء حفظی فاوصانی الی ترک المعاصی فان العلم فضل من الله وفضل
الله لا یعطی لعاصی واضاعته ان تحدث به غیر اهله وضایع وهلاک گردانیدن علم انیست
که حدیث کنی بعلم وبیاموزی آنرا بغیر اهل علم وقابل آن رواه الدارمی مرسلا وعن الاحوص بن حکیم
تابعی ست انس را وعبد الله بن بشیر را دیده واز انس شنیده وسند او ضعیف ست وامام احمد گفته که وی هیچ نمی ارزد
وابن معین گفته که لیس بشیء وابن عدی گفته می توان نوشت حدیث او را وپدر او حکیم بن عمر صحابی ست عن ابیه قال
سال رجل النبی گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن الشر از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم که چه
کسانند وابن معنی موافق ترست بجواب ودر صرح گفته که شر بمعنی بدی وبد وبدتر بیاید میگویند فلان شر الناس
ونمیگویند اشر الناس مگر در لغت ضعیف وخیر نیز بسه معنی آید نیکی ونیک ونیکتر وسیاق حدیث ناظر در معنی اخیر است
فقال پس گفت آنحضرت لا تسئلونی عن الشر وپرسید مرا از شر وسلونی عن الخیر وبپرسید مرا از خیر یقولها
ثلثا گفت آنحضرت این کلمه را سه بار ودر این وقت ذکر کردن مردم بد ونشان نهادن بر طایفه مخصوص به بدی
بر خاطر شریف خوش نیاید وبعد از اظهار کراهیت چون بیان کرد شر الناس را خیار الناس را نیز ذکر فرمود برای تدارک
وتلافی آن کراهت ثم قال پس فرمود الا ان شر الشر شرار العلماء دانا وآگاه باشید که بدترین
بدان علمانند وان خیر الخیر خیار العلماء وبدرستیکه نیکترین نیکان نیکان علمانند زیرا که علما متبوعانند
وخلق تابع ایشان پس بدی ونیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت کند که از مردم دیگر رواه الدارمی وعن
ابی الدرداء قال ان من اشر الناس عند الله منزلة یوم القیمة بدرستیکه از جمله بدترین
مردمان نزد خدا از روی قدر ومرتبت روز قیامت عالم لا ینتفع بعلمه عالمی ست که فائده نمیگیرد از علم
خود وعمل نمیکند بدان ودر بعضی نسخ لا ینتفع بصیغة مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالم که نفع برده نمی شود
بعلم وی بترک تعلیم وتدریس وتصنیف یا بترک امر معروف ونهی منکر رواه الدارمی وعن زیاد
بن حدیر بضم حا وفتح دال مهملتین وسکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی ست شنیده از عمر وعلی وشنیده
از وی شعبی وغیره قال قال لی عمر گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه هل تعرف

مَا يَهْدِمُ الْاِسْلَامَ آیا می شناسی که چه چیز میشکند بنای مسلمانی را و ویران میکند آنرا و هدم بمعنی شکستن
پشت نیز آمده و اینمعنی نیز مناسب ست قلت لا گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم قال یَهْدِمُهُ زَلَّةُ الْعَالِمِ
گفت عمری شکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن او وَجِدَالُ الْمُنَافِقِ بِالْكِتَابِ وجدال و نزع کردن
منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین اسلام و در حکم جدال منافقان ست جدال و نزاع مبتدعه به شبه باطله
و تاویلات زایغه که باعث شک و تشکیک در دین می شود وَحُكْمُ الْاَئِمَّةِ الْمُضِلِّيْنَ و حکم کردن امرا جور که
گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوا و شهوات خود و جبر و اکراه دیگران بر قبول و اطاعت آن رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنِ ابْنِ
سِيْرِيْنَ نام او محمد ست از کبار تابعین ست و پدر او سیرین کاتب انس بن مالک ست در علم و یا آتی بود و چیزهای غرائب
از وی درین باب منقول ست قَالَ اِنَّ هٰذَا الْعِلْمَ دِيْنٌ گفت این علم کتاب و سنت دین ست یعنی قوام و ثبات دین بدو ست
فَانْظُرُوْا عَمَّنْ تَاْخُذُوْنَ دِيْنَكُمْ پس نگاه کنید و ببینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارتست باهتمام و احتیاط در
معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا نباید گرفت از هر که روایت کند خصوصا ارباب غرض از
اهل هوا و بدعت که دیانت ندارند و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَوَّذُوْا بِاللّٰهِ مِنْ جُبِّ الْحُزْنِ پناه جویید بخدا از جب الحزن
و جب بضم جیم و تشدید با چاه سر بر نیاورده و اطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه
قَالُوْا گفتند صحابه یا رسول الله مَا جُبُّ الْحُزْنِ و چیست جب حزن و چه مراد ست آن قَالَ وَادٍ فِيْ جَهَنَّمَ فرمود
وادی ست در دوزخ کہ يَتَعَوَّذُ مِنْهُ جَهَنَّمُ كُلَّ يَوْمٍ اَرْبَعَمِائَةِ مَرَّةٍ پناه میجوید از ان دوزخ هر روز چهار
صد بار یعنی چیزی قبیح و شنیع و موحش ست که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان و پناه جستن
دوزخ کنایت ست از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ ست بزبان و پروردگار تعالے
قادر ست کہ دوزخ را بسخن در آرد چنانچه از ظواهر آیات و احادیث مفهوم میگردد قِيْلَ گفتند صحابه یا رسول
الله وَمَنْ يَدْخُلُهَا کہ می در آید آنوادی را قَالَ الْقُرَّاءُ الْمُرَاؤُوْنَ بِاَعْمَالِهِمْ فرمود می در آیند
در او قرآن خوانندگان ریاکنندگان بعمل های خود وقرا بر عالمان و متعبدان نیز اطلاق می یابد چه علم
از قرآن حاصل میگردد و عبادت بحکم اوست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَكَذَا ابْنُ مَاجَةَ وَزَادَ فِيْهِ وزیاده
کرده ست ابن ماجه درین حدیث این کلام را وَاِنَّ مِنْ اَبْغَضِ الْقُرَّاءِ اِلَى اللّٰهِ الَّذِيْنَ يَزُوْرُوْنَ
الْاُمَرَاءَ بدرستیکه از جمله دشمن داشته شده ترین قراء بسوی خدا آن کسانی اند کہ ملاقات
میکنند و صحبت میگذارند امرا را یعنی بجهت طمع دنیا نه از جهت امر معروف و نهی منکر یا بطریق جبر
و اکراه و دفع شر و ایذای ایشان قَالَ الْمُحَارِبِيُّ یعنی الْجَوْدَةَ گفته ست محاربی کہ از راویان حدیث

ونام او عبد الرحمن بن محمد ست روایت میکند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنة خمس وتسعین وما مزلو
بأمراء جابران وظالمان اند ونارو ندگان براه دین وشریعت اعاذنا الله تعالی منها **وعن علی**
رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان نزدیک ست که بیاید
بر مردم روزگاری که لا یبقی من الاسلام الا اسمه باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی وعلم بوے
واز عمل اثری نه ولا یبقی من القرآن الا رسمه وباقی نماند از قرآن مگر رسم وآئین وی ومراد
برسم قرآن تجوید حروف واتفاق الفاظ بی تفکر وتدبر در معانی وعمل باوامر ونواهی آن مساجدهم
عامرة مسجدهای ایشان آباد ان ست که گردمی آیند در وی نماز برای عبادت وذکر حق ودرس
علم چنانکه فرمود وهی خراب من الهدی وحال آنکه آن مساجد ویران ست از هدایت وعلم
وعبادت وعلماؤهم شر من تحت ادیم السماء ودانشمندان ایشان بدترین مردم اند
که زیر آسمان اند وادیم آسمان وزمین کرویهای انها وظاهر انهان ست من عندهم تخرج الفتنة
از نزد ایشان بیرون می آید فتنه وبلا وشر در دین باعانت ظالمان وستمگاران وفیهم تعود
وباز هم در ایشان باز میگردد فتنه بسلط گردانیدن خدای تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند
هر که خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوق بدست آرد خدای تعالی همان ظالم را بروی گمارد تا دمار از
روزگارش برآرد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن زیاد بن لبید صحابی انصاری بیرون آمد
بسوی آنحضرت بمکه وبود باو تا هجرة کرد وعامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت میکند
از وی عوف بن مالک وابو الدرداء ومات فی اول ایام معاویة قال ذکر النبی گفت زیاد بن لبید
یاد کرد پیغمبر صلے الله علیه وسلم شیئا چیزی را از فتنه وابتلا فقال پس فرمود آنحضرت ذاک عند اوان
ذهاب العلم وجود آن فتنه وابتلا نزدیک وقت رفتن علم ست از عالم قلت گفتم یا رسول الله فکیف
یذهب العلم چگونه میرود علم ونحن نقرء القرآن وحال آنکه ما میخوانیم قرآن را ومیدانیم احکام آنرا
ونقرئه ابناءنا ومیخوانانیم احکام قرآن را ومیدانانیم آنرا پسران خود را ونقرئه ابناءنا
هم ومیخوانانند پسران مایسران خود را الی یوم القیمة تا روز قیامت همچنین بسلسله علم میرود فقال ثکلتک
امک یا زیاد پس گفت آنحضرت بگرید ترا مادر تو ای زیاد انکنت لارک من افقه رجل
بالمدینة بدرستیکه بودم من هر آینه گمان می بردم ترا از افقه تر وفهم تر مردی در مدینه عجب که مقصود
از کلام من نفهمیدی وگمان بردی که قرآن وعلم عبارت از مجرد خواندن ودانستن آنست که هر خواند ودانست
عمل کرد وانچنین نیست او لیس هذه الیهود والنصاری یقرؤن التوراة والانجیل

آیا نیستند ایشان جماعت یهود و نصاری که میخوانند توریت و انجیل را لا یعملون بشیء مما فیهما عمل نمیکنند بچیزیکه سود کند ایشانرا از آنچه در توریت و انجیل است رواه احمد و ابن ماجة و روی الترمذي عنه نحوه و کذا الدارمي عن ابي امامة روایت کرد ایحدیث را باین لفظ که مذکور شد احمد و ابن ماجه از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذي هم از زیاد بن لبید آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمي مانند آن لیکن از ابي امامه و عن ابي هریرة رضي الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به کمثل کنز لا ینفق منه في سبیل الله همچو حال گنجی ست که داده نمی شود و صرف کرده نمی شود از وی در راه خدا رواه احمد و الدارمي و احوال بزرگي سادات کرام و حالات سترگي اشراف اهل بیت عظام رسول ملک علام و نبي خالق انام علیه الصلوة و السلام الی یوم القیام نظر بر تحقیق منازل احترام علمای عالی مقام و خیال بر تدقیق محامل اعزاز فضلای دین فخر التیام باید کرد که هر قدر که در سجیهٔ مرضیهٔ گرامي داشت فرقهٔ عالیه سادات و آن مقدار که در شیوهٔ ستوده بزرگي آراست فرقهٔ متعالیه این شرفا را باشراقات مساعي مشکور و تردادات موفور بظهور رسند و به برومندي گرایند انشاء الله تعالی بالاثبات و بلا ارتیاب اسباب شرف کاري و افتخار آثاري دارین شوند و بواعث عزت شعاریي و فخر اطواري کونین گردند اکنون برای واقفي مردم ازین مقال و کنون بهاس ماهري نوع بني آدم ازین حال آیاتي چند سراسر بلند و سربسر ارجمند و یکسر فرخي پیوند از کتاب قدیم و صحیفهٔ اعظم می نگارد و احادیثي چند سراپا دانش پیوند و سرتاسر فراست آگند از کلام دلبند و قول رفعت مند حضرت نبي کریم و جناب رسول واجب التبجیل و التکریم و مستحق تعظیم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بنگارش می آرد آیت یا ایها النبي قل لازواجك ای پیغمبر بگو مر زنان خود را ان کنتن تردن الحیوة الدنیا اگر هستید شما که میخواهید الحیوة الدنیا زندگاني دنیا را یعني تنعم دران و زینتها و آرایش او را چون تیاب فاخره و پیرایهای با تکلف فتعالین امتعکن پس بیایید که بدهم شما را متعه طلاق چنانچه مطلقه را دهند سوای مهر و اسرحکن و رها کنم شما را سراحا جمیلا رها کردني برغبت نه از روی کراهت و ان کنتن تردن الله و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی را و رسوله و خوشنودي رسول ویرا و الدار الاخرة و نعم سرای دیگر را فان الله پس بدرستي که خدای اعد للمحسنات آماده کرده ست مر زنان نیکوکار از شما یعني آنهارا که اختیار شق ثاني کنند اجرا عظیما مزدی بزرگ که بر خلاف دنیا دون آن محقر و محتقر باشد آورده اند که اول کسیکه از ازواج طاهرات که خدای و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه رضي الله تعالی عنها بود یا نساء النبي ای زنان پیغمبر من یات منکن هر که بیاید از شما بفاحشة بکاری ناپسندیده مبینة پیدا کرده و روشن شده و خصص

بکسر بخوانده یعنی فاحشه ظاهر دهید اگر نافرمانی رسول ست یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ دوتو کرده شود مر او را عذاب
ضعفین دو برابر آنکه زن دیگران را باشد چه گناه ایشان زشت تر ست وکَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ یَسِیْرًا
وهست این تضعیف عذاب بر خدای تعالی آسان وَمَنْ یَّقْنُتْ وهر که مداومت کند بطاعت مِنْكُنَّ از شما
که از واج پیغمبرید وفرمان برد لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ مر خدای را و فرستاده او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا وبکند کاری پسندیده
وشایسته نُؤْتِهَا اَجْرَهَا بدهیم او را مزد او مَرَّتَیْنِ دو بار یکبار برای طاعت خدای ویکبار برای طلب
خوشنودی پیغامبر وَاَعْتَدْنَا لَهَا وآماده سازیم برای آن زن رِزْقًا کَرِیْمًا روزی نیکو در بهشت زیاده بر
قصور یٰنِسَآءَ النَّبِیِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شُمَّا گاَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ مانند یکی از زنان امت چه شمار
فضل بسیار ست بر سایر نسوان اِنِ اتَّقَیْتُنَّ اگر می ترسید از خدای و فرمان او می برید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی
وفروتنی نکنید بِالْقَوْلِ در سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید فَیَطْمَعَ الَّذِیْ پس طمع کند در شما آنکسی فِیْ قَلْبِهٖ
مَرَضٌ در دل او بیماری ست یعنی نفاق یا دوستی فجور وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا وبگوئید سخن نیکو وپسندیده ودور
از ریبت وَقَرْنَ فِیْ بُیُوْتِكُنَّ وقرار گیرید در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ واظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ
الْجَاهِلِیَّةِ الْاُوْلٰى چون اظهار زنان در ایام جاهلیت اولی که آنرا جاهلیت جهلا گویند وآن از زنان ادریس
بود تا وقت نوح علیه السلام واصح آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم علیه السلام بود که زنان لباسها
بمروارید بافته پوشیده خود را بمردان عرض کردندی وجاهلیت اخری میان عیسی ومحمد ست علیهما الصلوة والسلام
ومعنی آیت برین وجه گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن اهل جاهلیت اولی وَاَقِمْنَ الصَّلٰوةَ
وبپادارید نماز را که اصل طاعات بدنیه ست وَاٰتِیْنَ الزَّكٰوةَ وبدهید زکوة را که اشرف عبادت مالیه ست
وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وفرمان برید خدای را در فرایض وَرَسُوْلَهٗ وپیغمبر او را در سنن اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ جز این
نیست که میخواهد خدای لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا به برد از شما گناهان را اَهْلَ الْبَیْتِ ای زنان پیغمبر علیه
السلام وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیْرًا وپاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدنی صاحب کشاف فرمود که این
آیه دلیل ست بر آنکه ازواج نبی صلی الله تعالی علیه وسلم از اهل بیت وی اند ودر وسیط از عکرمه نقل میکنند
که مراد از اهلیت ازواج پیغمبر اند صلی الله علیه وسلم بدلیل خطاب گذشته وآینده وضمیر مذکر در یطهرکم بجهت
تغلیب ست چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم درمیان ایشان بوده در زاد المسیر آورده قولی که عام ست مر ازواج
واولاد را ودر احقاف از امام ابو منصور ماتریدی نقل میکنند وصاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر
دلالت بران دارد که اهلبیت ازواج باشند اما از عایشه رضی الله تعالی عنها وام سلمه وابو سعید خدری
وانس بن مالک رضی الله عنهم نقل کردند که اهلبیت فاطمه وعلی وحسن وحسین اند رضوان الله علیهم اجمعین

و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضي الله عنها فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه من بر گلیمی
که برای فرش وی افگنده بودم نشسته فاطمه رضي الله عنها در آمد بحبت پدر سنبوسات باگوشت پخته
آورد حضرت فرمود که ای فاطمه علي و هر دو فرزندان ترا بخوان تا برین خوان با ما هم کاسه شوند چون
طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه وسلم فضلهٔ آن گلیم بر ایشان پوشانید و گفت خدایا اینها اهل بیت
من اند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم
و گفتم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من نه از اهل بیت تو ام فرمود که انک علی خیر و ازین جهت
ست که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند ع آل العبا رسول الله و ابنته و المرتضی ثم سبطاه و اد اجمعوا
و در تیسیر و در بعضی دیگر از تفاسیر نقل میکنند از انس بن مالک رضي الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون
وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمه رضي الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید با تو فیه در باب عیسی
من بعد ما جاءک پس از انکه بتو آمد من العلم از دانستن عیسی که رسول و بنده اوست فقل تعالوا
پس بگو ایشان را که بیائید تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران ما و پسران شما را
و نساءنا و نساءکم و زنان ما و زنان شما را و انفسنا و انفسکم و تن دیکان خود را و تن دیکان شما را
ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع و دعا طلب کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنة الله پس بکنیم لعنت خدائرا
علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل تکذیب چون این آیت نازل شد حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم وفد نجران را طلبیده گفت هر چند ما در حجت می افزائیم شما در عناد و مناز
می افزائید اکنون بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری
بدان صورت راضي شده زمان و مکان مقرر ساختند روز دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
حسین را رضي الله عنه بر داشته و دست حسن رضي الله عنه گرفته و فاطمه زهرا رضي الله عنها از عقب
و علي مرتضی کرم الله وجهه همراه بعد ازان روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من
دعا کنم شما آمین گوئید ازان جانب ترسایان بعد از تا ملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود
در صلح دیدند و باین همه در برابر پیغمبر صلی الله علیه وسلم صف بر کشیدند چون مهتر ایشان سید عالم را صلی الله علیه وسلم با اهل بیت بدید
و باد بر کشید و گفت که ای یاران او مباهله این بزرگواران پیغمبر یند بخدا که من روی هامی بینم که اگر از خدا در خواهند کوه ها را
از مواضع آن زایل گردانند و بیقین میدانم که اگر مباهله ایشان کنند یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه
هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند برین منوال صلحنامه نوشته بمنازل خود

معنی اهل بیت

بازگشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردند حق تعالی ایشان را مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو بیختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی بدانکه اطلاق اهل بیت بچند معنی آمده کسانی که حرام ست بر ایشان زکوة گرفتن و ایشان بنو هاشم اند و این شامل ست آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی اهل و عیال آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده شامل مر ازواج مطهرات را و بیرون آوردن نساء آنحضرت از اهل البیت مکابره ست و مخالف ست مر سوق آیه کریمه را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا زیرا که خطاب ایشان ست در اول آیه و آخر آن پس بیرون آوردن ایشان از انچه در مابین واقع شده بیرون می آرد کلام را از اتساق و انتظام امام فخر الدین محمد رازی گفته که این آیه شامل ست بر نساء آنحضرت را زیرا که سباق آیه ندا میکند بر ان پس بیرون آوردن ایشان ازان و مخصوص کردن بغیر ایشان صحیح نباشد و نیز گفته اند که اولی آنست که گفته میشود که اهل بیت اولاد آنحضرت و ازواج او ند و حسن و حسین رضی الله عنهما از ایشان اند و علی مرتضی نیز از اهل بیت اوست بجهت معاشرت او بیت پیغمبر را و ملازمت او مر وی را صلی الله علیه وسلم و گاهی اطلاق اهل بیت چنان آمده که مفهوم میگردد اختصاص آن بفاطمه و علی و حسن حسین سلام الله علیهم اجمعین روایت میکند انس رض که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذشت بخانه فاطمه چون برای نماز فجر بمسجد می آمد و میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا رواه الترمذی و ابن ابی شیبة و ازام سلمه آمده که بودم من نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که خادم آمد و خبر کرد که علی و فاطمه بر آستانه خانه استاده اند پس گفت آنحضرت مرا میسوشو پس من در درون خانه رفتم پس بر آمد حسن و حسین پیش نشاند آنحضرت حسن و حسین را در کنار مبارک خود و گرفت علی را بدست خود و گرفت فاطمه را بدست دیگر و بچسپانید بخود و به پیچید بر ایشان کلیم سیاه که پوشیده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت خداوندا اینها اهل بیت من اند خم کن بسوی خود زشتی آنرا مراد اهل بیت مر او نیز ازام سلمه آمده که گفت آنحضرت این مسجد من حرام ست بر هر حائض از زنان و بر هر جنب از مردان مگر بر محمد و اهل بیت وی علی و فاطمه و حسن و حسین روایت کرد این حدیث را بیهقی و تضعیف کرد و بالجمله اطلاق اهل البیت بر ین چهار تن بیک شایع و مشهور ست و علماء در تطبیق این اقوال و توجیه این اطلاقات گفته اند که بیت سه اند بیت نسب و بیت سکنی و بیت ولادت پس بنو هاشم اولاد عبد المطلب اهل پیغمبر اند صلی الله علیه وسلم از جهت نسب و اولاد جد قریب را بیت میخوانند و میگویند خانه فلانی بزرگ ست و ازواج مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل بیت سکنی اند و اطلاق اهل بیت بر زنان مرد اخص و اعرف ست بحسب عرف و عادت و اولاد شریف آنحضرت اهل بیت ولادت اند و با وجود شمول اهل بیت تمام اولاد آنحضرت را علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم از میان ایشان بمزید فضل و کرامت تعلق محبت و مودت ممتاز و مخصوص اند چنانکه متبادر از اطلاق اهل بیت ایشان اند و در فضائل و مناقب و کرامات ایشان احادیث بیرون از حد و احصا وارد شده

وعن سعد بن ابي وقاص قال لما نزلت هذه الآية گفت سعد وقتيكه فرود آمد اين آيت
ندع ابناءنا وابناءكم دعا رسول الله خواند پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا
فقال اللهم هؤلاء اهلي پس گفت آنحضرت خداوندا اينها اهلبيت من اند رواه مسلم بدانكه اين آيت را
آية مباهله ميگويند وبهل بمعنى لعنت كردن ست وبهله بضم وفتح بمعنى لعنت ومباهله لعنت كردن يكديگر را ودعا
كردن بدان اصل ابتهال اينست بعد ازان اطلاق كرده شد بر هر دعاى كه كوشش كرده شود دران وعادت
عرب بود كه چون قومى ميان خود اختلاف مينمودند وتكذيب يكديگر ميكردند وظلم ميكردند بيرون مى آمدند ولعنت
ميكردند يكديگر را ميگفتند لعنة الله على الكاذب والظالم وآنحضرت را امر درگاه عزت شد كه مباهله كند بانصارى
اين آيت فرود آمد فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم پس كسيكه محبت كند ترا پس ازانكه آمده
ست ترا از علم وشريعت فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم پس بگو بياييد بخوانيم ما پسران خود را و
بخوانيد شما پسران خود را ونساءنا ونساءكم وبخوانيم ما زنان خود را وشما زنان خود را وانفسنا وانفسكم وذاتهاى خود را
وذاتهاى شما را ثم نبتهل پس ابتهال كنيم فنجعل لعنة الله على الكاذبين پس بگردانيم لعنت خدا را
بر هر كه دروغ گوست ما يا شما پس برآمد رسول خدا صلى الله عليه وسلم درحاليكه درگنار خود گرفت حسن وحسين را
كه خورد بودند دران زمان وفاطمه پس آنحضرت وعلى پس فاطمه سبحان الله اين چه وقت ست وچه كسان
اند ارباب اين وقت وامر كرد آنحضرت بايشان كه چون من دعا كنم شما آمين گوييد وچون پيشواى ترسايان
ايشان را ديد گفت باقوم خود واى بر شما من بينم اين رويها را كه اگر از خدا درخواست كنند كه كوه را از
جاى بر كند بر ميكند تاچه انوار تجلى در آن وقت بر روى ايشان تافته بود كه كافر بيگانه آنرا دريافت واز جاى
رفت مومن محب ويگانه را كه بآن نور آشنايى ست چه حال باشد عرفت من ذاق پس گفت آن ترسا
زنهار مباهله نكنيد با ايشان واگرنه هلاك ميشويد واز بيخ بر كنده ميشويد پس بقهر وجبر انقياد آوردند وجزيه
قبول كردند وچون مناسبت معنوى در درون نداشتند مسلمان نشدند ؎ معجزه از بهر قهر دشمن ست بوى جنسيت پى دل بردن ست فرمود رسول خدا صلى الله تعالى عليه وسلم اگر مباهله
ميكردند ايشان مسخ كرده ميشدند قرده وخنازير واتش ميشد بر ايشان تمام وادى واز بيخ بر كنده
مى شدند ومى سوختند تا پرندگان بر درختان وعن عائشة قالت خرج النبي صلى الله عليه
وسلم غداة گفت عايشه رضى الله عنها بيرون آمد آنحضرت در يك بامداد وعليه مرط مرحل
وحال آنكه بر آنحضرت گليمى بود كه در وى نقشها بود من شعر باز موى مرط بكسر ميم وسكون راگليمى
از صوف يا خز كه ميان بندند ومرحل بضم ميم وفتح حاء مهمله مشدده آنكه در وى نقش بالاى آنها باشد وبعضى

بجیم نیز روایت کرده اند یعنی آنکه دران نقش مرجل بمعنی دیگ آهنی باشد والا تفسیر او بنقش مردان خطاست
مگر آنکه پیش از تحریم تصاویر باشد فجاء الحسن بن علی پس آمد امام حسن فادخله پس درآورد آنحضرت
او را ثم جاء الحسین پس آمد امام حسین فدخل معه پس درآمد حسین با حسن ثم جاءت فاطمة پس آمد
فاطمه فادخلها پس درآورد آنحضرت فاطمه را ثم جاء علی فادخله پس آمد علی پس درآورد او را ثم
قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی خواهد خدای تعالی
مگر آنکه دور گرداند از شما پلیدی گناهان را ای اهل بیت نبوة و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی رواه مسلم
وعن البراء قال لما توفی ابراهیم قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان له مرضعا
فی الجنة گفت براء بن عازب که صحابی مشهور ست هنگامیکه وفات یافت ابراهیم پسر آنحضرت که از ماریه قبطیه
بود گفت آن حضرت که بدرستیکه مر او را شیر دهنده ست در بهشت یعنی او را در بهشت درآورده اند دو شیر دهنده
را بروی گماشته و وی رضی الله عنه در مدت رضاع از عالم رفته بود و بعضی تاویل کرده اند اتمام ارضاع را بتمام
گردانیدن حق تعالی لذت جنت و نعیم آن مر او را گویا که بجای رضاع ست والله اعلم بحقیقة الحال و مرضع بضم
میم و کسر ضاد معجمه ست بمعنی شیر دهنده و بفتح هر دو روایت ست بمعنی شیر دادن و بعضی از قوم صوفیه
قدس الله اسرارهم باین حدیث اشارتی بتبرقی بعد الموت یافته اند و این مسئله مختلف فیهاست و مختار
نزد این فقیر ثبوت آنست والله اعلم رواه البخاری وعن عائشة قالت کنا ازواج النبی صلی الله
تعالی علیه وسلم عنده گفت عائشه بودیم ما که از زواج پیغمبریم نزد آنحضرت فاقبلت فاطمة پس
روی آورد فاطمه رض ما تخفی مشیتها بکسر میم من مشیة رسول الله پنهان نبود و متمایز نبود هیئت
روش و رفتار فاطمه از روش و رفتار پیغمبر خدا صلعم زیرا که وی رضی الله عنها مشابه بود در سمت و هیئت و راه
و روش با آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم و در روایات آمده ست که چون وی رضی الله عنها نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم می آمدی ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسه میداد او را و چون آنحضرت نزد وی رضی
الله عنها می آمدی نیز همچنان میکرد فلما راها قال پس هرگه دید آنحضرت فاطمه را گفت مرحبا بابنتی
فراخی و کشاد باد بدختر من ثم اجلسها پس بنشاند آنحضرت فاطمه را ثم ساررها پس سخنی گفت با وی پنهانی
فبکت بکاء شدیدا پس بگریست فاطمه گریستن سخت فلما رای حزنها ساررها الثانیة پس هرگاه
که دید آنحضرت اندوهگین فاطمه را سخن گفت با وی پنهانی دوم بار فاذا هی تضحک پس ناگاه فاطمه
میخندید و این در ایام مرض موت یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول الله عائشه میگوید پس چون
برخاست پیغمبر خدا از آن مجلس سألتها عما ساررک به پرسیدم من فاطمه را و گفتم از چیز سخنی پنهانی گفت با تو

قالت گفت فاطمه ما كنت لأفشي على رسول الله صلى الله عليه وسلم سره ونيستم من كه پراگنده وآشكارا
گردانم بر آنحضرت سر او را افشار پراگنده گردانيدن خبر و در اينجا استحباب اخفاى اسرار كبار واجب ست از اغيار وهمين
ست دركتمان مريدان اسرار مشايخ را فلما توفي قلت عزمت عليك بما لي عليك من الحق پس چون
وفات يافت آنحضرت گفتم من يعني بفاطمه سوگند ميخورم بر تو بچيزي كه مراست بر تو از حق صحبت ومحبت مادري لما اخبرتني
نميگذارم ترا مگر آنكه خبر دهي تو مرا قالت اما الآن فنعم گفت فاطمه اما اكنون كه آنحضرت از عالم رفت پس آرى
ميگويم اما حين ساررني في الامر الاول اما هنگامي كه پنهاني گفت مرا در بار اول فانه اخبرني ان جبريل
كان يعارضني القرآن پس بدستيكه آنحضرت خبر داد كه جبرئيل بود كه معارضه ميكرد مرا قرآن را ميخواند با من
قرآن بطريق مدارست چنانكه حافظان با كيد گير ميخوانند كل سنة مرة هر سال يكبار وآن در رمضان
مي بود وانه عارضني به العام مرتين وبدرستي جبرئيل معارضه كرد مرا بقرآن امسال دوبار
ولا اراى الاجل الا قد اقترب وگمان نميبرم من مدت حيات را مگر آنكه نزديك آمده ست سپري شدن آن
زيرا كه معارضه دو بار برخلاف معتاد مشعر توصيه بحفظ قرآن وحفظ احكام اوست تا كامل شود امر دين وتمام
گردد نعمت فاتقي الله پس تقوى كن وپرهيز كن فاطمه از جزع وفزع واصبري وصبر كن
فاني نعم السلف انا لك پس بدرستي من نيكو پيش رونده ام ودرگذرنده ام من براى تو سلف پدران وقرابتان
درگذشته فبكيت پس چون آنحضرت خبر وفات خود داد گريستم فلما رأى جزعي سارني الثانية
پس هنگامي كه ديد آنحضرت ناشكيبائي مرا پنهاني گفت مرا بار ديگر قال يا فاطمة الا ترضين ان
تكوني سيدة نساء اهل الجنة گفت آنحضرت اى فاطمه آيا راضي نيستي كه باشي بهترين زنان
از ميان زنان بهشت او نساء العالمين يا گفت سيد نساء العالمين يعني دل تنگ مباش واز
خدا راضي وشاكر باش كه ترا اين مرتبه داده ست وفي رواية ودر روايتي اينچنين آمده ست كه گفت فاطمه
فسارني فاخبرني انه يقبض في وجعه فبكيت پس سخن پنهاني گفت آنحضرت مرا پس خبر داد
مرا كه وى قبض كرده ميشود درين دردى كه دارد پس گريستم من ثم سارني فاخبرني
اني اول اهل بيته اتبعه فضحكت پس سر پنهاني گفت مرا پس خبر داد
مرا كه من نخستين اهلبيت اويم كه در پي ميروم او را وزود ميرسم بوى يعني بعد از وى
زود از عالم ميروم پس خنديدم من واتباعه تخفيف ست وبه تشديد نيز روايت ست
متفق عليه بدانكه اين حديث دلالت دارد بر فضل فاطمه به تمام نساء مومنات حتى از مريم
وآسيه وخديجه وعايشه همچنين گفته ست سيوطي رح ودر بعضي احاديث مريم بنت عمران را از عموم

نساء که در اخبار رضی الله عنها بر ایشان تفضیل داده استشارکرده ست و در حدیث دیگر آمده که
مثل فاطمه درین امت مثل مریم ست در قوم خود یعنی فاضل تر از غیر خود ست و تواند که اختلاف
این اخبار بحسب تدرج اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار
تا آخر عموم فضل وی بر تمامه نساء عالم ثابت شد والله اعلم و بعضی از علماء عایشه را افضل نهند بر فاطمه
از جهت آنکه عائشه با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و اشرف باشد
از مقام علی ولیکن در احادیث واقع شده ست که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی
و حسن و حسین در یک مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عائشه مجتهده بود و در زمان
خلفاء اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و سیوطی رح در فتاوی میگوید در اینجا سه مذهب است
اصح مذاهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل ست از عایشه رضی الله عنها و بعضی بمساوات رفته و
بعضی در توقف مانده و اسه وشنی از حنیفه و بعضی شافعیه بتوقف مائل تر اند و چون مالک را ازان پرسیدند
گفت فاطمه بضعة من النبی فاطمه جگر پاره پیغمبر ست ولا افضل علی بضعة من رسول الله احدا
و فضیلت نمی نهم بر جگر پاره پیغمبر هیچکس را و امام سبکی رح فرموده ست که انچه مختار ماو دین
ماست آنست که فاطمه افضل ست پس از وی مادرش خدیجه بعد ازان عایشه رضی الله عنهن
اجمعین و در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند و حق آنست که حیثیات مختلف آمده و بعضی علما افضلیت
بمعنی کثرت ثواب اعتبار کرده اند ولیکن هیچکس بحسب شرف ذات طهارت و طینت و پاکی جوهر
بفاطمه و حسن و حسین نرسد والله اعلم و عن المسور بکسر میم و سکون سین مهمله بن مخرمة
بفتح میم و سکون خاء معجمه صحابی صغیر ست ولادت یافت بمکه بعد از هجرت بدو سال
قدوم آورد بمدینه سنه ثمان ان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال فاطمة بضعة مني فاطمه گوشت پاره منست بضعه بفتح باو کسر ضاد معجمه پاره از گوشت و سبکی
استدلال کرده ست باین که هر که دشنام کند فاطمه را کافر شود و من اغضبها اغضبني پس کسیکه در خشم
آرد او را در خشم می آرد مرا از جهت مکان حرمت و اتحاد و في رواية يريبني ما ارابها بدی آید و ناخوش میگرداند مرا چیزی که بدی
آید و ناخوش میگرداند او را يؤذيني ما اذاها آزار میکند مرا چیزی که آزار میکند او را متفق علیه و در روایات آمده است
که حارث بن هشام برادر ابو جهل خواست که تزویج کند دختر ابو جهل را که نامش عوذ را بود بعلی بن ابی طالب
و در روایتی آمده که علی خواستگاری کرد او را از عم او که حارث بن هشام ست و استشاره کرد ازان حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود هرگز اذن نکنم بآن و بغضب آمد و این حدیث فرمود و گفت من حرام نمیگردانم حلال را و حلال نمیگردانم حرام را

ولیکن هرگز جمع نشود دختر دوست خدا و دختر دشمن خدا در یک جا پس علی مرتضی آمد و عذر خواهی نمود و گفت من هرگز
نکنم چیزی را که ترا ناخوش آید یا رسول الله و مر این حدیث را طرق کثیره ست و عن زید بن ارقم صحابی مشهور است
غزوات بسیار همراه آنحضرت کرده و نفاق ابی بن سلول را اظهار کرده و باعث نزول سورهٔ اذا جاءک المنافقون شده
وی از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنهما قال گفت قام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوما
فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة استاد آنحضرت بخطبه روزی میان ما در موضعی که در انجا
آبی بود که خوانده میشود او را خم بضم خا و تشدید میم و آن آب را غدیر خم میخوانند و این موضع میان مکه و مدینه ست بخیفه
بضم جیم و سکون حا مهمله و فاکه نام موضعی مشهور ست فحمد الله و اثنی علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا را و ستایش
کرد بر وی و وعظ و پند داد و ذکر و تذکیر کرد و ثواب و عقاب خدا عز و جل یاد داد ثم قال پس گفت آنحضرت اما
بعد الا ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی
نیستم من مگر آدمی نزدیک ست که بیاید مرا فرستاده پروردگار من یعنی ملک الموت که بجان ستاندن می آید فاجیبه
پس اجابت کنم و قبول کنم امر پروردگار را و در واقع قریب بود اجل آن حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم این واقعه
در آخر ذی الحجه بود بعد از رجوع از حجة الوداع و رحلت در ربیع الاول و انا تارک فیکم الثقلین و من گذارنده ام
در میان شما دو متاع نفیس را که کتاب الله و اهل بیت رسول اند چنانکه بیان کند و ثقل بکسر مثلثه گرانی و بار و بضم
و بفتحتین متاع مسافر و خشم او و هر چیز نفیس مضمون اینچنین ست در قاموس و گفته که در حدیث بامعنی ست و بعضی گفته اند
که کتاب الله و اهل بیت را بان جهت ثقل گفت که اخذ و اتباع آن ثقیل ست که هر کس بار آن نتواند برداشت و جن
و انس را نیز ثقلین گویند که بار زمین اند چنانکه بر دابه بار میکنند و متاع زمین اند که بایشان معمور ست یا باعتبار ثقلت ایشان نسبت بحیوانات
و کتاب و سنت نیز موجب عمارت زمین و صلاح عالم اند بعد ازان بیان کرد ثقلین را و فرمود اولهما کتاب الله
فیه الهدی و النور اول ثقلین قرآن ست که در وی بیان راه راست ست که بسعادت دنیا و آخرت میرساند
و در وی روشنائی ست یعنی بیان اعمال ست که بدان راه روشن گردد باسانی بمنزل مقصود برساند
و نور از اسماء قرآن ست فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به پس عمل کنید بکتاب خدا و چنگ در زنید
بان و محکم گیرید آنرا و از دست ندهید فحث علی کتاب الله پس برانگیخت ما را و بر غلانید بر عمل و تمسک بکتاب
خدا و رغب فیه و ترغیب نمود و خواهانی داد مردم را بدان ثم قال و اهل بیتی پس گفت آنحضرت
دوم اهل بیت من اذکرکم الله فی اهل بیتی یاد میدهانم شما را خدا و می ترسانم شما را از عقاب او بر تقصیر
کردن شما در حق اینها اذکرکم الله فی اهل بیتی مکرر فرمود این کلمه را برای مبالغه و تاکید و معنی اهل بیت
معلوم شد و عمل این بر جمیع آن معانی دست ست خصوصا بر معنی آخر که محبت و تعظیم ایشان در رعایت حقوق

اداب ایشان اقدم واهم واتم ست وظاهر چنان مینماید که این اشارة باخذست چنانکه اول بعمل بکتاب ست و باثنیعنی تمامه مومنان مطیع متقی اهل بیت نبی وآل اویند و شیخ ولی مفتدی حکیم علی ترمذی رضه رحمته واسعته در نوادر الاصول میفرماید که بیت ودو بیت ست بیت تن وبیت ذکر واهل این هردو خانه سبب آبادانی عالم ظاهر و باطن وصلاح کارخانه دنیا ودین ست ساکنان بیت جسد اهل وعیال واولاد صوری اویند وساکنان بیت ذکر علما واتقیا که اولاد معنوی آنحضرت اند صلی الله تعالی علیه وسلم وسبب عمارت خانه دین اساس بنا شریعت اند ومثل سفینه نوح وامثال آن درشان ایشان صادق ست وهرکه جامع این دو صفت افتاد ونسبت دینی را بانسبت طینی جمع گرداند اکمل شد ازغیر خود چنانکه بعضی از اولیا که جامع اند میان علم وسیادت وولایت وباوجود آن رعایت ادب وتعظیم وتقدیم واداى حقوق نسبت طینی واجب ولازم ست هکذا قال الحکیم وفی روایة ودر روایتی مدح کتاب الله اینچنین آمده که کتاب الله هو حبل الله کتاب خدا حبل خداست حبل درلغت رسن وبمعنی عهد وامان وپیوستگی نیز آید یعنی عهد وامان اوست وهرکه بدان تمسک کند از عذاب خدا ایمن گردد وسبب پیوستگی ست بجناب قرب حق وترقی بمعارج قدس من اتبعه کان علی الهدی کسیکه پیروی کند کتاب خدا را وعمل کند بدان باشد براه راست ومن ترکه کان علی الضلالة وکسیکه بگذارد اورا وتمسک نکند بدان باشد برگمراهی رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما انه کان اذا سلم علی ابن جعفر قال مرویست از ابن عمر که وی بود چون سلام میکرد بر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب میگفت السلام علیک یا ابن ذی الجناحین سلام بر تو باد ای پسر خداوند دو باز و ذو الجناحین لقب طیارست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اورا بعد از شهادت وی در غزوه موته که از بلاد شام ست در مدینه دید که دو باز دارد و با ملائکه در طیران ست حیران شد که این چه حال ست بعد ازان خبر آمد که وی شهید شده ازان روز اورا جعفر طیار میگفتند وذو الجناحین لقب میکردند ودر روایتی آمده که دیدم جعفر را در بهشت که طیران میکند بملائکه رواه البخاری وعن البراء قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم والحسن بن علی علی عاتقه یقول گفت براء ابن عازب دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وحال آنکه حسن بن علی بر دوش اوست در حالیکه میگوید آنحضرت اللهم انی احبه فاحبه خداوندا بدرستی من دوست میدارم اورا پس دوست دار تو اورا احب اول بضم همزه وکسر حاء وضم باست وثانی بفتح همزه وفتح باست متفق علیه وعن ابی هریرة قال خرجت مع رسول الله فی طائفة من النهار گفت ابو هریره بیرون آمدم همراه آنحضرت در پاره از روز حتی اتانا خباء فاطمة تا آمد آنحضرت خانه فاطمه را وخباء بر خار معجمه وموحده بمد خیمه ومراد اینجا بیت ست ودر بعضی نسخ مصابیح جناب بجیم ونون بمعنی آستانه

درصحن خانه آمده وظن آنست که این تصحیف ست کذا قالوفقال اثم لکع اثم لکع پس گفت آنحضرت آیا اینجا کودک هست مکرر گفت یعنی حسنا میخواهد آنحضرت بالکع امام حسن را وی طلبد او را وگفت آیا آن کودک اینجا هست ولکع بضم لام وفتح کاف مخفف بچند معنی می آید یکی ازان معانی صغیر ست اینجا یعنی مراد ست فلم یلبث ان جاء پس درنگ نکرد آنحضرت تا آن کودک آمد و در رسید یسعی درحالی که سعی و چنانکه عادت اطفال است حتی اعتنق کل واحد منهما صاحبه تا آنکه دست در گردن یکدیگر افگندند هریکی ازان یعنی آنحضرت وامام حسن صاحبش یعنی هر دو بیکدیگر چسپیدند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اللهم انی احبه خداوندا بدرستی من دوست میدارم او را فاحبه پس دوست دار تو او را واحب من یحبه و دوست دار کسی را که دوست میدارد او را اللهم ارزقنا متفق علیه وعن ابی بکرة بفتح باء وسکون کاف در آخر صحابی مشهور ست نام او نفیع بضم نون وفتح فا بن الحارث ثقفی ست واحوال او مکرر نوشته شده ست قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر گفت دیدم آنحضرت را برمنبر والحسن بن علی فی جنبه وحسن بن علی در پهلوی آنحضرت بود وهو یقبل علی الناس مرة وعلیه اخری وحال آنکه آنحضرت روی می آورد بر مردم یکبار و بر حسن بن علی بار دیگر یعنی گاهی بجانب مردم می نگرید برای وعظ ونصیحت وگاهی بجانب وی از روی شفقت ومحبت ویقول ان ابنی هذا سید ومیگوید آنحضرت بدرستیکه این پسر من سید ست گفته اند سید آنکه فایق باشد قوم خود را در نیکی وبعضی گفته اند سید آنکه غالب بیاید بر وی غضب وی یعنی حلیم باشد واطلاق سید بر معانی بسیار آمده مربی ومالک وشریف وفاضل وکریم وحلیم ومتحمل ایذای قوم ورئیس ومقدم ولعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین وامید ست که خدا صلح دهد بوی میان دو جماعت بزرگ از مسلمانان اخبار ست آنحضرت از تفرق مسلمانان دو فرقه فرقه باحسن فرقه بامعاویه والمام حسن بحق بود بخلافت زیرا که شش ماه باقی ماند از سی سال که آنحضرت خبر داده بود بقول خود که الخلافة بعدی ثلثون سنة پس شفقت ورحمت برامت جد خود او را برآن داشت که ترک ملک دنیا کرد ورغبت در ملک آنجهان کرد وروایت کرده اند که گفت نمیخواهم که یک قطره خون ازامت محمد ریخته شود واین حدیث دلالت دارد برآنکه هر دو فرقه بر ملت اسلام اند باوجود آنکه یکی نه برحق بود واهل سنت وجماعت را صلح امام حسن رضی الله عنه دلیل ست برصحت امارت معاویه رواه البخاری وعن عبد الرحمن بن ابی نعم بضم نون وسکون عین مهمله تابعی زاهد عابد فاضل ثقه ست ازعباد کوفه بود وهمیشه برگرستگی صابر بود وحجاج او را گرفت ودر خانه تاریک انداخت ودربست بعد از یازده روز برآورد تا بکشد واگر مرده باشد دفن کند دید که ایستاده نماز میکند

پس سر داد و گفت برو هر جا که میخواهی قال سمعت عبد الله بن عمر وسئل رجل عن المحرم
گفت شنیدم ابن عمر را و حال آنکه سوال کرده بود او را مردی یعنی از اهل عراق از حکم محرم قال شعبة
احسبه یقتل الذباب گفت شعبه که راوی این حدیث ست از عبد الرحمن گمان می برم که پرسید
از حکم محرم که میکشد مگس را یعنی اگر محرم مگسی را بکشد جزای آن چیست و چه لازم می آید بروی دم یا صدقه
یا هیچ چیز لازم نمی آید قال اهل العراق یسألونی الذباب گفت ابن عمر اهل عراق می پرسند مرا از جزای
کشتن مگس وقد قتلوا ابن بنت رسول الله و به تحقیق کشته اند پسر دختر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یعنی امام حسین را و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما
ریحانای من الدنیا بفتح نون و تشدید یا مفتوحه حسن و حسین دو ریحان من اند از دنیا ریحان بمعنی
رحمت و رزق آید و ولد را نیز ریحان باینمعنی گویند و ریحان بمعنی گیاه خوشبوی و باینمعنی نیز تشبیها
اطلاق بر ولد می توان کرد و ریحانتای و ریحانای و ریحانی بکسر نون و سکون یا نیز روایت ست
و طیبی رح گفته که موقع لفظ من الدنیا مثل قول اوست من دنیاکم در حدیث حبب الی من دنیاکم
رواه البخاری و عن انس قال لم یکن احد اشبه بالنبی صلی الله علیه وسلم من
الحسن بن علی گفت انس نبود هیچ یکی مانند تر بآنحضرت از حسن بن علی و قال فی الحسین ایضا
کان اشبههم برسول الله و گفت انس در امام حسین نیز بود مشابه ترین مردم به پیغمبر صلی الله
علیه وسلم یعنی نسبت بمردم دیگر خبر حسن که حسن مشابه تر بود از سینه تا سر و حسین
پایان تر از ان رواه البخاری و عن ابن عباس قال ضمنی النبی صلی الله
علیه وسلم الی صدره فقال اللهم علمه الحکمة گفت ابن عباس
فراهم آورد و بهم پیوست مرا آنحضرت بسینه خود پس گفت خداوندا تعلیم کن او را علم
و حکمت معرفت حقایق اشیا و عمل بر انچه سزاوار ست و بعضی گفته حکمت راست
کرداری و راست گفتاری و فی روایة علمه الکتاب تعلیم کن او را کتاب الله که شامل
نامه علم و حکمت ست رواه البخاری و عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل الخلاء و هم از
ابن عباس ست که آنحضرت درآمد متوضا را و فی الصراح خلا آبدست جای فوضعت له وضوءا پس نهادم من برای
آنحضرت آب وضوء را وضوء بفتح و اد آب وضو این در شبی بوده ست که ابن عباس در خانه خاله خود میمونه که از
ازواج مطهره بوده ست بیتوته کرده بود آنحضرت به تهجد برخاست و ابن عباس خبر دار بود فلما خرج
قال من وضع هذا پس چون برآمد آنحضرت از متوضا گفت که نهاده ست این آب را

فاخبر پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که ابن عباس نهاده ست فقال اللهم فقهه في الدين
پس دعا کرد آنحضرت و گفت خداوندا دانا گردان او را در دین این علم و فضل و دانائی ابن عباس از انجا بود
ست و نیک خدمتی که آنحضرت را کرد باین عطا شرف شد خدمت باید کرد که مردان از خدمت بجای رسند
متفق علیه وعن اسامة بن زيد عن النبي صلى الله عليه وسلم كان يأخذه والحسن فيقول
اللهم احبهما فاني احبهما روایت میکند اسامه بن زید از ان حضرت که آنحضرت میگرفت او را و امام
حسن را پس میگفت خداوندا دوستدار این هر دو را زیرا که بدرستی من دوست میدارم ایشانرا زید بن
حارثه از مولای آنحضرت و پسرخوانده ای او بود و اسامه پسر او آنحضرت بعد از دوست داشتن زید پسر او را
که اسامه ست درین مرتبه دوست میداشت که به امام حسن یکی میکرد و در محبت شریک میداشت و ازینجاست
میفرمود او را احب رسول الله میگفتند یکسر حا یعنی محبوب و بود اسامه کودکی سیاهی چنانکه خانه
زادان می باشند ✿ زانگه که ترا بر من مسکین نظرست ✿ اثارم از آفتاب مشهورترست ✿
وفي رواية قال و در روایتی گفت اسامه بن زید كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
يأخذني فيقعدني على فخذه میگرفت مرا پس می نشاند مرا بر ران خود ويقعد الحسن
بن علي على فخذه الاخرى و می نشاند حسن بن علی را بر ران دیگر خود ثم يضمهما پس فراهم میکرد
هر دو را یعنی مرا و حسن را بر ران خود ثم يقول اللهم ارحمهما فاني ارحمهما پس میگفت
خداوندا مهربانی کن هر دو را زیرا که بدرستی من مهربانی میکنم هر دو را رواه البخاري وعن عبد الله
بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث بعثا وامر عليهم اسامة بن زيد
روایت کرد ابن عمر که آنحضرت فرستاد لشکری را و امیر گردانید بر آن لشکر اسامه بن زید را فطعن
بعض الناس في امارته پس عیب گرفتند بعضی مردم در امارت اسامه بن زید فقال رسول الله
صلى الله تعالى عليه وسلم انكم تطعنون في امارته پس گفت آنحضرت اگر هستید شما
طعن میکنید در امارت وی فقد كنتم تطعنون في امارة ابيه من قبل پس تحقیق بودید
شما که طعن میکردید در امارت پدر وی پیش ازین اشارة ست بامارة زید بن حارثه در غزوه موته
بضم میم و سکون واو و بدو تا فوقانیه که از بلاد شام ست با وجود آنکه در وی خیار صحابه بودند و نزد نسائی
از عائشه آمده ست رضي الله عنها که نفرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زید بن حارثه را در هیچ
لشکری مگر آنکه امیر ساخت او را بران و ايم الله انه كان خليقا للامارة و سوگند خدا به تحقیق
بود پدر وی سزاوار مر امارت را وانه كان لمن احب الناس الي و به تحقیق بود محبوب ترین مردمان

بجوئی وان هذا کان احب الناس الی بعدا و بدرستی این یعنی اسامه نیز از جمله محبوب ترین مردم است
نزد من پس از پدر خود چون زید در غزوه موته شهید شد آنحضرت اسامه را امیر ساخت تا برود و او ان قوم انتقام
پدر بگیرد و بزرگان مهاجرین و انصار که در ایشان از ابی بکر و عمر نیز بودند همراه وی نام زد کرد پس قومی در ان
سخن کردند که غلامی را سردار مهاجرین و انصار می سازند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اثنای این حال بیمار
شد و حد و سر بسیار گردید چون گفتگوی مردم را شنید سر بعصابه بست و برآمد و بالای منبر رفت و خطبه خواند و گفت
ایها الناس الحدیث پس درد بر حضرت غالب شد و مرض موت رسید و این امر تمام نشد و در حدیث دلیل است بر جواز امارت
مولی و تولیت صغار بر کبار و مفضول بر فاضل اگر مصلحت باشد متفق علیه و فی روایة لمسلم نحوه
و در روایتی از مسلم مانند این ست و فی آخره و در آخر حدیث آورده ست اوصیکم به وصیت میکنم
شما را باسامه که نیکی کردن زید بوی فانه من صالحیکم پس بدرستی وی از جمله صالحان شماست
و در روایتی آمده که فاستوصوا به خیرا فانه من خیارکم و عنه قال ان زید بن حارثة مولی رسول
الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابن عمر ست گفت که زید بن حارثه مولی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما گفتا
ندعوه الا زید بن محمد نبود یم ما که میخوانیم او را مگر زید بن محمد یعنی پسر آن حضرت میگفتیم زیرا که آنحضرت
او را پسر خوانده بود و عرب پسر خواندگان را پسر میخواندند و میراث میدادند حتی نزل القرآن تا آنکه فرود آمد
قرآن که ادعوهم لآبائهم بخوانید پسر خواندگان را و نسبت کنید ایشان را به پدران ایشان و مضمون آخر آیت ست
که آنرا خواندن ایشان به پدران ایشان عدل تر و درست تر ست و اگر ندانید پدران ایشان را پس برادران شما و
موالی شما اند متفق علیه عن جابر قال رایت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فی حجته یوم
عرفة گفت جابر دیدم آنحضرت را در حج وی که حجة الوداع باشد روز عرفه و هو علی ناقته القصواء
یخطب و حال آنکه آنحضرت بر ناقه خود که نام او قصوی ست خطبه میخواند و قصوا ناقه را گویند که گوش وی بریده
باشند و ناقه آنحضرت نه چنین بود بلکه خلقت وی چنین واقع شده بود و احتمال دارد که از قصوی باشد
بمعنی دور شدن که بافصی الغایت سید و بد فسمعته یقول یا ایها الناس انی تارک فیکم
ما ان اخذتم به لن تضلوا پس شنیدم آنحضرت را که میگفت آگاه باشید ای مردم بدرستیکه من
گذارنده ام در شما چیزی را که اگر بگیرید بآنرا و عمل کنید بدان هرگز گمراه نشوید شما کتاب الله و عترتی
کتاب خدا را و اهل بیت خود را و عترت قوم و خویشان و نزدیکان مرد و اهل بیت وی تفسیر کرده
آنرا بقول خود اهل بیتی بجهت اشاره کردن بآنکه مراد اینجا از عترت اخص از قوم و اقرباست که اولاد

جد قریب باشند یعنی اولاد و ذریه وی رواه الترمذی وعن زید بن ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی بدستی من گذارنده ام در شما چیزی که اگر چنگ
در زنید شما بدان چیز هرگز گمراه نمیشوید یکی از من احدهما اعظم من الآخر یکی از ان دو چیز بزرگتر از دیگر است
کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض میگذارم کتاب خدا را و آن مانند رسنی ست دراز کرده شده از آسمان
بسوی زمین و آویخته شده تا دست دران زنند و باسمان قدس برآیند وعهد و امان اوست برای بندگان وعترتی
اهل بیتی و میگذارم عترت خود را که اهل بیت من اند ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض و هرگز جدا نمی شوند کتاب الله
وعترت من از من تا آنکه درآیند بر من حوض را یعنی پس مجرای شما می کنند و شکر میگویند شما را پیش من در معامله که
بایشان کرده اید ورود ورود ورود درآمدن باب فانظروا کیف تخلفونی فیهما پس نظر کنید و تامل و تفکر نمایند که چگونه
خلیفه میشوید شما مرا در کتاب و عترت یعنی چگونه معامله میکنید و تمسک مینمایید بانها بعد از من رواه الترمذی وعنه
ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم قال لعلی وفاطمة والحسن والحسین انا حرب لمن حاربتم وسلم
لمن سالمتم یعنی جنگ کننده ام مر کسی را که جنگ کند ایشان را و صلح کننده ام مر کسی را که صلح کند ایشان را سلم
بکسرسین و فتح آن صلح رواه الترمذی وعن جمیع بضم جیم ابن عمیر بضم عین تابعی ست شیعی محل صدق
و صالح الحدیث روایت میکند از عائشه و ابن عمر و بخاری گفته ست که در احادیث او نظر ست قال دخلت مع عمتی
علی عائشة گفت درآمدم همراه عمه خود بر عائشه فسالت ای الناس کان احب الی رسول الله
پس پرسیدم من از آو میان که بود محبوب تر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت فاطمة گفت عائشه فاطمه محبوب
ترین مردم بود نزد آنحضرت فقیل من الرجال پس پرسیده شد از عائشه از مردان محبوب تر کدام بود قالت زوجها
گفت عائشه از مردم محبوب تر شد زوج فاطمه که علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین اینجا انصاف عائشه
صدیقه و صدق او باید دید که چه گفت و جای آن بود که میگفت من و پدر من و دور نیست که اگر از حضرت
فاطمه زهرا می پرسیدند میگفت که عائشه و پدرش بر خلاف زعم اهل زیغ و تعصب که ایشانرا
بیکدیگر مخالف و معاند خیال کنند و حاشا ثم حاشا با وجود فرق میان محبت و فضیلت فتدبر رواه
الترمذی وعن عبد المطلب بن ربیعة بفتح را ابن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب
بن هاشم قرشی هاشمی ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صاحب جامع الاصول
اورا در صحابه ذکر کرده و گفت وی مرده بود در زمان آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
و در کاشف گفته صحابی شامی نخست ساکن مدینه بود بعد ازان بشام رفت و همانجا وفات
یافت در سنه اثنین وستین روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و از علی رض

إِنَّ الْعَبَّاسَ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُغْضَبًا روایت میکند عبد المطلب
بن ربیعه که عباس عم آنحضرت در آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه در غضب در آورده شده است
عباس یعنی کسی اورا در غضب در آورد و کار سے کرده یا حرفے گفته که موجب غضب عباس شده و أنا
عِنْدَهُ و من نزد آنحضرت بودم فَقَالَ مَا أَغْضَبَكَ پس گفت آنحضرت خطاب بعباس کرده چه
چیز در غضب در آورد ترا قَالَ گفت عباس یا رَسُولَ اللهِ مَالَنَا وَلِقُرَيْشٍ چه حالست مارا و مر قریش را
إِذَا تَلَاقَوْا بَيْنَهُمْ تَلَاقَوْا بِوُجُوهٍ مُبْشَرَةٍ وقتی که ملاقات کنند قریش میان خود ها ملاقات کنند بروے
های تر و تازه مبشره بضم میم وسکون موحده وفتح شین معجمه مخففه از بشر بمعنی طلاقت بمعنی تازه
روی وکشاده روی وروایت کرده شده است مسفرة بضم میم وسکون مهمله وکسر فا از اسفار
بمعنی روشنی وَإِذَا لَقُونَا لَقُونَا بِغَيْرِ ذَلِكَ وچون پیش آیند مارا که بنی هاشم وبنی عبد المطلب
الیم پیش آیند بغیر آن صفت وحال یعنی بے بشر وطلاقت فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ پس در غضب آمد پیغمبر خدا صلی الله تعالے علیه وسلم حَتَّى احْمَرَّ وَجْهُهُ تا آنکه سرخ گشت روی آنحضرت
ثُمَّ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ الرَّجُلِ الْإِيمَانُ حَتَّى يُحِبَّكُمْ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ پس گفت
آنحضرت بخدا سوگند در نیاید دل هیچ مردیرا ایمان تا آنکه دوست دارد شمارا برای محبت خدا
ورضای او ومحبت رسول وی ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ آذَى عَمِّي فَقَدْ آذَانِي پس گفت آنحضرت
آگاه باشید ای مردم کسیکه آزار کند عم مرا پس تحقیق آزار کرد مرا فَإِنَّمَا عَمُّ الرَّجُلِ صِنْوُ أَبِيهِ زیرا که نیست
عم مرد مگر مثل پدر او وصنو بکسر صاد و سکون نون یکی از چند تنه درخت که همه از یک بیخ باشند
وبرادر پدر وصنوان تثنیه وصنوان بضم جماعت وبعضی مخصوص بدرخت خرما دارند
رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَفِي الْمَصَابِيحِ عَنِ الْمُطَّلِبِ یعنی بجاے عبد المطلب
بن ربیعه المطلب بن ربیعه گفته وصحیح عبد المطلب ست وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ
اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَبَّاسُ
مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ گفت ابن عباس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عباس از من ست
ومن از عباس ام کنایت ست از اتحاد ویگانگی ومحبت وگفته اند که آنحضرت
اصل ست باعتبار شرف وفضل ونبوت وعباس اصل ست از جهت نسب وعمومت
وظاهر آن ست که این عبارت کنایت ست از اتحاد ومحبت واخلاص چنانکه
بامیر المومنین فرمود انا منک وانت منی رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْعَبَّاسِ اِذَا كَانَ غَدَاةُ الْاِثْنَيْنِ
فَأْتِنِيْ وَوَلَدَكَ وهم از ابن عباس ست گفت آنحضرت مر عباس را وقتیکه باشد بامداد روز دوشنبه
بیا تو و اولاد تو و ولد بر مفرد و جمع هر دو اطلاق یابد و تواند که مراد بولد ابن عباس باشد و اول او فق ست
بقول وی وغدونا معه حتی ادعو لکم تا آنکه دعا کنم مر شما را و در بعضی لهم بجای لکم یدعوة ینفعکم الله بها
وَوَلَدَكَ بدعای که سود مند گرداند ترا خدای تعالی بآن دعای اولاد ترا فغدا وغدونا معه پس بامداد
کرد عباس و آمد نزد آنحضرت و آمدیم با همراه وی وَالْبَسْنَا كِسَاءً و پوشاند آنحضرت ما را گلیم خود را اشاره با آنکه
ایشان خاصهٔ آنحضرت اند و بشابه یک ذاتند که یک کسا ایشان را شامل ست و بآنکه بسط کند خدای تعالی بر ایشان
رحمت خود را چنانکه بسط کرده ام من کسا خود را ثُمَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْعَبَّاسِ وَوَلَدِهٖ پس گفت آنحضرت
خداوندا بیامرز عباس را و اولاد او را مَغْفِرَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً امرزشی اشکار و نهانی لَا يُغَادِرُ ذَنْبًا
امرزشی که نگذارد هیچ گناه را اَللّٰهُمَّ احْفَظْ فِيْ وَلَدِهٖ خداوندا نگاه دار او را در اولاد او یعنی گرامی دار
او را و رعایت کن حق او را یا نگاه دار او را از آفات و بلا یا در اولادش تا ضایع نگردد رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَزَادَ رَزِيْنٌ وزیاده کرده ست رزین که یکی از ایمهٔ حدیث ست در روایت خود این عبارت را که وَاجْعَلِ
الْخِلَافَةَ بَاقِيَةً فِيْ عَقِبِهٖ و بگردان بادشاهی را و ملک و دولت پاینده در اولاد او یعنی تا مدت مدید
و تا چند سال خلافت در خانهٔ عباسیان بود یا در حقیقت این امر ست مراست را که خلافت حق ایشان است
باید که جز از ایشان کسی را نصیب نکند والله اعلم وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هٰذَا حَدِيْثٌ غَرِيْبٌ وَعَنْهُ اَنَّهٗ
رَاٰى جِبْرِيْلَ مَرَّتَيْنِ وهم از ابن عباس ست که وی یعنی ابن عباس دید جبرئیل را دو بار وَدَعَا لَهٗ
رَسُوْلُ اللّٰهِ مَرَّتَيْنِ و دعا کرد مر او را آنحضرت دو بار رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ اما دیدن او جبرئیل را دو بار
سیوطی در جمع الجوامع روایت کرده که گفت ابن عباس گذشتم من به پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
در جامهای سفید و آنحضرت را میگفت بادحیه کلبی و من ندانستم که وی جبرئیل بود پس گفت جبرئیل مر آنحضرت
را یا رسول الله ابن عباس ست اگر سلام میکرد بر ما تا جواب سلام وی میگفتم وی بسیار سفید جامه ست
و باشد که پوشند اولاد او بعد از وی سیاه را و چون عروج کرد جبرئیل و آنحضرت باز گشت گفت چه باز داشت
ترا از سلام کردن وقتی که گذشتی بما گفتم یا رسول الله تو سخن میکردی دراز میگفتی بدحیه کلبی پس
خوش نداشتم که قطع کنم راز گفتن شما را بجواب گفتن شما سلام را گفت آنحضرت که وی جبرئیل بود الحدیث
رواه ابن عساکر و ترمذی گفته این قصه دو بار واقع شده کذا فی جامع الاصول گفت کاتب حروف که
پوشیده نیست که جبرئیل نزد آنحضرت در صورت دحیه کلبی می آمد و صحابه آنرا میدیدند پس وجه تخصیص

ابن عباس بدان چه باشد پس ظاهر آنست که ابن عباس جبرئیل را دید متمثل بصورت دحیه اما در عالم ملکوت که جزوی
از صحابه کسی ندید و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود و گفت آنحضرت با ابن عباس که هر که جبرئیل را جز پیغمبر دید
بصر او رفت و بصر تو ای ابن عباس نیز رفتنی ست ولیکن روز وفات تو باز میدهند بصر را تو آورده اند
که چون ابن عباس مرد او را در کفن پیچیدند طائر سفید آمد و در کفن او در آمده غائب شد و هر چند جستند نیافتند
پس عکرمه مولی ابن عباس گفت ایا احمقانید شما این بصر او بود که وعده کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که روز وفات او باز خواهند داد و چون ابن عباس را در لحد نهادند آوازی از غیب آمد که همه شنیدند یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة الحدیث و اما دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس را دو بار
پس آنچه گذشت که آنحضرت جامه پیمانید او را بسینه خود و گفت اللهم علمه الکتاب او الحکمة دوم نیز در حدیث گذشته
که آنحضرت در آبدست خانه در آمد و من آب وضو نهادم پرسید که نهاد این آب را گفتند ابن عباس فرمود
اللهم فقهه فی الدین و احتمال دارد که یکبار در بیتوته در خانه میمونه شد دوم در وقت دعوت آنحضرت عباس را
با ولادش و دعا کردن مر ایشان را **وعنه** انه قال دعا لی رسول الله ان یؤتینی
الله الحکمة مرتین و هم از ابن عباس ست که وی گفت دعا کرد مرا آنحضرت که بدهد خدای تعالی
حکمت را دو بار این حدیث ناظر در وجه اول ست چه فقه در معنی حکمت ست رواه الترمذی
وعن ابی هریرة قال کان جعفر یحب المساکین بود جعفر بن ابی طالب دوست
میداشت مسکینان را و یجلس الیهم و می نشست و میل میکرد بایشان و یحدثهم
و یحدثونه سخن میکرد با ایشان و سخن میکردند ایشان او را و کان رسول الله و بود
در بعضی نسخ فکان و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکنیه بابی المساکین کنیت میکرد او را
بابو المساکین یعنی پدر مسکینان و مربی ایشان و مهربان کننده بر ایشان رواه الترمذی **وعنه**
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم رایت جعفرا یطیر فی الجنة
مع الملائکة دیدم جعفر را که می پرید در بهشت با ملائکه رواه الترمذی و قال هذا حدیث
غریب **وعن** ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة گفت ابو سعید خدری که گفت آنحضرت حسن
و حسین مهتر و بهتر جوانان بهشت اند و شباب بفتح شین و تخفیف یا جمع شاب بمعنی جوان آنکه بین
سی یا چهل رسیده باشد و شبیه بفتحات و شبان بضم شین و تشدید با نیز جمع شاب آمده طیبی گفته
که مراد آنست که ایشان افضل اند از کسیکه جوان مرد در راه خدا و درین سخن نظر ست زیرا که نمیت وجه

مر تخصیص فضل ایشان را بر کسیکه جوان مرد بلکه ایشان افضل اند از بسیاری از کسان که پیر مرد اند پس اولے
آنست که بعضی گفته اند که مراد آن ست که ایشان سید اهل الجنة اند زیرا که اهل جنت همه جوانان اند لیکن تخصیص
کند بغیر انبیا و خلفاء راشدین و گفته اند که تو اند که شباب بمعنی فتوت و جوانمردی و کرم باشد و مراد آن
باشد که جوان از عالم رفتند یا تسمیه شباب بجهت تعطف و تحبب باشد چنانکه پدر پسران خود را غلام و صغیر و صبی
و ولید میگوید اگرچه مسن و شباب می باشد و الله اعلم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ هُمَا رَيْحَانَايَ مِنَ الدُّنْيَا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَدْ
سَبَقَ فِي الْفَصْلِ الْاَوَّلِ وَبِه تحقیق گذشته ست این حدیث در فصل اول که عبد الرحمن بن ابی نعیم از ابن
عمر روایت کرد بتمامه و حدیث بود و صاحب مصابیح در فصل ثانی مستقل آورده که مولف این را اعتراض کرده
بر صاحب مصابیح میگویند و هیچ محل اعتراض نیست شاید که بر دو طریق آمده باشد و محدثان این را بسیار میکنند
وَعَنْ اُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ طَرَقْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي بَعْضِ الْحَاجَةِ گفت
اسامه بن زید آمدم آنحضرت را در یک شبی از جهت بعضی حاجتی که داشتم طرق و طروق در شب آمدن طارق
در شب آینده فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى شَيْءٍ لَا اَدْرِي مَا هُوَ پس
بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی فرا گیرنده ست بر چیزی که درنمی یابم که چه چیز ست آنچیز فَلَمَّا فَرَغْتُ
مِنْ حَاجَتِي پس چون پرداختم من حاجت خود را قُلْتُ مَا هٰذَا الَّذِي اَنْتَ مُشْتَمِلٌ عَلَيْهِ گفتم چیست
آنچیز که تو در گیرنده ست بران فَكَشَفَهُ پس بگشاد و برهنه کرد آن چیز را فَاِذَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَى
وَرِكَيْهِ پس ناگاه حسن و حسین هر دو بر هر دو سرین او بند یعنی هر دو پسر را گرفته خود را برانجا پیچیده است
چنانکه متاعی نفیس را گرفته می افتد وَرِك بفتح واو و کسر را و سکون آن بالای رانهاکه او را سرین نیز گویند
چنانکه کتف بالای بازو را فَقَالَ هٰذَانِ اِبْنَايَ وَابْنَا اِبْنَتِي پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من
اند و پسران دختر من اند اینجا معلوم میشود که ابن بنت ابن ست چنانکه ابن ابن و درین ثبوت شرف
نسب ست از جانب مادر و حجت بران قول خداوند تعالی ست ذریته بعضها من بعض بر خلاف آنچه
شاعر گفته ست بَنُوْنَا بَنُوْ اَبْنَائِنَا وَبَنَاتُنَا بَنُوْهُنَّ اَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْاَبَاعِدِ اللّٰهُمَّ اِنِّي اُحِبُّهُمَا فَاَحِبَّهُمَا وَاَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا
خداوندا بدرستی من دوست میدارم این هر دو را پس دوست دار تو این هر دو را و دوست دار کسی را که
دوست دارد این هر دو را رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ سَلْمٰى زوجه ابو رافع ست زنی بود که خدمت بعضی ازازواج
مطهره میکرد دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم و غسل دهنده فاطمه همراه اسماء بنت عمیس قَالَتْ
دَخَلْتُ عَلٰى اُمِّ سَلَمَةَ وَهِيَ تَبْكِي گفت سلمی درآمدم بر ام سلمه و حال آنکه وی میگرید فَقُلْتُ مَا يُبْكِيْكِ

پس گفتم چه میگریاند ترا و بچه سبب میگریي قالت رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ام سلمه
ديدم من پيغمبر خدا را يعني في المنام ميخواهد ام سلمه ازين ديدن ديدن در خواب يعني آنحضرت را در خواب می بينم
وعلى رأسه ولحيته التراب وحال آنكه بر سر آنحضرت و بر ريش مبارك وي خاك ست فقلت مالك
پس گفتم چه شده ست ترا يا رسول الله كه خاك آلوده شده قال شهدت قتل الحسين انفا گفت
آنحضرت حاضر شدم كشتن حسين را اكنون رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب پوشيده
نماند كه موت ام سلمه رضي الله عنها در سنه پنجاه و نه ست و بعضي گفته اند سنه شصت و دو و قول اول صحيح ست
و شهادت حضرت امام حسين رضي الله عنه در سنه احدى وستين ست اگر قول ثاني صحيح ست هيچ اشكالي نيست
و بقول اول هم اشكال ندارد چه تواند كه پيش از وقوع آن واقعه را در خواب ايشان نموده باشند انفا
گفتن باعتبار تحقق اوست در آنوقت وعن انس قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم اي اهل
بيتك احب اليك گفت انس پرسيده شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه كدام يكي از اهل بيت
تو محبوب ترست بسوي تو قال گفت الحسن والحسين وكان يقول لفاطمة ادعي لي ابني
و بود آنحضرت كه ميگفت مر فاطمه را بخوان و بطلب براي من هر دو پسر مرا فيشمهما ويضمهما اليه
پس می بوئيد آنحضرت حسن و حسين را و گرد می آورد ايشان را بسوي خود و می چسپانيد بخود رواه
الترمذي وقال هذا حديث غريب وعن بريدة بضم با و فتح را قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يخطبنا اذ جاء الحسن والحسين گفت بريده بود آنحضرت كه خطبه ميخواند ما را
ناگاه آمدند حسن و حسين عليهما قميصان احمران بود بر ايشان دو پيراهن سرخ يمشيان ويعثران راه ميرفتند
هر دو و می لغزيدند و مي افتادند برزمين چنانكه روش اطفال مي باشد ويعثران
بضم ثا فنزل رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وسلم پس فرود
آمد پيغمبر خدا صلى الله تعالى عليه و آله وسلم يعني از منبر فحملهما ووضعهما
بين يديه پس برداشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر دو را و نهاد
هر دو را پيش خود ثم قال صدق الله ورسوله گفت آنحضرت صلى الله
عليه وسلم راست گفته ست خداي تعالى انما اموالكم واولادكم
فتنة جز اين نيست كه مال شما و اولاد شما گرفتنه و ابتلا و محل آزمايش
نظرت الى هذين الصبيين يمشيان ويعثران نگاه كردم بسوي آن دو خورد كه راه ميروند
و مي افتند فلم اصبر حتى قطعت حديثي پس صبر نه توانستم كرد تا آنكه بريدم سخن خود را

کہ وعظ و نصیحت ست و بیان احکام و اوامر و نواہی میکردم در رقعتہا و بر داشتم ایشان را و این از جہت
تاثیر رافت و رحمت و شفقت در قلب شریف او بود و شفقت و رحمت بر اولاد و اطفال امر مستحسن و مستحب
و مرضی حق ست و عمل در خطبہ جائز ست پس این از قسم تداخل عبادات باشد و اعتذار آنحضرت
تواضعی بود و تنبیہ مر اصحاب را تا بر ارتکاب اینچنین عمل عادت نکنند و مسامحہ نورزند و بہانہ نگیرند و مقصود
اصلی اثبات فرزندی و اظہار محبت ست یا آنکہ از علو مقام قرب و خلوت حقیقی چیز تنزل واقع شدہ
باشد ما را مجال تکلم در احوال شریف نیست و اللہ اعلم بحقیقۃ حال حبیبہ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ الترمذی
و ابو داود و النسائی **وعن** یعلی بفتح تحتانیہ و سکون مہملہ و فتح لام بن مُرَّۃ بضم میم و
تشدید راء صحابی ست معدود در اہل کوفہ و بعضی گویند در اہل بصرہ حاضر شدہ حدیبیہ و خیبر را و فتح
حنین و طائف را قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم حُسَیْنٌ مِنِّی وَاَنَا مِنَ
الْحُسَیْنِ گفت آنحضرت حسین از من ست و من از حسین اَحَبَّ اللہُ مَنْ اَحَبَّ حُسَیْنًا دوست دارد
خدای تعالی کسی را کہ دوست می دارد حسین را حُسَیْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْاَسْبَاطِ حسین سبط ست از اسباط
بکسر سین و سکون موحدہ فرزند فرزند اسباط جماعت و فرزندان یعقوب علیہ السلام و اسباط از بنی
اسرائیل چنانکہ قبائل از عرب و سبط در اصل بفتح درختی کہ او را شاخہای بسیار باشد و بیخ وی یکے
و تسمیۂ امام حسین بسبط اشارہ ست بآنکہ منشعب میگردد از نسل وی خلق کثیر رواہ الترمذی
وعن علی رضی اللہ عنہ قال الحسن اشبہ برسول اللہ گفت امیر المومنین علی
حسن مانند ست پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم مَا بَیْنَ الصَّدْرِ اِلَی الرَّاْسِ در چیزی کہ میان
سینہ تا سر ست وَحُسَیْنٌ اَشْبَہُ النَّبِیِّ صلی اللہ علیہ وسلم مَا کَانَ اَسْفَلَ مِنْ ذٰلِکَ
و حسین مشابہ ست آنحضرت را در چیزی کہ ہست پایان تر از سینہ گویا ہر دو این شاہزادہ مجموعہ
آنحضرت بودند و وجود شریف آنحضرت قسمت یافتہ بود میان ہر دو رواہ الترمذی **وعن**
حُذَیْفَۃَ قال قلت لِاُمِّی دَعِینِی اُتِی النَّبِیَّ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم گفت حذیفہ بن
الیمان گفتم مر مادر خود را بگذار مرا و اذن دہ کہ بیایم پیغمبر را و برسم بخدمت وی فَاُصَلِّیَ مَعَہٗ
الْمَغْرِبَ پس بگذارم با آنحضرت نماز شام را وَاَسْاَلُہٗ اَنْ یَّسْتَغْفِرَ لِیْ وَلَکِ و طلب کنم از وی
کہ طلب آمرزش کند از خدا برای من و برای تو پس اذن داد مرا فَاَتَیْتُ النَّبِیَّ صلی اللہ
علیہ وسلم پس آمدم من پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فَصَلَّیْتُ مَعَہُ الْمَغْرِبَ پس گذاردم
با آنحضرت نماز مغرب را فَصَلّٰی حَتّٰی صَلَّی الْعِشَاءَ پس گذارد آنحضرت نوافل تا آنکہ گذارد نماز خفتن را

و در حدیث فضیلت تنفل مابین مغرب و عشاست بنماز نفل و مشایخ این را احیاء مابین العشائین گویند
ثُمَّ انْقَتَلَ پس برگشت آنحضرت از نماز و باز گشت بجانب خانه فَتَبِعْتُهُ پس پیروی کردم آنحضرت را و رفتم
دنبال وی فَسَمِعَ صَوْتِي پس شنید آنحضرت آواز مرا و از پای و نعلین مرد است یا سخنی میگفت حذیفه
که آنحضرت آنرا شنید فَقَالَ مَنْ هٰذَا حُذَيْفَةُ پس گفت آنحضرت کیست این حذیفه ست یا توحذیفه ستی
قُلْتُ نَعَمْ گفتم آری حضرت منم حذیفه قَالَ مَا حَاجَتُكَ گفت آنحضرت چیست حاجت و چه میگوئی
و چه میخواهی غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ وَلِأُمِّكَ بیامرزد خدا مر ترا و مر مادر ترا اِنَّ هٰذَا مَلَكٌ لَمْ يَنْزِلْ اِلَى الْأَرْضِ
قَطُّ قَبْلَ هٰذِهِ اللَّيْلَةِ بدرستی این فرشته ایست که فرود نیامده ست بسوی زمین هرگز پیش ازین
شب اِسْتَأْذَنَ رَبَّهُ اَنْ يُسَلِّمَ عَلَيَّ دستوری خواست وی از پروردگار وی که بیاید و سلام
کند بر من وَيُبَشِّرَنِي بِاَنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةُ اَهْلِ الْجَنَّةِ و مژده دهد مرا بانکه فاطمه سیدزنان
اهل بهشت ست وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ و بانکه حسن و حسین بهتر و صاحب
جوانان اهل بهشت اند رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَدِيْثٌ غَرِيْبٌ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَامِلَ الْحَسَنِ عَلٰى عَاتِقِهِ گفت ابن
عباس بود آنحضرت بردارنده حسن را بر دوش خود فَقَالَ رَجُلٌ نِعْمَ الْمَرْكَبُ رَكِبْتَ يَا غُلَامُ
پس گفت مردی نیکو مرکبی ست که سوار شدی تو ای کودک فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
وَنِعْمَ الرَّاكِبُ هُوَ و نیکو سواری ست وی یعنی مرکب خود نیکوست و راکب هم نیکوست و این او
در و نعم الراکب مثل او وی ست که در علیک السلام آمده ست چون آنمرد همین مرکب را مدح کرد گویا
وی را رضی الله عنه بچشیم کم دید پس فرمود در جواب وی انچه فرمود و در اینجا کمال مدح و عنایت
فضیلت مر حسن رضی الله عنه و ارضاه رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّهُ
فَرَضَ لِاُسَامَةَ فِيْ ثَلٰثَةِ اٰلَافٍ وَخَمْسِمِائَةٍ روایت ست از امیر المومنین عمر که وی اندازه
کرد و تعیین نمود مر اسامه بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی و اذن کرد
در سه ۳ هزار و پانصد درهم وَفَرَضَ لِعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ فِيْ ثَلٰثَةِ اٰلَافٍ و تقدیر کرد برای پسر
خود که عبد الله بن عمر ست و اذن کرد او را در سه هزار فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ لِاَبِيْهِ لِمَ فَضَّلْتَ
اُسَامَةَ عَلَيَّ پس گفت ابن عمر مر پدر خود را انچه زیادتی و افزونی داد وی اسامه را بر من فَوَاللّٰهِ
مَا سَبَقَنِيْ اِلٰى مَشْهَدٍ پس بخدا سوگند هیچ نگرده ست وی از من هیچ مشهدی از مشاهد غزوات
قَالَ لِاَنَّ زَيْدًا كَانَ اَحَبَّ اِلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ مِنْ اَبِيْكَ گفت عمر از جهت این فضیلت دادم

اورا که زید بن حارثه که پدر اسامه بود محبوب تر بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از پدر تو که منم وکان
اُسَامَةُ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللهِ مِنْكَ وبود اسامه محبوب تر بسوی آنحضرت از تو فَاخْتَرْتُ حَبِيبَ
رَسُولِ اللهِ پس اختیار کردم من محبوب پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عَلَى حَبِيبِي بر محبوب خود که تویی رَوَاهُ
التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ جَبَلَةَ بفتح جیم وموحده ولام مفتوحات بْنِ حَارِثَةَ برادر زید بن حارثه ست کلاما
تراز وی صحابی ست روایت دارد از آنحضرت وبرادر خود قَالَ قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ گفت قدوم آوردم بر آنحضرت پس گفتم يَا رَسُولَ اللهِ ابْعَثْ مَعِيَ أَخِي
زَيْدًا بفرست با من برادر مرا که زید ست قَالَ هُوَ ذَا گفت آنحضرت یعنی زید بن حارثه این ست فَإِنِ
انْطَلَقَ مَعَكَ لَمْ أَمْنَعْهُ پس اگر برود با تو باز نمیدارم او را میگویم که نرود برود او داند قَالَ زَيْدٌ گفت
يَا رَسُولَ اللهِ لَا أَخْتَارُ عَلَيْكَ أَحَدًا بخدا سوگند برنمی گزینم بر تو هیچ یکی را قَالَ گفت جبلة فَرَأَيْتُ رَأْيَ
أَخِي أَفْضَلَ مِنْ رَأْيِي پس دیدم ویافتم رای برادر خود را که زید ست واختیار کردن او خدمت
آنحضرت را فاضل تر وبهتر از رای خود در بردن او با خود رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ واصل قصه وی وزید آنست
که وی با صل ازین ست در عهد کودکی خود هشت ساله بود در بند قومی از عرب افتاده بود پس آنکه
او را بسر بازار آوردند تا بفروشند وحکیم بن حزام که برادر زاده خدیجه رضی الله عنه بود پس او را
برای عمه خود خدیجه بخرید وچون خدیجه در تزویج آنحضرت صلے الله علیه وسلم درآمد آنرا آنحضرت
ببخشید وآنحضرت او را به پسری برگزید وام ایمن را که مولاة آنحضرت بود بوی تزویج کرد واز وی
اسامه متولد شد وی اول من اسلم ست در قول بعضی وخورد تر ست پس از ان زینب بنت جحش که عمه
آنحضرت بود تزویج کرد وآنحضرت بده سال وبعضی گویند به هشت سال حاضر شد بدر را ومشاهد دیگر را وهم
هیچ صحابی در قرآن مذکور نشد بنام او در قول حق سبحانه تعالے فلما قضی زید منها وطرا وآنحضرت
او را با جعفر بن ابی طالب برادری داد ودر غزوه موته شهید شد بنجاه وپنجسالگی بود رضی الله عنه
وَعَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللهِ هَبَطْتُ وَهَبَطَ النَّاسُ الْمَدِينَةَ روایت ست
از اسامه گفت چون گران شد آنحضرت وبیمار شد فرود آمدم من وفرود آمدند مردم مدینه را یعنی
ازان لشکری که آنحضرت مرا با مهاجرین وانصار روان کرده بود وبیرون آفتاده بود بعد از چند
روز شنیدن خبر گرانی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه باز آمدیم وذکر هبوط که بمعنی از بالا
به پایان فرود آمدن ست بجهت آنست که آن موضعی که لشکر در انجا افتاده بود موضعی ست که در جانب
علو مدینه ست که اورا جرف بجیم وفا وضمتین گویند چنانکه عرفات در مکه وعرب در کلام رعایت علو

رمل میکنند چنانچه اگر از مکه بعرفات روند میگویند صعدنا الی عرفات واگر از عرفات بمکه بیایند هبطنا
الی مکة همچنین از مدینه بجرف رفتن صعود وآز انجا بمدینه آمدن هبوط است حتی در مسجد حرام اگر بجانب
باب سلام روند که بجانب عرفات ست صعدنا الی باب السلام میگویند فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ پس در آمدم
من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وَقَدْ أُصْمِتَ وحال آنکه بتحقیق خاموش گردانیده شده بود آنحضرت
وطاقت سخن کردن ندارد وَلَمْ يَتَكَلَّمْ پس سخن نکرد آنحضرت صمت وصموه خاموش اصمات وصمیت
خاموش گردانیدن فَجَعَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَضَعُ يَدَيْهِ عَلَيَّ وَيَرْفَعُهُمَا
پس گشت آنحضرت که می نهد هر دو دست را بر من و بر می دارد فَأَعْرِفُ أَنَّهُ يَدْعُو لِي پس میشناسم وی فهم از هر دو دست نهادن آنحضرت بر من و برداشتن آنها که دعا میکند مرا دلیل
غایت کرم و شفقت ست از وی صلی الله علیه وسلم در حق وی که در چنان وقت مهربانی می نماید
بروی و دعا میکند او را رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا غَرِيبٌ وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ أَرَادَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُمَخِّيَ مُخَاطَ أُسَامَةَ روایت ست از عائشه که گفت خواست آنحضرت
در وقتی که اسامه خورد در کنار آنحضرت می بود که یکسو کند و دور کند آب بینی اسامه را و پاک کند بینی او را
چنانکه اطفال را میکنند مخاط بضم میم آب بینی و تمخط بینی افشاندن قَالَتْ عَائِشَةُ دَعْنِي حَتَّى أَكُونَ الَّذِي
أَفْعَلُ گفت عائشه بگذار مرا تا انکه من بکنم این کار را یعنی یکسو انداختن آب بینی اسامه گویا که عائشه را
خوش نیامد این فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قَالَ يَا عَائِشَةُ أَحِبِّيهِ فَإِنِّي أُحِبُّهُ گفت
ای عائشه دوست دار اسامه را زیرا که من دوست میدارم او را یعنی اگر تو بالطبع او را دوست
نمیداری از اینجهت که من دوست میدارم دوست دار که محبوب محبوب ست و در حقیقت کمال
محبت آنست که از محبوب متعلقان وی تجاوز کند وسرایت نماید هر کس و هر چیز که باشد از یار و دیار وی

شعر وَمِنْ مَذْهَبِي حُبُّ الدِّيَارِ لِأَهْلِهَا ... وَلِلنَّاسِ فِيمَا يَعْشَقُونَ مَذَاهِبُ رَوَاهُ
التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ أُسَامَةَ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا لِأَجَاءَ روایت ست از اسامه که گفت بودم
من نشسته یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمد عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ علی وعباس در حالیکه اذن می
طلبیدند که در آیند بر آنحضرت. فَقَالَا لِأُسَامَةَ اسْتَأْذَنَ لَنَا عَلَى رَسُولِ اللهِ گفتند علی وعباس
مر اطلب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خبر کن فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ عَلِيٌّ وَعَبَّاسٌ
يَسْتَأْذِنَانِ پس گفتم یا رسول الله علی وعباس اذن می طلبند که در آیند فَقَالَ أَتَدْرِي مَا جَاءَ
بِهِمَا پس گفت آنحضرت آیا درمی یابی و می فهمی تو که چه چیز آورده ست ایشان را و بچه کار آمده اند

قلت لا گفتم نمی دریابم ومیدانم قال لکنی ادری گفت آنحضرت لیکن من درمی یابم که بچه تقریب آمده اند ایذنکلهما اذن ده مرایشان راکه بیایند پس اذن دادم فدخلا پس درآمدند فقالا پس گفتند علی وعباس یارسول الله جئناک نسألک ای اهلک احب الیک آمده ایم ترا که میپرسیم ترا کدام کس از اهلبیت تو محبوب ترست بسوی تو قال فاطمة بنت محمد گفت آنحضرت محبوب ترین اهلبیت من نزد من فاطمه که دختر محمدست درین وصف تفخیم وتعظیم شان فاطمه زهرا وبیان علت حکمست قالا ما جئنا نسألک عن اهلک من النساء گفتند نیامده ایم ترا که بپرسیم ترا از حال اهلبیت تو از زنان لفظ من النساء در مصابیح مذکورست ودر جامع الاصول وجامع ترمذی نیست قال گفت آنحضرت احب اهلی الی من قد انعم الله علیه محبوب ترین اهل بیت من بسوی من کسی ست که بتحقیق انعام واحسان کرده ست خدای تعالی بهدایت وکرامت بروی وانعمت علیه انعام واحسان کرده ام من بروی باعتاق وتبنی انکس کیست اسامه بن زید ست پوشیده نماند که انعام حق جل وعلا وانعام آنحضرت صلی الله علیه وسلم درقرآن نسبت بزید که پدر اسامه ست مذکورست ولیکن انعام بر پدر مستلزم انعام برپسرست باین اعتبار آنحضرت مصداق آیه کریمه را بر اسامه فرود آورد گویا فرمود زید پسر اسامه قالا نعم من گفتند علی وعباس بعد ازان کیست قال گفت آنحضرت علی ابن ابی طالب فقال العباس پس گفت عباس یارسول الله جعلت عمک اخرهم گردانیدی عم خود را آخر اهلبیت خود یعنی اگر بعد ازین پرسم مرا خواهی گفت قال ان عليا سبقك بالهجرة گفت آنحضرت بدرستی علی سبقت کرده ست ترا بهجرت اسلام عباس رض بعد از واقعه بدرست وبعضی میگویند عباس هم درمکه مسلمان بود ولیکن از مشرکان می پوشید وباو هجرت بعد ازان کرد پوشیده نماند که اگر تعدد وجوه منظور ولحوظ نباشد تقدم اسامه بر علی در اهلبیت مشکل می شود فافهم وبالله التوفیق پس البته درین مقام تعدد اعتبار وجوه وحیثیات معتبرست رواه الترمذی وعن عقبة بضم عین وسکون قاف ابن الحارث از اولاد نوفل بن عبد مناف اسلام آورده روز فتح مکه قال گفت صلی ابوبکر العصر گذارد ابوبکر صدیق نماز دیگر را ثم خرج یمشی ومعه علی پس بیرون آمد ابوبکر درحالیکه دراه میرفت وباوی علی بود رض فرأ الحسن یلعب بالصبیان پس دید ابوبکر حسن را که بازی میکند باکودکان فحمله علی عاتقه پس برداشت ابوبکر حسن را بردوش خود وقال بابی شبیه بالنبی صلی الله علیه وسلم لیس شبیها بعلی وگفت ابوبکر بطریق طیبت سوگند میخورم به پدر خود حسن مانندست به پیغمبر نیست بعلی وعلی یضحک وعلی خنده میکرد رواه البخاری

ع اسامه بن زید

وَعَنْ اَنَسٍ اُتِيَ عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ زِيَادٍ بِرَاْسِ الْحُسَيْنِ گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زیاد لعنة الله
علیه که قاتل حضرت امام حسین و سردار لشکر یزید بن معاویه بود سر مبارک امام حسین را فَجَعَلَ فِي طَسْتٍ فَجَعَلَ
يَنْكُتُ پس گردانیده شد در طشت پس گشت آن شقی که می کاوید سر مبارک او را بچوبی که در دست او بود
وَقَالَ فِي حُسْنِهٖ شَيْئًا وگفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت بطریق انکار و ابعاد که حسین
چندان حسن نداشت و از روایت ترمذی ظاهر میشود که مدح کرد و مبالغه نمود در حسن و جمال وی
الا بطریق استهزا و سخریه و تبهج و سرور که حاصل شد آن بدبخت را بقتل وی رض قَالَ فَقُلْتُ
وَاللّٰهِ اِنَّهٗ كَانَ اَشْبَهَهُمْ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ گفت انس پس گفتم من بخدا سوگند بدرستی وی مشابه ترین
مردم بود بپیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ مَخْضُوْبًا بِالْوَسْمَةِ و بود سر مبارک وی رنگ کرده
شده بوسمه که نام گیاهی ست که بآن سیاه میکنند موی را وسمه بفتح واو ست و ضم آن خطاست
و سکون سین و فتح آن و کسر سین افصح ست در لغة اهل حجاز رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَفِيْ رِوَايَةِ التِّرْمِذِيِّ
اینچنین آمده ست که قَالَ گفت انس كُنْتُ مِنْ عِنْدِ ابْنِ زِيَادٍ بودم من نزد ابن زیاد فَجِيْئَ بِرَاْسِ
الْحُسَيْنِ پس آورده شد سر مبارک حضرت امام حسین فَجَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيْبٍ فِيْ اَنْفِهٖ پس گشت
آن ملعون که می زند بشاخی که در دست او بود در بینی امام حسین وَيَقُوْلُ مَا رَاَيْتُ مِثْلَ هٰذَا
حُسْنًا میگوید ندیده ام مثل این در حسن فَقُلْتُ اَمَا اِنَّهٗ كَانَ اَشْبَهَهُمْ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ
پس گفتم من آگاه باش بدرستی وی بود مشابه ترین مردم بپیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ وگفته ست ترمذی هٰذَا حَدِيْثٌ غَرِيْبٌ وَعَنْ اُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ
والده ابن عباس ست و فضل نیز پسر اوست بزرگتر از عبد الله بن عباس کنیت کرده شد
بنام وی و وی خواهر میمونه ست که از ازواج مطهره ست اَنَّهَا دَخَلَتْ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ
روایت میکند ام الفضل که وی درآمد بر پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ پس
گفت يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّيْ رَاَيْتُ حُلْمًا مُنْكَرًا اَللَّيْلَةَ بدرستی من دیده ام خوابی بد ناشنا امشب
حلم بضم حا مهمله خواب که دیده شود قَالَ وَمَا هُوَ گفت آنحضرت چیست آن خواب قَالَتْ گفت
ام الفضل اِنَّهٗ شَدِيْدٌ بدرستی آن خواب سخت ست نمی توانم گفت قَالَ باز گفت آنحضرت وَمَا هُوَ
قَالَتْ رَاَيْتُ كَاَنَّ قِطْعَةً مِنْ جَسَدِكَ قُطِعَتْ گفت ام الفضل گویا پاره از تن تو بریده شده ست
وَوُضِعَتْ فِيْ حِجْرِيْ و نهاده شده ست در کنار من فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم رَاَيْتِ خَيْرًا دیدی تو ای ام الفضل خواب نیک را تَلِدُ فَاطِمَةُ

اِنْشَاءَ اللّٰهُ غُلَامًا می زاید فاطمہ اگر خواستہ ست خدا پسر را یَکُوْنُ فِیْ حَجْرِکِ می باشد این پسر
در کنار تو یعنی می نہند او را در کنار بجہت خویشیہا و قرابتہا کہ در میان ست تا تربیت آن پسر تو کنی
فَوَلَدَتْ فَاطِمَۃُ الْحُسَیْنَ پس زائید فاطمہ حسین را فَکَانَ فِیْ حَجْرِہٖ پس بود آن مولود در کنار من
کَمَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ چنانچہ گفتہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فَدَخَلْتُ یَوْمًا عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰہِ
پس در آمدم روزی بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فَوَضَعَتْہُ فِیْ حَجْرِہٖ پس نہادم در کنار آنحضرت
و در بعضی نسخ فِیْ حِجْرِیْ نہادم در کنار خود ثُمَّ کَانَتْ مِنِّیْ اِلْتِفَاتَۃٌ پس سرشد از من نگریستنی بجانبے
فَاِذَا عَیْنَا رَسُوْلِ اللّٰہِ پس ناگاہ ہر دو چشم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تُرَیْقَانِ الدَّمْعَ میریزند
اشکہا را قَالَتْ گفت ام الفضل فَقُلْتُ یَا نَبِیَّ اللّٰہِ بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ پس گفتم ای پیغمبر خدا
پدر و مادر من فدای تو باد مَالَکَ چہ شدہ ترا کہ اشک میریزی قَالَ اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ گفت آنحضرت آمد مرا
جبرئیل علیہ السلام فَاَخْبَرَنِیْ اَنَّ اُمَّتِیْ سَتَقْتُلُ ابْنِیْ ھٰذَا پس خبر داد مرا جبرائیل کہ امت من
نزدیک ست کہ بکشند این پسر مرا فَقُلْتُ ھٰذَا پس گفتم بطریق تعجب و استبعاد و این پسر را
قَالَ نَعَمْ گفت آری این پسر را وَاَتَانِیْ بِتُرْبَۃٍ مِنْ تُرْبَتِہٖ حَمْرَاءَ و داد مرا جبرئیل خاکی از خاک
آن موضع سرخ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّہٗ قَالَ رَاَیْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فِیْمَا
یَرَی النَّائِمُ ذَاتَ یَوْمٍ بِنِصْفِ النَّھَارِ گفت ابن عباس دیدم آنحضرت را در آنچہ می بیند خواب
بیننده یکروز در نیم روز اَشْعَثَ اَغْبَرَ ژولیده موی غبار آلوده بِیَدِہٖ قَارُوْرَۃٌ فِیْھَا دَمٌ
در دست آنحضرت شیشہ ایست کہ در وی خون ست فَقُلْتُ بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ مَا ھٰذَا
پس گفتم پدر و مادر من فدای تو باد چیست این حال و این شیشہ قَالَ ھٰذَا دَمُ الْحُسَیْنِ وَاَصْحَابِہٖ
گفت آنحضرت این خون حسین ست و یاران او وَلَمْ یَزَلِ الْتَقِطُہٗ مُنْذُ الْیَوْمِ ہمیشہ ام کہ می
جستم اورا تمام امروز فَاَحْصَیْتُ ذٰلِکَ الْوَقْتَ آنوقت را ابن عباس گفت پس یاد میدارم و می شمارم
آنوقت را فَاَجِدُ قَتْلَ ذٰلِکَ الْوَقْتِ پس یابم کہ کشتہ شد حسین در آنوقت رَوَاھُمَا الْبَیْھَقِیُّ
فِیْ دَلَائِلِ النُّبُوَّۃِ روایت کردہ ست این ہر دو حدیث را بیہقی در دلائل النبوۃ وَاَحْمَدُ الْاَخِیْرَ
و روایت کردہ ست امام احمد حدیث اخیر را وَعَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی
عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اَحِبُّوا اللّٰہَ لِمَا یَغْذُوْکُمْ مِنَ النِّعَمِ و ہم از ابن عباس ست کہ گفت
گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دوست دارید خدا را از جہت چیزہا کہ خورش میدہد و
پرورش میکند شما را از نعمت و در بعض نسخ من نعمہ بصیغہ جمع یعنی از نعمتہای خود

فَاَحِبُّونِي بِحُبِّ اللّٰهِ پس دوست دارید مرا بجهت دوستی خدا یعنی از جهت دوست داشتن شما خدا را
یا از جهت دوست داشتن خدا مرا وَاَحِبُّوا اَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي و دوست دارید اهل بیت مرا از جهت دوستی
من بهر دو معنی و ظاهر آنست که مراد اول باشد رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ اَبِي ذَرٍّ اَنَّهُ قَالَ
وَهُوَ اٰخِذٌ بِبَابِ الْكَعْبَةِ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابی ذر که وی
میگفت و حال آنکه گیرنده ست در کعبه را شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم یَقُولُ اَلَا
اِنَّ مَثَلَ اَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ میگفت آنحضرت آگاه باشید که داستان اهل
اهل بیت من در میان شما مثل داستان کشتی نوح ست مَنْ رَكِبَهَا نَجَا کسی که سوار شد کشتی نوح را
رستگار شد وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ و کسی که پس ماند و سوار نشد از ما هلاک شد رَوَاهُ اَحْمَدُ
حدیث كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ
وَالْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي السُّنَنِ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ وَالطَّبَرَانِيُّ
فِي الْكَبِيرِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنِ الْمِسْوَرِ یعنی هر سبب و نسب بریده خواهد شد بروز قیامت
مگر سبب من و نسب من روایت کرده ست این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و حاکم در مستدرک
و بیهقی در سنن خود از عمر رضی الله تعالی عنه و طبرانی در معجم کبیر از ابن عباس و از مسور نیز
حدیث كُلُّ نَسَبٍ وَصِهْرٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِلَّا نَسَبِي وَصِهْرِي رَوَاهُ ابْنُ عَسَاكِرَ
عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ یعنی هر نسب و خویشی بریده خواهد شد بروز قیامت مگر
نسب من و خویشی من روایت کرده ست این حدیث را محدث بافضل متکاثر ابن عساکر
از صحابی اطهر عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنه **حکایت** حضرت والدی مرحوم و
مغفور و جناب پدر ماجدی میبر در رابعیت حضرت مقلب اعصار و دهور و بهدایت جناب
مصروف ازمان بامر موجد و محول احیان باگذر موفور بحضرات علماء ربانی و حقانی و سادات
ذراری البیت رسول حضرت سبحانی و نبی حبیب جناب مالک دورانی صلی الله تعالی
علیه وسلم اعتقادی بود فراوان و عقیده رسوخ اعتمادی بود بی پایان در اعزاز و اطاعت
علماء حد افزون کوشیدی و در توقیر و خدمت سادات عظما از عد بیرون کوشش تقدیم
رسانیدی وقتی چهار سید و شریف از ذراری البیت منیف از اولاد امجاد سید سرا یا مخدوم
و سراسر بارفعت مقسوم و سر بسر با سموت معلوم و یکسر با سیادت مفهوم سید محمد معصوم
علیه الرحمه از مدرتی در فرقه لشکر حضرت والدم غفران دستگاه ایزد جهان پناه عم مغفرته

بکمال اعزاز نوکر و فرط احترام چاکر بودند و جناب والدم مغفرت همدم بعنایت خالق جان و آدم
عز عنایتیه به تقاضای حسن اعتقاد که با خاندان میمنت نهاد سادات فرخی بنیاد میداشت
آن بزرگان سیادت شیم را در زمره ملازمین متجدده خیال نه نموده همیشه و همواره اخلاق معتقدانه
و مراعات مریدانه در خدمت آنها معمول می ساخت و مشغول میداشت و حضرت والدم و جناب
پدر ماجدم را لقدرت حضرت مقدر تقادیر عز تقدیره اکثر و بیشتر در محاربات و مشاجرات تردد اسفار
و سیر و سیاحت در عرصه روزگار لاحق و در پیش می بود و بمقتضای قول السفر وسیلة الظفر دران
حرکات فتوحات لانهایات و دران ترددات فوائد بلاغایات دستیاب و حصول می شد نظم

بشهر خویش درون بیخطر بود مردم	بکان خویش درون بی بها بود گوهر
بجرم خاک و فلک در نگاه باید کرد	که این کجاست بآرام و آن کجا ز سفر
درخت گر متحرک شدی ز جای بجای	نه جور تیشه کشیدی و نه جفای تبر

روزی آن هر چهار سید عظمت افروزی در سفری در عقب سواری حضرت معظم پدری بسبب فقدان
مراکب پیاده پا میرفتند در اجل قطع طریق می نمودند دوات شان از باعث ذلت پیادگی و کلفت
راهی سراپا رنج و تعب و کسر محن گنج بودند و چون جناب والدی مغفور و خدمت پدری مبرور
را ازین حال پر ملال آگاهی دست داد همان زمان حضرت ابی بکمال بتیابی عنانکش حرکت
سواریی و دست کش از تحرک سیری گردیده آن هر چهار نوباوه صدایق سیادت و آن اربع
باکوره بساتین شرافت را بفرط اعزاز و افراط تواضع عزت پرداز بر فیل رفعت تمثیل خاصه
سواری خویش که بسا گران بها و بسیار با قیمت و بی همتا بود سوار نمود و آن فیل سموت
تحویل را بطریق ارمغان پیش کش آن سترگان ساخت ۵ مال و جان گر همه دادم به نثارت
نخلم × که بنود دست زمن انچه برایت دادم × حضرت پدرم بعنایت حضرت داور پر کرم عز سلطانه
در خواب همان شب رویای صادقه دید و دران واقعه بشارت واثقه چنان مدرک و معلوم گردید
که گویا رودیست عمیق پهنا و رونهریست غریق سهم آور لمصنفه چنان سهمگین موج آن رود بود
که خونش دلیری شیران ربودی و حضرت باب من عاصی داب بر لب آب در انتظار دست یابی
سبب مرور و گذر ازان نهر شدت بیتاب ایستاده اند که ناگاه بفضل حضرت یزدان وین
و دنیا پناه عم رحمته سیدی از همان سیدان فرخندگی دستگاه که موسوم باسم شرافات مکتوم
سید محمد بود از بعض برادران و اقربا خود در عادت تقوی و خصلت تورع امتیازی داشت

ودرین اثنا صلاح وخیر از بعض اقران عشایر وقبایل ممتازی برعرصهٔ حال خویش می افراشت برهمان فیل
بلندی تماثیل سوار از جانب آغراب پیدا شد وآن فیل فرخندگی واصیل را در آب روان نموده نزدیک
باکم مغفرت بالم رسید وگفت که ترا بفضل ورحمت خدای عزوعلا ازین شدایدومحن چه باک وازین کلفتها
وفتن چه جای اندیشه نماک بیاوبرین فیل سوار شو ومرور وگذار دی جوی روان وآب دهشت نشان
بسهولت وآسانی کن آنین بگفت ودست گرفته سوار کرد وخدمت والدی وغفران ماجدی بعفو وبخشش
حضرت خدای واحدی ایزدان وقت رعایت توقیر وپاس تبجیل آن سید نبیل از بعض دیگر اقربا
وعشائر نوزیاده وافزون میفرمود وحکایت مذکوره وواقعه مسطوره را اکثر اوقات وبیشتر ساعات
برزبان بنوریگی بیان داشت وحال اینخواب شرف حساب برلوایح خواطر مدام محفل وصفایح ضمائر جلیا
مجلس بگلبک تقریر وگفتار مے نگاشت ؎ بلبل گلبستان سخن آرزوی تو میکرد درجیب سخن
بادصبا بوی تو میکرد وسبحان الله لحاظ مراعات تکریم سادات کرام بچه پایه مقبول حضرت کبریاست
وتبارک الله رعایت آداب تعظیم ذراری اهلبیت عظام نبوت علی صاحبها الصلوٰة والسلام بکدام مایه
قبول بدرگاه جناب داور یکتاست عزوجدته وجل اسمه ؎ مشتاق آفتاب جمال محمدیم

ما پیرو محمد وآل محمدیم	پروانهٔ سوخته از آتش فراق
در آرزوی شمع وصال محمدیم	صاف شراب عشق زلال محمدی است
ما تشنهٔ شراب زلال محمدیم	خالی شده تمام ز فکر وخیال تو
شام وسحر بفکر وخیال محمدیم	صالح شدست نیفته هر کس بحالتی
خوش حال ما که شیفته حال محمدیم	ودرباب تعزیرات ومقدمهٔ اشرجرات

برهین قوانین احوال علماء دین که سابقا نگارش ترین یافت وبرهمین آئین حالات فضلاء
اسلام برین که درماسبق بتحریر دلنشین صورت مدعا آراست قیاس وفکر باید داشت
وبموجب حکم شرع معظم یقین باید پنداشت وباید دانست که اعزاز سادات واکرام
ذراری اهلبیت باکرامات وایثر شرافات مطلقا تابهمان حد ثابت ست ومحقق وبالاطلاق
تابهمان نهایت واجب ست ومدقق که از مناهج کرم ملاهج شریعت مطهر واز مسالک
شرف مناسک سنت فیض مظهر حضرت نبی افضل البشر علیه من الصلوات والتسلیمات ازکسے
واز بهر تجاوز وعدول نمایند والا بلاشکک وتذبذب مناسب کیفت جرم وموافق حالت
جریمه ائمهٔ مجرد را موافق فتوای فراست نمود ورایت افراشرع علیا که بیش ازین مقام ودرین

تعزیر عالمان فاسقان و فاضلان دنیا طلبان به پیرایش تحریر و آرایش تسطیر صورت مدعا برآسته
ست و کیفیت مراد به پیراسته به تعزیر باید رسانید و داروی تلخ تنبیه و تادیب بکام جسم و جان شان
نماید چشانید حالیا درین مقام بنابر عقل کشائی خواص و عوام و حالا درین وقت برای هوش افزائی صغیر
و کبیر آنام بعض آیات شریف و کبیر از کلام حضرت ملک بصیر و سلطان نصیر عز کبریائه و پاره از احادیث
منیف از ملفوظ حضرت بنی بشیر و نذیر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بارقام اقلام می آرد و بعون ملک
علام عم علوه وصیت هذا را بعد از نوشتن یک فائده فراست مائده بانجام و اختتام میرساند آیات
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل
بِالْحَقِّ خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا علیها السلام بهر بطنی پسری
و دختری می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریه یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد آنکه با قابیل
زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لبوذا میگفتند او چنان جمالی نداشت
چون برسیدند آدم علیه السلام لبوذا بقابیل نامزد کردند و اقلیما بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده
گفت خواهر من اجمل ست و با من در رحم بوده او بمن اولی است آدم علیه السلام گفت که حکم خدائی برین
وجه صدور یافته مرا درین چه اختیار قابیل سلم نداشت و گفت تو هابیل را ببش از من دوست میداری
لاجرم انچه خوبتر ست بدو میدهی آدم علیه السلام فرمود که اگر سخن من باور نمی کنی هریک از شما قربان
کنید بانچه می توانید قربانیی هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه و تعالی ازین قصه
خبر داد اذْ قَرَّبَا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هریک از ایشان قُرْبَانًا بقربانی خود هابیل گوسفند
دار بود بره فربه که بغایت دوستی داشت بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانیی من مقبول نگردد
ترک اقلیما کنم و قابیل زراع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در دهان موضع نهاد و با خود گفت
که اگر این قربانیی من مقبول شود فبها و اگر نشود من دست خود از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ
اَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانیی یکی از ایشان که هابیل بود و بدان نوع که آتشی سفید
بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری
که قابیل بود و آتش از قربانیی او در گذشت و بخورد آن ملتفت نشد قابیل را آتش خشم
باشتعال در آمده دود حسد دیده بصیرت او را تیره گردانید گفت هابیل را لَأَقْتُلَنَّكَ بخدا که ترا بکشم
برای آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مردود قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ گفت هابیل که خبر این نیست
که قبول میکند خدا مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزگاران که در قربانیی نیت خالص کرده اند لَئِنْ بَسَطْتَ

اگر بکشای و دراز کنی اِلَيَّ يَدَكَ بسوی من دست خود را لِتَقْتُلَنِي تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من
باری نیستم دراز کننده يَدِيَ إِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ
بدرستی که من می ترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان ست بآنکه هابیل از قابیل قوی
تر بود و باشوکت تر اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت إِنِّي أُرِيدُ من میخواهم أَنْ تَبُوءَ
آنکه باز کردی تو بِإِثْمِي بعقوبت گناه در قتل من وَإِثْمِكَ و بپاداش گناه تو که آن سبب بود قربان
نبوده و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فَتَكُونَ پس تو باشی بسبب این دو گناه مِنْ أَصْحَابِ
النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست پاداش ستمگاران که قتل بناحق کنند
فَطَوَّعَتْ لَهُ پس آسان کشاخت بر قابیل و یاری داد مر او را نَفْسُهُ نفس او قَتْلَ أَخِيهِ در کشتن برادر
او و ندانست که او را چون کشد ابلیس بشکل بشری بر و متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن
مرغ بر سنگ نهاد و سنگی دیگر بر وی زد تا کوفته شد و ببرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت
سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهُ پس بکشت او را با آنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت
فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بقید عمر مرد و در مطرود بود در
آخرت خود ظاهر ست که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده
پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامه بپیچید و چهل روز او را در گرفته بهر طرفی میگشت
و ابن عباس فرموده که یکسال میگشید تا کشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت
که میگذشتند بخوردند و بسیار بتنگ آمده فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را که يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ
می کاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ و این عمل به سبب آن بود تا بنماید
قابیل را کَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد سَوْأَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد
در خاک و زاغی مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بران می پاشید تا پوشیده گشت
قَالَ يَا وَيْلَتَى گفت قابیل که وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم
از آنکه باشم مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ درین عمل فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي
پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ
پس گشت از جمله پشیمان شدگان بر آنک یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بران بود
که پدر و مادر از وی تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندائی شنید که کن خائفاً ابداً بعد ازان
قابیل هر کرا میدید می ترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسر نابینای آزان خود کشته شد

آیت وناد ی واواز داد نوح ن ابنه نوح علیه السلام مر پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بوده
وکان فی معزل وحال آنکه بود بر کرانه از کشتی و پدر او را اسلام میدانست پس از فرط شفقت میگفت
یابنی ارکب ای پسر من سوار شو در کشتی معنا با ما تا ایمن باشی ولا تکن ومباش مع الکافرین
با ناگرویدگان که غرق شوی وآن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان
متفق بودی قال گفت در جواب پدر سآوی زود باشد که باز گردم وپناه برم الی جبل بسوی کوهی
که از غایت بلندی یعصمنی من الماء نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب قال گفت نوح علیه السلام
لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی را من امر الله از عذاب
خدای الا من رحم مگر آنکسی که می بخشد یعنی خدا و گویند عاصم بمعنی معصوم ست یعنی فاعل بمعنی
مفعول ست چون ماء دافق وعیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب خدا مگر کسیکه خدای
بر و ببخشد در اثناء این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وحال وحائل شد بینهما
الموج میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المغرقین پس گشت از جمله غرق شدگان
القصه نوح علیه السلام از کوفه یا از هند یا از عین دره که آن موضعی ست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه
رجب وکشتی تمام روی زمین بگشت وچون واقعه طوفان بنهایت رسید وکفار غرق شدند امر الهی
در رسید وقیل وگفته شد یعنی حق سبحانه تعالی گفت یا ارض ابلعی ای زمین فرو بر ماءک
آب خود را که بیرون داده ویا سماء اقلعی ای آسمان باز گیر آب که فرو گذاشته وغیض الماء
وکم کرده شد آب بر روی زمین وقضی الامر و گذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بوده از هلاک
اشرار ونجات ابرار واستوت و قرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جودی از موصل با شام
روز عاشورا در هم محرم ومدت طوفان شش ماه تمام بود وقیل وگفتند بعدا اد وری وهلاکت باد
للقوم الظالمین مر گروه ستمگاران را یعنی کافران را چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی
بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت وصوم عاشورا سنت شد واین آیت در غایت
فصاحت ونهایت بلاغت ست ودر مفتاح وکشاف ودلائل الاعجاز واسرار البلاغت
وغیر آن در وجوه فصاحت وبلاغت آن سخن گفته اند ودر بیان نظم غریب واسلوب عجیب
ونکتها در ایراد هر کلمه وحسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده چون در بن کتاب ساحت میدان
سخن وری وسعت ایراد آن ندارد حواله وقوف بر دقایق ورقایق این حال بمطالعه این مجمل
از جواهر التفسیر میرود مصراعه یغوص البحر من طلب اللآلی گوهر طلبی روی بسوی دریا کن

ونادی نوح ونجواند نوح علیه السلام ربّه پروردگار خودرا فقال پس گفت نوح علیه السلام رب
ای پروردگار من ان ابنی بدرستی که پسر من کنعان من اهلی از اهل من بود و تو فرموده بودی
که اهل ترا نجات دهم واو هلاک شد وان وعدک الحق وبدرستی که وعده تو راست ست وانت احکم
الحاکمین و تو حکم کننده ترین حکم کنندگان ست حکمت درین چیست امام ماتریدی قدس سره در تاویلات
آورده که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت چه اگر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده
بود ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا وچون این سوال فرمود جواب او رسید قال گفت خدایا نوح
انه ای نوح بدرستی که پسر تو لیس من اهلک نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستی که خداوند علی
غیر صالح نه نیک وشایسته فلا تسئلن پس مپرس از من ما لیس لک انچه نیست ترا به علم
بان چیز دانشی یعنی چیزی که چون پرسیدن آنرا اندانی مپرس یا چیزی که ترا بان علم نیست چون کفر
پسر تو از من سوال مکن انی اعظک بدرستی که من پند میدهم ترا ومنع میکنم ان تکون
از انکه باشی من الجاهلین از نادان بسوال غیر جایز قال رب گفت نوح علیه السلام ای پروردگار
من انی اعوذ بک بدرستی که من پناه میگیرم تو بعد ازین ان اسالک از انکه پرسم از تو ما
لیس لی انچه نباشد مرا به علم بان چیز دانائی یعنی بجواز سوال ازان وان لا تغفر لی واگر نیامرزی
مرا وترحمنی ونه بخشائی بر من اکن من الخاسرین باشم از زیان کاران بدان ارشدک الله
تعالی فی الدارین که از سرگذشت بصیرت دست تا دست ولد حضرت آدم با فضائل همدم وپسر آن
نبی در مکارم مکرم ورسول باشرافت معظم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام اکمل واتم واز واقعه حیرت
لاحقه ابن حضرت نوح با فتوح وعقده مصائب ومتاعب از پیشش مفتوح ورسول باکرایم وفروج علی
نبینا وعلیه الصلوة والسلام بلا تامل واضح ست وبلا تفکر لایح که فقط وجود نسب بلا موجود شرف
ایمان فرخنده مطلب مفید ومؤثر نیست وصرف شهود نسل بغیر مشهود اسلام فرخ انجام فائده ده
ومیمنت نه نی ✍ بندگی باید پسیمبر زادگی منظور نیست آیت فاذا نفخ پس چون دمیده شود
فی الصور در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست وقیامت قایم گردد فلا انساب
بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ دران روز یعنی علاقه النسب منقطع گردد وهیچ ذی
رحمی را بر کسان رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند
فردا سبب نفع نشود چه دران روز نسب صحیح باید نه نسب صحیح ان اکرمکم عند الله اتقیکم ولا
یتساءلون ونپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نه پرسد بجهت مشغولی بحال خود واین اقبل

از محاسبه باشند و بعد ازان حال یکدیگر می پرسند قال الله تعالی و اقبل بعضهم علی بعض
یتساءلون فمن ثقلت پس هر که گران آید موازینه ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان
فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات
و من خفت و هر که سبک باشد موازینه میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان
و منافقان فاولئک الذین خسروا پس آن گروه آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای
خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بردادند و استعداد حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات
ضایع ساختند و ایشان فی جهنم در دوزخ خالدون جاویدماندگان اند تلفح می سوزد
وجوههم النار رویهای ایشان را آتش دوزخ و هم فیها و ایشان در آتش کالحون ترش
رویان اند یا از شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیت روایت میکند که بریان سازد روی کافران را آتش دوزخ
پس برجهد یعنی بالا رود لب زیرین او تا برسد بمیان سرش و فرو افتد لب زیرین او تا برسد
بنافش و در موضع آورده که مسافت میان شفتین چهل ذراع بود **احادیث** و عن
ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
و آله وسلم و من بطا به عمله لم یسرع به نسبه رواه مسلم و کسیکه پس اندازد
او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هر چند نسب عالی دارد چه این نقصان
نکند ✦ بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی ✦ که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست
و عن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
روایت ست از ابی مالک اشعری که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی امتی
لا یترکونهن چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت که نمیگذارند آنها را الفخر فی الاحساب
نازیدن و مدح کردن نفسها و حسبها و حسب آنچه شمارد مرد از صفات و خصال و شرف و مجد
که در وی و در پدران وی ست و الطعن فی الانساب و دوم طعن کردن و عیب گرفتن
در نسبتهای مردم چنانکه فخر و تمدح بنسب خود میکنند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم نفس خود و تحقیر
مردم ست و هر دو مذموم مگر به اسلام و کفر و الاستسقاء بالنجوم و سوم طلب آب باران کردن
بستارها یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند وقتیکه کوکب در فلان منزل
بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده ست مطرنا بنوء کذا و این منع در خبر ست از تمسک بقواعد نجوم

واعتقادیه احکام آن والتیاعه چهارم نوحه کردن زنان مسلم فائده برهم شاهان سلطنت شکوه از دلعبات
ست وبرتهم حاکمان مملکت نیروه از لازمات که قواعد مراعات اکرام علما وسادات مسطوره وفوائد رعایات
انعام عالمان وسیدان مذکوره رادر وسعت ولایت خویش اشتهار ودرنسخت ریاست خود اظهار
در دهند وبروزرا وامرا وحکام وولات پیوسته ودواما وهمیشه ومستدا ما تاکیدات مشددات جاری
وساری دارند که اولاد آنها بذوات خویش عامل برقوانین محرره وآئین های رقمزده بوده وثانیا
برسایرناس وکل نفوس انسانیه اساس تاکید مزید نمایند تاهرکه ومه وهرزبون وبه از افراد جندی ولشکری
واز احاد رعایای پیشه وری وکشاورزی مراعی مراتب محققه معلومه وراعی مدارج مدققه مرقومه
بود. شرائط آدای آن بتقدیم رسانیده رضای سرایا فلاح پیرای حضرت داور یکتا وجناب خدای
تبارک وتعالی عم لطفه وعز فضله حاصل وبحال جسم وجان شامل می نموده باشند وآب ورنگ
رخسار احوال دارین وآب وتاب چهره حالات کونین خود بدین پیشه راستی اندیشه بهین شیوه سداد آویزه افزوده باشند

وصیت چهاردهم در اعلام به انام از فوائد عبادات حضرت خیر علام عز علمه

ودر افهام بخلایق عبودیت قیام از منافع طاعات جناب کبیر منعام جل انعامه بدان ای قاصر از جلب
سود وصلاح عبادت حضرت نصیر وناصر عز نوره وتمثیله ای فاتر ورسلب بهبود وفلاح طاعت جناب
قدیر وقادر جل حضوره که ترا بنا بر بندگی آفریده اند وتکافات آن جنات وعلیین قرار فرموده
وترا برای پرستندگی آفرینش ساخته اند وپاداشش بهشت برین باستقرار داده واگر پرستش
نکنی عذاب آتش یاوفراه یابی واگر بندگی ننمائی دوزخ قرارگاه خویش سازی سعادت تو در
اتیان طاعت ست وشقاوت تو در ارتکاب معصیت شرافت تو در تقدیم عبادت ست ورذالت
تو در اقدام گناه پر ذلت کرامت تو در پرستندگی جناب داور ست عزت طاعته وحقارت تو در
بزهکاری حضرت کردگار تعالت عبادته آرمی فرخندگی در طاعات باسر افگندگی ست وبعذاب
پایندگی در بزهکاریهای پرپر اگندگی وبلی همایونی در عبادات افزونی ست ونجت
واژونی در معاصی بازشتی وزبونی حضرت مصور تبارک وتعالی تصویره عبادت
سرایا لطافت را طرفه معشوق باحسن وناز مصور فرموده وسراسر حرکات شیرینش دلنواز
مقرر کرده که در هریک آن وای رکنش صد هزاران سعادات نصیب عبد طاعت حسیب ست
وبیشماران لذائذ حلاوت آگین قرین مذاق عابدان لبیب وجناب صانع تعالی صنعه

طاعت سرتاپا نفاست را محبوب زیبای سعادت ساز مصنوع ساخته و سر بسر افعال و نشئت
پیراعجاز مخلوق که در هر کار مباهات دارش بی پایان کرامت قرآن دامان وجیب عابد تسلب است
و بیکران لذتهای شیرین مقرون ذوایق بولطن عباد پرستش ناشکیب ✿ این نور اقدس
ست که سلطان قدرتش ❊ تشریف داد خلعت از عالم مثال ❊ زفرق تا قدمش هر کجا که مینگرم
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست ❊ رتبهٔ سموت مرتبهٔ نبوت را سبب بلندی بندگی ست
و درجهٔ علوت معرجه ولایت را باعث سربلندی پرستندگی و منزلت عالی منقبت رسالت را
موجب برتری پرستش ملوا زبهتری ست و مرحلت متعالی مشربت صفوت را وجه بالاتری
نیایش مشحون خوشتری ✿ قامت هر که شود خم زعبادت صائب ❊ خاتم دست سلیمان
جهان خواهد شد ❊ خوشا حالت عاقلی که کنه مقام را دریافت و باقامت مراسم طاعات گوی
حصول مرادات برعرصات جنات عالیات در باخت و اویلا بر جهالت جاهلی که فوائد طاعات
حضرت مطاع عز اسمه نشناخت و باین و تیره سرا پا تیره خویش را در هر دو سرا روسیاه ساخت
و خود را معرفت عارفی که ته مرام مدرک نمود و باستقامت مراتب عبادات فضل شرافات از
خزائن نامعدود مراحم حضرت معبود جل ذکره نامحدود اندود و آواحسرتا بر سفاهت سفیهی که منافع
پرستش حضرت ذوالجلال تبارک قدسه معلوم نه نمود و بدین سبب پرتعب خود را رسوای
هر دو عالم به نمود دانای حقایق رسا آنست و بینای دقایق گر آن که اوقات حیات مستعار
را از عنایت حضرت رب ذوالرحمت قدس شانه نعمتی بس شگرف شناخت و عمر کم مایه سخت
سست شعار خود را در افعال زشت و بیهوده و فسق و فجور ناستوده بسر نساخت و انفاس
نفیس عمر ناپایدار را از رحمت جناب معطی کرامت کرم برهانه عنایتی بس عظمی پنداشت و در ساعات
لیل و نهار بطاعات و عبادات حضرت کردگار جلت عظمته و در کوشش و سعی اجرای احکام
عظام جناب پروردگار جلت جلالته بسر ساخت **بلیت** مهل که عمر به بیهود بگذرد ایدل ❊
بکوش و حاصل عمر عزیز را دریاب **قطعه** یاد دار آنکه وقت زادن تو ❊ همه خندان بودند
و تو گریان ❊ آنچنان زی که وقت مردن تو ❊ همه گریان شوند و تو خندان ❊ فاضل
تقوی لازمی و باورع وایمی و محیی مراسم اسلامی مولانای عبد الرحمن جامی علیه الرحمه فرماید

هر نفس نور سیده مهمانی ست	پاس او دار گر ترا جانی ست	واجب آمد بموجب اسلام	
حسب مقدور ضیف را اکرام	خاصه اکرام این گرامی ضیف	که بود حیف غفلت ازوی حیف	

هست ضیفی ز ضعیف خانهٔ غیب — آمده خالی از نشانهٔ غیب — جهد آن کن کز این نشیمن آز
به ازان کامدست گردد باز — توشه ده ز سجن این سجین — تا برآید باوج علیین
قدرش از ذکر حق بلند شود — گنگر عرش را کمند شود — بگشد جانت را بجذبهٔ حب
سوی بالا ازین غیابهٔ جب — کرد این ضیف پاک بر تو نزول — مکن آزا بعیبها معلول
ای ب میهمان که بر تو فرود — آمد از آسمان قدس علو — تو ز غیبت جنیبتش بستے
ور نمیمه تمیمه نبوشتے — هم ز حرص و هوا شش آلودے — هم بعجب و ریاش فرسودے
بسکه گفتی دریغ بر مافات — یا دریغ از برای ما نبوات — از بخار دریغ و دود دروغ
بر دلیش زا فتاب چهره فروغ — دامن افشان ازین معامله زود — که نه بینی درین معامله سود
هر نفس همچو این خزانه ایست — تا تو نقدے دران خزینه نهی — گر بیاد خدا ز گوهر و دُر
سازی آن مخزن تهی را پر — چون ببازار رخت بکشایند — که دران آنچه هست بنمایند
صحن بازار ز ان شود گلشن — چشم بازاریان شود روشن — حور و غلمان ازو برد مایه
حسن خود را کنند پیرایه — بلکه احسنت گوید و ثنا باش — شود از مدح بر تو گوهر باش
ور ز قبح خصال و سوء فعال — نهی آنجا ز جهل سنگ و سفال — کشد آن سنگ بخت تو ز ادبار
بخت نار و قودها الاحجار — وان سفالت بسفل سازد جا — در که اسفلت کند ماوی
ور گذاری ز سست اقبالے — همچنان آن خزینه را خالی — پر شود چشم تو ز اشک ندم
دانشت بر زند ز سینه علم — که چرا قدر کم شناختمش — گنج در و گهر نساختمش
تا کنون کردمی ثمن آزا — ز مثمن سرائے رضوان را — بود صد گنج گوهر آرا هم
همه در دست و پایم افتاده — می نجیدم ز فرط نادانے — لاجرم میبرم پشیمانے

چنین روایت کرده اند که احوال امت پر رحمت نبینا و شفیعنا صلے الله تعالے علیه وآله وسلم مذکور میشد در زمان بنی اسرائیل مدت عمر این امت یکی از عباد خیر معاد قوم بنیل بنی اسرائیل چون مطلع بر مدت عمر این امت شد تاسف میخورد که کاشکی من دران زمان می بودم که آن مدت قلیل العدت و کثیر المنفعت را یک سجده میکردم و از تضییع اوقات سالم میماندم آیغافل فرصت غنیمت دان و این مدت قلیل سراپا جمیل بمصارف مناهی و امور نامناسب صرف مکن قطعه آدمی زاده طرفه معجونی ست × کز فرشته سرشته وز حیوان × گر کند میل این شود کم ازین ور کند میل آن شود به ازان × و در ایات سراپا عطریات کلام حضرت خالق معطرات جلت حکمته فضائل عبادات لا تعد و لا تحصی وارد گردیده و در کلمات طیبات ذات اطیب از طیب مشک و روایح خبر سمات

جناب رسول علیه الصلوة والسلام شرائف طاعات لاحصر ولامنتهی صادر شده چنانچه معدود از آیات موجب افتخارات
وچندی از احادیث مستوجب برکات تصویر تسوید وتنقیش رقم تشیید می باید فاعلم وافهم آیات یا ایها
النّاس اعبدوا ربکم اعبدُوا پرستید وبندگی کنید ربّکم پروردگار خودرا که مستحق پرستش اوست الّذی آن آفریدگاری
که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شمارا والذین وبیافرید نیز آن کسانرا که بودند
من قبلکم پیش ازشما ونتیجه این آنست که شمارا بعبادت فرمود لعلّکم تا باشد که شما تتّقون بپرهیزید
ازخشم وعذاب او الّذی آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم برای نفع وفائده شما الارض زمین را
فراشا بساط بازگسترده جهت آرام ورود وحرکت بر والسّماء وگردانید آسمان را بناء سقفی برافراشته
وانزل وفرو فرستاد من السّماء از آسمان یا از ابر ماء آبی برفائده یعنی باران فاخرج پس بیرون
آورد به بسبب آن آب وقتیکه با خاک آمیخته شد من الثّمرات از انواع میوها ونبات ها رزقا روزی
ساخته وپرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مگیرید لله مرخدای را اندادا همتایان وانبازان در
ملک او وانتم وحال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست ونشاید که باشد چه هیچکس غیر او نآفریده
مخلوقات ونظهور آوردن موجودات قادر نیست ایضا وما خلقت الجنّ والانس ونیافریدم
پریان وآدمیان را از اهل ایمان الّا لیعبدون مگر تا پرستند یا نیافریدم مجموع اشیا را مگر که امر کنم بعبادت
وهمه را بدان امر کردم وما امروا الا لیعبدوا ومجاهد گفته که نیافریدم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند وهمه او را می شناسند
غایتش انکه بعضی فرمان نمی برند وبرخی در عبادت شریک میگیرند دقایق این آیت وحقایق اشارات آن
حواله بجواهر التفسیر ست ایضا یا ایّها الّذین آمنوا ای کسانیکه گرویدیم ارکعوا رکوع
وسجدوا سجود کنید در نماز ودر اول اسلام همین قعود وقیام بود بدین آیت رکوع وسجود داخل شد وگویند معنی
آیت آنست که نماز گزارید تعبیر کرد از صلوة برکوع وسجود که دو رکن اعظم است ازان ولهذا امام اعظم وامام مالک
رحمهما الله تعالی درین آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع وسجود با هم ایما میکند بانکه مراد نماز ست وامام شافعی وامام احمد
رحمهما الله تعالی سجده میکنند ومیگویند ظاهر امر بسجود ست ودر حدیثی نیز آمد که فضلت سورة الحج بسجدتین من
لم یسجدهما فلا یقرأهما این سجده مختلف فیه ست بمذهب امام شافعی سجدهٔ هفتم باشد از سجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس
الله سره این سجده را سجدة الفلاح گفته وفعل خیر را که بعد ازین مذکور میگردد حمل میکنند بر مبادرت بسجود واعبدوا
وبپرستید ربّکم آفریدگار خود را وافعلوا الخیر وبکنید نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع
لعلّکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود ومطلوب برسید ایضا وما ارسلنا
من قبلک ونه فرستادیم پیش از تو من رسول هیچ رسولی الّا نوحی الیه مگر وحی کردیم بسوی او

نوحي خواند یعنی ما وحي کردیم بدو أنّه لا إله إلّا أنا فمن فاعبدون پس مرا پرستید احادیث عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضي الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم روایتست از عباده بن صامت رض که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم مَنْ عَبَدَ اللهَ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا کسی که عبادت کرد خدای تعالی را در حالیکه شریک نگرداند بخدا چیزی را وَأَقَامَ الصَّلٰوةَ وقائم وراست گرداند نماز را وَآتَى الزَّكٰوةَ و داد زکوة را وَسَمِعَ وشنید سخن حق را وَأَطَاعَ و اطاعت آن کرد أَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شَاءَ وَلَهَا ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ داخل کند او را خدای تعالی از هر کدام دروازه از دروازهای جنت که خواهد دخول ازان و برای جنت هشت دروازه اند وَمَنْ عَبَدَ اللهَ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا و کسی که عبادت کرد خدا را در حالیکه شریک نگرداند بخدا چیزی را وَأَقَامَ الصَّلٰوةَ وَآتَى الزَّكٰوةَ وَسَمِعَ وقایم وراست گرداند نماز را و داد زکوة را و شنید سخن حق را وَعَصَى و نافرمانی کرد و اطاعت آن ننمود فَإِنَّ اللهَ مِنْ أَمْرِهِ بِالْخِيَارِ پس بدرستیکه خدای تعالی از امر خود مختارست إِنْ شَاءَ رَحِمَهُ وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ اگر خواهد رحم کند او را و اگر خواهد عذاب نماید او را رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالطَّبَرَانِيُّ وَابْنُ عَسَاكِرَ روایت کرده ست این حدیث را امام احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و ابن عساکر در تاریخ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرَةَ رض وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وسلّم روایتست از محمد بن عمیره رض بفتح عین و کسر میم و سکون تحتانیه و بود وی از اصحاب آنحضرت ص این را از برای آن میگوید که صحبت وی با حضرت مشهور نیست قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ لَوْ خَرَّ عَلَى وَجْهِهِ گفت آنحضرت که بنده از بندگان خدا اگر بیفتد بر روی خود مِنْ يَوْمِ وُلِدَ إِلَى أَنْ يَمُوتَ هَرِمًا از روزی که زائیده شده ست تا آنکه بمیرد سخت پیر فِي طَاعَةِ اللهِ در طاعت و فرمان برداری خدا یعنی فرض کرده شود که از ولادت تا وقت پیری در سجده و نماز بروی افتاده باشد یا مراد بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف باشد لَحَقَّرَهُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ هر آینه کم مے شمارد این افتادن خود را در طاعت و عبادت دران روز یعنی روز قیامت وَلَوَدَّ أَنَّهُ رُدَّ فِي الدُّنْيَا و هر آینه دوست میدارد که باز گردانیده شود بسوی دنیا كَيْمَا يَزْدَادَ مِنَ الْأَجْرِ وَالثَّوَابِ تا زیاده شود از مزد و پاداش عمل پس هر چند که عمر زیاده باشد تا موجب زیادت عمل گردد و بهتر و دوستر بود رَوَاهُ أَحْمَدُ روایت کرده ست این حدیث را امام احمد در مسند خود وَعَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وسلّم و روایتست از معقل بن یسار رض گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَلْعِبَادَةُ فِي الْهَرْجِ كَهِجْرَةٍ عبادت در وقت آشوب و فتنه در ثواب و فضیلت مثل هجرتست رَوَاهُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَأَحْمَدُ وَابْنُ حِبَّانَ

روایت کرده ست این حدیث را ابن ابی شیبه در مصنف خود و امام احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود
و در حدیث طویل در سوالات حضرت جبریل و جوابات حضرت ما صلی الله علیه وسلم بروایت حضرت عمر رضی الله
عنه وارد ست که قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ گفت آنمرد که جبریل بود بصورت مردی پس خبر ده مرا از احسان
که نوکر آن در بسیاری از آیات و احادیث واقع شده چیست قَالَ گفت آنحضرت در بیان حقیقت احسان
أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ عبادت کردن ست خدای تعالی را در حالتیکه چنانستی که گویا می بینی او را فَإِنْ لَمْ تَكُنْ
تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ پس اگر نیستی که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که وی تعالی می بیند ترا
رَوَاهُ مُسْلِمٌ و باید که پیش از پیش بطریقه صفا اندیش و سجیه صداقت کیش پی برده و بالصدق والیقین
باعث ترقی مدارج سود و صلاح دنیا و سبب تعلی معارج فوز و فلاح عقبی تصور بین و اولی از همه اولی و انسب از
جمیع انسب دین اولا ابنیه خمسه اسلامیه یعنی عقیده شهادتین یعنی توحید حضرت مقدس و معلی الهیه جل علی
شانه و رسالت جناب مکرم و معظم نبوت پناهی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و نماز و روزه و حج و زکوة که موقوف
علیه قبولیت ایمان و مقصور علیه مقبولیت اسلام فیض نشان ست بروش احتیاط و طریقه محتاط درست و مضبوط
دارد و مسائل توحید و شرک و رسالت و نبوت از علماء حقانی ربانی و کتب معتبره دینی و یقینی بوجه احسن و طرز
اجود بفهمد و دریافت نماید و نماز پنجگانه اول وقت در مسجد با جماعت بپادارد و عبادت روزه ماه مبارک
رمضان را موافق قانون شرعیه ادا نماید و زکوة و حج را وقت سفر و ضیعت بحسب قوانین شریعت
مودی سازد **لمصنفه شعر** چهار چیز که دل میبرد کدام چهار × نماز و روزه و حج و زکوة خوش اسرار ×
بدانکه پنج گنج سعادت آگنج رقم زده تخم ایمان و عبادات ابنیه اسلامیه مذکوره ست و اصل اسلام و طاعات ابنیه خمسه
مسطوره بحضرت فضائل ایمان نماد دعوت اسلام رساد خیر الوری و شفیع یوم اخری جناب رسول الله تعالی صلی
الله تعالی علیه وآله وسلم فرماید **حدیث** عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ ولادت وی پیش از وحی بیکسال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار
خود در صغر سن و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد پدر را از جهت صغر سن و در حضور
او احد را اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و سخت احتیاط و تحری و توقی در فتوی و قوی
و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرده بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی
الله تعالی عنهما روایت ست از ابن عمر رض گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آورده شده ست خانه مسلمانی بر پنج چیز شَهَادَةِ
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ گواهی دادن بخدای تعالی و تقدس و پیغمبر محمد صلی الله علیه وسلم وَإِقَامِ الصَّلَاةِ دوم
بر پاکردن نماز و گزاردن آن راست و درست وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ سیوم دادن زکوة مال وَالْحَجِّ چهارم حج کردن وَصَوْمِ رَمَضَانَ

پنجم روزهٔ ماه رمضان داشتن تشبیه کردند مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان او ینند و این خانه
بانها بر پاست متفق علیه بر بنائی ازین ابنیه عالیه بابی از ابواب افضال و مراحم حضرت ایزد ذوالجلال است
عم فضله و هر اصلی از اصول خمسه مرقومه دری از درهای فیوض و مکارم جناب داور بیهمال و نیز دان لایزال ست عز سلطانه
هر کرا خواهش و ذوق فضل و رحمت حضرت مفضل و راحم جلت وحدته باشد لامحاله رغبت و رجوع بسوی ابواب
افضال مراحم معلومه نماید و آنکس را که شغف و شوق فیض و کرم حضرت قدس اکرم و جناب نور اعظم عزت عظمته شود
لاجرم قصد و اراده بجست و جوی درهای فیوض و مکارم مفهومه کند ۵ در فیض ست منشین از کشت کش نا امید اینجا
بزرگین فضل از هر دانه میروید کلید اینجا × دلنشین باد و خاطر گزین که ایمان سعادت توامان که اول ابنیهٔ اسلامیه است
سراسر نبدگی عنوان و سر بسر بستر گی بکیران ست بعنایت حضرت ایزد اعلی تبارک علوه بنای اولی هذا
موقوف علیه ابنیهٔ اخری ست و مشروط علیه بناهای اربع مثبت نجات عقبی خلاصه عوالم گوناگون و دوران
بوقلمون ایمان ست و سلالهٔ زاده کاف و نون ایمان بر ایقان آراکین اسلام بدون صدق ایمان کذب آگین اند
و بطالت آئین و خانهٔ قبولیت ارکان اسلام بغیر از ظهور نور ایمان تاریک تر از تیرگی کور ست و تیره تر از چشم مور
عزت دنیا و دین در حصول ایمان بر یقین ست و ذلت عالم شک و یقین در بی ایمانی بنجاست نشین سعادت
باشرافت ایمان یار خوش سر و کار ست و شقاوت بارزالت بی ایمانی دو چار موجب رفع متاعب دنیای پر نوائب
فضل ایمان ست و باعث دفع بلایای و محن قیامت صدق اقامت شرف ایمان مشحون فیضان استحقاق
جنان با ذیال لباس افتخار احساس ارباب ایمان آویزان بهشت و استیجاب تعذیب به نیران بحال گروه
بی ایمان دست و گریبان نور ایمان گلی از گلستان هدایت و رحمت حضرت پروردگار ست جلت
رحمته و نفحهٔ لطیفه از نفحات بوستان فضل و کرم جناب دادار عم فضله و تیرگی بی ایمانی از نتائج قهر
و غضب جناب دادار ست و ثمرهٔ نخسه شجرهٔ خشم و عتاب شهنشاه مقلب دهور و اعصار نعوذ بالله تعالی
من غضب الله تعالی ۵ غیر از تو ملاذ و ملجایم نیست × هم در تو گریزم ار گریزم × آفعال ایمانی بکلّه
نورانی اند و حرکات بی ایمانی بائرهٔ ظلمانی ایمان از وسائل افتخار ست و بی ایمانی
از علل مستحق احراق بنار نعوذ بالله تعالی من النار و من غضب الجبار اللّٰهم ارزقنا
نور الایمان و فضل الایقان آمین برحمتک یا ارحم الراحمین آیت یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
ای آن کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با مسلمانان ست یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند
یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و زبور و توریت و دیگر بهیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب
با کافران نیز عیاذا بالله منافقانرا میگوید اگر کسانیکه ایمان آورده اید بدل و زبان اٰمِنُوْا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقانرا

می گوید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مومنان اهل کتاب را می گوید که ایمان آورده اید
به بعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافران را میگوید که ایمان آورید بلات و عزی ایمان
آرید بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بخدای و بفرستاده وی که محمدست صلی الله علیه وسلم وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ وبان
کتابیکه خدا فرستاد علی رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ وآن کتابهائیکه فرستاد مِنْ قَبْلُ پیش
از قرآن محققان میگویند ای کسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بسبیل کشف و عیان یا ایمان
آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس
سره منقول ست که فرموده اند یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارت ست بآنکه هر طرفة العین نفی وجود بشری
می باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود وجود ک ذنب لا یقاس به ذنب و از حضرت
سید الطائفه جنید قدس سره منقول ست که فرموده اند در معنی یا ایها الذین پنجاه سال ست که در ایمان آوردنم
و در ایمان تازه کردنم و هنوز در انم نظم دمی بی حق زدن محض گناه است ❁ بخود مشغول بودن کفر راه است
ترا هر دم کشد پندار هستی ❁ سوی ظلمت سرای خودپرستی ❁ خودی کفرست نفی خویش کن زود
که جز حق در حقیقت نیست موجود وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وهر که کافر شود بخدای تعالی وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او
وَكُتُبِهِ و بکتابهای او وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ بدرستی که گمراه شد ضَلَالًا
بَعِيدًا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود حضرت اعلم علوم ایمان و افهم فهوم
ایقان و اکیس کیاست اسلام کرم نشان جناب رسول حضرت سبحان و نبی جناب منان غرامتنانه
فرحدیث عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض قَالَ روایتست از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ
اللّٰهِ در اثنائے انکه ما یعنی جمعی از صحابه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بودیم ذَاتَ يَوْمٍ بر یک روز إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا
رَجُلٌ ناگاه پیدا گشت و ظاهر شد در غایت هیبت و جلالت چنانکه آفتاب یا ماهتاب برآمد بر ما مردی شَدِيدُ
بَيَاضِ الثِّيَابِ سخت سفید جامها شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ سخت سیاه موی و شعر سگون عین و فتح آن هر دو آمد وَلَا يُرَى عَلَيْهِ
أَثَرُ السَّفَرِ دین نمیشود بروی نشان سفر مثل غبار آلودگی موی و شکستگی رنگ وی و سستی و ماندگی گویا مرد است
از همین شهر آمد وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ وحال آنکه نمی شناسد او را از ما هیچ کس یعنی ازین شهر هم نیست
و اگر از نجامی بودی شناختیم او را حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا آنکه نزدیک آمد و نشست
پیش آنحضرت مائل و متوجه بسوی وی چنانکه متعلم پیش معلم نشیند فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ پس تکیه داد
و متصل گردانید هر دو زانوی خود را بهر دو زانوی آنحضرت و مبالغه کرد در قرب و اتصال بحضرت وی تا آسان گردد
استماع سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال محبت و وداد و سوانست که در میان ایشان بود وَوَضَعَ كَفَّيْهِ

علی فخذیه و بنهاد آنمرد هر دو کف دست خود را بر رانهای خود چنانکه صورت ادب و رسم متعلمان ست و این بظاهر مناسب تر است
بآمدن جبریل و تقرب وی بآنحضرت و نشستن در پیش وی بر صورت تعلم و لیکن وجه اول را رجحان ست زیرا که در روایت
نسائی صریح آمده ست حتی وضع یده علی رکبتی النبی صلی الله علیه وسلم و جبریل اگرچه بظاهر در صورت سائل و متعلم بود و لیکن بحقیقت
معلم ملقی علم بود بر آنحضرت از جانب حق و آمدن وی برای تعلیم و استماع احکام دین بود مر حاضران را چنانکه در آخر حدیث معلوم
میگردد و اسناد تعلیم بجبریل در قرآن مجید نیز واقع شده آنجا که فرمود علمه شدید القوی ذو مرة و الله علم و قال یا محمد
اخبرنی عن الاسلام و گفت آنمرد الحمد خبرده مرا از حقیقت اسلام که چیست قال گفت آنحضرت در جواب آن مرد
الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله حقیقت اسلام این ست که گواهی دهی که نیست هیچ معبودی
بحق مگر خدای و گواهی دهی که تحقیق محمد فرستاده خدا ست بسوی خلق برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت بمعنی انقیاد
و فرمانبرداری و فروتنی بطوع و رغبت و تسلیم شدن مر حکم کسی را بی سرکشی و اعتراض و در شرع عبارت ست از انقیاد
و اطاعت احکام الهی و بجای آوردن ارکان خمسه دین مسلمانی که مذکور شوند پس اسلام اسم ظاهر اعمال ست و ایمان
نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان ست و آنکه در عقائد مذکور ست که اسلام و ایمان یکیست
بآن معنی ست که هر مومن مسلم ست و هر مسلم مومن و نفی یکی از این دو از دیگری نتوان کرد و بحقیقت اسلام
ثمره ایمان و فرع آنست و علما را درین مسئله کلام بسیار ست و تحقیق اینست که گفته شد پس اول ارکان اسلام
گواهی دادن ست بوحدانیت حق تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم
میشود که متکلم بلفظ شهادت شرط اسلام ست پس اگر لفظ شهادت نگوید یا بجای اشهد اعلم آرد مسلمان نشود و لیکن
بضرورت ازدین معلوم شده ست که اگر مجرد لا اله الا الله گوید مسلمان ست و لا بد چون صیغه اشهد در احادیث واقع
شده ست تلفظ بران اولی و اصوب باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز ست چنانکه فرمود و تقیم الصلوة
و برپاداری نماز را و مراد باقامت صلوة گذاردن اوست راست و درست بتعدیل ارکان و محافظت شرائط
و رعایت سنن و آداب آن و تقیم مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن چنانکه گویند اقام العود زانست ساخت
چوب را که کج بود یا مراد مداومت و ملازمت بران ست و جد و جهد نمودن دران یا مشتق از اقامت بمعنی مقیم
شدن یا از قیام سحق بمعنی ریح و گرم شدن بازار سوم ارکان اسلام برآوردن زکوة مال ست چنانکه
فرمود و توتین الزکوة و بدهی زکوة را و زکوة در لغت بمعنی نمو و تطهیر ست
و دادن زکوة سبب نمو و زیادت مال و برکت دران و موجب طهارت مال و طهارت
صاحب اوست از رذیله بخل و امساک و اشتقاق از تزکیه شهود نیز
احتمال دارد و گویا گواهی میدهد بصحت ایمان و صدق محبت پروردگار تعالی

چهارم روزه رمضان داشتن چنانکه گفت وَتَصُومَ رَمَضَانَ وروزه داری ماه رمضان را وصوم در لغت
بمعنی امساک یعنی نگاه داشتن و در شرع عبارت از نگاه داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و نزد بعض علما
و سفیان ثوری از یشان ست نگاه داشتن از غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان شکنندهٔ وضوست و روزه
کامل آنست که جمیع اعضا و حواس را از نافرموده شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض ست
بمعنی گرم کردن و سوختن چون در روزه سوختن و گداختن نفس ست باین علاقه ماه روزه را رمضان نام
کردند و این وجه بر تقدیر درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که تعین اسمای
شهور می نمودند درین وقت هوا گرم بود و تابستان بود و اللہ اعلم وَحَجِّ الْبَیْتِ پنجم از ارکان اسلام
ست که قصد کنی خانه کعبه را و بگذاری مناسک حج را اِنِ اسْتَطَعْتَ اِلَیْهِ سَبِیْلًا اگر مر ترا توانی رفت و راه
یافت بسوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحله ست و نزد امام مالک بر کسیکه قوت پیاده
رفتن دارد نیز واجب ست و امن راه نیز داخل استطاعت ست و معتبر درین باب غالب احوال ست
و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشیند و صحابه
برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده است
که افضل شهدا کسی ست که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان بیواسطه ملک کند
قَالَ چون آنحضرت حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صَدَقْتَ راست گفتی حقیقت
اسلام همین ست که بیان کردی فَعَجِبْنَا لَهُ یَسْأَلُهُ وَیُصَدِّقُهُ عمر رضی اللہ تعالی عنه میگوید پس
شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسد آنحضرت را و تصدق میکند او را جه پرسیدن بظاهر دلالت
بر جهل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که وی جبرئیل
بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آنحضرت پرسد و وی صلی اللہ علیه وسلم بیان کند و صحابه بشنوند و
بتجدید آنرا یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت بود قَالَ فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْإِیْمَانِ گفت آنمرد پس خبر ده مرا
از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قال گفت آنحضرت اَلْإِیْمَانُ اَنْ تُؤْمِنَ بِاللّٰهِ حقیقت ایمان آنست
که بگروی بخدا تعالی و بصفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارت حدوث و مَلٰئِکَتِهٖ
و ایمان آری بفرشتگان اللہ تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند
او را و او متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی وَکُتُبِهٖ و ایمان آری بکتابهای حق
تعالی که کلام قدیم اویند مجرد از حروف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغامبران خود بایجاد حروف و اصوات در الواح یا بر
السنه ملائکه یا بیواسطه ملک مسموع از ورای حجاب همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنهاست از حیثیت

فصاحت وجامعیت وگفته اند که مجموع آن صد و چهار ست پنجاه ازان منزل بر شیث وسی برادریس وده برادم وده
برابر هیم باقی چهار کتب مشهور توریت وزبور وانجیل وفرقان والله اعلم وَمُنَزِّلِهٖ وایمان آری بپیغمبران
وی تعالی که فرستاد ایشانرا بخلق برای هدایت ایشان وتکمیل معاش ومعاد ایشان ومؤید گردانید بمعجزات
وآیات وواجب ست ایمان آوردن بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت وواجب ست احترام وتنزیه ساحت
عزت ایشان از وصمت نقص وعصمت ایشان از جمیع گناهان خرد وبزرگ پیش از نبوت وپس از وی
همین ست قول مختار وآنچه بعضی از مفسران اهل قصص واخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف وداود
علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست واگر هست بخطا ونسیان ست وصحیح آنست که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند
وآنچه در قران بادم نسبت بعصیان کرده وعتاب نموده مبنی بر علو شان قرب او ست ومالک را میرسد که
بر ترک اولی وافضل اگرچه بحد معصیت نرسد بنده خود هرچه خواهد بگوید وعتاب نماید دیگری را مجال نیست که تواند
گفت واینجا اولی ست که لازم ست رعایت آن وآن امنیست که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیا که مقربان درگاه
اند عتابی وخطابی رود از جانب ایشان که بندگان خاص او بند تواضعی وذلی وانکساری صادر گردد که موهم
نقص بود ما را نباید که دران دخل کنیم وبدان تکلم نمائیم ومجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم آنست
که هرچه جز مرتبه الوهیت وصفات اوست حضرت او را ثابت ست ودی همه فضائل وکمالات بشریه را شامل
ودر همه راسخ وکامل وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وایمان آری بروز پسین که آخر از منه محدوده ست وآن عبارت ست از
مدت مدید از ما بعد موت تا قیام قیامت تا درآمدن در بهشت واعتقاد کنی که هرچه نماع بدان خبر داده وبصحت
رسیده از احوال آخرت از عذاب قبر ونعیم آن وعلامات قیامت ونفخ صور وبعث وجزا وحساب وميزان وصراط
وجنت ونار همه حق ست وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهٖ وَشَرِّهٖ وایمان آری بانکه حق تعالی همه چیز را نیک وبد در ازل
دانسته وتقدیر کرده ست وهرچه در کائنات واقع شده ومیشود همه بقضا وقدر وارادت او ست چنانکه فرمود اِنَّا
كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنٰهُ بِقَدَرٍ وباوجود آن بندگان را امر ونهی کرده وبندگان را در فعل وکسب دخلی داده وثواب عقاب را
بران مرتب ساخته در حقیقت ثواب فضل او ست وعقاب عدل او وخلق واسباب وترتب مسببات همه بقدر
او ست وبدانکه در بعضی روایات ذکر سوال وجواب ایمان مقدم آمده بر سوال وجواب اسلام وچون ایمان اصل
اسلام ست ومقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر ست ووجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه تربیت
چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد بمرتبه تکمیل وتجرید ایمان واسلام واعلام آن وقائمست چنانکه فرموده قَالَ
صَدَقْتَ قَالَ فَاَخْبِرْنِيْ عَنِ الْاِحْسَانِ گفت آمد بدان حضرت راست گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری
از آیات واحادیث ذکر احسان واقع شده وآنرا درجه عالی نهاده ومرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام وایمان از حقیقت

احسان نیز سوال کرد تا امر دین تمام و کمال مبین گردد و معنی احسان نیکی کردنست و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن
بمردم بانعام و اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و اتقان چنانکه باید و شاید بجای آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان
کردنست بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم ست بر نفس و بدی کردن ست با او و حاصل آن اخلاص حضور
و خشوع ست در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان ست قال گفت آنحضرت در بیان
حقیقت احسان أن تعبد الله كأنك تراه احسان عبادت کردنست خدای تعالی را در حالتی که چنانستی گویا
می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع ست و حیا
و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهد ست و استغراق در دریای ذوق و حضور و
فروتر از ان مرتبه مراقبه ست که آگاه بودن ست از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فإن
لم تكن تراه فإنه يراك پس اگر نیستی تو با این حال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی از نیکه می بیند
وی ترا و در این صورت نیز خوف و خشیه و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و
طمانینت و عدم التفات یمین و شمال لازم خواهد بود چنانکه یکی در حضرت بادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد
احوال اوست ایستاده باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بروی تنگ گردد و آنکه با وجود آن ناظر مشاهد جمال پادشاه
بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی
الله علیه وسلم وجعلت قرة عيني في الصلوة در مقام اولی ست و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامه عابدان ست ثم
قسم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه ست یکی بمقدار که ابرار ذمه کند از ادا و واجب چنانکه قضا واجب
گردد و دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و اداب آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل و باطن
نیز از ذوق عبادت و بندگی متملی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهده معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق
باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربا ست محاذاتی معنوی تقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل ست که نماز
بنور انیت آن مستنور میگردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رویت
حق تعالی در آخرت استنباط می توان نمود که در دنیا تراکم حجب جسمانی ازان محروم و محجوب ست و چون این حجاب برافتد
کالبک تراه و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت
باری ست تعالی در بهشت تا ملک شهودات بهم رسد و منتهی و مستعد رویت بصری گردد که قوت بصیرت در وی در ان
نشاط ابداع خواهد یافت فأصدقت گفت راست گفتی همین ست معنی احسان که بیان کردی بدانکه بنای دین و کمال
ان بر فقه و کلام و تصوف ست و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده اسلام اشاره بفقه ست که متضمن بیان اعمال و احکام
شرعیه فرعیه ست و ایمان باعتقادات که مسائل اصول کلام اند و احسان اشاره باصل تصوف که عبارت از صدق و توجه الی الله

وطاعت صورت تقرب ست

وجمیع معانی متصوف که مشائخ طریقت باآن اشارت کرده اند باین ۵ چیز است وفقه وتصوف وکلام لازم یکدیگرند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نپذیرد وصورت نبندد وتصوف بی فقه صورت نبندد زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود وفقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق وتوجه تمامی نپذیرد وهر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح وجسد که هیچ کدام بی دیگری وجود نگیرد وکمال نپذیرد واز اینجا نفرمود امام مالک رض مَنْ تَصَوَّفَ وَلَمْ يَتَفَقَّهْ فَقَدْ تَزَنْدَقَ وَمَنْ تَفَقَّهَ وَلَمْ يَتَصَوَّفْ فَقَدْ تَفَسَّقَ وَمَنْ جَمَعَ بَيْنَهُمَا فَقَدْ تَحَقَّقَ کمال جامعیت اینست باقی همه زیغ وضلال والتوفیق من الله الکریم المتعال وچون احکام دین ومقامات قرب ویقین همه مبین گشت اشارة بقیام قیامت ووجود علامات وامارات کرد تا تنبه گردد وباعث شود بر التزام عبادت وتحصیل کمال چنانکه فرمود قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ گفت آمر دبا نحضرت بعد از انکه بیان کردی اسلام وایمان واحسان باخبرده مرا از وقت قیامت که کی قایم خواهد شد وقیامت را ساعت باوجود طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکایک شود در ساعتی یا بجهة انکه باوجود این همه طول وامتداد نزد حقتعالی حکم یک ساعت دارد وساعت در لغت بمعنی پاره از زمان غیر معین محدود ودر اصطلاح نجوم یک جزو از بیست وچهار جزو از روز وشب قَالَ گفت آنحضرت مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت داناتر از کسی که پرسنده است یعنی نیستم من داناتر از تو بدان یعنی من وتو هر دو برابریم در ندانستن آن بلکه هر سائل ومسئول همین حال دارد که آنرا جز خداوند تعالی کسی نداند وهیچ تعالی هیچکس را از ملائکه ورسل بر آن اطلاع نداده قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا گفت پس اگر علم بوقت ندارے خبر ده مرا از علامات قیامت ونشانهای او قَالَ أَنْ تَلِدَ الْأَمَةُ رَبَّتَهَا گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت اینست که بزاید کنیزک مالک ومربی خود را در تاویل وبیان مراد ازین عبارت که شراح را اقوال ست اکثر بدانند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری ست وپیدا آمدن واه زادگان که نسبت مادران خود بجهت نسبت پدران مولی وسید او وحکم مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر وراجع باولاد ست یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف وعادت وعلامت بودن اینحال مر قیامت را بجهت وجود ترفه وتنعم خروج از دایره توسط واعتدال در اسباب وآلات معیشت ست که مقتضی بخروج از انتظام احوال وفساد واختلال ست یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد وبسیاری بندآوردن واسیر ساختن ایشان وشاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را بنده کرده واسیر ساخته بیازند ومالک آنها شوند واگر ظاهر نگردد که مادر ایشان اند خود دانیم وستر بر ملکیت باشند واگر ظاهر گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهة آنکه کثرت جهاد باعث بر استیلا مسلمانان بر بلاد کفر وغلبه وقوت اسلام وکمال اوست وچون هر کمالی را زوالی در پی ست نظر دمنذر بانتهاء وانقطاع دور دولت اسلام گردد که علامت قیام قیامت ست یا بجهة استلزام سوء ادب اولاد با مهات وعقوق آنها ومعاملات کردن ایشان مثل معامله ملاک وسادات اگر گویند کثرت جهاد واستیلا بر بلاد کفر عهد اول اسلام بسیار بود ظاهر آنست که علامت قیامت

در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان ست بنسبت آنچه گذشته و اگر دران وقت نیز بعضی از علامات
قیامت پیدا آید دور نباشد ونیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیشتر گردد والله اعلم و بعضی گویند که این اخبار ست
به بیع امهات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول آید
و نرخ اد مشتریان بدست فرزندان افتد و مضمون تلد الامة ربتها صادق آید و بعضی گویند که این کنایتست از زیادتی
داماد ملوک و امرا که چون ملوک حکام شوند و مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملوک و سادات
شوند نسبت بآنها این نیز در آخر زمان پیدا شود و خصوصا در اثنای دولت بنی عباس و روسا و اکابر اگر گفته شود
که ربتها بار که برای تانیث ست بچه جهت گفت نه ربها و حال آنکه تصویر اسیتی که کرده شد شامل ذکور و اناث است
جوابش آنکه موصوفش نفس باشد تسمیه ست که لفظش مؤنث ست و معنی او شامل ذکور و اناث ست و نیز ربت بگفت
از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده یا مراد
بعبد ست و چون حکم در وی اینچنین ست در این طریق اولی خواهد بود و در روایتی و بعلتها آمن بجای ربتها
و بعل نیز بمعنی رب وسید ست و اگرچه بعضی روج نیز بعضی توجیهات مذکوره صادق ست چنانکه کسی کنیزی را کفاءت
در آورده او را مادر خود نامد انسته تزوج نماید و وطی کند و یا در صدر اول اباد استنکاف داشتند از وطی اماء
رغبت میکردند در حرائر و الله اعلم وان ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء دیگر از علامات قیامت آنست
که ببینی تو ای مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقراء چرانندگان گوسفندان را یعنی به بینی مردم فقیر بینوا را باین صفت
که یتطاولون فی البنیان تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بناها و خانها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و مذلت
در بیابانها میگذرانیدند و کوسپندان که احقر اموال عرب ست می چرانیدند مغرور و متکبر گردند و در شهرها ساکن شوند
و خانها بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامت قیامت و منشا آخر زمان ست که موجب اختلال و انتظامی
مهمات عالم و باعث عزت و بزرگی ارادل و اسافل و جهال و سبب حقارت و اهانت اعالی و اکابر و علماست آورده اند
که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که اباعن جد موروث بود و مناسب حال طائفه بود
میداشت و تغیر و تبدیل را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت او این
بود و در حدیث آمد که قائم نشود قیامت تا آنکه باشد بهروز و نیکبخت ترین مردم در دنیا لئیمان و بیخردان
و نیز آمده ست که از علامات قیامت ست که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب قال
گفت عمر بن الخطاب رض ثم انطلق این سوال کرد آن مرد و جواب باشنید از آنحضرت پس روان شد
فلبثت ملیا پس درنگ کردم زمانی دراز یعنی من نپرسیدم از آنحضرت که آن مرد که بود تو بشتی گفته که مراد
ساعتی طویله ست یعنی دراز و کوتاهی امر نسبی ست و در مثل این قصه عجیب و غریب اقتضای حال

ومقتضای طبیعت استعجال در استفسار وسوال دی بود صبر زمانی قصیر وقلیل در وی کثیر وطویل بود ودر روایات
ابو هریره آمده ست که پشت داد آن مرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز گردانیده بیارید او را
پس رفتند تا باز گردانند پس ندیدند چیزی را فقال لی پس گفت آنحضرت مرا یا عمر اتدری من
السائل ای عمر آیا دریابی که بود این مرد سوال کننده قلت گفتم الله ورسوله اعلم خدا ورسول
خدا داناتر اند بران واین آداب صحابه بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان
استفهام واستعلام میکرد این کلمه می گفتند ومراد ادب ودانش میداشتند قال فانه جبریل گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبرئیل بود وجبرئیل اسم سریانی ست معنی او عبد الله اتاکم یعلمکم دینکم آمد شما را معلم که
تعلیم میکند شما را دین شما وقواعد واحکام آنرا واسناد تعلیم درینجا بجبرئیل بحیث باعثیت اوست بسوال بیان
آنحضرت جواب آنرا وشنوانیدن آن صحابه را وورد واقع چون جبریل حامل وحی ومبلغ علم ست نسبت تعلیم
بوی حکم حقیقت دارد وغایتش درینجا این احکام معلوم بود ومقصود تذکیر وتجدید علم بآن بود واز اینجا معلوم شد
که دین عبارت از مجموع اسلام وایمان واحسان ست وشریعت نام این مجموعست وگاهی دین بر اسلام
بخصوصه نیز این اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام وشریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص می یابد چنانچه
شریعت وطریقت وحقیقت گویند این هر سه نیز شعب واجزاء دین اند وحقیقت شریعت ست تا آنچه بدان ایمان
آورده اند بحقیقت آن برسند وآنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزی دیگر مغائر آن وبالجمله دین یکیست دو
نمیشود وهر که غیر این فهم خطا کند والله اعلم بالصواب رواه مسلم روایت کرد اینحدیث را مسلم واگرچه بخاری
نیز آنرا روایت کرده ست ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح اینحدیث متفق علیه نباشد وبخاری ومسلم هر دو
مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی در الفاظ دارد چنانکه گفت
وروایه ابو هریره مع اختلاف روایت کرد اینحدیث را ابو هریره با مخالفتی ومغائرتی که با حدیث عمر دارد
وفیه ودر حدیث که ابو هریره رض روایت کرده ست اینچنین آمد واذا رایت الحفاة العراة الصم البکم
ملوک الارض ونشان قرب قیامت آنست که چون بینی تو برهنه پایان وبرهنه تنان گران وگنگان
یعنی نادان وبیخردان را صاحب ملک وجاه وحاکم فی خمس لا یعلمهن الا الله علم قیامت وقت برپا
شدن وی داخل ست در پنج چیز که نمیداند آنها را هیچ کس مگر خدای تعالی ثم قرء آیت خواند آنحضرت
از برای بیان آن پنج چیز که آنرا جز خدا نداند این آیت را ان الله عنده علم الساعة بدرستی که خدای
تعالی نزد اوست نه نزد غیر علم قیامت که کی خواهد رسید وینزل الغیث الآیة ونزد اوست علم باران
که کی خواهد فرستاد تا آخر آیت ویعلم ما فی الارحام ودانند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زنان

پسر یا دختر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ
بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ و نمیداند هیچکس که بکدام زمین می میرد مراد آنست که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها نداند
و اینها از امور غیب اند که جز خدا کسی از اند اند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسے را بداناند بوحی و الهام مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
و مدرک شواد مستدرک با دکه نماز در حق عباد حضرت خالق مبدا و معاد تعالت خلقته سرا پا شغل و نوازست و در سر
شعار سعادات ساز و نمودی آن در مدارج کرامات ممتاز و در معارج شرفات سر بر پا متیاز و مومن صاحب نماز با یقین
در دنیا و عقبی سرا پا آسایش و نازست و مسلم بی نماز بلاریب در هر دو سرا کمر پر از شد اند جان گداز تاثیر نماز
در دوران فاطر از اسباب حصول مراتب سرفرازست و اثر صلوة شرائف انداز در جهان بقا دمساز
از بواعث شمول بعیش و نشاط دراز آیت فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس
راست دار اے محمد روی خود را لِلدِّينِ برای عبادت خدای تعالی یا خالص گردان عمل خویش را حَنِيفًا
در حالیکه مائل باشی از دنیا بدین اسلام و امت خود را گو که بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند همه فِطْرَةَ اللَّهِ
دین خدای تعالی را الَّتِي آن فطرتے که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا بیافرید مردمان را بران و گویند مراد از فطرت
شناختن صانعست و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شده پس میفرماید که ملازم العهد باشید که بر آن
مفطور شده اید لَا تَبْدِيلَ نهی ست در صورت نفی یعنے تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللَّهِ مر خلق خدای را عزوجل یعنے
دینی را که خدای تعالی خلق را بدان بیافرید و میثاق از ایشان فرا گرفت ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ آنست کیش راست
و راه مستقیم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند استقامت دین را بسبب
اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيبِينَ حال است از ضمیر اقم یعنے الیحمد صلی اللہ علیہ وسلم رو بدین آرید با مت خود بگو
در حالیکه باز گردانید گانید إِلَيْهِ بسوی حق از غیر او و شیخ ابو سعید قدس سره فرمود که انابت رجوع ست از حق
بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد ؎ تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم × گرم تو دز نپذیری کجا
روم چه کنم وَاتَّقُوهُ و بترسید از وی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپادارید نماز را وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و مباشید از شرک آرندگان بترک نماز مستمر اخطاب با امت ست و در تیسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمة اللہ علیہ
نقل میکنند که حدیثی بمن رسیده که هر چه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای تعالی اگر موافق بود
از من باشد پس این حدیث که مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ خواستم که آیتی از قرآن موافقت پیدا
کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم و اقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین و من الذین
فَرَّقُوا دِينَهُمْ و مباشید از انانکه جدا کردند و براکنده ساختند دین خود را وَكَانُوا شِيَعًا
و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرست اند و یکی ملک و یکی ستاره

یا یهود و نصاری که هریک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض و ابوامامه رضی الله عنه و دران
باب خبری مرفوع است یا اهل بدعت کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ هر گروهی بآنچه نزدیک ایشانست
ازدین فرحون شاد مانند و گمان ایشان آنکه حق بایشانست ۵ هر کسے را در خور مقدار خویش ۵
هست نوعی خوشدلی در کار خویش × میکنند اثبات خویش و نفی غیر × چه امام صومعه چه پیر دیر ×
حضرت سراپا اخلاق جمیله و براز خصائل جلیله و مودب آداب نبیله و صاحب مقام وسیله جناب رسول الله
تعالی صلی الله تعالی علیه وسلم فرماید حدیث عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلٰوةِ حدیثیکه واقعست میان بنده و کفر همین ترک
نماز ست چه نماز حاجز و فاصل بود که نمیگذاشت که بنده بکفر رسد چون فاصله نماز از میان رفت مانع برطرف
شد بنده بکفر رسد چنانکه دیواری درمیان دو کس میباشد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار
از میان برافتاد و فاصله برطرف شد و این بآن واصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را
و توجیهات دیگر نیز دارد رَوَاهُ مُسْلِمٌ و این تغلیظ و تشدید ست بر ترک نماز و اشارت ست بآنکه تارک صلوة
نزدیک ست که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافرست و از بعضی صحابه نیز چیزها مرویست که نزدیک بتکفیر است
و آمده ست که صحابه هیچ عمل را که ترک آن کفر باشد نمیدانستند مگر نماز را و نزد بعضے علما که شافعی و مالک
از ایشانند واجبست قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه ضرب واجبست و حبس و زندان تا وقتیکه
بگذارد و نماز را وَعَنْ بُرَيْدَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ بضم باء و فتح را اسلمی از مشاهیر صحابه ست قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلٰوةُ عهد و امانیکه میان ما و منافقانست نماز ست
و ما که منافقانرا نمی کشیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میگردانیم بجهت آنست که ایشان تشبهی بمسلمانان
در انقیاد ظواهر احکام دارند و عمده آن حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت ست فَمَنْ تَرَكَهَا
فَقَدْ كَفَرَ پس هر که از ایشان نگذارد نماز را پس بتحقیق ظاهر شد کفر او بیرون آمد از دائره اسلام و جاری
نمی گردد بروی احکام و یحتمل که این حکم مخصوص بمنافقان نباشد و ضمیر بینهم راجع بجمیع امت اجابت شود
و بمعنی مناسبتر ست بقول او فقد کفر رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ
كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ عبد الله بن شقیق که از ثقات تابعین ست و از کبار ائمه ایشان ست از عمر و علی و عثمان و عائشه
سماع دارد مات سنة ثمان و مائة گفت بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم لَا يَرَوْنَ شَيْئًا مِنَ الْأَعْمَالِ تَرْكُهُ كُفْرٌ
غَيْرَ الصَّلٰوةِ اعتقاد نمی کردند هیچ عملی را که ترک وی کفر باشد جز نماز رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ ناظم معانی ایمانی
و ناشر مضامین ایقانی حضرت مولانای عبد الرحمن جامی علیه الرحمة در هفت صلوة فیض مقامی و نافض اثیام فرماید

نظم ای شده رخنه صف طاعت تو — مانده تهی سلک جماعت ز تو — پنبه غفلت چو ترا بست گوش
سود نکردت ز سوون خروش — لغزه او خواب ترا کم نکرد — قامت او قد ترا خم نکرد
میل نمازت بجوانی نبود — پشت دوتا گشته به پیری چو بود — پشت چو محراب خمیده ترا
روی بقبله نرسیده ترا — پنج نماز است به از پنج گنج — به که بدین پنج شوی گنج سنج
بهر تو پنجاه بپنج آمده — طبع تو زین پنج برنج آمده — پنجه خود ساز بدین پنج سخت
پنجه ابلیس مدر لخت لخت — گر نکنی پنجه بدین پنجه اش — شاخ هوا را بکن از پنجه اش
شاخ هوا را نشود پنج سست — تا نزنی پنج طهارت نخست — دست بشو بهر تمسک بخیر
روی بپندار تو حجت بگیر — از کف متاع بستاند نماز — پای چو شد شسته بمعراج نه
تا چو بمعراج ترا ره شود — دست شیاطین ز تو کوته شود — وقت سیاست پی ادبار شان
پایه معراج تو بس دار شان — دست ترا نیست ستون خبر نماز — بهر قیامش چو ستون قد فراز
پشت تو آن دم که ز طاعت دوتاست — از پی این خیمه ستون نیست راست — مسجد تو شد همه جا سنگ و خاک
خاک شد بهر تو چون آب پاک — تا رهِ طاعت بود آسان ترا — زان نشود طبع هراسان ترا
لیک تو از کاهلی و جاهلی — همچون خران مانده در آب گلی — پای دل از گل طمعت برآر
چشم خرد پرور و روزینت مدار — زینت تو بس کمر بندگی — تاج تو در سجده سر افکندگی
رفته عمر تو زمان فناست — دولت آینده که داند کراست — شاهد وقت تو همین ساعتست
خوبترین زیور آن طاعت است — شرم تو باد اگر بالا و پست — سجده طاعت بر و دوش هر چه هست
چون کنی از سجده او سرکشی — به که ازین شیوه قدم در کشی — ساق ادب برزده عرش برین
بر در طاعت شده کوشه نشین — چرخ فلک خرقه ازرق ببر — بسته چو جوزا پی خدمت کمر
دوخته شب تا بسحر در رکوع — دیده انجم بزمین خضوع — سبحه پروین ز کف آویخته
اشک ستاره بسحر ریخته — ماه زده بر در او کوس مهر — مهر بخاک در او سوده چهر
جنبش ارکان بسی تحت و فوق — از کشش اوست بزنجیر شوق — کار جماد است پی حی پاک
قعده طاعت بمصلای خاک — وصف نباتست نمودن قیام — بر در قیوم جهان برد و ام
هیات حیوان بر کوع آمده است — دائم از انست که پشتش دوتاست — ور نبود میل سجودش چرا
سر بزمین میزند اندر چرا — خیز تو هم برگ تعبد بساز — جمع کن این چند عمل در نماز
تا ز پریشانی ظاهر بری — راه بجمعیت باطن بری — جمع نشینی بمقام حضور

از خود و از هستی خود بی خبر	شیر خدا شاه ولایت علی	صیقلی شرک خفی و جلی
روز احد چون صف هیجا گرفت	تیر مخالف به تنش جا گرفت	غنچه پیکان بگل او نهفت
صد گل محنت ز گل او شگفت	روی عبادت سوی محراب کرد	پشت بدر داد آن سر اصحاب کرد
خنجر الماس جوا فراختند	چاک بتن چون گلش انداختند	غرقه بخون غنچه رنگارگون
آمد ازان گلبن احسان برون	گل گل خونش بمصلی چکید	گفت چو فارغ ز نماز آن پدید
این همه گل جیبت تهپای من	ساخته گلزار مصلای من	صورت حالش چو نمود زبان
گفت که سوگند بدانای راز	کز الم تیغ ندارم خبر	گرچه ز من نیست خبردار تر
طائر من سدره نشین شد چه باک	گر شود م تن چو قفس چاک چاک	جامی از آلایش تن پاک شو
در قدم پاک روان خاک شو	باشد ازان خاک بگردی رسی	گرد شکافی و بمردی رسی

فی بیان ذکر صوم

وقرین ادراک باد و قران استدراک که روزهٔ نجات آویزه در باب فک رقاب روزه داران از عذاب نیران سببی بس با آب و تاب ست و باعثی بدرجه نهایت کامیاب و خوشنودی حضرت خالق افعال سودی و بهبودی آمالت حکمته درین عبادت پر منفعت کمیر مورود ست و سراسر موجود و انسان صائم بلاشبه برمرتبت فضیلت دارین قائم ست و بلاشک برمنقبت کرامت نشاتین بالزوم دائم آیت یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا گروه که گرویده اید کُتِبَ فرض کرده شد عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ بر شما روزه داشتن کَمَا کُتِبَ همچنانکه نوشته شده بود عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادت ست شاقه پس بجهت تانیس خاطرهای عابدان میگوید که این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امت از ربقهٔ این طاعت آزاده نبوده و در امثال آمده ست که اَلْبَلِیَّةُ اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ و چرا روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ تا شاید که شما به پرهیز مدار از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکنندهٔ آرزوهاست و در تفسیر عرائس آورده که این ندای اصحاب قلوب ست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب و ندای که مفرح قلوب و مفرج کروب میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات کنید چرا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم واجب ست از مالوفات طبیعت

بیت تا ز مالوفات طبعی نگذری ✤ از وصال آن نازنین کی بوبری ✤

چنانکه واجب بود نوشته شد بر انبیاء و اولیا پیش از شما تا باز رستند از رجس بشریه و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارت ست از ناخوردن طعام و شراب و بحقیقت اشارتست بخودن شراب و طعام الهام انا ابیت عند ربی یطعمنی یعنی شب میگذارم من نزدیک پروردگار خود طعام میخوراند مرا و شراب و شغلهم ربهم شرابا طهورا یعنی آب دادنیشان را شراب پاکیزه

ومقررست که این صوم جز عارفان را راست نمد نظم مرد عارف چو یافت لذت قرب × نه بگفتش بود نه بشنیدن
نه بشرب × اکل وشربش چه باشد انس بحق × دائم او در حقست مستغرق × لقمه از خوان لطفش مینی × شربت از چشمه سار
یقینی × آیاما روزه دارید روز چند معدودات شمرده مراد روزه رمضانست که لبست ونه باشد یاسی وگویند
این روزهای ایام بیض ست در ماهی وعاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بود فمن کان پس هرکه باشد منکم
از شما که مکلفید بروزه مریضا بیماریکه قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده شود او علی سفر یا راکب سفری
بود که دران قصر باید کرد پس حق افطار کند فعدة پس بروست شمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن
من ایام اخر از روزهای دیگر وعلی الذین و برانانکه ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند وخواهند
که روزه ندارند فدیة فدادادن ست وآن طعام مسکین خوردنی درویش هر درویشی را باندازه هر روزه
نصف صاع از گندم بقول امام اعظم رحمه الله که قریب بدومن باشد اینحکم در ابتدای اسلام بوده بعد ازان
منسوخ شده وگفته اند که اینجا لامضمرست وتقدیرش لا یطیقونه کسی که نتواند روزه داشتن چون پیران
ازکار افتاده فدیه بدهد برین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فمن تطوع پس هرکه زیاده کند بر تطوع خود خیرا
نیکوئی را وزیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین طعام دهد یا جمع کند میان صوم واطعام فهو خیر له
پس آن تطوع خیرکه بهترست مراورا بسبب زیادتی اجر وان تصوموا وآنکه روزه دارید مطیقان را میگوید یا رخصت
دادگار را در افطار خیر لکم بهترست مرشما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر میدانید که بدانید فضیلت صوم را
شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضان ست الذی انزل آنماهی که فرو فرستاده شد فیه القرآن در و
قرآن یعنی ابتدا نزول در و بود و یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ با سمان دنیا فرود آمد واز آنجا آیت
یا سوره یا سوره بروفق مصالح بندگان نازل شده واز حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون
درین اوقات این کلمات که غذا ما رواست بشما فرستادیم پس از غذا در اشباح امساک لازم دارید وما قرآن را
منزل ساختیم هدی للناس در حالتیکه راه نماینده ست مردمان را وبینات ودلالتهای روشن ست من
الهدی از حلال وحرام والفرقان واز حدود واحکام وسائر شرایع دین که جدا کننده ست میان حق وباطل
فمن شهد پس هرکه حاضر شد منکم الشهر از شمای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هرکه
در یابد از شما شهر هلال را فلیصمه پس باید که روزه دارد شهر را ومن کان مریضا وهرکه باشد بیمار او علی سفر
ویا در سفر بود وافطار کند فعدة من ایام اخر پس بروست قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم
که در آیت اولی مذکورست بحکم این آیت منسوخ شد یرید الله بمیخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی
ولا یرید ونمی خواهد بکم العسر بشما دشواری لاجرم مسافر ومریض را رخصت افطار داد.

وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که دران بعذر مرض و سفر افطار کرده آید وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ و تا بزرگی یاد کنید خدای را یا تکبیر گویید در شب عید از وقت رویت هلال تا روز یا از اول روز تا وقت ادا نماز عید عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ بران که راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و مگر آنکه شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مر او که اَلصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ از فضائل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود عز اسمه شرف اضافت میبخشد که اَلصَّوْمُ لِي و مجازات آنرا بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد که أنا أجزي

نظم هرچه بدان شرع بشارت دهست ❊ از همه حرف أنا أجزي بهست ... دو فرحت هست لقین روزه دار
فرحت افطار و لقا هوش دار ❊ حضرت سرمد مراتب کشف شهود و معلم معالم باطن کشود و ناصح نصایح کفر و بدعت زدود و صاحب مقام محمود جناب رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم فرماید عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ يُضَاعَفُ هر عمل نیک آدمی زاد مضاعف کرده میشود باین وجه که اَلْحَسَنَةُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا نیکی بن چند و بی اِلٰى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ تا هفصد مانند باندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص بعد و فضل وی سبحانه قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى إِلَّا الصَّوْمَ گفت خداوند تعالی مگر روزه که جزای آن بمید و اندازه ست فَإِنَّهُ لِي زیرا که روزه برای منست وَأَنَا أَجْزِي بِهِ و من جزا میدهم بآن هرچه میخواهم و چندانکه میخواهم از حد حصر و احصا بیرون فرمود که روزه محض مراست اگرچه همه چیز مر او راست تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را دران میان تخصیص کرد و تشریف خاص مخصوص گردانید از جهت آنکه این عبادت بعیدست از ریا و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا بدان راه میابد و لهذا منع کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین و معلومست و از جهت آنکه نفس خود را دران حظی نیست چنانکه فرمود يَدَعُ شَهْوَتَهُ وَطَعَامَهُ مِنْ أَجْلِي ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان اشد و اکثرست از جهت من و طلب ثواب رضای من و در روایتی طعامه و شرابه گفته اند جز حقیقت معبود بروزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بصوم نبوده اگرچه بصورت صلوة و سجود بوده ست و بعضی گفته اند که استغنا از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی ست و چون تقرب جست بدرگاه حق تعالی آنچه موافق و مشابه صفات اقدس اوست نسبت آنرا بخود و موافق بسیاق حدیث آنست که اضافت از جهت آنست که وی سبحانه عالم ست بمقدار ثواب و تضعیف آن و منفرد ست بدان لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ مر روزه دار را دو خوشی و شادمانیست فَرْحَةٌ عِنْدَ فِطْرِهِ یک فرحت نزد گشادن روزه ست بجهة انشعاب طبیعت بسیری و سیرابی بعد از گرسنگی و تشنگی با ضمیمه نورانیت عبادت و قرب و شکر چنانکه گفته که آب سرد شیرین می برآرد شکرانه را از دروزه دل و پا بجهة شکر بر اتمام نعمت و توفیق

وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ و فرحت دیگر نزد حصول لقای پروردگار که در آخرت خواهد شد وَلَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک بتصویر و تمثیل معقول است به محسوس و خلوف بضمه و فتح نیز آمده بوسے دهن و اخلاف متغیر شدن بوی دهن وَالصِّيَامُ جُنَّةٌ و روزه سپر است و پناه است از رسیدن تیر شیطان در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت فَإِذَا كَانَ صَوْمُ أَحَدِكُمْ فَلَا يَرْفُثْ بضم فا پس چون باشد روز روزه یکے از شما پس باید که تکلم نکند به کلام قبیح و فحش نگوید وَلَا يَصْخَبْ به فتح خا بلند نگرداند آواز را به هذیان و خصومت فَإِنْ سَابَّهُ أَحَدٌ أَوْ قَاتَلَهُ فَلْيَقُلْ إِنِّي امْرُءٌ صَائِمٌ پس اگر دشنام دهد روزه دار را یکے یا قتال کند یعنے خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نورزد و بگوید من مردی ام روزه دار بزبان گوید یا با دل یعنے با دل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم و بعضے گفته اند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است و در فرض البته بزبان گوید مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و نساء مقاصد اسلامی و اعظ مطالب اسلام سعادت فرجامی مولانا نامی عبد الرحمن جامی علیه الرضوان در وصف صوم بامناقب سامی و صیام بصفات گرامی فرماید نظم

ای زبی طبل شکم همچو نای	جمله گلو گشته ز سر تا بپای	کار تو از هر چه بصور کینے	
نیست بجز آنکه شکم پر کنی	حرص تو لقمه به انصاف زد	دایه ترا بهر شکم ناف زد	
چند کشی بهر شکم از گزاف	گر نزدت دایه برین شیوه ناف	ساز چو دایه شکم خویش خشک	
بو که دمد از نفست بوی مشک	گفت روزه زلب روزه دار	به بود از نافه مشک تتار	
معده معدکرده پی نان و آب	کی شود از قوت روان بهره یاب	باطنت از نفس و هوا ممتلی	
چون نشد لذت اَلصَّوْمُ لِي	آنچه بدان شرع بشارت دهد است	از همه حرفی اما آ جزئی به است	
شعله دوزخ چو شود تیغ زن	باشررش ناوک خذلان مگن	روزه گرو آمده در دوزخت	
چون سپر نور کند دبرت	حرص شره دوزخ پر آتش ست	مهر زدن بر در دوزخ خوش ست	
روزه بود مهر زدن بر درش	مهر زبان تا برهی از شرش	چون خرکنانش زلبن ناخوشی	
خوی گرفتی بنجاست کشی	با من ازین نکته چه باشی درشت	تو به شکم می کشی و داده پشت	
ماه نو روزه ببین از افق	کا بروی حورست زیلی شتق	میکند ایما که لب از بهر ما	
مهر کن ای مهر لبت مهر ما	لب چو ببندی نخ طعام و شراب	در حرمت بات شود فتح باب	

طرفه کلیدی که درین تنگ نا — ها و یه بند آمد و جنت گشا — سه صد و شصت است تبر روز سال

بیش کم خواری یک می منال — گر ز تو یابد یک ازین می شکست — خلق زکفارت آمد شصت

کرد قضا دین تبر اغارت است — کت ز اداروی بکفارت است — گر سنگی لقمه خوان رضا است

تشنه لبی شربت جام صفا است — روزه خاصان نه همین ست و بس — بلکه بریدن بود از هر هوس

رنجه نباید که تجوئی مجوی — وانچه نشاید که بگوئی بگوی — چشم مکن باز بنا دیدنی

گوش ببر دار ز نشنیدنی — دست میالای بشغل دغل — پای مفرسای براه امل

علم و عمل را ز ریا پاک کن — بلکه دل از غیر خدا پاک کن — نیست ترا قبلهٔ دین جز خدای

هیچ مدان هیچ مبین جز خدای — هر چه نه ذکری ازان دم مبند — وانچه پسندش نبود کم پسند

دایهٔ نفس ست جز او هر چه هست — وای تو گر زان نکشی باز دست — جستن آن دایه ز بی مایگیست

مایهٔ اقبال تو بی دایه کیست — نفس و هوا گر شرفی داشتی — اهل دلش کی بتو بگذاشتی

از دل و جان تخم دگر کاشتند — لاجرم آنرا بتو بگذاشتند — خواست یکی کو زن زشت رویست

کینه وری طعنه زنی زشت خوئی — از شبه اش چهره سیه رنگ تر — وز سپرش جبهه پر از زنگ تر

گوش کر و پشت کژ و چشم کاز — خامشیش بیهده گفتار زاد — یک شبی از ناز بآن کور گفت

حیف که ماند ز تو جمالم نهفت — طلعت من خواسته از بر روح — حرف خجالت زده بر لوح عاج

نرگس من چشم و چراغ چمن — لالهٔ من داغ نه یاسمن — از صفت قامت من کوتهی

یافته آوازهٔ سرو سهی — کور چو افسانهٔ وی گوش کرد — خون دل از سینهٔ او جوش کرد

گفت که از حال چنین بودنت — دولت و اقبال قرین بودنت — دامن تو دیده وری داشتی

تخم هدایت دگری کاشتی — این همه بیننده ز تردیک و دور — کس نه بیند آئینه در پیش کور

چشم من از کور نه بودی چنین — تو سر دعوی نکشودی چنین — بستگی چشم مرا از تو صاف

بر تو گشاد ست در لاف نیست — جامی اگر نقد کمالیت هست — در عجب غیب جمالیت هست

در بصر اهل نظر جلوه ده — در نظر نا بصر آتش مزن — ورنه ز همت در انصاف زن

خط خطا بر ورق لاف زن — و معلوم شود و مفهوم که زکوة نفع و ربح آیات آن موجبات

حصول منافع و فوائد این دار بر مکائد ست و از مستوجبات مفاوز و مدارج آن سرای صدق

مشاهد و این بر ستش مبارک تا بش از بواعث تنزل انعام و حصول اکرام از جانب حضرت منعم و جناب

منعام عم کرمه واقع ست و آفات مناقص اموال و مهالک نفوس دافع و مزکی باالتصدیق والله جنات

ومتنعم بنعمات وموذی این فعل زیبے بالتحقیق صاحب بهشت سراپا کرامات ست ومستلذ فی بلذائذ
ثواب سراسر استخارات حضرت مودب ست ومورد تفضلات وانعامات رب بسعف مآب ست یا اَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اِنَّ کَثِیْرًا بدرستیکه بسیاری مِنَ الْاَحْبَارِ وَ
الرُّهْبَانِ از علماء وزهاد وعباد یهود ونصاری لَیَاْکُلُوْنَ هر آئینه که میخورند اَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمان را
بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَیَصُدُّوْنَ وباز میدارند خلق را عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از دین خدا یعنی منع میکنند
از دخول در اسلام وَالَّذِیْنَ وآنانکه از اهل کتاب وغیر ایشان که از روی حرص وبخل یَکْنِزُوْنَ الذَّهَبَ
گنج می نهند زر را وَالْفِضَّةَ ونقره را وَلَا یُنْفِقُوْنَهَا ونفقه نمیکنند گنجها را فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه
خدا یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما اُدِّیَ زکوته فلیس بکنز انچه زکوة او داده اند گنج نیست یعنی گنجی
که بران وعید مترتب باشد ووعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة
نا دهندگان را بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ بعذابی دردناک یَوْمَ یُحْمٰی روزیکه گرم کرده شود یعنی بر افروزند
آتش را عَلَیْهَا بر آن گنجها فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُکْوٰی پس داغ کرده شود بها بدان
دینارها ودرهمها سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقیر گره بر ابرو زده
اند وَجُنُوْبُهُمْ وپهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُوْرُهُمْ وپشتهای ایشان
که بر در ویشان گرد آینده اند وگفته اند اشرف اعضای ظاهره این سه عضو اند که اشتمال بر اعضاء
رئیسه که دماغ ودل وجگر ست دارند این هر سه را در آن روز معذب گردانند بداغ وگویند هٰذَا مَا
کَنَزْتُمْ این است انچه گنج نهاده بودید لِاَنْفُسِکُمْ برای منفعت نفسها خود وامروز سبب مضرت شما شد
فَذُوْقُوْا پس بچشید مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُوْنَ وبال انچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال
بران متفرع نباشد اعمال صالحه ست در امالی امام طهیر الدین ولوالجی مذکور ست که اگر دیگران خزینه
مال کنند تو خزینه اعمال کن واگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی

رباعی یکدرم کان دهی بدرویشی ❊ بهتر از گنجهای مدخرست ❊ زانچه داری تمتعی برداری
کان دگر روزی کسی دگرست ❊ آیت وَمِنْهُمْ واز اهل نفاق مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ کسی هست
که خدا را عهد کرده که لَئِنْ اٰتٰنَا اگر بدهد ما را خدا مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ
هر آئینه صدقه دهیم واخراج زکوة کنیم وَلَنَکُوْنَنَّ وهر آئینه که باشیم مِنَ الصّٰلِحِیْنَ
از جمله نیکان وشایستگان فَلَمَّا اٰتٰهُمْ پس آن هنگام که بداد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهٖ
از فضل وکرم خود بَخِلُوْا بِهٖ بخیلی کردند بآن وحق خدای ندادند وَتَوَلَّوْا وروی بگردانیدند

از عهد و پیمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگان اند از امر و فرمان فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله ما وعدوه بسبب آنکه خلاف کردند با خدا ما وعده و آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح و بما کانوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ می گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند مخالفان وعده ان الله یعلم آنکه میداند خدا سرهم آنچه پنهان ایشان ست از نفاق و عزم بر خلاف عهد و نجوهم و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه ست و ان الله علام الغیوب و آیا نمیدانند که خدای داننده نهان ها و پوشیده ها ست درین آیت تهدید عظیم ست بیت مکن اندیشه عصیان چو میدانی که میداند ❊ مبین در روی این و آن چو میدانی که می بیند ❊ آورده اند که ثعلبه انصاری که از زمره صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای تعالی درخواهد او را تونگر گرداند چندانچه حضرت او را پند داد که این مدعا در گذر سودمند نیفتاد حضرت رسالت صلوة الله علیه وسلامه از خدا درخواست تا او را بدل خواه مال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید حق تعالی در گوسپندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جا نماند روی بیابان آورد و از اقامت نماز با جماعت محروم شد و جمعه روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد بالآخره ازان نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزدیک حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و التسلیمات به نزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را برآن داشت که از فرمان نبوی علیه الصلوة و السلام سرکشی کرده گفت اینک محمد از من طلب جزیه پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب شدند حضرت فرمود ثعلبه خراب گشت این آیت نازل شد حضرت مودب آداب نجات علوم نفعات و مقنن قوانین منافع ثبات جناب سرور کائنات صلی الله علیه وسلم فرماید حدیث عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند زر و سیم که نمیدهد ازان حق آنرا که زکوة ست الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت صفحت له صفیحت او به تشدید دفعا کوفته شود و ساخته شود برای وی صفایح من النار صفیحها از آتش و صفیحه آنچه نرم شود از کوفتن مانند آهن و مس و صفایح الباب تختهای در و صفیحه شمشیر پهنا و رد سنگ پهن را نیز گویند صفیحة الوجه بشره پوست روی و صفایح از زر و سیم ساخته میشود و من نار از جهت آن

گفت که گویا از بس گرم کردن و سختی گرمی آتش میگردد چنانکه فرمود فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ
پس گرم کرده میشود بران صفایح در آتش دوزخ فتکوی بها جنبه پس داغ کرده می شود بآن صفایح
پهلوی آنکس وَجُنُوبُهُمْ یعنی پشتهای او وَظُهُورُهُمْ و پشت او تخصیص این سه عضو بداغ کردن بجهت آنست که جمع کردن
مال و امساک وی برای طلب وجاهت بغنا و نعم بطاعم شهیه و ملابس بهیه بود و از جهت آنکه روی گردانند
از سائلان و اعراض کردند از ایشان و پشت دادند بایشان و آنها اشرف اعضای ظاهره اند و مشتمل اند
بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر ست کُلَّمَا بَرَدَتْ أُعِيدَتْ لَهُ هرگاه که برآورده شوند از صفایح
باز گردانیده شوند برای آنکس یا برای دماغ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کورهٔ آهنگری در آورده
می شود و برآورده می شود فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ در روزیکه باشد اندازهٔ وی
پنجاه هزار سال که عبارت ست از روز قیامت و این کنایت ست از غایت درازی و سختی وی بر گناه گاران
و این روزگار بر نیکوکاران چنان گذرد که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع فلسفی حیران بود بر خود بپیچد
و باطن ایمانیان منفتح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه نبود الحمد لله حَتَّىٰ يُقْضَىٰ
بَيْنَ الْعِبَادِ تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فَيُرَىٰ سَبِيلُهُ آمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَآمَّا إِلَى النَّارِ
پس دیده شود راه وی یا وی به بیند راه خود را یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ فیری بضمه یا و فتح آن و سبیله
بنصب لام و رفع آن هر دو روایت ست قِيلَ گفت صحابه یا رسول الله فَالْإِبِلُ پس حکم شتر
که حق آنرا ادا نکرده باشند چیست و عذاب تارک زکوة در وی چگونه بود قَالَ گفت آنحضرت وَلَا
صَاحِبُ إِبِلٍ لَا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمیکند حق آنرا وَمِنْ حَقِّهَا
حَلَبُهَا يَوْمَ وِرْدِهَا و حق واجب شتران اگرچه همان زکوة ست ولیکن از جملهٔ حقوق شتران که
مستحب ست در طریقه شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن شتران ست روز ورود بمبر
واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم در آن فراهم آیند
و نشسته شیر می باشند و ظاهر حدیث در آنست که به ترک این حقوق نیز عذاب شود و بالجمله نیست
هیچ صاحب شتران که ادا نمیکند حق آنرا إِلَّا إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مگر آنکه چون باشد روز قیامت
بُطِحَ لَهَا بروی انداخته شود صاحب شتران از جهت شتران تا بروی بگذرند و پایمال کنند
بِقَاعٍ قَرْقَرٍ بصحرای فراخ همواره که در وی کوه و تل نباشند قرقره بفتح قافین و سکون را نخستین نیز
بمعنی قاع ست و تاکید و صفته کاشفه اوست أَوْفَرَ مَا كَانَتْ در حال بودن شتران فربه تر و تمام
هیئت تر یا کوهان سطبر و تنومند تر باشند لَا يَفْقِدُ مِنْهَا فَصِيلًا وَاحِدًا در حالیکه کم نمیکند

صاحب شتران ازان شتران یک بچه شتر را یعنی بچها نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصیل همین
شتران باشند چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن باشد که کم نمیکنند صاحب شتران ازان شتران یک شتر را و موید
اینست عبارتی که در بقر و غنم بیاید تَطَأُهُ بِأَخْفَافِهَا پای مال میکنند این شتران آنکس را بسم های خود
و سم شتران را خف گویند و سم گوسفندان را ظلف چنانکه بیاید وَتَعَضُّهُ بِأَفْوَاهِهَا و میگزندان شتران
آنکس را بدهنهای خود كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ أُولَاهَا رُدَّ عَلَيْهِ أُخْرَاهَا هرگاه که بگذرد بر وی طائفه نخستین شتران
باز گردانیده شود بر وی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرد تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر و دایم
پائمال میکرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود كُلَّمَا مَرَّ أُخْرَاهَا
رُدَّ عَلَيْهَا أُولَاهَا زیرا که رد در رجوع در اولی واقع می شود نه در اخری و در روایت مسلم همبرین نسق
واقع شده ست و در حدیث ابی ذر نیز همچنین ست و تو نشنیدی گفته که انچه در کتاب واقع شده ست سهوی ست
کرا از بعضی روایت واقع شده صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و ازرد مرور مراد
دارند نه رجوع فلا اشکال فتامل فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ
الْعِبَادِ فَيَرَى سَبِيلَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْبَقَرُ وَالْغَنَمُ
قَالَ وَلَا صَاحِبُ بَقَرٍ وَلَا غَنَمٍ لَا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا إِلَّا إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بُطِحَ لَهَا بِقَاعٍ فَرْقَرٍ ترجمه این عبارات معلوم شد
لَا يَفْقِدُ مِنْهَا شَيْئًا در حالتیکه کم نمیکنند ازان گاوان و گوسفندان چیزی را لَيْسَ فِيهَا عَقْصَاءُ
در حالتیکه نیست دران بقر و غنم پیچیده شاخها که زود آن کمتر رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف
وَلَا جَلْحَاءُ و نیست درمیان جلحاء بفتح تقدیم جیم بر حاء مهمله آنکه شاخ ندارد وَلَا عَضْبَاءُ و نه شکسته شاخ
تَنْطَحُهُ بِقَرُونِهَا میزنند آن گاوان و گوسفندان بشاخهای خود وَتَطَأُهُ بِأَظْلَافِهَا و پی سپر میکنند
اورا بسم های خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظاء معجمه سم شگافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن و سم
شتر را خف گویند و اسپ و خر را حافر كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ أُولَاهَا رُدَّ عَلَيْهِ أُخْرَاهَا فِي يَوْمٍ كَانَ
مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ الْعِبَادِ وَفَيَرَى سَبِيلَهُ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ
وَإِمَّا إِلَى النَّارِ قِيلَ گفته شد یا رسول الله فَالْخَيْلُ پس اسپان حکم انها چیست قَالَ گفت آنحضرت
فَالْخَيْلُ ثَلَاثَةٌ پس اسپان سه قسم اند و هر یکی حکمی دارد وَهِيَ لِرَجُلٍ وِزْرٌ و اسپان مردی را بره
و بار گناه اند و وزر بکسر واو و سکون زا گرانی و بره وَهِيَ لِرَجُلٍ سِتْرٌ و اسپان مر مردی را پرده و موجب
ستر حال اند تا مردم بدانند که فقیر و محتاج ست و حجاب اند که باز میدارند او را از اظهار حاجت بمردم
وَهِيَ لِرَجُلٍ أَجْرٌ و اسپان مر مردی را موجب اجر و ثواب اند مَا الَّتِي هِيَ لَهُ وِزْرٌ پس اسپان که آن مرد را سبب

بره و بار گناه اند فَرَجُلٌ رَبَطَهَا رِيَاءً پس اسپان مردی اند که بسته ست آنرا بجهت نمودن مردم تا بدانند که وی
مجاهد و غازی ست و در واقع نیست وَفَخْرًا و بسته ست اینها را برای نازیدن و بزرگ کردن بر مردم و ریا غیر
فخر ست چه ریا در طاعت می باشد وَنِوَاءً بکسر نون عَلَى اَهْلِ الْاِسْلَامِ و بسته ست برای عداوت کردن
بر مسلمانان تا بر ایشان بغی کند و بجنگ برآید فَهِيَ لَهُ وِزْرٌ پس اسپان برای اینچنین شخص سبب بره و بار گناه
اند وَاَمَّا الَّتِي هِيَ لَهُ سِتْرٌ و اما اسپان که برای مرد پرده بوده اند فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ پس
اسپان مردی اند که بسته ست آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بی فرمانی وی چنانکه
در قسم اول بود و حضور جهاد و غیره او را راه خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای
سواری خود بسته تا در جاهای مشروع سوار شود و تردد کند مر فقیر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانکه
در روایتی دیگر واقع شده ست وَرَبَطَهَا تَعَفُّفًا یعنی بسته ست از برای اظهار غنا و تونگری خود و تعفف
از طلبیدن ست از مردم نزد احتیاج بسواری ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللّٰهِ فِي ظُهُورِهَا بیشتر فراموش نکرده
ست حق خدا را و طلب ثواب از وی در پشتهای اسپان که سواری شود بر پشتهای ایشان در طاعت
و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر ان وَلَا رِقَابِهَا و فراموش نکرده ست حق خدا را در گردن
های اسپان که ادا میکند حق آنرا در زکوة و شافعیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که غمخواری آنها
بکند بکاه و دانه و اصلاح کند آنها را و دفع ضرر کند از آنها و مبنی اختلاف در تفسیر اختلاف دران ست
که نزد ما در اسپان زکوة نیست که اگر بیرون در صحرا بچرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار ست
که بر هر اسپ دیناری بدهد یا قیمت کند آنها را و از هر دویست درهم پنج درهم بدهد چنانکه حساب زکوة ست
و نزد صاحبیه و شافعی در اسپ زکوة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمان در عبد و سے
و نه در فرس وی صدقه و دلیل ابو حنیفه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرموده در سر هر اسپ که بیرون
بچرد یک دینار ست و انچه شافعی روایت کرده بر اسپ غازی محمول ست که سواری میکند بر ان
و همچنین عبد که برای خدمت ست و تقدیم فرس مروی ست از عمر رضی الله عنه و سخن در اینجا دراز ست
و در شرح سفر السعادت پاره ازان مذکور ست فَهِيَ لَهُ سِتْرٌ پس آن اسپان مر آن مرد را پرده
و ستر حال ست وَاَمَّا الَّتِي هِيَ لَهُ اَجْرٌ و اما اسپان که آن مرد را موجب اجر و ثواب عظیم ست
فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لِاَهْلِ الْاِسْلَامِ پس اسپان مردی اند که بسته ست آنها را در راه خدا
برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کند و سوار گرداند فِي مَرْجٍ بفتح میم و سکون را
و جیم در چراگاه فَرَاخ دَمَنٍ وَضَةٍ و زمینی که آب و گیاه دارد مِمَّا اَكَلَتْ مِنْ ذٰلِكَ الْمَرْجِ اَوِ الرَّوْضَةِ

من شئ پس بخورند ان اسپان از ان مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت حسنات مگر آنکه نوشته شود صاحب اسپان را بشمار انچه خورده اند اسپان بنکها و ثواب ها و کتب له عدد ارواثها و ابوالها حسنات و نوشته میشود در اوراق شمرگین های اسپان و کمیزهای ایشان نیکی ها و لا یقطع طولها و نبرند اسپان رسنهای خود را طول کبیر طاول و فتیح و اویسمانی که می بندند یکطرف او را به میخ یا مانند آن طرف دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچرد فاستنت شرفا او شرفین پس برآیند یک زمین بلند را یا دو زمین بلند را الا کتب الله له عدد آثارها و ارواثها حسنات مگر آنکه می نویسد خدای تعالی و ثابت میگرداند مر آنرا در بشمارگاههای که اسپ میزنند و بشمار سرگین های یکها و کمربها صاحبها علی نهر فشربت منه و نمیگذارد آن اسپان صاحب اسپان بر جوی پس آب میخورند اسپان از ان جوی و لا یرید ان یسقیها و نخواهد ان صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی وی نیت آب خوراندن ندارد بلکه بی قصد و ارادهٔ او آب میخورند تکلیف وی نیست و قصد و ارادهٔ آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات مگر آنکه می نویسد خدای تعالی برای وی بشمار انچه نوشیده اند اسپان نیکها و از اینجا معلوم شد که کسی کاری میکند و در ضمن وی بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در اینجا نیز ثواب می آید قیل گفته شد یا رسول الله فالحمر پس خران حکم آن چیست و در آوردن حق آنها و ترک آنها چیزی وارد نشده ست قال گفت آنحضرت ما انزل علی فی الحمر شئ زود فرستاده نشده ست بر من در حکم خران چیزی بخصوص الا هذه الآیة الفاذة الجامعة مگر این آیت تنها که جامع احکام تمامه افعال ست از خیر و شر فاذة یعنی شاذ و نشنیده ذال معجمه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسیکه عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند وی یابد جزای آنرا و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و کسیکه بکند مقدار ذره بدی می بیند جزای آنرا پس اگر خیری کند جزای آن می یابد اما چیزی بخصوص و جزای مخصوص نازل و وارد نشده رواه مسلم و استاد شعرای نامی و مقتدای ناظمان خوش کلامی و پیشوای عارفان ذوالمعانی مولانای عبدالرحمن جامی علیه الرحمة رحمة کوته بهبود نکات و سود مطویات فرماید

ای شده زندان درم بستت تو	بند بر آن جا زه کنگشت تو	پیش که ایام کند رنجه ات
گردش لوتاب دهد نجه ات	عیش ترا حال دگرگون کند	نقد خود از دست تو بیرون کند
خویش بکشا دست چو احسانیان	از پی آزادی زندانیان	مرد درم زن که درم گرد ساخت
ساختنش کرد چرا درد ساخت	کردش ازان ساخت گرد ان بود	کف بکف از راه نوردان بود
نی که بدستت ز خلاف کرم	نامنی از سیم شود مرد درم	تا نشد جدا گر نکنی از مشت خویش

بر صفت ناخن از انگشت خویش — ناخن همت که بکف حاصل است — ناخنه دیده جان و دل است

ناخنه از دیده جان بر تراش — ورنه بناخن دل خود میخراش — جمع مکن درهم و دینار را

سخره مشو شحنه ادبار را — ور بمثل جمع شود صرف کن — گوش نیوشنده بدین حرف کن

هست مبرد که ترا سیبویه — گرچه بنحوست مشار الیه — هر چه بگوید بتو اخفش شویی

ریش بحسنای و دل خویش خوش — پیشه کنی از سر جهل شگرف — منع دنانیر و دراهم ز صرف

صرف همه گرچه نیاید ز تو — منع همه نیز نشاید ز تو — ده بدر از سیم و زرت آن قدر

کاردت از عقده واجب بدر — حق چو ترا داد زدینار بیست — بخل بیک نیمه دینار چیست

رنجیت زر درهم بکنارت دویست — پنج چو خواهد ز کنارت مایست — زین زر و سیم ست بباغ نعیم

قصر ترا خشت زر و خشت سیم — خشت ز پخته ده و سیم خام — تا که بود قصه تو فرد اتمام

چون بگلوی کس ازان پاره هیچ — ندهی ازان بین بگلو مار پیچ — هر درم سیم که حق فقیر

زیر زمین میکندش جای گیر — بهر جزای تو بروز شمار — شرح ز دینار کندش زنار

گاه برخ داغ نهندت که نان — بهر چه برخ داشتی از دی نهان — گاه به پهلوی که زر بس نه پی

پهلو از و چه بهر چه کردی تهی — کاه بخشت که زردی درشت — بهر چه کردی سوی بیچاره پشت

داغ دو رویه بتنت لاله وار — بسکه بسوزند شوی لازار — جای دگر داغ کند هر درم

همچو تو نبهند ببالای هم — قدر درم گر بود افزون ز فرض — طول دهندت بهمان قدر عرض

تفرقه کن جمع درمهای خویش — سینه تهی کن ز الهای خویش — داغ جدائیش که اینجا کشی

بهتر ازان داغ که فردا کشی — حیف بود کز پی فرزند و زن — داغ نهی این همه بر خویشتن

ضامن رزق همه شد کردگار — کار خدا را بخدا وا گذار — دیده وری خوانده بعقل سلیم

حرف فنا از ورق زر و سیم — خواست درین دایره تیز رو — سازدش از نقش بقا سکه نو

عقد زهمیان درم بر گرفت — جلوه بمیدان کرم در گرفت — بی درمانرا درم اندوز ساخت

بی کرمانرا کرم آموز ساخت — هر زر و سیمی که بدرویش داد — زانچه طلب کرد بسی بیش داد

گفت فضولی ز کرم دست تنگ — کای شده پیش تو یکی سیم و سنگ — هر چه دهی از سر انصاف ده

قفل عدم بر سر اسراف نه — بعد شکستن صدف خویش را — خوار مگردان خلف خویش را

بهره که دیدی ز خداوند خود — ساز ذخیره پی فرزند خود — تا چه پذیرد صدف زیر خاک

بهره بیابد ز تو ان در پاک — گفت که دارم سفر دور پیش — انچه بدست ست کنم زاد خویش

بوی تا سایه کرد بآن مقدار که زمین خانه بود یا بادی برانگیختیم تا بدان اندازه زمین را برگرفت
واو خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی الا تشرک بی شیئا آنکه شرک نیاوری وانبار گیری بی شیئا
بمن چیزی را که من از شریک مقدس و منزهام وطهر بیتی وپاک دار خانه مرا از بتان وچیزهای
ناشایسته للطائفین برای طواف کنندگان گرداگرد وی از آفاقیان والقائمین
وبرای ایستادگان یعنی مقیمان بلد وگفته اند برای بیاستادگان در نماز والرکع السجود
رکوع وسجود کنندگان یعنی خانهٔ کعبه را از اقذار وانجاسس پاک ساز تا وی را طواف کنند ودر زمان
گذارند هاین قول بلسان اهل علم ست اما بزبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک
گبر یار من ست از همه چیز پاک کن وغیر را بدور اه مده که او پیمانهٔ شراب محبت من ست القلوب
اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها یا وحی آمد بداؤد علی نبینا علیه الصلوة
والسلام که خانه برای من پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داؤد علیه السلام گفت
وای هیبت بسیک کدام خانه ست که عظمت وجلال ترا شاید فرمود که دل بندهٔ مومن ست
داؤد علیه السلام گفت که او چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی بزن تا هر چه غیر
ماست همه را بسوزد بیت خوش آن آتش که در دل بر فروزد ✤ بجز حق هر چه پیش آید بسوزد
چون ابراهیم علیه السلام خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانهٔ کعبه آواز ده
ابراهیم فرمود که آواز من تا بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن واز من رسانیدن بیک
خلیل در مقام بلند یا بر کوه ابو قبیس برآمد وندا کرد که ای مردمان خدا بیت خانهٔ خود بر شما
نوشت وشما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه تعالی آواز او را بذرات ذریات رسانید
وهمه را صدای دعوت او شنوانید وهر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک
مبادرت فرمود وقصه تا ذین خلیل انیست که حق سبحانه وتعالی فرمود وأذن وندا در ده
ای ابراهیم فی الناس در میان مردمان وبخوان ایشان را بالحج بحج خانهٔ خدا ورد علی اللعانی
گفته که این امر متوجه حضرت رسالت ست صلی الله علیه وسلم میفرماید که خبر ده مردمان را
از وجوب حج یأتوک تا بیایند بتو مردمان رجالا پیادگان وعلی کل ضامر وسواران
بر هر شتری لاغر شده ونزار گشته که بجد تمام یأتین می آیند آن شتران من کل
فج عمیق از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار وپیاده بحج خواهند آمد لیشهدوا
تا حاضر شوند منافع لهم نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی منافع دینی ودنیوی بر سند

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ ویاد کنند نام خدای را یعنی لبیک گویند فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روز هائی دانسته
شده که ایام عشره از ذی الحجه ست و قول فقها آنست که نام خدای را بر ندر در ایام نحر و تشریق
عَلَى مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح انچه روزی داده ست ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان
انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی ست که بنام خدا بکشند و کفار بنام بت قربان میکردند
واز گوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه تعالی فرمود مومنان را که بنام من قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا
پس بخورید از گوشت آن این امر اباحت ست و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربانی در کفارتی
باشد یا جبر نقصانی صاحب قربانی را خوردن آن جائز نباشد وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید
ازان قربانی درمانده بخشیده و محتاج و تنگدست را ثُمَّ لْيَقْضُوا پس تا بگذرانند عطف ست بر بذکروا
یعنی بحج می آیند تا خدای را یاد کنند و قضا نمایند تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را بجا آرند مناسک حج را یا زایل
گردانند و سخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و تنف ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا و تا
وفا کنند نُذُورَهُمْ نذرهای خود را از نکویها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن
ست یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جبارها خانه قدیم که معبد
اول ست و مراد خانه کعبه ست ذَٰلِكَ انچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خداست وَمَنْ يُعَظِّمْ
حُرُمَاتِ اللهِ و هر که بزرگ دارد احکام خدای را که هتک حرمت او روانیست فَهُوَ پس آن بزرگ
داشتن خَيْرٌ لَهُ بهتر ست مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ
و حلال کرده شد لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مگر آنکه خوانده شده ست عَلَيْكُمْ
بر شما تحریم آن که مردار ست و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بپرهیزید یک سو روید از پلیدی
مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوا و اجتناب کنید قَوْلَ الزُّورِ از قول
دروغ که اتخاذ شرک ست یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با وی موافق نبود حُنَفَاءَ
در حالتیکه مخلص باشند لِلَّهِ مر خدای را و مائل بدین او که اسلام ست غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک
آرندگان بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ و هر که شرک آرد بخدا فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنان ست
که گویا بیفتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بروی زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس درمی ربایند
او مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزاء او اعضاء او را متفرق و متمزق می سازند
أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا ببرد او را باد از موضع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جای دور از فریادرس
و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه ست یعنی هر که از زاویه ایمان بحضیض کفر افتد هوا نفس

فاتحه

چون بپیرد طوطی من زین قفس	بهره فرزند خداوند و بس	دل چو قوی گشت بپرد دهم	
از پی فرزند چه روزی نهم	جامی ازین نه غم فرزند و زن	زر کمن روی دل از مهر زر	
زافت این ره زرنش آگاه کن	قبله اش الرزق علی الله کن	دشمنول فهم گردد و موصول	

بعلم کرج سعادات حج از وسائل نیل منازل شرایف و وسائط فوز بمراحل کرایم سرا پا لطائف ست و حاج برکات امتزاج بمفاز نجات فائز ست و بحبات عالیات نشاط و انبساط حائز و حجاج با فضائل و حاج از روی باطن ایمان کامن اند و از سوی ظاهر اسلام متظاهر و قدس باطنی را اشراف مذکور سرشت قدیم ست و نور ایمانی را باکرام سرا پا الطاف مذبور سرنوشت عظیم طائف بیت حضرت رب العزت جل عزه عزیز و شریف هر دو سراست و زائر خانه جناب خداوند قدوسه کریم و لطیف دار فنا و جزا و دهدایت بنیاد کسی بود که از نور زیارت این خانه معمور از هدایت مصباح طاعت را بیفروزد و مبارک نهاد شخصی باشد که بطواف این خانه مبارک نور برکات دارین ذخیره اندوزد خصلتی ست از خصال مکفره برای سیئات متفرقه و متاخره و از اینجاست که حج خانه کعبه را اَنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ بدرستیکه اول خانه که در روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِی بِبَکَّةَ آن خانه ایست که در مکه واقع شده و بکه اسم بلده ست همچنان مکه باسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که ایا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش خدا ساخته اند فرمود که نی پیش ازین نیز بیوت عبادت بودند اما او اول خانه ایست که حق سبحانه و تعالی مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مُبٰرَکًا بر کت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن دران بی طواف و نماز برابر ست در ثواب با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وَهُدًی هو این خانه خداوند هدایت ست لِلْعٰلَمِیْنَ مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را مهتدی میباشد یا راه نماینده ست مسلمانان را بهشت فِیْهِ درین خانه یا در حرم اٰیٰتٌ بَیِّنٰتٌ نشانهای روشن ست یکی از انها مَقَامُ اِبْرٰهِیْمَ و آن سنگی ست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن نه یک آیت ست بلکه چهار آیت ست اول تاثیر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم آنحضرت در و تا کعبین سیوم بقای آن رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیه دیگر وَمَنْ دَخَلَهٗ و هر که در آمد درین خانه کَانَ اٰمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه گاری که پناه بخانه آرد دست تعرض ازوی کوتاه ست تا مادامی که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و غیره ایمن ست از عقوبات و مکافات

جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه بقول اصح مغفور ست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم
وبغایت وقتی صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشم
هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند وامن داخل حرم را آیتی دیگر قول
ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دور اذکر ساخت وباقی را منطوی کرد تا دلالت کند بر آنکه
آیات بینات بسیار ست وذکر آن متجاوز از حد شمار ومفسر آن بعضی از انها را ذکر میکنند چون
میل قلوب بدان واختصاص آن بقبلهٔ مومنان وآنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد وهیچ پرنده
بر بام خانه ننشیند وهرگز بی طواف کننده نباشد وهر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار گردد وآولیا
هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند وروحانیان وجنیان بطواف آن مائل باشند وامثال این
آیات واضحه بسیار ست **بیت** هر چه گفتیم در او صاف وی از روی کمال ❊ همچنان هیچ نگفتیم
که از و صد چند انست محققان گویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهت منظوریت رحمان ولکن
بنظر الی قلوبکم ونیاتکم موضوع شده خانه دل ست وجمیع اجزاء وجود برکت دل راه بحق یابند چه هرگاه
شعاع لوامع نظرات تجلیات ربانی بیرون افتد آثار انفتاح وانوار انشراح از صفحهٔ وجه اولیا لایح گردد
وبصفت سعت ولکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی سمع وبی بصر شود ودرین خانه
علامات روشن ست که طالب آنها بر مطلوب خود استدلال میکند ومقام ابراهیم که مقام تسلیم
باشد یکی از انهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلت ست هر که درین مقام
در آید از همه آفت ها ایمن گردد ودر آمدن بجرم صورت سبب آمان ست از تیغ دشمن ودخول
در حریم معنی واسطه امنی باشد از شمشیر قطعیت دوست وعاشقان را هیچ المی از الم فراق درست
زیاده نیست **بیت** به تیغم گر کشی باکی ندارم ❊ بهجرانم کشی طاقت ندارم ❊ وَلِلّٰهِ وَمِنَ اسْتَطَاعَ
علی النّاس برمردمان حجّ الْبَیْتِ قصد خانه کعبه مِنِ اسْتَطَاعَ هر که توانائی دارد اِلَیْهِ سَبِیْلًا
بسوی بیت از جهت راه واستطاعت بقول امام شافعی رحمة الله علیه زاد وراحله ست وبسخن
امام مالک رحمة الله صحت بدن وقدرت بر مشی هر کسب که زاد ازان حاصل شود وامام اعظم
رحمة الله مجموع زاد وراحله وصحت را استطاعت میگوید واین طریق نیز شرط ست وَمَنْ کَفَرَ
وهر که نکرد وبفرضیت حج فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای تعالی غَنِیٌّ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ بی نیاز ست
از همه عالمیان آیت وَاِذْ بَوَّاْنَا وبیاد کن چون معین ومبین گردانیدیم لِاِبْرٰهِیْمَ
مر ابراهیم خلیل را مَکَانَ الْبَیْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم

اورا پریشان و پائمال سازند یا باد وسوسهٔ شیطان اورا در وادی ضلالت افگند و نابود و ملعون
کلام هلاکت مشرکان ست ذٰلِكَ آنست کار که فرمود ند از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ وَمَنْ
يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّٰهِ و کسیکه بزرگ دارد نشانهای خدای را که مناسک حج ست یا هدایا و تعظیم آنها
آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها فَإِنَّهَا پس بدرستیکه بزرگ داشت آن مِنْ تَقْوَى
الْقُلُوبِ از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها ترسگاری بود از موجبات
غضب حضرت آلهی حضرت علام مناسک حج و مفهم مسالک نسک و استاد حج اسلام شرف منهج و داعی الی اشرائع
اکرم نهج جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فرماید **وَعَنْ** عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَلَكَ زَادًا وَرَاحِلَةً تُبَلِّغُهُ إِلَى بَيْتِ اللّٰهِ
کسیکه مالک باشد توشه راه و اهل و عیال و شتر سواری را که برساند او را تا خانه خدا وَلَمْ يَحُجَّ و حج نگذارد
فَلَا عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا پس نیست تفاوت که بمیرد کافر بر دین یهود یا بر دین
نصاری و درین غایت تغلیظ و تشدید ست بر تارک حج و یهود و نصاری گفت زیرا که صاحب کتاب
و ملت اند اگرچه کافر اند نه از مشرکان و مجوسان و غیرهم که از ایمان و ملت محروم و مهجور اند وَذٰلِكَ أَنَّ
اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ و آن وعید بحمت آنست که خدای تعالی میگوید وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ
حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا و حق ست مر خدا را بر مردم قصد خانه کعبه هر که می تواند راه رفت
بسوی وی در آخر آیت میگوید وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ و کسیکه کفر ورزد و کفران
نعمت خدا کند پس خدا بی نیاز ست از عالمیان کنند یا نکنند او را از ان سودی و زیانی نیست و سود و زیان
ایشان راست و تغلیظ در اینجاست موافق انچه در حدیث واقع شد گویا مراد تمام آیت ست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَفِي إِسْنَادِهِ مَقَالٌ وَهِلَالُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ مَجْهُولٌ وَالْحَارِثُ
يُضَعَّفُ فِي الْحَدِيثِ و این هر دو راوی این حدیث ست یکی مجهول و دیگر ضعیف **وَعَنْ**
أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنَ الْحَجِّ حَاجَةٌ
ظَاهِرَةٌ کسیکه باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله ست أَوْ سُلْطَانٌ جَائِرٌ یا قهرمان
ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت قهرمان ست الآن استعمال می یابد در ذات صاحب سلطنت
أَوْ مَرَضٌ حَابِسٌ یا بیماری باز دارنده یعنی بیماریکه نه توان بآن سفر کرد فَمَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ پس بمیرد
آنکس که این موانع ندارد و در حالیکه حج نکرده ست فَلْيَمُتْ إِنْشَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْشَاءَ نَصْرَانِيًّا
پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ شرح این در شرح حدیث علی

گذشت وعن ابی هریرة رضی الله عنه من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه کسیکه حج کند برای خدا نه برای ریا و سمعه و غرض دیگر پس رفث نکند و فسق نورزد بازگردد پاک از گناهان همچو پاک بودن او از گناهان در روزیکه زاییده است او را مادر او مراد از رفث تمتع را و فاجماع و فحش و سخن کردن زنان در جماع است و در نهایه گفته رفث منهی عنه است که خطاب کرده شود بدان زن را و اگر ای شنیدن زن گوید رفث نبود و مراد به فسوق خروج از حدود شرع است بارتکاب حرام و در قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده مراد بدان جنگ و جدال با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر است و در حدیث ذکر آن نکرد گویا آنرا داخل فسوق دانست متفق علیه و مذکر فرخ انجامی و عالم اندر ازرقانی مولانای عبد الرحمن جامی علیه الرحمه در محمدت حج میمنت و خجسته معرج فرماید نظم

ای ز کلت نازده سر حب دل — مانده ز حب وطنت پا بگل — خیز که شد پرده کش و پرده ساز
مطرب عشاق ز راه حجاز — یکدم ازین پرده سماعی بکن — هر چه نه زین پرده و داعی بکن
دین تر اگر شود ارکان تمام — روی نه از خانه برکن مقام — ناقه اگر نیست ترا زیر ران
در قدم خاقه روان شو روان — گر نبود راحله باد پاسے — راحله از پا بکن و در ره در آی
گر بادیت نبود دست رس — جلد قدم پای فراز توبس — نه تهش پشت ز گرد و غبار
کرده تهش خاز بمنبج استوار — پاشنه از خنده دهان کرده باز — ز ابلهار یخته اشک نیاز
واله و حیرت زده و ستهام — خنده زنان گریه کنان میخرام — پشت امید تو بخورشید گرم
بستر آسایشت از ریگ نرم — سایه بفرقت که مغیلان کند — به که سر پرده سلطان کند
باد بیابان زده بر دیده ریگ — پای فرو رفته بتفسیده ریگ — به که نشینی بمسب شمال
پای فرو کرده به آب زلال — بانگ حدی بشنو و صوت درای — شور شتر گرم رود تیز های
راه وفا بی سر و پا میگذر — بر خس و خاشاک چو ریحان تر — باد بمیعاد بقصد رسان
رخت باثبات تجرد رسان — رشته تدبیر ز سوزن بکش — خلعت سوزن زده از بن بکش
هر چه بران بخیه زدی یا وصال — ای برون از همه سوزن مثال — باز کن از بخیه زده جامه خوے
بوکه ترا بخیه بیفتد بروی — گر نه ز مرگ است فراموشیت — بوکه بود کار کفن پوشیت
لب بکشا یا فتن کام را — نعره لبیک زن احرام را — موهمه ژولیده رخ گرد ناک
سینه خراشیده دل دردناک — رو بحرم کن که دران خوش حریم — هست سیه پوش بکار مقیم
صحن حرم روضه خلد برین — او بجهان صحن مربع نشین — قبله خوبان عرب روی او
سجده شو خان عجم سوی او — باد جنوب دامنش آویخته — غالیه در جیب جهان ریخته

تا شکنی شیشهٔ ناموس و ننگ | کرده نهان در بغل دامن سنگ | باشکن طرهٔ شب رنگ او
دیدهٔ جان سرمه کش سنگ او | سنگ سیاهش که از آن گونه است | دست تمنای یمین الله است
چون تو از آن سنگ شوی بوسه زن | بوسه زن دست که باشی مبین | بر سر گردون زنی از فخر کوس
گر رسدت دولت این دست بوس | از لب زمزم شنو این زمزمه | کز نم ما زنده دلند این همه
سوی قدمگاه خلیل الله آی | تا چو بیابی ز پیش دیده سای | پای مروت بسوی مروه نه
چهرهٔ صفوت بصفا جلوه ده | تا نشود در عرفات وقوف | کی شود از راه نجات وقوف
کیش منی را بمنا ریز خون | نفس دنی را بمنا کن زبون | سنگ بدست آر بری چون حمار
دیو هوا را کن ازان سنگسار | چون دل ازان شغل بپردازی | کار حج و عمره بهم سازی
شکر خدا کوی که توفیق داد | ره بسوی خانهٔ خویشت گشاد | ورنه که یارد که بآن ره برد
ور چه شود مرغ بآن ره برد | پور موفق که بتوفیق حق | برد ز هر پیر موفق سبق
بادیهٔ کعبه بسی می برید | محنت آن راه بسی میکشید | روزی ازانجا که دلی داشت تنگ
زد بدر کعبه سر خود بسنگ | گفت خدایا پس محنتی | سوی من افگن نظر رحمتی
راه حج و عمره بسی رفته ام | بهر تو نی بهر کسی رفته ام | دل بوفای تو گرو بوده ام
بی سر و پا در تگ و دو بوده ام | زین سفرم نیست بکف حاصلی ❊ | نی سر وقتی نه بسامان دلی
هیچ ندانم که مرا حال چیست | بخت مرا پایهٔ اقبال چیست | شب چو درین درد فرو شد بخواب
آمدش از حضرت بیچون جواب | کای بر همه پای ز سر ساخته | بر همه زین پایه بر افراخته
گر نه ترا خواستمی بر چنین | داد میت ره سوی این در چنین | هر که نه مائل بسوی دی شدم
سوی خودش راه نمائی شدم | حاصلت این بس که ترا خواستم | باطنت از شوق خود آراستم
رو بسوی خانهٔ خود داده ام | بر در هر کس نفرستاده ام | یارب ازانجا که کرم آن تست
چشم همه بر در احسان تست | جامی اگر چند نه صاحب دل است | از تو بامید چنین حاصل است

ودر باقت خواطر باد و باد راک ضمائر که بعد از فضل عبادات خمسهٔ اینیه اسلامیه عبادتی فاضل تر از قرائت حضرت قران قدس قران و طاعتی کامل تر از تلاوت فرقان انوار توامان نیست بنا بر آن بر عارف خبیر لازم است و بر عاقل بصیر مستلزم که حقیقت کار فهمیده و بر وقوف اسراری برده بعد از تقدیم طاعات خمسه ممدوحه شغل قرائت موصوفه پیش گیرد و اوقات لیل و نهار خود درین عبادت عظما و پرستش کبری بسر سازد و مستغرق دار قرائت قرآن مغفرت نشان از اعظم وسائل حصول رضای حضرت

ذکر کلام مستقیم قرآن مجید

خالق زمان با مضا و دوران پر امضاست و تلاوت فرقان پر از نفاست بیکران از انجم وسائط وصول
بذروهٔ استرضای جناب مالک گیهان زود انقضا بیقین بدانکه قاری کتاب قدیم حسب فرمودهٔ
حضرت باری جل قدسه جنت قراری ست واز دوزخ فراری وشک مدان که تالی صحیفه قدم نفیفه بروفق
وعدهٔ جناب ذو صفات جلالی و جمالی عز کماله باحور و غلمان ملاقی ست واز زبانیه عذاب نیران هجران
تلاقی خاصه خواندن قرآن رفعت بخشی هر دو جهان ست و سموت دهی در معرج جنان وخصیصه شغل
بفرقان بعظمت نوازشی درین دوران ست وعزت دهی در دار خلد مکان وحق ادای این طاعت
کبری و عبادت عظمی آنست که افضل کلام واشرف قصص شرف التیام قرآن مجید و فرقان حمید را
بالفظ و معنی بخواند و هر روز بعضی و نبذی ازان بطور ورد و وظیفهٔ بلا تعطیل و تراخی خوانده باشد تا از
سر الف این بندگی اشرف واز سعادات این پرستندگی اسعد مستسعد گردد و بالجمله تلاوت
قرآن موجب بهره یابی از ایمان ست و بی نصیبی ازان موجب خسران دو جهان الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت درشان عبد الله بن سلام
و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که درشان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب
رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت درشان مسلمانان فرود آمده باشد
و بر هر تقدیر يَتْلُونَهُ میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانچه حق تلاوت
یا متابعت کردن ست أُولَئِكَ آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان دارند بکتابت نه آنها که تحریف کردند
وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب واحکام آن را تغییر دهد فَأُولَئِكَ پس آنگروه هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان حضرت عالم علوم قرآن و واقف رموز فرقان و متخلق باخلاق
مذکور در کتاب قدم نشان و شفیع مذنبان جناب رسول الله تعالی صلی الله علیه وسلم فرماید عَنْ
عُثْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ
الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ بهترین شما کسی هست که آموخت قرآن را و اموزانید آنرا و گفته اند که مراد آنست
که از جمله بهتران ست زیرا که خیریت در غیر معلم و متعلم نیز وارد شده ست نووی در فتاوی خود گفته
اگر قدر واجب از قران تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم فقه برابر ست و در زیاده بر واجب فقه افضل است
ازان و پوشیده نماند که این بر تقدیر یست که مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد والا تعلم فقه نیز از لوازم
و توابع قرآن ست فتدبر رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الْأُتْرُجَّةِ قصهٔ حال مسلمانی که میخواند

قرآنرا همچو حال اترجه ست بضم همزه وسکون تا وضم راء مشدده وجیم وآخر جیم تا ونرنجه ونارنج نیز گویند ونرنجه در
روایت نیامده میوه معروفست که جامع ست میان طیب طعم وطیب رائحه چنانکه فرمود وریحها طیبة وطعمها
طیب بوی وی خوش ومزه وی خوش ست همچنین مومن که میخواند قرآنرا لذت میگیرد از ان وتعکس میگیرد واز وی احدانرا
قدرت وحول می یابد بدیگران ومثل المؤمن الذی لا یقرء القرآن مثل التمرة لا ریح لها وطعمها حلو
وحال مسلمانی که نمیخواند قرآنرا همچو حال خرماست که نیست بوی مر اورا ومزه وی شیرین ست ومثل المنافق الذی
لا یقرء القرآن مثل الحنظلة لیس لها ریح وطعمها مر وحال منافقی که نمیخواند قرآنرا همچو حال حنظلست که نیست
بوی مر اورا ومزه وی تلخ ست ومثل المنافق الذی یقرء القرآن مثل الریحانة ریحها طیب وطعمها مر
وحال منافقی که میخواند قرآنرا همچو حال ریحانه ست که بوی وی خوش ست ومزه وی تلخ ست متفق علیه وفی
روایة ودر روایتی انچنین ست المؤمن الذی یقرء القرآن ویعمل به کالاترجة والمؤمن الذی لا
یقرء القرآن ویعمل به کالتمرة ودرین روایت وعمل بزیاده کرده ودر روایت اولی اکتفا بعنوان مومن
نموده که مستلزم عملست واحتمال دارد که طعم کنایت از اعتقادی که مومن در دل دارد وداشته باشد عن ابی سعید قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الرب میگوید پروردگار تبارک وتعالی من شغله القرآن عن ذکری
ومسئلتی کسیکه باز دارد اورا قرآن از ذکر من ودعا وسوال من که در غیر آن ست اعطیته افضل ما اعطی السائلین
میدهم اورا بهتر وبیشتر از انچه میدهم سوال کنندگانرا ظاهر آنست که گوید ذکر کنندگانرا ولیکن انچنین نگفت
واکتفا بذکر سوال کرد زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعاست ولیکن بطریق کنایت وتعریض زیرا که ذکر کردیم ثنای
وی در معنی سوال او طلب ست ودر حدیث دیگر آمده ست کسیکه باز دارد اورا قرآن از ذکر من از سوال من
میدهم اورا بهتر از انچه بدهم سوال کنندگانرا پس ذکر افضل از دعا آمده وقرآن افضل از همه ذکر ودعا
جزوی از قرآن ست ودر قرآن تعرض بکل ست بعضی از درویشان مریدان را بذکر مشغول دارند
وتلاوت قرآن را چند گاه موقوف دارند مصلحت در وی آنست که ظهور ست اعنی اثر در ذکر اسرع
واظهر ست حصول آن در قرآن بطلب ست اما بعد از حصول اتم واکمل ست که زوال پذیر نیست بلکه اثر
ونتیجه ذکر رو می آید وزود میرود ودر قرآن دیر آینده ودیر پاینده ست کذا ذکر بعض المشایخ وفضل
کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه وفضل کلام خدا بر باقی کلامهای خلق همچو
فضل خداست عز اسمه بر خلق وی رواه الترمذی والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وقال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال قراءة
القرآن فی الصلوة افضل من قراءة القرآن غیر الصلوة خواندن قرآن در نماز بهتر ست از خواندن

آن در غیر نماز افضل حالات قرارت قرآن ست در نماز ایستاده بعد ازان نشسته و قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي غَيْرِ الصَّلٰوةِ أَفْضَلُ مِنَ التَّسْبِيحِ وَالتَّكْبِيرِ وخواندن در غیر نماز بهتر ست از تسبیح و تکبیر و تحمید اگرچه در نماز باشد زیرا که تسبیح و تهلیل و تکبیر همه حز و قرآنند و لهذا التفضیل داده قیام نماز را از رکوع و سجود و بجهت اشتمال قیام بر قرارت قرآن وَالتَّسْبِيحُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضلتر ست از صدقه و صرف مال در راه خدا مشهور آنست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر رسد فاضل تر ست از عبادات لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر ازان مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگتر ست از همه چنانکه در احادیث مسلمه آمده که ذکر بهتر و فاضل تر ست از انفاق و نفقه در راه خدا و احادیث درین باب بسیار ست و این حدیث که در کتاب مذکور ست از انهاست فتدبر وَالصَّدَقَةُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّوْمِ وصدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر ست از روزه داشتن و امساک کردن و گفته اند که در صوم امساک مال ست از نفس بعد ازان صرف کردن بران و در صدقه صرف مال ست بر غیر چنانکه گفته ست ؎ داگر نه چه حاجت که زحمت بری زخود باز گیری و هم خود خوری وجهت فضیلت صوم که اشاره کرده شده ست بآن حدیثی که در کتاب الصوم گذشت که هر عمل بنی آدم بمی ماند ست مگر روزه که این برای من ست و من جزا میدهم بآن باقی ست و شک نیست که اختلاف بجهات و حیثیات معتبر ست در امثال این و باین اشاره کرد بقول خود الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ روزه داشتن سپر ست از آتش دوزخ و سبب حفظ و نگاه داشتن ست از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نار ند و گفت طیبی که چون مقابله کرده شود بذات عبادات نماز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنند بهر یک بحسب اثر و خاصیت آن صوم افضل بود انتهی و شناعت اولوالالباب بشنود و بدریافت فراست ارباب واصل باد که در عبادات بعد از فضیلت قرارت قرآن قدم قرآن دیگر اذکار فیض بار و افکار فیضان شعار مانند تسبیح و تکبیر و تحمید و استغفار و درود و فضائل کار و مثل فکر در صفات قدس اسرار و شیون انوار اطوار حضرت آفریدگار تعاظم خلقه را فضیلتی نهایت عظیم و کرامتی بغایت فخیم ست لهذا عقلا را باید که بعد از فراغ از تلاوت فرقان سرمدی عنوان اوقات شب و روز را در شغل از کار مذکور و افکار مسطور مشغول دارند و بدین وسیله نبیله آبروی احوال خویش در هر دو جهان حاصل نموده باشند و متواصل ساخته و بید است که از پرستش و ستایش حضرت کردگار عزت عبادته در حق انسان عملی سعادت آور نیست و پوید است که از شغل پرستندگی و نیایش جناب دادار جلت طاعته در باب آدمی پرستیان شغل شرافت یا مدنی آیت اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ

بدرستیکه در آفرینش آسمانها و انچه در ویست و الارض و در آفرینش زمین و انچه بروی ست و اختلاف اللیل
و النهار و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در رفت و ظلمت یا نقصان و زیادت لایت هر آئینه نشانهاست
بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که عقول ایشان
از شوائب حس و وهم صافی و با درک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشند الذین و این اولی الالباب
آنانند که از روی خلوص یذکرون الله یاد میکنند خدای را قیاما در حالت ایستادن و قعودا در
وقت نشستن و علی جنوبهم و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر ست یعنی دایم باذکر
حق اند و بیوسته در دریای محبتش مستغرق که من احب شیئا فاکثر ذکره ای شب و روز
بجز یاد تو در خاطر نیست ❊ بلکه در خلوت خان غیر تو کس حاضر نیست ❊ یا مراد از ذکر نماز ست که بدین
هیات سه گانه میگذراند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر ست یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام
که قوام معیشت بدان ست و بر نعمت قعود که پایداری صحت دران ست و بر راحت اضطجاع و منام که
آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دل ست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما
ذکر کردن را فتوری و قصوری نباشد پس مراد ازین ذاکران صاحبدلانند که مشغول بدل و جان اند
قیاما در حالتی که قایم اند یعنی متوجه بامر الهی و قعودا و قاعدا ند یعنی باز ایستاده از ملاهی و علی جنوبهم
بر جانب انداز ارتکاب مناهی یا قایم اند بر آستانه خدمت و قاعد اند بر بساط قربت و علی جنوبهم
آسوده گانند در بارگاه وجد و حال بر کناره از پندار و هم و غرور و خیال ❊ حجاب کثرت از هم در دریده
بخلوت گاه وحدت آرمیده ❊ رو و هم و خرد بر خویش بسته ❊ بحق پیوسته واز خویش رسته ویتفکرون
و اندیشه میکنند لذوی استدلال فی خلق السموات و الارض در آفرینش آسمانها و زمینها
تا اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و عجب و بعد و هجران از سطر دل ایشان بر خاسته
از غیب بحضور آیند و لذوی شهود و بزبان نیاز گویند ربنا ما خلقت هذا ای پروردگار ما نیافریدی
این مخلوق را که آسمان و زمین ست باطلا آفریدنی باطل یا خلق نکرده آنرا لعبث و هزل سبحانک
پاکی ترا ست از انکه چیزی باطل آفریدی فقنا پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود عذاب النار
از عذاب آتش در دوزخ ایضا یا ایها الذین امنوا ای آن کسانیکه گرویده اذکروا الله یاد کنید خدای را
ذکرا کثیرا یاد کردنی بسیار یعنی در غایت اوقات بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و سبحوه
و تسبیح گویید مر او را یعنی نماز گذارید برای وی بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح تا شام
اشتق ست لذوی آدای او سلمی رح فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دل ست چه دوام ذکر بر زبان

ممکن نیست و در لطائف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارت ست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر ست که من احب شیئا فاکثر ذکره نشان دوستی یا مراد از ذکر کثیر ست که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی نماند ﴿ در هیچ مکان نیم از فکرت خالی ❊ در هیچ زمان نیم از فکرت خالی احادیث عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَأَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَا قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْعُدُ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ اللهَ نه نشیند هیچ گروهی در حالیکه ذکر میکنند خدا را إِلَّا حَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه گرد میگردند و احاطه میکنند ایشان را فرشتگان وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ و می پوشد ایشان را انوار و آثار رحمت وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ و فرود می آید بر ایشان آرام و حضور آنچه حاصل میشود در آن وقت از نورانیت و طمانیت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق آخر آنست که سخن در انعمنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت فتذکر وَذَكَرَهُمُ اللهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ و یاد میکند این قوم را خدای تعالی در آن جماعه که نزد اویند و مقربان جناب قدس اند و از جهت مباهات و مفاخرت کردن بایشان و اظهار فضل و کرامت آدمیان بملائکه که دعوی میکردند تسبیح و تقدیس برای خود و فساد و سفک برای ایشان رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ رَبَّهُ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ روایت ست از ابی موسی اشعری گفت حال و قصه آنکس که یاد میکند پروردگار خود را و آنکسی که یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده ست ذاکر بمنزله حی ست مظهر آثار روحانیه از معرفت و شوق و ذوق و محبت و مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر بر عکس آن باشد ﴿ زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست ❊ زنده آنست که با دوست وصالی دارد وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي میگفت آنحضرت میگوید خدای تعالی من نزد یک گمان بنده خودم یعنی می آمرزم گناه او را چون طلب آمرزش کند قبول میکنم توبه او را چون توبه کند و باز آید از گناهان واجابت میکنم وقتیکه دعا میکند و کفایت میکنم حاجتش را وقتیکه طلب کند واضح آنست که مراد باین رجاست و امیدواری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد عفو میکنم و اگر عقوبت گمان برد عقوبت کنم اشارت ست بترجیح جانب رجا گفته اند حقیقت رجا آنست که عمل کند و خدمتی بجا آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان ورزد و استغفار نکند و توبه نیارد و چشم نیکی دارد آن آرزوی محض ست و آهن سرد کوفتن ست بر هر تقدیر

از لطف وکرم خدا محروم نباید بود ۵ ناامید از لطف تو کجا باید رفت توبه بخشائی که درگاه ترا ثانی نیست

وبعضی گفته اند که مراد بظن اینجا علم یقینی ست یعنی من نزدیک یقین بنده ام بمن وعلم وی آنکه باز گشت وی بسوی من ست وحساب وی بر من وآنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر وشر البته شدنی ست در سیدنی یعنی چون متمکن گردد بنده در مقام توحید قریب میگردد بمن چنانکه هر چه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم اوست بآنکه من با دیم چون یاد میکند مرا با آنکه جزا میدهم من او را بر عمل او پنهان وآشکارا بمعنی مابعد وی تفصیل وتفسیر میشود مراورا چنانکه فرمود وَاَنَا مَعَهٗ اِذَا ذَکَرَنِیْ وَمن با بنده ام وقریب او یم بتوفیق ومعونت ودر آوردن نور حضور وشهود در دل وی وقتیکه یاد میکند مرا فَاِنْ ذَکَرَنِیْ فِیْ نَفْسِهٖ پس اگر یاد میکند وی در ذات خود پنهان ذَکَرْتُهٗ فِیْ نَفْسِیْ یاد میکنم من او را در ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب مراورا وستوری میشوم بذات خود اثبات آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس فرشته ونه خبر دهی وَاِنْ ذَکَرَنِیْ فِیْ مَلَاٍ ذَکَرْتُهٗ فِیْ مَلَاٍ خَیْرٍ مِّنْهُمْ واگر یاد کند مراورا در جماعتی ذکر کنم اورا در جماعتی بهتر از انجماعت که جماعت ملائکه مقرب باشند وملا بفتح میم ولام اشراف قوم ورؤسا ایشانرا گویند وشک نیست که مر حق سبحانه را کلام ست نفسی ولفظی کلام نفسی عبارت ست از معنی وحالتیکه می یابد آنرا آمر وناهی ومخبر در نفس خود وقت اراده امر ونهی واخبار قبل از تکلم بآن کنایت ست یا اشارت بسوی آن وکلام لفظی عبارت ست از کلام مولف از اصوات وحروف لهذا کلام نفسی خدای تعالی را از صفات ازلیه او تعالی را شمرده اند وگفته اند که کلام یعنی کلام نفسی خدای تعالی صفتی قدیم ست منافی سکوت وآفت ونیست از جنس حروف واصوات مختلف نمی شود بسوی امر ونهی واخبار ومتعلق نمی شود بماضی وحال واستقبال مگر بحسب تعلقات واضافات مانند علم وقدرت واز اینجاست که میگویند که کلام الله مخلوق نیست واما کلام لفظی خدای تعالی که این مقرر ودر دست منقول بسوی ما بنقل متواتر ست حادث ومخلوق ست وکسیکه بعدم حدوث وخلق کلام لفظی قائل شده مانند بعض حنابله قولش نزد جمهور اهل سنت محمول بر جهل وعناد ست پس ذکر می کند بنده بمعرفت وکلام ولامحذور فیه وثواب لازم ذکر اوست سبحانه واثر آنست وقاضی عیاض گفته که محتمل ست بودن محمول بر ظاهر بجهت اکرام وتشریف وی سبحانه مر بندهٔ خود را ودرین حدیث دلیل ست بر جواز ذکر جهر بدانکه اینحدیث دلالت میکند بر فضیلت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد از ملائکه مقربین وارواح مرسلین اند نه ملائکه فقط یوشیده نماند هنوز اشکال باقی ست بذاکر در مجلس شریف نبوی صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گویند که روح مقدس آنحضرت در ملائکه بسا اوقات بوده ست وبهمین سبب آن ملائکه که خبر شد وآنرا

خیر می نامید مد و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آنست که گفته شود که خیریت
از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو ثابت ست مر ملاء اعلا را و این منافات ندارد با فضلیت بشر
از جهت کثرت ثواب بجهت تعهد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین ست آنچه بعض گفته اند
که خیریت بجهت بودن ایشان ست نزد خدای عزوجل و بودن وی تعالی با ایشان چنانکه قول وی تعالی
الذین عند ربک و قول وی سبحانه انی معکم و عندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت ست مر بشر را لیکن
ملائکه را اقدم و اسبق ست و ظهور سلطان ربوبیت و انوار در عالم ملکوت اکثر و اشهر ست اگرچه بشر افضل
و اشرف ست از وجه دیگر و تصریح کرده اند باختلاف جهتین بسیاری از علماء و الله اعلم متفق علیه
وعن ابی ذر رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یقول الله تعالی
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و ازید و گفت آنحضرت که میگوید خدای تعالی کسی که بیارد
نیکی را و عمل نیک کند پس مر او راست ده چندان ثواب کمی ازان نیست و ازین بیشتر هم میدهم هر کرا خواهم
بر اندازه صدق و اخلاص در عمل تا بمضاعف هم واقع ست و من جاء بالسیئة فجزاء سیئة
مثلها و کسیکه بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند اوست یعنی یک بدی آذا غفر یا می آمرزم و جزا
اصلا نمیدهم مقصود بیان فضل و کرم ادست تعالی و فضل شانه و دیگر آنکه میفرماید و من تقرب
منی شبرا و کسیکه نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر تقربت الیه ذراعا نزدیکی جویم من بسوی
وی مقدار ذراع و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و کسیکه نزدیکی جوید بسوی من
یک ذراع نزدیکی جویم بسوی وی مقدار باع یعنی اندک عمل کند فی الجمله موجب قرب درگاه میشود
و جزا آن زیاده ازان میدهم و زیاده گردانم قرب او را بدرگاه خود از انچه مستحق و مستوجب آنست
و شبر بکسر شین و سکون با یک بالشت و ذراع یک ارش دست و باع قولاج کذا فی الصراح و در قاموس
گفته که شبر مابین اعلی ابهام و خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدر مدیدین
و من اتانی یمشی اتیته هرولة و کسیکه بیاید مرا روان می آیم من او را روان و هرولة بفتح
ها و سکون را و فتح واو نوعی از رفتار و دویدن کذا فی الصراح و القاموس هرولة میانه رفتن
و دویدن و این کنایت ست از سبق رحمت خداوند تعالی بر طاعات از اعمال ایشان و من لقینی
بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا و کسیکه بیش آید مرا بمقدار زمین و بری آن از روی
گناهان در حالیکه انباز نگیرد اند بمن چیزی را لقیته بمثلها مغفرة پیش می آیم او را بمانند
آن از روی آمرزیدن و قرب دی از بندگان و زیاده ثواب و اعطاء فضل وی قرب شی بضم و کسر

چونکه قریب مقدار روی باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ما من قوم یقومون من مجلس لا یذکرون الله فیه الا قاموا عن مثل جیفة حمار
که ذکر نکنند خدا را در آن مجلس الا قاموا عن مثل جیفة حمار مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر وکان علیهم
حسرة و باشد آن مجلس بر ایشان موجب حسرت و ندامت رواه احمد وابو داود وعن ابن عباس
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم شیطان
نشیننده ست بر دل آدمی فاذا ذکر الله خنس چون ذکری کند آدمی خدای را پس میرود و جدا
میگردد شیطان واذا غفل وسوس وچون غافل میگردد از ذکر خدا وسواس میدهد هجوم سینه
بر زمین نهادن مرغی و آدمی و وحوش وجز آن از انچه بر زمین می جنبند از جانوران وخنوس پس پاندن
و پس چیزی پنهان شدن وسواس اندیشه بد در دل افگندن رواه البخاری تعلیقا روایت
کرده ست این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد ست از اول و بخاری این
قسم احادیث در تراجم ابواب آورده ست وعن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم دال و
فتح آن صحابی مشهور ست کثیر الحدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الکلام الی الله اربع
فاضلتر و زیاده تر از روی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لا یضرک بایهن بدأت
الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لا یضرک بایهن بدأت زیان نمی کند
ترا هر کدام ازین که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل ست در افاده مقصود که جلال حق و کمال اوست و تقدیم
و تاخیر دران تفاوت نمی کند ولیکن این ترتیب را بعض شایسته ست زیرا که ناظر در معرفت خدا نخست نزد روی باید بعد ازان
منعم میباید بنعم و کمالات در ذات اقدس وی تعالی بعد ازان منکشف میگردد بر وی توحید بعد ازان عاجزی باید نمود در ثنا و توحید
پس میگوید الله اکبر کذا قاله الغزالی و مراد احبیت ست بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآن اند جز کلمه رابع
و در روایتی آمده ست که افضل الذکر بعد کتاب الله رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن و کلمه اند سبک بر زبان گران اند در میزان
دوست داشته شده بسوی رحمن آن و کلمه کدام اند سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
افضل الذکر افضلترین ذکرها لا اله الا الله ست اگرچه اذکار بسیار ست و هر چه بدان یاد خدا حاصل میشود از اقوال و افعال ذکر ست ولیکن
این کلمه توحید ست و ایمان بدان آن صحیح نه و اشتغال مداومت بکلمه را خواص عجب و اسرار غریب ست در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سر بکیه موجود ست در دل و لهذا
اختیار کرده اند از مشایخ در تربیت مریدان و افضل الدعاء الحمد لله و افضلترین دعا الحمد لله ست تسمیه حمد بدعا بجهة آنست
که ثنا بر کریم در معنی دعا و سوال ست و افضل از جهت آن شد زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی ست در معنی شکر ست

بلکه حمد بر اساس شکر و شکر واجب مزید نعمت ست رواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابی سعید
بن الخدری رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم قال موسی علیه السلام
یا رب علمنی شیئا اذکرک به گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من بیاموز مرا آن چیزی که ذکر
کنم ترا بدان چیزی او ادعوک به یا بخوانم ترا بدان چیز شک راویست که اذکرک گفت یا ادعوک گفت و در
بعضی نسخ وادعوک به ست بواو پس مطلوب ذکر و دعاست هر دو فقال پس گفت پروردگار تعالی
یا موسی قل ای موسی بگو لا اله الا الله فقال پس گفت یا رب کل عبادک یقول هذا ای پروردگار من
هر بندهٔ تو می گوید این را انما ارید شیئا تخصنی به نمی خواهم من مگر چیزی را که مخصوص و ممتاز
گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکر و دعای خاص فرمایی که دیگران به من شریک دران نباشند قال
گفت خدای تعالی لو ان السموات السبع و عامرهن غیری اگر ثابت شود که هفت آسمان و آبادان کنندگان
آنها جز من یعنی تمام اهل آسمان ها از ملائکه و استثنا حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز و انقطاع ست
و عامر اصلاح دهنده و نگاه دارنده از خلل و اخلال نیز آمده و برین معنی استثنا روی تعالی بر حقیقت ست
و الارضین السبع و هفت زمین و عامر زمینها را ذکر نکرد از جهت قلت یا اکتفا کردند بذکر عامر سموات
و وضعن فی کفة نهاده شود این آسمانها و زمینها در یک پله ترازو و لا اله الا الله فی کفة و نهاده
شود لا اله الا الله در پلهٔ دیگر از ترازو لمالت بهن لا اله الا الله هر آینه راجح می آید از آسمانها و زمین ها
و اهل آنها رواه فی شرح السنة و عن عبد الرحمن بن ابی لیلی بفتح اللامین قال لقیني کعب
بن عجرة رض بضم عین و سکون جیم و فتح راء روایت ست از عبد الرحمن بن ابی لیلی الانصاری مدنی که از ثقات
تابعین ست و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان
می برم که زمان ماند وی زائید باشند و لادت یافت در شش که باقی ماند بود از خلافت عمر و دیدار او
صحابی ست از اهل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابی ست از اصحاب شجره فقال
پس گفت کعب الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی صلی الله علیه وسلم آیا نفرستم برای تو
هدیه یعنی کلامیکه شنیدم آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که بکسی نفرستند
بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا دهند بطریق ترحم و لطف آنرا صدقه نام ست فقلت عبد الرحمن میگوید
پس گفتم بکعب بن عجره بلی بفرست و بگو فاهد لی چون نیتی دست داده ست ترا پس بفرست
آن هدیه را برای من و این تاکید ست مر چیزی را که مفهوم شده ست از بلی فقال پس گفت کعب بن
عجره سألنا رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پرسیدیم ما یعنی صحابه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فَقُلْنَا پس گفتیم یا رَسُولَ اللّٰهِ کَیْفَ الصَّلٰوةُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ چیست کیفیت درود فرستادن
برشما ای اهل بیت نبوت مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم
و ذکر اهل بیت بتبعیت و استطراد ست و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف اوست و اهل بمعنی
آل ست و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان میدارند چنانکه در آل داود و نحو آن گفته اند و اهل
مختص بمیست بقول وی تعالی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و قرینه اراده این معنی قول اوست
کہ قَدْ عَلِمْنَا کَیْفَ نُسَلِّمُ عَلَیْکَ زیرا که خدای تعالی بتحقیق دانانید ما را کیفیت
سلام فرستادن بر تو که در التحیات تعلیم کردی و آنرا تعلیم الهی گفت زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم
الهی ست زیرا که وی نطق نمیکند از اکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلوة قُولُوا
بگویید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَعَلٰی اٰلِ اِبْرَاهِیْمَ
خدایا درود بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادی بر ابراهیم و بر آل ابراهیم اِنَّکَ
حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ بدرستی که تو ستوده شده بر صفات کمال و بزرگی و گرامی پس صلوة بفرست بر اندازه
کمال و بزرگی خود اَللّٰهُمَّ بَارِکْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا بَارَکْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَعَلٰی اٰلِ اِبْرَاهِیْمَ
اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ خدایا برکت ده و افزون گردان خیر و نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت دادی
بر ابراهیم و بر آل ابراهیم مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند اِلَّا اَنَّ مُسْلِمًا
لَمْ یَذْکُرْ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ فِی الْمَوْضِعَیْنِ مگر آنست که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا
یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ او این ست کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل
ابراهیم چون آنحضرت از آل ابراهیم ست تشبیه بهمان آل ابراهیم کرده و آل مرد اهل و عیال
او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و با ینمعنی واقع شده ست که آلی کل مومن و در روایتی کل مومن تقی
و ظاهر آنست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعضے آل را تفسیر باهل بیت کنند بمعنی کسی که
مراد ست بر وی صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت
ازواج و اولاد آنحضرت اند و علی نیز از ایشانست بجهة اختلاط و معاشرت وی فاطمه را رضی الله عنهما و گاهے
مخصوص بفاطمه و علی و حسن و حسین اند چنانکه قصه مباهله و حدیث کساء دال ست بران و خطاب لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم را مخصوص بایشان دارند و حق آنست که ازواج مطهرات نیز داخل آن خطاب اند
زیرا که سوق آیت قرآنی متناول ست بدخول و وجه تطبیق درین اقوال آنست که بیت نسبت ست چنانکه اولاد جد
قریب را بیت فلان گویند با ینمعنی بنو هاشم اهل بیت آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت سکنی و با ین معنی ازواج داخل اند

در بیت ولادت واولاد اکحضرت اهل بیت ولادت اند وکلام درین مقام درخاتمه رساله که شیخ در ذکر مبشرین بجمله مسمی بتحقیق الاشاره فی تعمیم البشاره تالیف یافته ست مشبع تر کرده شده ست بدانکه در حدیث اشکال کرده شده ست که بمقتضیه تشبیه لازم می آید که صلوة وبرکت بر ابراهیم وآل ابراهیم کامل تر وقوی تر باشد وجواب داده شده ست که شهرت وظهور کافی ست در تشبیه بی اشتراط کمال وقوت وجوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نگردد وعَنْ اَبِي حُمَيْدٍ بضم حا وفتح میم السَّاعِدِيِّ بکسر عین قَالَ گفت قَالُوا گفتند صحابه یا رسول الله كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ چگونه درود فرستیم بر تو فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت آنحضرت صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُوْلُوْا بگویید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاَزْوَاجِهٖ وَذُرِّيَّتِهٖ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ ودر بعضی نسخ علی آل ابراهیم است وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاَزْوَاجِهٖ وَذُرِّيَّتِهٖ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ اینجا نیز در بعضی نسخ وعلی آل ابراهیم است وگفته اند که در روایت دیگر از احمد ذکر ابراهیم در صلوة وآل ابراهیم در برکت ست اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ شیخ ابن حجر گفته ست که حق این آنست که ذکر محمد وابراهیم وهمچنین ذکر آل محمد وآل ابراهیم در اصل حدیث ثابت است وبعضی رواة آنرا حفظ کرده وبعضی نکرده وبالجمله این صیغه صلوة بالفاظ مختلفه آمده است وخواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست کذا سمعنا من المشایخ وآنچه در بعضی روایات وارحم محمدا کما رحمت وترحمت واقع شده بصحت نرسیده ست کذا قالوا وعَنْ اَنَسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى عَلَيَّ صَلٰوةً وَّاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَوَاتٍ وَحُطَّتْ عَنْهُ عَشْرُ خَطِيْئَاتٍ هر که درود فرستاد بر من یک درود میفرستد خدا بروی ده درود وفرود آنگذه وکم کرده میشود از وی ده گناه وَرُفِعَتْ لَهٗ عَشْرُ دَرَجَاتٍ وبرداشته وبلند کرده میشود مراورا ده پایه در قرب حق رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَغِمَ اَنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عِنْدَهٗ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ از ابی هریره ست که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار باد وهلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد ودرود نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب ست لحوق وعید وعذاب آخرت ست واین وعید برغم انف نه ازان قبیل ست وغایت آن دلالت بر استحباب وافضلیت ست یا آنکه میگویند در امثال این عبارت حقیقت دعا مراد نیست بلکه مراد نوعی از تقبیح وتوبیخ ست وَرَغِمَ اَنْفُ رَجُلٍ دَخَلَ عَلَيْهِ رَمَضَانُ ثُمَّ انْسَلَخَ قَبْلَ اَنْ يُّغْفَرَ لَهٗ خاک آلوده شده باد مردی که درآید بروی رمضان پس برگذرد این ماه پیش از انکه آمرزیده شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند وقیام بحق این ماه نماید که سبب آمرزش وی گردد وَرَغِمَ اَنْفُ رَجُلٍ اَدْرَكَ عِنْدَهُ اَبَوَاهُ الْكِبَرَ

أَوْ أَحَدَهُمَا فَلَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ وخوار باد و هلاک باد مردی که دریابد نزد وی مادر و پدر وی بزرگسالی را
یا دریابد یکی از مادر و پدر پس در نیارند پدر و مادر او را به بهشت یعنی نیکی نکند با ایشان و بجای نیارد حق ایشان را
و حاصل نکند رضای ایشان را تا سبب در آمدن او شوند بهشت را رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ
رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ گفت عمر رض إِنَّ الدُّعَاءَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بدرستی که دعا ایستاده
گردانیده میشود میان آسمان و زمین لَا يَصْعَدُ مِنْهَا شَيْءٌ بالا نمیرود دیا بالا برده نمیشود از ان دعا چیزے
حَتّٰى تُصَلِّيَ عَلٰى نَبِيِّكَ تا آنکه درود فرستی پیغمبر خود را یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادنست
و درود خود مستجاب و مقبول بصعد قبول و اصل و موصول ست دعا بطفیل و توسل وی نیز بمحل قبول میرسد
ے مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد × دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید × رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
و بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که یارای من معاصی رسانه آنمقدارست که احصار اذکار حضرت پروردگار
تعالی وضعه درین کتاب اختصار سر و کار نماید و دستگاه این آنام انتباه نه بان قدر که احصای کلیه اشغال یاد
جناب آفریدگار تبارک رحمته درین وصایا نامه بایجاز نامه کند لهذا آگاهی باد و انتباهی که هر که را از بندگان
حضرت خدا و از جمله عباد آن ذات یکتا جلت وحدته شوق شغل باذکار ثواب آثار و حمد و ثنای جنت مدار و درود و
استغفار سراپا انوار و دیگر ادعیات عبادت دثار باشد مفصل و مفسر از کتب سراپا حکمت و لب احادیث دافع
مذهب خبیث دریافت و بشناخت سازد و حسب آن موفق بر آن عمل نماید و بقول عقلا معقول شود و بفهوم فهما محصول
که بعد از فراغ از اشغال اذکار و پس از انفراغ از اعمال افکار نقد زیست بیقرار و مایه زندگانی فرار قرار را یگان و بیکار
بر باد ندادد کتب تفاسیر و احادیث و عقاید و فقه معتبره و منتابه در مطالعه داشته عقاید ایمانیه و اعمال اسلامیه
خود مطابق آن درست دارد و من بعد کتب دیگر مثل تصانیف امام حجة الاسلام حضرت امام محمد غزالی علیه الرحمة و کتاب
عوارف المعارف تصنیف حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی علیه الرحمة و مکتوبات قطب ربانی
و غوث صمدانی محب حضرت خالق جمله اقاصی و ادانی و محبوب جناب مالک هر مکانی و زمانی حضرت شیخ احمد
مجدد الف ثانی علیه الرحمة و کتاب فیض و هدی طویه و صلاح و فلاح مطویه طریقه محمدیه و کتاب سراپا انوار
ارشاد شعار و هدایت آثار مجالس الابرار و تصانیف حکیم امت نبی کریم حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی
علیه الرحمة و کتاب مستطاب فیض مآب صراط مستقیم تصنیف امیر المومنین و امام المسلمین سراج السالکین و
محبوب رب العالمین قطب دوران و غوث آوان حضرت سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة و ما شاء
آن در مطالعه آورده بران عمل نموده باشد انشاء الله تعالی سعادت دارین و کرامات نشاتین
حاصل و متواصل یابد و فضائل دارین و شرافت کونین را بجیب و کیسه حال خویش اندوخته باشد

گیرترا باشدت شکیبائی ✣ وقت یکتائیست وتنهائی ✣ تو انیس کتابهای نفیس ✣ اِنّهٰا فِی الزّمانِ خیرُ جلیس
۱۵ انیس کنج تنهائی کتابست ✣ فروغ صبح دانائی کتابست ✣ بود بی مزد ومنت اوستادے ✣ زدانش بخشدت هر دم گشادے
ندیم رازداری پوست پوشی ✣ زسرکار گویای وخموشی ✣ درونش همچو غنچه از ورق پر ✣ بقیمت هر ورق را یک بطن در

حکایت حضرت معبود خالق شفیق ومسعود عظیم کماله جناب امیر المومنین وامام المسلمین استاد احمد واسود سید
احمد مجاهد غازی علیه الرحمه را بذات عبادت سمات بآن اندازه مرتاض ومشتاق فرموده بود که در آغاز سلوک
سبیل طریقت سالها عادت داشتند وحولان حول مشق خجسته سیرت که نماز پرنیاز عشاء وفجر را در یک وضو بجا
مملوا دامیفرمودند ووقت مصنف از لوث مفت فیما بین صلوتین را در طاعت حضرت رب العزت جل عزه
بسر مینمودند **مثنوی** بار یاضت باش از شب تا بروز ✣ همچو شمع از آتش عشقش بسوز ✣ خواب وخور را
ترک کن بیدار باش دائما مشتاق آن دیدار باش بندگیها کن بصد عجز ونیاز تا شوی بر ملک باقی سرفراز

وصیت پانزدهم در نماز تهجد

صلوة تهجد شمع انوار ایمانی در روشنی قبور ظلمانی ست ظلمت لیالی فسق وفجور را بشموع ورع وتقوی
منور کننده ست وقلوب تیرهٔ غافلان را انور سازنده در حق اصلاح تیره روزان فسق وفجور چون
مهر منیر ست ودر رفع تیرگی شب دیجور در باب دفع فساد معاصی اختصاصی دارد معروف که کیفیتش در
احادیث شریف ست موصوف ۱۵ می صبوح وشکر خواب صبحدم تا چند × مدیر سس تهجم شبی گوش و
گریه سحری × مرا ازین ظلمات آنکه رهنمونی کرد × دعای نیمشبی بود وگریه سحری × بداور یکتا عونت وهدیه
که شبخیزی قدس آویزی ست ونور انگیزی قدس باطنی نصیب شبخیزان ست ونور ایمانی مقسوم متهجدان
متهجد مقبول حضرت سبحان ست حلیت عبادته وتارکش ازین نعمت شرف شمول هجران مشمول علیکم
لیل سجادات خیل ست ونائم زیان میل ۱۵ مرو بخواب که حافظ بیارگاه قبول × زمین درس شب و
ورد صبحگاه رسید × نفی تهجد بعد از فرائض کل سر سبز عبادات انفس وآفاق ست وخورشید
فلک طاعات وآیین عبادت پس از فرائض خلاصه پرستشهاست وسلاله نیایشها وطاعت اذا رهوت
شریعت را بسوی طریقت باب ست وجاده بپایان طریقت را بطرف حقیقت سبب انتساب نوری
که در ظلمات دنیا لمعان باشد قیام لیل ست وقایمش در فیض رسانی ست فایق از تاثیر سهیل این قیام
کرامت انجام سر لسبر برکرامات آقامت ست وسراسر بر شرافات استقامت قیام شب پسندیده جناب رب
جل اصطفائه واین عمل ایمان سبب سراپا موجب طربست در قیامت پر تعب ۱۵ هر گنج سعادت که خدا

داد بحافظ × ازمین دعای شب دور دسحری بود × ایهات ایهات چه میگویم نماز گذاری شب بیداری رستگاری
از عذاب ناری ست نعوذ باسد تعالی من النار و من غضب الجبار و زاری سحر پیروزگاریست در روز محشر
گریه صبوحی خنده آور و نشاط آراست در میقات جزا و دعای نیم شبی پر طربی ست و کامیابی سببی در دنیا
فنا آبی و آخرت بقا حسابی کرامات دارین از پیش حال مومن شب خیزد فوع ست و متهجد به بهشت برین
در درجات مرفوع ۵ مرغ شب خوان را بشارت باد کاندر راه عشق × دوست را با ناله شبهای بیداران
خوش ست × و بلیات کونین از روبروی روی سلم شب بیدار دور از دورست و نمازی متهجد در عقبی مسرور
دعای متهجد مستجاب ست و صاحب تهجد در میعاد حساب باب آب و تاب ۵ حافظا در ملک فقر و خلوت
شبهای تار × تا بود دولت دعای ودرس قرآن غم مخور × افسوس افسوس چه نوشتم و نگاشتم که صلوة
تهجد و مس دلربای مومنین ست و معشوقه زیبا و غمزدای مسلمین متهجد در نماز تهجد بفضله تعالی کیفیتی می یابد
که افضل از کیفیات مسرات دنیا ست و مومن بغایته اعلی درین طاعت کبری لذتی حاصل مینماید که
عمر از لذائذ شائبات این جهان پر فنا ست **بیت** ما بر آریم شبی دست و دعای بکنیم × غم هجران تر اچاره
زجائی بکنیم × سرخوشی مناجات بشی نشه ایمان دارد که سرخوش آن بادهٔ حلال سر درونشاط دنیا و مافیها را در
نظر نمی آرد و نشاط سکر این خمار جائز بمرتبه میباشد که صاحبش از فرط انفراج بهجت و انبساط این جهان
و هرچه دران مقداری نمیدارد هر که جرعهٔ ازین می حلت طی بکام جان در کشید بهدایته تعالی در مدارج ایمان
بفایق درجت رسید و آنکه ازین رائق اسلام لائق جامی نوشید برحمته عزوعلی در معارج اسلام معرجه واصل
گردید **فرد** فیض صبوح یابر کابست زینهار × دستی برآر این سفری را رکاب گیر × شبخیزی قرب الهی تعالت
صفاته را سببی عالی ست و استغفار سحری مغفرت ذنوب را باعث متعالی قیام شب رسم صالحان ست
و تهجد گزاری واسطهٔ نفرت از عصیان نماز آخر شب موجب شفای بواطن و قلوبست و ریاضت این عبادت
باعث تندرستی اجسام و ابدان ذی اسلوب ۵ دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند ×
و ندران ظلمت شب آب حیاتم دادند × همت حافظ از انفاس سحر خیزان بود × که زبند غم ایام نجاتم دادند
آیت اَقِمِ الصَّلٰوةَ بپاندار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب اِلٰى غَسَقِ الَّيْلِ تا تاریکی
شب بعد از زوال نماز پیشین ست و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ و بپای بدار
نماز بامداد را و نماز را قران گفت برای آنکه قرارت قرآن در و فرض ست اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ مدرستی که نماز
بامداد كَانَ مَشْهُوْدًا ست دیده شده یعنی مے بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را
مشاهده می کنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت می نمایند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان

اعمال نهار بدو می کنند وَمِنَ اللَّيْلِ وبعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهِ پس بیدار شو بقرآن یعنی نماز نَافِلَةً لَّكَ زیادتی
ترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مرترا یا غنیمتی وکرامتی مخصوص بتو عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید والبته چنین بود
که بردارد ترا بروردگار تو مَقَامًا مَّحْمُودًا در مقامی پسندیده یعنی مقامی که تمام در وستوده باشد بسایش همه ستایندگان
وآن مقام شفاعتست که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در انمقام ستایش کنند خلق اولین وآخرین واو برهمه
مشرف باشد موصی گوید که جماعتی تفسیر قوله تعالی نافلة لک بقول خویش فریضة زائدة لک علی الصلوات
المفروضة کرده فرضیت تهجد بران حضرت ومخصوصیت وی صلی الله علیه وسلم باین فرضیت ازان فهمیده اند
وگویند که فرضیت نماز تهجد برامت آنحضرت علیه الصلوة والتحیة اصلا نشده ست چنانچه کلام ابن بطال
در شرح صحیح البخاری موید این قول ست وجماعتی گفته که فرضیت نماز تهجد بر آن حضرت وامت وی
علیه الصلوة والتحیت تا کمال ماند پس ازان منسوخ گردید چنانکه حدیث حضرت عائشة رضی الله
تعالی عنها که در صحیح مسلم وغیره ست صریح درین معنی ست وجماعتی گفته اند فرضیت آن از امت
منسوخ شد وبران حضرت چنانکه بود همچنان ماند حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح البخاری
نوشته که علما جز معدودی از قدما که داخل در حکم شذوذ وندرست بوده اند اجماع کرده اند
بر آن که نماز تهجد فرض نیست برامت ومختلف شده اند در بودن آن از خصائص
نبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وقریب آنست که می آید از مصنف یعنی بخاری تصریح
به عدم وجوب نماز تهجد برامت انتهی وطبری باسناد ضعیف از ابن عباس رضی الله
تعالی عنهما روایت کرده که گفت ابن عباس رضی الله عنهما که نماز تهجد نافلة یعنی عبادت زائده در
فرائض خاص برای نبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بود زیرا که نبی صلی الله علیه وآله وسلم
امر کرده شده بود بقیام لیل وفرض نموده شده بود قیام بروی صلی الله علیه وآله وسلم
نه برامت وی ونیز طبری وابن ابی حاتم از مجاهد باسناد حسن واز قتاده رضی الله عنه
روایت کرده اند در معنی نافلة لک آن که نافله وزائد بودن نماز تهجد مخصوص بوی صلے
الله تعالے علیه وسلم ست زیرا که تطوع غیر آن حضرت بکفر ذنب مے شود وتطوع وی صلے
الله تعالے علیه وسلم واقع میشود خالص برای وی بسبب بودن وی معصوم از ذنب وترجیح
داده ست طبری رحمه الله تعالے معنی اول را که منقول از ابن عباس ست رضی الله تعالی عنهما
وابن حجر در فتح الباری گفته ولیس الثانی ببعید من الصواب یعنی معنی ثانی که منقول از مجاهد
وقتاده ست نیز دور از صواب نیست ونووی رحمه الله تعالے در شرح صحیح مسلم بدیل قول

حضرت عائشه رضي الله تعالى عنها فصار قيام الليل تطوعا بعد فريضة نوشته
كه ظاهر اين قول آنست كه قيام ليل تطوع گرديده است در حق آن حضرت وامت فاما امت
پس قيام ليل تطوع ست در حق ايشان بالاجماع واما نبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم پس
مختلف شده اند در نسخ آن در حق وي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم واصح نزد ما يعني شافعيه
نسخ آن ست واما آنچه حكايت نموده است آنرا قاضي عياض رحمه الله از بعض سلف كه واجب
برامت قيام ليل آن قدر كه واقع مي شود بران اسم قيام ليل اگرچه بقدر دوشيدن
شاة باشد پس غلط است ومردود باجماع كساني كه قبل اين بعض بودند بالضرس
صحيحه برآن كه نيست هيچ واجبي جز پنج صلوات خمس انتهى وشيخ عبد الحق محدث دهلوي
رحمه الله تعالى در ترجمه مشكوة نوشته وكلام در آن كه نماز تهجد برآن حضرت فرض بود يا
برهمه امت بعد ازان منسوخ شد مشهور ست مختار آنكه از امت منسوخ شد وبرآن
حضرت باقي ماند تا آخر عمر وقد صح ذلك في موضعه انتهى وشايد مباد كه كساني كه
قائل بنسخ فرضيت نماز تهجد از آن حضرت شده اند نماز تهجد را سنت
موكده گويند زيرا كه مواظبت آن حضرت برآن ثابت شده است وتطوع
از مواظبت آن حضرت صلى الله تعالى عليه وآله وسلم سنت موكده در حق امت
ميگردد وكساني كه قائل عدم نسخ فرضيت آن از ان حضرت شده اند نزد ايشان
نماز تهجد منجمله مستحبات ومندوبات ست ازين جاست كه در در مختار وحاوي
قدسي نماز تهجد سعدود در مندوبات ست وشامي در رد المحتار حاشيه
در مختار نوشته ومتردد شده است يعني ابن همام در فتح القدير در بودن
نماز تهجد سنت يا مندوب زيرا كه ادله قوليه مفيد ندب ست ومواظبت
فعليه مفيد سنيت چه آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم وقتي كه مواظبت
ميفرمايد بر تطوع سنت ميگردد آن تطوع ولكن اين بنا برآن ست كه نماز تهجد
تطوع بود در حق وي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وآن قول يك طائفه است
وقول طائفه ديگر آن ست كه بود نماز تهجد فرض بروي پس مواظبت وي بران
مفيد سنيت در حق ما نخواهد شد ليكن صريح آنچه در صحيح مسلم وغيره مروي
از عائشه رضي الله عنها ست آن ست كه فرضيت بود ليكن منسوخ شد

این خلاصه چیزیست که ذکر نموده است آنرا ابن الهمام در فتح القدیر و مفاد آن معتمد بودن سنیت نماز تهجد است در حق ما زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مواظبت فرموده است بران بعد نسخ فرضیت و برای همین گفته است در حلیه وَالْأَشْبَهُ أَنَّهُ سُنَّةٌ یعنی شبیه تر بحق آنست که قیام لیل یعنی نماز تهجد سنت موکده است در روایت عائشه رضی الله عنها در صحیح مسلم که بدان اشاره رفت اینست که سعد بن هشام بن عامر گفته که گفتم از عائشه رضی الله عنها که خبر ده مرا از قیام رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود ایا نمیخوانی یَاأَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ را گفتم آری میخوانم پس فرمود بدرستیکه خدای عزوجل فرض نموده بود قیام شب در اول این سورت پس قیام کرد نبی صلی الله علیه وسلم و یاران وی یکسال و امساک نمود و نگاهداشت خدای تعالی خاتمه سوره مذکوره را دوازده ماه در آسمان تا آنکه نازل فرمود در آخر این سوره تخفیف را پس گردید قیام شب تطوع بعد فریضه آیت تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ دور میشوند پهلوهای ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خواب گاه‌ها یَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا وَطَمَعًا از روی خوف و بامید خوشنودی او ابوالدرداء رضی الله عنه فرمود که آیت درشان جمعی ست که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان و شبخیزان ست که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بآسایش غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فرش نرم تهی کرده بقدم نیاز بایستند و در شب در راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل ستمینی یعنی اویس قرنی قدس سره منقولست که در شبی میگفت هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر میبرد و در شبی دیگر میگفت هذه لیلة السجود و بیک حال سجود بسر میرسانید گفتند ایعارف های اویس چون طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی بریک میگذاری گفت کجاست شب درازی نشکی ازل و ابد یکشب بودی تا بیک سجده باخر بردمی و در آن سجده نالهای زار و گریه های بیشمار کردمی فردا بینم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای درد آلود وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از انچه عطا کردیم ایشانرا یُنفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی بردر گاه ما دادگدائی میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب نه نبی مرسل مَا أُخْفِيَ لَهُم آنچه پنهان داشته شده ست برای پهلو تهی کنندگان مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان برانند که انسب آنست که ازان نعمت مخفی سخن گویند چه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم ولا خطر علی قلب بشر و گواهند بران که دعوی دریافت آن لایق نیست و ایشان جزا داده میشوند جَزَاءً جزا دادنی بِمَا كَانُوا

بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت وصدق طویت یَعْمَلُوْنَ عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهانی کردم
جزا نیز پنهانیست تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشده کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد ۵
روزیکه سازم همره جانان بچمن × نی لاله وگل بنیم سرو وسمن × رازیکه میان من او گفته شود × من دانم
واو واندو واندل من × آیت اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ بدرستی که پرهیزگاران از شرک ومعصیت دران روز
فِيْ جَنّٰتٍ در بوستانها باشند وَعُيُوْنٍ وچشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشند بر آبهای جاری
آخِذِيْنَ پذیرندگانند وفراگیرندگانند مَآ اٰتٰهُمْ رَبُّهُمْ آنچیزرا که بفضل خود عطا کرده دست برایشان
پروردگارایشان از ثواب اعمال واقوال اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذٰلِكَ پیش از
دخول بهشت مُحْسِنِيْنَ نیکوکاران وفرمانبرداران كَانُوْا قَلِيْلًا مِّنَ اللَّيْلِ بودند که اندکی از شب
مَا يَهْجَعُوْنَ خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرمود که میان
مغرب وعشا بتطوع نماز گزاردندی واز ابن عباس رضی الله عنه منقول ست که کم شبی بایشان گذشتی
مگر نماز گذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن وآشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا
نفرمودندی ووقت آنرا دراز کشیدندی وَبِالْاَسْحَارِ وبودند که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ ایشان طلب
آمرزش کردندی یعنی باوجود خواب اندک وطاعت بسیار چون طلیعه صبح طالع شدی استغفار کردندی
بران توجه که گویا شب همه بارتکاب جرائم اشتغال نموده اند واین دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده
اند واز ان حسابی نداشته بیت طاعت ناقص من موجب غفران نشود × راضیم گردد علت
عصیان نشود × آیت يٰٓاَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای گلیم درخود پیچیده وگفته اند زمل بمعنی حمل یعنی ای بردارنده
بار نبوت قُمِ اللَّيْلَ برخیز بشب یعنی نماز اِلَّا قَلِيْلًا مگر اندکی از شب قیام شب در مبدی اسلام
فرض بود ومیان مقادیر ثلثه مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه تعالی فرمود که شب بنماز برخیز مگر اندکی آن
نِّصْفَهٗٓ یعنی شب ست اَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمه شب قَلِيْلًا اندکی تا ثلث باز آید واز ین
کمتر نباید اَوْ زِدْ عَلَيْهِ یا زیاده کن بر نیمه شب تا ثلثان رسد وغایت آن ایش باشد وَرَتِّلِ
الْقُرْاٰنَ وبه تانی وشمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيْلًا
روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد واز علی مرتضی رضی الله عنه منقول ست که ترتیل
حفظ وقوفست واد ای حروف اِنَّا سَنُلْقِيْ بدرستی که مازود باشد که وحی کنیم ومنزل گردانیم
عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا ثَقِيْلًا سخنی گران یعنی کلامیکه مشتمل باشد بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن
بر مکلفان یا گران بود از جهت امری ونهی ووعد وعید وحلال وحرام وحدود واحکام یا ثقیل بود

سماع آن بر کافران و تعقل و ران بر منافقان یا گران باشد آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اشد صور وحی بود که آن صورت مثل آواز درای میشنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتی حروف و کلمات از طریق معتاد خارج مینمود و ازین جهت در ان حال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة و السلام میرسید چنانچه از عائشه رضی الله عنها منقول ست که در روزیکه سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی بر و فرود می آمد از جبین مبینش قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آن حضرت بدین نوعی که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی مبارکش برافروختی مصراع بسان گل که بصحن چمن برافروزد × و در بحر الحقایق آورده ست که قرآن در نفس خود مفصل ست کما قال الله تعالی کِتٰبٌ فُصِّلَتْ اٰیٰتُهٗ و نسبت با جمیع کتب سماویه صورت اجمالی دارد که مصدق و مطابق همه ست وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه که جامع امرین اثقل و اکمل و اعظم و اشرف خواهد بود گفته اند چنین باری جز صاحب جامعیت نشاید ۵ حمل چنین بار بمقدار تست × کار کسی نیست که این کار تست × کس نتواند زدن انجا نفس قوت این کار تو داری و بس × اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ بدرستی که ساعت شب یا عبادتیکه ناشی بود شب یا قیام بشب هی اَشَدُّ وَطْئًا آن سخت ترست از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب راحت بر نفس بغایت شاق ست یا بیشترست از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشد و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت تواند شد ۵ خاموش شد عالم بشب تا چیست باشی در طلب × زیرا که بانگ عود بن قنوشیش خلوت گاه شد وَ اَقْوَمُ و راست تر قِیْلًا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در و بصواب ترست که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان منجوان و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح بقول عائشه رضی الله تعالی عنها ناشئه آن باشد که از خواب برخیزد و در کلام کرائم گردی حدیث نبوی علی صاحبها الف الف صلوة و سلام الی یوم القیام آمده ست ق عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالٰی كُلَّ لَیْلَةٍ اِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا فرود می آید پروردگار ما یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص هر شب بآسمانی که فرود تر و پایان تر ست از آسمانها نزد محققین نزول صفتی ست از صفات الهی مثل ید و استوا و جز آن از متشابهات که ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن باید استماد یعنی تجلی می کند وی تعالی باین صفت در وقت سحر حِیْنَ یَبْقٰی ثُلُثُ اللَّیْلِ الْاٰخِرِ هنگامی که باقی میماند سوم حصه شب که اخیرست یعنی وقت سحر

یقول میگوید ربنا من یدعوني فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعا او را و من یسألني فاعطیه و کیست که درخواست کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد و مطلبد بدانکه دعا خواندنست چنانکه بنده گوید یارب و در برابر وی اجابت و قبولست چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدي و سوال طلبیدنست و در برابر آن اعطای مطلوبست چنانکه در وصف اسم اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده میشود و چون سوال کرده شود داده میشود و گاهی دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع میشوند من یستغفرني فاغفرله کیست که آمرزش خواهد از من پس بیامرزم او را متفق علیه و في روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این زیادة آن ست ثم یبسط یدیه یستزاد می کند پروردگار تعالی هر دو دست خود را یقول من یقرض غیر عدوم و لا ظلوم میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیرست که مال ندارد و نه ظالم کننده که با وجود غنا و مال ظلم کند و حق کسی ندهد مانع ادای قرض همین دو چیزست یا فقر یا ظلم و وی تعالی از هر دو منزه ست حتی یتفجر الفجر و حق تعالی آنها را بزبان لطف و کرم میگوید تا می کشاید فجر صبح در آید وقت صبح

نظم

بطاعت بنه چهره بر آستان	که انیست سجاده راستان	اگر بنده سر برین در نهد
کلاه خداوندی از سر نهد	بدرگاه فرمانده ذوالجلال	چو درویش پیش تو انگر نهد
که پروردگار اتوانگر تویی	توانا و درویش پرور تویی	نگشور کشایم نه فرماندهم
یکی از گدایان این درگهم	چو طاعت کنی لبس شاهی بپوشش	چو درویش مفلس برآرد خروش
تو بر خیر و نیکی دهم دسترس	وگرنه چه خیر آید از من بکس	چه برخیزد از دست کردار من
مگر دست لطفت شود یار من	خدایا تو بر کار خیرم بدار	وگر نیایدز من هیچکار
دعا کن بشب چون گدایان بسوز	وگر مسکینی با دشاهی بروز	کمر بسته گردن کشان بردرت
تو بر آستان عبادت نشست	زهی بندگان خداوندگار	خداوند را بنده حق گزار

شعر

مرغی صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند × بدرس نیم شبی کوش و گریه سحری

حکایت از سیرت بادشاهان آگاه ست که چون روز بر سر خلایق بادشاهی کند شب به درگاه خالق بگدایی رود سلطان محمود غازی غزنوی را چون شب در آمدی جامه بادشاهی از سر برآوردی و خرقه درویشی در برافگندی و بدرگاه ایزد تعالی سر اطاعت بر زمین مذلت نهادی و گفتی یارب ملک ملک تست و بنده بنده تو تو ارزانی داشته هم تو نصرت فرمایی و توفیق معدلت و رستگاری کرامت نمایی

حکایت آورده اند که یکی از ملوک هر بامداد که بر خاستی بعد از ادای فریضه و شکر و سپاس بر نعمت رب العالمین استقامت خلق از خدا طلب کردی و گفتی یارب عهده کار عظیم بر دست بنده ضعیف فرمودی از جهد و کفایت من کاری نیاید تا بر وی مردان درگاهت و بصدق معامله راستان که توفیق عدل و انصاف فرموده و از جور و عدوانم بپرهیزان و مرا از شر خلق و خلق را از شر من نگاهدار و روزی مکن که از من دل بگناهی بیازارد و یا دعای مظلومی در قفای من باشد ✽ تَرُوْمُ الْعِزَّ ثُمَّ تَنَامُ لَيْلًا × وَمَنْ طَلَبَ الْعُلٰى سَهَرَ اللَّيَالِيْ × وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ گفت ابو هریره رض شنیدم آنحضرت را که میگفت اَفْضَلُ الصَّلٰوةِ بَعْدَ الْمَفْرُوْضَةِ صَلٰوةٌ فِيْ جَوْفِ اللَّيْلِ افضل ترین نماز در ثواب بعد از نماز فرض نماز لیست در درون شب و این با عتبار زمانست و نماز در خانه افضل ست با عتبار مکان سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله عنه بعد از فوت وی از عالم در خواب دیدند و پرسیدند که چکار کرد پروردگار تعالی با تو گفت ماهیت العبارات و فنیت الاشارات و انقضا الارکیات صلینا فی جوف اللیل یعنی رفت و سر گردان شد آنهمه عبارتها و سخنها که در معارف و حقایق میگفتیم و فانی شد آن اشارتها که میکردیم و سود نکرد ما را جز آن رکعات چند که در میان شب میگزاردیم ترغیب کرد طالبان را بسجود و اهتمام بعبادت و ریاضت و عدم اغترار و اعتماد بطاعات و ترهات صوفیه بیت کار کن کار بگذار از گفتار × کاندرین راه کار دارد کار ✽ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَمَشَايِخُ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَالرِّضْوَانُ گفته اند که درین دنیا نمونه لذات بهشت لذتی و آرامی ست که در وقت سحر بجهت تملق در مناجات حاصل میگردد فرد رو بر در دل نشین کان دلبر خرگاهی × وقت سحری آید یا نیم شبی باشد × وَعَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که لازم گیرید بر خود قیام لیل را یعنی نماز تهجد را که همیشه بغیر قضا ادا نمائید فَاِنَّهُ دَاْبُ الصَّالِحِيْنَ قَبْلَكُمْ پس بتحقیق که تهجد گزاری طریقه پسندیده نیکانست که قبل از شما در امم سابقه گذشته اند وَقُرْبَةٌ اِلَى اللّٰهِ وَسَبَبٌ قربت ست بدرگاه قدس خدای عز شانه که صاحب تهجد بفضله تعالی در اندک مدت آنقدر منزلت قرب حضرت حق تعالی شانه حاصل میکند که دیگری در عبادات و ریاضات بسیار از و حاصل نمیتواند نمود وَمَنْهَاةٌ عَنِ الْاِثْمِ و باز دارنده و منع کننده ست انسان را از بزه و گناه وَتَكْفِيْرٌ لِلسَّيِّئَاتِ و پوشیده کننده ست بدیها را یعنی نماز تهجد درگاه والاجاه حضرت خداوندی تعالی شانه باعث بخشش گناهان میشود وَمَطْرَدَةٌ لِلدَّاءِ عَنِ الْجَسَدِ و دور کننده ست بیماری را از بدن که بفضله تعالی صاحب تهجد از امراض لاحقه در حفظ و امان الهی جل مجده میماند ✽ چنین شنیدم که هر که شبها نظر فیض سحر نه بندد

ملک کارش گره کشا بفلک مکنیش گرنه بندد حکایت مقتدای قافله ساران شرع و دین بجناب قدس و بارگاه اقدس رب العالمین و امام ره نوردان حقیقت و یقین بحضرت علیای عتبه سموت پناه خالق المخلوقین جل مجده و ثناه حضرت امیر المومنین و جناب امام المسلمین حضرت شریف امجد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة را در ابتدای ایام سلوک راه ولایت و آغاز زمان طی مدارج سبیل قرب حضرت قدس و جلال مرتبت تعالی شانه بسا ماه و سال معمول ماند که دو رکعت نماز تهجد در عرصه دو پاس آخر شب سودی نموده اند و نصف آخر لیل در دو رکعت نفل باکمال خضوع و خشوع بسر برده و وقت ارشاد مسترشدین و ساعت تعلیم مریدین بسا بسا تر غیب و بسیار بسیار تحریص بر قیام کرامت انجام میل میفرمودند و فوائد وافره و منافع متکاثره که در قیام لیل سعادت میل مکنون و مخزون ایشان به معتقدین و طالبین ارشاد میفرمودند و مریدین بادین بر فرموده آنحضرت عمل نموده در عبادات تهجد گزاری از فیضان رحمت جناب باری کیفیات انوار ایمان و ایقان حاصل و متواصل میگردند مثنوی شیخ کامل بود و طالب مشتهی × مرد چابک بود و مرکب در کهی × دید آن مرشد که او ارشاد داشت × تخم پاکی اندر زمین پاک داشت × و بارها در موقع بیان سرگذشت احوال تکمیل باطن فیض مواطن خود می فرمودند که آنچه از انوار کشف و شهود و منازل قرب حضرت معبود بفضل و عنایت مالک مسجود تعالی شانه و جل برهانه بمن حاصل شده همه از فیضان شبخیزی و عجز و نیاز انگیزی وقت سحری با کمال دلاویزی متواصل گردیده بیت دلا بسوز که سوز تو کارها بکند دعای نیمشبی دفع صد بلا بکند × ۵ دلا در ملک شبخیزی که از اندوه بگریزی × دم صحبت بشارتها بیارد زان دیار آخر

وصیت شانزدهم در بیان دعای سرا پا عالی و سبب مشکل زدای حضرت کبریا و جناب آله متکل کشا عم فضله و عمیم رحمه

بدان هداک الله تعالی طریق الرشد و الداد که در کارخانه ایجاد و تکوین بفضل حضرت رب العالمین عم نواله شغل دعا از افضل عبادات وارد شده و در کروفر عوالم دنیا و دین عمل دعوت از ارشد طاعات صادر گردیده بقدرت ایزد بیچون جل جلاله آبروی اعمال عبادت عمل دعاست و بصنعت جناب داور بیچون جلت نه آب و رنگ چهره اشتغال طاعت شغل دعوت یکسر مدعا آنان عاصی را بعنایت حضرت حق عز برهانه دست آویز نجات از عقاب دعاهای باخاکساری و پرزاریست و آدمی با معاصی را بکرم جناب خدای کریم عز سلطانه عروه و ثقای عتق از عذاب مناجات عجز آثاری و نیاز شعاریست سبب فوز و فلاح درجات جنت و دعای پر اخلاص ست و باعث آزادی و فکاک قاب از درکات عذاب مناجات عاجزی اختصاص حصول مقاصد و مطالب دنیا منوط و مربوط با دعای پر خلوص ست و وصول بمفاوز و مجاوز عقبی مخلوط و مضبوط با مناجات به بی ریائی مخصوص جماعه سرا پا برکت رسل عظام علیهم الصلوة و السلام افضل

افضل عبادات دعای پر عاجزی شمرده اند و طائفه عالیه اولیاے کرام علیهم الرحمة من الملک المنعام
عمت نعمه اشرف طاعات دعوت غیر و اجزی قرار داده حضرات سراپا قدسیات انبیا علیهم
الصلوة والسلام الی یوم القیام کارخانه پر حشمت منزلت نبوت را از دستیاری دعوات همیشه رونق
کاری داده اند و ذوات مقدسات اولیا علیهم الرحمة والرضوان مهمات باعشرت مرتبت ولایت را
از سایشته شعاری دعا ها هموار ه انتظام و استحکام افزوده سعادت انسان ذی مناقصی و شرافت
آدمی آثام مناصی در ادای مراتب عاصت و شامت این دابه خاکی و قباحت این ذی روح
خطیات محاکی در عدم گذارش دعای کلفت زدا و آسایش رسا شیوه عبد ایمان کار همین
ستوده ست و پسندیده که همیشه و مدام موافق روش شریعت با میمنت سوال حاجات بدرگاه حضرت
خالق کائنات نزه حمده عرض نموده باشد و بدین واسطه عالیه اعزاز مدارج دارین خویش افزوده و سبحه
بنده اسلام شعار گزین ست و حمیده که همواره و دواما مطابق طریق سنت همایون موهبت مسئلت مرادات
به پیشگاه جناب صاحب رحمات لوز ثناوه معروض ساخته و باین خصلت متعالیه اکرام معارج کونین خود
افزون نموده ؎ از خواه بخشش که بخشنده اوست × برآرندهٔ کار هر بنده اوست × اکنون در ینمقام
بمناسبت مرام پاره از آیات کلام سراسر انوار نظام و سرسر قدم انتظام و برخی از احادیث حضرت
رسول خیر انام و جناب نبی اعظم از انبیای عظام علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام درین صحیفه عجز لفیفه
ایراد نماید و بصیرت بینندگان این کتاب نادانی نشان در باب اثبات فضل دعا بر سائر مراد و
مدعا می افزاید **آیت** وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ وچون پرسند ترا ای محمد بندگان از صفت من یا معامله
من با ایشان در وقت دعا پس من نزدیکم بعلم و اجابت أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ اجابت میکنم خواندن
خواننده را چون مرا بخواند **آیت** اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ معنی اینست دعا کنید از من و بخوانید مرا قبول
کنم دعای شما را **احادیث** اَلدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَالْبُخَارِيُّ فِي الْأَدَبِ
وَعَبْدُ اللهِ بْنُ أَحْمَدَ فِي زَوَائِدِهِ وَابْنُ حِبَّانَ فِي صَحِيحِهِ وَالْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ
وَأَبُو يَعْلَى فِي مُسْنَدِهِ عَنِ الْبَرَاءِ رض معنی اینست که فرمود رسول مکرم سرور عالم صلی الله علیه وسلم دعا تمامی
عبادت روایت کرده ست این حدیث را امام احمد در مسند خود و ابن ابی شیبه در مصنف خود و بخاری
در ادب مفرد و عبد الله بن احمد در زوائد خود بر مسند احمد و ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک خود از
نعمان بن بشیر انصاری و ابو یعلی در مسند خود از براء بن عازب اَلدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
معنی اینست که فرمود سید عالم صلی الله علیه وسلم که دعا مغز عبادتست روایت کرده ست این حدیث را ترمذی

در جامع خود از ابی ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ اَلدُّعَاءُ مِفْتَاحُ اِلَی الرَّحْمَۃِ رَوَاہُ الدَّیْلَمِیُّ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنِ
ابْنِ عَبَّاسٍ رض معنی اینست کہ فرمود حضرت رسول بر وصحبہ ہزاران درود وصلوۃ وسلام مورود کہ دعا
کلید خزائن رحمت ست یعنی چنانکہ بکلید کشادہ میشود ہمچنین بسبب تقدیم دعا بجناب کبریا جل جلالہ
عبد داعی از خزائن رحمت حضرت الٰہی عز قدسہ مرحوم و بہرہ ور میشود در روایت کردہ ست این حدیث را
محدث سراپا سامی حضرت دیلمی علیہ الرحمہ در کتاب خود کہ مسمی بفردوس ست از صحابی بلند قیاس و
بقدس اساس حضرت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ تعالی عنہما اَلدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعِمَادُ الدِّیْنِ
وَنُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ رَوَاہُ اَبُوْ یَعْلٰی فِیْ مُسْنَدِہٖ وَالْحَاکِمُ فِی الْمُسْتَدْرَکِ عَنْ عَلِیٍّ رض معنی اینست
کہ فرمود پیغمبر قدسیات آمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ دعا ساز و آلہ حرب مومن ست کہ چنانچہ از آلات جنگ
دفع دشمن و حصول مطالب مراد فن میشود ہمچنین مومن ایقان نشین از تاثیر دعا حصول مدعا می نماید و دعا
ستون دین ست چنانچہ عمارت بر ستون قائم میباشد ہمچنین دین بر عبادت دعا قائم ست یعنی دعا را
حق تعالی آنقدر فضل و بزرگی داده ست کہ او را عماد دین خود مقرر فرموده ایمعنی از دیگر احادیث صاف
و مشرح مفاد میشود کہ بر مہرہ فن پوشیده نیست و دعای روشنی آسمان و زمین ہا ست یعنی چنانکہ روشنی
ظاہر آفتاب و ماہتاب ست روشنی معنی از دعا اخلاص ایاب ست روایت کردہ ست این حدیث
را محدث تقوی ناظم و در مراتب ورع منتظم حضرت حاکم علیہ الرحمۃ در کتاب خود کہ بمسمی مستدرک ست از صحابی
سراپا خفی واقف اسرار خفی و جلی حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ تعالی وجہہ اَلدُّعَاءُ لَا یُرَدُّ بَیْنَ
الْاَذَانِ وَالْاِقَامَۃِ رَوَاہُ اَحْمَدُ وَاَبُوْدَاوٗدَ وَالتِّرْمِذِیُّ وَالنَّسَائِیُّ وَابْنُ حِبَّانَ فِیْ صَحِیْحِہٖ عَنْ اَنَسٍ رض
معنی این ست کہ فرمود حضرت رسول سراپا محمود علیہ السلام کہ دعا در میان اذان و اقامت مقبول میشود و مردود
نمیگردد ازین حدیث مفاد شد کہ وقت ما بین اذان و اقامت منجملہ اوقات مقبولیت دعا ست روایت
کردہ ست اینحدیث را راوی اسعد و مجتہد امجد حضرت امام احمد علیہ الرحمۃ و محدث سراسر مسعود و عالم عالی
محمود حضرت ابی داؤد علیہ الرحمۃ و محدث یکسر عالی و عالم سر بسر متعالی حضرت ترمذی علیہ الرحمۃ و محدث صدقت
نشان و عالم فضائل توامان حضرت ابن حبان علیہ الرحمۃ در کتاب خود کہ مسمی بصحیح ست از صحابی عالی تبنیش و
سامی منش و سرتاپا اقدس حضرت انس رضی اللہ عنہ اَلدُّعَاءُ بَیْنَ الْاَذَانِ وَالْاِقَامَۃِ مُسْتَجَابٌ فَادْعُوْا رَوَاہُ اَبُوْ یَعْلٰی فِیْ مُسْنَدِہٖ
عَنْ اَنَسٍ معنی اینست کہ فرمود صاحب مقام محمود علیہ الصلوۃ والسلام کہ دعا در میان اذان و اقامت بدرگاہ حضرت خالق خلقت جل خلقہ مقبول ست
پس دعا کنید در ین وقت روایت کردہ ست اینحدیث را محدث بصداقت اعلی حضرت ابو یعلی علیہ الرحمۃ در مسند خود از صحابی مدعا آرس حضرت
انس رض اَلدُّعَاءُ مُسْتَجَابٌ بَیْنَ النِّدَاءِ رَوَاہُ الْحَاکِمُ فِیْ مُسْتَدْرَکِہٖ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ

معنی این ست که فرمود رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که دعا مقبول ست درمیان اذان و اقامت
بدرگاه جناب رب العزت روایت کرده ست این حدیث را محدث و عالم ابو عبد الله الحاکم در مستدرک خود
از صحابی مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه اَلدُّعَاءُ یَرُدُّ الْقَضَاءَ رَوَاهُ الْحَاکِمُ فِی الْمُسْتَدْرَکِ عَنْ
ثَوْبَانَ معنی این ست که فرمود حضرت رسول سراپا انوار اندود علیه الصلوة والسلام که دعا دفع می سازد
قضا را یعنی در کارخانه حضرت الٰهی جل جلاله امور قضا و قدر دو نوع مقرر گشته یکی قضا مبرم ست و یکی قضا
معلق مبرم آنست که از هیچ چیز دفع و رفع آن متصور نیست و قضا معلق آنست که رفع و دفع آن متصور ست
تصورش اینکه در حق بنده امر قضا و قدر قرار یافته که این بنده بفلان بلیه مبتلا خواهد شد و اگر دعا برای دفع بلا
خواهد کرد بلای مقرر از شخص معین مرفوع و مدفوع خواهد شد پس اگر آن عبد مبتلا دعا نکرد در بلا گرفتار ماند
و اگر دعا نموده بفضله تعالی از ان ابتلا نجات یافت و این معنی از دیگر احادیث صحیح صریح معلوم و مستفاد
میشود چنانچه در حدیث شریف وارد شده عَنْ اَبِی خُزَامَةَ بکسر خا معجمه و زا تا بعیست حدیث او در
رقی ست و ابو خزامه صحابی دیگر ست که حدیث او در غیر رقی ست کذا فی جامع الاصول عَنْ اَبِیْهِ روایت
میکند از پدرش قَالَ گفت قُلْتُ گفتم یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَرَاَیْتَ رُقًی نَسْتَرْقِیْهَا خبر ده ما را از حال افسونها که
افسونگری می کنیم بآنها وَرُقی بضم را و فتح قاف جمع رقیه بضم و سکون بمعنی افسون که بر بند آن را یا در گلو یا در بازو
به بندند و حکم او آنست که اگر بقرآن و ادعیه ماثوره باشد درست ست وَاِلَّا حرام وَدَوَاءٍ نَتَدَاوٰی بِهٖ خبر ده
ما را از دارو ها که میکنیم بآن تداوی وَتُقَاةٍ نَتَّقِیْهَا و پناهی که پناه میجوئیم بدان و پرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل
سپر و زره و امثال آن هَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللّٰهِ شَیْئًا ایا باز می گرداند اینها از قضا و قدر خدای تعالی چیزے را
قَالَ گفت آنحضرت هِیَ مِنْ قَدَرِ اللّٰهِ این چیزها نیز از قضا و قدر الٰهی اند اگر خدا خواسته ست تقدیر رفته که شفا
بخشد و پناه دهد اسباب آنها نیز میسر خواهد گردانید و تقدیر منافات باسباب و شرائط ندارد و همه داخل تقدیر ست
و تقدیر همه را شامل و محیط و هیچ از احاطه وی بیرون نرود رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ روایت
کرده ست این حدیث را محدث نور نبورث و عالم قدس لازم حضرت حاکم علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی بمستدرک
ست از صحابی فیوض توامان و قدس عنوان حضرت ثوبان رضی الله تعالی عنه اَلدُّعَاءُ جُنْدٌ مِنْ اَجْنَادِ
اللّٰهِ مُجَنَّدٌ یَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ اَنْ یُبْرَمَ رَوَاهُ ابْنُ عَسَاکِرَ عَنْ نُمَیْرِ بْنِ اَوْسٍ مُرْسَلًا معنی این ست
که فرمود حضرت رسول مقبول حضرت رب معبود قدس شانه که دعا لشکریست از لشکرهای خدا تعالی ساخته
و آراسته شده که دفع میکند قضا را بعد از انکه امر قضا بالقطع استوار شده و نفاذ پذیرفته باشد معنے
دفع قضا همانست که در حدیث سابق بیرایه تسطیر پذیرگردید فتامل وتفکر روایت کرده ست این حدیث را

لہ این عبارت ترجمہ حدیث سابق ست و در روایت احمد و ترمذی و ابن ماجہ از ابی خزامہ

محدث سامی مناقب و عالم صداقت مفاخر حضرت ابن عساکر علیه الرحمة از صحابی شقایق فردوس و از چشمهٔ ایمان لذائذ نوش حضرت نمیر بن اوس رضی الله تعالی عنه از طریق مرسل اَلدُّعَاءُ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ وَمِمَّا لَمْ يَنْزِلْ فَعَلَيْكُمْ عِبَادَ اللهِ بِالدُّعَاءِ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول شفیع نامزد نبان به پیشگاه حضرت غافر مسجود عم کرمه که دعا نفع دهنده ست در باب رد بلا در حق بلیه که نازل شده و در حق بلیه که نازل نگردیده پس لازم گیر ای بندگان خدا بر خود ادای عبادت دعا و همیشه دعا بجناب حضرت کبریا عم نواله نموده باشید روایت کرده ست اینحدیث را محدث بر صداقت قائم و عالم بر صفا دائم حضرت حاکم علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی بمستدرک ست از صحابی همایون و نخجسته سیر و سراپا خیر حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما اَلدُّعَاءُ يَرُدُّ الْبَلَاءَ رَوَاهُ اَبُو الشَّيْخِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول مقتدای عالم موجود صلی الله تعالی علیه وسلم که دعا بلا را رد می سازد و دفع مینماید از احادیث مستفاد میگردد که برای دفع بلایا بهتر از صدقات و خوشتر از دعوات وسیلهٔ جلیله نیست مومن را باید که درین هر دو کار نخجسته آثار کوشش نماید و بفضله تعالی از بلایا و مصائب نجات یابد روایت کرده ست اینحدیث را محدث و عالم و را مورد ارین بری از وبخ حضرت ابو الشیخ علیه الرحمه از صحابی بلند پایه و در فضائل ایمان ارجمند سرمایه حضرت ابو هریره رضی الله تعالی عنه اَلدُّعَاءُ مَحْجُوبٌ عَنِ اللهِ حَتّٰى يُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ بَيْتِهِ رَوَاهُ اَبُو الشَّيْخِ عَنْ عَلِيٍّ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول علیه من الصلوة اعدد و من التسلیمات نامحدود صلی الله تعالی علیه وسلم که دعا موقوف و انگشته می گردد از درجه قبول حضرت آله صاحب قدس جل جلاله دعم نواله تا وقتی که داعی درود نمیفرستد بر حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بر آل وی علیهم الصلوة والسلام روایت کرده ست اینحدیث را محدث و عالم در فوز و فلاح فضائل کونین مبرا از نقص و بخ حضرت ابو الشیخ علیه الرحمة از صحابی سراپا عالی و سراسر متعالی و با اخلاق معالی حضرت علی کرم الله تعالی وجهه دُعَاءُ الْمُسْلِمِ مُسْتَجَابٌ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ عِنْدَ رَأْسِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ كُلَّمَا دَعَا لِأَخِيهِ بِخَيْرٍ قَالَ الْمَلَكُ آمِينَ وَلَكَ بِمِثْلِ ذٰلِكَ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالْمُسْلِمُ وَابْنُ مَاجَةَ عَنْ اَبِي الدَّرْدَاءِ معنی این ست که فرمود رسول الثقلین سید الکونین خیر الانام علیه الصلوة والسلام که دعا مرد مسلمان مقبولست برای برادر خود مسلمان پس پشت وی در حالیکه نزد سر او فرشته مقرر باشد که هر گاه دعا کند این مرد مر برای برادر خود بخیر و نکوئی گوید آن فرشته آمین و برای تو مثل آن روایت کرده ست اینحدیث را امام احمد در مسند و مسلم در صحیح خود و ابن چه در مسند خود از ابی الدرداء دُعَاءُ الْوَالِدِ يُعْضِي إِلَى الْحِجَابِ رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ اَقْرَحَ يَكْبُرَ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول مورث اخلاق

صلی اللہ علیہ وسلم کہ دعای پدر درحق پسر بدرجہ قبول حضرت باری عز سبحانہ میرسد یعنی
دعای پدر درحق پسر مقبول میشود و مردود نمیگردد چنانچہ این معنی از دیگر احادیث بسیار معلوم
ست ولب مفہوم روایت کردہ ست اینحدیث را محدث سامی مرتبہ و عالم نامی درجہ ابن ماجہ علیہ
الرحمۃ از صحابیہ فوض مایہ تزینش بافضائل تضمیم حضرت ام حکیم رضی اللہ تعالی عنہا دُعَاءُ الْوَالِدِ
لِوَلَدِهٖ كَدُعَاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهٖ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْفِرْدَوْسِ عَنْ آنِسٍ رض معنی اینست کہ فرمود
حضرت رسول در حضرت قرب رب معبود مشہود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ دعای پدر درحق پسر مثل
دعای پیغمبر ست درحق امت او مبالغہ ست در فضل و بزرگی قبول دعاء والد درحق ولد کہ چنانکہ
نبی درحق امت مستجاب الدعوات ست ہمچنین پدر درحق پسر مستجاب الدعوۃ ست ۵ جنت کہ
رضای مادر آنست زیر تہ پای مادران ست ✻ روایت کردہ ست اینحدیث را محدث خوش مقامی
وعالم خجستہ نظامی حضرت دیلمی علیہ الرحمہ در کتاب خود کہ مسمی بہ فردوس ست از صحابی سراپا مجتنب
از شرک و بدعت انجس و کمیہ مزکی و مقدس حضرت انس رضی اللہ تعالی عنہ دُعَاءُ الْأَخِ لِأَخِيهِ
بِظَهْرِ الْغَيْبِ لَا يُرَدُّ رَوَاهُ الْبَزَّارُ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ معنی اینست کہ فرمود حضرت رسول
مودود و حضرت رب مسجود صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم کہ دعای برادر مومن درحق برادر مومن خود
پس پشت وی مردود نمیگردد یعنی دعای شخص داعی درحق مدعو غائب مقبول میشود و رد نمیشود
واین مضمون در بسیاری از احادیث شریف وارد شدہ روایت کردہ است اینحدیث را محدث
کرامات شعار و عالم شرافات آثار حضرت بزار علیہ الرحمہ از صحابی در باب ایمان سراپا زیب و زین
و در امر اسلام سرتاپا بی نقص و شین حضرت عمران بن حصین رضی اللہ تعالی عنہ دُعَاءُ الْمُحْسِنِ
إِلَيْهِ لِلْمُحْسِنِ لَا يُرَدُّ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْفِرْدَوْسِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض معنی اینست کہ فرمود حضرت
رسول مورود سلام و درود صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم کہ دعای مرد احسان کردہ شدہ درحق
احسان کنندہ مقبول میگردد و مردود نمیشود روایت کردہ است اینحدیث را محدث شرایع انتظامی و
عالم فضل التیامی حضرت دیلمی علیہ الرحمۃ در کتاب خود کہ مسمی بفردوس ست از صحابی فیوض منظہر
و مقدس و منور حضرت عبد اللہ بن عمر رض دَعْوَةُ ذِي النُّونِ إِذَا دَعَا بِهَا وَهُوَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ لَمْ يَدْعُ بِهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا اسْتَجَابَ اللّٰهُ لَهُ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَالْحَاكِمُ فِي
الْمُسْتَدْرَكِ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ وَالضِّيَاءُ فِي الْمُخْتَارَةِ معنی اینست کہ فرمود حضرت رسول از جانب حضرت آلہ محمد عن
امداد و سراپا مرفود علیہ السلام و ہی حضرت پیغمبر شرائف مشحون و مناقب کرایم مخزون حضرت ذی النون علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام

وقتی که بجانب الٰہی تعالیٰ ندا کرد آن دعا در آن حال که وی علیہ الصلوٰۃ والسلام در شکم ماہی بود که این ست آیت قرآنی لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مرد مسلم هیچگاهی دعا باین دعوت حضرت ذی النون علیہ الصلوٰۃ والسلام در ادا نکرده ست مگر که حق جل علی دعای او را قبول فرموده یعنی دعا باین آیت کردن آنقدر مقبولست که گاهی رد نمیگردد و دریافته ست این حدیث را محدث افرد و عالم او حد حضرت امام احمد علیہ الرحمہ و محدث فضائل مناقب و عالم شرائف مناصب حضرت ترمذی و محدث باتخت سعادتی و عالم پرقدسیاتی حضرت نسائی و محدث پر مکارم و عالم سراپا معالم حضرت حاکم هم در کتاب خود که مسمی بمستدرک ست و محدث سراپا تقی و عالم سرتاپا نقی حضرت بیهقی هم در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان ست و محدث صداقت انتما و عالم علوم آرا حضرت ضیاء علیهم الرحمۃ والرضوان از صحابی فضائل تابی و باخیر و صلاح در ما قبل و ما بعد حضرت سعد رضی اللہ تعالیٰ عنہ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ مُسْتَجَابَةٌ وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا فَفُجُورُهُ عَلَى نَفْسِهِ رَوَاهُ الطَّيَالِسِيُّ عَنْ أَنَسٍ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول مورود صلوۃ وسلام لا محدود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که دعاء مرد مستمدین و شخص مجبور رسیده در بارگاه حضرت آله پایندم عرقدمه قبول و پسندیده ست و مقبول و برگزیده و اگرچه آن دعا کننده فاجر فجور آراینده و فاسق فسق نماینده باشد و وبال گناه و وبزه بران عاصی معصیت اندوز حاصی خواهد بود یعنی در معرض قبول دعا فسق را دخلی و فجور را مدخلی نیست در انجا صرف ستمدیدگی و مجبور رسیدگی موثر می افتد لهذا مومن موقن و مسلم ایقان فن را باید که از افعال ستمیه و حرکات جوریه یکسر مجتنب بوده در ورطه غضب حضرت الٰہی جل ثناؤه نافتد و خود را از هلاکت ابدی یکسو کناره جوید اردو روایت کرده ست این حدیث را محدث سراسر ایمان اقتباسی و عالم یکسر سنت اساسی حضرت طیالسی علیہ الرحمۃ از صحابی رفیع پایه و منیع سایه حضرت ابوهریره رضی اللہ تعالیٰ عنہ دَعْوَةُ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ مُسْتَجَابَةٌ وَمَلَكٌ عِنْدَ رَأْسِهِ يَقُولُ آمِينَ وَلَكَ بِمِثْلٍ رَوَاهُ أَبُو بَكْرٍ فِي الْغِيلَانِيَّاتِ عَنْ أُمِّ كُرْزٍ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول پیشوای اهل دنیا بی بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که دعاء برادر مسلمان در حق برادر مسلمان خود پس پشت وی مقبول باگاه حضرت خالق نور عطاوه ست و از طرف حضرت حق تبارک و تعالیٰ فرشته نزدیک سر او مقرر میباشد که در وقت دعا کردن مرد مسلمان در حق مسلمان دیگر بظهر غیب میگوید که همچنین که در حق آنکس تو دعا می کنی برای تو نیز باد یعنی چنانکه برای دیگری نیکی میخواهی در حق آنکس همچنین باد در حق تو نیز همچنین باد روایت کرده است این حدیث را محدث ابوبکر شافعی در کتاب خود که مسمی بغیلانیات ست از صحابیه فضائل مآبیه و در مکارم ایمان و اتقان سراپا فروبرز حضرت ام کرز رضی اللہ تعالیٰ عنها دَعْوَتَانِ فِي السِّرِّ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً فِي الْعَلَانِيَةِ رَوَاهُ أَبُو الشَّيْخِ فِي الثَّوَابِ عَنْ أَنَسٍ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول شائق آخرت سراپا مقصود و موض از دنیای مطرود صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم که دعا در وقت خلوت برابر میشود با هفتاد دعای وقت جلوت

یعنی در درجه مقبولیت و مرتبه قبولیت یک دعای سر با هفتاد دعای علانیه مساوی و مماثل ست روایت
کرده ست این حدیث را محدث دعالم در دنیا و عقبی ابی و یخ حضرت ابو الشیخ در کتاب خود که مسمی بکتاب الثواب است
از صحابی منزه از آلایش دنیای نجس و سرا پا مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه دَعْوَتَانِ لَيْسَ بَيْنَهُمَا
وَبَيْنَ اللهِ حِجَابٌ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَدَعْوَةُ الْمَرْءِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ
عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض معنی این ست که فرمود حضرت رسول شفیع روز موعود و یوم مشهود علیه الصلوة والسلام که دو
دعا آنچنان بقبول رساند که در میان آن هر دو و در میان حق تبارک و تعالی حاجبی و مانعی نیست
یعنی بمجرد دعوت داعی بلا شبه دعا بمجل اجابت میرسد یکی ازان دو دعا باجابت گرا دعا مظلوم ست در حق
ظالم ملوم و دیگری دعای انسان ست برای برادر مسلمان خود در حالت غیبوبت اورا روایت کرده است
این حدیث را محدث قدس توانی دعالم سموت نشانی حضرت طبرانی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی بمعجم کبیر ست از صحابی
قدس اجراس و نوری احساس حضرت عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما از آیات سراسر لطائف مفاد و از احادیث
سر بسر طرائف مستفاد گردید که افضل عمل از اعمال عبد عابد از عمل دعا نیست و اشرف شغل از اشغال پرستش
بنده پرستنده و از شغل دعوت پرمدعائی بنابران بندگان حضرت سبحان جلشانه همین مناسب و زیبا
که علی طریق مستدام و بر سبیل مدام موافق نهج سنت فیض احتشام و مطابق منهج شریعت کرایم التیام مدرکا حضرت
ملک علام و پیشگاه جناب قادر منعام عزت رحمته عرض دعا نموده باشیم و بفضله و عنایته تبارک و تعالی حصول مدعا
کرده حکایت حضرت قدس موجد عوالم موجود جلشانه و جناب صاحب جلال معبود لعبادت قیام و قعود غرسلطانه
به بنده کفر فرسود و بدعت زدود ماحی رسوم شرک پرکنود و دافع عادات فسق و حذاب معهود خود یعنی حضرت امیر
المومنین و امام المسلمین جناب عبد سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان را مقام دعا و مرتبت دعوت
مراد رسانا آن مقدار عنایت دعطا فرموده بود که در بیانش طاقت ناطقه طاق و در تحریرش قوت تسطیر با عجز براتفاق
ست شمه ازان شمیمه کرم شمیمه انکه حضرة امام ممدوح بذات پرفتوح خود همیشه و همواره بدرگاه حضرت سبحان قدس جانه
دست دعا بدعا گرا دراز میداشتند و مریدین بادین و مستفیدین ارادت آئین را تعلیم همین شغل خجسته
و تادیب همین ادب و خی پیوسته میفرمودند و آنحضرت بنخشش ملک کریم عم کرمه در عبادت دعوت تاثیری
عظیم و اثری فخیم داشتند لسبا احیان رو داده و لسیارازمان بظهور آمد که وقتیکه در مجمع فیوض مستجمع دست مبارک
بنابر دعا بجناب حضرت کبریا و مالک ارض و سما عز ملکه دراز میفرمودند و بابانگ بلند زبان الهام بیان را بعرض عا بجناب باری
تعالی نوز ذکره می کشادند در آن زمان مجلس ملائک مانس حالتی عجیب و کیفیتی غریب میدادکه هر کس از کس و ناکس موافق
مراتب ذوق ایمان و مطابق منازل کیفیت ایقان خویش در لذت ایمانی در آمده بر کیفیت و انوار نیت

می گشت و در آن ساعت خطرات شیطانی و هواجس نفسانی از صدور حاضرین و قلوب جالسین کمتر معدوم و مفقود میشد و از عیون بسیاری از آن محفل فیض مشحون اشک جاری و قطرات گریه ساری میشد و بعضی از غایت کیفیت باطنی حواس ظاهری را گم کرده بیهوش ظاهری و مدهوش بازاری میگشتند و در مشاهده باطنی و مکاشفه عالم قدس لوزانی می پیوستند و حضار آن صحبت فیض آثار را از اثر آن دعا فیضان بار آنمقدار صفوت باطن و آن قدر صفای روح و نزهت مواطن بهم میرسید که از دیگر اشغال و اذکار و جلسات اربعینات کمتر فائده و نفع باطنی حاصل میگردید و حضرت واهب عطیات نزه عطاوه بآن شیخ پرکرامات بآن اندازه مرتبه اجابت دعا و رتبه قبول دعوت مشکل کشا بذل و عطا فرموده بود که بسیاری رو داده و اکثری بوقوع آمد که شیخنا و مرشدنا برای امری دعا فرموده اند و آن کار حسب دعا آن شیخ فرخنده شعار و آن امر بروفق مناجات آن ولی همایون اطوار جلوه گر و صورت نما گردید همانا مضمون این بیت حسب حال فیض اشتمال دعای شیخنا شعر دعای ما بلب نارسیده × ندای ما بگوش آشنا شنیده × و حضرت منعم شرافات نزه اسمه حضرت شیخنا و مرشدنا را سراپا بفضائل دارین و سراسر مکارم کونین انعام و مرحمت فرموده بود که در هر فضل ظاهر و باطن ذات سموت سمات یکتا و رشک افزای بزرگان فضیلت رسا بود از آن جمله فضائل گانه نفس آن نفیس زمانه مستثنی بود یکی از آن مکارم ثلاثه نماز دلنواز است و صلوات باگریه نیاز که بدرگاه حضرت داور بی نیاز جل مجده در مرتبه قبول لامثل و بی انباز ست دوم علم و عمل قرآن فیض نشان ست که بپیشگاه جناب یزدان عز شانه عبادتی بزرگ عنوان و سترگی توامان ست و زیاده تر از دیگر عبادات دافع عذاب نیران و سوم دعا مشکل زدا ست که در حضرت ایزد یکتا عز وحده عبادت دعا در رجه قبول از لسباطات فضیلت انتماست و رفعت نما حضرت اوستاد ما و شیخنا درین عبادات مسطوره اعلم علماء دوران و افهم فهماء آوان بودند و از برکت صحبت آن شیخ سعادت موهبت طالب را درین عبادات و مستفید را ازین طاعات آن قدر فوائد باطن و صفای روح حاصل و متواصل میگشت که از خدمت دیگر مشایخ بارتبه شامخ از دیگر نوع ریاضات و مشاغل اربعینات کمتر بحصول مے انجامد و بوصول مے پیوندد × خوبی ناز و کرشمه حرکات و سکنات × آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری × حکایت حضرت رب العالمین و رازق مرزوقین جل مرتبته و رزقه و جناب خالق مخلوقین و غافر مذنبین عز خلقه و غفرانه بمقتدای سالکین دین و پیشوای ائمه مجتهدین یقین حضرت امیر المومنین و امام المسلمین جناب سید ابو عبد الله مولانا محمد نصیر الدین مجاهد و غازی علیه الرحمة و الرضوان را که بعد از واقعه علی شهادت معلی حضرت امیر المومنین و امام المسلمین جناب از همه سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة و الرضوان بفضل حضرت باری و زور قهرمان بر مسند ارشاد متمکن شده و در عرصه گیتی برافراخ اعلام اسلام و دافع شعائر کفر و شرک بر ظلام شده بودند فضل دعای موثر و شرف مناجات

تاثیر نظر بآن اندازه وافر و بآن درجه متکاثر بخشش و ارزانی فرموده بود که در واقعات اولیاء قدما و حالات صوفیه و صافیه سوالف کبرا بنظر رسیده است و در سوانح اشخاص خوالف کثیر دیده شده و مشاهده گشته که جذب ممدوح اکثر اوقات و بیشتر ازمان در شغل منزه از کثافات کثیرا از زحل مشغولی داشتند و معمولی مینمودند و زمانیکه باین عبادت عظما مصروف میشدند بر حضار ارادت شعار حالتی ایمانی و کیفیتی ایقانی طاری و ساری میشد که مجموع آن مجمع در لذائذ کیفیات عرفانی مستغرق آمده در آن حالت و خروش سراپا مستغرق میگشتند و از نزعات شیطانی و شهیات نفسانی کمیرا پاک میستند و واقعه از واقعات تاثیرات انجذاب و سائحه از سوانحات سوانحات آن ولی فیض آب آنست که وقتی و زمان موضع از مواضع مضافات و متعلقات ملک سند حضرت ممدوح در مجمع کثیر دعا فرمودند در آن ساعت قدرتی نادره از قدرتهای حضرت آله جهان پناه عز قدرته ظهور گرفت و در آن وقت کرشمه طرفه از ندرت کاری رحمت حضرت باری جل ذکره و اسمه جلوه بروز پذیرفت که لغایته و رحمته تبارک برمانه از تاثیر صرفت تخمیر نفس نفیس آنحضرت تمام محفل انوار مشاکل با جوش ایمانی و خروش عرفانی رتبه قرآنی یافته بگریه زار زار گریستند و از لوایح خواطر خویش که در ورات نفسانی و شیطانی باب دیم لوز دیم خود ها پاک و صاف به شستند و بسیاری از انجماعت سراپا برکت از حواس ظاهری بیهوش شده در هوش باطنی آگاهی جلی حاصل نمودند و بعضی از افراد آن مجالس هدایت بنیاد انچنان در جوش ایمانی و فوران عرفان حالت خوش بهر سانیده سرخوش باده طیبه معرفت گشتند که یکسر مسلوب عقل و حواس ظاهری شده سراسر مجذوب جذبات باطنی گردیدند و از فراوان غلیان آن حالت سعادت نشان جوشان و خروشان و لباس و جامه در ایام سر بصحرا و بیابان نهادند شعر جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پارا × کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را × فرد شب بزمی که حدیث سر زلف تو گذشت × هر که برخاست جا سلسله بر پا خاست × مردم هوش درست و قائم دینی آمد حواس صحت را لازم بعضی از آن مجذوبان جذبات حضرت قدوس الهی عم نواله را گرفته از صحا گردی و بیابان نوردی باز ماندند و بعضی از آن و بعضی از آن غافلان مجازی و عاقلان حقیقی سر در صحاری و براری نهاده مفقود نام و نشان و معدوم سراغ و جدان عنوان ~ مقیم زلف تو دل که خوش مقامی دید × از آن غریب بلاکش خبر نمی آید × حضرت منعم قادر جلشانه و جناب مکرم غافر عز سلطانه با اولیاء کملا و اصفیاء عظما رخود چگونه تاثیری عظیم و چه نوع اثری فخیم می بخشد که عقل عاقل همه دان و فهم فهیم علوم توامان در پیش آن ندرت کاری و در مقابل آن غربت نگاری عاجزی انباز و نادانی طراز می گردد جل جلاله و عم نواله سبحانک یا اعظم شانک ~ نه اندیشه در کنه ذاتش رسد × نه تفکرت بغور صفاتش رسد × خالق صنایع غرائب و نوادر او دست عزت صنعته و موجد فنون غرائب حکمت مناسب

او دست جل ایجاده نظم	از و گشته پیدا مکان و زمان	بنی مور بر هستی او نشان	
ستودن مرا و را نداند همی	نه اندیشه جان برفشاند همی	ز گردنده خورشید تا تیر خاک	
همه گویران آتش و آب و پاک	به هستی یزدان گواهی دهند	روان تر او ر و شنائی دهند	

وصیت هفدهم در بیان شعار خجسته اطوار توبه و استغفار بدرگاه مغفرت پناه حضرت کردگار جل جلاله و در اظهار کار فرخنده آثار انابت از افعال زشته کار بپیشگاه رحمت دستگاه جناب پروردگار عم نواله

بدان عفا الله تعالی عنک منهی الابرار و رحمک الله تعالی منهی الکرین که توبه از سیئه همه انبیاء و آدمیه است و اصرار بر معصیت و عدم استغفار از ان حرکت شنیعه از افعال سراپا اضال رجیمیه شیطانیه و نجسه ابلیسیه است حضرت ابوالبشر و والد نوع انسان اسود و احمر و پیغمبر خوش سیر و نبی پر خیر و رسول خجسته شیم و باهمایونی همدم جناب پیغمبر آدم صلی الله تعالی علی نبینا و علیه وسلم از فعل ناپسند حضرت کردگار زلت لغزش کار توبه و استغفار نمود و بفضل حضرت آفریدگار تعالت رحمانه بعزت خلافت و منزلت صفوت ممتاز هر دو سرا و سرفراز عالم صغرا و کبری گشت

شعر تمام عیبم و عیبم همین بس است × چو معترف بخطای خودم همین هنرست × و شیطان رجیم و دیو وخیم و ابلیس پر تلبیس و شقاوت انیس از کار خبیث و فعل ضلالت حسیس و کار خباثت جلیس گناه بارحمت ندامت و پشیمانی و از حضرت غفار و جناب ستار سئالت عطیاته طلب مزرش و سوال بخشش نکرد بزندان لعنت ابدی گرفتار و بسلاسل و اغلال خسران سرمدی مقید و عذاب سزاوار گردید

شعر صلاح کار کجا و من خراب کجا × ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا

تا بحدی که از فعل زشت عصیان توبه و استغفار بحضرت غفران مرتبت جناب رب غفور جلت صفاته نمود و نسبت خود را بحضرت اکرم و نبی مقتدای عالم جناب رسول آدم درست نمود و راست ساخت و گنه کار یکه در تلبیس ابلیس پر آدم از گناه شقاوت راه انابت و اعتذار بجناب پر اقتدار حضرت ستار غفار و جناب غافر ستار تعالی شانه نکرد و اضافت خویش را بشقی اشقی و ردی ارذی شیطان رجیم و پیشوای خبثا و ابلیس وخیم مقتدای اشقیا منسوب نمود و صحیح انگاشت و پیداست که نسبت آدمی با نبی اعظم حضرت آدم صلی الله تعالی علیه وسلم موجب استجابت حاجات حضرت آلهیه عمت رحمته و باعث دخول جنات عالیه بفضل جناب تناهیه کرمت عنایته محقق میگردد و مهدیست که اضافت انسانی بنفس شنیعت عنوانی و ذات لعنت توامانی شیطان ماهر مرآم طغیانی و موجد مراتب عصیانی سبب استحقاق غضب حضرت مالک غضوب و خالق محن مکروب عم عفوه و وسیله خلود فی النار سراپا کروب و سد سبیل راحت مسلوب مقرر میشود نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی و شیمه کریمه پوزش و طلب آمرزش از عادات بنده گزیده حضرت باپروردش و جناب صاحب نوازش ست عز جلاله و سجیه نام رضیه ترک توبه و معذرت از اخلاق افراد پسندیده طاغی مطلق و باغی سراپا ناحق شیطان لعین نعوذ بالله تعالی منها حضرات رسل الله تبارک الله و تعالی با وصف عصمت دائما مستغفر و معتذر بوده اند پس مستحق نزول الطاف حضرت منعم و قادر و مهبط اعطاف جناب مکرم و ناصر جل قدرته و عز نصرته گردیده و ذوات

اولیا را للہ تقدس وتعالی با وجود عفت دوا تا تائب ومنیب ملطف وعطوفت حضرت دعوات مجیب بسطت رحمانه
سراسر مصیب وسر بسر مثیب شده جای که سجایای این کرما چنین آمن باشد پس بلاشک در اتیان آن سر
کرامت ما مردم متیقن ست ومتصور ودر مقامی که شمایم این شرفا اینچنین وارد گردیم باشد پس در ارتکاب
آن سر بسر سعادت ما بنی آدم متحقق ست ومقرر کفی بالله بصیرا که شغل سعادت وصل توبه واستغفار بحضرت قدس
پروردگار تقدس نعائه مصقله مصفا لوایح قلوب انسان معصیت مرغوب از کدورات رین عصیان پرشین ست
وکفی بالله حسیبا که خوی منفعت ملوانابت واعتذار بجناب با انوار حضرت کردگار نور آلانه آله مجلی آینه روح بنی
آدم پر فتوح از کثافات زنگ معصیت زنگ ست که بدستیاری این خصلت حمیده دامن حال از کدورات گنه
گاری پاک باید رفت وبدید کوشش این عادت مجیده لباس مال از کثافات بزه گاری صاف شاید شست وبالله
المنعم ذی النوال که عبادت تبقدیم انابت بحضرت معبودیت وآله ذو رحمت عم عفوه سراپا از بواعث عزت وفخار
عبد خاکسار وعصیان کار ست وشعار ترک پوزش واستغفار سراسر از موجبات اهانت وذلت انسان خطا آثار
وبزهکار ست وتالله المکرم المتعال که طاعت اتیان توبت بجناب سراپا عظمت وغافر خطیئت عم غفرانه سر بسر
از اسباب راحت ونعم در حق بنده معصیت شیم ست واطوار غفلت وذهول از طلب آمرزش وسوال بخشش
سراسر از امور استحقاق واستیجاب نکبت وعذاب در حق عاصی خراب وآثم عقوبت منتاب ست حضرت معطی
رحمات وجناب موفق خیرات وطاعات توفیق شوق توبه واستغفار واستعداد ذوق انابت واعتذار بحرمت عظمت
مدار وجناب کبریا رخود ونصیب همگنان ومقسوم مخلوقیان گردانادآمین یا آله العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین حالا
بمناسبت کلام وملائمت مرام آیاتی چند از فرقان ملک علام وسلطانی عالی شان منجمله احکام آله سموالمکان وحضرت
معبود ذو امتنان جلشانه وعز سلطانه بپاس توضیح مقام ولحاظ تشریح کلام جهت آگاهی واطلاعی خواص
وعوام بدستیاری اقلام بخیر ارقام می کشد وبخاص وعام افراد انام انتباهی وآگاهی از فرمان واجب الاذعان
حضرت رحمن جل جلاله واز منشور فیض معمور ملک دیان عم نواله میدهد پس ازان احادیثی معدود از منطوق
لازم الوثوق وملفوظ سراپا فراست وفضیلت ملحوظ حضرت رسول معصوم ومحفوظ وجناب نبی کرامات حظوظ
وشرافات وفضائل مخطوظ صلی الله تعالی علیه وسلم به تصویر تسطیر وتنقیش تحریر می آرایدو بخلایق عالم ومخلوق
بنی نوع آدم از مضامین هدایت آگین ان اطلاع واگاهی میسازد آیت وَالَّذِينَ معطوفست برالذین
ینفقون ومضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه اند یکی انها که بصفت انفاق وحلم وعفو واحسان موصوف
اند دوم طائفه تائب غیر مصر وایشان آن مانند که ازوی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایسته
او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی وتزدیعضی فاحشه کردار ناشایسته وناپسندیده است

وظلم گرفتار ناستوده یا اول کبائر و ثانی صغائر و بقول جمعی فاحشه خطا و ظلم نقض عهد ست یا زنا و آنچه
مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیر می بعد از ان فاحشه و ظلم
ذکر و الله یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب او را یا بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده مغفرت را
که باستغفار بسته ست فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم برای گناهان خود و من
یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام ست بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را
الا الله مگر خدا و لم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شده
از معاصی یعنی دیگر بار بر سر آن فعل نرفتند و هم و ایشان که اصرار نکنند یعلمون میدانند
که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم تر ست نزول آیت در شان بنهان تمار بود که زنی صاحب جمال بخرما
خریدن نزد وی آمد و بنهان را دل بر و کشش کرد و به بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده در کنار کشید
و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدای بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده
مگردان بنهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شد فی الحال بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام شتافت
و صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید فرمود که من و میان شما و شما چنین کارها میکنید
حق سبحانه برای تاکید امید و ای تائبان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد
یا بهلول نباش یا ثعلبه الصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده بناه بتوبه و استغفار آوردند
و آخرون و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعترفوا بذنوبهم
اعتراف کردند گناهان خود و مقر شدند بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیک یعنی
غزاها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در وجود آمده بودند و آخر سیئا و عملی دیگر که
از تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید که خدا ان یتوب علیهم آنکه توبه ایشان در پذیرد ان الله
غفور بدرستی که خدا آمرزنده ست مرتابان را رحیم مهربان ست به تفضل بر و در تاویلات
کاشفی مذکور ست که اعتراف مذنب از جهت بقا نور استعداد ست و عدم رسوخ ملکه خطیات
و بدان استدلال می توان کرد هر آنکه معترف را دیده بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته
چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و در زایل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه به سبب
مناسبت آن را نیک بیند و در عذاب خذلان بماند حکیم ثنائی قدس سره فرموده رباعی

چونکه تو بد گناه را دادی ٭ کشتت جانب پشیمانی ٭ ور ندانی گناه را که بدست ٭ آن نشان شقاوت ابدست آیت الم یعلموا آیا نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند ان الله انا کرا خدا

هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَیَاْخُذُ الصَّدَقَاتِ
و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقها ایشان را وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانند آنرا که خدا هُوَ التَّوَّابُ اوست
توبه پذیرنده الرَّحِیْمُ مهربان بر توبه کنندگان اَیْ وَاسْتَغْفِرُوْا رَبَّکُمْ وطلب مغفرت کنید از پروردگار خود
بایمان ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَیْهِ پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه پروردگار
من رَحِیْمٌ بخشنده بر مستغفران ست وَدُوْدٌ و دوستدار تائبان ست ودود بمعنی فاعل است
یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب
چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را بدین وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق
و دوست داشته شده دلها بحق یعنی او نیکی را دوست میدارد و نیکان را دوست میدارند و فی الحقیقه
دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق بنگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت
می باشد غیر او را ثابت نیست پس خود را دوست میدارد اَیْضًا اِنِّیْ لَغَفَّارٌ و بدرستیکه من هر آینه نیک
آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَاٰمَنَ و ایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا
و بکرد عمل نیکو یعنی فریضها را نمود ثُمَّ اهْتَدٰی پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغامبر صلی
الله علیه وسلم مواظبت نمود یا بر هدایت استقامت کرد یا بر طریق اهل سنت و جماعت رفت رباعی
راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم ❊ کز سنن راهی بود سوی رضای ذوالمنن ❊ هر مژه در
چشم وی همچون سنان تیز باد ❊ کوتنالی زندگی خواهد زمانی بی سنن اَیْضًا وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ
و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبایر یَلْقَ ببیند اَثَامًا جزا بزهکاری خود گفته اند آثام وادی ست
در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت کنند یا چیزی ست که سیلان میکند از اجساد دوزخیان
مثل خون و ریم یا آثام بمعنی دو جاهند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر یُضٰعَفْ دوگردد شود
لَهُ الْعَذَابُ مر کننده این کارها یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز وَیَخْلُدْ و جاوید بماند فِیْهٖ در عذاب مُهَانًا
در حالتیکه خوار و بی اعتبار باشند اِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَاٰمَنَ دیگر و بخدا
و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان و اسلام عمل نماید فَاُولٰٓئِکَ
پس آنگروه یُبَدِّلُ اللّٰهُ بدل میکند خدا سَیِّاٰتِهِمْ حَسَنَاتٍ بهم حسنات گناهان اینانرا به نکوئی ها یعنی سوابق
معاصی را به توبه محو کند و لواحق طاعات را بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس
بملکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال ماسلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت
مبدل سازد سیئه او را بحسنه وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدا غَفُوْرًا امرزنده گناهکاران توبه رَحِیْمًا

مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ وهر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل نفس ناحق
یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا بکند عمل ستوده یعنی تلافی ما فات
نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستیکه او باز دارد إِلَى اللَّهِ بسوی ثواب خدا مَتَابًا بازگشتنی یا رجوع میکند
بحق رجوع پسندیدنی یا تعالی رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي گفت ای پروردگار من بدرستیکه من ستم کردم
بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرز مرا پس بیامرزید خدا وی را بالاستغفار
وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستیکه خدای آمرزنده ست مر بندگان را و مهربان بدیشان آیت و
ظَنَّ دَاوُدُ وگمان برد داود علیه السلام إِنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه
گردد و دریافت نماید فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ از پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد
بروی در حالتی که سجده کننده بود وَأَنَابَ و بازگشت بخدا این سجده نزد امام اعظم رحمة الله علیه غریمت است
و میگویند به تلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر آن و نزد امام شافعی از عزائم نیست و از امام احمد حنبل
دو روایت ست و این سجده دهم ست بقول امام اعظم و در فتوحات مکی این را سجده انابت گفته و فرموده
که یقال لها سجدة الشکر فی حضرة الانوار لان داود علیه السلام سجد للشکر فَغَفَرْنَا لَهُ پس بیامرزیدیم
مر او را وَإِنَّ لَهُ و بدرستیکه مر او راست عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ هر آینه بعد از مغفرت
و نیکو بازگشت در بهشت آیة قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا بگوای محمد صلی الله علیه وسلم که ای بندگان
من آنانکه اسراف کردند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی در گناهان افراط نموده اند و از حد در گذشته اند
لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ نومید مشوید از رحمت خدای که این آیت امید وار ترین آیت ست در
قرآن و در خبر آمده ست که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها را بامثال بعوض این آیت چه این آیت از دنیا
و ما فیها بهتر ست در عالم آورده که ابن مسعود رضی الله تعالی عنه در مسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش
دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود ای مذکر چرا نومید میگردانی مردمان را مگر نخوانده آنرا که میفرماید
قل یا عبادی الذین الی آخره در فصول آورده که کمال ترجیه در سه چیز ست اول لطف خطاب که فرمود
یا عبادی و نگفت یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطاوا سوم تنبیه
که فرمود لا تقنطوا در فتوحات فرمود لا تقنطوا نهی ست و هر چه در قرآن حق سبحانه از آن نهی فرمود
لازم ست از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست مصراع نومید مشو که نومیدی کفر است
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا بدرستیکه خدای تعالی بیامرزد گناهان همه را و اگر چه بسیار باشد تغییر
شرک که معلق امرزیده نشود بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه ست و این قید خلاف ظاهر است

ودر وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت زید رضی الله عنها که گفت شنودم از رسول خدا صلی الله تعالی
علیه وسلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی انه هو الغفور الرحیم بدرستیکه خدای آمرزنده گناهان مهربان بر بندگان حقایق این آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر این آیت
به بسطی لایق تحریر ست و بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز درین دار شفا حاصل نشود
و سرگردانان بیابان نفس و هوا را از طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد ۵ ندارم هیچگونه توشه راه
بجز لاتقنطوا من رحمة الله ❊ تو فرمودی که نومیدی میارید ❊ زمن لطف و عنایت چشم دارید ❊
بدین معنی بسی امید داریم ❊ بجز از آنکه بس امید واریم ❊ امید درماندان را روا کن ❊ دل
امیدواران را دوا کن ❊ آیت وهو الذی یقبل التوبة او ست آنکسی که بمحض کرم قبول میکند
توبه را عن عباده از بندگان خود چون بدو باز گردند و از گناهی ندامت در آن باز گشت را در پذیرد
ویعفو عن السیئات و فرو گذرد از بدی های ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را در گذارد از ایشان
ویعلم ما یفعلون و میداند آنچه میکنند بعد از ان از نیکی و بدی و حفص رحمه الله بتا میخواند یعنی خدای
تعالی میداند آنچه میکنید از گناه و توبه آیت واذ قال موسی و یاد آرید آنرا که گفت موسی لقومه مر قوم
خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یاقوم مرای گروه من انکم بدرستی که شما ظلمتم ستم کردید
انفسکم بر نفسهای خویش باتخاذکم بگرفتن شما العجل گوساله را فتوبوا پس باز
گردید و به تضرع و زاری الی بارئکم بسوی پروردگار خود فاقتلوا پس بکشید انفسکم نفسهای
خود را یعنی ای کسانیکه گوساله نپرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذالکم این کشته
شدن خیر لکم بهتر ست شما را از زندگانی دنیا عند بارئکم نزدیک آفریننده شما و بعد ازین
حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده و سرها پیش افگنده و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد
شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوار هفتاد هزار کس را از ایشان بکشتند پس
رب العزت میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فتاب علیکم پس توبه شما به پذیرفت انه
هو التواب بدرستیکه او ست نه غیر او پذیرنده توبه عاصیان الرحیم مهربان بر توبه گاران
در لطایف قشیریه فرموده که توبه به قتل نفس منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل
نفس کنند با شکارا و توبه خاصه این امت قتل نفس ست در نهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقایق
آورده که قتل نفس ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس باطن جز مومن خالص را میسر نشود
و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد نظم نفس خود را کش چو مانی زنده کن ❊ خواجه را کشتست آن

او را بنده کن + تو طمع داری که او از بی جفا + بسته داری مهر و قار و در قفا + هر منی را این حسنا
کی رسد موسی باید که اخژر ها کشد آیت وَذَا النُّوْنِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اِذْ ذَهَبَ
چون رفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس الله سره فرمود که بر نفس
خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی بر فتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشان را وعده عذاب داده بود
چون میعاد در رسید و عذاب دیر تر می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان امت
بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می برد اَنْ لَنْ نَقْدِرَ که تنگ
نخواهیم ساخت عَلَيْهِ بر وی راه رفتن را پس ما او را به بحر در کشیدیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادٰى فِي
فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکی ها یعنی در ظلمات بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بخواند مر ان لَّآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ باانکه هیچ معبود
نیست مگر تو سُبْحَانَكَ پاکی تو از انکه در چیز عاجز شوی اِنِّي كُنْتُ بدرستیکه من هستم مِنَ الظّٰلِمِيْنَ از
از ستم گاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از سید مختار صلی الله علیه وسلم نقل میکنند
که هیچ مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را فَاسْتَجَبْنَا پس ما اجابت کردیم لَهٗ مر دعای
یونس را وَنَجَّيْنٰهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم وَكَذٰلِكَ النِّقَامِ حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود
بیرون افگند بر ساحل دریا وَكَذٰلِكَ و همچنان که او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِيْنَ می رهانیم و نجات
میدهیم گروندگان را تُوْبُوْا توبه کنید و باز گردید اِلَى اللّٰهِ بسوی خدای جَمِيْعًا همه شما اَيُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ ای گروندگان
لَعَلَّكُمْ شاید که شما تُفْلِحُوْنَ رستگار شوید به توبه همه با توبه فرموده چه هیچ یکی از خطره و جریمه تهی
نیستند امام قشیری قدس الله سره فرمود که محتاج به توبه آنست که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف الاسرار
آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنه گاران شما
توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید هست که در عقبی نیز رسوا نکند
آیت رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ ای آفریدگار ما فرا رسیده همه چیز را رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش
و دانش یعنی رحمت و علم تو همه چیز را رسیده ست فَاغْفِرْ لِلَّذِيْنَ تَابُوْا پس بیامرز مر آنانرا که
توبه کردند وَاتَّبَعُوْا سَبِيْلَكَ و پیروی نمودند راه ترا که دین اسلام ست وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيْمِ
و نگاهدار ایشان را از عذاب دوزخ آیه يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنانکه گرویده اید تُوْبُوْٓا اِلَى اللّٰهِ
باز گردید بخدا تَوْبَةً نَّصُوْحًا باز گشتن خالص یعنی توبه کنید و باز بگناه مروید معاذ بن جبل
رضی الله تعالی عنه فرموده که توبه نصوحا آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمیکند
به پستان حسن بصری رحمه الله تعالی فرموده که توبه نصوحا دو رکن دارد اول ندامت بر گناه

گذشته دودیم عزیمت برترک آینده نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن ❊ بردر حق نو مسلمان آمدن ❊
خدمت از سرگرفتن بایناز ❊ باحقیقت روی کردن از مجاز ❊ عسی ربکم ان یکفر عنکم چون توبه کنید شاید
بروردگار شما ان یکفر عنکم آنکه درگذارند از شما سیئاتکم گناهان شما را ویدخلکم جنات وردآرد
شما را بوستانها که پیوسته تجری من تحتها الانهار میرود از زیر درختان وقصور آن جویهای روان
ودرآوردن دران کی باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدا پیغمبر را یعنی نفس او را عذاب کند نه
شفاعت او را مرد و دسازد درباره عاصیان والذین امنوا معه ورسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده اند
با وی یعنی درخواست ایشان نیز درباره یاران ایشان قبول کند نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدا
بمومنان عطا کرده یسعی میرود وی شتابد بین ایدیهم در پیش ایشان وبایمانهم وبجانب راست
ایشان وقتیکه برصراط گذرند ودران محل که نور منافقان فرو میرود یقولون ربنا گویند مومنان ای آفریدگار
ما اتمم لنا تمام گردان برا نورنا نور ایمان ما یعنی باقی دار تا بسلامت برصراط بگذریم واغفر لنا وبیامرز
ما را یعنی از ظلمت گناهان پاک کن انک علی کل شیء قدیر بدرستیکه تو بر همه چیز از اتمام انوار ومغفرت
توانای ایت ومن یعمل سوءا وهر که بکند بدی کار ازان ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم
یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدا بتوبه وانابت یجد الله یابد خدا را غفورا آمرزنده گناهان او رحیما
مهربان بفضل خود برو درین آیت ترغیب فرموده امت را و قوم او را بتوبه واستغفار آیة فمن تاب پس هر که
توبه کند من بعد ظلمه بعد از ستمگاری خود یعنی دزدی واصلح وبصلاح آرد کار خود را بانکه ترا خی خصم کند
وعازم باشد بر آنکه باز دزدی باز عود ننماید فان الله یتوب علیه پس بدرستیکه خدا توبه او قبول میکند
اما قطع ید ساقط نشود ان الله غفور بدرستیکه خدا آمرزگار ست گناه او را رحیم مهربان ست بروکه در محشر
او را رسوا نکند آیة والذین وآنانکه عملوا السیئات کردند بدی های از کبایر وصغائر یا شرک آوردند ثم تابوا
پس بازگشتند بخدا من بعدها از پس وقوع آن عملها وآمنوا وبگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را
به یگانگی ورسول را به پیغامبری واگر مراد از سیات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آن را
که حق تعالی توبه گناه گاران را قبول میکند ان ربک بدرستیکه پروردگار تو من بعدها از پس توبه
لغفور هر آینه آمرزنده ست مر گناهان ایشان را رحیم ومهربان ست بر ایشان بقبول توبه از ایشان
آیة فاما من تاب وآنکس که توبه کند از شرک وآمن وبگرود بخدا ورسول وعمل صالحا وبکند عمل
شایسته فعسی ان یکون من المفلحین پس شاید بلکه باید که باشد از رستگاران وبوقت سوال از جواب
فرو نماند در رستگاری یا جابت حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بازبسته ایت

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ آمرزنده گناهان هر کس را که از تصدیق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله
وپذیرنده توبه از گوینده کلمه شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذِي الطَّوْلِ
خداوند بخشش وبزرگواری لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ خدای نیست که مستحق عبادت باشد مگر او وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
وبسوی اوست بازگشتن همه بندگان برای مجازات ایشان که در حدیث هدایت خلیث آمده ست عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللهِ إِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ
أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً فرمود آنحضرت سوگند بخدا بدرستیکه من هر آینه استغفار میکنم بسوی وی بیشتر از
هفتاد بار رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنِ الْأَغَرِّ بفتح همزه وغین معجمه مفتوحه وتشدید راء المزنی بضم میم وفتح زا
منسوب بمزینه که قبیله مشهورست از عرب صحابیست ومعدود ست در اهل کوفه وبعضی گفته اند در اهل بصره
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي بدرستی هر آینه پرده کرده
میشود بر دل من وغین غیم ست بمعنی ابر وفی الصراح غین ابر وبعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند
وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ بدرستی من هر آینه استغفار میکنم خدا را در روز صد بار
رَوَاهُ مُسْلِمٌ بدانکه علماء عرفا در بیان معنی این حدیث دو در یافت این سر حیران اند وسزاوار ست مر ایشانرا
که حیران شوند وتوقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی را که بداند حقیقت قلب مصطفوی وا حوال که عارض میگردد
بران وهر چه در وی گفته اند وگویند همه ظن وتخمین ست اگرچه دعوی کشف ویقین کنند مگر آنکه در بواطن بعضی
از محققین عارفین از نور مبین آنحضرت پرتو افتد والله اعلم پس بعض علماء گفته اند که این از جهت غم وانده
امت بود در مبدا وه معاد آنچه مطلع نشده بود نبی صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود واستغفار
همه بر ایشان بود اما لفظ اتوب الیه که در حدیث سابق گذشت اما بگونه از بین معنی دارد مگر آنکه طلب توبه وتوفیق
آن باشد مر ایشان را وبعضی گویند که انچیزی بود که متعلق بود آنحضرت بدان کار وبار ومصالح ایشان را
در شاد ومحافظت ارواح واکل وشرب ومحاربه اعدای دین تا چنان می نمود که گویا شاغل ست
از کمال جمعیت وحضور اگرچه اعظم اطاعت واشرف عبادت بود از جهت علو مقام ورفعت درجه وی وتفرد
وی صلی الله علیه وسلم به پروردگار وخلوص قلب وهمت وی از هر چه ماسوی اوست واین را گناه نمی
پندارشت واز ان استغفار میکرد چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیاة المقربین وبعضی از صوفیه گفته اند
که این عین انوار بود نه غین اغیار ولین اشارت ست بانچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده میشد بر قلب
شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار حق وترقی میکرد در هر آن در ین تجلیات وی
شهود مرتبه تحت ابعد از ترقی بدرجه فوق بمثابه ذنب که استغفار کرده شود ازان وهمچنین بود حال

قلب شریف وی دایم و انوار صفات همه حجاب ذات اند غایتش آنکه حجاب نورانی اند و باین اشارت ست بقول
وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و ارفع کلام درین مقام قول اصمعی ست
در وقتیکه پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سائل اگر در قلب دیگری می پرسیدی میگفتم و بیان
میکردم انچه میدانستم اما از حال قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم دم نتوانم زد که چیست و حال وی از جمله
متشابهات ست که در انجا دم نتوان زد و شیخ نوربخشتی میگوید که خدا خیرت دهاد اصمعی را در رفتن بنهج ادب و اجلال
و اعظام وی شان وی را که موقع وحی و منزل فرود آمدن قرآن ست بعد ازان میگوید که ما درین مسلک بدو روش
میرویم یکی آنکه گوییم که هرگاه قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم تمام ترین و کامل ترین و روشن ترین و عارف
ترین دلها بود و اعتنا و اهتمام داشت و با وجود آن بتشریع امت و تاسیس سنت ناچار بود او را از فرود آمدن
برتبه ترخص و التفات ببعض حظوظ نفس ممتحن بود باحکام بشریت و چون ارتکاب میکرد و میگرفت زود میدید
چیزی از ینها که دورت از جهت کمال رفعت و فرط نورانیت چه شیئی چندان که رقیق تر و صاف تر و در و تابانتر
در وی ظاهر و تر پیدا تر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه چیزی ازان در می یافت آنرا از جمله گناهان می شمرد
و ازان استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوضا و میگفت صلی الله علیه وسلم
غفرانک از جهت فقدان ذکر لسانی دوم آنکه گوییم که خدای تعالی چنانکه برگزید او را از عالمیان و فرستاد
برایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا منتفع شوند بوی تا آن زمان که تمام و کمال رسد جهم ارشاد
و هدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذاشته میشد بر انچه و در انچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمیافت
برای تعریف جاحد و تعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه برگاشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف
وی تا مشغول گردد باین عالم و تمام تر گردد حظ و انتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت
بحال خود این را گناه می پنداشت و استغفار میکرد این حاصل کلام نوربخشتی ست و وجهی اول راجع
بوجهی ست که سابق مذکور شد و وجه ثانی نیز موجه ست و طیبی نیز دو وجه از افادات شیخ الوقت شهاب الدین
سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب بثانی دو وجهی ست که نوربخشتی ذکر کرده انتهی و در رساله مرج
البحرین این وجه مقرون بحسن تقریر و تحریر بیان نموده و نزد این ضعیف سخن اصمعی نیز همه خوش ترست والله اعلم
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس توبوا الی الله انی
آدمیان توبه کنید و رجوع آرید بسوی خدا فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة پس میگوید
که من توبه میکنم بسوی وی تعالی در روز صد بار رواه مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فیما یروی عن الله روایت ست از ابی ذر که گفت آنحضرت در انچه روایت میکند

از خدا تبارک وتعالی انه قال که وی تعالی گفت یا عبادي اني حرمت الظلم علی نفسي
ای بندگان من بدرستیکه من حرام گردانیده ام ظلم بر نفس خود یعنی سلب کرده ام من آنرا از ذات خود که منزه است
از صفات نقص و تقدس وی تعالی از ان و ذکر تحریم از جهت مشاکلة ست بقول او فرمود وجعلته
بینکم محرما و گردانیده ام ظلم را درمیان شما حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز
نکنید از حد اعتدال و انصاف یا عبادي کلکم ضال الا من هدیته ای بندگان من همه شما
گمراهید مگر انکسی که راه نمودم من او را فاستهدوني اهدکم پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت
کنم شما را یا عبادي کلکم جایع الا من اطعمته ای بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسیکه طعام
بخورانم من او را فاستطعموني اطعمکم پس طلب طعام کنید از من اطعام کنم شما را یا عبادي
کلکم عار الا من کسوته فاستکسوني اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسیکه
جامه بپوشانم من او را پس طلب کسوة کنید از من تا کسوة دهم شما یعنی همه از من ست چه نعمت
دین که هدایت ست وچه نعمت دنیا که طعام و جامه ست لیکن اول مخصوص ست ببعضی و ثانی عام
ست همه را پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استثناء الا من اطعمته والا من کسوته و حال آنکه
آنهمه را نسبت ست و هیچکس محروم نیست از ان و بعضی گفته ست که مراد باطعام و کسوة بسط و رزق
و اغناست فافهم یا عبادي انکم تخطئون بضم تا و سکون خا و کسر طا باللیل والنهار وانا
اغفر الذنوب جمیعا ای بندگان من بدرستیکه شما گناه میکنید شب و روز و من می آمرزم
گناهان را همه فاستغفروني اغفر لکم پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم مر شما را
یا عبادي انکم لن تبلغوا ضري فتضروني ای بندگان بدرستیکه شما هرگز نمیرسید بزندرا
که گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت و ضر گزند رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع بالفتح مصدر ست
و بضم اسم کذا فی القاموس و در مشارق گفته که ضر چون مقرون بنفع شود گفته نشود مگر بضم ست
ولن تبلغوا نفعي فتنفعوني و هرگز نمیرسد سود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی
در مصعیت بندگان زیادتی و نقصانی بدرگاه صمدیت حق نمیرسد و در طاعت سودی و کمال
نه بلکه سود و زیان ایشان ست یا عبادي لو ان اولکم واخرکم وانسکم وجنکم ای بندگان من
اگر باشد که اول شما و آخر شما و میان شما و جنیان شما کانوا علی اتقی قلب رجل
واحد منکم باشند بر هیزگار ترین دل یکمرد از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی
از شما که متقی ترین دلها باشد و شما همه برین صفت باشید ما زاد ذلک في ملکي شیئا

زیاده نمیکند آن در ملک و پادشاهی من چیزیرا یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم
و جنکم کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا ای بندگان
من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بی فرمانی کننده و گناه کننده
ترین دل یکمرد از شما کم نکند آن از ملک من چیزیرا یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم
قاموا فی صعید واحد ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستند
در یک روی زمین فسألونی پس سوال کنند مرا و بخواهند مرا هر چه خواهند فاعطیت کل انسان مسئلته
پس بدهم هر آدمی را خواست او را ما نقص ذلک مما عندی جز بی کم نگرداند آن دادن آنچه نزد من است
از نعمت الا کما ینقص المخیط اذا دخل البحر مگر چنانکه کم می گرداند سوزن یعنی از آب دریا چون در
آورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست
از عملهای شما نیک و بد مگر عملهای شما که میدانم و میشمارم بر شما ثم اوفیکم ایاها بستر تمام میدهم
شما را جزای آن اعمال را فمن وجد خیرا فلیحمد الله پس کسیکه بیابد نیکی یا نیک در عملهای خود پس باید
که شکر کند و ثنا گوید خدا را که توفیق آن داد و جزا خیر بران مترتب گرداند و من وجد غیر ذلک
فلا یلومن الا نفسه و کسیکه بیابد غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که نکوهش نکند مگر نفس خود را که
بشومی آن بجزای بد رسیده رواه مسلم **وعن** ابی سعید الخدری قال قال رسول
الله صلی الله تعالی علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعین
انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشته بود نود و نه آدمی را ثم خرج یسأل پس بیرون آمد
در حالیکه می پرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی
اول انسب و الصق ست بقول وی فاتی راهبا فسأله فقال له توبة پس آمد راهبی را پس پرسید
او را آیا هست مرا او را توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبة ایا هست مرا توبه و این اگرچه
بحسب معنی ظاهر ترست اما اول از حیثیت روایت صحیح ترست قال لا گفت راهب نیست ترا توبه فقتله
پس کشت آن مرد راهب را و جعل یسأل و در ایستاد که سوال میکند مردم را فقال له رجل ایت قریة
کذا و کذا پس گفت مرد او را مرد را بیا قریه چنین و چنین را که محل رحمت ست و در بعضی روایات آمده
که در وی عالمی ست یعنی در وی کسی هست که حل اشکال تو خواهد کرد فادرکه الموت پس دریافت
او را امارات و علامات موت یعنی مرگ او در رسید فناء بصدره بحوضها پس میل کرد آن مرد بسینه
خود بجانب آن قریه بعضی گفته در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشیده بآنجانب رفت

تو میل کردن و بگرانی بر خاستن فاختصمت فیہ ملائکۃ الرحمۃ وملائکۃ العذاب پس بیکار کردند
و نزاع نمودند در شان آمرزش فرشتگان عذاب و فرشتگان رحمت بران شاید کہ وی مرحوم و مغفور است
و فرشتگان عذاب بران آمدند کہ معذب و معذبست فاوحی اللہ الی ھذہ ان تقربی و وحی
فرستاد خدا بسوی این قریہ کہ متوجہ شدہ بود بجانب آن نزدیک شو بہ میت و الی ھذہ ان تباعدی
و وحی فرستاد بسوی این قریہ ظالمہ کہ وی از انجا ہجرت کردہ بود کہ دور شو از میت فقال قیسوا ما بینہما
پس گفت خدای تعالی فرشتگان را اندازہ کنید و بپیمائید مسافتی را کہ میان دو قریہ ست کہ میت کدام یکی
ازین دو نزدیک ترست فوجد الی ھذہ اقرب بشبر پس یافتہ شد میت بسوی این قریہ رحمت
نزدیک تر بیک وجب فغفر لہ پس آمرزیدہ شد مر او را و در حدیث کمال مبالغہ ست بسعت رحمت الٰہی
و امید واری بمغفرت وی تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبہ و استغفار متفق علیہ و ہمین را
مؤید ست آنچہ در حدیث وارد شدہ اللھم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی و مناسب
ہمین ست کہ فرمودہ رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین **وعن** ابی ھریرۃ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ لو لم تذنبوا لذھب اللہ بکم
سوگند بخدای کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست اگر گناہ نکنید ہر آئینہ ببرد اللہ تعالی شما را و بیاورد
بقوم یذنبون و ہر آئینہ می آرد قومی را کہ گناہ کنند فیستغفرون اللہ پس طلب آمرزش کنند از خدای
فیغفر لھم پس بیامرزد ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الٰہی سبحانہ ست گناہ را از برای اظہار
مقتضای اسم عفو و غفور ؎ گر جرم زبندگان نیاید عفو تو جمال کی کشاید و تا رغبت کند در توبہ
و استغفار رخت برد ذنوب و عدم مبالات بدان زیرا کہ خدای تعالی نہی کردہ ست از ذنوب و فرستاد
پیغمبران را تا باز دارند فافہم و باللہ التوفیق رواہ مسلم **وعن** ابی موسی قال قال رسول
اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ان اللہ یبسط یدہ باللیل لیتوب مسیء النہار بدستیکہ
خدای تعالی فراخ میگرداند دست رحمت خود را بشب تا توبہ کند بدی کنندہ در روز و یبسط یدہ بالنہار
لیتوب مسیء اللیل و فراخ میکند دست رحمت خود را بروز تا توبہ کند بدی کنندہ در شب و بسط یدین کنایت
ست از توسعہ در غفران و اظہار کرم حتی تطلع الشمس من مغربہا تا آنکہ برآید آفتاب از جانب مغرب
وی کہ دران وقت در ہا توبہ بستہ گردد رواہ مسلم **وعن** عائشۃ رضی اللہ تعالی
عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ان العبد اذا اعترف

بدرستي كه بنده وقتيكه اقرار ميكند يعني بگناه خود ثم تاب پس ترتوبه ميكند ورجوع مي آرد بدرگاه رحمت حق
تاب الله عليه قبول ميكند خداى تعالى توبه او را ورجوع او را ورجوع ميكند برحمت بروى متفق عليه
وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم من تاب قبل
ان طلع الشمس من مغربها تاب الله عليها كسيكه توبه كند پيش ازانكه طلوع كند آفتاب از مغرب
خود توبه كند خداى تعالى بروى وقبول توبه واجب ست بفضل الهي وكرم وى رواه مسلم **وعن**
انس قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم لله اشد فرحا بتوبة عبده
حين يتوب اليه هرآئينه خداى تعالى سخت ترست از روى شادماني توبه بنده خود ورضاى وى
تعالى از بنده هنگامى كه توبه ميكند ورجوع ميكند بسوى خداى تعالى من احدكم كان راحلته بارض
فلاة ازيكى از شما كه بود پشت سوارى وبارگش وى برزمين دشت فانفلتت منه پس برميد وگريخت
راحله از وى وعليها طعامه وشرابه وبران راحله بود طعام وشراب وى فايس منها پس نوميد شد
آنكس از ان راحله فاتى شجرة آمد آنكس درختى را فاضطجع في ظلها پس پهلو نهاد در سايه آن درخت بسبب
كوفت وملالت وى قد ايس من راحلته درحالى كه تحقيق نوميد شده ست از راحله خود فبينما هو
كذلك اذ هو بها قائمة عنده پس دراثناى آنكه آنكس همچنين بر پهلو افتاده بود ناگاه آنكس
متلبس وحاضرست براحله درحالتى كه استاده ست راحله نزدوى فاخذ بخطامها پس گرفت مهار راحله را
ثم قال من شدة الفرح پس گفت آن مرد از سختي شادماني اللهم انت عبدي وانا ربك خداوندا
تو ئي بنده من ومنم پروردگار تو خطا من شدة الفرح خطا كرد آنكس از سختي فرح وگفت تو بنده منى
ومن پروردگار تو بجاى آنكه بايد گفت تو پروردگار منى ومنم بنده تو ومقصود بيان شدة رضاى
حق وبشنيه آنست بفرح شخصى گم شده وگريخته خود را يابد وبنده گنه گار بنده گريخته از پروردگار ست وتوبه حكم
بازآوردن وبازيافتن دارد فافهم رواه مسلم **وعن** ابي هريرة رضي الله تعالى
عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا بدرستي كه
بنده از بندگان كرد گناهى فقال رب اذنبت فاغفره پس گفت آن بنده اى پروردگار من
گناهى كرده ام پس بيامرز اين گناه را فقال ربه پس گفت پروردگار او يعني بملائكه اعلم
عبدي ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به آيا دانست بنده من كه مرا پروردگاريست
كه مى آمرزد گناه را ومى گيرد بگناه غفرت لعبدي آمرزيدم بنده خود را ثم مكث ما شاء الله

بیشتر درنگ کرد آن بنده در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثُمَّ اَذْنَبَ ذَنْبًا بیشتر کرد گناه را دیگر فَقَالَ رَبِّ اَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَاغْفِرْهُ پس گفت آن بنده درین بار نیز ای پروردگار گناه کردم پس بیامرز این گناه را فَقَالَ پس گفت پروردگار درین بار نیز اَعَلِمَ عَبْدِيْ اَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَاْخُذُ بِهِ غَفَرْتُ لِعَبْدِيْ ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ اَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ رَبِّ اَذْنَبْتُ ذَنْبًا اٰخَرَ فَاغْفِرْهُ لِيْ درین مرتبه لفظ اخر دلی زیاده ست و در بعضی نسخه در اول لیے و در دوم اخر ویے نیز موجود ست انتهی و اصح آنست که در بعض نسخ صحیحه همین مقرر ست که ذکر کردیم فَقَالَ اَعَلِمَ عَبْدِيْ اَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَاْخُذُ بِهِ غَفَرْتُ لِعَبْدِيْ فَلْيَفْعَلْ مَا شَاءَ پس گفت که بکند بنده هر چه میخواهد از گناهان مادام که استغفار آرد و مقصود بیان فضیلت استغفار ست و تاثیر وی در غفران نه امر بگناه مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ باید دانست که امر فلیفعل ما شاء برای اظهار شفقت و تلطف و حفاوت ست چنانکه درین قول علیه الصلوٰة والسلام در حق حاطب بن ابی بلتعه لَعَلَّ اللّٰهَ اطَّلَعَ عَلٰى اَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ پس مراد آن باشد که اگر خواهی کرد آنچه میکردی پس ازان استغفار مینمودی و استغفار ازان خواهی کرد مغفرت و آمرزش ازان مرتبر اخواهم کرد و آنچه در مختصرات اصول و بلاغت مسطور ست که صیغهٔ امر مستعمل می شود در شانزده یعنی ایجاب و ندب و تادیب و ارشاد و اباحت و تهدید و امتنان و اکرام و تعجیز و تسخیر و اهانت و سویه و دعا و تمنی و احتقار و تکوین مقصود ازان غلبه استعمال در آن ست نه حصر استعمال آن نمی بینی که استعمال صیغهٔ امر در دیگر معانی مانند التماس و تعجب و اخبار و انذار و حفاوت و غیرها نیز آمده ست چنانکه در کتب مبسوطه و مطولات اصول و بلاغت مانند شروح منهاج بیضاوی و تصانیف امدی و ارموی و شروح مفتاح سکاکی مصرح ست و الله اعلم

وَعَنْ جُنْدُبٍ بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر غفاری ست که از اکابر صحابه و زهاد ایشان ست و جندب نام بعضی صحابهٔ دیگر هم هست و ظاهر آن ست که مراد اینجا ابو ذر باشد و الله اعلم اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدَّثَ اَنَّ رَجُلًا قَالَ وَاللّٰهِ لَا يَغْفِرُ اللّٰهُ لِفُلَانٍ روایت ست از جندب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکایت کرد که مردی گفت بخدا سوگند نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهر امردی فاسق مصر بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خورد که خدای تعالی او را نمی آمرزد وَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَالَ و بدرستیکه خدای تعالی گفت مَنْ ذَا الَّذِيْ يَتَاَلّٰى عَلَيَّ اَنِّيْ لَا اَغْفِرُ لِفُلَانٍ کیست آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این علمست که سوگند خورد یعنی در دروغ گوئی کردم ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آمرزیدم او را فَاِنِّيْ قَدْ غَفَرْتُ لَهُ پس بدرستیکه بتحقیق آمرزیدم من فلانرا وَاَحْبَطْتُ عَمَلَكَ و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب بآن مرد است

که گفت خدای تعالی نمی آمرزد فلان را آنگاه قال یا چنانچه گفت راوی یا آنحضرت این عبارت را در جای میگویند
که راوی را لفظ حدیث بعینه محفوظ نمانده ست رواه مسلم و درین حدیث زجرست مر کسی را که بر شخصی
حکم کند بعدم مغفرت اگرچه فاسق و بدکار باشد که شاید مولی تعالی او را بخشد و این را بگیرد و از اینجا گفته
ست ؎ تا امید هم گمن از سابقه روز ازل ✦ تو چه دانی که پس پرده که خوب ست و که زشت **وعن**
شداد بشین معجمه و تشدید دال اولی بن اوس بفتح همزه و سکون واو صحابی انصاری برادرزاده حسان
بن ثابت او را و پدر او را صحبت ست قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم سید
الاستغفار ان تقول افضل استغفار اینست که گوئی اللهم انت ربی ای خداوندا تو ئی پروردگار
من لا الٰه الا انت نیست معبودی بحق مگر تو خلقتنی پیدا کردی تو مرا و انا عبدک و من
بنده تو ام و انا علی عهدک و وعدک و من ثابت و دائم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام و وعده
که با تو کرده ام اگرچه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بفضل و کرم خود برای اهل ایمان و طاعت
کرده پس من مقیم و معتقدم بر عهد تو مصدقم بر وعده تو و دل بر بسته و بر در امید نشسته ام اگرچه هیچ طاعتی
چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت آن قدر که استطاعت دارم و می توانم نه آنچنانکه لایق درگاه تو باشد
و ادای حق تو توانم کرد که آنقدر در بشر نیست و از طاقت آدمی بیرون ست اعوذ بک من شر ما
صنعت پناه میجویم به تو از بدی آنچه کرده ام از گناهان بلکه از این طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن
و احسان خالی ست و متضمن دعوی حول و قوت ست نعوذ بالله من ذلک ابوء لک بنعمتک علی اعتراف
میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من و ابوء بذنبی و اعتراف میکنم برای تو بدوام و استمرار وجود
گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی دایم ست بی انقطاع وجود نعمت از جانب مولی و صدور
گناه از بنده و در اخبار آمده ست که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من بر تو نازل باشد
و شر و کفران از تو بسوی من صادر گردد من محبت و تودد میکنم بسوی تو با آنکه ملی نیازم از تو
و تو دشمنی می ورزی بمن بمعصیت و بغیر مایل کردن با آنکه محتاجی بمن فاغفر لی پس بیامرز مرا
فانه لا یغفر الذنوب الا انت پس بدرستی نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو و درین غایت
عجز و اعتذار و نهایت ذلت و انکسار ست و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت اجتماع معانی
آن در وی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه را در حوائج امور رجوع بوی باشد و حاصل معنی
این استغفار آنست که بنده باید که همیشه نظر بر گناه و تقصیرات خود در فقیر صرف و محتاج محض
باشد زیرا که اگر تفتیش کند عبودیت نفس خود را و معلولیت عمل خود داند که صلاحیت قربت

درگاه حق و قابلیت قبول وی ندارد و باین بضاعت و کالا نجات از عذاب نتوان خرید چه جای حصول
ثواب و نعم ما قال ؎ طاعت ناقص ما موجب غفران نشود ❊ راضیم گر مدد علت عصیان نشود ❊ و قال از
؎ گر طاعت خود نقش نگینی نانی ❊ وان نان نهم پیش سگی برخوانی ❊ وان سگ ز بی گرسنه در ندانی ❊
از ننگ همان نان نزند دندانی ❊ رحم الله قائله و اگر فرضا عملی خالص گردد و حالی صحیح شود و وقتی صافی
گردد منت و فضل الهی را مشاهده کند و از خود داند و بدان مغرور گردد و خود را اهل و مستحق آن داند
پس بنده دایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و رویت منت و فضل خدا است و این از اجل معارف
و انفع و اسلم و احوال ست برای بنده و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستوثق بعهد وی باشد و علامت
آن ثبات و استقامت ست بر وفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله بعد ازان فضیلت
این سید الاستغفار را بیان میکند و میگوید قَالَ گفت آنحضرت وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ کسیکو بگوید
این کلمات را در جزوی از روز مُوقِنًا بِهَا در حالیکه یقین دارنده و اعتقاد دارنده ست بان فَمَاتَ
مِنْ يَوْمِهِ پس بمیرد هم در آن روز قَبْلَ اَنْ يُمْسِيَ پیش از آنکه شام کند فَهُوَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ پس آنکس
از کسان بهشت ست وَمَنْ قَالَ هَا مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُوقِنٌ بِهَا فَمَاتَ قَبْلَ اَنْ يُصْبِحَ فَهُوَ
مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ و کسیکه بگوید آنرا در جزوی از شب و حال آنکه وی یقین دارنده ست بدان پس
بمیرد پیش از آنکه صبح کند پس وی از اهل بهشت ست رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ **وَعَنْ** اَنَسٍ قَالَ
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى يَا ابْنَ اٰدَمَ اِنَّكَ مَا
دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلٰى مَا كَانَ فِيْكَ گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی
ای فرزند آدم بدرستی که تو مادام که دعا کنی تو مرا بامرزیدن و امید داری می آمرزم ترا بر هر عملی
که باشد در تو از گناهان و گا اُبَالِي و باک ندارم ازین که بگویند چرا گناه گاری را که سزاوار عقوبت بود
بخشید یَا ابْنَ اٰدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوْبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ وَلَا اُبَالِي
ای فرزند آدم اگر برسد گناهان تو بر آسمان و نواحی آنرا پس طلب آمرزش میکردی تو مرا
آمرزیدم ترا و باک ندارم و عَنَان بفتح عین ابر و اضافت او بر آسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع
اوست و عنان بکسر عین نیز روایت ست بمعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برادری سر خود را
و بگری بجانب آن و اعیان بمعنی نواحی جمع عین نیز روایت ست يَا ابْنَ اٰدَمَ اِنَّكَ لَوْ لَقِيْتَنِي
بِقُرَابِ الْاَرْضِ خَطَايَا ای فرزند آدم بدرستیکه تو اگر پیش آئی مرا نزدیک بپری زمین از روی
گناهان ثُمَّ لَقِيْتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا پس پیش می آئی مرا در حالیکه شریک نمیگردانی بمن چیزی را

وکفر نمی ورزی بمن لاتیتک بقرابها مغفرة هر آئینه می آیم من ترا نزدیک بپری زمین اندروی
آمرزیدن یعنی هر مقدار که گناه کنی تو بیام رزم من بشرط ایمان بمن و قراب بضم وکسر چیزیکه قریب مقدار
چیزی باشد پس قراب ارض قریب پری زمین و در مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی کست مثل انبان دراز
که در وی شمشیر بنیام وکارد و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشد نیز دارند و بضم
بمعنی قرب و در حدیث بضم ست وبکسر نیز آمده انتهی رواه الترمذی و رواه احمد والدارمی
عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث غریب **وعن** ابن عباس عن رسول
الله صلی الله تعالی علیه وسلم قال قال الله من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب
غفرت له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس از انحضرت که گفت گفت خدای تعالی کسیکه دانست که بدرستی
من خداوند قدرتم برامرزیدن گناهان می آمرزم مر آنکس را وباک ندارم مالم یشرک بی شیئا مادام
که شریک نگرداند بمن چیزی را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر ست برامرزیدن گناهان امید
میدارد او را و هر که امید میدارد کریم را محروم نمیگرداند او را بآنکه در ذکر قدرت ایمای نحواز تعذیب نیز است
پس حرف نیز دارد و هر که بترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن ست بخدا و صفات
وی و مومن مغفور ست پس ذکر مالم یشرک در حکم تاکید ست رواه فی شرح السنة **وعنه**
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من
کل ضیق مخرجا کسیکه لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی او را از هر تنگی بیرون شدن
یا جای بیرون شدن و من کل هم فرجا و میگرداند او را از هر اندوه کشادگی و رزقه من حیث
لا یحتسب و روزی میرساند او را از انجا که گمان و امید ندارد زیرا که اگر کسی ملازمت میکند استغفار را
آمرزیده می شود مر او را گناهان پس در حکم متقی می باشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی این ست
که ذکر کرده شد رواه احمد وابو داود وابن ماجة **وعن** ابی بکر الصدیق رضی
الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ما اصر من استغفر
اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد وان عاد فی الیوم سبعین مرة اگرچه باز گردد بر معصیت در هر روزی
هفتاد بار اصرار دایم بودن و مقیم شدن بر چیزی و اصرار بر گناه مذموم ست و اصرار بر صغیره کبیره ست
پس میفرماید هر که استغفار میکند از اصرار می برآید و بی استغفار مصر ست و بعضی گفته اند حد اصرار
تکرار ذنب ست چنانکه در دل خود بی باک یابد پس استغفار اصرار نبود رواه الترمذی
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم کل بنی آدم خطاء

اکثر فرزندان آدم کہ در حکم کل اند خطا کنندہ اند و صیغہ مبالغہ باعتبار وجود کثرت ست فی الجملہ برای مبالغہ در خطا ضند ثواب واثم وگناہ و ہر کہ ہست از آدمیان جز انبیا صلوٰت اللہ وسلامہ علیہم اجمعین کہ معصوم اند از خطا خالی نباشد واگر خطا را شامل صغائر دارند بر قول کسیکہ صدور صغیرہ را از ایشان جائز میدارد انبیا نیز داخل این حکم باشند وخیر الخطائین التوابون وبہترین خطا کنندگان توبہ کنندگانند رواہ الترمذی وابن ماجۃ والدارمی **وعن** ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتۃ سوداء فی قلبہ بدرستیکہ چون مومن گناہ میکند پیدا میشود نقطہ سیاہ در دل وی نکتہ سوداء منصب نیز روایت ست یعنی میگردد آن سیہ سبب پیدا شدن نقطہ سیاہ در دل وی ونکتہ سیاہ بمعنی فقط می آید و در اصل اثر چوبے کہ بدان زمین بکاوند فان تاب واستغفر صقل قلبہ پس اگر توبہ میکند واستغفار می نماید زدودہ میشود دل وی ومیرود آن سیاہی وان زاد زادت اگر بیشتر گناہ میکند بیشتر میشود آن نقطہ حتی تعلو قلبہ تا آنکہ بالا می آید دل او را و در میگیرد تمام دل را و سیاہ میگردد دل فذالکم الران الذی ذکر اللہ تعالیٰ پس آن زنگی ست کہ ذکر کردہ ست خدای تعالیٰ و فرمودہ ست آیت کلا بل ران علی قلوبہم ما کانوا یکسبون زنگ گرفتہ ست و غالب آمدہ ست بر دلہای ایشان کارہای کہ میکردند رواہ احمد والترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح **وعن** ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ان اللہ یقبل توبۃ العبد ما لم یغرغر بدرستیکہ خدای تعالیٰ قبول میکند توبہ بندہ را مادام کہ غرغرہ نکند یعنی نرسد روح در حلقوم و غرغرہ آمد و شد کردن آواز در گلوی و جان در حلق و غرغرہ در اصل تردید آب در حلق و در وقت مردن در حلق آوازی مثل آواز غرغرہ پیدا میشود و ظاہر این حدیث آنست کہ توبہ نزد حضور موت خواہ از کفر یا از معصیت قبول نمی افتد و ظاہر کریمہ انما التوبۃ الآیۃ نیز ہمین ست ولیکن بعضی علماء بران رفتہ اند کہ توبہ از معصیت صحیح ست نہ از کفر پس نزد ایشان ایمان یاس غیر مقبول ست و توبہ یاس مقبول رواہ الترمذی وابن ماجۃ باید دانست کہ اجماع و اتفاق سلف و خلف اہل سنت بران ست کہ ایمان یاس مقبول نیست و اختلاف است در قبول توبہ یاس جمہور اشاعرہ و ماتریدیہ و فقہا بران رفتہ اند کہ توبہ یاس نیز مقبول نیست و بعض علماء بران رفتہ اند کہ اگرچہ ایمان یاس مقبول نیست لیکن توبہ یاس مقبول ست دلیل جمہور آیت کریمہ ولیست التوبۃ للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدہم الموت قال انی

تبت الآن ست یعنی ونیست قبول توبه مر آنکسان را که بدیها میکنند تا آنکه چون حاضر شود یکی را از ایشان مرگ
گوید بدرستیکه من توبه میکنم اکنون وحدیث ان الله یقبل توبة العبد مالم یغرغر یعنی بدرستیکه خدای تعالی
قبول میفرماید توبهٔ بنده را مادام که غرغره نکند بدلیل اینحدیث قاضی ناصر الدین بیضاوی در شرح مصابیح نوشته
بدانکه توبه بنده گنهگار مقبول ست مادام که او را موت حاضر نشده باشد پس چون موت حاضر شود او را توبه
سود ندهد چنانکه فرمود خدای تعالی ولیست التوبة للذین یعملون السیات حتی اذا حضر احدهم الموت
قال انی تبت الآن وسود ندادن توبه در اینوقت سبب آن ست که از شرط توبه عزم ست بر ترک گناهیکه
ازان توبه نموده ست وبر عدم معاودت بسوی آن واین عزم جز این نیست که متحقق میگردد با تمکن
تائب بران گناه وبقای او ان اختیار انتهی ومظهر در شرح مصابیح نوشته که حضرت ابن عباس فرموده
تقبل التوبة مالم یعاین الرجل ملک الموت یعنی قبول کرده میشود توبه مادام که معاینه نکرده ست مرد ملک
الموت را معنی معاینه نکردن ملک الموت عدم تیقن موت ست نه عدم دیدن ملک الموت بعینه زیرا که
بسیاری از آدمیان ملک الموت را نمی بینند وشیخ علی قاری در مرقاة شرح مشکوة نوشته
که درین حدیث ظاهر اطلاق عبد ست ومقید به کافر نموده اند آنرا بعض حنفیه انتهی ودلیل قائلین قبول
توبه اول آیت کریمه انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک
یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما بوده یعنی جز این نیست که قبول توبه بر خداست برای کسانیکه می کنند بدی را
بنادانی پس زود توبه مینمایند ازان زمان نزدیک پس ایشانند که قبول میفرماید خدای تعالی توبه
ایشان وهست خدا دانا به توبه وحکم کننده بآنکه تائب را عقوبت نباشد زیرا که محمد بن جریر از محمد
بن قیس روایت کرده که گفت مراد از قریب انزمان ست که آیتی از آیات الله تا آنزمان نازل نشده
باشد وموت خامده باشد وابن ابی شیبه وعبد بن حمید وابن جریر وابن ابی حاکم از عکرمه
روایت کرده که گفت عکرمه الدنیا کلها قریب پس مفاد آیت قبول توبه عاصی باشد قبل از موت
وبوقت بودن در دنیا وشک نیست در انکه مریض را بحالت یاس که عبارت از سکرات موت
وغالب غرغره ست موت نیست ودی در دنیاست ودوم حدیث قدسی بجواب ابلیس علیه اللعنة
سوگند بعزت خود که باز ندارم از فرزند آدم توبه را مادام که در وی روح ست روایت نموده ست
این را ابن ابی شیبه در مصنف خود وبیهقی در شعب الایمان از ابی قلابه وسوم روایت ابی ذر
ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم که فرمود بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده خود را
یا آمرزش می نماید مر بنده خود را شک راوی مادام که حجاب واقع نشود گفته شد وحجیت وقوع

جواب یا رسول الله فرمود وقوع حجاب اینست که برآید نفس در حالیکه وی مشرک ست جمهور از استدلال
اول بدین طور جواب دهند که مراد ابن قیس از نزول آیتی از آیات الله و آمدن موت پدید آمدن حالت
غرغره ست و همچنین قول عکرمه محمول بر زمان قبل غرغره ست زیرا که وقوع من قریب در این آیت
بمقابله اذا حضر احدهم الموت که در آیت آینده ست صریح ست در مرئوس بودن از ان زمانیکه قبل غرغره باشد
و موید این ست تفسیر من قریب به مالم یغرغر که ابن ابی حاتم از حسن بصری روایت کرده و از دلیل ثانی
جواب دهند بحمل بودن روح در فرزند آدم بر بودن آن در وی به تصرف تام و ظاهر ست که بوقت غرغره
تصرف روح در وی تام نباشد و از دلیل ثالث بحمل خروج بر خروج فی الجمله و شک نیست که در حالت
غرغره خروج فی الجمله متحقق ست و چاره نیست از حمل آن بدین محمل والا این حدیث مستلزم قبول ایمان
یاس نیز باشد بالجمله حق همان ست که جمهو گفته اند والله اعلم **وعن** ابی سعید قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزتک یارب لا ابرح اغوی عبادک
بدرستی که شیطان گفت سوگند بعزت تو ای پروردگار من نمیروم از جای خود که گمراه میکنم بندگان ترا
ما دامت ارواحهم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان ست فقال الرب
پس گفت پروردگار عزوجل وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی سوگند میخورم بعزت خود و بزرگی خود
و بلندی مرتبه خود لا زال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش
کنند از من رواه احمد **وعن** صفوان ابن عسال بفتح عین مهمله و تشدید سین مهملتین صحابی از
ساکن کوفه مراورا دوازده غزوه ست و گویند عبد الله بن مسعود روایت دارد از وی قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم ان الله جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین عاما
للتوبة بدرستیکه خدای تعالی گردانیده در جانب مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال است
مرتوبه را لا یغلق مالم تطلع الشمس من قبله بسته نمی شود آن مادام که نمی برآید آفتاب از جانب او
وذلک قول الله تعالی واینست مراد بقول خدای تعالی که فرموده ست یوم یاتی بعض آیات ربک
لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل ولیکن ظاهر این آیت در عدم قبول ایمان ست که توبه
از کفرست و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلقا چنانچه گفته شد رواه الترمذی وابن ماجة
وعن معویة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم لا تنقطع الهجرة
حتی یقطع التوبة بریده نمیگردد و برطرف نمی شود هجرت تا آنکه بریده میگردد توبه ولا تنقطع
التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها بریده نمیگردد توبه تا آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب

مراد بهجرت اینجا هجرت متعارف که از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که آن منقطع شد بلکه مراد هجرت از ذنوب وخطایاست چنانچه در حدیث آمده ست المهاجر من هاجر الذنوب والخطایا یا هجرت از مقامیکه در وی قدرت برامر معروف ونهی منکر نباشد واین منقطع میگردد بانقطاع حکم الهی وشریعت وی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد وابو داود والدارمی **وعن** ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین بدرستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را احدهما مجتهدا فی العبادة یکی از ان دو مرد کوشش کننده بود در عبادت والآخر یقول مذنبا ودیگر را میگفت آنحضرت که آن گنهکار ست یا میگفت آنمرد من گناه گارم فجعل مجتهد یقول للآخر اقصر عما انت علیه پس در ایستاد آنمرد که عبادت میکرد میگوید آنمرد دیگر را باز آی از آنچه تو در آن هستی تو از گناه کردن فیقول خلنی وربی پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من حتی وجد ه یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آنمرد عابد او را بر گناهی که عظیم پنداشت آنرا فقال اقصر پس گفت باز آی فقال پس گفت خلنی وربی بگذار مرا با پروردگار من ابعثت علی رقیبا یا فرستاده شده تو بر من نگاهبان وموکل وگویا آنمرد استغفار میکرد و اعتداری نمود فقال والله لا یغفر الله لک ابدا پس گفت بخدا سوگند که نمی آمرزد خدا مر ترا همیشه ولا یدخلک الجنة ودر نمی آرد ترا بهشت را فبعث الله الیهما ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو مرد فرشته را فقبض ارواحهما پس میرایند آن فرشته آن هر دو مرد را فاجتمعا عنده پس جمع شدند آن دو مرد نزد خدا فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت خدای تعالی مر گناه گار را در آی در بهشت برحمت من وفضل من وقال للآخر اتستطیع ان تحظر علی عبدی رحمتی وگفت وی تعالی مر مرد دیگر را که متعبد بود آیا می توانی که حرام گردانی بر بنده من رحمت مرا فقال لا یا رب پس گفت نمی توانم ای پروردگار من قال اذهبوا به الی النار گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی آتش از جهت عجب واعتماد وی بر عمل خود وحکم وی بر فادر کریم مختار بعدم مغفرت وی آن گناه گار را وشاید آخر او را نیز بخشیده و در بهشت در آورده

ﻩ غافل مشو که مرکب مردان مرد را ❊ در سنگلاخ بادیه پنهان بریده اند ❊ یعنی بسابقه شقاوت ازلی رانده و دور انداخته اند ﻩ نومید هم مباش که رندان باده نوش ❊ ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ❊ یعنی توبه کرده قبول درگاه شده اند آخر همه امید وار رحمت حق اند رحمت وی عام ست ودی قادر مختار ست ﻩ ای سوخته سوخته سوختی ❊ دی آتش دوزخ

تو افرختني ۞ تا کی گوی که عمر رحمت کن ۞ حق را تو کیاهی رحمت آموختني ۞ رواه احمد **وعن** اسماء بنت یزید الانصاریه صحابیه جلیله ست از خداوندان عقل و دین و شجاعه و حاضر شد یرموک را وکشت نه تن را از کفار بچوب خیمه قالت قالت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرا و میخواند این آیت را یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ای بندگان من آنانکه اسراف کردند بر نفسهای خود نا امید مشوید از بخشش خدا بدرستیکه خدا بیامرزد گناهان همه آنرا و لا یبالي و باک ندارد و ظاهر آنست که این قول رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی خدای امرزد گناهان را و باک ندارد و احتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت را و باک نمیداشت و پنهان نمیکرد رواه احمد و الترمذي و قال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب و في شرح السنة یقول بدل یقرا در شرح السنه لفظ یقول ست بجای یقرا و اینچنین روایت کرده ست که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادي الذین اسرفوا الآیة **وعن** ابن عباس في قول الله الا اللمم تمام آیت اینست که والذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم ان ربك واسع المغفرة میفرماید کسانیکه که یکسو شوند و پرهیز میکنند گناهان بزرگ را و آنچه از بدی از حد در گذرد مگر لمم را یعنی از گناه صغیره و قلیله باشد بدرستیکه پروردگار تو فراخ مغفرت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ین آیت کلام مرا که ان تغفر اللهم تغفر جما اگر می آمرزی بار خدایا می امرزی گناه بزرگ را جم بضم جیم و تشدید میم بمعنی کثیر عظیم و ای عبد لك لا ألما و کدام بنده ست مر ترا که گناه صغیره نکرده ست یعنی شان تو و فضل تو آنست که اگر خواهی می بخشی گناه کبیره را صغایر خود چه باشد و کیست از بندگان تو که صغائر نکند و تو نمی بخشی بلکه مکفر میگرداینی بحسنات و این بیت امیه بن ابي الصلت ست که از شعرای جاهلیت بود و دران زمن تدین می نمود و تکلم بحکمت میکرد و آنحضرت شعر او را می شنید و خود نیز میخواند و صحیح آنست که منفي از آنحضرت انشاد شعر است نه انشاد آن رواه الترمذي و قال هذا حدیث حسن غریب **وعن** ابي ذر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی یا عبادي کلکم ضال الا من هدیت ای بندگان من شما همه گمراهید مگر کسی را که راه نمایم من فاستلوني الهدی اهدکم پس سوال کنید و در خواهید از من راه راست را بنمایم شما را راه راست و کلکم فقراء الا من اغنیت و همه شما فقیرانید و نیاز مندید مگر کسی را که من غنی گردانم او را و بی نیاز سازم او را فاستلوني في ارزاقکم پس سوال کنید و در خواهید

از من رزق را و هم شما را غنی گردانم و کلکم مذنب الا من عافیته و همه شما گناه کنند گاید مگر کسیکه عافیت
بخشم و سلامت دارم او را از گناه کردن این کلام اشعار دارد بانکه عافیت در ترک گناه گاری ست و اتم و اکمل افراد
او ست فمن علم منکم انی ذو قدرة علی المغفرة پس کسیکه بداند از شما که من خداوند قدرتم بر امرزیدن گناهان
فاستغفرنی پس طلب امرزش کند از من غفرت له و لا ابالی می امرزم او را و باک ندارم و لو ان اولکم
و اخرکم و حیکم و میتکم و رطبکم و یابسکم و اگر ثابت شود اول شما و آخر شما و زنده شما و مرده شما
و تر شما و خشک شما کنایت ست از جمیع بندگان بهر صفت که باشد چنانکه فرموده ست لا رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین و بعضی گفته اند مراد بر طب نباتات و شجر ست و به یابس حجر و مدر یعنی اگر فرض کنند که هر چه در زمین ست از سنگ و درخت
ایشان شوند و می توان گفت که مراد بر طب و یابس انس و جن باشد زیرا که خلق انس از آب ست و خلق جن
از آتش میفرماید اگر تمام بندگان اجتمعوا جمع شوند علی اتقی قلب عبد من عبادی پرهیزگارترین دل بنده از بندگان
من ما زاد ذلک فی ملکی جناح بعوضة زیاده نگرداند در ملک من مقدار بازوی پشه و لو ان اولکم
و اخرکم و حیکم و میتکم و رطبکم و یابسکم اجتمعوا علی اشقی قلب عبد من عبادی ما
نقص ذلک من ملکی جناح بعوضة و اگر همه بندگان جمع شوند بر بدبخت ترین قلب بنده از بندگان من کم
نگرداند از ملک من مقدار بازوی پشه و لو ان اولکم و اخرکم و حیکم و میتکم و رطبکم و یابسکم
اجتمعوا فی صعید واحد و اگر همه بندگان جمع شوند در یک روی زمین فسال کل انسان منکم ما بلغت
امنیته پس سوال کند و بطلبد هر آدمی از شما چیزیکه نهایت برسد آرزوی او فاعطیت کل سائل منکم پس بدهم
هر سائل را هر چه خواهد ما نقص ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر فی البحر فغمس فیه ابرة مگر چنانکه اگر بگذرد
یکی از شما در دریا پس فرو برد در دریا سوزنی را ثم رفعها بستر بردارد آن سوزن را معلوم ست که چه قدر از آب در آن
می آید هنوز دریا نهایتی دارد و آنجا خود نهایت نیست این مثال ست که برای تفهیم ذکر کرده ذلک بانی جواد ماجد
آن بجهت این ست که من بخشنده و بخشایش کننده بزرگم وجود صفت ذاتی من ست و تمام عالم پرست از آثار جود من
و انوار وجود من و هیچ غرضی و غایتی در عطا و افاضه ندارم و بزرگ و کریمم و افعل ما ارید میکنم هر چه میخواهم یعنی این
همه جود و کرم باراده و اختیار من ست اراده بنده و خواهش او را دخل نیست عطائی کلام و عذابی کلام دادن من
سخن ست و عذاب کردن من سخن ست یعنی بیک سخن این همه را میکنم محتاج و موقوف نمیستم و این طوطیه ست مر قول را
که گفت انما امری لشیء اذا اردته ان اقول له کن فیکون نیست امر من چیزی را و قتیکه خواهم مگر آنکه گویم مر آنچیزرا
شو پس میشود آنچیز این تمثیل ست برای سرعت ایجاد و وجود تواند که سنت الهی بران جاری شده باشد که در وقت
ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میگردد و الله اعلم رواه احمد و الترمذی و ابن ماجة و عن انس عن النبی صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّهُ قَرَءَ روایت ست از انس کہ آنحضرت خواند این آیت هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وی
جل وعلی اہل تقوی واہل مغفرت ست قَالَ گفت آنحضرت در تفسیر این کریمہ قَالَ رَبُّكُمْ گفت پروردگار شما
اَنَا اَهْلٌ اَنْ اُتَّقَى من سزاوارم کہ پرہیز کردہ شوم وترسیدہ شود از عذاب من فَمَنِ اتَّقَانِيْ فَاَنَا اَهْلٌ
اَنْ اَغْفِرَ لَهُ پس کسیکہ تقوی کند وترسد از من پس سزاوارم کہ بیامرزم اورا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ
وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَدْ كُنَّا لَنَعُدُّ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ گفت عمر تحقیق بودیم ما کہ می شمردیم مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم را
فِي الْمَجْلِسِ در یک مجلس کہ بامی نشست يَقُوْلُ میگفت رَبِّ اغْفِرْ لِيْ وَتُبْ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الْغَفُوْرُ
مِائَةَ مَرَّةٍ صد بار رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْدَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ **وَعَنْ** بِلَالِ ابْنِ يَسَارٍ بفتح تحتانیہ
وتخفیف مہملہ بْنِ زَيْدٍ مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این صفت زید ست واین غیر زید بن حارث ست
ودی زید بن مولی ست بفتح موحدہ وسکون واو مقصور بندہ نوبی بود صحابی ست واین بلال وپدرش یسار از تابعین اند
بلال روایت میکند از پدرش از جد قَالَ گفت بلال حَدَّثَنِيْ اَبِيْ حدیث کرد مرا پدر من کہ یسار ست از جد من کہ زید ست اَنَّهُ
سَمِعَ رَسُوْلَ اللّٰهِ کہ وی شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم يَقُوْلُ میگفت مَنْ قَالَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ غُفِرَ لَهُ هر کہ بگوید این استغفار را امرزیدہ شود مر او را وَاِنْ كَانَ قَدْ فَرَّ مِنَ الزَّحْفِ
اگرچہ گریختہ باشد از جنگ کافران کہ گناہ کبیرہ ست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْدَاوُدَ وَلٰكِنَّهُ عِنْدَ اَبِيْ دَاوُدَ هِلَالِ بْنِ يَسَارٍ
ودر قاموس نیز ہلال بن یسار گفتہ ومشہور ہلال بن یسار ست ودر اکثر کتب مثل جامع الاصول وکاشف وغیرہا ہمچنین ست
وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هٰذَا حَدِيْثٌ غَرِيْبٌ **وَعَنْ** اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ لَيَرْفَعُ الدَّرَجَةَ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي الْجَنَّةِ بدرستی کہ خدای تعالی ہر آئینہ بلند میگرداند
پایۂ مرتبۂ صالح را در بہشت فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ پس میگوید آن بندہ صالح ای پروردگار من از کجاست
مرا این درجہ فَيُقَالُ بِاسْتِغْفَارِ وَلَدِكَ لَكَ پس میگوید پروردگار تعالی
این درجہ بسبب استغفار فرزندست مرترا واین یکی از منافع نکاح واعظم
فوائد آن ست ویکے از ان سہ چیزست کہ لاحق می شود مومن را از عمل
وحسنات وی بعد از موت وی رَوَاهُ اَحْمَدُ **وَعَنْ** عَبْدِ اللّٰهِ
ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ
وَسَلَّمَ مَا الْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ اِلَّا كَالْغَرِيْقِ الْمُتَغَوِّثِ میت مردہ در گور مگر مانند کسیکہ آب از سروی
گذشتہ ست وفریاد میکند کہ کسی دست وی گیرد يَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهُ مِنْ اَبٍ
اَوْ اُمٍّ پسر چشم میدارد دعای را کہ برسد اورا از پدر یا مادر اَوْ اَخٍ یا برادر اَوْ صَدِيْقٍ یا دوستی

فَاِذَا لَحِقَتْهُ كَانَ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا پس چون میرسد میت را داعی بامتان دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا و چیزیکه در دست از متاع دنیا وَاِنَّ اللّٰهَ لَيُدْخِلُ عَلٰى اَهْلِ الْقُبُوْرِ مِنْ دُعَاءِ اَهْلِ الْاَرْضِ اَمْثَالَ الْجِبَالِ و بدرستیکه خدای تعالی هر آینه می آرد بر مردها از دعاء اهل زمین مانند کوه ها یعنی از ثواب وَاِنَّ هَدِيَّةَ الْاَحْيَاءِ اِلَى الْاَمْوَاتِ الْاِسْتِغْفَارُ لَهُمْ و بدرستی که تحفه زندگان بسوی مردها طلب امرزش کردن ست مرایشان را رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِيْ شُعَبِ الْاِيْمَانِ **وَعَنْ** عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُسْرٍ بضم موحده وسکون مهمله صحابی ست پدر و مادر و برادر و خواهر او همه صحابی اند و آنحضرت بزیارت ایشان آمده و طعام بایشان خورده و ایشان را دعا بخیر کرده نزول کرد بشام و وفات یافت بحمص قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طُوْبٰى لِمَنْ وَجَدَ فِيْ صَحِيْفَتِهِ اِسْتِغْفَارًا كَثِيْرًا خوشی و خوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفه خود استغفار بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارة اهل استغفار ست رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَرَوَى النَّسَائِيُّ فِيْ عَمَلِ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ **وَعَنْ** عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهَا اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُوْلُ روایت ست از عائشه رضی الله عنها که آنحضرت بود که میگفت و میخواند این دعا را اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنَ الَّذِيْنَ اِذَا اَحْسَنُوْا اسْتَبْشَرُوْا وَاِذَا اَسَاءُوْا اسْتَغْفَرُوْا خداوندا بگردان مرا از آن کسانیکه چون نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت شکر و توفیق الهی و رویت فضل و رحمت وی و چون بدی کنند استغفار کنند از جهت رویت تقصیر و از آسته شدن عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند که نشان زنده دلی اینست که چون عمل نیک بوجود آید شاد گردد و چون کار زشت صادر گردد غمگین شود رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعْوَاتِ الْكَبِيْرِ **وَعَنِ** الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفه و ثقات ایشان ست امام احمد را از حال وی پرسیدند گفت وی از آنجا نیست که از حال وی توان گفت یعنی حال وی بیرون از حیطه بیان ست قَالَ گفت حارث حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُوْدٍ حَدِيْثَيْنِ حدیث کرد ابن مسعود ما را دو حدیث اَحَدُهُمَا عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی ازین دو حدیث از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وَالْاٰخَرُ عَنْ نَفْسِهِ و حدیث دیگر از خود ش و حدیثی که از خود ست اینست که قَالَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرٰى ذُنُوْبَهُ كَاَنَّهُ قَاعِدٌ تَحْتَ جَبَلٍ گفت ابن مسعود بدرستیکه مومن می بیند و می پندارد گناهان خود را خواه کبیره باشند خواه صغیره مانند کوه ها و می بیند خود را گویا وی نشسته ست زیر کوهی

يُخَافُ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ وَمِي ترسد كه بيفتد بروى از جهت غايت خوف واستعظام وى گناه را وَإِنَّ
الْفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ عَلَى أَنْفِهِ وبدرستيكه فاسق كه مبالات ندارد بذنب مى بيند
گناهان خود را مانند مگس كه گذشت بر بينى وى فَقَالَ بِهِ هَكَذَا پس اشارت كرد بآن مگس اينچنين
يَعْنِي بِيَدِهِ يعنى اشارت كرده بدست خود فَذَبَّرَهُ عَنْهُ پس براند او را از بينى خود يا از خود بى آنكه بترسد از گناه
ووقوع در هلاك بخلاف آن وآن حديثى كه از انحضرت تحديث كرد انيست ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ پس گفت ابن مسعود كه شنيدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم را كه ميگفت
لَلَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ هر آئينه خداى تعالى خوش وشادمان شونده ترست بتوبه بنده
خود كه مومن ست مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ فِي أَرْضٍ دَوِّيَّةٍ از مردى كه فرود آمده در زمين بيابان مهلكه
كه جاى هلاك ست بفتح ميم ولام وكسره لام نيز آمده ومُهْلِكَة بضم ميم وكسر لام نيز روايت ست
بمعنى هلاك كننده ودَوِّيَّة بفتح دال وكسر واو مشدده وتشديد يا بمعنى بيابان وزمين خالى كه درو
گياه نروييده وداوية بزيادت الف نيز روايت ست واصل بتشديد بمعنى بيابان ست ارض را بوى
نسبت كرده اند والف در نسبت زياده ميكنند چنانكه در نسبت سَبَطِيٌّ طائى ميگويند وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ بآن
مرد شتر سوارى او بود عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ بران راحله خوراك وآب وى بود كه با خود برداشته
بود فَوَضَعَ رَأْسَهُ پس نهاد آنمرد سر خود يعنى بر زمين فَنَامَ نَوْمَةً پس خواب كرد خوابكردنى
فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَ رَاحِلَتُهُ پس بيدار شد آنمرد حال آنكه بتحقيق رفته وگريخته بود
راحله وى فَطَلَبَهَا پس جست راحله خود را حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ
تا آنكه وقتيكه سخت شد بروى گرمى وتشنگى أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ يا سخت شد بلا ومحنت هرچه كه خواسته
بود خدا قَالَ أَرْجِعُ إِلَى مَكَانِي الَّذِي كُنْتُ فِيهِ فَأَنَامَ گفت آنمرد باز برگردم بجاى كه بودم دران
پس خواب كنم حَتَّى أَمُوتَ تا آنكه بميرم فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى يَمُوتَ پس نهاد سر خود
بر بازوى خود چنانكه عادت ست تا بميرد فَاسْتَيْقَظَ فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ پس بيدار شد پس ناگاه
شتر او حاضر ست نزد او وَعَلَيْهَا زَادُهُ وَشَرَابُهُ وبروست طعام توشه او وآب او فَاللَّهُ
أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذَا بِرَاحِلَتِهِ وَزَادِهِ پس خدا سخت ترست
از روى خوشى وشادمانى ازين مرد كه خوش شد وشادمان شد بيافتن راحله خود وتوشه خود
كه گريخته بود وگم شده بود همچنين بنده گناه گار گريزنده ست از مولى تعالى وتوبه باز يافتن
اوست رَوَى مُسْلِمٌ الْمَرْفُوعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَسْبُ

روایت کرد مسلم ازین دو حدیث همین حدیث که مرفوع ست بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که در وی قصه گرفتن راحله ست و باز یافتن او و بس و حدیث موقوف بر ابن مسعود که دیدن همین
گناه را مانند کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت کرد وَرَوَى الْبُخَارِيُّ الْمَوْقُوفَ عَلَى ابْنِ مَسْعُودٍ
و ایضا روایت کرد بخاری حدیث موقوف را وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْمُفْتَنَ التَّوَّابَ بدرستی که خدای تعالی دوست
میدارد بنده مسلمان مبتلا و مستحن بمعاصی را که توبه می کند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و محنت از جهت
توبه ست نه معصیت و به همین جهت بعضی تفصیل داده اند تائب را که لذت شهوة و معاصی چشیده خود را
ازان کشیده ست بخلاف آنکه از اول برنشأ عفت و صلاح پیدا شده وَعَنْ ثَوْبَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ
سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي الدُّنْيَا بِهَذِهِ الْآيَةِ ثوبان که مولای آنحضرت
بود در سفر و حضر ملازم درگاه بود گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت دوست ندارم که مرا تمام متاع دنیا باشد
و بدل این آیت که بشارت بمغفرت تمامه گناهان میدهد يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ
لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ الآية ای بندگان من آنانکه اسراف کردید بر نفسهای خود نا امید مشوید از بخشش
خدا تا آخر آیة کریمه إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستی که خدا بیامرزد گناهان را همگی آنرا
بدرستی که او آمرزنده گناهان بهمان بر بندگان ست فَقَالَ رَجُلٌ پس گفت مردی و پرسید فَمَنْ أَشْرَكَ پس
کسی که شرک آورد و کفر ورزید چه حال دارد او را هم می آمرزد فَسَكَتَ النَّبِيُّ پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ثُمَّ قَالَ پس گفت أَلَا وَمَنْ أَشْرَكَ آگاه باشید و بشنوید می آمرزد کسی را که شرک آورده نیز لیکن توبه
و جز شرک بی توبه هم آمرزد اگر خواهد هکذا المذهب ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه بار گفت آنحضرت این کلمه وَعَنْ
أَبِي ذَرٍّ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَيَغْفِرُ لِعَبْدِهِ
بدرستی که خدای تعالی هر آئینه می آمرزد مر بنده خود را مَا لَمْ يَقَعِ الْحِجَابُ مادام که واقع نشود پرده
میان او و رحمت حق قَالُوا گفتند صحابه يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا الْحِجَابُ وچیست پرده قَالَ أَنْ تَمُوتَ
النَّفْسُ وَهِيَ مُشْرِكَةٌ گفت آنحضرت که پرده اینست که بمیرد نفس و حال آنکه وی شرک آرنده ست رَوَاهُ
الْأَحَادِيثَ الثَّلَاثَةَ أَحْمَدُ روایت کرده ست این سه حدیث را امام احمد وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ الْأَخِيرَ فِي
كِتَابِ الْبَعْثِ وَالنُّشُورِ و روایت کرد بیهقی حدیث اخیر را که از ابی ذر ست در کتاب بعث و نشور که
نام کتاب وی ست وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم از ابی ذر ست که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
مَنْ لَقِيَ اللهَ تَعَالَى لَا يَعْدِلُ بِهِ شَيْئًا فِي الدُّنْيَا کسی که بیش آید خدای تعالی را در آخرت در حالیکه برابر نمیسازد بوی چیزی

نمیگرداند بوی تعالی چیزی را در دنیا تحقیق کان علیه مثل جبال ذنوب پس باشد بروی مانند کوههای گناهان
غفر الله له تمامی آمرزد خدای تعالی مر او را یعنی اگر میخواهد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور وعن عبد الله
بن مسعود رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب له توبه کننده
از گناهان مانند کسی ست که نیست گناه مر او را و چنانستی گوئیکه نکرده ست آن گناه را و در نارسیدن زیان گناه
وگفته اند که این از باب الحاق ناقص بکامل ست والله اعلم رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان
وقال تفرد به النهرانی وهو مجهول وگفت بیهقی منفرد ست با ین حدیث نهرانی و نهرانی مجهول ست وفی
شرح السنة روی عنه موقوفا و در شرح سنه روایت کرده ست از ابن مسعود بطریق موقوف قال گفت ابن مسعود
والندم توبة پشیمان شدن از گناهان توبه ست وعزم بر عدم رجوع نیز در مفهوم ندم داخل ساخته اند
والتائب من الذنب کمن لا ذنب له و توبه کننده همچو کسی ست که نیست گناه مر او را این مجموع بشارات
خوش اشارات و جمیع مبشرات دلکش عبارات که بسلک نظم بیان کشیده آمد و در سلسله نظام تبیان انتظام
یافت در حق کسی موقع و مناسب و در باب شخصی ملایم و پر آرب ست که نفس ایمان و ذات
اسلام را در حال و بال او مجال دخل و احتمال امکان باشد و در اصل ایمان و وجود اسلام او شکی
و شبهتی نباشد تفسیر این اجمال و تفصیل این سخن اختصار اشتمال آنکه مجرم از جانب مذهب مجوز جریمه
و آثم از نحو مشرب محلل اثم نشود و خاطی از روی اعتقاد مستخف معاصی و باغی از سوء عقیده محقر کبائر نگردد
که استحلال و استخفاف جرائم حضرت رب سراپا کرائم جل عزه کفرست و بی ایمانی و تجویز و تحقیر آثام
جناب معلی و مقام عز جلاله کفرست و نامسلمانی و آنکه باغوای شیطان با ذلت و پرهوان ایمان عصیان
در نظرش چیزی نیست و آنکس که باغوای ابلیس سراپا خسران ارتکاب گناه سرسبز زیان در
پیشش بقدر پشیزی نی در حق حال آن ناحق این همه بشارات بر حق موافق نخواهد شد و مطابق نخواهد
گشت چرا که آنچنان که آن بطال و ضلال مقدار محرمات حضرت ذو الجلال جل جلاله در نظر نمی آرد
همچنین جناب آفریدگار و مقیم و هرد وار عم غفرانه قدر مذلت صدر او را بملحوظ قدس خطوظ کبریای خود
نفرموده آن گنه گار کفر شعار را از پیشگاه مغفرت نشان خود اعزاز بخشش و غفران عطا و بذل
نه خواهد فرمود نعوذ بالله تعالی من غضب الله تعالی که در حدیث هدایت غلیث آمده ست
التائب من الذنب کمن لا ذنب له والمستغفر من الذنب والمقیم علیه
کالمستهزئ بربه رواه ابن عساکر عن ابن عباس رضی الله عنهما معنی اینست که فرمود
حضرت رسول با هزاران درود موزون و صلی الله علیه وآله وسلم که توبه کننده از گناه بمانند آنست

که گویا گناه نکرده ست وطلب بخشش کننده بحضرت قدس جناب امرزنده در حالیکه مقیم باشد بر عصیان
بمثل آنست که استهزا و سخریه میکند با پروردگار تقدس تعالی خویش نعوذ بالله تعالی من هذا الفعل
القبیح وعمل الفضیح ؎ در دل هوس گناه بر لب توبه ❊ زین توبه نادرست یارب توبه ❊ می میخورم
شبی و شبی توبه میکنم ❊ این توبه توبه نیست ازین توبه میکنم ❊ روایت کرده ست اینحدیث را محدث خوش خلق
حضرت ابن عساکر علیه الرحمه از حضرت اکرم اساس وافضل قیاس حضرت ابن عباس رضي الله تعالی عنهما
حقیقت توبه واستغفار ومعنی انابت واعتذار همین ست وبس که انسان خاطي وآدمي نسیان
اختلاطي بهدایت حضرت هادي الوهیت انضباطي جل ضبطه از کرده عذاب آماده خویش ندامت
پیشه پشیماني گردآورده شرمساري وفگرسناري از خوف وخشیت جناب پروردگاري بهر حکمه
پیش گیرد وتیره پرخیره خود نماید که در حدیث دین مغیث وارد گردیده الندم توبة رواه احمد
والبخاري في التاریخ وابن ماجة والحاکم عن ابن مسعود والحاکم والبیهقي في
شعب الایمان عن انس معنی انیست که ندامت وپشیماني از معصیت سراپا سبب خسراني
توبه ست یعني هر عاصي که از کرده زبان آورده خود پشیمان شد ونادم گردید درحقیقت مقام
توبه ومرتبت انابت درپیشگاه حضرت غفور ذو مغفرت حاصل نمود روایت کرده ست اینحدیث را
مجتهد امجد مفتي اسعد حضرت امام احمد علیه الرحمة وحضرت سراپا انواري امام بخاري علیه الرحمة
در تاریخ خود وابن ماجه علیه الرحمه وراوي سربسر باتقي ومرجع معالم اما حاکم در مستدرک خود از
صحابي سراپا سعادت مورود وسراسر عاقبت محمود حضرت عبد الله ابن مسعود رضي الله تعالی عنه
ونیز روایت کرده ست عالم از خطیات عاصم امام حاکم در مستدرک خود ومحدث سراپا تحقیقي امام بیهقي
علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان ست از صحابي سراسر قدس وسربسر انس حضرت
انس رضي الله تعالی عنه ومضمون این بته ویوزشش ومفهوم عرض آمرزش واستدعا نوازش
همین ست فقط که عاصي کثافت اختصاصي ومجرم باخباثت معاصي از سویداي قلب وتوده دل
عزم بالجزم مقرر سازد که انشاء الله تعالی العزیز من بعد بر سر کار آن معصیت ناچیز وسراپا عذاب
آمیز وسربسر عقوبت انگیز نرود وآن عصیان موجب خسران وباعث زبان را از کمنون خاطر
وکهنه ضمیر مبغوض ونا پسندیده ومتروک ونا ستوده قرار دهد که در حدیث مستفیث ملهوفان
جورو شق خبث تا دیث شرف صدور وکرم ورود یافته ست التوبة التصوح الندم
علی الذنب حین یفرط منك ثم لا تعود الیه ابدا رواه ابن ابي حاتم

وابن مردویه عن ابی یعنی انیست که توبه خالص آنست که پشیمانی حاصل آید فاطمی وعاصی را از خطا ومعصیت وآن هنگام که افراط در گناه از توسر زند یعنی مصدر عصیان ومنظر گناه بر طغیان گردی پیش نگاه برو بروی حضرت ملک غفرت پناه بهر ملکه توبه واستغفار نمائی وامرزش از گناه بخواهی ومن بعد بر سر گناه سراپا تباه کاهی نروی وبسوی آن کار زشتی ملوث توجه خاطر گاهی نکنی روایت کرده ست ابن حدیث را حاکم مرفوعا ومنزه از ناتم امام ابن ابی حاتم از حضرت ابی رضی الله تعالی عنه **حکایت** حضرت سلطان تقادیر وشاه دوامتنان بر مخلوق صغیر وکبیر بفضل عالی ولطف متعالی چنو بنده پسندیده وعبد برگزیده قریش یعنی حضرت امیر المومنین وامام المسلمین افضل سالکین دین واکمل نهجین یقین جناب در صف اصفیا اجود سید احمد مجاهد غازی شیخنا ومرشدنا علیه الرحمه والرضوان بآن اندازه تاثیر هدایت طریق وبآن قدر پر آوازه اثر ارادت سبیل انیق مبذول ومشمول فرموده بود که فراوان قساوت قلبان وبی پایان افسقان وفجران باستماع دو کلمه ارشاد وباستعداد یکدو ساعت از مجلس وصحبت آن شیخ پیر رشاد بهدایت وعنایت حضرت خالق مبدء ومعاد غلب شانه وبهر برهانه تایب صادق ومستغفر صدق واثق می شدند ویک بیک ودفعة حال زشتی انتصال وقساوت مالامال آنها منقلب ومتغیر شده مبدل بسعادت استمال وسراسر مینیت آمال می شد ❁ قرار بهر دزدی آن دو سنبل رعنا ❁ خراب کرد مرا آن دو نرگس مکحول ❁ دل از جواهر مهر تو صیقلی دارد ❁ بود زنگ حوادث هر آئینه مصقول ❁ بعضی از مساق وبندی از مخار شقاوت آثار وقساوت اتفاق که بسبب جست طینت وبه باعث رجس فطرت بالطبع والاصل از صلاح وتقوی چون مگس وخفاش از نزاهت وصفا انوار خورشید روشنی آر اگریزان بودند واز بهر یابی سعادات عظمی بهر کران آوازه تاثیر هدایت ودرمزه اثر ارادت شنیده اقربا واولاد وعشائر واحفاد خود را باین تقریر شقاوت گزیر از فیض یابی صحبت آن شیخ عالی نهمت منع می نمودند که اوشان یعنی حضرت شیخنا ومرشدنا العیاذ بالله تعالی من اعتقادهم وقولهم شغل سحر دلگیر ویا عمل تسخیر دارد مزنهار پیش اوشان نروی ودر محفل اوشان حاضر نشوی که ترا بجادو خواهند کشید وتراز کار وبار تو جدا خواهند گردانید ❁ گر نه بیند بروز شپره چشم ❁ چشمه آفتاب را چه گناه ❁ گروه فسق شکوه زنان فواحش که بس فاسقانند تیره روز وانبوه فجور تیره مخنثان خبث معایش که بس فاجرانند بجاست اندوز وخباثت افروز بسیاری ازین هر دو طائفه کثیفه وبیشماری ازین هر دو فریقه بحسبه بهدایت قاید تقدیر حضرت الهی وجناب نامتناهی جل اسمه وذکره از ارشاد اندرز آن شیخ سراپا رشاد وفروبرز تائیه از ذنوب ومستغفر از معایب سراپا کروب گردیدند وهمچنین فراوان شاربان خمر وبی پایان قامران قمار بسبب اشراق بحر دلگاه

برین آئین بی پایان آنان و بمیان انواع معاصی ز بونی رفته اصناف جرائم و ازونی امر صلاحیت کار و تقوی شعار گردیده
و بهدایت هادی حقیقی عم هدایته از مبتدو ملحوظت آن شیخ سراپا فرخی و میمنت علایق فجور و فسوق یکسر گسسته
بروابط تقوی و ضوابط ورع سر بسر مربوط و مضبوط گردیدند الحمد لله تعالی علی ذلک **قطعه** یکی بنور عنایت
ره هدایت یافت × یکی بوادی غدران بماند سرگردان × یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر × یکی ز پیروی
حق گرفت ملک جنان × **فائده** و شاه ذوالسلطان و حاکم صاحب فرمان را باید که دواما و مرارا و مستدا و استمرارا
از معاصی پر نقصی و از جرائم از درجه پست سراپا نکوصی نهایت و سراسر مجتنب و یکسو شود و بغایت و سر بسر محترز
و کناره جو بود و باوصف این همه ما جرا و با وجود حقایق ما مضی عادت پر مباهات استغفار و زلت و خصلت
سیمنت و صلت اعتذار و توبه را بدرگاه حضرت سلطنت بخش جل و علی و بپیشگاه جناب حکومت ده تبارک
و تعالی غلب شانه و بهر بهانه عمل دائمی و شغل مدام قائمی خود سازد و تیره و پر خیره خویش نماید که چنانکه حضرت یزدان
بیهمال متعال سلطان و خاقان را از سائر ناس و آنچنانکه جناب سبحان با جلال آقا آن و صاحب فرمان را از کل
اشخاص جنود و رعایای اطاعت و اذعان استیناس رتبه افزونی و مرتبه رفعت از حد بیرونی می بخشد
و از زانی و عطا میفرماید همچنین شاه حکومت دستگاه را نیز باید و برین آئین ملک فرمان انتباه را نیز شاید که بعونه
و حوله حضرت ذوالعفو والمغفرة غلب سبحانه و بهر بهانه در اقامت تقوی و استقامت ورع از دیگران و محکومان
امتیاز از دیاد و فرق افزونی مواد داشته باشد و تخم شوق این شعار پر خیر و خوبی را در مزرعه خاطر و ضمیر خویش
کاشته و بجله و زراو امرا و لسائر نواب و عمال تحریص و ترغیب همین شیوه ستوده و تیره فرخی و فرخندگی نظیر
نموده باشد و تاکید مزید برای اختیار و ایثار آن بعمل آورده **عرض مناجات بدرگاه حضرت مجیب**
الدعوات جهت عفو و اغماض از خطیات اللهم یا ساتر عیوب و یا غفار ذنوب و یا آله کاشف
کروب برحمت فاضله و عنایت شامله و مغفرت بالغه خویش گناه من درویش بیامرز و ببخشای و بآمرزش عالی و عام
و بخشش متعالی و تمام خود از معصیت من درویش اغماض و عفو بفرمای و ببصدقه عظمت کبریا و بحرمت نبی مجیب
و رسول لبیب اکبر کبرا خود علیه الصلوة والسلام معاصی یا عاصیان عصیان اندیش و جرائم سراپا ذمائم ما مجرمان و
بزه گاران جرم کیش قرین عفو و بخشش نما و بگردان و قران مغفرت و آمرزش ساز و در گذران **شعر**
مائیم پر گناه تو دریای رحمتی × جای فضل نیست چه باشد گناه ما × بغیر از کرم و لطف غفران عطف تو
پناه و ماوای ما مشتی خاک عجز ناک کجاست و بجز از فضل و عطیت عفو طویت تو ملاذ و ملجا ما مسکینان خاک ر
و ناپاک و از عبادت باک و از معصیت بیباک کدام جا رو نماید **شعر** نداریم غیر از تو فریاد رس ×
توئی عاصیان را خطا بخش و بس × و به فضل کار بفرمای و بز همکار بهای ما را عفو نمای و بکرم

وصیت اقتضای وگنه کاریهای ما آمرزش فرمای شعر من نگویم که طاعتم بپذیر بد قلم عفو بر گناهم کش

وصیت سیزدهم در لابدی نکاح ثانی به اناث ورثه موصی فانی وکل اقاصی والدانی

ازانجا که بحکمت حکیم قدیم جل تعظیمه مناکحت مخزن حکم ست ومزاوجت معدن نعم لهذا نکاح شمهٔ از نعمات حضرت سزاوار ثناست جل قدسه وچونکه تزویج موجب بقای نسل بنی آدم ست وتزوج بسبب عباد حضرت ذوقدم بنابران عروسی دوم از اقسامات جناب قیومی ست نکاح ثانی از جواز شریعت شرافت ثانی ست ومنکر آن مغضوب بارگاه قهرمانی نعوذ بالله تعالی من غضبه وجهنمی دویم از امور مجوزه شرع کرامت توامانی ست ومنکرش نیز اینی نعوذ بالله الاعلی من النار در دین با انوار تکرار نکاح را عار نیست بنا علیه غیور ازان در ذلت عذاب دوزخ محصور ست ودر شرع مطهر مناکحت مکرر را عیبی نی پاس هذا تنگ دارند ازان روز نشور در سوائی موفور مقهور مردان صالح رسلی را که چند شوهر کرده وبزنی گرفته زنان صالحه بعد عروسی مرد متعدد مردی را به شوئی پذیرفته عار نکاح بیوه از شیم کفار هنود شقاوت شیوه ست وترک این ننگ وعار سر بسر شرف پیشه شرم وانکار ازین خجسته کار وفرخ کردار شعار اخوان الشیاطین ست وترک این عار در ثواب برابر بهتر از انفاق خزائن سلاطین آنفع عبادت پر کرامت هذا قالع شجره توالد آدم ست ومنکر این طاعت باکرمت قامع بنیان تناسل انسان شرافت همدم اگر ذکر واشئ به جفتی نگرانیدی طمطراق رونق انفس وآفاق به بی رونقی رسیدی حضرت قرآن بر فضل مناکحت آمرست ودر حدیث نفاست اقتران فضائل مزاوجت صادر آیت فانکحوا پس نکاح کنید طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دوگانه وثلث وسه گانه ورباع وچهارگانه ناکح مختارست از اعداد مذکوره هرکدام که خواهد نخواهد

فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید یا دانید اَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً پس
اختیار کنید یک زن را اَوْ مَا مَلَكَتْ یا بهره بگیرید آنچیزیرا که مالک آن ست اَيْمَانُكُمْ دستهای شما یعنی شمار املاکیت
دران تصرف ست ذٰلِكَ این اختیار واحده یا تسری اَدْنٰى نزدیک ست اَلَّا تَعُوْلُوْا آنکه میل نمائید واز حرف نورزید
یا جور نکنید وحدیث تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة مرسلا عبد الرزاق
فی الجامع عن سعید بن ابی هلال مرسلا معنی اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم الطف
واکثر ارشاد میفرمایند که درمیان زن ومرد نکاح بکنید که من بروز قیامت بباعث کثرت شما بر جمیع امتها
فخر ومباهات خواهم فرمود چراکه بقدر کثرت امت فضیلت نبی ثابت ست وپیدا ست که در ارتکاب عبادت موجب
فضل نبی اجر وثواب امتی متحقق ست روایت کرد این حدیث را عالم فضائل وفاق عبد الرزاق علیه الرحمه در جامع
خود از تابعی صداقت خصال ودرستی بمثال حضرت سعید ابن ابی هلال رضی الله تعالی عنه بطریق ارسال
للموصی ترا که حسن وملاحت خدای یکتا داد ❊ چه حاجتست بعشاق پای بند وداد ❊ ولیکه چونکه
ره ورسم دلبران جهان نبود حضرت خلاق وصاحب ایجاد ❊ که شور حسن وملاحت زفرط عشاق است
بدین وسیله بود کار دلبران بنیاد ❊ بدین مثل چه خوش آید بیان اجر وثواب ❊ که هست اجر
نبی قدر امت منقاد ❊ بنابرین زوجات واما مرا باید که بعد فنای من بی بقا بامر صالح مناکحت نمایند
وبنات واخوات مرا نیز می باید که بعد از فوت شوهر بامر تقوی سیر ثواب نکاح ثانی حاصل کنند وننگ
وعار این کار سعادت آثار را که موجب عذاب نار ست بکنار نهند واز مناکحت مبتدعان مثل روافض
وخوارج وغیر هما بدمذهبان وفاسقان وتارک الصلوة ومرتکب سائر کبایر احتراز کلی نمایند ورجال ورتبه
من صدق مقال لا محاله نسارا ازین خجسته افعال که میمنت خصال هذا از سنت سنیه حضرت خیر البریه
علیه الصلوة والسلام وسنن برکات مشحون ثلاثه خیر قرون ثابت ست واکثر این نیکو کار بسبب
اختلاط ومشاهده راه ورسم کفار نهنود در مسلمین شایع گشته زینهار منع نکنند ومعاملت تعظیم وموالفت
ناکحین وناکحات باشریعت در هنگام لاحق موافق ایام سابق مرعی ومسلوک دارند نشود که بوسوسه شیطانی
فعل وفاعل نکاح ثانی ذلیل ومبغوض دانسته در غضب وعذاب نار حضرت کردگار جلت عظمته گرفتار آیند
نعوذ بالله تعالی من اغوای الشیطان واحراق النیران وبدعت افراط مهر مناکحت که مقدار مهر الملت
اطهار حضرت سید ابرار علیه الصلوة والسلام که اشرف واعز بنی آدم بودند جزام حبیبه رضی الله تعالی
عنها وحضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها چهار صد مثقال اکثر از دوازده اوقیه ونشی که پانصد درم است
بود وعوام کالانعام انرا صد هزاران میرسانند اوقیه بضم همزه وسکون واو وتشدید یا وتخفیف

مقدار سیصد درم را گویند و نش بفتح نون و شد یه ثحتیه بعد آن نصف بعضی و نصف رغیف و نصف اوقیه یعنی مقدار
بست درهم را گویند و مراد از نش در اینجا نصف اوقیه ست چنانچه مسلم در صحیح خود از ابی سلمه روایت کرده
که گفت ابو سلمه پرسیدم از عائشه رضی الله عنها که چه قدر بود مهر نبی صلی الله تعالی علیه وسلم گفت عائشه
رضی الله عنها که بود مهر نبی صلی الله علیه وسلم مر ازواج او را دوازده اوقیه و بود بآن دوازده اوقیه نشی
فرمود عائشه رضی الله عنها از ابی سلمه آیا دری یا بی چه چیز ست نش گفت ابو سلمه که گفتم که درمی یا بم
فرمود نش نصف اوقیه ست پس مجموع این دوازده اوقیه یک نش یا صد درهم باشد و امام احمد و دارمی
در سنید خود ها و ترمذی در جامع خود و ابو داود و نسائی و ابن ماجه در سنن خود ها از عمر بن الخطاب روایت
کرده اند که گفت عمر بن الخطاب آگاه باشید گران و بسیار نکنید مهر زنان را پس بدرستیکه آن مغالاة و گرامی
مهر اگر می بود موجب مکرمت و بزرگی در دنیا و موجب تقوی هر آئینه می بود اولی و سزاوار ترین شما
به آن مغالاة و گرامی پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم نمیدانم آنحضرت را که نکاح کرده باشد کسی را
از زنان خود و نه نکاح داده باشد کسی را از دختران خود بیشتر از دوازده اوقیه و حضرت عمر درین قول
خود اوقیه را دگر فرمود و نش را که کسر اوقیه بود اعتداد ننموده ذکر ننمود یا موافق علم و یاد خود فرمود
و اما نکاح ام حبیبه که چهار هزار درهم یا چهار صد دینار گفته اند آن از جانب نجاشی بادشاه حبشه بود که
بجهت تکریم و تعظیم آنحضرت اینقدر مهر کرده بود و نیز باید دانست که وزن ده درهم برابر هفت مثقال
باشد چنانچه در کتب قصه مصرح ست و مثقال چهار نیم ماشه باشد و بدین حساب وزن ده درم شد و یکصد
ماشه بود پس وزن اوقیه ده تولچه و شش ماشه باشد و وزن نش پنجتوله سه ماشه بود و مجموع وزن
اوقیه و یک نش یکصد و سی و یکتوله و سه ماشه باشد و دیگر بدعت های سور و شادی مثل سهره و کنگن
و پوشیدن لباس سرخ و زرد و مهندی و چوتهی و غیره که بسبب اغوای شیطانی رواج یافته بالکل
مدفوع و متروک کنند و این سعی و کوشش را در بارگاه حضرت رب العزت جل وعلی موجب ثواب انگارند

وَعَنْ بِلَالِ ابْنِ الْحَارِثِ الْمُزَنِيِّ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ اَحْيٰى سُنَّةً مِنْ سُنَّتِيْ قَدْ اُمِيْتَتْ بَعْدِيْ فَاِنَّ لَهٗ مِنَ الْاَجْرِ مِثْلَ اُجُوْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا
مِنْ غَيْرِ اَنْ يَّنْقُصَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ شَيْئًا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ كَثِيْرِ ابْنِ
عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ عَمْرٍو عَنْ اَبِيْهِ عَنْ جَدِّهٖ و روایت ست از بلال بن الحارث المزنی که گفت فرمود رسول
خدای اکرم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم کسیکه زنده گرداند و ترویج دهد سنتی از سنتهای مرا که
بتحقیق میرانیده و ضائع کرده شده ست پس از من پس بدرستیکه مر آنکس راست از اجر و ثواب

مقدار اجرها و ثواب های کسانیکه کار میکنند آنان سنت بی آنکه کم کرده شود از اجرهای این کار کنندگان چیزی روایت کرده است این حدیث را عالم جنتی حضرت ترمذی و روایت کرده است ایجدیث را عاقل باشرائط شریفه جناب ابن ماجه از کثیر بن عبد الله بن عمرو که کثیر روایت میکند از پدر خود که عبد الله بن عمرو بن عوف و عبد الله بن عمرو روایت میکند از جد کثیر پدر خود که عمرو بن عوف مزنی است یعنی روایت ترمذی از بلال بن حارث است و روایت ابن ماجه از عمرو بن عوف **فائدة** از انجا که عادت باقی است عقلاست که از عادات سعید ایشان سعادت و از خصائل شقی شقیان نفرت کسب میکنند بدین ضابطه اگر اهل سخن درست موصی نادرست را راست دانسته بران عامل و شاغل شوند انشاء الله تعالی در دنیا و عقبی سعادات حاصل نمایند

مرد باید که گیرد اندر گوش × ور نه شست پند بر دیوار × و چونکه شیوه ستوده از کیاست که بزرگی از کارهای باستگی حاصل میکنند باین آئین اگر جهانیان سخن خاکساری فن من صدق روشن حالی پنداشته بآن کاربند شوند بلاشک بفضله تعالی از نیکه احیای سنت سازند در هر دو سرا کرامات یابند **نصیحتی** کنمت بشنو و بهانه مگیر × که هر چه ناصح مشفق بگوید بپذیر **حکایت احیای سنت** پیشوای شریعت و مقتدای طریقت و محقق حقیقت و عارف معرفت مجاهد افرد **جناب سید احمد** شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان بعنایت حضرت سبحان شبی بخوابی مشرف شدند **ابیات** مگر خواب را بیهده نشمری

یکی بهره دانش ز پیغمبری ✧ بویژه که شاه جهان بیندش ✧ روان درخشنده گیرد فروغ
ستاره زند رای با چرخ و ماه ✧ سخنها پراگنده گردد براه ✧ روانهای روشن بیند بخواب
بود بود نیها چو آتش در آب ✧ مصراع چنان دید روشن روانش بخواب × که بسیاری مردم

بنا بر برداشتن پشتاره ثقیله هیزم سامی اندوزی توانند و آنجا زوجه مقدسه حضرت سید محمد اسحق برادر کلان جناب مرشدنا نفس و آفاق که بیوه بودند حاضر اند و حضرت پیشوای شریعت بخوشنامه تمام و چابلوس تمام بآن مطهره طهارت کام میفرمایند که ماهر دو این بار گران برداشته بخانه بریم و بخوریم آن منوره بسبب ثقل پشتاره در اول ابا و انکاری نمایند و آخر چون الحاح جناب شیخ با صلاح از حد در گذشت متفق شده برداشته بخانه بردند و چون دران هنگام عشرت انجام عادت لکن معارف مقام بود که بگاه بعد نماز سعادت دستگاه اکثر مریدان رشیدان را بحلقه توجه صفا موجه نشانده بعنایت حضرت منعم عمت رحمته ابواب انوار بران طالبان اسرار می کشادند دران روز فیروز آنعادت سعادت افروز معطل داشته بعالمین اکمل و فاضلین افضل اعنی مولانا **عبد الحی** سعید و مولانا **محمد اسمعیل** شهید علیهما الرحمة **للموصی** دو آن کوکب اوج عقل و کمال × دو آن نیر برج فضل و جلال × ارشاد نمودند

که بنایت جناب خلاقے تعالی فضله تبی خوابے عجیبی مشهود گشته بیت یکی خواب
دیدم بر دوشن روان × کزان جهان مرده بیابد روان × امروز بدل فیض توجه بتعبیرش
استفاضه باید نمود و آن گوهر شاهوار معانی را به بیان معانیے باید سود چون جناب عرفان
مآب تقریر خواب فرمودند حضار محفل ساعتی متامل شده مضمون این بیت نبی نامه قدس
شمامه بعرض اقدس رسانیدند بیت که فرمودے از لطف تقریر خواب × هم از لطف
خود سازتعبیر خواب × حضرت ارشاد نمودند که بعد بیدارے بهدایت حضرت باریے
بمعیشش پے بردم وتعبیرش دریافتم که انشاء الله تعالے ازین مخدره طیبه بتمتع خواهم
رسید واز گلزار حالش ازهار سعادت خواهم چید وسببش برادران دینی ویاران یقینے
خواهند شد تفصیلش آنکه بانعام الهام حضرت منعام جل نعماته بتعبیرش ملهم شدم که هیزم
آله طبخ طعام ست وطعام از اسباب حیات انسان × وحیات انسان دو قسم است
روحے ونفسي واکل وشرب که موید حیات نفاني ست مهلک زیست روحاني ست
وخدمت دین حضرت الهي وشرایع جناب الوهیت پناهي عز قدمه که ممد حیات روحي
ست وقاطع شجر زندگي نفسي لهذا درین واقعه صادقه اشاره سراپا بشاره ست که از
دست سعي من وآن حقیقه زمن بعضے از خدمت دین حضرت ذوالمنن جل اقتداره بظهور
خواهد رسید وآن کامیابے اینست که مسلمانان هندوستان خصوصا شرفا وتجار
چندی از مستحلات حضرت رحمن وبندی از جواز شریعت حضرت شفیع انس وجان را باغوائے
شیطان بمشاهده رسوم شقاوت لزوم کافران هندوان معیوب دانسته مرتکب آن را
مطعون داشته در ظلمت ضلالت سرگردانند وبسبب عمار باطني روبراه نمي آرند وبمقتضاے
حماقت بمنافع ومضار آن امور فوائد معمور بے نبرده گناه ترک آنرا که گران ازکوه ست هوا بر
کاه نمي پندارند از جمله آن خذلان ترک نکاح ثانے بیوگان ست که بمنطوق
لازم الوثوق آیه کریمه وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ
مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ
اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ معنے این ست وبه نکاح در آرید
زنان بے شوهران را از شما یعنی مرد را که زن ندارد وکدخدا سازید
وزنے را که بے شوهر است بعقد کسے در آرید دیگر نکاح کنید بیگانه

وشایستگان را از بندگان خود و کنیزکان خود تخصیص صالحان بجهت اتهام ست بشان ایشان و آنکه بسبب
تزویج و تزوج در پرده عفت مانند اگر باشند ایامی و صلحا در ویشان و تنگدستان غنی گردانند ایشانرا
خدای تعالی از فضل خود و خدای تعالی فراخ بخشایش ست و داناست باستحقاق فقرا جواز آن ثابت است
و حجت آن مثبت انشاء الله تعالی بحوله و قوته اجرای این امر خیر و احیای این سنت قدس سیر اول از ذوات
خود و اهل بیت خود نموده است رضای حضرت رب العزت حاصل خواهم من بعد مقلدین و مسترشدین را
مامور باین کار فیض محضور خواهم ساخت و بدون ارتکاب این عبارت ثواب حساب تکلیف وه دیگری
نمی شوم تا در وعید کلام مجید اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ داخل نشوم شیخ عالی
مقام پس از اختتام این کلام داخل دولتخانه تقوی احتشام گشته باحضار مخدرات عفت آیات محضوضه حریش
و مستورات تقوی سمات عشایر و اقربا که بشرف بیعت مشرف بودند امر والا صادر فرمودند همه بسان
واما و رع انتما بمجفل معارف مشاکل حاضر گشتند از زمان اشراق تا زوال حاضرات عصمت و فاق را
بمواعظ انبیا پسند و نصایح اولیا دلبند سر بلند فرمودند بقدرت خالق ندرت عمت هدایته تاثیری
عجبی بر حاضران حضرت و سامعان موعظت طاری و ساری گردید که اکثری بیادهٔ حلال بیخودی
بیهوش و بعضی بشادمانی خوف حضرت یزدانی باگریه وزاری هم آغوش گشته دل در
قفای او زبرم رفته رفته رفت ✻ خون جگر ز چشم ترم رفته رفته رفت ✻ از بسکه بوی
زلف توام ساخت بیخبر ✻ از شام تا بچین خبرم رفته رفته رفت ✻ خلاصهٔ تذکیر آن بود که شعار
ایمانی و طریقهٔ مسلمانی فقط نه آنست که صرف بزبان اقرار ایمان و اسلام گوید و گوشت گاو خورد
و ختنه نماید و همچنین در جمیع مراسم اسلام شریک مومنان و سهیم مسلمانان باشد و محفل نشینی اهل
اسلام و جلسه گزینی با محمدیان نیکو انجام را دلیل کمال ایمان و اسلام سازد بلکه شیوهٔ ایمان و اسلام
آنست که جمیع اوامر حضرت الهی جلت افعاله حتی ذبح ولد حبیب خود مانند حضرت امام انبیا جناب
خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام سر بر خط انقیاد نهاده شادان و فرحان بعمل آرد و از منهیات
حضرت الوهیت پناهی جل ملکه و ممنوعات شرعی بمرتبه مجتنب و محترز باشد که اگر تصور آن
بخاطر متصور گردد تا جهل روز از ان خیال جان سوز توبه و استغفار نماید از جمله مناهی حضرت
الهی جلشانه ترک نکاح ثانی زنان بیوه ست خصوصا بیوه جوان دارتکاب این فعل قواب
خلاف راه و رسم شرفا دانستن و آنرا عیب و ننگ بندانشتن و مرد ناکح را کمینه و احمق تصور دین
و زن ناکحرا رذیله و قحبه گفتن نزدیک حضرت خدای عزوعلی اشنع شنایع و اقبح قبایح ست

بلکه این شناعت بقباحت کفر میرساند این گروه شقاوت پژوه زنده و رگور کنه بصیرت کورند اگر
نیک نگاه نمایند و بقدوم تامل و تفکر جادهٔ انصاف را بپیمایند معلوم کنند که همین طعن و تشنیع این احمقان
شنیع بکجا میرسد و گرد ناپاک تحقیر بر دامن حال کدام پاکدامن مزکی و منیر می نشیند العیاذ بالله تعالی منه

ابیات الهی چند باشم از ادب دور ❊ سعادت باشد از من روز و شب دور ❊ ادب را کوکب مسعود گردان ❊
ز انجم عاقبت محمود گردان ❊ زوجات مطهرات حضرت سرور کائنات علیه الصلوة والتسلیمات که والدات مومنین
و مومنات اند بجز حضرت صدیقه پارسا علیها من الرضوان اعلی همه تیبه بودند و در زمرهٔ کامیاب اصحاب شرافت
منتساب و غیر تمام رواج نکاح ثیبه وافر و منکاثر بود باستماع این کلمات طیبات مخدرات عفت صفات سکنت و سامت
بخانهای خود رفتند روز دیگر باز حکم تقوی نواز بنابر احضار آن مستورات عفت ناز دو رع ساز بنفاذ پیوست
و عموما بآن جماعهٔ عالیه و خصوصا بخانم شریفه متعالیه خویش که عمدهٔ بیوت حضرت سید محمد اسحاق علیه الرحمه والرضوان
بودند بنهایت لجاجت و خاکساری و نهایت سماجت و انکساری عرضه داشتند که بخدمت مخدره عصمت
آیاب و عفت جلباب یعنی زوجهٔ مطهرهٔ حضرت محمد اسحاق بروی درود افتد و آفاق که سابقا در کیفیت رویا مذکوره
آن پارسا سمت تحریر پذیرفته متفق اللفظ و المعنی بنابر نکاح تقوی اصلاح بتزویج من فهمایش بکوشش فراوان
و ترغیب سعی بی پایان نمایند و باین محنت دوستیاری شرف ثواب پیش صاحب حساب عز شانه حاصل سازند
و شمارا معلوم ست و مفهوم که مرا رغبت انیکار نه برای حظ نفسانی ست و تعیش انسانی که زوجهٔ جلیله با جلال و منکوحهٔ
جمیله صاحب جمال که سراپا زینت ست و عفت در خانه دلدار من بلکه خواهش این عمل سعادت مثل محض ابتغا المرضات
الله تعالی بشوق خدمت احیای سنت سنیه حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام و اجرای بحیه مرضیه شریعت
واجب الاحترام و انهدام سنن سیئه کریهه بهمند به بدانجام دارم جمیع مستورات حسب فرموده شیخ سراپا کرامات
بجان و دل بتقدیم آنخدمت قدم سعی و کوشش پیش نهادند لیکن از دستیاری آن یاوران و از
دستکاری آن صناعان صورت عروس مقصود از تنق حجاب و اختفا بمنصهٔ ظهور مصور نگشت
تا آنکه آن عالیان بعنایت منعم دو جهان عز الغمامه تا عرصهٔ دو سه ماه بتواصی افکار و تدابیر خجسته
اطوار بنابر تلاش گوهر گران بهای مطلوب در قعر دریای معامله بکوشش و جانفشانی بیحد و لاعد مشغول
گشتند عاقبت الامر در یتیم مراد بکف حصول آورده روبروی خالق و خلق سرخرو و مباهات جوشتند
روز دیگر سید المجاهدین هم آغوش عروس مراد شدند به سبب حصول غرت احیای سنت کلاه عز و افتخار
بکرخ دوار رسانیدند و گوشهٔ کلاه فخر و شرافت بهزار فضل و کمال در تنش جهت عالم بتبال شکستند
روز سیوم ازان طوی فرخندگی مملو و فرخی نمود و دوسه منشیان چابک قلم عطارد رقم را برای تحریر

مناشیر کثیر بمضمون واحد مسبوده عالیه مولانا با فضائل متعالیه اعنی مولانای جلیل محمد اسمعیل شهید علیه
الرحمة حکم محکم دادند یکی از ان مناشیر دلپذیر بنا بر مریدین ساکنین دار الخلافت شاهجهان آباد مع
عریضه ارادت فریضه بجناب پیر روشن ضمیر یعنی قدوه مفسرین و امام المحدثین و استاد صوفیین حضرت
مولانا شاه عبد العزیز دهلوی علیه الرحمة والرضوان و باقی پروانهای هدایت انتما در اطراف آن
نواحی بدست قاصدان قدیر جهت اجرای این خیر ارسال فرمودند و بنام هریک از خلفای با نام
که در امصار و بلاد جهت تعلیم دین اسلام مقرر و معین بودند در باب تعمیل این عمل خجسته مثل ان
واجب الامتثال تاکید مزید که مزیدی بران متصور نباشد تحریر و تسطیر فرمودند بعد از انقضای
دو ماه قاصدان صبا رفتار عرائض بشارت آثار در جواب مناشیر پر انوار اجرای
عمل افضل مذکور از سعی مریدان سعیدان هدایت ظهور از ان بلدان مستعد حضور پر نور گشتند
شعر خوشا دم که در محشر انتظار ✣ دهد مژده قاصد ز دیوار یار ✣ سخن مختصر قاصد آمد دوان
چو الهام در جان صاحبدلان ✣ **حکایت** فاضل عقیل و عالم علوم نزیل جناب مولانا محمد اسمعیل شهید
علیه الرحمة والرضوان را خواهری بود صالحه از حضرة مولانا کلان سال که از مدتی ببلای بیوگی مبتلا و بعبادت خدای یکتا بدستگاه رسا
حضرت مولانا آن متقیه پارسا را جهت احیای سنت بیضه نکاح ثانیه ترغیب فرمودند آن عفیفه عذر کبر سنی و عدم رغبت بسبب گذشتن جوانی پیش آوردند جناب مولانا افضل
الذکر در جواب ارشاد نمودند خوب میدانم که شما را حاجت مناکحت نیست لیکن چونکه خلائق را
بنا بر احیای سنت سنیه مناکحت ثانیه تحریص و ترغیب میکنم تا وقتی که از خاندان خاص من تعمیل
عمل سعادت بدل ندا وجود نخواهد گرفت امر معروف مرا درین باب تاثیری صورت نخواهد پذیرفت
آن زاهد مرهیزه شریفه آن شریف چار و ناچار بنا بر حصول رضای حضرت پروردگار رجلت مرضیاته
را رضی گشتند حضرت مولانای جلیل محمد اسمعیل علیه الرحمة والرضوان عقد ازدواج آن اخت سعادت
امتزاج خود با فاضل افضل و کامل اکمل هادی هر ضال و غوی حضرت مولانا عبد الحی علیه الرحمة والرضوان
با وصفی که حضرت مولانا عبد الحی قدس سره العزیز را نیز نقاهت پیری و ایام کبر سنی بود منعقد کردند

وصیت نوزدهم در بیان تخلیص اعمال عبادت و افعال طاعت کبیر متعال و معبود ذوالجلال بتزیین و تحسین حسن اخلاق از قبیح و نقص ریای عذاب انتمای رجاس خبائث اختصاص

بدان ای کمک الله تعالی فی الدارین و اعظمک الله علی فی الکونین که اخلاص فی العمل روح دین پر منابع و جهان اسلام و شرایع ست

درکارخانه حضرت قهرمان و پیشگاه جناب سبحان ذوالسلطان درجه اخلاص نیت صمد تبارک و تعالی بمثابه روح روان
مقدر یافته و رتبه عمل و طاعت بمنزله اجسام و ابدان مقرر شده هر طاعت که بی فضل اخلاص ست چون قالب بیجان
و روان ست ناکاره سزای گندیدن و هر عبادت که بیشرف خلوص ست مانند جسم بی روح سراپا ناتوان ست
هیچکاره لیاقت آرای بوسیدن شدن رباعی بنیاد تو این سینه کباب اولی تر × بیروی تو این دیده پر
آب اولی تر × گر بی تو مرا عمر چنین خواهد بود × بنیاد چنین عمر خراب اولی تر × اخلاص فی العمل بمثل عطریات ست
از قوالب کل و برگ گلبن و گلزار برون آمد و اعمال و طاعات بی اخلاص بنظیر اوراق ریاحین ست عطریات
مستخرجه که اجسام آنها محض بیفائده اند و کثافت افزا مناسب سوختن بنار کلفت کرا و خلوص پرستش خدائے
باآفرینش نزه ذکره بمثال ثمار ست از شاخ و برگ اشجار برون گردیدن و افعال بندگی و پرستیدن یزدان
بی تمثال نور صفاته بے خلوص همچو غصان و اوراق بی فواکه خوش مذاق ست که ابدان آنها بالکل بے نفع اند
کدورت پیرا مناسب احراق باتش بجزدها الحق که گلشن عبادت حضرت معطی رحمت بی آبیاری اخلاص نیت
رونق و زیانی ندارد و برحق که چمن طاعت جناب داور بی مشابهت بدون آب شاری خلوص منویت شگفتگی
و مسرت رسانی ندارد در وضات پرستش و عبادات حضرت ملک الملوک ظهر ذکره بے آبیاری صدق خواهش لله
تعالی آب و رنگی نمی آرد و ریاض طاعات مالک هر مالک و مملوک قدس ملکه بے باران بهاری راستی و درستی صفاے
ارادت فی الله عز و علی فرح و نشاطی نمی افزاید شعر قیامت ست گلستان بغیر یار مرا × صدا چو صور بود نالهٔ هزار مرا × بلاشبه
راست ست که حرکات پرستش و عبادات شرایع بی صداقت دلی صرف رنج و مشقت ده تنی و بدنی ست و متخیل
مفاد دیگر محال و بلاشک درست ست که اعمال بندگی و طاعات عادیه رغبت مطابع بغیر صفای قلبی فقط محنت و کلال
جوارح و اعضای ست و تصور دیگر بلا ریب خیال رباعی جز باد دست هر چه کنی آن ضلالت ست × جز وصل دوست هر چه بجوئی بطالت ست
سعدے بشوی کوح دل از نقش غیر یار × علمی که ره بحق ننماید جهالت ست × قال الله العظم و المبجل فی کتابه المفصل و وحیه المنزل آیه اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا
مگر آنکه توبه کنند از نفاق وَ اَصْلَحُوْا و باصلاح آرند آنچه فاسد شده ست از احوال ایشان وَ اعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ
و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر علیه الصلوة و السلام وَ اَخْلَصُوْا دِیْنَهُمْ لِلّٰهِ و خالص و پاکیزه گردانند
دین خود را برای خدا یعنی طاعت کنند مگر برای رضای حق فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام
و اخلاص موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِیْنَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ
الْمُؤْمِنِیْنَ و زود باشد که بدهد خدا مومنان را اَجْرًا عَظِیْمًا مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند و ایضاً قال
الاجل و الاکمل الافضل آیه اِنَّا اَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم اِلَیْكَ الْكِتٰبَ بسوی تو کتاب را که قرآن ست
بِالْحَقِّ براستی یا برای بیان و اثبات حق فَاعْبُدِ اللّٰهَ پس بپرست خدای را مُخْلِصًا لَّهُ الدِّیْنَ

در حالتی که پاک کننده باشی برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت سرور ست صلی الله تعالی علیه وسلم
و مراد امت ست که مامور اند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند الا لله بدانید مر خدا راست الدین
الخالص پرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار آن ست که طاعت او از شرک خالص باشد زیرا که منفرد ست بصفات
الوهیت والذین اتخذوا وآنانکه فرا گرفتند من دونه اولیاء بجز خدا دوستان یعنی خدایان که بسیار
دوست میدارند کافران ایشان را عام ست از ملائکه و اصنام و غیر آن و میگویند ما نعبدهم نمی پرستیم
ایشان را الا لیقربونا مگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را الی الله زلفی بخدای نزدیک گردانیدن یعنی درخواست
کنند ما را بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یا بیم ان الله یحکم بدرستیکه خدا حکم میکند بینهم میان ایشان
یعنی شرکان فیما هم فیه در آن چیزی که ایشان در دین مختلفون اختلاف میکنند از معبودان
یعنی از روزیکه ملکی را پرستش میکنند چون بنی ملیح و یکی بشر را چون یهود و نصاری و همچنین شمس
و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و آتش را می پرستند و هر یک را مدعا آنکه معبود او بحق ست و باقی باطل
پس حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر گرداند ان الله لا یهدی
بتحقیق که خدا توفیق هدایت ندهد من هو کاذب آنکس را که دروغ گوست و میگوید آر ناشکر و کفار
ناسپاس که منعم حقیقی را انکار می نماید آیه قل انی امرت بگو که بدرستی فرموده شدم اعبد الله بآنکه پرستم
خدای را مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و امرت لان اکون
و فرموده شده ام تا بآنکه باشم اول المسلمین اول گردن نهادگان از این امت باکرامت زیرا که من
پیشوای ایشانم در دنیا و آخرت قل بگو ای محمد دیگر باره انی اخاف بدرستیکه من می ترسم ان عصیت
ربی اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی
که بزرگ ست احوال او و بسیار ست اهوال او و رسول افضل محول محلفان و نبی افضل فضلا کرایم مشمول و نبی
اخلاصان فرماید علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
روایت ست از امیر المومنین عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار
کردار ما و قبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس مگر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهر آن اینچنین آمده
و در بعضی الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعضی الاعمال بالنیة و در بعضی العمل بالنیة نیز آمده و مقصود و
مراد ازین همه عبارات یکیست یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک و قول و فعل و عبادات و عادات
بی نیت مقبول و معتبر نبود و ثوابی بران مرتب نگردد و غایت آنکه عمل دو قسم اند بعضی مقصود بذاته چنانکه
نماز مثلا در این قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر عمل وسیله دیگر چون وضو اینجا نیز

ثواب مشروط به نیت ست ولیکن بی نیت جائز بود و نماز بوضو بی نیت درست گردد مذهب امام ابو حنیفه این
چنین ست و نزد ائمه دیگر وضو بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نی و مراد به نیت در اینجا قصد تقرب
الی الله ست یعنی هر کار که کند برای خدا کند و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار
دل ست بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضیت نیت در دل
حاصل گردد و بر زبان نیامد یا بر زبان خلاف آن رود زیان نکند و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد
از اتفاق همه بران که بجهر گفتن آن نا مشروع ست که تلفظ به نیت شرط صحت نماز ست یا نی صحیح آنست که شرط
نیست و شرط دانستن آن خطاست ولیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر ست و مستحب ست تا زبان
با دل موافق و ظاهر با باطن بود و نیز تا تفکر معنی نیت و استحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محدثان
گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده
که چون نماز بر خاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی دیگر خوانده بودی هر آئینه روایت نمودندی پس طریقه سنت
و اتباع آنست که بر نیت بدل اختصار کند و اتباع همچنانکه در فعل واجب ست در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت
نماید بر فعل آنچه شارع نکرده باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون وَاِنَّمَا لِامْرِئٍ مَا نَوٰی و نیت مرد را نصیب
از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده در بعضی روایات انما لکل امرء آمده بزیادت لفظ کل و این جمله موکد و
مقرر کلام سابق ست و مودی و مآل هر دو کلام یکیست که بی نیت عمل صحیح و معتبر نبود هر عمل را که نیتی باید
مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همان ست که نیت از عمل همان ست که نیت آن کرد مثلا اگر عملی باشد
که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش اوست خیری بدهد اگر به نیت فقیر او بدهد و ملاحظه
قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صله رحم و اگر نیت قرابت کند فقیر ثواب صله رحم خود یابد نه صدقه و اگر
هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطه نیات متعدده که در آن
وارد شده مثلا نشستن در مسجد یک عمل ست ولیکن در وی نیات متعدده میرود و بر هر نیتی ثوابی حاصل
گردد یکی آنکه وارد شده ست که مسجد بیت الله ست و هر که در مسجد می در آید گویا بزیارت وی در یافت
خداوند تعالی و تقدس می آید و وی تعالی کریم ست و واجب ست بر کریم که ضیافت زائران خود کند
پس باین نیت آخر ازین فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم حدیث صحیح هر که
انتظار نماز می برد گویا در نماز ست پس گویا آن نماز را که انتظار می برد میگذارد ثواب آن حاصل میکند
و مراد از مرابطت که در کریمه یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واقع شده ست نزد بعضی مفسرین
همین حکم ست و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارة ذنوب و رفع درجات است

و مکرر فرموده فذالکم الرباط فذالکم الرباط سوم نگاهداشتن گوش و چشم و سائر اعضا از معاصی و منهیات
که در کوچه ها و بازارها واقع شوند و در مسجد ایشان محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد در آید
باید که نیت اعتکاف کند که بقول بعضی گویند اقل اعتکاف ساعت ست ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص
گردد و این عبادتیست که حصول آن آسان ست و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام
بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و ادعیه دیگر که در درآمدن و برآمدن مسجد مسنون و ماثور ست و فضیلت
و ثواب بیشمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند عزوجل و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای
تذکیر و ترغیب مردم بران و در اخبار آمده که هر که برود یا مداد در مسجد برای ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهدی فی
سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قرآن و مدارست ان نمایند مگر آنکه گرد کنند
ایشان را ملائکه و بپوشند ایشان را رحمت هفتم قصد ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند
و بمسجد رود و نماز بگذارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم قصد
افاده و استفاده علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل و میسر گردد
نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا مدد کند و هم قصد سلام و رد آن بر شخص که در مسجد باشد یا در وی
درآید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات به سبب حصول فراغ و جمعیت
خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال نیز بمشاهده حق و استغراق
در شهود و ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی ست و بمقتضای یا
اضافت بیتی حاصل ست مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخر و محال عبادت ست اگر در اعمال
طبعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثال استعمال طیب در روز جمعه
یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت
و قصد تعظیم مسجد در دفع روایح کریهه موذیه از خود و از غیر خود و ترویح همسایگان و همنشینان از ملائکه و بنی
آدم بسبب باب غیبت بر کسیکه غیبت او بکند بروایح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد و قصد معالجه دماغ
تا تازه گردد و فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد
لذت جسمانی و شهوت نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب گردد بلکه مستحق ملامت و عتاب گردد پس معلوم
شد که مدار کار و حصول بر نیت ست و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد و تفصیل نمود آنرا و بیان
کرد در مثال جزوی و فرمود فمن کانت هجرته الی الله و رسوله پس کسیکه باشد برآمدن او از وطن
بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان فهجرته الی الله و رسوله پس هجرت

پس هجرت او بسوی خدا و رسول او است یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مرتب و مَنْ کانَتْ هِجْرَتُهُ اِلی
دُنْیا یُصِیبُها و در روایتی لدنیا و کسیکه هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل که میرسد بدان او امْرَأَةٍ یَتَزَوَّجُها
یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدای و رسول خدا و امتثال امر ایشان فَهِجْرَتُهُ
اِلی ما هاجَرَ اِلَیْهِ پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح
کردن بزن و تصریح ذکر نکرد و آنرا چنانکه در فقره اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار در اولی
بجهت استلذاذ و استدلال ذکر خدا و رسول است و نیز مجملا ذکر کرد تا شامل باشد هر چیز یرا که برای آنحضرت
کنند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که نیت دران منسوب و ممزوج باشد و هم قصد رضای حق
و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و ترجیح امر اول و بین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب یابد
بر قول مختار و بعضی گویند در صورت شرکت اصلا حصول ثواب نبود و ظاهر احادیث هم درین است یارب مگر نیت
حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امراة با وجود آنکه وی از دنیاست چه مراد بدنیا اینجا هر چیز ماسوای حق
و شاغل از ذکر او است از جهت زیادت تحذیر و تخویف است زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر است
از ذکر حق تعالی و سلوک طریق دین مانع تر و شاغل تر و نیز گویند سبب ورود این حدیث قصه مردی است که بطلب
زنی که او را ام قیس میگفتند و مغنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال او را بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعضی از شراح صحیح بخاری
گفته اند که وجه تخصیص امراة بذکر آنست که عرب نمیدادند بموالی یعنی بعجمان نسای عربیه را و رعایت میکردند تفاوت
را در نسب و چون نوبت اسلام رسید و عصبیه عرب کمتر شد و مسلمان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند
بسیاری از مردم بمدینه بطمع تزوج نسا پس آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب
و اوجه است و در صحت قصه مهاجر ام قیس سخن است چنانچه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد
و الله اعلم و بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از زمینی بزمینی دیگر لطلب
مرضیات حق جل و علا و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان
چنانکه بعضی صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند که از خوف شر و فساد مشرکان مکه در امان باشند
و بعضی از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی
لزوم انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از متمکن استقرار آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم در مدینه و هجرت
نمودن مسلمان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت دران وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه
تا زمان فتح مکه و بعد از فتح مکه برطرف شد اختصاص و آنکه در حدیث آمده که لا هجرت بعد الفتح مراد بدان هجرت

ازانکه ست زیراکه مکه بعد از فتح دار اسلام شد و هجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العلوم هرگز ایران قدرت
بود باقی ماند تا روز قیامت و این ست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لاتنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة و
منقطع نمی شود هجرت و برطرف نمیگردد حکم وے تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد درهای آن یعنی تا
روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن ست بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا جز
آن برای طلب رضای حق یا غیر وی هجرت بسوے دنیا و امراة را نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر ست
خاص که هجرت حقیقی آن ست و آن برآمدن ست از موطن طبیعت و ترک کردن انچه نهی کرده شارع ازان
و مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده المهاجر من هجر ما نهی الله عنه مهاجر حقیقی کامل کسی ست که گذاشته
ست چیزی را که نهی کرده ست الله تعالی ازان چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانده متفق علیه حدیث متفق
علیه حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را
اکثر ائمه حدیث که مشهور اند بلکه ایشان همه روایت کرده و باتفاق همه صحیح ست و اگرچه در اول تا دو سه
مرتبه فرد آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده ازان رسیده و بعضی گفته اند که
راویان اورا ز مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سیصد کس زیاده و بعضی تا هفتصد کس گفته
والله اعلم **فائده** در اخبار وارد شده که نیت المومن خیر من عمله و این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین
موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علمارا اقوال ست اول آنکه نیت
تنهایی اقتران بعمل نیز عبادت ست و اجر و ثواب بران مترتب بخلاف عمل خوارج که عبادت بودن آن و مترتب
شواب بران موقوف بر نیت و در حدیث آمده ست که بحج و قصد و نیت مسنه چنین کامل می نویسند و نیز آمده
هر که بخواب رود و نیت آن باشد که بر خیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب نماز تهجد اگرچه بجهت
غلبهٔ خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار ست وجه ثانی
آنکه محل نیت اعمال دل ست و دل مکان معرفت لاجرم انچه از محل معرفت زائد و ازین معدن برآید فاضل
تر و شریف تر خواهد بود از انچه از غیر آن حاصل شود از سهل بن عبد الله تستری رح آورده اند که فرمود
خدای رب العزت از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیز تر باشد از دل بندهٔ مومن
زیراکه هیچ عطیه مر خلق را کرامت نفرمود عزیز تر از معرفت پس عزیز ترین نعمتها بعزیز ترین مکانها دادگر مکانی
بودی عزیز تر ازان معرفت خود را در ان نهادی و فرمودی حسبی همت بنده که عزیز ترین مکانها را نزد حق تعالی
بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسیکه آنرا وی تعالی جای نشانده بد کند و بجای آن دیگر بر انباشتند
و وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر ست برای آنکه نیت پایدار و باقی ست و عمل ناپایدار و فانی و خلود دوام

بهشتیان و دوزخیان دو بهشت و دو دوزخ بسبب نیت ست که دائمی ست واگر بقدر عمل بودی همانقدر
در زمان بودی که عمل کردند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت
خیر که در باطن ست و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان بآسمان می برند حق تعالی
با بعضی از ایشان میفرماید الق تلک الصحیفة الق تلک الصحیفة بینداز الصحیفه را بینداز الصحیفه را آنملک میگوید
بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم
چگونه آنرا بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعضی دیگر را از ملائکه
ندا آید اکتب بفلان کذا و کذا بنویس در نامهٔ اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا این بنده کار
نکرد و چگونه بنویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده ست بدل و جه خامس آنکه اعمال خیر بحید و اندازه ست و نیت مومن هم
متعلق و میخواهد که همه بوجود آرد اما عمل نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیست و خیرات و طاعات در نیت
او محدود و منحصر نشد و برین قیاس نیت الکافر شر من عمله که نیت تمام معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر بعضی از آنست
کذا قال بعض المشایخ الصوفیه ۵ چون نباشد پاک اعمال از ریا ❊ هست بی حاصل چو نقش بوریا ❊ هر کرا اندر
عمل اخلاص نیست ❊ در جهان از بندگان خاص نیست ❊ هر کرا کار از برای حق بود ❊ کار او پیوسته با رونق
بود ❊ پاک گردانی عمل را از ریا ❊ شمع ایمان ترا باشد ضیا ❊ وبالله التوفیق **عن** ابی هریرة رضی الله
تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان الله لا ینظر الی صوركم
واموالكم ولكن ینظر الی قلوبكم واعمالكم خدای تعالی نمی بیند بنظر رحمت و عنایت بجانب صورتهای ظاهر شما که خالی ست از سیرتهای
مرضیه و مالهای شما که عاریست از خیرات مقبول ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم ولیکن نظر میکند
بسوی دلهای شما که محل تقوی ست و کردارهای شما که تقرب مینمایند بدان بدرگاه وی تعالی و در بعضی
کتب اربعین نقل میکنند که ان الله لا ینظر الی صوركم واعمالكم ولكن ینظر الی قلوبكم ونیاتكم رواه مسلم
وعنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم قال الله انا اغنی الشرکاء عن
الشرك وهم از ابی هریره ست که گفت آنحضرت پیرورد گار عالم تعالی و جل و جلاله میفرماید من بی نیاز
ترین شریکانم از شرک یعنی شرکا که در عالم می باشند محتاج اند بشرکت و راضی اند بدان تا هریک را
نصیبی و دخلی دران باشد که شریک اند بخلاف من که خلاق علی الاطلاقم بی نیازم از ان بشرکت در عبادت
راضی باشم تا آنکه خالص و تنها برای من کنند و تسمیه وی سبحانه بشریک باعتبار گردانیدن بندگان
ست مر او را شریک پس ازان بیان کرد بی نیازی و بی رضای خود را از شرکت و فرمود
من عمل عملا اشرك فیه معی غیری کسیکه بکند عبادتی را که شریک گرداند دران عبادت

بامن دیگری را ترکته و شرکه میکند ازم آنکس را با شرک وی وفی روایتی و در روایتی بجای ترکته و شرکه ایشین آمد که فانا منه بری ء پس من از ان کس بیزارم هو للذی عمله آنکس را عمل آنکس برای آنکس ست که کرده ست عمل را برای آنکس رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج ریا و دخل وی نیز مفوت ثواب ست و ممکن گفته اند که این در وقتی ست از ریا خواهد بود که نیت ثواب در وی قطعا نبود یا قصد ریا غالب باشد و تواند که مقصود مبالغه باشد در زجر و منع از مدخلیت ریا و الله اعلم عن ابی سعید بن ابی فضالة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرود اذا جمع الله الناس یوم القیمة لیوم لا ریب فیه مر روز را که شک نیست در و تحقیق فراهم آرد خدای تعالی آدمیان را روز قیامت لیوم لا ریب فیه مر روز را که شک نیست در آمدن وی نادی منادٍ آواز دهد آواز دهنده من کان اشرک فی عمل عمله لله احدا آنکسی که بود که شریک میگرداند در عملیکه کرد آنرا برای خدا کسی را یعنی ریا میکرد در دنیا فلیطلب ثوابه من عند غیر الله پس باید که طلب کند ثواب عمل خود را از نزد غیر خدا که شریک گردانیده او را فان الله اغنی الشرکاء عن الشرک زیرا که بدرستی خدای تعالی بی نیازترین شریکان ست از شرکت رواه احمد و عن شداد بن اوس رض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم شداد بن اوس گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول من صلی یراءی فقد اشرک میفرمود کسی که نماز گزارد به ریا پس بتحقیق شریک گردانید غیر خدا را بخدا عزوجل و من صام یراءی فقد اشرک و کسی که روزه دارد به ریا پس بتحقیق شریک گردانید غیر خدا را بخدا عزوجل و من صام یراءی فقد اشرک و کسی که روزه دارد بریا پس بتحقیق که شرک آورد و من تصدق یراءی فقد اشرک و هم چنین کسی که تصدق کند بریا پس بتحقیق شرک آورد و فیه هر عملیکه بریا کند شرک ست غایت آنکه شرک جلی ست و شرک خفی و شرک آشکارا بت پرستی کردن و مرائی که برای غیر خدا عمل میکند نیز بت پرستی میکند لیکن پنهانی چنانکه گفته اند کل ما صد عن الله فهو صنمک رواه احمد و عن ابی بکرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة بدرستی که نخستین مردیکه حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهة عدم خلوص و ترک اخلاص در عمل رجل استشهد مرد ایست که کشته شد در راه خدای فاتی به پس آورده میشود او را در حضرت پروردگار تعالی و تقدس فعرفه نعمته پس می شناساند الله تعالی آن مرد را نعمت خود را که بروی عطا کرده و در بعضی نسخ نعمه بصیغه جمع و اول صحیح ترست بحسب روایت فعرفها پس می شناسد نعمت خدای را و اعتراف میکند بآن فقال فما عملت فیها پس میگوید وی تعالی بآنمرد پس بگوچه عمل کردی تو در شکر این نعمت قال قاتلت فیک حتی استشهدت میگوید آنمرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو قال کذبت میگوید پروردگار تعالی در دروغ گفتن کارزار کرده تو خالص از برای رضای من ولکنک قاتلت ان

يُقَالُ رَجُلٌ جَرِيءٌ وَلَيْكِنْ كَارْزَارْ كَرْدِي بَرَاي رِيَاي خَلْقِ وَنَامْ آمَدِي خُودْ نَاگُفْتَه شُودْ كَه فُلَانْ مَرْدِ دِلِيرْ اسْتْ فَقَدْ قِيلَ پَسْ تَحْقِيقْ گُفْتَه شُدْ وَيَافْتِي تُو عِوَضْ خُودْ رَا وَجَزَاي عَمَلْ خُودْ رَا ازْ خَلْقْ دِيگَرْ ازْ مَنْ چِه مِيطَلَبِي ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ پَسْ اَمْر كَرْدَه مِيشُودْ وَفَرْشْتَگَانْ رَا بِجِهَتِ وَي كَه بِكَشِيدْ اُورَا بِرْ زَمِينْ بِرْ رُويْ پَسْ كَشِيدَه مِيشُودْ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ تَا آنْكَه انْدَاخْتَه مِيشُودْ دَرْ آتِشْ دُوزَخْ وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ دِيگَرْ مَرْدِي كَه آمُوخْتْ عِلْمْ رَا وَعَلَّمَهُ وَآمُوزَانِيدْ آنْرَا وَقَرَأَ الْقُرْآنَ وَخَوَانْدْ قُرْآنْ رَا فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا پَسْ آوَرْدَه شُودْ اُورَا پَسْ بِشِنَاسَانَدْ اُورَا خُدَايْ تَعَالَى نِعْمَتْ هَاي خُودْ رَا پَسْ مِيشِنَاسَدْ وَي آنْ نِعْمَتْ رَا اِينْجَا نِعْمَه بِلَفْظِ جَمْعْ آمَدَه وَهَمْچُنِينْ دَرْ مَا بَعْدْ قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا مِيگَوِيدْ پَرْوَرْدِگَارْ تَعَالَى پَسْ چِه كَارْ كَرْدَه تُو دَرْ شُكْرْگُزَارِي آنْ نِعْمَتْهَا قَالَ تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ مِيگَوِيدْ آنْ مَرْدْ آمُوخْتَمْ عِلْمْ رَا وَآمُوزَانِيدَمْ آنْرَا وَخَوَانْدَمْ خَالِصْ بَرَاي رِضَاي تُو قُرْآنْ رَا قَالَ پَسْ مِيگَوِيدْ وَتَعَالَى كَذِبْتَ وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ إِنَّكَ عَالِمٌ دُرُوغْ گُفْتِي وَلَيْكِنْ تُو آمُوخْتِي عِلْمْ رَا تَا بِگُويَنْدْ مَرْدُمْ كَه تُو عَالِمِي وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ لَكَ هُوَ قَارِئٌ وَخَوَانْدِي قُرْآنْ رَا تَا گُفْتَه شُودْ مَرْتُرَا كَه تُو خَوَانَنْدَه قُرْآنِي فَقَدْ قِيلَ پَسْ بِتَحْقِيقْ گُفْتَنْد مَرْدُمْ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ پَسْ اَمْر كَرْدَه مِيشُودْ بِحَقِّ وَي پَسْ كَشِيدَه مِيشُودْ بِرْ زَمِينْ بِرْ رُويْ وَي حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ تَا آنْكَه انْدَاخْتَه مِيشُودْ دَرْ آتِشْ وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ دِيگَرْ مَرْدِي كَه فَرَاخْ گَرْدَانِيدَه خُدَايْ تَعَالَى بَرْ وَي يَعْنِي رُوزِي رَا وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ وَدَادَه اَسْتْ اُورَا ازْ گُونَاگُونِهَاي مَالْ كُلِّهِ هَمَه مَالِي رَا فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ مِيگَوِيدْ آنْ مَرْدْ نِگَذَاشْتَمْ هِيچْ رَاهِي كَه دُوسْت مِيدَارِي تُو كَه صَرْف كَرْدَه شُودْ مَالْ دَرَانْ رَاه مَگَرْ آنْكَه صَرْف كَرْدَمْ دَرَانْ رَاه مَالْ بَرَاي رِضَاي تُو قَالَ كَذِبْتَ وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ هُوَ جَوَادٌ فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ ازْ كَلِمَه ثُمَّ مَعْلُومْ مِيشُودْ كَه كَشِيدَن اِينْجَا بِرْ زَمِينْ وَرَسْوَا كَرْدَن بِيشْتَرْ وَدَرَازْ تَرْ اسْتْ رَوَاهُ مُسْلِمٌ ازْ مَقْصُودَات آيَات فَاضِلَات وَمُرَادَات اَخْبَار وَاحَادِيث كَرِيمْ شَامِلَات مَكْشُوفْ نِيسْت وَمَشْهُود وَمَعْلُومْ مَسْت وَمَقْصُود كَه عَمَلْ شَرِيعَت وَعِبَادَت بِجُزْ ازْ اِخْلَاصْ شَقَاوَت مَثَلْ اسْت وَطَالِبْ مَعَامِلْ وَفَعَلَه دِين وَطَاعَت بِغَيْرْ ازْ خُلُوصْ بِرَذَالَت وَنُحُوسْت مُشَاكِلْ گَرْ دَرْ نِيَّتِي وَبَا اِمْنِيَّتِ پِيشْ مَنِي دَرْ پِيشْ مَنِي بِي مَنِي دَرْ بِدَان اُوصَلَكَ اللَّهُ تَعَالَى اِلَى مَدَارِجِ الْفَوْزِ وَالنَّجَاتِ وَمَعَارِجِ الْمَغَازِي وَالْبُغَاتِ كَه رِيَاي شَقَاوَت اِنْتِمَاي مَرَضِي اسْت رُوحَانِي رَسَانَنْدَه صَاحِبْ خُودْ بِدَرَكَاتِ نِيرَانِي وَسَقَمِي جَانِي فِرِسْتَنْدَه حَامِلْ خُودْ دَرْ جَانِبْ عَذَابْ بِرْهَوَانِي مَرْدُ بَايَدْ كَه مَعْرِفَتْ اِينْ مَرَضْ كَلِفَتْ مَعْرُوضْ بِعَقْلْ سَلِيمْ شِنَاخْتَه وَدَرْ مُعَالَجَه آنْ حَسْبُ الْأَمْرِ اَقْدَسْ حَضْرَتْ آلَه كَرِيمْ عَمْ هِدَايَتَه بِكُوشَدْ وَاِنْ بَابَيْنْ كَه نُقْصَانْ اِينْ بِيمَارِي هَلَاكَتْ كَارِي بِذِهْنِ مُسْتَقِيمْ دَرِيَافْتَه بِمُدَاوَاي آنْ مُوَافِقْ حُكْمْ اَشْرَفْ جَنَابْ اللَّهْ حَكِيمْ نَشْرِ رَحْمَتَه وَنَشْرِ فَضْلَه دَرْ مَيْدَانْ كُوشِشْ وَسَعْي بِپَيْدَا گَرَانْ شَايَسْتَه اِنْسَانْ ازْ خَوَابْ غَفْلَتْ بِيدَارْ نَشُدَه دَرَا صْطِلَاحْ كَارْ خُودْ ازْ فَسَادْ دَرِيَاي سَرَاپَا مَفْسَدْ نَخَوَاهَنْدْ رَسِيدْ لَا مَحَالَه اِينْ فَسَادْ بَدْ نِهَادْ اُورَا بِهَلَاكَتْ بَاطِنِي رَسَانِيدَه مُسْتَحِقِّ تَعْذِيبْ شَدَائِدْ نَصِيبْ دُوزَخْ خَوَاهَدْ گَرْدَانِيدْ وَاگَرْ آدَمِي بَاضْعَفْ هَدْيِي ازْ اِينْ فِتْنَه رُوحِي مُتَنَبِّه نَشُدَه بِرَفْعْ وَدَفْعْ آنْ جِدْ وَكَدْ نَمُودَه غَافِلْ وَذَاهِلْ خَوَاهَدْ مَانْد

سیما این فتنه نقصان مضمنه او را باهلاک قلبی مقرون گردانیده بدرجهٔ استیجاب عقاب خالق عذاب وثواب خواهند رسانید پیداست که ازین حماقت کدام حمق برتر باشد و بیرنماست که ازین سفاهت کدام سفه بالاتر که آدمی با ضعف توامی و عقل کمی را حضرت الٰه سامی جل سموه و جناب ایزد نامی عز اسمه بمقتضای صفات عظامی باکرامی خویش خلقت فرموده و انواع نعمات و اصناف انعامات در عالم معاش و معاد بمالش انعام و اکرام فرموده حیث قال ذو العزة و المعال **آیت** وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ واگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدای را که بشمار در نیاید نتوانید شمردن لَا تُحْصُوْهَا نه توانید شمردن آنرا و چون از شمردن نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام نتوانید نمود اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ بدرستیکه خدای هر آئینه آمرزنده ست اگر در آداء شکر تقصیر کنید در میگذارند رَحِیْمٌ مهربان ست که به تقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز نمی دارد و ایضاً قال ذو السلطان و النوال **آیت** وَلَقَدْ کَرَّمْنَا و هر آئینه ما گرامی کردیم بَنِیْ اٰدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنٰهُمْ و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فِی الْبَرِّ در بیابان بچهار پایان وَالْبَحْرِ و در دریا به کشتی ها وَرَزَقْنٰهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّیِّبٰتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنٰهُمْ و افزونی دادیم ایشان را عَلٰی کَثِیْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا به بسیاری از انچه آفریده ایم تفضیلا افزونی دادنی علماء در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیار ست و درین ترجمه بقول جامع التفاسیر میرود صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسم ست جسدانی و روحانی جسدانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان ست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل با صابع و تزئین بلحی و ذوائب و تمیز بعقل و افهام بنطق و اشارة و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی نیز دو قسم ست عامه و خاصه اما انچه عام ست مومن و کافر دران شریک اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام و استماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و ذا یامیدن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلائل و معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامتی که در حد حصر نیاید محمد بن کعب رحمة الله علیه گفته ست که کرامت انسان بدانست

که حضرت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم رسول ازیشان ست ❁ ای شرف دودهٔ آدم تو ❁ روشنی دیدهٔ عالم تو ❁ کیست درین خانه که خیل تو نیست ❁ کیست بریں خوان که طفیل تو نیست ❁ از تو صلای بالست آمده ❁ نیست بمهمانی همت آمده ❁ درحقایق سلکی آمده که گرایشے ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشان را در بر نفس و بحر قلب و گفته اند بر آنست که ظهور دارد از لغوت و صفات و بحر انچه مسطور ست از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکور ست که بر عالم اجاد بود و بحر عالم ارواح و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشان ست از هر دو روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بسیار مخلوقات بانکه ایشان را بعیوب ایشان بینا ساختیم و شتی جنس ما نکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل بشر بر ملک مباحث دور دراز ست اما انچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضل تر اند در رسل ملائکه فاضل تر اند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم شریف تر اند از اولیای ملائکه و صلحاء اهل ایمان را فضل ست بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی آدم مومنانند چه کفار را نبض و من یهن الله فما له من مکرم از مکرم هیچ نصیبی نیست و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان را به توفیق مجاهدات بیاراست و باطن ایشان را به تحقیق مشاهدات منور ساخت و چنانچه کافهٔ مومنان را تکریم عام و تمام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم تکریم خاص اختصاص داد ازان جمله مرتبهٔ اختصاص رضاست که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجهٔ محبت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله این آیت دلیل فضیلت و جامعیت انسان است که از همه مخلوقات مرآة صافی جهت انعکاس صفات الهی همو ست و بس و مخول علمای امت حضرت مکرمت مرتبت و مرحمت منزلت جناب رسول افضل فضلای علیه الصلوة والسلام در مصنفات خود ها اند کی توضیح و قلیلی تشریح مقامات پروردگار و شاه ارض و سماوات که بنسبت حال انسان ضعف مثال از سر تا قدم بذل و رحمت فرموده ست در بیان تشریح بدنی و قوای انسانی نگاشته اند و نگارش ساخته قلوب طالب مطلوب این امر را باید که از ان صحائف و کتب فراست روائف دریافت حقیقت مسطوره و معانی مذکور نماید و باقی مراحم حضرت رب راحم با مکارم را بران قیاس و نظر نماید و آدمی باشی با وصف این همه حال و با وجود این احوال منعم حقیقی را فراموش کرده مراسم عبادات و مراتب طاعات که موجبات اکرامات حضرت موجد کائنات قبل ایجاد و عزت کونیه بطرف ذات بنی آدم نقص تواند به نیت ریاکاری موجب عذاب پرآزاری برای رضای غیر خدای معلای روزی رسای ورزق دهای عم رزقه و نواله مودی یسارذ و یا بنا بر خوشنودی نفس

شقاوت آمودی وتباهی اندودی بخیال صیت وآوازه نیکنامی خود در دنیای فنا مقامی را میفرماید زهی نادانی انسانی
وخهی نقصان دانش مرد پریشانی **شعر** زبسکه طاعت آلوده باگناه کنم * بسجده همچو گیمن نامه را سیاه کنم * **شعر**
کسی که دل زتو گیرد کجا نگه دارد * من و دل از تو گرفتن چه آنگهدارد * نعوذ بالله تعالی من الخذلان ومن التقلب
یزان یوم تشقق السمار ولشیب الولدان عبادت واتباع شرع فضائل اصل وبکارم فرع که در حق انسان از
اسباب دخول دار ثواب است به تبه کاری ریا شعاری در حال انسان از بواعث باعذاب مشقت پیچاب
میگردد **شعر** این قصه عجیب شنو از بخت وارگون :: مارا بکشت یار بانفاس عیسوی * طاعت واقتدای دین سراپا
حسین که از موجبات رضای حضرت مالک ارض وسمای عظم ملکه مقرر است بسبب سفاهت مطلب ریای
بد نمای از باعثهای خشم وقهر حضرت خالق برو بحر مالک دهر جل سلطنته صار مالک علینک **شعر** گفتم که قدم
پیش نهم پس رفتم * در طالع خویش واژگونم من **بیت** چون کمانی حلقه بیکاریم با چندین هنر * روز
بازو دست مارا بر قفا پیچیده است * علمارامت واولیاء کاشف غمت علیهم الرحمة والرضوان همیشه وهموار
بمومنین ومسلمین همین نصیحت وموعظ دلبند واندرز وپند بلند فرموده اند ومیفرمایند که زنهار
زنهار از قران یای پرعنا بعید ولعید باید بود وهر آئینه هر آئینه دامن صفا بندگی ویرستندگی یزدان
باقهرمان غرسلطان را از آلایش ناپاک ریا بی صفا نباید آلود **بیت** هرکه را در طاعتش اخلاص نیست * در جهان
از بندگان خاص نیست * مرد عبادت کیش ورجل طاعت اندیش هرچند که صعوبت های پرستشها وکلفتهای
بندگیها دا وریکتا وروزنج بهمتا جل فضله برجسم وجان خود اختیار نماید وبربدن وروان خویش قرار آن شدید ا
برگیرد وروزگارها در کار پرستش ها بسر برد وایامها در محنت بندگیها منقضی نماید لیکن چون شائبه ریا قرین
کار وبارش باشد همه صعوبت ومشقت مورد هبوتمام کلفت ومحنت ایام موفور بی فائده وبرباد رود ونفع طلب
ثواب عطای ملک توات عم مغفرته که از پرستش وپرستندگی آن ازمان کثرت قران متصور ومتخیل بود ببدل عذاب
وعقاب جناب والی مرجع ومآب مبدل گردد نعوذ بالله تعالی من غذاب الله تعالی ایزد ذی کن فکان عم غفرانه
بر قولم شهید که تحفه لطیفه عبادت بآلودگی ریای سرتاسر کثافت اصلا قابلیت قبولیت رب بامغفرت
عم عفوه نمی ماند وحضرت باری وحید لاشک وحده تبرکلامم گواه رشید که پیش کس نفیطاعت باندوگی
رجاست یا قطعا لایق مقبولیت جناب بارحمت وذو موهبت نشر عنایته نمی باشد **فرد** دست سلطان
دگر کجا بیند * چو سر گین در او فتاد ترنج **بیت** اگر بر که پر کنند از گلاب * سگی در وی افتد کند
منجلاب * حالا به نیت ترغیب وتحریص خلائق حضرت آله جل وعلی بجانب قبول واختیار
خصلت پر فضیلت اخلاص نیت چندے از حکایات مکرمات صحابه معظمات علیهم الرحمة والرضوان

ومعدودی از قصص مشرفات اولیاء مظهر هدایات علیهم الرحمة والغفران منقول ومحرر میگردد تا بینندگان
این کتاب انکساری تاب وخوانندگان این صحیفه عاجزی باب را باید که بسوی حالات قدسیات این
پیشوایان دین واین مقتدایان یقین که مامردم عباد الله تعالی از پیشگاه گیتی پناه آنحضرت معبودیت
دستگاه تعالت صفاته ماموریم به پیروی آن راست روان ومحکومیم بپس روی آن پیشقدمان نگاه پر
انتباه نموده تدبر نماید وتفکر سازد ودریابد که چگونه وچه سان آن بزرگان شرائط اخلاص عبادات
خالق مخلوقات ومدارج خلوص طاعات رازق مرزوقات سالت عطیاته ادا نموده اند ومودی ساخته اند
آنچنان وهمچنان عادت اخلاص عمل عبادت وخصلت خلوص شغل طاعت اختیار نماید وپیش گیرد *
انشاء الله تعالی بالقطع والیقین ازمراحم کردگاری ومناعم پروردگاری عمت آلاوه در بدل این عمل خجسته
مثل امیدوار وچشم دارند ثواب بلاحساب واجر افراد انتساب واکثار آب وتاب باشد

حکایات احوال شاهنشهان	روایات اخبار کارآگهان	دل ودین را روشنائی دهد
بعلم وخرد آشنائی دهد	زهرگونه باب سخن گفته اند	بالماس تحقیق درسفته اند
بدوران بسی تجربه کرده اند	بهرکار بس رنجها برده اند	همان به که برقول ایشان رویم
سخنهای پیشینیان بشنویم	درختی که کشتند در روزگار	بسی میوه نغز آرد ببار
بیا تا بدان باغها بگذریم	دمادم ازان میوها برخوریم	**حکایت** حضرت قدوة

اولوالالباب وبافضائل ایمان واسلام باکتساب ودراداء مراسم عدالت سراپا اغراب وازرذیلت
شرک وبدعت سراسر اجتناب ومشغول ومشغوف دراعمال استحباب وباوجود استیعاب ورع وتقوی بی اعجاب
وصاحب احتساب برآفتاب عالمتاب امیرالمومنین عمربن الخطاب رضی الله عنه یکی جفاکنانکی بدفعلگی را تادیب
خوش ترکیب ضرب دره مودب ساخته آن شوخ چشم کج وبی ادب کی وناخوش گفتار کی زبان بکلام دورخ
انجام ویکسر بدنام وشنام برکشاد وجناب اعدل اصحاب دست بزادب را ازتادیب آن عصیان نصیب
وتهدید آن نارشید باز کشید ودیگر بارش تردد فرمود که مبادا حالا مرا در لطافت اخلاص عمل این
تادیب وتغریه کثافت غرض چشم وغضب سرتاپا مرض پدید آید زهی عدالت عادلین بادین وهی
نصفت منصفین باایمان ویقین چه منصف بزرگان دین بوده اند * که بازیردستان چنین بوده اند *
چنین بادشاهان که دین پرورند * به بازوی دین گوی دولت برند **حکایت** حضرت مظهر عجائب ومنظهر
غرائب وامام خلائق مشارق ومغارب ودرمقابله کفار ومقاتله فجار غالب کل غالب وازمشارب سرچشمه
فیضان ایمان روائق ایقان شارب وسرایا عالی مآرب جناب امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم الله تعالی وجهه منقول است

مثنوی از علی آموز اخلاص عمل — شیر حق را دان مطهر از دغل — در غزا بر پهلوانی دست یافت

زد دشمنیه بر آورد و شتافت — او خوی انداخت بر روی علی — افتخار هر نبی و هر ولی

او خوی زد بر رخ که روی ماه — سجده آرد پیش او در سجده گاه — در زمان انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزا اش کاهلی — گشت حیران آن مبارز بین خجل — وز نمودن عفو و رحمت بی محل

گفت بر من تیغ تیز افراشتی — از چه افگندی مرا بگذاشتی — آنچه دیدی بهتر از پیکار من

تا شدی تو دوست در اشکار من — آنچنین برق نمود و باز جست — آنچنین

آنچه دیدی که مرا زان عکس دید — در دل و جان شعله آمد پدید — آنچه دیدی برتر از کون و مکان

که به از جان بود و بخشیدیم بدان — در شجاعت شیر ربانیستی — در مروت حوذ ندانم کیستی

در مروت ابر موسائی بتیه — کامد از وی خوان نان بی شبیه — العلی کی جمله معزو دیده

شمه واگو از آن چه دیدیم — تیغ حلمت جان ما را چاک کرد — آب علمت خاک ما را پاک کرد

باز گویم کاین ز اسرار هوست — زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست — باز گوای باز عرصه خود شکار

تا چه دیدی آن زمان از کردگار — چشمه آداد راک غیب آموخته — چشمهای حاضران بر دوخته

راز بگشای ای علی مرتضی — ای پس سوء القضا حسن القضا — یا تو واگو آنچه غفلت یافته است

یا بگویم آنچه بر من تافته ست — از تو بر من تافت چون در بی نهان — می فشانی نور چون مه بی زبان

پس بگفت آن نو مسلمان و بلی — از سر مستی و لذت با علی — که بفرما یا امیر المومنین

تا بجنبد جان بتن در خون چنین — باز گوای باز بر افروخته — باشه و با ساعدش آموخته

باز گوای باز عنقا گیر شاه — ای سیاه اشکن بخود نی با سپاه — در محل قهر این رحمت ز چیست

اژدها را راه دادن راه کیست — گفت من تیغ از پی حق میزنم — بنده حقم نه مامور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا — فعل من بر دین من باشد گواه — مار میتا ذر میت در خراب

من چو تیغم آن زننده آفتاب — رخت خود را من فدا بر داشتم — غیر حق را من عدم انگاشتم

کیه نیم کوهم ز حلم و صبر و داد — کوه را کی در رباید تند باد — آنکه از بادی رود از جا خسی است

زانکه بادی ناموافق خود بسی است — با حرص و باد شهوت باد آن — برد آنرا که نبود اهل نیاز

باد کبر و باد عجب و باد حلم — برد او را که نبود از اهل علم — کوهم و هستی من بنیاد اوست

در شوم چون کاه بادم باد اوست — نیست جز به باد او در جنبد میل من — نیست جز عشق احد سر خیل من

خشم بر شاهان و مار اشه غلام — خشم را من بسته لجم زین و لگام — تیغ حلم گردن خشم زدست

خشم تو بر من همه رحمت شده است — غرق نودم گرچه بقفم شد خراب — رد صد گشتم گرچه هستم بو تراب

چون درآمد علتی اندر غزا — تیغ را دیدم میان کردن سزا — تا احب بعد آید نام من

تا که ابغض بعد آید کام من — تا که اعطاء الله آید جود من — تا که امسک الله آید بود من

بخل من لله عطا لله بس — جمله لله هم نیم من آن کس — انچه لله میکنم تقلید نیست

نیست تقلید و گمان خرد نیست — زاجتهاد و از تحری رسته ام — ستون بر دامن حق بسته ام

گر همی پرم همی بینم مطار — ور همی گردم همی بینم مدار — ور کشم باری بدانم تا کجا

ماهم و خورشید بینم پیشوا — هم نبردش گفت از بهر خدا — شرح این را وبپذیرم هلا

گفت امیر المومنین با آن جوان — که هنگام نبرد ای پهلوان — چون خدا وند اختی بر روی من

نفس جنبید و تبه شد خوی من — نیم بهر حق شد و نیم هوا — شرکت اندر کار حق نبود روا

تو نگاریده کف مولیستی — آن خفی کرده من نیستی — نقش حق را تو بامر حق شکن

بر زجاجه دوست سنگ دوست زن — گر این بشنید نور شد پدید — در دل او تا که زنار برید

گفت من تخم جفا می کاشتم — من ترا نوع دگر پنداشتم — تو ترا زوی احد خود بوده

بل زبانه هر ترازو بوده — تو تبار و اصل خویشم بوده — تو فروغ چشم کیشم بوده

من غلام آن چراغ شمع خو — که چراغت روشنی بگرفت زو — من غلام موج آن دریای نو

کز چنین گوهر برآرد در ظهور — عرضه کن بر من شهادت تا که من — من ترا دیدم سرافراز از زمن

قرب پنجه کس ز خویش و قوم او — عاشقانه سوی دین کردند رو — او به تیغ حلم چندین خلق را

واخرید از تیغ چندان حلق را — تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر — بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر

حکایت حضرت عیاضی رحمة الله علیه که هفتاد بار بغزو رفته بود سینه برهنه غزا کرده برای شهید شدن چون ناامید شد از جهاد اصغر رو بجهاد اکبر کرد و خلوت گزید ناگهان آواز طبل غازیان شنید نفس از اندرون ریخته شد سوی غزا میل کرد و متهم داشتن او نفس خود را در این غزا که کرد

گفت عیاضی نبود بار آمدم — تن برهنه بوکه زخمی آیدم — بی رزه رفتم میان تیغ و تیر

تا یکی تیری خورم من جانگیر — تیر خوردن بر گلو یا مقتلی — در نیاید خبر شهیدی مقبلی

بر تن من جانگه بی زخم نیست — این تنم از تیر چون پر و پر نیست — لیک بر قتل نیامد تیرها

کار بخت است این نه جلدی و دلی — چون شهیدی روزی جانم نخواست — رفتم اندر خلوت و در بیله رفت

در جهاد اکبر افگندم بدن — در ریاضت کرد و لاغر شد تنم — بانگ طبل غازیان آمد بگوش

که غزا میدند جنبش غزو کوش — نفس از باطن مرا آواز داد — که بکوش حس شنیم با مداد
تیغ هنگام غزا آمد برو — خویشتن را در غزو گران کرد — گفتم ای نفس خبیث بیوفا
از کجا میل غزا تو از کجا — راست گو ای نفس این حیلت چیست — ور نه نفس و شهوت از طاعت بریست
گفت گوئی راست حمله آرمست — در ریا سخت تر تفارمست — نفس بانگ آورد اندم از درون
با مصاحت بیدان اندر فسون — که مرا هر روز اینجا میکشی — جان من چون جان گران میکنی
هیچکس را نیست از حالم خبر — که مرا تو میکشی بنواب و خور — در غزا بهم بیک زخم از بدن
خلق بیند مردی و ایثار من — گفتم ای نفسک منافق زیستی — هم منافق می مری تو کیستی
خوار و خودرای و مرائی بوده — در رو عالم زانچنین بیهوده — نذر کردم که ز خلوت سیر من
سر برون ناریم چو زنده ست این بدن — زانچه در خلوت هر انچه تن کند — نه از برای وی مرد و زن کنند
جنبش و آرامش اندر خلوتش — جز برای حق نباشد نیتش — این جهاد اکبرست آن اصغرست
هر دو کار رستمست و حیدرست — کار آنکس نیست کو را عقل و هوش — پر دازتن چون کند موش خموش
کار آنکس نیست این سودا و خوش — کو ز موش و جنبشش گم گرد و هش — آنچنان کس کی بماند چون زنان
دور بودن از مصاف و از سنان — صوفی این صوفی آن ای حیف — آن ز سوزن می دهد این طعمه سیف
نقش صوفی باشد او را نیست جان — صوفیان بدنام هم زین صوفیان — بر در و دیوار جسم کل شرست
حق ز غیرت نقش صد صوفی نوشت — تا ز سحران نقشها جنبان شود — تا عصای موسیی پنهان شود

حکایت

نقشها را میخورد صدق و صفا — چشم فرعونیت پر گرد جفا — مجاهد دیگر و جانبازی او در غزا
صوفی دیگر میان صف حرب — اندر آمد لبست باز از بهر ضرب — با مسلمانان بکا فروقت گر
وانگشت او با مسلمانان بفر — ز خم خورد و لبست زخمی که خورد — بار دیگر حمله آورد و نبرد
تا نمیرد تن بیک زخم از گزاف — تا نخورد او لبست زخم اندر مصاف — جیفش آمد که بزخمی جان دهد

حکایت

جان ز دست صدق او آسان دهد — آن مجاهد که از همیان هر روز یک درم میداد

انداختی به تفاریق از بهر ستیزهٔ حرص و آرزوئی نفس و وسوسهٔ نفس که میگفت چون می اندازی بجمله بیکبار باندازتا خلاص شوم که الیاس احدی الراحتین میگفت مر نفس را که من ترا ازین راحت نمیدهم

آن یکی را بود در کف چل درم — هر شب افکندی یکی در آب یم — تا که گردد سخت بر نفس ستم
در تانی در وجان کندن دراز — نفس او فریاد کردی هر شبی — در فتادی زار در تاب و تبی
کین چرا می نگفنی یکبارگی — گشتیم در مضمه و بیچارگی — بهر حق یکبارگی بگذار دین

نفس را کالیاس اهدی الرحمین | او کشتی نفست مر نفس را | همچنین کشتی مرا و مادر و ما
همچنان آن صوفی اندر صف جنگ | بهر حق بگرفت بد بر نفس تنگ | با مسلمانان نگر او چیست فرق
وقت حرب و انگشت از حرب فرق | زخم دیگر خورد و آنرا هم بست | بست کرت رمح و تیر از وی شکست
بعد ازان قحبت نماند افتاد پیش | متعد صدق اند صدق عشق خویش | صدق جان دادن چنین سابقوا
از نبا برخوان جلا صدقوا | این همه دشمن مردگی صورت است | و آن بدن مر روح را چون آلت است
ای بسا خامی که ظاهر خویش پخت | لیک بعض زن آنجا ب پخت | آتش افکنت و سهمن زنده نام
نفس زنده است و چه مرگش خوف و شاند | اسپ گشته و ره نرفتان جمله در | ماند خام و رشت از حق بی خبر
گر بهر خونریزی و کشتی شهید | کافری کشته بودی هم بسعید | ای بانفس شهید معتمد
مرده در دنیا چو زن مید و | روح رهزن مردن تیغ اوست | هست باقی در کفن آن غزو دوست
تیغ آن تیغیست مردن مردنی | لیک این صورت ترا حیران کنی | نفس چون مبدل شود این تیغ بین
باشد اندر دست صنع ذوالمنن | آن یکی مردی ست قوتش جمله در | این دگر مردی میان خاک و گرد

حکایت حضرت در معارف شیخی و در مقابل شرک و بدعت با لطفی و در مذاق ایمان با فرحی و در ذوق اسلام با برخی جناب معروف کرخی علیه الرحمة در موقع تادیب و توهین نفس و محل تعذیب و تذلیل هوای ریا و هوس خویشتن را بدره زدی و گفتی یا نفس اخلصی تخلصی یعنی ای نفس در عبادت حضرت معبود واب اخلاص کن تا از کلفت عقاب جناب تواب خلاص یابی **شعر** وصال دوست گرت دست میدهد بکنیم

برو که هرچه مرادست در جهان دارد | کسی را معروف کرخی نگشت | که نهاد معروفی از سر نگشت
نه بینی که در کرخ تربت کسی است | بجز گور معروف معروف نیست | بدو دست کسانی سر افراختند
که تاج تکبر بر انداختند | تکبر کند مرد حشمت پرست | نداند که حشمت بگلیم اندر است

حکایت یکی را بخواب دیدند گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت هرچه برای او می کردم بودم در کفه حسنات دیدم تا یک دانه انار که در راه بیفتاده بود و ندیده برگرفتم و گریه که در خانه ما بمرده بود و یک رشته ابریشم که در کلاه من بود در کفه سیئات دیدم و خری برده بود مرا بقیمت صد دینار در کفه حسنات ندیدم گفتم ای سبحان الله گریه حسنات بر دو خری نه بود گفتند آنجا که فرستادی آنجا شد چون بشنیدی که بمرد خر گفتی الا لعنة الله اگر گفتی فی سبیل الله ما نیز یافتی و صدقه بدادم برای خدای تعالی ولیکن مردمان نیز می نگریستند آن نظر مردمان مرا خوش آمد آن نه مرا بود و نه بر من

حکایت در بنی اسرائیل عابدی بود دیرا گفتند فلان جا درختی ست و قومی آنرا می پرستند
و بخدائی گرفته خشمگین شد بر خاست و تبر بر کتف نهاد و تا آن درخت را بکند ابلیس در صورت پیری در راه وی
آمد گفت کجا میروی گفت میروم تا این درخت را بکنم گفت برو بعبادت خویش مشغول شو که آن ترا بهتر ازین گفت
نه کار این عبادت من ست گفت من ترا نگذارم و با وی بجنگ ایستاد عابد او را بر زمین زد بر سینه او نشست ابلیس گفت
دست بدار تا یک سخن بگویم دست بداشت گفت یا عابد خدای را بینیازان ستند اگر این را بیاید می کند ایشان ترا
فرستادی و ترا بدین نفرموده اند گفت لابرم گفت من نگذارم دیگر باره ویرا بیفکند گفت دست بدار یک سخن
بگویم اگر پسندیده نیاید انگاه آنچه خواهی لیکن دست بداشت گفت مرد درویشی یا عابدی و مئونت تو مردمان
میکنند اگر ترا چیزی باشد که بکار بری و بر عابدان دیگر نفقه کنی بهتر از ان که این درخت بر کنی تا ایشان
دیگری بکارند و ایشان را هیچ زیان ندارد دست بدار تا هر روزی بامداد دو دینار در زیر بالین تو کنم عابد
اندیشه کرد گفت راست میگوئی یک دینار بصدقه بدهم و یک بکار برم بهتر از انکه من این درخت ببرم و مرا
بدین نفرمودند و نه من پیامبرم تا این بر من واجب آید پس بدین بازگشت دیگر روز بامداد دو دینار برگرفت
گفت این نیک آمد که من این درخت نکندم دیگر روز هیچ چیز ندید خشمگین شد تبر برداشت و بیامد ابلیس ویرا
پیش آمد گفت تا کجا میروی گفت آن درخت می برکنم گفت دروغ میگوئی و بخدای که برگز نه تو بینی کند در جنگ
آمدند عابد را بیفکند چنانکه در دست وی چون گنجشکی شد گفت بازگردی یا اگرنه هم اکنون سرت ببرم چون
گوسفند گفت دست بدار تا بروم و لیکن بگو تا چرا آن دو بار من بر تو غالب آمدم و این بار تو گفت آن بار
برای خدا خشمگین بودی و خدای مرا مسخر تو کرد و این کار ی که کسی برای خدای تعالی کند ما را بروی دست نبود
این بار برای خویش و برای دنیا خشمگین شدی و هر که هوای خویش بود ما بر وی دست یابیم **حکایت**
حاکیان حکایات شاهان سلف و مخبران اخبار خسروان اسلف جهت آگاهی و اطلاع خلف با طرف
در کتب و صحائف بپیرایی نگارش قلم آورده اند و بحلیه آرایش رقم محلا و زیبا کرده که در عهد امامت
و آوان خلافت خلفاء عظام اشرف اساسیه عباسیه عمر و این لیث که یکی از فرمان روایان ولایت
خراسان و حکومت پناهان آن ملک وسعت نشان و شاهی با طاقت و با شجاعت و فرمان پناهی
با قوت و بسالت بود از فنا ازین دار بی بقا در گذشت رمح و خیال در نوم و خواب استراحت
مالا مال بطور رؤیا مشاهده و مرئی نمودند و از مسالت نمودند که خدای ذو عظمت و کبریا و نیز دان با سط
مرحمت و معطی رحمت معلی جل جلاله با تو چه معامله فرمود گفت که مفضل ذو المنن و مکرم دافع محن با فضال
و اکرام خویش من حقیر ذلیل را با عطاء خلعت عفو و بخشش بنواخت و با عطاء اعزاز و مغفرت سرافراز ساخت

باز سوال نمودند که بچه سبب پر طرب و کدام باعث خوش مطلب حضرت گناه بخش و جان آفرین و جناب بنده عفو و با
رحمت وافر قرین عم غفرانه ترا بخشید و امرزید گفت که بدین عمل جلیله و فعل نبیله که روزی بر کوهی رفعت
افروزی بودم از انجا بر جیوشش وافر و جنود شکاثر که حضرت معطی الغامات و واهب اکرامات در تحت
تسلط حکم و فرمان من خاک بنیان ارزانی و عنایت داشته بود دستشرف شدم و نگاه نمودم آنگاه کثرت
آن سپاه و افراط آن کتیبه شجاعت انتباه مرا خوش آمد و آن نظاره لشکر بصالت کاره سرور و مبتهجم ساخت
آنوقت خوش و ساعت دلکش حضرت هادی هدایات سالت هدایت در دل من خاک منزل ارادهٔ این قصد
در آرزو انداخت و بعنایته و رحمته جل و تعالی زمامهٔ خاطرم چنین نیت مجسته منویت در خیال برآراست که ای
کاش من بندهٔ اثیم بسعادت حضور خدمت حضرت نبی کریم و جناب رسول عظیم و پیغمبر جلیل و فخیم و سرایا مستحق
و ستوجب تجلیل و تکریم صلی الله تعالی علیه وسلم حاضر می شدم و باین کتاب مفرط و عساکر افرط امداد و نصرت
خدام ذی احتشام حضرت نبی خیر انبیای کرام علیه الصلوة والسلام می نمودم و بدین خدمات و ازین تردادات
مایهٔ سعادات و سرمایهٔ شرفات می انداختم و حاصل می نمودم ؎ بجان تو که اگر دست رس بجان بودی
کمینه پیشکشی بندگانت آن بودی ؎ رباعی تو آن صنمی که دل بود مادایت ❊ ذر دیدهٔ سرمه خاک
پایت ❊ سرتا پایت ز عشوهٔ ناز پرست ❊ سرتا پایم فدای سرتا پایت ❊ من بعد شکر و سپاس
بجناب حضرت خالق جان و ناس و رازق ارزاق کیاری اساس و بیشماری مقیاس بران عطیه
حصول منزلت ابهت و شوکت سزاوار ساختم و بتقدیم رسانیدم حضرت قابل گذارش سپاس و پذیرنده
عرض شکر اساس بندگان عجز و نیاز احساس مرا بخشید و امرزید ؎ کسی را که باشد دل حق شناس
نشاید که بندد زبان سپاس حکایت جناب فردا حباب و وحید اقطاب اکمل کاملین
واصل واصلین امیر المومنین و امام المسلمین حضرت باسعادت اخلد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة
والرضوان من الله تعالی المنان را حضرت حق سبحانه و تعالی بآن مرتبه شرف اخلاص فی العمل و فضیل
خلوص در طاعات معبود و مطاع لامثل عز سبحانه وهب و عنایت داشته بود که تحریرش بامداد اقلام
اقلام بحیطهٔ ترقیم گنجایش پذیر نیست و تقریرش بدستیاری السنه و افواه در احاطهٔ تکلیم گذیر گیر
در فیض صحبت و فیضان تربیت آنجناب والاقتباب حضرت هادی دهاب جرت عطیاته بسبقت هدایته
آن مقدار انوار اخلاص آثار بخشش و عطا فرموده بود که هر مریدی بارادت مزیدی که باعتقاد خاطر
و انقیاد قلب کم روزی از فیضان صحبت فیضدرجت شرف اندوزی می شد نقد عقاید و عبادت و ایمان
و طاعتش از غش و ناسره ریای سراسر عیا یکسر پاک و مصفا شده سرتاسر مغز بی پوست و سرتاقدم نغز

خجسته خوست ﷺ شد است دیده خوبان ز دیدنت روشن × سواد خوانی اطفال از گلستان ست ﷺ جام
می عشق داد نداگاه × از خویش رفتیم الحمدلله × بلکه رو داده و اکثر اتفاق او فتاده که همین که مرد ایمان طالب
و شخص ایمان آماده بمجلس ملائک مانوس خورده از همان ان حالت قبیله او از کدر و آلایش ریا بدرای پاک
و مزکی شده بر سبیل تنبیل نزاهت و لطافت خلاص ثابت و راسخ میشد رباعی مرا نباله شد آن سرو
سیمتن باعث × چنانکه بلبل شوریده را چمن باعث × برای زندگیم مست ای میخادم × ز خنده زیر
لبان تو هر سخن باعث × و شیخ ادم شد نا اکثر اوقات و بیشتر ساعات بطلاب ایمان و قصد ایقان
تعلیم مراتب اخلاص در طاعات و تادیب مدارج خلوص در عبادات حضرت تکوین تکوینیات نور صنعه منیر و
و مریدین و حضار صادقین آن محفل فیض شمائل مذاق ایمان و کام و دهان عرفان بشیرینی چاشنی تعلیم
و تادیب آن شیخ بزرگ قایم مقام قدس گزینی از لذائذ و خلوات اخلاص و خلوص در عبادات و طاعات
لذت و حلاوت یاب میگردند و حضرت شیخ مبجل ممدوح ذکره علیه الرحمة و الرضوان در بیان مرتبه حال
اخلاص ذات قدسی خود میفرمودند که من بهدایته تبارک و تعالی در مدت العمر و عدة الحیات گاهی
بغیر حصول ذوق منویت در طلب رضای حضرت خدای یکتا غزو علاکاری از کارهای و شغلی از شغلهای
ذاهب و ایاب و عطا و امساک و حرکت و سکون و خشم و حلم و قهر و مهر و شدة و رخا کول و مشروب
و ملبوس و مرکوب و نوم و یقظه بکار نیاورده ام و در خیز فعل نرسانیده حتی امر قربت بسوی اهل
خود بدون نیت استرضای حضرت مولی جل و علا مودی نموده ام و بتقاضای نفسانی گاهی رغبت
ادای مراسم مقتضای شهوانی انسانی نکرده رباعی عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست × تا کرد مرا
تهی و پر کرد ز دوست × اجزای وجودم همگی دوست گرفت × نامیست زمن بر من و باقی همه اوست
حقا که احوال قدسی اشتمال اولیاء الله تعالی همچنین می باشد که رقمطراز خامه گردید و آیزد روان
آفرین بر جانم گوله که حالات سراپا قدسیات اصفیاء الله تعالی بر همین آئین میشود که به نقش پرداز
کلک عنبرین خامه رسید حکایت عارفی دل صافی سراپا ایمان او صافی و سراسر اخلاص
اتصافی در شهر مسکن داشت روزی کاملی فاضلی در مدارج ایمان اکملی و در معارج اخلاص افضلی
برای ملاقات او آمد چون قریب شهر رسید دریای مملو آبی و مشحون مائی عمیق که قطع طریق بدون
کشتی از بالای آن متعذر و محال بود پیش آمد و سفینه عبور قریبه موجود نه بود آنولی صافی و مظهر
کرامات وافی بپاس و لحاظ پیش عذر عدم کشتی بر کناره آن دریای عمیق سر کشتی برجا و متوقف ماند
عارفی را که دران شهر مسکن و موطن داشت حضرت واهب الکرامات نزه عنایته از حال آمدن شایق

مواصلت و ورود را غب مجالست و مکالمت او خبر داد آن ولی کامل وصفی واصل بفضل الهام و کشف
از حال قاصد زیارت خود آگاه شده خواست که او را همانجا که بر لب آب قرار میدارد ضیافت نماید
و مهمانی دارد و باین اراده منکوحه خود را برای طعام رسانی آن مسافر سزاوار مهمانی امر داد در آنش التماس
نمود که دریای آبی در میان من و مطلوبم حائل ست و آبی سهمگین در میان من و مقصودم واقع بدون
کشتی آسایش پیشتی چگونه عبور مرور بر آن توانم نمود آن ولی واقف اسرار خفی و جلی در جوابش گفت
و در راه اسراز بچنین گفتار برشته اظهار گفت که چون بر لب دریای لبالب آب برسی باید که نام من گفته
زبان بیان را بتلفظ این الفاظ متحرک سازی که فلان کس میگوید که در تمام مدت العمر خویش گاهی صحبت
مباشرت با منکوحه خود نکرده ام اگر این امر در حقیقت عند الله تبارک و تعالی واقع و صادق باشد بعونه تعالی و حوله
جل و علی بر روی آب گذر یابم و در آب غرق نشوم بچنین تقریر از حضرت محمد حقیقی تعالی سبحانه حول و قوت
خواسته بلا تحاشا و بی تامل بر روی آب روان شوی و کام زن رفتار گردی زن از مرد چنین مضمون
مدعای بی ریا مسموع نمود بدل گفت که این مرد عجیب دروغ میگوید که مرا سالها رو با نقضا و امضا میدارد که
همدم و همجلیس مسرت افزا و انیس فرحت پیرای خلوت و جلوت این کس ام و همیشه شرکار اختلاط و راه و رسم
ارتباط مردی و زنی با من دیرازمان لیل و نهار در کار میدارد و با وجود این افعال دعوای چنین پر محال
و دور از خیال اظهار میدارد لیکن از انجا که زن مذکوره صحبت دین و تربیت گزین شیخ با صفا و ولی با اخلاص
مصفی بود با وجود لحوق خطرات و عروض وساوس در خدمت بجا آوری امر شوهری انکار و ابا ننموده
سمعا و طاعة جاده اطاعت و قدم نه بر سبیل تقدیم خدمت گردیده نان های لطیف و روغنی و طعمه لذیذه
گوارای مذاق دهنی و آب سرد و شیرین جهت میهمانی آن ولی سر ایا انوار ایمانی مهیا و مرتب نموده
ره نورد وطی کننده طریق بسوی آن ولی حقیق گردید چون بآب هولناکی بچنان آب رسیده و بدون کشتی راحت
آغشتی عبور ازان متعذر دید موافق اشاره خلوص شعاره آن ولی صداقت شعار مضمون محوله بقوت
ناطقه بر زبان راند مانند ذهاب بر تراب بر روی آب روان شد بقدرت مالک قدیر و صنعت صانع
کبیر تعالی قدرته و تبارک صنعته آب عریض و عمیق زیر اقدام آن زن ایمان کام و با اسلام بحکم ملک علام
جل علمه حکم سنگ خارا گرفته بود و بالصورت زمین استحکام انتمام پذیرفته گویا با مر خالق ماهیات مجد خلقه
آب عمیق در جلب ماهیت آمن حقیقت مائی را در رنگ ماهیت ارضی جلوه داده بود القصه آن زن راه زنان
شیطان و کام زن راه زنی هوای نفس پر طغیان ازان آب سهمگین بطریق سهولت آئین عبور نموده بخدمت
مهمان سراپا ایمان و سراسر اسلام و ایقان فائز شده لوازم میزبانی از طرف شوهر خود بجا بیش گذرانیدند

واآن مرد فضائل فرد طعام لطیفه مرسول آن شیخ بالطائف لطیفه باستهای تمام ورغبت مالا کلام خوردن
واکل نمودن آغاز نهاد وطعام وشراب مایوکل ومایشرب بشکم سیری خورده ونوشیده زن فضائل فن را
رخصت نمود واجازت ذهاب الی المرجع والمآب داد زن مسلت داشت که از اینجا تا بخانه درمیان راه واثنای
طریق دریای عمیق جاری ست ونهر بزرگ ساری وبدون کشتی عبور ومرور شتی قطع این راه دشوار وطی این
جاده کار صعوبت گذار تدبیر این کار چگونه نمایم وچاره کشا این عقده لاینحل ومشکل چگونه سازم آنولی با نوز
منجلی جواب داد وگفت که چون بکنارهٔ دریا واصل گردی نام من بگوی که فلان کس میگوید که من گاهی در ایام
حیات خود لقمه طعامی نخورده ام وجرعه آبی ننوشیده اگر قول قائل ازین مقوله بصداقت شامل باشد مرا بفضل
ورحمت خدای بی همتا تعالی شانهٔ بر روی آب پدید آید وآب مغرق مرا مغرق نسازد این بگفته بعونه وحوله
تعالی وتقدس بر روی آب همچو دولاب بزرمین صلابت تاب روان شوی انشاء الله تعالی بعافیت وسلامت
بمنزل ومرحل خویش خواهی رسید آن زن از استماع آن قول خلوص فن غافل از سر کار باطن
بدل خود اندیشید که عجب حال ست که امروز دو دروغگو وسراسر خلاف وکذب مو بمو دیدم یکی شوهرم
که بالکل دروغ گفت ودوم این مرد مهمان که یکسر کذب گفت وصدق نهفت که این مهمان همین وقت
روبروی من طعام وشراب وخورد ونوش نموده ست ومیگوید که گاهی نخورده ام ونه نوشیده ام باین
وسوسه وخیال پر اشتغال گردیده ره نوزد خانه خویش گردید وقتیکه بآب رسید به سبب تعذر فقدان
زورق مبنی از غرق حسب فرمود آنولی بسکارم آمود قولی مقوله آن کامل بکمالات نبیله وبرکات جلیله
را گفته باخلاص وخضوع بر روی آب گام زنان روانه خانه شد وتبقدیر شهنشاه مقتدر مقادیر محیط تجدید آب
سراسر نزدیک پایه فرد سم آن زن ایمان لزوم سخت وکرخت شده در حکم زمین سخت آمده بود عنصر آبی
در معنی بشکل عنصر خاکی درشده کار نابود آن زن ره نوزد ازان مهلکه جان ونفس سلیم صحیح وسالم از گرداب
بخانه خود رسید کزین سان شگفتی بگیتی که دید نگوش زمانه بدینسان شنید کزین ترف
دریا چنین بگذرد خردمند از مردمان نشمرد آن زن نامدار سپهر وسپهر خیر بخدمت شوی فضائل خوی رسید
سرگذشت عجائب نوشت وماجرای حیرت افزای ودرت دست وشت اظهار داشت ومن بعد کلمات تعجب نما
پیش شوهر سراپا خیر ورنگلم آورد که امروز عجب دو مرد دروغ افروز را دیدم ومشاهده کردم یکی
ترا که بچندین نام گفتی وبکدتم تمام گوهر این مضمون برشته بیان سفتی که من در عرصهٔ عمر خود گاهی قربت طلیله
وصحبت با منکوحه جمیله نکرده ام وحالا که من از سالهای امتداد انتباه مصاحب گاه وبی گاه تو هستم
واین امر خوب آگاهم که ازین کار شهوت شعار عاطل وغافل نیستی ودوم انسان مهمان که روبروی من

طعام وافر و شراب مشکاتر خورد و نوشید و باوصف این اکل و شرب بشدید مزید و تاکید بگسید اقرار کرد
که در ایام حیات خود هیچگاهی طعام و شراب نخورده ام و نه نوشیده ام آنولی عالی و در ملک سراسر رضای
حضرت داور یکتای و مشکل گشا والی و بخدشه جانی پیر نادانی آن زن تعجب نشانی پی برده عقده کار از خاطر
حیرت ماثرش بناخن چنین بیان برگشاد و چهره کشف اسرار سر بسته را باشطر چنین تقریر دلپذیر آرایش داد کای
نادان و در جلباب سفاهت سرتاپا پیچان و بر قعه کم فهمی بر سر و روش هوش کشان هرگز ندانسته و زینهار
نفهمیده که من میزبان صداقت نشان و آن مهمان صدق توامان بر دو چه کلام سراسر صادق و کدام کلمه
باصدق واثق گفته ایم که بعون حضرت هادی منان و عنایت جناب سبحان مجد شانه زبان ما از کثافت کذب
مزکی ست و بیان ما از کدورت دروغ مصفی آنچه گفته ایم صدق گفته ایم و آنچه در معنی بسته بیان سفته ایم راست
سفته ایم در مقال ما خلاف حال را گنجایش نیست و در اقوال ما مخالف احوال را نمایش نی سراپا صدق ایم باراستی بسیار
و سراسر صداقت ایم باصادقی بشمار آنچه من گفتم که در روزهای عمر ناپایدار خود گاهی با حلیله خود مصاحبت مباشرت
کرده ام معنی و مراد آنیست که بدون از تقاضای نیت شرف منویت استرضای حضرت خدای روزی رسای خلقت
فرمانش رزقه و نشر رحمته هیچگاهی بمقتضای عبث اجرای ولهو استقضای نفس نفاست زدای و دناست رسای
نه نموده ام و آنچه اعتراف صداقت و اصف تکلم نموده و بلفظ ساخته که من وقتی در بهار زندگانی سراسر قران خزان
و زوال آشیان خویش طعام نخورده ام و آب نه نوشیده مطلوب و مقصودش آن بود که من بغیر از طلب رضای حضرت
سراپا بقا و مالک ابقا دار فنا حق سبحانه و تعالی هیچ وقتی بخواهش نفس بی آلیش و لاد انش اکل و شرب
نکرده ام سبحان الله خوشا مرتبت صدق از ریا خلاص و خورا منزلت اخلاص که عاملش سراسر مقبول حضرت
خطا پوش عطا پاش ست نشر الغامه و حاملش یکسر قبول بارگاه جناب عذر نیوش جنات پاداش ست
نشر اکرامه حضرت هادی موفق توفیق خیر و اخلاص در اعمال نصیب مومنان سازد و جناب معطی عطیات
وافر سیر عطای رغبت خلوص در طاعات قرین حال مسلمانان نماید آمین یارب العالمین برحمتک
یا ارحم الراحمین و بفضلک یا خالق المخلصین و نبیک یا کرم الخاصین ۵ یارب این آرزوی من چه
خوش ست ❊ تو بدین آرزو مرا برسان نظم کسی را که اقبال باشد غلام ❊ بود میل خاطر بطاعت بدام
نشاید سر از بندگی تافتن ❊ که دولت بطاعت توان یافتن سعادت بطاعت میسر شود دل از نور طاعت منور شود

وضیعت ستم در القای ماهیت فنای دنیا بضمائر و خواطر ابنای آن بیوفا و در آشنای کیفیت بی ثباتی آن بی بقا بنا بر آگاهی احیای آن محو و سنا

جهان چیست ماتم سرائی درو × نشسته دوسه ماتمی روبرو × جگرپاره چند بزخوان او × جگرخوارهٔ چند مهمان او ×
سایشته عقیده مومن صفا متمکن که بلاشک خود را بفناذ والتفاد جام تلخ کام مرگ وسام بلب بندگی باجلادت تام
رساند داند و بایسته اعتقاد مسلم صداقت متقطن ست که بلاشبه دار سرایا کدار دنیا گذشتنی و گذاشتنی
انگارد ۵ چون نیست زهر چه هست جز باد بدست × چون هست زهر چه هست نقصان و شکست × انگار که هر چه هست
در عالم نیست ۔ پندار که هر چه نیست در عالم هست × مقتضای عقل ست که خود را بابند ذانت پیوند دنیای
لهو ولعب آگند نسازد و بشغولی این شغل واهی خویش را دور از منازل قرب حضرت اقدس الهی عز
قربه ننمایند واقتضای فراست ست که خویش را محبوس دنیای نجاست مانوس نکنند و بمعولی این امر
پرتباهی لعبد از مراحل نزدیکی جناب نامتناهی جل اسمه نشوند هر که از حضرت خدا عز وجل لعبد ست دنیای
باشقاوت مزید قریبست واز پیشگاه حضرت آله تبارک شانه طریدست و هر که از دنیای محبوب اشقیا
بعد نصیبست بجناب کبریا بهر بهانه قربت قریبست و بی شبهه از جناب الوهیت تعاظمت صفاته
بلقب حبیب حسیب ست دنیای نابود مطرود حضرت معبود ست عز قبوله لهذا محبش از حضور نور
خالق خفا و ظهور بهرت هدایاته مقبوح ومردود ست نعوذ بالله تعالی من غضب الله تعالی وجهان بی نمود
از شرف پسند آله بلند عزت رفعته حرمان مقصود ست بپاس هذا ودود شش از پیش حضرت صانع
وجود عز سلطانه عز قبول مفقود ست العیاذ بالله تعالی من قهر الله علی دنیای دنی گردن زنی ساحره
استاد مکار که ذانت سرایا نجاست خود را بلباس کرامت سراسر لطافت آراسته ست و زشتی خباثت
آغشتی خویش را بصورت نکوئی سرسر پاپاکی پیراسته واین فریبنده گرفتنی و دل ربا بنده غدر کنی صاحب
جادوست اثر مملوکه صد هزار ذوالباب کیاست کامیاب را بفریب وبناحق دار آن عقلا واز کیارا در
مواقع سفاهت وناذانی هزار جا ریخت نوشش نیش ست وشراب ش دراکباب **نظم** چنین ست رسم سرای درشت

گهی بشت وزین گهی زین بپشت	چنین ست رسم سرائی درشم	گهی شادیت مید هد گاه غم
چنین ست رسم سرائی جهان	جهانت گهی جا کند گاه جان	چنین ست رسم سرای غرور
گهی تاج وتخت ست کرکنج گور	چنین ست رسم سرای سپنج	گهی راحتت مید هد گاه رنج
همانست این ذاده کاف ونون	که از دیدهٔ آدم افشاند خون	همانست این دهر نا پایدار
که خواهد شد از مرگ آدم نزار	همانست این چرخ فیروزه رنگ	که بر مرگ انسان ندارد درنگ
همان تیره خاک ست این تیره خاک	که فرقی نسازد زناپاک و پاک	همان منزل ست این جهان خراب
که از خاک آدم بجوش ست وتاب	همان ست این محفل روزگار	که شاه وگدا نیش ندارد قرار

اگر با دشت بتوانی و گر گدا × ز جنگال مردن نیابد رها × حسابش سرابست و آب و تابش بدرد و بیجاب بر و نیش
زیباست و درونش زشتی آراصورتش خاطر رباست و سیرتش کلفت رسا صنعتش مکر و دروغ ست
و هنرش زور و بیفروغ دنیا مثل کهنه ست مستحق قی که تاثیرش هوش ربای دانایان ست و این جهان
باده دیرینه است لاشی که خاصیتش لایعقلی عاقلان ست غافل مشو ز عشوه دنیا که این عروس ×
مکاره می نشیند و محتاله میرود × جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ ست × هزار بار من این نکته کرده ام
تحقیق × این پیرزال که بزی مکر و تزویر خود را عروسانه آراسته ست بنا بر بیوفائی احباب تدبیر پرتزویر
برخاسته و این پیرزن گنده فن که بصفت کذب خویش را مانند ابکار پیراسته ست بجد تردد کار بنا بر
خونریزی عشاق علم ستم برافراشته کار آگاهیش ابلهی ست و تدبیر انتباهش سفهی **من صولت فاروقی**

شب در روز بر دست ساقی دهر	پیاله زند موج تریاق و زهر	همه وسال سیلانچی سپهر	
بود آتش در کاسه کین و مهر	کهی هیجت ضیف را میزبان	نه غیر از مزعفر کشد هیچ خوان	
گهی بی سبب کنده گیپای او	کند ممتلی معده نانای او	نشید طرب نابه نوحه گر	
ز یک گوچه هر جای دارد گذر	غرض آنکه دنیای دون ودنی	بود بیوفا قحبه کشتنی	
بهر شب بشوی شود هم کنار	بخونش سحر خنجرش آبدار	هزاران کشش کشته هم بستری	
هنوزش نزائل شده دختری	چنین کاملی بکر را هر که خواست	دگر زیر کفشش سرش می نخواست	
فتوت مزاج آنکه تجدید خو	نگردید مائل بتزویج او	بروی چنین قحبه غی ترست	
نفی کرد و دامانش از دست شست	صد افسوس کن قحبگیهای او	بود مطلع حمله زشت و نکو	
ز ناموس غیرت دگر شسته دست	که در اختلاطش سرش گرد ست	زمانه چنان خوی دم چنین	
مساعد نیا کمل نه دین	ز خود تا خبردار گردی جهان	دو دیش لغش تو مرثیه خوان	
جهان به هنوزت نه شب گشته روز	شوی در شب کور مشعل فروز	ز اوزوع در فروغ یقین	
برافروز شمع شبستان دین	هوا و هوس شسته از لوح دل	با خلاص شو با خدا متصل	

ز نیک و ز بد هر چه بینی بدهر × مباوت بدل مایه عیش و قهر × بحکم قضا راضی و شادمان × دمی چند خندان و خوش گذران
دنیا زهر ست اهلاک آئین که هر یا قش ذکر الله تعالی ست بالحق والیقین و گیهان سم قاتل ست هلاکت آگین که دوا ش عبادة الله علی ما
بصدق و نظر راستی گزین عاقل آنست که نجا طر فریبش در نشده از یاد حضرت معبود غفلت عبادت غافل نشد و کامل آنکه بدل رهائیش دل از
نداده از طاعت جناب ط ع جلت حضرته عاطل گشت ست جهان صحن کاخ متزلش نما ست × عملهای مردم در و چون صدا ست × بکاخ اندر او اگر کس بود جواب بحر
گفت گو نشنود × که دنیا بود کشت زار عمل × بحر کشته خود نیابد بدل × بخلق آنچه کردی تو در روزگار × همانرا ز مردم توهم چشم دار

مکافات نیکی جزای بدی بود بیگمان
نباشد بجز جنبش از بهر وی
جزای عمل حق بود بیگمان

گدائی دگر بادشاهی جهان
چه خوش گفت دهقان بازو توئی
که جز کشته خویشتن ندروی

این عذاره خون خواره ایست که شراب مسکن عطش از خون شاهان ساخته و این ناکاره جگر خواره ایست که کباب دافع اشتهای از اکباد سلطنت پناهان شناخته هزار سلطان و شاه از آلام بیوفای این زشت کام بهموم و هموم در عذاب گشته اند و صد هزار امیر و وزیر بجفا نمائی این تیره فرجام بحسرت و افسوس دل کباب نموده ﴿ هرخشت کز بر کنگره ایوانی ست ❊ زلف صنم عارض جانان هست ❊ خاکی که بزیر پای هر حیوان ست ❊ انگشت وزیر و سر سلطان ست ﴾ زهی نکته دان که بتائید بخت بیدار از قید این برکید بامداد عمل عبادت الله تقدس و تعالی وارهید و زهی رمز فهم که بجوشش مقدری از دام این عاقل صید بمدد شغل طاعت الله تبارک و تعالی رقبه خویش را در وسعت آزادی کشید عجب دارم از نادانی دنیادان که محض نیست را هست فهمیده عند الله تعالی از زمره نیستی بیستی رسیده و یا چیزم از حماقت دنیا واقف که سراپا لاشی بل بی اصل تر از فی بداشتی دانسته از پیش حضرت حق سبحانه

تبارک دفتر اغراز و احترام جو فراطی نموده ﴿
جهان آسیای ست مردم ربا
که بر خون همی گردد این آسیا

دو سنگ زبر زیر او را به بین
یکی آسمان ست و دیگر زمین
تو بیچاره اندر میان دانه

بنیدیش گر مرد فرزانه
تنت را بساید بسان غبار
به پیزد به پیروزی روزگار

وجودش نابود ست و سودش بی بهبود بالله تعالی المسجود و فوائدش مکائد ست و قواعدش مفاسد بالله تعالی المقصود

اگر عمر یابی هزار و دو صد
سرت عاقبت جز لحد کی رسد
اگر عمر صد سال و گر روزکی ست

گهی مرگ این هر دو را دم یکی ست
بسال از هزاران بود عمر کس
بگویند البته روز یکه بس

اگر بادشه باشی و در گدا
تنت عاقبت گردد از جان جدا
بجای تو منزل کند دیگری

ولی تو بحسرت روان بسپری ❊ ازین ناقص عهد امید وفا چه جفاست و چشم داشت خاطر داشت خیال ناروا وکفی بالله الاقدس شهیدا و این بصورت خاطر کشا و بسیرت اندوه دلها را امری ذی اعتبار دانستن و یک خیال محال نخیتن ست و حضرت جان آفرین جلشانه بر قولهم گواه ﴿ دلا چند سرمست جام امل

چنین غافل از دست برد اجل
حریفان پیشینه را یاد کن
ز هر موزبان کشته فریاد کن

که با ما دم همدمی میزدند
ز شادی و بزمی میزدند
بیکدم ز ما پیش گشتند مست

اجل شیشه فرصت شان شکست
حریفان ز افسردگی خواستند
بجای دگر مجلس آراستند

و بهدایت حضرت عز سلطانه حضرات رسالت پناهان علیهم الصلوة والسلام حقیقت دنیا نیکو دانستند که دامان نفاست تواناان از کثافتش منزه و مصفا داشته قبول عمل عبادت فرموده مقبول بارگاه کبریا جل سلطانه گشتند

وبحمایت حق تبارک وتعالی وذوات ولایت دستگاهان علیهم الرحمه والرضوان کیفیت این جهان بهتر فهمیده
که لباس طهارت اساس از نجاستش پاک ومطهر ساخته اختیار شغل طاعت نموده مقرب درگاه حضرت اله تبارک
علوه گردیدند عقلا از کید این سوءمن قید دست بسرانند وحکما از مکر این دانا صید بی پا وسر دنیا دار قرار نیست
نه مقر قرار این جهان جای گریز کار نیست نه مستقر استقرار در دنیا سراسر گذرست وهر دم خشتش نصیب دگر و گیتی
سرسر شتابان ست وهر آن تماشش بدست دیگر ست همان منزل ست این منقش بالا که گسترد انجا فریدون مبادا

همان ست این نرد تو نو عروس — که زد در عروسیش کاوس کوس — همان ست این برکشیده رواق
که منشت دارایش در زیر طاق — همان عرصه ست این کهن کون را — که دیده خدائی فرعون را
کجا جید انجمند انگشترین — که روزی زمین بود دشمن درین — کجا رفت ایام و جام او
که شد حال آغاز انجام او — چو مرگ افگند لغزی از سر ی — سپهد آسمان بر سر دیگری
همان ست این جنبر فیروزفام — که گردید گرد سر سام و حام — همان ست این زال زیبا نقاب
که در عقد جم بود و افراسیاب — بود این محقر کسی خاک پست — که خشت که آید ز دست بدست
نشاید بدان خشت ماندن قرار — که هر دم بدستش بود در گذار — چنین ست دستور این زال پیر
که هرت دهد چون جیانید شیر — فلک خشم زان صبح روشن کند — که شام از شفق خون بدامن کند
نشد سرخوش از جام عشرت کسی — که آنوشش نشد از خمارش بسی — چنین است آئین این کهنه کاخ
که گه بر تو تنگ ست و گاهی فراخ — نخندید هرگز طرف گلشن بگلی — که نگریست در ماتمش بلبلی
ندیده کسی تا ابد زندگی — خدای جهان راست پایندگی — نماند جهان جاودان بکس

خدای جهان جاودان ست بس — هر که متابعت حضرات انبیا علیهم الصلوات والسلام اختیار کرد این متاع
کاسد را در فوائد باقصی مقاصد حاصل کرد و انکه اقتدای نفوس قدسی رسل علیهم الصلوات والتسلیمات
اصطفا نمود این بضاعت سرایا حسارت را بنفع وفلاح باعلی مطالب کامل نمود و کلام اعجاز انتظام حضرت
علیم علام جل علله در مدت دنیا منطوق ست واذعان آن فرمان عالی شان از امور وفوق حقوق
وحدیث هدایت تحدیث در رذالت دنیای خبیث ناطق ست واطاعت آن امر رشد تورث از کارهای
واثق ست ونجات وافق آیات اِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَآءٍ اَنْزَلْنٰهُ مِنَ السَّمَآءِ
جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا واد بار آن بعد از اقبال مانند آب ست یعنی باران
که ما فرو فرستادیم او را از آسمان پس بآمیخت بآن آب نبات الارض
گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از انچه میخورند آدمیان چون حبوب غاذیه واثمار وبقول والانعام

وازانچه می چرند چهارپایان چون گیاه های تر و خشک حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت
وظن اهلها انهم قادرون علیها برسد دون انکه ایشان قادر شده باشند بر دروین گیاه و چیدن میوه های آن
اشتهانا گاه آمد بان زمین امر ما عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید لیلا او نهارا در شب یا در
روز فجعلناها حصیدا شبیه بانچه درو ده باشند یا از اصل برکنده
کان لم تغن گویا هیچ نبود یا لامس دیروز کذلک همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل
الآیات جدا میکنیم و روشن میسازیم دلائل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای قومیکه تفکر کنند در ضرب
المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب ست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور آثار بعد از
وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول
گیاه ضعیف را صفت ضعوبت ست و آخر سمت کدورت مبدا دنیا نیز نوازش دولتست و منتهای آن گدازش
نکبت و حسرت ربا عی نگر تا نگه روی زمین فصل نوبهار * مانند نقش خانه مانی مزین ست * وقت خزان
برگ ریاحین چو نگری * منصف شوی که لایق برباد دادن ست * گفته اند ممثل به آب باران ست و ممثل حال
جهان و در وجه تشبیه حال دنیا بآب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ
آن بآب باران ازان رو لیست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی
نماید مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید ابیات
رزق مقسوم ست و زاول مقرر کرده اند * هیچکس بیش ازان حاصل نمیگردد بجهد * هرچه می آید زبیش و کم
بدان خورسند باش * کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد * دیگر انکه آب باران مادام که جاری بود
بنسبت پاکی و پاکیزگی موسوم بود اما چون در موضعی درنگی نماید و مدتی یکجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر
گشته مواد فوائد از و انقطاع یابد مال دنیا نیز بسبب تعلق جوانردان دست بدست روان گردد پسندیده
و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند مکروه و مذموم بود و در مثنوی معنوی فرموده
مثنوی مال چون آب ست تا باشد روان * فیضها پاینده زو اهل جهان * چند روزی چون کند یک جا
درنگ * گنده و بی حاصلست و تیره رنگ * و در عشیرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون
آب باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از
اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز چون
بمقدار احتیاج بدست مقاصد دنیا و دین بنجاح مقرون گردد و فوائد آن بدو و نزدیک بر سد اما چون

روی باز دهد نهند و خزانه و انبار بسیار شود موجب تکاب معاصی و وسیله تفاخر بر اقران و اقاصی شود گلا
ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی **بیت** تو نگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز * خوش
ست فقر که دارد نهار سوز و نیاز * و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون
بنجار و بن گذر دحدت و شوکت او زیاده کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل
الصالح و اگر بدست مفسد افتد باده فساد و عناد او روی باز دیاد نهد **مثنوی** زر محک را امتحان آمد
ازان * نقد حال هر کسی گردد عیان * چون کریمی را بدست آید زری * از زرش آسوده گردد کشوری
خام باشد کارسازیهای او * روح بخشد دل نوازیهای او * سفله گر را و یابد سوی گنج * خلق را ازوی
نباشد غیر رنج * و گفته اند که چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد و بلکه با طراف و جوانب روان گردد
مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و با یک کس آرام نگیرد در هر روز دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت
بندد نه عهد او را وفائی و نه وفای او بقائی **ابیات** گنج بقا نیست درین خاکدان * مغز وفا نیست درین
استخوان * کهنه سرائی ست بصد جا گرو * کهنه و اندر گرو نو به نو * **آیت** مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ
هر که باشد که خواهد بعمل خود کشت خیر آن سرا و داشن آن نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ بیفزائیم او را در زرع خیر
یا در ثواب آخرت از ثواب آنجهان وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا و هر که باشد که خواهد بکردار خود
نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد
وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ و نیست مر او را در سرای آخرت مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیا
خواهند و بس و با منافقان که در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی غرض ایشان غنیمت بودی و بس
درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که
آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیاده فیض یابد * دنیا طلبی بهره دنیات دهند
عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند **آیت** وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان
أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلْنَا هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ
يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ برای کسی که نمیگرود بخدای عزشانه لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشان سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ
سقفها از نقره وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا و نردبانها که بدان بر بام آن خانه ها يَظْهَرُونَ برآیند خود را بنمایند و
لِبُيُوتِهِمْ و می ساختیم مر خانهای ایشان أَبْوَابًا و سُرُرًا عَلَيْهَا درهای و تختهای که بران يَتَّكِئُونَ
تکیه کنند * سه از نقره درین آیت اشارت ست به حقارت دنیا که او را پیش من قدر و قیمتی نیست و الا هر آن نوعی
که مردم در طلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اگر از طباع مجبول است حب محبت دنیا و بسبب آن و عبادت و فرمان بردار بی

باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی وگرنه من سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختهای
کافران همه از نقره کردمی و زخرف و باوجود اینها ایشان را طلاسم تواضع می یعنی کردمی که اینها
از طلا ساختندی وَاِنْ كُلُّ ذٰلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری
زندگانی این سرای بعد در صدد زوال و انتقال ست وَالْاٰخِرَةُ و نعمت آخرت وگفته اند بهشت عِنْدَ
رَبِّكَ لِلْمُتَّقِيْنَ نزدیک پروردگار تو مر پرهیزکاران راست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز
فرمودند تا از مستلذات فانی و متنعمات اینجهانی اجتناب نموده اند ﴿ هر کس که رخ از متاع فانی برتافت
و اندر طلب دولت باقی بشتافت ❊ آنجا که کمال همتش بود رسید ❊ وآن چیز که مقصود دلش بود بیافت
آیت اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْاَرْضِ بدرستیکه گردانیدیم آن چیزی را که بر زمین ست از معادن و نباتات
و حیوانات زِيْنَةً لَّهَا آرایش مر اهل زمین را محققان برآنند که ما بمعنی من ست و مراد انبیا اند یا علما
امت قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند که آرایش زمین بر جال امت ست ازان روی که قیام عالم
بوجود شریف ایشان بازبسته اند ﴿ روی زمین بطلعت ایشان منور ست چون آسمان بنور آفتاب
و خورشید و مشتری وگفته اند مراد از ما علی الارض شهوات محرمات ست که حق سبحانه فرمود که ما آنرا آرایش
خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان
کنیم تا ظاهر گردد که اَيُّهُمْ کدام از ایشان اَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر ست از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات
را ترک کند وَاِنَّا لَجٰعِلُوْنَ و بدرستیکه ما سازندگانیم مَا عَلَيْهَا آنچیز را که بر روی زمین ست از کوه و درخت
و بنا صَعِيْدًا جُرُزًا زمین هامون بیگیاه یعنی باخر این عمارتها خراب خواهیم ساخت پس دل بران
منهید و بزینت ناپایدار فریفته مشوید ﴿ جهان از رنگ و بو ساز و اسیرت ❊ ولی نزدیک ارباب بصیرت
ز نیرنگ و فکشش را اعتباریست ❊ نه بوی دلفریبش را مداریست ❊ آیت وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن
برای جهانیان مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان درین جهان كَمَآءٍ اَنْزَلْنٰهُ مانند
گیاه رسته از آبی که فرو فرستاده ایم آنرا مِنَ السَّمَآءِ از سحاب یا از جانب آسمان فَاخْتَلَطَ بِهٖ پس
بیامیخت بآن آب نَبَاتُ الْاَرْضِ آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود را بکمال رسانید
و زمین بدو تازه و خرم شد فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت گیاه تازه زیبا هَشِيْمًا
خشک گشته و درهم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تَذْرُوْهُ الرِّيٰحُ پراگنده میگردانند او را بادها
و ازین بر میکنند و بهر طرف می برند وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا و هست خدا بر همه چیز از انسان
و افنا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و بیالد و بکمال نمو رسد و وقت

آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه از و آب منقطع گردد و خشک و بیفائده ماند همچنین آدمی بزندگی و نازکی
که دارد و خوش برآید همین که نامهٔ عمر او از عنوان بیابان متقاضی اجل درآمده نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک
سازد و خزن های اثر و آرزو را بباد نیستی برد ؎ بهار عمر بسی دلفریب و رنگین است ؎ ولی چه سود که دارد
مرگ از پی ؎ آورده اند که روسای عرب بمال و فرزندان فخر و مباهات میکردند و پیغامبر را صلی الله علیه وسلم
بانکه درویش است و پسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه و تعالی فرمود که اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ مال و پسران زینت
اَلْحَیٰوةِ الدُّنْیَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشهٔ راه معاد چه دارند که زمانی عرصهٔ تلف و هدف زوال خواهند
شد وَالْبَاقِیَاتُ الصّٰلِحٰتُ و کارهای شایسته پایدار که ثمرهٔ آن ابدالاباد باقی ماند خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
بهتر است نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا و خَیْرٌ اَمَلًا از جهت پاداش و بهتر از جهت امید یعنی صاحب
آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه در آخرت می یابد بعضی از علماء بر اند که باقیات صالحات تسبیحات
پنجگانه ست و گویند کلمات خمسه ست اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و اصحابه وسلم یا سخنان خوش
که سبب فرح قلب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا نبات صالحات که بحکم مَنْ سَتَرَ
مؤمنًا ستر من النار سبب خلاصی والدین باشند امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات افضل ست که آمیخته
بشوب طمع و غرض نباشد بلکه خالصًا لله تعالی بود تا نتیجه آن ابدًا بسمت بقا موسوم تواند بود در رویم قدس سره
فرموده که خلوص عمل بآن ست که رویت عمل از نو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نبیند و ندا بنی آیت
زُیِّنَ زینت داده شده یعنی آراسته شده ست لِلنَّاسِ مر مردمان را حُبُّ الشَّهَوٰتِ دوستی
آرزوهای نفس مراد مشتهیات ست و زینت دهنده حق تعالی ست که خالق افعال و داعی او ست و تزئین بر جهت
امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطان ست که می آراید در چشم حسن ایشان این مشتهیات مِنَ النِّسَآءِ
از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِیْنَ و پسران که محبوب طبایع والدین اند وَالْقَنَاطِیْرِ
الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارهای گرد بر گرد نهاده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطارها هست
هزار مثقال زر ست یا هشتاد هزار درم نقره یا به پرنیان پوست گاو دینار و درم وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسبان
علامت دار مراد آن نشان است که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمن اغر محجل و امثال آن
وگفته اند مسومه اسب را آراسته یا تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود وَالْاَنْعَامِ
و دیگر از چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و کشت زار یا زمین های برای زرع ذٰلِكَ
آنچه یاد کرده شد در نظر کفار آراسته گشت مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا چیزیست که برخورداری یابند از آن

در دنیا والله و خدای که معبود حق است عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک او نیکوئی بازگشت حسن المآب خبر در قرب
رب الارباب متصور نمیشود ۵ ای دل از درگاه جانان نوع متاب * زندگی خواهی بجانان اقتراب * چند گردی کوه و صحرا
در هوسش پیش او آن حسن المآب * آیة قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگو یا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ
به بهتر از این ما که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنهاکه پرهیز کردند از شرک که عامه مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش
بگذشتند یا متاع دنیا را دست بازبداشتند چون اهل همه مراتبشان است عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگارایشان جَنَّاتٌ
بوستانهاست که اندکی از و بهتر است از دنیا و آنچه در دست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا
و ما فیها پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها
جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاویدباشند متقیان دران بوستانها ذکر خلود بهت آنست که نعمت دخول در ان
بخوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مرایشان را جفتها اند حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذورات که نساء
دنیا را باشند یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و دیگر ایشان را خوشنودیست از خدای و این
از بهشت و نعیم او بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بینا است بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ
متقیان که نازل منازل جنات خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا
آمَنَّا بدرستیکه ما گرویدیم بآنچه تو فرمودی فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را امروز خط
کرم بر دفتر عصیان ما کش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و فرو دار ما را از عذاب دوزخ نگاهدار الصَّابِرِينَ دیگر صفت
ایشان میکند که صبر کنندگانند بر ادای فرائض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات
وَالصَّادِقِينَ در آستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمان بردارانند در نهان و آشکارا وَ
الْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ و آمرزش
خواهندگانند در سحرها که اوقات اجابت دعوات ست یا نماز گذارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان
نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهج
ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بقصور و فتور و منفق و صفات ذمیمه آنند از روی محبت
و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجه ست بغیر حق ۵ گناه آمد شهود ما سوی الله * ازین نوعی گناه استغفر الله *
و ازین صفات که مذکور شد صبر سید اسلوک ست و صدق بتدارتخلق باخلاق مالک الملوک و فوت اشتغال
بنقص نفس بالفضول و انفاق سبب تکمیل او و تتمه قبول و مراد از استغفار فنای در توحید ست و تا ستار هستی
سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر یعنی در کلمات
و المستغفرین بالاسحار که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز ست این فائده میدهد که چون

شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستولی شد و شب وجود ما عدا که نمود بی بود است زائل گشته صبح شهود
وحدت از افق حقیقت روی نماید و سر کلام تمام اذا الفجر اسراج فقد طلع الصبح اینجا چهره گشاید ۵ لمعهٔ نور
قدم تافت از اکوان ۵ جمله مرادات محدثات برامد صبح وصالش دمیده در همه آفاق ۵ هر طرفی بانگ الصلوة برآمد
آیه وَمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و نیست این زندگانی دنیا اِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ مگر مشغولیی و بیکاری و بازیی
یعنی در سرعت انقضای و زوال بباز وی کودکان میماند که یکجا جمع آیند و ساعتی زان بتهیج گردند و اندک زمانی
بملول و ماندم گشته متفرق شوند و چه زیبا گفته ۵ بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ۵ بیعقل مردمان
که بدان مبتلا شوند ۵ وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ او است سرای حیات ابدی
یعنی زندگانی جاوید و دمدو خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُوْنَ اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیای فانی را
بر سرای جاودانی فَاِذَا رَكِبُوْا فِي الْفُلْكِ پس آن هنگام که سوار شوند کافران در کشتی و بسبب موج در
گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِيْنَ بخوانند خدای را در حالتی که خالص کنندگان باشند له
الدین برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند و در صورت آنها که مخلصان اند چه یاد کنند خدای تعالی در کشف
آن شدت و پناه بر بندبوی و بس فَلَمَّا نَجّٰىهُمْ پس آن هنگام که نجات دهد خدا ایشان را از بحر و بیرون آرد
بسلامت اِلَى الْبَرِّ بسوی دشت اِذَا هُمْ يُشْرِكُوْنَ آن هنگام ایشان شرک آرند یعنی باز گردند
بعادت خویش لِيَكْفُرُوْا بِمَآ اٰتَيْنٰهُمْ تا کافر شوند بدانچه دادیم ایشان را از نعمت نجاة وَلِيَتَمَتَّعُوْا و تا برخوردار
شوند بواجتماع بر عبادت اصنام یا برخوردار از زندگانی این جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند
عاقبت کار خود را بوقت عقوبت آیت اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ جز این نیست که زندگانی دنیا
بازی سست ناپایدار و مشغولی بی اعتبار وَاِنْ تُؤْمِنُوْا و اگر بگروید بخدای و رسول خدای و بپرهیزید
از معصیت و فضول يُؤْتِكُمْ اُجُوْرَكُمْ بدهد مزدهای شما را در آخرت وَلَا يَسْـَٔلْكُمْ اَمْوَالَكُمْ و نمیخواهد از شما
در مزد دادن شما مالهای شما را یا حق سبحانه تعالی نمیخواهد همه مال شما را بلکه بانفاق اندکی از آن حکم کرده که
عشر ست و نصف عشر و ربع عشر اِنْ يَّسْـَٔلْكُمُوْهَا اگر بخواهد از شما مالهای شما را فَيُحْفِكْكُمْ تَبْخَلُوْا پس مبالغه
کند در خواستن یعنی گوید همه را انفاق کنید شما بخیلی کنید بران و نمیدهید بخوشدلی وَيُخْرِجْ اَضْغَانَكُمْ و ظاهر گرداند
کینهای شما را یعنی از شما بخل و کینه ای شما را آیه اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ زندگانی این سرای فانی بازیچه ست و بیهوده
درنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان ست در بازیهای بیحاصل ۵ بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر
بیعقل مردمان که بدو مبتلا شوند ۵ وَزِيْنَةٌ و دیگر آرایشی ست در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش
و مراکب راهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن میان یکدیگر در نسب عالی یا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْاَمْوَالِ

وسباتات بسیاری مالها و اولاد و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی بر طرف شود و لهو و فسوح بغم و ترح مبدل گردد و آرایشها از همه فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انتقال کمثل غیث است همچو باران است که بر زمین تشنه بارد و تخمها که در وست زود بروید و قایم گردد پس از روی خوبی اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثم یکون پس گردد بعد از زردی حطاما در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده و فی الآخرة و در آن سرا عذاب شدید عذابی سخت است مر دشمنان خدای را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده اند و طلب حق فراموش کرده اند و مغفرة من الله و رضوان و آمرزشی است از خدا و خوشنودی مر دوستان حق را که در جستجوی مولی ترک بر دو سرا کرده اند ربا عی ای طالب دنیا تو بسی مغروری ❊ وی مایل عقبی تو بسی مزدوری ❊ وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری ❊ تو طالب نوری بکله عین النوری وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور دنیست زندگانی دنیا مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور در نسبت کسی است که دنیا را دست افزار حصول نعم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا بکار آن سرا نپردازد اگر صاحب دولتی را مدد و توفیق رفیق روزگار شد با سباب دنیا در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراعی دنیا بهره بردارد و بنسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح مال را کنز بهر حق باشی حمول ❊ نعم مال صالح گفتش رسول ❊ احادیث اجذر الدنیا فانها اسحر من هاروت وماروت رواه ابن ابی الدنیا فی ذم الدنیا والبیهقی فی شعب الایمان عن ابی الدرداء معنی این است که حضرت قدسی نبوی صلی الله تعالی علیه وسلم در موقع تعلیم زکی و تادیب غبی فرمود که پرهیز کن از شر دنیا چرا که بتحقیق دنیا در دل ربائی و فریبندگی بی سحره تر از ساحری های هاروت و ماروت است که مردم را از عقبی فراموش و بخود عاشق و بجوش و خروش می نماید و در عذاب ملک ذو عقاب نعوذ بالله من غضبه گرفتار می سازد ❊ بند بگسل باش آزاد ای پسر ❊ چند باشی بند سیم و بند زر ❊ روایت کرده است این حدیث را استاد علما و ادیب حکما حضرت ابن ابی الدنیا در کتاب خود که مسمی بذم الدنیاست و روایت کرده است علیم حقیقی و حکیم تحقیقی حضرت بیهقی در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان است از صحابی سید سعد او امیر حکما حضرت ابی الدرداء رضی الله تعالی عنهم وعنا اجذر الدنیا فانها حضرة حلوة رواه احمد فی الدنیا عن مصعب بن سعد مرسلا معنی انست جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم

در محل تفهیم شیخ وشاب فرمود که بپرهیزکنید از مکر و فریب دنیا پس بتحقیق که آن دنیا اگرچه در باطن خشک و تلخ آگین هست لیکن در نظر ظاهر سبز و شیرین ست پرستی خود را در پرده فریب مستور ساخته رعیت نادان را در نظر شما جلوه داده شما را از لذات جنات دور انداخته در عقوبات درکات گرفتار خواهد ساخت بفهمید واز شر او کناره گزینید روایت کرده ست این حدیث را امام احمد و ابو داود و عابد اعبد حضرت امام احمد رحمة الله تعالی تابعی مقتدای خلایق ماقبل و مابعد حضرت مصعب ابن سعد رضی الله تعالی از روی ارسال و بان روش صداقت اتصال اُتْرُكِ الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ لَخِذَ مِنْ حَتْفِهِ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي مُسْنَدِ الْفِرْدَوْسِ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ معنی اینست که حضرت خیر البریت صلی الله علیه وسلم در باب تعلیم خلقت فرمود بگذار دنیا را باهل آن پس بتحقیق آنکس که گرفت از ان دنیا زیاده از حاجت خود گرفته شود از مرگ خود و حال آنکه او نمیداند در اینجا موت باطنی مراوست پس هر که بغفلت و شغل دنیا فوق حاجت خود اختیار کرد و بسبب آن از اشتغال عبادات حضرت ایزد متعال غم نوالهٔ معطل گشت در هلاک قلبی گرفتار شد نعوذ بالله منها خط مومن از دنیای منافقان همانقدر ست که در وجه معیشت کفایت کند واز جهت نایافت و نشستت حواس و تفرق حالات لاحق نگردد و طاعت جناب مطاع جل جلاله بفراغ بال گذارد و ایثار زاید از حاجت کار اهل دنیای عذار ست که باشتغال دنیای مردود حضرت ذو الجلال جل جلاله از عبادت حضرت معبود غم نوالهٔ غافل شوند و باز ایستند نعوذ بالله تعالی من الغفلت والبطالت ۵ چه پیچی همی خیره در بند آز ∴ چو دانی که آزی در نمانی دراز ∴ گذر جوی و چندین جهان را مجوی ∴ بگلشن زهر دار و سبزی مبوی ∴ مگردان سر از دین و از راستی ∴ که خشم خدا آورد کاستی روایت کرده ست این حدیث را محدث بلند مقامی و استاد خاص و عامی حضرت دیلمی رحمة الله تعالی علیه در مسند که مسمی بفردوس ست از صحابی مقتدای خلایق عیش دیلمی و در طلب دنیا سرا پا بی هوس حضرت انس رضی الله تعالی عنا و عنه اِتَّقُوا الدُّنْيَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَأَسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَمَارُوتَ رَوَاهُ الْحَكِيمُ عَنْ عَبْدِ اللهِ ابْنِ بُسْرٍ الْمَازِنِيِّ معنی این ست که ذات قدسی صفات نبوت آیات صلی الله تعالی علیه وسلم در مقام نفرت از کائنات شطیات فرمود که بپرهیزید از محبت و رغبت دنیا چرا که سر سر مضرت ست و مرا قسم ست بان ذات پاک که نفس من در قبضهٔ قدرت او جل شانه که بتحقیق دنیا هر آئینه ساحره تر از هاروت و ماروت ست که در فن سحر کامل سحره بودند سحر دنیا آن ست که حزر خود را در چشم بینندگان مستور ساخته عاقلین را بخود شائق میسازد

وفوائد عقبی بریاد سید بدر روایت کرده ست اینحدیث را محدث مدینه و علامه عظیم حضرت حکیم از صحابی مروج طریق
سلمانی حضرت عبد الله بن البحر ماذنی رضی الله تعالی عنه حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ
فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ عَنِ الْحَسَنِ مُرْسَلًا معنی اینست که حضرت محبوب خالق هر مربوب جل جلاله صلی الله تعالی
علیه وسلم در مرام اعراض از دنیای بد اغراض فرمود که حب دنیا سر جمله گناهان ست چنانچه همه تن در تعلیم وعدم
تابع سر ست همچنین جمله خطیات در قوام والدام تابع حب دنیا ست الحق که حب دنیا عجب تخم فساد انگیز ست
که از عهد حضرت آدم علیه السلام تا این دم زراعات آمال کدام کدام امم را بنار عذاب حضرت موجد حدوث
وقدم عم نواله نسوخت وچهره امانی انها در آئینه نامرادی نافروخت ؎ کجا آن سواران گردن کشان
کز ایشان زمین بیگیتی نشان ❊ کجا دان بری چهره کان جهان ❊ کز ایشان بودی شادمان جهان
کجا آن سر و تاج شاهنشهان ❊ کجا آن بزرگان فرخ مهان ❊ هر انکس خ زیر چادر نهفت
چنان دان که با خاک گشت ست جفت روایت کرده ست اینحدیث را علم تقی و محدث نقی حضرت امام بیهقی
علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان ست از تابعی شرافت ولی و کرامت ماثری حضرت حسن بصری رحمه الله
تعالی بطریق ارسال و بطرز اتصال مثال حُلْوَةُ الدُّنْيَا مُرَّةُ الْآخِرَةِ وَمُرَّةُ الدُّنْيَا حُلْوَةُ الْآخِرَةِ
رَوَاهُ اَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ وَالطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ وَالْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ
الْإِيمَانِ عَنْ اَبِي مَالِكٍ الْاَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ معنی اینست نفس کامل رسول مکمل
صلی الله تعالی علیه وسلم در موضع تکمیل ایمان جمیل فرمود که شیرینی دنیا تلخی آخرت ست یعنی لذائذ دنیا
یکسر دلنشین و شیرین اند لیکن در جزای اعمال ذوقا تا بنها تلخی عقبی که عذاب و دوزخ ست مقرر ست و تلخی دنیا
شیرینی آخرت ست اعنی مشتاق طاعات و عبادات که سراسر تلخی انست در مقابل آن تو سب
عقبی که سر بسر شیرین ست معین ست روایت کرده ست اینحدیث را امام امجد و مجتهد افرد حضرت امام احمد علیه الرحمة
در مسند خود و روایت کرده ست عالم حقانی و فاضل ربانی حضرت طبرانی علیه الرحمة در کتاب خود که
مسمی بمعجم کبیر ست و روایت کرده ست محدث صداقت قایم و عالم طهارت لازم حضرت حاکم در کتاب خود که مسمی
بمستدرک ست و روایت کرده ست محدث متقی و برمعارج صدق مرتقی حضرت بیهقی علیه الرحمة در کتاب خود
که مسمی بشعب الایمان ست از صحابی عالی ماثری و متعالی مفاخری حضرت ابی مالک الاشعری رضی
الله تعالی عنه اَلدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ فَمَنْ اَخَذَهَا بِحَقِّهَا بُورِكَ لَهُ فِيهَا وَرُبَّ مُتَخَوَّضٍ فِيمَا
اشْتَهَتْ نَفْسُهُ لَيْسَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِلَّا النَّارُ طب عَنِ ابْنِ عُمَرَ معنی اینست که رسول قیوم
القیام علیه الصلوة والسلام در امر رشید و عالم اسلام فرمود که دنیا شیرین و سبز ست تلخی و خشکی

خود را در پرده شیرینی و سبزی مخفی نموده ست پس هر عاقل که از دنیا بقدر حق خود گرفت یعنی موافق حکم
شرع شریف بتصرف خود در آن جا نرداشت و از مقدار ضروری زیاده نخواست برکت کرده شد برای آن
شخص در آن تصرف یعنی عند الله تعالی آن شغل دنیا مقبول و پسندیده شد و کفایت معیشت او کرد و آنرا
بسیار خواهنده دنیا در خواهش نفس خود که هر چه نفس خواست با و داد و اعتنا باستجازت شریعت نکرد پس برای
چنین شخص بسیار خواهنده دنیا در روز آخرت مگر آتش عذاب نعوذ بالله تعالی مهیا روا کرده ست
این حدیث را محدث رحمانی مقبول حضرت سبحانی عز برهانه حضرت طبرانی در کتاب خود که مسمی بمعجم کبیر ست
از صحابی باصداقت مرسیر و نفاست سراسر مقبول عوام و خواص حضرت عبد الله بن عمرو ابن العاص رضی الله
تعالی عنه الدنیا خضرة حلوة من اکتسب فیها مالا من حله و انفقه فی حقه اثابه الله
علیه و اورده جنته و من اکتسب فیها مالا من غیر حله و انفقه من غیر حقه
احله الله دار الهوان و رب متخوض فی مال الله و رسوله له النار یوم القیمة
حب عن ابن عمرو معنی این ست که حضرت شفیع شفیعان روز جزا علیه الصلوة و السلام
در اندرز صغار و کبار فرمود که دنیا سبز و شیرین ست و در قلب هر کس و ناکس جای نشین انکس
که حاصل گردد در دنیا مال از وجه حلال و نفقه داد آنرا در راه ثواب بدلنگ خواهد داد او را حضرت
حق تعالی بر این عمل اکتساب و انفاق و خواهد در آورد او را در بهشت خود و آن شخص که فراهم کرد
در دنیا مال از وجه حرام و نفقه داد آنرا در موقع ناشروع خواهد در آورد حق تعالی او را در خانه ذلت
که نار جناب قهار ست نعوذ بالله تعالی منها و ناکسیار طلب کننده ست مال خدای تعالی و رسول
خدای تعالی را بوجوه ناشروع پس برای انطلاب واجب ست آتش دوزخ روز قیامت نعوذ بالله تعالی
من النار هر کس که طلب و تصرف در آن بی بقا موافق حکم شرع علیا کرد نجات یافت و آن ناکس
که در امور مذکور عادة رغبت را بر خلاف امر شریعت منیف اندوزد بمیود خویش را در عذاب عقاب افگند

شعر بی حکم شرع آب خوردن خطاست ❊ وگر خون بقوتی بریزی رواست ❊

روایت کرده ست این حدیث را مقتدای پیر و جوان و پیشوای
شیوخ و شبان حضرت ابن حبان از صحابی رفیع القدر عمرو در وقوع مشهور از طارات تا ثمار در
حضرت عبد الله ابن عمر رضی الله تعالی عنهما الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر رواه احمد فی
مسنده و المسلم و الترمذی عن ابی هریرة و البیهقی فی شعب الایمان و الحاکم
فی المستدرک و عن سلمان رضی الله عنه و رواه البزار عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه

معنی اینست که سرور مخلوق اول و آخر علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات ابهرها در باب پند خلایق اصغر و اکبر فرمود که دنیا زندان مومن و بهشت کافر صالحان شاجن ست یعنی دنیا هرچند حلاوت انگذ و حضرت پیوندست لیکن بمقابله آخرت در حق مومن ارچند سراسر زندان و پابندست و در حق کافر نایسندیده دوزخ شد اند دنیای سراپا مکاید بمنزله بهشت پر فوائد ست کما لایخفی علی العاقل الخبیر والعارف البصیر روایت کرده ست اینحدیث را امام ارشد و مجتهد باصواب سرمد حضرت امام احمد علیه الرحمة در مسند خود و عالم پر مکارم و در ملک علوم ناظم حضرت امام مسلم علیه الرحمة و محدث لاثانی و عالم علوم لایزالی حضرت امام ترمذی علیه الرحمه از صحابیه سراپا خیره دیگر باصداقت باهره حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنه و محدث باصدق حقیقی و عالم علوم تحقیقی امام بیهقی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان ست و محدث حاکم محاکم صدق ناظم حضرت حاکم در کتاب خود که مسمی بمستدرک ست از صحابی پر فیضان و سراپا راستی توامان حضرت سلمان رضی الله تعالی عنه و محدث خوش اسرار و عالم راستی سرو کلاه حضرت بزار علیه الرحمه از صحابی از سراپا داد گر و در بحر عرفان شناگر حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما الدُّنْیَا دَارُ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَمَالُ مَنْ لَا مَالَ لَهُ وَلَهَا یَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ حم هب عَنْ عَائِشَةَ هب عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ مع وقفا معنی اینست که جناب نبی پر معانی بروی صلوة و السلام نورانی در ارشاد اهل جهانی فرمود که دنیا خانه بی خانمان ست یعنی هرکه دنیا را محل خانه پنداشت علامت حماقت خود را در جهانیان رونما ساخت و از میدان اراده خود گوئی نامرادی یافت و دنیا مال کسی ست که مال ندارد یعنی هرکه مال دنیا را مال انگاشت علم نادانی برعرصه فراست خویش افراشت دنیا برنیت دنیا احمقی جمع می سازد که عقلی نمیدارد یعنی آنکس که در گرد آوری مال درین سرای بیقدری تمثال خود را مشقت پا مال ساخت درحقیقت و معنی مشقت و سعی هیچ میرزی خود را شهرت اتصال داشت روایت کرده ست اینحدیث را امام مجدد و مسعود مخلد حضرت امام احمد علیه الرحمه و عالم علوم استغراقی و عارف عرفان مستغرقی امام بیهقی علیه الرحمه از حضرت صحابیه بلند پایه و طهارت مایه ام المومنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و عنهما و روایت کرده ست عالم راست نطقی و محدث سراپا صدقی حضرت بیهقی علیه الرحمه از صحابی صدق مقصود و راستی مشهود حضرت عبد الله ابن مسعود رضی الله تعالی عنه از روی موقوف اَلدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَسَنَةٌ فَإِذَا فَارَقَ الدُّنْیَا فَارَقَ السِّجْنَ وَالسَّنَةَ حم طب حل ك عَنِ ابْنِ عَمْرٍو معنی این ست که امام الانبیاء علیه الصلوة و السلام کثیرا کثیرا در باب آداب دانست کیفیت دنیا بخلایق دریا فرماید

که این جهان گذر توامان زندان مومن و قحط آن ایمان خازن ست یعنی چنانکه امتحان و شدایه
زندان و قحط زحمتها میکشد همچنین مومن بشرف مقترن در دار فنا قاسی مصائب می برد پس
وقتیکه مومن دنیای فنا متمکن را خواهد گذاشت آنگاه شدایه و مصائب جان کاه این سرای تباه نخاهد
خواهد یافت روایت کرده ست این حدیث را عابد اسجد و عالم دافع حجج خاصمین الدحضرت امام احمد
علیه الرحمه و عالم حقانی و محدث صداقت بیانی حضرت طبرانی در کتاب خود که مسمی بمعجم کبیر ست و عالم
و محدث ابو نعیم در کتاب خود که مسمی بحلیه ست و عالم صدق معالم و محدث در صداقت ذو مناعم
حضرت حاکم در کتاب خود که مسمی بمستدرک ست از صحابی سعادت اختصاص حضرت عبد الله ابن عمرو ابن العاص
رضی الله تعالی عنا و عنه اَلدُّنْیَا حَرَامٌ عَلَی الْاٰخِرَةِ وَالْاٰخِرَةُ حَرَامٌ عَلَی اَهْلِ الدُّنْیَا وَالدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَةُ حَرَامٌ عَلَی اللّٰهِ رَوَاهُ الدَّیْلَمِیُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ یعنی معنی انیست که رسول اکرم صلی
الله تعالی علیه وسلم فرمود که دنیا حرام ست بر اهل آخرت و آخرت حرام ست بر اهل دنیا و دنیا و آخرت هر دو حرام
اند بر خدای تعالی که ذات او تعالی مبرا و منزه ست از احتیاج بسوی هر دو روایت کرده ست این حدیث را دیلمی
در کتاب خود که مسمی بفردوس ست از صحابی تقوی اساس حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنه اَلدُّنْیَا
حُلْوَةٌ فَمَنِ اتَّقَی اللّٰهَ فِیْهَا وَاَصْلَحَ وَاِلَّا کَالْاٰکِلِ لَا یَشْبَعُ وَبَیْنَ النَّاسِ فِیْ ذٰلِکَ کَبُعْدِ الْکَوْکَبَیْنِ
اَحَدُهُمَا یَطْلُعُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْاٰخَرُ مِنَ الْمَغْرِبِ رَوَاهُ الرَّامَهُرْمُزِیُّ فِی الْاَمْثَالِ وَسَنَدُهُ
حَسَنٌ عَنْ مَیْمُوْنَةَ معنی انیست که ممتاز ذوی العقول رسول مقبول صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود که
دنیا شیرین ست پس کسیکه ترسید از خدای تعالی در دنیا و اصلاح عقائد و اعمال خود نمود پس آن مرد
حسن ست و انتفاع حاصل نمود به دنیا و اگر نترسید از خدای تعالی در دنیا و اصلاح عقائد و اعمال خود نکرد
پس آنکه مثل خورنده ست که سیر نمیشود و در میان مردم در ین امر که مذکور شد مانند دوری دو ستاره
که یکی نمودار می شود از مشرق و دیگری از مغرب روایت کرده ست این حدیث را محدث متقی رامهرمزی
بضم میم اولی و ضمه ها و سکون میم ثانیه و سکون راء در میان ها و میم ثانیه و کسره زا معجمه بعد آن در کتاب خود که
مسمی بامثال ست از میمونه رضی الله تعالی عنها و سند این حدیث حسن ست اَلدُّنْیَا کُلُّهَا مَتَاعٌ
وَخَیْرُ مَتَاعِ الدُّنْیَا الْمَرْاَةُ الصَّالِحَةُ حم ن م عَنِ ابْنِ عَمْرٍو معنی انیست که سید واعظین
و سرور ناصحین علیه الصلوة والسلام الی یوم الدین فرماید که همه دنیا برخورداری ست یعنی چیزی ست
که از و برومند توانند شد و بهتر نفع مندی دنیا زن نیکوکردار ست که از و بفوائد دنیا و دین فائده مند
می توانند شد ؎ زن خوب فرمان برو پارسا ؎ کند مرد درویش را پادشا ؎ روایت کرده ست

این حدیث را زاهد علایق دنیا مجرد و عابد بفیود شرع مقید امام احمد علیه الرحمه و عالم قدس بالا مالی و محدث صدق استمالی امام نسائی علیه الرحمه و عالم صداقت متکلم و محدث راستی قایم حضرت امام مسلم علیه الرحمه از صحابی سالک طریق ثواب و آجر حضرت عبد الله بن عمر و رضی الله تعالی عنا و عنه الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما کان منها لله عز و جل الضیا عن انس معنی اینست که سلطان مذکرین و امام سالکین علیه الصلوة و السلام الی یوم الدین فرماید که دور از رحمت حق تعالی ست و هر چه در دست همه از رحمت حق تبارک و تعلی دور است مگر آن چیز از ان دنیا که خاص برای حق تبارک و تعالی ست یعنی جمیع دنیا و ما فیها مردود از رحمت حق تعالی ست لیکن آن دنیا و ما فیها که خاصة لله تعالی و لوجه الله الاعلی باشد مقبول ست شاغل آن و عامل آن نیز بلا شک لغیر وجه الله جل جلاله مردود و قبوح و لوجه الله عم نواله مقبول و ذی فتوح خواهد بود ۵ مرد ست آنکسی که ز دنیا جدا شود ۵ نامرد آن که در پی آن مبتلا شود ۵ حیوان کسی بود که بدنیا حریص شد ۵ انسان همان که محو یار و خدا شود ۵ روایت کرد ست این حدیث را عالم دانا و محدث بینا حضرت ضیا مقدسی علیه الرحمه از صحابی درکنه یابی دین اکیس و در تسبیح فهمی شرک و بدعت احس حضرت انس رضی الله تعالی عنا و عنه الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ذکر الله و ما والاه او عالم او متعلم ۵ عن ابی هریرة طس عن ابن مسعود معنی اینست که مرشد مومنین و پیشوای مسلمین صلی الله علیه وسلم الی یوم الدین در قواعد ترک دنیای بیر مکاید فرماید که دنیا بعید از رحمت و نا پسند حضرت آله بلند ست استطامه و همچنین هر چه در دنیا ست جمیع دور و طرید از قبول و نا پسند جناب رازق دو یا بند ست جل ارتضاه مگر یاد حق تبارک و تعالی و عبادت آنجناب اعلی تعالی علوه و آن چیزی که حضرت حق ذو عزت تبارک عزه آن چیز را از دنیا دوست دارد و پسند فرماید که انچیز مقبول حضرت اوست و آن شی محبوب حضرت صانع اصل و فی تبارکت صنعته ذکر الله تعالی و اذعان فرمان اوست و اجتناب از نواهی او چرا که حق جلا و علا ذکر خدا محبوب میدارد و اتیان اوامر و احتراز از نواهی از مستلزمات اوست و دیگر چیز پسندیده حضرت حق جل شانه از دنیا حالت دانستن حقایق دین ست و دیگر حالت پسندیده از حالات دنیا آموختن علم دین ست روایت کرده ست این حدیث را عالم علوم عالیه و محدث با صدقات متعالیه حضرت ابن ماجه علیه الرحمه از صحابی با فضائل نامیه و با مکارم سامیه حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنه و عنه و محدث مستحق جنانی و باحج رجانی حضرت طبرانی علیه الرحمه از صحابی رشاد فرمود و فضائل مقصود حضرت عبد الله ابن مسعود رضی الله تعالی عنا و عنه در کتاب خود که مسمی باوسط ست الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله البزار عن ابن مسعود معنی اینست که سرور عالم و سید ولد آدم صلی الله علیه وسلم ارشاد نماید که دنیا دور از رحمت و قبول حضرت

حق تعالی ست و هر چه در دنیاست همه دور و نامقبول از عزیزند حضرت سبحانه و تعالی ست مگر علم کردن بکار نیکو و منع کردن از عمل بد و یاد مبارک و پاک حضرت خالق سمک و سماک جل ذکره یعنی از فوق زمین و تحت افلاک چیزی که مقبول حضرت بی انباز و بی اشراک ست همین اشیاء موصوفه ست و دیگر هیچ انسان را باید که در شغل امور مذکور اوقات بسر سازد و بفضله تعالی کام دل از منافع دارین حاصل نماید ۵

خبر یاد دوست هر چه کنی آن ضلالت ست ۵ خبر وصل دوست هر چه بجوئی بطالت ست ۵ سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر یار ۵ علمی که ره بحق ننماید ضلالت ست روایت کرده ست این حدیث را عالم علوم مقدار و محدث صداقت گفتار حضرت بزار علیه الرحمه از صحابی نماینده صلاح و سود فرماینده فواید و بهبود حضرت عبد الله ابن مسعود رضی الله تعالی عنه اَلدُّنْیَا مَلْعُوْنَةٌ مَلْعُوْنٌ مَا فِیْهَا اِلَّا مَا ابْتُغِیَ بِهٖ وَجْهُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ طب عَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ معنی اینست که سید رسل و هادی سبل علیه الصلوة و السلام در هدایت امور جزو و کل فرماید که دنیا ملعون و مردود ست و هر چه در دنیاست همه دور و مطرود از عزت پسند جناب و دود و عز قبوله مگر آن دنیا و ما فیها که بسبب آن رضا حضرت خدا جل جلاله حاصل کرده شود محمود ست و مسعود و ما بقی همه مردود چنانچه حضرت اولوی و جناب مولوی معنوی حضرت مولانای رومی بلخی علیه الرحمه والرضوان فرماید

نظم بیست دنیا از خدا غافل بدن ۵ نی قماش و نقره و فرزند و زن ۵ مال را گر بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول ۵ آب در کشتی هلاک کشتی ست ۵ آب اندر زیر کشتی پشتی ست ۵ روایت کرده ست این حدیث را عالم علوم قرآنی و واقف فنون فرقانی حضرت طبرانی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی به معجم کبیر ست از صحابی تارک دنیا و شاغل در عبادت حضرت خدا عزت طاعته حضرت ابو الدرداء رضی الله تعالی عنه اَلدُّنْیَا لَا تَنْبَغِیْ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِاٰلِ مُحَمَّدٍ اَبُوْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ السُّلَمِیُّ فِی الزُّهْدِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهَا معنی اینست که سرور انبیاء و افضل اصفیا علیه الصلوة و السلام الی یوم الجزا در حقیقت دنیا فرماید که دنیا سزاوار برای محمد رسول الله تعالی علیه الصلوة و السلام و برای آل وی صلی الله علیه وسلم نیست یعنی دنیا بی بهبود ست و مردود حضرت محمد رسول الله علیه من الصلوات و السلام نامسعود ست حضرت رسالت پناه دنیا تباه را قبول نفرمود و نه اهل بیت اطهار آن نجاست و ثمار را قبول نمود پس هر که از اولاد حضرت نبی خیر معاش و معاد مطیعین آن سرور قدس بنیاد علیه الصلوة و السلام باشد آن پرفساد را اختیار ننماید [illegible] و معنی آل هر دو کس آل ست اول آنکه صراحت با اولاد آنحضرت علیه الصلوة و السلام دارد و دوم [illegible]

از قوم اسود و احمر هر که باشد که در حدیث شریف آمده ست که آل محمد کل تقی روایت کرده ست این حدیث را عالم
صداقت کلامی و محدث راستی اتصافی حضرت ابو عبد الرحمن اسلمی علیه الرحمه از صحابیه قدسی اراده و طهارت
امامه محدثه شریفه حضرت شفیعنا و جناب رسول ناصلی الله تعالی علیه وسلم حضرت عایشه صدیقه ام المومنین
رضی الله تعالی عنا و عنها الدنیا لا تصفو المؤمن کیف وهی سجنه و بلاؤه ابن ابی هلال عن
عائشة رضی الله تعالی عنه معنی اینست که مومن تارکین و شاهدین رسول الله علیه الصلوة والسلام
الی یوم الدین در آداب ترک دنیای خراب فرماید که دنیا صاف و بی آزار نمی باشد در حق مومن
و چرا چنین نباشد که دنیا زندان مومن و محل ابتلا اوست بدان ای غافل که دنیا دار پر کدر است و عیش
بیقرار و هر که از و صفا و عیش جوست بلاشک حماقت خواست و ضلالت جو همان بهتر ست که هر عاقل
این متاع فنا کامل را در استرضای حضرت خدای یکتا جلت و حده صرف سازد و این سرمایه بی بقا شامل را
در ابتغار مرضیات جناب رافع سماوات قدست قدرته در مصرف آرد هر که ازین کند عاقل ست و در آخرت
فوز و فلاح واصل ست و انکه ازین سر جاهل ست در عقبی عذاب قابل ست روایت کرده ست این حدیث را
عالم خوشخیال و محدث صداقت حال حضرت ابن ابی هلال علیه الرحمه از جناب صحابیه ام المومنین
سراپا سکینه و سرتاپا نورانیه و سربسر حقانیه حضرت عائشه رضی الله تعالی عنا و عنها حکایت
یک روز دنیای بدروز در خانقاه عرفان پناه حضرت شیخ شموع ایمان افروز و کفر و شرک سوز فرخ کام
فاق و فجار حلاوت تقوی و ورع اندوز و بانعام حضرت منعم عمت نعمائه هزاران هزار معارف در نسبت
باطنش هنوز امام حقایق دینی جناب غوث اعظم سید عبد القادر محی الدین جیلانی علیه الرحمه بصورت
زنی بهزار حسن و ادای کرشمه کنی با بیشمار غمزه و ناز عشوه فنی که گویا مصداق حالش باشد ؎
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند ❊ ببالا بکردار سرو بلند ❊ لبانش طبرزد دهانش شکر ❊ سرو بر مکلل
بدر گهر ❊ ستاره نهان کرده زیر عقیق ❊ تو گفتی ورا زهره آمد رفیق ❊ با بسیار لباس معشوقی و زیور
دلبری عشاقی حاضر آمد و بوساطت مریدی که آنگاه داخل خانقاهی شد بحضور پر نور آن شیخ معارف
ظهور معروض داشت که کمینه دیرینه با حسن و لطافت و حالت بکارت که دارد نقش خود را بر ذات صفوت
صفات شیخ پر کرامات عرض میکند قبول فرمایند حضرت شیخ باستماع آنکلام سراپا وبیخ تبسم فرموده
با مرید صفا مزید ارشاد فرمود که با وی بگو که تو صد هزاران شوهر گرفته و با بیشماران شوخفت گردیده
حالت دوشیزگی چگونه داری مرید فرید فرموده شیخ با آن بی نمود و با وبیخ رسانید زن بطالت فن
در جواب گفت و گوهر حقیقت را برشته بیان بدین طرز خوش سفت که آری بسیار عشاق حضور البشعر هی

گرفته ام دلی بیشمار مشتاق خویش را یافتی دکار آورده لیکن آن همه دنیا طلب و غافل از حضرت رب عزت
عین بودند با بران حالتم اصلی ست و گفتیم از حالی بحالی غیر نقلی در مردان قرب جناب حضرت حق جل شانه
کسار جولیت اند در مردان فحولیت باوجودی که خود را از همه بران فردان و حیدان عرض میکنم معلوم نمی
فرمایند و بالاف طرد و رد از پیش صفا اندیش میرانند ✤ عاشق کز عشق او دم میزند ✤ پشت پا بر هر دو
عالم میزند ✤ جمال و ملک مکن فخر گرچه معتبرست ✤ بغیر یاد خدا هر چه هست دردسرست ✤ حق ست
در است که محبان حضرت رافع سماوات عزت محبته سراسر از دنیا بر قصور نفور اند و ازین جهت
سر بسر پر نور و برحق ست و بجاست که دوستان جناب نگارنده گیهان جلت عودته بالکل از دنیای
منکر تر از مل مفارقت محصور اند و بدین سبب همه تن کرامات گنجور ✤ باکس مکن محبت و خواست
مکن خدارا ✤ از عمر ما ندیکدم فرصت شمار یارا ✤ ای دل گذر دنیا نگر کجاست اکنون ✤ آئینه سکندر
هم تخت و تاج دارا **حکایت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام با دنیا**
رسول از کی و نبی اعلی و پیغمبر اولی و صاحب ورع و تقوی در مقام والا لوری حضرت عیسی علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام بلا انتهی در مکاشفات مانند منجی و مشاهدات چون بدر الدجی دنیای بی بقا
و بلا وفا را بصورت زنی مشاهده نمود و فرمود که بچه مقدار شوهران عشرت کار و ازواج مسرت سرو کار
دکار آورده و من بعد بکار گذاشته آن بی بود و نمود در جواب رسول مورود ورود عرض نمود که آن قدر
شوی نشاط خود ابنساط جو بنر و جیت گرفته ام و بشوهری مقرر نموده که از بسیاری اعداوش طاقت
شمار طاق ست و از بیشماری تعداوش قوت شمردن باعجز پر اتفاق رسول رسالت مذاق از ان
بیوفاق مسافت داشت که آنهمه ازواج باخذ طلاق فراق داده و یا بموت آن بمشتاق دیگر گرائیده دنیای
پر نفاق در جواب پیغمبر سائل بزرگ اخلاق گفت که جمیع شریف و وضیع را بکشتم و مجموع کبیر و صغیر را
هلاک ساختم نبی شریف بآن کثیف کلمه لطیف فرمود که طرفه عجائب ازین احمقان بی لباب که تر او در معامله
مماثل و اقران خویش باین حالت خراب و فریبندگی چون سراب می بینند و عبرت نمیگیرند و رغبت میکنند
رباعی دایم نه لوای عیش افراشتنی ست ✤ پیوسته نه تخم خوردی کاشتنی ست ✤ این داشتنی ها همه پنداشتنی
ست ✤ جز ذره دردی که نگه داشتنی ست ✤ **حکایت** عالم عامل و عارف کامل واقف اعمال
تسخیری حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری که از اشرف اولیا و اکرم اصفیا اند علیه الرحمه از حالات سراپا کرامات
آنجناب حکایت ست و در موقع ندرت روایت که آنجناب بعد از تحصیل علوم تسخیر الانس و جن و اکتساب فنون
خواطر گیر ثقلین افاق متمکن بقدرت حضرت قادر عز تقدیره عجب مظهر خوارق و طرفه مصدر افعال عادت تغازل

گردیدند که طاقت تقریر و گفتارش طاق ست و قوت تحریر و نگارشش با قصور اتفاق بدید کرامات حضرت شیخ را در
امر خود یقین شد که فضیلت ولایت همین میباشد که میدارم و شرافت صفوت هم برین آئین میشود که
نفس خود را بران حالت میشمارم و حضرت عارف موصوف نوی تجرید مصروف سیر و سیاحت داشتند
وقتی علی سبیل عادت در قرب شهری بمسجد یکه سه تن صوفی صفا نشین دیگر در ان مسجد برسم ترک و تجرید
ساکن بودند و در ولایت طاعت حضرت خالق ظاهر و باطن غرطقه متوطن خود داشتند دیدند که آن سه
صوفی صافی درسته گوشه مسجد مشغول در یاد فلاح معاد جناب مصور معاش و معاد غر سلطانه مشغول اند گوشه
چهارمی خالی ست آن شیخ پر انوار بر سم شب بیدار آن زاویه را بجهد ابرای خود اختیار نمودند و معمول بعبادت
حضرت صوفی ها معمول نشستند **شعر** دمبدم باید دوست باید کرد × شوق را عشرت علم این ست × چون بپایان رسد
شب دیجور و قطعه از لیل ظلمت معمور بر در رسید **شعر** شد شب ست خورشید را دست و پا × فرو ماند گردون گردان بجا
از جانبی روشنی فراوان بمثل مشعل افروزان نمودار گشت و چنان نمود و محسوس گشت که آتش خرمن خرمان خرمان
قریب بمسجد گشت آنوقت مدرک حس نظر گردید که زنی نوجوانی با جلل و جواهر وافر و شکل و شمائل در زیبائی
و دلربائی بدرجه تمکاتر که وفاق حالتش شاید **نظم** زسر تا میانش یکدار عاج × برخ چون بهشت و بالا سرو

بران سفید سیمینش مشکین کمند	سرش حلقه چون حلقه پای بند	بخالش چو گلنار و لب نار وان
رسیمی بر شش رسته دو نار وان	دو چشمش بسان دو نرگس بباغ	شده تیرگی برده از پر زاغ
دو ابرو بسان کمان طراز	برو تو زپوشیده از مشک و ناز	ازان کمند سیم و سر بر زمین
فرو هشته بر گل کمند کمین	بمشک و بعنبر سرش یافته	بیاقوت زمرد متنش تافته
سر زلف و عبدش چو مشکین زره	فگندست گوئی گره بر گره	دهانگشت بر سان سیمین قلم
بر و کرده از غالیه صد رقم	اگر ماه بینی همه روی اوست	وگر مشک بوئی همه موی اوست

درون مسجد می آید و این همه روشنی از لمعان جواهرات لطافت آیات ست که آن زن ملاحت فن برین
سراپا مزین خود را آراسته دارد و آن دلربا با این همه عشوه زیبا باهزار ناز و ادا درون مسجد داخل شده
روبروی احدی ازان و صیدان سه گانه که دران مسجد خانه داشتند پرستار وار با ادب بیشمار بایستاد و اندیشه
آن حالت حضرت شیخ محمد غوث علیه الرحمة بخاطر آورد که شاید این زن ملاحت نشین از اولاد و اعزه
و اهل دول ست که باین حسن و زیبائی و لباس و زیور گران بهائی ست و در خدمت این ولی مشغول
بیاد حضرت معبود تعالی تبارک علوه نسبت ارادت منسوب و علم بیعت منصوب دارد که در وقت شب بطرز
سراپا ادب بنجد تمش حاضر گردیده و ازان معشوقه نزاکت کار و محبوبه ملاحت شعار در حضور پر نور زاهدی

زان زهاد با طاعت تمام بایستاد و بصد رغبت گذارش داشت و گیتر دیرین و مملو که گهین بنا بر فرمانبرداری
بخدمتگذاری بسر و چشم حاضرت مصرعه گر قبول افتد زهی عز و شرف * آن شیخ الطف اصلا
بجا بلوس آن پرا فسوسش دانگف خیال نمود و همچنان در عبادت حضرت معبود عزت طاعة مشغول بود
چون الحاح آن نازنین موجب انزعاج از عبادت گذشت زاهد طهارت دست از گفتگوی آن حسن ملو بکشید و
از سر غضب چند ضرب پای بپوشش بر سر آن زاکت و شادوش زد و لبرطا نفوت از پیش پا خویش مردود و مطرود
نمود زن صباحت کام زن از یاس قبول خود بنا امیدی تمام از رو بروی آن بزرگی کام برداشت و بهمان طور
و طرز پیش دیگری از ان زهاد ثلثه شده و در حضور قبض نشور آن عارف گنجور تیز محاطه زاهد این یافت و روی
رغبت مو بواز سوی آن عابد عبادت خوی بر گاشت و تر دز اهد ثالث رفت و همچنان از ان پر عرفان نیز
بیسار رد و طرد بر گشت و بطرف حضرت شیخ محمد غوث آمد حضرت شیخ موصوف که نظر بتماشا رد ل کشای
آن واقعه کشاده داشت بنحاطر خویش انگاشته بود که اغلب طریقه تعلیم این مرشدین و روش تادیب
این استادین همین و متعلمین خود همچنین میباشد که بجلوه ظهور رسید و صورت بروز آرا تا بدیع بیران
خواست که همچنان تادیب آن معشوقه عجیب بهمدارد ان معشوقه حسن نصیب بزجر و توبیخ دست آن لبیب
بگرفت و گفت که زنهار خیال محال بخاطر راه ندهی که من کنیز و مملوک آن این
بزرگان ثلاثه ام این والیانم لذ سر ولایت مرا میسزند و میرانند و تو غلام و مملوک من هستی که چندین روزگار
عمر مستعار بجهت حصول من در ریاضت شاقه و عبادات پر مشاقه بسر برده چه طاعت داری که بر من
حکمرانی حضرت شیخ باستماع آن گفتار غافل از سر کار حیران و پریشان بماند و از حقیقت باجرا و کیفیت مدعا
استفسار نمود آن عشاق فریب و محبان ناشکیب در جواب آن دانا و ادیب گفت که ای عاقل غافل من
و نیای فنا کامل ام و بی بقا شامل که بقدرت حضرت حق عزت قدرته چنین زیبائی و دلربائی مخلوقم
کارم محکومی ارکان و حاکمی شائقان ست و سروکارم فرمان پذیری زاهدان و امر کنی بر راغبان پیش متنفران
پرستار و اردوان و روانم و نمیپذیرند و خواهشمندانم نهزار آرزو دارم تا زانها و از انها بصد هزار نفور رمان هر که مرا خواست
نیافت و آنکه از سر طلبم برخاست دریافت نظم مکن کاری کز و شرمنده باشی * مکن کاری نکو تا زنده باشی * بر و از منت مخلوق بگذر *
که همچو مهر و مه تابنده باشی * اگر مردی ز دنیا رو بگردان * که بار از دوش خود افگنده باشی * اگر عاصی و خود را شناسی * همیشه باقی و پاینده باشی
جناب شیخ از کلام آن پرویخ متنبه شده دانست که چندین عمر عجیبه کیر در حصول کمال تسخیر بسر بردم تقصیر کردم و اینقدر ریاضات شاقه
که در تحصیل این فضل منتفضی ساختم بازی ست که باختم زان بعد آن بطالع سعد از سر نو جمیع ریاضات نفس کشی و مجموع عبادات
دلکشی را صرف ابتغائ لوجه الله تعالی اعاده فرمود و کمال باطنی و فضل عرفان فنی کما هو حقه حاصل نمود

تفاوتی نیست که عرقبول حضرت نوازنده متقبول عرقبوله متمول برآوای طاعت لبد و فی الله ست جل شان الله تعالی و تقاربی نی
که شرف پسند جناب و پابند عظم قدمه موکول برگذارش عبادات بتفاوت وجدانه تعالی ست تعاظم برهان الله اعلی حکایت حضرت شیخ
اسعد ولی اعبد و مرشد احمد و اسود محی الدین جناب امیرالمومنین و امام المسلمین شیخنا سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان بهدایت
خالق دنیای ممتد و آخرت اخلد عمت هدایته از دنیای باخصام الدنفوذ نا محصور داشتند که اگر با قامش بدوی ظلام قام کرده شود
هر اینه نمونه از فراوان امتعه و صفش جلوه گر گردد و اگر از تسویدش صفحات اوراق اسود نموده آید البته دستبوی از بی
پایان گذار ستایشش آرایش داده آید ترک این او دنیا متروک بقدر فنای این بی بقا مسلوک و تجرید از دنیا و فنایت مزید بمقدار
دنو دنیا دطرید و نفرت از مزهبت دار فنا منزلت باندازهٔ بیوفائی این مرغبر اسرا با کناخت و ناخوشی از دنیای عشاق
کشی بچیله بیقرار دشی این متاع سراسر غشی ✿ بدنیا دل نبند دهر که مردست ✿ که دنیا مرد بسیار اندوه و دردست طوائف مستفیضان
حضرتش که پیش از استفاضه حضورش در طلب دنیا شغف تمام داشتند بعد از وله ربای خوان ارشادش و ترک آن لازم المتروک
علم شوق بمقام برداشتند و خلایق مستفیدان خدمتش که قبل از استفاده مخلصش در خواهش دنیا بعرق ریزی مو بمو در چار سو جهان
وسعت مملو کو بکو میگردیدند پس از خوشه چین خرمن تا دیبش و نفرت آن واجب النفور بهر سو آوان فسحت جو در تجرید دنیای
بدخو نگا یو افراط نگاه دو نمودند ✿ بازی مخور ای دل جهان نیست وفای ✿ مکرمت درین عالم مکار گر هیچ ✿ دریاد خدا
باش که خبر اد گری نیست ✿ با عمر دو روزه بکن اینکار گر هیچ ✿ غافل مشنوای عاصی ایمن بندگه گفتم ✿ دل را بسوی دوست
نگهدار دگر هیچ ✿ حکایت حضرت داور داور دهندهٔ رونق روزگار عم النعامه جناب امیرالمومنین و امام المسلمین ثانی اعنی مؤید
مبانی ایمانی و مشید ارکین اسلامی سراپا معارف آگین مولانا سید ابو عبد الله محمد نصیر الدین مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان
را بهدایت علمه و ارادت طریق تامه خود بان حد نفرت از دنیای با مکر بعید اکرام و انعام فرموده بود که نا ملقه با وصف طلاقت
بیانی در تقریر و تشریحش عارشتهار نادانی اختیار نموده و خامه با وجود دو زبانی از ترقیم توضیحش نقص شهرهٔ بی زبانی
گزیده حاضرین محفل زهد آئینش بمیزد دنیا پر قصور نغور و مریدان سراسر با یقینش از جهان فنانشان سرسبز صاحب
اعراض مشهور در محفلش طمطراق دنیا از خسی هم کم نما مذکور و در پیشش همتش علو مراتب این دار پر غبرا بی مقدار تر از بیکار مانشور
ننگ چشم دنیا مطلوب که در مجلس انوار نشینش فیضیاب گردیدمن بعد هرگز روی فوز و فلاح خود در خواهش دنیا طلبی ندیده
و دون همت دنیا نهمت که از سعادت مجالستش باستعداد رسید پس ازان گاهی گلهای خوشدلی از چمن زار دنیا مطلبی نچید

تمت المجلد الاول من وصایا علی طریق التوالی بشیر و النذیر

بتاریخ ۲۴ ماه رجب | باهتمام غالب علیخان مهتمم مطبع محمدی بمحمد آباد عرف ٹونک طبع شد | سنه ۸۵ هجری

النصف الثاني

وصیت بست و یکم در توکل

توکل آرایش ایمانی ست و پیرایش اسلامی لذت ایمان در توکل ست و مزهٔ اسلام در اعتماد بر فضل حضرت رازق جزو و کل شعر صبر بهتر مرد را از هر چه هست ۞ تا بیاید بر مراد خویش دست شیمهٔ تکلان بر کرم حضرت سبحان عز قدسه مقبول حضرت منانست و ترک آن موجب خسران و اعتماد بر کرم کریم عز نواله از امور رشاد ست و ذهول از آن نقصان بنیاد شعر تو با خدای خود انداز کار و دل خوش باش کہ رحم گر نکند مدعی خدا بکند توکل انتظام بخش کارخانهٔ معاش ست و نظام دہ کر و فر معاد و ثوق علی تربیة الله تعالی فلاح فوائد ست و عدم آن از وساوس شیطان پر مکائد شعر کلید در گنج مقصود صبر ست درِ بستهٔ آن کس کہ بنمود صبر ست بیفکری بر کارسازی حضرت بے نیازی عز اسمه فرزانگیست و غفلت ازان دیوانگی سجیهٔ توکلی عاقلی ست و الا جاہلی شعر اگر تیغ عالم بر آید ز جای ۞ نہ برّد ز رگی تا نگوید خدای ہر کرا خرد سرمایه ست در معاملاتش توکل پیرایه و آنرا کہ عقل متاعست در عقائدش تکلان بر عنایت جناب رحمن عمّت رحمته سبب خوش انتفاع شعر نہ بدعوی ست قدر و قیمت مرد قیمت مرد صبر باید کرد شغل انتظام مہام حضرات انبیاء کرام علیهم الصلوة و السلام اعتماد بر کارسازی جناب باری بود جلّت عنایته و عمل درستی امور ہستی اولیا را انوار سرشتی علیهم الرحمة و الغفران و ثوق بر رزاقی حضرت بے انبازی عزّت رحمته شعر گرت چو نوح نبی صبر بست در غم طوفان بلا بگردد و کام ہزار ساله بر آید انسان عاقل بر عمل توکل عامل ست و پرنسیان جاہل بر ترک آن شاغل شعر سعادت بہ بخشایش داور ست نہ در چنگ و بازوی زور آور ست چو دولت نہ بخشد سپہر بلند نیاید بمردانگی در کمند بسختی رسد از ضعیفے بمور * نہ شیران بہ سر پنجہ خوردند زور گرت زندگانی نوشته ست دیر نہ تارت گزاید نہ شمشیر و شیر و گر در حیاتت نماندست بہر چنانت گشد نوشدارو کہ زہر توکل بضاعت تحصیل مرام ست و فقدانش دست گاہ نا امیدی انجام زود بمقصد رسی از تائید توکل ست و درنگ در مطلب یابی از شامت ترک این

توسل شعر هر عزیز که با قضا خو کرد * فرح و عیش روی با او کرد * خوش درآمیز از صفای ضمیر * با قضا و قدر چو شکر و شیر * متوکل مقبول حضرت کبریاست و متردد مردود حضرت الٰه یکتا جلّت وحدته و متوکلین پیش از دیگران داخل بهشت برین اند و سعادات آگین **نظم** بخشم خرد ناظر وقت باش * بجسن عمل حاضر وقت باش * مکن فکر فردا چه پیش آیدم * ز ایام بردل چه نیش آیدم * چو شب در رسد یاد فردا مکن

بدل فکر بیهوده را جا مکن	ز خوان سپهرم چه روزی شود	گز اسباب دولت فروزی شود
چو زرین علم برکشد صبحدم	سپر بفگند شاه انجم حشم	مگو چون رسد شب چه سان بگذرد
به سود جهان یا زیان بگذرد	خدا کارسازی که شب می برد	چو شب می برد روز می آورد
شب و روز هر یک تقدیر اوست	گرفتار زنجیر تسخیر اوست	چو خواهد چنان بگذراند شبت
که نا ید ز خنده فراهم لبت	وگر خواهد آسان کند روز تو	که از حد رود گریه و سوز تو
بکن هر چه امروزت آید بدست	که خواهد اجل دستت از کار بست	گل بارنگ و بوی چمستان تاثیر

تدابیر اعتماد بر فضل حضرت معین و نصیر ست عزت نصرته و دستنبوی نزهت ممکو گلستان اثر هم جهانگیر اتکا بر تائید جناب قدیر ست جلت قدرته **بیت** سدّ راه جلوه مستانه نتواند شدن سیل تقدیر ترا خار و خس تدبیرها متوکل در هر دو سرا کامران ست و تارکش در هر دو جهان صاحب خران قوت تدابیر از توکل طاقت نشان ست و ضعف آن از فقدان تکلان **نظم** روای بابند اسباب تجمل قدم نه در بیابان توکل

چو دونان تکیه بر اسباب ما چند	توکل کن بر الطاف خداوند	ترا اندیشه دارد در خم و پیچ	که نتوانی توکل کرد دیر هیچ
مگر هیچ ست لطف ایزد پاک	که میگوئی چنین حاشا که حاشا کی	بسا شبها که در ظلمت نهان بود	نه از روزی نه از روزی نشان بود
خدا روزت رساند روزیت داد	سعادتمندی و فیروزیت داد	پس این بی اعتقادی چیست چندین	برو بی اعتمادی چیست چندین
بمرغان دانه در صحرا فشاند	به ماهی طعمه در دریا رساند	توکل کن ز فیض آگهی	رسد رزق تو همچون مرغ و ماهی
یکی میگشت گرد آسیائی	ز سنگ آسیا آمد ندائی	که روزی خواره بهر تست لنگ	چو روزی خود بر تو می آید از سنگ
تماشا کن که از بهر غزاله	چسان بیرون دمید از سنگ لاله	تو هم کز رانکه فارغ بال باشی	ز جام لاله گون خوشحال باشی
ز بهر کام دل عمری دویدی	بجز ناکامی و حسرت چه دیدی	ازین کوشش که نتوانست کارش گردد	نه روزی بلکه مالت بیش گردد
دلا تا کی که بنود روزی تو	عذاب جان بود دل سوزی تو	تحمل بر آذی کردن ازین بس	توکل بر خدا کردن ازین بس

بسا مغموم که از پرده غیب در ساعتی از روی حالش کشف جلباب کروب گردید و بسیار مهموم که از تائید عالم غیب در آنی بسرور نامحصور رسید غافلان از برکت توکل در عین خاطر خستگی فرخندگی یافتند و دانایان در فراوان احیان بوقت جان بلب رسیدگی بزندگی شتافتند شنیدم رشته سوی دار * برو تازگی رفت چون نوبهار

بپرسیدش از مهربان کیستی	که خرّم چرائی و غم اندکی	چنان داد پاسخ که عمرا بقدر	بغم خوردنش چون توانم بسر
درین بود کایزد دریائیش داد	دران تیرگی روشنائیش داد	بسا قفل کانرا نباشد کلید	گشاینده ناگاه آید پدید

آیات وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ وهر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ لَّهٗ گرداند و پدید آرد خدای تعالی برای او مَخْرَجًا. بیرون شدنی یعنی خلاصی یا بدر اندوه دنیا و آخرت یا هر که بپرهیزد از حرام خدا برای او برساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد او را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از انجا که گمان نبرد و در شمار نیاید یعنی

بیت بخاطرش نگذرد	از سببها بگذر و تقوی طلب	تا خدا روزی رساند بی سبب	حق زجای نخشبدت روزی حلال
که نباشد در گمان و در خیال			

سبب نزول این آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک رضی را اسیر گرفتند وی به نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله پسرم به اسیر کفار گرفتار شده و مادر وی جزع بسیار می کند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و بر آنچه سد رمق تواند بود قدرت نیست آنحضرت صلوة الله علیه وسلامه فرمود که تقوی پیش گیر شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف باز خود بقول پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل نمود ندانست که فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفندان ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ يَّتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللّٰهِ بر خدا و کار خود بدو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهٗ پس خدا بسنده است او را در کفایت مهم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدا بَالِغُ اَمْرِهٖ رساننده است کار خود را آنجا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه و تعالی باشد از و فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ بدرستیکه گردانیده است خدا و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیزی از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پیش و پس نیفتد ابو ذر غفاری رضی الله تعالی عنه روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرو گیرند یعنی بدان کار کنند همه مهم ایشان را کفایت باشد پس وَمَنْ يَّتَّقِ الله یجعل له برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی نفحه بوستان قربت و از رتبه معیت خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا و توکل رائحه گلزار کفایت است و از بوی ریحان محبت دمد که اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِيْنَ و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد

سالک راه معنی را توکل باید و تقوی	توکل مرکب راه ست و تقوی توشه رهرو	

و نیز او سبحانه تعالی میفرماید

آیت اِنْ يَّنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَاِنْ يَّخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِيْ يَنْصُرُكُمْ مِّنْ بَعْدِهٖ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ اگر خدا شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد پس نباشد غلبه کننده بر شما و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت پس کیست آنکه یاری دهد شما را از پس فرو گذاشتن او و بر کرم خدا باید که توکل کنند باورداران گان **وحدیث** سراپا خطمت سید متوکلین و حضرت سراسر اتهبت سرور صابرین

سید المرسلین و رحمۃ للعالمین فرماید صلی اللہ تعالے علیہ وسلم **وعن** صہیب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عجبا لامر المؤمن ان امرہ کلہ لہ خیر روایت ست از صہیب رومی کہ از فقرای صحابہ و کبرای ایشانست و قدیم الاسلام بود و مناقب و بسیار ست گفت گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم شگفت مر شان مسلمان را کہ ہمہ شان او مر او را نیک ست و لیس ذلک لاحد الا للمؤمن و نیست این شان مر ہیچ کی را مگر مسلمان کامل را ان اصابتہ سراء شکر فکان خیرا لہ اگر برسد او را حالت خوش شکر میکوید فکان خیرا لہ پس باشد شکر گفتن مر او را بہتر و ان اصابتہ ضراء صبر و اگر برسد او را حالت بد صبر می ورزد فکان خیرا لہ پس باشد صبر کردن بہتر مر او را و مقام صبر و شکر ہر دو عالی است و اجر و ثواب بران مترتب و آدمی ازین دو حال خالی نیست پس وی بہر حال بہتر ست رواہ مسلم

وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول گفت امیر المومنین عمر رضی اللہ تعالی عنہ شنیدم پیغمبر خدا را صلے اللہ علیہ وسلم بقول او کہ میگفت لو انکم تتوکلون علی اللہ حق توکلہ اگر ثابت شود کہ شما توکل میکنید بر خدا چنانکہ باید توکل کرد لرزقکم کما یرزق الطیر ہر آینہ روزی میدہد شما را چنانکہ روزی میدہد پرندہ را و حق توکل آنست کہ یقین صادق داشتہ باشد بضمانت حق تعالے رزق را بی شک و بی شبہہ **وطیبی** گفتہ رح کہ حق توکل آنست کہ بداند کہ نیست فاعل مگر اللہ و با وجود آن سعی کند در طلب بر وجہ جمیل یعنے بے حرص و افراط و تعب و گفتہ کہ امام غزالی رح گفتہ کہ ہر کہ گمان برد کہ معنی توکل ترک کسب و افتادن بر زمین مثل جامہ انداختہ شدہ بر زمین جاہل ست و **امام قشیری** رح گفتہ کہ محل توکل قلب است و حرکت در ظاہر ست پس منافی توکل نباشد بعد از تحقیق و ثوق بخدای عزوجل و لہذا تشبیہ کرد بہ طیر کہ در طلب رزق می برآید بے اعتماد بر طلب خود و حول و قوت خود چنانکہ فرمود تغدو خماصا بکسر خا معجمہ و صاد مہملہ می برآیند طیور بامداد گرسنہ لاغر شکم و تروح بطانا بکسر موحدہ و باز میگردند بہ آشیانہ خود سیر و کلان شکم رواہ الترمذی و ابن ماجہ

مثنوی

ہین توکل کن ملرزان پای دست	کہ ز بیصبریت داند الفضول
گر ترا صبری بدے رزق آمدے	صبر کن واللہ اعلم بالصواب

مثنوی

رزق تو بر تو زند تو عاشق رزق تست	عاشق ستی و نیز او مول مول
حویش را چون عاشقان بر تو زدے	صبر آرد آرزو را نے شتاب
ہمہ عاقلان کو گشتند و کر	قضا دشمنیست پنہ انگشت دارد
یکی بر لب نہد کو گوید خاموش	چو خواہد از کسی کامی برآرد
غیر تسلیم و رضا کو چارہ	پس چرا در وسوسہ درماندہ

حکایت

پادشاہی ایمان شکوہی

از عالمی اسلام معالمی مسئلت داشت کہ نصرت اہل ایمان در چند چیز ست گفت در دو چیز یکی ادای نماز و دیگر

توکل بر کرم کریم کارساز عزت عنایتہ پادشاہ دین پناہ بنای کار خود بریں دو چیز عزیز نہاد ناگاہ دشمن جانکاہ با سپاہ
کثرت دستگاہ روبسوی تخت گاہ آن شاہ نماز و توکل انتباہ آورد آونیز با سپاہی کہ داشت علم مقابلت و مقاتلت
برافراشت چون نزدیک یکدیگر رسیدند کار بر حرب قرار دادند پادشاہ با نماز و شاغل توکل و نیاز در شبی کہ فردای آن
حرب و پیکار قرار داد بود آنار لیل بادای نماز میل کرد یکے از ارکان دولت عرض کرد کہ فردا روز مصاف است
و یوم جنگ و رزم ایتلاف چہ خوش باشد کہ ملک زمانی بیاساید و شاہ آسانے بر بستر خواب استراحت فرماید ملک گفت من
امشب کار حضرت رب جلت عبادتہ میکنم و فردا کار خداست عزاسمہ ہر چہ خواہد از فتح و شکست بکند مرا با قضای
تقدیر کاری نیست عارض تدبیر گفت کہ اگر خواب نمی فرمائی بارای تہیہ اسباب کارزار و درستی آلات پیکار توجہ
نمائی شاہ متوکل گفت کہ رزہ توکل ملبوس و انتظام مجندہ نفوس بحراست وکالت حضرت قدوس جلت نصرتہ محروس
نمودہ ام و بریں اعتماد قوت عماد بیفکر گردیں بیت ما کار خویش را بخداوند کار ساز ✤ بگذاشتیم تا کرم او چہا کند
علی الصباح کہ ہر دو لشکر شجاعت اشباح در مصاف بہ آہنگ قبض ارواح صفہا راست کردند مدد حضرت محمد حقیقی
جلشانہ از عرصہ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا در رسید بیت لشکر تائید حق از ملک غیب آمد پدید پدید ✤ رایت حضمان او
کرد از سیاست سرنگون ✤ فی الحال کہ چشم رجال لشکر خصم عداوت اشتمال بر چپر و رایت بادشاہ توکل استعمال
او فتاد عنان اختیار از قبضہ اقتدار ایشان بیرون رفت و ہیبتی و صلابتی در دل ایشان پدید آمد ہزیمت
را غنیمت شمردند و بی آنکہ سیف و سنان مبارزان دران میدان جان ستان گرد سپاہ و شباہ عداوت پناہ روبگریز نہادند

وصیت بست و دوم دربیان تحقیق خوف زیان خاتمہ

و نقصان و خسران سوء خاتمہ و در بیان تحقیق خشیت بر فوت ایمان بر اکرامت خاتمہ و سر اسر سعادت تامہ وقت لحوق موت فنا خاتمہ و حین
عروض فوت لاحقہ و لازمہ بدان عفا اللہ تعالے عنک و تجاوز اللہ تعالے منک کہ گل سر سبد فوائد و فیروزیہاے
دارین و منافع و بہروزیہاے کونین بلکہ کل فوائد و جملہ منافع نشاتین حسن خاتمہ ست و بس اللہم ارزقناہ برحمتک و فضلک
آمین یارب العالمین و تیر رسے ترکش زیانہا و نقصانہای دار دنیا و اخری بل ہمہ بدبختی و تمام تیرہ روزی ہر دو سرا
نقصان خاتمہ ست و فقط اللہم نجنا منہ بعنایتک و کرمک آمین یا غافر المذنبین سود و بہبود دیگر در مقابلہ خیر و فائدہ حسن
خاتمہ بلاشک ناچیز و بی تمیز محض ست و بی شبہ لاشی کالغی بحت و خیبت و خسران دیگر در جنب ضرر و خطر سوء خاتمہ
بالتحقیق بے وجود صرف ست و بالحقیق نابود فقط بفضل و رحمت حضرت سلطان منعام عم انعامہ تخم خوش معایش دارین
حسن خاتمہ ست و درین باب تصور دیگر محض خیال و خواب و مانند سراب و بقدرت جناب ملک ذو انتقام العیاذ
من غضبہ اصل نقصانہاے فواحش کونین سوء خاتمہ ست و درین امر تخیل دیگر صرف ہوس ست خاطر خراب و
خیبت و خسران مآب اگر انسان مرکب از خطا و نسیان ہمہ اسباب بزرگی آمادہ و کل ذخائر مستگی مہیا

واندوده سیاه و نعوذ باللہ تعالے خاتمہ بخیر نباشد آن جمیع بلند منتی و آن ہمہ ارجمند نیستی ہیچکارہ است
و سراپا خسارہ و اگر آدمی عجز ہمدمی کل مناقص فراہم آرد و جمیع مخاسر گرد نماید لیکن چون بفضلہ تعالی و تقدس حسن
خاتمہ نصیب او باشد آن تمام ضررہا و آن مجموع خطرہا در حق او سراسر منافع گردد و پر بشارہ و سر بسر فوائد شود
خوش اشارہ جمیع عیش و عشرت دنیای دنی و فتن فنی بدون سلامت ایمانی سراپا کلفت و کلال تو امانی ست
و از بواعث رنج رسانی و مجموع محن و شدائد این دار پر مکائد و سرای کروب معائد با استقامت ایمانی سراپا عیش
و انبساط نشانی ست و از موجبات مسرت بیکرانی و از اسباب بہجت جاودانی باللہ القدوس العلیم کہ عزت و شکوہ
سلطنت کسری و قیصر کفر سیر و رای و خاقان مشرک بدگہر بل شوکت فرمان ہفت کشور با سور خاتمہ سراپا ابتر ست
و سرتا پا نقصان و زیان اثر و تا للہ السبوح الحلیم کہ حالت فاقہ و فقر پر ضرر و رنج و محن با شور و شر بلکہ کل مصائب
و فتن کلفت گستر با حسن خاتمہ زیبا و نیکو تر و گوارا و خوشتر ست از نشاط و انبساط شاہ حکومت انتباہ بحر و بر
در حدیث برکت انضباط و میمنت ارتباط آمن ست کہ در روز قیامت و یوم آخرت شخصے کافرے بے ایمانے
و فاجرے کفر توامانے را خواہند آورد کہ ہمہ اوقات عمر ناپائدار و تمام ساعات حیات مستعار در فرط انفراح
و نشاط و افراط انشراح و انبساط بسر بردہ و در بسیاری دولت و فرمان و بیشماری حشمت و سامان مثل
نمرود مردود سراپا خسران و مثل فرعون بے عون باہوان علیہما اللعان بآخر رسانیدہ باشد بفرمان واجب الاذعان
حضرت شاہنشاہ سبحان عز سلطانہ آن تیرہ بخت و سیہ روز و آن کمبخت و شقاوت افروز را یکبار بر کنار نار دوزخ
سراپا عذاب منال و رنج و محنت حساب نعوذ باللہ تعالی منہ برده یک نگاہ و نظارہ آن محل محن گونان موقع
فتن بوقلمون باو خواہند کنانید و من بعد ازان مہجور از طالع سعد خواہند پرسید کہ گاہی در مدت العمر خود
آرامی و آسایشی دیدہ و شراب راحتی و فرحتی بزبان و کام جسم و جان چشیدہ آن کافر شقاوت مآثر در جواب
خواہد گفت کہ حاشا چہ جای پرسش احوال آرام و عیش فرحت انجام ست و کلا چہ مقام سوال حال آسایش
و تعیش مسرت فرجام کہ من ہرگز گاہی در مدت حیات کلفت سمات خود فرحی و نشاطی ندیدہ ام و جام عیشے
و انبساطی بکام و دہان حال خود نکشیدہ از سر تا پایم بانواع درد و اذا مملوست و مو بمویم با صناف وجع و ایذا روبرو
باید دانست و شاید انگاشت کہ وقوع این ماجرا و سنوح این ما مضا از باعث و موجب سور خاتمہ خواہد بود نعوذ
باللہ تعالے منہ و نیز در حدیث سعادت صراط و کرامت اختلاط وارد شدہ کہ دیگری ایمان شعاری
و اسلام دثاری را خواہند آورد کہ کل مدت زیست فناکار و ہمہ عدت زندگانی بے بقا آثار در فقر و
و تعب بینوائی و فاقہ و رنج گدائی بسر کردہ و در فراوان آلام و بی پایان استقام مانند و مثال حضرت سراپا محبوب
حضرت دافع کروب جلت عظمتہ و سرتا پا مظاہر جیوب جناب رب ہر مرہوب سالت عطیاتہ و با فضائل و مکارم

مرغوب و با مناقب و مفاخر محسوب حضرت پیغمبر یعقوب و حضرت پیغمبر ایوب علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام بانجام و احتتام
رسانیده باشد و بحکم حضرت حاکم دائم غلب حکمه و بامر جناب راحم قائم بهر امره آن مومن مجتبی شعار و رنج اطوار را برگزیده
جنت مالا مال نعمت و برافق دار خلد مظهر رحمت برده یک نگاه و نظاره آن مقام لطافت و نشاط کار و آن منزل
بشاشت و انبساط آثار خواهند گزیند و بعد ازان ازان مومن غفران نشان پرسش خواهند نمود که هیچ وقتی
بالم و رنج رسیده و هیچ حینی رائق ناخوش ذوائق درد و سقم چشیده آن مومن جنت مسکن و خلد نشیمن
جواب خواهد داد که ههات ههات این چه پرسش ست و سوال من بفضل و عنایت حضرت منان بر زمین و زمن
عمرت رحمته در کل ایام حیات خود در زمانی من الازمان رنج سنج نشده ام و افسوس افسوس این چه مسئلت ست
و مجال که من بکرم و مرحمت جناب حنان جلت عطیته در جمله زمان زندگی فرحت آیات خویش در آنی من الاحیان
کلفت آگنج نکرده ام جسم و جانم ازلا تعد و لا تحصی فرحتها مالا مال ست و بدن و روانم بلا عد و لا احصا مسرتها
ذو اشتمال شاید دانست و باید پنداشت که وقوع واقعه هذا از سبب حسن خاتمه خواهد بود اللهم ارزقنا
انسان لبیب را لاجرم می باید که همواره و مدام از سوء خاتمت ترسیده و آدمی عقل نصیب را لامحاله می شاید
که همیشه و مستدام از نقصان خشمت سهمید بدرگاه حضرت وهاب عز سلطانه برای سلامتی ایمان وقت مرگ
شدائد رسان دست دعای نیاز مدعا دراز بدارد و بگریه های عجز و خاکساری و نیازها و مستمندیهای بسیاری
حسن خاتمت مسئول دارد و بعرض پرزاری و معروض بادرد و دل افگاری سلامتی ایمان حین فوت ازین جهان
نخواهد آی حکیم عاقل و ای عقیل فاضل از سوء خاتمت بگریز و شب و روز در اسباب حصول حسن خاتمت بیاویز
و صبح و مسا از آفات نقصان ایمان به پرهیز و بآلات وصول حسن خاتمه و استقامت ایمان در آمیز علمار کملا
و سرا پا سعدا که سعید ازلی بودند و سعدا ابدی همیشه و دوام از خوف سوء خاتمت ترسان و لرزان بوده بنا بر سلامتی
ایمان دعاهای فراوان و بی پایان بحضرت مشکل کشای ذو امتنان و جناب معطی و منان عم عنایته معروض و
مرفوع میداشتند و اولیای حکما سرتاپا کرما که رشید مقدری بودند و ارشد سرمدی همواره و مدام از خشیت سوء خاتمت
پریشان و هراسان شده مراسم مناجات برای استقامت ایمان وقت موت کلفت نشان به پیشگاه سموت
و علوت پناه حضرت سبحان و دیان عم رحمته عرض و مسئول میساختند بمقامیکه عادت مستمره این جماعات سراپا شرافت
برین نهج صادر شده باشد پس چه جای ما مردم با جرایم ست و چه مقام ماشتی خاک پر آتم و ما چه کسیم و در چه شماریم که از
خوف سوء خاتمه ترسان نباشیم و سلامتی ایمان از حضرت ذو سلطان عز سلطنته مسئلت نداریم و بحالیکه خصلت
مستدامه این کتیبه سعادت نصیبه و این جنبد مخصوصه حضرت آلهیه عز سلطانه بدین روش وارد گردیده باشد
پس چه حساب ما مجرمان و چه شمار ما خاکساران ست و ما چه کسانیم و چه مرتبت میداریم و چه منزلت خود میشماریم

که از خشیت و دهشت نقصان خاتمه و ذهاب ایمان خائف و ترسناک نباشیم و خوفناک و پرباک ننمائیم شعر
اجل چون فرود آید از پیش و پس ✤ نه پس و نه پیش نگذارد ت نفس ✤ و قیاس باید کرد که جائی که علماء کبار با این نهج سوال عجز اشتمال برای سلامتی ایمان فضل اتصال نموده باشند ما چه باشیم که از خوف سوء خاتمت ترسیم و نظر فراست اقتباس باید نمود که بمقامیکه اولیاء عظما بحضرت ایزد یکتا باین چنین منهج مسالت نیاز منزلت بنا بر حفظ خاتمت میمنت مرتبت کرده ما کدام کس شویم که از نقصان خاتمه ترس و باک نداریم حالا آیاتی سمات چند از کلام فیض ابتدا و کرامت فرجام حضرت ملک علام عز علوه مینگارد و احادیثی پر کرامتی و مآثر شرافتی معدود از کلمات قدسیات حضرت رسول رسالت مقامات و جناب نبی نبوت درجات می نویسد تبستمعان آیات عنایت معارج و سامعان احادیث هدایت مدارج ازین آیات انوار مناهج و ازین احادیث برکات ملاهج آگاهی یابد و بفضل حضرت الهی آگاهی هذا بر خواطر آنها موثر شود آمین یا ارحم الراحمین آیت وَوَصّٰی و وصیت کرد بها به ملت خود یا به کلمه اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم پسران خود و یعقوب و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را به موافقت جد خود و مضمون وصیت مرد این بود یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای تعالی برگزید لکم الدین برای شما دین مرضی شروع ما مور به که اسلام ست فلا تموتن پس نمیرید الا و انتم مسلمون مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یابد پس نهی از ترک اسلام ست نه از مرگ آیت یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج اتقوا الله ✻ بترسید از خدا حق تقاته چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر علماء این آیت منسوخست چه تقوی بر وسعت حق آن باشد هیچکس را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت ازین امت رفع نموده ناسخ این فرستاد فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزگاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست ولا تموتن و نمیرید الا و انتم مسلمون مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت وارد شده اما فی الحقیقت امرست باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند آیت انه من یات ربه بدرستی هر که بیاید در نزد یک پروردگار خود مجرما مشرک یعنی بر کفر میرد فان له جهنم پس بدرستی که مر اورا ست دوزخ لا یموت فیها نمیرد در آن تا از عذاب برهد و لا یحیی و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گوارنده و من یاته و هر که بیاید بوی مؤمنا در حالتیکه مومن باشد قد عمل الصالحات بتحقیق کرده باشد کردارهای شایسته فاولئک پس آن گروه مومنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مر ایشان راست درجهای بلند که آن درجها جنت عدن بوستانهای اقامت ست تجری میرود پیوسته من تحتها الانهار از زیر اشجار یا منازل آن جویها خالدین در حالتیکه آن گروه جاودان باشند فیها ✻ دران بوستانها و ذلک و این ثواب جزاء من تزکی پاداش آنکس ست که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا مطهر بود

بطاعات واعمال خیر آیت اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰہُ بدرستی کہ آنانکہ گفتند پروردگار ما خدائی ست عزشانہ ثُمَّ
اسْتَقَامُوْا پس بایستادند بران وعدول نکردند ازان یعنے جمع فرمودند میان توحید کہ خلاصہ علم ست و استقامت
کہ منتہاے عمل ست در بحرالحقائق فرمودہ کہ استقامت ورزیدن بہ حوارج بر تعہد ارکان شریعت و نفوس بر تادب بآداب
طریقت و بقلوب بر تصفیۂ آن از تعلقات و بہ ارواح بر تجلیہ از انوار صفات و بہ سر بر محض توحید و بہ خفی بر فنا از غیر حق و بقا
بحق و کمال استقامت انیست و باید دانست کہ بی ہمراہی استقامت وصول بہ منزل کمال فکر یست بس باطل
و خیالیست بغایت محال مصرعہ کرامت نیابی مگر ز استقامت فَلَا خَوْفٌ عَلَیْھِمْ وَلَا ھُمْ یَحْزَنُوْنَ
پس ہیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروہے بر ایشان دران جہان و نیستند ایشان کہ اندوہگین
شوند از فوت محبوبے درین جہان اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ الْجَنَّۃِ آن گروہ یعنی اہل ایمان و استقامت ملازمان
بہشت اند خٰلِدِیْنَ فِیْھَا جاویدبودگان دران بہشت و پاداش دادہ شوند جَزَآءً پاداش دادنی
بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ بآنچہ بودند کہ عمل میکردند آیت اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰہُ بدرستی کہ آنانکہ گفتند پروردگار ما
اللہ ست ثُمَّ اسْتَقَامُوْا پس بران بایستادند صدیق اکبر رض گفت شرک نیاوردند و حضرت فاروق رض فرمود
کہ بر امر و نہی بایستادند و روبا بازی نکردند و ذوالنورین رض تفسیر کرد کہ عملہای خود را خالص و پاکیزہ ساختند مرتضی علی رض
گفت کہ فرائض ادا نمودند قول حسن بصری آنیست کہ ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب نمودند و گفتہ اند
کہ از دنیای فانی اعراض کردند و بہ سرای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرمودہ کہ رَبُّنَا اللّٰہُ عبارت از توحید
اقرار ست ثُمَّ اسْتَقَامُوْا اشارت بہ توحید معرفت و توحید اقرار آنکہ اللہ را یکتا گوئی و توحید معرفت آنکہ او را یکتا شناسی
یعنے از ہمہ جہت بوحدت او بینا گردی با آنکہ در عالم وحدت جہت نیست مثنوی نی جہت میگنجد اینجا نی صفت
نے تفکر نے بیان نے معرفت ✤ آتشی از سر وحدت بر فروخت ✤ غیر واحد ہر چہ پیش آمد بسوخت ✤ تَتَنَزَّلُ عَلَیْھِمُ الْمَلٰٓئِکَۃُ
فرود آیند بر ایشان یعنی بر مومنان فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد تا آنکہ ایشان را گویند
اَنْ لَّا تَخَافُوْا وَلَا تَحْزَنُوْا مترسید از انہا کہ در پیش دارید از امور اخروی کہ بر شما آسان خواہد شد و اندوہ مبرید از انچہ
گذاشتہ اید از اہل و ولد کہ حق سبحانہ و تعالی کار ایشان را بخوبی خواہد ساخت وَاَبْشِرُوْا بِالْجَنَّۃِ الَّتِیْ وشاد مان شوید بآن بہشتی
کہ در دنیا کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ بودید کہ بآن وعدہ دادہ میشدید بزبان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نَحْنُ اَوْلِیٰٓؤُکُمْ ما دوستان
شما بودیم فِی الْحَیٰوۃِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاہ میداشتیم و الہام راستی میدادیم و بخیر دلالت می نمودیم و
معاونت میکردیم وَفِی الْاٰخِرَۃِ و دوستان شمائیم دران سرای در تکریم و تعظیم و درخواست یعنی مدد دادن در شفاعت
ہر کہ خواہد وَلَکُمْ فِیْھَا و مر شما راست در آخرۃ مَا تَشْتَھِیْٓ اَنْفُسُکُمْ انچہ آرزو کند و خواہد نفسہای شما از لذایذ و کرامات
وَلَکُمْ فِیْھَا مَا تَدَّعُوْنَ و مر شما راست در عقبی آنچہ خواہید نُزُلًا مِّنْ غَفُوْرٍ رَّحِیْمٍ روزی مہیا شدہ از خدای آمرزندہ مہربان

وبخشاینده در لفظ نزل اشارتست بآنکه متمنای اهل استقامت است بآنچه ایشانرا عطا خواهند کرد چون ماحضر نسبت بموائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند وازینجا گفته که نتیجه استقامت نهایت کرامتست چه در روش طریقت درجه ازین عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگهداشتن سریست از ماسوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه سر خود راه ندهد واغیار را در حریم منزل دل بازنگذارد ۵ امروز مرا در دل جز یار نمیگنجد کاندر حرم سلطان اغیار نمی گنجد عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رض کنیت وی ابو العباس وبعضی گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی اوراد پدر اورا صحبت ست ونام او حزن بود بمعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم ودر وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود ووفات او در سنه احدی وتسعین وبعضی گفته اند ثمان وثمانین ووی آخر کسی ست که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنهم قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ بدرستیکه بنده هر آینه عمل میکند بالفعل کار دوزخیانرا وَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وحال آنکه وی در واقع بموجب سابقه ازل وحکم عاقبت کار از بهشتیان ست وَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وگاهی کار میکند کار بهشتیان را وحالانکه وی در واقع از دوزخیانست وَإِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالْخَوَاتِيمِ ونیست اعتبار اعمال مگر بخاتمه ها تا خاتمه بر کدام عمل ست همان اعتبار دارد وخواتم بروزن مساجد وخواتیم بروزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت ست مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا رَسُولُ اللهِ ابن مسعود رض گفت حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ واوست راست گوینده که خبر داد امت را براستی در راست گفته شده که خبر داد حق تعالی اورا براستی حدیث اینست کہ إِنَّ خَلْقَ أَحَدِكُمْ بدرستیکه مادهٔ پیدایش یکے از شما که آب منی ست يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فراهم آورده میشود وگذاشته میشود در شکم مادرش ورحم وی أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً چهل روز بصورت نطفه تا تغیری که در وی میرود از تاثیر حرارت رحم ثُمَّ تَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ پس میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز ثُمَّ تَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ پس میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثُمَّ يَبْعَثُ اللهُ إِلَيْهِ مَلَكًا پس میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را نظاهر حدیث درانست که فرستادن فرشته بسوی مضغه ست ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان وپوست ودست وپا ساختن او بصورت آدمی وازینجا نکته ایست که ذکر آن در ینجا مناسب ست وآن اینست که پروردگار تعالی شانه قادرست که در یک لمحه بصورت آدمی درست آفریند واگر بدین بدین ترتیب وتدریج نه از نقصان قدرتست حاشا وکلا بلکه از کمال قدرت وحکمت ست چه در خلق اسباب وترتیب مسببات

بران قدر تهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن بے سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان رسمت
در رعایت تانی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمینها در شش روز مثل این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند
که این نکته اعلام است مر انسان را تا نگوید وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظر بحصول کمال
ظاهر و رسیدن بدان درجه بدرجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کنند تا بنهایت
برسند فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکلست بر ارحام
و امر میکند وی تعالے فرشته را باربع کلمات بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلق جمادات
و ارض بست سنت الهی برین جاری شده که از برای تاکید و تقریر تقدیر سابق در بعضی وقت نیز نویسند و در حدیث دیگر
آمده ست که نوشتن آن در میان دو چشمست و سر نوشت عبارت ازان ست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسند
فَیَکْتُبُ عَمَلَهُ پس مینویسد آن فرشته عمل بنده را که چه کار خواهد کرد از نیکی و بدی وَ اَجَلَهُ و می نویسد مدت عمر
او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتے معلوم که برای چیزی و کاری نهند و به اجل گاهی تمام این مدت
مراد دارند که تمام عمرست و گاهی جزو اخیر و باین وجه اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آمد وَ رِزْقَهُ و می نویسد رزق او را
که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق وَ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ و می نویسد که بدبخت ست و می یا نیکبخت
و عاقبت کار او چیست و در بعضی احادیث ذکر اثر و مضجع و مصائب نیز آمد یعنی کجاها سفر خواهد کرد و بر روی زمین
خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب حوادث بوے خواهد رسید و تا که این زیادتها بعد از وحی شده باشد
و الله اعلم ثُمَّ یُنْفَخُ فِیهِ الرُّوحُ پستر دمیده میشود در وی روح ظاهر حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن
روح و در آوردن جان ست در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمد ولیکن روایت بخاری و مسلم
اصح و اثبت ست و الله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفائی داشت بیان آن کرد و فرمود
فَوَالَّذِی لَا اِلٰهَ غَیْرُهُ پس سوگند آنکس که نیست هیچ خدا غیر وے اِنَّ اَحَدَکُمْ لَیَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ
بدرستی و راستی که یکے از شما هر آئینه کار میکند به کارهای اهل بهشت از ایمان و عمل و صلاح حَتّٰی مَا یَکُونُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَهَا
اِلَّا ذِرَاعٌ تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یکدست کنایه ست از قرب مسافت و در آمدن در
بهشت فَیَسْبِقُ عَلَیْهِ الْکِتَابُ پس سبقت میکند و پیش می آید سر نوشت وے که در تقدیر رفته در شکم مادر نوشته
شده از شقاوت فَیَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ پس کار میکند کارهای دوزخیان از کفر و فساد فَیَدْخُلُهَا پس در آید
در دوزخ وَ اِنَّ اَحَدَکُمْ لَیَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ و بدرستیکه یکی از شما هر آئینه عمل میکند بعمل دوزخیان حَتّٰی
مَا یَکُونُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَهَا اِلَّا ذِرَاعٌ تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر مقدار یکدست فَیَسْبِقُ عَلَیْهِ
الْکِتَابُ پس سبقت میکند بروے سر نوشت فَیَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ پس عمل میکند بعمل بهشتیان فَیَدْخُلُهَا

پس مے در آید دران مراد آنست کہ کاہی بر سبیل ندرت آنچنین ہم واقع میشود و لیکن غلبہ لطف و رحمت وے آن را اقتضا کردہ کہ انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر بجانب خیر بسیار آمد آما عکس اینحال در غایت قلت و ندرت و الحمد للہ علے ذلک متفق علیہ و ایں حدیث دلالت کرد بر آنکہ اعتبار بخاتمہ ست **بیت** حکم مستوری و مستی ہمہ بر خاتمہ ست ❊ کس ندانست کہ آخر بچہ حالت گذرد ❊ و گفتہ اند درین حدیث حث و ترغیب ست بر مواظبت بہ طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجہت ترس آنکہ مبادا ہمین دم آخر عمر باشد و خاتمہ بخیر نگردد و این سخن خوب ست بزعم بعضی مردم کہ بشنیدن خبر قضا و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند کہ چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار ہمہ سابقہ قضا و قدر ست و ہر چہ سر نوشت ست شد نیست عمل را درو جایست چنانکہ بعضے صحابہ نیز پیش از فہم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد کہ عمل کنید و ہر کس را توفیق دادہ شدہ ست برای چیزی کہ آفریدہ شدہ ست یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما از بعد از شنیدن قضیہ قضا و قدر معنی ندارد چہ امر و نہی از شارع وارد شدہ و شما را قوت فہم خطاب دادہ و در شما قصد سے و اختیارے کہ بدان عمل توانید کرد پیدا کردہ پس لابد دریں جا چیزے خواہد بود کہ بجہت آن بندگان را امر تواند کرد و از ایشان فعلے طلب توان کرد و از فعلے دیگر توان باز داشت و الا امر و نہی را فائدہ نخواہد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نہ اگرچہ سر این غامض ست لیکن آن نتوان رسید و بسا اسرار کہ بندہ را بران اطلاع نبود و بحقیقت ہیچ عمل و ہیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وے تعالے مالک الملک ست و ہر کہ در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد یُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ وَیَرْحَمُ مَنْ یَّشَآءُ و منتہاے کلام متکلمین درین مقام باین ست کہ لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَہُمْ یُسْئَلُوْنَ و محققان از ارباب کشف گفتہ اند کہ تکلیف امر و نہی بمقتضاے صفت ربوبیت و عہد عبودیت ست و فائدہ آن ابراز مکنون علم واراد ت و اظہار حقائق بواطن بندگان ست تا پیدا گردد کہ سعید کیست و شقی کدام و مطیع کو و عاصی کہ و در حقیقت اظہار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود ست و مقصود از ایجاد عالم ہمین بودہ کُنْتُ کَنْزًا مَخْفِیًّا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ واللہ اعلم بحقائق الامور

وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اِنَّ قُلُوْبَ بَنِیْ اٰدَمَ کُلَّہَا بَیْنَ اِصْبَعَیْنِ مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمٰنِ کَقَلْبٍ وَاحِدٍ یُصَرِّفُہٗ کَیْفَ یَشَآءُ ثُمَّ قَالَ رَسُوْلُ اللہِ صلی اللہ علیہ وسلم اَللّٰہُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوْبِ صَرِّفْ قُلُوْبَنَا عَلٰی طَاعَتِکَ

بدرستیکہ دلہاے فرزندان آدم ہمہ بین دو انگشت از انگشتان خلاے تعالی کقلب واحد این دلہا در دو انگشت وے مانند یک دل ست یصرفہ کیف یشاء و میگرداند آن یک دل را چنانکہ میخواہد و مراد آنست کہ وے تعالی قادر ست بر تصرف در جمیع اشیا بیک دفعہ یا این کلام باعتبار فہم مردم و عادت ایشانست کہ تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان تر و سبکتر ست از تصرف در اشیاء معدودہ و الا بر حضرت پروردگار تعالی شانہ ہمہ برابر و یکسان ست نہ آنکہ آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابہات ست و در متشابہات دو مذہب ست بعضی توقف

کنند و علم آنرا بحضرت حق حواله نمایند و بعضی آنرا بر وجه مناسب حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قهر و لطف ست که باول تقلیب و تصریف بجانب طاعت مینماید و ثانی بسوی معصیت و اشارت ست بآنکه این تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر ست و اضافت برحمن از جهت سعت رحمت و غلبه اوست بر غضب یا آنکه غضب حلیم سخت ترست پس اشاره بهر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی ثُمَّ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای تعلیم امت و تادب بحضرت صمدیت عزوجل اَللّٰهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوْبِ ای بار خدای گرداننده دلها بسوی طاعت و معصیت صَرِّفْ قُلُوْبَنَا عَلٰى طَاعَتِكَ بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود و ثابت و مستقیم دار بران و ظاهر آنست که صیغه جمع از برای شمول امت ست بلکه در حقیقت دعا برای خاصان امت ست آنجا خود نهایت اعتدال و استقامت ست تصریف و تقلیب چه باشد رَوَاهُ مُسْلِمٌ حالا نیذی از حکایات صالحات حضرات اصحاب پر کرامات و سرایا عالی مقامات و برخی از قصص قدسی حصص و نوری نصص اولیای سرایا قدسیات و سرتا پا زنات جهت بینش کوته نظران این مقام و بپاس آگاهی تنگ فهمان این مسئله وقت التیام بقلم عجز اساس بر روی قرطاس نیاز اقتباس حی نگارد و صورت مدعا را در عبارت پر حقارت خویش می آراید

حکایت حضرت خائف از عذاب و ترسان از عقاب و راجی به ثواب سید متقین و نخبه متورعین حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه فرماید لَوْ قِيْلَ لِيْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا وَاحِدٌ اَرْجُوْا اَنْ اَكُوْنَ اَنَا وَاِنْ قِيْلَ لَنْ يَّدْخُلَ النَّارَ اِلَّا وَاحِدٌ اَخَافُ اَنْ اَكُوْنَ اَنَا معنی این مقوله فیض محوله اینست که اگر در روز ثواب اقامت عقاب استقامت یوم قیامت بمن گفته شود که هرگز در دار رحمت و جنت پر نعمت داخل نخواهد شد مگر یک مرد بشنیدن این خبر فرحت اثر امیدوار از عنایت حضرت پروردگار خواهم شد که بفضل حقتعالی آن فرد سعادت نورد من باشم و اگر گفته شود که هرگز در دوزخ کفار مسلخ و دار فجار باشعار نیذخ و مشرکین از استماع قول صالح نزود مگر مرد فرد از استماع این گفتار دهشت آثار خوف خواهم کرد باین خیال که آنکس مبادا من باشم ای عزیز چنین عقیده سعادت تواماله را از معتقدات بزرگان حقانی یقین دانی که گفته اند **مصرعه** نزدیکان را بیش بود حیرانی ❁ **حکایت** در وقتی از اوقات و در ساعتی از ساعات در حضور معرفت معمور عالم معارف مآثری و عارف علوم مظاهری و در مجمع علما و عرفا سرا پا مفاخری حضرت سید التابعین امام حسن بصری علیه الرحمه از حالات یوم نشور مذکور گردید و حال آخر مسلمین جهنمین بذکر رسید که آنکس که در روز قیامت بعد از همه خلقت از دوزخ برآید و بجنت در آید نامش هنباد باشد و حقیقتش بدین وتیره وساد که آن خجسته بنیاد موسوم به هنباد بعد از عذاب یافتن مدت هزار سال در تعذیبات دوزخ پر کلفت و کلال دعا و زاری با اطرار به ندای یا حنان بجناب حضرت سبحان و جناب دیان عم عفوه خواهد کرد

ومراسم عجز و انکساری بجناب حضرت باری عزت رحمته به طریق مذکوره معروض خواهد نمود باستماع این حکایت واصغاء
این مقالت حضرت امام حسن بصری علیه الرحمه بگریه افتاد و فرمود کای کاش من آن بنیاد بامیعاد بام و من آن موعود مغفرت معاد شوم حضار مجلس
فیض بار از استماع آن کلمه خوف و خشیت آثار متعجب شدند و متحیر گردیدند امام عالی مقام با متعجبین گفت و گوهر حقیقت را
در پیش متحیرین باین رشته بیان خوش سفت که ای گروه نادان افسوسها بر دانش شماست وای انبوه احمقان
حسرتها بر بینش شما که شما نمیدانید حقیقت مقام و نمی فهمید کنه کلام را تشریح مقام و توضیح مرام اینست که نهاد با معاد
روزی بالقطع از دوزخ برآید و وقتی بالیقین در جنت در آید و خوف آنکس راست و ترس آن شخص را که مخلد فی النار
و ابدالآباد گرفتار قهر حضرت قهار نعوذ بالله من قهره باشد خوشا حال نهاد خیر معاد که در حینی بلاشک و شبه از درکات
نیران نجات یافته بفضله و رحمته تعالی و تقدس بدرجات جنات فائز و دران دار خلد نشاط و انبساط جائز گردد الحمد لله تعالی
علی ذلک **حکایت** حکایتی ایمان محاکی از ولی ایمان انضباط و صفی اسلام ارتباط حضرت یوسف بن اسباط
علیه الرحمة مرویست و در کتب و دفاتر قصص و حکایات مطوی حضرت یوسف بن اسباط میفرماید که روزی بخدمت
فیضدرجت عالم تقی و ورع مناظری و ناشر عبادت و زهادت مناشری و محدث ناصر معدلت و صفا مناصری حضرت
سفیان ثوری علیه الرحمة رفتم و حال آن فیض اشتمال مشاهد و مرئی نمودم که تمام شب بگریه ماتمی گذرانید و آثار لیل
زاری و سوگواری شغل خاطر خویش گردانید بمعاینه این حالت بخدمتش مسئلت داشتم که این همه گریه پرکروب و بکا
راحت مسلوب البته برای استغفار ذنوب نموده باشی و هر آئینه بنا بر معاصی مغفرت محجوب تعدیم رسانیده حضرت سفیان
علیه الرحمة و الغفران در جواب من حقیقت برسان تبنهٔ گیاهی از روی زمین برداشت و مضمون مدعا و سبب گریستن بر
لوحهٔ خاطرم بامداد کلک بیان بدین تقریر بنگاشت که بخشش کناهان سعادت مسلوب و غفران افعال ذنوب
پیش عفو و آمرزش حضرت غفور با نوازش عم عفو آسان تر و سهلتر ازین تبنهٔ ناچیز و بی تمیز اند و پیش حضرت مقدر
تقادیر عالیقدر و جناب ذو مغفرت متعالی صد ازین بمقدار محض بی قدر بحت لیکن بکار کلفت افزا و گریه شدت
آرا بیاس این خشیت دارم و بملحاظ این دهشت که مبادا حضرت خدای بی نیاز و بی پرواو جناب داور بخشش
و نوازش فرماعم عنایة از من سلب اسلام نماید و جلب عنایت دین خجسته فرجام سازد العیاذ بالله تعالی منه
حکایت روزی عارف بلند مقامی و صوفی نامی و متقی و متورع ساحی حضرت سلطان العارفین بایزید
بسطامی علیه الرحمة مرآت صورت نما و آئینه چهره آرا بدست گرفت و روی انوار موبمو و برکات مملوی خود بدید
و فرمود ظَهَرَ الشَّيْبُ وَلَمْ يَذْهَبِ الْعَيْبُ وَمَا أَدْرِي مَا فِي الْغَيْبِ معنی اینست که آشکارا شد پیری
و تا باین حالت عیب از من دور و نقص از من مهجور نشد و نمیدانم که در غیب چیست یعنی ایامیکه بعد ازین پیش
خواهند آمد و نوبت بمرگ خواهد رسید معلوم نیست که در ایام آتی چه پیش آید و وقت ممات چه رو نماید اینکه فرمود

اشاره بود بسوی قول حق تعالی وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا یعنی اینست که حق تبارک و تعالی میفرماید
و نمیداند نفسی آن چیزرا که خواهد کرد در روز فردا یعنی هیچکس را برین اطلاع نیست که فردا چه خواهم کرد و علی الصباح
چه توانم نمود و عالم این علم حضرت خداست و دانای این دانش جناب داور یکتا عز علومه و نیز اشاره بود بطرف قول
حضرت نبینا و شفیعنا علیه الصلوة و السلام الی یوم القیام اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالْخَوَاتِیْمِ یعنی اینست که در طمطراق کارخانه
حضرت الهی جلشانه قرار یافته و در کروفر سلطنت جناب نامتناهی عز سلطانه استقرار پذیرفته که عمل انسان عامل را بغیر از حسن
خاتمه دران حضرت معلی اعتبارے نیست و عبادت عبد عابد را بدون ازدرستی و راستی وقت خاتمه قبولی و پذیرائی نے

حکایت شخصی از درویشان دلرنشان ازروی آزمایش و امتحان بحضرت بایزید علیه الرحمة و الرضوان
گفت که ریش تو بهتر ست یا دم سگ حضرت شیخ رشید جناب بایزید در جواب آن ناصواب فرمود که اگر من بفضل و
عنایت حضرت ذوالمنن جل امتنانه بطریق انیق و سبیل حقیق اسلام شرف تحقق به فنا رسم و سمات گرامیم ریش من بهتر باشد
والا بلاشک دم سگ بدرگ خوشتر اینکه حضرت بایزید فرمود گویا تامل کرد فرمود کرامت آمود حضرت رب العزت را آیت
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا و بخوان ایمحمد صلے الله علیه و آله وسلم بر قوم خود یا بر یهود خبر آنکس که دادیم ما
او را علم آیتهاے ما یعنی کتب منزله و آنکس امیه بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرد که دران
زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث
شد امیه از روی حسد بوے کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال تعالے فَانْسَلَخَ پس بیرون
آمد مِنْهَا ازان آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس مدد پیوست شیطان
یا او را پیروی خود فرمود فکان پس گشت آن دانندهٔ آیات مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان و گفته اند که این کس
ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار بود صفت پیغمبر
صلے الله علیه و آله وسلم در کتب الهی دین بود و او را شناخت و بوی ایمان آورد آخر انکار کرد و بد و کافر شد
و اشهر آنست که این کس بلعم بن باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام خوانده بود و اسم
اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت شام شد جبابره رجوع به بلعم کردند که
مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی علیه السلام و قوم او دعا بد کند در اول او ابا کرد و در آخر بانواے
زن خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد حق سبحانه و تعالے اسم اعظم را از یاد
او برد و ایمان با دی نماند و حضرت بایزید علیه الرحمة نگاه کرد و تفکر را انتباه نمود بسوی قصه عبرت حصه اصحاب کهف در قدرت
نجمت حضرت وحدانیت جلت صفاته سراپا سهف آیت وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ و سگ
ایشان گسترانیده بهست دستهای خود در پایه پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی بود زرد رنگ یا سرخ یا خاکستر گون

یا خلنج و در زاد المسیر آورده که سرشش سر مرغ بود و پشتش سیاه و دمش سفید و دمش ابلق و نامش تطمیر ست یا قطفیر یا قطمور یا حرزان یا زیان یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی مذکور ست که هر که در شبان روزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از گزدم ضرری بوی نرسد و هر که این کلمات و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید را نوشته با خود نگاه دارد از سگ متضرر نگردد و در خبر ضرر یابنده ۱۲

خجسته و میمون سیر و سراپا خیر آمده که شقی باشقاوت موفور وردی بار دانست نامحصور بلعم باعور بروز قیامت و یوم حشر اقامت از صورت انسانی قلب شده به تصویر کلب اصحاب کهف در نظاره شیون حضرت الهی تعالی در مقام نهف علیهم الرحمه مصور شود و بدوزخ رود و نعوذ بالله تعالی من النار و من غضب الجبار و کلب فضائل جلب اصحاب کهف بصورت بلعم باعور ایمان نفور متصور گردید بجنت سراپا رحمت داخل شود و در عیش و نشاط آن سرای پر مرحمت شاغل گردد و حال بلعم باعور مقصور در مکتب چنین مسطور ست و در دفاتر چنین مذکور که بلعم باعور پر قصور آنقدر ربا طن پر نور بود و آنمقدار اصفای روح موفور مشهور که وقتی که بسوی عالم بالا نگاه و ساعتی که بطرف سماوات براعتلا نظر با انتباه میکرد بفضل حق تبارک و تعالی عرش الرحمن حضرت سبحان و جناب دیان جلشانه و عز سلطانه برأی العین مشاهده مینمود و بعنایت حضرت حق سبحانه و تعالی آن شوم بآن اندازه در علوم دستگاهی داشت و آن مشوم بآن درجه در فهوم علم نیکنامی در عرصه روزگار می افراشت که در مجلس او دوازده هزار دوات پر مداد موضوع و نهاده می بود که تلامذه اش از انها تحریر علوم و فنون از تعلیم آن شقاوت مشحون مے نمودند و با وجود این همه فضائل و مکارم که آن آثم بر آنها داشت فقط منظور یک خطیه و صرف مصدر یک جریمه گردید که خود را مائل دنیا و اهل آن گردانید و مقام خود از دوستی دوستان حضرت یزدان و جناب سبحان عز برهانه در گذرانید و در وداد و اتحاد فاجری و کافری ربط خود مربوط گردانید بپاس ندا و بسبب این خطیه کفر آلود خویش را بمرتبه مسلوبی انوار ایمانی و بمرتبه محجوبی از معارف یزدانی رسانید و مستحق عذاب معجله و مستوجب عقاب مؤجله گردید و در درجه شقاوت و تیره بختی رسید آن مرتبه که رسید العیاذ بالله تعالی منها مصرعه

هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا ❁ **شعر** چون از و گشتی همه چیز از تو گشت ❁ چون از و گشتی همه چیز از تو گشت **حکایت**

شاگردے از شاگردان رشید حضرت فضیل بن عیاض سراپا از منهیات و منکرات اعراض و تلمیذے از تلمیذان باصفا مزید آن ولی معارف اغراض و از امور نامشروع و کارهای ممنوع یکسر اغماض بود بقدرت حق تعالی شاگرد مذکور را وقت موت و تلمیذ مسطور را زمان فوت فرا رسید در حالت وفات آنقرین ممات حضرت عیاض باو رسیده با کمال تمکین نزدیک بالین آن مرگ قرین جالس و قاعد گردید و قرارت سعادت آیت سوره متبرکه یاسین شروع کرد آن شاگرد شقاوت گرد اگر د بر زبان راند که ای استاد این را مخوان از استماع این کلمه پریشان حضرت فضیل علیه الرحمة والرضوان حیران و متعجب کنان ساکت ماند و بعد از ان حضرت فضیل او را تلقین کلمه ایمانی و مقوله اسلامی و سراپا نورانی قول سعادت حمل لا اله الا الله نمود آن شاگرد ضلالت گرد در جواب حضرت

عمل دفع ضرر از دم و سگ

فضیل گفت که من این کلمه را نخواهم گفت که ازین بیزارم و آنکس سراپا ناکس رو بایمان نیاورد و بر همان حالت سراپا ضلالت بمرد نعوذ باللہ تعالی من غضب اللہ تعالی و از دریافت این حالت و ادراک این حال ملالت حضرت فضیل علیہ الرحمۃ ترسناک از خانۂ وخیم و پر باک از بیم عذاب الیم مالک عظیم قدس ذکرہ از انجا بخانۂ فیوض کاشانۂ خویش مراجعت فرمود و از همان گاه دهشت انتباه تا چهل شبانه روز درون کاشانه نشسته و در خانه بر خویش و بیگانه بسته از خوف و خشیت حضرت قهار مطلق و ترس و دهشت جناب جبار برحق میگریست عم عفوه کرمه و بنظر تامل و تفکر در کارخانۂ تقادیر حضرت قدیر بهر کرمه حقائق سعادت و شقاوت را مینگریست و تا اربعین ایام کام از خانه بیرون ننهاد و نه کسی را به درون دخل و دخول در داد و قتی آن ولی حضرت یزدان و صفی جناب سبحان عز قدسه آن شاگرد ضلالت گرد اگرد خود را در خواب صداقت حساب دید که موکلان تعذیب آن نار شدید را السوط نار تا بکالیف مزید میکشیدند حضرت فضیل علیہ الرحمۃ از ان کفر مآل سائل گردید که بسبب کدام فعل پر اثام حضرت ملک منعام عم انعامه ترا از حیطه شرف ایمان خارج و بیرون و در عذاب گوناگون خوار و سرنگون ساخت و علم فضل تو که اعلم از زمرۂ متعلمین تعلیم من بودی بحضیض مذلت انداخت آن کفر میل در جواب حضرت فضیل اظهار حال شقاوت خیل خود چنین معروض داشت که حق تبارک و تعالے به باعث سه چیز از من خیابت آمیز انتزاع معرفت سعادت آویز کرد و سلب ایمان مباهات انگیز نمود اول آن سه چیز بی تمیز و سراپا ناچیز یمنیت بود و ثانی حسد و ثالث آنکه من مریضے کلفت عرضے لاحق حال داشتم برای علاج آن ببوطبیب اضلال حسیب رفتم آن طبیب غوایت و خسران نصیب بمن مستحق تعذیب نشان داد که در هر سال قدحی فضیحت کدحی ازمی سزاوار فی بخوری تا از رنجوری وارهی و در هر حولان حول کاسه مملو خمر موجب ثبوت عذاب احراق بجمر بنوشی تا صحیح و تندرست باشی و اگر می لا تشی و لائق تے نخواهی نوشید بیماری نوزائل نخواهد گردید لهذا در هر سال قدحی ازمی نجاست اصل و خباثت فی و عذاب نار در پی شارب شش پی به پی مینوشم نعوذ باللہ تعالے عن سخطه الذی لا طاقة لنا به **حکایت** حضرت سراپا نوری و سرتا پا فیوض معموری حضرت سفیان ثوری علیہ الرحمۃ میفرماید ما من احد علی دینه الا سلب عنه معنی اینست که هیچکس آنچنان ناکس نباشد که بر ذهاب ایمان سعادت ایاب خود خوف نکند و ازین واقعه هائله بیباک و دهشت باشد مگر آنکه از و ایمان سعادت مطلوب مسلوب گردد نعوذ باللہ تعالے منه **حکایت** وقال بعضهم اذا سمعت حال الکفار وخلودهم فی النار فلا تامن علی نفسك فی تلك الحالة فان الامر علی الخطر ولا تدری ما ذا یکون من العاقبة وبالذی سبق لك فی السابقة ولا تغتر بصفاء الاوقات فان تحتها غوامض الآفات معنی اینست که بعضی از صوفیه صافیه فرموده اند وقتیکه بشنوی حال کفار و احوال خلود آنها در نار پس آن هنگام خشیت التیام از حال ایمان نفس خود غافل مباش و مدان که من قطعی مومنم و رحمتی و بلاشک مسلم و جنتی وقت شنیدن حال کفار و خلود آنها در نار بر دهان

ایمانِ یمنت آب خود ترسان باش واز خوف خلود نار در حق خویش لرزان برای اینکه امر نجات عقبی پر خطرست ومنبار
آنکه کار عتق از عذاب در یوم حساب سراپا خذر و تو نمیدانی که در کدام حالت از سعادت وشقاوت در آخر کار دوچار
خواهی شد یعنی بر ایمان باقی و پائدار خواهی ماند و یا بر کفر ثابت و ناکار خواهی رفت و نمیدانی حال تقدیر خود که سابق گردیده
در مقدر تو از خاتمه بخیر و یا خمه بسوء و فریفته مباش و شیفته مشو از صفای اوقات عبادات و تنزه ساعات طاعات
خویش پس بتحقیق که در زیر آن صفاها ست ونزاهت ها پوشیده کثافتها و مستتر آفتها حکایت وَقَالَ بَعْضُهُمْ
يَا مَعْشَرَ الْمُغْتَرِّينَ بِالْعِصْمَةِ إِنَّ تَحْتَهَا أَنْوَاعَ النِّقَمِ زَيَّنَ اللهُ إِبْلِيسَ بِدَقَائِقِ نِعْمَتِهِ وَهُوَ عِنْدَهُ
فِي حَقَائِقِ لَعْنَتِهِ وَزَيَّنَ بَلْعَمَ بْنَ بَاعُورَا بِأَنْوَارِ وِلَايَتِهِ وَهُوَ عِنْدَهُ فِي جَوَارِ عَدَاوَتِهِ
معنی اینست که بعضی از صوفیه صافیه صفاو افیه فرموده اند که ای گروه فریب یافتگان بعصمت و پرهیز خود از گناه
بدانید که در تحت این عصمت و پرهیز شما بسیاری عقوبتها و رنجهاست یعنی بسا می باشد که مرد متقی و متورع آخر کار عاصی و خراب
میگردد و ببدل راحت ثواب رنج عذاب می یابد نعوذ بالله تعالی من غذاب الله تعالی زینت داد الله تعالی ابلیس را
بدقایق و فراوانی نعمت و حال آنکه آن ابلیس در علم الهی جلشانه در حقایق و بیپایانی لعنت بود و زینت داد تعالی بلعم بن باعور را بانوار ولایت خود و حالانکه آن
بلعم بن باعور در علم عالی حضرت الهی تعالت صفاته در نزدیکیها و روشنهای دشمنی بود و کان ابراهیم بن آذر یقول
کیف اقام و ابراهیم الخلیل یقول واجنبني وبني ان نعبد الاصنام و یوسف الصدیق
یقول توفني مسلما والحقني بالصالحین ۰ معنی اینست که حضرت ولی اعظم وصفی افخم وزاهد اکرم ابراهیم
ادهم علیه الرحمة میفرمود که چگونه بخواب شوم و حالانکه حضرت سراپا فضائل و سراسر علویات و یکسر قدسیات حضرت ابراهیم
علیه الصلوة والتسلیم بدرگاه عالی و پیشگاه متعالی حضرت الهی جلشانه عرض و مناجات میکرد که یا الهی نگاهدار مرا و اولاد
مرا ازین جریمه و کار و خیمه که عبادت بتان سراپا بخسران کنیم نعوذ بالله تعالی من عبادة الاصنام و من کبائر الآثام
و پیغمبر محاسن مالا مال و محامد اشتمال و نبی با فضائل حقیق و با مکارم تحقیق حضرت یوسف صدیق علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام بخطاب با انعام حضرت ذوالجلال والاکرام عم نواله معروض و دعا می نمود که ای بار خدایا وفات کن مرا در انحال
که مسلمان باشم و مرا با صالحین شامل گردان و مخصص مقام و مراد مرام آنکه امر خاتمه مبهم ست و خطر این امر بس مغظم هیچ
احدی غیر از ذوات مقدسه انبیاء بدون از نفوس منزه رسل اصفیا علیهم الصلوة والسلام نمیداند که در اصل و حقیقت
من از کدام فرقه ام از هر دو فرقه که حق تبارک وتعالی فرموده ست آیت فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ
معنی آیت شریفه اینست میفرماید الله تعالی وتقدس که یکی گروه از مخلوق در جنت داخل خواهد شد و دیگر گروه از
مخلوق در دوزخ خواهد رفت نعوذ بالله تعالی من النار و جای دیگر حق سبحانه وتعالی فرماید آیت هُوَ الَّذِي
خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ معنی آیت کریمه این ست که حق تعالی میفرماید که خدای شما آن خدائی ست

که بیافریدشما را پس بعضی از شما مومنانند و بعضی از شما کافران آدمی فراشگاه و انسان مغفرت خواه را می باید که نظر بسوی احوال خجسته خصال بزرگان دین نماید که آن پیشوایان یقین بچه درجه خشیت و باک نقصان خاتمه نموده اند بر همین آئین در تمام ایام مدت زیست فانجام از سوء خاتمت ترسیده لیلا و نهارا در درستی و آرایش اسباب حسن خاتمه گذاز ندو مناجات و دعاها برای حصول سلامتی ایمان بدرگاه حق غفور ذو غفران جلشانه نموده باشد و عاقل و خردمند و بنده عبودیت پابند را می شاید که خیال بجانب حالات باسعادات ستر گان اسلام برین سازد که آن مقتدایان معارف آئین به کدام مرتبه خائف و دهشت ناک از سوء ختمه بوده اند بر همین قانون دلنشین در همه اوقات عدت حیات بی تفاوت جام از نقصان ختمه سهیده روزان و شبان در آرائشگی و پیرایش بواعث حسن خاتمه منقضی سازد و عرض حاجات و مسئلتها بنابر وصول بدرجه استقامت ایمان به بارگاه جناب غفار صاحب سلطان عزبرهانه کرده که سر منافع های دارین همینست و بس و روح فوائدهای کونین فقط این هست و دیگر هوس

عرض مناجات بحضرت بخشنده خطیات و بجناب انعام فرمای ایمان پر سعادات

بسم الله الرحمن الرحیم یا غفار ذنوب و یا وهاب سعادت ایمان سراپا محبوب بطفیل عظمت و جلالت توکه خواتیم ما هشتے خاک سراپا اثیم بخیر گردان و در انوقت نازک و خشیت نشان سلامتی ایمان نصیب ما خاکساران بگردان و یا رب ستار عیوب و منعام شرافت ایمان سراسر مرغوب بحق کبریا و جلال توکه اوقات حیات ما بعافیت بگردان و دران وقت سر بسر دهشت عنوان فضیلت ایمان از ما گنه گاران و عاجزان مسلوب مگردان و یا حضرت آله کاشف کروب و منعم انعام ایمان سرتاپا مطلوب به آبروی مردان درگاهت که وقت ممات از بنهان شرف ایمان بابندگان عاجز تو امان بکن قرین و بناقران و بوسیله مقربان بارگاهت که در زمان فوت ازین دار گذران فضل ایمان بمقسوم ما عباد خاکساری عنوان بسازتوام و بفرمانتوامان آمین برحمتک یا ارحم الراحمین و بفضلک یا اکرم الاکرمین **حکایت** حضرت معطی و منعم ذو قهرمان و جناب رازق و مکرم سبحان عز سلطانه بحضرت ولی پر فیضان و با فضل ایمان و جناب صفی سراسر ایقان و سر بسر اسلام توامان امیر المومنین و امام المسلمین در مقام قرب حق جل و علی افرد سید احمد علیه الرحمة و الرضوان آنقدر مقام خوف از سوء خاتمه عطا و ارزانی و آن مقدار مرام خشیت از زیان ختمه بذل و انعام بعنایت فراوانی فرموده بود که هر کس از کس و ناکس که بخدمت فیض درجتش میرسید و از انفاس متبرکه ذاتش گل و ریاحین پند و موعظت به دامان حال می چید بلذت ذوق و شوق محبت و خوف حضرت الهی جلشانه در آمد و در ائق صفا ذو ائق قرب جناب ناتناهی عز برهانه بکام جان و دل خوش در کشیده بفضل و کرم حضرت رب کریم عم هدایته سوای ذکر و فکر ایمان و ماسوای خشیت سوء خاتمه ترس و باک نشان از یادش فراموش میگردید و نقوش غیر ازین اذکار و بجز این افکار از لوحه خاطر و خیالش یکسر

به شست و شو میرسید و آن شخص بخت فیروز در اوقات شب و روز در خلوات در همین فکر و خیال دل افروز میگذرانید و در جلوات در همین ذکر و مقال ساعات حیات خود را باختتام میرسانید فضیلتی از فضائل فائق تر از حصول ایمان نمی انگاشت و کرامتی از مکارم عالی تر از سلامتی ایمان نمی پنداشت بسا کس بخت افروز فرقه مستفیدان بیعت حضرت امیر المومنین و جناب امام المسلمین ممدوح و موصوف را دیدم که دمبدم بر انعام عطاے ایمان سپاسگذاری حضرت منعام عم نواله مؤدی مینمودند و بسیار شخص سعادت اندوز باعه مستسعدان صحبت حضرت مرشدنا و جناب شیخنا را مشاهده نمودم که بر هر قدم و دم همدم سپاسداری جناب باری جل جلاله بر اکرام ایمان بودند و اکثر اوقات از زبان آنها سرزد میشد و بیشتر ساعات در بیان شان ظاهر میگردید که از باعث نور ایمان که حضرت سبحان عز مجده بمابندگان عاجزه خاکساران باطاعات ما اجر مرحمت و مبذول فرموده است سوریے در دل داریم و سروریے در خاطر که آن فرحت و مسرت عالی تر از عیشهاے خوش کام دیگریست و متعالی اثر از عشرتهای شادی انجام و آنچه آن طائفه لطیفه از زبان میگفت آثار صداقت آن بر احوال آنها طاری بود و جاری که امری دانی و عالی از امور دنیای دنی را خواه اعزاز آرا باشد یا ذلت نمادر پیش همت عالی نهمت خویش بدون استرضای حضرت خداے مکرم هر دو سرا جل اکرامه قدرے و وزنی نمی نهادند و هر چه که آن جماعه نظیفه حقیقت مسرت ایمانی خود اظهار می نمودند آیات صدق آن بر حالات شان ساری بود و سرایا از شواهد ظاهری که کاری حقیر و کبیر از مهمات نفسانی پرخرانی را خواه تکریم گرا باشد یا تحقیر رسا بغیر از حصول رضاے حضرت یزدان یکتا و جناب داور بے همتا جل ثناؤه مقداری و قیمتی نمیفهمیدند حقا که برتری و بلندی فضیلت ایمان بر دیگر فضائل همچنین ست بالحق والیقین و حضرت جان آفرین عم نواله برزبانم گوید که خوشتری و ارجمندے ایمان بر دیگر شرائف اینچنین ست بصدق دلنشین نمیدهم که را جانش تو باشی ✤ خوشا جانے که جانانش تو باشی

وصیت بست و سوم در اظهار حقیقت ولایت و درویشی و اخبار منزلت

صفوت و صفا اندیشی بدان هداک الله تعالے طریق الصواب و اوصلک الله تعالے الی درجة الثواب که خلاصه کرو فر کائنات و مطراق موجودات مرتبت تصوف و درویشی ست و سلاله خلقت کن فیکون عوالم مخلوقات و صنعت بوقلمون حوادث مصنوعات رتبت صفا و صفوت کیشی مقصود حضرت باری عم فضله از ایجاد مخلوقات مقام ولایت ست و مطلوب جناب داوری عز کرمه از تکوین مصنوع مرام اولیا بالکرامت رضای جناب وهاب جل عطاؤه دران منوط ست و مربوط که هر مرد از احاد خلقت بفرخنده رتبت جنیدی کامیاب گردد که سبحانه و تعالے رحمتی دارد واسعه مقصر ایم که قصد فوز بآن مفاز سعادت خوز با قدام طاعت کرامت فوز نمیکنیم ✤ میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست ✤ تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز ✤ و استرضای حضرت توآب و معطی

ثواب بآن مخلوط است ومضبوط که هر فرد از افراد بر نیت به همایون مرتبت بایزیدی بزرگی آب شود که او عنقا قهرمانه بخشش میدارد مکاثره خاطی ایم که همت نیل بآن منال میمنت مالا مال به تقدیم عبادت متعال سنی نمایم

دوست نزدیکتر از من بمن ست ❁ واین ست مشکل که من از وی دورم ❁ انبیاء قدس مقام علیهم الصلوة والسلام را اول القیام بمقام ولایت فرخ فرجام دست داده وبعد ازان پیشوای خاص وعام شده اند واولیاء انوار انجام علیه الرحمة الی یوم القیام ابتدائر بانوار ولایت منور شده پس ازان مقتدای انام گردیدن نفوس قدس مانوس اولیاء سراپا مقبول حضرت کبریاست عظمت عنایته وادعیات این فرقه کملاست تا پا مقبول جناب گیهان خدا است سالت عطیاته هر کس که باین گروه سعادت پژوه از روی وداد واعتقاد رجوع آورد گوی شرافات در میدان کرامات دارین در بافت وآنکس که بلابنجاعت عالیه از سوی عداوت وعناد پیش آمد متاع نامرادی وشقاوت آمادی از گرم بازاری دنیا وآخرت یافت درین جهان فنانمود وجود معارف آمود صوفیه بعد از ذوات حضرات رسل رسالت وافیه علیهم الصلوة والسلام بجای خلاصه لطیفه واقع شده اند وباقی خلائق بمرقع قشر وزوائد کثیفه ودرین دوران بی بقا اندواشخاص قدسیا پوست حکمت وسود اصحاب باطن پس از اجسام فیوض مورود پیغامبران محمود علیهم الصلوة والسلام نامعدود بمثابه سلاله پاک ثابت گردیدن وماسوای برایا بمثابه نخاله وزیاده تهای چون خس وخاشاک دار دنیای فنانما بیرکت نفوس صوفیان باصفا قائم ست وقرار لازم وسبب رزق اهل روزگار وباعث نزول امطار وموجب فتح وفخر سلاطین کامگار وشاهان اقبال یار بذوات عالی درجات ارباب باطن صفوت سمات ملتزم ست ومنتظم ودر حقیقت کار حضرت کردگار عم الغمامه این امور امر فرماست وحاکم حالا آیاتی معدود شرف مقصود در بیان این فرقه عالیت محمود پیرایه ارقام مے یابد واکنون احادیثی چند سراسر کرم مشهود در تبیان این طائفه سراپا مسعود بصورت ترقیم جلوه گر میگردد فاسمعوا واطیعوا آیت الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون معنی انست بدانید بدرستیکه دوستان خدای تعالی را هیچ ترسی نیست برایشان از رسیدن مکاره وشدائد ونیستند ایشان که اندوه ناک باشند از فوت مطالب ومقاصد درین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای تعالی ست ودر بحر الحقائق آمده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدا نفوس خود باشند ودر کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکنند که عنوان شریعت اند وبرهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته وباطن ایشان بانوار فقر افروخته

عظیم	خرش زمیدان ازل تاخته	گوی بچوگان ابد باخته	معتکفان حرم کبریا
شسته زدل صورت کبر و ریا	راه نوردان شکسته قدم	رازکشایان فروبسته دم	وگفته اند اولیاء الله جمعی اند

که یکدیگر دوستی برای خدا کنند ومو ید این قول همین کلام بس وجبت محبتی للمتحابین فی وباین قوم راخوف نیست در مواقف عرصات واندوهگین نشوند از اهوال یوم القیامه ونزد بعضے اولیاء حقیقت آنه

تعالے پرہیزگارانند بدلیل آنکہ حق سبحانہ در صفت ایشان میگوید کہ اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَلِیًّا آنانند کہ گرویدہ اند بما جاء من
عند اللہ وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ وہستند کہ پرہیزگاری میکنند مما حرّمہ اللہ لَھُمُ الْبُشْرٰی مرایشان راست مژدگانے
فِی الْحَیٰوۃِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی بشارتے کہ بر زبان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در باب ایشان گذشتہ وبقول
جمعے مراد رویای صالحہ ست کہ مومن بیند یا برای مومن بینند وآن را مبشرات گویند یا بشارت ملائکہ مر
ایشان را در وقت نزع و در میان گوید بشری آن ست کہ مومن جاے خود در بہشت بہ بیند پیش از مرگ
و در مدارک آوردہ کہ بشری محبت مردمان ست با ایشان دنام نیکو وَفِی الْاٰخِرَۃِ و مرایشان را مژدہ ست
دران سراے وآن سلام ملائکہ باشد بر ایشان سلمی فرمودہ کہ بشارت دنیا وعدہ لقاست و مژدہ
آخرت تحقیق آن وعدہ حضرت شیخ الاسلام قدس سرہ فرمودہ کہ ولی را دو بشارت ست در دنیا
شناخت و در عقبی نواخت درین سرای سرور مجاہدہ و دران سرای نور مشاہدہ اینجا صفا و وفا وآنجا
رضا و لقا از نعمت این جہان ثنای تو بس ست ✤ وز دولت آنجہان لقای تو بس ست لَا تَبْدِیْلَ
نیست بدل کردن لِکَلِمَاتِ اللّٰہِ مر سخنان خداے را یعنی در وعدہ او خلاف نیست ذٰلِکَ آن بشیر
موعود بہ ھُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ آنست رستگاری بزرگ کہ فہم ہیچکس در نیابد و عقل ہیچ زیرک بکنہ آن نرسد
احادیث اِنَّ اللّٰہَ تَعَالٰی قَالَ مَنْ عَادٰی لِیْ وَلِیًّا فَقَدْ اٰذَنْتُہٗ بِالْحَرْبِ این حدیث قدسی ست وحدیث قدسی
آن می باشد کہ از سوی معنی ارشاد فرماید حضرت بدیع سبحانہ و معاد و جناب صانع مخلوق وایجاد جل جلالہ وعمّ
نوالہ شود واز روی لفظ ملفوظی حضرت رسالت محفوظی و جناب نبوت محفوظی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد و معنی اینست
کہ بتحقیق حق تبارک وتعالے میفرماید کہ کسی کہ دشمن دارد دوستی را از دوستان من پس بہ تحقیق می آگاہانم
و خبر میکنم او را بجنگ یعنی من بہ جنگ او تیارم چنانکہ دشمن را وقت مدافعت میگویند کہ حالا تو دشمن من شدی و من
برای حرب تو تیارم و تو بنا بر پیکار من تیار شو یعنی ہر کہ با ولی حق تبارک وتعالے عداوت میکند و یا ضرر و ایذا
میرساند از اضرار آن نابکار حضرت مالک بریۃ عزّ ملکہ ناراض شدہ در مقام انتقام و تلافی اضرار آن ولی خجستہ
اطوار متوجہ میشود و پیداست کہ از توجہ غضب رب غضوب عمت رحمتہ در حق مغضوب علیہ کدام بلیۃ و نازلہ صعب
تر خواہد بود کہ از چشم و قہر حضرت خالق مخلوق نعوذ باللہ تعالے من قہرہ چیزی دیگر شدید تر و قوی تر نیست
نعوذ باللہ تعالے من غضب اللہ تعالی **نظم** گفت عیسی را یکے ہشیار تر ✤ چیست در ہستی ز جملہ صعبتر ✤
گفت کای جان صعبتر خشم خدا ✤ کہ ازو دوزخ ہمین لرزد چو ما ✤ من بعد حضرت مقدر طالع نحس و سعد علت
قدرتہ بیان سیمنت تبیان کیفیت ولی خویش مے فرماید وَمَا تَقَرَّبَ اِلَیَّ عَبْدِیْ بِشَیْءٍ اَحَبَّ اِلَیَّ
مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْہِ کہ تقرب نمیجوید بندہ من بطرف من بچیزے کہ محبوب ترست بعبادات بہ سوی من

ازان چیز کہ
الی یا
ما فا

فرض کردم بروے یعنے ادائے فرائض یعنی قرب من باداے فرائض حاصل میشود وَمَا یَزَالُ عَبْدِیْ یَتَقَرَّبُ
اِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ حَتّٰی اُحِبَّہٗ وہمیشہ میباشد بندہ من کہ قرب و نزدیکی میجوید بسوے من بعبادات
مذ وچون مد تقدیم طاعات مندوبات کوششی وافر وسعی تمکاثر بجامی آرد ثمرۂ این جد وکد آنچنان ظہور میگردد
مذ از فرط رحمت اورا دوست میدارم ومحبوب خود میسازم فَاِذَا اَحْبَبْتُہٗ کُنْتُ سَمْعَہُ الَّذِیْ یَسْمَعُ بِہٖ وچون دوست
خود میکنم مرتبۂ قرب وقبول آنچنان آن بندۂ مقبول عنایت وعطا میفرمایم کہ بقدرت خود سمع او میشوم
آن شنوائی کہ می شنود بآن وَبَصَرَہُ الَّذِیْ یُبْصِرُ بِہٖ و بصارت او می شوم آن بینائی کہ سے بیند بآن وَ
یَدَہُ الَّذِیْ یَبْطِشُ بِھَا و دست او میشوم آن دست کہ میگیرد بآن وَرِجْلَہُ الَّذِیْ یَمْشِیْ بِھَا و پای او میشوم
آن پای کہ راہ میرود بآن **منثوی** قرب بچو نست جانت رابتو ✤ قرب حق راچون بدانی ای عمو ✤ قرب
نی بالا نہ پستی رفتن ست ✤ قرب حق از قید ہستی رفتن ست ✤ حضرات عرفا علیہم الرحمۃ گفتہ اند کہ معنی سمع
بندہ سمع حضرت حق الی آخرہ آنست کہ حضرت حق میفرماید کہ آن بندہ کہ بہدایت من آنقدر بمرتبۂ اخلاص
قربت اختصاص میگردد کہ حواس باطنی وحس ظاہری خود را بدون استرضای من گاہی درکار نمی آرد و
حرکتی از قواے باطنی باشد یا ظاہری بغیر از امور مستوجب ثواب ازو ظہور نمیگردد من بعد جناب حضرت
حق جل وعلی بیان عنایتی دیگر در حق آن عبد خاص سے فرماید وَاِنْ سَاَلَنِیْ لَاُعْطِیَنَّہٗ واگر از
من سوال کند آن بندہ البتہ باو عطا میفرمایم یعنی مسالت اورا رد نمی کنم وَاِنِ اسْتَعَاذَنِیْ لَاُعِیْذَنَّہٗ
واگر از من پناہ جوید البتہ اورا پناہ میدہم واز شر دشمنان باطنی وظاہری محفوظ می دارم وَمَا تَرَدَّدْتُ
عَنْ شَیْءٍ اَنَا فَاعِلُہٗ تَرَدُّدِیْ عَنْ قَبْضِ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ یَکْرَہُ الْمَوْتَ وَاَنَا اَکْرَہُ مَسَاءَتَہٗ
وَلَا بُدَّ لَہٗ مِنْہُ وتردد نمیکنم در چیزے کہ من کنندۂ آن کار میشوم مثل تردد خود در قبض روح
مومن کہ مکروہ میدارد موت را ومن مکروہ میدارم رنجیدگی خاطر مومن را وچارہ نیست مرا ورا از مردن
یعنے جناب حضرت حق تبارک وتعالے میفرماید کہ تقدیر من جاری میشود کہ فلان بندۂ خاص خود را بمیرانم و
او موت را مستکرہ ست وتقدیر من شدنی ست درینصورت مرا از کمال رحمت از رنج آن بندہ تردد
مے باشد سبحان اللہ ازیں ہے عنایت وخہی رحمت کجا جاے این مشتی خاک ناپاک وچہ منزلت حضرت
خالق سماوسماک کہ اینقدر مرحمت پاک بنسبت این عبد عصیان ناک مبذول وعطا میفرماید **مصرعہ** چہ نسبت خاک را
با عالم پاک **بیت** من کیستم کہ باتو دم دوستی زنم ۞ چندین سگان کوی ترا کمترین منم رَوَاہُ الْبُخَارِیُّ عَنْ اَبِیْ ہُرَیْرَۃَ
روایت کردہ ست اینحدیث راعالم باارجمندی وبرتری ومحدث پرخردمندی وبہتری حضرت امام بخاری
علیہ الرحمۃ از صحابی در فضائل یگانہ وابربررہ حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ تعالے عنہ اَنَّ لِلّٰہِ تَعَالٰی عِبَادًا

معنی این ست که فرمود حضرت رسول هادی فرق ضلول و ماحی رسوم شرک مخذول صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
که به تحقیق بندگان خاص حضرت خدای بوحدت اختصاص عزیزانه مے باشند که حق سبحانه وتعالی
یَضِنُّ بِهِمْ عَنِ الْقَتْلِ باز میدارد آن کمالرا از کلفت قتل وَیُطِیلُ أَعْمَارَهُمْ ودرازی میدهد عمرهاے اوشان را فِي حُسْنِ الْعَمَلِ باشرافت توفیق حسن اعمال وَیُحْسِنُ أَرْزَاقَهُمْ وبوجه نیکو روزی
به آنها عطا می فرماید وَیُحْیِیهِمْ فِي عَافِیَةٍ وزندگی می دارد آنها را در آرام عافیت وَیَقْبِضُ أَرْوَاحَهُمْ
وقبض میفرماید ارواح اوشان را فِي عَافِیَةٍ درحالت آسایش وعافیت عَلَى الْفُرُشِ درحالے که
برفرشهای ارام گرفتگان مے باشند فَیُعْطِیهِمْ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ باوجود این عطیت کبری حضرت حق عزوعلا
به آن سعداء به فضل خود منازل شهدا بذل وعطا مے دارد طب عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ روایت کرده ست
این حدیث را عالم علوم حقانی ومحدث باصدافت بیکرانی حضرت طبرانی علیه الرحمة از صحابی دافع مراسم بدعات
مردود ورافع اعلام سنن مسعود حضرت عبدالله بن مسعود رضي الله تعالی عنه أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى ضَنَائِنَ مِنْ خَلْقِهِ
معنی این ست که فرمود حضرت رسول شفیع عصاة معاصی معلول که تحقیق درحضرت بی نیازی جلت نهر آئینه بعضے
بندگان خاص سراپا اخلاص از جمله خلق ممتاز مے باشند که از جانب حضرت حق محفوظ داشته شده اند از تمامی
آفات وبلیات یَغُذُّوهُمْ فِي رَحْمَتِهِ حضرت جهان افروز عم نواله با نهار روزی عنایت میفرماید درحالت بخشش
وعنایت خود یعنے آنها را درکمال عیش وآرام بے تعب وکلفت روزی مرحمت می کند وَیُحْیِیهِمْ فِي عَافِیَةٍ
ودیگر عنایت حق تعالی به نسبت آن شرفا آنست که زنده میدارد آن خواص را درعافیت وَیُمِیتُهُمْ فِي عَافِیَةٍ وقتیکه
مے میراند آنها را وفات میدهد درآسایش وآرام وَإِذَا تَوَفَّاهُمْ تَوَفَّاهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ وقتیکه نفوس پاک ایمانی
را از دار فانی بسوی بیت جاودانی انتقال میدهد وصل میبخشد آنها بسوی جنت پرنعمت خود أُولَئِكَ الَّذِینَ
تَمُرُّ عَلَیْهِمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ وَهُمْ مِنْهَا فِي عَافِیَةٍ دیگر بیان حال آن گروه فرخندگی فال
است که آن بزرگان ایشان کسانند که در دار دنیا بر آن طائفه سعادت فن فتن پرمحن همچو پارهاے شب ظلمت
نشین گذر میکنند وآن اشخاص بفضل حضرت پروردگار از زحمت آن فتن وشدائد مصون ومامون میباشند
رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِیرِ وَأَبُو نُعَیْمٍ فِي الْحِلْیَةِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض روایت کرده ست این حدیث را
عالم علوم نورانی ومحدث احادیث انوار نشانی حضرت طبرانی علیه الرحمه درکتاب خود که مسمی به معجم کبیر ست وعالم
معلم هدایت ومحدث مرشد دیانت حضرت ابونعیم علیه الرحمة درکتاب خود که مسمی به حلیه ست از صحابی صداقت خبر
ومتانت سیر حضرت عبدالله بن عمر رضي الله تعالی عنهما عَنْ أَبِي هُرَیْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مَدْفُوعٍ بِالْأَبْوَابِ

بسیار ولیده موگر و آلوده رانده شده از درها از جهت غایت حقارت و چون از در در آمدن مدفوع و مطرود آمد
از حضور در و از محافل و مجالس بطریق اولی ممنوع خواهد بود لَوْ اَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَاَبَرَّهٗ اگر سوگند
خورد بر خدای هر آئینه راست گوگرداند وی تعالی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا درخواهد
و سوگند دهد بر وی تعالی که البته بکند و بدهد میکند و میدهد او را آنچه وی مے خواهد و رد نمیکند دعاے
او را و راست گو میگرداند او را و بعضی گویند معنی این آنست که اگر وی سوگند خورد بخدای که وی تعالی
این فعل را بکند یا سوگند بخورد که نه کند راست گو میگرداند او را الله تعالی در ین سوگند و میکند آن فعل
را یا نمیکند اگر رائی آن فعل سوگند خورد و این معنی ظاهر تر ست و موافق ست بحدیث انس بن النضر للواو الله
لا تکسر ثنیتها رواه مسلم وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمْ مِنْ اَشْعَثَ
اَغْبَرَ ذِيْ طِمْرَيْنِ بسیار ژولیده مو غبار آلوده خداوند دو جامه کهنه طمر کسر طا جامه کهنه یا گلیم کهنه
لَا يُؤْبَهُ لَهٗ باک داشته نمیشود و التفات نموده نمیشود مر او را و دانسته نمیشود او را که کیست از جهت حقارت
و بے اعتباری وے نزد مردم لَوْ اَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَاَبَرَّهٗ اگر سوگند خورد بر خدای یعنی سوگند خورد که خدای
اینچنین خواهد کرد هر آئینه راست گو میگرداند او را و خدا در سوگند او میکند آن را یا سوگند خورد بر فعل خود که
کنم یا عتماد بر خدا امیدها میگرداند وی تعالی اسباب فعل و توفیق میدهد او را که بکند وے آن فعل را رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَالْبَيْهَقِيُّ فِيْ دَلَائِلِ النُّبُوَّةِ ✤ اَوْلِيَاءُ اللّٰهِ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَ اللّٰهُ رَوَاهُ الْحَكِيْمُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
معنے اینست که فرمود حضرت رسول به مراحم آلهی عزت صفاته مشمول و بسوی کافه انام مرسول علیه الصلوة والسلام که دوستان
خدای تبارک شانه آن سے باشند که وقتی که دیده شوند خدای تعالی یاد کرده شود یعنے ساعتی که بینند
آن بزرگان را بمجرد دیدن آنها حضرت حق تعالے بیاد آید و هوا جس نفسانی و هواجس شیطانی بالکل از لوح
خاطرش محو و منسی گردد و کائنه ضمیرش مالامال رائق لطافت ذوائق تقوی و ورع شود از مفاد این حدیث مستفاد
ست که علامت ولایت و معرفت آنست که مردم را از دیدن آن ولی حضرت حق تعالے یاد آید و ماسوائے
جناب او عز برهانه و امور مرضیات او تعالے شانه بینده را فراموش گردد ✤ یک زمانه صحبت با اولیا
بهتر از صد سال بودن در تقی ✤ روایت کرده ست این حدیث را محدث فراست تضمیم و عالم در مقام کیاست تاکریم
حضرت حکیم علیه الرحمه از صحابی قدس اساس و انوار مقیاس حضرت عبد الله بن عباس رضی الله تعالے عنهما
وَعَنْ اَسْمَاءَ بِنْتِ يَزِيْدَ اَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ
روایت ست از اسماء بنت یزید بن السکن که صحابیه مشهور ست که وے شنید آن حضرت را که میفرمود اَلَا اُنَبِّئُكُمْ
بِخِيَارِكُمْ آیا اعلام نکنم شما را که بهترین شما چه کسانند قالوا گفتند صحابه بَلٰى یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اعلام کن ما را که بهترین

علامت اولیا رادیدنها

چه کس نند قال فرمود خیارکم الذین اذا رؤا ذکر الله بهترین شما کسانی اند که چون دیده شوند یاد کرده شود بدیدن ایشان خدای از جهت ظهور انوار طاعت در سیمای ایشان و وضوح خواهد قرب حق در احوال و وجود استقامت در افعال ایشان ولابد محبت داشته شود ایشان را باین جهات که همه راجع بمحبت الهی اند پس محبت با ایشان محبت فی الله و لوجه الله باشد رواه ابن ماجه الابدال فی هذه الامة ثلثون رجلا مغنی اینست که فرمود حضرت رسول سراپا مقبول حضرت خالق قبول عز نواله صلی الله علیه وعلی آله وسلم که حضرت اولیا رمتعال مسمی بابدال درین امت با افضال سی کس مردمی باشند قلوبهم علی قلب ابراهیم خلیل الرحمن که ارواح آنها موافق روح پرفتوح نبی کریم و رسول عظیم حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه الصلوة والرضوان میباشد کلما مات رجل ابدل الله مکانه رجلا هرگاه که می میرد مردی از جمله آنها و کم میشود در تعیین مقرره آنها که ثلثین ست بدل میکند حق سبحانه وتعالی بجای او مردی دیگر یعنی چون یکی ازان مجمع والاصفات وفات می یابد حق جل وعلا دیگرے را از بندگان خود بمقام او قائم مقام میفرماید و بمنزلت ابدالی میرساند و به فضل حضرت حق تبارک وتعالے همیشه اعداد ثلثین قرار گزین و استقرار آئین می باشد و معنی بودن قلب یعنی روح آنها بر وفق قلب شریف محقق حضرت امام الانبیا علیه الصلوة والسلام آن ست که در مقام عبودیت جناب معبودیت عز قدسه بمثل قلب شریف حضرت امام الانبیا و پیشوای اخلا علیه الصلوة والسلام میشود و در رحمت علی الخلقت و رافت بر بریت بشابه رحمت و رافت حضرت خلیل الرحمانی بر اقاصی و ادانی می باشد و مثنوی در شرح جامع صغیر نوشته یحیی گشاده است مر ایشان را طرقی به سوی خدا تعالی بر طریق ابراهیم علیه السلام که بسبب آن مجتنب از شرک و کاره از ان می باشند و مستغرق بحر توحید می مانند همچو ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام پس گردانند دلهای ایشان مانند دل ابراهیم علیه السلام رواه احمد عن عبادة بن الصامت رض روایت کرده است این حدیث را امام بلند مقام و محدث صداقت التیام عالم اوحد و زاهد ارزهد امام احمد علیه الرحمه از صحابی افضل از بیشتر بریت و فاضل از اکثر افراد گویا و ساکت حضرت عباده بن الصامت رضی الله تعالے عنه الابدال فی امتی ثلثون مغنی اینست که فرمود حضرت رسول معلم علوم منقول و موجب ادب معقول علیه الصلوة والسلام که اولیا رجلال موسوم به ابدال در امت من سی کس مے باشند بهم تقوم الارض وبهم تمطرون وبهم تنصرون و آن افراد امجاد با نفاذ مقبول و مقرب حضرت ایزد خالق مبدأ و معاد می باشند که بعنایت حق سبحانه وتعالے ببرکت نفوس قدس مانوس شان زمین قیام گیرد و قرار پذیرد می باشد و ببرکات آنها بر شما باران می بارد و به یمن اوشان شما بر دشمنان فتح و ظفر

می یابید رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ روایت کرده ست این
حدیث را محدث یمن قرانی و عالم میمنت اقترانی حضرت طبرانی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی به معجم کبیر ست
از صحابی سراپا فضیلت بر بشیر گویا و ساکت حضرت عباده ابن الصامت رضی الله تعالی عنه الْأَبْدَالُ
فِي أَهْلِ الشَّامِ وَبِهِمْ يُنْصَرُونَ وَبِهِمْ يُرْزَقُونَ رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ
عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ معنی اینست که فرمود حضرت رسول به سوی کافه انام مرسول و بر قدس
و یمن مجبول علیه الصلوة و السلام که اولیاء حضرت داور بی همال جل علوه موسوم بنام ابدال در اهل شام
یعنی در ساکنین آن سرزمین قدس مقام می باشند و ببرکات ذوات فضائل صفات آنها از طرف حضرت
حق جل جلاله نصرت مندان منصور میشوند و بسبب یمن آنها از جانب جناب رازق مطلق عم نواله اهل روزگار
مرزوق میگردند روایت کرده ست این حدیث را محدث با فضل یکرانی و عالم معالی مکانی حضرت طبرانی
علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی بمعجم کبیر ست از صحابی بر مسلک تقوی سالک و در رسوخ ورع صاحب
مسالک حضرت عوف بن مالک رضی الله تعالی عنه الْأَبْدَالُ بِالشَّامِ وَهُمْ أَرْبَعُونَ رَجُلًا كُلَّمَا
مَاتَ رَجُلٌ أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ رَجُلًا يُسْقَى بِهِمُ الْغَيْثُ وَيُنْصَرُ بِهِمْ عَلَى الْأَعْدَاءِ
وَيُصْرَفُ عَنْ أَهْلِ الشَّامِ بِهِمُ الْعَذَابُ رَوَاهُ أَحْمَدُ عَنْ عَلِيٍّ رضه معنی اینست که فرمود
حضرت رسول مقتدای شیوخ و کهول پیشوای اعقل و جهول صلے الله تعالے علیه وسلم که اولیاء الله
تعالی مسمی به ابدال در زمین قدس التیام ارض شام می باشند و عدد شان به تعداد دلنشین اربعین ست
و قتی که مے میرد مردے از انجماعت فیض نوردے بدل میفرماید حق تبارک و تعالی بجای وے
مردے دیگر از مخلوق خود یعنی بمهر و لطف خود دیگرے را به مقام او فائز و قائم میفرماید و تعیین اربعین دوام گزین
میباشد و ببرکات نفوس معارف محسوس آنها به اهل زمین باران لطافت آئین عنایت و عطا مے شود و بمین
همان مردان معرفت نوردان حق سبحانه و تعالے اهل محاربت و مقاتلت را فتح و فیروزے بر اعدا تیرگی فروز بے
بدل عطا فرمائی میدارد و حضرت دافع محن و بلا یا عم نواله از میمنت همان جماعت سراپا رحمت از سکان شام
دفع عذاب می نماید و باید دانست که تقیید اهل شام به این سعادت از جهت قرب سکان آن سرزمین با ذوات
بدلا کرامات آگین ست زیرا که افاده مفیدین در حق مقرب و جوار بسیار و بشمار محقق و مثبت است اگرچه
افاده آن مفیدین در حق بعیدان و دور منزلان عام و تام باشد چنانچه از مفاد دیگر احادیث شریف افاده
نصرت وغیره از نفوس قدس ابدال بطرز عموم مستفاد ست روایت کرده ست این حدیث را عالم با سعادات
اخلد و محدث با کرامات سرمد حضرت امام احمد علیه الرحمه از صحابی واقف اسرار خفی و جلی و در ولایت صفوت

والی وصفت عایشہ ولی و نام متعالیش حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالی عنہ الابدال اربعون رجلا
و اربعون امرأۃ کلما مات رجل ابدل اللہ مکانہ رجلا و کلما ماتت امرأۃ ابدل
اللہ تعالی مکانہا امرأۃ رواہ الخلال فی کرامات الاولیاء والدیلمی فی الفردوس
عن انس رض معنی اینست کہ فرمود حضرت رسول مرشد راشدان معقول و رہنمائے ناقصان مجہول صلی اللہ تعالی
علیہ وسلم کہ اولیاء اللہ تعالی بی ہمال ملقب بہ ابدال چہل مرد سعادت نورد و چہل زن شرافت نشین می باشند کہ
کہ مردے ازان مردان خلاصۂ زمان بوفات میرسد حق تبارک و تعالی بہ فضل خود بمقامش دیگری را قائم
میسازد و نزد دختگاہے کہ زنی ازان زنان سلالۂ آوان بمات میگراید حق حضرت سبحانہ و تعالی بکرم خویش
زنی میمنت فنی دیگر را بجایش متمکن و ثابت میفرماید روایت کردہ ست اینحدیث را محدث باکمال و عالم
علوم احوال حضرت خلال علیہ الرحمہ در کتاب خود کہ مسمی بکرامات الاولیاء ست و روایت کردہ است این
حدیث را محدث نامی و عالم بافنون سامی حضرت دیلمی در کتاب خود کہ مسمی بہ فردوس ست از صحابی درکنہ پائے
ایمان احس و در شرایع اسلام اکیس حضرت انس رضی اللہ تعالی عنہ خیار امتی الذین اذا رؤا
ذکر اللہ و شرار امتی المشاؤن بالنمیمۃ المفرقون بین الاحبۃ الباغون البراء
العنت رواہ احمد عن عبد الرحمن بن غنم والطبرانی فی الکبیر عن عبادۃ بن الصامت
معنی اینست کہ فرمود حضرت رسول ہادی معاصیان مخذول و شفیع مآثمان ذلول صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ
وسلم کہ بہترین امت من کسانی اند و خوشترین اینجماعت واجب الرحم آنان کہ وقتیکہ دیدہ شوند یعنی کسی آنہا را ببیند
بیننده را از باعث دیدن شان حق سبحانہ و تعالی بہ یاد آید و از رویت آن بزرگان غافل ذاکر گردد و عاصی
تائب شود و طالح بدرجہ صالح رسد و شریران و بدتران امت من روندگان بہ نمیمت اند یعنی بہ سخن چینی اند
و فرق اندازان درمیان دوستان مسلمانان بہ اغوای شیطانی و اغرای نفسانی طلب کنندگان پاکان از عیب
و فساد را در مشقت و فساد و ہلاک و زنا روایت کردہ ست اینحدیث را عالم بکبیر ایمان مجدد و محدث سراسر
اکیس اسلامش مشید حضرت امام احمد علیہ الرحمۃ والرضوان از صحابی سراپا فضیلت و نہی دستاپا فضائل ختم حضرت
عبد الرحمن بن غنم و روایت کردہ ست اینحدیث را عالم بامکارم آشکارا و نہانی و محدث باتقوی و ورع ظاہری
و نہانی حضرت طبرانی علیہ الرحمۃ در کتاب خود کہ مسمی بہ معجم کبیر ست از صحابی در بیان تقوی و ورع ناطق و در تبیان
غیر آن ساکت حضرت عبادہ صامت رضی اللہ تعالی عنہ از آیات قدسی نفحات و احادیث نوری شحنات
مفاد گردید و مستفاد کہ عظمت اولیاء و فوت اصفیا بعد از بزرگی حضرت انبیا سراپا کرامات و سترگی آن کبرا سراسر
عظام ہر قدر کہ در دل جاگیر دعین ایمان مومن صداقت شواہد و اصل ایقان مسلم با محامد ست و بآن درجہ

که نقوش این خوش اعتقاد بر صفائح قلوب و خواطر صورت منقوش پذیرد از موجبات مصالح و فوائد دنیای پر مکائد و عقبای خلد قواعد و تفضل حضرت مفضل بر کائنات عم فضله آن مقدار کرامات که اولیای پر شرافات ظهور گیرند و بلطف جناب لطیف عز لطفه بآن اندازه که ازین طائفه اتقیا و جماعه صلحا خوارق عادات صادر شوند آن واقعات و صادرات را حق و درست دانستن و صدق و راست فهمیدن عقیده راسخه و اعتقاد حقه اهل السنة و الجماعة ست ازین امور انکار نه باید نمود و سبیل تصدیق چنین ظهور را تعدوم تکذیب نباید پیمود چنانچه عالم سراپا عالی و در ولایت معالم سراسر والی صاحب قصیده امالی و ناظم آن نظم آبدار مانند لآلی علیه الرحمة منفرما ید

ﷺ کَرَامَاتُ الْوَلِیِّ بِدَارِ دُنْیَا ✤ لَهَا کَوْنٌ وَهُمْ اَهْلُ النَّوَالِ ﷺ انکار اهل اصدق وصفا میکنی مکن ✤ این کار خوب نیست چرا میکنی مکن ✤ لیکن حفظ مراتب رعایت احکام سنت سنیه منزلت درین مراد و مقام مشروط ست و اما محافظت مراعات اوامر شریعت متانت مرتبت درین اعتقاد و مرام از شروط و الا از اذافات الشرطیات المشروط بسا اشخاص مخالف اخلاص باشند که باغوای شیطانی و اغرای نفسانی معاندین متین و مخالف شرع مبین باشند که خود را در دیش صاحب قال و صوفی صفا کیش ذو حال قرار دهند و جمعی از اغبیا و گروهی سفها به تلبیس ابلیس ضلالت آرا در آمد معتقد مفسد و مرید مرید انجماعه طاغیه و فئه باغیه شوند و آن هدات ضلالات و مقتدایان فضائح و قباحات خود و مقلدین احمقین را در هر دو سرا خوار و ذلیل سازند به پیشگاه مقدس حضرت رب جلیل فَضَلُّوا وَاَضَلُّوا عن سواء السبیل شعر اِذَا کَانَ الْغُرَابُ دَلِیْلَ قَوْمٍ ✤ سَیَهْدِیْهِمْ طَرِیْقَ الْهَالِکِیْنَا ﷺ هر آن کو زاغ باشد رهنمایش ✤ بگورستان بود همواره جایش ✤ مردم نادان گمان برند و بنی نوع انسان فهم پریشان مظنون کنند که مقام تصوف فقط ظهور کرامت ست و مراد ولایت صرف بروز خارق عادت پر ندرت و این خیال محض غلط ست و بالکل خطا نمط در دین محمد علی صاحبها الصلوة و السلام درجه ولایت را اتباع سنت از شروط ست و در ملت احمدی علی صاحبها الالف من الصلوات و التسلیمات الی یوم القیام اقتدای شریعت مشروط حضرت هادی وهاب و جناب منعم و تواب عزت هدایته در صفت اولیا و وصف اصفیا تقوے را قرار و ورع را استقرار داده و کرامات و خوارق را از لازمات ولایت نشمرده و از مستلزمات صفوت نه فرموده چنانچه از آیات قرآنی که در ما سبق لدین درین کتاب عاجزے نشانی رقم تسطیر و سمط تحریر پذیرفته عالی و منجلی گردین فتفکر و تدبر و حضرت سید رسل و هادی سبل رسالت از جزو و کل و راعی طرق ولایت بالکل صلی الله علیه وسلم در تعریف اولیای خدای تعالے و در اوصاف اصفیای مقدس فرموده اند اَوْلِیَاءُ اللّٰهِ اِذَا رُؤُا ذُکِرَ اللّٰهُ اولیا ما الله آن می باشند که وقتی که کسی آنها آنها را ببیند بمجرد دیدن آنها بیننده را حق تعالی یاد شود و سوائے ذکر و فکر الٰهی همه از یادش فرار و د علامت

اولیا چنین فرموده و نه فرموده اند که اولیاء الله تعالی آن باشند که بر آب و یا بر هوا و یا در آتش روند و یا به قول آنها مریض صحیح گردد و صعوبت و مشکل به آسانی رسد و یا عقیم را اولاد دهند و یا لی نصیب را نجبت و کند و یا حیوان صامت را ناطق نمایند و یا جماد را گویا سازند و یا از اخبار بالغیب گفتگو کنند و امثال ذالک آری اینقدر از مفاد حدیث صاف مستفاد ست و بلی اینمقدار از مفهوم شرع بلا تامل معلوم و مراد که اینچنین کرامات و خوارق عادات وقتی که حضرت رب العزت جلت مشیته میخواهد از نفس هر مقبولے و ذات هر ذیے فضلے از اولیاء خود مظهر مایدو در عوالم مخلوقات ندرت قدرت خود مینماید و عزت آن بنده مخصوص خویش مین الاقران و الاماثل میفرماید **بیت** ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید ✤ هان مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

بے ارادت الله اقدام بس وجود خرق عادت ولی از محالات ست و بغیر مشیت الله انفس نمود کرامت صفی از

مستبعدات نظم

که او هست برتر ز هر برتری	همان بنده او هست هر مهتری	نه بی امر او گردد این نود گرد	
نه بی رای او باشد انخواب و خورد	زمین و زمان و مکان آفرید	توانا و هم نا توان آفرید	بدو هست امید و ازو هست باک
خداوند آب و گل و باد و خاک			

چرا که بغیر از قید تقلید شرع لطیف و بدون از پابندی اقتدای سنت نظیف خوارق مذکوره و نوادر مسطوره از کفار فجار و مشرکین نابکار دوزخ قرار به قدرت حضرت کردگار عزت قدرته نیز گاهی سرزد میشوند و احیانا بجلوه و ظهور میرسند چنانکه حکایت ابن صیاد بدنهاد و قصه دجال ضلالت اشتمال شاهد عدل این دعوی ست و گواه صدق این دعوت صداقت مطوی متعقل و تامل **حکایت** شیخ مشائخ بالمعالی و عالم متعالی و محقق به پایه علوی شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه از احوال طهارت مآل عارف بلند قباب و شیخ ارجمند جلباب و عالم مزیل خطا و مثبت ثواب حضرت شیخ عبد الوهاب مندوی علیه الرحمه در کتاب معارف استنار مسمی باخبار الاخیار می نویسد آنکه وقتی سخنی در استدراج افتاد فرمودند که فاسقان و مبتدعان را نیز قوتی میدهند که بدان جذب قلوب عوام میتوانند کرد آنها که در شریعت قدم راسخ ندارند از جای می برند و حکایتی از سرگذشت خود بیان فرمودند که وقتی در ایام مسافرت در شهری از دیار ملیبار افتادم قاضی شهر عبد العزیز نامی شافعی مذهب بود از و پرسیدم که در شهر شما مردی از صلحا و فقرا باشد که باوی صحبت توان داشت گفت شخصی ست از اهل باطن مشهور اکثر مردم معتقد او هستند لیکن به سبب ارتکاب او به بعضی نواهی ما را با او وقت خوش نیست بر نشانی که قاضی داده بود بدان شخص رفتم دیدم که بر مقام تفرقه جماعه از مرد و زن نشسته ست از آمدن من خوشحال شد و مرحبا گفت بعد ازان شراب خوردن شروع کرد و مرا نیز اشارتی بخوردن آن کرد گفتم که این حرام ست خوردنی نیست هر چند مبالغه کرد امتناع من مشتهر شد گفت بیخوریے به بین که ترا چه میکنم از پیش وے مکدر برخاستم پیش یاران آمدم لیکن قصه آن به میان نیاوردم و همچنان مغموم بخواب رفتم دیدم که بستانی ست لطیف پر اشجار و فواکه و انهار زیاده ترم

از انچه تصور توان کرد در راه وی خارها و سختیها و شدتها است که وصول بدان متعذر است همان مرد پیاله شراب در دست
پیش آمده مے گوید که بخور من ترا درین بستان میرسانم در خواب نیز از ارتکاب آن بطور بیداری امتناعی و ابائی رفت
بیدار شدم و لاحول گفتم باز بخواب رفتم و الله اعلم پنجاه یا چهل مرتبه همین حالت بخواب دیدم برخاستم و بوسیله درود
بران حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم بجناب الهی التجاء و دعا کردم باز بخواب رفتم دیدم که من بخدمت آنحضرت
صلے الله تعالے علیه وسلم حاضرم و در دست آن جناب صلی الله علیه وسلم عصائی ست ناگاه آن مبتدع
پیدا شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عصا بجانب وی انداختند و وی بصورت سگی گشته از پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گریخته رفت آنگاه بمن فرمودند که وی گریخت و دیگر بار درین شهر نخواهد ماند آنگاه بمنزل ان رفتم
دیدم که هیچ آفریده در انجا نیست مردم میگفتند که وی خانه را ویران کرده رخت اقامت ازینجا بربست و رفت
والسلام و علی من اتبع الهدی **ازانجا** که الحال شدید نیز مشکین خامه در دست
وسعت میدان بیان ولایت تیز گام سے دارد **و بنابرانکه** اکنون
شبرنگ کلک در فسحت جولان گاه تبیان صفا و صفوت جولانی مینماید لهذا مناسب نمود که بعضی از وقایع بدایع حضرت
امیر المومنین و امام المسلمین ولی ارشد و صفی اجود جناب **سید احمد** مجاهد غازی علیه الرحمة و الرضوان درینموقع مذکور
کند و برخی از سوانح غرائب و ضایح آن ولی عارف معارف جلالی و واقف اسرار جمالی مسطور سازد تا بفضل ملک وهاب
غرا سمه این کتاب عاجزی تاب و خاکساری آب و تاب از برکت این ذکر جمیل و بیمن این مذکور جلیل شرف یابد
و میمنت ایاب گردد **حکایت** در فلان بلده مجذوبی بود حواس مغلوبی و درویشی بود هوش مسلوبی
وقتی به تقاضای تقدیر هادی قدیر عنایت هدایتیه در خدمت سراپا رحمت حضرت شیخنا و مرشدنا علیه الرحمه دو چار شد
و بمقابلت قرار و مجالست استقرار گردید بعنایت و هدایت حضرت منعم و هادی مطلق عم عنایته حضرت شیخنا و مرشدنا
علیه الرحمة توجهی موجهی بسوی حال آن مدهوشی اتصال فرمودند تفضل ایزد و افضال عز سلطانه از ناگاه حال
آن بیهوشی از حالت سکریه بکیفیت صحویه انقلاب یافت و سراسر متبع سنت و سرسر مقتدی شریعت گردید و از همان
زمان اقبال وارهمرکاب خدمت آن شیخ عالم مدار و ولی حضرت آفریدگار جل قدسه شد بمنزلت ارشاد و مرتبت
هدایة فیوض مواد رسید الحمد لله تعالی علے ذلک ؎ بجان پیر خرابات وقت صحبت او ؎ که فیست در سر من جز هوای
خدمت او ؎ چراغ صاعقه ان سحاب روشن باد ؎ که زد به خرمن ما آتش محبت او **حکایت**
بحضرت حضرت راحم عزت عظمته جناب شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة را بسا اوقات سعادت گرادوافر زمان میمنت رسا با فقرای
مجاذیب و مدولیشان بوش ظاهری مسالیب اتفاق برخورد دست داده که در انوقت هدایت نمود آن شیخ فرد بعضی
و برخی از ان مردان مرد که القاء توجه باطن فرمود و یا به کلمه ارشاد آن عرفان کامل راه نمود از ناگاه آن غفلت دستگاه

بقدر مقدر خود با بیداری باطن به هوش افزائی ظاهر رو آورد و بتعقل پیرایی و علن خیال خود بنورد **بیت** زهر چند سالهٔ از یک نگاه ❖ در سر پیمانه کردے عاقبت **حکایت** و برحمت حضرت رحیم بسطت مکرمته بکرات مرات مردم در حضور فیض معمور حضرت متقدانا و استاذنا علیه الرحمه مجانین استقام نشین را بنا بر استدعای دعای شفای آن سقام کلفت انجام حاضر آوردند و آنحضرت علیه الرحمه اندک دعا که در بارهٔ انها نمودند و یا دست سعادات دستا دست بر و مالیدند و یا بعض کلمات قدسیات خوانده بر آبی دمیده بآن مجنون کلال مشحون نوشانیدند آن مهبط مقت همانوقت شفا یافته هوش افزا و حواس آرا از انجام مراجعت نمود **شعر** در شفاخانهٔ لب یار ست ❖ نور دلها را اگر دوائی هست **حکایت** حالا خوشنحرام قلم خجسته ارقام به ترقیم حکایتی والا در سلک جمعی از حکایات مقامات سراپا قدسیات آن امام عالی مقام و ولی همایون التیام و صفی فرخ فرجام برمیدان قرطاس تیز گام به شغف تمام باید شتافت و به شوق تمام نفایح قدس از صفایح بوستان حالات بزرگی آن عارف حقائق و ضنائح بمشام جان شاید شمید این قصهٔ ندرت حصه حضرت شیخنا و جناب مرشدنا علیه الرحمه بزبان الهام ترجمان مفصل و مشرح بکرات فرموده بودند و در ضمن این گفتار خوش در دامان جیب سامعان و مستفیدان بدینطور و اظهار دلکش بمرآت ریخته که آن ثمر صداقت اثر موافق گفتهٔ آن ولی حضرت لم یزل و لا یزالی عز قدمه مسطور قلم و محرر کلک عاجزی رقم میگردد که حضرت مخدومنا و مرشدنا علیه الرحمه وقتی در مسجد اکبر آبادی واقع بلده شاهجان آباد دهلی بر سریر استراحت پذیر ارام گیر بودند و در آنحالت به خیال و بال معرفت اشتمال گذرانیدند که درین زمان قطب اقطاب جهان و قطب ارشاد دوران ذات معارف نشان کدام شخص کرامات توامان خواهد بود و قرین همین خیال بدرگاه متعال حضرت یزدان بی همال تبارک و تعالی التجا نمودند و از جناب داور بی مثال تبارک و متعال بنا بر علم آن فرد زمانه و فهم آن مرد یگانه زاد الله تعالی شرفه مسئلت داشتند بمجرد عرض و التجا بجناب کبریا عز سبحانه کرامتی شگرف و خرق عادتی بس عجیب از دریای فضل سراپا ژرف حضرت خالق جانب و طرف جل اسمه ظهور گرفت و جلوه بروز پذیرفت که همان زمان حضرت معطی و منعم بر جهان و جهانیان عم انعامه وجود فیوض آمود مولانا و شیخنا علیه الرحمه را در حضور قطب ارشاد آن زمان رسانیدند و از ملاقات آن انوار سمات مسرور و خوشوقت گردانیدند جناب اولانا و مرشدنا میفرمود که بقدرت حضرت رازق بریت عم رزقه من حیث لا یحتسب و مضمون خود بودم که ناگهان حضرت یزدان عز ذکره مرا از انجا برباد روان بخیتی که نیرین عالم تاب آفتاب و ماهتاب از طرفی برین زادهٔ کاف و نون طلوع نموده بر صحاری و براری مرور کرده در جانبی ازین مصنوع کن فیکون غروب می مشیوند مرا بر جبال و بیابان بی پایان عبور افتاد که آن تمام امکنه زمانه را نظاره کنان تا بخدمت فیضدرجت قطب ارشاد که در ارض مقدس و زمین اقدس ابدال مقام سرزمین شام موطن و مسکن داشتند رسیدم و بزیارت پر برکت آن صفا و صفوت منزلت مشرف شدم نفس نفیس آن ولی سعادات جلیس را مشاهده کرده و بفضل حضرت مفضل

عم فضله در یافتم که آن بزرگ وسراپا ستر گ سید حسینی بودند وجبین وروی شرافات مملوی بمرتبه نهایت تحسین
ولحیه خفیفه بر موضع قدس فن ذقن پر تحسین وافرین داشتند وانوار معرفت از رخ وجبین نورآگین شان واضح بود ودلایل
وقامتی تقوی استقامتی قصیر اما فخیر داشتند ودیوار خانه کرم کاشانه آن فرد زمانه کلی وسراسر مهبط رحمت حضرت
لایزال ولم یزلی برکنار جوی ردان خرد واقع بود وآنوقت حضرت فرزانه ومردمردانه راه حضرت ایزد یگانه عزت
وحدته باشش نفر طهارت اثر از مریدان اعتقاد پیر خود بیرون خانه وبرون از کاشانه برلب جوی مذکوره با نهزاران
انوار قاعد وجالس بودند چون جناب پیشوای ما وپیرما علیه الرحمه والرضوان بخدمت آن سرخیل کرما وآن افسر
شرفا مستعد شدند از اتفاقات وواردات آن ولی پر کرامات آنوقت چیدان التفات ورغبت بحال شیخنا
ومرشدنا علیه الرحمه نفرمودند وحضرت مخدومنا ومرشدنا حال بی التفاتی آن صفی شرائف آیاتی معلوم نموده
بزبان قلب وخاطر قیل وقال نمودند که مرا از ملاقات شما بجز حصول مراتب استرضای حضرت خدای یکتا
عزت وحدته امرے مرکوز وکارے مخطور نبود چونکه کم التفاتی بحال من نمودید مرا فقط باشما وصرف بذات
فیض انتمای شما چه کار ست حضرت حق جل وعلی وغرا سمه برمن نیز مکرمتی وافر ومرحمتی مکاثر میدارد ع
گر نبکنه ما نیز رهی هست بدرگاه ✿ دران وقت بفضل وقدرت حضرت قیم خلقت عم کرمه اکرامے تازه وانعامے
بے اندازه به نسبت حال سراپا کمال جناب شیخنا ومرشدنا مقرون ومشمول گردید تفسیر مرام وتبیین مقام آنکه در
بارگاه والاجاه حضرت قیام زمین وزمان جلشانه قاعده سراپا ر استه قرار یافته وضابطه انعام را بطه استقرار پذیرفته
که از لوازم مرتبت غوث ومنزلت قطب اقطاب ست که اربعین ذوات قدس آگین اشخاص مغیب همراه قطب
فرد ورفیق غوث کرامات نور زاد الله تعالی شرفه پنهان از نظر اغیار وعیان در پیش واقعان اسرار
میباشند ازان جمله از انجمله نفوس طهارت مانوس اربعین هفده اشخاص قدس اختصاص بعواطف
حضرت آلهی ومراحم جناب نامتناهی عم رحمته وکرمه متعین ومقرر به همراهی شیخنا ومرشدنا علیه الرحمه والرضوان
گردیدند وبعد چندی از مرور ایام وپس از انقضای بندی از امضای وهرگذر التیام حضرت ملک منعام عز
برهانه جناب مولانا واولانا علیه الرحمه را بار دیگر بمواصلت ومجالست آن بزرگ والاقدر برآئین عجیب
سابق وطرز غریب محرر ماسبق مستشرف فرمود ومستفیض گردانیدند انگاه حضرت آله جهان پناه عز شانه آ قطب عالم
مدار وآن غوث جهان قرار الفضل خود از حال فرخنده مآل وهمایون اشتمال شیخنا ومرشدنا مطلع ومدرک
فرمود که بعد از انتقال جناب آن قطب صاحب حال سند قطب ارشاد ومجلس غوث قیام عوالم اعتماد بذات
ستوده صفات آنحضرت مزین وآرایش پذیر خواهد گردید بپاس هذا آن ولی معارف رساد آن صفی
عرفان نماد بمرتبه باشیخنا ومرشدنا علیه الرحمه بمراتب اخلاق بیش افزون از حد وبمدارج التفات بیرون از عد

پیش آمد و دران ساعت آن قطب والا رتبت و آن غوث اعلی منزلت روبروی آنحضرت عظمت حضرت الٰهی جل علوه به بیان واضح و بزرگی جناب نامتناهی عرسموه به تبیان لایح فرمودند که توصیف تجلیل آن تقریر تحریر راست نیاید و تفصیل تکریم آن بیان پرتنویر در تسطیر درست نیاید ملخص کلام و ملتقط مقام آنکه چنانکه آن والا درجت و عالی رتبت بودند مصداق کلام الملوک ملوک الکلام همچنان بیان اولی منزلت و تبیان اعلی مرتبت فرمودند بعد از انقضای چندسے از حول و سال که آن شیخ بکمال به اذن ایزد متعال جل علوه بخدمت دین سراسر متین تقدیم مدارج عزاد جهاد در ملک خراسان سرزمین افغانستان منزل گزین و محل قرین گردیدند مشاهده جبال سموت مثال و کوه های رفعت تمثال آن ملک بنی افغان مالامال میفرمودند که بعنایت حضرت الٰهی تعالی بخوبی یاد دارم و بطور رسوخ حافظه میشمارم که در وقت ذهاب برای ملاقات قطب ارشاد فضائل مآب حضرت رب الارباب جلت رتبته مرا از بالاے جبال گذر و انتقال از زانی و عطاف نموده بود که صورت این کوهستان بوجه قوی و طرز حفاظت مطوے مخطور خاطر صفوت مآثر من است و مرکوز ضمیر صفا پذیر من حضرت شیخنا و مرشدنا علیه الرحمه میفرمودند که حالا حضرت رافع سماوات علی و جناب دافع بلایا حضرت کبریا آن قدر کرم بمن عنایت و عطا و آنمقدار فضل بمن بذل و مرحمت آرا فرموده است که برحمتش هر روز که رحمتی تازه بردوران و زمان نزول میفرماید اول برمن منزل میگردد و من بعد آن از وجودم برآوان و جهان مقسوم میشود حقا که حسب تحقیق تصوف حقائق تعرف حال قطب ارشاد بلا تکلف همین ست و داود معارف بخش جانشانه بر قولم گواه که بر طبق تدقیق صوفیه سراپا بمطف حقیقت غوث مدار انوار تلقف اینچنین تفصیل این اجمال آنکه قطب نزد اهل سلوک یک تنست که او محل نظر خدای تعالی بود نظری خاص از جمیع عالم در هر زمان و آن قطب مثل دل محمد مصطفی ست علیه الصلوة و السلام قطب را عبد الاله گویند و راستا و چپاے او دو امام اند آنکه در راستا بود نام او عبد الرب گویند و نظر او در ملکوت ست و آنکه در چپاست نام او عبد الملک گویند نظر او در ملک ست و این اعلی ست از عبد الرب و همین خلیفه قطب شود بعد موت او کذا فی مجمع السلوک و در **مرآت الاسرار** گوید آنکه بدست راست ست نام او عبد الملک ست و آنکه بدست چپ ست نام او عبد الرب ست و عبد الملک از روح قطب مدار فیض میگیرد و بر اهل علوی افاضه میکند و عبد الرب از دل قطب مدار فیض میگیرد و بر اهل سفلی افاضه میکند و چون قطب مدار بمیرد عبد الملک قائم مقام او شود **بدان** که رجال الله اقطاب اند و غیره یعنی مردان خدا اقطاب اند و غوث و امامان و اوتاد و ابدال و اخیار و ابرار و نقبا و نجبا و عمدا و مکتومان و مفردان فالقطب هو الذی یکون علی قلب محمد علیه الصلوة والسلام و یسمی ایضا بقطب العالم و قطب الاقطاب

وَالْقُطْبُ الْاَکْبَرُ وَقُطْبُ الْاِرْشَادِ وَقُطْبُ الْمَدَارِ وَیُسَمّٰی بِالْغَوْثِ اَیْضًا و مراد بقول
ایشان کہ فلان بر قدم یا بر قلب فلان پیغمبر ست اینست کہ آن ولی وارث خصوصیت آن پیغمبر بود یعنی
آن علوم و تجلیات و مقامات و حالات کہ آن پیغمبر را بود آن ولی را بواسطۂ مدد آن پیغمبر حاصل ست
اما از مشکوٰۃ محمدی پس آن ولی مثلاً محمدی ابراہیمی باشد و یا محمدی موسوی و یا محمدی عیسوی و اسم این قطب
عبد اللہ می باشد یعنی در آسمانہا و زمینہا او را عبد اللہ گویند اگرچہ نام او دیگر باشد و علی ہذا القیاس جمیع رجال اللہ
را بنام دیگر میخوانند باسم رب مربی آن شخص مخاطب میکنند و این قطب مدار را فیض از حق تعالی بی واسطہ
میرسد و این قطب در عالم یکے می باشد و وجود جمیع موجودات از اہل دنیا و آخرت یعنی علوی و سفلی بوجود این قطب
قائم ست **و دوازدہ** اقطاب دیگر اند بر قلوب انبیا علیہم السلام **قطب اول** بر قلب نوح علیہ السلام
ورد او سورہ یسین ست **دوم** بر قلب ابراہیم علیہ السلام ورد او سورہ اخلاص ست **سوم** بر قلب موسیٰ
علیہ السلام ورد آواذا جاء نصر اللہ **چہارم** بر قلب عیسیٰ علیہ السلام ورد او سورہ فتح **پنجم** بر قلب داود علیہ السلام
ورد او سورہ اذا زلزلت **ششم** بر قلب سلیمان علیہ السلام ورد او سورہ واقعہ **ہفتم** بر قلب
ایوب علیہ السلام ورد او سورہ بقر **ہشتم** بر قلب الیاس علیہ السلام ورد او سورہ کہف
نہم بر قلب لوط علیہ السلام ورد او سورہ نمل **دہم** بر قلب ہود علیہ السلام ورد او سورہ انعام
یازدہم بر قلب صالح علیہ السلام ورد او سورہ طٰہٰ **دوازدہم** بر قلب شیث علیہ السلام ورد او سورہ
ملک فالْاَقْطَابُ الْمَذْکُوْرَۃُ اِثْنَا عَشَرَ قُطْبًا وَعِیْسٰی وَالْمَہْدِیُّ خَارِجَانِ عَنْہُمْ
بَلْ مَکْتُوْمَانِ مِنَ الْمُفْرَدِیْنَ وَالْاَقْطَابُ الْمَذْکُوْرَۃُ کُلُّہُمْ مَاْمُوْرُوْنَ لِقُطْبِ الْمَدَارِ
وازین دوازدہ قطب ہفت قطب در ہفت اقلیم می باشند در ہر اقلیمی قطبی و آنرا قطب اقلیم خوانند و پنج
قطب دیگر در ولایت باشند ایشانرا قطب ولایت خوانند و فیض اقطاب ولایت بسائر اولیاست **فائدہ** چون ولی ترقی کند بقطب ولایت رسد و چون
قطب ولایت ترقی کند بہ قطب اقلیم رسد و قطب اقلیم چون ترقی کند بہ عبد الرب رسد و این قطب اقلیم قطب
ابدال باشد بہ قلب سرافیل علیہ السلام او را قطب ابدال گویند و بقول صاحب فتوحات مکی اقطاب را
نہایت نیست بر ہر صفت قطبی میباشد چنانچہ قطب زہاد و قطب عباد و قطب عرفا و قطب متوکلان
چنانکہ در نفحات حضرت شیخ احمد حاجی را قطب اولیا نوشتہ است و در تمام ربع مسکون یک تن میباشد
کہ او را قطب ولایت گویند و قطب جہان و جہانگیر عالم نیز گویند کہ جمیع اقسام ولایت از وی قوام
دارد و علی ہذا القیاس بر ہر مقامی قطبی ست برسے محافظت آن مقام و نیز میفرماید کہ برای محافظت
ہر قریہ از قریات عالم یک ولی اللہ میباشد کہ قطب آن قریہ ست خواہ در ان قریہ مومنان باشند خواہ کافران

ذکر اقسام قطب و دوازدہ

فائدہ ہر گاہ کہ قطب عالم را حیات وافر بود و در سلوک بود و ترقی کند بمقام فردانیت رسد و فردانیت آنست کہ او را مراد نباشد مراد او ہمہ مراد حق باشد و حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از نبوت در افراد بودند و خضر علیہ السلام نیز در افراد ست و این اقطاب را قوت ست کہ ولی را معزول کنند و بجای او دیگری را نصب کنند و قطب عالم اگر خواہد اقطاب را از مقام قطبیت عزل کند تواند بود و از دعای قطب الاقطاب و غوث دیگری نیز بمرتبہ قطبیت رسد اگرچہ عاصی یا کافر باشد و بقول حضرت علاء الدین سمنانی قطب ارشاد را ولایت شمسی ست کہ بر تمام عالم تابد و قطب ابدال را ولایت قمری کہ بر ہفت اقلیم تصرف میکند الغرض قطب ابدال رئیس جمیع ابدال می باشد از ان جہت ہمہ جا تصرف مینماید **فائدہ** بعضے مشائخ شخصے واحد را غوث و قطب نامند و صاحب فتوحات مکی میفرماید کہ غوث جدا ست و قطب الاقطاب جدا ست و در لطائف اشرفی می آرد کہ اگر وجود غوث و قطب الاقطاب نباشد تمام عالم زیر و زبر گردد اما چون غوث ترقی کند افراد گردد و کذلک قطب الاقطاب بعد ترقی افراد شود و چون افراد ترقی کند قطب وحدت گردد یعنی بمقام معشوقی رسد و دوازدہ مذکور در قصبات اقالیم ساکن باشند و قطب الاقطاب بسکونت او بر شہر معظم باشد الغرض در حالت قطبیت در شہر و قصبہ و دہ ساکن باشند و چون ترقی کنند و در مقام افراد رسند ترتیب ساقط گردد از تعین مقام در گذرند ہر جا کہ خواہند باشند و معشوق را نیز ترتیب ساقط ست **تنبیہ** قطب وحدت و حقیقت معشوق را گویند چون افراد کامل در سلوک ترقی کنند بقطب حقیقت و وحدت رسند یعنی بمقام معشوقی رسند قالوا اما المفردون منهم من هو على قلب على كرم الله وجهه ومنهم من هو على قلب محمد عليه الصلوة والسلام ای محبوب افراد کامل و غیر کامل افضل اند بر قطب الاقطاب اما آحاد کامل مظاہر وجہ تفرد روح کلی علی کرم اللہ وجہہ اند و غیر کامل مظاہر وجہ تعلق روح علی کرم اللہ وجہہ اند پس میان تعلق و تفرد فرق بسیار ست و طائفہ افراد را تعداد نیست بسیار اند و از چشم مردم ظاہر مستور اند مگر آنکہ قطب الاقطاب و بعضی اقطاب ایشان را دانند و ببینند و افراد کامل بعد ترقی بقطب وحدت رسند و در نہایت این مقام از کمل اولیا دو کس رسیدہ اند یکی حضرت عبد القادر جیلانی دوم حضرت شیخ نظام الدین بداونی ایشان را در سلوک کمال عمر و فا کرد زود زود ترقی میسر شد در مقام معشوقی رسیدند و باقی ہمہ در مقام فردانیت در سلوک بیشتر عمر و فا کرد بمقام بقا رحلت کردند و نیز در بحر المعانی گوید کہ خواجہ بایزید بسطامی و خواجہ شبلی نیز بمقام معشوقی رسیدہ اند و ممکن ست ہر کرا حق سبحانہ و تعالی خواہد باین مقام رساند **فائدہ** قطب مدار متصرف ست از عرش تا ثری و افراد متحقق اند از عرش تا ثری پس میان تصرف و تحقق فرق بسیار ست و حاصل ست کہ قطب مدار علی الدوام در تجلی صفات ست و افراد کامل ہمیشہ در تجلی ذات پس قطب مدار خاص

فی معنی فردانیت

فی بیان مرتبہ حضرت عبد القادر جیلانی

وافراد اخص و بعضی اولیارا تجلی افعال ست و بعضے را تجلی آثار اما اہل فردانیت بیرون ازین مقامات
تجلی دارند و فردانیت بی مکانست و مقام ایشان لاہوت ست یعنی تجلی ذات و لاہوت را مقام نیست
چہ خارج از شش حدود ست و لفظ مقام کہ اضافت کنند آن را گویند مقام لاہوت باسناد مجاز ست اما مقام ندارد
و اسفل این مقام جبروت ست یعنی مقام جبر و کسر خلائق و این مقام قطب عالم کہ متصرف ست از عرش تا
ثری جبر و کسر ہم در شش جہت گنجد و قطب عالم را فیض از عرش مجید ست کہ تعلق بعزل و نصب دارد و این
مقام را جبر و کسر ازان گویند کہ کرامات و معجزات ہم ازین عالم ست و چون از مقام جبر و کسر ترقی کند بمقام
فردانیت کہ لاہوتست رسد و در عالم فردانیت عالم جبروت یعنی عالم جبر و کسر کفرست اما افراد قادر اند
بر عالم جبروت اگر بجبر و کسر مشغول شوند از فردانیت یعنی تجلی ذات بر افتند سبب آنست کہ افراد مستور باشند

فائدہ لاہوت در اصل لاہو الاہوست حرف تا زیادہ از قانون عربست صوفیہ چون کلامے
مخالط گویند چیزے حذف کنند و چیزے زیادہ نہند تا نامحرمان ندانند پس لا نفی ست یعنی نیست تجلی صفات
مر طائفہ افراد را و ہُو اسم ذات ست یعنی لا ہُو مگر تجلی اسم ذات

وصیت بست و چہارم در ترغیب بیعت بسلسلہ احمدیہ کہ مبنی ست بر اتباع شریعت محمدیہ

علی صاحبہا الصلوٰۃ و التحیۃ ✿ سبحان اللہ حضرت ہادے عمت ہدایتہ در انفاس نفیس اولیار عجائب برکات عطا فرمودہ
کہ وجود شر حشر قران عدم ست و تعالی اللہ جناب معطی جلت عطیاتہ در ذوات سراسر نفاسات اصفیا نوادر سعادات ازلی
نمودہ کہ ہم نطق بتفصیلش قرین ندم دوستان حضرت یزدان جل علوہ خلاصہ عالم اند و محبان جناب ایزد عز حکمہ سلالہ ذراری
آدم صلی اللہ علی نبینا و علیہ وسلم مخلوقیان پوست اند و آنہا مغز عالمیان قشر اند آنان مخ لغز جاہ جہان اولیار حضرت حق اند
و روان جہانیان اصفیار جناب برحق تبارک برہانہ عبادات آن قدسیان مقبول ست و دعوات آن مقدسان ناجات
موصول نفس آن نفیسان نوری ست و ذات آن منوران با انوار مغوی و صوری عنایات حضرت خالق کائنات
بحال آن خوشحالان مبذول ست و انعامات جناب رافع سماوات بہ نسبت آن رفیعان مشمول تبارک اللہ کہ دسترس
ولایت عجیب ذریعہ قرب حضرت الٰہی ست تعالت صفاتہ و تعاظم اللہ کہ دستگاہ صفوت غریب وسیلہ تقرب
جناب ربوبیت پناہی ست سالت عطیاتہ اولیار اللہ تعالی بابب اللہ علی اذکہ بواسطہ تعلیم آنہا قرب حضرت
پاک توان دریافت و صوفیہ عالیہ نردبان معارف الٰہیہ اند کہ تہا دیب شان مراتب نزدیکی خالق سما و سماک
بتوان شناخت افعال آنجماعہ باکمال اند و احوال آنگروہ با افضال محب آن لطیفان دوست حضرت الٰہی ست
و مبغض آن نظیفان عدو جناب ناتناہی دوستدار صوفیان جنتی ست و دشمن صافیان دوزخی مصاحبت
آن سعیدان سعادت نشان ست و مکالمت آن کریمان کرامت رسان قال اولیار اللہ از کتاب و سنت است

وحال اصفیار الله دافع شرک و بدعت انقاد آن مرشدان رشاد ست و فرمود آن حکیمان حکمت و سداد باستر شاد
آن رشیدان رشد حاصلست و در شرف بعیت آن شریفان مجد واصل مستر شد اولیا نوریست و مستفیض دوستان
حضرت خدای یکتا در سوری و سروری آیات عالیات بر فضل ولایت و ولی جلی اند و احادیث متعالیات بر شرف
اولیا منجلی در وصیت اظهار حقیقت ولایت تلاوت آیات و روایت احادیث عظمت سمات گردید و این لغلین
پردار فقرا فضل اولیای باصفا و درویشان بی ریا در اینجا بخوبی آشکارا گردانیدند پس پیروی طریق ایشان موجب
فلاح دنیا و آخرت ست و سلوک مسالک ایشان سبب حسن عاقبت ست ❁ هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهد ❁ کی میسر
شودش روی براه آوردن ❁ زوال دارد حسد و بغض و تکبر فیض صحبت ایشان ست و اخلاص در عمل و انکسار
از نفس کشی حال خدمت ایشان ست ❁ سهل شیری آنکه صفها بشکند ❁ شیر آنرا دان که خود را بشکند ❁ چون بعنایة تعالی
حقیقت چنین ست که تقریر رفت و امر واقعی اینچنین که نقش تحریر پذیرفت بنابران هر عبادار شد و عبادا عبد
مژده باد که حکیم قدیم عز قدمه بحکمت بالغه در شریعت بعیت حضرت امیر المومنین و امام المسلمین سعید اسعد شهید
غفران مشهد جناب سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة و الرضوان شرفی عالی و کرمی بس متعالی بلاشک و ریب عنایت فرمود
که برای ترقیم فضائلش مداد نهر و بحر در کار ست و اقلام اشجار سهل و جبل بکار جوینده این سعادت عظمی سعید دوسرا ست
و یابنده این کرامت کبری رشید اعلی چه سبب جامعیت این سلسله بر سائر سلاسل که بمنزله معجون مرکب ست
ازادویه و مجهول بودن صاحب این سلسله بر کمالات نبویه اهل بعیت این طریقه را سعادات جمیع طرق با اتباع
سنت و اجتناب از بدعت حاصل میگردد و بعض سوانح که به فضل این بعیت ازان پی توان برد درین نامه به پیرایه
نگارش می آید **حکایت** یکی از واقعه عجیبه و سانحه غریبه که در اثنای اقامت باکرامت حضرت قدوة الابرار
رونمود و خفتگان بستر غفلت را بیدار ساخت این بود که در شهر سلهت یکی از عمائد بود که در مال و دولت همسر قارون بود
و مهاجنان و ساهوکاران که در بلاد و اطراف آن شهر ساکن و مقیم بودند داد و ستد ازدو کانش
می داشتند و او را سرگروه و پیشوای خود می پنداشتند شبی بخواب دید چنانچه میگفت که گویا
نردبانی از آسمان بزمین رسید و من ازان نردبان عروج کرده بالای فلک رفتم چون متصل آن

رسیدم دری یافتم ابیات	چو دلهای ارباب عرفان گشاد	الم نشرح از وسعتان مراد	ملائک مسبح دران بی شمار
نوازان بباغ بهاران هزار	تسبیح و تهلیل و حمد و ثنا	همه غرق در بحر صدق و صفا	یکی گفت ای زائر اندر بیا
ببین سر بسر صنعت کبریا	بحکمش درون رفتم آشفته وار	همین جیم رهبر و غمگسار	چون در دون رفتم

و مقدار دو سه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی بر کرسی مکلل به جواهر تابدار و یواقیت آبدار که هر دانه
ازان بخراج هفت اقلیم می ارزید نشسته است و جمالی دارد که عقل و قیاس در وصف او بادیه حیرانی

و پریشانی سرگردان ست و قلم برین زبان بار قام شمه از توصیفش مانند نال قلم لاغر و لرزان و بر خود پیچان ابیات

فروزان رخ خوبان دلفروز	چو تابنده خورشید در نیم روز	غلط گفتم اعجوبهٔ روزگار	عیان از رخش قدرت کردگار
ز شرمش عرق ریز گل در چمن	به تب لرزه دایم سهیل یمن	دو زلفش بگرد رخش حلقه زن	عیان سنبلستان بگرد سمن
رخش ساده از ریش و سبلت چو ماه	ملایک در ساخته سجده گاه	ستادم چو پیشش ولی از ادب	نهاده دو صد مهر حیرت بلب
مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش	سلامی نمودم بآن کست کیش	بخندید و دادم جواب سلام	شده حیرتم جمله بیرون خرام
ز خندیدنش دل چو گل شگفتا	غم و بیم از سینه ام پاک رفتا	پس نزدیکتر رفته عرض کردم که نام حضرت چیست فرمودند	

که نامم آدم صفی الله ست که ابوالابار نوع انسانی ست و مسجود ملائک رحمانی و محسود دیو رجیم و خلیفه رب العالمین ست در اثنای این قال و مقال دو دروازه یمیناً و شمالاً ناگهان در نظرم آمد از دروازه شمالی انجره دود و عفونت در جوش و طراقاطراق شرر آتش در خروش و نالهای معذبین با صد ویل و ثبور از ان قعر هائله بالا میرفت بمجرد اندک ملاحظه عقل و شعور از کاخ دماغم پرواز کرد و یکبارگان تمالک از دست داده چون سایه بر زمین افتادم کرسی نشین بیک کس که متصل او استاده بود مامور ساخت که هوش باخته را در دروازه یمین ببرند تا هوش رفته اش باز آید و غنچه دلش بصد نشاط و انبساط به شگفتگی گراید مامور حسب الحکم مرا بدروازه یمین رسانید چون نسیم عنبر شمیم آن گلستان نعیم اندکی بمن رسید جان رفته به تنم باز آمد و طائر هوش و خرد پرین به برج دماغم بکمال خورمی و سرور جاگرفت چون دیده ناظر بتماشای آن مکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلربا یافتم اشجار میوه گوناگون چون یار بیار درهم آمیخته متصل آبجوهای سرشار معاینه شد ابیات

هر میوه کو اکبست رخشان	باغی که کدیورش بهارست	هر گل چو چراغ تابدارست
هر غنچه چو لعل در بدخشان	آب نهرش چو آب حیوان	چون سیم گداخته درخشان
مرغان بدرخت او نوازن	باهم بصدای مرحبازن	در عقل و خرد بسان انسان
		سرمست همه بجد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در ممکنات سفلی امکان ندارد سیری و آسودگی حاصل ننمود بحکم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب کشادم که هر دو مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین ست دار القرار مومنین متقین رب العالمین و دوم زندانخانهٔ کفار اشرار که در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از جملهٔ کفار فجار هستی و در عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان هیبت نشان محفوظ و در امان دار و اگر بیک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت لجاجت و ضراعت سودی و بهبودی نخواهد بود و ابدالدهر دست تغابن مالان و محبوس این مکان قباحت توامان خواهی ماند زنهار زنهار از دین کفار دست بردار و در احاطهٔ اسلامیان خویش را در آر تا عاقبت الامر وارث جنات النعیم و ساکن این مکان پر تنعیم خواهی بود گفتم ای خورشید هدایت این سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت را زود تر از زود تر از تیه

ظلمات نجات بخش کرسی نشین جواب داد که کلید این باب وهادی ومرشد اصحاب الباب درین وقت باراده حج بیت الله در بلدهٔ کلکته رسیده وشهرهٔ هدایت او خورشید وار باطراف واکناف جهان عالم گیر گردیده تعلل وتسویف روا ندارد وعجالة الوقت دفتر وسیر از صبا وشمال وام گرفته خود را بدو سپاری وگرنه بعد دو سه هفته عشره راه ملک حجاز طی خواهد شد درین بودم که چشم وا شد چون خوابم به بیداری وبیهوشیم بهشیاری مبدل گردید لشکر خوف ورجا بر اقلیم دلم هجوم واستیلا نمود

ابیات

گاه همچون بید لرزانم میشدم	گاه همچون مینع گریان میشدم
گاه از افعال زشت خویشتن	نادم وگریان وپشیمان میشدم
گاه چون بلبل نوازان زار زار	قصه کوتاه چون صبح دمید واز خورشید عالمتاب کفر

ظلمت یکسو گردید نزد یک صاحب ڈاک رفته بعرض رسانیدم که مرا زود از زود بسواری ڈاک بکلکته باید رسانید آنشخص روز دوم بر ڈاک نشسته در عرصهٔ چهار روز فائز بکلکته گردید وبمجرد وصول در محفل خیر شمول رسیده بعد ادای سلام نذر گزرانیده بی اختیار بپای آن زبدة الاخیار افتاد وطوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد سر داد حضرت تسکین وتسلیش فرموده سرش را تا دیر در آغوش مرحمت جا داد حالش پرسیدند آن سعادتمند قصهٔ خواب سراسر صواب خود را که هزاران هزار کس را از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل وبیان بمعرض تشریح وتبیان در آورد وبعد ازان متکلم بکلمهٔ شهادت گردید در جرگهٔ اسلامیان وزمرهٔ ایمانیان بکمال نشاط وانبساط در آمد ولیفرض والا رسانید که هرچه احکام اسلام ضروری ولازمی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارند حضرت همان وقت مزین وخاتن را طلبیده اصلاح چهرهٔ او بطور اسلامیان ساختند بعده مختون نموده در زمرهٔ مختونان جا داده دو سه خادم برای خدمتش گماشتند چون جراحت ختنه بصحت انجامید بلباس فاخره ملبس ساخته بحضور والا آوردند وبشرف بیعت مشرف گردیده بمرور دو سه روز بقدر خصوصت از حضرت بکف گرفته باز بسبیل ڈاک عازم دیار خود گشت

ابیات

چون خزان آمد ز شهر خویشتن	چون بهاران شد بسوی آنچمن	
گلخن آمد همچو گلشن باز گشت	بود بیگانه ز اهل راز گشت	
مرحبای فضل رب العالمین	مرحبای مرشد دنیا ودین	
مرحبای هادی اهل ضلال	مرحبای فیض لطف ذوالجلال	

حکایت منظومه

بود ناری طرفه نورانی شده	صدر آرای مسلمانی شده
سنگ بوگشت لعل بی بها	ذره شد خورشید خرچ اهتدا
مرحبای فیض سرمد مرحبا	مرحبای سید احمد مرحبا
ام اسمعیل مولانا شهید	صید مقصد یک بیک در دام یافت
بعد چندین روز او بیمار شد	چاره کردندش طبیبان کثیر
حلقی تدبیرها انگیختند	بود در حقش لسان زهر ناب
از حیاتش چونکه مایوس آمدند	جمله مالان دست افسوس آمدند
همرهی صید رنگ رنگین نخچیند	آن معاجین سفوف وآن شراب
در کسوف آمد چو آن بدر منیر	

بود مولانا شهید ارجمند — سفر و شب در خدمت او پای بند — شب بخفتی روز ناسودی همین — همچو ماه از غم به فرسودی همین

بود آن مستوره مخدومه — از نعیم سیدم محرومه — دامنی از بعثتش انگارها — مینمود این گل بچشمش خارها

نوش بود آن نیش می پنداشتی — نور بود آن نار می انگاشتی — بارها زو گفت مولانا شهید — مادر این طرفه خوان از حق رسید

خیز بیعت کن بخور نعمای او — هر که نخورد آه بر دوای او — تیره گشتی مادرش چون این کلام — گوش کردی زان شهید نیکنام

باز گفتی کای پسر زینسان مگو — کس غلام خود نسازد مشتری — او ولی انبیا مولی منند — بیعت اندر خاندانم میکنند

بیعت او ناپسند آید مرا — سخت استنکاف و ننگ آید مرا — آن شهید نامدار ارجمند — چون شنیدی این کلام ناپسند

میزدی مهر خموشی بر دهان — خفیه گفتی با خداوند جهان — کای خدا این عقده ام باز کن — مادرم صعوه ست او را باز کن

بارها این گفتگو آمد چو پیش — خواجه از مادر بدزینسان خوی دریش — چون زمرگش ماه تامی هفت روز — خواب یک شب دید آن پر درد سوز

خواب چه مفتاح گنج سودها — میوه های نخل صد بهبودها — دید خوابی هم بشیر و هم نذیر — هم درو صدر زهر و هم خرما و شیر

دید یکشب آن قیامت را بخواب — کین زمین گرم ست چون تابه تاب — آفتاب مابسر یکنیزه دار — عالم از گرمی دروزار و نزار

تشنگی دردی جگرتاب ست و بس — عالمی در جستن آب ست و بس — هم بزیر سایه و هم بهر آب — میرود این سو بسو پویان شتاب

بهر آب و سایه هر سو میدوید — آب سایه بود در وی ناپدید — قطره زن هر شو چو رفت آن تا بنا — لاجرم چون آب فتاد او بخاک

هر که افتد کام را نش میکنند — جانب مقصد روانش می کنند — اندران افتادگی از دور دید — سایه گویا که اعمی نور دید

طرفه سایه آمد ا زدورش نظر — سایه نی همسایه نور البصر — اندران سایه خلایق بیشمار — خرم و خندان چو باغ اندر بهار

هر یکی سیراب از بار معین — با اخلائی و احبا همنشین — هر یکی با یار خود در اختلاط — گرم در هنگامه عیش و نشاط

خواب بین از هر دی پرسید حال — چیست این سایه بگو ای خوش خصال — حال ظل مستظل را باز گو — کیستند این قوم ای مرد نکو

گفت این جمله گروه احمدیست — سایه شان ظل فیض سرمدیست — تو از ایشان شو که تا دی شان شوی — دور کن انکار تا ازایشان شوی

چون شنید این گفتگو از خواب جست — رنگ انکار از دل خود پاک شست — گفت زا سمعیل سید بیار — تا ز و بیعت نمایم آشکار

سید آمد کرد بیعت شاد گام — شد پس یکهفته در دار السلام

حکایت

حضرت امیر المومنین امام المسلمین هرگاه وارد رام پور شدند مردمان جوق جوق بسلسله ارادت ان امام پیشوای کرام رسیده شرف اندوز بیعت گردند حکیم عطاء الله برادر کلان حکیم غلام حسین نائب والی ریاست رام پور و خان میان محمد متعیم که یکی از همراهیان سفر جهاد جناب امیر المومنین بود روزی از کمال ادب بحضرت امام المسلمین عرض رسانید که خدام در طریقه چشتیه و قادریه و نقشبندیه و مجددیه بیعت میفرمایند و پس از ان در طریقه محمدیه وقوف بسر انیمعنی نمی یابم پس اطلاع بر این راز بخواهم اگر این همه طرق طریقه محمدیه اند پس سبب بیعت نمودن در طریقه محمدیه بعد بیعت در ین طرق چیست جناب ممدوح در جواب ارشاد فرمودند که جواب این سوال بطریق اجمال اینست که اصحاب طرق اشغال چشتیه و قادریه بدین طریق تعلیم می کنند که ذکر جهر کنند و این ضرب

بدین طور زنند و این ضرب بدین طور و اشغال نقشبندیه و مجددیه بدین طرز تعلیم می نمایند که ذکر خفی کنند پس ازان می فرمایند که این لطیفهٔ قلب ست و این لطیفهٔ روح و این لطیفهٔ نفس و این لطیفهٔ سر و این لطیفهٔ خفی و این لطیفهٔ اخفا و آنچه از لوازمات این طرق ست ما و همه پیران طریقت بمریدان خود تعلیم آن کنند و نسبت این طرق بحضرت محمدیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باطنست و اما اشغال طریقه محمدیه را بدین طرز تعلیم میکنیم که طعام بچنین نیت خورند و جامه بچنین نیت پوشند و نکاح بچنین نیت نمایند و در خواب بچنین نیت روند و زراعت بچنین نیت کنند و تجارت بچنین نیت نمایند و نوکری بچنین نیت سازند نسبت این طریق بحضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بطور ظاهر شریعت ست[1] و در خاتمه کتاب معارف جناب سراپا کریم صراط مستقیم که تصنیف آن عارف عظیم ست بندی از مکارم فضل بیعت توان دریافت و بدان وسیله فضیلت خود در دارین توان شناخت ۵ اگر دریافتی برد انشت بوس ❁ وگر غافل شدی افسوس افسوس

منجمله عبارات خاتمه کتاب مستطاب مسبوق الالقاب که از قلم فاضل نبیل مولانا محمد اسمعیل رحمه الله الجلیل بذکر فضائل و کمالات امیر المومنین مرشد المسلمین ترشیح یافته صریح الدلالت در فضل بیعت این عبارت ست

روزے حضرت جل وعلی دست راست ایشان را بدست قدرت خاص خود گرفته و چیزے را از امور قدسیه که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهاے دیگر خواهم داد تا اینکه شخصے بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت نمود حضرت دران ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنا علیه ملتمس آن شخص را هم قبول نفرمودند آن شخص بیش از بیش الحاح کرد حضرت ایشان بآن شخص فرمودند که یک دو روز توقف باید کرد بعد ازان هر چه مناسب وقت خواهد بود همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنابر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند و عرض نمودند که بنده از بندگان تو استدعا می کند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که درین عالم دست کسی را میگیرد پاس دستگیری همیشه میکند و اوصاف ترا به اخلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس درین معامله چه منظور ست از انطرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکها باشند هر یک را کفایت خواهم کرد انتهی بنا برین از عاصی موصی بجمیع ادانی و اقاصی بر سبیل استحباب وصیت ست که هر که را این سعادت عظمی و کرامت کبری حاصل نباشد لامحاله بر دست عارفی از منتسبان بیعت حضرت امیر المومنین و امام المسلمین شیخنا و مرشدنا مجاهد علیه الرحمة والرضوان بشرف بیعت مشرف شود و شرافات دارین حاصل کند **فرد** مصلحت دیدن آنست که یاران همه کار ❁ بگذارند و خم طرهٔ یاری گیرند ❁ عروس سعادت در عقد صاحب این بیعت ست و بایع این مبایعت را بج جنت تقوی را بابیعت هذا خوش سر و کار ست و دوع با او یار غار درین سلسله دست دادن سلسلهٔ زلف حور جهت عیش جاودان جنبانیدن ست و این دست گرفتن باشاد مانیهای جهان عهد بستن

فرد مرا بسلسلهٔ زلف اعتقادی هست ❁ دلم بموشانه بدامان زلف خوبان دست

وصیت بست و پنجم در پائداری و استواری چه در کارهای شهریاری و جهانبانی و چه در سپه سالاری و کشورستانی و چه در دلاوری کارزاری و دلیری جانستانی و چه در دست کاری همه سر و کار بازاری و کوشش بازارگانی و چه در کشت کاری و چه بذرفشاری دهقانی بفرمان بزرگ یزدان جهانبان پائداری جان استواریست و استواری روان پائداری در جهان خوبی و بهتری چون برادر توام اند با بهزاربهی و خوشتری و در کشور بهروزی و فرخندگی مانند دو مغز و یک پوست اند با صد هزار پیروزی و خجستگی بایزد بالا و برتر که بر سپهر نیکوئی و برتری مهر و ماه درخشان اند با فراوان همایونی و با بیپایان شادمانی و در باغ شاداب کامرانی گلهای خوش بارنگ و بو اند با بسیار فرخ نشانی و بیشمار فرخنده توامانی بنام داور یکتا و بی همتا که شاهی و جهانبانی را پائداری سر بسر استواریست و شهریاری و کشورستانی را استواری سراسر پائداری کارهای ایمان و اسلام ازین خجسته کار اند و کارهای هر دو جهان بدین پخته سر و کارهای همایون پیغمبران سراپا استوار بوده اند و دست کارهای دوستان پاک خدای بالا یکسر پائدار پادشاهان همه پخته کاران شده اند و سروران همه پختگی سر و کاران گرم بازاری فرمان روائی و دادگری درست کرداریست و توانائی لشکرکشی و سپه سالاری پخته کاری آبروی ناموری و تاج داری همین ست پائداری آب و تاب جهان آرائی و کشورکشائی همین استواری آرایش تخت و دیهیم همین پیرایش ست و زیبایش فر و فرمان باین افزایش به فرمان پروردگار نیکوکار هر کرا بخت یاور ست اورا همین درست و در شست هر که تخت سر نوشت ست شب و روز بهمین کرو فرست با نامان پیغمبران برآنان درود بی پایان برتر یزدان همه پائداری و درستی بکار آورده و آنرا نیکو فرموده و همایونگامان و یاران آن پیشوایان و دوستان بهتر ایزد جهان بان همه استواری و پختگی دست کار داشته و او را خوش ستوده و دوستان بهتر ایزد جهان بان درست کردار گذشته اند و دست کار پائدار یادگار گذاشته و این شیوه همین راه مهین بزرگان آورده و پادشاهان فرمان روایان و جهان گیران لشکرکشان همه پائدار کردار شده اند و درست کرداری را خوب گفته و دستوران و سروران همه استوار کاروبار بوده اند و پخته سر کاری را بخردی یاد کرده در نغز گفتاری این شیوه سراپا نغز تا چند ورزش مغز دهد که با این همه نگارش نتواند بانجام خوش فرجام آن رسید و با این همه گذارش نمی تواند بهمه نیکو آغاز و فرخ انجام و فرخنده فرجام آن کوشش خود را رساند پاس گفتار بیشمار و بیپایان و این نگارندن بسیار از بسیار و بیکران را به نیایش و خواهش برای بدست آمدن این بزرگی سراپا ستر گی از بارگاه جهان پناه آفریننده مهر و ماه بسر رساند

بانجام فرجام میدهد که ای جان بخش و جان آفرین وای روان ده و گیهان بان آسمان و زمین چون این
کار و بار را انجسته و همایون سرکار پیدا کرده به بزرگی و برتری خود و بستر گی و بهتری خویش ما را در کارهای
دو جهان نیروی پایداری و در کرو فر هر دو سرا زور بازوی استواری بخش و با این دست کاری در نجا
و دران سرا با برومی همایونی خوش و خرم بدار و بخوشتری و بهتری سرخرو و خجسته خو آرو با این شادمانی
کردار همه آرزوهای این روزگار و آن روز بازار ما را چنانکه میخواهیم برآر آیات یُثَبِّتُ اللّٰهُ
ثابت میگرداند خدا الَّذِینَ اٰمَنُوا آنرا که ایمان آوردند و استحکام میدهیم بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ به سخن راست و محکم
که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدا بران ثابت میدارد مومنان را فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی
دنیا تا در زمان ابتلا و افتنان صبوری و در زند و از جادهٔ مستقیمه توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و شمعون
و امثال ایشان از انبیا علیهم الصلوة و السلام و گویند ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ
تا ختم حیات ایشان به کلمه باشد وَفِی الْاٰخِرَةِ و ثابت دارد ایشان را دران سرای که منزل اول
از منازل آخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند از دنیا مرا دقیرست و از آخرت موقف
سوال وَیُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰلِمِینَ و فروگذارد خدای تعالی ظالمان را تا به کلمه توحید راه نیابند نه در دنیا
و نه در وقت سوال قبر وَیَفْعَلُ اللّٰهُ و میکند خدا مَا یَشَآءُ آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی و نیز
حق جل و علی فرمود و بر رعایت امانت و عهد امر نمود قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود
خود رسیدند گروید گان الَّذِینَ هُمْ فِی صَلٰوتِهِمْ خٰشِعُونَ آنانکه ایشان در نماز خود ترسندگانند
وَالَّذِینَ هُمْ و ایشان آنانند که عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایسته اعراض
کنندگانند وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکٰوةِ فٰعِلُونَ و آنانکه ایشان مر زکوت واجب را از مال خود ادا
کنندگانند وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰفِظُونَ و آنانکه ایشان فروجهای خود را نگاه دارندگانند
اِلَّا عَلٰٓی اَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُمْ یا آنکه مالک شده اند ایشان نر دست های
ایشان یعنی کنیزکان فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ پس بدرستیکه نگاه دارندگان فروج ملامت کرده شده
نیستند بر اتیان اینها فَمَنِ ابْتَغٰی وَرَآءَ ذٰلِکَ و پس هر که جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان
خود را فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْعَادُونَ پس آن گروه جویندگان ایشان در گذرندگانند از حلال بحرام وَالَّذِینَ
هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ رٰعُونَ و مر عهدها را که با حق و خلق بندند
رعایت کنندگانند یعنی بر نگاه داشت آن قیام مینمایند وَالَّذِینَ هُمْ عَلٰی صَلَوٰتِهِمْ یُحَافِظُونَ

وانان که ایشان بر نمازهای خویش محافظت میکنند اُولٰئِکَ آن گروه مومنان هُمُ الْوَارِثُوْنَ ایشانند وارثان اَلَّذِیْنَ یَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ آنان که از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت ست **حدیث عَنْ** صَفْوَانَ بْنِ سُلَیْمٍ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ اَبْنَآءِ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ روایتست از صفوان بن سلیم که وی روایت می کند از چند پسران اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم عَنْ اٰبَآءِهِمْ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که ایشان روایت میکنند از پدران خود و پدران شان روایت می کنند از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم قَالَ که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَلَا آگاه باشید مَنْ ظَلَمَ مُعَاهَدًا کسی که ظلم کند عهد کننده را اَوِ انْتَقَصَهٗ یا نقصان رساند او را اَوْ کَلَّفَهٗ فَوْقَ طَاقَتِهٖ یا تکلیف دهد او را زائد از طاقت او اَوْ اَخَذَ مِنْهُ شَیْئًا بِغَیْرِ طِیْبِ نَفْسٍ یا بگیرد از وی چیزی را بغیر خوشی خاطر فَاَنَا حَجِیْجُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس من مقابل وی و حجت کننده از وی باشم بروز قیامت رَوَاهُ اَبُوْ دَاوٗدَ روایت کرده ست این حدیث ابو داؤد در سنن خود **حکایت** بداد دادار برتر کار را نیکی نمای باشندگان روزگار و برهنمائی پروردگار پائدار روشن فرخی نماینده به تیره روزان گیتی ناپائدار پیرما و پیشرو ماهرهای فراوان بزرگ یزدان بر و همیشه برسد **اَلْحَمْدُ** زمانیکه در جهاد کافرکشی و در غزای بی دینان و گنه گاران سربری روزان و شبان بکار شمشیر و سنان دریی کافران و بی ایمانان و بگردش دشت و بیابان و پیچش عنان در کشور افغانستان کارها داشت و بیاری داد را بزرگی و داد را بستر گی در کارزارها پیروزیها بر روی روزگار با بخت بلند یها مه آراست باشندگان دودیه نافرمانی فرمان یزدانی بزرگ و برتر نمودند و آنگاه گاه کین خواهی ازان گناه گاران روسیاه بنود بنابران امام مومنان دیده و دانسته ازان گروه نادان چشم پوشیدند چون چندی برین بسر شد و بیاری پروردگاری بالاتر و بهتر بلندی فرمان شریعت بارجمندی دران سرزمین به فرمان پیشوای مسلمانان و کوشش شمشیر غازیان بلند و بالا گردید و باشندگان آن دیه های افغانستان سر بر آستان شرع راه یافتند نهادند امام مومنان فرمودند که مرا نخستین از همه کارهای دنیا و دین کین جستن ازین گمان بد دین و بی دینان زشتی آگین می باید و سزای کارهای بد کرداری ایشان در کنار نابکار نهادن می نماید بنابرین فرمان خجستگی فراوان بازور و توان بی پایان روانی یافت که آن هر دو دیه را با آتش بسوزند و اگر باشندگانش به نبرد پیش آیند بکشند فرمان برداران بر آن که فرمان رفته بود بصد جان و هزار روان دوان و شتابان کار بند شدند

مردمان دیه ها بشنیدن آن گریزان بدر رفتند و خانهای آن روسیاهان درین جهان سپری
خستن و کشتن و دران جهان بسزای سوختن بسوختند **حکایت** شاه کافران کش
و خسرو ایمان هش و فرمان ده اسلام و شهریار جهاد کار و جهاندار غزا کامگار و دیندار و دادگر دار
و کشورکشای کافران افگن و جهانگیر بتخانها فگن و گیتی بان بتها شکن دلیرے و دلاوری آمود پردلی
و شیردلی اندود دوست مومنان سربسر سود و مسلمانان سراپا بهبود و دشمن یهود و نصارا و
هنود **شاه محمود** در هر و غا غازی و مجاهد غزنوی سراپا چو شنود روزی در بازار شهر غزنین میرفت
بار بردارے دید که سنگے گران برداشته بسختی و رنج مے برد از مهر دلی فرمان باندا ختن
آن فرمود ازان پس سالهاے دراز آن سنگ همانجا بود و اسپان ره روان ازان
دهشت خورده رم میکردند مردم ازین نگاه دستگاه سخن برای برداشتن آن بپادشاه
رسانیدند که آن روز آن باربردار آن سنگ را به فرمان شاه جهان دران راه بینداخت
و ازین رو اسپان و سواران راه روان را ازان سنگ گران گران جانی و رنج و گرانی
ست و بجز آن بردارنده زور آور دیگرے آنرا نمی تواند برداشت اگر فرمان جهان بان
ازان راه برگران شود به مینماید فرمود بر زبان فرمان نهادن آن روان شده است پس اگر
برداشتن آن زبانم روان گردد سخنم برنا پائداری و بی استواری زبان زد شود بنابرین سنگ
سنگین برهمان زمین باشد نوشته اند که آن سنگ سنگینی همسنگ تا زیست آن شاه خوش زیست
و بر کافران بابسیاران گریست و هشیاران گزیند همانجا بود و پس از وهم بپاس بزرگی فرمانش
از پسران و نبیرگانش آن سنگ هوش و خرد و نگ را از انجا نه برداشتند **حکایت**
بیاری دادار بزرگ و بنوازش داور سترگ شاه جهان گیر و کشورکشا و خسرو گیتی ستان و جهانبان بر بسیاری دلان
فرمانروا و لشکرکش از توران تا ایران و روم و سیاه کش از سرزمین ظلمات تا نهر بوم و شاهان فگن توران
و ایران و تاجداران افگن از روم و شام و ترکان و تاجیکان و لشکرشکن از دلیران تورانیان و ایرانیان
و شمشیرزن بر روی دلاوران فرنگیان و هندوان شاه پردلی پدر جهانگیر و جهاندار تیمور در آغاز شاهی و نخستین
گیرودار بادشاهی خود سه صد و سیزده فرزانه و شیردل و مردانه در استواری و پائداری یگانه گرامی گهر و خوش نژاد و
بلندبن و نیکو نهاد که چندی ازان یگانه و برخی بیگانه بودند در کار خویش با خود ساز و یار نمود و بیاری بروردگاری ایشان در
نخستین کار و درستی گفتار بآن پایه نامدار بودند که چون برآ کاری بنا بر سر و کار بزرگ بزبان میراند که این کار میکنیم و خدا بیم کرد تا
انکار بکار نمی آورد نداز دست کار آن گفتار و کردار دست رنج بازمی داشتند و پای کوشش مدامن آسایش نمی کشیدند

وگاهی که بفرمان پاک ایزد گیهانبان آن خسرو گیتی ستان برتاج و تخت کامران شد آن سه صد و سیزده
مردنبرد و شکننده لشکرهای آور در اسروران لشکرها و سالاران سپاه ها نمود و دستورها و کارگذارهای کشورها
گرد و همانا ازین بود و تا بابن که بیاری خدا بهتر آفریدگار آن شاه پیروزی دستگاه و سپاه آن بادشاه
چیره دستی آگاه هیچگاه گاه و بیگاه بجز پیروزی و چیرگی شکستگی و خیرگی نیافت و همواره و همیشه در کشورها برزمها
و پیکارها پیروزمند و سرافراز وارجمند ماند **شعر** این راه بپای تن بپایان نرسد ❊ تا جان نزند قدم
بجانان نرسد **حکایت** یار برترین یاران پیغمبر مردمان و پریان بروی درود فراوان و نامدار
و گامگار کامگاران ایمانیان پس از پیغامبران نامداران اسلامیان سوی پیام گذاران ایزد جهانیان
بزرگ بزرگان و سترگ سترگان بهترین مردمان پس از پیغمبران و برترین جهانیان از پس پیام آوران بزرگ یزدان
در راستی زبان زد راستان و در درستی پیشوای درستان نخستین جای نشین پیغمبر بهترین دنیا و دین و در
جوانان و نخست فرمان گزین پیغام آور دادار جان آفرین فرمان فرمای مومنان و شهریار مسلمانان ایمان افزای
کفرکاه و اسلام آرا و شرک تباه سراپا پارسا و پارسائی پیرا ابوبکر صدیق اکبر بروی باد خوشنود یهای خدا بالای یکتا
یکسر پس از پیغمبر سراپا بهتر و سراسر نیکوتر و سر بسر مهتر چونکه بخش یزدان بخشاینده و نوازش ایزد بخشنده بر چار یار
جای نشینی پیشوایان و برادر و رنگ راه نمائی راه نمایان جایی گزین و او رنگ نشین گردید و راه نمائی راه های
ایمان دین و پند و اندرز اسلام بهین و گزین پیش گرفت و آئین داد دهی و راه و روش آرام نهی بر جان
ناتوان ستمدیدگان و روان کاهی در کار آور دگروهی بدبختی انبوهی و تیره روزی پژوهی و سراسر اندوهی
از فلان سرزمین و فلان تبار از زکات دهی سر کشیدند و از ان شیوه پرشتش آویز سر باز زدند مهتر یاران پیغمبر
و سردار مومنان خوشتر برای جنگ و نبرد آن گمراهان بی ایمان کمر زرم جوئی و کمر بند آورد خوئی چست بر بست
آنگاه آگاهان خرد و بینایان نیک و بد بآن سرور نیکان و شاه مسلمانان گفتند که اکنون که آغاز اسلام است و نشو و
نمای ایمان خوش انجام و مومنان پاک و مسلمانان در کار دین بیباک و نیکوان دور کنندگان کفر و گناهان
ناپاک کم اند و کافران و بی دینان و بزه کاران فراوان و بیشمار اند مبادا درین روزها که پس از پیغمبر بهتر
و مهتر و خوبتر این زیان دین که پیدا شده و این بزه کاری که درین بدان رخ نموده اگر ما مومنان بکمی و ما مسلمانان
به اندکی برایشان فیروز و بهروز نگشتیم باین در فرمان فرمائی دین و دراری اسلام بهین گزین زیادتی
و کمی پدید آید و در شاهی ایمان دستگاهی و فرماندهی اسلام آگاهی پدیدار گردد و انگاه کار بسیار دشوار و بسیار
سخت و گران بار شود سالار مومنان و جهاندار مسلمانان دریاسخ آن دانایان در کار دین برتر یزدان
چنین گفت و مرد آیدهای خردمندی و گهرهای هوشمندی بر شته گفتار نیکوکار و نغز نگار باین آئین خوش

بهتر سفت که این چه سخنست که میگوئید و این کدام راه نا راست ست که دران می پوئید بدانید و آگاه باشید
که به نیروی یزدان جهانبان و به زور انیزد برآرنده زمین و آسمان من بی گمان برای دین با این
سنی دینان رزم و پیکار جهاد و نبرد و کارزار غزای فرخ و شاد خواهم کرد و بداور یکتا و دادار بی همتا
که اگر یک پای بند شتر از دادنهای زکوة که آن چیزها در زبان فرخنده نشان پیغمبر پیشوای جهانیان
میداد ند کم خواهند داد هر آئینه با این گروه تیرگی پژوده و بدروزی انبوه بآن کم دادنی و غای دشمن
ستوده و هیجای دشمنان اندوه خواهم کرد این فرمود دانائی اندود و دلیری آمود بفرمود پیشکاران
فیروز و همایون فرجام و کارگذاران کشور اسلام فرمان جنگ آن بیدینان بی نام و ننگ روان فرمود
مومنان پاکیزه کیش و مسلمانان خجسته اندیش بفرمان آن فرمانروای مومنان و فرماندهٔ مسلمانان
کار بند شده بسروری تهمتنی و سپهداری لشکر شکنی و شمشیر خدای و تیغ داوری بشمشیر پاک سر لپید
کافران بر پدر خالد بن ولید لشکر بسیارے و سپاهی انبوهی از مومنان دلاوران و دینداران و مسلمانان
دلیران و نیکوکاران برای کارزار آن بی دینان و بنا بر پیکار آن برگشتگان بصد خوشی روان و بهزار
دلجوشی دوان گشتند و سالار لشکر اسلام و سپهدار مومنان خجسته فرجام بر سر آن سیه کاران تیره روز قدمها
اندوزرین بجنگ و رزم در پیوستند و پس از داد دلاوری و کرد و فر صفدری و کوشش جان دادنی
و جان ستانی بران سیاه بختان فیروز و بران ناکسان بچیرگی اختر بخت افروز گشتند و چون بزور
خدای جهانبان و بلندی بخش شاهنشاه گیهان آن پیروزی و چیره دستی مسلمانان زبان زد کهه
و مه و دریافت خورد و بزرگ گشت پس ازان هیچکس از مومنان سست ایمان و مسلمانان کم اسلام
و ناکسان را تاب نمانده زهره و توان نشد که از کم و بیش فرمان شریعت همایون نشان و خرد و کلان
فرمود دین اسلام فرخندگی آمود سر تا بدو سر مو باز زند و در همه کشور مومنان فرمانهای ایمان روان
و بر همه مسلمانان کلارهای اسلام چون مهر تابان و مانند ماه درخشان و چون بفرمان یزدان بیچون
خرمی اسلامی چنین شد و کامرانی ایمانی انچنین یار بسیار نیکوکار بر و ر پیغمبران پرورد کار عمر همایونگار
و بارکه از بزرگ دانایان روزگار و سترگ بینایان درست کار بود و پیش بینی فرمانروای خود را
ازین نبرد اسلام آورد باز میداشت بردانشمندی حضرت ابوبکر صدیق بهتر و برتر یاران خوشتر پیغمبر بالاتر
و والا گهر آفرین ها نمود و وزیرگی آن سرا پا بزرگی را بسا بسا ستود و فرمود که پخته فرزانگی همین بود
و درست دانشی همین که برهنمائی داداری فرمان فرمای ما نمود و بیاوری بخت بیداری بیاری
شاهنشاه کردگاری باین جنگ و پیکار در بهروزی بروی دین سر انسر فر و پیروزی کشود بدیت

لشکر غم ترا فتح و ظفر همراه ست ❊ لاجرم هر نفس اقلیم دگر میگردد ❊ نه همی دانای دانایان دین و دنیا و نهی بینای بینایان هر دو سرا و خوشا خرد و دانش بپشوایان دین محمدی سراپا پارسی رسا و خوشا فرهنگ و بینش رهنمایان شریعت

احمدی سر بسر فرزانگی آرا | وصیت بست و ششم در داد دهی و فرمان بداد نهی | ایزد فرمان فرما که فرمانداد

به فرماندهی برگزین برای دادن داد ستمدیدگان سربلندی داده و نیز دان خردوان سازگه خردوان خردوانی بخشیده بنابر کیفرستانی ستمرسیدگان از ستمگاران خرد نموده پسندیده داور دادار بزرگ شیوه داد فرخی اندیشه ست و ستوده پیغمبر سترگ پیشه فرخندگی آویزه دادن داد خدای گیهان بان خود را بکار داد ستوده و پیغمبران پاک جانان را بآن فرمان فرموده شاهنشاه جهانبان کاخ جهان را بستون های داد افراشته و فرش زمین و سائبان آسمان را بسنگ فرش و چوب و ریسمان داد استواری بخشیده شاه گیتی بان باغستان ایجهان را بآب ریزهای داد ها شادابی و سرسبز بها داده خوش رنگینی و خوشبوی ارزانی داشته و گلستان و بوستان گیتی را به گلبنها و گلزارهای داد بارنگ و بو کرده و پیدا کننده هر دو سرا روز بسزا را بآیین داد دادن روز بزرگ نموده و بلندنامی وارجمندکامی آنروز به بسیاری داد دادن فرموده (روز قیامت)

جان مژد بهشت داد گریست در دادن رنج دوزخ ستمگری همه کار و بار آرام مینوی شادکام بداد خویش فرجام خویش بسته ست و همه رنج و سختی دوزخ زشتی سرشتی به بیداد بدسرانجام رنج رنج سرشته جان بخش هر دو جهان روان هر دو جهانیان داد نموده و روان ده هر دو سرا جان این و آن داد کرده زیب کلاه شاهی گوهر داد ست و آرایش تخت بادشاهی بگوهرهای داد پیرایش دیهیم خسروی داد گری ست و نیایش افسر شهریاری پاداش ستمگری بر تن بادشاهی قبای شاهی بدون دست کاری داد راست و درست نیاید و جان و روان جهانداران را آرام جان و آرامش روان بجز آرایش داد آرای بکام جان و روان خویش بخش و خوشکام نشاید شاه شاهی و سرداری سرداری و برتر برتری و مهتر مهتری داد نوازی ست و فرمان فرماندهی و افسر افسری و خوشتر خوشتری و بالاتر بالاتری بیداد گذاری در آئین کلاه داری دادن داد خوبی و خرمی اینخانه خاکیست و فرخی و فرخندگی آن کاشانه پادافش بدی و نیکی خوشنامی کلاه و کمر شهریاری بی آرایش فریادرسی بدنماتر از کفش شکسته بیکسی ست و کرو فر تخت و دیهیم جهانداری بی پیرایش ستمزدائی بدنمودتر از چوب گسسته پافزار چوبین گدائی تا آنکه بلبل دستانسرای ستم گذاری در باغستان جهان برشاخسار فرمان روائی بهزارزور و شور نغمه سرانگردد آب و رنگ باغها آبادی گیتی آب و تاب نپذیرد تا آنگاه که گلهای خوشرنگ و بوی داد نوازی در گلستان گیهان

بر گلبنهای کشور کشائی با هزاران رنگینی و خوشبوئی چمن آرا نشود بوستان شادی آبادی
دنیا سرسبزی و شادابی نگیرد جان گنجهای بسیار کشور کشایان داد آراستنی فراوان ست در روان
ز روسیم بیشمار جهانداران ستم کاهش بی پایان بخت بلند بر داد بلند بست و تخت ارجمندی
با فریادرسی ارجمندی روشنی ایمان همایونی نشان بکوتاهی تیرگی دست درازی ست
و درستی اسلام شادمانی نمایان باستمدیدگان دمسازی هر جا که خرد بی کرانست هر آینه
با داد دهی بی پایان ست و جائی که زیرکی فراوان ست بی گمان با فریادرسی بیشمار انست
دانائی را با دادیگانگی ست و نادانی را با ستم همخانگی و نیکوئی را با داد دهمرازی ست و بدی را
با بیداد دمسازی پیشروِ نیکان پیشوائی داد ست و رهنمای بدان رهبر بیداد و فرو فرزانگی
را با داد فزائی خویش سروکار ست و بدبختی و بیخردی را با بیدادی بدنمار و زگار ایمان و اسلام
فرمان فرا بداد اند و کفر و شرک ره نما به بیداد شهرستانِ جهان بداد آرائی آراسته و با آب و تاب
ست و باغستان گیهان بستم زدائی پیراسته و شاداب شاهِ بند و بست با دشاهیها بند و بست
داد ست و دستور خوش آرایشهای خسروی با دستور داد لشکر کشی خجستگیهای فرمانروائیها از بیخ
برافگندن سرکشیها ست و اسپهبد فرخیهای جهانداریها از بن برآوردن دست درازیها گوهر دریای
جهان در درستی ست و آب گوهر گیتی فریاد پرسی و خزان باغهای کشورها درد دهی ست
و باد برگ ریز گلزارهای با دشاهیها آه و نالهٔ گاهی سبزه زار گیتی ببارش داد رسی بسرسبزی
رسی ست و مرغزار جهان از چهره دستی ستم بخشکی تردیکی دوکان های شهرستانِ گیهان شهریاران
شهریان را فریاد پرسان دوکان داران شهرآباوان اند و کامروایان ناپرسان راجیان
ناخدائرسان زیبایش چهره زیبائی جانان زیبائی کشور را کم آزاری و نیکی آزار ریی
زیبائی افزائی ست و در تیره سازی رخ روشن سرای سپنج فرخی آگنج دست ستمی
و پرآزاری سیاهی نمائی در دادن داد دادگوئی آن اندازه که بی اندازه گفت و گو
رد و هنوز از اندازهٔ خویش یکی در یکی باشد و در گفتار خوش کردار داد دادن
تا آن پایه که سرمایه سخن بکار شود تا هم از مایه سخن بهتری و خوشتریش سخنی هم
نباشد نگاه برین همین بهین و نیکوترین ست که برتریش از سخن سراپا روشن و
سر بسر خجستگی چمن چمن و سراسر فرخندگی گلشن گلشن و همه فرخی نشیمن و
سخن و نگارشش زیبای شنیدن و دیدن پاک تریزدان و بزرگ تر دادار گیهان

دستگر شاهنشاه دو جهان دریافت گردد و بدانش رسد و بنابرین هم این گزین زیباترین ست
که بالاتریش از فرمود دانش کشود و خرد افزود و زیرگی اندود پیغمبر خدای والاستود و در پیرویش
یکسر سود و در فرمان برداریش تا پا بهبود بروی بیشماران درود و بی پایان مهرهای ایزد یکتای نمود
و داور بی همتا بنمود بهوش گراید و بینش در آید **آیات** وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران ندارد دشمنی را
یعنی نیارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلَىٰ أَنْ لَا تَعْدِلُوا بر ان که عدل
نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ عدل کنید که عدل
نزدیک ترست به پرهیزگاری و چون با کفار بمرتبهٔ تقوی اقرب ست خیال باید کرد که عدل با مومنان درچه
مقام خواهد بود **منوی** عدل کن زانکه در ولایت دل ☐ در پیغمبری زبد عادل ✤ عدل
مشاطه ایست ملک آرای ✤ دین و دولت ز عدل یابد جای ☐ وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در ظلم
و ستمگاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدا داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه ظلم میکنید از ظلم و عدل
و نیز خدای تعالی در فرقان حمید یعنی قرآن مجید فرمود **آیت** إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی
يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز ها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط ست
میان تعطیل و تشریک و قائل شدن به کسب که متوسط ست میان جبر و قدر و خواه در عمل چون تعبد به ادای
فرائض که متوسط ست میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق چون سخاوت که متوسط ست میان بخل
و تبذیر و شجاعت که متوسط ست میان جُبن و تهوّر وَالْإِحْسَانِ و میفرماید به نیکوئی در طاعت
یا بحسب کمیت چون تعبّد تطوع به نوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودای اَلْإِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ
کَاَنَّکَ تَرَاهُ ازان خبر میدهد وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وامر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک
و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ و باز میدارد از عمل زشت
که افراط ست در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت و غیر آن وَالْمُنْكَرِ و از فعلیکه انکار کنند
بر مباشر آن و آن اجرای قوت غضبی ست در غیر موضع چون قتل النفس و غصب اموال وَالْبَغْيِ
و از ستمگاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت واهمه ست مانند استعلاء و استیلاء برین نوع
بنی آدم به تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد خدا تعالی را شما را به امر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
شاید که شما پند گیرید **احادیث** عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ روایت ست از ابی امامه که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
مِنْ شَرِّ النَّاسِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ از بدترین مردم از روی مرتبه روز قیامت عَبْدٌ أَذْهَبَ

اخرته بدنیا غیره بندۂ آنست که بر و آخرت خود را و برباد داد بسبب دنیاے غیر خود
ست یعنے دنیا برائے دیگر حاصل کرد و بسبب آن ظلم بر مردم کرد رواہ ابن ماجہ روایت کردہ ست
این حدیث را ابن ماجہ در سنن خود **وعن** علی رضی اللہ تعالی عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ایاک ودعوۃ المظلوم و روایت ست از علی رضی اللہ تعالی عنہ کہ گفت
فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دور دار خود را از دعاے مظلوم فانما یسال اللہ حقہ
زیرا کہ وے نے طلبد از خداے تعالی مگر حق خود را و ان اللہ لا یمنع ذا حق حقہ و بدرستی کہ
خداے تعالی منع نے کند ہیچ خداوند حق را از حق وے **وعن** اوس بن شرحبیل بضم
شین معجمہ و فتح راے و سکون حاے مہملہ و کسر موحدہ مر او را صحبت ست حدیث او نزد اہل شام ست
و شرحبیل بن اوس دیگر ست او نیز صحابی ست نزول کرد حمص را راوی این حدیث اوس بن شرحبیل ست
کذا فی الاصابہ انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدرستی کہ او شنید رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم را یقول میفرمود من مشی مع ظالم لیقویہ کسی کہ رود با ظالم تا تقویت و تائید
کند او را و ہو یعلم انہ ظالم و حالانکہ آن کس میداند کہ وے ظالم ست فقد خرج من الاسلام
پس تحقیق بیرون آمد آن کس از مقتضاے اسلام رواہما البیہقی فی شعب الایمان
روایت کردہ ست این ہر دو حدیث را بیہقی در کتاب خود کہ مسمی بہ شعب الایمان ست **حکایت**
پدر مردمان جہان و بزرگوار پیدائیان گیہان بر تری دم و خوشتری ہمدم و فرخی بہم و فرخندگی توام بہتر و تہمتر پیغمبر
آدم بروی بی پایان مہرہاے بزرگ خداے پیدا کنندۂ خشک و نم در میان بزرگی پیغمبری و سترگی شاہی و داد
گستری فراہم بود و در فرمان روائی و ستمزدائی باہم کہ در زندگیش جہانیان چہ مرد و چہ زن ہمہ پیداے او
بودند بفرمان جہان بان تا زیست بر آنان سر بسر داد دہی و کمر خوبی و نجستگی نہی نمود و ہمہ روے زمین را از
زشتی زبردستی و بدی دراز دستی پاک و پاکیزہ کردہ و بفرخندگی و فرخی نیکی و دینداری خوش و خرم داشتہ و از
پسران و نبیرگان و دختران و دخترزادگان ہر کہ بپیروی آن بہترین آئین بہین دین گزین از و با آفرین
شدہ بمہرہا رسیدہ و آنکہ جز این بدزین شدہ در پی اہرمن دوزخ نشین شتافتہ بشماران نفرین و سزاہاے
سنگین از و یافتہ سراسر زیست و سر بسر زندگی بدین افزون و داد دادن بسر مودہ و کمر روزہاے شکستے
و سزا یاکارہاے جہان دست بدستی بآئین یزدان بزرگ آموزی و ستم سوزی بانجام رسانیدہ **حکایت**
پیغمبر با نیکران بزرگی ہمدمی و بی پایان سترگی دم بدمی و بدرازی زندگی خوشکامی و پسند و اندرز
سہ اسرنامی و در شکیب کمر استوارکامی و در شکستن کفر کفارنامی و پاکیزگی و فرخندگی را سر بسر بہی بہتر

و مهتر پیغمبر نوح آدم دویمی بر هر دوان بیتاران مهرهای بزرگ یزدان باد بآن اندازه باداد و بآن پایه ببرشش فریاد
بکار و بار بود که نگارشش از زور نگار من بیرون و گفتارش از نیروی گوینده افزون ست زندگی پنجاه کم هزار سال
را در برابر کافران پند و اندرز راه نمائی آئین گیهان خدای بسر برده و آن زیست بسیار و دراز تا سه
پشت آن دوزخیان بسزنش بد دینان و کاوش بازشت کیشان بانجام رسانیده و رو بروی بزرگی و
فرخندگی مو بمویش کافران بدکیش و مشرکان ستم اندیش تاسه زاد و پیدایش جان بزرگ و پاکش و تن سترگ
و فرخش را ببسیار ستم و بیشمار رنج و آزار دادن رنجانیدند و به بساو بیکران دست درازیهای نامهری و
بی دادی دردها دردادند مگر آن پیغمبر خجسته نهاد و آن مرد ایزد بهتری زاد از بیکرانی داد و بیشمارانی راستی
و درستی نهاد تا آن روزگار دراز و آن روزهای دیرباز گاهی و هیچگهی بدرگاه یزدان جهان پناه برای بد
خواهی آنان لب نیاز نکشوده و خواهش بدی نخواسته انجام چون دیو بد دین خرد بینا و نگاه دانش افزا
دید که در سرشت آن گمراهان پلیدی سرشته و پیدایش آنان از روی سرشت ناپاک گشته اگر هزاران بار زایند
بجز بزشتی نزایند و اگر صد هزاران هستی رسند بدون بدی نزیند بنابرین برای نابودی و بربادی آن
گروهها گردهٔ بیدادی ببارگاه برتر یزدان هویدا و نهان آگاه لب فرخنده و زبان فرخ کشوده و آن درخواست
براستی رسیده و راست برآمد و همه آن کافران و بدکیشان از راه آب بآتش رسیدند و از درآبی
بخانه آتشی جای گزیدند خدای بالای بالا مر ورشش از آب و آتش و خشم خود و دوزخ برشش و باسورش
ماهمه مارا پناه دادها و پناهها دارا دآفرین زهی داد دهی و خرمی جهان بمهی آن باشهی از بیدادیها

وصیت بست و هفتم در اجتهاد جهاد

من صولت فاروقی ✣ بگوش این حدیثم ز خیر الوری ✣ که جنت تحت سایهٔ تیغهاست ✣ دگر گفته آن
آن رسول عزیز ✣ که حق دوست دارد ز دنیا دو چیز ✣ یکی قطرهٔ خون مرد شهید ✣ که از تیغ
کافر بهامون چکید ✣ دگر آن سرشکی که خوف الله ✣ فرو ریزد از دیدهٔ پر گناه ✣ غزا سراپا
صلاح و سداد است و جهاد خیر معاد جهاد عماد دین ست و غزا رکن رکین مجاهد سراسر محامد ست و
غازی بلند مقاصد کارزار کفار کفارت گناهان ست و پیکار اشرار دافع شرور نار مرابط فی سبیل
الله تعالی مفضال هر دو سرا ست و محافظ ثغر اسلام ذو مکارم دنیا و عقبی مقاتلت مشرکان فرایضهٔ
ایمان ست و محاربت کافران موجب دخول جنان مقاتل مشرکین مستحق خلد برین ست و محارب کافرین
مستحق علیین قاتل مشرک سالک مسالک جنت ست و مقتول کافر ناهج مناهج مغفرت آبروی دارین

در عزم رزم کافران ست و سر فروی کونین نصیب شهیدان شعر چون شهید عشق در دنیا و عقبی سرفروست ✤ ای خوش آن ساعت که ما را کشته زین میدان برند ✤ کز آر بر کفار مقرب حضرت کردگار ست جل قربه و صفدر فجار مغفور جناب پروردگار عز غفرانه نبرد آزمای میدان غزو الی ولایت لایزالی ست و مبارز عرصه جهاد مالک ملک لم یزلی غازی رشید ست و شهید سعید مجاهد مصیب ثواب جزیل ست و قتیل سبیل حضرت جلیل جل جلاله در جنات جمیل شعر صدای تیغ تو آمد بزم زندم دلان ✤ کدام سر که در ذوق این سرود نماند ✤ کافر کشتن تخم زراعت فوز و فلاح در زمین جنت کشتن است و کفر شکستن آب و گل سعادت جهت تعمیر کاخهای بهشت سرشتن لشکر کش جنود ایمان جنگ با کافران ست و اسپ سبد عساکر اسلام نبرد با مشرکان شمشیر قتل کفار چوگان گوی سعادت ربانی دین و دنیاست و تیغ جان ستان فجار برق سحاب شرافت هر دو سرا شعله سیف غازی خرمن سوز معصیت ست و شمع شمشیر مجاهد جهان افروز تیرگی ضلالت سیوف غزاة مقالید خزائن سعادات است و تیغهای مجاهدین کلید های ابواب کرامات گرم بازاری کارزار کفار طرفه کاروباردار که فوائد و منافع سوز آن هر دو شمع فوز و فلاح افروز است که غازی در حیات باسر فراز لیست و شهید در ممات در کمال نشاط و انبساط سازی رباعی یار آمد و گفت خسته میدار دلت ✤ دایم با میدبسته میدار دلت ✤ ما را به شکستگان نظرها باشد ✤ ما را خواهی شکسته میدار دلت ✤ گلزار عبادات پادشاه گل قتال فی سبیل الله تعالی ست و گلستان طاعات را گل سرسبد حرب لوجه الله اعلی مشاطه چهره دین اسلام مبارزت با فاسقان ست و باد بهار رنگ و بو افزای بوستان شریعت مشاجرت با فاجران مشتاق شدائد غزا ذوق استحقاق سلطنت ست و شایق مشاق جهاد مشتاق شادمانی جنت امر معروف که در شرایع اسلام از اعظم امور ست بی دستیاری جلادت للهی تاثیرش معدوم ست و نهی منکر که در سنن دین از افاضل عبادات ست بیمدگاری جرات فی سبیل اللهی ثمرش مکتوم برای حصول حکومت شرح وسیله به ازین چیست و بنا بر وصول سلطنت ملت ذریعه نیکو ازین فی اشعار که اورنگ شاهی خریده به زر ✤ کآنرا میراث گیرد پسر ✤ بود بادشاهی بشمشیر و بس ✤ بمیراث نتوان گرفتن نکس ✤ شرر تیغ شرک بدن بارش باران تیر دوستان صف شکنان ایمانی فرو شدنی نیست و خرمن گنده کفر بغیر سوزش برق دشمن فکنان اسلامی سوختنی فی جهاد آرایش دهقستان نبوت انبیا ست علیهم الصلوة والسلام و غزا پیرایش نخبن باغستان ولایت اولیا علیهم الرحمة والرضوان و سجاعت لله آرایش کن گرم بازاری علم علما ست علیهم الفضل والغفران کمان جهاد ازین جهت پالا کرحضرت حکیم جل حکمه در کتاب قدیم آیه کریمه را بنام آیه سیف سرفرازی بخشیده در رسول محب و محبوب خویش را بلقب نبی السیف معزز و مباهی فرموده صنعت جناب رسول اللهی علیه آلاف صلوة و سلام غزا بود و حرفت صحابه مغفرت پناهی رضی الله عنهم

تیغ کفر زدا راحت دو جهان نصیب غازیان ست و حور و غلمان مشتاقان شهیدان **فرد** فردا که دوست کشته خود را نداکند ❁ خیز د ز خاک بار دگر جان فدا کند ❁ هر کرا شوق دریافت شرائف شیر دلی للهی باشد از کتب احادیث و سیر و تواریخ صفت نزه شیری نفس انفس رسالت دستگاهی علیه الصلوة والسلام که ذات اقدس سراپا بهادری بود و وصف شیر دلی صحابه سر بسر دلاوری مطالعه کند که آن اشجع شجعان و آن شیران ایمان در جهانگیری جهادی چه قدر کوشش للهی بجا آورده اند و چه مقدار شجاعت و شهامت فی سبیل اللهی تقدیم رسانیده **من صولت**

فاروقی ابیات

زده بر سر لات و عزی تبر		شکسته پرستنده شانرا کمر
زده دست بیعت چه شیخ و چه شاب		ز خون ریزی مرتدان عرب
به ارض یمامه بشمشیر و سیف		به قتل مسیلم نخورد ند حیف
زده فال تسخیر ایران و شام		دلیر عرب نا در قادسیے
به شامی دیار آتش کین زدند		بشام و بحر نوبت دین زدند
به اعدای دین جمله شان کینه ور		کهی بر شهنشاهان عجم تاخته
در ایران زمین از کران تا کران		ز گبر و ز گبری نمانده نشان
زده شیشه کیش مرد ک بسنگ		ز یکسوے تسخیری شام و روم
به اردن ببصری و دیگر دمشق		بروی ظفر کرده و اچشم عشق
به فتح و بنصرت شده همنشین		گهی جو سیه تازد گاهی حماه
گهی بر فلسطین نشان تاختن		گهی بر حلب رایت افراختن
ز در قفل بیت المقدس کشا		گهی عازم فتح انطاکیه
گهی حمصیان را به هیجا درون		چو بسمل طپاندن بخاک و بخون
نمودن سوی دشت یرموک رو		بیرموکی افواج روم و فرنگ
بهر رزم بر پاس ناموس دین		سرشتن بخون نصاری زمین

آیات قرآنی بر فضائل اینمعنے نازلست و احادیث رسول سبحانی بر بیان مکارم استعمال سیف و سنان ایمان و اصل **آیات** وَلَا تَقُولُوا وگوئید اے گروه مومنان لِمَنْ يُقْتَلُ مر آنکس را که کشته شود فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدای تعالی یعنے در جهاد اَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند صحابه رضی الله تعالی عنهم بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضے بر سبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه

فرمود که ایشان را مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولکن لا تشعرون
ولیکن شما نمی دانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست و نیز حق تعالی فرمود و فضل
شهدا بیان نمود آیت فَضَّلَ اللّٰهُ تفضیل داد خدای تعالی الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ به مالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً بر نشینندگان
بعذر پایه بلند که آن غنیمت ست و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد
دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود مباشرند وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنَىٰ وعده کرده ست خدائی تعالی
پاداش نیکو که آن بهشت ست اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب به زیادتی عمل خواهد بود
وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل کرد خدای تعالی مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان
بی عذر أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دَرَجَاتٍ مِّنْهُ پایه ها ی بلند از خدای تعالی در آخرت
و گفته اند در بهشت هفتاد درجه ست و میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیز رو راه هفتاد ساله
وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً و آمرزش و بخشایش وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا و هست خدای تعالی آمرزنده
گناهان گذشتهٔ ایشان رَحِيمًا مهربان بر ایشان در از دیاد اجر ایشان و نیز جناب
رب العزت که شان او بنهایت عظمتست می فرماید و مومنین را به شجاعت و دلیری حکم می نماید آیت
وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان
این آیت در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام بعد از جنگ
احد میخواست که از عقب ابی سفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند (نام موضع ۱۲ درد مند ۱۲)
حق سبحانه می فرماید که إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما اے مومنان که دردمند شدید از جراحات فَإِنَّهُمْ
يَأْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز دردمند اند و زخم خورده كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانکه شما دردمند
هستید وَتَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدا مَا لَا يَرْجُونَ
آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدا
عَلِيمًا دانا بضمائر شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی **احادیث** عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابی هریره رضی الله تعالی عنه که گفت فرمود
رسول خدا صلے الله تعالی علیه وسلم مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْقَانِتِ بِآيَاتِ
اللّٰهِ لَا يَفْتُرُ مِنْ صِيَامٍ وَلَا صَلٰوةٍ مثال جهاد کننده در راه خدا مانند مثل روزه دار
قیام کننده در نماز خواننده آیات خدای تعالی که سست و ملول نمیشود از روزه داشتن

وذا از نماز گزاردن حتی یَرجِعَ المُجاهِدُ فی سَبیلِ اللهِ تا آنکه برگردد آن مجاهد در راه خدا جانب خانه خود متفق علیه اتفاق کرده اند بخاری و مسلم رح در صحیحین بر روایت این حدیث وعن انس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم روایت ست از انس رض که گفت فرمود رسول خدای تعالی صلی الله تعالی علیه وسلم لَغَدوَةٌ فی سَبیلِ اللهِ هر آینه رفتن در اول روز در راه خدا برای جهاد و جنگ از کفار فجار نا بکار و رَوحَةٌ و رفتن در آخر روز در راه خدا برای جهاد و قتال از اشرار نگونسار خَیرٌ مِنَ الدُّنیا وَ ما فیها بهتر و خیرست از دنیا و از انچه در دنیا از مال و منال ست متفق علیه اتفاق کرده اند بخاری و مسلم در صحیحین بروایت اینحدیث آز ارشاد آیات و احادیث مستفاد گشت که مجاهدین را سراسر نوید سعادت ها و بدست و غزاة را سر بسر بشارت رشید لهذا عقلا را باید که بجز دخورده بین باسباب حسن مآب پی برده به انفاق مال و جان و کوشش سیف و سنان در راه خالق انس و جان جل خلقه مصروف شوند **بیت** سر را اگر نه بهر نثار آفریده اند ✤ بارے به گردنم بچه کار آفریده اند ✤ **حکایت** حضرت امیر المومنین و جناب امام المسلمین مقتدای صوفیین بنیاد اسلام از و شید **مرشدنا سید احمد** مجاهد و غازیے علیه الرحمة والرضوان احیانا در اوقات جذبات محبت آلهیه این ابیات نادره بر زبان فیض ترجمان گذرانیده اند

شعر دل برا ه تو صد پاره باد و هر پاره ✤ هزار ذره و هر ذره در هوای تو باد

رباعی

در مسلخ عشق هر عدو را نکشند	لاغر صفتان زشت خو را نکشند	گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز
مردار بود هر انکه او را نکشند	ای آنکه زنی دم از محبت	از هستی خویشتن بپرهیز
برخیز و به تیغ تیز بنشین	یا ازره راه دوست برخیز	

حکایت

مجی سنن اسلام و خادم شرع حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام اعنی امام عالی مقام **جناب سید احمد** شهادت فرجام مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان به هدایت هادی انس و جان در زمن فتن که مراسم شرع روشن یکسر تیرگی فن و راحت و آرام اسلام سر تسر با محن گشته جان بخش سنت سنیه جهاد و روان ده سجیه رضیه غزا میمنت معاد علی سبیل سنت گشتند بعنایة تعالی اشرف محض لله و صرف لوجه الله علم کارزار کفار بر افراشتند و گروه مومنین خلوص آگین و انبوه مسلمین اخلاص آئین را در رفاقت برگزیدند و تا سالها بجهت استرضای حضرت آلهی و بنا بر حصول مثوبات اخروی با معاندین دین پیکار پرشور و کین فرمودند و گوهر گرامی جان را که بهایش حکم عنقا دارد در برابر جان بازیے در راه حضرت

جز نکورا

بی نیازی جل شانہ بقدر خرف و مقدار ناچیزے مزخرف نہ نہادند و ناکام مرام سراسر شادکام کام و دہانِ جان را بہ شہد شہادت حلاوت بخشیدند رضی اللہ تعالی عنہ و عنا **قطعہ**

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت ✤ کانکہ شد کشتہ او نیک سرانجام افتاد ✤ پاک بین از نظر پاک بمقصود رسید
احول از چشم دو بین دور چو خام افتاد ✤ و بر سبیلِ مدام بہ غازیان اسلام و لشکریان ظفر فرجام تاکید اکید می شد و گرد و غبارِ ریا و نفاقی بہ آب زلال مواعظ سبحانی از لوایح خواطر شست و شو میکردند کہ زنہار اقدام کارزار بتقاضای نفس و شیطان و ہرگز تقدیم پیکار بہ ریا و سمعت سراپا خسران ننمایند و برحمت حضرت جہان پناہ جل ذکرہ آن سپاہ تقوای دستگاہ را اخلاص فی العمل بآن مرتبہ شد بود کہ اگر محامد للہی یک یک سپاہی ازان لشکر ظفر انتباہی بقلم آید دفتری باید غیر متناہی کہ رقمش بانجام رسد **شعر** کلید اہل سعادت قبول اہل دل است
مباد کس کہ درین نکتہ شک و ریب کند ✤ شبانِ وادیِ ایمن گہی رسد بہ مراد ✤ کہ چند سال بجان خدمتِ شعیب کند ✤ و مشق فنونِ شجاعت مخزون سپاہگری مثل اسپ تازی و شمشیر بازی و خنجر گذاری و نیزہ گردانی و توپ و تفنگ اندازی و قواعد جنگ آموزی و قلعہ شکنی و دشمن کشتنی بہ نیت جہاد و غزاے فرخ نہاد ہمیشہ کردہ باشد و آلات پیکار و ادوات کارزار مانند تیغ و خنجر و توپ و تفنگ صفدر و ما یحتاج آن بخوبی گرد آورد تا وقتِ کار عاجز و بی کار نماند **فرد** غازی بدست پور خود شمشیر چوبین میدہد ✤ تا او بدان استاشود شمشیر گیرد در وغا ✤ **حکایت** در ابتدای شباب کہ پیشوای شیوخ و شباب محبوب درگاہ صمد جناب سید احمد ورزش می ساختند مطیع حکم جنابِ منان سید عبد الرحمن کہ خواہرزادہ حضرت عرفان اند و قوی و جوان بودند بر ہر دو پشت پاشنہ استادہ کردہ و کمربند بدست شان محکم دادہ بزور آزمائی و ورزش مشغولی میفرمودند و بتعداد ہزار بیام نمودہ ہر دو زانو را قیام میدادند و باز بر سر کار میشدند تمام ورزش و کلیہ ریاضت قوت آویزش برین قیاس باید کرد **مصرعہ**
قیاس کن ز گلستان من بہار مرا **مصرعہ** سالی کہ نکوست از بہارش پیداست **حکایت**
تہمتنِ ایمان و پہلوانِ عرفان و روئین تن اسلام و لشکر شکن کفرہ ظلام حضرت امیر المومنین شیخنا و مرشدنا جناب سید احمد مجاہد و غازی علیہ الرحمۃ و الرضوان اوستاد سخن و شاعر کہن فصاحت و بلاغت قیاسی فردوسی اگر درین زمان بودی بدید فضائل آن سراپا فضل در مدح رستم دستان چنین اغراق جائز نداشتی **شعر**
جہان آفرین تا جہان آفرید ✤ سواری چو رستم نیامد پدید ✤ بلکہ مستحق ستایش ہذا نفس آن با فرایش دانستی

نظم نیروان برات شاه باد آفرین — که بوده با دولت و دولت قرین — خداوند تاج و خداوند گنج
خداوند شمشیر و خفتان و رنج — گواهی دهد در جهان خاک و آب — همان بر فلک چشمه آفتاب
که چون او نبود دست شاهی بچنگ — نه در بخشش و کوشش نام و ننگ — حضرت ممدوح بعنایت جناب

کردگار جلشانه به نیت غزای کفار کمال فنون پهلوانی و دستگاه هنرهای شجاعانی بمرتبه حاصل نموده بودند که در میدان ستایش پیش علو بیانی و صفش غلو مداحان روبگریز دارد و در عرصه نگارش باحقاق نویسی صفتش اغراق مدح سرایان بحال رستاخیز بکدو کاوش و رزش چنان رستخیز بهم رسانیده بودند که فرط قوت آن نیکوکار علیه الرحمه یاد از زورآوری رستم و اسفندیار میداد **حکایت** در نزدیکی تکیه قدسیه که از عهد آباو اجداد وطن شرافت موطن آن کرامت نشین سنت تنه درختی بس قوی و سطبر جهت مصارف مطبخ بریده بودند و آنرا که در زیر تکیه قدسیه روان ست خواستند که دران اندازند تا از راه آب با لتش رسانند چهل کس به برداشتنش هر چند قوت نمودند آوردنش نتوانستند حضرت معارف مرتبت بسماعت این حالت کلمه طیبه بسم الله فرموده بنابر برداشتنش برخاستند و بدست مبارک خویش تا وردنش مشغول گشتند آن وقت ده پانزده کس دیگر از مریدان سعادتمند برای استسعاد همراهی نمودند آنحضرت بقوت بازوی جلادت آن چوب کلانی آشوب را در آب انداختند قیاس زور آن فیروز را ازین باید گرفت و بر ندرت قدرت حضرت زورآفرین جل کماله باید شگفت **فرد** آن زور بازو یکه خدا داده بُد بدو ✤ رستم بزیر خم کمندش درآمدی **حکایت** حضرت مرشد اهل زمانی و مودب اقاصی و دانی مقتدانا ممدوح مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان بخیال آنکه اگر گاهی در مصائب جهاد و متاعب غزا کار شنا افتد مشق سباحت به آن مهارت داشتند که در تهه آب بغوطه فرو شده بر زمین نشسته دو رکعت نفل ادا میفرمودند و دیگر مزاولت و قوت شناوری را ازین حالت باید شناخت **شعر** عاشقی سخت بلائی ست شنیدی برکت ✤ بهر این کار مهیا جگرت باید کرد **حکایت** مولانای تقوی تصرف و تورع توقف و صاحب تصوف جناب مولانا حاجی محمد یوسف که از اعزه رفقای شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان بودند و در علم بی مثل و در عمل بی بدل به نیت جهاد و غزا در تیز دستی تفنگ اندازی آنچنان مشق و مهارت بهم رسانیده بودند که در سه چشم زدن بندوق سر میکردند و دیگر مجاهدین سرایا دین نیز بشوق پیکار کفار کمین مهارت های انواع و مشقهای اصناف در امور مصاف بدست آورده بودند **بیت**

همه مبارز و جوشن شکاف و پیکان دوز ✤ همه کمان کش رزم آزمای و عالم سوز ✤ چو باد حمله برد همچو کوه حمله پذیر

چو رحد بانگ زن و همچو برق تیغ افروز ❊ و مجاهد سراپا محامد را رعایت بسیاری از امور غفل و تدبیر ضرورت است اگر مراعات آن تدابیر نمود انشاء الله تعالے جهانگیر ست والا پر تقصیر یکی از اصول آن تدابیر مشاورت با ارباب کیاست ست و دوم از اعاظم آن قواعد قاعدهٔ جنگ و ستیز ست با دشمن سزاوار گریز اگر تدبیر درین هر دو مقام بلند مرام نا نموده اقدام بر محاربت کفار لیام خواهد نمود لا محاله در دنیا با نقص و زیان قرین شده در روز جزا قرین عذاب و خسران خواهد گردید نعوذ بالله تعالے منه **نظم** زود باشد که خیره سر بینی ❊ بد و پا او فتاده اندر بند ❊ دست بر دست میزند که دریغ ❊ نه شنیدم حدیث دانشمند

وصیت بست و ششم در بهادری و دلیری

بدان اسبحک الله تعالے فی الغزاء و اسعدک الله فی یوم الجزاء که شجاعت عماد فضائل ست و دعوی فضیلت بدون این فضیلت باطل حکمای بصیر و عقلای خبیر این فضیلت کبیرا بقوت صبر و شکیب تعبیر فرموده و در نصایح را بچنین رشته تحقیق نیکو سفته که همه خیر دنیا و دین آدمی در ثبات قلب ست و الا سعادت سلب شجاعت از اخهات فضائل ست و صاحب آن بر صواحب اخلاق کامل فاضل همت استحصال رتبهٔ شاهی را شجاعت لازم ست و قصد استعلا بر مرتبهٔ بادشاهی را بسالت مستلزم دلیری سپه سالار لشکر اخلاق حسن ست و دلاوری اسپهبد عسکر سجایای مستحسن بهادری از اسباب برتری ست و صفدری از بواعث خوشتری **رباعی** مرگ در چشم هر که خوار بود ❊ در شجاعت بزرگوار بود ❊ هر که جان را عزیز میدارد ❊ با جهاندار کی چکار بود ❊ مرد بطل مکرم دارین ست و جبان پر خلل محقر کونین هر که طالب عقبی ست پر دلی را جویا و آنکه راغب دار اخری ست شیر دلی را شعار آرا حضرت قدس انبیا علیهم الصلوة و السلام شجاع بودند و ذوات پاک اصحاب علیهم الرحمة و الرضوان شجاعت اجتماع **شعر** مَنْ رَاقَبَ النَّاسَ مَاتَ هَمًّا ❊ وَفَازَ بِاللَّذَّةِ الْجَسُورُ ❊ مَنْ رَاقَبَ النَّاسَ لَمْ يَظْفَرْ بِحَاجَتِهِ ❊ وَفَازَ بِالطَّيِّبَاتِ الْفَاتِكُ اللَّهِجُ **قطعه** شاهد ملک ست در عقد کسی کز روی جهد ❊ دست در آغوش با شمشیر و خنجر میکند ❊ آنکه پا را بر سر ناز و تنعم می نهد ❊ کردگارش در جهان سردار و سرور میکند ❊ بادشاهی در چمن دادند گل را زانکه او ❊ با وجود نازکی از خار بستر میکند ❊ پسندیدهٔ نفوس انفس رسل علیهم الصلوة و السلام خصلت شجاعت ست و حمیدهٔ اولیاء اقدس سجیهٔ جرات شجاع مقبول حضرت خداست ج قبوله و جبان مردود بارگاه کبریا نعوذ بالله من ردّه متقی قوی دل مستحق ثواب ست و فاسق بد دل مستوجب عذاب مردانگی فرزانگی ست و بد دلی دیوانگی **قطعه** بشجاعت توان گرفت جهان ❊ هر که بد دل بود حیه کار کند ❊ و انکه جرات نماید اندر کار ❊ خویشتن را بزرگوار کند ❊

سجیهٔ شجاعانی از سجایای رفعت نشانیست و شیمهٔ جهانی از عادات زمانی و نجدت سبب سلطنت ست و ضعف قلب باعث مذلت آفاق گیران و سلطنت شکوهان صفات نرشیری داشتند و جهانگیران و سپهسالاران عادات صفدری آری قوت قلب از موجبات سعادات ست و بلی قوی دلی از اسباب کرامات فرو آدمی را قوت دست از دل ست ✣ هر که او را دل قوی بازو قوی ✣ صف شکنی پسندیدهٔ حضرت یزدانی ست جل اضطفائه و دشمن افگنی مقبول جناب سبحانی عز اقتضائه و دلیر ضرغام بلند نامی کام ست و دلاوری التیام با حصول مرام مردمردانه فرزانه ست و صفدر فردانه در مراد یابی یگانه **بیت** بس سپه بنهاد دل بر مرگ خویش روشنیها و ظفر آمد به پیش ✣ عجب دارم از جبان که باین صفت پرهوان در دوران چگونه روز و شب گذرانست و با حیرتم از بد دل که زمین و زمان با وسعت و روشنی فراوان چرا بزان عار زمان تنگ و تاریک نمیگردد از زیست نامرد حیرانی دارم و از کامرانی آن سراپا پشیمانی پریشانی نمیدانی که از حضرت آدم علیه الصلوة والسلام تا این دم بغیر صاحب شجاعت و سماحت را نام و نشانی پیدا نیست و ذو نجدت و عطا را بفضل حضرت کبریا جلشانه زمزمهٔ نیکنامی تا قیام قیامت پرتوانی ست **ابیات** هر که بدل دلیری تر بود در کارزار باشدش جان بی قرار از کارزار ✣ جرآتی کن پیش مردان در نبرد ✣ تا برآید نامت از مردان مرد تیغ زدن سکهٔ بلند نامی زدن ست و شمشیر زدن نقش نیک آوازه بر نگین روزگار منقش نمودن حصول سعادت شهادت را سبب شجاعت ست و وصول بکرامت جنت را موجب بسالت حق سبحانه و تعالی عمم نواله این شیمهٔ کریمه نصیب مومنان فرماید و جناب تبارک و اعلی جل جلاله این سجیه مرضیه قسمت مسلمانان کند آمین **ابیات**

دلیری کن که میدان از دلیرست	بیا ای بیدل بیکاره مانده	زبیم اندر پس دیوار مانده
بر صاحبدلان کاهی نیرزد	اگر رو به دلیر افتاده شیرست	دلی کز هیبت کوهی بلرزد
چه خوش گفتند مردان جگردار	دلیرانی که دور از بیم بودند	سپهسالار هفت اقلیم بودند
بدین پا از همه در پیش باشی	که پای همچو دستی را برون آر	کزین دست از همه در پیش باشی
بیک دم عالمی را فتح کردن	ره صحرای رسوائی گزیرست	کلید مملکت شمشیر تیرست
وگرنه رو سر خود را فدا کن	به از ننگ همه عالم به گردن	سر دشمن روان از سر جدا کن
ز غیرت گر یکی مردانگی کرد	اگر صد بار زیر سنگ باشی	ازان بهتر که زیر ننگ باشی
به از صد عاقل بی غیرت این	تو گوئی جاهلی دیوانگی کرد	نگو جاهل که جای حیرت اینست
قوی دل شو که در میدان مردی	مترس از جان که گردل برستی	هم از بیم خودش بیم هلاک است
	گر از کشتن بترسی کشته گردی	وگرنه برز و او آن انگام

که مومنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ از برای جالوت و لشکرهای او
قَالُوا گفتند مومنان رَبَّنَا ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است
از اکثار و اکمال یعنی بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ وَنگاهدار ثابت قدم خود اَقْدَامَنَا قدمهای ما را در میدان
حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ پس بشکستند و هزیمت
کردند مومنان کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ باعانت و توفیق خدا وَقَتَلَ دَاوُدُ و بکشت داود بن ایشا علیه
السلام جالوت را به سنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش شکست و مغزش پریشان و لشکر او تا تار
گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در بادشاهی شریک گرداند پس دختر
خود را بداود علیه السلام داد و نصفی از مملکت بوی باز گذاشت و بالآخرت تمام مملکت به داود علیه السلام رسید
وَآتَاهُ اللَّهُ و عطا کرد خدای تعالی داود علیه السلام را بعد از قتل جالوت الْمُلْكَ بادشاهی وَالْحِكْمَةَ و او را
حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست و آن علمیست که پیغمبران را
بکار آید و گویند صنعت زره گری یا زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشت خدای باشد
مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی پس اگر دفع نکردی مشرکان را بسبب مومنان
جهاد کننده لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَلَكِنَّ
اللَّهَ و لیکن خداوند فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت ست عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان تِلْكَ این قصها
که در و معجزات واضح بود آیَاتُ اللَّهِ نشانهای قدرت خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا
بر تو یعنی جبریل بر تو میخواند به فرمان بِالْحَقِّ براستی بر وجهیکه مطابق واقعست و اهل کتاب آنرا مسلم میدارند
وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدستی که تو هر آینه از فرستادگانی بهمه خلائق آیت وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد
و نسزد هیچ نفسی را اَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشیت خدا و فرمان او و نوشته ست خدا
این حکم را در لوح محفوظ كِتَابًا نوشتنی مُؤَجَّلًا زمان او پیدا کرده شده کس پیش از آن نمیرد و از آن
نیز در نگذرد و درین آیت تحریض مسلمانان ست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکهٔ مقاتله با اهل عناد چه هر که
داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر ست هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک مرتضی علی را رضی الله تعالی عنه

درین معنی دو بیت ست

يَوْمَ لَمْ يُقَدَّرْ لَا يَأْتِي الْأَجَلُ	اَيُّ يَوْمَيْنِ مِنَ الْمَوْتِ أَفِرّ
دو روز خذر کردنت از مرگ روا نیست	يَوْمَ قَدْ قُدِّرَ لَا يُغْنِي الْحَذَرُ
روزیکه قضا نیست در و مرگ روا نیست	يَوْمَ لَمْ يُقَدَّرْ أَمْ قَدْ قُدِّرَ
	روزیکه قضا باشد و روزیکه قضا نیست
	و درین ترجمه گفته اند رباعی
	روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود

وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد به جهاد دے که میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش

یا نمی نگریستید بر یکے کہ آن رسول ست صلے اللہ علیہ وسلم وَالرَّسُوْلُ یَدْعُوْکُمْ و پیغامبر شما را میخواند
فِیْ اُخْرٰیکُمْ در عقب شما و میگفت اِلَیَّ اِلَیَّ یَا عِبَادَ اللّٰہِ فَاَنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰہِ پس شما اجابت نمیکردید
فَاَثَابَکُمْ پس شما را مکافات کرد خدای غَمًّا بِغَمٍّ غمے بر غمے یک غم خبر قتل پیغمبر ست صلے اللہ تعالے
علیہ وآلہ وسلم و غم دیگر شہادت و جراحت بعضے از صحابہ رضی اللہ تعالے عنہم یا یکی ہزیمت و دیگر فوت غنیمت
و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد دیگر لِکَیْلَا تَحْزَنُوْا تا اندوہگین نگردید
عَلٰی مَا فَاتَکُمْ بر آنچہ از شما فوت شدہ ست از فتح و غنیمت وَلَا مَا اَصَابَکُمْ و نہ اندوہ خورید بر آنچہ شما را
رسیدہ ست از قتل و جرح و ہزیمت وَاللّٰہُ خَبِیْرٌ و خدا داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچہ شما میکنید
ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ پس فرستاد خدائے بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ پس از اندوہ و ہلاک اَمَنَۃً امنی
و آرامشے و آن چہ بود نُعَاسًا خوابے سبک یَغْشٰی مے پوشید یعنے در میپیچید آن خواب طَآئِفَۃً
مِّنْکُمْ گروہی را از شما کہ مومنان حقیقے بودند در تبیان میگوید کہ این خواب ہفت تن را بود صدیق و
فاروق و مرتضی و طلحہ و سعد بن ابی وقاص را از مہاجران و حارث بن صمہ و سہیل بن حنیف را از انصار
و بعضے زبیر را نیز داخل کردہ اند رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین و فائدہ نعاس عود قوت ایشان بودہ و دفع
کلال از ایشان وَطَآئِفَۃٌ و گروہی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او کہ منافقان بودند قَدْ اَھَمَّتْھُمْ
بدرستیکہ در غم افگندہ بود ایشان را اَنْفُسُھُمْ نفسہاے ایشان یَظُنُّوْنَ بِاللّٰہِ گمان می بردند
بخدائے غَیْرَ الْحَقِّ ظن ناروا و ناسزا ظَنَّ الْجَاھِلِیَّۃِ گمانیکہ اہل جاہلیت را مے بود کہ مہم محمد صلے
اللہ علیہ وسلم باتمام نخواہد رسید یَقُوْلُوْنَ میگویند ھَلْ لَّنَا آیا ہست ما را بر سبیل انکار یعنے ما را نیست
مِنَ الْاَمْرِ از کار ظفر و نصرت کہ وعدہ دادہ بود در مِنْ شَیْءٍ ہیچ چیز یعنے طمع غلبہ داشتیم بر لشکر
ابو سفیان و میسر نشد قولی آن ست کہ ابن ابی را گفتند قُتِلَ بَنُو الْخَزْرَجِ او در جواب گفت ھَلْ لَّنَا مِنَ الْاَمْرِ
مِنْ شَیْءٍ یعنے ما را در کار ایشان ہیچ اختیار نیست گفتیم از مدینہ بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ
اِنَّ الْاَمْرَ کُلَّہٗ بگو اے محمد بدرستیکہ ہمہ کارہا از غنیمت و ہزیمت لِلّٰہِ مر خدا ہی راست و بفرمان
اوست یُخْفُوْنَ نہان می سازند منافقان فِیْ اَنْفُسِھِمْ در نفسہاے خود از شکوک و شبہات
مَّا لَا یُبْدُوْنَ لَکَ آنچہ آشکارا نمی توانند کرد برائے تو بجہت خوف از شمشیر مسلمان یا بیم
کشف غطاء و رفع حجاب از افعال قبیحہ و نیات فاسدہ ایشان یَقُوْلُوْنَ مے گویند در خلوت با یکدیگر
لَوْ کَانَ لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ از کار خود چیزی یعنے بہرہ و نصیبی یا اگر دین ما برحق بودے
مَا قُتِلْنَا ھٰھُنَا اینجا کشتہ نمیشدیم یعنے اصحاب ما مقتول نمیگشتند و ہزیمت بما راہ نمی یافت قُلْ

لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر مے بودید اے منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانہ ہای خود و نمی خواستید کہ با ما بیرون
آئید لَبَرَزَ الَّذِينَ ہر آئینہ بیرون آمدندے از میان شما آنانکہ در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ
نوشتہ شدہ ست بر ایشان کشتہ شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوے کشتنگاہ خود یا اگر شما تخلف
میکردید ہر آئینہ مومنان کہ خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساختہ است بیرون
مے آمدند بمعارک حرب و مصارع اہل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید کہ بعد از جہاد
و آنے کہ داشتید امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعدہ او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و برای
انکہ ظاہر گرداند خدائے مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچہ در سینہ ہای شما است از اندیشہا وَلِيُمَحِّصَ
و دیگر تا پاک گرداند و خالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچہ در دلہا دارید از نیتہا و غرضہا وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای دانا ست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچہ در سینہا باشد از سرائر و خفیات آیت
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار آنان را کہ بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشتہ شدند در راہ
خدای أَمْوَاتًا کہ ایشان مردگانند ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما نقل کردہ کہ حضرت رسالت
صلے اللہ علیہ وسلم صحابہ را گفت کہ برادران شما روز احد شہید شدند در راہ خدای حق سبحانہ جانہای ایشانرا
در اجواف مرغان سبز بال جاے دادہ کہ در ہواے بہشت طواف کنند و بر شاخہاے طوبی آشیانہ
سازند و از جوئبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت مقیل یعنے چاشت خواب گاہ ایشان در قنادیل
زرین باشد در سایہ پایہ عرش آویختہ و ایشان میگویند خداوندا خبردہ یاران و برادران ما را ازین دولت
کہ یافتہ ایم تا رغبت ایشان بجہاد و اجتہاد زیادت گردد حق سبحانہ برائے تعریف حال ایشان تشریف
این آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رضی کہ از شہدا بود از حق تعالی درخواست کہ مرا باز بدنیا فرست
تا دگر بار شربت شہادت بچشم فرمان رسید کہ حکم ازلی بر نیوجہ رفتہ کہ آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت
پس خدایا از سعادت حال و نعمت بیزوال کہ مرا دادہ یاران را خبر کن این آیت نازل شد کہ شہدا را
مردہ مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکہ ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بدان معنے
کہ ہر سال ثواب غزوہ بدیشان میرسد یا خاک تن ایشان را نمیخورد یا نمی شویند ایشانرا چون سائر مردگان
یا رد سلام زائران مے کنند بدستور زندگان يُرْزَقُونَ روزی داده میشوند از میوہاے بہشت
فَرِحِينَ در حالتے کہ شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچیز کہ عطا کردہ ست خدائے بدیشان
مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش کہ آن دولت خوشنودے حق ست و مطائیکہ در اے آن متصور نیست
در تفسیر کبیر آوردہ ست کہ چون جواہر قدسی را بانوار الوہیت شوقے پیدا آید ذوات ایشانرا

بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانید یزدان اشارت بآنست پس ازان بمنبع نور و مصدر رحمت
ناظر شوند فرجین عبارت ازانست و بحسب واقع ابتهاجی زیادہ از وصول بمقام وصال و مسرتے
افزون تر از نظر بجمال وجہ کریم نتواند بود **بیت** مایۂ خوشدلی آنجاست کہ دلدار آنجاست
میکنم جہد کہ خود را مگر آنجا فگنم ❊ **وَيَسْتَبْشِرُونَ** و مسرور میشوند بہ بشارت و شادی میکنند **بِالَّذِينَ**
بآنانکہ ہنوز **لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ** نرسیدہ اند بایشان **مِنْ خَلْفِهِمْ** از پس ایشان و امید میدارند کہ بایشان
میرسند و در کرامت بالایشان شریک شوند و یا شادی ایشان بآنست کہ بر احوال اخرویہ بلا خلاف صاحب وقوف
شدند بہ یقین میدانند **أَنْ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** آنکہ ہیچ ترسی نیست بر ایشان از انچہ در پیش ایشان خواہد
آمد **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** ط و نہ باشند کہ اندوہناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچہ در و بگذارند **يَسْتَبْشِرُونَ**
شادمانی می نمایند **بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ** بر حمتی کہ فائز شدہ ست از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال و
فَضْلٍ و افزونی بر ان نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچہ زائد بر ان زائل شدہ ارزانی دارد **وَأَنَّ اللَّهَ**
و دیگر فرح دانند شہیدان بآنکہ خدای **لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ** ط ضایع نکند مزد کار مومنان موحد
و مجاہد **آیت** **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** اے رفیع قدر یا خبر کنند **حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ** تحریض کن مومنان را
یعنے برانگیز و گرم ساز ایشانرا **عَلَى الْقِتَالِ** بر کارزار کردن با کفار **إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ** اگر باشند از شما **عِشْرُونَ**
بیست تن **صَابِرُونَ** صبر کنندگان در معرکۂ قتال **يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ** غالب شوند بر دویست تن از
مشرکان شرط بمعنی امرست یعنی باید کہ یکے از شما در مقابلہ دہ تن از دشمنان شکیبائی ورزد و فرار نکند
وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ و اگر باشند از شما **مِائَةٌ** صد تن **يَغْلِبُوا أَلْفًا** غالب شوند بر ہزار
تن **مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا** از انانکہ کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنست کہ ایشان
قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ط گروہی اند کہ نمیدانند و خدا تعالی در روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات
و درجات غافل ماندند در زمان مقاتلہ قوت ثبات و شکیبائی با مومنان ندارند **آیت** **فَقَاتِلْ** پس تو
کارزار کن **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راہ طاعت و رضای خدای نزول آیت در بدر موعد بود کہ حضرت رسالت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عزیمت بدر کردہ و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان (بضم بدر صغری) میترسانید و بعضی
از صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم رفتن را ناگزیر نبودند و حضرت فرمود کہ اگر ہمہ نیایند و تنہا باشم
تنہا میروم این آیت فرود آمد کہ اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو تنہا برو و مقاتلہ کن **لَا تُكَلَّفُ**
تکلیف کردہ نشدہ **إِلَّا نَفْسَكَ** مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو **حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ**
و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان کہ بر تو تحریض ست نہ تکلیف **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ** شاید کہ

خدای بازدارد از مسلمان بأس الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش مکه تا آنکه
ترس در دل ایشان انداز د و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان برسید و بموضع حرب بدر
نیامد والله أشد بأسا و خدای سخت ترست در هیبت و صولت از قریش و أشد تنکیلا و سخت تر
در عقوبت و عقاب ایشان حدیث عن أبی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من مات ولم یغز و لم یحدث به
نفسه و حدیث نکرد به غزا نفس خود را راست یعنی قصد و آرزوی آن نداشت و نگفت بدل خود ای کاش
من غازی باشم و در راه خدای جهاد کنم و کشته شوم و بعضی گفته اند معنی آنست که همیشه در اراده خروج
بجهاد باشد و نشان آن در ظاهر ساختگی آلات و ادوات جهاد ست چنانچه در قرآن مجید میفرماید و لو
أرادوا الخروج لأعدوا له عدة یعنی اگر همی خواستند بیرون آمدن بجهاد را هر آینه ساخته میکردند برای
آن ساز و ساخت پس هر که غزا نکند و اراده آن هم نداشته باشد مات علی شعبة من نفاق می میرد
بر قسمی از نفاق و مشابهت وی مر منافقان را که تخلف می کنند از جهاد شعبه بضم شاخ و شکاف و فراهم آوردن
در زوپیوند کاسه رواه مسلم حدیث عن أبی موسی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم أن أبواب الجنة تحت ظلال السیوف بدرستی که درهای بهشت زیر سایهای
شمشیرها ست گویا زیر هر شمشیری دریست کنایة از حضور معرکه قتال فقام رجل رث الهیئة پس ایستاد
مردی کهنه و سوده شکل و جامه فقال پس گفت آمد یا أبا موسی أنت سمعت رسول الله صلی
الله علیه وسلم یقول هذا ای ابو موسی تو شنیده آنحضرت را که میگفت این سخن را قال نعم گفت آری شنیدم
من این سخن را از آنحضرت فرجع إلی أصحابه پس رجوع کرد آمد بسوی یاران خود فقال پس گفت آمد
بقصد وداع یاران خود أقرأ علیکم السلام میخوانم بر شما سلام را و وداع میکنم شما را ثم کسر
جفن سیفه پس شکست نیام شمشیر خود را جفن بفتح جیم و سکون فا فألقاه پس بینداخت نیام را
ثم مشی بسیفه إلی العدو پس رفت با شمشیر خود بسوی دشمنان فضرب به پس بزد شمشیر را
حتی قتل تا آنکه کشته شد رواه مسلم حدیث عن أبی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
والذی نفسی بیده لولا أن رجالا من المؤمنین لا تطیب أنفسهم أن یتخلفوا عنی گفت آنحضرت بخدا سوگند اگر نمی بود در سر
و ملاحظه آنکه مردان از مسلمانان خوش نمیشود نفسهای ایشان که واپس مانند و جدا شوند از من ولا
أجد ما أحملهم علیه و نمی بود اینکه نمی یابم مرکبی را که بردارم و سوار کنم ایشان را بر آن ما تخلفت عن سریة
تغزو فی سبیل الله واپس نمیماندم و جدا نمی شدم از هر فوجی که جنگ میکرد در راه خدا سریه بضم سین و کسر

و شدید یا پاره از لشکر یعنی من که همراه هر لشکر و هر فوجی بجنگ کافران میروم موجش انست که
اگر همراه هر فوج بجنگ میرفتم لابد جمعی از مسلمانان واپس میماندند و جدا میشدند از من بسبب بی سواری و بی سامانی
و من مراکب ندارم که ایشان را بران سوار کنم و همراه برم و مسلمانان بواپس ماندن از جنگ و جدا
شدن از من خوش نمیشوند و حسرت میخورند بران و شکسته میشود دلهای ایشان و اگر نه محبت من جهاد را بمرتبه ایست
که دوست میدارم که مکرر کشته شوم و بزیم چنانکه فرمود وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوَدِدْتُ أَنْ أُقْتَلَ
فِي سَبِيلِ اللهِ و بخدا سوگند هر آینه دوست میدارم که کشته شوم در راه خدای ثُمَّ أُحْيَى پس زنده گردانیده
شوم ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَى پس کشته شوم پس زنده گردانیده شوم ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَى ثُمَّ أُقْتَلُ
پس کشته شوم یعنی دوست میدارم که هر بار زنده گردانیده شوم و کشته شوم تا هر بار ثواب جدید یابم مُتَّفَقٌ
عَلَيْهِ **حکایت** آورده اند که در روز فیروز غزوه اُحد شمشیرے در دست خدا پرست حضرت رسول الله تعالی
صلے الله تعالی علیه وآله وسلم مقبوض بود و بران سیف ظفر کیف این شعر مکتوب بود فِي الْجُبْنِ عَارٌ وَفِي الْقِتَالِ
مَكْرُمَةٌ * وَالْمَرْءُ بِالْجُبْنِ لَا يَنْجُو مِنَ الْقَدَرِ * حضرت شاه رسل با سپاه شعاعت تجمل فرمود که از شما
بهادرے بے شجاعت را بی بهادرے باشد که این شمشیر گرفته حق آن ادا نماید اسد للبسالت تشکل مکرفتن
تیغ ظفر توسل مبادرت نمودند جناب هادی سبل تراز ان دلیران شهامت تعقل باز داشت صحابی مردانه
حضرت ابو دجانه رضی الله تعالی عنه باستدعا آن صمصام خون آشام پیش آمده عرض نمود که یا رسول الله تعالی
صلے الله تعالی علیه وآله وسلم حق آن چه باشد سلطان هدایت ارشاد فرمود که حق اینست که بعونه تعالی
این تیغ اعلی تا بآن حد بر کف رزند که شکسته و یا کج گردد آن شجاع فرزانه بخدمت شریف رسول یگانه
علیه الصلوة والسلام عرض داشت که انشاء الله تعالی حق این شمشیر معلی من ادا خواهم نمود جناب
رسول الله تعالی صلے الله تعالی علیه وآله وسلم شمشیر جهانگیر آبان شجاعت تخمیر عطا فرمود و حضرت ابو دجانه شجاع
زمانه بود و عادت داشت که هر گاه عصابه سرخ بر سر بستی در زمره شجاعان سرخروئی حاصل نمودے
حضرت ابو دجانه عصابه سرخ بر سر بست و شمشیر عالمگیر در دست گرفت و بطرز شجاعان تبختر کنان
بمیدان شجاعت حضرت نبی سزاوار ستایش مشاهده آن خرامش فرمود که این رفتار نزد یک حضرت
پروردگار جل شانه مغضوب است مگر در کارزار کفار محبوب حضرت ابو دجانه حمله شیرانه بر لشکر کفار کمینه
نمود و دمار از ان فجار بر آورد کافری که بآن شیر شکار دو چار شد علی الفور بضرب شمشیر آبدار بدرک البوار رسید
و مشرکی که بآن موحد رو برو گشت فی الحال واصل درکات جهنم گردید و آن شجاع دران روز مرکات
اجتماع کارزارے نمود که طاقت تحریر در تسطیرش عاجزی پذیرست و قوت تقریر در پیمایش تقصیر گیرد

ملہ دو بر دلی
آوردن بر دشمن
ملک نامی است
دو دو بر دلی
بجات نمایان براز
قرار ۱۲

نظم اگر سام بودی در ایام او | نوشتی براعلام خود نام او | وگر دیدی آنجنگ را پور زال
بیوسید او دست آن سنگ مال | تفصیل این اجمال از کتب سیر سعادت مالا مال باید جست

حکایت حضرت امیر المومنین وامام الاتقین ومقتدای مبارزین وپیشوای مجاهدین جناب علی مرتضی رضی الله تعالی عنه وکرم الله تعالی وجهه که نفس نفیسش سراسر کراری بود وذات لطیفش سراسر صفدری کتب سیر وتواریخ نگارش حالات شیرلیش با پیرایش وصحائف ودفاتر بارقام واقعات دلیریش سراپا زیبایش نامش پهلوان را دلیل دلاوری ست وکلامش صفدران را دستاویز بهادری در شرائف شجاعت ومحامد بسالتش ازین چه برتر شود که حضرت خدای جهانش جلشانه به شیریی ستوده وبنبذل رحمت خود تلقب برطب اسد الله بکرم ومعظمش فرموده حضرت مرتضوی رضی الله تعالی عنه درباب شجاعت فرماید قطعه السیف واخجر ریحانتا | اف علی التر کجس والاهبس
ثم ابنا دم عدونا | دگاسنا جمجمة الرانس | قطعه گل وریحان ما تیغ ست وخنجر
بکار ما نیاید نرگس وآس | شراب ما ست خون دشمن ما | اساس کلبه او بهترین کاس

حکایت ازشیم سراپا کرم وعلوهمم حضرت اسد اللهی کرم الله تعالی وجهه ست که وقت کارزار بیجا بی محابا برصف کفار زدی وهرجا که دشمن بسیار بودی روی بدانجا آوردی ودر شکر شجاعت ودلیری سرخوش شده ساعت مصاف خوشتر از حالت زفاف پنداشتی بازوی شیرافگنی ودشمن فگنی برکشاده ودر عرصه پیکار شمشیر آبدار توده توده اجسام کفار وفجار برانداختی وهیچگونه ملاحظه خویشتن داری نکردی یکی پرسید که ای امیر شجاعان وسرور دلیران عجب جراتی مینمائی واز حفظ احوال خود تغافل میفرمائی حضرت اسد الله الغالب درجواب آن کیفیت طالب فرمود که بیقین میدانم که اگر اجل رسیده است از قدر خذر سود ندارد واگر حکم موت وفنا از دیوان قضا صادر نشده مرا این جرات زیان نکند بیت

نظم
نه دانا بود هر دلیر ترس وبیس ✤ زترسنده مردم برآید هلاک حکایت شجاعت آیت سبحة الابرار

بوتراب آن کهر بحر شرف | کابرو یافت از وخاک کنف | باخود آن دم که جهاد دلش نماند
مرکب جهد سوی اعدا راند | چون شد از هر دو طرف صفها راست | بانگ جنگ آوری از صفها خاست
آمد از بارگی خویش بزیر | بادلی همچو دل شیر دلیر | زیر پهلو زره را فرش انداخت
تیغ همخوابه سیر بالین ساخت | شد میان دو صف آنگونه بخواب | که شنیدند نفیرش اصحاب
مدت خواب چو گشتش سپری | از سیر جست سرش دو قدری | پشته لشکر بدلیران شد
خفته بند صف همکاران شد | سائلی گفت که در روز نبرد | که ز هیبت بدرد نوهره مرد

دارم از خواب تو بسیار سخن گفت		شیخ خندان چند ازان نکته و گفت	گر بود امنیت روز مصاف
کم ز شبهای عروسی و زفاف		از قد مگاه تو گل دوری	قائمی بر قدم مغروری
مردراکش نه بدل زنگ شکی است		بستر خواب و صف جنگ یکی است	کار گر مشکل و گر آسان است
همه با فضل ازل یکسان است		چون ترا عقد یقین آمد سست	هر چه آید تو از سستی رست

حکایت از کلمات مهر سپهر علم و ماه سمار حلم و دُر دریای سلم اسد الله الغالب جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه است که ازان آنجم شجعان سوال نمودند که آن میر کدام تدبیر کرار ان دلیر وصف شکنان شیر گیر را مقتول میسازند حضرت اسد الله فرمودند که چون مقابل مقاتل میشوم عزم قبلش مینمایم و آن مرا بالیقین قاتل خود خیال میسازد لهذا ارادهٔ من و او هر دو معین و ممد کشتنش میشوند ازین نکته شجاعت سرشته مستفاد گردید که بفضل حضرت پروردگار عزکرمه وقت کارزار از دشمنان ناهنجار کسی را بر خود غالب نداند و همان یقین پندارد که بعونه جل امداده هر که پیشم خواهد افتاد از ضرب دستم جان نخواهد برد و از زخم سیف و سنانم زنده نخواهد جست و زنهار تصور غالبی دشمن و هرگز تخیل مغلوبی خود نکند که انشاء الله تعالی بیمن قصد موجب هلاک دشمن خواهد گردید **حکایت** و از کلام شیری انجام و اسدی فرجام حضرت بطل ضرغام و شجاعت انتظام جناب ولایت مقام و صفوت قیام امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله تعالی وجهه است که مرا قسم بذات پاک حضرت خدا جل عزه است که لاجرم موت هزار زخم شمشیر پیش من آسانست از آنکه مرگ بر بستر بدون زخم تیغ و تبر باشد **حکایت** از حالات شجاعت آیات آنجناب مرویست که زره آنحضرت فقط سینه پوش و جدا از پشت و دوش بود بجناب ولایت مآب عرض داشتند که آنجناب از انکه پشت اطهر از زره معرا است خوف زخم و خشیت آسیب رسی نمیفرمایند حضرت امام شجاعت فرمود که ای یاران نبا بران زره بر پشت نمیدارم که وقت مقابله عدو جفاجوی اراده دارم که دشمن بدخو را همینکه مقابل شوم بکشم و همانکه پیشم آید بقتل رسانم و بعونه تعالی زنده نگذارم که از رو بریم سلامت جسته بر پشت من طعنی و ضربی رساند زهی دلیری و وحشی نره شیری **حکایت** شجاع محارب و بطل حارب و در تدبیر پیکار برای صاحب عمرو بن معدیکرب زبیدی رضی الله تعالی عنه که شجاعی مشهور و بطلی مذکور ست روزی جناب عالی قباب و صاحب احتساب آفتاب وزورای موافق وحی و کتاب امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه از عمرو بن معدیکرب رضی الله تعالی عنه سوال فرمود که از اسلحه ظفر اتباعه وقت رزم و جنگ کدام بهتر ست عمرو بن معدیکرب رضی الله تعالی عنه گفت که از کدام پرسش

میفرمائی فرمود که در باب تیر روان گیر چه میگوئی گفت که تیر گاهی هدف گزیرست و گاهی خطا پذیر فرمود که
در حق نیزه فتح آویزه چه تحقیق داری گفت نیزه بمنزل برادر معاضدت گستر است و اکثر بسبب شکستن
ابتر فرمود که در کیفیت سپر دافع شر چه بیان میکنی گفت سپر پناه اثر جسم مدور لیست که بر حوادث روزگار
دائر اند یعنی دافع مصائب دوار است و متاعب روزگار فرمود که در امر تیغ فیروزی میغ چه گفتگو
میسازی گفت که بحکم خالق کبیر جل کبریائه شمشیر بی نظیر در وقت سختی سروسامان تخمیر است و از آلات پیکار
شهیر **حکایت** در رزم زندگی متروک و مرگ مسلوک غازی یرموک روز نخستین که الحق جنگ شدائد همسنگ
بود حضرت سیف اللهی و جناب سیف رسول اللهی تهمتن وحید و پهلوان قوی از حدید حضرت خالد بن ولید
رضی الله تعالی عنه با شصت دلاور شیرافگن و بهادر صف شکن متقابل شصت هزار سوار جرار و کرار
کفار شد و بآن ایام از بام تا شام بمحاربت و مقاتلت گذرانیده بعون حضرت پروردگار عز تائیده گل
فتحیابی از گلزار چید و دران کارزار پنجهزار کفار بدادالبوار فرستاده و ده کس از مسلمین شهادت هوس
برتبه سعادت مرتبه موت فی سبیل اللهی مشرف گشتند و حضرت سیف اللهی رضی الله تعالی عنه دران پیکار
با بقای ظفر قرار ارشاد فرموده بود که دلیران تهمتن و شیران فیروزی فن از اسلحه نصرت انتشه بجز سیف چیرگی
گیف و سپر حفاظت سمر بدست نگیرند و اسپ رام زیران دارند که تگاور هر دون وقت نبرد صاحب خود را زبون
نسازد و تشریح اینحال شاعر شیرین مقال ناظم کتاب صداقت اتفاقی صولت فاروقی خوش منظوم نمود

جائی که گفته **اشعار**

بجز تیغ و اسپ زرنگی یراق	نه بندد بر کین دشمن نطاق	
که باشد به سختی جنگ و ستیز	کلید در فتح شمشیر تیز	بعیب شکستن سنان را بجنگ
نگیرد گردان در ینگونه جنگ	که ناگاه در شدت طعن و ضرب	یلان را کند دست خالی بجرب
خدنگ و کمان را درین سخت رزم	نگیرند در شست و قبضه بجزم	که گه تیر را بر نشانه ست جائی
گهی سوی راه خطا تیز پای	به از تیغ در دست جنگی سوار	یراقی دگر نیست در کارزار
خوشا تیغ تیز و درخشیدنش	عدو را نمودن کفن جوشنش	یراقی که گاهی بجنگ و وغا
نشد ضربتش با خطا آشنا	به زور دل و ضربت دست یل	بهر جا رسد سیف برشش مثل
چه سنگ و چه آهن چه خفتان چه خود	بروی دم او چه تار و چه پود	نیاید دگر کز شما یک تنی
سواری گزیند شموسی فنی	سوار فرس فی فرس راکبش	زبونش فرس فی فرس غالبش
که پرخاش خواهد بدست ستیز	تواند نگهداشت در حبس و خیز	که در وقت مهمیز جولان جنگ
برد اختیار عنانش ز چنگ	به بی حکم و فرمان جنگی سوار	نهد روی هر سوی دیوانه وار

سر سیمه یل را بدشت نبرد	در آرد سر خنبک جوئی بگرد	خوشا رام آنکسی که در رزمگاه
بود چاکبش فارس رزم خواه	و هر که را شوق دریافت دیگر حقایق رزم یرموک محن سلوک باشد در آن	
کتاب مطالعه نمایند بیت و له	کسی که در پی تحقیق رزم و جنگ بود	کتاب صولت فاروق را بچنگ زند

حکایت صحابی حمید و ولی سعید و غازی فرید و مجاهد شدید حضرت سیف الله جناب خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه که در صحابه کرام علیه الرحمة والرضوان بجرات تمام بانام و شجاعت تام معروف انام بود و از پیشگاه حضرت شاهی جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بخطاب کرامات مآب سیف اللهی مغرز و مباهی و آثار غزا و شجاعت و اخبار جهاد و شهامت که از انجناب سراپا بسالت صورت ظهور گرفته و بجلوه بروز رسیده در کتب سیر و تواریخ صداقت پذیر آن قدر ثبت و تحریر یست که از مطالعه آن دیده شجاعان تیره و چشم بهادران خیره میگردد پاره از ان بسیار واندکی از ان بشمار آن ست که نه تیغ نصرت میغ در روز کفر سوز غزوه موته از دست شجاعت دستادست آن غازی بالا دست از فرط تردد و ضرب بشکست و مفت شمشیر صلابت تخمیر در جنگ محترم همسنگ غزوه یرموک از افراط زد و خورد پاره پاره فرو ریخت لشکر که بآن دلاوری سر مقابل شد از ضرب دستش بجز ارحیله جان بدر برد و کرده که بآن دلیری انبوه مقاتل گردید از شمشیر بی نظیرش به قتل رسید ذات پر دلی سماتش گاهی قرین هزیمت نگردید و نفس شیر دلی آمودش وقتی همعنان شکست نشده فضائل شجاعتش ازین چه بالا باشد که حضرت سید رسل و جناب هادی سبل علیه الصلوة والسلام به لقب سیف اللهش مشرف فرماید و خلیفه حقیق ولی بالتحقیق و سلطان لیق در روز محشر بالصدق عتیق حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بشاهده کرو فر صفدری حضرت سیف اللهی در مدحش به مقوله عجزت النساء ان تلدن مثل الخالد عذب البیان گردد معنی قول آن فضائل حول این ست که گروه زنان عاجز اند ازین که مثل خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه بزایند شعر

زنان جهان جمله عاجز شدند ❊ که زایند چون خالد ارجمند ❊ چون جناب خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه را وقت رحلت از دار پر کلفت فرا رسید دران ساعت اشک حسرت و قطرات غیرت از دیده نور دیده میبارید که واحسرتا چندین صف مصاف بشوق شهادت شجاعت نمودم و چندین موطن محن ضرب و طعن را بالعشق موت فی سبیل الله تحمل کردم و حالانکه در تمامی جسم کرامات قسم من موضعی بقدر شبر خالی از اثر زخم تیر و نیزه و شمشیر نیست و حالا بر روی فراش مثل پیرزنان عاجزی تلاشش می میرم و از انجا که از اجل چاره نیست باری بایستی که نقد حیات در بدل سعادت شهادت دادمی و زندگی ابد با فرخی سرمد دریافتمی و هم از کلمات شجاعت آیات جناب سیف الله ست رضی الله تعالی عنه آنکه بدل حمایت جان در گریز می بنید خیال محال

و تصور باطل ست زیرا که قوت شجاعت و شوکت جرأت دندان طمع دشمنان را بر میکند و ضعف و ترس و سستی و بد دلی را در دل میکارد و از بیست که بیشتر بد دلان و ترسندگان علف شمشیر میشوند و دلیران و مبارزان از ورطه تلف بیرون می آیند

نظم بد دلان از بیم جان در کارزار	کرده اسباب هزیمت اختیار	بر دلان در جنگ هم از بیم جان
حمله کرده سوی صف دشمنان	چون محک آمد بلای بیم جان	زان پدید آمد شجاع از هر جبان
دشمنانرا ترس و غم و اپیش برد	هم ز ترس آن بد دل اندر خویش مرد	

حکایت خلیفه رسول الثقلین و جان و افضل البشر بعد پیغمبران و محب حضرت سبحان و معدن عدل بالتحقیق جناب امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه به سپهدار حمید و صفدر رشید و شجاع فرید و قاتل کفار عنید حضرت خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه ارقام فرموده که ❁ بدان ای سپهدار آگاه باش ❁ بهر کار با بخت همراه باش ❁ لاشک عیون حضرت خالق معاون و عیون تعالت صفاته بجانت حافظند و بحالت ناظر بنا بران زیبائی افعال تو آن ست که وقت مقاتلت کفار و محاربت اشرار بر مرگ حریص باشی و بصید شوق بر حصول موت عاشق شوی که انشاء الله تعالی بدین تدبیر اعلی از هلاکت وارهی و از تلف مصون گردی شعر عنان بزرگی هر انکس که جست ❁ نخستش بباید بخون دست شست شعر گر تیغ بارد در آن ماه ❁ گردن نهادیم الحکم لله ❁ و می باید که شهدا را از دعای آن سعد آشست و شو نکنی چرا هر آئینه در روز قیامت خون شهید در حق آن سعید نوری باکرامت مزید خواهد بود و شرافات آن رشید تواند افزود شعر از پای تا سرت همه نور خدا شود ❁ در راه ذو الجلال چو بی پا و سر شوی **حکایت قطب مدار و غوث** عالمقرار و ولی سراپا انوار امام اوحد **سید احمد غازی** مرشد ما بعنایت جناب منعم یکتا جل ثناؤه در صف پر دلی شیر ولی داشت و در مقاتلات کفار و محاربات مشرکین اشرار باوقات بارش گلوله توپ و تفنگ و درخشانی سیف و سنان جنگ با مجاهدین ظفر آهنگ مواعظ سود مند و اندرزهای بلند بهره شادان و لب متبسمان میفرمودند و در معارک سخت و پیکارهای درشت که زهره شیران آب شدی و دل ثابات دلیران بیتاب گردیدی بر جبین نور آگین تغیری نیفتادی و بر چهر سراسر مهر تحیری رو ندادی و در درستی حواس اختلالی و در شدی شعر برین رزمگه بزمگاه منست ❁ گر انمایه مغفر کلاه منست ❁ شعر قبا جوشن و اسپ تخت مرست ❁ کله خود و نیزه درخت من ست شعر کله خود و شمشیر جام منست ❁ بباز و خم دام خام منست **حکایت** مولانا علم پناه و دلاوری دستگاه و اولا نا فضل انتباه و بهادری آگاه سر حلقه دلاوران جند الله و سپهدار مجاهدین فی سبیل الله حضرت واجب التبجیل **مولانا محمد اسمعیل** علیه الرحمة و الرضوان که افضل رفقای امام همام و اجل مردان حضرت سید والا مقام بودند بانعام ملک منعام عزة فضله فضیلت شجاعت و شرافت

بسالت برکمال داشتند و در وقت قتال کافرین و جدال مشرکین که بشدت کارزار و سختی پیکار روان بہادران قوالب تہی کردی و نفس دلیران در صدور رنجیدی حضرت مولانا شجاعت شعار غازیان جلادت دثار را باروی شادان ولب خندان سواعظ و نصایح فرمودی و دلیری دلیران افزودی و جناب مولانا محدث پیرا موافق رسم عالمانہ عادت استشمام تمباکو داشت و در عین صعوبت مبارزت که طاقت استقلال حواس پردلان طاق شدی استعمال استشمام تمباکو نمودی و دران حالت مقاتلت تدابیر صائبہ فتحیابی و ظفر خطابی بغازیان تہور کیش تعلیم فرمودی ۵ بمردی ز جایگہ برنشد ❊ زراہ چنان سیل یکسو نشد ❊ بتمکین سر رشتہ چو بد جوہرش ❊ نجنبید جز بنبض از پیکرش **حکایت** از فیضان صحبت حضرت مرشدنا و برکت مصاحبت جناب شیخنا مستفیدین خدمت آنقدر فضائل شجاعت و مکارم جلادت حاصل کردہ بودند کہ ازان لشکر سراپا ظفر طفل نادانے و پیر ناتوانی مصائب مصاف آلذ از راحت زفاف می پنداشت و روز پیکار بہزار تہور علم تیغ رانی برعرصہ جانستانی می افراشت رباعی ما عاشقیم و کشتہ شدن اعتبار ماست ❊ شمشیر عشق تیز ز سنگ مزار ماست ❊ بیرون شدن ز معرکہ بی زخم ننگ ماست ❊ بیرون زنیم تیغ عشق ز عالم نمیزنیم ❊ عار ماست **حکایت** حضرت ذو قدم تبارک و تعالے بہ والدم شجاعت آئم و جلادت رستم ارزانی و عطا فرمودہ بود بسا رزمگاہا کہ آن شجاع یکتا تن تنہا با نفری معدود و بمقابلہ جنود در افتادہ بعونہ تقدس و تعالی ظفر یافتہ و بسیار مصافہا کہ آن بطل زور آزمائی شمارا عدای شجاعت رسا بضرب دست خویش بخاک و خون غلطانم و گاہی با دو سہ تن از دست گروہا گروہ دشمنان شجاعت نشین قلعہ کشودہ و گاہی یک تنہ در انبوہ دلیری شکوہ عدوان در آمدہ بحفاظت تعالی جان بسلامت بردہ و بقدرت حضرت متعال جناب والدم را در اعیان معارک سراپا ہا ک در تیغ حال اختلال حواس رو نمیداد و در روز رزم شادمانی بزم حاصل میبود الحمد للہ تعالی علی ذلک **اشعار** من آنم کہ شمشیر بازی کنم ❊ ز شمشیر با شیر بازی کنم ❊ من امروز کاری کنم در جہان ❊ کہ ماند ز من یادگار زبان **فائدہ** عرب گوید علیک بالاقدام ولو علی الضرغام ومن ہاب خاب **نظم**

سر افگندگی نیست در سرکشی	صبوری ز خود خواہ و فتح از خدای	دلیری ست ہنجار لشکر کشی
بہ ہنگام لشکر برآراستن	ز لشکر نباید مدد خواستن	کہ لشکر بدین ہر دو ماند بجای
مکن بستہ بر خصم راہ گریز	گہی ناامیدے بجان باز کوش	چو پیروز باشی مشو در ستیز
ز غالے کہ بر فتح یابی درست	دلی باید از ترس دشمن درست	کہ مردانہ را کس نمالید گوش
		معدن شجاعت و مخزن بسالت

اوستاد بہادری و معلم دلاوری حضرت امیر المومنین مرتضے علے کرم اللہ تعالی وجہہ فرماید ہم

فکر فی العواقب لم یشجع نظم بشجاعت توان گرفت جهان ✤ هرکه بدل بود چه کار کند
وانکه جرات نماید اندر کار ✤ خویشتن را بزرگوار کند ✤ از عادات شجاع خونخواری اجتماع ست که نفس بابر
اختیار امور بزرگ و ارتکاب کارهای سترگ حریص گرداند و دل را در مجلس تحمل آذی و آلام بنابر ترقی بر منازل عظمت
و احتشام انیس و جلیس نماید ماصیت صولتش در انفس و آفاق منتشر گردد و آوازهٔ سطوت و شوکتش در
اقطار عالم و قلوب بنی آدم چون مثل سایر دائر شود اشعار مرا نام باید که گردد بلند ✤ که از نام گردد
کسی ارجمند ✤ بمردی شود ذکر مردانه فاش ✤ چو نام نکو هست جان گو مباش [illegible] علامی فطنت سنج و فضلای
دانش آگنج گفته اند که بقای ملک و ثبات دولت و استقامت لشکری در [illegible] چهار چیز صورت نه بندد
اول حزمی کامل که چهرهٔ امروز در آئینهٔ فردا مشاهده نماید دوم عزمی راسخ که فتور و قصور در ان راه
نیابد سوم رای صائب که از صواب و اعتدال بجانب خطا منحرف نگردد چهارم شمشیر تیز که چون برق
خاطف در خرمن جان مخالف زند چشم گیتی ستانی از مشاهدهٔ جمال مراد روشنائی یابد که سرمهٔ دیده
از غبار معرکه سازد دست آرزوی جهانیان در گردن عروس مقصود حمائل گردد که باطلعت سرو قامت
نیزهٔ عشق بازد طالب ملک را خوبترین لباسی زره ست و زیباترین تاجی خود و نیکوترین منزلی معرکهٔ حرب
و خوشترین شرابی خون خصم و بهترین محبوبی شمشیر فرد عروس ملک کسی در کنار گیرد و تنگ ✤ که بوسه بر لب
شمشیر آبدار زند ✤ حکیم استوار و علیم اسرار و کریم روزگار و بندهٔ برگزیدهٔ حضرت پروردگار لقمان حکیم
فرماید که شجاع سر بسر انتفاع را در حالت خوف و ساعت ترس باید شناخت و محک نقد و غش مرد بطل
وقت خشیت و دهشت شاید دریافت اشعار هرکه بدل تر بود در کارزار ✤ باشد شن جان بقرار و کار
جراتی کن پیش مردان در نبرد ✤ تا برآید نامت از مردان مرد ✤ از سلطان مشرقین و فرمانروای مغربین
اسکندر ذوالقرنین مسالت داشتند که نشان سلطان دلاور چه باشد و علامت قهرمان بهادر چه می شود
گفت شاه شجاع آنست که وقت پیکار پرسش نسازد که دشمن چند ست بلکه در حالت کارزار تفحص نماید که کجا ست
و هر آینه شرط سالاری همین ست و لا محاله لازمهٔ سپهداری همچنین نظم چو شمشیر هندی بگیرد بدست
بصف اعادی درآرد شکست ✤ بگرز گران سنگ و شمشیر تیز ✤ روان در جهان افگند رستخیز
از سیرت بادشاهی و سریرت کشور کشائی یکی آنست که با خصم قوی در نپیچد و با دشمن ضعیف جور نکند
چه پنجه با غالب انداختن نه مصلحت ست و پنجه مغلوب شکستن نه مروت لذت دولت و سلطنت در سه چیز ست
یکی دشمنان را مغلوب کردن دوم دوستان و هواخواهان را خوشدل و سرفراز نمودن سوم حاجت
مظلومان و بیچارگان برودی برآوردن خردگاهان وزیرکی پنهان فرمایند که عادت و خصلت ملک

همین افضل و اکمل که نوک سنان آبدارش چون شیر مردان برای جوهر جان ثقب در غرنیهٔ سینهٔ دشمن زند و شمشیر
زهر مارش مانند نهنگان عیار پیشه بقصد گوهر روح سر از درج بدن خصم بردارد باد شاه که خود دلیر باشد لشکر او را
جرات بیفزاید پادشاه بی دل را دولت عالم گیری مسلم نشود و شاهی که جرات بیشتر داشته است و سلطنت و شاهی
که شجاعت تکمل شد اندزیاده تر نموده بفضله تقدس و تعالی باسرع اوقات بمقاصد و مرادات رسیده و چهرهٔ مارب
در آئینهٔ ضمایر خویش حسب دلخواه دیده **در نصایح الملوک** آورده هیچ پیری که او را خرد نیست هیچ چشمه ایست
که آب ندارد و جوانی که او را ادب نیست چون بوستانیست که گل ندارد و درویشی که او را معرفت نیست
چون دیده ایست که نور ندارد و عالمی که او را تقوی نیست چون اسپی ست که لجام ندارد و توانگری که او را
احسان نیست چون درختی ست که میوه ندارد و صاحب جمالی که او را حیا نیست چون ابریست که باران
ندارد و عالمگیری که او را شجاعت نیست چون بازرگانیست که سرمایه ندارد و حکمای دین و کملای یقین فرمایند
که صاحب شجاعت حبیب خلائق ست حتی که پسندیدهٔ عدو عداوت علائق و جبان بی بنیان منغوض انس و
جان تا آنکه مذموم مادر مهربان دانشوران شجاع و ذو بینشان کیاست استماع فرمایند که بقدرت تعالی شجاعت منقسم
بسه قسمست و اجسام شجاعان مجسم بسه جسم یکے آنکه وقت مقابلهٔ دو لشکر و مقاتلهٔ عساکر ظفر پیکر در میان دو صف بمیدان
کرو فر در آمده چون شیر شرزه از صولت و شجاعت لرزه بر اندام دشمن سراسر ستیزه اندازد و بغرهٔ هل من مبارز
شخص جمعیت هوش و حواس اعدا از نکبت اساس ریزه ریزه سازد و بچوگان شمشیر آبدار سرهای دشمنان نابکار
مثل گوئی بی آبروی رباید دویم آنکه هنگام اختلاط ضرغام خون آشام و رد و بدل صمصام و از دحام خواص و عوام
باستعمال آسنه و سیوف ذو انتقام که وقت هوش رفتگی شیران پر آشفتگی و ساعت بیحواسی هزبران قوت اساسی
ست حواس بر جا و هوش آرا و حاضر لب و فراست حب باشد و در انجالت صعوبت التیام انتظام لشکر شجاعت
قوام بدرجه تمام نماید و دران حین جان گیر تفکر تدبیر و تدبر امور حرب سختی پذیر بروجه اقصی بهاز دشعر
دلیر و شجاع آمد آن شوخ و شنگ که آراست لشکر بهنگام جنگ سوم آنکه هنگام انهزام یاران نکبت فرجام پس پشت
لشکر منهزم باشد و تن تنها بمقابل اعدا بلا انتهاد در میان دوستان و دشمنان حائل شده بضربات تیغ
جانگداز عدو انداز و دوست نواز گردد و بکلام دلاوری انجام قوت قلوب احباب پر انهزام افزاید و منهزمان
با ملام را بر دلیری و اقدام ترغیب و تحریص فرماید و دستگیر افتادگان و شجاعت منهزمان و پاسبان
کشتگان شود و دشمنان را از ظفر یابی نا امید و مایوس گرداند فقط و بفضله تعالی قسم ثالث از شجعان افضل
بهادران ست و اکمل صفدران چنانچه مناسب حال شاعر فصاحت مثال و بلاغت مآل ناظم صولت فاروقی
در مدح جناب سیف اللهی رضی الله تعالی عنه فرماید اشعار چو شنقار کافتد بجیل کلنگ

دیا سوی نخچیر آید پلنگ	بجالاکی آن گرد چابک عنان	یکی حمله آورد بر رو میان	
بنیزه یکی را ز زین در ربود	عنان تاب بر دیگری فت زود	سه و چار پیچ و خشم و هیبت و	
نه و ده بیک تاخت بر رد دشت	بیفکند و گفتا ی گرد و بلید	منم صف شکن خالد بن ولید	

ارباب تجارب محارب گویند که صاحب شجاعت را باید که گرد آوری شجعان و بهر سانی بهادران از شروط شجاعت و لوازم لبسالت داند و وقت کارزار و حالت پیکار و لیران انتخابی و دلاوران اجتبائی همراه و همراز دارد **فصل** بهدایت حضرت ذو قدم و افر النعم کمیت قلم در میدان رقم ضابطهٔ سراپا شجاعت و حکم جولان سمے نماید که انشاء الله تعالے دانایش بمغازه دارین کامیاب و بینایش بفلاح کونین مرجع و مآب عاقل کامل و سر بسر فاضل و سراسر لامثیل و سراپا عادل جناب رسول الله تعالے صلے الله تعالے علیه و آله و سلم فرماید لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ وَاِذَا لَقِیتُمُوهُ فَاصْبِرُوا معنی این ست که دیدار سراسر اضرار دشمن آرزو مکنید یعنی در هیچ حال از شما چنان اقوال و افعال صادر نشود که ازان آرزوی جنگ و پیکار ثابت شود و اگر بی خواست شما مقابله دشمن اتفاق فتد و مقابله عدو رو دهد پس ثبات پیش گیرید و آن وقت هرگز از نبرد کناره مجوئید روایت کرده اند این حدیث را عاقلین فاضلین اعنی حضرت شیخین علیهما الرحمه از صحابی پسندین راوی صداقت گزین حضرت ابی هریره رضی الله تعالے عنه عاقل عادل را باید که از خود بادی بواعث عداوت اعادی و مهیج گرد رزم و افادی نشود و اگر ظالمی پرستمی بر او حیفی و جوری روا کند باید که پیش از جمله تدبیر و قبل از استعمال تیر و شمشیر رجوع بعلمای حقانی و کتب دینی کند و از عالمان ربانی و کتابهای ایمانی تحقیق نماید که جنگ و پیکار با آن ظالم بدکردار و جابر ستمکار از روی شرع سراپا انوار جائز ست یا نے برین تقدیر اگر آن محاربت خلاف شرع پرشرافت محقق گردد زنهار زنهار بران اقدام ننماید و ترک آن را عین سعادت داند و اگر به فتوای شرع اعلی و بران مقاتلت ماذون و مجاز گردد انگاه محض به نیت خیر که جز خدمت دین و غیر از اعلای اعلام شرع متین و دفع نکایت کفر و شرک سر بر چرکین و رفع بدعت و فسق ضلالت آگین و ظلم و جور شقاوت آئین سنتے نباشد قصد حرب و پیکار نماید و قبل از محاربت استخاره موافق طریق سنت بجا آرد و بعد ازان استشاره با احباب صداقت اشاره و کیاست بشاره کنند و نفع و ضرر و نشیب و فراز آن کارزار بخوبے فهمیده با لشکرے گران بکیدل و یکزبان که بعنایت حضرت سبحان صد هزار جان بمنزله یکتن و یک روان باشند رو بمقاتلت دشمن بدخو باید آورد

اشعار کسی را ظفر بر ظفر حاصلست ❊ که در پردلی لشکرش یکدلست ❊ سپه را که فیروزمندی رسد
زیاران یک دل بلندی رسد ❊ و با وصف اینهمه انصاف و داد باید که اول طریقهٔ صبر و شکیب پیش گیرد و هر قدر
که ازان سوء تعدی و تعلی رود بهمانقدر ازین سو بردباری و خاکساری نماید و علما و صلحا و عرفا
و سادات و مشایخ عقلا را مصلح فتن و مسکن آتش محن قرار داده در میان اندازد تا آن طائفهٔ عالیه
از جانبین بآب تدبیر غبار عداوت و نقار مخالفت فرو نشانند و جاسوسان دانا جهت دریافت
مافی الضمیر اعدا برگمارد که اگر مطمح نظر آنها اخذ زر و مال بی قدر باشد پس زر و مال را سپر دافع ضرر فهمیده
هر چه مقصود حسود باشد همچنان بمطلوبش رساند و خطر کارزار و شر پیکار را از خود باز دارد المراد انکه مقصودی که از
جاد معلوم کند بر وفق آن مرغوب شان واصل سازد و وسیله که باعث رفع مقاتله داند به همان حیله رفع محاربه سازد

نظم همی تا برآید بتدبیر کار ❊ مدار اے دشمن به از کارزار ❊ چو نتوان عدو را بقوت شکست
به نعمت بباید در فتنه بست ❊ بتوحید احسان زبانش ببند ❊ نخواهی که باشد ز خصمت گزند
عدو را بجای خسک زر بریز ❊ چو دستی نیابی گزیدن ببوس ❊ که بخشش کند کند دندان تیز

که با غالبان چاره زرق است و لوس ❊ کنه مقام آنست که آنچه در موضع معرکه تلف میشود نقد جان ست و گوهر روان
که آنرا در عالم کون و مکان نظیرے نیست و بهائی نی و شمشیر آبدار و اقتدار دورو دارد هم روی کشتن دشمن
و هم روی شکستن و برگشتن مصراع ❊ کے بود تمییز تیغ و تیر را ❊ و نسیم نصرت از هر دو امکان وزیدن

نظم حذر کن ز پیکار کمتر کسی ❊ که از قطره سیلاب دیدم بسی ❊ مزن بر سپاهی ز خود بیشتر
که نتواند آن مشت بر نیشتر ❊ مزن تا توانی برابر و گره ❊ که دشمن اگرچه زبون دوست به
وز و گر توانا تری در نبرد ❊ نزدی ست با ناتوان زور کرد ❊ اگر پیل زوریے و اگر شیر جنگ
نزد یک من صلح بهتر ز جنگ ❊ و جون با وصف اینهمه تدابیر دلپذیر تدبیر موثر نیفتد و حیلتی اثر نه بخشد

و ظلم و ستم دشمن از حد و عد بگذرد و عدو کینه جو خواهی نخواهی بدون فتوی شریعت حضرت رسالت
پناهی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بر سر مقاتلت آید لاجرم بمقتضای آخر الحیل الکی بیت وقت
ضرورت چو نماند گریز ❊ دست بگیر و سر شمشیر تیز ❊ از سر نام و ننگ بمحاربت و جنگ اقدام نماید نظم

چو دست از همه حیلها در گسست ❊ حلال ست بردن بشمشیر دست ❊ اگر صلح خواهد عدو سر مپیچ
و گر جنگ جوید عنان بر مپیچ ❊ که گردی به بندد در کارزار ❊ ترا قدر و هیبت شود صد هزار
و گر پای جنگ آورد در رکاب ❊ نخواهد گرفت از تو داد و حساب ❊ تو هم جنگ جو باش چون فرصت است
که با کینه ور مهربانی خطاست ❊ چو با سفله گوئی بلطف و خوشی ❊ فزون گردد شش کبر و گردن کشی

باسپاهیان تازی و مردان مرد ✤ برار از نهاد بداندیش گرد ✤ و واجب و لازم که در وقت آهنگ جنگ و قصد نام
و ننگ اصلاً و قطعاً عار بی حقیقی و چین را بر خود گوارا نه نهد که روزی مردن سست و حسرت فراق دنیا بردن بنابران
همان انسب و اولی که نقد جان را بانیکنامی مدامی در روز بازار سعادت شهادت در بازد و رشته علاوت حیات
را بخونشکامی تیغ غزو و جهاد مقطوع سازد قطعه از سر گذشته پای بمیدان نه و ببین ✤ گوی مراد در خم چوگان
آر زود ✤ خواهی که بخت روی نماید بکام دل ✤ باید شدن بمعرکه با خصم روبرو ✤ و در کارزار کفار و پیکار فجار
سستی و درنگ نه شرط جنگ ست بل سراسر کاربی نام و ننگ و هنگام جانستانی مشرکین دوزخ مکانی وساعت
جان دادنی مومنین جنت آشیانی حفاظت جان نمودن نه کار ایمانی ست و نه شرط اسلامی آنروز دشمن
سوز و نصرت اندوز در تلاش گور خفتنی باید بود نه بشوق باجفت خفتنی باعی آنزا که بگور خفت باید بجفت
باجفت بخانه خویش نتواند خفت ✤ گر شیر شود عدو چه پیدا چه نهفت ✤ با شیر بشمشیر سخن خواهم گفت ✤ و در اوقات
گرفتاری محن بیکاری خوف و ترسی بخاطر راه ندهد و در حرکات کارزار سیماب واربی قرار باشد و از
تازی و تفنگ اندازی و نیزه بازی و تیغزنی و مشرک شکنی و کافر فگنی اصلاً آرام نگیرد و دلیر باشد که شمشیر
کوتاه در دست مرد شجاع دراز گردد نظم بهر جا که شمشیر او کار کرد ✤ یکی را دو کرد و دو را چار کرد ✤ بهر کس که
زد خنجر سخت کوش ✤ سرش پای کوبان در آمد دوش ✤ بروز نبرد آن یل ارجمند ✤ بشمشیر و خنجر و گبر و کمند ✤ دریدو برید
و شکست و بست ✤ یلان را سر و سینه و پا و دست ✤ و در جان باختن و دشمن انداختن تقصیر نکند چه اگر در آنوقت
نازک دشمنان سستی و ترس مشاهده کنند اگر هزار جان داشته باشد از دست کافران و عدوان جان
نبرد و با قبح وجهی کشته گردد و یا گرفتار آید و بدین سبب در هر دو سرا کار بر سوای کشد و از آوازه بدنامی
دارین فضیحتی بالاتر متصور نیست و اگر دلیری و چالاکی معلوم کنند کمتر کسی از کافران و دشمنان باشد که بر چنین
کس غالب آید و اگر بشرط شجاعت سر باز د خوفی و باکی نباشد که تا تن خود را خورش سگان نسازد نام شیران
بدست نیارد

نظم

زنان را ازان نام نامد بلند	ز افگندن شیر شیر ست مرد
که فرزند ما گر نباشد دلیر	که نیوسته در خوردن و خفتنند
	ببرم از و مهر و پیوند پاک
	همان جستن رزم ننگ و نبرد
	چنین گفت مرحبت را نیزه شیر
	پدر آب دریا بود نام خاک

حکایت یکی از سلاطین را بد روزی با دشمن پر لعب اتفاق محاربت افتاد چون هر دو لشکر برابر گشتند
امرا به عرض ملک رسانیدند که مهم حرب از دو بیرون نیست یا نصرت یا هزیمت اگر بحکم قضا انهزام نصیب ما
گردد ملک را کجا جوئیم جواب داد که اگر عار فرار اختیار نمایم هرگه مرا جوید از رعایت حضرت آفریدگار جلت عظمته
دور باد لیکن اگر غلبه خصم شاهم افتد مرا در میدان زیر سم اسپان بطلبید یعنی انشاء الله تعالی غالب

می آیم والا کشته میگردم بیت یا برایم بچرخ گردنده ✤ یا شوم زیر پا سر افگنده ✤ از آثار آن شاه شجاعت آورد
که دران حرب حمله شیرانه بر دشمن مردانه می برد و شمشیر میزد تا وقتی که آفتاب با انوار منصف النهار رسید
و حرارت بر قلوب مبارزان غلبه کرد و لب ها از تشنگی خشک شد و غبار کارزار بر رخسارهای یلان کامگار
نشست یکی از خواص غلامان با ظرفی پر از آب در عقب ملک زاده بسالت آب تاخت و بمصداق جانباز
بخدمتش رسیده عرضداشت ایها الملک الضرغام هر آئینه عطش الینام باشی اندکے از حرکات ضرب
صمصام آرام فرما و قدرے رطوبت آب به یبوست کام و جان برسان ملک گفت شمشیر خونریز من از من
تشنه تر است بخدای یکتا عزت وحدته که تا او از شراب سرخ دمارا اعدا سیراب نشود من نیز از آب ناب
جرعه در نکشم آخر الامر بعون حضرت آفریدگار جل آلاوه بواسطه عزیمت درست و دستبردهای
چالاک و چست بر دشمن ظفر یافت و تا قیام قیامت شرف نیکنامی حاصل ساخت بیت کسی را که ایزد
کند یاوری که یارد که با او کند داوری حکایت یکے از مبارزان اقوام شرف نسب و کرم حسب
قبائل عرب پیر و ناتوان شده بود و با وجود ضعف جسم قوت جان داشت روزے سواری اسپ
خواست دو کس بازوے آن جلادت خو گرفته سوار کردند احمقی و نادانی اعتراض آغاز
کرد و در طعنه زدن باز که ازین ناتوان چه کارها دران آید دو کس باید بر اسپش سوار کنند شجاعتش
چه خواهد بود پیر شجاعت تخمیر در جواب آن حقیر گفت آری دو کس باید که بر اسپش سوار کنند اما هزار کس باید که
از اسپ فرود آرند و از نجاست که بقدرت حضرت خدا جل اسمه علما و حکما قوت قلب را اقوی از قوت
دست گفته اند و طاقت دست را تابع زور دل شمرده فرد آدمی را قوت دست از دل ست ✤
هر که او را دل قوی بازو قوی ✤ حکایت از بعضی عرب شجاعت طلب مروی ست و در دفاتر
آثار مطوی که حضرت عالی مناصب و سامی مناقب و باکفار حارب و فجار را ضارب امیر المومنین
اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که مدینه علم را باب ست و در عالم شجاعت
صاحب جرات اغراب در غزو و جهاد آنقدر شجاعت و اجتهاد میفرمود که چون لشکر کفار پر عناد و فجار
بدنهاد بمقابل عسکری که آن بسالت بنیاد دران میبود مے افتاد متجندهٔ آن سپاه تباه از خوف
و ستبرد آن شیر بیشه نبرد بعضی بعضی را وصیت نمے کرد و یکے دیگرے را وصی میگرفت و بعنایت
تمام حقیقی قدوس ذکره همین سبب موجب فتح پر طرب میشد جل شان شجاعته و صلی الله تعالی علیه و علی آله
و باید که در چنین ایام شب ها بعبادت ملک علام عز علمه قیام نماید و بازاری و خاکساری از حضرت باری
جلت عنایته فتح و پیروزی مسالت سازد و از عباد و زهاد و علماء بارشاد و عرفای شریعت انقیاد

در باب حصول مراد و دعا ناخواهد بیت هران کاستعانت بدرویش برد ❊ اگر برفریدون نواز میش برد ❊
و بحال مسکینان و ضعیفان و بیماران مسلمانان التفات بسخا و عطا کند بیت جوی باز دارد بلای درشت ❊
عصائی شنیدی که عوجی بکشت بیت سخاوت ترا گامگاری دهد ❊ ز رنج و بلا رستگاری دهد ❊ و بجناب کبریا
قدس سره در نیات نذور و صدقات عرضه دارد و بعد رفع فساد و حصول مراد منویات را بانجام رساند و لشکریان
و مبارزان را بوعدهای خوب و نویدهای مرغوب خوشدل گرداند و چون بکرمه تقدس و تعالی بچوگان تقدیر
گوی نصرت از میدان محاربت در رباید و شاهد ظفر از نقاب غیبت رو نماید وعدها را بوفا رساند تا آینده
بهادران و دلیران در معرکه جانبازی و دشمن گدازی عاشق واز و پروانه آثار جان در بازند نظم

بلاور چو باری تهور نمود ∴ بباید بمقدارش اندر فزود ∴ که بار گران دل نهد بر هلاک ∴ ندارد ز پیکار یا حوج باک

و باچنین جهانگیر صاحب تدبیر و شمشیر که تقریرا فتاد هر که محاربت نماید و مقابله جوید انتشار الله تعالی بلاشک
مرگ را بصد کمند بسوی خود کشیده باشد و بلاشبه هلاکت را بهزار حیله بجانب خود آورده تمت الضابطه
بعضی اشعار بنصرت کار از کلام فراست شعار و کیاست دثار عارف خوش اسرار و عالم اندرز گفتار دانای
سراپا رشدی مصلح الدین سعدی شیرازی علیه الرحمه که مناسب مقام بود ارقام نمود نظم

میان دو بدخواه کوتاه دست ‌ نه فرزانگی باشد این نشست ‌ که گر هر دو با هم بسگالند راز
شود دست کوتاه ایشان دراز ‌ یکی را به نیرنگ مشغول دار ‌ دگر را برآور ز مغز ش دمار
اگر دشمنی پیش گیرد ستیز ‌ به بینی شتر تدبیر خونش بریز ‌ چو در لشکر دشمن افتد خلاف
تو بگذار شمشیر خود در غلاف ‌ چو کرگان بسپندند ما هم گزند ‌ برآسایداندر میان گوسفند

نگفتار

چو دشمن بدشمن شود مشتغل ‌ تو با دوست بنشین بآرام دل ‌ که لشکر شکوفان مغفر شکاف
چو شمشیر بیکار بر داشتی ‌ نگهدار پنهان ره آشتی ‌ که باشد که در پایش افتی چو گو
نهان صلح جویند و پیدا مصاف ‌ دل مرد میدان نهانی بجو ‌ که افتد گزین نیمه هم سروری
چو سالاری از دشمن افتد بکلک ‌ بکشتن درش کرده باید درنگ ‌ بمانی گرفتار در چنبری
بماند گرفتار در چنبری ‌ اگر کشتی این بندی خویش را ‌ نترسد که دورانش بندی کند
نترسد که دورانش بندی کند ‌ که بر بندیان روزبندی کند ‌ که خود بوده باشد ببندی اسیر
اگر سر نهد بر خطت سروری ‌ چو نیکش بداری نهد دیگری ‌ وگر خفیه یکدل بدست آوری
ازان به که صد ره شبیخون بری ‌ گرت خویش دشمن شود دوستدار ‌ ز تلبیس این مشو زینهار
که گردد درونش کمین تو پیش ‌ چو یاد آیدش مهر و پیوند خویش

که بندی چو دندان بخون در برد
ز خلقوم بیداد گر خون خورد
بداندیش را لفظ شیرین مبین

که ممکن بود زهر در انگبین
کسی جان ز آسیب دشمن برد
که مردوستان را بدشمن شمرد

نگهدار دانشوخ در کینه در
که بیند همه خلق را کینه بر
سپاهی که عاصی شود بر امیر

ورا تا توانی بخدمت مگیر
ندانسته سالار خود را سپاس
ترا هم نداند ز روی قیاس

بسوگند و عهد استوارش مدار
نگهبان پنهان بر و برگمار
نو آموز را ریسمان کن دراز

نه یکسل که دیگر نبینیش باز
چو اقلیم دشمن بجنگ و حصار
گرفتی رعیت به آئین بدار

چو بر کندی از دست دشمن دیار
رعیت بسامان ترازو ی بدار
که گر باز کوبد در کارزار

برآرند عام از دو ماغش دمار
وگر شهریان را رسانی گزند
در شهر بر روی دشمن ببند

مگو دشمن تیغ زن بر درست
که انباز دشمن بشهر اندرست
گفتار

بتدبیر جنگ بداندیش کوش
مصالح بیندیش و نیت بپوش
منه در میان راز با هر کسی

که جاسوس همکاسه دیدم بسی
سکندر که با شرقیان حرب داشت
در خیمه گویند در غرب داشت

چو بهمن بزابلستان خواست شد
چپ آواز ره افگند و بر است شد
اگر جز تو داند که عزم تو چیست

برین رای و دانش بباید گریست
کرم کن نه پرخاش و کین آوری
که عالم بزیر نگین آوری

چو کاری آید بلطف و خوشی
چه حاجت بتندی و گردن کشی
نخواهی که باشد دلت دردمند

دل دردمندان برآور ز بند
ببازو توانا نباشد سپاه
بر و همت از ناتوانان بخواه

دعای ضعیفان امیدوار
ز بازوی مردی برآید بکار
هر آنکه استعانت بدرویش برد

اگر بر فریدون زدا و پیش برد

وصیت بست و نهم در لشکر آرائی و سپه پیرائی

اگر انتظام سلطنت سلطان بتائید تقدیر پیوسته است و هر چند پیروزی شهریاران بیاری حضرت گردگاری جل عونه وابسته مگر بفرمان جناب یزدان عز حکمه در اسباب جهانبانی بی سر و سامان آبادی کشورها به لشکرهاست و آبادانی شهرها بعسکرها حضرت عز و علا جان بادشاهی را سپاهی گردانیده و روان شاهی آمادگی لشکری و جناب جل و تعالی سبب گیتی ستانی سپاه جنگ آوران نموده و وسیلهٔ جهانبانی لشکر رزم آزمایان آبروی فرمان گروه دلیران ست و وسمهٔ ابروی چهره زیبای جهانجوئی انبوه دلاوران افزونی بادشاهی فزونی سپاهی ست و بسیاری حکمرانی بیشماری بردلان جان ستانی پائداری جهان داری افزایش لشکری ست

داستواری شهریاری آرایش جنگیان صفدری شمع شبستان فرمان خسروان شمشیر تیز ست و چراغ
دودمان کامرانی بادشاهان تیغ خون ریز دربار شاهان کامگار بیاوری سپاه دربار و بارگاه بادشاهان
شاهی دستگاه بیاری لشکر امدار بوسے خوش گلشن فرمان فرمائی لشکر آرائی ست و بار خوشگوار میوه زار
سروری سپاه پیرائی خیابان بند چمنستان کشور لشکر ست و آبریز مرغزاستان جهانداری سپاه شیر نر
گنجهای جهانداران برنجهای لشکریان کثرت آگنج ست و انبارهای ساز و سامان تاجوران بجان بازیهای
سپاهیان افزونی سنج طرهٔ دستارگیهان خدیوی دلیران خون ریزی اندوغازه چهرهٔ گیتی گشائی جنگاوران
باستیزی درجهان جهانبانی دست بردهای مردان شمشیر افگنی هزار بار بهتر از کرشمه و ناز ماهرویان ست و نخچیر
گیتی ستانی کروقر دلاوران صف شکنی صد هزار بار پسندیده تر از غمزه و ادای پریچهرگان بگوش شاهان ملک
گیران تندخروش شیردلان هزاران بار شادی افزاتر از آواز چنگ و نی ست و بجان سپهسالاران اقالیم گیران
شور باجوش هزبر اندازان صد هزاران بار خوشی و خرمی پیرا تر از سرود و نغمه پی به پی پیش مهان مهی جوشند خوئی
جنگیان نیکوتر از خورسندی دهی جنگیان ست و نزد سرافرازان سروری جستجو ستیزه روئی سپاهیان خوشتر از سور
آهنگیان بافروشکوهان ساز آهنی لشکریان را باساز و برگ تر از گل و یاسمین میدانند و ناموری جویان گرد
نبرد را پسندیده تر از مشک و عنبر می شناسند خوی برتری مملوی حضرات انبیای کرام علیهم الصلوة والسلام سپاهگری
بوده است و سنت سرسبز سعادت جناب سرور پیغمبران صلی الله علیه وسلم آرایش لشکری پیشکاران اسلام
غازیان خون آشام اندوکارسازان دین فرخنده انجام مجاهدان بانام روی زمین از خاک کفر سراپا خاشاک
و چرک شرک سرسبز ناپاک بغیر از تند باد انیب تازی غازیان اسلام سازی و خون ریزی کافران دوزخ سوزی پاک
نمیتواند شد و زهر مرگ بهر بی ایمانی را بجز از شمشیر بازی مجاهدان بامسرفرازی تریاک نمی تواند گردید اگر ستون جهاد
برپا نشدی تا قیامت کاخ فراخ ایمان بلند نگشتی و اگر تخم غزا در جای کشت دنیا فشار نیافتی تا بعقبی درخت اسلام
با برگ و شاخ نگردیدی معشوقهٔ دلفریب پرنور شریعت بجز از ماشطه کاری تیغ غازیان بازیبائی نیست و محبوبهٔ عزائی
عبادت حضرت الٰهی جلبت طاعته سوای از نقش و نگاری شمشیر مجاهدان باشادی افزائی فی گنجهای زر و سیم
شاهی خوردنی لشکریان غازی اندوگرنه بارهای تباهی و در جهای یاقوت و گوهرین و بدرهای سیمین و زرین
خورشهای سپاهیان مجاهد اندورنه دارندگان آن گرفتار باد افراهی باغبان باغستان ایمان دلیران جهاد
و آبریز چمنستان اسلام دلاوران غزا شاه شرائع شرع سراپا شرف مشرک کشی ست و شهریار رسم و راه دین خرمی شمشیر
تیغ کفرکاهشی آیات حکم رحمانی غزا سم الرحمان و نعمتهای قرآنی بر بلندی و سرفرازی آرایش لشکر جهاد فرمانفرمائی
وعدیثهای جناب پیغمبر برتر از جان و خوشتر از جهان صلی الله تعالی علیه وسلم بزرگی و ارجمندی پیرایش سپاه غزا نما

آیات وَيَسْئَلُونَكَ وی پرسند ترا مشرکان مکه به امتحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذی القرنین که
پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذی القرنین گفتندی که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان
او دو قرن از مردم گذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و رکاب حرب می نمود یا کریم الطرفین بوده
یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسو بافته از دو جانب سر و اشهر آنست که این
اسکندر رومی است و در نبوت او اختلاف کرده اند قُلْ بگوای محمد سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما
مِنْهُ ذِكْرًا از و خبرے و بیانے إِنَّا مَكَّنَّا بدستی که متمکن گردانیدیم یعنی دست دادیم که مراد ما باشد
فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزے که خلق بدو محتاج بودند یا از آنچه
سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدای یا دادیم از هر چیزے که میخواست سَبَبًا دست آویزی
که بدان سبب او آن چیز میسر شود آورده اند که حق تعالی نور ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر آورده
که سحاب را بفرمان او کرد تا بر او سوار شود هر جا که میخواست میرفت و روزی که از روم بیرون آمده مصر را
مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در
میرفت سببی را که بمغرب تواند رفت و به آن سبب توسل جسته میرفت ایضاً آیت وَحُشِرَ
لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان علیه السلام جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان
وَالْإِنْسِ و از آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ پس ایشان لشکر یوزعون را نده شدندی بوقت سیر او یا باز
داشته بودندی تا در هم نپیوندند احادیث عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ روایت ست از عقبه بن عامر رض که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را
حال آنکه آنجناب بر منبر بود يَقُولُ میگفت وَأَعِدُّوا لَهُمْ و آماده و طیار کنید برای جنگ کفار مَا
اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ آنچه توانید از قوت أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ
الرَّمْيُ آگاه باشید که قوت تیر اندازی ست همچنین سه بار فرمود رواه مسلم وَعَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایتست از عقبه بن عامر که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را
يَقُولُ میفرمود مَنْ عَلِمَ الرَّمْيَ کسی که آموخت تیر اندازی را ثُمَّ تَرَكَهُ پس ترک نمود آنرا فَلَيْسَ مِنَّا
پس نیست او از ما یا از اهل طریق ما أَوْ قَدْ عَصَى یا نافرمانی کرد و عصیان ورزید شک راوی ست رواه مسلم
وَعَنْ أَنَسٍ رض قَالَ كَانَ أَبُو طَلْحَةَ يَتَتَرَّسُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِتُرْسٍ وَاحِدٍ و روایتست از انس
رضی الله تعالی عنه که گفت بود ابو طلحه که سپر میگرفت با نبی صلی الله علیه وسلم بیک سپر ترس سپر گرفتن ست رواه البخاری
وَعَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایت ست از جریر بن عبد الله که گفت دیدم

رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بلوی ناصیة فرس با ضبعه که میبافت و میگردانید موی پیشانی اسپی را
بانگشت مبارک خود و قول و سیر سود الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة الاجر والغنیمة کراسپان
بسته شده و گره داده شده هست به پیشانیهای آنها خیر و برکت تا روز قیامت و آن خیر و برکت ثواب در آخرت است
و غنیمت در دنیاست و باید شاه مسلم شاه لشکرکش و شهریار و شمن کش را بایکه از همه سروران سپاه و سپهبدان و لاوری تجربه
و هنرآگاه باشد و در میان سپاه آنچنان آئینی با انتباه رو براه دارد که امیری از امیران کوچک و بزرگ و سروری از سروران خرد و سترگ
بفرمان خسرو کامران کاری ننموده باشد و بامری نپرداخته و امیری را هم از سپاه بدون حکم شاه نوکر نگذارد و بنام کسی دیهی
و دیناری بفرمان خدیو گیتی ستان ندادن و مقرر کردن نتواند و پوشش گناه شرک مثل قصاص و برطرفی و جلا
وطنی بحکم سلطان نسازد و پایه فزودن و سر خیل نمودن بجز از فرمان شاهی ننماید و سالار سالاران باید که از همه سپهداران
سپاه آگاه باشد و از اندوه بود و زیان و سود سروران زیر فرمان خود بخوبی دانا و بینا باشد و همچنان اسپهبدان و هزاره
و هزاران از سرگذشت امرای صد و پنجاه و ده آگاهی دارند و امیران صد و پنجاه و ده از یک سوار کار پیاده گان
آگاه و روشناس باشند و بدین رهنمش و آئین کیفیت هر کس هر روز تا به شاه یا حضرت کاه رسیده باشد و تا شاه از
حال همه سپاه آگاه گردیده که هر روز امیر ده از سرگذشت ده کس به امیر صد آگاهی دهد و صدی هزاری و هزاری ده
و ده هزاری بصد هزاری و سالار صد هزار سپهدار همه لشکر پیاده و سوار اطلاع دهد و بدین شاه شاهی و شکوه تمام حالات
عرضه دارد و همچنین و بدین آئین از سلطان خلافت نشین فرمان بجمیع لشکریان رسیده باشد و امرای لشکر را واجب است
که بطمع خام و آز بد انجام ننهاده و از بدنامی جهان خراب عذاب روز حساب ترسیده از دستبرد لشکریان پیشه ی نگیرد و در دزدی
و باهیانه و سالانه چیزی از خزینه سلطان بخشش نشود و همچنان بنام هر کس نماند و رسیدش گرفته داخل دفتر شاهی نماید و سروران
لشکران و سرخیلان سپاه بایدار باید که خود را از سوی سلطان بر سپاه سر افراز دهد و حکمران صرف بنا بر لشکر آرائی و کشور کشائی
دانند و همیشه تخم همین اندیشه در کشت دلهای خود کاشته باشند که تا انگاه حکم شاه برای سروری من بر سپاه است
کار فرما و سپه آرام گاهی که امر سلطان بعزم خواهد رسید همانزمان بخوشی همان خویش را معزول دانسته و دست از حکومت کشیده و لشکر
خضر شیدان بلا فرمیش خلاصم پرداخته و بدرگاه شهریار کامگار برآید که یکه بنام خواهد رسید بحکم خلاصم رفت سلطان گیهان بان سالار لشکر آنقدر
فرمان گسر مساند که لشکریان از رو به بیم و امید بوده از فرمانش سر نتابند و با اینهمه در سپه چنان آئینی داشته شود
که سپاه سپهدار خود را سر بسر فرمان بردار شهریار دانسته اصل حکم و بیخ سود و زیان خویش از خسرو نامدار شناسند و چنین
اندیشه از هر خواه شاه باشند که اگر فرمان سلطان بنا بر گرفتاری یا سر بری سر و لشکر بر سد همانزمان او را بگیرند
و یا سرش بیرند بعنایت حضرت ایزد متعال امیر سپاه و همه سپاه بزبان قال و حال گویای این مقال باشند

نظم که ای شاه نیک اختر و شیر دل | بدل برده از تیغ و شمشیر دل | همه بیک پیش تو بنده ایم
ز تشویر خسرو سر افگنده ایم | وگر جنگ فرمان دهد شهریار | همه سر فشانیم در کارزار
تن و جان ما سر بسر پیش تست | وغم و شادمانی بکم بیش تست | چرا سر بپیچیم ما خود کیم
چنین بنده بودن ز بهر چنیم | همه سر بسر مر ترا بنده ایم | همی دل بمهر تو افگنده ایم
فدای تو باد ا همه جان ما | سراسر بفرمست پیمان ما

فائده

جهاندار جهانگیر را باید که لشکر خونخوار و عالمگیر را همیشه قواعد دان جنگ تیر و تفنگ و پیوسته کارآزموده نیزه و شمشیر زنی و رزم و همواره آتشباز توپ تندرآهنگ دار و سالار سپاه بجز از مرد قواعد دانِ رزم نماید و شاه والا دستگاه خود هم بهنرهای نبرد سراپا آگاه باشد چنانکه شاه ست باید که در آگاهی هنرهای نبرد نیز شاه همه آگاهان باشد وگرنه از شاه و سپاه نادان از دانائی هیچ ارو بروی دانایان هنرهای وغا چه برخیزد و روز مصاف چه پیروزی دست دهد چنانکه حضرت یزدان عز و سبحان فرماید أَوَمَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ط معنی اینست و کسی که در زیور که موجب عیش و آرام ست پرورده شود از انکس روز پرخاش کاری نگشاید و در رزم رنج و سختی مسلوک جنگ پرموک جناب دلیری آب شیر الهی و اسد اللهی حضرت خالد ابن الولید سیف اللهی به یکی از یاران خود پند دلبند فرمود

اشعار شجاعت شعار صولت فارویی

بگفتش گرفتم که سینه دل | ز رزم دلیران نداری وجل | ولیکن حریف چنین جنگ جو
بنا دیده جنگی مرو پیش او | عدو اَعلَمِ فنِ پیکار و حرب | تو ناواقف از کوشش طعن و ضرب
نه تیغت بخون دلیران خضاب | نه رمحت بصدر یلان داده یاب | عدو قبضه تا ساعدش غرق خون

زرمخش تن سرفرازان نگون

فائده سلطان گیتی ستان را باید که سران سپاه و سروران لشکر دلیری دستگاه را عزل و نصب کرده باشد و برای این سرافرازی و از سر دراندازی آئینی نهاده که پس از چندین سال سالار سپاهی از سر فرمان آن سپاه درگذشته بر سر کار سالاری لشکر دیگر رود و دیگرے از سپه داری لشکری گذشته باسپهبدی این سپاه سرفراز گردد و سود این آئین سراپا بهبود آن ست که اگر همواره امیرے بر لشکری سالار باشد شاید بدنهادی شیطان لشکریان را بخود یکی ساخته و یار نموده سر از فرمان سلطان باز زند و آنگاه ناگزیر شور شهادخرابیها در بادشاهی پدید آید و ازین روبند و بست بادشاهی پریشانی و باتباهی گردد و چون کارفرمائی را بکارش پایداری نباشد هرآئینه انشاء الله تعالی چنین پریشانی و چنین خرابی در پرده پوشیدگی ماند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

فائده سلطان اسلام و شاه ایمان فرجام را باید که با میران لشکرها و سران جنگ آرا فرمان سخت در کار دارد که خبر رسی و حال آگاهی

یک یک سپاهی از چگونگی خدا پرستی مانند نماز و روزه سر افراز و زکات و حج دلنواز و پرهیزگاری نیو
سازو نبرد کاری جان گداز شب و روز دریافت نموده باشند و آنچنان بند و بست درکار دارند که بر ضمایر
ایزدی تعالی و صفه کسی گناهی کردن نتواند و اگر بگمراه نمودن شیطان گاهی بگناهی روسیاهی شود بآئینی
که پیشتر به قلم آمد زبانی سالار آن سپاه بسالار همه سپاه و از و بحضور شاهی آگاهی رسد و بادشاه بلند
نشین بآئین شرع ارجمندی آگین برای سزای آن گناه گار تیره کار فرمان به سپهدار بزرگ فرماید داد
به سران دیگر لشکر رساند **فائدہ** شاه اسلام پناه را باید که نام سروران سپاه بزبان اسلام فرخنده راه
بخواند و از پلیدی نامهای تباه کفر روسیاه دامن لشکر اسلام فیروزی دستگاه را پاک و برکران دارد
و اینکه پست نگاهان بفرودآتشان به پیروی نصاری فرنگ و کافران بی نام و ننگ نامهای ناموران سپاه
کپتان و میجر و کنرل و جنرل و لاڑد جنرل میتهند و در شمار لشکر نام کمپنی و پلٹن و رجبٹ و کنپ میگذارند گناهی
ست زشت و راهی ست بد سرشت ازین وعید شدید حضرت الله المجید نمیترسند که حضرت پیغمبر
بروی درود بیشمار و بیشتر و سلام بسیار و خوشتر فرماید مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ معنی اینست
که آنکس مانند گروهی خود را می نماید اینکس از همان گروه شمرده میشود اگر بهدایت ایزدی جل اسمه نامهای
زبان فرنگ را با سمهای لسان عربی بدل سازند چه خوشین باشد و اگر پس از عربی به نامها بزبان فارسی هم سخن
زنند بد نباشد که فارسی از بسیار روزگار پیشکار عربی ست **قطعه** بجان آمد دل از آمد شد غیر ✤ چه خوش در
چشم گر جای تو باشد ✤ چه بالاخانه عالی باشد آن بیت ✤ که در وی وصف بالای تو باشد ✤ آئین دانش
گزین و بینش آگین اینست که چون ده سپاهی فراهم آیند یکی بر آنها سروری نام زد گردد و او را در لسان
عربی امیر عشر موسوم سازند و بزبان فارسی سالار ده نامند و آن گروه را در عربی عشره و بفارسی ده نام نهند
و بر سر ده امیر عشری تیغ زنی بسر نامور شود و او را بالعربی امیر مائة صغیر و به فارسی سالار صد کوچک نامی کنند
و شمشیر بازی بر دو بسروری بر تری یابد و او را بالعربی امیر مائة کبیر و بفارسی سالار صد بزرگ بالا نام سازند و بر ده
امیر مائة دیگر سر افراز کنند و آنرا بالعربی امیر الف صغیر و بفارسی سالار هزار کوچک بلند آوازه سازند و بجنگ او
را بالایش بار ایش رسانند و آنرا بالعربی امیر الف کبیر و بفارسی سالار هزار بزرگ بزرگی دهند و چون ده
امیر الف گرد آیند دلاوری بر آنها کامگار گردد و در عربی امیر عشر آلاف صغیر و در فارسی سالار ده هزار
کوچک بلند نامی پذیرد و رزم سازی را بر سرش افرازند و آنرا بالعربی با میر عشر آلاف کبیر و بفارسی سالار ده هزار
بزرگ سترگی نهند و بر ده امیر عشر آلاف شیر دلی را پایگاه افزایند و بالعربی امیر مائة الف صغیر و بفارسی سالار
صد هزار کوچک نام گذارند و شیر شکاری را بر و فرمان نما نمایند و بالعربی امیر مائة الف کبیر و بفارسی سالار صد هزار

بزرگ نامی کند و چون بفضله عز سبحانه ده امیر مائة الف بهم رسند پردلی را برآنها فرمان روا فرمایند و در عربی بنام امیر الامرا صغیر و در فارسی سپهدار سالاران کوچک بنام نامگام سازند و پیل تنی و شیرافگنی را برادر پایه بلند و در فرمان ارجمند سازند و در عربی و فارسی بخوشنام امیر الامرا کبیر و سپهدار سالاران بزرگ خجسته کام نمایند و می باید که در هر صد یکی در عربی و فارسی بنام مخبر مائة و آگاهی رسان صد نامی نمایند و یکی در هزار در عربی و فارسی بمخبر الف و آگاهی ده هزار زبان زد روزگار سازند و یکی در ده هزار بمخبر عشر آلاف و آگاهی سازده هزار سرفراز و برسرکار کنند و یکی در همه لشکر به لقب مخبر عساکر و آگاهی کنند همه سپاه سربلند گردد و هر روز میرده آگاهی نیک و بد ماند و بود رضه و شب به آگاهی رسان صد رساند و آگاهی رسان صد به آگاهی ده هزار بگوید و او بسر و رهزار کوچک هم بگوید و او به آگاهی سازده هزار نیز برگوید و آگاهی سازده هزار آگاهی کنند همه سپاه را آگاه کنند و آگاه کنند همه سپاه به سپهدار سالاران کوچک آگاهی نماید و آن کوچک بزرگ خود رساند و بر همین آئین هر روز سالارده سرگشت شب و روز بسالار صد کوچک و سالار صد کوچک به بزرگ و او بسالار هزار صغیر و او به کبیر آگاهی دهد و سالار هزار کبیر بسالار ده هزار صغیر و او به کبیر برگوید باین آئین هر روز چگونگی شبینه و هر روز همه سپاه به سپهدار سالاران کوچک رسیده باشد و از و به بزرگ گرائیده و سپهدار سالاران بزرگ بعرض بالا و معرض والای شاه فرمان دستگاه پیش نموده باشد و پادشاه جمجاه را آگاهی داده **فائدہ** و باید که مومنی امینی پارسائی و در دانش حساب رسائی و بر بینش روزی دهی بینائی بر همه سپاه برکار عرض لشکر سرفراز و کارفرما باشد و در عربی و فارسی بلقب عارض عساکر و عارض لشکر ملقب باشد و پیشکاری از و در صد هزار بنام عارض صد هزار و پیشکاری از و در هر ده هزار بنام عارض ده هزار بند و بست نما باشند و همه عارضان خرد و بزرگ به امانت و دیانت کار روزی دهی بسپاه پیروزی پژوهی نمود و از چگونگی بحالی و برطرفی و فوتی و فواری آگاهی بخوبی گرفته و همیشه عارضان هزار بعارضان ده هزار و عارضان ده هزار بعارضان صد هزار و عارضان صد هزار بعارض عساکر از همه حساب و روزی دهی در هر ماه و هر سال آگاهی داده باشند و عارض عساکر سلطان زمان عرض نموده باشد **فائدہ** و جمیع امرا و خورد و کلان لشکر کشان و آگاهی رسان و همه سپهداران کوچک و بزرگ دشمن کشان و عارضان روزی دهان و سپاه شماران مومنان تقوی یار و مسلمانان امانت سپرد کار و عاقلان دانای کار و بار دنره شیران شیر شکار شوند و همه با یکجان و یک زبان برای بلندی دین فرخندگی گزین و بنابر ارجمندی شریعت خجستگی آئین باشند از **صولت فاروقی** همه باهم از روی صدق و خلوص محبت موافق برسیے از نفاق

بصافی طینت بدین کین ضمیر	بهم گرم جوشان چو شکر به شیر	همه متفق باهم و بر عدو			
پر از کین دل و جان ستیزنده خو	همه ناصر ملت مصطفے	همه جان فدایان براه خدا			

پیشکاری از و در هر هزار بنام عارض هزار

ز غیرت ناموس دین متین	دو دستی زده تیغ بر کافرین	بجان باختن جمله بیباک و بیم	

شده جان ستان از غنیم لئیم * و همه بند و بست پیاده و سوار و هرگونه روان فرمان و آگاهی دهی دشمنان و عرض شمار لشکریان و سزای بزه کاران بر همین آئین دلنشین بوده باشد و هرگونه قاعده قرار داده سلطان دین متین پیش نظر همه کهین و مهین سروران لشکر دین ماند

وصیت سیم در رای زدن و مشورت نمودن

شامل کردن آرائی در عزم مهمات مقتضای رزانت ست و مشاورت روان سلطنت ست و جان حکومت مدار ریاست بر مشورت ست و قرار مملکت بر شورای اهل بصیرت است اصل امارت موامرت ست و بنای احکام بر مشاورت بقدرته تعالی کنگاش بابی از ابواب فتحیابی ست و بحکمه اعلی رای زدن درے از درهای ظفر آبی **مثنوی** مشورت در کارها واجب بود * با پشیمانی در آخر کم شود * عقل قوت گیرد از عقل دگر * نیشکر کامل شود از نیشکر * خوش اقبالے که بهدایته اقدس لباس مشاورت را بر جسم عادت بیاراست بعنایته تقدس با سرع اوقات علم فیروزی بر عرصات حصول کام برافراشت و بحجته طالعی که بکرمه تعالی خصلت مصالحت شیوه فلاح آویزه ساخت بفضله تبارک با قرب ساعات لوای بهروزی در ساحات وصول بمرام راست برآراست **قطعه** در مشورت راچه بسته * مگر مذهب عقل را جاحدی * نه ارباب حکمت چنین گفته اند * که رایان خیر من الواحدی * میمنت حکومت در رای زدن ست و سعادت سلطنت در کنگاش کردن برکت حکم در شوری ست و عظمت امر در تدبیر مشورت انتما کرامت با مشاورت ست و شرافت با موامرت حکم حکیم عزت حکمته نازل برائے مشورت کردن ست و کتاب قدیم جل جلاله ناطق بر مصلحت جستن **رباعی** کارهائی مشاورت نکنی * تا دران سود بی کران بینی * هرچه آن بمشاورت سازی * جزم میدان کزان زیان بینی * شعار انبیای ابرار علیهم الصلوة والسلام موامرت جوئی بود و سر و کار اصحاب اخیار علیهم الرحمة والرضوان مشاورت خوئی محمود اولیار علیهم الرحمة مشورت است و ممدوح علمار علیهم المغفرة مصلحت آب و رنگ تدابیر جهانگیر شورای عقلاست و رونق افکار عالمگیر کنگاش **حکمیت** نکند بمشاورت کاری * هرکرا دانش ست بسیاری * بحکمه عزشانه قائد کشورکشایان استشاره بر فلاح ست و سائق ملکگیران استصلاح کیاست ایضاح چهره ملک و ملت بغازه کنگاش آراسته است

دروی دین و دولت بزیور شوری پیراسته انتظام مهام انام پابند مشاورت ست و موافق سنت سنیه حضرت
خیرالانام علیه الصلوة والسلام نظام خواص وعوام مربوط مصالحت بیت شد پیمبر بمشورت مامور تو چرا
زین طریق باشی دور مشورت نمودن موجب صواب ست و کنکاش جستن مستوجب ثواب مشاورت
را کامیابی بی حساب ست و ترک آن با پیچتاب خراب شوری فوز و فلاح آراست و گذاشتنش خسران
وزیان گرا و حضرت ملک منعام با تنزه و کمال بی نیازی از احتیاج کنکاش خیر انضمام برای صرف تعلیم بندگان
خوشکام بملائک کرام در آفرینش خلیفه نیک انتظام مشاورت نمود و درین کلام احسن النظام وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً الایه به آن اشارت فرمود یعنی و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو
مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان بدرستی که من آفریننده ام
در زمین خلیفه را قالوا گفتند آن فرشتگان که مخاطب بودند اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ یعنی آیا می آفرینی فیها در زمین من
یُّفْسِدُ فِيْهَا کسی که فساد کند دران زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ و بریزد خونها وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ
لَكَ وحال آنکه ما بپاکی یاد میکنیم ترا با مر یا توفیق تو که موجب حمد ست و ذکری کنیم مر ترا بپاکیزگی از هر ناشایستگی
قَالَ اِنِّيْٓ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ گفت پروردگار تو بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمت ها آنچه شما
نمی دانید بیضاوی گفته که فائده گفتن از ملائکه تعلیم مشاورت نمودن با بندگان ست و در مدارک مسطور ست
جز این نیست که خبر کرد خدای تعالی فرشتگان را به آفریدن خلیفه تا بپرسند باین پرسیدن و جواب داده شوند
بآنچه جواب داده شده اند بآن پس شناسند حکمت خدای تعالی در خلیفه گردانیدن آدم قبل از وجود وی
یا برای آنکه تعلیم کند بندگان خود را مشاورت در امور ایشان قبل از اقدام بر آن امور اگرچه بود خدای تعالی
بعلم و حکمت بالغه خود غنی و بی نیاز از مشاورت انتهی و در تفسیر کبیر مرقوم ست پس اگر گفته شود چیست فائده
دار انکه فرمود خدای تعالی فرشتگان را که اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً با آنکه وی تعالی منزه ست
از حاجت بسوی مشورت جوابش بد و وجه ست وجه اول آنکه خدای تعالی میدانست که فرشتگان چون
آگاه خواهند شد برین سر این سوال وارد خواهند نمود بر آن پس مصلحت به احاطه ایشان بجوابش اقتضا
نمود لهذا پروردگار تعالی شانه واقف گردانید ایشان را بدین واقعه تا که سوال مذکور ننمایند و جوابش نشنوند
و وجه دوم آنکه خدای تعالی تعلیم فرمود به بندگان خود مشاورت را انتهی و در فتح العزیز مذکور ست که چون
ارادهٔ الهی به پیدا کردن این قسم مخلوق و دادن منصب خلافت باو متعلق شده بود پس اظهار کردن
این غرض بر ملائکه چه وجه داشت و در اخبار باین امر فرشتگان را چه حاصل این قسم اخبارات در مقام
مشوره میشود و حقیقت مشوره استعانت بعقل دیگران ست و حق تعالی که در هر چیز مستغنی ست از غیر خود

چرا با کسی مشوره نماید جوابش آنکه حقیقت خلافت چنانچه در تفسیر مذکور شد استیفای منافع عالم و تصرف در انهاست
و منافع عالم بتمامها در دست ملائکه ست چنانچه گذشت پس عاملان و کارکنان این معموره فرشتگان اند و چیزهای
دیگر مانند آلات عمل و موضوع الصناعه اند قبل از نصب خلیفه که اطاعت فرمان او بر ایشان واجب گردد ایشان را
اطلاع دادن و برای اطاعت فرمان او مسخر کردن ضرور بود زیرا که اگر اول دفعه بر ایشان خلیفه منصوب میشد
و ایشان در استحقاق خلافت او قدحی میکردند امر اطاعت کما ینبغی صورت نمی بست و قبل از پیدایش و نصب
خلیفه چون شبهه ایشان زائل گشت باز در اطاعت به کمال رغبت و نشاط قدم خواهند نهاد و بعضی از مفسرین
گفته اند در معامله منظور آنست که بندگان بدانند که در کارهای عمن مشوره با اهل آن کار ضرورست زیرا که
حق تعالی با وجود استغنا از مشوره مشوره نمود و خطاب را بصورت مشوره القا فرمود پس بندگان که بسبب
نقصان عقل و عدم علم بعواقب امور سراسر محتاج بمشوره اند البته ترک مشوره نکنند و لهذا در حدیث شریف
وارد است مَا خَابَ مَنِ اسْتَخَارَ وَلَا نَدِمَ مَنِ اسْتَشَارَ و بعضی از صوفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که هر چه در
عالم کون حادث میشود او را صورتی قبل از حدوث می باشد در عالم قضا باز در لوح محفوظ یا زد لوح محو و اثبات
که آنرا در اکثر استعمالات شرع تعبیر بسمار دنیا هم فرموده اند پس لفظ قال ربک للملائکه کنایه ست از نزول
صورت این اراده درین مراتب بی آنکه سخنی و کلامی و اظهاری و مشوره درمیان باشد چنانچه آدمی را در
حال خود تامل کردن بسر این مراتب میرساند زیرا که هر چه بر اعضا و جوارح آدمی که عالم کون و شهادات اویند از
اقوال و افعال ظاهر میشود اول او را وجودی می باشد در مرتبه روح او که ماورای غیب الغیب اوست
باز در قلب او که غیب الغیب اوست باز در قوای نفسانیه او که غیب دنی و سمار دنیا اوست باز بر جوارح و اعضا
ظهور می پذیرد انتهی و آیات عقل سمات مویدا ایثار طریقهٔ مشاورت اند و احادیث سراپا کیاسات موکد بر اختیار
سجیه موامرت آیت وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
معنی اینست مشوره کن با اصحاب خود در کار حرب و غیر آن ازان امور که حق تعالی وحی نکرده است دران امور
بر تو پس چون قصد کردی بر امضای کاری بعد مشورت کردن پس اعتماد کن بر خدای در اجرای آن کار تحقیق
الله دوست میدارد توکل کنندگان را پس اصلاح کار ایشان خواهد نمود و هدایت بطرف راه راست خواهد فرمود
تا جهان و جهانیان راستی گردد پر منفعت و زمان و زمانیان را آسوتی شود منافع مرتبت پس مبین شد که البته
مشاورت با ارباب ایمان و کیاست کلید عقل ست بدرجه نهایت کارکشا و متیقن گردید که هر آینه موامرت
با اصحاب ایقان و فراست مشاطه خرد است بمرتبه غایت چهره آرا عامل و ماهر آن بلاشک بفضله تعالی با مقاصد دارین
کامیاب ست و منکر و عاری ازان بلاریب از مطالب کونین یاس و حرمان ایاب و نیز ارشاد جناب رب الارباب

درین باب ست آیت وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وبرای آنانکه اجابت کردند مر پروردگار خود را مراد انصار اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا با ایمان خواند و ایشان بطوع و رغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپاداشتند نماز را یعنے ادا کردند بشرائط و ارکان بر اوقات آن وَأَمْرُهُمْ شُوْرٰى و کار ایشان بامشورت ست بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنے هر کار که بکنند بصوابدید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از انچه عطا کردیم ایشان را از اموال يُنْفِقُوْنَ نفقه می کنند در راه خدای تعالے حدیث مَا خَابَ مَنِ اسْتَخَارَ وَلَا نَدِمَ مَنِ اسْتَشَارَ وَلَا عَالَ مَنِ اقْتَصَدَ رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ معنی اینست از آرزوهای خود نا امید نمی ماند آنکه در بارگاه حضرت الٰهی تعالے عنایته دعاے طلب خیر درحق خود مے کند و پشیمان نمے باشد آنکس که با یاران عاقل و صادق در امور خویش مشاورت مے کند و فقیر و محتاج نمی گردد آنکه در اخراج معیشت میانه روی را در کار میدارد و روایت کرده است این حدیث را طبرانی در کتاب خود که مسمی ست باوسط از حضرت انس رضی الله تعالی عنه و رضی عنا و ایضا رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَنِ الْمُشَاوَرَةِ روایت ست از امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجهه که فرمود هلاک نمی شود مرد از مشاورت کردن وَقِيْلَ لَوْ شَاوَرَ آدَمُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَلَائِكَةَ فِي أَكْلِهِ الشَّجَرَةَ الْمَنْهِيَّةَ لَمَا وَقَعَ فِيْمَا وَقَعَ معنی این قول با برکت سعادت مرتبت اینست که اگر حضرت آدم پیغمبر علیه وعلی نبینا الصلوة والسلام در باب خوردن درخت منهی عنه از ملائکه مشاورت میکرد البته در خواری وزاری گرفتاری نمے یافت وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُشَاوَرَةُ حِصْنٌ مِنَ الْهِدَايَةِ وَأَمْنٌ مِنَ الْمَلَامَةِ معنے اینست که مشاورت حصاریست از هدایت یعنی صاحب مشاورت بفضله تعالے در پناه هدایت مے باشد که گاهے از و در مواقع تدابیر زلة الاقدام بظهور نمے رسد و باعث امن ست از ملامت خلائق و امیر المومنین حضرت سید اولیا و امیر اصفیا و سرور اتقیا علی مرتضی کرم الله وجهه فرماید لَا صَوَابَ مَعَ تَرْكِ الْمُشَاوَرَةِ معنے اینست که نیست مرد بر راه صواب که بمراد خود رسد وقتی که ترک مشاوره کند ضابطه سلاطین متین و شاهان تخت نشین را باید که گروهے از عقلاے باتجارب و دانایان تقواے مآرب را در اسرار ملک واقف و مخصوص کرده در خلوت و جلوت بمصاحبت خود اجازت دهند و در امور جزوی و کلی شاهی و خیر و شر پژوهی با آنطائفه استشاره و استصلاح کرده باشند و انتظام مهام خواص و عوام را بدین وسیله به نسق و نظام آورده **قطعه** صحبت نیکان بود مانند

مشک × کز نسیمش مغز جان یابد اثر × فعل شان باشد سوی دانش دلیل × قول شان باشد بحکمت راهبر × حضرت خالق تدبیر عز تقدیره رسول کبیر علیه من الصلوات والسلام الکثیر با وصف آنکه ضمیر منیر جناب رسالت مناشیر بعنایت خداوند کبیر جلت آلائه آئینه بود صفا پذیر که عکس صور حقائق خیر و شر دران نمایان بود و ماهیت هر شی چون مهر و ماه درخشان و تابان بنا بر مشورت ارشاد فرموده چنانچه از آیات طیبات معلوم گردیده تا جهانیان را سنتی باشد منفعت آرا و زمانیان را اسوه لئے شود صلاح و سور رسا × ازینجا میتوان دریافت که لامحاله مشاورت با ارباب کیاست و دیانت کلید خزینه دراست ست و مفتاح گنجینه فراست × هر آئینه مشاور بفضله تعالے کامیاب هر سر است و خود رای زیان تو امان × **مقال خرد اشتمال در کیفیت رجال** × رَجُلٌ وَ نِصْفُ رَجُلٍ وَ لَا شَیْءَ × معنی اینست که بفضل ملک منعام عزت قدرته مرد تمام آنست که بذات خود عاقل است و با وجود آن با عاقلان مشاورت مینماید و بدین سبب انتظام مهام او مالا کلام ست × و نیم مرد آنست که بنفس خویش عاقل است لیکن با عقلا مشاورت نمی کند و یا بجان خود عاقل نیست مگر با دانشمندان مشاورت می سازد × امور این هر دو نیم خام اگرچه مثل مرد تمام با نظام نیست لیکن بالکل خراب و بی انصرام هم نیست × و لاشی آنست که نه خود عاقل ست و نه با دانا مشورت می کند امور او سراپا شر و رست و سر بسر نقصان ظهور اَلعیاذُ بِاللّٰہِ تعالٰے مِنَ الْعَجْزِ وَالْکَسَلِ وَالْجُبْنِ × عقلاے کیاست اندیش و فضلاے فراست کیش در تعداد شیران و اعداد تدبیر اندیشان فرموده اند که افراد مصلحت پژوهان هر قدر که افزون شوند بهتر ست و خجسته سیر لیکن کمتر از عشر نباشند و اگر بغیر از یک نفر که لیاقت محرمیت اسرار داشته باشد بهم نرسد با آن یک کس ده بار شرط مشاورت بجا آرد تا تعداد عقول عشره بدست آید و اگر یک کس نرسد با منکوحه خود یا زنی دیگر که مکالمت با او در شرع شریف فا نرجائز باشد مشاورت نماید و بر آنچه زن راے زن گردد بر خلاف آن لعمل آرد که در حدیث سعادت توریث وارد ست کَانَ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ یُکْثِرُ مُشَاوَرَۃَ اَصْحَابِہٖ وَیُشِیْرُ فِیْ اَمْرٍ وَاحِدٍ عَشَرَۃً مِّنْ اَھْلِ اللُّبِّ وَالْحِنْکَۃِ وَالدِّیْنِ اَوْ یُشَاوِرُ رَجُلًا مِّنْھُمْ عَشْرًا معنی اینست که حضرت رسول مقبول علیه الصلوة والسلام عادت داشت که با اصحاب قدس جناب با افراط مشاورت میفرمود و در امر واحد با ده عاقل فراست کامل و پخته کار و دیانت شامل مشاورت مینمود و یا با یک کس مقدس ده مرتبه مشوره میکرد حضرت رسول کبیر و جناب نبی صاحب رای و تشمیر و تشفیع تقی و پر تقصیر و معلم تدابیر علیه الصلوة والسلام در باب مشاورت با زنان خرد خام فرماید

شَاوِرُوهُنَّ وَخَالِفُوهُنَّ فَإِنَّ الْبَرَكَةَ فِي خِلَافِهِنَّ معنی این ست که با زنان مشاورت نمائید هر چه شما را راه نمایند بر خلاف آن روید و از خطا ایمن شوید چرا که خیر و برکت دارین در مخالفت زنان ست **حکایت** آورده اند که در قضیه کریهه ظلم یزید پلید بهنگامی که لشکر نکبت اثر بمحاربت ولد حضرت خیر البشر علیه من الصلوة والسلام اظهر می کشید فردی از افراد متجنده شام بسعادت ازلی خواست که خود را از بالای بام بزیر انداخته پای خود بشکند و بدین حیله و عذر از رفاقت آن سپاه شقاوت دستگاه باز ماند لیکن مشیری راز داری که او را بدان کار خیر دلالت نماید نیافت لهذا با منکوحه خود ستا فی الضمیر درمیان آورد زن نقص فن او را ازان حرکت سعادت منع نمود آن سعید سر نوشتی خلاف قول زن نقصان سرشتی بعمل آورده خود را از بالای سقف بشیب تلف انداخته پای بشکست آورد و بدین تدبیر سعادات تخمیر آوان تاکید اعوان یزید نیامد بر خروج شقاوات و لوج بیکار پسر جناب سید ابرار علیه الصلوة والسلام اظهار از شقاوت دارین وارهید و ببرکت عمل بالحدیث بکرامات کونین رسید بقامی که رسید الحمد تعالے علے ذلک **بیت** رو متاب از مشورت زیرا که ارباب خرد ✤ مشورت را پیشکار اهل دولت گفته اند **بیت** بنای کار خود را با مشاوره منهی ✤ نه حق شرع گزاری نه داد خلق دهی ✤ و در حالت گرسنگی و تشنگی و ملالت غم و بیماری و کلالت غضب و بیخوابی و امثال ذلک احوال پر ملال که موجب بی حواسی و خاطر پریشانی باشند مشاوره نکنند و با جبان و بخیل و نادان و عقل قلیل و کذاب و غدار قابل تباب و کینه جو و خود غرضی جستجو و خود پسند و متلون طبع باگنده ذهن و کودک نادانی فن و مبتدع سراپا فتن و فاجر و فاسق خاسر و ظالم قاصر و دشمن مشاجر و امثالهم مشورت ننمایند **اشعار** مگس را بهر طاوسی نزادند ملخ را پر عنقائی ندادند زسرکه آرزوی مئی شاید نسیم گل زخار خشک ناید و با کافر ناری و مشرک دوزخ قراری شوری نسازد که این فرق نجاست حلق شراب است مجالست سلاطین و زیارت مشاورت ملوک عدالت آئین کاهی نمی تواند شد **قطعه** هر که در اصل ناکس افتاد است به تقالیب دهر کس نشود سنگ مگس را اگر کنی مقلوب قلب او غیر سنگ مگس نشود چرا که حضرت منان عز امتنانه از جمله جهانیان ذوات اصحاب فرمان را جهت نسق و نظام مهام انام بخلعت اختصاص نواخته بر مرتبت سلطنت قرار داده لهذا ارباب امر و حکم مصدر رحمت ابدی اند و مورد عنایت سرمدی و کافرین و فاسقین بغضب و اضلال جناب کبیر متعال نعوذ بالله تعالی من غضبه مهبط ظلمت و ضلال اند و مستحق سلاسل و اغلال بنا برین اجتماع هدایت و ضلالت مثل جمعیت نور و ظلمت بس محال ست مصرعه نور و ظلمت هر دو ضد همدگر و بهمرسی رشد و گمراهی مانند بهمرسی آب و آتش بی مجال **بیت** هر آن کو بزد آب و آتش بهم بران هر دو بر کرده باید ستم و دیگر آنکه ثمره شجره مشاورت بار وری به فوائد و بهتری ست و مامور بی بصلاح و برتری و این امر متوقف

برارشاد مرشد کامل الذات ست و فاضل الصفات و مکافر و فاجر که در نفس خود سراپا ظلمت و ضلال ست و مستوجب نکال بنابران ازان ضال چگونه استفاده متصور گردد مصراع او خویشتن گم ست کرا رهبری کند و ازان سر سبز نقصان و زیان چسان استصلاح متیقن شود مصراع خفته را خفته کی کند بیدار استشاره ازچنین پرخاره سراسر زیان اشاره ست و مستشیر ازین نجاست تحمیر سر سر خسران کار همان نسب و اولی ست که از سایه ادبار پایه این جماعه خبیثه بمراحل دور و منازل نفور باید بود و این گروه شقاوت پژوه را گرد اگرد قرب منزلت خود نباید گذاشت و علم سعادت برعرصه مراد باید افراشت نظم

پهلو هر سفله مشو همنشین ❊ ور همه کیتا شود کیتا نشین ❊ گرچه بخود نیست کج اندام الف
بین که چسان کج شده در لام الف رباعی با بد منشین و باش یگانه او ❊ در دام افتی اگر خوری دانه او
تیر از سر راستی گمانرا کج دید ❊ دیدی که چه زود جست از خانه او فائده بهدایه تبارک و تعالی
ضابطه رشد را بطه در باب مشاورت راشده نقش پذیر میگردد که نظام فوائد آن از قواعد معانی
کلام قدم انتظام جل مجده مستفاد ست و دران سر سر مصالح و منافع مفاد حضرت خالق فراست
خلاق کیاست و صانع مشاورت و صناع مصالحت حلت حکمته فرماید قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ بگو جز این
نیست که پند میدهم شمارا و ارشاد می کنم بیک چیز اَنْ تَقُومُوا آن چیز آنست که برخیزید
از مجلس پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم لِلّٰهِ مَثْنٰى برای خدای و پراگنده شوید دو دو تا بیک دیگر مشاورت
کنید وَفُرَادٰى و یک یک تا ازازدحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در
امر محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم از مبدا حال او تا این غایت اطوار او را در نظر آرید و بدانید که البته
مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث
باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را و همان کافیست بر صدق قول او اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ او
نیست او مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِيدٍ عذاب سخت که عذاب
آخرت ست انتهی از طغرای تنزیل جلیل ضابطه نبیل مستفاد فهم فراست دلیل می گردد که افضل طریق مشاورت
و انفع سبیل مواصلت به ازین متصور نتوان داشت که وقت حدوث حادثه عقلای تدبیر بین مومنین
فراست آئین بصداقت نیات که غیر از حصول رضای جناب کبریا قدست صفاته منتی نباشد بصفای
قلوب از کدورات شیطانی و نفسانی مثل کینه جوئی و زود رنجی و خویش مطلبی و خود پسندی فراهم
آمدن بعد از ادای دعای استخاره سعادت بشارت که سابقا سبق ذکر یافت در انجمن راز بدین
ساز و اندازنرد مشاورت در باز ند که اولا مراد مافی الضمیر بر لوایح اذهان صغیر و کبیر بطریق ترشین

نقش پذیر نمایند و بعد آن هر فردی ازان افراد کیاست بنیاد جدا جدا شده سکوت ورزیده در میدان تدبر بتفکر نفع وضرر آن امر بخوبی به پیمایند و پس ازان دو دو یا سه سه یا چهار چهار بطوری که مصلحت دید وقت باشد اسرار قلبی را در میان خود ها نهند و نشیب و فراز سود و زیان به نظر امعان ملاحظه سازند من بعد همه یکجا شده و گلزار محفل را از خار اغیار پاک و مصفا نموده رازهای دلی در میان خود ها اظهار دارند و در جلب مطالب و سلب متاعب مباحثات و مناظرات بتقدیم رسانند با نیطریق انیق از فضل حضرت کردگار جل جلاله بکوشش بازوی افکار گوهر مقصود از بحر حادثات روزگار بکف مراد رسانند اگر در یک کرت اتمام مطلوب و اختتام خوش اسلوب حاصل آمد فبها و الا موافق همین آئین مکرر سه کرر هر قدر که حاجت افتد مجلس شوری و بزم کنکاش صلاح پیرا آراسته بعنایت حضرت هادی عزت هدایته بناخن تدبیر عقدات لاینحل از روی کار شاید کشاد و ازنه دریای واقعات دُرر مقاصد عالیات بجیب امید آرزو باید نهاد

تتمت الضابطه عالمان دین و حکیمان ایمان و یقین فرمایند که در مشاورت فوائد کثیر مقرر است و در موامرت منافع پر تدبیر متصور که بعضی ازان پیرایه تسطیر و معدودی حلیه تحریر باید **اول فائده رسیده** استحصال رضای حضرت حق تعالی سبحانه است که جناب تعالی و تقدس در قرآن مقدس و فرقان اقدس محمدت بجیه رضیه شوری فرموده کما قال عز من قال وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ و برائے آنانکه اجابت کردند مر پروردگار خود را مراد انصار اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ایشانرا بایمان خواند و فی الحال بطوع و رغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپا داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرائط و ارکان براوقات آن وَأَمْرُهُمْ شُورٰى و کار ایشان بامشورت ست بَيْنَهُمْ میان ایشان هر کار یکه بکنند بصوابدید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و آنچه عطا کردیم ایشانرا از اموال يُنْفِقُونَ نفقه می کنند در راه خدای تعالی انتهی و در حق فرزند آدم خاکی قدم در دارین بهتر از مرتبت حصول رضای حضرت خداجل عزه رتبتی نیست

شعر فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب × که حیف باشد ازو غیر ازین تمنائی × **نظم** رضای تو مارا مراد دل ست × وگرنه بازندگی مشکلست × بفرماکه ماکمترین بندگان × بازیم در راه امر تو جان

دوم سعادت دارین یابی باد ای بسنت سنیه حضرت رسالت مآبی علیه الصلوة والسلام **سوم** حصول مطلوب بوسیله محمود و وصول بمرغوب بواسطه مسعود **چهارم** فرحت دهی بخواطر اصدقا و استحصال فوائد از عقلا چه هرگاه انسان بکمال اعتماد و صفای قلب با احباب مشاوره مینماید و اسرار ما فی الضمیر بانها در میان می نهد بقاعده که

شعر دل بدل گذری هست تا محبت هست × ره چنین توان بست تا صبا اینجاست × هرآینه اصدقا و احبا بسبب صفای قلب او سروری بهم رسد و لامحاله بصداقت قلب را بکارهای سود و بهبود او راه می نمایند

پنجم آنکه گوئی اقتضای تقدیر درستی تدبیر صورت نه بست و کار بصلاح نرسید چون شرائط مشاورت بتقدیم
رسانیده باشد البته خجالت و شرمساری نخواهد کشید که بسبب مصالحت همه با شریک رنج و راحت میشوند
و نفع و ضرر علی قدر مراتبهم بهریک میرسد شعر آنکه دیدار میسر نشود چندان نیست × که رقیبان زسر طعنه زبان بگشایند
ششم دریافتن حال فی الضمیر هر کس و ناکس چه وقتی که انسان کامل العقل با جلسا و احبا مشاورت می نماید
از جبین و اقوال هر کس باقتضای آیت کریمه عظیمه وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ واگر ما خواهیم هر آینه بنمائیم به تو
ایشان را یعنی علامت ها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ پس تو می شناسی
ایشان را بعلامتی که دال بر نفاق ایشان باشد وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ و هر آینه تو بشناسی
ایشان را در گردانیدن سخن از صواب بجهت تعریض و توبیخ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ و خدا می داند علمهای
شما را و مناسب آن جزا خواهد داد و انس بن مالک رضی الله تعالی عنه فرمود که بعد از نزول آیت مسیح
منافقی نبود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را نشناخت بسیما و سخن انتهی کیفیت باطن هر ذی محبت
و صاحب عداوت می توان دریافت و از ممر خیر و شر هر کس اطمینان خاطر توان ساخت مصراع این زبان
پرده ست بر درگاه جان × هفتم اجتماع هم ارواح برانتظام و اصلاح که از علم تفسیر قرآن بی نظیر جلیت
برکته مفاد هست و مستفاد که حضرت صانع مطلق عزت صنعته بقدرت کامله خود در اجتماع هم ارواح
بنی آدم تاثیری قوی و دیعت نهاده ست که هرگاه هم ارواح برامضای امری اجرای کاری باتفاق
صادق و اجتماع واثق متوجه میگردد لامحاله بقوته جلت عظمته المقصود مراد بحصول میرسد شعر
ز اتفاق ملکس شهد میشود پیدا × خدا چه دولت عظمی در اتفاق نهاد × و سری لطیف و رازی نظیف
در قبولیت صلوة باجماعت و ترتب اجر جزیل بران عمل بعد یل همین اتفاق هم و اجتماع ارواح مصلین
مخلصین ست و بس بیت زلفت ز اتفاق ملاحت جهان گرفت × آری باتفاق جهان می توان
گرفت × و بر خواطر اذکیا و ضمائر عقلا مخفی و محتجب نیست که رونق آرایش گلزار تاثیر اولیاء الله
تعالی کرو فر پیرایش چمن زار ارشاد اصفیاء الله الا علی بقدرت حضرت قدیر جلت عنایته توجه
هم و الانهم ارواح نفاسبت ارتیاح ست و بس کما لا یخفی علی من تعلم علوم الصوفیة و تادب بآداب القوم
الصافیة زاد الله تعالی فیوضهم فی العالمین شعر هر کرا دیدم نیے به حق بیناست × دیده او
بد یدحق نه سزاست × حضرت هادی مطلق و جناب معطی برحق عم انعامه بعبد برگزیده و بنده پسندیده ما
معظم فرموده خود اعنی مقتدای سالکان و پیشوای ناهجان عامل شریعت و طریقت ماهر حقیقت
و معرفت شیخ المشیوخ امام همام والامقام امیر المومنین و امام المسلمین شریف المجد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان

اثر روحی و تاثیر باطنی بس قوی و نهایت عالی عنایت و عطا فرموده بود که طاقت بیان در بیانش به بی بیانی است
و قوت ناطقه در نطقش به بی نام و نشانی لیکن تیمنا به نظر آنکه این بستود نقص به دیده شاید ببرکت همین تذکار فیض آثار
در بازار قبولیت ایزد پروردگار جلت مرتبة بضاعت کاسدهٔ خود را قدر و قیمتی بیفزاید و موجب مغفرت
من سراپا معصیت گردد اندکی از بسیاری بمثابه دری از بحری و قلیلی از کثیری بمثابه قطره از نهری حال
تاثیر باطن آن شیخ معارف مواطن مینگارد و ناظرین این صحیفه نقصان لفیفه را گوهر سعادت در کف حصول
می نهند که بعنایت حضرت منعم جلت عطیاته در رنگاه فیض آگاه و یمن هدایت انتباه آن مرشد فیضان دستگاه
آن مقدار تاثیر افاضت و اثر هدایت بود که بسا اوقات رو داد که کفار ظلمت آیات همین که بصحبت سراپا سعادت
برخوردند و باستعداد مکالمت و مجالست مستعد شدند بشرف ایمان مشرف گشتند و اکثر ازمان بظهور رسیده
که نسناق قساوت اتفاق همان که بمجعل هدایت مشاکل رسیدند و شرفیاب مصاحبت گردیدند تائب تقی
و متقی نقی شدند و بفضل جناب داور یکتا عزت وحدته از ابتدا تا انتها همین حالت سراپا هدایت در کارنامهٔ
که عارفی ذو معارفی و عالمی با معالمی که روزگاری بصحبت اولیاء الله تعالی گذرانیده فضائل عرفان حاصل
کرده و صاحب ارشاد گردیده زمانی که بخدمت سراسر هدایت آنحضرت سر بسر رحمت مشرف شده فقط آنی
و صرف زمانی که سعادت یاب زیارت و صحبت گردیده فضائل ذاتی و صفاتی خود را فراموش کرده با هزاران
و بیشماران عقیدت در زمرهٔ مریدین سعادت آئین داخل شده بشوق جان و دل رفاقت کرامت منزل
اختیار نموده رباعی چه حالت ست ندانم جمال سلمی را که بیش دیدنش افزون کند تمنا را ببست دیدهٔ
مجنون ز خویش و بیگانه ✤ چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را ✤ عالمان دانند که بارشاد مرشد که حال شقاوت
مالال شقی ضال بصلاح و تقوی ابدال یابد رتبت ولایت همین ست و بس و عارفان شناسند که اقرار عارفی که بفضل
و بزرگی ذو معارفی قرار یابد بدان صفا صفوت همین ست و دیگر هوس حکایت شیخی صفا وشی و صوفی عرفان
مذاقی بصحبت مشایخ رسیده و بمقام معارف حاصل کرده صاحب کشف و کرامات و مرشد مریدان صداقت
آیات واجب التبجیل و المکرم حاجی عبد الرحیم انار الله تعالی برهانه که بعنایت حضرت وهاب جل اکرامه در ملک
میان دو آب کوس کشف و خوارق می نواخت و گلزار ارشاد و آب یاری تاثیر قوی در سرزمین قلوب
مریدین می آراست زمانی که وسعت آن سرزمین از برکت پرتو قدوم فیض لزوم جناب امام خلایق مخدوم
میمنت آگین شد جناب حاجی ممدوح بیگانه وش بارادت دلکش بسبیل زیارت حق آگاهان بخدمت
فیضدرجت رسید لختی مباهات محالست و مکالمت دریافت بقدرت حضرت قدیر جلت مرحمته سعادت
خطاب و کلام در یافتن همان بود و ترک علائق ارشاد مریدین کرده در جماعه معتقدین آنحضرت داخل

شدن و در خلافت لبسیر و سیاحت اختیار کردن همان و حاجی معظم موصوف بارها ارشاد میفرمود که ای مردان شما از
منزلت و قرب امام والامقام بدرگاه الله ذوالاکرام غفلت مکنید آگاه باشید که حلاوت ذوق آن عارف معارف
و حقایق از حد تقریر بیرون و از حد تحریر افزون من شکر این نعمت خالق زمن جل خلقه ادا نمی توانم نمود که بتوفیق
شناسائی بزرگی این سید سراپا ستر گی رفیقم نمود شعر تبارک الله زهی آفتاب ملک جلال ☆ که هرکه دید ندارد زبود خویش خبر ☆ **حکایت** زاهد
از زهد و عابد از عبد و از علائق دنیا مجرد صوفی اسعد حاجی احمد مشارق و مغارب زمین را
بجهت استرضای جناب یزدان یکتای قدست و صمدیه سیر و سیاحت نموده و بصحبت اکثری از مشائخ کبار
رسیده برکات باطن مذوخه لیکن بوسعت حوصله باطن شورش شوقش همچنان نعره العطش زنان در چار سوی
جهان میگرداند وقتی که بهدایت حضرت هادی عمت عنایته حضرت حاجی ممدوح را سعادت قدمبوسی جناب
مرشد زمان حاصل گردید دفعة شورش طلبش تسکین پذیرفت و دامن رفاقت آن شیخ سراپا هدایت بکف شوق
استوار گرفته اقبال وار در سیر و سیاحت روزگار همراه گشت **بیت** دل زمن لبهای آن شیرین شمائل میبرد
لاجرم چیزیکه او شیرین بود دل میبرد **حکایت** عالم عالی و فاضل کمالی مولانای **فتح علی** ساکن بلدهٔ جونپور
که آنحضرت جنابش را بعد شرفیابی باسم مولانا عبد القدوس موسوم فرمودند علم و فضل بی نظیر داشت و در
تقریر و تحریر دلپذیر علم کیمیائی در اقران و امثال مه افراشت از زمین طالع سعادت بیعت دریافت و بعد از
چند روز بعلت ضریری مبتلا گردید به ارض تکیه قدسیه که در قرب بلدهٔ رای بریلی وطن آبائی آنحضرت هست
رسیده بشرف ملازمت مشرف شد حضرت ایشان جنابش را بحاجی احمد که ذکر قدس فکر او پیرایه تحریر پذیرفت
برای تعلیم اشغال باطن سپرد فرمودند مولانای موصوف بخدمت حاجی ممدوح روزی چند سر بجیب مراقبه
فرو برده فیضان انوار دریافت لیکن چونکه طالب مشتهی بود شائق روز بهی شده روزی بر سر راه گذر حضرت
شیخ اکبر که بمحل سرای قدس پیرای قدم رنجه میفرمودند رسیده دست شائقانه در دامن مبارک زده شعر عاشقانه
که مشعر بر طلب مراد از محبوب بود بر خواند حضرت ایشان سر بسوال دریافته ارشاد فرمودند که حالا شما در حلقه
مجالس من نشسته باشید حضرت الله تعالی بفضل خود بکشود کار شما عطا خواهد فرمود از آن روز آن عالم سعادت
اندوز با وصف عذر نابینائی به نهجیکه دست میداد دکستان گستان خود را در مجلس متقدس میرساند و عاشق وار
سکوت اختیار سامع کلام فیض فرجام می نشست و روزی چند بعنایت خدای بلند عز سموه عجب انوار ایمان
افروز و باطن فروز بآن طالب صادق حاصل گشت که در تشریحش زبان بعجز مقر است و بیان بقصور معترف
من بعد مولانای سعد ایام حیات مرجع طالبین راه حضرت حق جل جلاله گشت و دائما در تادیب طلبها
کوشش میفرمود و دوگاه در کیفیات کشف و شهود مستغرق بود **بیت** دلی که در سر آن زلف جا گرفت گذشت

وطن بسایه بال هما گرفت وگذشت × وراقم بیمناتم بقدرت حضرت قادر غفور قدیره بکرات دیده
وبرات تجربه برداشت که چون نزدیک جسم مطهرش میگردیدم باوصف آنکه لباس شریفش بکمال دقت ساخ
می بود رایحه طیبه که نظیرش از عطریات دنیا اصلا مشابه نیست بمشام میرسید سبحان الله باکی صحبت قدسی
انسان را چه قدر تقدس میسازد واز خدمت اهل الله تعالی چه مقدار قدس حاصل میکند بیت دست مدار
از کمر متقیان × سر مکش از صحبت صاحبدلان × حکایت در بلده مصطفی آباد عرف رامپور عالمی بود
باعلم نامحصور وفاضلی بافضائل موفور وعارفی مورد حسنات سبحانی مولوی غلام جیلانی که بعنایت
حضرت منانی جل امتنانه رتبه علم وعمل جمعداشت ومرتبه ظاهر وباطن مستجمع اوستاد اکثر علمای آن بلده
فاخره بود ودر عالم مشتهر بتقوی وفضائل مکاشره بردست هدایت دستادست ده کس از شیوخ معارف
سرنوشت شرف بیعت حاصل داشت ایامی که خطه آن بلده بقدوم فیض لزوم خدام عالیه آن حضرت
رشک افزای جهانیان گشت قبل از ورود موکب عالی آن عالم باسعالی در مراقبه مشاهده نمود که آفتابی
از یک در شهر درآمد از در دیگر برآمد وبسعادت زیارت صورت قدس سریرت نیز مشرف شد بقدرته
تعالی حکمته آنحضرت را دخول وخروج ازهمان دروازها واقع شد که آنصاحب کشف وشهود فرموده بود
وتعبیر رویت آفتاب بذات ستوده صفات آنحضرت موافق آمد در شهر مصطفی آباد از نزول کرامت شمول
آنحضرت شورش مشتاقان زیارت وشائقان بیعت آنقدر درافتاد که در مقدار گفتار راست نیاید
عالمی رئیس کثیر وجمعی غفیر بشرف بیعت مشرف گشته بهره ور سعادت گردیدند مولانای ممدوح نیز بدین
آن شیخ روح روشن آمد وبدیده دوربین صورتی را که در واقعه دیده بود بعینه دیدار نمود ودیده
را بنور چهره سراپا نور نمودن همان بود وعاشقانه خود را به بیع بیعت دادن همان بیت کدامی دیده تا بد
دیدن آن نازنین دارد × که در هر یکقدم صد گونه منت بر زمین دارد × ودر مدت پانزده روز اقامت
آن شیخ پرکرامت که دران شهر واقع شد مولانای باشرافت کسب انوار باطن برتبه نمود که دیگر ازدواجم عالمان متعذر باشد واعتقادی عظیم که مستوجب جنات نعیم باشد بجناب مرشد فخیم بهم رسانید
باوجود علم وفضل وکبرسن وقت وداع پیاده پا در رکاب فیض انتسابش آمد ودیدآنحضرت بمقتضای حرمت
مانع آمدند مولانا از تنگا پوبازاستاده بشوق مافوق زار میگریست وسیفرمود که ایکاش قوت جوانی
داشتی تا در پیاده دوی سعادت دارین حاصل کردمی رباعی دلم پابسته زلفی که خلقش پای بستست ×
دلارامی قرار استش نگاهی روی دستست × تمنای شراب از ساغر تصویری نوشم × چه مدهوشی ست
یارب بانگاه نیم مستستش × ودر حالت موت دو وقت نوت مولانای ممدوح میفرمود که من بردست

بدایت پیوستن شیخ سعادت و ستاد دست بیعت کرده ام و علا البنایت حضرت حق عم انعامه صورت هر سه شیوخ بجهت عطا
ایمان بمشهود می بینم لیکن از ین صور ثلاثه صورت هدایت سیرت حضرت امیر المومنین علیه الرحمة والرضوان بالبصر ظاهر
قوی تر محسوس میکنم حکایت عالم العین و فاضل دین مولانای امام الدین ساکن موضع حاجی پور ضلع سده رام
از مضافات ملک بنگاله در بلده دهلی بمدرسه ملک العلماء و افخر الفضلاء حضرت مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی
علیه الرحمة کسب علوم ظاهری نموده و بخدمت شیخی بزرگ و عارفی متورع کمتر اکتساب انوار باطنی می فرمود همان زمان
شهر دهلی بلکه چار دانگ هندوستان از نسیم عنبر شمیم آوازه ارشاد آنحضرت معطر و معنبر شده بود و بهدایت حضرت
الهی جیشانه هر روز خلقی کثیر بشرف بیعت مشرف میگردند مولانای ممدوح نیز بسعادت مجالست و مکالمت میرسید
لیکن باعتقادی نداشت پس از مرور ایامی که حضرت امام همام راگذر مقدس مقام ببلدهٔ لکهنو افتاد و بانعام حضرت
ملک منعام جلت رحمته هزاران از انام بکرامت بیعت مکرم گشتند و بسیاری از روافض ضلالت مراکض تائب صادق
و اهل سنت و جماعت واثق شدند مولانای امام الدین نیز وارد آن شهر بود روزی بر سم زیارت نه براه ارادت
بخدمت هدایت درجت رسید و آنحضرت در شغل بیعت خلائق مشغول بودند همین که نظر فیض مظهر بر مولانا
افتاد برای بیعت ارشاد فرمودند آواز دلنواز بگوش آن سراپا هوش رسیدن همان بود و معتقدانه
شرف بیعت اندوختن همان گویا نگاه آن معارف دستگاه شاهبازی بود اوج گیر که طائر وحشی انگار را
بچنگال تاثیر قوی بر سر اقرار آورد همین که گوهر شرف بیعت بکف حصول آورد بقدرت کامله حضرت جل جلاله
مولانا ممدوح مستغرق بحت واز خود رفته محض گشت مردم آنغریق بحر موفت را برداشته بردند حالت
استغراق آن عرفان مذاق تا سه روز امتداد یافت که بغیر وراد وقات صلوة که اندکی آگاهی دست می داد از
هیچ حال انتباهی نداشت واکل و شرب به تکلف تمام باستعمال میرسید و با وجود آن بیهوشی ظاهری هوشیاری باطنی
آن قدر داشت که مولانای موصوف میفرمود که در انحالت چون جهت قضای حاجت بمستراح میرفتم مراشرم دامنگیر گشت
که چگونه در نظر شاهنشاه حقیقی غرت سلطنت تن عریان کنم لیکن باجازت شرع شریف بقدر ضرورت لباس از بدن
جدا می کردم و مولانای امام الدین به بخت فیروزی سالها از سعادت خدمت گزاری آنحضرت استعداد یافته فیوض
باطنی و انوار عرفانی حاصل کرده و کتاب مسلک قویم صراط مستقیم از آنحضرت بکرات مرات تعلم نموده و آنحضرت
که وقت تعلیم در تشریح کتاب صراط مستقیم بسیار مطالب عالی میفرمودند آن همه مقاصد متعالی را حفظ گرفته در معلومات این
کتاب مستطاب دستگاهی بزرگ دارد و مولانای ممدوح الآن جهت هدایت جهانیان بر مسند ارشاد متمکن است
و خلایق بیشمار از خوان ارشادش زله استرشاد ربا. سلمه الله تعالی بیت تا نظر کرده
بخانهٔ ما. بسر سه شد خاک آستانهٔ ما. بیت هر که خدمت کرد او مخدوم شد. هر که خود را دید او محروم شد

و بعنایت حضرت الٰہی جلشانہ موصی سراپا معاصی از انفاس نفیسش از کتاب عظیم صراط مستقیم تعلیمی دارد و بارہا دیدم کہ در وقت تعلیم ذکر جہر ہمینکہ نام اکبر و لفظ اطہر اللہ از زبانش مے برآمد ہمہ اعضایش ظاہری شدہ در انوار باطنی مستغرق مے گشت و با ہزار ہوش حقیقی مدہوش مجازی مے گردید بیت

ہوشیاری را حجاب یار میدانیم ما ۔ بیخودی را بزم بی اغیار می دانیم ما حکایت صالحی بل اصلحی و عارفی بل اعرفی تقوای و ورع تو امان حضرت حاجی زین العابدین خان کہ خلیفہ اجل امام اکمل اوحدی و جہانی از فیضان صحبتش افضل سلمہ اللہ تعالی بعنایتہ تعالی در سن طفولیت شورش عشق حقیقی و سوزش حب تحقیقی در کانون ضمیر منیر مکنون و اشت اکثر اوقات در حالات لعب اطفال از حال و مقالش علامات عشق و محبت سر میزد و یارانش میگفتند کہ ما بیقین میدانیم کہ دامن پاکت جائی بوث عشق پرفسق آلود نیست لیکن عجب میداریم کہ شرارہ شورش عشق از وجود تقوی آمودت چرا سر میزند و آن بزرگ جواب لا علمی از علم آن سر مکتومی می داد فرد مقام ما نمیدانم اینقدر دانم ✤ کہ عشق میبردم تا کجا دو چار کند فرد نیستم آگہ کہ در بندکہ وصید کنیم ✤ این قدر دانم کہ یک مو بر تنم آزاد نیست ✤ این بزرگ از ابتدای نشو و نما بہدایتہ تعالی طالب راہ خدا بود و روزان و شبان گرد اگرد مردان میگشت و از انفاس قدس اساس شان نفحات عرفان حاصل مے کرد لیکن جوش عشق خروشش تسکین نمی پذیرفت شعر چشمہای عاشقان را خواب نیست یک نفس آن چشمہا بی آب نیست ✤ تا آنزمانیکہ حضرت حاجی زین العابدین خان در لشکر والدم غفر اللہ تعالی لہ در سپاہیان نوکر شدند و حضرت امیر المومنین نیز بفرمان خالق زمین و زمان عز حکمہ در ان لشکر رو بخش شدند روزی حضرت ارشاد مرتبت در صحرا طالبی صادقی را توجہ میدادند حاجی مکرم ممدوح گذر بران مجلس انور افتاد ہمین کہ نگاہ حاجی معظم بجمال جہان آرای شیخ اعظم منور گشت با وجودیکہ اوضاع ظاہری آنحضرت بطرز سپاہیان مہیب و جنگجو بود بلا اختیار نور اعتقاد در سینہ اش جا گزین شد و بہزار عقیدت شرف بیعت حاصل ساخت بیت مرا بسلسلہ زلف اعتقادی ہست ✤ دہم چو شانہ بدامان زلف خوبان دست ✤ و شہباز شورش طلب کہ از دیرباز در وسعت شوق آن طالب بی انباز بلند پرواز بود بصید گیری مقصود بار انشست شعر پریدہ رنگ من پیش بر انداز کہ مشتاقان را ✤ لذت دیدن بجز دیدن دیدار تو نیست ✤ و آنحضرت بدید صداقت آئین در صباح و رواح بہ تعلیم انوار باطن و مدارج کشف و شہود قدس مواطن توجہ بلیغ فرمودند و حضرت حاجی مذکور بعنایت معطی نور عز انوار واحدی از اضافی و فردی از اولیا شد الحمد للہ تعالی علی ذلک شعر روزان و شبان بگرد مردان میگردد ✤ مردی گردی چو گرد مردان گردی ✤ و مرشد انفس و آفاق با آن رفیق سراپا وفاق ارشاد فرمود کہ من

با مر ملک زمین و من عز ملکه که در عالم مکاشفه بوساطت حضرت رسالت مرتبت علیه الصلوة و السلام من
رسیده بمنزلهٔ قطبیت این لشکر تا مدت هفت سال معزز و مباهی تا مدت مذکور شما هیچکس را بر کیفیت
حال من وقوف آگاه نسازید و نیز فرموده بود که انشاء الله تعالی بعد انقضای ایام مسطور بهدایته
تعالی هدایتی عالی و فیضی جلی از نفس من در عرصهٔ ظهور جلوه بروز خواهد یافت و حضرت هادیی
و منعام عم انعامه احیا رسنن بیّنهٔ اسلام از ذات من خواهد فرمود چنانچه پس از مرور دهور مذکور واقعه
مسطور همچنان شد که فرموده بود کما لایخفی و لاشک فیه قطعه حدیث اهل صفا ز جان تقدیر است
بود ضمیر دل شان شنیده لوح و قلم ✤ سعادت ابدی در وفاق شان مضمر ✤ شقاوت ازلی در نفاق شان مدغم
حکایت عارف اسرار خفی و عالم سرائر جلی ماهر صفات جلالی و واقف شیون جمالی شیخ حسن علی
که دانش باب هدایت ست و صفاتش سرسر کرامت در دیهی مسمی بکیماست در جوار بلدهٔ آگه اباد
توطن داشت و در ان نواحی با غوای شیطانی تیرگی جهل و ضلالت و فسق و بدعت جهان جهان سایه گستر
بود صائم و مصلی چون عنقا فقدان دائمی داشت و منکر و حاجی مانند کیمیا آوازهٔ نایابی در ان زمان
شیخ معظم و ممدوح بسن پانزده سالگی واز حلیه علوم عاری بود ناگاه بالهام حضرت یزدانی و تعلیم علم لدنی
زبان دُرفشان بارشاد گمراهان برکشاد و سنت سنیه امر معروف و نهی منکر پیش گرفت شعر هر که فی
در خوف گم شد هوش او ✤ بشنود الا تخافوا گوش او ✤ روزی با عالمی بی عملی برخورد عالم جاهل کیفیت
نماز پنجگانه اظهار نمود شیخ معظم از همانوقت اختیار قیام صلوة فرمود و بان بی عمل ارشاد کرد که با وجود علم چرا
عمل نمیکنی آن بی عمل خجل شد و نماز گذاردن اختیار کرد و همچنین آئین قیام بادای طاعت زکوة و صیام نمود
و نوبت مناظره حقه در رفع شرک و بدعت با اقارب رسانید آن کالعقارب جناب قدس مآب را بوفق
سنت صالحان بجنون متهم کرده مسلسل سلاسل آهنین کردند آن یگانه در قید انجماعت بیگانه خوفی بغیر از
خشیت حضرت پروردگار جل اسمه بخاطر نیاورده همچنان زبان بطعن و لعن شرک و بدعت و فسق و فجور تا مدت
شش سال در کار مداشت ✤ آری قدری بقدرت کاملهٔ حضرت قادر جل مجده زنجیرهای آهنین خود بخود از دست
و پای آن سالک دین جدا شد و در آن زمان شهرهٔ خوارق و کرامات آن بزرگ سراپا شرافات در اقطار
و اطراف کالشمس فی وسط النهار شایع و ذایع گشت شایقین تماشای عجائب قدرت حضرت خالق
غرائب عزت صنعته برای زیارت آن پر کرامت می آمدند و هر که بدیدارش چشم منور میکرد آنمرشد برتر او را
ارشاد میفرمود از زائران هر که خوش نصیب می شد پند پذیر میگشت والا مشاهدهٔ ندرت قدرت
حضرت مصور خلقت جلت صنعته نمونه بازمیرفت وقتی عالمی با عملی بخدمتش رسید و بعد دریافت حقیقت

آن سراپا ستر گی با اقارب وعشائر آنجناب گفت که اینکس بفضل حضرت الٰہی شخصی کمال دستگاہی وایمان واسلام پناہی ست زنہار منکر حال ومانع قیل وقال او مشوید آنجماعه از استماع آن قول ہدایت اجتماع متنبه شده واز معاصی ناشایسته گشته سبیل تقلید آن شیخ جلیل پیش گرفتند ودر ہمان زمان بفضل خالق دوران عمت رحمته ظهور فیض نشور حضرت امیر المومنین وامام المسلمین جناب مرشد اعظم ومقتدای اکرم مرشدنا شرف وقوع یافته بود خلائق از تاثیر انفاس نفاست اساس آن شیخ قدس قیاس کامیاب سعادت دارین میشدند آن حضرت باستماع آوازه حالت طاری شیخ حسنعلی بنابر معاینه حال بمقامش قدم رنجه فرمودند واعجب آنکه شیخ مکرم ممدوح ازمدت دراز قبل ازورود کرامت آمود آنحضرت میگفت که الله تعالی بفضل خود پیرومرشد مرا درہمین جا خواہد فرستاد سامعین از سماعت این متعجب بودند که آنحضرت بصد ہدایت بمنزلش رونق افروز گشتند آن بزرگ شرف زیارت ومکالمت دریافته بعد از استفسار معانی چند مسائل دین باجمیع اقربا مرید باصداقت مزید گشت وکوکبه ارکه گرد ماه گردان اند در سیر وسیاحت رفاقت اختیار نمود در باعی ہرکس که بسر شورش سودای تو دارد × سر ہم چو سر زلف تو در پای تو دارد × فریاد که بالاتر ازانست که گنجد × در حوصله ذوقی که تماشای تو دارد × حکایت حکایت عالمین مکرمین و فاضلین معظمین نیرین فلک فضائل وقطبین سمار فواضل مولانا واولانا ومخدومنا ومطاعنا سراسر والا دستگاهی مولانا عبدالحی وسرسبر جلیل مولانا محمد اسمعیل ؒ در بوستان فضل سرانیده بلبلی × برآسمان علم درخشنده اختری × که ازجهت اشتهار بزخواطر اقاصی وادانی دیار حاجت اظهار نداشت لهذا طی آن وادی متمادی روی همت برنافت مصراع آنرا که عیان ست چه حاجت ببیانست × باوصف علو خاندان و دستگاه همه دان واعزاز اهل دوران واکرام معتقدان برہمه مراتب عزت پشت پازده وعروس دنیا را مطلقه ثلثه نموده نعلین برداری ہدایت کاری سرسبر رفعت واعتلای خود دانستند نعلین شیخ نقلین در بغل گرفته صحرا صحرا می دویدند ورکاب فیض انتساب چون زلف یار وکاکل معشوق دلنواز بذوق وشوق محکم گرفته بیابان بیابان دوان میرفتند عزت در خدمتگاری وعظمت در فرمانبرداری حضرت ارشاد دثاری میفهمیدند از جناب امیر کبیر حکم صعبی سرزد که مکرمین موصوفین بشوق دل وجان بادای آن پرداختند مصراع از تو یکی اشاره واز ما بسر دویدن × واز زبان امام دوران امری مشکلی ظهور نگرفت که معظمین بشغف قلب روان از سر قدم ساخته بتقدیم آن نکوشیدند قطعه گفته بردار از خاک درما روی خویش × گرچه گرد است آن نه رو آن گرد بردارم بچشم × گفته از دور بشمر عقدهای زلف من × گرچه بی انگشت دشوار ست بشمارم بچشم × شد اندر نفس کشی سرسبر دل خوشی دانستند فرد در ره نفس کز و سینه ما تنگدل شد × تیر آهی بکشائیم وغزالی بگنیم × وصعوبات ہوا سکنی سرایا راحت روانی فہمیدند شعر کس نمیگیرد دامن × جز ہوس کوز گشتگان منست

تذکره بعضے حکایات صالحات تبرکاً بنبذه از گلی و بلبلی از گلستانی تیمناً درین صحیفه عاجزی
لطیفه ضرور افتاد حکایت هادی ضال وغی حضرت مولانا عبد الحی علیه الرحمة والرضوان در
بیان بزرگی جناب امیر المومنین سراپا ستر گی می فرمود که حضرت مکرم برحق عز اکرامه مرا مشرف خدمت
چنان شیخ شریف قدر فرموده ست که فی المثل زیارت حضرت خضر علیه الصلوة والسلام نصیب آید بجز آنکه از
حضرتش طلب دعائی نمایم مطلبی نمیدارم بیت بپیش حسن تو خورشید در سجود آمد × نگاه بهر جمال تو
در وجود آمد × و مدام سپاس گذار حضرت منعام جل انعامه در عطیه حصول معرفت مقام امام همام
بودند بیت که ظاهر بخضری دو چارم نمود × کزو دین باطنم برکشود × حکایت یکروز حضرت
مولانای معالم افروز بخدمت فیضدرجت عرض داشتند که مشتاقم که نماز دلنواز بطرز ستوده اصحاب
کرامت مآب بگذارم آنحضرت جناب مولانا را تر کیبی معارف نصیبی که اندکے از حقائق آن در کتاب
مستطاب وغظیم صراط مستقیم اشارتی رفته تعلیم فرمودند و مولانای با صفا بعد نماز عشا درون حجره بهمان
قواعد ارشاد باداے دو رکعت نفل قیام نمودند و آن حضرت بر در حجره نشستند حضرت مولانا تمام شب
در دو رکعت باختتام رسانیدند و از همان وقت حالتی ایقان اقامتی بحال آن ایمان استقامتی دست داد
که بیانش بهزار زبان در موضع تبیان نمی توان داد برحمت حضرت رحیم جل ذکره سراپا در یاد حضرت
خدا محو و منسی گشت و مو بمو با نوار قدس مملو گردید و علی الصباح که بر وفق عادت بخدمت سراسر
صلاح و سرپر اصلاح و یکسر فلاح ملک علمای عصر حضرت مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی علیه الرحمه
مشرف شد حضرت ملک العلما فرمود که ای فلان امروز عجب انوار ایمان افروز و باطن فروز از نفس نور
اندوز شما محسوس می شود شعر ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از وست × چشم نرگس چه کنم
چشم تو زیباتر از وست × و آن حالت سراپا معرفت بمثل سایه همای والا رتبت که برای کسب
سعادت در تمام عمر یک بار کسے را باشد مدت الحیات در ذات آن والا صفات قائم ماند حکایت
زمانی که حضرت امام زمان و امیر مومنان علیه الرحمة والرضوان براه بلدهٔ محمد آباد عرف ٹونک و ملک
مسنده لوای جهاد و غزا برافراشتند حضرت مولانای عبد الحی علیه الرحمه را با دو بزرگ دیگر
یکی حضرت حاجی احمد و دوم حضرت مولانا عبد القدوس که حکایتین هر دو شریفین سابق ازین بر قلم
خلم رسید جهت تعلیم بامر دین مقرر فرمودند اگرچه حضرت مولانا را فراق رکاب سعادت انتفاق از اشق
مشاق بود لیکن بمقتضای الامر فوق الادب کرنا بکث و درنگ اختیار نمود در باعی گفت گر سر در
بیابان غم خواهی نهاد × تشنگانرا مژده از ما بیر کفتم بچشم × گفت گر داری هوای وصال کمال × قعر این دریا به پیما سر بسر گفتم بچشم

آن هر سه کواکب انوار دستگاه تا عرصه پنجاه بار شاد مامردم مشغول بودند و دران مدت کرامات عجیبه
و خوارق غریبه از ذوات آن ثلثه هدایت سمات بروی کار آمد که تقریر آنرا طوالتی باید و برای تحریر
آن دفترے شاید بعد انقضای خمس اشهر نامه حضرت امیر المومنین معارف ابحر موسومی حضرت علامی
مشعر شرف طلب صادر شد حضرت مولانا بمجرد دریافت مضمون نامه که عین مرادش بود اسباب
سفر مهیا نموده رهگرای منزل مقصود گردید و با وجود لحوق امراض مزمنه که کالبد عناصریش را ناتوان ساخته بود
خدمتش در حلاوت طلب ایام والا مطلب رنج ضعف و ناتوانی فراموش کرده بقوت و چالاکی جوانی
میرفت **بیت** هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم ✤ هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم ✤ و اکثر در
حلاوت شوق محبت فی الله حضرت امیر المومنین ولایت مرتبت حال خوش کرده در اثنای طی راه
از رفقای کرانه گزین پیاده پا نامه نامی حضرت ولایت مقامی بدست گرفته مطالعه کنان با چشم
گریان و دل بریان دوان میرفت و هر کس که براه دو چار میشد با او میفرمود که مرا سید صاحب طلب
فرموده است و باین گفتار یاد گار ایمان سرور کار دلخوش نموده عاشقانه در طلب جانانه میرفت **شعر**
شرمنده احسان توام گر سر الطاف ✤ هر لحظه قدم رنجه نمائی بخیالم **بیت** شبی که دولت وصل ترا خیال کنم
تمام شب بخیال تو عرض حال کنم ✤ بعد ازان از ملال کشی رنج سفری که بسیار و بیشمار دران طی مراحل و
منازل رو داد چون بخدمت فیضدرجت حضرت ارشاد منزلت مشرف گشت سعادتی که دران حال
یافت آنرا در کتابتی با حبار خود نگاشت که موصی سراپا معاصی بچشم خود دیده بود مرقوم بود که چون ببارگاه
قدس اشتباه حضرت امیر المومنین کامیاب شدم حالتی که در حدیث شریف بنا بر مومن لطیف آمده است
که هنگام قیام قیامت مومنی را که تمام عمر مصائب و متاعب بسر برده باشد در جنت معلی غوطه دهند
و فی الفور همه رنج و ملال از تن و جانش محو گردد همچنین همین که بسعادت بساط بوسی حضرت قدس
انفاسی فائز شدم جمیع کلفت و کلال از وجودم نابود گشت **نظم** روضه خلد برین خدمت درویشان است
مایه محتشمی خدمت درویشانست ✤ قصر فردوس که رضوانش بدربانی رفت ✤ منظرش از چمن زینت درویشانست
حکایت حضرت هادی ضال و غوی مولانا عبد الحی و جناب عالم جلیل مولانا محمد اسمعیل علیهما الرحمة
از بس که بهدایت حضرت هادی جلت عظمته معرفت مقام قرب جناب امام همام دریافته بودند از کمال
ادب روبروی آنحضرت مانند نقش و صورت بی حس از خود رفته سراپا مطیع و منقاد حسب فرمود
آنحضرت صاحب کشف و شهود نشست و برخاست و گفت و شنود میکردند **نظم** گفت
یار از غیر ما پوشان نظر گفتم بچشم ✤ و انگهی در دیده درمانی نگر گفتم بچشم ✤ گفت گرد آستانم

آب خواهی زدز اشک ✤ هم بمژگانت بروب آنخاکرا در گفتم بچشم ✤ وهنگام مخاطبه آن معارف انتظام جناب مولانا عبدالحی و مولانا محمد اسماعیل سراپا مضمحل میشدند و در جواب آن صفا حساب کلام درست و بانظام از زبان برنمی آمد مصرع با وجودت زمن آواز نیاید که منم ✤ با وصفیکه خدمت هردو مولانا در فصاحت و بلاغت یکتای زمانه بوده و در تقریر دلپذیر گاهی که آنحضرت در محفل وعظ آن هردو فاضل رونق افزای میفرمود آن هردو عاقل را بدیده عظمت ایمانی و تاثر باطنی آنحضرت که حضرت حق جل وعلی نصیب آن کملا فرموده بود دست و پای تقریر و بیان گم میفرمود **نظم** حیرت جلوهٔ تو خوبان را ✤ کرد مانند صورت دیوار ✤ درصدف دُر زشرم دندانت ✤ سرخ گردد برنگ دانهٔ نار ✤ وهمانا ازین بود که حضرت امیرالمومنین در محفل وعظ آن هردو کامل کمتر می نشستند **نظم**

بلبل نوبهار دیوانه	گفت با آشنای پروانه	تو که لب را زنالهٔ دوختهٔ	
منکه با ناله ام سروکارست	حاصلم وصل روی دلدارست	سوخت پروانه شعله گون نفسی	
کای بالحان زهگنان ممتاز	نشنیدی ز بلبل شیراز	عاشقان کشتگان معشوقند	
جلوهٔ سر کرده سوختهٔ			
که زدانش بهر گل و قفسی			
برنیاید ز کشتگان آواز			

حکایت مولانا جلیل و سعید حضرت محمد اسمعیل شهید قدس الله تعالی اسراره الحمید سراپا فرمان پذیر امام کبیر و اطاعت مجسم امیر بی نظیر بودند در اوقات صعوبت امراض که تا دو روز از رنج و درد بخواب راحت نمی شدند و طاقت نشست و برخاست نمی داشتند همینکه امر امام عالیمقام بنابر انصرام مهام و یا کازار جهاد انتظام صادر میگردید جناب مولانای فخام بی تامل و درنگ با اسلحهٔ جنگ چون شیر دمان و برق درخشان در درستی امور مومنان می شتافتند **مصرع** ز تو اشارت و از ما ست جانفشانیها ✤ آری تا که در دنیائی سراپا عنا و رنج تعب نکشند در عقبای سرتاپا غنا آرام و راحت نبرند و بلی تا که درین دار غبار کلفت خار اختیار ننمایند در آن سرای گلزار سرور بیشمار حاصل ننمایند **باعی** مرغ دل بهر آرمیدن نیست ✤ جز بئی خاک و خون طپیدن نیست ✤ بگذارید تا بگریدخون ✤ دیده تنها برای دیدن نیست

حکایت عالم علوم تصوف و در تقوی با تنظف و ورع بی تکلف جناب **مولانا محمد یوسف** علیه الرحمه که یکی از اقارب حضرت علوم مشارب و فضائل و مکارم مطالب در حق و باطل وافر تمیز جناب مولانا شاه **عبدالعزیز** علیه الرحمه بودند با وصف عمل و تقوی و ورع بی بدل باعتقاد تمام بخدمت امام همام دست به بیعت داده بل در مقام ارادت دل از دست داده در خدمت گذاری و اطاعت بردار می گوی سبقت از اقران و اماثل میربودند حالات ریاضات و وقائع مجاهدات آن سراپا کمالات بچندانست که در ضبط تقریر و نظم تحریر می توان آورد لاجرم بتسطیر یک حکایت دلپذیر آن عالم بی نظیر اکتفا رفت **مصراع** قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ✤ روزی حضرت امیرالمومنین ✤

علیه الرحمة والرضوان بعد از نماز دل نواز عشا بر بستر نرگس تا مل استراحت شدند واز حضرت مولانا محمد یوسف
علیه الرحمة آب طلبیدند جناب مولانا کوزه پر از آب صفا آویزه حاضر آوردند تا وقتی که آب آوردند حضرت امیر المومنین
در راحت خواب شدند مولانای سراپا ادب همچنان تا صبحگاه کوزه آب بدست استاده ماندند حضرت معارف
منزلت که در آخر شب بیدار شدند در حق مولانا آفرین و بجناب تحسین آفرین بهبت آن ارادت آگین دعای خیر
نمودند **شعر** در بزم او مجال نشستن نیافتم × چون نرگس ایستاده کشیدیم جام را **شعر** گفت گر گردی شبی
از روی چون ماهم جدا × تا سحرگاهان ستاره می شمر گفتم بچشم × ومولانا **محمد یوسف** علیه الرحمة در فن سپه گری
بنیت اعلای ذروه سنام اسلام آن قدر مهارت تام بهم رسانیده که تفنگ به تواند تیز دستی در سه چشم زدن سر
میکردند **حکایت** افغانی شجاعت نشانی ومدت العمر سر افشانی ساکن بلدهٔ مصطفی آباد عرف رامپور مسمی
به عبد الحمید خان عمری در فسق وفجور گذرانیده وخون بسیاری بناحق ریخته **بیت** دامنش بخون دست
وخنجر خضاب × بر آتش دل خصم او چون کباب × از ابتدای نشو ونما در لشکر والدم من عصیان انتما نوکر بود
زمانی که آنحضرت بعزم جزم غزو وجهاد توجه فرمودند ودر ریاست والدم رونق افزائی فرمودند ووالدم
ودیگر خلائق لا تعد ولا تحصی بشرف بیعت مشرف گشتند وکرامات عجیب وخوارق غریب از انفاس قدسی
آنمعارف نصیب بمنصه ظهور رسید روزیکه آن حضرت والدم را وداع نموده لوای برکت افزا بقصد غزا
براه ملک سنده وخراسان افراشتند در همانروز طائر سعادت عبد الحمید خان از حضیض پستی بر سعادت
بلندی پرواز نمود آنروز حضرت معارف فروز از بلدهٔ محمد آباد عرف **لونک** بمسافت چهار کروه قیام خیام
برکت التیام فرمودند من ووالدم وجمیع خلائق برسم مشایعت تا مخیم معظم همراه رکاب سعادت رفتند
در حالت طی منزل عبد الحمید خان با یک کس یار بدکار که **بیت** نیز نهاران از قرین بد نزنهار × وقنا ربنا
عذاب النار × سوانح رسم فاسقان که در ضحک واستهزا بر صالحان لب می گشایند به نسبت حال خدام
آن فیوض اشتمال نعوذ بالله تعالی منه مشغول بود ناگاه در قطع آن هدایت پناه دو چار افتاد آنحضرت
اسپ سوار بلب متبسمانه بآن هر دو بدکار فرمودند که خان جیو بیعت کنید ودست کرامت دستادست
دراز فرمودند بقدرت حضرت هادی مطلق عزت رحمته آن هر دو ناکس حالش دگرگون واز خود رفته بشوق
تمام سواره اسپ شرف بیعت حاصل نمودند وبر دوش حال معصیت کوش بلباس تقوی ودرع
آراستند واگرچه مرد ثانی ذرا مرد دینی باحاطهٔ انسانی در آمد لیکن عبد الحمید خان بهدایت حضرت سبحان
عم فضله بقوت تقی ودیانت یکسره سلاسل واغلال فسق وفجور از ظاهر وباطن خود گسسته خویش را سراً
وجهراً بزینت صلاح وطهارت مزین ساخت ومیانش سراسر بحسنات ومعاصیش سر بسر بطاعات

مبدل گشت بدل معصیان صلوة و بجای طغیان مناجاة و بمقام خنده گریه و در موقع هزل ذکر و بوقت
هدایت بیشی فکر و بمبادله مجالس جهلا محافل علما اختیار نمود و هر چند اعوان شیطانی و معاونان نفسانی بوساوس پرشانی
آن شیر بیشه ایمانی را در باب ممانعت از پارکابی حضرت امام حقانی و قطب ربانی حیرانی دادند اما بسبب عدم
قبول آن شجاع مقبول بجز پشیمانی حاصلی ندیدند **شعر** یار ما را به هیچ در نگرفت × هر چه گفتیم هیچ در نگرفت × خاک
درمیان طریق شیطان و سبیل حضرت منان مباحثه کلی ست و خاصان جناب یزدان را از اصغا و قبول سخن
حاصیان تحاشای جلی **بیت** ای عقل مشو وسوسه فرمای دلم × اندیشه تو کجا و سودای دلم × واز خون ریزی آنقدر
پرهیز گاری در آورد که در قتال حق و جدال جائز نیز بلا استفتا و تامل اقدام نمی کرد بعنایت حضرت کردگار
عز سبیله دفعة در جذبه حضرت آلهیه تبارک برهانه مجذوب شده ترک علائق دنیا و قطع عوائق اقربا و اصدقا
ابتغاء لمرضات الله تعالی نموده قدم در راه حضرت خالق قدم نهاد و عجائب و اتفاقات بنسبت حالش رو داد که تشریح
طولی و توضیحش طوالتی دارد آخر کار بفضل جناب کردگار جل انعامه در ضلع تورو که حضرت امیر المومنین را در نواح آن
بافسقه دانیه بفتح و فیروزی دست داد شرائط شجاعت تقدیم رسانیده از دست ساقی عنایت سرمدی جام حیات
ابدی نوشیده بشرافت شهادت فائز گردید الحمد لله علی فضله الحمید و کرمه المجید **شعر** این جان عاریت که بحافظ سپرد
دوست × روزی ازش بستنم و تسلیم وی کنم × **شعر** جان بجانان ده وگرنه از تو بستاند اجل × خود تو منصف باش حافظ
آن نکو یا این نکو × افغان شهادت تو امان از خوارق حضرت امیر المومنین سرایا عرفان بیان میداشت که من از شهر تونک
مابلده دار الخیر اجمیر چهار منزل رفیق طریق بودم و در راه بعضی گاه من و حضرت معارف پناه و برخی از مخصوص خدام
صداقت دستگاه از سپاه دین انتباه جدا میشدیم در چنین اوقات چند بار مرئی و مشاهد نمودم که حضرت سرایا برکت گاهی
بجانبی مائل شده کلام سلام میفرمودند و گاهی جواب میدادند بهمانا که این خطاب جوابی رجال الغیب و یا از روحانیات و یا از جنیات بجلوه
ظهور میرسید فائده بعنایت حضرت احدی جلت وحدته و بحرمت جناب سرمدی عزت قدمه جماعتی از مردان حق و گروهی از فردان
مقبول منعم مطلق که گاهی از کیفیت شان خاصان حضرت برحق انیز میشنیدیم همراه قطب ارشاد و غوث جهانداد پنهان از نظر عوام و ظاهر
در ریوت خواص از طرف حضرت خالق عام و خاص جشانه متعین باشند چنانچه حضرت بارها میفرمودند که چنین کرده لطافت شکوه از جانب جناب
حق جل و علا بهرای من تعیین شده که همیشه در اقامت و سیاحت قرین من میباشند و عجب حالتی دارند که در شهری و در زمینی که اراده قویه
حضرت خالق البریه جلت عظمته برای هدایت بیشتر میباشد آنجا عده قدسیه بکثرت عدد میباشند و در دیاریکه هدایت دینی کمتر بظهور رسیده
میشود افراد آنها قلت عدد دیگر دو دیگر حال آن زمره انوار اشتمال آنکه در وقت قیام از لشکر جدا اقامت میدارند و چون اقتضای تقدیر به سفر
من مقتضی میشود آن قطع سبیان جانبی روان میشوند من بعد خود بخود بآن سمت راهی میشوم و همانا ازین بود که مرشدنا علیه الرحمة و الرضوان وقتی
قصد اقامت مکانی نامور شهور میکردند دفعة از انجا سفر میفرمودند **شعر** ما همه لعبتیانیم ملک لعبت باز × چون بجنبیم که در دست قضا رشته ماست

وگاهی درجای درنگ ومکث چندروزهم نمی پسندیدند وتا ایام ولزمان قیام دست میداد بیت
یکذرّه نیست هیچوحنا اختیار ما ✤ در دست دیگرست سکون وقرار ما ✤ وبامر شهنشاه روزحساب عزت
سلطنته دربارکاب آنجناب معارف قباب جنّات منصوب ومتعین بودند وقصه بعیت نمودن ملوک
جن وجماعتی ازانها درسفروحضرحاضرماندن بیانی دراز دارد گنجایش تحریر آن این مختصراز کجا آرد
شعر هرکسی راخداش دارد دوست ✤ جن وانسان همه مسخراوست حکایت وقتی که حضرت
امیرمومنان علیه الرحمة والرضوان بعنایت حضرت ذوالمجدوالسلطان دربلدهٔ لکهنؤ رونق افزای زمین
وزمان شدند دران شهر ضلالت بهررونق بازارتازگی انوارایمان واسلام افزون ترازمهروماه درخشان صورت
گرفت وروزبازارهدایت وارشاد درکوچه وبازاربابهزاران آب وتاب جلوه آرائی پذیرفت تهدایت
هادی حقیقی جل الطافه خلائق نامحصورکه دربیابان کفروضلالت ووادی فسق وبدعت تشنه لب زلال
اهتداوایمان بودند ببرکت انفاس آن شیخ نفیس آب رحمت الهی حلبت عطوفته براه یابی شریعت و
تقوی سیراب گشتند روزی مجلس ایمان افروزآراسته بود ومحفل اسلام اندوزپیراسته ناگاه رافضی
ضلالت راضی بعبرنوجوان وببدعت کاردان ازولد دولتمندان وارد وقت گردید وبحضرت مرشد
زمانه گفتگوی منافقانه باظهاراعتقادوارادت برکشود وسائل فیض توجه شد آنحضرت شخصی ازمریدان را
بنابرتوجه دهی اشاره فرمود تامورشخص مذکوررادرگوشهٔ تنهائی برده موافق آداب صوفیه زانوبزانو
مقابل نشانده وشغل لطائف سته تعلیم داده شروع درالقای توجه نمود شیعی باکید شینی اندکی چشم بندنموده
بکشاد وگفت که درین شغل اثری نیافتم شغلی بالاترازین تعلیم کنید آن صوفی تعلیم سلطان الذکر نمود رافضی
امتحان مقتضی لمحه چشم پوشیده برکشاد وگفت که درین شغل نیزمرا فائق نشد شغل دیگربیاموز آن صافی شغل
نفی تعلیم داد وهردوچشم بندنموده ازمعلومات ظاهرمتوجه کیفیات باطن شدند که ناگاه بفضل حضرت
آله جلت عطیاته مردشیعی بیهوش برزمین افتاد وتا امتداد ساعات مدهوش ماند وبزرگی که جهت تعلیم
مامور بود هرچند آواز داد جوابی نیافت جناب امیرالمومنین نیزندا ✤ من قریب بگوش ببانگ بلند
اورا خبردار فرمودند لیکن آن بیهوش نشهٔ ایمانی ومدهوش لذت ایقانی اصلا آگاه نشد فرد
مست می بیدارگردد نیم شب ✤ مست ساقی روزمحشر بامداد ✤ بعدازمدتی مدید بهوش آمده سراسیمه واروشیدا
آثارحواس باخته برنشست وگفتگوی غرائب محلو دربیان سرمخفی آغازکرد که من باکرام حضرت منعم برالهل
زمن جل انعامه بزیارت سراپا شرافت جناب رسالت مآب علیه الصلوة والسلام مشرف شدم
وانحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم بنابرمذهب خباثت مشرب رفض برمن خشم وعتاب فرمود

وقت سنی پاک اعتقاد مومن سراپا رشاد گردید اقربا و عشائر او بر ینحال مطلع شده با قلوب غضوب
والسنه پر آشوب بزجر و توبیخش پرداختند و جراحات لسانی بران مومن سراپا ایقانی موثر نیافته بقید
شدید مبتلا کردند و بتغیرات غیر مکرر آن مومن اطهر را معذب داشتند آن شیر بیشه ایمان شدائد تعذیبات
آن گروه پر خباثت و خسران را در بر نداشت ایمان وزنی نهاده اصلا تغییر مذهب و قطعا تبدیل مشرب نکرده
نظم رقیبا من نمی گویم گل و باغ و بهار از من ✤ گل از تو باغ از تو هر دو عالم از تو یار از من ✤ نمیدانم زمن گریه
مطلب کیست ناصح را ✤ دل از من دیده از من آستین از من کنار از من ✤ چرا از دعوی خون تیغ خونریز تو
بیتر سد ✤ سر از من گردن از من اختیار از من قرار از من ✤ آخر کار آن سراپا ایقان درگذرند آن مجمع
تزند باعزت ایمان جان بحضرت جان آفرین سپرد و تحسین از میدان دنیا و دین برد الحمد لله تعالی ذلک
شعر جز نقد جان بدست ندارم شراب کو ✤ کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار **حکایت** روزے
در مسجد محفل ایمان افروزے منعقد داشتند ناگاه دو زن زانیه تباه با حسن خلق دلبری و کرشمه خاطر
فریبی وارد گردیدند حضار مجلس آن ناپاکان را چون سگان دور دور راندند آنحضرت که حکیم ایمانی
و طبیب روحانی بودند هر دو را اجازت دخول مسجد دادند و بهدایته تعالی برسم موعظت با نها تقریری
مناسب حال ارشاد فرمودند که سامعین از عالم و جاهل بدریافت غربت لفظ و ندرت معنی حیران
ماندند و آن شقاوت پیشگان بر افعال خود زار زار بگریستند و تادیب شده عشرت مناکحت انداختند
شعر اثر فیض اولیا رخدا ✤ بخدا نعمت خدا داد ست **فا** بر دست آن خدا پرست صد هزاران
نسوان مشرف بیعت شدند میفرمودند که بحفاظته تعالی با وجود کثرت نگاهم بر چهره احدے نیفتد
شعر نفس سرکش زیر دستان ست ✤ در پرستش خدا پرستان ست **حکایت** مخنثی بمحفل
قدس مشاکل را دریافت و بهدایته تعالی گوی سعادت بچوگان انابت در باخت و از اتقیای روزگار
شد و در غزوات کفار سکه سوزی با وصف صغر سن هفت کافر قوی را بطعن سنان جان ستان
گشت و در رزمی آثر شجاعت بتقدیر رسانیده شرافت شهادت یافت **شعر** پروانه اگر سدم
در طلب جان ✤ چون شمع بماندم بدمی جان بسپارم ✤ و دیگرے خیاطش را دیدم که بهدایت
حضرت حق جلت عنایته برکت بیعت انجناب سراپا تقوی گردیده مردم را باندرز بلند و نصایح سودمند
هدایت میکرد **بیت** آهن که بپارس آشنا شد ✤ فی الحال بصورت طلا شد ✤ و بکرم حضرت سبحان
بسیاری از مخنثان بر دست آن زبردست و خلفاء آن کرامات دست بدست توبه شعار و تقوی
دثار گشتند **شعر** خورشید نظر چو کرد بر سنگ ✤ تحقیق که لعل بے بها شد ✤ آمدیم بر سر مقصود که بیان مواعید

مشاورت ست وعطف عنان خود متخرام ارقام بمطلوب نمودیم که ببیان موامرت شعر سخن دراز کشیدم همچنان بگفتیست حدیث دلبرفتان وعاشق مفتون × بزرگان فرمایند کار یکه بمشورت بعمل آید از دو حال بیرون نیست یا صواب یا خطا درصورت صواب بثمره نیک بهره مند گردد و در خطا شریکے بدست آید که البلیة اذا عمت طابت نظم

رصد شمشیر زن رای قوی به	ز صد افسر کلاه خسروی به		به رای لشکر بر لشکنی بهشت

پیشیری یکی تا ده توان کشت × کاخ تدبیر بدون موا درای مشیران صلاح تخمیر مرتفع ومشید نے گردد و باغ ارائش معاش بی ریاحین و اشجار مصلحان فراست پذیر وجود نمی گیرد نظم برای مشوکه مرد بے رائے

بی پای بود چو مور بی پای	رای تو اگرچه هست هشیار		رائے دگران ز دست مگذار

مشورت با خرد مند باید کرد اما فرد فضیلتی ست که مردم بدان نیکورای باشد در کارها یعنی رای صواب نما و تدبیر مشکل گشای مصلحه ومفسده عواقب خیر وشر خواتم نفع وضرر در مبدای کار بداند که حسن الرای یحقبک السلامة وسوء الرای یهیلک الندامة اگر ملک را رای زن بداقتد بادشاه نیز بمشورت او بدخوی شود بیت گرچه ملک به بود و پرخرد × بد شود از کارگزاران بد × در گلستان سعدی علیه الرحمة آورده ست که رای بی قوت بکند وفسون ست

و قوت بی رای جهل وجنون نظم	چو آید مشکلی پیش خرد مند		کزان مشکل فتد در کار او بند
کند عقل دگر با عقل خود یار	که تا در حل آن باشد مدد گار		ز یکشمع از نگیرد نور خانه
فروزد شمع دیگر در میانه	ولی هست این صفت در راست بینان		بصدر راستی بالا نشینان

نه در کجرو حریفان کج اندیش			که گردد از دو کج رو کجروی بیش

وصیت سیے و یکم

در انکه شاهان بوزیران وامیران شاهی ومرزبانان فرمانروائی پند واندرز دارند تا اینها بران دلبند شده کاربند شوند ولعنایة تعالی سوء جهلهم بهبود جهان اندوزند شاه فرمان دستگاه را باید که بفرمان پذیران از کوچک وبزرگ پند دلبند واندرز دلپسند فرموده باشد تا هریک از انها باندازه خویش بر شیوه ستوده داد دهی وکار پسندیده عدل گستری کارگزار ودستکار باشند وآن اینست که حضرت رسول با فراوان درود موصول وبارحمت بی پایان مشمول علیه الصلوة والسلام فرموده حدیث الا کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته آگاه باشید که هریکی ز شما راعی ست وهریکی از شما سوال کرده خواهد شد از رعیت خود که بحال ایشان پرداخته یا ضایع ومهمل گذاشته فالامام الذی علی الناس راع وهو مسئول عن رعیته پس بادشاه که برتمام آدمیان راعیست وی سوال کرده خواهد شد از رعیت خویش والرجل راع علی اهل بیته وهو مسئول عن رعیته ومرد راعیست بر اهل بیت خود ودی سوال کرده خواهد شد از رعیت او والمرأة راعیة علی بیت زوجها وولده وهی مسئولة عنهم وزن راعیه ست بر خانه شوهر خود وفرزندان او ودی سوال کرده خواهد شد از ایشان وعبد الرجل راع

عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ وَغلام مرد را وصیست بر مال خواجه خود و او سوال کرده خواهد شد ازان آگاه
فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ آگاه باشید پس یکی از شما راعی ست و هر یکی از شما سوال کرده خواهد از رعیت خود
رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض روایت کرده ست این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین از عبد الله بن عمر
هر فرمان دستگاه را باید که نگاه آگاه یعنی حدیث حضرت رسالت پناه نموده دست کوشش بکار فرخ پرستش پروردگار
جل جلاله و دستکار فرخنده ستایش حضرت باآفرینش کردگار عز کماله پردازد و در یکسر کارهای دین
و دنیا و سر بسر امور هر دو سرا خوشنودی حضرت ایزدی جل برهانه جویا باشد و خود را سراسر بانیاز بدرگاه
حضرت بی نیاز جلت عزته دانسته و بکاه دادسازی و ستم سوزی پاس فرمان جناب یزدان یگانه منظور داشته
یاری خویش و بیگانه نسازد و در اجرای احکام شرع شریف که شرافت دو جهان دران است
و آبروی کهان و مهان بان کمی و کوتاهی نکند و بیداری در حصه سوم اخیر شب برای تهجد گزاری که چگونگی
سرفرازی آن در قرآن و حدیث دلنوازی بسا و بسیار آمن خوگیرد و هنگامی که کار گیتی نباشد بدین
کتابهای وغمزدا و سراپا زیبا مانند تفسیرها و حدیث ها و عقائد و فقه معتبر و مفتی به که فرخندگی آئین اند
و کتاب فرخی آگین احیاء علوم الدین و سراسر بزرگتر کیمیای سعادت و کتاب با هدایت عظیم
صراط مستقیم تصنیف حضرت ولی کریم و عارف حکیم قطب اوحد و غوث افرد جناب سید
احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان که خزینه دانای دین و دنیا و گنجینه بینائی هر دو سرا
اند کار بند باشد و از تهه کار دین آگاهی یافته و جان و تقوی انتباهی پذیرفته در پریشان سازی
و گمراهی اندازی ابلیس ابلیسیان پریشان و پشیمان نشود و با بینوایان و درویشان و هر آئینه
باگوشه نشینان که از مردم یکسو شده لب سوال نمی کشایند باندازه خویش داد دهش کند و بحضور
پرنور مردان ایزدی و پرستش گران داوری رفته دعاها بخواهد و امیدها خواهش دارد بیت همچو بلبل
دوستی گل را گزین × تا شوی با خرمن گل همنشین × و کناه گناهکاران را بمیزان عدالت که شریعت سراپا
شرافت راه بنوده سنجیده بیاداش رساند و با دانائی موشکاف دریابد که موافق
فتوای شرع والا کدام گناه پوشیدنی و گذاشتنی و کدام پرسیدنی و برزبان آوردنی و کدام
بزه سزا دادنی ست که بسا جا از گناه چشم پوشیدنی ست و بسیار بار بزه کار را به سزا رسانیدنی
و سر کشان را گاهی بدرشتی و گاهی بنرمی بدرستی رهنمونی کند و چون کار از پند و اندرز شرع بلند در گذرد حسب فتوای
شریعت شرف نفاذ گرفتن و بستن و زدن و کشتن کوتاهی ننماید و در کشتن دلیری نکند با اندیشه فراوان
و درنگ بی پایان پس از پرسیدن از عالمان تقوا کاران و مفتیان دینداران بعمل آرد

مصراع که نتوان سر کشته پیوند کرد بیت که سهل ست لعل بدخشان شکست ❊ شکسته نشاید دگر بار بست
وامیران رعایا و سروران سپاه تا توانند سزاوار کشتنی را بدرگاه شاه خلافت دستگاه رسانند واز چگونگی
سرگذشتش شاه را آگاه سازند واگر نگاهداشتن ویا فرستادن آن سزای کشتن موجب آشوب وفتن باشد
بناچاری آنمایه خرابی را بفتوای سعادت نمای شرع معلی از هم گذارند واز پوست کندن وزیر پای پیل انداختن
وبند از بند جدا کردن و بگلو آویختن وکور کردن وزبان وبینی وگوش بریدن و در آب غرق کردن و بآتش
سوختن واز بالا بزیر انداختن وزنده در گور نمودن و بر دار کشیدن ویا بر دهان توپ بسته بهلاکت رسانیدن
ومانند اینها که شاهان جور دستگاهان وسردار ستم پیشگان کنند پرهیز نماید و خود را بر کران دارد که همه جورهای
ناپسندیده حضرت خدای اند عز اسمه وسبب سوزش آتش دوزخ وهمه سختیهای ناگوار ای جناب دادار می اند
جل ذکره وباعث گزیدن مار و کژدم در آخرت و برزخ وشاهان که خواهان بخشش حضرت یزدان باشند عمت
مغفرته و فرمان فرمایان که آرزومند نوازش جناب آفریننده گیهان شوند عظمت رحمته از پیروی ستمگاران
دوزخ سزاوار ان واز پس گرینی ظالمان آتش خوی گان سر بسر پاکدامنی وسراسر پرهیزگاری گزینند وسزای
هر گناهی وهر گناهگاری فراخور او باشد که بلندمنش را نگاه تند برابر کشتن ست ولیت بینش را سیلی دست
سودمندتر و کیفیت تعزیرهای کهین ومهین دانشمندان دین وفقیهان ایمان ویقین در کتب فقه
دانش آگین بشرح وبسط دلنشین آگاهی داده اند همچنان بکار آورده باشد وسرمایه سزای نیک آن سرا
اندوخته و دانشمندی و پرهیزگاری که سر بسر راست گفتار وکردار باشد فرمان دهد که بدانش وبینش خویش
ناشایسته ونابایسته دریابد در یکتای نادرستی آن بر گوید واگر گونه گاهی در گفتار نادرست وناراست
شود سرزنش نکند که مبادا در راست گوئی و درستی جوئی بسرزنش بسته گردد وآنرا بچگونگی و داور بچگونگی
آن راکه رهنمائی راست گوئی گونان داده باشد او را گرامی و برتر دارد که مردم در گفتن راستی وجستن
درستی بسا باکوتاهی اند و بسیار باکی وگروهی بدنهاد و بیداد بنیاد و جویای فساد که از راستی گریزان
واز درستی برکران اند همیشه میخواهند که مردم چنانکه در خرابی گرفتارند همواره همچنین در تباهی باشند
و نیک سرشتان و بهتری جویان از ترس آنکه مبادا از گفتار راست کردار شونده چین بر جبین
و پرکین شود مهر خاموشی بر زبان راستی آئین و دهان درستی آگین نهاده میمانند و سر بسر راستی گو
و سراسر درستی جو که در راست گوئی و درستی جوئی خوشنودی جناب ایزدی جسته از ناخوشنودی دیگران
وزیان بی سودی خویش نترسیده راست گوید و درستی جوید بسا کمیاب بلکه چون آوازه عنقا کیمیا آسا بیتاب
افزاست و دین نمیشود و سنتی تابی آراو بدست نمیرسد و خوشا مردو دست نباشند که پیش دانان ستایش

سرایان دشمن دو جهان اند که زبان شان چون زبان زهر در انگبین پنهان در شیرینی ستایش نهان است
ولب کار از خوشامد دوستی بناساختی میماند **بیت** ستایش سرایان نه یار تواند ✽ نکوهش کنان دوستدار تواند
مگر نکیسا با اینان بدهم نباشند که چاکر را از خوشامد چاره نیست می باید که تا سخن از راست بدروغ نگشته
خوشامد گو دشنوا با هم خوش باشند و چون کار بدروغ بی فروغ رسد هر دو از گفتن و شنیدن باز آیند
و در جستجوی سرگذشتهای دادخواهان دور اندیشیدن داد دهی ستمدیدگان بجان و تن خویش کوشیدن ها
در نجها کشد و در دین و دنیا فرخی و فرخندگی اندوزد **بیت** بدیوان مینداز فریاد او ✽ که فریاد دیوان بود داد او
و نامهای دادخواهان چنانکه پس و پیش آیند همچنان نوشته و پرسیده باشند تا پیش آمد رنج نکشد و
پیشکاران و پیشدستان را یارای پس و پیش آوردن نماند و نادانی که بدی کسی کند می باید که همین شنیدن
سخن بسنزایش زودی نکند و در چنین کارها بپاداش سزاها باندیشه کند که لب باشد که بدروغ گوئی
فروغ دانائی دانایان تیره میگردد و چشم بینش بینایان از تاریکی بدگویان و نادراستان خیره گردد و
در پایه داد و بیداد جدائی نمی نهند و باین کارها بستمها میرسند و راستان عنقا آسا نابوده اند و راستی
چون کیمیا ناشنوده و در زمان شورش خشم بر شهریستان خاطر سررشته دانش و بینش از دست نداده
بشیوه ستوده آهستگی و شکیبائی حکمرانی در کام بخشی و داد دهی مردمان سازد و چندی از چاکران را که
با فزونی دوستی سرفراز باشند برگمارد که در زمان غم و آن خشم که دانایان بپاس ترس شاهان سزاران
زبان از سخن راست باز میدارند آن گروه نیکی پژوه نیکخواهش خوشنودی حضرت ایزدی تعالی شانه از
گفتن راست خاموش نشوند و درستی آموزی فراموش نسازند و بسیار سوگند خوار نباشند که بسیاری
سوگند خواری خویش را بدروغ با فروغ نمودن ست و دیگری را به بدگمانی نشان دادن و کار روائی
شاهی و سروری بدون مشاورت دانایان و مصالحت خردمندان نکند و بآنی که پیشازین در گفتار کنکاش
بآرایش نگارش رسیده از دانشمندان با بینش نیک و بد کار دریافته بند و بست نماید و کاریکه برهمنائی
پرخردان دریابد از ان هیچ آیین برنگردد که دانش مرد تنها دربار برداری تنهاست و پیش انبوه
دربرداشتن آن بی ستوده است و پیروزی پژوه و کاریکه از نوکران شود ببرادران و فرزندان نفرماید
و هرچه از دوشان شود خود بران دست نیندازد که آنچه از دیگران ناساخته بماند بجان خویش آنرا تواند ساخت
و هرچه از خود ناراست ماند ساختگی و آراستگی آن بسیار دشوار است و در هر آن عذر نیوشش و بزه پوش
باشند که جان انسان خاک نشان از آمیزش نسیه و نسیان ساخته اند و به آلودگی عصیان بیالوده مصراع
کسی کجا است که او دامنی نیالوده است ✽ و اگر بشیوه ستوده بخشایش و چشم پوشی از جهان برداشته شود گنهکار

بهر گناهی بسزا رساینده هر آئینه کار این مست خاک بدشواری و ترسناکی رسد مردی باشد که بیک گناه او را بسزا رساند و مردی شود که هزار گناه ازو درگذرانند باید دانست که در امور سلطنت امر سیاست که از نازکترین کارهاست و از بزرگترین دشواریها و چون چنین ست باین آئین رستگاری ازین گرفتاری بس دشواریست بنا بر آن همین بهتر و خوشتر که در همه کارها به پیروی شریعت غرا و سنت بیضا کوشیده سزادهی گناه گاران و چشم پوشی و درگذری از بزه کاران باین فتوای شریعت و دین کرده باشند و در هر دو سرا دامن خویش از آلودگی پرسش پاک ساخته و بپاسبانی راه ها و نگهبانی گذرها مردان دانا و ترسنده از حضرت یزدان یکتا و دلیران با ایمان توانا برگمارد و نیک و بد آن کارها از انها پرسیده باشند و همیشه از داستانهای کشور و همواره از سرگذشته ای گذا و تونگر گیتی پهناور آگاه و باخبر باشند که شاهی و فرمان دهی در همین آگاهی ست و بلند پایگاهی پادشاهی همین بیدار نگاهی رباعی چنان باش از حال ملکت خبیر × که گر پرزند پشه ذره گیر × همان لحظه از و باخبر × نباشی ازو غافل و نا خبیر × و با مردم چون گزدم بدشمنی نیش زن و با جهانیان مانند سیه ماران سخت دشمن نباید بود و سینه بزندان کینه نباید ساخت و گر از نشریت گرانی بهر سد زود دور سازد که همه کار سود و زیان از حضرت یزدان غرشانه و آوان پرخاشها فبا بر حکمت ها نمودار نهان داده اند و این خرخشها برای بند و بست دنیا بر روی گیتی نمایان نموده حضرت دانا تر کهتر و مهتر و فرزانه بالاتر از هر بر تر جناب پیغمبر بروی سر بسر درود و سلام خوشتر فرماید حدیث لَا یَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ اَنْ یَهْجُرَ اَخَاهُ فَوْقَ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ معنی این ست که مومن را روا نیست که زیاده از سه روز با برادر مومن خود دوری و ناخوشی گزیند بیت جدائی ز احباب کردن خطاست × بریدن ز یاران خلاف و فاست × و خنده کمتر کند که خندیدن آبرو برد و سبک ساری آرد و خنده زن در گروه مرد و زن رسوائی تن بتن شود و شرمساری اندوز حضرت داور بیهمال و جناب یزدان بیمثال جلت وحدته فرماید آیت فَلْیَضْحَکُوْا قَلِیْلًا وَّلْیَبْکُوْا کَثِیْرًا معنی این ست که مرد مانرامی باید که خنده کمتر و گریه بسیار کند فائدہ دایان بدانند که در اینجهان برشرمساریے بزه کاری خویش گریستن باغ افسرده پاداش کارهای خویش آنجهان را آب دادن ست و در چمن زار بهشت آب شادابی روان نمودن و بینایان بفهمند که در اینجا گریه و زاری بر گنه کاری خود ابر بهاری روئیدگیهای سزای کردارها دران سراست و در گلشن جنت تر و تازه نمودن گلهای ثواب شادی افزا شعر طاعت کند سرشک ندامت گناه را × باران سفیدمی کند ابر سیاه را × و چون آگاهی از چگونگی مردم شهری و لشکری از خوهای شهریاری و کارهای خوشتری و داد گستری پیوسته آگاهی دهان راست گفتار و چگونگی رسان درست کردار برین کار برگمارند و چون راستی و درستی مانند کیمیا کمیاب ست

و مثال عقار و در حجاب بنابران پیوسته از احوال نامبرده ها و همیشه از چگونگیهای آنها بیدار و هوشیار باشند و می باید که برای هر کاری چند خبرسان بی خبر از یک دیگر گمارند و گفتار آن همه جدا جدا نوشته پی بکار نیک و بد روزگار برند و آگاهی کنان آولزه گزین و چگونگی گویان بلند نامی آگین را دور سازند و گمنامان و بی نام و نشان را بروی کار آرند رباعی صاحب خبران امین شاهان باشند ✤ مقبول دل جهان پناهان باشند ✤ هم بر جگر شمگران نیش زنند ✤ هم مرهم زخم دادخواهان باشند ✤ و کامران ناپاک و شرکان دوزخ خس و خاشاک و فاتحان سینه چاک و فاجران غمناک را در کاری نزدیک و در شغلی شریک نسازند و این گروه پلیدی پژوه را همیشه بدل دانند و بی گمان انگارند که مبادا این ناپاکان در جامه یکجهتی دم دوستی فریب داده دین و دنیا را برباد دهند و همواره راستی پندارند که نزدیکی این بوم خویان سرمایه تباهی دین و دنیا و پیوستگی با این چندان دست از پیچ برکنی هر دو سرا

ست ولنعم ما قیل نظم

مار بد جز بلد رتن نه تند	یار بد عقل و دین زبن بکند	مار بد را چو بفگنی سنگی
جهد از خانه از توفر سنگی	رستن از یار بد بود دشوار	در ببندی در آید از دیوار
مار بد جز بعسرها ی مدید	ناید اندر سرا و خانه پدید	باشد آسان از و حذر کردن
نقد جان از کفش بدر کردن	یار بد از فسون و افسانه	با تو همخوابه ست و همخانه
کی دهد دست رستن از کیدش	با بدین پای جستن از قیدش	مار بد چون به بینیش دانی
یا بد را شناخت نتوانی	لسبکه خون جگر بباید خورد	تا نشود آشکار جوهر مرد
مار بد خصم این جهان باشد	یار بد خصم جاودان باشد	آن تخاصم که اهل نار کنند
همه از جد و جهد یار کنند	جهد کرده تو نی جهل وعما	تا نگیرد ضعف راه وفا
برده فرمان ضعیف وانده قوی	بهر فرمانبریش ضال وغوی	شاید اوزان خلاف این کردی

بوفاق این هوای دین کردی ✤ واز دست دادی نزدیکان هوشیار و از ستم پردازی قریبان خبردار باشند که بدست آویزی نزدیکی بردباری دستان بیداد و در پرده قریب بر دوران ستم بی بنیاد نه کنند و از شیرین زبانی فریبندگان و زبونی فریبندگان آگاه باشند که با این نادرستان در جامه دوستی کار دشمنی و بسیار این ناسازکاران در چهره آشتی دستکاری زبان رسانی می کنند چرا که بزرگان فرمان سترگان بلند نشان را پیش آمد کارهای فراوان زمان اندیشه در کار اینان کمتر و این بداندیشان و تباهی کیشان به هنگام فریب دهی و هوش ربائی بیشتر و بر همه ئی نیروان والاشان جهانداران را

باید که شیوهٔ پسندیده هوشیاری را دستکاری آرایش بادشاهی دانند و بیشتر آگاهی را دستیاری پیرایش شاهی شناسند و یکسر سود و سراسر بهبود هر دو جهان در بیداری و خبرگیری کشور و لشکر بفهمند قطعه مست بودن نیست داب و پیشهٔ ارباب عقل ✤ شاه را در سلطنت آئین هشیاری خوش است شاه باشد پاسبان ملک و مست خواب خوش ✤ پاسبانرا خواب لائق نیست بیداری خوش است و پیش شاهان کامگار در کار هر گفتار دراز را کوتاه ساخته و گفتگوی بسیار کم نموده سخن پرمغز بخوش زبانی نغز بگوید و از لب گوئی و آزار جوئی بپرهیزد و در دانش آموزی و بینش افزونی بکوشد دین افزائی و کفر زدائی کوشش ها نماید که از مردمان دانشمندان و پیرخردان بروی کار آیند و از رهروی روزگار تیرگی بی هنری و نادانی بآب دانائی و بینائی بشویند و بکوشش همه تن مردم را برای آموختن علم و دانش و ایمان و اسلام بانبیش بکار دارند و دلنشین آنها سازند که دران رنج و کوشش نیت خوشنودی خواهی حضرت خدای جل برهانه دارند تا در اینجا گنج بزرگی و دران سرا بخشش ایزدی باستر گی عز کرمه یابند ✤ اگر حق پرستی کنی اختیار ✤ در اقلیم دولت شوی شهریار ✤ و در پرورش خاندانهای دیرین که بفحوای شرع شرف آئین پرداخت انها روا باشد نگاه انداز ند و ساختی و درستی سامان جان ستانی سیف و سنانی و تیر کمانی و توپ و تفنگ آسیب روانی و تیغ بازی و اسپ تازی و نیزه گذاری و فربهی اسپان و آسودگی دلاوران و آمادی لشکران بجان و دل سازد و آرایش و پیرایش اینهمه بارا از بنیادهای جهان داری و سروری داند و از بهترین دانائیها دین و دنیا و از خوشترین بینائیهای هر دو سرا انست که دانی درم و دینار کمتر از آمدنی آن هر دو خوشگوار کند که تخم درستی کارهای ایجهان و بنیاد ساختگی آنجهان در همین است و اگرنه بگمان ابتری هر دو جهان دلنشین و بران کس از زمین و آسمان نفرین ست دانایان دین مهین و بینایان دنیای کهین گفته اند هر که را دادن افزون از دسترس باشد نادان ست و کارش سراسر زیان شعر بران عقل و همت بباید گریست ✤ که پیدا کند نوزده خرج بیست ✤ و آنرا که آمد و داد برابر ست چنانکه دانای بهتر نیست نادان کهتر هم نیست و آنکه دادنی کمتر از آمدنی دارد نادانی زیبای آفرینی و بینای نهرای گزینی ست و آنکه گرد آوری درم و فراهمی دینار خجسته آغاز و فرخ فرجام بنیت ترس وام و بیم نبودن دسترس بخورد و نوش و پوش همایون انجام میکند دانشمند دانشمندان ست و هوشمند هوشمندان و همه کارش پیش دانشمند بلندست و همه سازش نزد یک بینش گزینان ارجمند حضرت یزدانی و پاک سبحانی که بخششش از روز نخستین تا روز پسین فروگرفته و مردم دیری از ماه تا بماهی از خوان مهرش برنگارنگ بخششها تسکم سیر نهان و آشکارا گردیده در سخن بهین و دیرین خود که قرآن گزین ست فرموده و به بندگان خویش پسند خوش اندرز نموده آیت کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا یعنی این ست بخورید

و بنوشید و اسراف نکنید نظم	مال را گر بهر دین باشی حمول	نعم مال صالح خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی ست	آب اندر زیر کشتی پشتی ست	و جائی که باشند آنچنان گوش بر

آواز و نگران باشند که آن رسیدن فرمان بزودی روبری سلطان رسند و از وعده دروغ پرهیز دارند که گاهی با کسی وعده بیفروغ نکنند و گفتار راست از همه کس نازیباست و از شاهان بالانشین و سرداران بزرگ آئین نهایت ناسزاوار بدانند که راستی رستنی ست و درستی در راستی و این کار از بلندنشان می باید بکاستنی و اگر نه کار آنهاست از بلندی به پستی و همواره در ورزش تیر و تفنگ و توپ تندر آواز آذرکش اسپ آهنگ و شمشیر و خنجر تیز چنگ و نیزه ژوپین خون زیر جنگ و کشتی و اسپ تازی و شناوری و پیاده دوی پردازد و با این هنرهای شجسته و همایون سرگرم دارد و همیشه سپاهیان را چه سوار و چه پیاده بکوشش ها و درشتی ها برای همین کارهای فرخ و هنرهای فرخنده گفته باشد و بکار داشته و پیوسته شکار دوست و همواره بآن کار بکاری آغوش بنا شنند مگر گاهی گاهی برای ورزش سپاهگری به نیت جهاد فی سبیل الله تعالی و شگفتگی غنچه دل که ناگزیر پابندی پیدایش آب و گل ست هر آئینه بآن پردازند و هر یکی از دستوران با آبرو و سروران برتری جو و مرزبانان بلندی جستجو را باید که از سوی خویش همواره یک کس راست گفتار و درست کردار بدرگاه شاه دارد که نامه و پیام او را بگوش و نگاه شاه فرمان دستگاه آورده باشد و فرمان سلطان را بآنها رسانیده و فرمانداران شهرها را باید که از کوتوالان دانا بندوبست شهرها بچنین آئین سازند و اگر کوتوال نباشد خود بآن پردازند و ازین شرم و ننگ نکنند که کار کوتوالی چون کنیم چراکه بست و کشادگیتی کار بست دادافزا و جهان آرا و در بست سراسر رضای جناب خدای یکتا و اعلی بنابران میباید که همه تن بخواهش خوشنودی حضرت ایزدی فوزت شیونه این کار را پرستش بزرگ دانسته بآن پردازند آیمن داد آگین آنست که نخستین خانه شماری هر شهر و ده ها بکنند و شمار باشندگان خانه ها بنشان قوم و پیشه بر نگارند و خانه بخانه به پیمان یک دیگر آباد سازند و در هر محله یک مرد دانا را میر محله بگمارند و نیک و بد آن خانه ها برای دوربین او شود و در همه محلها جاسوسها بدارند که سرگذشت شبانه روزی از آمد و شد و شادی و ماتم و مرگ و زیست هر روز نویسان باشند و آئین بدانند که هرگاه در خانه دادی آید یا آتش افتد یا مانند این رنجی پیش آید همانزمان همسایه پشت گرمی و درستی همسایه پردازند و همچنین آئین میر محله و خبردار محله بیاری آنخانه بدود و اگر نه بزه کار و سزاوار سرزنش شوند و هیچ کس بی آگاهی همسایه و میر محله و خبردار محله جای دور دست نرود و هیچکس را بی ضمان بخانه هیچکس فرو شدن ندهند و گروهی که ضامن ندارند آنها را در سرای جداگانه فرود آمدن دهند و آبادان سازند و دران سرا نیز میر محله و جاسوس بدارند و پیوسته چگونگی آمدنی و فرج هر کدام از سه دو بینی دریافته باشند

کرآنرا خرج از آمدنی افزون باشد بی گمان دانند که بی بالائی سزاوار سزائی نیست و بجستجوی خوشی جناب داداری
قدست صفاته در همه کار پاک نیتی و نیک اندیشی و بی آزاری را از دست ندهند و این همه کوشش و همگی
کاوش ما که پیرایه گیتی آرائی نست سرمایه خوشکامی اندوزی بدیگر سرای دانند نه دستکار فراهمی درم و دینار
و دلالان هرگونه خرید و فروخت را به پختگی ضامن ها در بازارها بدارند و آئین دارند که خرید و فروخت
به فراهمی دلال و میر محله و خبردار شود تا نهیبی به فریبی رو ننماید و فریبنده بدروغی مال مردم نرباید و چند
کس در هر محله و هر کوچه و هر بازار و گرد شهر برای نگهبانی و پاسبانی برگمارند تا روز و شب در همین کوشش
و کشمکش باشند که در شهر و محله و کوچه و بازار بیگانه و ناآشنا نیاید و نماند و سیاهی جانگاهی و یا دیگری تباهی
در خانه مردم شهری و بازاری بدون خوشودلیش فرود نیاید و هیچ گونه آزارش نجوید و بجستجوی دزدان
و گره بر و جزآن زیان کاران تکاپوی فراوان نموده ازان بدکاران نامی و نشانی نگزارند و هرچه مال
و رخت مردم گم شود و بتاراج رود و دزد برد آنرا با تاراجیان و دزدان پیدا سازند و گرنه تاوان آنرا
بدهند و رخت های مردگان و مالهای گذشتگان بی سبب جستجوی و گره کشائی گفتگوی بدست آورده به بسماندگان
آنها بدهند و گرنه به پاک سرشتی نگاه دارند که ازان پشیزی بیجا نرود و چونکی آنرا به پیشگاه شاه بنویسند
تا هرگاه پس مانده مرده پیدا شود بفرمان سلطان باو بدهند و درین کار پاکدائی و نیک اندیشی را بکار
دارند که کار درم و دینار بسیار پرآزار ست و کم از نایاب روزگار و بنابر رضامندی حضرت آفریدگار
پستی و بلندی جل حکمه رنج بسیار و کوشش بیشمار بکار دارند و کد و کاوش فراوان و تکاپوی بی پایان نموده
باشند که بیاری حضرت کردگاری جلت هدایته نامی از بزه کاری سراسر زشتی و نشانی از گنه گاری سرسبز
پلیدی آغشتی مانند زنا و لواطت دوزخ سزو کاری و می و رباخواری و دزدی و دشنام بدانجام و ره زنی
و دروغ گوئی و خون ریزی و قمار بازی و مزامیر نوازی و شغل عشق مجازی که اینهمه تباهی و دوزخی سیاهی
سزاوار آتشی انداز بیخ و بن نمانند و جای یافته نشوند و گاه گرفتاری رو سیاه باین کار تباه بآئین شریعت
بهین و فتوای مفتیان اسلام فرخندگی آگین و راستی گزین هرآئینه آن گنهگار را به کیفر کردار رساند
و بشهری که آن گنهکارے باشد مزربان آن شهر را نیز بآئین شرع بزرگی اصل و بجستگی فرع چشم نمائی و گوشمال
کند تا پس ازان بفرمان حضرت یزدان بلندنشان دیگری برسر آن کاری نرود و در ارزانی نرخها کوششها
بکار برند و رنجها کشند و نگاه دارند و نگذارند که زرداران غله ها خریده انبارها دارند و هنگام گرانی نرخها
به فروشند حضرت مهتر آفرینش و سرسبز دانش پیغمبر بابروی بسیار درود حضرت خدای یکتا فرماید حدیث
مَنِ احْتَكَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ طَعَامَهُمْ ضَرَبَهُ اللّٰهُ بِالْجُذَامِ وَالْإِفْلَاسِ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَهْ عَنْ عُمَرَ رض

معنی این ست کسی که در ارزانی امید گرانی خوردنی مردم ایمانی را بندی سازد افرینده ارزانی و گرانی اما
بگرفتاری بیماری جذام و بینوائی میرند روایت کننده این حدیث جناب پیشوای نیک درره نمای بدا مام احمد
و جناب پرهیزگاری آویزه و باپاکی بی اندازه امام ابن ماجه انداز صحابی سرسبز خوشتر و سراسر فرخنده سیر
و در جهان پرهیزگاری تاجور و در لشکر دادگری زیب افسر حضرت عمر رضی الله تعالی عنه حدیث مَنِ
احْتَكَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ خَاطِئٌ وَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللهِ وَرَسُولِهِ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالْحَاكِمُ
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض معنی اینست کسی که خورش را به نگاه گران فروشی بمسلمانان بند میکند آنکس گنه کار
ست و هر آئینه حضرت خدای جهان و جناب رسول یزدان او را به مهر خود دستگیری نخواهند فرمود کسی که
خدا و رسول از و بیزار ست او بدوزخ گرفتار ست راویان این حدیث جناب سراسر راستی و سراپا خرد حضرت
امام احمد رض و بر پرستش دایم و بر راستگوئی قائم جناب امام حاکم از صحابی راستی سرمایه و پرهیزگاری پایه
و دانش آوازه حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنه و راه های آب برداشتن و بردن چه از چاه و چه از
دریا و چه از آبگیر از دیگر راه ها جدا سازند و برای زنان گذرهای دیگر باشند و نبا بر مردان راه های دیگر و
کار فرخی بار گرفتن جزیه از کافر شتی پایه و پلیدی مایه تا بین شریعت بهین و اسلام بلندی نشین که در
کتابهای دانش آگین فقهیه چگونگی آن بخوبی نگارش یافته همان سان بکار داشته باشند و دینار و درهم
آن آمدنی بخزینه سلطانی فراهم نموده و عالمی پرهیزگار و دانشمندی نیکوکار با دانش و بینش را در
هر شهر از شهرهای کشور اسلام بر کار قضا و فرمانروائی افتا برگمارد و درین کار آنچنان آئین پرزور در کار دارد
که کسی چه از سپاه و سروران لشکر دلاوری دستگاه و چه از مردم شهری و بازاری و کشاورزی از فرمانش
سر نتابند و از پذیرفتن گفتارش سر باز نزنند و بزور حضرت یزدان عز حکمته فرمان قاضی دادگر برتر
و بهتر آن چنان روان گردد که بهر کس چه از کس و ناکس از سر دروزبون ترکه فرمانش بر سد آنکس همان
زمان بدربار گوهربار شریعت شرافت و بزرگی گفتار و فرخندگی کردار آمده به فرمان پذیری حضرت قاضی
نامدار دنیا و کامگار دین آبرو افزاگردد لمولفه ✻ خلاف پیمبر کند هر که کار ✻ شود در دو عالم شقاوت شعار ✻
خلاف پیمبر مکن العزیز ✻ که باشی بهر دو جهان بی تمیز ✻ و مومنان و مسلمانان را از بدعتهای سراسر تباهی
و سر بگمراهی مانند سوم و دهم و بستم و بیستم و چهلم و سه ماهی و شش ماهی و سالیکه درین روزها خوردنی برای
روان مردگان می پزند و سر سال خورتها پخته و کارهای بزه کاری چون سرود سرائی و مزامیر بلند
آوازی نموده با ساز فریب و سوز نهیب فراهم شده عرس می نامند و گروهی در سالی بر گور بزرگی
یا ایمان ستر گی علیه الرحمه میروند و ببازیهای شیطان رهزن ره زنیهای دینداران با پرهیز و پرستیدن می نمایند

نوادان بزرگی گورستان مردان حضرت خدای تعالی علیهم الرحمة گمراهی شیطان برابر کعبه معظمه و مقدسه میکنند
و بران گورستان کارهای زشت و بد سرشت مانند گرد گردیدن و گور پوش گرفته بگرستن و گور بوسیدن و
هنگام باز گشت پشت بگور نکرده پس پا آمدن و آب شست و شوی گورها را چون چیزی بزرگ خوردن و بر رو و جسم
مالیدن و برای دور دستان برسم و راه ارمغان فرستادن و گور پوش انداختن و بر گور چراغان افروختن
و گور سنگین و آهک ساختن و بران کاخ افراختن و از دور دست بنا برگرد کشائی کارهای بسته و برای عزدارئے
دلهای باندوه پیوسته افغان و خیزان آمدن که این همه کارهای بدعی و شیطانی اند و دور از پسند حضرت
یزدانی جل اصطفائه باز دارد مگر مردم بهین و مهین مومنین اگر بنا بر خواهش بخشش گورستانیان از حضرت
یزدان با آفرینش و بخشش جل و علی و یا برائے یاد آوردن مردن و زیستن بعد مردن بگورستان روند
و کارے بدے که نه راه شریعت و سنت باشد نکنند و با مردا یزدی و دوست یزدانی عزذکره و روشن درونی
و پاک جانی بنا برگرد آوری نور جانی و پاک روانی از حضرت داور افروزنده جهانی قدست عنایته بگورستان
بزرگان ایمان و ستیگان اسلام و ایمان و ایقان رود و آن هم کاری افزون از کارهای سنت همایون
و شریعت میمون نماید و در دل خود همین داند که من از وی گردآوری انوار درون و جان از حضرت خدائے
میخواهم نه از بزرگان و خداوستان مگر اینجا بپاس همین آمده ام که چون این سرزمین بهر خباثه و مهر آفرین
نور صفاته جائے فرود آمدن مهر پدید آورنده ها و شهرها ست شاید به فراوانی بخشش و بسیاری مهر
حضرت او که دار اینجا فرود آینده و زیزان ست بهره یابم و در گرم بازاری دنیا و عقبی به آبرو چهره برافروزم باین
راه هر آئینه رفتن بگورستان بهتر ست و خوشتر و در شریعت مهتر نکوتر **ختنه** که از روشهای بزرگ اسلام
ستر گ ست و نادانان بیدانش و دیوانگان بی بینش با اینکه تا بزر بسیار دست نرسد بجز دادن درم و دینار
چگونه شادی ختنه کنیم نمی کنند و چون پسران میوه جانی بجوانی میرسند و پدران دسترس بزر افشانی میرسانند
ختنه و رسم ایمانی بجای آرند و کشادنا نهاد و دیدنا دیدبکار می آرند و ترک فرض که پوشیدن آن پسندیده
شرع بهتری گزیده ست مینمایند بنا بران همان زیبا دانند که هر شاه و گدا بر دسترس نوا و بی نوا هر چه داده خدست
داور یکتا عم عطاوه باشد در کودکی ختنه کنند و بدین ادای سنت سرو خروئی دین و دنیا افروزند و همچنین
دختران را با اینکه بکمتر پایه نا موری دنیای بد نما چونه بدست آید نکاح که سنت سراپا فوائد و فلاح ست نمی نمایند
و باین زشت آئین رسوائی دنیا و بدنامی دین بدست می آرند برای این همان بهتر و خوشتر که مانداز دسترس
بزودی و شتابی نکاح پر اصلاح نمایند و نکاح ثانی زن بیوه که در ایمان راه فراخی شیوه و در اسلام
روش فرخندگی پیشه ست بدیده ناپسندیده رسوم و روشهائے هندوان پلید ننگ میدانند و بسرمایه بی فرهنگی

دل تنگ شده آهنگ آتش دوزخ سوزنده آهن و سنگ مینمایند و او ویلا نادانی مامردم تا بکجا و بهزار
دست غم بسر رسانا که بیخرد مئی تا کجا گرا که از راه پاک ترسناک و در روش ناپاک بی باک حضرت جهان آفرین
عز مجده ماندگان را ازین ننگ گناه و زشتی روسیاه برهاند و پاک سازد آئین بنا برین همین بهین که
بهترین دستور ایمان و خوشترین آئین اسلام را انجسته و خوشتر دانسته و براه و رسم هندوان دوزخی
و کافران در سوزش آتش شاخی در شاخی نگاه نکرده بشادمانی فراوانی شادی نکاح ثانی کرده باشند
و باین پرستش پردانش حضرت ایزد با نوازش سرفرازی مینوی و پیروزی بهشت سرسبز نیکوی گرد آورده و در
گمراهی هجوم شیعه شوم و روافض خبیث و بوم تابوت و تعزیه سازی و مرثیه سرائی و سرگذشت شهدای بهشتی
شرست بکمی و بیشی بروز نشان داده خواندن و در ده روز ماه همایونی افروز محرم خجستگی افروز پوشیدنی
سبز و زنگار رنگ پوشیده خویش را بفقیر حضرت امام کبیر علیه الصلوة السلام کثیر گفتن و بسیاه پوشی خود را
ماتمی نامیدن و مانند اینها که بیخردان و نادانان میکنند هرگز ننمایند و مردم را نگذارند که بکنند و رسم و راه
تباه بدعتیان روسیاه بسیار اند و بشمار تا کجا به نگارش آرد و تا چند برای بینش بنگارد و بنا بر این همان
بهتر که مومنان خوشتر و مسلمانان نیکوتر کتاب نامور و سنت برتر را رهبر راستی گیند و دانسته آنچه
آن رهنمای راستی گرا و پیشوای درستی رسا راه نماید بصد خواهش و هزار کوشش بهمان راه رود و بصد
هزار کوشش بهمان روش بدود و شاه فرمان گستر و سرور هر پیشه و دودشکر را باید که همه شهری و لشکری
را بشور و روز نوروز ان شادی و سور بر همان دستور پر نور نگهدارد و خرد و بزرگ را بر همان آئین دین
دلنشین پاس گزین و پرستشگاه کافران سر بسر گناه و بتخانهاے تباه آنچه پیش از فرمانروائی اسلام
همایونی افزائی و فرخی پیرای باشند با نها دست درازی براندازی نرسانند و نو ساخته شدن و بتان
نو بنو تراشیدن هرگز هرگز نهند و عالمی عاملی و خداترسی و تقوی کاری و پرهیزگاری آرزومند برتری و بینی
و خوشمند بهتری ایمانی را تاب و تاب برجای احتساب کامیاب سازند تا مردم را بر دوش ایمان
نیکوتر از آفتاب و اسلام خوشتر از ماهتاب راه یاب دارند و با گروهی از اسپیان سرباز و جنگیان رزم ساز
همرکاب نمایند که اگر گاهی پرگناهی و روسیاهی نافرمانی محتسب و شورانگیزی میکند به نگاهداری و پاسداری
محتسب از دست درازی آنها پردازند و گاه جنگ آوری آن بی شرمان و دوزخیان بگرفتن و خستن
و کشتن آنان دریغ نکنند که لازم ساز رهبری دین سرفراز کافر دوزخ نشیمن ست و سزاوار کشتن و بتشدیدی
در دینداری دراز دستی و بپرهیزگاری درستی از سوے محتسب بهر محله و کوی باشد که همواره کهین و مهین
را به نیکی و پرستش حضرت ایزد رهنمای آفرینش را هنمود و روش آراد شاه دادگر در همه کشور بزور و شور

فرمان روان خیر گستر دارد که مساجد قدس مشاهد بزیور فراوانی نمازیان آراسته و زیب بی پایانی
پرستشیان پیراسته باشند و مسجد ها بهمان انداز لبسازند و پرستشگاهها بهمان برابری برافرازند که
گنجایش نمازیان آن شهر کند و باندازهٔ راکعان و ساجدانِ آن آبادی باشند چنان نشود که مسجد ها
از فرخی پرستشها واز فرخندگی نمازیها بی بهره و بی کار بمانند و بند و بست دین و کیش آن چنان بکار
آید که هر مومن و هر مسلم به نماز دلنواز باشد و بسجده و نماز سرفراز و مسجد ها بهمان شمار که مردم نمازگزار
دران جای گیرند و آن پرستشگاه ها ازان نجسته کار بیکار نمانند برافرازند و بشهرے که نمازیها افزون شوند
و نیاز بافزودن پرستشگاه و مسجد گاه حضرت آله جهان پناه باشد می باید که درکشادگی و فراخی مساجد
دیرین بکوشند تا نمازیان فزون و فراوان شده دران بگنجند و چون بخواهش حضرت آفرینندهٔ دانش
و بینش افزایندهٔ مسجد ها بنا بر پرستش بر روی کار آمد اگر مردم برای بلندنامی و آوازهٔ خوشکامی افزون
از اندازه نمازیان بسازند و آن خانه پاک از نور و پاکی افزائی مردم نمازی بیکار بماند هر آئینه آن
سرزمین جای فرود آمدن خشم و کین حضرت خالق زمان و زمین گردد و نعوذ بالله تعالی منه و عذاب الهی
العیاذ بالله تعالی عنه بر خاص و عام آن شهر و در و بام آن آبادی درستی و آرام بهر فرود آید اللهم احفظنا
مِن غضبک وعذابک آئین حکایت درسال فرخندگی مالامال که بفرمان عز و علای حضرت منان جهان
گشای شیر افگنان گروه افغانان دلیری نشان و در صفدری نمایان در کشور هندوستان بر سر
زمین کنتهیر فرمان روا و کام آرا بودند و بآئین ملوک طوائف درمیان خویشتن چند فرمان فرمادا شتند
که یکی بدیگری سرفرونمی آورد اشعار بگیتی بهر گوشه هر یکی گرفته زهر کشوری اندکی نکردند یاد این
ازان آن ازین × برآسود یکچند روی زمین × و در آنها خانِ بزرگی نشان و باستگی فراوان و با ایمان
و اسلام تابان حافظ رحمت خان افغان سربلندی داشت نمایان و سرفرازی بیکران و بابرتری دنیا
بهتری دین بکار داشت و با سروری فرمان خوشتری اسلام و ایمان درکنار و اگرچه آن گروه سروران
با انبوه یکی بدیگرے سرفرونمی نمود مگر حافظ رحمت خان را به نگاه درازی زندگانی و پرهیزگاری پرستش
حضرت داداری قدست رحمته و بسیاری فرمان روای برگیتی که درافزونی این کارها از دیگران بالانامی
و خوشکامی داشت هر یکی ازان مرزبانان او را پیشوای خود می انگاشت و در همه کارها نشان خوردی
خویش و بزرگیش می افراشت و با آنکه دلیری پیروه افغانان همه مومن پاک نهاد و مسلم اهل سنت و جماعت
راستی بنیاد بود مگر دران زمان بگمراهی نفس و شیطان در کارهای گناه سرباز یان و کارزار بزه کار سر بسر
دوزخ رسان گمراه و گرفتار شده دران تیرگی سرو پا گم کرده راه میرفتند که برخی ازان بدکاری و اندکی ازان

بزهکاری بنگارش کلک گوهرین سلک خواهد رسید و بگذارش قلم مشکین دم خواهد گرائید و دران زمان شیخ باعوان
و دوست باعظمت حضرت سبحان جلشانه و نیایشگر جناب دادگر عزامتانه و ستایش ساز شهنشاه یزدان و رهنمای
گمرهان و روشنی بخش تیره درونان در نور سر سبز شیخ عز افغان علیه الرحمة والرضوان که در کشور افغانستان در ده چمکنی
از ده های شهر لشپاور افغانان وطنی بود و گم گشتگان تیرگی گمراهی را بروشنی ایمانی وراه راست فرلموشان سیاهی گمراهی
را بچراغ پند واندرز راه مینمود و در همانروز ها آن مرد انیز دی فرخندگی افروز ها از حضرت خدای یکتا و جناب کردگار بی همتا
نورت مشیته آگاهی یافته بمهر دلی و مهربانی جانی که دوستان حضرت یزدان جل اسمه را بهم جهانیان می باشد بسروران گروه
افغانان باشندگان کتهیر و فرماندهان آفاغنه آن کشور خبر بسر سبز خوشتر دانائی گستر فرستاد و آن گروه بیهوش باده بزهکاری
وانبوه سرشار می زشتکاری را هوشور ساخت پیام فرخنده آغاز و فرخ فرجام آنکه ای مومنان پاک و افغانان بی باک از
آفریننده آب و خاک بپاک شوید و ترسناک باشید که مرا بهر آفرینش فرمائی ماه و مهر تقدس و تعالی به نوزدرون در یافت
شده که فریاد بیداد ستم بی بنیاد شما بدرگاه حضرت رسالت پناه و نبوت دستگاه جناب رسول الله تعالی صلی الله تعالی
علیه وسلم پیش گردیده بگمان دانید و براستی انگارید که اگر شما ازین بزه کاری رسوا پشیمان نشده براه نیکوکاری
نرسیدید و از بزه کاری دست باز نکشیده بپرهیزگاری نگرائید بدرودی و شتابی بکیفر کردار خود خواهید
رسید و گرفتار زبونی و تباهی شده خوار و خاکسار خواهید گردید من و شما ازین یک زاد و بوم ایم
و من و شما پسران یک پدر ایم برتباهی شما دلم میسوزد و از زاری و نزاری شما آتش افسوس
در کانون سینه می افروزد و با این همه که مبادا شما بدانید و بگوئید که درمیان گروه ما عارفی
با معارف نشده شما را می آگاهم که من افغانم و حضرت علام الغیوب جل علمه مرا این دانش
داده که بشما گفتم و بزه کاری سه گانه و گنه گاری نگارش یافته این ست که یکی خوی گمراهی
جوئی شما این ست که بزرگی شریعت بزرگ و ستر گی سنت سترگ یکسو نهاده سرشته نیازمندی
بدرویشان دروغ و صوفیان بی فروغ درست کرده اید و در ته این کار نابکار بگمراهی اهرمن
تباهی نشین بروسیاهی دین و دنیا رسیده اید چرا که آن سیه روزان و تیره درونان که بفریب
دهی شیطان نیک از بد نشناخته و مایه بی بهای زندگی برباد داده شب و روز بزه کاری سرگرم و در
گنه گاری بیشرم شده در مزامیر نوازی و سرود سرائی و وجد سازی و عشق مجازی دست بکار میدارند
و بخوردن باده دین و دنیا برباد داده در نوشیدن بنگ بی نام و ننگ و دیگر مسکرها سر سبز زیانها
گرفتار اند شما آنها را بپیشوای ره نمای دره نمای دانای دانسته بهزار جان و دل فرمان برداری می کنید
و کار خجسته کردار امر معروف و نهی منکر را گذاشته آن درویشان گمراهی مذنیشان را از زشتی و زبونی باز نمیدارید

دوم کار سیه کار و زشتی سیه کار اینکه درهم و دینار سیم و زر را با میز شش عشر نامزده ساخته بجای سره میفروشند و این مایه بی سر و پایه را بزور فرمان روائی بلند پایه ساخته آید سوم خواری و زاری بدکاری آنکه مسجدهای نور افزا و فیض پیرا که بفرمان حضرت سبحان قدس شانه بنا بر پرستش خباب باآفرینش بر روی روزگار آمده اند بر ابلهی آوازه دولت و دینار زیاده از اندازه و خواهش و نمازیان ساخته آید و آن مساجد قدس مشاهد با اینکه بسیار از شمار نمازگذاران و پرستش کنان اندازه فرخندگی نماز و فرخی پرستش سرفراز بی بهره میمانند و حضرت شیخ فرخنده و فرخ هرچند آن انبوه ستم پژوه بیداد رخ را بانند و پندار جمند و بلند فرموده لیکن بیداد منشان و ستم اندیشان که مست بادهٔ دین و دولت برباد داده گمراهی اهرمن دین و ایمان شکن بودند از خواب ناخوش بره کاری بیداری نیافته همچنان در بیهوشی کارهای نامشروعی مدهوش ماندند انجام کار آن گروه تیره روزگار یکان خواری و رسوائی کشید که بعد از گذشتن چند روز از روزهای پندواندرز پیروز خباب شیخ بهروز برشتی آن تیرگی و زبونی آن چیرگی بفرمان حضرت خدای جهانیان عم عفوه به بی بود نیها که سرگذشت آنها در دفتر تاریخها نوشته شیعی شینعی شجاع میدان عصیان و جبان عرصه گاه پرستش خباب یزدان تبارک شانه شجاع الدوله بدولت نور ایمان که دران زمان از بزرگتر سرداران سرزمین هندوستان بود بزور بازوی بی نیردی کفار نضاری گمراهی جستجو با لشکر فراوان و سپاه بی پایان بر سر آن مومنان تاخت آورده سرگرم پیکار و دست کار کارزار گردید و دران گیرودار حافظ رحمت خان شهید شهادت چشیده سرخروی دو جهان گردید و دیگر سروران آن گروه افغان قصد زبونی و هزار زیانی کشور و همه سرمایه وزر بدست دشمن بی هنر تاراج داده گریزان و پریشان گشتند و آن رافضی تباهی راضی برهمه فرمان روای آنها فرمان روا گشت و بسی برنیامد که بباد افراه کرده خود گرفتار کشته بزودی و شتابی از بستر ناز و زندگی برخاسته بر خاکستر جانگداز نیستی جا گرفت لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَلِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ربا**عی** هر روز که زر در آید که منم ✤ خود را بجهانیان نماید که منم
چون کار جهان بر او قراری گیرد ✤ ناگاه اجل زر در آید که منم **قطعه** زروز گار همین حالتم پسند آمد ✤ که خوب نیک و بد روزشت در گذر دیدم ✤ برین صحیفهٔ مینا بخامهٔ خورشید ✤ نگاشته سخنی خوش بآب زر دیدم
که ای بدولت ده روزگشته مستظهر ✤ مباش غره که از تو بزرگتر دیدم ✤ **فائده** باین افسانه نمائی فسانه و راستی نشانه داستانهای روشنی درونی حضرت مرشدی و استاذی ادام الله تعالی فیوضه بیادم آمد بنا بران خوشم گشت که چندی از داستانهای مرشدان خویش و برخی از سرگذشتهای دیگر حضرات صوفیان صفا اندیش بنگارش در آورده صفا کیش خویش بدست آرم و بمهر بلندی بخش

سپهر علم انعامه تر دآن در مینوی مشکبو آسایش موبمو بیایم **حکایت** حضرت دادار روزی دو هر دیار و جناب کردگار سازندهٔ روزگار جل سلطانه بمهر بالاتر از ماه و مهر در کشود عرفان بس ارجمند پایه و بلند مایه به بندهٔ برگزین و پسندیده خود سعید اسعد و شهید ارشد و برکافران اشد حضرت **سید احمد** مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان ارزانی فرموده بود که مکاشفات سراپا راست و مشاهدات سرلبری افزون بی کاست ازان بزرگ بس سترگ اسلام آراست آشکارا میگشت که دران یکی سرموی و پیشکی کمتر از شگاف موی رو نمانیگشت بگاهی که نفس انفس آن اقدس از زمان دراز در لشکر پدرم همایونی ده و خجستگی بخش بود بعنایت تقدس و تعالی به فرخندگی و فرخی انفاس آنغرفان شناس زور لشکر باشور و کام سپاه سراسر سبور و نام دلاور پیش تا دور دور بود و در هنگامی که انگریز کفرانگیز و شرک ریز یا بار خدایا بحقانی تو که سرو پایش ریز ریز آمین بر پدرم لشکر کشی نمود و جویای آشتی بود و دران زمان که وه مه بگوناگون روش گفتار داشتند و بزنگارنگ سخن داستانها میزدند چندی میگفتند که انگریز این امیر کافران خونریز را بنمودن آشتی و دوستی کشور یک کرور زر خواهد داد و برخی برزبان داشتند که این امیر درین دوستی و درستی بر فلان ملک فرمان روا خواهد شد و پاره از مردم دم میزدند که باین یک جهتی بآن پایه برتری آبرو و بفلان سرمایه بهتری آرزو در همه هندوستان نا مجو خواهد شد دران روزها حضرت مرشدنا روزی با عالمی پرهیزگاری و تقوی کاری با ورع موفور مولوی **سید نور** یکی از کم رازدانان آن رازدان عرفان بود براه گفتار سراسر این راز آشکار افرمود که شما یاد دارید و بیگمان انگارید که آنچه درین زمان مردم از سود بهبود این امیر با نمود زبان میزنند نا باین همه چنین هست و ناشدنی آنچه کار این سرور خوشتر شدنی هست و بر روی روزگار آمدنی بالهام یزدانی بشما میگویم که انشاء الله تعالی پس از درستی راه و برسم دوستی آن و آن شهر خواهد یافت و فلان و فلان بلده زیر فرمان خواهد ساخت و پس از گذشتن زمانی من بیاری حضرت کردگاری و دستگیری جناب پروردگاری عزّ و علی علم خجسته نهاد جهاد و در فش خوشکامی غزا فرخ بنیاد افراشته در کشور این سرور اسلام سر بر گذر خواهم کرد بسر نوشت ایزدی و داداری جل ملکه همه کارهای آشتی پدرم و فرمان روائی بر همان شهرها و آمدن حضرت مرشدنا با هزاران فرخندگی و شادمانی و بیشماران فرخی و کامرانی در کشور فرمان روائی پدرم همچنان شد که فرموده بود و چون بفرمان جناب کیهان بان رفع امره حضرت شیخ ما و مرشدنا برا برفرموده خود در لشکر و کشور پدرم آبرو افزا و رهنمای ما همه ها شدند از مولوی سید نور مذکور که دران زمان بکار افتار لشکر خوش سرو کاری داشت پرسان آمد استان پاستان شدند مفتی موصوف بی شمار آفرین بر راستی دانش درونی آمد دست حضرت یزدانی نمود **حکایت** ره نمای روان دین و حضرت خدا تعالی شناس به یقین تقوی توامان جناب حاجی **زین العابدین خان** سلّمه الله تعالی المنان

که داستان نیکش و سرگذشت پاکش پیش ازین درین نامه خاکساری نشانه بنگارش رسیده است
حضرت پیر و مرشد ما در ابتدای جوانی بآن دوست یزدانی از حضرت ایزدی جهانبانی نوید شادمانی
فرموده بودند که بمهر جناب تعالی شانه درین خاکدان زندگی فراوان خواهی یافت چنانچه بخواهش
پروردگاری جل ذکره تا اکنون که ازان زمان تا این آن روزگار یک قرن بسر آمد نفس نفیس حاجی
مذکور بتوانائی توانا است و آرزومندان راه حضرت خدای را راه نما و مردم را از جان روشنش فراوان
روشنائی ایمان بکام ست و جهانیان را از فرخی نزدیکیش فرخندگی اسلام خجستگی فرجام مدام جناب داور
پاینده عز قدمه زندگی آن بافرخندگی را دراز کناد آمین حکایت عارف سراپا برتری و سراسر بهتری
و سرسر خوشتری شناسای رازهای خفی و جلی شیخ جمعه که یکی از مریدان و خلیفه های مرشد جهانیان
و رهنمای زمانیان حضرت شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان ست و پاره از بزرگی و برخی از سترگی ذات
بافرخندگیش پیش ازین درین نامه نادانی نیامه بنگارش رسیده پس از واقعه عالیه شهادت یکسر
شرافت آن حضرت بنیروی نور درون مردمان بیرون را در باره کشور افغانستان آگاهی افزودند
که با اینکه باشندگان این سرزمین بشریعت و دین جناب جهان آفرین گستاخیها و دست درازیها
نموده اند و دل جگرگوشه پیغمبر سرور انبیا و نور دیده علی اصفیا بنا فرمانیها آزرده بیگمان ازینها ناخوشنودی
جناب ایزدی شده بر اینها بزودی خشم حضرت الهی نعوذ بالله تعالی عنه خواهد آمد و بیادافش بدکرداری
خویش خواهند رسید شکرگزاری حضرت پروردگاری چه نویسم که پس از چند روز ازان گفتار هوش
افروز ارزانی خوردنی آنکشور رو بگرانی نهاد و ازین رو بپریشانیهای بیکرانی پدید آمد و پس از چند روز
بدست بردن لشکر ستم آور کافران سنگان سکهان دوزخیان همه مال و منال و زن و بچه و جان و آبرو
برباد فنا رفت و از بیداد آن گروه ستم بنیاد و کفرنهاد بر سر آن فاسقان و فاجران رفت آنچه رفت

نظم دل در قفای او ز برم رفته رفته رفت × خون جگر ز چشم ترم رفته رفته رفت × خار یکه
رفت در سر راهش بپای من × قسمت ببین که تا جگرم رفته رفته رفت × و هنوز دریای خشم جهانسوز
جناب گیهان افروز که ما را از و پناه او باد آمین بر سر آن سرزمین به بسیاری جوش و بیشماری خروش
سزارسان ست و کیفر کردار دمان نعوذ بالله الا علی من غضب الله تعالی نظم زسیل گریه من
در جهان خبر نماند × بخاطر تو همان گرد کین من باقیست × به سهو نام فراق تو بر زبانم رفت ×
هنوز تلخی آن نام در دهن باقیست × حکایت عالم علوم و دانای فهوم دانشمند بلند و خردمند
ارجمند فاضل جلیل و رشید مولانای محمد اسمعیل شهید علیه الرحمة والرضوان که بمهر برافرزنده سپهر عز و علا جانش

از بزرگتران عالمان عرب و نامش از سترگتران فاضلان عجم بوده و اندکی از حال با افضالش پیش ازین
درین نامه خاکی کامه پیرایه پذیر تحریر گشته اگرچه دانشش در علم و دانش و فهم و بینش و گفتار با گذارش
و نگارش خوشروش بی همتا و یکتا بود لیکن تاثیر باطنی که سرگردان بیابان گمراهی را رهنمائی و هر دم گمشدگان
تیرگی ضلالت را بروشنی هدایت کشان کشان آرد نداشت مگر از روی مباهات اندوزی که مولانای
سراپا ذکا و پرهیزگاری رسارا ببرکت بیعت سراسر بکرمت امام عرفان کام و صفا مقام جناب شیخنا
و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان دست داد و خوش مرام و خجسته کام ساخت بعنایت ملک منعام
عز ملکه در پیوند و اندرز آن فرو برز تاثیر هدایت و رهنمائی آشکارا و هویدا گشت و آن اثرش بر جهانیان
روز بروز اندک اندک افزون بود شعر ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد × که مرغ هر چمنی گفتگوی او
دارد × تا آنکه حضرت امام بلند نام و ارجمند کام و قدسی مقام بعد سیر و گشت خشکی و تری و سرفرایی
ادای مناسک حج شرافت مآبی و زیارت مکه معظمه و مدینه منوره بوطن اصلی باز آمدند شعر در مکه دور
مدینه گشتی × گوهر بودی خزینه گشتی × و پس از چند روز حضرت جلیل و سعید مولانای محمد اسمعیل شهید
را بهمراهی عالم تقوی دستگاهی و فاضل ورع پناهی و در عرفان حضرت سبحان جل حضرته سر بسر
با انتباهی رهنمای هر گمراه و غوی مولانا عبد الحی که چندی از داستان سراسر ایمان آن سراپا ایقان درین کتاب
عاجزی کمتساب نوک ریزنگاشته دستوری رفتن فرمودند و بوقت وداع بمولانا محمد اسمعیل شهید ارشاد فرمودند که
انشاء الله تعالی درین بارگه مولانای خوش گفتار بشهر شاه جهان آباد بزم پند و اندرز خواهند آراست در مردم شوری
از ناموری خوشتر و رهنمائی خواهد برخاست و بیشمار مردم از پیروان نفس و شیطان گردم از گمراهی باز آمده براه
راست دین و شریعت گامزن و پاستوار خواهند شد و بعنایت حق جلت هدایته هنگامه رهنمائی دین و
کارخانه راه یابی شریعت برین دران شهر درین همچنان شد که حضرت امام خوشکام بباری الهام فرموده بود که چون آن هر دو
آفتاب آسمان ایمان و ماهتاب سپهر ایقان بشهر شاهجهان آباد مبارکی افزاشدند مولانای اجل و افضل عبد الحی بدستور دیرین خویش
محفل وعظ گوئی می آراست و مولانای اکرم و اعظم محمد اسمعیل بعادت قدیمه خویش بهرکاری در همراهی مولانا سراپا آگاهی جناب
عبد الحی بسر میبرد پس از روزی چند که مولانا بزرگ عبد الحی از شهر شاهجهان آباد بوطن اصلی خویش که قصبه پهلت نام دارد
و جای دیرینه پدران و نیاکان شان ست در سر سفر شدند آن رفتن بمولانا رشید محمد اسمعیل شهید فرمودند که
شما پس از ما کار پند و اندرز را بکار دارید مولانا محمد اسمعیل صاحب از ان اباء آورد و در پاسخ شان
حضرت مولانا عبد الحی رح ارشاد امام زمان و مرشد جهانیان علیه الرحمة والرضوان بیاد داد
از شنیدن آن جناب مولانا محمد اسماعیل گردن نه و فرمان پذیر شد و بعد از رفتن حضرت مولانا عبد الحی مولانا محمد اسماعیل

بهدایت جناب پروردگار جل برهانه در هر هفته دو بار روز جمعه و شنبه هنگام پس از بانگ بزم روشن وعظ می آراست
و در هر بزم هزاران مردم در مجلس تذکیر که دران شهر بیشتر در محفلهای وعظ دیگر عالمان آنچنان کمتر فراهم میشدند
بگرد می آمدند و کافران مومن و فاسقان صالح و مبتدعان پیرو سنت میگشتند و مولانا رهنما خوی نیکی گرا داشت
که بهجز بزمهای نگارشیافته آنکس که خواهش میدید خدمتش را بنام مهمانی میخواست و یا آنکه همین خواهش
شنیدن پند و اندرز بزبان می آورد و بخانه اش رفته به پند دلبند هوش افزایش و بینش پیرایش میکرد بفضل
الله تعالی آن شهر با خجستگی و هر چه از اهل کوچه و بازار فراخ و چه از باشندگان کاخهای باسنگ لاخ همه را
راه بباب سعادت و پایه اندوز کرامت گشتند و چه شاه و گدا و چه علما و جهلا بدستگیری رهنمائی تقدیری از گمراهی
کفر و بیراهی شرک و روسیاهی بدعت و تباهی فسق و فجور روبراه آمن بر جاده شریعت و سنت و راه تقوی و ورع
استوار دم و قائم گردید شعر روشن شد از قدوم تو ای نور چشم من ❖ غمخانه ام که تیره تر از چشم کور بود ❖
بافضال حضرت ذوالجلال شگرف گلزار رهنمای آراسته و شگفت چمنزار پرهیزگاری پیراسته گشت آنانکه
از روزگار دراز با روزه و نماز ناساز بودند بهدایت حضرت کارساز مجد شانه بروزه داری و نمازگزاری سرفراز
گشته در کوشش آنکه گرمان بی روزه و نماز را روبراه آرند دمساز گشتند و کسانیکه از پشت پا به فسق و فجور میکوبیدند را
بفضله جل ذکره تائب راستکردار گشته بروش شریعت و تقوی نفس راست و کامزن گردیدند دران شهر
آباد و کشاد بزمی آراسته نمیگشت که بزمیان در گفتار خود با در گفتگوی ثواب جوئی امر معروف و نهی منکر نمیکشادند
و روزان و شبان در کوچه و بازار جا بجا نشسته و ایستاده و روان در میان خود سخن شریعت و دین می نمودند شعر
چه عشرت است ندانم که هر طرف در باغ ❖ ز شاخ گل قدحی از سر صفا ئی ست ❖ مگر چون گونا گونی حکمت
تقدیری حضرت الهی جل علوه در برابر هر خوشی اندوه و هر گنج رنج و هر گل خار در دین کهنه دیر در کار میباشد ع
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند ❖ بنابران بسیاری از ناکسان و تیره دونان که بسر نوشت و نهاد
از نور و نیکی گریزان و تیرگی و بدی آویزان میباشند دران زمان سراسر انوار و یکسر نیکوکردار گرد دشمنی بکمر بند
رنج رسانی آن عالم حقانی استوار بربستند و بدروغ و بیفروغ بگفتار ناهنجار حضرت مولانا تقوی سرو کار و پیروان
او را میرنجانیدند تا آنکه روزی حضرت مولانا هدایت افروزی دراز دحام خاص و عام زبان خوش کام
بصد خوشی فرجام جنبان داشتند و نادانان دین و دنیا را دانش هر دو سرا مے آموختند و مردم
آن بزم خجسته را باندرز آن دانای چون فرشته اندازه و سرشته درستی دین بالمندی پیوسته بدست می آمد
و همه کس باده حلال ذکر ایمانی و تذکیر قرآنی سرخوش نشه نورانی بودند که بیراهی هر من مردی کم بختی کاردی
برای کشتن مولانا سرو چمن ایمان و گل گلشن اسلام زدگر نبادانی آن نادان بدگری رسیده او را با مدک زخم می

ساخت و چون آن بدکار تیره روزگار را گرفتند و از آن بدسار جستند دریافتند که بگینه پلیدی آگینه بناگشتن
مولانا روشن سینه زده بود لیکن نگهبانی حضرت داد گری یکسرستر گی نباشنا شکلی بر دیگرسے زد و ران هنگام
شورش از دحام جناب آن علام فرمود که مردم با شتلم بفریب دیو بی سرو دم میخواهند که زبان راست گوئی
و گفتار راستی جوئی ما را باین بیم دهی بی سر و پا و ترس نمائی بدنما خاموش باش زندو نگار این گفتار از صفحه
روزگار نابود نمایند ایزد جهان جهان آفرین بسخنم گواه که انشاء الله تعالے نابود این رهنمائی ناشد نسبت
و رو نمائی بس هدایت بالبندی پیدایش گر فتنی مصراع قضای آسمانست اینکه دیگر گون نخواهد شد
بیت چراغی را که ایزد برافروزد ❁ هر انکس تف زند ریشش بسوزد ❁ که بمهر فرمائی و نوازش نمائی جناب ایزد یهی
بزرگی و بستر گی شهره این کار و بار رهنمائی و آوازه این نور هدایت افزائی در سپهر هاے بالا فرشتگان و الا آنجا
هنگامه شورش پذیرفته که تا این زمان درین جهان برخی ازان رو نما نگردیده انشاء الله تعالی خواهید دید
که ازین دریاے بیکران بخشایش حضرت یزدان بچه اندازه بی شماران رو دهاے ایمان شاداب ساز
گشت کافران و فاسقان و جوهاے اسلام تری و تازگی بخش زمین افسردلان فاجران و مبتدعان در جهان
و جهانیان روان خواهند گردید بیت این مراتب که دین جزوی است ❁ کار کلی هنوز در قدر است ❁
حکایت دوست حضرت یزدان و نزدیکی یافته بارگاه جناب پیدا ساز گیهان جل شانه الاعلی
ایزد شناس بانام درست ساز پخته و خام شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة و الرضوان میفرمود که از جناب خدای
یکتا دالا نوید شادمانی امید وار استی جاوید میدارم که انشاء الله تعالے نسبت ایمانی من در جهان نابود
نشیمن رو ز بروز در افزونی و بلندی خواهد ماند و بمهر و عنایت حضرت کردگار جلشانه کشور هندوستان و
خراسان از چرک شرک و پلیدی بدعت یکسر پاک و صاف خواهد شد و با نوار ایمان و اسلام روشن
و بگلهاے امانت و دیانت سرسبز رشک افزاے چمن و هزار گلشن خواهد گشت و بفضل حضرت قدیم
واجب التعظیم آن کرو فر دینی و آن گرم بازاری ایمانی تا ایام ها ی دراز و روزگار هاے درازی
پرداز بفرخی و خوبی خواهد ماند شعر برفراز د چو علم آه سحرگاهی ها ❁ دو جهان پر شود از کوکبه شاهی ها ❁
زهی نوازش شما هنشاه با آفرینش که بنزدیکان خویش ارزانی میدارد و خهی بخشش شاهی بخش
بیکاوش که بدوستان خود مهربانی میفرماید بزرگیش بسیاری ستر گیهاست و ستر گیش بیشمار
بزرگی آری بهرش کاری روشندلان بهین روش روشن ست و بلی بداد ش انوار در رونے
پاک اندرونان برهین آئین بشگرف کاریها دریافتن در مثنوی نوری حضرت
مولوی معنوی جناب اولوی علیه الرحمة ❁ این طبیبان بدن دانشورند ❁ بر مقام تو زتو واقف ترانند

تا ز قاروره همین بینند حال | که بدانی تو از ان رو اعتدال | هم ز نبضش و هم ز رنگ و هم ز دم
بو برند از تو بهر گونه سقم | پس طبیبان الهی در جهان | چون ندانند از تو هیگفت دهان
هم ز نبضت هم ز چشمت هم ز رنگ | صد سقم بینند در تو بیدرنگ | این طبیبان نو آموزند خود
که بدین آیات شان حجت بود | کاملان از دور نامت بشنوند | تا بقعر زاد و بودت در روند
بلکه پیش از زادن تو سالها | دیده باشندت ترا با جالها | حال تو دانند یک یک مو بمو

حکایت

ز انکه بر بو دند از اسرار هو | آن شنیدی داستان بایزید
کو ز حال بوالحسن پیشین چه دید | روزی آن سلطان تقوی میگذشت | با مریدان جانب صحرا و دشت
بوی خوش آمد مر او را ناگهان | در سواد ری ز سوی خارقان | هم بدانجا نالهٔ مشتاق کرد
بوی را از باد استنشاق کرد | بوی خوش را عاشقانه می کشید | جان او از باد باده می چشید
چون در و آثار مستی شد پدید | یک مریدا در ازاندم بر رسید | پس بپرسیدش که این احوال خوش
که برون ست از حساب پنج و شش | گاه زرد و گاه سرخ و گه سپید | میشوید رویت چه حالست و نوید
میکشی بویی بظاهر نیست گل | بیشک از غیبست و از گلزار کل | ای تو کام جان هر خود کامه
هر دم از غیبت پیام و نامه | گفت بوی بوالعجب آمد بمن | همچنانکه مر نبیی را از یمن
که محمد گفت بر دست صبا | از یمن می آیدم بوی خدا | بوی یاری میرسید از جان پاک
بوی یزدان میرسد هم از اویس | از اویس و از قرن بوی عجب | مر نبی را مست کرد و پر طرب
چون اویس این خویش فانی گشته بود | آن منی آسمانی گشته بود | آن هلیله پرورید ه در شکر
چاشنی تلخیش نبود دگر | آن هلیله رسته از ما و منی | نقش دارد از هلیله طعم نی
این سخن پایان ندارد باز کرد | تا چه گفت از وحی غیب آن شیر مرد | گفت ازین سو بوی یاری میرسید
کاندرین دم شهر یاری میرسد | بعد چندین سال میزاید شهی | برزند بر آسمانها خرگهی
رویش از گلزار حق گلگون بود | از من و اندر مقام افزون بود | چیست نامش گفت نامش بوالحسن
خلعتش را گفت ز ابرو تا ذقن | قد او و رنگ او و شکل او | یکیک و اگفت از گیسو و رو
خلعتهای روح او را هم نمود | از صفات و از طریق و جا بود | بر نوشتند آن زمان تاریخ را
از کباب آراستند آن سیخ را | چون رسید آن وقت تاریخ رست | ز ان زمین آن شاه پیدا گشت و جست
از پس آن سالها آمد پدید | بوالحسن بعد از وفات بایزید | جمله خواهی او ز امساک وجود
آن چنان مدرکه آنش گفته بود | لوح محفوظ ست او را پیشوا | از چه محفوظ ست محفوظ از خطا

این نه رمل است و نجوم است و خواب — وحی حق والله اعلم بالصواب — از پی رویش خامان خلقیان
وحی دل گویندوی را صوفیان — وحی دل هر کس که منظر گاه اوست — چون خطا باشد که دل آن گاه اوست
مومنا منظر بنور الله شدی — از خطا و سهو ایمن آمدی — تمت

وصیت سی و دوم در آئین فرمان جهانبانی و روش سلطانی حکمرانی

خدائی که این لاجوردی سپهر — برآراست از انجم و ماه و مهر — چنین طرفه بنیاد عالم نهاد
خرد در سر و مغز آدم نهاد — بدارائی عالم بی مدار — شهان جهان را شد آموزگار
بظل الهی محترم کردشان — لباس بزرگی کرم کردشان — حضرت آفریننده انس و جان

جل ملکه پایه شاهی پس از پایه برتری و بهی پیغمبری و خداوندی بهتر از بهتری فرموده و جناب جان بخش
روزی ده عزرزقه پایه گاه پادشاهی سوای بلندگاه دارجمند دستگاه پیامبری و مردانیز فرشته
از خوشترین ها نموده بقدرت حضرت قدیر قدس تقدیره انتظام مهام خاص و عام به رتبه فرماندهی بازبسته
و نظم و نسق بنی آدم بل بسیار دیگر عوالم بمنصب پادشاهی محکم پیوسته اگر شحنه عدل ملک عادل شاه
ستمگاران دمار از نهاد روزگار برآرند و اگر تازیانه ادب سلطان آئین نشود بدکاران چمن شریعت
و گلشن طریقت را باد خزان بزه کاری خراب و بی آب سازند **بیت** اگر چوب حاکم نباشد
زپی × کند زنگی مست در کعبه قی × اولوالامر نائب حضرت خداست نور برهانه وصاحب فرمان خلیفه
بنی سراپا اعتلا علیه اکمل السلام والثنا اطاعت صاحب خلافت بر جمیع خلقت واجب و انقیادش
سر بسر حکم مآرب در قرآن کریم جلت کرامته برترمنشی های سلاطین وارد اند و در احادیث نبی عظیم علیه الصلوة
والسلام بلند پایه گیهای شاهان والانشین صادر آبادی دنیا جهان بانی نهاده اند و آبادانی جهانی بر حکمرانی
گذاشته حامیان دین و شریعت حاکمان سیاست اند و یاوران اسلام و ملت فرماندهان سلطنت
بیت خلاف رای سلطان رای جستن × بخون خویش باید دست شستن × وحسن ثواب در
عملنامه مالک رقاب نصف احتساب بلاحساب ست و قهرمان معدلت قباب بدرجات جنت کامیاب
اگر طراوت ملک ست بآب یاری عدل ملک ملک ست و اگر آسودگی لشکر فاتک ست بعطا و سخا
مملوک شاه با معارک ست اگر عزت سنت عزت سلطان باثروت ست و اگر شرافت ست شرافت
شاه بافضیلت ست جان تنظیم زمانیان جان حکمرانست و روان تنسیق دورانیان روان
ملکران عبادت سالهای ریاضت کیشان به نصفت یک ساعت صاحب گیهان باشریعت نمیرسد

وثواب لیالی وایام نفس کشان باجرداد چند نفس ذوفرمان بطریقت نمی ارزد سعید دارین صاحب قران عادل ا
وحمید کونین خلافت مکان عاقل حضرت الله عزوجل که نشاطی برابر نشاط حکم نهاده وبنابران ست که حاکمان درین
انبساط سوای رضای جناب خداوندی عم انعامه نجویند وجناب خداجلت رحمته که انبساطی خوشتر از انبساط امر
ننموده برای آنست که آمران درین نشاط بغیر استرضای منعم یکتا عزت وحدته نخواهند شکر نعمت خلافت اتباع
شریعت ست وسپاس رحمت سلطنت اقتدای سنت **بیت** خلاف پیمبر کسی ره گزید ❁ که هرگز بمنزل نخواهد
رسید ❁ خاقانی به تقوی عزت نشانی ست وقاآنی بورع خوش توانائی خیر عمل اهل دول افضل از اعمال خیر خلایق
فقر متصل ست وخصائل صواب ارباب دولت در ثواب بهتر از عبادات عامه خلق مسکنت حاصل وگناه
شاه تباه از باد افراه دیگران ست ونامه اعمال بادشاه ستم دستگاه سیاه زیاده از زشت نامهای سائر گنهکاران
ملک گیران عادل بهتر از دنیا در عقبی شاه ست وحکمران دادشامل نیکوتر از نیجاد رجنت بادشاه **بیت** اگر خواهی از نیکبختی
نشان ❁ درظلم بندی بر اهل جهان ❁ جهانگیر آشموس زمین اند که بعونه ارفع از شرق تا غرب گیتی ستان میگردند
وعالمگیران اقمار اقطار ارضی اند که بنصرته اقدس در چار سوی ربع مسکون آفاق گیران میدوند سپاه قیصری
دستگاهان سیارگان غبرا اند که در جهانگردی مانند باد وزان قرار نمیگیرند ولشکر خاقانی اتباهان ستارگان خاکی اند
که در ملک گیری مثل ابر روان ساکن نمیشوند **بیت** همان به که لشکر بجان پروری ❁ که سلطان به لشکر کند سروری ❁
جل کمال الله تبارک وتعالے که چه قدر صنعت عجیب خود در وجود حکمت آمود جهان کشایان موجود فرموده وعز فضل
الله الاقوی والاکبر که چه مرتبه ظهور قدرت پرشگفت خویش در ذوات رفعت اندود کشورستانان مشهود نموده
بعنایته تعالی عزتے که نصیب خلفاست دیگر از اکجا در اداے شکرش اتباع شریعت باید وباکرامه تعالے
دولتی که مقسوم ذوات فرمانفرمایان بهست در ماسوائے اینها محو ومنسی بسپاس داریش اقتدا بسنت شاید اگر بنظر
انصاف نگرند معشوقان حقیقتے خرو انند که اهل عالم کارهاے آداب نیاز که بمعشوقان زیبد بصد مراتب بالا
به نسبت دیگر معشوقان بنجاقانان میکنند واگر بفکر برتدبیر قیاس سازند دریابند که محبوبان تحقیقے شاهان اند
کروزگاریان معاملات خدمتگذاری وجان نثاری که با محبوبان مهوشان سفر دبهزار مدارج فائق تر از حال
دیگر محبوبان با بادشاهان بجا می آرند **بیت** پاسے درزنجیر پیش دوستان ❁ به که با بیگانگان در بوستان ❁ ناز برداریے معشوقان دلنواز که کار عاشق بانیاز ست سرسبز شعار چاکر سلطان ثروت اندوز
وجانفشانی بفرمان دلبران که شغل شیفتگان فریفتگی دمسازست سراسر ثمار نوکر ذوفرمان حشمت ساز است
بیت گر بر سر وچشم من نشینی ❁ نازت بکشم که نازنینی ❁ شورفغان آشوب گلرخان مضمون رنگین
شاعران فصاحت نشین است وصدق شورش وشغب هنگامه کشورکشایان چون نقش نگین عاشق

فدائی و مجنون شیدائی که دیده و جان باز بحکم شاهی و نثار بامر بادشاهی بیشمار دین و شنیده حسن ظاهری
خوبان خاطر فریب فقط بمضامین شعر افتنه آراست و جمال جهان پیرای منتظمان گیهان با ایمان و نظمان
با اسلام و ایقان در دواوین نشاتین شهره و آوازه ثبت نماچار بالش نشین دولت اند که خواجگان و
غلامان در پیش خدمت آنها دوان اند و مشکا ساز جلالت اند که احرار افزون از عبید در فرمان بردانی
شان شتابان **شعر** هرچه گوید برای او گوید ❊ هرچه خواهد برای او خواهد حضرت ایزد عزت بخش عم انعامه
که این همه ناز و نعمت باصحاب حکومت ارزانی داشته محض بپاس آنکه سلاطین تمام عمر همه تن در راه
شریعت و دین مصروف شوند و جناب داور شروت ده سالت عطیاته که این جمیع عیش و طرب بارباب
ابهت مرعی فرموده صرف بنابرانیکه حکام سموت آئین کلیه حیات جمیع سعی و جهد بخدمت شرع مطهر و احیای
سنت اطهر مشغول گردند **شعر** نهال سایه ور شرع میوه دارد ❊ چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست
اگر سلاطین بر جادهٔ اتباع شریعت غرا قدم نخواهند نهاد لاجرم روز حشر در آتش دوزخ بحال بدتر از سگ
و خوک گرفتار خواهند شد و اگر بادشاهان بر طریقهٔ انیقه سنت معلی قائم و ثابت نخواهند ماند لامحاله در
عقبی بعذاب نار بحالت زشت تر از زشت و پلید تر از پلید مبتلا خواهند گشت اهل حکومت و دولت را
حضرت شاهنشاه آله عظمت مملکته هرقدر که در دنیا طرب و عزت عطاء عنایت میفرماید اگر اینها در برابر
آن اتباع شریعت باصفا نخواهند کرد بالضرور همان مقدار در آخرت ذلت و هوان نصیب ایشان خواهد شد
و والیان ولایت را جناب الوهیت دستگاه تعالت صفاته بآن اندازه که شوکت و جاه درین جای تباه
ارزانی و انعام مینماید اگر ولاة و ملوک در مقابل آن اقتدای سنت از کی نخواهند نمود بیشبهه همان درجه در
قیامت زبونی و خواری با آنها خواهد رسید **بیت** درخت اندرو شاخیست خشک بسیار ❊ که پیش هیچ
کسش هیچ اعتباری نیست نعوذ بالله الاکرم والاعظم من غضبه و عذابه اللهم احفظنا من غضبک و عذابک
آمین بر اهل اسلام واجب ست و لازم که باتفاق با هم شاهی با کمال شکوهی و تقوی پذیری برخود ها قائم و
مسلط نمایند و اطاعتش عبادت کبری و فرمان بردارش طاعت عظمی دانند **بیت** ز طاعت نه پیچد
خردمند سر که بالای طاعت نباشد هنر حضرت اتفاق بخش جلت حضرته که در موافقت بنی آدم فوز
و فلاح اتم مقرر فرموده و جناب کبریائی ده عظمت حکمته که در یک جانبی فائده و صلاح دو جهانی ودیعت نهاده اگر آدمیان
نعمت باهمی و موافقت را به نیت لله و فی الله بکار آورده بنیک دلی در تعیین والی عاقل و تقرر حاکم
عادل و انقیاد و فرمان پذیری او کشش و کوشش نمایند انشاء الله تعالی آن سعادتهای دنیا و بهبودیهای
عقبی حاصل کنند که در خیال متخیل و در خاطر مخطور نگشته و چشم و گوش روزگار ندیده و نه شنیده

وجوب اطاعت امیر

قطعه مهتری در قبول فرمان ست × ترک فرمان دلیل حرمان ست × هر که سیمای راستان دارد × سر خدمت بر استان دارد × حکم سلطنت و عدالت و اطاعت صاحب ولایت در حضرت قرآن فیوض اقران بصد عنایت آمده و امر حکومت و نصفت و مطاوعت سلطان سیاست در حدیث سراپا شرافت بهزار مرحمت وارد گردیده **آیات** یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان أَطِیعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در فرائض وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمانبرداری رسول کنید در سنتها وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانانند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در عهد خود تعین مے نمود **آیت** یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ ای داود بدرستی که گردانیدیم ترا خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ خلیفه در زمین یعنے رتبه خلافت مرترا ارزانی داشتیم یا ترا خلیفه انبیا علیهم السلام که پیش از تو بوده اند مساقتیم فَاحْکُمْ پس حکم کن بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان بِالْحَقِّ براستی وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فَیُضِلَّکَ پس گمراه گرداند هوا ترا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ از راه خدای تعالی إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ بدرستی آنانکه گمراه مے شوند عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ از راه خدای عزوجل یعنے دلائل که براه حق نصب کرده ست لَهُمْ مرایشان راست عَذَابٌ شَدِیدٌ عذابی سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کرده اند یَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار را **احادیث** عَنْ أُمِّ الْحُصَیْنِ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ روایتست از ام حصین رضی الله تعالی عنها گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم إِنْ أُمِّرَ عَلَیْکُمْ عَبْدٌ مُجَدَّعٌ اگر امیر گردانیده شود بر شما بنده مثله یعنی بینی و گوش بریده یَقُودُکُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ که می کشد شما را و امر میکند کتاب خدا و دین خدای فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِیعُوا پس بشنوید سخن او را و اطاعت حکم وی کنید رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت کرده است این حدیث را مسلم در صحیح خود وَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و روایت ست از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت فرمود آنحضرت السَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ عَلَی الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِیمَا أَحَبَّ وَ کَرِهَ شنیدن و فرمان برداری نمودن واجبست بر مرد مسلم در آنچه دوست دارد و مکروه دارد مَا لَمْ یُؤْمَرْ بِمَعْصِیَةٍ تا وقتی که حکم کرده نباشد به گناهی فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِیَةٍ فَلَا سَمْعَ وَ لَا طَاعَةَ پس چون حکم کرده شود به گناهی پس نیست شنیدن و فرمان برداری نمودن مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ روایت کرده ست این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ روایتست از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مَنْ رَأَی مِنْ أَمِیرِهِ شَیْئًا یَکْرَهُهُ کسی که بیند از امیر خود چیزی را که مکروه میدارد آنرا فَلْیَصْبِرْ پس باید که صبر کند فَإِنَّهُ لَیْسَ أَحَدٌ یُفَارِقُ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا

یَمُوتُ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً پس بدرستی که شان امنیست که نیست کسی که مفارقت کند جماعت را یک وجب پس بمیرد مگر آنکه میمیرد مردن جاهلیت یعنی میمیرد بر موتی که بران می میرند اهل جاهلیت متفق علیه روایت کرده اند این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین باید دانست که بقدرت جناب الهی اکرم اکرامه جهانداری منزلتی رفیع و فرمانروای مرتبه عالی است جز بد بستیاری تقدیر پای مراد بران نتوان نهاد و بدون اعانت حضرت باری علی انعامه دران مقام نام و کام نتوان یافت و اگر از اتفاق عنایت حضرت خلاق آفاق یک بختی را سعادت شاهی حاصل و فرخنده نصیبی دولت پادشاهی متواصل شود باید که در حفاظت آن منصب جلیل القدر به پیروی شریعت پرشرافت و احیای سنن طریقت باکرامت حضرت رسول خیر خلقت علی صاحبها الصلوة و السلام و رعایت عدل و داد و اجتهاد و در رفع و دفع ظالمان بدنهاد و فاسقان پرفساد باقصی غایت کوشش و سعی نماید و یقین بداند که جناب معطی عم اعطائه مسند ریاست و مجلس ثروت محض برای خدمت دین و شریعت و خالصا بپاس ترویج ملت و سنت حضرت افضل بریت علیه اکرم السلام و التحیة باو مبذول و مشمول فرموده و تمام عمر و کلیه اوقات در همین شغل ستوده و عمل پسندیده بسر برد و بتحقیق داند که حضرت ملک الملوک جلت سلطنته اورا در دنیا سایه بلند پایه خود فقط بنا بر عدل و انصاف موافق فتوی شرع شریف اوصاف قرار داده اند لهذا شب و روز بهمت ستم سوز و مشقت در وافروز بر وفق شریعت فیروز مشغول و موظف باشد و انبدعات سراپا خبثات که عادات ملوک و سلاطین خراب و رای ایشان عذاب دوزخ مرجع و مآب شد اجتناب واجب و لازم که خواقین مملکت و سلاطین دولت از این رذائل اجتناب شغلی مهذب و احتراز کلی دارند از آن داب بی آداب وقت سلام که ساعت فرصت است انحنا کردن و چون مات زدگان سر کوفتن ﴿ مکن غم خانه زندگانی خراب × بسیلاب فعل بد و ناصواب ﴾ و بنا رقصها و ترفع عمارتهای دیوان خاص عام و مجلسرا و شیش محل و نگمحل و باغها و سیرگاهها و جلوس سلاطین بر تخت و وزیران و امیران بر مسند و نشستن ملوک و وزرا و امرا و پیش ایشان استادن سپاهیان و نوکران و غلامان و بهر دو دست بستن و وقت عرض کردن و سلطان را خداوند عالم و روزی دهنده و خداوند نعمت و مالک رقاب گفتن که این کار بفضل حضرت الهی و اقبال شاهی شد یا این کار از فضل حضرت الهی و اقبال شاه خواهد شد و روبروی شاه پشت نکرده پسپا بازگشتن و خروش ناخوش جوش و دور باش ملامت پاش و چاوشان و چوبداران و دیگر مهتمان حاقت متهان ﴿ مکن نفس اماره را پیروی × که تا نگه کرفتد دوزخ شوی × و در سواری رجز گوئی و ثنا خوانی با دمسروشان یاوه گویان و استعمال عصاهای زرین و سیمین و زینها و مهد طلائی و نقرئی اسپان و فیلان و پالکی و نالکی و قبا و تلج و کمر مرصع و مکلل و لباس حریری و زردوزی و کمخواب و گلبدن و زربفت و مخمل ریشمی و رنگ سرخ و تکلف در طعام و شراب و غیره نامشروع از طهارت مدفوع و مانند اینها که سراسر مغضوب جناب رحمانی

العیاذ بالله تعالی من غضبه و مرغوب شیطانی اند ازین بالکل بی ادبی ها بلید بها پرهیز و کناره گزیند و این بدعات نجسات را از تمام مملکت میست و نابود سازد و در شرع شرافت اصل و سعادت فرع برای سلطان و امیر تعمیر گاهی و کوشک همین مقدار جائز ست که برای خود و برای اهل و عیال خانهٔ کوچک که دران امن از نعب و رنج مرور برد میتوان شد بساز د و اگر بنا بر بیت المال خجسته اسلوب مثل خزائن دراهم و دنانیر محبوب و ذخائر جیوش و تشکخانه و جواهر خانه و کتب خانه و دوا خانه و فراشخانه و سلاح خانه و توب خانه و بارو ت خانه و مستر یخانه و اسپان و فیلان و شتران و گاوان و قاطران که جهت امتعه مذکوره و اشیای مسطوره بنای قصر و مانیه در شریعت سراسر فراست و یکسر کیاست جائز ست تاسیس عمارات نماید بهتر ست و نیکو تر لیکن از خوف حضرت آلهی عز کماله ترسیده در خانهای مرقوم به بهانهای مذموم آرام نگیرد و که در عقبی بی آرام گردد و از مال بیت المال در مصرف خویش و اهل و عیال زیاده از حاجت ضروری به تصرف نیارد که امانة الله تعالی بدستش و ودیعت ست نه مال وراثت **بیت** هر آنکس در بند حرص افتاد ۞ دهد خرمن زندگانی بباد ۞ و مشاهرات و وظائف چون صالحان و عاملان سراپا شرائف و سپاهیان و نوکران اطاعت لطائف روزینه و ماهیانه و سالیانه چنانکه قرار داده باشند همچنان بلا تراخی و درنگ رساند که در حدیث عدل معیت و دافع ظلم خبیث آمده

حدیث عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از عبد الله بن عمر که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اُعْطُوا الْاَجِيْرَ اَجْرَهٗ قَبْلَ اَنْ يَّجِفَّ عَرَقُهٗ بدهید مزدور را مزدوری او پیش از انکه خشک شود عرق وی یعنی به نهایت تعجیل مزدوری او را ادا کنید رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ روایت کرده ست این حدیث را ابن ماجه در سنن خود و الا روز جزا بعذاب دین که اشد عذاب ست معذب خواهد شد نعوذ بالله تعالی منه **بیت** چنان زی که گر پرسدت گردگار نه پیچی سر از شرم روز شمار و از هر گونه تلف حقوق عباد و مواخذه وام سراپا فساد بروز معاد ترسان و لرزان باشد

نظم

بکن کم آه فقیری شبی برون نزد	فغان و ناله بعرش و ملائک اندازد	ز تیر سخت یتیمان مگر نمی ترسی
ز سوز سینهٔ تیری که ناوک اندازد	خدر همی کن ازان ناله سحرگاهی	که گر بکوه رسد روزنی بپردازد
بوقت نیم شبی گر بکوید الا الله	هزار همچو تو از خانمان برانداز د	هزار جوشن فولاد را ببوشی تو
ز آه گرم فقیری چو موم بگداز د	هزار دشنه کشیده ست تیغ زهر آلود	برای کشتن آنکس که گردن افراز د
شتاز بر سر مظلوم تا توان ظالم	که دست فتنهٔ ایام بر سرت تازد	درون سینهٔ مجروح بینوا مخراش
بدان که روز جزا هست با تو پردازد		

و در تعظیم و تکریم علما عظما و اولیای کرما و صلحا اتقیا که آبادی دوران بابسته انفاس حق شناس ایشان ست دقیقه از دقائق فروگذار د **بیت** دست مدار از کمر مقبلان

سر نکشد از خدمت صاحبدلان ❁ واز خبر گیری و خدمت گذاری زاهدان و تارکان و عابدان که مهدایت حضرت
باری تعالی جل کرمه عروس پر فریب و فسوس دنیای منحوس از باعث پاکی نفوس طلاق داده آنهاست غافل
و ذاهل نشود و بمقوله عالیه من خدم خدم درستی عقیدت و نیاز را بحضرت عالمیان و صالحان موجب عزت و سعادت
نشاتین پندارد **شعر** حمایت را کهن دانان درویش ❁ نرسد صدمه اسکندر قوتش میش **شعر** بنده چون خدمت
مردان کند ❁ خدمت او گنبد گردان کند و خبر از حال مسکینان و ضعیفان و بیماران از کارهای خوشتر
ریاست برتر داند آنچنان انتظام این مهام بعمل آرد که در تمام قلمرو ضعیفی بینوا و مسکینی گدا و بیماری بی دوا نماند
و شفاخانه های متعدد و بساز و دودان اطبای حاذق و دوا سازان لائق و خادمان صادق تعیین کند
که مرضی را خدمت گذاری کلی کرده از جناب شافی حقیقی عم شفائه امیدوار عنایت بنهایت باشند **قطعه**
پادشه پاسبان درویش است ❁ گرچه بخت بفر دولت اوست گو سپند از برای چوپان نیست ❁ بلکه چوپان
برای خدمت اوست و بنای مسجد و مدارس و خوانق و جسرها در بطاها و کاروان سراها و چاه ها بر سر
راه ها و آبگیرها در قری و دیهات جنت زراعات بنیت استرضای جناب ملک یکتا تعالی مجده از ضروریات دولت
داند بیت نمرد آنکه بماند ازو بجا ❁ پل و مسجد و چاه و مهمان سرا و در بلاد و امصار قاضیان و عاملان و محتسبان
و عشاران و کوتوالان و اهل دیوان متقی و حقانی و بر سر عساکر و جنود امیران و سپه سالاران پارسا و متبع سنت
نورانی مقرر و معین نماید و در تمام قلمرو از سپاه و رعایا و تابع نگاران و مخبران باتقوی و ایمان و صادق القول
و راستی نشان دو قسم برگمارد یکی جلی دوم خفی نوعی که ظاهر باشند همیشه علی الاعلان و الاظهار واقعات
ولایت چه از سپاهی و دهقانی و سوقی و چه از وزرا و امرا نویسان و بعرض رسان باشند و صنفی که پوشیده باشند
آنچنان مخفی شوند که یکی از دیگری آگاهی ندارد بلکه نشناسد و پیوسته بر سم اخفا متجسس و متفحص حالات وزیر و امیر
و بازاری و لشکری و کشاورزی بود اخبار سانحات در خلوات جدا جدا لا یعلم از حال همدگر بسمع سلطان
گیاست رسانند شاه را استخبار اخیار و اشرار ضرورست چرا که حضرت شهنشاه جل اسمه بادشاه را بپاس
معدلت ولایت عنایت میفرماید و عدالت موقوف بر دریافت سرگذشت مملکت ست و سلطان بقدر دو گوش
و دو چشم معلوم مے تواند کرد لهذا برای ادراک سوانح ممالک گوشها و چشمها باید که آنهمه بمنزله یک گوش
و یک چشم باشند بنا بر علیه اخبار نویسان صداقت پیشه و مخبران صدق اندیشه در کار اند که والی ولایت
را از وقوع خیر و شر آنچنان براستی آگاهی داده باشند که گویا ملک بذات خود دیده و شنیده فرماندهان
با نام در استعلام واردات نیک و بد انام هر قدر جد و کد با قدام رسانند و مهام با نتظام دهند بر قباے
داد دهی خوشتر مے زیبد و حاکمان عالیمقام در استفهام مرام خاص و عام بآن مرتبه که اتمام نمایند

وهمات بنظام رسانند برقامت انصاف پروهی نیکو می نماید **حکایت** با سلاطین نصفت آئین بوده اند که بذات خود تغییر زی ولباس کرده رعیت وسپاه گردیدی به تلاش وتفحص احوال داد وستم خویش وورزاوامرا وولاة وقضات پرداخته واز ماندو بود مظلومان ومسکینان ومحتاجان جبر گرفته وبرا درسانیده شعر چه نیکو متاعیست کار آگهی × کزین نقد عالم مبادا تهی × کسی سر برآرد بعالم بلند × که درکار عالم بود هوشمند × **حکایت** حضرت قدس اندود و نوزآمود ورسول جناب معبود نورت عبادة بنی داؤد برغیر ما وبروی درود نامعدود در روزگار شاهی اکثر وبیشتر بطریق ناشایست در رعایا وبرایا برآمدی وسوال از حال معدلت خود نمودی وپرسیدی که داؤد چگونه داد میدهد وستمی انداز دو چیان خلائق را در مهاد امن وامان میدارد **حکایت** منظوم ملک صالح از نامداران شاهان شام

برون آمدی صبحدم با غلام
بگشتی در اطراف بازار و کوی
برسم عرب نیمه برسته روی

که صاحب نظر بود و درویش دوست
بهان کین دو دار د ملک صالحاوست
دو درویش در مسجدی خفته یافت

پریشان دل وخاطر آشفته یافت
شب سرد شان دیده بار بر ده خواب
چو حرباتامل کنان زآفتاب

یکی زان دو میگفت با دیگری
گر روز محشر بود داوری
کزین بادشاهان گردن فراز

که در لهو وعشرت بکام ونماز
گر آیند با عاجزان در بهشت
من از گور سر بر نگیرم درشت

بهشت برین ملک ما وای ماست
که بندخم امروز دریای ماست
همه عمر زینان چه دیدی خوشی

که در آخرت نیز رحمت کشی
اگر صالح آنجا بدیوار باغ
برآید بکفشش بدرم دماغ

چو مرد این سخن گفت صالح شنید
دگر بودن آنجا مصالح ندید
دمی رفت تا چشمه آفتاب

ز چشم خلایق فرو شست خواب
روان هر دو کس را فرستاده خواند
بهیبت نشست و بحرمت نشاند

بر ایشان ببارید باران جود
فرو شست شان گرد ذل از وجود
پس از رنج سرما و باران و سیل

نشستند با مامدان خیل خیل
گدایان بیچاره شب کرده رفد
معطر کنان جامه بر عود و سند

یکی گفت زینان ملک را نهان
که ای حلقه در گوش حکمت جهان
پسندیدگان در بزرگی رسند

زمانبندگانت چه آمد پسند
شه آن دم زشادی چو گل بر شکفت
بخندید در روی درویش و گفت

من انگبس نیم کز غرور حشم
زبیچارگان روی در هم کشم
تو هم امن از سبزه خوی زشت

که نامساز گاری کنی در بهشت
من امروز کردم در صلح باز
تو فردا مکن در برویم فراز

چنین راه گر مقبلی پیش گیر
شرف یابی دست درویش گیر
بزرگان خدمت توان مرد گوی

که امروز تخم سعادت نکاشت
ارادت نداری سعادت مجوی

ترا کی بود چون چراغ التهاب که از خود بری همچو قندیل از آب وجودی دهد روشنائی بجمع
که سوزیش در سینه باشد چو شمع **حکایت** بر فلک فضل آفتاب و بر برج عدل او تهاب

و در تقوی بلند قباب حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه که در دانش فضائل با آفتاب
ست و نقش زین منبر و محراب در انوار نهاری و ظلام لیالی گرد بلاد و دیار بطرز شناخت و روش
ناشناخت برآمدی و تحقیق و تجسس کما ینبغی از حال عدل اشتمال خود و قضایای امر او مضایای رعایا
نمودی و حکایات عدالت آرای آن عدل اصحاب در کتب سیر و تواریخ باید دید و بدرده عدالت آشنا باید رسید

حکایت

شنب که رهبان دیر ترسا سی تازه کردی لباس عباسی
شاه غزنین سیاه پوشیدی گرد شهر و سیاه گردیدی تا سحر در لباس بیگانه
بر گذشتی بهر در خانه هر کجا یافتی سخن گوئی که در و بود از خرد بوئی
دل به پیوند او قوی کردی ذکر محمود غزنوی کردی که بشاهی شعار او چونست
حال او چیست کار او چون است روزگارش بظلم میگذرد یا رره عدل و داد می سپرد
دوستان در ولایتی چونند دشمنان از بلای او چونند هیچ عیبی نماند و هنری
که نجستی دران ازان خبری غرضش آنکه هر چه بد باشد پیش اهل قصور رد باشد
بر کند نقش آن ز سینهٔ خویش بستر و حرفش از سفینهٔ خویش هر چه باشد نکو دران کوشد
کشش نخشه بمنت و نفروشد یک شبی ره فتادش از طرفی دید ز اهل صفا نشسته صفی
نور کشف از جبین شان لایح بوی عشق از نسیم شان فایح همه در صورت و صفت یکرنگ
همه در علم و معرفت همرنگ ترس رهبان سلام کرد و نشست کرد همت بلند و گردن پست
گوش میداشت تا چه میگویند راه رد و قبول می پویند گفته شد نکته های گوناگون
موج زد بحر الحدیث شیرین نام محمود غزنوی ز دهن کار های نکو شنیدن گرفت
جمله گفتند بس نکو شاهی است خاصه و عام را نکو خواهی است همت او بلند پروازست
با حریفان سفله ناسازست لیک سودای لعبتان طراز بازمیدارد ش ازین پرداز
گر رود از سر این خیال او را نکند نفس پایمال او را هر که از بند گیش سر تابد
بر خداوند یش ظفر یابد نام شاه منظفر ش گردد همه گیتی مسخر ش گردد
شه چو بر گوش این سخن بگذشت در دل خویش زان سخن بگذشت لوح خاطر ز نقش شهوت شست

گرد بر خود لباس عفت چست لاجرم شد بفرصت اندک شهرهٔ فتح و نصرتش بسمک ملک هندوستان همه بگرفت

شرق و غرب جهان همه بگرفت	محمل آخر بملک باقی راند	نام او تا بحشر باقی ماند	

و دیران لشکر غازیان و دلاوران عسکر مجاهدان را بعطا و سخای هرگونه خورسند و خورشدل دارد در هر وقتی و هر سرماهی و در سالی طوری که وظیفه وادرار هر گیتی قرار دهد بران اقرار بر پیاده و سوار رساند و سوای ادرارات و مشاهرات بروقت ظهور جراتی و شجاعتی مدام و دوام عساکر و جنود مجاهدین ضرغام را بانعام مناسب شیری و بهادری خوشدل و شادکام می نموده باشد و بدین تدبیر جهانی بتسخیر آورده شعر

زبهر مرد سپاهی را تا سر بدهد ۰ دگرش زر ندهی سر بنهد در عالم ۰ و دست رعایت رعیت هیچگونه کوتاه نسازد و بتدابیر کثیره و تدابیر دقیقه در تکثیر زراعت و زارعان تقصیر نکند و در انواع ترفیه حال کشاورزان مشغول باشد و هر قدر که تواند خفر چاه و آبگیر و نهر بنا بر توفیر کشت زارکند **قطعه** حاصل نشود در رضای سلطان تا خاطر بندگان نجوئی ۰ خواهی که خدای بر تو ببخشد باخلق خدای کن نکوئی ۰ و جمیع خزائن دراهم و دفائن دنانیر را موقوف علیه سلطنت شناسد و فراهمی دانایان دین و دنیا و گردآوری هوشیاران با ایمان و تدبیر را مشروط بحکومت انگارد **شعر** به نزد اهل دانش گرنشینی ۰ گزند دین و دنیا را نه بینی ۰ بر ذات فرمان روا و گیتی آرا از شروط کامگاری و لوازم جهانداری ست که گلشن بازاهت مملکت را آبشاری چهاری شادابی بخشد و چمن باطراوت سلطنت را آبیاری رباعی سرسبزی دهد چراکه قصر مشید حکومت و قبه قویه دولت مانند قیام عالم بغیر عناصر اربعه و قوام بدن بجز اخلاط مربعه قوائم اربعه محکم و مرتفع نماند اول علمای اتقیا دوم وزرای عقلا سیوم سفرای باذکا چهارم امرای شجاعت اتکا

لمولفه شاه را باید که دارد چار صف از چار نوع ۰ تا بود دائم و قائم بر سریر سروری
عالم اتقی یکی دویم وزیر پرخرد ۰ سیوم سفیر باذکا چارم شجاع صفدری
گر نماید اینچنین باشد شهی با برتری ۰ ور نسازد اینچنین باشد ذلیل ابتری

حقا که ذوات محموده برای ملک و دولت شاه باز بلند پرواز اقبال و داور یکتا بر قوم گواه که نفوس ممدوحه بپاس ترقی جاه و حشمت شاهین اوج نشین اقبال عدو مال صحت وجود سلطنت بغیر اتفاق و قوت هر چهار رکن رکین مرقوم مثل اقامت قامت گیتی بدون امتزاج عناصر اربعه و مانند تندرستی تن بجز ارتباط اخلاط چهارگانه ممکن نیست آری هر چهار منصب اهل عمل برای استحکام سلطنت اسلام چون چهار رکن متین عمارت اند که پایداریش موقوف بر پایداری آنها است و بلی اربعه مشغله ذوی دول بتابع انتظام بادشاهی انام مثل چار اعضا و دست و دو پای انسانی اند که سلامتیش منحصر بسلامتی آن اعضاست بر عقلا پوشیده نیست که خوبی چار لطافت محبوبه ایالت

اعنی سپاه و رعیت و خزینه و حکومت چون صفات اربعه معشوقان با ملاحت یعنی گرمی حسن و آن وا داد و غمزه و کرشمه و ناز و انداز بی مشاطگی مشاطهای دولت چار مذکور حسنی ندارد و بر عرفا مخفی و محجب نیست که گلستان کمال خاقانی بی کمال هر چهار ذوی العزت مسطور همچو کمال بوستان بی کمال چهار سامان معنی باغبان و آب روان و دوستی خیابان و سرسبزی درختان لطفی نمیدارد **اول** برای بقای دین افضل عالم اکمل تقوی مثل دستکش از زخارف دنیای ارذل ورو آور بنفاوز عقبی بی بدل از واجبات جهانداری ست و بدست آوردن چنین مکمل و رعایت تکریم و تعظیمش بدرجه مفضل و مدام و دوام از و استماع نصایح و مواعظ نمودن و بران بشوق صادق عمل نمودن از مستلزمات عالمگیری **نظم**

کیست آن عالمی بعلم عمل — زده اندر عمل بعلم قدم
شجرهٔ طیبش رسید بقب — اصلها ثابت بقوت دین
بیخ او در زمین دین محکم — شاخ او میوه ریز در عالم
در ره دین ز نفس بد فرما — تیرهٔ ناگشته دست رو گیرد
شاه گر از فریب نفس حرون — باز میدان دین نهد بیرون
زان عنانش گرفته باز آرد — در همه رازها بود محرم
قدم اندر ره هوس نزند — جز برای خدا نفس نزند
راه حق را برای حق پوید — نه که پهلوی ظلم پردازان
بنخوشامد زبان کشاده کند — مدد هر زره فتاده کند
پاک سازد حرام شان چو حلال — شکم حرص و معدهٔ آزش
هر چه پیش آیدش چه تلخ و چه شور — نکند هیچ فرق چون بط کور
گردن خون باسمان تازد — ننگ ست آن و این عوانان سگ
آز ترک هوا و ترک هوس — سگ ز تقلید هر گرد دکس
قلب او غیر سگ نگس نشود

دست کش از ازل بعلم و ادب — فرعها فی السماء والارضین
بیخ او در زمین دین محکم — گر نلغزد شکسته مرا پا
در ره دین ز نفس بد فرما — عذر او را بلطف بپذیرد
شاه گر از فریب نفس حرون — خرد او در خلاب نگذارد
زان عنانش گرفته باز آرد — بر همه ریشها بود مرهم
قدم اندر ره هوس نزند — هر چه گوید برای حق گوید
راه حق را برای حق پوید — بنشیند به قرب شان نازان
بنخوشامد زبان کشاده کند — دور دارد فغان شان ز وبال
پاک سازد حرام شان چو حلال — تا در دازخرا مها بازش
هر چه پیش آیدش چه تلخ و چه شور — چون بط کور لقمه اندازد
گردن خون باسمان تازد — خون سگ چون غذاش اندر رگ
آز ترک هوا و ترک هوس — سگ مگر هیچگاه کس نشود
قلب او غیر سگ نگس نشود

کیست آن عالمی بعلم عمل — شجرهٔ طیبش رسید بقب
بیخ او در زمین دین محکم — شاخ او میوه ریز در عالم
در ره دین ز نفس بد فرما — تیرهٔ ناگشته دست رو گیرد
شاه گر از فریب نفس حرون — باز میدان دین نهد بیرون
زان عنانش گرفته باز آرد — در همه رازها بود محرم
قدم اندر ره هوس نزند — جز برای خدا نفس نزند
راه حق را برای حق پوید — نه که پهلوی ظلم پردازان
بنخوشامد زبان کشاده کند — مدد هر زره فتاده کند
پاک سازد حرام شان چو حلال — شکم حرص و معدهٔ آزش
هر چه پیش آیدش چه تلخ و چه شور — نکند هیچ فرق چون بط کور
گردن خون باسمان تازد — ننگ ست آن و این عوانان سگ
آز ترک هوا و ترک هوس — سگ ز تقلید هر گرد دکس
قلب او غیر سگ نگس نشود

وعلمای حق گو و اولیای راست خو به تقاضای حقانیت و مقتضای ربانیت بسلاطین باسیاست و خواقین پرسطوت کلمهٔ عدل و سخن صدق گفته اند و از خوف ظالمان و خشیهٔ ستمگاران پروای نکرده در غرامر معروف و نهی منکر برشتهٔ تقریر خوش سفته و بادشاهان تقوی شعار کامگار آن نصایح ارجمند و پند دلبند را که به نظر هوا نفس سراسر تلخ و شور می نمود با قتضای ایمان بسمع قبول تلقی نموده بدل و جان جا داده ✤

نظم ستایش سرایان نه یار تواند ✤ نکوهش کنان دوستدار تواند ✤ بنزد من آنکس نکوخواه تست ✤

که گوید فلان خار در راه تست	بگمراه گفتن نکو میروی	جفای تمام ست جور قوی
هر انکس که عیبش نگویند پیش	هنر داند از جاهلی عیب خویش	نگوشهد شیرین شکر فائق ست
کسی را که سقمونیا لائق ست	وبال ست دادن برنجور قند	که داروی تلخش بود سودمند
خجسته گفت پیروز دار و فردوسی	شفا بایدت داروی تلخ نوش	

حکایت

در تواریخ مذکور ست و در کتب سوانح مسطور که در ملک سرزمین دکن که از مضافات هندست در عهد سلطان محمد شاه بهمنی عارفی بود زاهدی و عالمی بود عابدی مسمی بشیخ زین الدین که گلشن دین از آبیاری او معروف و نهی منکر آن تقوی گزین سرسبزی داشت و گلزار امانی و آمال خلائق از برکات آبریزی آن عرفان آئین شاد ابی مشایخ و صوفیه عصر که دران زمان بودند ترغیب نفسانی و خوشامد سلطانی حاضر و غائب شرائط بیعت خلافت بردست سلطان بتقدیم رسانیدند آلا حضرت شیخ زین الدین علیه الرحمه بواسطه شرب خمر مردود و استماع مزامیر و سرود که سلطان علی سبیل الاعلان بآن گوش و زبان نجاست توامان داشت بیعت خلافت نکرد و گفت سزاوار خلافت الله تعالی فی الارض کسی باشد که در حفظ اوامر شریعت محمد و پاس نواهیس ملت احمد علی صاحبها الصلوة والسلام بجان و دل کوشد و پیرامون مناهی و ملاهی نگردد پس از مرور قلیلی از سنین و شهور امری که باعث رنجش سلطان باشد و اگرچه فی الحقیقت آن امر بر منهج عدل و صواب بود از خدمت شیخ بظهور رسید سلطانی آزردگی سابق و لاحق را دستاویز الزام بر آن مقتدای انام مقرر ساخته پیام داد که یا در مجلس من آمده بر خلافتم بیعت کن و یا اقرار از بیعت بدستخط نوشته بفرست شیخ جواب فرمود که وقتیکه عالمی و سیدی و مخنثی گرفتار کفار گردیدند و آن اشرار ثلاثه گرفتار را به بتخانه بردند تا بت را سجده کنند والا بکشند اول عالم را مکلف آن امر نامعقول شد ندا بمعقول بآیه کریمه وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ تمسک جسته اکراها با هزاران نفور سجده نمود و برست و سید اقتدا بآن مقتدا نمود چون نوبت بمخنث رسید گفت مدة العمر به فسق اخبث و فجور انجس سر بردم و نه عالم و نه سید که در پناه آن شرافت گریزم دم واپسین از سعادت شهادت چرا گریزم از میکدهٔ دنیا تلخی سجده بت نچشیدم و از شراب طهور عقبی شهد شهادت بکام جان و دل در کشیدم قضیه من مناسب بهمین قصه ست بحضورت و بعیت نرسم و از گناه ترسم سلطان بغضب آمد و شیخ را تکلیف بیرون رفتن از شهر داد شیخ با هوش بی توقف مصلا و معلی بر دوش بر روضه منوره شیخ برهان الدین علیه الرحمه رفت عصا و مصلی را پائین پا آورده در حفظ و حصانت حضرت تقدس و تعالی بنشست و گفت حالا مردی باید که مرا از اینجا بجنباند سلطان از اصرار شیخ

تشرح شعار از حرکت ناهنجار خویش پشیمان شدم ازسر اعتذار این مصراع بدست خود
نوشته بهدست صدر الشریعه بخدمتش فرستاد مصراع من زان توام توزان من باش ×
آن عارف خطاپوش وعطاپاش فرمود که اگر محمد شاه غازی درحفظ مراسم شریعت محمدیه
علی صاحبها الصلوة والسلام صرف همت ساخته بخرابی میخانها آبادی ملت سازد وقاضیان وعاملان
را امر نماید که بجا آوری اوامر معروف ونهی منکر مساعی جمیله ومجاهدات جلیله بکار آرند از من فقیر
اورا دوستری نباشد ودرجواب سلطان بدست کرامت نشان این دوبیت کرم عنوان بقلم
آورد رباعی تامن بزیم بهانه جوئی نکنم × جز نیکدلی ونیک خوئی نکنم × آنها که بحال من بدیها کردند ×
گردست رسد بجز نکوئی نکنم × سلطان محمد شاه ازلفظ غازی که برزبان فیض ترجمان شیخ جاری
شده بود فرخنده فال خوشحال شد حکم نمود که کلمه غازی درلقب او بیفزایند واز تمام مملکت
دوکانهای حماقت جوشی میفروشی خراب وبرباد ساخت ودرترویج شریعت بیضا ودین معلی
مساعی بکار برد ودزدان وراه زنان که مشهور اکناف وندکور اطراف بوده مسافر ومتردد درامی نجا بند
بهمگی همت عالی بهمت بدفع آن فرقه واجب الدفع مصروف داشته بعاملان ومرزبانان بلدان
فرمان سلطانی صادر فرمود که فرقه ضاله را بقتل وغارت رسانیده سرهای شقاوت رسارا بدرگاه بفرستند
عمال دولت حسب فرموده آن باصولت بعمل آورده باعانته تعالی درمدت شش ماه وبست روز سرهای
آن حرامیان تیره روز ببارگاه اقبال انمذور رسانیدند وجمیع وسعت ولایت ازکثافت وجود خار وخاشاک آن
مفسدان مصفا وپاک شد ومسلمین ومسافرین بآرام شدند سلطان محمد شاه چنین کارهای عدالت
دستگاه محض بواسطه حضرت شیخ زین الدین علیه الرحمة بظهور میرسانید وگلزار آخرت خود آبیاری
خدمت شریعت پرمنفعت می آرایید وپیوسته بخدمت شیخ تقوی سرشته ابواب مراسلات مفتوح
داشته لوازم مخالصت بتقدیم میرسانید شیخ بزرگ نیز از امر معروف ونهی منکر او مسرور ومبتهج شده مکتوبات
دوستانه برقم میکشیدند واز شرائط پند واندرز خود را معاف نمی گردانیدند **حکایت**
دراخبار سلاطین اخیار آمده که سلطان محمود خلجی مالویی که درفرمانروائی ملک مالوه
گوی ولایتهای هندوستان شاهی بود شجاعی وتقوی اندیشی از کمال دیانت ضابطه
داشت که طعام خاصه اش از وجه حلال ترتیب می یافت ودرسفر گندم وبرنج وروغن وجامه
ازهمان وجه جائز همراه میگرفت وسبزیها برتخته کاشته میبرد وقتی که برنظام شاه بهمنی دکنی
بعداز رزم غالب آمد ملک دکن را قصد تسخیر آورد واحمد آباد پای تخت دکن را مدتی محاصره کرد

از منجمله اطعمه بقولات تمام شد مولانا شمس الدین حقوی کرمانی را که در مقبره شان خلیل الله علیه الرحمة رحیل اقامت بود طلبیده گفت که سبزیهای خوردنی که از وجه حلال همراه داشتم بپایان رسید اگر بقولاتی کاشته باشی بنما تا مطبخیان بقیمت گران خرید نمایند مولانا شمس الدین حقو بآن حق شنو ارشاد نمود که ای سلطان سخنی که موجب استهزا و خنده باشد مگو و مضحکه متعلقیان مشو بر مملکت اسلام لشکر کشیدن و مسلمانان را کشتن و تاراج کردن و در خوردن و پوشیدن و بسبزی خوردش سبزی تقوی و تشرع جستن از عقلمندی بعید و از هوشمندی ناپسندیده ست سلطان محمود خلجی آب در دیده کرد و گفت کلمه حق گفتی و راه راستی جستی **للموصی** کلامی که باشد صداقت نژاد ده منفعت با کمال مراد **حکایت** مورخان در اخبار ترکستان و آثار مغولستان قصه دلکش آورده اند و رشته بیان را بجواهر زواهر حکایت باصداقت خوش سفته که تغلق تیمورخان بادشاه نومسلمانان مغولستان شاهی بود اسلام شعار و خسروی اقبال یار و در آن زمان بعنایت حضرت منعم و دیان جلت هدایته عارفی بود اشرفی و سراپا شریعت مقام حقیقت بین و خوشه معرفت از خرمن معارف چین مولانا شیخ جمال الدین علیه الرحمه در آن زمان که هنوز تغلق تیمورخان بنور ایمانی منور و بمفاز خانی فائز نشده بود روزی در صید گاهی به نشاط شکار نشاطی داشت که ناگاه جناب معرفت دستگاه شیخ جمال الدین علیه الرحمه را در آن انبساط گاه گذر افتاد تغلق تیمورخان باغوای شیطان نهایت مکدر شده بخدمت آن عالی درجات بسفاهت پیش آمد اشاره به سگ شکاری نموده بشیخ گفت که تو بهتری یا این سگ شکاری شیخ جمال الدین عاقبت بین فرمود که اگر وقت گذر از جهان با نور ایمان باشم بهترم والا از من سگ خوشتر تغلق تیمورخان از کیفیت ایمان استفسار نمود حضرت شیخ بر فیضان حقیقت ایمان بیان داشت تغلق تیمورخان بهدایت حضرت سبحان نزه حمده از استماع آن حقیقت منعرفت استمتاع بگریست و بحیات ابدی بزیست **بیت** گر بقدر حسرتها دیده دل میگریست ۔ ابر از کم مایگی بر جال دریا می گریست

غزل

رفتی و نقش پای تو دیدم گریستم — نام ترا ز هر که شنیدم گریستم — مانند کودکی که شود تلخ کام او
تا زهر دوری تو چشیدم گریستم — گر دیده صرف گریه سرا پای من چو شمع — پایان کار خویش ندیدم گریستم
مینخواستم که نامه شوقت رقم کنم — هوی لسان خامه کشیدم گریستم — از یاد قامت تو چو آب روان بباغ
خود را بپای سرو کشیدم گریستم — ایدل بکربلای محبت شدی شهید — در ماتم تو جامه دریدم گریستم

و بخدمت فیض درجت آن با معرفت عهد بست که تا وقتی که بیاوری حضرت باری قدس امداده بعزت خانی مفتخر و بشرافت جهانبانی مشرف شوم لامحاله نزد من قدم رنجه فرمای و کلبه احزان مرا بنور حضور خود منور نماید ۔ اگر آن طائر قدسی زدرم باز آید ۔ عمر بگذشته زپیرانه سرم باز آید

دارم امید بدین اشک چو باران که دگر ❁ برق دولت که برفت از نظرم باز آید ❁ که سیما در ان زمان بشرف ایمان مشرف خواهم شد **شعر** ❁ ای اوج سعادت بدام ما افتد ❁ گر تو اگذری بر مقام ما افتد ❁ آن دلی واقف معارف خفی و جلی از شنیدن آن مژده سعادت اندوده بکمال خوشی و نهایت خوشحالی تعلق تیمور خان وداع نموده راه خود گرفت و چون وقت انتقال آن شیخ صفا حال از دار پر ملال اتصال یافت به پسر سرا پا خیر و هدایت آگین شیخ ارشد الدین وصیت کرد که چون بعنایت ایزد جهانبان عز برهانه تعلق تیمور خان خاقان شود پیش او برود تذکیر وعده راشده ایمان آوردن که با من کرده ست بکن بسی بر نیامد که باعطاء حضرت منان جل اقتدانه تعلق تیمور خان در ولایت جته مغولستان خانصاحب قران وقا آن گیتی ستان گردید مولانا با دین مهین شیخ ارشد الدین جهت یاد دهی تقبل ایمان بورد وی تعلق تیمور خان رفت چون بورد وی خان خوشخو و اسلام جستجو رسید و ملاقات متعذر دید لهذا هر روز اذان کفر سوز نماز دلنواز قریب بورد وی خان سعادت نشان گفتن آغاز نهاد روزی خان سعید آواز اذان رشید بشنید و شیخ کبیر و حمید را پیش خود طلبید و از شیخ باکمال کیفیت حال استفسار نمود مولانای ارشد بآن اسعد حقیقت حال و سرگذشت وصیت حضرت شیخ جمال الدین علیه الرحمه پدر خویش بیان نمود تعلق تیمور خان گفت که از روزیکه بانعام حضرت خالق جهان کشور نوالة تا خان و حکمران شدم هر روز و هر آن وعده قبول ایمان خاطر قران و ضمیر اقتران بی باشد و حقا که شوق حصول این سعادت فراموشم نیست و بخدا که عشق این معشوق فرحت افزا محو خاطرم نی **شعر** ❁ خورم آن روز کزین منزل ویران بروم ❁ راحت جان طلبم و زپی جانان طلبم و بهدایت ها دیے کبیر تبارک کبر یائه خان ملک گیر تبذکیر آن شیخ کبیر از سر صدق ایمان آورد و بصفاے نیت مسلمان شد و متباع شرافت از روی بازار داریں اندوخت و بسرمایه کرامت در وسعت کونین بسر خروئی چهره برافروخت الحمد لله تعالے علی ذلک حمدا کثیرا **شعر** ❁ خوش آن دل که شیدا ست بر روی دوست ❁ خوش آن دل که شد منزلش کوی دوست من بعید یک یک از امرار قشون و لشکر را در تخلیه طلبیده دعوت ایمان و ترغیب اسلام نمود و گفت که اگر مسلمان نشوی هر آئینه ترا بقتل رسانم نخست از همه امرا امیر الامرا را بخواند و بترغیب ایمان و به تهدید بشرط عدم قبول آن فرمان کو شید امیر الامرا گریست و گفت که عرصه سی سال ست که بقائد توفیق حضرت آله جل و علا بر دست صلحای کاشغر ایمان آورده ام و بسعادت اسلام مستسعد گشته لیکن از بیم سیاست خان و خوف ایذا و اضرار اخوان کفر توامان بر زبان نیاورده ام **شعر** ❁ سریست درین سینه که گفتن نتوانم ❁ و نهفتن نتوانم **شعر** ❁ عمر چون تصویر صرف راز پوشی شد مرا ❁ هر دو لب چسپیده مشق خموشی شد مرا **شعر** ❁ بسکه از نامحرمان پوشیده دارم راز خویش ❁ همچو خط سر تا بپایم

سر همه آواز خویش شعر سکوت داد نشاط دگر درین چمنم ✽ سخن بخند بدل شد چو غنچه در دهنم
پس ازان بافضال ایزد منان عمت هدایته خان هدایت توامان همه امرا لشکر و جمیع کبرا سلطنت را
مسلمان بساخت الحمد لله تعالی علی ذلک حمداً وافرا و مکاثرا و به میمنت و خجستگی اینکه تغلق تیمور خان بشرف
ایمان مشرف گردید و بمین برکت اسلامی در عقبی جنتی گردید و در دنیا در جهانبانی زیاده تر از گیتی
ستانی آباواجداد خود بمرتبه شاهی رسید که نیاکانش از چند پشت حکمران جهة مغولستان
بودند و او برجهة مغولستان و مملکت توران خاقان گردید و کامران این همه بلندیے و ارجمندی بسبب
فرخی ایمان و اسلام باید فهمید ✽ زمین و آسمان در می کشے فرمانبرت گردد × سرت چون گردد از مستی
جهان گردسرت گردد × آرے کار سعادت دثار ایمان سر لسبر بزرگی دهی و بلی تاثیر فرخندگی تخمیر
اسلام سراسر ستر گی بخشی ست بر هر ذره که انوار ایمان تافت در همایونی برفعت آفتاب برافراشت
و بر برکاهی که سعادت اسلام متوجه شد در عظمت از رفعت کوه بلندتر افراشت ✽ تا سایهٔ
مبارکت افتاد بر سرم × دولت غلام من شد و اقبال چاکرم × شد سالها که از بر من رفته بود بخت ×
از دولت وصال تو باز آمد از درم × حکایت صاحبقران اکبر امیر تیمور کورکان مظفر که بفضل
مفضل حقیقی و عطار معطے تحقیقی جل اسمه بادشاهی عظیم الشان و سلطانی صوالمکان بوده ست و مهابتی
وافر و سیاستے متکاثر داشت شعر چو برابرش تند گشتی سوار × بلرزیدے از هیبتش گوهسار × وقتی که
بفرمان حضرت خالق جهان عز ذکره بر ولایت خراسان استیلا یافت و ببلدهٔ تایباد بتقریب زیارت
سراسر سعادت حضرت سراپا شریعت و طریقت معرفت جناب عرفان ارشادی مولانای ابوبکر زین الدین
تایبادی علیه الرحمه که بخدمت فیضدرجت نسبت بیعت درست داشت نزول نمود و بحضور شیخ پرنور
رفعت و سعادت مجالست و شرافت مکالمت دریافت بخدمت شیخ عرض کرد که ملک غیاث
الدین ترک را که فرمان فرمائے این دیار بود و جناب از ارتکاب شرب خمر عصیان مآب چرا
منع نفرمود حضرت شیخ در جواب گفت که منع کردم نشنید حضرت خدای عم عفوه ترا برو گماشت
اگر تو هم نخواهی شنید دیگرے را بر تو خواهد گماشت در خاطر سلطان تیمور خان کلام آن باعرفان اثرے
عظیم نمود ✽ سخن که آن ز طمع پاک و غرض خالی ست × اگر بسنگ بگوئی در و اثر باشد × و از غایت
تاثیر از پیش شیخ گریان برخاست و وداع شد ✽ شورش گریه گرانیست که من می بینم × بر دل
و دیده ندانم که چه طوفان گذرد × حکایت در کتاب معارف ممتلی فتوحات مکی که تصنیف شیخ عالم
علوم ظاهری و عارف انوار باطنی و واقف مشاهدات جلی و ماهر مکاشفات خفی محی الدین عربی علیه الرحمه

مسطور ست که حضرت شیخ مذکور میفرمایند که در بلاد مغرب یکی از برادران من بادشاهی بود صاحب اسلام یحیی بن نعمان نام و در عهد وی شیخی بود با ارشاد و مرشدی با رشاد و سراپا تقوی جسم ابو عبد الله اسم که از خلق منقطع گشته بود و در آمد و شد مردم بر یکسو خود بسته روزی شاه یحیی با خیل حشم میرفت و شیخ ممدوح نیز با گروه مریدان می گذشت دران راه هر دو شاه ظاهر و باطن دستگاه برخوردند شیخ بسلطان سلام کرد سلطان جواب سلام داد و سوال نمود که ایها الشیخ باین لباس حریر و جامه فاخره و دلپذیر که در بردارم نماز درست ست یا نه شیخ تبسم نمود و از شاه نمود که حال تو بمثال سگی که در مردار افتاده سر تا پا نجاست آلوده باشد و از شاشه بول اجتناب کند شکم از حرام مملوست و در مظالم عباد مو بمو و این مسئله حریر و صحت نماز سوال میکنی یحیی گریه شد و از اسپ فرود آمد دست در دامان شیخ زد و ترک سلطنت کرده بقیه عمر در خدمت وی بسر برد رحمها الله تعالی

اشعار سمنبویان غبار غم چو بنشینند بنشانند × پریرویان قرار از دل چو بستیزند بستانند × بفتراک جفا دلها چو بربندند بربندند × ز زلف عنبرین دلها چو بگشایند بفشانند × شیخ عارف آن تارک دنیا سر بسر زخارف را بخانه برد و بتعلیم عرفان کوشیدن آغاز نهاد و بعد سه روز رسیمانی داد و فرمود که ایام مهمانی آخر شد اکنون بتقبل نفس برخیز و بجوش و هیزم بفروش یحیی بصد خوشی هیزم بر سر گرفتی و ببازار شهر بکه سالها دران بعزت سلطنت و عظمت حکومت جهانبانی و کامرانی نموده بود برد و بفروختی و از وجه قیمت آن اندکی بقوت خود صرف کردی و باقی تصدق نمودی هر گاه سالکی از شیخ ابو عبد الله مستدعی دعا گشتی گفتی از یحیی طلب دعا بکنید که او بحلاوت ایمان شیرینی سلطنت گذاشته بزهد آمده اگر من مبتلا بودمی شاید بمنع نفس سرکش از ترکش و تجرید باز ماندمی ۵ بزرگان نکردند در خود نگاه × خدا بینی از خود بیشتر بین مخواه × **حکایت** حضرت خالق و هادی و جناب رازق الی یوم تنادی عز خلقه و عم رزقه لعمدة العارفین و زبدة السالکین قطب زمان و زمین حضرت امیر المومنین و امام المسلمین مرشد ارشد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان فیضان ایمان بآن اندازه عنایت و عطا فرموده بود که تربیت یافتگان صحبت اکسیر خاصیت باندک زمانی و کم ایامی لباس تقوی بر بر و دوش و زیور ورع در گوش بهوش ظاهر و باطن آراسته بحمیت ایمانی و غیرت اسلامی زبان بمواعظ و نصایح امرا و فقرا و شاه و گدا بر ابر متحرک میداشتند و بخوف الهی عز و علا خشیت و دهشت احدی بخاطر نیاورده لب بپیند و اندرز ادنی و اعلی دلیرانه و بی باکانه میکشادند و بهدایت جل ذکره درین آوان گروهی بلا عدد و انبوهی بلا حد بلا تصنع به برکات انفاس حضرت شیخ قدس اساس مظهر معنی این آیه کریمه شده بود یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود این اخبار میکند از صورتیکه در غیب بوده قبل از وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تمام عرب مرتد شدند اهل مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین و بعضی از دارین کوتاه باز استادند و جمعی بر سلمه کذاب و طلحه اسدی و سجاح کاهن جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند خدای تعالی خبر داد

کہ اگر کسے مرتد گردد دین حق بی یار و مددگار نخواہد ماند فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰہُ بِقَوْمٍ پس زود باشد کہ بیارد
خدای قومی را کہ یُحِبُّہُمْ و آنکہ او دوست میدارد ایشان را وَیُحِبُّوْنَہٗ و ایشان دوست
میدارند او را اَذِلَّۃٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ متواضع و متذلل و مہربان باشند بر مومنان اَعِزَّۃٍ عَلَی
الْکٰفِرِیْنَ سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اہل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان
کہ حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بعد از نزول این آیت رو بہ ابو موسی اشعری کرد و گفت ہُمْ قَوْمُ ھٰذَا
یا اشارت بمجاہدان روز قادسیہ ست کہ دو ہزار مرد بودند از نخع و پنجہزار از بجیلہ و کندہ و سہ ہزار از سایر
قبائل عرب یمن اند و در تیسیر آوردہ کہ ابن عباس و حسن بصری بر آنانند کہ این قوم ابا بکر صدیق ست رضی
اللہ تعالے عنہ و اصحاب او از مہاجرین و انصار رضی اللہ تعالی عنہم کہ بر اہل ردت جنگ کردند یُجَاہِدُوْنَ
صفت آن قوم می کند و میگوید جہاد می کنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ در راہ خدا وَلَا یَخَافُوْنَ و نہ ترسند لَوْمَۃَ
لَائِمٍ از ملامت ہیچ ملامت کنندہ ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ این صفتہا کہ مذکور شدہ افزونی کرم اوست
یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَآءُ عطا میدہد بہر کہ میخواہد وَاللّٰہُ وَاسِعٌ و خدائے بسیار فضل کنندست از جلیل خود عَلِیْمٌ
دانا بہ کسے کہ استحقاق آن دارد و چرا چنین پایہ فضیلت نمی اندوختند کہ بفضل مفضل جل فضلہ از روضہ ہدایت
شیخ مظہر رحمت از ہار تقوی و ورع چیدہ بودند و چسان اینچنین پایہ شرافت حاصل نمی نمودند کہ بانعام
منعم عمت نعمتہ از حدیقہ ارشاد مرشد سراپا صلاح و سداد اثمار رشد و سعادت بکام و دہان جان و ایمان

نظم

خوش خوردہ سایہ یزدان چو باشد ایمن است	وار ہا نداز خیال و سایہ اش	سایہ یزدان بود بندہ خدای
مردہ این عالم و زندہ خدای	دامن او گیر زود تر بیگمان	تا رہی از آفت آخر زمان
کیف مَدَّ الظِّلَّ نقش اولیاست	کو دلیل نور خورشید خداست	اندرین وادی مروبی این دلیل
لا احب الآفلین گو چون خلیل		

بعنایت حضرت خدائے عالیشان نشان عالم تقوی توامان ورع
اقتران آنست کہ خشیت غیر اللہ در سویدا قلبش جائے گیر نباشد و سوای حضرت قہار نعوذ باللہ تعالے
من قہرہ از خشم و غضب احدی نترسند در حدیث صداقت تحدیث و صفت عالم حقانی و فاضل ربانی
وارد شدہ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اَلْعَالِمُ اِذَا اَرَادَ بِعِلْمِہٖ وَجْہَ
اللّٰہِ ھَابَہٗ کُلُّ شَیْءٍ وَاِذَا اَرَادَ اَنْ یَّکْثُرَ بِہِ الْکُنُوْزُ ھَابَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ رَوَاہُ
الدَّیْلَمِیُّ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ معنی این ست کہ حضرت رسول مقبول صلوٰۃ
و سلام نامعدود فرمود وقتی کہ عالم حقانی بہ علم خود ارادہ حصول رضای حضرت جل و علی می نماید
و علم را در استرضای حضرت خدائے معلے بعمل مے آرد از وہیچ شی از اصل و فی می ترسد و وقتی کہ بعلم قصد

عالم حقانی آنست کہ از خدا می ترسد

بسیار فراهم آوردن فریبنده دنیا سرا پا فنا می کند از هر چیز عزیز و نا چیز میتر سد روایت کرده است این حدیث را عالم صدق معالی حضرت دیلمی علیه الرحمه از صحابی سر بر آقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه و عنا حکایت منظومه

حکایت کنند از بزرگان دین — حقیقت شناسان عین الیقین — که صاحب دلی بر پلنگی نشست
همی راند در هوار و ماریی بدست — یکی گفتش ای مرد راه خدا — بدین ره که رفتی مرا ره نما
چه کردی که در بند رام تو شد — نگین سعادت بنام تو شد — بگفت از پلنگم زبون است و مار
وگر پیل و گرگی شگفتی مدار — تو هم گردن از حکم داور مپیچ — که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ
چو حاکم به فرمان داور بود — خدایش نگهبان و یاور بود — محالست چون دوست دارد ترا
که در دست دشمن گذارد ترا

و لنعم ما قال مولانا الصفی المعنوی علیه الرحمه حکایت منظومه

در بیان این شنو یک قصه — تا بری از سر گفتم حصه — با عمر آمد ز قیصر یک رسول
در مدینه از بیابان نفول — گفت کو قصر خلیفه ای حشم — تا من اسپ و رخت را آنجا کشم
قوم گفتندش که او را قصر نیست — مر عمر را قصر جان روشنیست — گرچه از میری ورا آوازه ایست
همچو درویشان مر او را گازه است — چون رسول روم این لفظ تر — در سماع آورد شد مشتاق تر
دین را بر جستن عمر گماشت — رخت را و اسپ را ضایع گذاشت — هر طرف اندر پی آن مرد کار
میشدی پرسان او دیوانه وار — کین چنین مردی بود اندر جهان — وز جهان مانند جان باشد نهان
جست او را تا ش چون بند به بود — لاجرم جوینده یابنده بود — دید اعرابی زنی او را خجیل
گفت عمر نک بزیر آن نخیل — زیر خرما بن ز خلقان او جدا — زیر سایه خفته بین سایه خدا
آمد او آنجا و از دور ایستاد — مر عمر را دید و در لرزه فتاد — هیبتی زان خفته آمد بر رسول
حالتی خوش کرد بر جانش نزول — مهر و هیبت هست ضد هم دگر — این دو ضد را دید جمع اندر جگر
گفت با خود من شهان را دیده ام — پیش سلطانان مه و بگزیده ام — از شهانم هیبت و ترسی نبود
هیبت این مرد هوشم را ربود — رفته ام در بیشه شیر و پلنگ — روی من زایشان نگردانید رنگ
بس شدستم در مصاف و کارزار — همچو شیر آنم که باشد در شکار — بس که خوردم بس دمم زخم گران
دل قوی تر بوده ام از دیگران — بی سلاح این مرد خفته بر زمین — من بهفت اندام لرزان چیست این
هیبت حق است این از خلق نیست — هیبت این مرد صاحبدل نیست — هر که ترسید از حق و تقوی گزید

ترسد از وی جن و انس و هر که دید — سلطان ولایت و شاه سلطنت را واجب و زیبا که با چنین علما حقانی و عرفای ربانی که فضائل و محاسن شان بسمت تحریر یافت در خلوت و جلوت مجالست و مصاحبت نماید

و در اوقات داد دهی و عدل نهی و ساعات فرمان روائی و کشورکشائی بشنیدن کلمات این گروه تقوی شکوه عقل هوش افزوده باشد و مراتب دولت و اقبال بلند نموده ؎ پند حکیم صیقل آئینهٔ دل است × مقصود هر دو عالم ازین پند حاصل است × هر که باعلای تقوی انتما کرد همه طبعان اوج سعادت اند موافقت کرده نزد مطاوعت در آمد لاجرم بعطاے حضرت یزدان یکتا جلت رحمته سعادات دو جهانی یافته ؎ هیچ تدبیر ای دانایان دهر × تا نگردد رای نادانان چو زهر × ؎ دیدن دانا عبادت این بود × فتح هر باب سعادت این بود × دوم بنا بر پاس آئین سلطنت و براے حفاظت قوانین مملکت وزیر خوش تدبیر خرد تخمیر عدل پذیر امانت فن و دیانت نشیمن مومن پاک اعتقاد و مسلم طهارت نهاد سراسر فراست و سرسر کیاست بحضور سلاطین پرنور و شاهان معدلت ظهور پر ضرور و بدست آوردن دانای مذکور بر همت صاحب فرمان از واجبات امور نظم

شاه را همچنانکه نیست گزیر	از فقیهی براه شرع مشیر	از وزیر آنچنان گزیرش نیست
هر کسی لیک دلپذیرش نیست	بوزیری کسے بود درخور	کز همه بعدشه بود برتر
مقبلی مشفقی نکوکارے	نیک کردار و راست گفتارے	دلش از حال دیو و دد آگاه
دستش از مال نیک و بد آگاه	با صغیران خورد غم پدرے	با کبیران زند دم پسرے
همه را خویش خویش پندارد	خویش را سینه ریش نگذارد	باشد از وزر اشتقاق وزیر
سر ازین اشتقاق سهل مگیر	وزر بار و وزیر بار کشست	خاطر او بزیر بار خوشست
می کشد بار خلق بر در شاه	میشود شان ز ظلم شاه پناه	می کشد بار شه بضبط امور
تا نه نیفتد ز خلق بر شه زور	نکند تیره عالم از تو ره	نگفتند تخم سعے در شوره
از کفایت گری نه پیچد سر	بر کفایت گران نه بندد در	در حدیث صدق کار از خصلت

سید ابرار و سرور انبیاے سراپا انوار بروی درود بیشمار چنین آمد عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ تَعَالٰى صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ وقتی که خواهد خدای بپادشاه نیکی را جَعَلَ لَهٗ وَزِيْرًا صَادِقًا بگرداند برائے وی وزیر راست گفتار و راست کردار اِنْ نَسِيَ ذَكَّرَهٗ اگر فراموش کند پادشاه حق را یاد دهد وزیر او را و اِنْ ذَكَرَ اَعَانَهٗ و اگر یاد کند یاری دهد او را که موجب یاد ذکر و ثبات بران شود وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ غَيْرَ ذٰلِكَ بِاَمْيْرٍ وچون خواهد خدای تعالی جز خیر را یعنی بدی را به پادشاه جَعَلَ لَهٗ وَزِيْرَ سُوْءٍ بگرداند مر او را وزیر بد گفتار و بد کردار اِنْ نَسِيَ لَمْ يُذَكِّرْهُ اگر فراموش کند یاد ندهد او را و اِنْ ذَكَرَ لَمْ يُعِنْهُ و اگر یاد کند یاری ندهد او را وزیر مشتق ست از وزر بکسر بمعنی گرانی و وزیر بر میدارد بار ملک را و اعانت

ع بالا بر خوانم

می کند او را و شریک ست با وی در بزه یا از وزر بفتح بمعنی پشت پناه و مناسبت این معنی نیز ظاهر است
رَوَاهُ اَبُوْدَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ × اول از شرائط وزارت آنست که همیشه و مدام خاطر سلطان سلطنت
مقام را راغب خیرات و شائق حسنات دارد اگر بعنایة تعالی شوق شاه باتباع شریعت شرافت
پناه و عبادت حضرت آله عزوجل باشد بصد جان و هزار دل دران امور ممد و معاون سلطان سعادت
ظهور باشد و اگر عیاذاً بالله تعالی مزاج بادشاه از روش شریعت مخالف و از طریق صواب عدالت
و نصفت منحرف باشد باید که از حضرت هادی مطلق جلت عظمته مدد خواسته با فکار خوشتر و پسند
تدابیر بهتر و دلبسند بطوریکه موثر افتد و نهجی که طبع سلطان متنفر نه گردد خاطر صاحب فرمان را از جاده
فرزدی باطل بسوی کام زنی شاه راه حق و کامل گرداند تا وقتیکه مزاج سلطان مستقیم بر دین
قویم نگردد از کوشش و سعی اصلاح آن دست جد و کد باز ندارد و اگر چنین نکند و بظلم و بیداد و فسق و
فساد سلطان راضی و همداستان شود لاجرم بر وزر قدم و ساعت مواخذه ستم دوزخ قرار و گرفتار
عذاب نار گردد و نعوذ بالله تعالی منه و سلطان را باید که برای وزارت آنرا پسند نماید که نیکو و خدا ترس
و آباد ان کار و معامله فهم و کافی و قدر مردم شناس و در خیر اندیشی وافی باشد چرا که صلاح و فساد مملکت
باخیر و شر وزیر وابسته ست ۵ جز بخرد مند مفرما عمل × گرچه عمل کار خرد مند نیست × وزیر نیک
سیرت و نیکنام باید که نیکنامی شاه ازو بود و سلطان وزیر را چندقدرت و دست رس دهد که سروران
سپاه و مقربان بارگاه از و تخلف کردن نتوانند × حکما گفته اند که وزیر پاک دین و معادبین و از مال
ظلم کوتاه دست و در اشاعت عدالت طویل الید و دانا و بینا و آبادان کار و عمارت شعار باید و هر کرا
عملی فرماید دانائی و طبع خود سنجیده و سزاوار آن فرماید نه بسفارش و شفاعت دیگری و فرومایگان را
عمل ندهد و کسی را که قابل تربیت شناسد شایستگی او را السلطان عرض دارد و او را بافزونی مرسوم و
اقطاع خوشدل سازد تا دیگران امیدوار شوند و در کارها کوشش کنند و گفته اند که عجب و غرور اگرچه از
سائر خلق مذموم ست لیکن از وزیر زیاده تر ناپسندیده ست و زراهر چند که بزرگ
شوند عجب و کبر شعار خود نسازند ۵ تکبر ز دانا بود ناپسند × غریب آید این معنی از هوشمند
تکبر بود عادت جاهلان × تکبر نیاید ز صاحبدلان × فائده وزیر
اگرچه دیانت شعار باشد و خائن و تبه کار نباشد لیکن از بادشاه ترسان و لرزان
ماند که وزیر را به نسبت سائر خلق خوف و ترس سلطان زیاده واجب است
بیت گر وزیر از خدا بترسد × همچنان کز ملک ملک بود

فائده وزیر را باید که اگرچه اولی الامر خورد سال بود او را بزرگ داند با او آن معامله کند که با بزرگان کنند که مثل پادشاهزاده مثل بچه شیر است که او را آموختن دریدن حاجت نیست **مصرعه** که بطنز مبدأ فطرت شناور دانند **بیت** ز شیران چه زاید مگر شرزه شیر ✤ چنان چون پدر نام دارد دلیر ✤ **فائده** وزیر با خاص و عوام خلائق منصف و با طبقات رعایا و عساکر برافت و رحمت متصف باشد در توفیر اموال و تکثیر خزائن رعیت و سپاه را بر بادند هر بلکه کفایتی که در مال سلطنت کند آن باشد که در عمارت و زراعت سعی و کوشش فراوان نماید و جاهای ویران آباد ان سازد تا توفیر زر و توفیر او پیش سلطان داد گر پدید آید **فائده** پادشاهی وزیر را معزول نتواند فرمود بر اسے مسکن خود جای بگزین که با قوم خویش آنجا باشی وزیر معروض نمود که چند دیهی ویران بدم تا آباد ان کنم دران باشم ملک بنا بر عطای دیهات خراب امر کرد هر چند تبلاش چند قری ویران حیران ماندند لیکن نیافتند وزیر عرضداشت که ایها الملک من نیز میدانستم که مملکت تو ویران و خراب نیست لیکن بمصلحت آن التماس داشتم که چنان آباد که از من گرفتی حالا کسی را بدم که چون از و باز خواهی همچنان آباد ان بتو سپارد ملک عذر خواست او را باز بر منزلت وزارت برگماشت **فائده** وزیر عظمت نامه و توقیع خود بزرگ شناسد و زنهار رقم دروغ بقلم نیارد و عاملی را که بفرمانش کار بند نشود بعقوبت شدید گرفتار سازد و الا کار وزارت چنانکه میباید برنیاید و در نظر خلق سبک نماید **بیت** دروغ ای برادر مگو زینهار ✤ که کاذب بود خوار و بی اعتبار **فائده** بهدایت ملک خبیر جل علمه وزیر پر تدبیر از حال مملکت دشمن آگاه باشد که از کیفیت ولایت والی خود آگاهی دارد و بر همه احوال ملوک و سلاطین جهان باخبر باشد و اخبارشان بسلطان رساند تا بادشاه را از حال دوست و دشمن خبر باشد و دانائی و عقلمندی وزیر بر شاه ظاهر شود **فائده** در دنیا تباه تر از دوکس نیست وزیری دانا که وزارت شاه نادان اختیار نماید نظیرش طوطی را بازاغی در قفس کردن باشد **شعر** من ز دل تنگ و دل ز من تنگ است ✤ صحبت من چو شیشه و سنگ است ✤ و پیری که عاشق زن جوان باشد گفته اند زن جوان را تیرے در پهلو نشیند به که پیرے **شعر** زن کز مرد بی رضا بر خیزد ✤ بس فتنه و جنگ زان سرا برخیزد **فائده** وزیر را ناگزیر است که از مسکرات حماقت تاثیر و مزامیر نجاست تحمیر پرهیز و برکران باشد که ازان درین دوران غفلت خیزد و در ایشان موجب عذاب نیران گردد نعوذ باللہ تعالی منه و همیشه با سلطان همراه و قران ماند چرا که دشمنان اگر سلطان را تنها یابند در غیبت وزیر غنیمت او کنند **فائده** و حسب استطاعت از واقعات و سوانح مجالس سلطان آگاهی دارد و خبر گیران دربار شاه سلطنت دستگاه باشد **فائده** و از اموال سلطنت و شاهی تنگدستان تباهی و مستحقان سزاوار عطائی را دستگیری نماید که دران نیکنامیش و حسن صیت سلطانش باشد **فائده** و در ایام معزولی و بیکاری از کسانیکه در زمان نصب و عمل اظهار دوستی میکردند و در وقت عزل ازان دستگاش باشند شکایت نکنند

چراکه باعث کسرشان خود است و هیچ فائده بجز کمی اخلاص و زیادتی کدورت مستفاد نمیشود **فائده** دوم بهدایت حضرت خداعز و علا عقلا در باب آداب وزرا فرموده اند که وزرا را پاس و حفاظت پانزده شرائط ضرور ست والا امور بر فتور اول انکه در هر امر رعایت حق خود و فوت و فروگذاشت نسازند دوم احتیاط حزم و انضباط عزم یعنی از انجام مهام غافل و از عواقب انتظام ذاهل نباشند چراکه منزلت وزارت دشوارترین منازل ست و محسود اقران و اماثل خاصه در حد مخصوص خاصان شاهی ست و جای رشک شریکان منصب وزارت دستگاهی باغوای شیطان مشارکان مرتبت و منصب مدام بساختن دام مکر و فریب قیام نمایند و دوام در پی آن مانند که او را ماخوذ و سلام و وجود عزتش قرین انعدام سازند برین تقدیر نبا بر نجات از تزویر حساد پر تقصیر وزیر باید بیرا به از راستی و دیانت و بی طمعی و امانت نیست اللهم ارزقنا آمین **بیت** این و بداندیش طلبشت اندو مور ✣ نشاید در و رخنه کردن بزور ✣ سوم دلیری در ساختن امور بزرگ و دلاوری در پرداختن کارهای سترگ چهارم تلافی در تقدیم خدمات نیک اندیشی و یاداش حشم در بجاآوری اوامر و فاکیشی پنجم تنبیه سرکشان و عدوان و مالش دشمنان و باغیان ششم آماده شدن بنا بر حوادث روزگار و عدم غرور از تقرب سلطان کامگار بغوای این مقال که در عقب هر کمال زوال است و ملحوظ داشتن این خیال که هر عمل را عزل لامحال ست و هر دولت را انکبت پر اتصال **شعر** خواجه بر دولت اعتماد مکن ✣ که غلامی گریز پائی هست **فائده** بوزیری گفتند که برای خود چرا سرانمی سازی جواب داد مرا درین شهر دو سرا ست یکی خانه دیوان تا که در عمل باشم دوم زندان وقتی که با عزل شوم هفتم نگاهداشت مساوات میان شاه و سپاه و رعایای عاجزی دستگاه و بجز عدل میل جانبی نکردن و بغیر انصاف خیال طرفی ننمودن تا بر احدی ستمی و بر فردی ظلمی نرود و در امور وزارت امر هذا شاق ترین است مگر بهدایت و عنایت حضرت عز و علا از سهل ترین **بیت** اگر جانب حق نداری نگاه ✣ گزندت رساند هم از بادشاه هشتم قرار داد قواعد سرا پا فوائد و تعیین ضوابط آسایش روابط تا هر که بران عمل کند ثواب آن بوی عائد گردد **بیت** تیکوان رفتند و سنتها بماند ✣ وز لئیمان ظلم و بدعت ها بماند ✣ نهم در امور کلیه کفایت خود ظاهر ساختن و در اشغال سلطنت عالیه در مواقع اسراف سر بسر کافی شدن که کفایت وزرا در تمهید مصالح دولت و تنظیم امر سلطنت سود مندتر ازان ست که به بیان آید دهم قدر عمل دانسته در کارسازی و دوست نوازی پیوستن و بانجاح حاجات خلائق کوشیدن و عقده کشائی کار و ابستگان علائق کردن **بیت** تو هم بهری هستی امیدوار ✣ پس امید بر دلنشینان برآر ✣ یازدهم از هجوم ارباب مآرب و عموم و رجوع اصحاب مطالب و مستمدیگان مرحوم تنگدل نشدن و گره بر پیشانی نزدن بلکه وقت

حضار آن جماعه بگشاده روئی و عدل جوئی پیش آمدن بیت خداوند فرمان روای شکوه
زغوغای مردم نگردد دستوه × دوازدهم پرداخت حالات رعایا و رعایت مهمات برایا بدان گونه
وروش که از کار زراعت معطل نشوند و از تنگی احوال جلای وطن اختیار ننمایند شعر خراج از که
خواهد چو دهقان گریخت × وفا از که جوید چو پیمان گسیخت × سیزدهم از تفحص اعمال عمال غافل نباشند
و بر حقائق دیانت و خیانت و رسا کاری و نارسائی حکام بالکلیه آگاهی دارند چهاردهم عاملی را که
برای عمل اختیار نمایند تا که امتحانش نکنند بر و اعتماد ننمایند پانزدهم از هیچ یکی رشوت نستانند
واز کسی در بدل کارسازی دستمزد نگیرند که رشوت حرام ست و گیرنده اش در هر دو سرا روسیاه و بدانجام

همه کار شاهان گیتی پژوه	زرای وزیران پذیرد شکوه	وزیری نکو رای و نیکو منش
دهد ملک را هر زمان پرورش	طراوت پدید آرد از کار شاه	برای نکو ملک دارد نگاه
وگر زانکه نیکو نباشد وزیر	ازان بادشاهی برآید بغیر	ز تخت و ز تاج و ز ملک و ز گنج
ملک بی حضور و رعیت برنج	همه زیب فرمانده کم شود	ممالک بیک بار درهم شود
بران شه بشورد دهم روزگار	که ظالم بود پیش او پیشکار	گزندیکه بر شهریایان رسد
ز تدبیر دستور نادان رسد	کسی را که دولت رود در زیان	شود با فرومایه همدستان

وخصائل عمال وعادات حکام وقاضیان ومحتسبان وسائر دیوانیان وعشاران وکوتوالان ومقاطعه
نگاران وغیره ارباب قلم وناظمان نسق ونظام شیم که تابع مسند ومجلس وزارت اند بر همین قواعد مذکوره و
ضوابط مسطوره که بیان کلیه اش در اخلاق صاحب وزارت زیب تسطیر وزینت تحریر یافت قیاس
باید کرد و چندی از فوائد کلیه که در کار سلطنت وعمل وزارت بکار آیند و کلبن دستوری و گلشن اولی الامری را بالفضله تعالی
بکمال آب و تاب بیارایند از کلام در نظام و سراپا انتظام حضرت مقتدای انام جناب رسول علیه السلام که فرمودش سراسر
حکمت اند و درست و ارشادش سراسر سعادت آمود بنا بر هدایت شاهان و وزیران و برای رهنمائی حاکمان و مربانان و راد ناو
علا فرمانروایان صورت نقش و چهره نگار می پذیرد حضرت هادی علی الاطلاق علیه رحمته توفیق تعمیل آن نصیحت همگنان
کند آمین فائده سلطان عالیشان را باید که عمل ملک نباشقان عمل و راغبان حکم اگرچه دانایان جهان و گرم و سرد چشیده
دوران باشند زنهار ندهد و لازم که شغل ولایت و کار مملکت بدانایان دین که از مشغله حکم رانی نفور و از محبت جهانبانی
دور باشند با وصف این نفرت در دیانت و درستی و تجربه کاری و هوشیاری یکتا شوند سپارد حضرت سید مرسلین و افضل عاقلین
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرماید انا لا نستعمل علی عملنا من اراده رواه احمد والبخاری والمسلم وابوداود
والنسائی عن ابی موسی رضی الله تعالی عنه معنی آنست که ما هرگز بر سر کار حکومت و شغل ولایت منصوب و مقرر نمیکنیم

تصدیے را کہ بشوق خود ارادہ حکومت مثل عالی وحاکمی داشتہ ذلک سازد روایت کردہ است این حدیث را
امام احمد وامام بخاری ومسلم وابوداود ونسائی رحمہم اللہ تعالی اجمعین از ابی موسی اشعری رضی اللہ تعالی عنہ
وَعَنْ اَبِیْ مُوْسٰی رض قَالَ دَخَلْتُ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اَنَا وَرَجُلَانِ مِنْ بَنِیْ عَمِّیْ روایت است
از حضرت ابوموسی رضی اللہ عنہ کہ گفت کہ درآمدم بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من ودو مرد از پسران عم من فَقَالَ
اَحَدُھُمَا پس گفت یکی از ان دو مرد یا رَسُوْلَ اللّٰہِ اَمِّرْنَا عَلٰی بَعْضِ مَا وَلَّاکَ اللّٰہُ امیر گردان ما را
بعضے کارہا وجاہا کہ ولایت دادہ است ترا خدای تعالی وَقَالَ الْاٰخَرُ مِثْلَ ذٰلِکَ وگفت دیگری مانند آن
فَقَالَ اِنَّا لَا نُوَلِّیْ عَلٰی ھٰذَا الْاَمْرِ اَحَدًا سَاَلَہٗ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدرستی کہ ما نخواہی سوگند دادہ
نمیگردانیم برین یعنی کار دین وشریعت ہیچ کسی را کہ طلبیدہ از ما ولایت را وَلَا اَحَدًا حَرَصَ عَلَیْہِ وہیچ کسے
کہ آرزومند شد بران وَفِیْ رِوَایَۃٍ قَالَ لَا نَسْتَعْمِلُ عَلٰی عَمَلِنَا مَنْ اَرَادَہٗ گفت آنحضرت عامل نمیگردانیم بر عمل خود
کسی را کہ خواہد وطلبد آنرا عادت شریف چنان بود کہ ہر کہ عملے طلبید ودرخواست میکرد ندہند زیرا کہ
از خواستن عمل نفسانیتی ظاہر میشود واین نہ از باب منع از عطا وسوال بود بلکہ در حقیقت شفقت وکرم ونوال
بود متفق علیہ حدیث وَعَنْ اَبِیْ ھُرَیْرَۃَ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ
وَسَلَّمَ تَجِدُوْنَ مِنْ خَیْرِ النَّاسِ اَشَدَّھُمْ کَرَاھَۃً لِھٰذَا الْاَمْرِ می یابید از بہترین مردم سخت ترین ایشان از روے
کراہت وناخوشی مر این کار را یعنی کار امارت وولایت را یعنی ہر کہ مکروہ دارنده ترست امتیدار امارت
را بہترین مردم او را دانید حَتّٰی یَقَعَ فِیْہِ تا آنکہ بیفتد درین کار وچون بیفتد دانید کہ بہترین مردم نبود ہست بلکہ
بدترین مردم متفق علیہ از مفاد حدیث سرا پا شریف مستفاد گردید کہ سلاطین حکمران وشاہان فرمان دہان را می باید
کہ عہدہ اعلای حکومت مثل وزارت وسفارت وکتابت ولشکر کشی ودشمن کشی وقضا وافتا ومنزلت ادنای امارت
مانند عشاری ومجری ومقدمی وبیہی وسوقی ودارونگی کارخانہ ہائے شاہی کہ بقدرت تعالی در عالم سلطنت میناز الرح ودر جہان
ریاست مدار رجیع اند آنحضرت رب العزت جل عزہ بنابر روزی چند بقبضہ اختیار خود ودیعت پسندیدہ مشاغل حکم
ومناصب امر نخواہمندان نفسانی وآرزو کیشان شیطانی اگرچہ دانای دہر باشند وشائق شغل وعاشق عمل
شوند جای کار وبار زنہار زنہار ندہد واز کدورت وجود نخوست آمود آنہا صفای گلشن ثروت وفضای گلزار
دولت پاک ومصفا دارد ودامن حال خویش را از آلودگی عذاب آنکہ اگر امروز چنین منحوسان وخبیثان
را در سر ملک وملت مسلمین حاکم ومسلط خواہد ساخت فردای قیامت بمواخذہ شدید گرفتار خواہد گشت
نوشتہ ورفتہ دارد وباید دانست کہ سر مقام وکنہ مرام این ہست کہ اگر والیان ولایت مغلوبان نفس و
پیروان شہوت ہا اگرچہ واقف تدبیر دنیای حقیر باشند در حکومت ودولت پیشوای ومقتدا سازند

از انجا که ماکسان مذکوران مغلوب نفس و محکوم شیطانند لامحاله در امور جزوی و کلی خواهش نفس و اغوای شیطان دخل تمام دهند و برین تقدیر ابواب انواع ظلم و ستم گشایند و عدل و نصفت که باعث حقیقه دولت و خیابان بندر و صولت است معدوم شود و جور و بیداد که باد خزان بساطین آبادی مملکت ست وجود گیرد لهذا از قرنها کار بانجا کشید که این طفل نا خلف دامنگیر بخدگریبان گیر رسیده در مهاد امن و امان ملک مرد و دولت فسادهای عظیم و فتنه های فخیم مثل بلای رعایا و پریشانی سپاه و سرکشی باغیان و ایذا رسانی ره زنان اندازه و شده شده تا تیر آن تدبیر عاقبت تخمیر و سرانجام تقصیر آن صدمه که در روزی چند ذات سلطنت و سلطان و وجود و مملکت و ارکان قرین هلاک شده نیست و نابود گردد و نعوذ بالله تعالی منه **بیت** خود از درون و برون جلوه کرد من زمیان + چو سایه میوشدم کزدو سو چراغ آم

نه حاکم نه ظالم ماند و نه محکوم مظلوم و نه شاه ستمگر جور گستر ماند و نه گدای بیتمدین پریشان سر **نظم** کرا دانی از خسروان عجم ۔ که کردند بر زیردستان ستم نه آن شوکت بادشائی بماند ۔ نه آن ظلم بر روستائی بماند ۔ و اگر والیان ولایت و حاکمان حکومت تفویض کارها بدانایان دین دار فراست آثار و تعیین شغلها بخردمندان تقوی شعار تجربه کار نمایند و چونکه منتهای همتهای آن عاقلان حصول رضای حضرت الهی ست عزت مرضیاته و خلاصه منویات آن سعادتمندان خدمت دین جناب شاهنشاه حقیقت جلت سطنته لاجرم در اجرای حکم و انتظام ملک اتباع شریعت را از دست نداده عدل و انصاف بکمال دیانت و نظم و نسق مملکت به نهایت امانت خواهند کرد در نصورت انشاء الله تعالی رونق بازار آبادی رعیت و آرایش لشکر بخوبی ظهور خواهد گرفت و ترقی ملک و دولت و سپاه و صولت یوما فیوما بل ساعة فساعة افزایش خواهد پذیرفت **قطعه** پند اگر بشنوی ای بادشاه ۔ در همه دفتر به ازین پند نیست ۔ جز بخردمند مفرما عمل ۔ گرچه عمل کار خردمند نیست **حکایت** مقتدای سالکین دین و قدوه ناهجین یقین حضرت امیر المومنین و امام المسلمین قطب افرد جناب **سید احمد** مجاهد غازی علیه الرحمة و الرضوان بعنایات حضرت رازق بلا نهایات جل صفاته عادت سرشت فراست داشتند که هر چند مرد دانای دنیا و معامله فهم و تجربه کار بدست آمدی لیکن چون ذمیمه شوق مارت از سر نفس در سر داشتی با وصف سفارشهای ندما و اقربا او را بامر حکومت نمی پسندیدند و اگرچه این تدبیر در اوایت تخمیر از وقت طلوع نیر اعظم هدایت دار شاد که از همان زمان بعنایت حضرت منان عالی شان گروه گروه مردم در سعادت یابی پارگاهی مجتمع بودند در کار بود لیکن خاصة بزمانی که امداد و اعانت ملک دو جهان جل عونه بر ولایت شیرستان یعنی افغانستان حضرت امیر المومنین قرین فتح و فیروزی گردیده بکمال استقلال نافذ فرمان و کامران شدند ازین تدبیر کیاست تنویر باهر ظاهر گردید که دران ایام حکومت کام ز هند و سند و عرب و عجم بسیار و بیشمار خلایق ترک علایق کرده اکثری به نیت غزا و جهاد و کثری جهت حصول دنیای سراپا فساد بخدمت فیضدرجت

شیخ خیر معاش و معاد حاضر گشتند و دران میان بسا عقلای تجربه کار دنیا دار فضل و کمال خود را به نهایت آب و تاب در نظر فیض مظهر آنحضرت جهت حصول حکومت و ثروت می آراستند و هنرهای عدیم المثالی خود را با نواع زیب و زینت جلوه میدادند لیکن چونکه مشرب منویات شان از صفای نیت خدمت دین دور و بکدورت هوای نفسانی و شیطانی مکدر و نزدیک بود حضرت سراپا فراست اصلا و قطعا بر توی التفات بسوی آن دنیا داران و نفسانیان نینداخته کسی را ازان ناکسان بشغل ریاست مشغول و عمل دولت معمول نکردند و بمردان تقوی کار و گرم و سرد چشیده روزگار و دانایان دیانت افکار و کیاست آثار که در کار دنیا محض استرضای حضرت مولی عز کرمه مطلوب و مقصود میدانستند رجوع مشاغل و تفویض مناصب فرمودند ببرکت و یمن این تدبیر مجسمه تا بتیر ارم سلطنت و حکومت آنحضرت آنچنان نسق پذیر و نظام گیر بود که بکرم حضرت کرم تبارک برانه در ملک و مال گاهی خیانت پرگاهی و در چیزی نقصان پشیزی بدید نیامد حضرت مقتدای عقلاء و جناب پیشوای دانایان دانش اثمار رسول الله تعالی علیه الصلوة والسلام فرماید مَنِ اسْتَعْمَلْنَاهُ عَلَى عَمَلٍ فَرَزَقْنَاهُ رِزْقًا فَمَا أَخَذَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَهُوَ غُلُولٌ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالْحَاكِمُ عَنْ بُرَيْدَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ معنی این ست که حضرت رسول معبود بروے فراوان درود فرمود شخصی را که ما بر کاری مقرر کنیم و روزی او مثل روزینه و یا ماهانه و یا سالانه قرار دهیم برین تقدیر هرچه آن عامل سوای وجه مقرری خود از مال ریاست بگیرد آن گرفتن خیانت ست و در قباحت خیانت بجاے دیگر در حدیث شریف آمد لَا يَغُلُّ أَحَدُكُمْ حِينَ يَغُلُّ وَهُوَ مُؤْمِنٌ معنی این ست که خیانت نمی کند یکے از شما گر وقت خیانت کردن آنکس مومن نمی باشد یعنی از نخوست خیانت دران وقت در و نور ایمان نمی ماند حدیث دیگر مَنِ اسْتَعْمَلْنَاهُ مِنْكُمْ عَلَى عَمَلٍ فَكَتَمَنَا مِخْيَطًا فَمَا فَوْقَهُ كَانَ ذٰلِكَ غُلُولًا يَأْتِي بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَأَبُو دَاوُدَ عَنْ عَدِيِّ بْنِ عَمِيرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ معنی این ست شخصے را که از میان شما بر عملی معمول کنیم و آنکس از مال ریاست سوزنی یا چیزی که زیاده از سوزن باشد از ما بپوشد این پوشیدن در حق آن عامل خیانت ست که حضرت حق عز و جل آن خائن را بآن چیز در عرصه قیامت بفضیحت تمام خواهد آورد نعوذ بالله تعالی من فضایح الآخرة روایت کرده احدیث را عالم از خطیات سالم امام مسلم علیه الرحمة و محدث سراپا محمود حضرت ابو داؤد علیه الرحمه از صحابی با فضائل عالیه حضرت عدی بن عمیره رضی الله تعالی عنه عمال سلطنت و حکام مملکت چه ادنی و اعلی را باید که از ذهاب نور ایمان و شدت عذاب یزدان نعوذ بالله تعالی منه ترسیده گاهی قرین خیانت سرسوزنی نشوند و زنهار پیرامون غلول مال کمتر و زنی نگردند **حکایت** حضرت حق جل و علی بسید الانام و مقتدای اولیا و مشیخا و مرشدنا

جناب فیضمآب سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان عمال سراپا دیانت خصال و حکام سراسر امانت
کام ارزانی و عطا فرموده بود که گاهی از دست تصرف شان خیانت اندکی و وقتی ازیدا ختیار
آنها نقصان دانگی وجود نگرفته **حکایت** عالم علوم تصوف و واقف فنون تطرف و تیغ زن
میدان جهاد بی توقف و جانباز عرصه غزا بی تکلف و سراپا تقوی و تنظف مولانا محمد یوسف علیه الرحمة
که از اشرف رفقا و اکرم خدامی حضرت سراپا صفا شیخنا و مرشدنا مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان
بودند و شمه از شمائم کرایم آن ذوالفضل والعظائم سابقا درین کتاب عجز اکتساب سمت تحریر یافته است
امینی بودند بی بدل و با دیانتی بی مثل و از پیشگاه قدس اشباه حضرت امیر المومنین برخدمت خازنی
خزائن و برمنصب محافظت زر و مال بیت المال معین و منصوب بودند حسب الحکم شب و روز به تقسیم
عطایامی پرداختند در سالهای دراز بسفر عرب و عجم که حضرت علیا امام المسلمین داد و دهش بشمار بر روی کار
آمد و آن همه بذل و عطایا از دست مولانا موصوف این یکتا ظهور گرفت از راه دیانت تفاوت جبه
و فرق ذره وجود نگرفت تا بودی که حضرت امیر المومنین بمولانای سر بسر دین ممدوح برای تقسیم چیزی در مجلس
خاص قدس اختصاص خویش میفرمودند مولانا حسب الامر اقدس و اشرف به تقسیم آن می پرداختند و در برابر دادن
همه مردم آنقدر رعایت و احتیاط می داشتند که نوبت بخش شریف خاص جناب امام همام میرسید بوزنی و اندازی که
بیکیک از اهل محفل میدادند همان مقدار به پیش عرفان کیش و انوار بینش آنحضرت مینهادند و اگر احیانا جناب مرشد
و امام از روی نشاط کام بآن غلام میفرمودند که بمن چرا زیاده ندادید مولانای امانت التیام بکلام آداب
انضمام عرض میکردند که اگر حکم شود همه جنس و متاع روبروی حضور موفور النور حاضر آرم مگر چونکه بمن امر آنحضرت بنابر
تقسیم خلایق صادر شده لهذا در وقت قسمت از مراعات مساوات لاچارم **حکایت** حضرت امیر المومنین
و پیشوای سالکین شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان که بعنایت جناب منان عزاتنانه عقل مجسم
و فراست اعظم بودند در باب امتحان امانت و خیانت تدبیری عجیبی بکار داشتند که بعنایت حضرت
خالق دیانت جل فضله کلیه فضیلت امانت و رذیله خیانت بخوبی معلوم عقلا و مفهوم خاطر دانا می گشت
بیان مقام و کیفیت مرام آنکه حضرت امام همام آزمود استعداد هر کس و ناکس که از روی دیانت و خیانت
می خواستند نقد حالش را باین خجسته تدبیر مملکت بر محک امتحان میزد و زر و سیم درونش را باین روش
در کورهٔ آزمایش می آزمودند که وقتی چند دینار زرین بطور ودیعت باو می سپردند و عمدا تا مرور دهور
از آن فراموشی و تغافل فرموده بیک ناگهان از آن کس نقود موضوعه مینجستند در صورت اگر آن
نیکو سیرت بلباس دیانت آراسته و پیرایه امانت پیراسته می بود فی الفور جنس موضوع را بحضور

فیض کجور حاضر مے آورد و موجب وسرخروئی دارین حاصل مے کرد اگر باضلال شیطان بخسران
خیانت تو امان میشد گاہ خواہش چیز سپردہ بسبب خباثت خیانت بدنامی و رسوائی کونین می انجامد
وَعَنْ اَبِیْ حُمَیْدٍ السَّاعِدِیِّ بضم حا و فتح میم منسوب بنی ساعدہ کہ قبیلہ ایست از انصار صحابی مشہور است
قَالَ اسْتَعْمَلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ رَجُلًا مِّنَ الْاَزْدِ گفت عامل گردانید آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم مردی را از ازد بفتح ہمزہ و سکون زا کہ از بلاد یمن ست و آنرا ازد شنوءہ نیز گویند یُقَالُ
لَہٗ گفتہ مے شود و نامبردہ میشود آن مرد را ابْنُ اللُّتْبِیَّۃِ بضم لام و فتح مثناۃ و سکون آن نیز
گفتہ اند و کسرہ موحدہ و تشدید یا بی نسبت نام مادر اوست کہ منسوب بہ بنی لتبیہ بسکون تا قبیلہ
مشہور ست و نام ابن اللتبیہ عبد اللہ است عَلَی الصَّدَقَۃِ عامل گردانید بر گرفتن صدقہ فَلَمَّا
قَدِمَ قَالَ ہٰذَا لَکُمْ چون باز آمد این مرد از ان سفر گفت بسلمانان این مقدار مال برای شما است
کہ صدقہ اموال ست وَہٰذَا اُہْدِیَ لِیْ و این مقدار دیگر پیشکش فرستادہ شدہ ست برای
من چون این سخن بآن حضرت رسید ناخوش آمد فَخَطَبَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ پس
بخطبہ بر آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فَحَمِدَ اللّٰہَ وَاَثْنٰی عَلَیْہِ پس حمد گفت آنحضرت
و ستایش کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکہ در خطبہ می باشد ثُمَّ قَالَ پس گفت اَمَّا بَعْدُ
فَاِنِّیْ اَسْتَعْمِلُ رِجَالًا مِّنْکُمْ عَلٰی اُمُوْرٍ مِّمَّا وَلَّانِیَ اللّٰہُ اما بعد حمد و ستایش بدرستی کہ من عامل میگردانم مردانرا
از شما بر کارہا مما ولایت دادہ و حاکم گردانیدہ ست مرا خدا تعالی
فَیَاْتِیْ اَحَدُھُمْ فَیَقُوْلُ پس مے آید یکے از شما از ان عمل پس مے گوید ہٰذَا لَکُمْ وَہٰذِہٖ ہَدِیَّۃٌ اُھْدِیَتْ
لِیْ این مر شما است و این ہدیہ ست کہ فرستادہ شدہ ست مرا اَفَلَا جَلَسَ فِیْ بَیْتِ اَبِیْہِ پس چرا
نہ نشست این مرد در خانہ پدر خود او بَیْتِ اُمِّہٖ یا در خانہ مادر خود تا نگاہ کند او
فَیَنْظُرَ اَیُھْدٰی لَہٗ اَمْ لَا پس بیند کہ آیا پیشکشی فرستادہ میشود مر او را یا نہ یعنی پیشکش کہ فرستادہ شدہ
ست برای او بسبب عملداری اوست اگر عملداری نمی بود در خانہ نشستہ می بود کی میفرستادند
پس این حکم مال اصل دارد از ینجا معلوم میشود اگر شخصے دوست یا خویش وی باشد کہ ہمیشہ برائے
وی ہدیہ می فرستادہ اند نہ از جہت این عمل جائز ست گرفتن آن چنانکہ در ہدیہ قاضی و ضیافت وے
وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِہٖ لَا یَاْخُذُ مِنْہُ شَیْئًا بخدائے سوگند نہ گیرد ہیچ کسی از ان مال مذکور
چیزے را اِلَّا جَاءَ بِہٖ یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ یَحْمِلُہٗ عَلٰی رَقَبَتِہٖ
مگر آنکہ بر سے آرد آنحال را بروز قیامت و حال آنکہ سے بردارد آن مال را بگردن خود

اِنْ کَانَ بَعِیْرًا اَلَّهُ رُغَاءٌ اگر باشد آن مال شتر باشد مراورا رغار بضم و غین معجمه ممدوده آواز شتر و گرگ
و کفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریه سخت اَوْ بَقَرًا اَلَّهُ خُوَارٌ یا اگر باشد آن مال از جنس گاو که می باشد
مراورا خوار بضم خاء آواز بقر و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو اَوْ شَاةً تَبْعَرُ یا اگر باشد آن مال
از جنس گوسفند که آواز می کند تبعر بکسر عین و فتح آن بروزن یضرب یا بروزن یفتح و بعار بضم آواز غنم را گویند
ثُمَّ رَفَعَ یَدَیْهِ پس برداشت آنحضرت هر دو دست خود را حَتّٰی رَاَیْنَا عُفْرَةَ اِبْطَیْهِ
تا آنکه دیدیم ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت را و عفرت بروزن حمرت و صفرت بیاض و اعفر چنانچه احمر و اصفر
ثُمَّ قَالَ پس گفت آنحضرت اَللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ اَللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ مکرر دو بار خداوندا ایا رسانیدم
حکم ترا به خلق متفق علیه قَالَ الْخَطَّابِیُّ فِیْ قَوْلِهٖ گفته ست خطابی در قول آنحضرت هَلَّا جَلَسَ فِیْ بَیْتِ
اُمِّهٖ وَاَبِیْهِ فَیَنْظُرَ اَیُهْدٰی لَهٗ اَمْ لَا دَلِیْلٌ عَلٰی اَنَّ کُلَّ مَا یُتَذَرَّعُ بِهٖ اِلٰی اَمْرٍ مَحْظُوْرٍ فَهُوَ
مَحْظُوْرٌ دلیل ست برانکه هر کاریکه وسیله کرده شود و رسیده شود بوی بسوی امری حرام پس وی حرام ست
زیرا که وسائل را حکم مقاصد ست پس هر چه وسیله امر حرام ست آن نیز حرام باشد و از بنجهت آمده ست که هر فرض
که بآن منفعتے حاصل شود در باب ست وَکُلُّ دَخِیْلٍ فِی الْعُقُوْدِ این نیز کلام خطابی ست که هر چیزی که
در آمده ست در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلاً یُنْظَرُ هَلْ یَکُوْنُ حُکْمُهٗ عِنْدَ الْاِنْفِرَادِ نظر کرده شود
و تامل نموده شود که ایا هست حکم وی نزد انفراد پیش از دخل وی در عقد کَحُکْمِهٖ عِنْدَ الْاِقْتِرَانِ
همچو حکم وی نزد اقتران و اجتماع و در آمدن وی در عقد اَمْ لَا یا نیست هٰذَا فِیْ شَرْحِ السُّنَّةِ و این
کلیه ثانیه لایق بمذهب کسی هست که از حیله منع میکند چنانکه امام مالک و احمد و امام ابوحنیفه و شافعی و غیرالشیان
که حیله را جائز میدارند نظر نمی کنند باین دخیل کذا فی شرح السنه ازین ارشاد حضرت رسول سراپا ارشاد علیه
الصلوٰة والسلام الی المعاد مستفاد گشت که عاملان شاهی و حاکمان فرمان پناهی را باید که سوای ازوجه
مقرر و ماهانه ذره ذره مال سلطنت را از امانات حضرت الٰهی جل ذکره دانسته و از تصرف خود محفوظ داشته
در خزانه سلطان اسلام داخل سازند و اگر بمقتضاے حاجات دنیاوی و یا دینی حاجتی زیاده از کفاف معین
رود هر از شاه اسلام دستگاه پیش آمد کار اظهار نموده حسب حاجت مال بخواهند فائده حضرت انتظام
بخش عدالت مسلمین و نظام ده نصفت مومنین علیه الصلوٰة والسلام الی یوم الدین فرماید عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ عَمْرٍو قَالَ لَعَنَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لعنت کرده ست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اَلرَّاشِیْ وَالْمُرْتَشِیْ رشوت دهنده را و رشوت گیرنده را و رشوت بضم و کسر آنچه داده شود برای ابطال
حق و اما اگر برای اثبات حق یا دفع ظلم از نفس خود بدهد لاباس به و همچنین گیرنده اگر سعی کند در رسیدن حق

بصاحب حق یا دفع ظلم از وی اما گفته اند که این در غیر قضاة و ولات ست زیرا که سعی در اصابت حق و اثبات آن و دفع ظلم از مظلوم واجب ست بر ایشان پس روا نباشد اجرت گرفتن بران رَوَاهُ أَبُوْ دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ عَنْهُ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض وَرَوَاهُ أَحْمَدُ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيْمَانِ عَنْ ثَوْبَانَ وَزَادَ وزیاده کرده ست بیهقی این کلمه را وَالرَّائِشَ ولعنت کرده است آنحضرت رائش را يَعْنِي الَّذِي يَمْشِي بَيْنَهُمَا یعنی آنکس که می آید میرود در میان راشی و مرتشی زیاده میکند برای یکی و کم میکند از دیگری وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ رض أَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ شَفَعَ لِأَحَدٍ شَفَاعَةً کسی که شفاعت کند مر یکی را شفاعت کردنی نزد سلاطین و امرا و غیر ایشان فَأَهْدَى لَهُ هَدِيَّةً عَلَيْهَا پس هدیه بفرستد آن یکی مر آن کس را پیشکشی بنا بر شفاعت فَقَبِلَهَا پس قبول کند آنکس آن پیشکشی فَقَدْ أَتَى بَابًا عَظِيْمًا مِنَ الرِّبٰوا پس بتحقیق آمد آنکس دری بزرگ را از درهای ربا این خود رشوت بود او را ربا خواند بجهت بودن او خالی از عوض رَوَاهُ أَبُوْ دَاوُدَ فرمانروایان جهانی را چه مهتر و کهتر پرهیز واجتناب کلی از رشوت ستانی لازم ست که راشی و مرتشی دوزخی ظالم ست و رایش نارسے با مظالم رواج رشوت عیب فرمان دهی ست و کاسهٔ امید فوز و فلاح صاحبش در دارین تهی گرفتن دست مژد نگار عادلان جنت مقرست بل عمل ظالمان سقر مستقر العیاذ بالله تعالے منه نفحات عنبر بیک نامی دادگستری از معاملات رشوت بید بوی نجاست مملوی بیدادی بدنامی آمیز ست و نهایت فتنه انگیز شورش رشوت شر رسوزنده خرمن امن و امان جهانیانست و مروج آن جهنم مکان شاه و گدا و وزیر مملکت آرا و امیر کشور کشا را که حضرت خدای تعالے اینها را اسباب گیتی پیرا مقرر فرموده و نهاد عزت و شرافت عنایت کرده از ذلت رشوت که ذلیل کنندهٔ دین و دنیاست و خود را و از سایر هر دو سرا احتراز و پاکدامنی ضرور ست و از شروط و آلاثروت و حکومت شان سراسر شرور ست و نقص و زیان مخلوط حضرت ملک الملوک و سلطان السلاطین و احکم الحاکمین جلت سلطنته و عز کرمه فرماید لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که فرانگیرند مومنان که دوستانند الکافرین ناگرویدگان را که دشمنانند اَوْلِيَآءَ دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ بدون از مومنان یعنی دوست و من جز مومن نشاید پس مومنان را باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از ان نهی فرموده حضرت صاحب شریعت و امام ملت و ناظم دین و رسول جناب رب العالمین علیه الصلوة والسلام فرماید اَنَا لَا نَسْتَعِيْنُ بِمُشْرِكٍ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُوْ دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهَا

معنے اینست کہ تحقیق ما مدد نمی خواہیم از مشرک روایت کردہ ست این حدیث را حضرت اسعد امام احمد و خباب مسعود ابو داود در حدیث بافضائل عالیہ ابن ماجہ رضی اللہ تعالی عنہم از حضرت مسقیہ و متورعہ و منوح جناب ام المومنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالے عنہا اِنَّا لَا نَسْتَعِیْنُ بِالْمُشْرِکِیْنَ عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ رَوَاہُ اَحْمَدُ وَالْبُخَارِیُّ فِی التَّارِیْخِ عَنْ حَبِیْبِ بْنِ یَسَافٍ کہ بتحقیق ما امداد نمیجوئیم از مشرکان در جنگ بر مشرکان ناریان کہ در نجاست کفر بردہ و احمد اندر روایت کردہ ست این حدیث را در علم و صداقت او حضرت امام احمد در عالم بابرتری و در تقوی بنام آوری حضرت امام بخاری علیہ الرحمۃ در تاریخ خود از والا اتصاف و اولی اوصاف حضرت حبیب ابن یساف رضی اللہ تعالی عنہ از مضمون آیت فیض مخزون و معنی احادیث کرامت مشحون معلوم گردید و مفہوم کہ سلاطین اسلام و امرای شریعت کام را بر سبیل الزم لازم و بطریق اوجب واجب کہ کافران مشرکانرا در عملی از اعمال بادشاہی و در شغلی از مشاغل فرمانروائی ہرگز و زنہار دخلی ندہند و این گروہ خباثت انبوہ را بر منصبی از مناصب منصوب نسازند و از کفار و مشرکین گاہی در کاری و باری مدد و کاری نخواہند و الا عمل ایشان مخالف فعل فراست نشان حضرت شفیع مومنان بروے صلوۃ و سلام فراوان باشد و در مخالفت امر انور و اطہر حضرت سید البشر خذلان ابدی و خسران سرمدی ست العیاذ باللہ تعالے منہ **شعر** از ہیچ رہی ہیچ درے نمی دہند × آنرا کہ از آستانہ اورو ی دل بتافت × منتظم دولت شریعت و منصرم حکومت ولایت و تنظیم فرماے ملک و ملت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فرمایند عَنْ اَبِیْ مُوْسٰی رض قَالَ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اِذَا بَعَثَ اَحَدًا مِّنْ اَصْحَابِہٖ فِیْ بَعْضِ اَمْرِہٖ قَالَ بُشِّرُوْا وَلَا تُنَفِّرُوْا وَیَسِّرُوْا وَلَا تُعَسِّرُوْا رواہ البخاری و آن حضرت کہ چون مسافر ستادہ و میگماشت یکی از اصحاب خود را در بعضے کارہاے خود می گفت بشارت دہید و مژدہ دہید مردم را باجر و ثواب بر طاعت و فعل خیرات بیشتر مژدہ دادن و لا تنفروا او مگزرانید مردم را بترسانیدن از گناہان و تقصیرات تنفیر رانیدن یعنے جانب بشارت بر انذار و امید بر بیم غالب دارید و یسروا و لا تعسروا و آسان کنید کار مردم و دشوار مگیرید در اخذ حقوق مثل زکوۃ و خراج و خصومت و غیر آن بعد ازان کہ ادا کنند واجب را بروجہ مشروع متفق علیہ وَعَنْ اَنَسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَسِّرُوْا وَلَا تُعَسِّرُوْا وَسَکِّنُوْا وَلَا تُنَفِّرُوْا تسکین دہید مردم را و انس نخشید ایشانرا بشارت و رحمت متفق علیہ وَعَنْ اَبِیْ بُرْدَۃَ بضم موحد و سکون راقَالَ بَعَثَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَبَا مُوْسٰی وَمُعَاذًا اِلَی الْیَمَنِ گفت ابو بردہ فرستاد آنحضرت جد او را کہ ابو موسی اشعری ست و معاذ را بجانب یمن قال گفت آنحضرت در وصیت کہ کرد ایشانرا یَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا وَبَشِّرَا وَلَا تُنَفِّرَا وَتَطَاوَعَا وَلَا تَخْتَلِفَا آسان گیرید و دشوار نکنید و بشارت دہید و مگزرانید و اتفاق کنید و مطیع یکدیگر باشید و اختلاف نکنید میان خود متفق علیہ از فرمان واجب الاذعان

حضرت پیغمبر انس و جان صلوة و سلام بگیران خاطر نشان گردید که فرمانروایان و حاکمان را باید که با محکومان و مامورین طریق نرمی و مهربانی پیش گیرند و سخن و کار و پسند و خاطر شکار و الهامی لشکر و رعیت بدست آورند و بکلام خوش و معامله دلکش طبقات خلایق را بخود رجوع و مانوس نمودن خوشنود و شاد مان دارند و بند گوئی و ترش روئی و زود رنجی و کینه جوئی و زشت کلامی و سرعت غضب و کم شنوائی سوانح بیدادیان و دل تنگی از داد و بیدادی فریادیان هزار مراحل دور باشند و بسیار پرسش احوال مستمندان و برغبت شنیدن حالات حاجتمندان و بتأملان و مسکینان و دردرسیدگان بنهایت خورسندی و شگفته رو عادت سازند و آرزومندان را حسب مرام بکام رسانیدن و تفقد و آگاهی از کیفیت مسکین و درویش و بیمار غم و الم و طپش از کارهای انبساط خاطر و خوش عیش دانند **قطعه** هر که فریادرسی روز مصیبت خواهد × گو در ایام سلامت بجوان مردی کوش × بندهٔ حلقه بگوش ار نه نوازی برود × لطف کن لطف کو بیگانه شود حلقه بگوش × و در خوشنود داشتن لشکریان و کشاورزان و انواع پیشه وران خوشنودی حضرت شاهنشاه برحق جلت مرضیاته شناسند **فائده** ملوک را است سلوک را باید که هر عمل و شغل بکاردان و اهل آن سپارند و الاعمل خلل پذیرد و زیان طاغیان دراز شود **لطیفه** شخصی بخدمت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام معروض داشت که مرا تعلیم اسم اعظم فرمایند فرمود تو لیاقت آن نداری و ترا از آموختنش ضرر رسد شخص مذکور الحاح نامحصور نمود حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام او را تعلیم فرمود آنکس بکوهستان شد و آنجا چند استخوانی دید برای احیای آن دعا کرد بقدرت حق تعالی استخوان ها بهم در پیوستند شیرے خونخواری زنده شد و برخاست و او را بدرید **لطیفه** دانایان گفته اند هر کارے و هر مردے × از درود گر زرگری و از زرگر درود گری نیاید **فائده** اعدل اصحاب و اعقل فرومی الالباب و در اتیس سر اپا صواب حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرموده لکل شیی جمال و للحر جمال و لا کمال جمال × بود با نان گرچه بافند دست × بنر مندش بکارگاه حریر ×

وصیت سی و سوم در سخا و عطا

از مواهب حضرت خدای تعالی عطا پاشی بر عابدان عادت سخا است × و خطا پوش عاصیان خصلت عطا **شعر** شرف نفس بجود است و کرامت بسجود × هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود × خوشا خوی سخا که صاحبش بوعدهٔ جناب رسالت مآبش علیه الصلوة و السلام بجنت قرین گاه است و از دوزخ مباعد تر گاه × سخا شاخی از بهشت است افسوس بران پرفسوس که این سبب نجات را و ابهشت است **شعر** این سخا شاخیست از باغ بهشت × وای بر آنکس که این شاخی بهشت × خوشا شیمه جود که سراپا سود منافع اند و دست ذدی عطا در هر دو سرا با فوائد بهود سیکے از فضائل سخاوت آنست که بقدرت حضرت جواد مطلق عم عطاوه سخی محبوب قلوب است حتی که مرغوب دشمن مغضت محسوب **نظم** کرم پیشه کن کادمی زاده صید × باحسان توان کرد وحشی بقید × عدو را بالطاف گردن بمبند × که نتوان بریدن به تیغ این کمند × چو دشمن کرم بیند و لطف وجود × نیاید از و هیچ بد در وجود

و بسا معائب و مناقص را فضیلت داد و دهش سائر ست و قبایح آن فضایح را غیر ناشر شعر سخاوت
مس عیب را کیمیاست سخاوت همه دردها را دواست شیطان مغرور از جواد نفور ست و عنایت جناب
رحمن و شکور جل شانه بحال آن سعادت گنجور سوفور عطا از عادات حضرات انبیاست علیهم الصلوة والسلام
و بخل از خصایل ذوات سراپا رذایل ست علیهم القباحات والملام و سخا از سجایای نفوس اولیا حضرت
خدا است علیهم الرحمة من الله المنعام شعر دولتیان رخ ز درم تافتند ؛ دولت باقی ز کرم یافتند
و امساک موجب هلاک از شمائم بنی آدم سراسر ذمائم ست علیهم الغضب من ملک ذوانتقام بهشت برین
دار اسخیاست و درکات سجین منزل بخلا با انفاق رضاے حضرت رازق عم رزقه پر اتفاق ست و با امساک
غضب مالک سماوسماک نعوذ بالله تعالے من غضبه در وفاق بخشش از صفات مومن ست و دست
کشش از نجاسات کافر دوزخ متمکن عطا از اوصاف متقی ست و بخل از خباثت عذاب مرتقی سخی
جنات را مشتری ست و بخیل بنا بر تعذیب ناری سراسر منتظری شعر مال از بهر آن نیکو آمد ؛ تا زبهر نیت
سپر گردد ؛ هر که تن را فدای مال کند ؛ مال و جان عرضهٔ خطر دارد ؛ هر عزیزیکه جاه دارد و مال ؛ هر زمانی
عزیز تر گردد ؛ داد و دهش از شمائم کشورکشایانست و عدمش از ذمائم گمنامان فرط دادن از سنن
بیضاے شجاعان ست و ندادن از سجایاے جبانان سخاوت و شجاعت هر دو شهزاده برادر توام اند
و بخل و جبانت غلامان کمینه در نرخ قیمت بهم همت عالی باکشادگے دست اتفاق سرنوشت دارد
و امساک با دون همتی و فاق سرشت فرح و نشاط را با جود و سخا خویش تباط ست و غم و الم را با بخل
و امساک افراط انضباط شعر سخیان ز اموال برمیخورند بخیلان غم سیم و زر میخورند دل این یکی از لذت
بذل و سخا شادی سنج ست و خاطر آن دیگرے از رنج گرد آوری گنج کلفت آگنج شعر تر ازین جهان
شادمانی بس ست کجا رنج تو بهر دیگرکس ست تو رنجی و آسان دگرکس خورد کسے گور و تابوت هم
نگرد در آیات قدسیات شرائف جود و سخا نه بآن اندازه شرف صدور یافته که اظهار سش بدستکاری
تحریر توان کرد و در اخبار حضرت سید الابرار علیه من الصلوة والسلام انی یوم القرار فضائل عطا نه بآن مقدار
بشمار رسیده که ابراز سش بدستیاری تقریر توان نمود آیات مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ نفقه کردن
آنکسانی که بی شائبهٔ غرض و داعیهٔ عوض يُنفِقُونَ بیرون می کنند و صرف مینمایند أَمْوَالَهُمْ خواسته های
خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالے بر غازیان و مجاهدان فرد و جمعی همه ابواب البر راه خدای تعالی ست
و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن
دانه أَنبَتَتْ بروياند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر

هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفصد حاصل آمده باشد والله
یضاعف وخدا زیاده می گرداند این هفت صد را بهفت صد هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از
منفقان بحسب نیت او والله واسع وخدای بسیار بخشاینده ست که یکی را هفت صد و زیاده میدهد علیم
داناست بنفقه کنندگان و عزایم و نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف ست و ترغیب
متصدقان که چون نظر باجر کنند که یکی را هفصد ست پیوسته بتصدق و خیر اشتغال نمایند و منت
دانند نه آنکه منت نهند و خود را ازین مزد محروم سازند بیت آنکه بشارت بجودت می دهد دانه یکی
هفتصدت می دهد دانه با نبازی شیطان مکار تا زیکی هفتصد آید بباز الذین ینفقون آنکسانیکه
نفقه می کنند اموالهم مالهای خود فی سبیل الله در راه خدا در جهاد یا سائر خیرات ثم لا
یتبعون پس از پی نمی آرند ما انفقوا آنچیزی را که نفقه کرده اند منا منتی یعنی منت بر کسی ننهند
در صدقه دادن ولا اذی و دیگر از پی نیاورند صدقهٔ خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا
لهم مر ایشان راست اجرهم مزد صدقهٔ ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا
خوف علیهم و ترسی نیست مر ایشان را از گم شدن مزد و لا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین
شوند از فوت ثواب قول معروف سخن نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را و مغفرة و در گذشتن
از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خیر بهتر ست مر سئول را در نفع من صدقة
از ان صدقه که نسبت بسائل یتبعها اذی از پی در آید او را رنجی و آزاری از سرزنش و غیره والله غنی
وخدای تعالی بی نیاز است از صدقهٔ آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار
مکدر سازند حلیم بردبار ست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی یا ایها الذین امنوا ای گروه
گرویدگان لا تبطلوا باطل مکنید و تباه مسازید صدقاتکم مزد صدقه های خود را بالمن بمنت
نهادن بر درویش چه مال از آن حق ست و تو اگر حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست
نه حمال را و حضرت حقائق پناهی اشارتی به بمعنی در سبحة الابرار میفرماید نظم بار فقر ار فگنی از یکتن
بار منت منهش بر گردن ☆ چو عطا بخش خدا آمد و بس ☆ به که دارا نه نهد منت کس ☆ ور کرم حیله گری
بیش نه ☆ جود را رهگذری بیش نه والاذی و دیگر نیست مکنید صدقهای خود به ایذا یعنی
رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بگدائی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده
چین در جبین افگنید چه اگر درویش نباشد تو انگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت ای تو انگر
بحقارت منگر سوی گدا ☆ که گدائی وی آئینه زرداری تست ☆ حق سبحانه و تعالی درین آیت جهت

تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید کالذی همچو ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف گشته و بسمت نفاق متسم شده یُنفِقُ اَموالَه نفقه می کند مالهای خود را رِئاءَ النّاسِ برای نمودن مردمان وَلا یُؤمِنُ و بحقیقت نمی گرود بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ بخدای و بروز قیامت اگر بخدای تعالی گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر قیامت اعتقاد داشتی برای معامله مجازاة کردی نه برای مرایات فَمَثَلُه پس نمودار صدقه این منافق مرائی کَمَثَلِ صَفوانٍ همچو نمودار سنگی ست خاره هموار عَلَیهِ تُرابٌ که بران سنگ خاک خشک ست فَاَصابَه پس بران سنگ رسید وابِلٌ باران بزرگ قطره که سیل از و زود زود و بسیار خیزد فَتَرَکَه پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صَلداً سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق ست و خاک بران سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان گرد و آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت ترا از اشک فشان برقی چه آید × کز و افروخته شمعی نشاید × لا یَقدِرونَ قادر نباشند این نفقه گنندگان مرائی عَلی شَیءٍ بر ثواب چیزی مِمّا کَسَبوا از انچه تصدق کرده باشند به ریا وَاللهُ لا یَهدِی و خدای راه نماید یعنی عزم هدایت در دل نیفگند اَلقَومَ الکافِرینَ گروه ناگرویدگان را و مَثَلُ الَّذینَ و مثل نفقه آنان که باعتقاد و اخلاص یُنفِقونَ اَموالَهُم بیرون می کنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند اِبتِغاءَ مَرضاتِ اللهِ برای طلب خوشنودی خدای وَتَثبیتاً و از برای اثبات یقین صادر شده مِن اَنفُسِهِم از نفسهای ایشان بیا فتن ثواب صدقه کَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بوستانیست که واقع باشد بِرَبوَةٍ بموضع بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و رباح لواقح بر و بیشتر وزد و باز نزدیکتر و از آفت مغمور شدن در آب دورتر بود و این باغ در چنین زمینی اَصابَها برسد بَوابِلٌ باران بزرگ قطره فَاتَت پس بداد و بر آورد اُکُلَها میوه خود را ضِعفَینِ دو برابر یعنی بیک سال چندان برد که زمینهای دیگر بدو سال دهد فَاِن لَم یُصِبها پس اگر نرسد بدان باغ وابِلٌ بارانی عظیم القطرات فَطَلٌّ پس مدور سد باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی اثر باران را ضایع نمیکند و کم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزائی مخلصان ست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد خواه بسیار وَاللهُ بِما تَعمَلونَ و خدای بآنچه شما می کنید از روی اخلاص و ریا بَصیرٌ بینا ست و مناسب هر یک جزا خواهد داد اَیَوَدُّ آحَدُکُم تمثیلی دیگر ست بر آصدقه اهل ریا میفرماید که ایا دوست می دارد یکی از شما هیچ انکار ست یعنی دوست ندارد اَن تَکونَ له که انکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِن نَخیلٍ از درختان خرما وَاَعنابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل بر اشجار نخلی میرود مِن تَحتِها

انہار از زیر درختان آن جویہای آب لہ مر صاحب باغ راست فیہا در ان بوستانہا من کل الثمرات از ہمہ میوہا نہ ہمین خرما و انگور و تخصیص آنہا بجہت تفضیل ایشانست یا کثرت ایشان و اصابہ الکبر و حال آنکہ وارسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی و لہ ذریۃ و مر او راست در ین پیری فرزندان ضعفا خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان ہمہ این بوستانست فاصابہا اعصار پس بدین بوستان رسید بادے گرم و گویند گرد بادے فیہ نار کہ باشد در ان باد آتش و انچنین باد آتشین را سموم گویند فاحترقت پس بسوخت ان باغ را بواسطہ سموم و صاحب باغ متحیر و مغموم فرو ماند این مثل عمل منافق مرائی است کہ سموم عدل الٰہی باغ اعمال ایشان را کہ بدان امید واری دارند بسوزد و ایشان محروم و مہجور بمانند نظم نہ کاری کہ یابند مزدی بران × نمالی کہ بینند نفعی دران × زابر ریا بر قے افروختہ × ہمہ کشت اعمال شان سوختہ × کذالک ہمچون بیانے کہ در باب صدقہ و جہاد کردہ شد یبین اللہ بیان می کند خدای تعالی لکم الآیات برای شما نشانہاے الطاف و احسان خود را لعلکم تتفکرون شاید کہ شما در ان تفکر نمایید و در عبادت دیگرے را با او شریک نسازید یا ایہا الذین امنوا ای گروہ مومنان انفقوا انفاق کنید در راہ خدا تعالی من طیبات ما کسبتم از پاکیزہا و برگزیدہا آنچہ کسب میکنید بتجارت و صناعت و مما اخرجنا لکم و از انچہ بیرون آوردہ ایم برای شما من الارض از زمین چون مرارو اشجار مثمرہ اغنیا را انصار بوقت رسید خرما انچہ رسیدہ تر بود بہان از یکدیگر بمسجد پیغامبر صلے اللہ تعالے علیہ وسلم آوردندے و در گوشہ نہادندے تا فقراء مہاجرین تناول نمودندے روزے یکے از مالداران دنیا دولیت صاع خرما ازان متاع پوچ کہ ہیچ نیرزیدے بہ آشکار بیاورد و در میان خرماہای نیکو ریخت و کالاے خبیث خود را بآن متاع پاکیزہ بیامیخت حق تعالے ازین معاملہ نہی کرد و فرمود کہ از اطیب اموال صدقہ دہید و لا تیمموا الخبیث و قصد مکنید بچیزہای تباہ و ناخوش کہ از ذات ہمت منہ تنفقون ازان چیز نفقہ کنید و لستم و حال آنکہ نیستید شما باخذیہ فراگیرندہ چنان چیزے اگر بشما دہند در حقوق شما الا ان تغمضوا مگر آنکہ چشم فراخوابانید فیہ در اخذ آن مسامحہ و مسامحہ کنید × و اعلموا ان اللہ و بدانید کہ خدا تعالے غنی بے نیاز است از کسے کہ تصدق بمال خبیث کند حمید ستایندہ است آن را کہ صدقہ از مال پاکیزہ دہد الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس ہ در تفسیر کبیر گوید کہ یکے از شیاطین انس با نفس امارہ

يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده می کند شمارا بفقر و احتیاج یعنی می ترساند در وقت انفاق از درویشی
و محتاجی وَيَأْمُرُكُمْ و میفرماید شمارا بِالْفَحْشَاءِ ببخل و امساک و منع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ
و خدای وعده می دهد شمارا بصدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشی مِنْهُ از خود گناهان شمارا در عقبی
وَفَضْلًا و افزونی روزی و مکافات بخیر در دنیا وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار صاحب فضل ست
بر منفقان عَلِيمٌ دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل و مغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای
حکمت انفاق مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد تا داند که چه می باید کرد و بکه می باید داد و با دانشی که میان القای
رحمانی و مکر شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد و بوعدهٔ رحمان مستظهر شود وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ
و هر کرا حکمت دادند فَقَدْ أُوتِيَ پس بدرستی که دادند او را خَيْرًا كَثِيرًا نکوئی بسیار امام ابو اللیث
رحمه الله تعالی فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خواند که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و دانش
را بکثرت خیر موصوف ساخته که فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ
خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آنان را متاع قلیل و در کلام مرتضی
علی رضی الله تعالی عنه وارد ست **قطعه** رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا ۞ لَنَا عِلْمٌ وَلِلْجُهَّالِ مَالٌ
فَإِنَّ الْمَالَ يَفْنِي عَنْ قَرِيبٍ ۞ وَإِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ **بیت** علم دادند بادریس و بقارون
زر و سیم ۞ شد یکی فوق سماک و دگرے تحت سمک وَمَا يَتَذَكَّرُ و در نیابند و پند نگیرند بدین موعظتها
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه بیرون کردید ای مومنان
مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر و علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا باخلاص در راه خدا
یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب گردانیدید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای يَعْلَمُهُ میداند او را و فراموش نمی کند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر
ستمگاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه کنند و یا نذر بمعصیت کنند یا نذری را که در طاعت کرده اند
بوفا نرسانند مِنْ أَنْصَارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارند إِنْ تُبْدُوا
الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیز ست آن چه
دیگران را بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با آشنائی با اهل حق میل کند
وَإِنْ تُخْفُوهَا و اگر پنهان دارید صدقات خود را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ و بدهید آنرا بدرویشان بخفیه فَهُوَ
خَيْرٌ لَكُمْ پس آن اخفا بهتر ست مر شما را چه آن نفقه صدقه از آفت ریا و سمعت دور میماند و درویش
نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ می باشد بعضے از علما حکم اخفا را عام دانند در فرض و نفل که صحابه در زمان

حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اخفا مبالغہ عظیم داشتند ہم در نفقہ فرض و ہم در صدقہ تطوع و جمعی برانند
کہ اخفا متعلق بنوافل ست و در فرائض اظہار اولی ست تا مظنہ ترک زکوٰۃ بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت است
بامر حق سبحانہ و تعالیٰ و سبب رغبت تو انگران دیگر مے شود با دا ز زکوت اما در تطوع بہر حال اخفا اولی باشد
و از ابن عباس رضی اللہ عنہ منقول ست کہ صدقہ تطوع در سر افضل ست از علانیہ بہ ہفتاد مرتبہ و در حدیث آمدہ
کہ صَدَقَۃُ السِّرِّ تُطْفِیْ غَضَبَ الرَّبِّ و از کمال کرم الٰہی ست کہ در صدقہ فرمود اگر اخفا کنید شما را بہتر باشد
وَنُکَفِّرُ عَنْکُمْ و ما در گذرانیم از شما و حضص تکفیر مے خواند یعنی خدا در گذراند مِنْ سَیِّئَاتِکُمْ بعضی از گناہان
شما را یعنی آنکہ مظالم نبود وَاللّٰہُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدائے بدانچہ شما می کنید از ابدار صدقہ و اخفاء آن
خَبِیْرٌ و آگاہ ست آوردہ اند کہ انصار قبل از اسلام بجہت مصاہرت و رضاعتی کہ میان ایشان و یہود
ثابت بود بر ایشان نفقہ می کردند بعد از ان کہ خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیہ الصلوٰۃ
و السلام شربت معرفت نوشیدند آن نفقہ کردن را بر جہودان کارہ شدند و چون صورت حال بر حضرت رسالت
پناہ صلوات اللہ علیہ عرض کردند آیت آمد کہ لَیْسَ عَلَیْکَ نیست بر تو ای محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
ہُدٰىهُمْ راہ نمودن یہود بہ ہدایت توفیق بلکہ تو ہدایت دعوت ست و بس وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدائے
بعنایت خود یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ راہ می نماید بایمان ہر کرا خواہد پس حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود تَصَدَّقُوْا عَلٰی اَہْلِ الْاَدْیَانِ و باتفاق علما اخراج صدقات در تطوعات بغیر مسلم جائز ست وَمَا
تُنْفِقُوْا و آنچہ نفقہ مے کنید مِنْ خَیْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِکُمْ پس از برای نفسہائے خود میکنید و ثواب
آن راجع بشما ست خواہ منفق علیہ کافر باشد و خواہ مسلمان

نظم

گرا و میبرد پیش آتش سجود	تو واپس چرا می بری دست جود
کہ روزی در افتد ہمای بدام	خورش دہ بگنجشک و کبک و حمام
وَمَا تُنْفِقُوْنَ و نفقہ نمی کنید شما کہ مومنید	چو ہر گوشہ تیر نیاز افگنی بنا گاہ بینی کہ صیدی کنی

اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ مگر برای طلب ثواب و خوشنودی خدائے و جہ یعنی ثواب آمدہ کما قال
اللہ تعالیٰ وَمَا اٰتَیْتُمْ مِّنْ زَكٰوةٍ تُرِیْدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ و ما تُنْفِقُوْا مِنْ خَیْرٍ و آنچہ نفقہ میکنید از مال خود یُوَفَّ
اِلَیْكُمْ توفیہ مزد آن مے کنند برائے شما یعنے جزائے آن تمامی بشما میرسانند وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ و شما
ستم دیدہ نمی شوید یعنے از ثواب اعمال شما چیزے کم نمی کنند لِلْفُقَرَآءِ این صدقہ و نفقہ شما برائے درویشانست
الَّذِیْنَ اُحْصِرُوْا آنانکہ باز داشتہ شدہ اند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در طاعت خدائے یا در جہاد لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ
نے توانند بواسطہ اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردن فِی الْاَرْضِ در زمین برای تجارت
و طلب رزق و ایشان درویشان مہاجران بودند قریب چہار صد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود

و امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه سکینه منزلی ندانستند که شب بآنجا بسر برند سے مسکن ایشان بشب صفه مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و بروز ملازمان حضرت بودندی نه سایهٔ التفات برکسب می انداختند و نه بسوال وطلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ اَغْنِیَاءَ می پندارد ایشانرا مردمان نادان و بیخبر از حال ایشان اَغْنِیَاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو می شناسی ایشانرا ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بِسِیْمَاهُمْ به نشان و علامت ایشان که صفرت لونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت و لبسیاری اشک لَا یَسْئَلُوْنَ النَّاسَ سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان اِلْحَافًا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوال ست و ترک سوال بجهت مرحمت و شفقت میکردند که ناگاه مردم رد سوال نکنند و از رستگاری باز نمانند مَا اَفْلَحَ مَنْ رَدَّ السَّائِلَ وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَیْرٍ از مال خود در اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای تعالی بِهٖ عَلِیْمٌ بدان داناست و میداند که بکه میدهد و از برای چه میدهد اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ آنانکه نفقه می کنند در راه حق برای مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِاللَّیْلِ شب وَالنَّهَارِ و بروز سِرًّا در نهان وَّعَلَانِیَةً و بآشکارا غرض استغراق اوقاتست باعطای صدقه در اسباب نزول آورده که امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از مرتضی پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع انرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته بموقع رضا باشد و صاحب کشاف آورده که امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیقان بسته و فَلَهُمْ پس مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانی ست و گفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد یعنی مَقْعَدَ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُقْتَدِرٍ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و خوف نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهگین شوند **آیت** اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ آنانکه نفقه میکنند فِی السَّرَّآءِ در آسایش وَالضَّرَّآءِ و در سختی مراد همه احوالست چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه می کنند و گفته اند منفق اند در توانگری و درویشی یا در صحت و مرض یا در گرانی و ارزانی وَالْکَاظِمِیْنَ الْغَیْظَ و فرو خورندگانند خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را رحمة الله علیه طپانچه زد امام فرمود که من میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نمیزنم و قادرم بر انکه ازما خلیفه شکایت

کنم اما نمی کنم و میترسم کار خطای تو بحضرت اسرار بالم اما نالم و میترسم میسود که بقیامت مگر خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و دانم
نیز نکنم و اگر فردا مرا رستگاری باشد و شفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم **بیت** مردی گمان مبر که بزور است و یردلی × با خشم گر برآئی دانم که کاملی × **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** از بندگان و درم خریدگان
باز کسیکه با ایشان ستمی کرده باشد **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** و خدای دوست دارد نیکوکار از او بهترین
اقسام احسان آنست که نکوئی کند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در تفسیر آورده که روزی امام حسین
بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس در آمد و از غایت
دهشت پایش بحاشیه بساط در آمد کاسه بر سر شاهزاده آفتاد و بشکست و آش بر رخسار مبارکش فرو ریخت
امام حسین از روی تادیب از راه تعذیب بر و نگریست بر زبان خادم جاری شد که **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ**
امام حسین فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** امام حسین گفت عفو کردم خادم
تتمه آیت بر خواند که **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** امام حسین در جواب گفت که از مال خودت آزاد کردم
بیت بدی را بمکافات کردن بدی × بر اهل صورت بود بخردی × یعنی کسانیکه پی برده اند ×
بدی دیده و نکوئی کرده اند × **آیت** **إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللّٰهِ** بدرستی آنانکه میخوانند یا متابعت می کنند
کتاب خدای را که قرآن ست **وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ** و بپای داشته اند نماز را با آداب و شرائط آن **وَأَنْفَقُوا**
مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و نفقه کردند در راه ما از انچه روزی داده ایم ایشانرا سِرًّا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته است
و عَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد تبصدق یا سِرًّا در مسنون بود و علانیة در مفروضه
يَرْجُونَ آنانکه امید میدارند بدین عملها **تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ** بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد
بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواج تمام یابد و این اعمال که کرده اند **لِيُوَفِّيَهُمْ** تمام
گرداند خدای یعنی به تمامی بدیشان رساند **أُجُورَهُمْ** مزدهای کردار ایشان **وَيَزِيدَهُمْ** و زیاده گردد
حسنات ایشانرا **مِنْ فَضْلِهِ** از بخشش خود یعنی بفزاید بر مزد ایشان و ایشانرا در تبه شفاعت دهد و در
لباب آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند درباره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش دوزخ
إِنَّهُ غَفُورٌ بدرستیکه خدا آمرزنده ست مر گناهکارانرا **شَكُورٌ** پذیرنده مر سپاسدارانرا **آیت** **هٰأَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ** ای گروه مخاطبان
تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ خوانده شده اید برای آنکه نفقه کنید در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا آنکه باسباب جهاد صرف نمایید
فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ پس از شماست کسی که بخیلی می کند بزکوة یا بنفقه در غزو **وَمَنْ يَبْخَلْ** و هر که بخیلی ورزد و آنچه بر و واجبست از انفاق **فَإِنَّمَا**
يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ پس جز این نیست که بخل می ورزد بر نفس خود که او را از ثواب محروم می سازد **وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ**
و خدای بی نیاز ست از صدقات و نفقات شما **وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ**

وشما محتاجانید با آنچه نزدیک اوست از نتایج نعمت وفوائد کرامت پس امروز نیکی بدهید وفردا ده در عوض آن بستانید چه از خزانه کرم هیچ کم نشود وشما بمراد ومقاصد خود فائز گردید وان تتولوا واگر روی بگردانید از آنچه بشما فرض کردم اندازانفاق یا اعراض کنید از اسلام وقبول احکام یستبدل قوما غیرکم بدل کند گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند وگروهی دیگر بیارد ثم لا یکونوا امثالکم پس نباشند آن قوم مانند شما بلکه فرمان بردارتر باشند وپرهیزگارتر مرادینی کنده وبنی نخع اند از یمن واشهر آنست که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم سوال کردند اینها کدام گروهند سلمان فارسی رضی الله عنه در پهلوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد وگفت هذا وقومه ودر خبر آمد که اگر دین مرتفع شود تا ثریا نیز اگیرند آنرا مردان از پارسیان ودر لباب آورده که ابو الدرداء رضی الله عنه بعد از قرارت این آیت می گفت البشر ویا بنی قروج مراد پارسیانند والله اعلم بالصواب

آیت ولا یحسبن الذین ونه پندارند آنانکه از دنارت همت یبخلون بخیلی مے کنند بما اتاهم الله بآنچه خدای تعالے از مال دنیا بایشان داده است من فضله از فضل وکرم خود هو خیرا لهم که آن بخل بهترست مرایشانرا بل نه چنین ست هو شر لهم آن بخل بدترست مرایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از اموال وهم در آخرت باستحقاق شدائد واهوال سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود ما بخلوا به آنچه بخل کرده اند بآن از مالها وزکوة نداده اند واین فضیحت ایشانرا واقع شود یوم القیمة روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده ست که هر که را حق سبحانه مال عطا فرموده آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل وتصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت مارے بزرگ که از بسیاری وتندی زهر موی بر سر او نماند باشد ودو نقطه سیاه در زیر چشمهای وے آشکارا بود وچنین حیه خبیث ترین حیات ست پس آن مار باید وطوق گردن او شده هر دو کنار روے ودهن او را بگیرد وزبان تقریع وتوبیخ کشاده مے گوید انا مالک وانا کنزک من آن مال تو که بدان در دنیا لاف مباهات میزدی وگنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران مے افگندی **بیت**

گنج را از دل برون کن مال را بفگن ز چشم ❊ مال تو مار ست در معنی وگنجت اژدها ولله ومر خدا را ست میراث السموات والارض میراث اهل آسمان ها وزمین ها یعنے همه بمیرند وملک آسمان وملک زمین بی دعوی مدعیان ونزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار متحققان گویند میراث در حقیقت چیزرا گویند که بملک کسی در آید وپیش ازان در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان وزمین را میراث بردن مجاز گفته چه عاریت ست در دست ایشان وفی الحقیقت از آن

خداوند ست و لله ملک السموات و الارض پس چون اهل آسمان و زمین بیرند عاریت او پیاب او باز رسد
و درین سخن اشارتی ست با نکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق ست پس بمال دیگری
بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد ربا یعی ای آنکه به بخل کیسه را بند کنی
خود را بوجود مال خرسند کنی ﴿ این مال خدا است صرف کن در راه او ﴿ امساک بمال دیگری چند کنی
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ وخدا بآنچه میکنید از انفاق و امساک خَبِیْرٌ داناست و نیز حق جل و علی ارشاد
نمود و بوعده خوش شاد فرمود آیت فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای
تعالی وَاتَّقٰی و پرهیز کرد از شرک و کبائر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول
الله ست فَسَنُیَسِّرُهٗ لِلْیُسْرٰی پس زود باشد که آسانی دهیم وی را برای طریقه نیکو که سبب آسانی
و راحت باشد یعنی علیکه او را به بهشت رساند که سرور روح در وست حدیث عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ
رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَوْ کَانَ لِیْ مِثْلُ اُحُدٍ ذَهَبًا لَسَرَّنِیْ
اَنْ لَّا یَمُرَّ عَلَیَّ ثَلٰثُ لَیَالٍ وَعِنْدِیْ مِنْهُ شَیْءٌ فرمود اگر مرا بود مانند کوه احد طلا هر آینه
شادم گردانید مرا اینکه نگذرد بر من سه شب و حال آنکه نزد من از ان چیزی باقی ست الا شیئی که ارصد
لِدَیْنٍ مگر چیزی که آماده کنم و نگاه دارم آنرا برای وام در اینجا بیان نهایت سخاوت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و ترغیب و تحریص بران ست رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ حدیث وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ یَّوْمٍ یُصْبِحُ الْعِبَادُ فِیْهِ اِلَّا مَلَکَانِ یَنْزِلَانِ نیست هیچ روز که صبح
کنند بندگان در وی مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان فَیَقُوْلُ اَحَدُهُمَا پس میگوید یکی
ازان دو فرشته اَللّٰهُمَّ اَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا خداوندا بده انفاق کننده را خلف یعنی چیزی بجای مال
که انفاق میکند باشد یعنی عوض و زیادت مال وَیَقُوْلُ الْاٰخَرُ اَللّٰهُمَّ اَعْطِ مُمْسِکًا تَلَفًا و میگوید
فرشته دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مالیکه نگاه میدارد متفق علیه حدیث عَنْ
اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ الْبَخِیْلِ وَ
الْمُتَصَدِّقِ قصه و حال بخیل و حال آنکه صدقه میدهد و انفاق میکند کَمَثَلِ رَجُلَیْنِ عَلَیْهِمَا جُنَّتَانِ
مِنْ حَدِیْدٍ همچو قصه و حال دو مرد ست که بران دو مرد جنه است از آهن بضم جیم و تشدید نون بمعنی
زره روایت کرده شده ست جبتان بموحده و نون اصح ست روایةً و درایةً زیرا که جبه از آهن معهود نیست
قَدِ اضْطَرَّتْ اَیْدِیْهِمَا اِلٰی ثُدَیِّهِمَا وَتَرَاقِیْهِمَا بتحقیق چسپانیده شده ست دستهای آن دو مرد
بر پستانهای ایشان و چنبر گردن های ایشان بجهت تنگی آن دو زره اضطرار در اصل بمعنی احتیاج و بی اختیاری ست

ومراد اینجا اتصال والتصاق ست وثندی بفتح مثلثه وسکون دال پستان وآن زن ومرد هردو را باشد وبضم ثا وکسر دال وتشدید یا جمع اوست روایت بلفظ جمع وافراد هردو آمده ست وبجمع اکثر واظهر ست وتراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه وسکون را وضم قاف استخوان میان سینه ست وبحلق نزدیک وآن دو ترقوه استاز هردو جانب وجمع باعتبار جوانب واطراف ست فجعل المصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه پس استاد صدقه کننده هرگاه که تصدق میکند فراخ میگردد وآن زره ازوی وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت ودر استاد بخیل هرگاه قصد میکند بصدقه تنگ میگردد وگردمی آید واخذت کل حلقة بمکانها ومیگیرد هرحلقه جای خود را ومی چسپد بآن حاصل معنی آنکه چون جواد قصد تصدق میکند فراخ وکشاده میگردد بدان سینه او وفرمانبرداری میکند اورا دستهای او ودراز میشوند بعطا وبذل وبخیل تنگ میگردد سینه او ومنقبض میگردد دست وی وطیبی گفته تخصیص کرده شده به ملبس جبه از حدید اشارة بآنکه امساک وشح از جبلت انسان وخلقت اوست فافهم متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رجل یا رسول الله گفت ابوهریره گفت مردی یارسول الله ای الصدقة اعظم اجرا کدام صدقه بزرگتر ست ازروی اجر وثواب قال ان تصدق بفتح تا ودال اصل وی تتصدق وانت صحیح ثابیح گفت آنحضرت بزرگترین صدقها آنست که تصدق کنی وحال آنکه تو تندرستی وبخیلی تخشی الفقر وتامل الغنی درحالیکه میترسی از درویشی وامید میداری توانگری را یعنی تصدق درحالت صحت کنی که بجهت امید حیات ودرازی عمر محل امنیست که بخل کرده شود واگر بدهد شاید که فقیر گردد ولا تمهل بنصب وجزم هردو خوانده اند تاخیر وتوقف نکنی یا تاخیر وتوقف کن حتی اذا بلغت الحلقوم تا آنکه چون برسد روح در گلو قلت لفلان کذا ولفلان کذا بگوئی مرفلانرا چنین وفلان را چنین وچندین وقد کان لفلان وحال آنکه مال هست مرفلانرا گفته اند مراد اول وثانی کسانی اند که وصیت کرده ست مرآنهارا بفلان آخر وارث زیرا که وارث وصیت را درحالت موت اگر خواهد اجازت کند واگر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد ازان تصدق میکند در آنچه متعلق شده ست بدان حق وارث واحتمال دارد که مراد بهمان موصی له باشد ودر آوردن کان که مفید ثبوت وقرار ست اشارت ست بتقریر آنچه مقدر ست برای وی وکرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد وبعضی اقرار فقد برمتفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس نزدیک ست از جناب رحمت ورضای حق قریب من الجنة نزدیک ست از بهشت که درآید آنرا قریب من الناس نزدیک ست ازدل مردم بمحبت بعید من النار چون نزدیک ست

از بہشت لاجرم بعید شد از دوزخ والبخیل بعید من اللہ بعید من الجنۃ قریب من النار و بخیل برعکس حال سخی درین حدیث مبالغہ ست در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاہر آنست کہ مراد سخا و بخل در ادای زکوۃ باشد یا مراد اتصاف بدین دو صفت ست مطلقا و لجاہل سخی احب الی اللہ من عابد بخیل و بتحقیق جاہل سخی دوست داشتہ شدہ ترست بسوی خدا از عابد بخیل ظاہر مقابلت این را میطلبد کہ گفتہ شود جاہل سخی محبوب ترست از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی محبوب ترست از عابد بخیل گویند کہ سلوک این طریقہ شامل ہر یکی ست باختصار در عبارت فافہم رواہ الترمذی عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتصدق المرء فی حیوتہ بدرہم خیر لہ ان یتصدق بمائۃ عند موتہ گفت ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرآئینہ تصدق کردن مرد در زندگانی خود بہترست مرا ورا از تصدق کردن وے بصد درہم نزد مردن وے چنانکہ در حدیث ابی ہریرہ معلوم شد رواہ ابوداؤد و عن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان لا یجتمعان فی مومن البخل و سوء الخلق دو خصلت جمع نمی شوند در ہیچ مسلمانی یکے بخیلی و دیگر بد خلقی از نفی اجتماع چنان مفہوم میشود کہ اگر یکے ازین دو باشد تواند و گفتہ اند کہ مراد اجتماع این دو خصلت یا رسیدن بدرجہ نہایت چنانکہ انفکاک نپذیر نباشد و صاحب آن بدان راضی باشد و الا آنکہ گاہی بد خلقی کند و بخل ورزد و وجود آن نادر باشد لب از وجود پشیمان شود و نفس را ملامت کند و با نفس در نزاع باشد منافات بمسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند کہ بان گرفتار باشند مگر آنکہ مراد مومن کامل باشد اگرچہ ارادہ این معنے درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکہ حقیقت معنی راجع نہی از صدور افعال و آثار این دو صفت و ترغیب بر ازالہ آنہا بریاضت و مجاہدت و ترہیب از تفاذر ضا بدان ست یعنی آنکہ آنہا از شان مومن نیست و نمی باید کہ در وے موجود باشند و مراد بسوء خلق اتصاف بدانچہ مخالف دین و شرایع ست نہ آنچہ متعارف ست درمیان مردم از تجانب و مسامحہ در امور زیرا کہ بغض للہ از اقوے ارکان مسلمانی ست فافہم رواہ الترمذی و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالی عنہ قال قال رسول اللہ تعالی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم شر ما فی الرجل شح ہالع و جبن خالع بدترین خصلتہا کہ در مرد ست دو خصلت ست یکی شح جزع و فزع کنندہ

باستخراج حق در وے و باخ خروشیدن براصابت مکروہ دیگر بدولی و ترسندگی کہ می برآرد جان را از بدن
از شدت وخوف یعنی بخل شدید وجبن سخت رَوَاہُ اَبُوْدَاوٗدَ وَعَنْ عُقْبَۃَ بْنِ الْحَارِثِ رَضِیَ
اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ صحابی قرشی نوفلی ست اسلام آورد روز فتح مکہ قَالَ صَلَّیْتُ وَرَاءَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ
عَلَیْہِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِیْنَۃِ الْعَصْرَ گفت عقبہ گزاردم پس آنحضرت در مدینہ نماز عصر را فَسَلَّمَ ثُمَّ قَامَ مُسْرِعًا
پس سلام داد آنحضرت پستر بایستاد شتابان فَتَخَطّٰی رِقَابَ النَّاسِ پس درگذشت گردنہاے
مردم را اِلٰی بَعْضِ حُجَرِ نِسَائِہٖ در رفت بسوے بعض حجرہاے زنان خود فَفَزِعَ النَّاسُ مِنْ سُرْعَتِہٖ
پس ترسیدند مردم از شتابی آنحضرت کہ چہ واقعہ شدہ ست کہ اینہمہ تیز رفت فَخَرَجَ عَلَیْہِمْ پس
بیرون آمد آنحضرت از خانہ بر اصحاب فَرَاٰی اَنَّہُمْ قَدْ عَجِبُوْا مِنْ سُرْعَتِہٖ پس دید کہ ایشان بتحقیق
شگفت کردہ اند از شتابی وے قَالَ ذَکَرْتُ شَیْئًا مِّنْ تِبْرٍ عِنْدَنَا گفت یاد کردم چیزے را از زری
کہ نزد ما بود و تبر بکسر تا و سکون باز خالص بے مہر فَکَرِہْتُ اَنْ یَّحْبِسَنِیْ پس مکروہ پنداشتم کہ منع کند مرا از
مقام قرب و مشغول گرداند باسوی فَاَمَرْتُ بِقِسْمَتِہٖ پس امر کردم بہ بخشش کردن آن و از ینجا معلوم میشود
کہ التفات باسوی مقربان را مشغول میگرداند و از علو مقام قرب فرود می آورد و باآنکہ اینہم برای تعلیم
و تنبیہ امت ست رواہ البخاری وَفِیْ رِوَایَۃٍ لَّہٗ و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمدہ است کہ
قَالَ گفت کُنْتُ خَلَّفْتُ فِی الْبَیْتِ تِبْرًا مِّنَ الصَّدَقَۃِ بودم پس گذاشتہ ام در خانہ زری از صدقہ
فَکَرِہْتُ اَنْ اَبِیْتَہٗ پس مکروہ پنداشتم کہ بگذارم او را کہ شب در آید مروی وَعَنْ اَبِیْ ھُرَیْرَۃَ رض قَالَ
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَلسَّخَا شَجَرَۃٌ فِی الْجَنَّۃِ جوانمردی درختیست در بہشت یعنی
مانند درخت ست خداوند شاخہا ہر کہ بپیوند د بطریقی از وی در آید بہ بہشت چنانکہ فرمود فَمَنْ کَانَ سَخِیًّا
اَخَذَ بِغُصْنٍ مِّنْھَا پس ہر کہ سخی ست گرفتہ ست شاخی را از ان درخت فَلَمْ یَتْرُکْہُ الْغُصْنُ حَتّٰی
یُدْخِلَہُ الْجَنَّۃَ پس نمی گذارد او را آن شاخ تا آنکہ مے در آرد او را در بہشت وَالشُّحُّ شَجَرَۃٌ فِی
النَّارِ و بخل درختیست در دوزخ فَمَنْ کَانَ شَحِیْحًا اَخَذَ بِغُصْنٍ مِّنْھَا پس ہر کہ بخیل ست گرفتہ است
شاخی را فَلَمْ یَتْرُکْہُ الْغُصْنُ حَتّٰی یُدْخِلَہُ النَّارَ پس نمیگذارد او را آن شاخ تا آنکہ مے در آرد او را
در دوزخ رَوَاھُمَا روایت کردہ ست این دو حدیث را الْبَیْھَقِیُّ فِیْ شُعَبِ الْاِیْمَانِ وَعَنْ عَلِیٍّ رَضِیَ
اللّٰہُ تَعَالٰی قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ بَادِرُوْا بِالصَّدَقَۃِ فَاِنَّ الْبَلَاءَ لَا یَتَخَطَّاھَا
شتابی کنید بصدقہ زیرا کہ بدبختی بلا تجاوز نمی کند صدقہ را و نمی گذرد از وی بلکہ می ایستد و دفع میشود
رواہ رزین عَنْ اَبِیْ ھُرَیْرَۃَ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ

مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ کسی کہ تصدق کند بمقدار چیزے کہ برابر ست قیمت تمرہ را و عدل بفتح مثل شی در قیمت و بکسر مثل منظر و بعضی گفتہ اند بفتح آنچہ معادل شی بود از غیر جنس و بکسر از جنس و بر ہر تقدیر میفرماید ہر کہ تصدق کند مقدار تمرہ مِنْ کَسْبٍ طَیِّبٍ از کسب طیب و پاک و کسب ورزیدن و گرد آوردن و مراد مالی ست کہ گرد آوردہ ست آنرا از وجہ حلال وَلَا یَقْبَلُ اللّٰہُ اِلَّا الطَّیِّبَ و نمی پذیرد خدای تعالی مگر پاک را چنانکہ در حدیث دیگر آمد وَاِنَّ اللّٰہَ طَیِّبٌ لَا یَقْبَلُ اِلَّا طَیِّبًا فَاِنَّ اللّٰہَ یَتَقَبَّلُھَا بِیَمِیْنِہٖ پس بدرستی کہ خدای تعالی مے پذیرد آنرا بدست راست خود ثُمَّ یُرَبِّیْھَا لِصَاحِبِھَا پس پرورش میکند آن صدقہ را و افزون می کند برائے صاحبش کَمَا یُرَبِّیْ اَحَدُکُمْ فَلُوَّہٗ چنانکہ پرورش میکند یکی از شما کرہ اسپ خود را حَتّٰی تَکُوْنَ مِثْلَ الْجَبَلِ تا آنکہ باشد آن صدقہ مانند کوہ و فلو بکسر فا و بروزن عدو سمو کرہ اسپ چون از شیر باز داشتہ شود یا یکسالہ شود متفق علیہ وَعَنْ جَابِرٍ وَحُذَیْفَۃَ رض قَالَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ کُلُّ مَعْرُوْفٍ صَدَقَۃٌ روایت ست از جابر و حذیفہ کہ گفتند گفت آنحضرت ہر کار نیک کہ در وے خیر و تقرب بدرگاہ آلہی ست و معروف در شرع و منکر نیست خواہ اعطاء مال باشد یا سخنی نرم در وے کشادہ کہ از وی دلی بیاساید و خاطرے شاد گردد صدقہ ست و صدقہ مخصوص بمال نیست متفق علیہ وَعَنْ اَبِیْ ذَرٍّ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوْفِ شَیْئًا خرد و خوار مپندار از نیکی چیزی را وَلَوْ اَنْ تَلْقٰی اَخَاکَ بِوَجْہٍ طَلْقٍ اگرچہ باشد آن معروف بیش آمدن تو برادر خود را بروی کشادہ و خوی خوش رواہ مسلم وَعَنْ اَبِیْ ذَرٍّ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اِنَّ بِکُلِّ تَسْبِیْحَۃٍ صَدَقَۃٌ بدرستی کہ بہر تسبیح صدقہ ایست وَکُلِّ تَکْبِیْرَۃٍ صَدَقَۃٌ و بہر تکبیر صدقہ ایست وَکُلِّ تَحْمِیْدَۃٍ صَدَقَۃٌ و بہر تحمید صدقہ ایست وَکُلِّ تَھْلِیْلَۃٍ صَدَقَۃٌ و بہر تہلیل صدقہ ایست وَاَمْرٌ بِالْمَعْرُوْفِ صَدَقَۃٌ وَنَھْیٌ عَنِ الْمُنْکَرِ صَدَقَۃٌ و بہر امر معروف صدقہ ست و بہر نہی از منکر صدقہ ست وَفِیْ بُضْعِ اَحَدِکُمْ صَدَقَۃٌ و در فرج یکی از شما یعنی جماع کہ بزن یا بداوہ خود مے کند صدقہ ست یعنی ثواب ست و چون در بودن بضع محل استمتاع و استقضاء شہوت بود قَالُوْا گفتند صحابہ یا رسول اللّٰہ اَیَاْتِیْ اَحَدُنَا شَھْوَتَہٗ آیا بیاید یکے از ما شہوت خود را کہ جماع است وَیَکُوْنُ لَہٗ فِیْھَا اَجْرٌ و باشد مر او را در ان شہوت مزد و ثواب قَالَ اَرَاَیْتُمْ لَوْ وَضَعَھَا فِیْ حَرَامٍ اَکَانَ عَلَیْہِ فِیْہِ وِزْرٌ گفت آنحضرت مرا خبر دہید مرا کہ یکی از شما اگر بنہد شہوت را در حرام آیا مے باشد بروے بار گناہ فَکَذٰلِکَ اِذَا وَضَعَھَا فِی الْحَلَالِ کَانَ لَہٗ اَجْرٌ پس ہمچنین کہ بنہد شہوت در حلال باشد مر او را ثواب یعنی اگرچہ جماع در حد ذات خود صدقہ و عبادت نیست لیکن چون

در ضمن آن ادای حق زوجه و نگاهداشت نفس از هوا و کف وی از معصیت متضمن اجر و ثواب باشد و لهذا این جا بکلمه فی آورده و گفت وفی بضع احدکم صدقة بخلاف تسبیح و تحمید و امثال آن که عین عبادت ست فافهم رواه مسلم وعن انس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لتطفی غضب الرب بدرستیکه تصدق کردن هر آینه میکشد آتش خشم الهی را وتدفع میتة السوء و در میگرداند مرگ بد را اشارت ست بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبدا و مآل و میتة بکسر میم و سکون یا حالت موت و مراد بمیتة السوء حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی بکفر و کفران گردد و از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری و وسوسه شیطان و غیر آن از آنچه مفضی گردد بسوء خاتمه و مخافت عاقبت نعوذ بالله من ذلک و من کون فجارت در حالت غیر محمود نیز ازان قبیل ست رواه الترمذی وعن سعد بن عبادة قال روایت ست از سعد بن عباده انصاری رضی الله عنه که از مشاهیر صحابه و مقبولان درگاه نبوت بود گفت یا رسول الله ان ام سعد ماتت یا رسول الله بدرستی که مادر سعد یعنی مادر من مرده ست فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضلتر و بهتر ست قال الماء و گفت آنحضرت که آب بهترین صدقها است که برای وی چاه بکنی و تشنگان بدهی فحفر بئرا پس کند سعد بن عباده چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و گفت هذه لام سعد این چاه برای مادر سعد ست و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواه ابو داود والنسائی وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه بن عبد الله از ثقات تابعین ست و مفتی بصره بود در زمان خود و عمر عبد العزیز از وی استفسار میکرد و قال گفت مرثد حدثنی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول که وی شنید آنحضرت را که میگفت ان ظل المؤمن یوم القیمة صدقته بدرستیکه سایه مومن در جای پناه وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقه او است که در راه خدا کرده و تواند که صدقه متمثل بصورت سایبانی سازند که در گرمی روز قیامت بر سر وی سایه کند رواه احمد وعن ابی هریرة وحکیم بن حزام هر دو صحابی مشهور ست برادرزاده ام المومنین خدیجه از اشراف قریش بود صد و بست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذارد و شصت در اسلام فلما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقها چیزی ست که باشد باشی از قوت غنا که اعتماد کند متصدق بران و استظهار نماید بدان یعنی غنی را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج

گرداند یعنی قوت اهل و عیال گذارد و باقی زیاده ازان ماند تصدق کند و عیال را اگر سنه و محتاج ندارد
چنانکه فرمود ابدأ بمن تعول آغاز کنی به انفاق بر کسی که غم خواری وی کنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد
آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد توکل و ثقه بخدای عزوجل و در تصدق کردن از فقر
نترسد و لهذا استثنایش کرد آنحضرت ابوبکر صدیق را چون برآمد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشتی
برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود افضل الصدقة جهد المقل و احادیث در معنی اول بسیار ست و
تحقیق آنست که اگر توکل درست باشد و عیال نیز موافقت کنند بدهد هرچه خواهد و الا رعایت کند و سابق
دارد جانب نفس او و عیال را و در جهد المقل نیز فرموده ست و ابدأ بمن تعول رواه البخاري و رواه مسلم
عن حكيم وحده و روایت کرده ست مسلم از حکیم بن حزام تنها و بخاری از ابوهریره و حکیم هر دو کرده و عن
ابي مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انفق المسلم
نفقة على اهله وهو يحتسبها كانت له صدقة روایتست از ابی مسعود
انصاری صحابی مشهورست و او را بدری گفته اند جمهور بر انند که نسبت او ببدر با عتبار سکونت ست که در انجا
می بوده نه بجهت حضور غزوه آن و الله اعلم که گفت آنحضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه
وی نیت ثواب و ادای حق کند دران میباشد آن نفقه صدقه اگرچه نفقه آن داده و باهل و عیال خود داده
متفق عليه و عن ثوبان رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل دينار ينفقه الرجل
فاضلترین دیناریکه انفاق کند آنرا مرد دینار ینفقه على عياله دیناریست که انفاق کند آنرا بر عیال خود
و عیال مرد زن و فرزند و هرکه در نفقه و مونت او باشد و دينار ينفقه على دابته في سبيل الله و دیناریست
که انفاق میکند مرد آنرا بر چارپایه خود در راه خدا که جهاد ست و اما چارپایه سواری که مهیا نه برای جهاد ست گویا حکم
عیال دارد و دينار ينفقه على اصحابه في سبيل الله و دیناریست که انفاق میکند مرد آنرا بر یاران خود در راه خدای
سه محل افضل مصارف صدقه ست از غیر خود اما فضل یکی ازینها بر دیگری ازین حدیث معلوم نمیگردد یارب مگر بتقدیم ذکر
استشعار بدان توان نمود و احادیث دیگر مصرح بدان رواه مسلم و عن سليمان بن عامر رضي الله عنه همچنینست در نسخ مشکوة
سلیمان بضم سین و یا بر تحتانیه و گفته اند که ثواب سلمان ست بفتح سین بی یا و سلیمان سهوست از کاتب
یا از صاحب کتاب و در مفتاح میگوید که سلیمان همه نبیاست مگر سلمان فارسی و ابن عامر و سلمان اغر
و عبد الرحمن بن سلمان که اینها بی یاست و سلمان بن عامر صحابی ست و عددی در بصریین ست قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة على المسكين صدقة تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد
و على ذي الرحم ثنتان صدقة وصلة و صدقه کردن بر کسیکه قرابت ولادت رحم دارد

دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صله رحم رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن ام بجید بضم باء موحده وفتح جیم وسکون تحتانیه در آخر دال صحابیه انصاریه ست قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ردوا السائل ولو بظلف محرق بازگردانید سائل را اگرچه باشد بسم سوخته وظلف بکسر ظاء معجمه وسکون لام سم شگافته چون سم گاو وگوسفند واین مبالغه ست ودر محرق زیاده مبالغه ست رواه مالك والنسائی وروی الترمذی وابوداود معناه وعن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة چون انفاق کند وتصدق نماید زن از طعام خانه خود از انچه خورده میشود وذخیره نهاده نمیشود درحالی که تباه کننده واسراف نماینده ست کان لها اجرها بما انفقت وله زوجها اجره بما کسب باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن وباشد مر شوهر را ثواب بسبب کسب کردن آن مال که ملک اوست وللخازن مثل ذلك وباشد مر خزینه دار را که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب کسب زن راو شوهر او راست لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم نمیگردانند بعضے ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل وثواب تام ست وموجب نقصان نه متفق علیه واین حدیث مطلق ست در جواز تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه وبعضی مے گویند که جائز نیست زن را تصدق هیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی واین حدیث را تاویل میکنند بانکه این مبنی ست بر عادت اهل حجاز که اهل وخادم را اذن کرده مے گذارند در انفاق وتصدق از انچه در خانه بر سائلان وضعیفان حکایت حضرت خالق سخا وجناب موجد عطا عم نواله بحضرت شیخ رهنما ومقتدای تارکین دنیا جناب امیر المومنین سخی اجود حضرت سید احمد عم فیوضه عادت کرم بدرجه اتم ارزانی وعنایت فرموده بود که فی المثل اگر سخاوت مردی بودی وجود خود در حلقه شاگردان تعلیمش فخر دیدی واگر حاتم ومعن زنده بودندی در شیوه جود برابری اندك جوادی ادنی غلام آن جناب عطا آب نتوانستندی شعر ابر دریا دل ز دست جود او در انفعال ✿ مال عالم زیر پای همت او پائمال ✿ بحر از خوف انکه مبادا جیب ودامانش از فرط عطا خالی کنند جواهر را در قعر خود جا داده وکان از بیم آنکه با فراط سخا خزینه اش تهی سازند زر وگوهر را در درون خود بصد پوشیدگی مخفی نموده ابر نیسان در مقابله دست سخای آن اسخیا پیشوا از خجالت گریان وبهار گیهان آرا از شرمساری بدتر از خزان اگر در عالم آوازه سخاوت نیکنام ست همین انفاس نفیس اوست واگر در جهان زمزمه کرم فرخنده فرجام ست ز برکات توجهات قدس انیس اوست شعر چو دست جود وبخشش برگشادی ✿ ز عالم رسم خواهش برفتادی حکایت حضرت رزاق منعام

علامه بوالدمن گمنام خصلت انعام بآن اندازه اکرام فرموده بود که دفتر تذکار حاتمی را وقعی نمی ست واذکار بخشش کسری وکی برابرش لاشی فزاع بسیاری از جهانیان وخصوصا هندوستانیان بفضل مفضل حقیقی جل شانه از شادابی بخشش او سرسبز وریان وکاسات مرادات مجیدستان ومفلوکان ازرد ایق داد ودهش لبریز وقطره چکان طمطراق انحیای رجال به پیش سخاوتش پامال وکرو فر اجود حال روبروی همتش محض خیال صد هزار درم بادنی فلاکت توام بخشیدن از عادات اوبود ومائة الف دینار بعبرت کاردادن ازخوی پرسعادات او بلک هزار هزار درم ودینار عطانمودن عادت داشت وبافضال حضرت ایزد متعال جل جلاله باین جمته سیرت علم فرخنده نامی برعرصه گیتی برافراشت باکرامه تعالی وتقدس بسارایان هندوستان منصب حکمرانی ازویافتند وبسیاری از عمایده دنیا برمنزلت گیتی ستانی بتائید او متمکن گشتند اگر بر قولم شکی باشد از کتاب شجاعت حساب امیر نامه که تاریخ حالات والدم ست تصدیق گفتارم مطالعه کنند

وصیت سی وچهارم در تانی وتؤدت

جند اعادت تانی که بفضله تعالی کارساز انسانی ست وسرایا عقل نشانی وجمته خصلت توءدت که بکرمه تبارک عقدکشای مرادات دوجهانی ست ومشکل روای مقاصد کونینی رضای خدای معلی قهرمان یکتا غرعلو به آن مربوط عروس تدبیر بی حلیهٔ اناة زینتی ندارد وشاهد تدبر بدون زیور توءدت بازیبی نباشد

بی تامل مباش درهمه حال ❊ بگذری از طریق استعجال ❊ هرکه دارد تانی اندر کار ❊ بمرادات دل رسد ناچار ❊ دانای متامل راکسی بارنج ندیده ودوراندیش متحمل راجائی زیان سنج نشنیده کتاب قدیم بایتان آن آمرست وسنت مستقیم برای ارتکاب آن حاکم آیت یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله درراه خدا یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بپرسید وبه آهستگی تفحص کنید ولا تقولوا ومگویید لمن القی الیکم السلام مرکسی را که به شما القاکند سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا تو نیستی مومن بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه بگفتی تبتغون میطلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت وغنم فروانس ست واگر شما طالب غنیمت اید فعند الله پس نزدیک خدا معانم کثیرة غنیمتها بسیارست که بدست شما خواهد داد تابی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال کذلک کنتم همچنین بودید شما من قبل پیش ازین یعنی اول که باسلام درآمدید بجهت عصمت خون ومال خود

توسل بکلمه شهادت می نمودند فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ پس منت نهاد خدا بر شما بانکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَیَّنُوْا
پس روشن و مبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان که چه وبال زنده گذاشتن
هزار کافر نزد یک خدا کمتر ست از کشتن یک مسلمان اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدا ست بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بآنچه شما میکنید خَبِیْرًا مطلع آیت یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان اِنْ جَآءَکُمْ فَاسِقٌ
اگر آید بشما در وغگوی بیرون رفته از فرمان خدای تعالی بِنَبَاٍ بخبری یعنی خبر بسیار موحش که موجب
تألم خواطر باشد فَتَبَیَّنُوْا پس تفحص کنید و نیکو در پی آن روید اَنْ تُصِیْبُوْا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ تا نرسانید
مکروهی گروهی را بنادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند
فَتُصْبِحُوْا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نٰدِمِیْنَ پس بگردید بدانچه کرده باشید پشیمانان یعنی بمجرد خبر فاسق تعجیل مکنید
در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق خبر بر شما ظاهر گردد حدیث عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِیِّ
صحابی مشهور آخر من مات بالمدینه اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَلْاَنَاةُ مِنَ اللّٰهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ
الشَّیْطٰنِ درنگ در کارها از خداست و مرضی اوست و شتابی از شیطان ست و مراد و مطلوب اوست
مگر در آنچه بی شبهه خیر باشد چنانچه در قرآن مجید فرموده وَیُسَارِعُوْنَ فِی الْخَیْرٰتِ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ حضرت
حضرت عظیم اعظم و فخیم افخم و حلیم اعلم و کریم اکرم پیغمبر آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اولاد خود را نصیحت کرد که در
کار تأنی و درنگ لازم شناسید اگر من تأنی و درنگ می نمودم راه زلت نمی پیمودم قال الشاعر
لَا تَعْجَلَنَّ فَاِنَّ اَنْتَ طَالِبُهٗ × فَقَلَّمَا یُدْرِكُ الْمَطْلُوْبَ ذُوالْعَجَلِ × وَذُوالتَّاَنِّیْ مُصِیْبٌ فِیْ مَقَاصِدِهٖ
وَذُوالْعَجَلِ لَا یَخْلُوْ مِنَ الزَّلَلِ × وگفته اند بپرهیزید از عجلت که ام الندامات ست و اصل النجالات بیت
تندی سبک دست برون به تیغ × بندان گز پشت دست دریغ × وَعَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ رض قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَا حَلِیْمَ اِلَّا ذُوْعَثْرَةٍ نیست حلیم کامل اگرچه حلم او غریزی بود مگر خداوند
لغزش آنکه در زلت و معصیت افتاده باشد و خطا و خلل در [illegible]ی از وی بوجود آمده و خجالت کشیده
و بسبب آن دوست دارد که مردم عیب ها و خطاهای او را بپوشند و زلات او را عفو نمایند و چون
محبت ستر و عفو در خود یافت از مردم نیز عفو خواهد کرد و حلم خواهد ورزید و بعضی گفته اند که حلم
حاصل نمی شود مگر آنکه ارتکاب می کند امور را و مے بیند لغزشها و خللها در ان و می دریابد و شناسد
مواضع خطا و خلل در ان شتابی کرده و بصیرے نموده پس اجتناب می کند از ان و حلمے ورزد در ان
و این توجیه بمعنے تجربه می کشد و حاصلش آن میشود که نیست حلیم مگر صاحب تجربه چنانکه در قرینه او فرموده
وَلَا حَلِیْمَ اِلَّا ذُوْتَجْرِبَةٍ و نیست حکیم کامل مگر صاحب تجربه و معنی اول ظاهر و نزدیکتر و مناسب تر

تخصیص تجربہ بحکمت فافہم وحکمت دانش حقیقت ہر چیزی حکیم داناورا است واستوار کار واصل معنی حکمت محکم گردانیدن چیزے واصلاح او از خلل وتجربہ بشناختن کارہا پس ہر کہ حاصل شد اورا معرفت اشیا ودانست نفع آنہا را وشناخت مصالح ومفاسد آنہا را حاصل شد اورا حکمت رَوَاہُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَسَنٌ غَرِيبٌ ۔ وَعَنْ اَنَسٍ رض اَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَوْصِنِيْ مردی گفت مر آنحضرت را اندرز کن مرا فَقَالَ پس فرمود آنحضرت خُذِ الْاَمْرَ بِالتَّدْبِيْرِ فَاِنْ رَاَيْتَ فِيْ عَاقِبَتِهٖ خَيْرًا فَامْضِهِ وَاِنْ خِفْتَ غَيًّا فَامْسِكْ بگیر کار را بپایان کار نگریستن پس اگر بہ بینی در پایان او نیکی را پس بگذار آن کار را او تمام کن واگر بترسی وگمان بری گمراہی را در آن کار پس نگاہ دار خود را از کردن آن کار وبگذار آن کار را رَوَاهُ فِيْ شَرْحِ السُّنَّةِ گفتہ اند ہر یکی محتاج ست بہ عقل وعقل محتاج ست بہ تجربہ خصوصا عقل سلاطین وامرا حکیمے گوید عقل وتجربہ مانند آب وخاک ست کہ از ہیچ یکی بدون دیگری گیاہ نروید ہمچنان عقل وتجربہ تا باہم نباشند کاری نیاید عزیزے را پرسیدند کہ بہترین رایہا وصائب ترین تدبیرہا کدام ست گفت آنکہ فتنہ را فرو نشاند وبر ملوک لازم کہ حتی المقدور در تسکین فتنہ کوشش نمایند وبہ تدبیر اندفاع آن پردازند

وصیت سی وپنجم در بہترے خاموشی

فضل صمت افضل فضائل ایمانیست واشرف شرایف انسانی ہر کرا خاموشی عادت است انشاء اللہ تعالی بالیقین با شیطان در عداوت ست وبا غفران حضرت سبحان عز حمده با مواصلت وآنرا کہ خاموشی مہارت ست در عبادت پر مخالطت ست واز معصیت یکسو بمخالفت ہمای این خصلت حمیدہ بر سر ہر کہ سایہ بلند پایہ انداختہ او را بفضل جناب خداجل کرمہ در مماثل واقران افسر فرق کریم الاخلاق آن ساختہ وکوکب فرخندہ موہب این شیمہ کریمہ بنام آنکہ طلوع نمودہ آنرا بغایت حضرت منعم عم انعامہ افضل از فضیلت فضلا گردانیدہ کم گفتن در ہر آن برشتہ حیات دُر رشتہ شرف سفتن ست والا جواہر آب وار انفاس عمر را بہر لحظہ ضایع در ارگان نمودن عقل را باصمت اتحاد کلی ست وبا پر گوئی عناد جلی وفضل را باسکوت اختلاط از لیست وباضداد آن معاندت

لا یزالی ؎

سخندان پرورده پیر کهن
بیندیشد آنگه بگوید سخن

مزن بی تامل به گفتار دم
مگو گوسے گر در گوئی چه غم

بیندیش وانگه براور نفس
ازان پیش بس کن که گویند بس

مشاطه عروس حسن اخلاق خاموشی ست و آرایش دهندهٔ نوع انسان بالاتفاق عادت بسکوت کوشیدن افضل طاعت ناگفتن ست و اشرف عبادت سکوت کردن صحت ستر عیبها ست و پرگویئے پرده دریها و سکوت ساتر نقصانها ست و افراط تکلم ناشر قبحها اشعار اگر هست مرد از هنر بهره ور — هنر خود بگوید نه صاحب هنر

اگر مشک خالص نداری بگوی — وگر هست خود فاش گردد ببوی
چه حاجت محک خود بگوید که چیست — بگویند زین حرف گیران هزار
سزا باشد ار پای بستینم درند — که طاقت ندارم که مغزم خورند
سخن را سرست ای خداوندبین — بسوگند گفتن که زر مغربی ست
که مردی بنطق ست و آمیزگار — سخن راست ای خداوندبین

سخن صواب انتخاب ست و بسیار کلام کن خراب و در خطاب

راحت در خاموشی ست و رنج و تعب در گفتار کوشی نظم به نطق آوردن بهتر ست از دواب

دواب از تو به گر نگوئی صواب — خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش
نگوید سخن تا نه بیند خموش

عزت و وقار در کار صامتان ست و ذلت و ضعت سبکسار و چار بسیار گفتاران اشعار

کم آواز را باشد آواز تیز — چو گفتی در و نق نماندت گریز
تراخامشی ایخداوند هوش — وقار ست نااهل را پرده پوش
وگر جاهلی پرده خود مدر — اگر عالمی هیبت خود مبر

قرآن شریف محتوی بر ارشاد خاموشی ست و حدیث نبوی از مصالح آن نبی آیت یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اے کسانے که گرویدید لَا تَسْئَلُوا مپرسید عَنْ أَشْیَاءَ از چیزها إِنْ تُبْدَ لَکُمْ اگر ظاهر کرده شود جواب آن تَسُؤْکُمْ اندوهگین گرداند شما را وَإِنْ تَسْئَلُوا عَنْهَا و مپرسید از چیزها اگر پرسید از آن حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرود آید قرآن تُبْدَ لَکُمْ آشکارا کرده شود برائے شما از عهدهٔ آن بیرون نتوانید آمد عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو کرد خدا از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدا درگذرانده است از بندگان تکلیف نه کردند گان را وَاللَّهُ غَفُورٌ وَدُودٌ و خدا ست آمرزگار که عفو میکند حلیم بردبار ست که به عقوبت تعجیل نمی نماید حدیث اَلصَّمْتُ حِکْمَةٌ وَقَلِیلٌ فَاعِلُهُ رَوَاهُ الْقُضَاعِیُّ عَنْ اَنَسٍ وَالدَّیْلَمِیُّ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا معنی اینست که خاموشی خصلت دانائی و باهم دو است یکتائے ست و از نوع بنی آدم کسانی که صفت پر منفعت خاموشی در کار دارند بسیار کم اند بیت بفکرم هیچ چیزی جز خموشی در نمی آید ❊ خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید اَلصَّمْتُ زَیْنٌ لِلْعَالِمِ رَوَاهُ اَبُو الشَّیْخِ عَنْ مُخَیِّرِ بْنِ زُهَیْرٍ معنی اینست که عادت سراپا منفعت خاموشی پیرای عالم لباس آرایش و پیرایش زینت علم اوست و برای جاهل پرده پوشیدگی جهل اوست حدیث اِذَا تَمَّ عَقْلُ الْمَرْءِ قَلَّ کَلَامُهُ ❊ اَیْقَنَ بِحُمْقِ الْمَرْءِ اِنْ کَانَ مُکْثِرًا ❊ حدیث اَلصَّمْتُ اَرْکَمُ الْعِبَادَةِ رَوَاهُ الدَّیْلَمِیُّ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ معنی این ست که خاموش ماندن از جملهٔ عبادت

عالیمقدار والاقدرست مثنوی هرکه را اسرار کار آموختند مهر کردند و زبانش دوختند
بر لبش ختم ست و در دل رازها لب خموش و دل پر آوازها حکما گفته اند خاموشی پرده عورت
جهل ست و شوکت عصمت دانا نظم بچین شد پیش پیری مرد دانشیار که ما را از حقیقت کن خبردار
جوابش داد آن پیر طریقت که ده جزو ست در پیری حقیقت بگویم با تو گر نیکو نیوشی
یکی کم گفتن و نه در خموشی هر آنچه هر آینه معلوم تو خواهد شد بپرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت
سلطان را زیان دارد قطعه چو فرمان ید کماندست داود همی آهن بمعجز موم گردد
نه پرسیدش چه می سازی که دانست که بی پرسیدنش معلوم گردد

وصیت سی و ششم در کتمان اسرار

شاه باطمان امور سلطنت کتمان اسرار ست و فرمانروای متنطن رموز مملکت پوشیدن سر کار نظام ملک و اقبال مضبوط باستتار راز ست و انتظام ثروت و جلال مربوط باخفای ما فی الضمیر حکومت بماند نظم

اگر جز تو داند که رای تو چیست بران رای و دانش بباید گریست چنان باید آئین کردار تو
که کس ره نیابد بر اسرار تو سکندر که با شرقیان حرب داشت در خیمه گویند در غرب داشت
درین کارگه کس ترا نباز نیست بجز تو ترا محرم راز نیست منه سر خود با کس اندر میان
که محرم نه بینی ز اهل جهان بگشتم در اطراف عالم بسے نه دیدم ز یاران محرم کسی

ترقی ریاست موقوف علیه بر پوشیدگی حقایق ایالت ست و تعلی سیاست مقصور علیه بر پوشیدگی دقایق ولایت الطاف خفی حضرت باری عز لطفه باخفای سرائر ملک و لشکر مقرون ست و اعطاف جلی جناب پروردگاری عزت عطوفه بستر مرادات ضمائر مکنون باعجی خامشی به که ضمیر دل خویش با کسی گفتن و گفتن که مگوی
ای سلیم آب سرچشمه به بند که چو پر شد نتوان بستن جوی بیت سخنی در میان نباید گفت

که بهر انجمن نشاید گفت ناگفتن اسرار موجب سموت حصولی ست و لب بستن از راز باعث علوت وصولی برتری مخلوط باسرار التری ست و بهتری بپوشیدگی راز باخوشتری کتمان سر در افشای شهره حصول مراد نه بمرتبه مشهور که حالش مسطور گردد و مکتومی راز در اشتهار تحصیل مقصود نه بآن رتبه بلند آوازه که بیانش بتقریر لسان مذکور شود نظم

چرا گوید آن چیز در خفیه مرد که گر فاش گردد شود روی زرد
مکن پیش دیوار عیب کسی بود کز پسش گوش دارد بسی درون دولت شهریند ست راز
مگر نامه بندد در شهریار ازان مرد دانا زبان دوخت است که داند که شمع از زبان شوخ ست

جواهر بگنجینه داران سپار × ولی را نه باخویشتن پاس دار × گنجم سر اندر وصال محبوب اشتری دارد
مرغوب و پرده داری مکنونات خواطر در وصل مطلوب با تاثیری می باشد قوت محبوب آفتاب
عالمتاب که هر شب ظلمت بیحجاب چهره نورانی خود را محجوب میدارد همانا ازان ست که تمام روز نور افروز
میباشد و ماهتاب انوار حساب که بعضی لیالی ماه از ظهور مستور میگردد مانا ازان ست که اکثر شبهای تار روشن می نماید

سخن تا نگوئی بر و دست هست	چو گفته شود یابد او بر تو دست	سخن دیو بند ست در چاه دل	
به بلای کام و زبانش مهل	توان باز دادن ره بد بدیو	ولی باز نتوان گرفتن بریو	
ندانی که چون دیو رفت از قفس	نیاید بلا حول کس باز پس	یکی طفل بر دارد از خشم بند	
نیاید بصد رستم اندر کمند	مگو آنچه گیرد بر ملا او فتد	سخن گو ازان در بلا او فتد	
بدهقان نادان چه خوش گفت زن	بدانش سخن گوی یا دم مزن	مگو آنچه طاقت نداری شنود	
که جو کشته گندم نباید درود	ندانی که آبجیات در لباس ظلمانی ست و باران رحمت		

یزدانی عز کمالہ ملبس بلباس ابر ظلمت نشانی و بتقیین بدانی که کتمان سر رهبر قافله منزل رسی مطالب است
و اخفای مخزون خاطر قائد رهروان مراحل پوئی مآرب **بیت** چه زیبا گفته ست آنمرد هشیار ❊ که گر
سر باید ت سر نگهدار **بیت** چون تو نه توانی کشیدن بار خود × یار گرنکشد مرنج از یار خود × بحکمت
حکیم قدیم عز قدمه که از ماهیین انسان بهین مخلوق ست بالتحقیق نتیجه نه ماه گنما می گزین ست و از یکدانه
کوچک هزار دانه شاداب دریان ست بالتحقیق سیبش مستودعی زیر خاک تا ایام و ازمان ست
اگر زر و نقره گران بها ست پرورشش در کان بطور اخفا ست و اگر لعل و گوهر بقیمت بی پایان ست
ترتیبش درون جبال بدخشان و بحر بیکران ست **نظم** شنیدستی هران سر کز دو بگذشت

باندک وقت درد هر زبان گشت	حکیمی گفت کان دو خبر دو لب ست	کزان سر بگذرانیدن ادب ست	
بسا سر کز دو لب افتد به بیرون	درون صد دل اور اکند خون	چه خوش گفت آن نکو روی نکوکار	
که سر خواهی سلامت سر نگهدار	چو مرغ وحشی از قید جنون رست	دگر نتوان بدستان یافتن اوست	

المراد بحکمت ملک ذوالجلال عزت صنعته در استتار اسرار عجائب فوائد پنهان ست و عزائب منافع نهان

بر از دل چو بگشائی لب خویش	نخست از خیر و شر آن بیندیش	چو آید از قفس مرغی به پرواز	
دگر مشکل بود آوردش باز	بلی چون نیکبختی گنج یابد	اگر پنهان ندارد رنج یابد	

و بتجربه عقلا پیوسته ست و به امتحان اذکیا رسیده که تحصیل مطلوب کیمیا عانت
کتمان اسرار گردیده و بفضله تعالے باسرع اوقات بحصول رسیده و تکمیل کمال

که بتائید پوشیدن ما فی الضمیر در استحصال آن قدم کوشش در حرکت آمد بعونه تعالے
بزودی محصول شد الحق که در استتار اسرار فوائد کلی متیقن ست و برحق که در سربستگی رازها
منافع لایزالے معین از اینجاست که گفته اند فی السر سر ربانی ستر دل می نیاورم بزبان ☆ دو حریفی
نشسته بر در آن دو حریف دگر که مستور اند میرسانند از آنچنان بچنان دلائل نقلی بر فضل
پوشیدن راز دل ست و براین عقلی بر شرف ناگفتن سر تدبیر پردازد همابر وجه کمال لموئلفه راز
همان به که شود مستتر و در بشود فاش شود دیر خطر آیت اِذْ قَالَ یُوْسُفُ لِاَبِیْهِ یاد کن وقتی را
که گفت یوسف علیه السلام مر پدر خود یعقوب علیه السلام را گوید یوسف علیه السلام در سن دوازده سالگی
شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود سر نیمه از خواب در آمد یعقوب علیه السلام گفت ای پسر ترا چه رسید گفت
یا اَبَتِ ای پدر خوابی عجیب دیدم اِنِّیْ رَاَیْتُ بدرستی که من دیدم در خواب اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا یازده ستاره
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوه بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبز
بود که از آسمان این ستارها و نیرین فرود آمدند من در ایشان می نگریستم رَاَیْتُهُمْ دیدم ایشانرا
لِیْ سَاجِدِیْنَ مرا سجده کنند گان یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام مرتبه رفیع یابد
و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشان ست و یعقوب علیه السلام
و زوجه او که خاله یوسف علیه السلام ست شمس و قمر عبارت از ایشان ست تعظیم
و تکریم او بجا آرند فکر کرد که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوفی
دارند هر آئینه قصد هلاک او کنند قَالَ یَا بُنَیَّ گفت ای پسرک من تصغیر لرد و ے
شفقت ست و محبت لَا تَقْصُصْ مخوان و پیدا مکن رُءْیَاکَ خواب خود را عَلٰٓی اِخْوَتِکَ
بر برادران خود فَیَکِیْدُوْا لَکَ که حیله کنند برای هلاک تو کَیْدًا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان
اِنَّ الشَّیْطٰنَ بدرستی که دیو سرکش که ابلیس لعین ست لِلْاِنْسَانِ مر آدمی را
عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنی ست آشکارا که او را بمکر و کید میدارد و در
حدیث شریف آمده قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
وَسَلَّمَ اِسْتَعِیْنُوْا عَلٰٓی اِنْجَاحِ الْحَوَائِجِ بِالْکِتْمَانِ فَاِنَّ کُلَّ
ذِیْ نِعْمَةٍ مَحْسُوْدٌ رَوَاهُ الْحَکِیْمُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَهٰذَا الْحَدِیْثُ اَثْبَتَهُ الشَّیْخُ عَبْدُ الرَّءُوْفِ
الْمُنَاوِیْ فِی الشَّرْحِ الْکَبِیْرِ لِجَامِعِ الصَّغِیْرِ معنی اینست مدد جوئید
بر حصول مرادات خود از پوشیدن سر پس بدرستیکه هر صاحب نعمت محسود خلایق میگردد

و بتجربهٔ عادیات عقلا گرم و سرد چشیدهٔ روزگار پیوسته ست و بامتحان واقعات از کیا افرسوده گردش دهر رسیده که هر مطلوبی و مقصودی که باعانت و امداد کتمان اسرار در وصول کردن آن جد و جهد بتقدیم رسیده بفضله و عنایته تعالی باسرع اوقات و اسهل طرق واصل شده و هر مهمی و عزیمتی که بتاکید و تاکید پوشیدن مافی الضمیر از صغیر و کبیر در حصول آن قدم کوشش و سعی بر جاده طلب نهاده شده بعونه و کرمه تعالی بزودی و آسانی حاصل گردیده و الحق که در استتار اسرار خوائد و برحق که در سربستگی رازهای دلی منافع لم یزلی و دلایز الی متصور و متیقن ست ازینجاست که گفته اند فی السر شر گفت پیغمبر هر آنکو سر نهفت ❖ زود گردد بار او خویش خفت

زر و نقره گر نبودندی نهان ❖ پرورش کی یافتندی زیر کان

وصیت سی و هفتم در تکفین موصی و تدفین مسکین عاصی

ثمر شجر حیات ممات ست و گل گلستان بقا فنا هر که از دریچهٔ شکم مادر پا در عرصهٔ هستی نهاد للجرم روزی از دروازهٔ رخت و کالای خود را در وسعت نیستی کشاد جام شیرین وجود هر که چشید لا محاله وقتی جرعهٔ هلاهل عدم بکام جان خواهد کشید آنکه بنیاد عمارت هوا و هوس درین خاکدان نهاد سیما گاهی بباد تند مرگ خواهد افتاد

نظم

یکی پند گویم ترا از نخست	دل از مهر گیتی بباید شست	جهان کشت زاریست بانگ و بو	
در درگ عمر آب ماکشت او	چنان چون درو راست همو درکشت	همه مرگ رائیم باجوب و زشت	
بجائیم و همواره نازان براه	بدین دو نوید سفید و سیاه	چنان کاروانی کزین شهر بد	
بود شان گذر سوی شهر دگر	یکی پیش و دیگر ز پس مانده باز	بنوبت رسیده بمنزل فراز	

نظم

اگر شاه هست انجا مش تباه ست و اگر وزیر ست فرجامش حقیر ست و اگر امیر ست یا بانش فقیر

جهان چلیپا بگذر ز نیرنگ او	رهائی بچنگ آور از جنگ او	درختی ست شش پهلو و چار میخ	
تن چند را بسته در چار میخ	متعمی نه بینم درین باغ کس	تماشا کنند هر یکی یک نفس	
بکاریک ورقهای مازین درخت	بزیر او فتد چون ورد باد سخت	از و هر دمی نوبری میرسد	
یکی میرود دیگری میرسد	جهان کام و ناکام خواهی سپرد	بنا کامی پی چه باید فشرد	

بنای جهان بر خرابی ست که دنیا ناپسند صاحب مرجع آبیست جل اصطفائه اساس این فنا شناس بر عدم ست که کارش ابتر از قدم ست سود ش نابهبود ست و منافع در و مفقود و دو یا در ابتدا چون سراب خوشنماست و در انتها مایوسی آرا

نظم

چو در بادشاهی نمانی دراز	چه باید همین بادشاهی و ناز		
خنک مرد درویش بادین و هوش	فراوان جهانش بمالید گوش		

که چون بگذرد زین جهان نام نیک	بماند از و هم سرانجام نیک		بمان گیتی اورا بود بهره
بزرو یک یزدان بود شهره	فروبش قوی ست و منقوش خوبی حقا با و دلاویزاند و عقلا نو درگریز		

عاقل چون دانست که منتهایش خاک ست همیشه از آلودگیش پاک ست و دانا بیناست که آخرش مرگ ست لهذا همواره تارک لذت تاج و ترگ ست از انجا که عرتش بیفائده ست بنابران در و کوشش بقا عده است و چون آبرویش بلا ثواب است بنا علیه در کارش سعی لاصواب است **نظم** خنک آن کز و نیکوئی یادگار

بماند اگر بنده گر شهریار	همان بد کنش کو نه بر دین بود		ز یزدان وا رمنش نفرین بود
بنگر تا نه تا سپی ز دین خدائے	که دین خدا آورد پاک رائے		فرمان واجب الاذعان حضرت

خداوندی جل حکمه بر بین ناطق ست و منشور سراپا نور جناب رسول اللهی علیه الصلوة والسلام با این موافق **آیت سوره کهف** إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ بدرستی که گردانیدیم آنچیز را که بر زمین ست از معادن و نباتات و حیوانات زِينَةً لَّهَا آرایش مر اهل زمین را محققان برانند که بمعنی من ست و مراد انبیا امام یا علما یا حفظهٔ قرآن که زینت زمین اشانند و جمعی گویند که آرایش زمین بر جال الله ست از ان روے که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند **بیت** روی زمین بطلعت ایشان منور ست ✤ چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری ✤ و گفته اند که مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات ست که حق سبحانه تعالی فرمود که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که أَيُّهُمْ کدام از ایشان أَحْسَنُ نیکوتر ست عَمَلًا از جهت عمل یعنی کیست که این محرمات را ترک کند وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستی که ما سازندگانیم مَا عَلَيْهَا آن چیزے را که بر روے زمین ست از کوه و درخت و بنا صَعِيدًا جُرُزًا زمین هامون بے گیا یعنی باخر این عمر تها را خراب خواهیم ساخت پس دل بران نهید و بزینت ناپائدار او فریفته مشوید **نظم** جهان از رنگ و بو سازد اسیرے ✤ ولی نزدیک ارباب بصیرت ✤ نه رنگ و گشش را اعتباری ست ✤ نه بوی دلفریبش را مداری ست

حدیث إِنَّ مَطْعَمَ ابْنِ آدَمَ قَدْ ضُرِبَ مَثَلًا لِلدُّنْيَا وَإِنْ قَزِحَهُ وَمِلْحَهُ فَانْظُرْ إِلَى مَا يَصِيرُ رَوَاهُ ابْنُ حِبَّانَ فِي صَحِيحِهِ وَالطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ عَنْ أُبَيٍّ معنی این ست که آنچه طعام خورده شده بنی آدم بنابر فهمید رزالت و نجاست دنیا مثلی نهایت مناسب و نهایت موافق ست و اگرچه آن طعام را صاف و درست کنند و نمکین سازند و قتی که فضله شده از بدن خارج و دفع گردد بچه مرتبه گنده و نجس میشود همچنین چند شادابی و شادمانی دنیا و عزت و دولت آن در ابتدای حال در فرحت و مسرت بی مثال میباشد لیکن از وقت مرگ تا ابدالآباد هیچ چیزے و بی بقائی باغم و اندوه فراوان

لاحق حال دنیاداران می باشد که بدیدا یحال عقلا را ازو نفرت بکمال مستحسن و مناسب پسندیده
و یا مناسب ؎ بچشم عقل درین رهگذار برآشوب ❊ جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل ست ❊
بپاس نه القیاس ورثه من عاجزی التماس را باید که بهدایته الله الاعلی بلحاظ خوف جناب الهی و پاس پاس
حضرت نامتناهی عمت رحمته تجهیز و تکفینم بر وفق سنت جناب رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام و شریعت
عالی مقام کنند و سر مو تجاوز از طریقه سنت سراپا سعادت نکنند و بر موتم گریه و بر قوتم شیون نکرده
بطور ممنوع نسازند مگر جریان دموع و حزن قلب مجموع را که بر سم اضطرار نه بروش اختیار باشد
باکی نیست که مرتکب آن را در شرع شریف هلاکی نی و زاری بلا اختیاری مستوجب رحمت شهنشاه
ذو مغفرت بیشماری ست عم عفوه ؎ حشر روز سوگ را نیارد نگاهداشت ❊ آری سفال گرم بجوش
آرد آب را ❊ و قبرم گلی لایق نزول رحمت حضرت راحم لم یزلی عزت عنایته بسازند ؎ صورت قبرم
زبعد مرگ ویران خوشتر ست ❊ بی نشان همچو من با خاک یکسان خوشتر ست ❊ و گور مختصص
و مرقد سنگین هرگز نکنند و زینهار قبرپوش نیندازند ؎ بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا ❊ که قبرپوش
غریبان همین گیاه بس ست و زینهار بنای گنبد و عمارت نسازند ؎ دل باین عمر سبکسیر چرا شاد
کنیم ❊ بر سر ریگ روان خانه چه بنیاد کنیم ❊ مهره دل پی بازیچه اطفال خوش ست ❊ دل
ببازیچه تعمیر چرا شاد کنیم ❊ تعیین خادمان و روشنی چراغان وغیره کل تکلفات دنیاویه که از
مکروهات شرعیه عالیه اند لامحاله نکنند ؎ چه کنی خانه گل آباد ان ❊ دل من اینما تکونوا خوان
چون در آید اجل چه بنده چه شاه ❊ وقت چون در رسد چه بام و چه ماه ❊ در سوم بدعت لزوم سیوم
و دهم و بستم و چهلم و ششماهی و سالیانه و هر سال بروز موت نخت طعام که لزم اسم کفره
ننمود با آثم ست و صرف بیجا ست لاجرم ننمایند و وقتی که بنیت صادقه اراده ثواب رسانی باشد
موافق طریقت سنت از کتب معتبره شریعت و بفتوای علمای تقوی طریقت عمل نمایند حکایت
جناب والدی علیه الرحمه تاکید وصیت فرموده بودند و بارها بقدغن شدید ارشاد نموده که
قبر من از آهک نسازند و تعمیر نکنند ننمایند و بهدایته تعالی چونکه وصیت آن سر بسر برکت
موافق شریعت بود فقیر موصی بعد وفات آنوالاصفات مرقدش همچنان کرد که فرموده بود
غفر الله تعالی لنا وله و بعض سنگ که حالا بنادانی تا دانی در گورش موجود ست انشاء الله
العزیز بعد چندی از ایام رفع و دفع نموده خواهد شد ؎ یارب این آرزوی من چه خوش
ست ❊ تو بدین آرزو مرا برسان ❊ آمین یارب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین

حکایت عارف باسعارف ویقین وصوفی صفا آئین وعالم تقوی آگین حضرت سید شاه محمد زبیر الدین علیه الرحمه که در ملک هند بسر زمین بنگاله بقرب بلاد کلکته از افضل صوفیان واکمل عارفان عهد بودند در شرافت علم وکرامت عمل رتبهٔ عالی ودرهدایت خلق مرتبهٔ متعالی داشتند وخلقی کثیر از برکات انفاس معروف ونهی منکر آثار اکابر از ورطهٔ ضلالت بشاهراه هدایت راست روشده بود وعارف ممدوحی همواره دستدام بوعظ خوش کلام قیام داشتند وخوارق بسیار ازان باکرامات بیشمار بروی روزگار مشاهد گشته وآن ولی صفی همیشه خلایق را از بدعت گور پرستی بسا منع میفرمود ودرین امر بدتا باین حد کوشش نمود که مریدین خود را بتاکید مزید وصیت فرمود که از انجاکه در عالم فتنهٔ قبر پرستی به کمال رشتی رواج یافته وافراط این بدعت بدرجهٔ افرط رسیده لهذا باید که بعد دفنم قبرم باخاک یکسان سازند ونام ونشان نگذارند کسی ندانند که کجاست ومبتدعی را بانبشتم مجال گور پرستی ندهند دینی را باقبرم دسترس شرک وبدعت نماند مریدین آن سرا پا دین بعد لحد حلت آن بلند بین همچنان نمودند که ارشاد آن بارشاد بود سبحان الله حق آگاهان را چه قدر احتیاط تقوی وسنت نصیب میگردد تبارک الله معارف دستگاهان را چه مقدار رعایت ورع وشریعت عجیب میشود ❁ کرده از هم جدا حق وباطل ❁ دو جهان مزرعست از حاصل ❁ نفس سرکش زیر دستانش ❁ در پرستش خدا پرستانش ❁ وحکایت حضرت دافع بدعت ومروج سنت وساجد اسجد جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان که ارشاد سرا سر رشاد جواب سوال فساد کرا نادانی عرض نمود که آنجناب خلایق را از گور پرستی منع میفرمایند مریدان آنحضرت بیشمارند بعد آنجناب بر قبر مطهر فتنه این بدعت منکر بسیار برپا خواهند کرد وحکایت معدومی مرقد صوفی ارشد وعارف امجد عالم معالم ایمان ویقین جناب مولانا سید ابو عبید الله محمد نصیر الدین مجاهد وغازی علیه الرحمه والرضوان که بتقاضای تقدیر از شورش دریای آبهین نامعلوم شده در وصیت اجتناب از بدعت صورت پذیر تحریر گشته چونکه مناسب مقام بود بنابران اعلام نمود

عد ذکر نعمان لنا ان ذکره ❁ هو المسک ما کررته یتضوع

وصیت سی وهشتم در تعیین سلطان بعد از پس از مرگ من مکین

بحکمت بالغه حکیم قدیم عز قدمه بی وجود سلاطین بادین نظم دارین شکسته ست ودلی شهود شاهان تقوی آئین نسق عالم از هم ریخته حضرت خالق حکمت عز کمالهٔ خلافت خود بفرمان فرمایان عنایت فرموده ونیابت انبیای علیای خویش علیهم الصلوة والسلام بحاکمان عطا نموده اگر ذات این گروه وللا صفات نباشد تظلم یکی بر دیگری هلاک جهانیان مسلم باشد واگر نفس این عالی نفسان نشود ببی باکی بی باکان امر شرع پاک ناپاک مقرر شود حامی دین بعد از علما ارباب سیاست اند وخادم شرائع حضرت الهی تعاظم شیونه پس ارکان اصحاب مملکت عروس ملک بی عقد اختیار والی ملک بآرام نیست

نوزیبا نگار ریاست بی پسندیدگی نظر حسن پسندان دولت خوش کام نه زیبایش معشوقه ثروت بجز عشاق دولت
بلند آوازه نیست و آرایش محبوبه ایالت بدون محبان حکومت پیرایه نه ابیات جهان دار خواست
دشه دستگیر زداور نباشد جهانرا گزیر ❁ جهانرا بصاحب جهان نوربار ❁ وزین داوری چشم بد دور باد
آیات کلام قدم سمات بر فضل تعیین حاکم نازل اند و احادیث حکم مطویات بر تقرر صاحب امر
آمر آیت اَلَمْ تَرَ ایا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو بدان منتهی نشده اِلَی الْمَلَاِ بسوی جمعی از
اشراف ارباب رای مِنْ بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوْسٰی بعد از وفات موسی
علیه السلام اِذْ قَالُوْا چون گفتند این بزرگان لِنَبِیٍّ لَّهُمُ مر پیغمبری را که بود ایشانرا و آن بقول اصح
اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاده و گویند آن نبی یوشع بن نون بود یا
شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای تعالی اِبْعَثْ لَنَا برانگیز از برای ما یعنی
تعیین کن از برای ما مَلِكًا پادشاهی تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه
خدای تعالی با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند
و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتند و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و در میان
ایشان ملکی و کارفرمائی نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی نمودند که بدو جهاد توانند
کرد قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَیْتُمْ هیچ شاید از شما اِنْ کُتِبَ چون فرض گردانیده شود عَلَیْکُمُ
الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین اَلَّا تُقَاتِلُوْا آنکه مقاتله نکنید قَالُوْا وَمَا گفتند
چیست مارا و چه بران دارد اَنْ لَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا وَقَدْ اُخْرِجْنَا
و بدرستی که بیرون کرده اند ما را مِنْ دِیَارِنَا از مواضع و مساکن ما وَاَبْنَآئِنَا و از پسران ما یعنی
ما را مجبور ساخته اند و در خبر است که جالوت از ابنار ملوک زمان ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود
و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند
فَلَمَّا کُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با عدای دین تَوَلَّوْا
برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندک از ایشان و ایشان سیصد و سیزده
تن بودند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌۢ بِالظّٰلِمِیْنَ و خدای تعالی داناست بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند
و چون اشموئیل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند حق سبحانه استدعای
ملکی نموده که از برای آن قوم تعیین فرماید وحی سبحانه عصای و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که
هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قدوی برابر باشد پادشاهی این قوم را

سزاوار است اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او آمد و شد آغاز نهاد و مدد برای
میچکید ام روغن را بجوشش دید و عصا را بقامت ایشان مساوات نبود تا روزی مردستقایا د باغ
که شاؤل نام داشت و بواسطه طول قامت اورا طالوت گفتندی بخانه اشمویل درآمد فی الحال ذهن
علیان کرد و عصا بقامت او برابر آمد و قال لهم و گفت مر بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان ان
الله بدرستی که خدای قد بعث لکم تحقیق برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را بادشاه
فرمان فرمای قالوا گفتند از روی استبعاد انی یکون چگونه باشد و از کجاست له الملک و
علینا مر طالوت را بادشاهی بر ما و نحن احق و ما سزاوارتریم بالملک ببادشاهی که از سبط
یهود ایم منه از و که از سبط بنیامین ست و دران سبط نه نبوت است و نه مملکت و با وجود
آنکه از سبط او مملکت نیست مردی سقاست و لم یؤت و او را عطا نکرده اند سعة بسیاری و فراخی
من المال از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عار نیست باری بایستی که صاحب خزائن بودی
تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قال گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفاه
بدرستی که خدا تعالی برگزید او را علیکم بر شما و زاده و افزونی داد او را بسطة گشادگی و بسیاری
فی العلم در دانش یعنی علم حرب و گفته اند دانا بود بامور سیاست و تدبیر ممالک و الجسم
و دیگر بیفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مردنما بنده و باجمال بود و نیک سر و گردن از اهل
زمان خود بلندتر می نمود و الله یؤتی و خدای که مالک الملک علی الاطلاق ست میدهد ملکه
ملک خود را من یشاء هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری ست بیت ملک ده ملک
ستان اوست بس پژوهش بحکمش نبرد هیچکس و الله واسع و خدای بسیار فضل است در دادن مذام
اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد علیم و دانا است باستحقاق کسی که او را برمیگزیند بار دیگر بنی اسرائیل چنانچه
داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح درآمدند گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها
ما را بفرمانبرداری او رغبتی پدید آید اشمویل علیه السلام از خدا درخواست و خدای از علامت بادشاهی
او اعلام داد و قال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستیکه نشانه
بادشاهی طالوت آن یاتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود که
صورت همه انبیا بدان منقوش بود فیه سکینة و در آنجا سکینه است من ربکم از نزد پروردگار شما
یعنی چیزیکه تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون
دو مشعله که کسی را طاقت دیدن آن نبود و از مرتضی علی رضی الله عنه منقول ست که روی او مشابه روی

انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت جهد بر دشمنان وزیدی و ایشانرا متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش لشکری میداشتند وَبَقِيَّةٌ دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ از انکه بگذاشتند یعنی موسی و هارون علیهما السلام آل شخص در لغت نفس او می تواند بود چنانچه اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ اِبْرَاهِيمَ اى نفسه و در حدیث آمده که اُوتِيتُ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ مراد نفس داود است علیه السلام و آنچه از موسی و هارون دران تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره از تورات که در تیه برایشان می بارید در یزه الواح و خاتم سلیمان و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضعی که داشتندی آفتی باهل آنموضع رسیدی آخر الامر در حوالی مزبله دفن کردند حق سبحانه فرشتگانرا فرمود تا آنرا برداشته نزد اشمویل آوردند حق سبحانه تعالی فرمود تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِكَةُ بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لَاٰيَةً لَكُمْ هر آینه حجتی است شما را بر صدق قول پیغمبر در بادشاهی طالوت اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند **وحدیث** اِذَا مَرَرْتَ بِبَلْدَةٍ لَيْسَ فِيهَا سُلْطَانٌ فَلَا تَدْخُلْهَا اِنَّمَا السُّلْطَانُ ظِلُّ اللّٰهِ وَرُمْحُهُ فِي اَرْضِهِ رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْاِيمَانِ عَنْ اَنَسٍ رض معنی اینست وقتی که ترا بشهری گذر افتد که در انجا شاه نافذ الحکم نباشد پس تو دران شهر داخل مشو و دران جا مان چرا که جز این نیست که بتحقیق بادشاه در زمین سایه حضرت الهی است و نیزه جناب نامتناهی **فائده** سایه آنست که چون انسان از تاب آفتاب برنج و قلق بیتاب میگردد از ان پیش بسایه درختی و یا دیواری پناه می برد و آرام و آسایش می یابد همچنین مظلوم که از شراره آتش ظلم بسختی و گداز میرسد در سایه عدل و داد سلطان معدلت نهاد پناه میگیرد تا از حرقت شعله جانسوز ظلم آشنایش و آرامش یابد **نظم** حق چو دادار پی اَطِيعُوا اللّٰهَ

باطیعوا الرسول ما را راه	حرف دیگر نزد بلوح بیان	جز اولی الامر منکم از پی آن	
چون اولی الامر ساخت پیرایه	شرع و دین آیتیست همسایه	بلکه حق راست سایه ممدود	
و اندران سایه عالمی خوشنود	خلق را عدل شاه دین پرور	سایه فضل حق بود بر سر	

و مثال نیزه آنکه حضرت حق تقدس و تعالی کافر و جائر و ظالم و فاجر را که دشمنان حضرت خدا تعالی اند و ایذا رسان مخلوق و نیالان دست سلطان کیفر اعمال و پاداش افعال میرساند و خلائق را از ایذا رسانی شان نجات می بخشد چنانچه شخصی دشمن خویش را بنیزه کرا آنرا انتقام کشی ست بجزا و سزا رسانیده دلخوش میگردد روایت کرده است این حدیث را محدث تقی و عالم نقی امام یحیی علیه

در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان ست از صحابی قدس سرا پا مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه **حدیث** السلطان ظل الله فی الارض فاذا دخل احدکم بلدا لیس به سلطان فلا یقیمن به رواه ابو الشیخ عن انس رض معنی انیست که سلطان روی زمین سایه حضرت رحمن ست پس وقتی در شهری که یکی از شما گذر افتد و در انجا حاکم نباشد درآن شهر هرگز اقامت نکند که اقامت چنین جا خالی از آفت و بلا نخواهد بود زیرا که در آنجا وجود راهزنده مظلومان از دست تطاول ظالمان مفقود ست روایت کرده ست این حدیث را عالم سرا پا صدق و سر بسر راستی حضرت ابو الشیخ از صحابی پاک نفس سراسر انفس جناب انس رضی الله عنه **فائده** حضرت شاهنشاه بلا اشتباه عزت سلطنته منصب سلطنت مخصص برای خدمت دین صنعت فرموده که سلاطین امور اتباع جناب سید المرسلین علیه الصلوة والسلام الی یوم الدین بخوبی و کما ینبغی انتظام دهند و جناب مالک حقیقی جل مکه پایه شاهی صرف بنا بر اجرای شریعت حضرت رسالت پناهی خلقت نموده لهذا بر من اولاد و احفاد من موقوف و منحصر ست هر که اتقی و اورع ست مستحق سلطانیت و محق جهانبانی که الملک و الدین توامان اند والا تسلط شیطان شعر هم ملک شرع سر بلندی گیرد × هم شرع ز ملک ارجمندی گیرد حاشا که فاسقی لایق رتبه فرمان شود و کلا که فاجری سزاوار مرتبه اولی الامری گردد والعیاذ بالله تعالی منه **شعر** بر سر ملک مباد املاک فرمانده × که خدا را نبود بنده فرمانبردار × مسلمانان صاحب ایمان بندوبست ریاست اسلام و نظم و نسق سلطنت اهل ایمان خوش فرجام را عبادت عظمی انگاشته باجتماع آراء و شوری فوز و فلاح رسا از مسلمین شخصی را که بحلی دیانت و امانت آراسته و بنور تقوی و تشرع پیراسته دانند بر رقاب خود سلطان نافذ فرمان و بادشاه واجب الاذعان سازند **شعر** بگیر دامن جمعیتی و کاری ساز × که هیچ کار میسر نشد بتنهائی × و بدین طاعت کبری و سعادت عظمی فائز گشند و سلاطین دنیا و شاهان دولت انتما که ابنا را جهت حکومت عهد و ولایت و برای ریاست خلافت مسید هند بدعتی ست از بدعات سرا پا خبیثات امور سلطنت و شعبتی ست از شناعات سر بسر نجاسات قواعد حکومت العیاذ بالله تعالی عنهم اجمعین **للموصی** خداوردا زخبث چنین **حکایت** حضرات سراسر کرامات خلفاء راشدین یعنی حضرت کامل فراست و فاضل خلقت بعد از رتبت رسالت اصدق بالتحقیق **ابو بکر صدیق** و جناب عدل اصحاب و در عقل مواقف وحی کتاب دگر یزدانندهٔ شیطان بلا ارتیاب **عمر بن خطاب** و ذات اجلی از حیامندان و اعبد از عابدان و احلم از حلیمان **عثمان بن عفان** و نفس اعرف از عرفا و اعلم از علما و ازهد از زهدا **علی مرتضی** رضی الله تعالی عنهم اجمعین که اتباع سنن اینها حین اقتدای سنت بیضا رصاحب شریعت غراست علیه افضل الصلوات و اثنا بعد خود ها لاولاد و احفاد را باوصف تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بنا بر حکومت است پسند نفرموده بلکه مدار کار خلافت بر دیانت و تقوی داشته جل بنیاتهم و عز افعالهم

و تفصیل قصص و داستانهای حضرات خلفا از کتب سیر و تواریخ باید دید و بمرادو مغزدین و تقی شاید رسید

للموصی همان به که ماکارهای بزرگ | گزینیم زان سروران بزرگ | بعالم چه خوش کارها کرده اند
چه خوش پایه فرخی برده اند | گرامروز باشیم پی شان روان | همانا که هستیم جنت مکان

خدایا تو توفیق ده بر کمال | که باشیم بر وفق شان مهدی حال

وصیت سی و ششم

بهدایته تعالی و تقدس در خم این صحیفه سراپا دانش وصیتی سر بسر بینش می نگارم و جهانیان را از گنجینهٔ خرد و مردم را از کان دانائی سمے آگاهم حضرت مزد بخش ثواب عقبی عم نوالهٔ مرا و پدر و مادر مرا بفضل خویش پایهٔ بالا و مایهٔ والا در فردوس معلی و سرا سر صفا ارزانی و عطا فرماید آمین حدیثی شرافت تحدیثی که بغایات بلندی بخش سعادات همه اخلاق پسندیده و کل خصائل حمیده و ران مکنون بیاض خزانه و مخزون غوص دانشها ازان توان یافت و خرد ها در و میتوان یافت حضرت پیغمبر بزرگ و جناب رسول سترگ افسر دانایان و سرور پیغمبران صلی الله علیه وسلم میفرماید اُعْطِیتُ جَوَامِعَ الْکَلِمِ معنی این آنست که خدای دانا عز و علی مرا کلمه ها که جامع یعنی بیشمار و بیکران باشند داده است بنا بران من بهمچو ان حدیثی سود و بهبود دنیا و دین توریثی درین مقام می آرم و معنیش باندازهٔ علم کم مایهٔ خویش مینگارم حضرت غفاری و ستاری عم عفوه و ستره بزه کاری من خاکساری بخشد آمین حدیث قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلَا اُعَلِّمُکَ خِصَالًا یَنْفَعُکَ اللّٰهُ تَعَالٰی بِمَنْ عَلَیْکَ بِالْعِلْمِ فَاِنَّ الْعِلْمَ خَلِیْلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمَ وَزِیْرُهٗ وَالْعَقْلَ قَیِّمُهٗ وَالْعَمَلَ قَبِّلْهُ وَالرِّفْقَ اَبُوْهُ وَالَّذِیْنَ اَخُوْهُ وَالصَّبْرَ اَمِیْرُ جُنُوْدِهٖ رَوَاهُ الْحَکِیْمُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمَا حضرت رسول قدس آمود و نوراندود بروی صلوة و سلام نامعدود فرمود گفتم آگاه شو و بگو که ایا ترا کارهاے نیک که بدین و دنیا سود دهد نیاموزم و آن کارها بهبود این ست که بر جان خویش علم را استواری گیر یعنے بیاموز و بیاموزان چرا که علم دوست مومن ست و حلم وزیر او و عقل نگاه دارنده و بر پادارندهٔ او و عمل استوار کنندهٔ اوست در فوائد یابی دارین و رفق بجاے پدرش ست و لین بجای برادرش و صبر سالار لشکرهاے اوست روایت کرده ست این حدیث را دانشمندے اعادیث را سزاوار تعظیم و تکریم حضرت حکیم رضی الله تعالی عنه از صحابی عرفان شناس و فخر قیاس جناب عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما بره نمائی حضرت نیردان اجل معنی مفصل این مجمل ست که حضرت

پیشوای یمان و اسلام علیه الصلوة والسلام علم را دوست مومن فرمود بنا بر انکه دوست هر آن سود و زیان زیان دوست
مرد است که بر و شمن نیکی خواهش فراست و از راه بدی به پرهیز گاریش رساند شعر دوست آن باشد که گیرد
دست دوست ❁ در پریشان حالی و درماندگی ❁ و همچنین علم دین آدمی را از زیان دنیا و دین میرساند
و دیگر فرمود که علم بمعنی بردباری و بارکشی رنجهای روزگار میست و زیرک و کاردیده بر بسیاری شکیب و اندیشه
کارسازی کارهاست هم همچنین بفضله تعالی از خوی علم کارهای دنیا و دین انسان خاک نشین نیکو ساخته
و پخته پرداخته میشوند دیگر فرمود که دانش راهنمای اوست چنانچه که آدمی برهنمائی راهنما از راه زیان بازماند
بر و شش سود و بهبود میرود و برهمین آئین برهنمائی خرد مرد از نقصان دارین بازماند و بخیر و صلاح دین و دنیا میرسد
دیگر فرمود که عمل قیم اوست یعنی از لغزش نگاه دارنده اوست باید دانست که نگاه دارنده هر چیز آن چیز را استوار
و برپا میدارد برین سرشته عمل بر علم انسان را در هر دو سرا نیامده میرساند و از نقصان نانگاه میدارد و دیگر حضرت
حکمت اندود رفق را پدرش فرمود باید دانست که رفق بمعنی نرمی و لطف و سهولت ضد عنف و درشتی ست
و چون انسان در کارهای هر دو جهان با جهانیان بنرمی و خوشخوئی کار میکند از ین از همه زیان و رنج می رهد
و با همه کس خوش و همه کسان از و شاد میباشند گویا که این شیوه بجای پدر اوست که چنانکه مرد از دستگیری
از رنج و بلا میرهد این نیز از نرمی و خوشخوئی به کام خویش بآرام می ماند و دیگر جناب دانش آموز فرمود که لین
بجای برادر انسان ست و لین بمعنی نرمی ضد درشتی ست نگاه برین چنانکه مرد از زور بازوی برادر یاری گیرد
بر دشمنی زور آور ست همچنین از خوی لین همه رنجها از روی انسان دور ست ع نه برد قهر زرم را تیغ تیز
و آنرا که عادت لین در کار ست با دوست و دشمن خوش کردار ست و دشمن و دوست با او نیکوکار و دیگر آن سرور
انور علیه الصلوة و السلام سراسر که جانم قربان فرمانش باد میفرماید که خوی شکیب و کار مرد با فراز و نشیب چون سالار
لشکر ست که چنانکه شاهان و فرمان دهان سروران لشکران را بنابر کشتن دشمن و دور ساختن رنج شادی شکن
فرمان میدهند و از ان بلاها و رنجها بی اندیشه و سرو پیشه میشوند همچنین آئین مرد دانشور پیش آمد هنگام پیش آمد
رنج خاص و عام خوی شکیب باشد و در کارهای خویش رو برو ی آن بلاها و رنجها دو بده میکند و از ان نگاپوی همه
آن ناخوشی و زبونی از پیش رویش دور و دفع میشوند اگر در معانی این حدیث کیاست مغیث اندیشه دانش پیشه
در کار رود هر آئینه دریافت دانشمندان و معقول خردمندان گردد که بآن قدر و اندازه که ذهن رسا و طبع روشن بآن
بهان مقدار و پایه معانیهای شگرف و رازهای دین و دنیا بس ژرف ازین حدیث همایون و خرم حرف بحرف مفاد
توان کرد و مستفاد می توان نمود **تقل سرایا عقل** رندی قریحه افروزی و خرمی اندوزی حضرت مولانای
علامی و اولانای خردکامی و دانشمند نزیل دوحید مولانا محمد اسمعیل شهید علیه الرحمة در مسجد جامع بلدهٔ شاهجهان آباد

بزم اندز ایمان فروز رود گفتگوی راز ها چون گفتار معانی صبر و شکیب شنود بیون حضرت کردگاری جلت عاطفه در ان خوش گفتاری معنی هر یک خلق از همه اخلاق پسندیده و خوهای برگزیده از معنی صبر آورد و این معنی را در ذهن نشین و طبع گزین همه جای نشین بزم دلنشین فرمودند باید دانست که در اینجا آرزوی ناشدنی و خواهش کار ناکردنی که کوشش گذارش آن همه فرمود محمود کردن دانهای یکستان بیابانهای جهان با نگشت شمردنست مگر بحکم آنکه مالا یدرک کله لا یترک کله باندازه ذهن کوتاه و طمع بیمایه خویش برخی ازان دریای معانی و یکی ازان گوهرهای بیشمار بار و شنی درین نگارش خاکی سازش نو کرد یزخانه خاکسار بهنگامه میسازد چندی ازان گفتگو فرخندگی جستجوی تیز نگاری من پرکنهگاری انیست بر طبع نوریان روشن باد که اینجا در نثر طبع زاد خود معانی اخلاق بهنگامه را می نگارد و پرورش در یافتن معانی حضائل راه میکشاید عادات سراپا شرافات انیست فراست و عفت و حلم و عفو و عدالت و سخاوت و شجاعت به آگاه دلان آگاهی بود بدانشمندان دانش دستگاهی که حضرت الله تعالی و تقدس شیوه ستوده شکیب را دریای بیکران و بیابان شیوهای ستوده و کارهای پسندیده پیدا فرموده هر عادت پسندیده در صبر چمیده توان دریافت و هر خلق محمود در شیوه شکیب گزین میتوان شناخت نگاه برین اگر در معنی فراست که بلندتر از همه خصلتهای ارجمند و بلند انسانیست شعر فراست دیده دل برکشاید هر انخالیکه باشد و انماید بنظر تفکر دیده شود هر آینه بدریافت رسد که خوبی خوشبوی فراست نفحه از نفحات مشکبیز و عنبر آمیز غمزدا و جان افزا صبر پست و شکیبی چراکه بدون بردباری بسیاری بکوشش اندیشه و تفکر که معنی فراست همین ست بزرگی فراست بدست نمی آید و معنی صبر عین بردباری بیشماری و اندیشه است بنابران بلندی فراست در ارجمندی صبر حاصل ست و اگر عفت را که خوی سراپا خوشبوی و سبر سرشکبوی ست نظم عفت آنجا که رایت افراز دل و دین را تمام بنوازد نفس از فریب خوار و زار شود روح مقبول کردگار شود دیده شود دریافت گردد که گل نیک بارنگ و بوی عفت هم از گلستان جهانیان شکیبائی ست زیرا که مرد بروش نفس کشی رنج نکشد و بزور صبر آرزوی خویش را از خواهشها باز ندارد و پایه عفت حاصل نیاید بنابر آن چون بدون صبر بدست آمدن خوشتری عفت ناشدنیست بنابرین بدست آمدن عفت در حصول صبر حاصل ست و اگر بسوی عدالت که خوی بالاتر از دیگر خوهای نیک برترست و تاج بافروزیب همه اخلاق افراز نده فراز و نشیب ست رباعی عدل نوریست کز و ملک منور گردد دز نشیمش همه آفاق معطر گردد عدل پیش آرد مراد دل خود بیش آرد تا تراهر چه مراد ست میسر گردد نگاهی در روی اندیشه دریابد که بهتری عدل و برتری داد نیز خوشتری از خوشتر بهایی فرخی آرای صبر و شکیب ست که تا انسان بگذاشتن آرزوهای نفس کامیاب نمیگردد دنیکوتری عدالت نمی یابد و فروگذاشتن خواهشهای دل بدون صبر ناشدنیست بنابر آن دریافت گردید که معنی عدل در معنی صبر ست و بس اگر بسخاوت که آدمی آرزومند بخشش حضرت منان بارست را خوی بهتر از خوهای بهین و خوشترین ست شعر این بخاشاخیست از باغ بهشت وای آن کس که شاخ را از کف بهشت دانش ابنیش بکار آید بیخ بداند که بلندی سخاوت هم از بلندیهای مصاحبت فرمائی و ارجمندی بخشش هم از ارجمندیهای شکیبائی ست برای نیکه چون دادن مال و زر کاری سخت تر از همه کارهای رنج کستر ست زیرا که دل آدمی با آزانبازست میخواهد که زر و مال بدست آرد و گرد سازد پس چون مرد دانا بنابر دریابی

خوشنودی حضرت باری عم عطاوه دل ازمال برکنده وآرزوی نفس را پامالال نموده مالهاوزرها براه حضرت خدای تعالی میدهد
بنابران معنی سخاوت درمعنی صبر بیگان دانسته شد واگر برین آئین بشجاعت کاز امهات فضائل وگل سرسبد نیکوخصائل است
ویشیروشکر نیکو تیهاد خوبهای همه جانداران مشکی وتری لمولفه شجاعت کند هرکه دانا بود که کار شجاعان توانا بود

شجاعت کند هرکه جوید علو شجاعت کند هرکه خواهد سمو شجاعت چه باشد سراسر سرور شود ملک ودولت ازو در حضور
شجاعت بود شغل فکر بلند شجاعت بود فضل پیش پسند شجاعت بود شاخ ایمان یقین شجاعت بود فضل ایقان سمین
جهاد یکه باشد فضائل مراد بغیر از شجاعت بود بی رشاد شجاعت بود فضل غازی دین شجاعت کند غازی پر یقین
شجاعت بود مایه مکرمت شجاعت بود پایه رفعت شجاعت رساند ترا بر فلک شجاعت دهاند ترا تا سمک
شجاعت شهادت دهاند ترا شجاعت بجنت رساند ترا جبانت کند هرکه احمق بود که کار سفیهان نه لایق بود
جبانت کند هرکه جوید دنو جبانت کند بیحیائی نمو جبانت چه باشد سراپا قصور شود ملک ودولت ازو پر فتور
جبانت کند فرع کفر ونفاق جبانت بود عیب بالاتفاق جبانت بود موجب انفعال جبانت بود باعث بدخصال
جبانت بود کار خیز وزنان جبانت نیاید ز مرد افگنان جبانت بدفرج در آرد ترا جبانت بسختی گذارد ترا
شجاعت کند هرکه باشد عقیل جبانت نماید سفیه ذلیل شجاعت کند شیر دشمن شکار جبانت نماید شغال فگار
شجاعت بکن ای شریف عزیز جبانت مکن تا شوی بی تمیز شجاعت بکن ای حکیم بطل جبانت مکن تا شوی بیرلل
شجاعت بکن ای فهیم علیم جبانت مکن ای سلیم حلیم بینشی باد افشی گراید بسختی نفهمد که شجاعت نیز پرتو نوری

ازانوار خورشید صبر است وروشنی ازروشنیهای ماه شکیب که مرد دلیر تا برنج زدو خورد دشمن وسختی پیکار
وکارزار شکیب نمی تواند کرد وانسان دلاور تا که برجان کاهیها وزخم تیغ وسنان جانستان دربرد وآورد
صبر نتواند نمود خصلت ستوده شجاعت را حاصل نمیتوان کرد ازین گفتار دانسته شد که شجاعت ازجمله شیوهای
پسندیده صبر وشکیب است برین نگاه اگر بحلم بالادست نگاهی که نمک مایده خوان اخلاق وشیرینی مائده نیکوکار
خصائل نیکوکرداراست **مثنوی** بردباری خزانه خرد است بلکه هرکرا علم نیست دیو وددست
دیو بندیست حلم گردانی × غضب ازدست اوست زندانی × نگاهی رود بدانش رسد که حلم
هم دستنبوئی ازگلبن صبر وگلشن شکیب است چراکه حلم بدون ازبرداشت رنجهای بسیار دربردباریهای بیشمار کفخوار
ودست آرزو نمیرسد واین بپرداشتها وبردباریها کار شکیب است باین بینش حلم ومعنی صبر داخل است برین نظر
اگر بنظر خندگی عفو که عادت سیت شاه وگدارا پسندیده وخلقیست امیر وفقیر را برگزیده درگذر فرامینو کام است وکامش در دین
ودنیا مدام تکامیابی تمام **مثنوی** عفو فرمودن مبارک خصلت است هرکه دارد عفو صاحب دولتست
دل ز نور عفو روشن میشود در نسیمش سینه گلشن میشود دوست دارد عفو را پروردگار آنچه دارد دوست تو هم دوست دار

چشم دل واشود بدیده هوش هم آغوش دانائی گردد که خوشبوی جان فزائی مضمون پیرایه بوستان معطر میسازد
و گلدسته از گلزار عنبر بیز شکیب باین که انسان بجز آنکه آن استعمام فرماید بالاخره دروی را تیر ساخته از دشمن
بدفرجام درگذر نماید معنی صفو حاصل نمی آید ازین سبب دریافت شد که معنی مغفور و معانیهای صبر درون سبب شکیبند
پذیرگیهای هر دو سراست بس از اندازه افزون قیاس بین این دانائی گزین هر خلقی از اخلاق و الا خصلتی
از خصائل بالا مانند عبادت و اخلاص و دعا و شکر و رضا و علوی همت و حیا و تواضع و ترک حب دنیا و صدق
و وفا و قناعت و ترک ریا و ترک جاه چون اینها اگر دانشمند دانا و خردمند بینا اندیشه و فکر ساز و بهدایته تعالی
هر آینه این همه ها در معنی صبر دریابد و در خوبی شکیب به بیند **نظم** صبوری بهر حال اولی بود

که در ضمن آن چند معنی بود	صبوری برآرد مراد دولت	که از عالمیان حل شود مشکلت	
صبوری کنی گر ترا دین بود	که تعجیل کار شیاطین بود	صبوری بود کار صاحبدلان	
صبوری بود پیشه متقیان	صبوری کشاید در کام جان	که جز صابری نیست مفتاح آن	
صبوری کلید درجنت ست	سرافرازی و جاه را زینت ست	ترا گر صبوری بود اختیار	
بدست آوری دولت پایدار	صبوری بود کار پیغمبران	نه پیچند زوروی دین پروران	
اشعار صبر هر چند زهر آئین ست	عاقبت همچو شکر شیرین ست	مکن از تلخی آن صبر خروش	
کاخر کار شود چشمه نوش	صبر کن همچو شکر با دل تنگ	صبر کن همچو گهر در دل سنگ	
نشود دانی بجز از صبر شکر	نشود سنگ جز از صبر گهر	تا نگردد ز صبوری خون خشک	
ناف آهو نشود نافه مشک	خاتم صبر که عالی گهر ست	نقش آن من صبر قد ظفر ست	

و بباین همین آئین هر کاری از کارهای دولت و دین و دلشکر آرائی و گیتی ستانی و جهان کشائی و دشمن افگنی و ده شکنی و داد
پردازی و بند و بست حشم و خدم و براگندن بیخ و بن جور و ستم و رو رو ساختن و نابود نمودن رسمهای فسق و بدعت
گمراهی آرائی و مانند اینها را که نای کاه و بینای خرد و ستگاه دوربین و خردفروه چین به بیند انشاء الله تعالی
هر آینه تدبیر گره کشائی این همه کارها از معنی جامعه خلق استوار صبر بدست آرد و آن به که ز صبر رخ نتابم تا شهد
که مراد دل بیابم اما از بنجاست که ایزد دانا جل علمه حبیب خویش حضرت رسول الله علیه الصلوة و السلام را برا
پاسداری صبر فرمان نموده و ما از بن دانائیهاست که حضرت یزدان بینا جلت بصیرته پیغمبر فرستادگان را بنا بر شیوه
شکیب فرمایش پر نور فرموده و در تنزیل جلیل واجب التعمیل صابرانرا ثواب بینوایی برین شکیبندگان سزای درجهای علیین

وصده سراپا راستی کرده	**نظم** بیاد کوشش بسیار کرده	به سعی خویش خود را خوار کرده	
کشایش از در صبر ست مستتاب	قرار می گیرد صبری کن و بینداب	نشاط آرند و مندان ز صبر ست	

گل باغ طرب خندان ز صبر است — بصبر از کار ها بیرون رود دست — شود دنی شکر و شکر شود قند
بصبر از آب باران بحر خیزد — شود ابر و در سیراب ریزد — سعادت با شکیبائی بود یار
زبی صبری بر سوائی نگشد کار — بسی کز میوهٔ دل کام جوید — حریف پخته او را خام گوید
سبک سر کی کند اندیشه تخم — بلی جز سنگ زاکم بود مغز — ز کوشش تا کجی فرسوده باشی
قراری گیر تا آسوده باشی — چو بنشینی بتعظیم تو خیزند — چو برخیزی ز تعظیمت گریزند
مرو دنبال دنیا مضطرب حال — که خود چون سایه می آید بدنبال — خرد مندان که در فکر سفتند
جهان فی المثل چون سایه گفتند — گه می آید ز بی اقتان و خیزان — وگر سویش روی گردد گریزان
ز سر حد تمنا تا بمقصود — بغیر از صبر رای نیست موجود — بکش خار جفا در گردن صبر

که گلها بشگفد از گلشن صبر **حکایت** در بزم شیرین و نورین و ایمان گزین و اسلام دلنشین عارف مهین
وصوفی مهین امیر المومنین و امام المسلمین که مرید و دوستش بجز ای جنت رسد و دشمنش بسزای دوزخ سزد حضرت سید المجاهدین غازی علیه الرحمه
والرضوان بغایت حضرت گیهانیان بهر بر همانه تاثیری بود بس شگفت و شگرف که هر گاه یکه خواهشمند راستی آرا و مرید باصفا
تا دو چهار آن از بزرگی آن بزرگ جهان بهرهٔ بزرگی بیافت بفضله غلب سلطانه بار ایش اخلاق بزرگ و برتر که علمای سترگ
و بالاتر کتابهای بسیار و نامهای بیشمار دران تصنیف و تالیف نموده اند دران اندک زمان بهرهٔ بزرگ و سترگ بر میداشت
دراز درون خود بصد اندازهٔ بهتر و هزار مایه خوشتر از پیشتر بحضرت جهانیان عزوعلی و جناب خالق زمین و زمان تبارک و تعالی
استوار و درست می پنداشت **مثنوی** یکزمانی صحبت با اولیا ✤ بهتر از صد سال بودن در تقا ✤ گر تو گنگ صخره و مرمر شوی ✤
چون باصاحبدل رسی گوهر شوی ✤ دست زن در ذیل صاحبدولتی ✤ تا ز لطفش پیدا فتحی ✤ هر که خواهد همنشینی با خدا ✤ گو نشیند در حضور اولیا

وصیت چهلم

اگرچه این ناداان همچمدان مایهٔ آن ندانست که نگارش این چند سطور پر قصور خواهش داشت و هر چند این بیدانش خاکساری پیشش پایهٔ
آن در خود نمی پنداشت که بنوشتن این چند فقره های نادانی نهاد فرش کوشش برافراشت من کجا و لطافت معنی ✤ من کجا و لفاظت
افکار ✤ لیکن چون وصیت نمودن از سنن های حضرت پیشوای جهانیان و جناب بزرگی و فرخی گرامر و پیغمبران
علیه الصلوة والسلام است و رسم و راه نیکان سلف آن فرستادگان و حضرت نیز دان پرستان سراپا کمال و بندگان نزدیکان
جناب داور بیهمال متعال سنت وصیت را نگذاشته اند و جادهٔ این اندرز فرخنده را بکام گفتن و نوشتن نیک پیموده
بنابران این بی مایه و کم سرمایه نیز خواست که به پیروی آن پیشوایان و به پسندیدی آن خوبان و نیکوان آئین وصیت
و دین بجا آرد و باین کوشش و کاوش دستگیری نیکان و مردان نیز دان امید وار بخشش حضرت پروردگار عم عفوه شود ✤
اصحب الصالحین و لست منهم ✤ لعل الله یرزقنی صلاحا ✤ اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم ✤ عجب که تشنه بانم بسفال نیکانم ✤

برای این چندی از پند که امیر و فقیر را بکار آید و برخی از اندرز بلند که شاه و گدا را بکار باشد باندازه پایه دانش و همسنگ مایه بینش خویش بنگارش در آورد و کمی از اخلاق خوش و والا که همه گیهانیان سود عام رساند و به فرمان فرمایان کشور سلطنت بهبود خاص دهد نوشتنش در نجاد نورد و صایار دلبند و پسندی نمود نگاه برین نگارش نمود و باید دانست که گفتار اخلاق بالا و بلند و نوشت و نگارخوای والا وار جمند گرانی ست و پایانش بی نام و نشانی و علمار امت شریعه محمدیه و دانشمندان شریعت منیفه احمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام کتابها و نامها درین گفتار و کردار گفته اند و نوشته شکر الله تعالی سعیهم و جعل الله تعالی الجنة منزلهم هر کرا خواهش آن دانشمندی و سخن گرمی در یافتن آن خردمندی باشد دران دین نیکبختی همایون سرشتی بدست آورده بار زوی خود برسد ما دادیم تر از گنج مقصود نشان گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ما همبرین حرف این خجسته کلام ختم شد والسلام والاکرام

ما هر که خواند دعا طمع داریم | زانکه من بنده گنهگارم تمت

تتمه

فائده متعلقه وصیت هفدهم بطور حاشیه بر صفحه ۲۷۵

بدانکه عصمت عبارت ست از نیافریدن خدای تعالی ست گناه را در نیده چنانکه تصریح نموده ست بآن تفتازانی در شرح مقاصد و قاضی عضد در مواقف و نزد جمهور اهل اسلام عصمت انبیا از قبایح منافیه مقتضای معجزه مانند کذب در آنچه متعلق بتبلیغ ست و از کفر و از تعمد کبائر بعد بعثت و از صغائر منفره مانند سرقه لقمه و احببت و قاضی ابو بکر باقلانی صدور قبایح منافیه مقتضای معجزه سهوا و ازارقه از خوارج صدور کفر و شیعه اظهار کفر برای تقیه و احتراز از القای نفس در تهلکه و حشویه تعمد کبائر بعد بعثت جایز داشته اند و نزد اهل سنت وجوب عصمت از تعمد کبائر سمعی ست و نزد معتزله عقلی و بسیاری از معتزله رفته اند بسوی نفی کبائر قبل بعثت نیز و بعضی شیعه قائل شده اند بنفی صدور صغائر اگرچه سهوا باشد و مذهب اهل سنت امتناع صدور کبائر ست بعد بعثت مطلقا و صغائر عمدا نه سهوا لیکن اصرار و مداومت بر صغائر از انبیا واقع نشود و زود تنبیه کرده شوند پس متنبه گردند و بعض اولیا نیز معصوم باشند لیکن عصمت ایشان را لازم نیست پس انبیا واجب العصمة باشند و اولیا جائز العصمة لهذا اردوی در شرح طوالع نوشته که امت اجماع کرده ست بر بودن ابو بکر رضی الله تعالی عنه

غیر واجب العصمة نه بر غیر معصوم بودن وی انتهی و تفتازانی در شرح مقاصد نوشته و حجت آورده اند اصحاب ما بر عدم وجوب عصمت باجماع بر امامت ابوبکر و عمر و عثمن و علی رضی الله عنهم با اجماع بر آنکه واجب نیست عصمت ایشان اگرچه بودند معصوم به معنی که از وقتی که مشرف بایمان شده اند ثابت است مر ایشانرا ملکه اجتناب از معاصی با تمکن بر معاصی و بحر العلوم در شرح مسلم نوشته که عصمت گاه اطلاق کرده میشود بر اجتناب از کبائر و اخلاق باطنه ذمیمه و شک نیست در عصمت خلفا باین معنی زیرا که شما دران نیست مگر سفیه و بر آرنده ربقه اسلام از گردن خود و گاه اطلاق کرده میشود بر اجتناب از صغائر با اجتناب از کبائر و اخلاق باطنه ذمیمه و امید است که باشند خلفا معصوم باین عصمت نیز و اطلاق کرده میشود بر عدم صدور ذنب نه عمدا و نسهوا و نه خطأ با عدم وقوع در خطای اجتهادی در حکمی شرعی و نیست محل خلاف درمیان ما و شارطین عصمت در امامت انتهی و خواجه پارسا در فصل الخطاب نوشته که از شروط امام باطن معصوم بودن وی است و در ملفوظات یحیی منیری و فوائد الفواد نیز جائز العصمة بودن اولیا مسطور است والله اعلم

فائده وصیت سیم در تحقیق حدیث متعلقه صفحه ۹۶

مخفی مباد که حدیث شاورو هن وخالفوهن فان البرکة فی خلافهن اگرچه مشهور بر السنه است و در بعض کتب غیر حدیث نیز یافته میشود لیکن وجود آن در کتب حدیث نیست چنانچه سخاوی در مقاصد حسنه نوشته که این حدیث را مرفوعا نیافته ام و شیخ علی قاری در شرح عین العلم نوشته که این حدیث باطل است اصلی ندارد در لفظ خود لیکن معنی آن صحیح است و مروی است از عمر رضی الله تعالی عنه که خالفوا النساء فان فی خلافهن البرکة اخرجه العسکری فی الامثال یعنی مخالفت کنید زنان را زیرا که در مخالفت زنان برکت است و مروی است از انس رضی الله تعالی عنه مرفوعا که لا یفعلن احدکم امرا حتی یستشیر فان لم یجد من یستشیره فلیستشر امرأة ثم لیخالفها فان فی خلافها البرکة رواه ابن لال یعنی اینست که هرگز نکند یکی از شما کاری را تا آنکه مشورت جوید دران پس اگر نیابد کسی را که مشورت خواهد از وی پس باید که مشورت خواهد از زنی پس تر باید که مخالفت ورزد از وی زیرا که در مخالفت زن برکت است سخاوی گفته که باوجود منقطع بودن سند این حدیث عیسی راوی دران ضعیف است و سیوطی در ذیل نوشته که در حدیث انس رضی الله عنه عیسی راوی منکر الحدیث است و مروی است از عائشة رضی الله تعالی عنها مرفوعا کطاعة

النِّسَاءِ نَدَامَةٌ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ وَالْعَسْكَرِيُّ وَالْقُضَاعِيُّ یعنی فرمان برداری زنان موجب ندامت
ست ابن جوزی این حدیث را در موضوعات خود آورده ست وضعیفی در موضوعات خود گفته که
عائشه رض طَاعَةُ النِّسَاءِ نَدَامَةٌ موضوع ست لیکن سخاوی در مقاصد حسنه نوشته که این حدیث مروی
ست بطریق ضعیف و ادخال آن در موضوعات چنانکه از ابن جوزی واقع شده جید و قوی نیست
وسیوطی در لآلی نوشته که حدیث عائشه رض بصحت نرسیده است و فتنی به تائید عدم وضع این
حدیث گفته که برای این حدیث طرق و شواهد ست و در شواهد ذکر نموده ست حدیث عَوِّدُوا النِّسَاءَ فَإِنَّهُنَّ
ضَعِيفَةٌ إِنْ أَطَعْتَهَا أَهْلَكَتْكَ أخرجه العسكري من معاوية رض یعنی عیادت کنید زنان را
پس بدرستی که زنان ناتوانانند چون اطاعت کنی زنان را در هلاکت اندازند و هلاک کنند ترا و در شواهد
این حدیث ست آنچه امام احمد در مسند خود روایت کرده که هَلَكَتِ الرِّجَالُ حِينَ أَطَاعَتِ النِّسَاءُ
که هلاک شدند مردان وقتی که اطاعت کردند زنان را و آنچه دیلمی و طبرانی و حاکم از حدیث ام سعد
بنت زید بن ثابت از زید بن ثابت مرفوعا روایت کرده که طَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ یعنی فرمان برداری
زن موجب ندامت ست و حدیث لَوْلَا النِّسَاءُ لَعُبِدَ اللَّهُ حَقًّا حَقًّا یعنی اگر نبودی زنان البته
عبادت کرده میشد خدا حقا حقا درست سیوطی در لآلی گفته که لَا أَصْلَ لَهُ فتنی گفته که مراورا شاهد ست لیکن
دران متروک ست لَوْلَا الْمَرْأَةُ لَدَخَلَ الرَّجُلُ الْجَنَّةَ یعنی اگر نبودی زنان البته داخل میشد مرد در بهشت
بالجمله همه این احادیث از شائبه ضعف و رائحه نکارت خالی نیست چون مضامین اینها در بسیار احادیث صحاح
مانند قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم إِذَا كَانَ أُمَرَاؤُكُمْ شِرَارَكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بُخَلَاءَكُمْ وَأُمُورُكُمْ إِلَى
نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا أخرجه الترمذي یعنی چون باشند امیران شما بدان شما و باشند
توانگران شما بخیلان شما و باشد کار و بار شما مفوض بسوی زنان شما پس شکم زمین بهتر ست مر شما را از پشت زمین
یعنی موت بهتر ست از حیات و قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ
امْرَأَةً أخرجه البخاري یعنی هرگز رستگاری نیابد قومیکه والی امر خود گردانیدند
زنی را و قول وی صلی الله علیه وآله وسلم مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ
لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ أخرجه البخاري ومسلم یعنی ندیدم من هیچ یکی از ناقصات
عقل و دین را که باین تر عقل مرد دانا را که ضابط و هوشیار باشد در کار و بار خود از یکی از شما
مستنبط و مستفاد میتوان شد محملی صحیح برای مضامین اینها پیدا باید کرد و آن آن ست که گفته آید که
حکم در اینها با عتبار غالب حال و اکثر صنف زنان ست و الا گاهی رای زن در بعضی امور ما صواب

و دور از خطامی باشد و مشورت با وی به کار مے آید چنانکه عدی بن حاتم رضی الله تعالی عنه از خواهر خود مشورت جسته کار بند بمشورت وی گشته مشرف بدولت اسلام گردید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن امیه را بوجه قبول کلام حضرت ام سلمه رضی الله تعالی عنها در حق ایشان مشمول نعمت اسلام گردانید چنانکه در کتب سیر مفصل و مشرح مذکور است و ابن ابی شیبه در مصنف خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم در تفاسیر خود ها از سفیان روایت کرده اند که گفت سفیان که کان عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ یُشَاوِرُ حَتّٰی الْمَرْءَةَ یعنی بود عمر بن خطاب که مشاورت میکرد در همه امور تا آنکه مشاورت می نمود از زنان

فتدبر و تذکر هذا ما افاده مولوی بشیر الدین عم فیضه بعینه

خاتمه طبع

از نتایج افکار درر نثار فاضل جلیل ادیب نبیل صیاد شوارد مضامین نایاب سید نامولوی احمد علی سیماب

بر ماهران نکته رس روشن دلان صبح نفس که بنور شمع خرد راه یاب سر منزل تحقیق و ببنان فهم حلال معاقد تدقیق اند باهر و ظاهر باد که کتاب مستطاب هدایت انتساب درایت تخمیر وصایا الوزیر دستور العمل اصلاح معاش و معاد و عنوان جرائد دین و داد ست فی فی بلکه گنجور نامه سعادت سرمدی و مفتاح اقفال دولت ابدی آیت و نسیم دلکشای حدیقه دانش وار جمندی و شمع بزم افروز ارباب فراست و سعادت مندی ست مرقات عروج بمعالی فضل و کمال مایه افزایش اسباب جاه و جلال قسطاس توزین اجناس صلاح و طلاح معیار تمیز و ادراک فلاکت و فلاح گلبنی ست از جویبار تجربه آبخورده و شب چراغی ست از جواهر زواهر تاب برده آیاغی ست از باده کامرانی مملو و باغی ست از ریاحین و دوالح اندوز و نصایح پیرا از رنگ و بو از رشحات خامه بلاغت خاتمه فصاحت دستگاهی و فذلکه قلم بدائع رقم سخن پناهی دارای کشور صورت و معنی اریکه آرای بارگاه دولت و دنیا برق سوزنده خرمن بدعت و الحاد مهر تابنده سپهر هدایت و سداد ؎ آنکه دانش در جهان همچو نجوم رهروان را شمع شیطان را رجوم نواب عظمت قباب آیالت ایاب فراست مآب درایت انتساب جناب وزیر الدوله امیر الملک نواب محمد وزیر خان بهادر نصرت جنگ مبرور و مغفور

که صفحات اوراق روزگار بر قوم افضال و نوالش مزین اند و خیابان گلستان عناصر بآبیاری داد و امداد تر
خندان و روشن اجیاد طروس بلالی تنایش موشح و نقوش تولایش بر صفایح خواطر مصرح هر یکی را از اندیشه و
وغیر و خویش از انچه در نشاء صوری از تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن و اجتماع مواد آسایش بکار آید در آن
و دیعت نهاده و قریب و بعید و عاصی و سعید را بر حسب مجدمات در ابقای نام و فوز مرام بکام آید ازان متنبه ساخته
و با وجود اشغال مهمات مشترک ملک داری و کشور آرائی اوقات گرامی خود مصروف تحریر آن هدایت نامه منیر مود
بطوریکه کسی را نظیر دران میسر نمی شد و مضامین خرد افضایش بگاش هوش مقربان بساط اخلاص برنمی خورد و آن
حقه جواهر بی بهادر دست خازنان معتمد محفوظ می ماند و مانند صورت مغیوب قدم از کاشانه تخیل بیرون نمی نهاد
تا انکه همای اوج گرای روح پر فتوحش خاطر مقدس از حضیض تعلق آباد سرای گذران برداشته بعمر شصت سال بعد کامرانی
و حکمرانی سی سال و هفت ماه و هفده روز بنزل آباد عالم بقا طیران فرموده و سایه سعادت مایه خود را از مفارق عالمیان
برگرفت ✤ رفت آنکه بود پشت پناه جهانیان ✤ از حادثات روزبد و بخ روزگار ✤ در آفتاب حسرت و اندوه
سوختند ✤ تا از سر زمانه شد آنظل کردگار ✤ لیکن چون فراز مینیان را بر فرود دنیان نظر مراحم اثر بوده و زمان
بازمانیان طرح مهر و زری انداخته گردون حسب اقتضای حاکیان می گردید گوهر دانش را ثمن گران بوده
شبستان ایالت این مرز بشمع وجود با جود سراسر بهبود گرامی فرزندش که متکی و ساده مفاخر و معالی ست

حضرت یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ

منور گردید و بآبیاری التفاتش اغراس متمنیات مردم باثمرات حصول بار و ور گردیدند روزگار جهالت بپایان
آمد طباشیر صبح ادراک از افق خواطر دمیدن آغاز کرد معدلت را رونق بازاری پیدا شد جور و اعتساف را
روزگار برگشت مساجد و مدارس رونق تازه یافتند ابواب دانش را فتح البابی حاصل شد همت گرامی آن
نامدار گوهر بار خواستگار آن شد که چنان خریده خاطر فریب هوش باد بدنگونه شاهد عالم آشوب عمر را بالجمله طبع
آراسته و کسوت شهرت پوشیده و آرزومندان دیدار را بسواد حروفش سرمه بینائی در دیده کشند تا هر دیده
و دور و تهیدست و گران مایه دامن وصالش بچنگ مراد آورده دیده شب و روز بر رویش نگارد و در خلوت
و جلوت همنشین او بوده دست رد بر دیگر متاع ابله فریب این کارگاه هوا و هوس برزند و هر تونگر
و درویش و آسوده و دلریش از مطالع مضامین سعادت آگین هدایت آئین آن خلاصه علم و عمل
و زبده عادات و عبادات و میزان افعال و اخلاق وجه رستگاری و اسباب آسایش برای خویش
گرد آرد و بران کاربند بوده از فوائد عاجله و مقاصد آجله کامیاب و دلشاد گردد لیکن هنوز بقالب طبع
درنیامده که نیرنگی سپهر بی مهر بازی دیگر انگیخت و بوقلمونی روزگار سست عهد رنگی دیگر بروی کار

آور دزمانه را مزاج از اعتدال برگشت و مشرب صفا بکدورت تشویش آغشته گردید که در طبایع حکام انگریزی از طرف
این امیر کامگار با و قارظنون فاسده وقوع یافتند و باندیشهای دور و دراز افتاده بحکم خرد و خطوفت سرشت
درة التاج سربلندی وغرة ناصیهٔ ارجمندی نوبادهٔ حدیقهٔ اقبال و دولت را تخم برج جاه و حشمت که جوان سال
و پیر تدبیر روشن ضمیر سرفراز بیدار دل کرم طینت ابر نوال **نواب محمد ابراهیم خان بهادر** را که مهین پور
حضرت یمین الدوله اند بجای پدر کاردان منصوب ساختند و سرافرازی این کشور بنام نامی آن نامدار خلعت آثار
مسلم شد و رتق و فتق این ممالک و نظم و نسق این بقاع برای رزین صاحبزاده ستوده گوهر والا قدر گرامی
فطرت کاردان معامله شناس روشن رای خجسته اساس **حافظ محمد عباد الله خان** که عم عطوفت نشان
حضرت یمین الدوله و برادر خرد پرور حضرت فیضمند رحمت نواب وزیر الدوله مرحوم اند مفوض شد و بمختاری
ریاست و نیابت این کامگار بکامروائی جهانیان برداشتند تحسین حکمی که از بارگاه دولت شرف نفاذ یافت
طبع این همایون کتاب بود تا موجب بقای نام واجر دوام مولف علیه الرحمه والغفران بوده مستبصران درایت را
مایهٔ امنیت گردد و الحمد لله که درین ایام میمنت آغاز مسرت انجام که سال هشتاد و پنج از قرن ثالث عشر است انجمنیه
دلفریب اولی الالباب بحسن اهتمام بهارستان دانش و کمال فهرست جرائد فضل و نوال **بخشی الملک سید**
نور الهدی بهادر بحمیت جنگ و مساعی جمیلهٔ کاردان **غالب علی خان** بقلم شیرین رقم دانش آگاه فضیلت پناه
مولوی عبد الکریم خان محمد آبادی و خط دلپذیر درایت نشان **عبد الغفار خان** مصطفی آبادی
و تصحیح فضیلت آثار **مولوی عبد الغفور** در مطبع محمدی بلدهٔ محمد آباد ٹونک حرسها الله تعالی عن
جمیع المکاره و الحدثان زیب و زینت طبع یافت شایقان درایت پیشه و طالبان هدایت اندیشه را مژده باد
که آن کتاب مستطاب بدست آورده غزالان نظر را از سنبلستان سوادش قوت دهند و از روایح گلزار مضامین
آن حدیقه دانش مشام خرد را عبیر آمیز و عنبر بیز سازند و ذخیرهٔ دنیا و عقبی بردارند چه فرمانرویان را بر روی
ملک داری ظهیر است و سالکان مسالک عقبی را برای فوز مرام ناگزیر اکنون ضرور افتاد که بندی از ضبط
اوقات حضرت سامی فطرت مصنف این کتاب مستطاب بیان کرده آید تا هر امیر و فقیر و حزم و دلگیر را دستور
العمل شود و خود را بتوفیق آسمانی مطابق آن ساخته و جاهت اندوز نشاء صوری و معنوی گردند آنسر فراز بیدار
دل حق شناس را در شبانروزی عادت حسنه چنان بود که پیوسته برای تهجد برخواستی و چنین اخلاص بر صلاے
عبودیت پیش مالک حقیقی سودی و بتضرع و ابتهال آنزمان بمحاسبهٔ نفس شسته کارهای روز گذشته را یکان یکان
برشمردی تا از قسم طاعت چه سر برزده و از جنس معصیت چه بوجود خرامیده و بعد از ادای نماز صبح همچنان بر جای
نماز مانده انتظار طلوع نیر جهان افروز می کشید ندوبه تهلیل و تسبیح رطب اللسان می بودند اکثر حاضران را وعظ

از آیات قرآنی می فرمودند تا آنکه از نماز اشراق فراغت حاصل می شد انگاه اگر خاطر اقتضا می فرمود بسیر سواری می شدند ورنه در حجره ورزشش آمد می نشستند گروه گروه مردم انجا بسعادت تسلیم شرف اندوز شده فنون سپاهگری را از کشتی و تیر اندازی و پته و بانک وغیره می آموختند تا یکپاس روز این هنگامه گرمی می پذیرفت بعد ازان خاصه تناول فرموده دیوان و بخشی کل و وکلاء عمال را طلب می فرمودند و امورات ضروریه ریاست را استماع فرموده احکام فراخور آنها می فرمودند و بعد ازین اگر کسی را از عمائد یا خاندان یا ارباب وجاهت غرضی می بود حسب خواهش او رخصت باریابی داده بتوجه تمام بحالش می پرداختند تا آنکه ارباب باعت دو پاس روز می نواختند و قریب بپهر سر از بالین استراحت برداشته بتهیه نماز ظهر اشتغال ورزیده بعد فراغت ازان تلاوت فرقان حمید بتدبر و تفکر معانی و اوراد مقرره می فرمودند بعد ازان بواسطه زنان پیر سال تقوی سگال حالات محل استماع می یافت و افسران علاقه قلعه را حضوری دست میداد پس میر منشی آمده عرائض عمال و ملازمان و خرائط رو سا را می خواند و اجوبه هر یک برناصیه آنها ثبت می فرمود و این هم دربار خاص می شد و ازان پس توجه عالی باستغاثه ملهوفان و دادرسی مظلومان نموده ناظم محکمه خاص را طلب فرموده بذات ستوده صفات خویش فیصل مقدمات دادخواهان می نمودند و هر یکی را از مدعی و مدعی علیه و شواهد در نظر انوار می گذرانیدند درین زمان داروغه جیلخانه و کوتوالان نیز حاضر می شدند و دو کس از افسران سپاه با اشخاصی معدود قریب آن ایالت پناه می ایستادند و آخر روزگاهی سواری می شدند ورنه مجرائیا نرا رخصت باریابی فرموده حسب رتبه بالتفات و کلمات می نواختند و ملاحظه کتب و اسلحه و فرسهای خاصه معرفت داروغگان می فرمودند و چون از نماز عشا فراغت می شد طعام خاصه تناول فرموده محفل طلبه علوم و فضلای شهر انعقاد می پذیرفت و اکثر علوم دینی را تعلیم می فرمودند و بعد یکپاس شب شاعران بذله سنج و مصاحبان بی ریخ حاضر شده تذکره تواریخ و حالات اطراف و انشا و اشعار درمیان می ماند تا آنکه نصف شب سپری می شد انگاه همه را رخصت فرموده بخوابگاه میل استراحت می شد و مدت العمر آن دستور آن میر بر همین منوال گذشت و بدعات منکره و ملاهی و معاصی را از وجود شان ناپدید گشت و سنن و فضائل را رواجی پیدا شد ازین رو معاودات مرضیه و فضائل پسندیده آن نامدار و شهره ارباب لیاقت و فضائل این مرز و نام این کشور در اکناف مغارب و مشارق مشتهر شده مطاف عالمیان شدند هر کرا توفیق یزدانی رفاقت نماید خود را کشان کشان بریں حضایل آورد و لله الحمد و به نستعین

منت خدای را که کنون بعد دیرگاه	خاطر هر انچه خواستی از کردگار یافت	در مطبع محمدی ٹونک این زمان	
مجموعه درایت و دانش نگار یافت	آسوده گشت خاطر مشتاق بیقرار	کز طبع او نوید وصال نگار یافت	
باشد زدست برد خزان بر کران مدام	هر گل که التیام دران از بهار یافت	با لفظ چو فکر سال نمود از برای او	
	تاریخ طبع از سر جهد افتخار یافت		

فہرست وصایا و بعضی مضامین آنہا کہ در کتاب وصایا النور علی طریقۃ البشیر والنذیر جمع شدہ

وصیت اولی در تحقیق اسلام و ایمان	۴	ت گفتن اذان بر قبر	۳۵	ذکر حجر حجین پیغمبر علیہ السلام	۷۰
بیان محافظت ید و لسان	۸	ت گفتن الصلوۃ سنۃ الجمعہ	″	ذکر شمسون علیہ رحمۃ اللہ	۷۷
بیان امانت و خیانت	″	بروز جمعہ اذان بروز عید		بیان شناعت و علل بی عمل	۸۷
حب للہ و بغض للہ و اعطاء للہ و منع للہ	″	ت صلوۃ و سلام بعد اذان	۳۶	بیان شناعت متصوفہ زمان	۹۴
وصیت دوم در اتباع سنت	″	ت بوسیدن انگشتان در اذان	″	وصیت پنجم در تحقیق رضا بہ قضا	۹۸
رد توحید وجودی	۱۵	ع رفع الیدین در خطبہ بین الخطبتین	۳۷	وصیت ششم در گفتار شوم	۱۰۱
وصیت سوم در اجتناب از بدعت	۲۱	ت معانقہ بعد نماز عید	″	وصیت ہفتم در گفتگوی پارسائی	۱۰۵
بدعت تاخیر در ذہاب بہ مسجد بروز جمعہ	۲۲	ت اسراف در نکاح وغیرہ	۳۸	وصیت ہشتم در آداب	۱۰۶
بدعت مذہب بغض و خروج و اختراع و جبر و قدر وغیرہا	۲۳	دعت رسوم ماتم و حداد	″	وصیت نہم در خواہشہای بلند یعنی فراخ حوصلگی	۱۱۸
بدعت وحدت وجود	″	دعت عار نکاح ثانی	۳۹	وصیت دہم در گفتار در شکر و	۱۲۴
بدعت تعظیم مفرط پیر و شیخ	۲۴	دعت افزونی مہر	۴۱	وصیت یازدہم در جستجو و کوشش در کارہای ہر دو سرا	۱۲۸
بدعت ساختن تابوت تعزیہ	۲۵	دعت رقص و سرود و مزامیر	″		
بدعت عمل مولد و عمل یازدہم	″	دعت عشق مجازی	۴۲		
بدعت سوم و دہم و چہلم وغیرہا	″	دعت ندای انبیا و اولیا و وظیفہ یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا للہ	۴۴	وصیت دوازدہم در باز داشتن مردم از گناہ و نابود نمودن گناہان تباہ	۱۳۳
بدعت عرس مشایخ	۲۶	دعت تسمیہ بعبد الرسول و غیرہ از اسماء و القاب	۴۵	تفصیل بعض معاصی	۱۳۴
بدعت تخصیص و بنا وغیرہا بر قبور	″	دعت تشبیہ اہل اسلام بانوشیروان و حاتم در عدل و سخا	۴۹	بیان شناعت لواطت	۱۳۷
بدعت تعیین نوعی از طعام برای فاتحہ	″			بیان سزای لواطت	۱۴۰
بدعت طریقہ پنج آیت	″			وصیت سیزدہم در تعظیم علم و علماء	۱۴۶
بدعت شد رحل جانب قبور اولیا برای استمداد	۲۷	وصیت چہارم در امر معروف و نہی منکر	۵۷		

ذکر مراتب تعزیر ۱۵۹
ذکر علمای سوء ۱۶۱
بیان بزرگی سادات کرام ۱۷۲
بیان فضائل اہل بیت و معنی لفظ اہل بیت ۱۷۵
ذکر عدم مراعات سیادات در سزای معاصی و تعزیر ۲۰۱
وصیت چہاردہم در فوائد عبادات ۲۰۷
ذکر صلوٰۃ ۲۲۲
ذکر صوم ۲۲۵
ذکر زکوٰۃ ۲۲۹
ذکر حج ۲۳۷
ذکر تلاوت قرآن ۲۴۳
فضائل ذکر اللہ تعالیٰ ۲۴۶
ذکر صلوٰۃ و سلام بر نبی علیہ السلام ۲۵۲
وصیت پانزدہم در تسبیحہ ۲۵۶
وصیت شانزدہم در دعا ۲۶۵
وصیت ہفدہم در توبہ و استغفار ۲۷۵
وصیت ہژدہم در نکاح ثانی ۲۸۷
وصیت نوزدہم در تخلیص عبادات از ریا ۳۱۴
وصیت بستم در فنای دنیا ۳۲۷

نصف ثانی

وصیت بست و یکم در توکل ۲
وصیت بست و دوم در خوف سوء خاتمہ ۶
وصیت بست و سوم در اظہار حقیقت ولایت و فضائل اولیا ۲۱
وصیت بست و چہارم در غریب سلسلۂ آمد ۲۸
وصیت بست و پنجم در استواری در امور ۴۴
وصیت بست و ششم در دادہای ۵۰
وصیت بست و ہفتم در اجتہاد جہاد ۵۴
وصیت بست و ہشتم در ہبہا و در دیر ۶۱
وصیت بست و نہم در شکر ارائے ۸۴
وصیت سیم در رای زدن ۹۱
وصیت سی و یکم در آنکہ شاہان بوزیران پسندد و اندرز دارند ۱۱۴
ذکر ستاعت احتکار ۱۲۲
وصیت سی و دوم در آئین فرمانروائی و جہانبانی ۱۳۵
ذکر وجوب اطاعت امیر ۱۳۷
ذکر اسراف در مال بیت المال ۱۴۰
ذکر دادن تنخواہ نوکران بلا تاخیر ۱۴۰
ذکر آن کہ عالم متقی آنست کہ در حق گوئی از غیر حق نترسد ۱۵۲
ذکر آن کہ برای سلاطین وزیر نیک سیرت ضرور است ۱۵۴
ذکر آنکہ سلطان را باید کہ عمل ملک شایستگان عمل فرماید ۱۵۸
ذکر آنکہ عمال را بار داخل بیت المال سازند ۱۶۲
ذکر رشوت ۱۶۴
وصیت سی و نہم در سخا و عطا ۱۶۷
آیات فضیلت انفاق در نوع محلی ۱۷۱
احادیث فضیلت انفاق در نوع بخیل ۱۷۷
وصیت چہلم در تانی و تورد در امور ۱۸۵
وصیت چہل و یکم در تسبیر خاموشی ۱۸۷
وصیت چہل و دوم در کتمان اسرار ۱۸۹
وصیت چہل و سوم در تکلفین موسیٰ ۱۹۲
وصیت چہل و چہارم در تعیین سلطان دین ۱۹۵
بیان فضیلت تعیین حاکم ۱۹۸
وصیت چہل و پنجم در حدیثی از جوامع الکلم ۲۰۰
وصیت چہل و ششم در اظہار انکسار طور خاتمۃ الکتاب ۲۰۵

تمت

از نقائص فکر کلیل ورای علیل وسقیم عبدالکریم صانه الله من شر الشیطان الرجیم

این حسن دلربا را هر کس که یک نظر دید — در سینه خود از دل نی حس نی اثر دید
این نامه نگارین چون روی یار شیرین — بیننده جمله خوبی دیدار ان اگر دید
این غیرت مرخ حور در پرده بود مستور — جان تازه زندگی یافت آنرا چو جلوه گر دید
دین بظلمت شب اندر سواد حرفش — بین السطور خوشتر از صفحه قمر دید
از مهر و در حرفش خورشید زر دروغست — مرغ سحر ز ضوءش آتش بال و پر دید
پیرنون آن کمانی ست هزاوکی گزان جست — دل بیخبر سنانش اندر تن جگر دید
هر حا و او ورائش حوری ست روح پرور — دل لام و واو آنرا لؤلؤی تازه تر دید
هر شین و میم سینش بر آسمان خوبی — شمسی ست پر درخشان گر صاحب بصر دید
هر با ر و الف و نونش باغی ست پر معانی — بر هر درخت خوبش دل تازه تر ثمر دید
هر کو چشید شکر شسته دهن ز تلخی — چون شین و کاف رائش شیرین تر از شکر دید
این نامه وصایا الحق که بی نظیرست — دیدم نه خوبتر زین یک نامه دگر دید
شد بلبل نظرها در نغمه زهره قرنا — در روضه بلاغت این ورد تازه تر دید
هر نیکبخت کوشد این ماه را خریدار — اندر دیار بدعت صد گونه شور و شر دید
هر کس که دید آنرا پوشید چشم از غیر — رمز ریخ را نبیند هر کس که در قمر دید
مشتاق سال طبعش بنوشت بی تکلف — این نسخه وصایا مطبوع دل پذیرد

۱۲۸۵

الیضا منه

چو این طرفه کتاب موعظت طبع — بشد از فضل وهاب العطایا
بهار طبع گشت و رشک گلزار — بهر دست از گلشن خرم هدایا
بجنت شاد شد روح مصنف — وزیر الدوله مرضی السجایا
پی تاریخ سه کردم تامل — فرو شسته ز دل دیگر قضایا
خرد گفتا زهی مطبوع دلها — شگفتا نو گل طبع وصایا

الیضا منه

این وصیت‌ها که برفق قرآن است و حدیث — بندگان را امتثال آن بدل مرغوب باد
گفتمش تاریخ برنهج دعا نور الهدی — زین وصیت‌ها عباد الله را مطلوب باد

۱۲۸۵ ھ

قطعه

اهل مطبع چو به همت قوی — متفق بوده و یک دل باهم
طبع این نامه نمودند بزود — سال آن گفت خرد رخت بهم

۱۲۸۵ ھ

قطعه

چون بفضل ایزدی مطبوع دل — گشت ما این شیرین کتاب و غط و پند
کام دل از لذتش شد کامیاب — سالش آمد بر زبان لذات قند

قطعه

چو کرد این دلربا از غرفهٔ طبع — به یک جلوه دل مشتاق غارت
سه سالش همی جستم که ناگاه — خرد کرده سوی غرفه اشارت

۱۲۸۵

از عبد الغفار خان سلمه الرحمن

نوید اهل جهان را دهیم با دل شاد — به ثونک طبع وصایا الوزیر رونق داد
سنود زمانه که نازد گردش ایام — که آمد این گل خوبی درین بهار آباد
ز چشم مردم مشتاق بود در پرده — چنانکه شیرین وا مانده بود از فرهاد
چهل وصیت این را ببین که دریابی — چهل خزانهٔ قارون به پیش آن برباد
زهر وصیت و پندش فروغ اسلام است — به دفع بدعت و شرک این صحیفه خوش افتاد
جهان ز جود مصنف هنوز ممنون است — دعا کنید بر و حش که نامش آرم یاد
وزیر دولهٔ محمد وزیر خان نواب — که رفت صیت نوالش به شرب و بغداد
چنان ز حل مسائل گره گشاد درین — که فکر هیچ معلم چنان گره نگشاد
چو سال طبع ورا از سلیم می پرسی — هزار و دو صد و هشتاد و پنج داری یاد

۱۲۸۵ ھ

چو مهر بر لب خامه نهادم از ختمش
خرد دو بیدی سال مهر ختم نهاد

۱۲۸۵ ھ